فرهنگ واژگان تبری

با همانندهای
مازندرانی، استارآبادی، گیلی، قصرانی

کار گروه مؤلفان

زیر نظر:
جهانگیر نصری اشرفی

الف
پ

جلد اول

جلد اول

فرهنگ واژگان تبری

احد

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

فرهنگ
واژگان تبری

نصری اشرفی، جهانگیر، ۱۳۳۶ -

فرهنگ واژگان تبری با همانندهای مازندرانی، استاربادی، گیلی، قصرانی/ زیرنظر جهانگیر نصری اشرفی.— تهران: احیاء کتاب، ۱۳۸۱.

۵ ج.

ISBN 964-5844-90-8 (دوره).- ISBN 964-5844-85-1 (ج. ۱).- ISBN 964-5844-86-x (ج. ۲).- ISBN 964-5844-87-8 (ج. ۳).- ISBN 964-5844-88-6 (ج. ٤).- ISBN 964-5844-89-4 (ج. ۵).

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱.مازندرانی -- واژه‌نامه‌ها. الف.عنوان.

PIR۳۲۶۹/ ن۲۳م۶ ۳/خ۹فا ٤

کتابخانه‌ملی‌ایران ۸۱-۲۹۷۷۶م

فرهنگ
واژگان تبری

با همانندهای
مازندرانی، استارآبادی، گیلی، قصرانی

کار گروه مؤلفان

زیر نظر:
جهانگیر نصری اشرفی

جلد اول

الف
پ

شرکت انتشارات احیاء کتاب

خیابان سید جمال الدین اسدآبادی، خیابان بیستون، خیابان بیستم، پلاک ۱۱، تلفن: ۸۰۲۲۱۰۵، نمابر: ۸۰۲۲۱۰۲

فرهنگ واژگان تبری

با همانندهای: مازندرانی، استاربادی، گیلی، قصرانی

کار گروه مؤلفان

زیر نظر: جهانگیر نصری اشرفی

جلد اول

الف – پ

ویراستاران:

جهانگیر نصری اشرفی – علی اصغر یوسفی‌نیا – جمشید قائمی

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: زیر نظر امیر تهمتن آرشی

حروف نگاران: مصطفی باقری – روح الله اعلمی – علی اعلمی – نصیر احمد اعلمی

طراحی و اجرای لوح فشرده: امیر تهمتن آرشی – نسترن شعفی

امور هنری و گرافیک: فتان دهقانی

عکاسان: احمد طاهر پور – رامین طبری

چاپ نخست: زمستان ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۸۰۰ دوره

تهیهٔ فیلم، زینگ، چاپ و صحافی: مجتمع چاپ و نشر رویداد

نظارت تولید: محسن صالحی

بهاء دورهٔ ۵ جلدی به همراه لوح فشرده: ۵۰۰/۰۰۰ ریال

شابک دوره: ۸-۹۰-۵۸۴۴-۹۶۴ ISBN: 964-5844-90-8

شابک جلد اول: ۱-۸۵-۵۸۴۴-۹۶۴ ISBN: 964-5844-85-1

این اثر با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسید.

تقدیم به فرهنگ ایران زمین

و با یاد

استاد علامه علی‌اکبر دهخدا و دکتر محمد معین



حوزه زبان تبری در قصران تهران

حوزه زبان تبری درشرق گلستان

حوزه زبان تبری درغرب گلستان

حوزه زبان تبری درمازندران

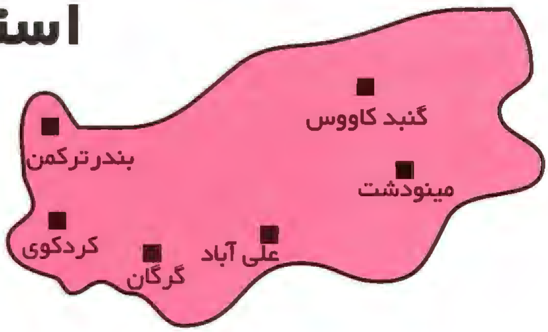
حوزه زبان تبری در گیلان غربی

حوزه زبان تبری در گیلان شرقی

استان مازندران



استان گلستان



استان تهران



استان گیلان



فهرست پیش از مداخل اصلی

سپاسنامه

پدید آورندگان این اثر طی بیش از یک دهه تحقیـق ، گردآوری و تدویـن اثر پیش رو، از حمایت تنی چند از ادب دوستان، فرهنگیان و مسئولین برخوردار شده اند که بی شک نام بردن از همه‌ی آنان در این مختصر مقدور نیسـت. در این میان بجاست از حمایت وزیر محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای مسجد جامعی و معـاونین و مشـاورین محـترم ایشـان جنـاب حمیـدی و ایرجی سپاسگزاری نماییم.

علاوه بر این همدلی های بی شائبه‌ی جناب آقای ایرج نعیمایی رئیس انجمـن موسیقی ایران، آقای سعیدی کیاسری مسئول کانون نویسندگان و شعرای صدا و سیما و آقای احد جاودانی معاونت سابق فرهنـگی ارشـاد مـازندران در خـور سپاس و امتنان است.

این قدر شناسی همچنین درخور آقای حسین صالحی مدیر محترم شـرکت انتشارات احیاء کتاب می باشد که طی دو سال تدوین نهایی و انتشار این اثر بـا تلاشی پیگیرانه در همه‌ی مراحل کار ما را یاری داده است.

گروه مؤلفان

سخن ناشر:

در عصری که نجوای یکپارچگی جهانی و یکسان سازی فرهنگها به مدّد فن‌آوریهای نوین و بعضاً نظریه پردازیهای زورمدارانه می‌رود که آرام آرام به واقعیتی تلخ مبدل گردد؛ حفظ میراث فرهنگی و هویّت ملی هر کشور، شاید به نوعی تنها عامل بقای تاریخی فرهنگها و تمدنها به شمار رود.

تاریخ تمدن ده هزار سالهٔ این سرزمین بیانگر قدمت، عظمت و پویایی فرهنگی و اجتماعی آن می‌باشد که علیرغم زخمهای عمیقی که در گذر زمان از تهاجمات خارجی و ناملایمات داخلی برداشته است، هم چنان زنده و پابرجا به عنوان گنجینه‌ای ارزشمند نه برای ایرانیان که برای جامعه بشری به یادگار مانده است. و بی‌تردید حرکت در مسیر حفظ این میراث گرانبها وظیفه‌ای انسانی، ملّی و خدا پسندانه است.

گستردگی جغرافیایی ایران زمین و پراکندگی اقوام مختلف در آن سبب رواج و رشد زبانها و گویشهای متنوع و فراوانی در پهنهٔ این اقلیم رنگارنگ گردیده، که هر یک از این زبانها حامل پیام فرهنگی و بار تاریخی مختص به خویش است، شناخت و دستیابی به سرچشمه‌های نخستین هر یک از این زبانها به مثابه دستیابی به دریچهٔ روشنی است که ما را در شناخت هر چه بیشتر شاکلهٔ این تمدن کهن و تاریخ اقوام مختلف در آن رهنمون می‌سازد.

ضرورت انجام چنین تلاشی، ناشر را بر آن داشت تا در میانهٔ راهی که از دل سالها تلاش و تحقیق، دست اندرکاران طرح «فرهنگ واژگان تبری» می‌گذشت به این کاروان پیوسته و در طی تلاشی سه ساله و پرفراز و نشیب، سبب ساز نشر آن گردد، و حاصل تمامی آن را در مجموعهٔ ۵ جلدی به تاریخ فرهنگ مکتوب کشور بسپارد. باشد که چراغ راه آیندگان و راهنمای نسلهای آتی‌گردد.

بی‌شک زمانی که این اثر به دست خوانندگان آن می‌رسد، شاید بعضی از همکاران عزیزی که در این طرح اثر گذار بوده‌اند در میان ما نباشند؛ و شاید از عزیزان دیگری که صدها ساعت از عمر خویش را خالصانه در این راه نهادند قدردانی شایسته‌ای به عمل نیامده باشد؛ امّا بی‌تردید یاد تمامی ایشان با ثبت در این فرهنگ جاودانه می‌گردد و خدمتشان در منظر اهل فرهنگ مشهود و در محضر پروردگار مأجور خواهد ماند. ناشر وظیفهٔ خود می‌داند تا در برابر تمامی این عزیزان که خالصانه و خاضعانه در راه خدمت به علم و همکاری در راه تدوین این فرهنگ ساعتها وقت خویش را مصروف ثبت صحیح یک گویش نموده‌اند و بعضاً کیلومترها راه را جهت دستیابی به سرچشمه ناب یک واژه در مسیرهای سخت و ناهموار طی نموده‌اند، سرتعظیم فرود آورد.

اثری که امروز به دست مخاطبان آن رسیده حاصل تلاش چندین ساله دست اندرکاران و پدیدآورندگان آن است، که با گذر از مشکلات عرصهٔ تحقیق و تدوین و

محدودیتهایی که همواره در خلق چنین آثاری وجود داشته گذشته و پس از رهایی از تنگناهای طاقت فرسای مالی و اجرایی که در حال و روز وضعیت امروز صنعت نشر کشور بازگویی آن، تکراری ملال آور می‌باشد؛ نشر آن میسّر گشت. اگر نبود عشق و اعتماد به کاری که انجام پذیرفته است؛ شاید بارها پیوند بین مؤلف و ناشر زیر بار ناملایمات ناشی از کاستی‌ها و ضعفها گسسته می‌شد و کار به انجام نمی‌رسید. هدایت و راهبری فکری جمعی کثیر و نظارت نهایی بر ثمرهٔ کار پایانی، کاری بزرگ بود که سرپرست طرح با رنج فراوان به پایان رسانید. سپاس و دعای خیر ناشر بدرقهٔ راهش بدان امید که موجبات دلگرمی ایشان در خلق آثاری دیگر از این دست باشد و در راه خیر و کمال قدم بردارد.

فرهنگ واژگان تبری بی‌تردید منبعی قابل توجه و مفید در دسترسی اهل تحقیق به ریشه‌های ناب و کهن زبان و ادب ایران زمین می‌باشد، ثبت مداخل و معادلات فارسی آن به همراه گویشها و آوانگاری صورت پذیرفته در تدوین این اثر حرکتی نو در امر فرهنگ نویسی زبان‌های بومی ایران است . درج نمایه‌های فارسی به تبری که به پیشنهاد ناشر در مجموعهٔ اثر گنجانده شد، موجبات دسترسی آسان مخاطبین فارسی زبان را به مداخل تبری فراهم آورد. و مقالات علمی چاپ شده در جلد پنجم خود دائره‌المعارفی است در شناخت فرهنگ تبرستان.

اجرای ساختار موردنظر ناشر در طراحی فرهنگ که از پیچیدگی خاصی برخوردار بود، با همّت و توان فنّی آقای امیرتهمتن آرشی و گروه همکارانشان میسر گردید، که با بردباری و تحمّل تمامی مشقّات و ضعفها، هزاران صفحه را به دفعات صفحه‌بندی و غلط گیری و پردازش نمودند تا به الگوی دلخواه و حتی‌المقدور بدون غلط موردنظر دست یابند. طراحی و آمایش لوح فشرده اثر نیز از آثار زحمات ایشان است، و شاید برای نخستین بار در کشور می‌باشد که فرهنگ لغات همزمان با لوح فشرده عرضه می گردد، از تمامی ایشان سپاسگزارم.

رسم مروّت است که در پایان راه از تلاش تمامی همکاران فنی در مجمع چاپ و نشر رویداد در واحدهای مختلف، قدردانی و تشکر نمایم.

سخن آخر آنکه، گردآوری، تدوین و آماده سازی و چاپ دورهٔ پنج جلدی فرهنگ واژگان تبری با بیش از چهل هزار مدخل اصلی و افزون بر دویست هزار گویش مناطق دهگانه اگرچه کاری بزرگ بود که با همت و عشق و علاقه صورت پذیرفت، امّا قطعاً خالی از عیب و نقص نیست، امید آن دارم که اهل تحقیق و ادب دوستان و علاقه‌مندان، ناشر را از نظریات خود در راه تکمیل و اصلاح چاپهای بعدی آن بی‌نصیب نگذارند؛ چرا که خلق یک فرهنگ گرچه در یک محدودهٔ زمانی خاص صورت می‌پذیرد، امّا جریان تکاملی آن همیشه حرکتی زنده، پویا و جاری می‌باشد که در گذر زمان به حرکت خود ادامه می‌دهد.

حسین صالحی

مدیر عامل

سخن سرپرست:

در اهمیت ثبت و ضبط یادمان ها و میراث های شفاهی و ایجاد آثار مرجع، همچون همیشه ناگزیرم به نقش تعیین کننده‌ی سنّت های شفاهی انتقال فرهنگ در فلات ایران به ویژه در گستره‌ی جغرافیایی میهن عزیزم تاکید ورزم. این توجه و تاکید زمانی معنا می یابد که دریابیم در اثر تحولات اجتماعی، رسانه‌ای و تکنولژیک دهه‌های اخیر بسیاری از دستاوردهای تاریخ اجتماعی و فرهنگی کشورمان که در دل همین سنّت‌ها و در حافظه‌ی سیّال و سینه‌ی پرشور راویان و ناقلان فرهنگ شفاهی نهفته است ، در حال فراموشی است. فوت آخرین بازماندگان، حافظان و راویان این فرهنگ به منزله‌ی انهدام و نابودی قطعی همه‌ی اندوخته‌ها و گنجینه‌هایی است که محصول قرن ها و بلکه چند هزاره تلاش و تطوّر پر درد و رنج اما امیدوارانه‌ی انسان‌هایی است که در پهنه‌ی این سرزمین زیسته اند. در این میان زبان‌های بومی سرچشمه‌ای روشن و ژرف ترین مرجع دستیابی به انبوهی از پدیده‌های تاریخ اجتماعی و طبیعی هستند.

من خوشحالم که به رغم رنج‌ها و صرف بیش از یک دهه از عمرم توفیق یافته‌ام تا با همکاری و همدلی سایر پدید آورندگان این فرهنگ، ثبت یکی از پربارترین و پویاترین زبان های بومی کشورم را به انجام رسانم. حاصل بیش از ده سال تلاشم، آشنایی و هم نشینی با صدها تن از نقّالان، قوّالان ، حکیمان، حافظان، راویان فرهنگ ، تاریخ برخوان‌ها ، شاعران ، برزیگران ، دامداران ، صیادان ، هنرمندان و فرهیختگانی بوده است که هر یک سبویی دیگر گونه در دست داشته و مرا با عشق‌ها و کامجویی‌های عزیزی دمساز ساخته‌اند.

امیدوارم تا به یاری پروردگار بازمانده‌ی یافته‌های سالیانم را که از فرهنگ و خرد حکیم ترین ساکنان البرز اندوخته‌ام، با تدوین نهایی دائره‌المعارف دیگری با نام «فرهنگ تاریخی و شفاهی مردم البرز» در اختیار فرهیختگان سرزمینم قرار دهم و آنان را در شیرین‌کامی‌ها و کامجویی های خود انباز نمایم.

جهانگیر نصری اشرفی

معرفی مؤسسان، سرپرست، سرمؤلفان
مؤلفان همکار و افتخاری
و
دیگر دست اندرکاران

هیئت مؤسسان فرهنگ واژگان تبری

انگیزه‌ی خلق این فرهنگ در آغاز با رایزنی‌های گروهی از اهل قلم، ادبا و دوستداران زبان تبری ایجاد شد. اوّلین نشست، جهت طرّاحی، برنامه ریزی، تدوین و تالیف این اثر از سال ۶۹ –۱۳۶۸ آغاز گردید. در این میان علاوه بر سرپرست و سرمولّفان حال حاضر ، آقایان اسدالله عمادی، محمود جوادیان، احمد محسن پور، علی اصغر مهجوریان ، سید علی هاشمی چلاوی، محمد لطفی و جهانگیر شکوهی نقشی محوری در انتخاب سرپرست، ایجاد آیین‌نامه‌ی کاری و چگونگی هدایت گردآورندگان، گویش وران، مؤلّفان و دیگر دست اندرکاران این فرهنگ داشته‌اند. هر چند افراد یاد شده به دلیل مشغله‌های شخصی و یا فعالیت در سایر زمینه‌های فرهنگی و هنری ، قادر به ادامه‌ی همکاری مستمر با سرپرست و مؤلّفان این اثر نشدند، با این حال این گروه از دوستان مؤسّس هیچگاه از همدلی و همکاری با سرپرست و سرمؤلّفان این اثر دریغ نورزیده و در صورت لزوم داشته‌ها و دانش خود را در اختیار پدیدآورندگان قرار داده‌اند.

فهرست اسامی مؤلّفان

سرپرست:

جهانگیر نصری اشرفی

سر مؤلّفان :

کریم الله قائمی

علی اصغر یوسفی نیا

جهانگیر نصری اشرفی

فرهاد صابر

جمشید قائمی

مؤلفان :

محمّد داوودی

ناصر وحدتی

رمضان قائمی

علی اکبر مهجوریان

عباس شیرزادی

محمّد نبی معافی

عسگری آقاجانیان

جعفر اکبرپور

ابوالحسن واعظی

مؤلفان افتخاری:

اسدالله عمادی

نظام الدین نوری

بهروز مجیبی

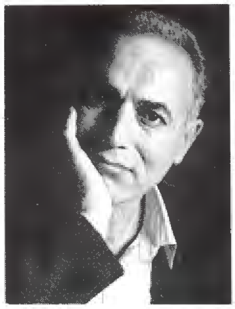
نصرالله هومند

سید کاظم مداح

محمّد ابراهیم نظری

جهانگیر نصری اشرفی

سرپرست و سرمؤلف



جهانگیر نصری اشرفی شاعر، نویسنده و پژوهشگر فرهنگ مردم، به سال ۱۳۳۶ خورشیدی در بهشهر متولد شد. وی از سال ۱۳۶۴ با فرا خواندن و سازماندهی جمعی از پژوهشگران منطقه به تاسیس مرکزی جهت ثبت یادمان‌ها و میراث‌های فرهنگ شفاهی البرز شمالی و جنوبی همت گماشت. او آثار پژوهشی مختلفی در کارنامه‌ی فعالیت‌های تحقیقی خود دارد. که بخشی از آنها انتشار یافته و برخی دیگر در دست انتشار است. این پژوهشگر در پی نزدیک به دو دهه تلاش، به تحقیق و طبقه بندی برخی موضوعات و مبانی فرهنگ مردم و فولکلور ایران پرداخت. شاخص‌ترین این تحقیقات «تاریخ نمایش در فلات ایران از عصر باستان تا دوران معاصر» (در ده جلد)، مجموعه‌ی «ققنوس» شامل یک جلد کتاب و نه حلقه کاست از پیش خوانی‌ها و تصانیف دوران مشروطه در تعزیه‌ی ایران، مجموعه‌ی «موسیقی نواحی ایران» شامل سیزده کتابچه و آلبوم و چندین CD، «دایره‌المعارف مازندران‌شناسی،» «دائره المعارف فرهنگ تاریخی و شفاهی البرز» و «آوازهای سرزمین مادری» است.

«فرهنگ واژگان تبری» نیز براساس طراحی، برنامه ریزی، سازماندهی و نتیجه‌ی بیش از یک دهه مدیریت و تلاش او و نزدیک به سیصد تن از همکارانش در این فرهنگ است. اشرفی علاوه بر سرپرستی و هدایت سرمؤلفان، مؤلفان و دیگر همکاران این فرهنگ به عنوان سرمولف پنج منطقه‌ی استارباد شرقی، بهشهر، ساری، بابل و قصران انجام وظیفه نموده است.

کریم الله قائمی

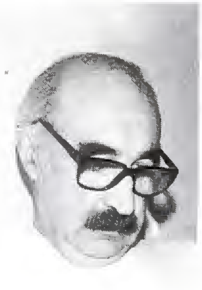
سرمؤلف و سرپرست دوّم



کریم الله قائمی ،شاعر و پژوهش‌گر فرهنگ عامّه‌ی استان گلستان، به سال ۱۳۱۸ خورشیدی در بالاجادّه‌ی کردکوی متولّد شد. او که به عنوان سرپرست دوّم و سر مولّف این اثر به ایفای نقش پرداخت، از پژوهش‌گران پر تلاش در حوزه‌ی فرهنگ بومی و به ویژه زبان‌ها و گویش‌های خاموش استان گلستان و مازندران شرقی است .حاصل تلاش تحقیقاتی این پژوهش‌گر، تاکنون، تالیف و تدوین سه اثر با عنوان «سورم سرا»، «زبان لوترای گرگانی» و «واژه‌نامه‌ی گرگانی» است. قائمی که خود از بانیان گروه مؤلّفان و از قدیمی ترین اعضای مؤلّفان است، تلاش بی‌وقفه‌ای در سازماندهی و برنامه‌ریزی کار گروه مؤلّفان داشته است. فعّالیّت مسئولانه، مداوم و مستمر او در حوزه‌های مختلف تحقیق، گردآوری، طبقه بندی و تدوین در این فرهنگ، یادآور نقش ممتاز قائمی در تالیف و انتشار فرهنگ واژگان تبری است.

علی اصغر یوسفی‌نیا

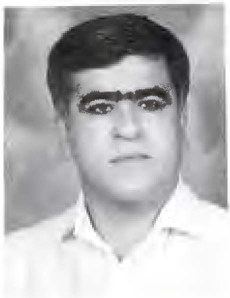
سرمؤلف و عضو گروه مؤلفّان



علی اصغر یوسفی‌نیا نویسنده، ادیب، پژوهشگر و تاریخ نویس مازندرانی به سال ۱۳۲۱ خورشیدی در روستای گل‌کوه عباس‌آباد متولّد شد. این نویسنده طّی سال‌ها تحقیق و تلاش، آثار و مقالات ارزشمندی در زمینه‌ی رویدادهای تاریخی و فرهنگی منطقه‌ی غرب مازندران تالیف نموده که از جمله‌ی آن‌ها می توان به آثاری گرانسنگ چون «تاریخ تنکابن »،«نام ها و نام آوران مازندران غربی» و «لنگا» اشاره نمود. یوسفی نیا از نخستین سال‌های تشکیل گروه مؤلفان فرهنگ واژگان تبری با پی‌گیری مجدانه و حضور مستمر و فعال در جلسات هیأت مؤلفین و ارایه‌ی نقطه نظرات سودمند، نقش ممتازی در تألیف و انتشار این اثر داشته است. توانایی های علمی و ادبی و اشراف این مورخ نام آشنا به موضوعات تاریخی و اجتماعی منطقه موجب گردید تا بخش قابل توجهی از کار تطبیق و تصحیح فیش‌ها، درج معانی واژگان و همچنین تبیین موضوعی اثر به عهده‌ی ایشان نهاده شود. مجموعه‌ی این توانایی‌ها سبب شد، تا یوسفی نیا در در جایگاه سرمؤلف نقش منحصر به فردی در تدوین نهایی این فرهنگ بر عهده داشته باشد.

جمشید قائمی

سرمؤلّف و عضو گروه مؤلّفان



جمشید قائمی ،شاعر و پژوهشگر به سال ۱۳۳۹ خورشیدی در بالاجاده‌ی کردکوی متولّد شد.حـاصل تلاش‌هـای پژوهشی این مدرّس دانشگاه، آثـار سـودمندی در عرصـه‌ی مازندران‌شناسـی و گلسـتان شناسی است، که در این حوزه می تـوان به اثر «سورم سرا» وچنـد اثـر در دسـت انتشار اشاره کرد. قائمی از آغاز کار این فرهنگ همکاری و تـلاش در خـوری از خـود نشـان داده و در زمینـه‌های مختلـف پژوهـش،گرد آوری،استخراج از متون ،تصحیح و تدوین آن کوشش شایسـته‌ای بـه خرج داده است. مجموعه‌ی کوشش های این پژوهشگر پر تلاش و از سر مؤلّفان این فرهنگ تاثیری تعیین کننده در تسریع تدوین و انتشار فرهنگ واژگان تبری داشته است.

فرهاد صابر

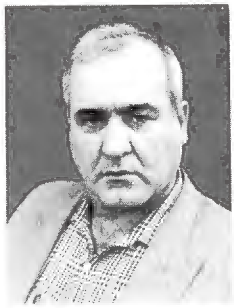
سرمؤلّف و عضو گروه مؤلّفان



فرهاد صابر ،شاعر و پژوهشگر مازندرانی به سال ۱۳۴۵ خورشیدی در روستای آهنگرکلای دشت‌سر شهرستان آمل متولّد شد.از این پژوهشگر تاکنون آثار ذوقی و ادبی چندی از جمله «آیش سبز»و«آوازهایی برای آفتاب »انتشار یافته است. او با انتشار چند شماره از فصل نامه‌ی وزین دریچه،به سهم خود تلاش پرارجی در تعمیق فضای فرهنگی و ادبی منطقه به عمل آورد. صابر از نخستین سال‌های تدوین واژه‌نامه ،هم‌کاری تنگاتنگ و گسترده‌ای با مؤسسان این فرهنگ داشته است و طیّ سال‌ها هم‌کاری ضمن حضور منظّم و مستمر در جلسات مؤلّفان در همه‌ی زمینه‌های موضوعی این اثر تلاش ارزشمندی به خرج داد. وی همچنین نقش شایسته‌ای در ثبت و ضبط واژگان منطقه‌ی آمل و تصحیح و تدوین آن داشته است.

محمد داوودی

عضو گروهِ مؤلّفان



محمّد داوودی درزی‌کلایی، پژوهشگر منطقه‌ی نور و نوشهر به سال ۱۳۲۲ خورشیدی در درزی‌کلای نوشهر متولد شد .داوودی در حوزه‌ی فرهنگ بومی تلاش ذوقی و پژوهشی ارزنده‌ای نموده است که حاصل آن چند اثر انتشار یافته و یا در دست چاپ می‌باشد. او از زمان آغاز به کار گروه ،ضمن تحقیق و گرد آوری واژگان منطقه‌ی نور و نوشهر به عنوان عضو هیأت مؤلفان این فرهنگ ،نقش موثری در شکل‌گیری و انتشار آن داشته است.

ناصر وحدتی

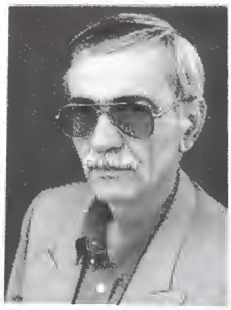
عضو گروه مؤلفان



ناصر وحدتی به سال ۱۳۲۶ در لیش سیاهکل متولد شد. ثمره‌ی تلاش ذوقی این نویسنده، چند اثر منتشر شده همچون «خوندشت»، «روی خوش زندگی»، «تا فردا دیر نیست» ،«کتاب دیلمان»، «یک زندگی» و «البرز خاستگاه موسیقی گیلان است». اشراف وحدتی به واژگان گیلان شرقی «بیه پیش» موجب گردید، تا به عنوان عضو مؤلفان کار تطبیق و تصحیح واژه‌های گیلی و مقایسه‌ی آن با زبان تبری را برعهده گیرد. هم‌کاری ارزشمند این نویسنده‌ی گیلانی تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تکمیل این اثر داشته است.

علی اکبر مهجوریان

عضو گروه مؤلفان



مهجوریان به سال ۱۳۳۲ در شهرستان آمل متولد شد. حاصل تلاش ارزشمند این نویسنده تدوین چند اثر تحقیقی در زمینه‌ی مازندران شناسی است. همکاری مستمر و ارزشمند مهجوریان با هیات مولفان موجب شد تا این پژوهشگر به عضویت هیأت مؤلفان این فرهنگ پذیرفته شود.

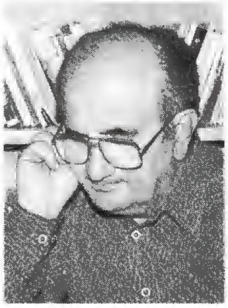
عباس شیرزادی آهودشتی

عضو گروه مؤلفان



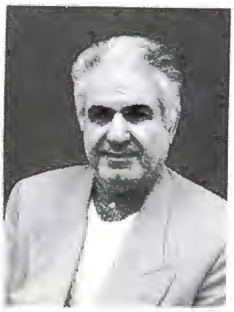
عباس شیرزادی آهودشتی در سال ۱۳۵۳ در شیخ علی محله‌ی ساری متولد شد. او پس از پایان تحصیلات دانشگاهی با پیوستن به گروه مؤلفان، به عنوان دستیار سرپرست به صورت شبانه روزی تجربیات خود را در خدمت این فرهنگ قرار داد. شیرزادی تحت نظارت سرپرست، ثبت و ضبط بخش قابل توجهی از گویش‌های قصرانی و ساروی را به انجام رسانیده و در تدوین نهایی اثر نیز همکاری ارزشمندی داشته است. کوشش مستمر شیرزادی موجب گردید تا به عضویت هیئت مولفان این فرهنگ پذیرفته شود.

علی اعظم حیدری
عضو گروه مؤلفان



علی اعظم حیدری به سال ۱۳۲۸ خورشیدی در آلاشت سوادکوه متولد شد. او در زمینه‌ی موضوعات فولکلور منطقه‌ی سوادکوه ،تلاش درخور تقدیری داشته است.انتشار مجموعه شعری بومی با عنوان «گلیاره» و اثری تحقیقی در زمینه‌ی ادبیات منظوم مازندران، از کوشش‌های ذوقی او است. حیدری با تلاش و تحقیق در حوزه‌ی سوادکوه و گردآوری شمار قابل توجهی از واژه‌های این منطقه به عضویت هیأت مؤلفان فرهنگ واژگان تبری پذیرفته شد.

عسگری آقاجانیان
عضو گروه مؤلفان



عسگری آقاجانیان میری، هنرمند مازندرانی به سال ۱۳۲۷ در میربازار بابلسر متولد شد. آقاجانیان از آغاز کار با تحقیق پیرامون واژگان منطقه‌ی بابل هم‌کاری خود را با مولفان این فرهنگ آغاز نمود. تلاش این هنرمند و مدرس دانشگاه در جهت ثبت وضبط واژگان منطقه‌ی بابل موجب گردید تا به عنوان یکی از مؤلفین فرهنگ واژگان تبری پذیرفته شود.

رمضان قائمی

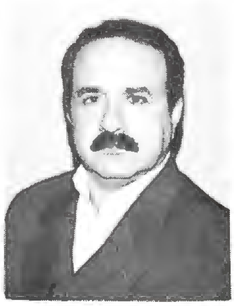
عضو گروه مؤلفان



رمضان قائمی ،کارشناس و پژوهشگر محیط زیست به سال ۱۳۲۵ خورشیدی در بالاجاده‌ی کردکوی متولد شد. یافتن نام علمی بسیاری از جانوران منطقه و تطابق نام گونه‌های مختلف جانوری و گیاهی با زبان فارسی از تلاش‌ها و هم‌کاری‌های او بوده است. تلاش و همدلی قائمی موجب شد تا به عنوان عضو مؤلفان پذیرفته شود.

محمد نبی معافی

عضو گروه مؤلفان



محمد نبی معافی به سال ۱۳۳۵ در روستای گلستان تنکابن متولد شد. این پژوهش‌گر موفق به تألیف مقالات سودمندی گردید که «زبان زدهای بومی تنکابنی» از آن جمله است. هم‌کاری‌های مداوم معافی در تدوین نهایی این فرهنگ موجب گردید تا به عنوان عضو هیأت مؤلفان و سر مؤلف منطقه‌ی تنکابن پذیرفته شود.

جعفر اکبرپور

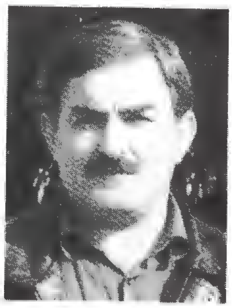
عضو گروه مؤلفان



جعفر اکبر پور به سال ۱۳۵۲ در روستای التپه‌ی بهشهر متولد شد. او از سال‌ها پیش به گردآوری و تحقیق پیرامون واژگان زادگاه خود پرداخت. او که از اعضای هیأت مؤلفان فرهنگ واژگان تبری است، همکاری مستمری با سرپرست مؤلفان داشته و کمک درخوری در گردآوری و لهجه نگاری منطقه‌ی بهشهر نموده است.

ابوالحسن واعظی

عضو گروه مؤلفان



ابوالحسن واعظی به سال ۱۳۳۷ خورشیدی در روستای کشکوی تنکابن متولد شد. او از سال‌های نخستین کار واژه نامه همکاری خود را با هیأت مؤلفان آغاز کرد. کوشش این پژوهش‌گر در تصحیح و لهجه نگاری برخی واژگان منطقه‌ی تنکابن موجب گردید تا به عضویت هیأت مؤلفان این فرهنگ پذیرفته شود.

اسدالـله عمادی

مؤلف افتخاری

اسدالـله عمادی یکـی از شـاخص‌ترین ادبـا و نویسـندگان حـال حاضر منطقه به سال ۱۳۳۱ در دو دانگه‌ی مازندران متولـد شـد. ایـن ادیب توانا طی سه دهه تلاش ادبی و تحقیقی به خلق آثار ارزشمندی توفیق یافت که در زمینـه‌ی کتـاب می‌تـوان از «گون‌هـای کوهـی،» «ستاره‌های خاکی» (داستان)، «حماسه‌ی مادر میهن،» «شـعر امـروز مـازندران،» «آواز ریشـه‌ها» (شـعر) «جـهان‌بینی و زیباشناسـی شـعر حافظ» (نقد ادبـی)، «بـازخوانی تـاریخ مـازندران»، «خـاطرات بـرای شیفتگان»، (رمان) و ..... یاد کـرد. همچنیـن «امـیر پـازواری ... »، «سهراب سپهری از چشم انداز دیگر»، «خوان هشتم اخوان ثـالث» و «شعر چند صدایی شعر جاودانه» از نمونه‌های مقالات منتشـر شـده‌ی اوست. عمادی که خود از بنیادگذاران و هیئت مؤسسین ایـن فرهنـگ به شمار می‌آید، پیوسته دانسته‌ها و داشته‌های خـود را در اختیـار گروه مؤلفان قرار داده و با ارسـال واژه‌هـای ارزشـمند در تعمیـق ایـن اثـر کوشیده است. همکاری‌های این شاعر و نویسنده موجـب شـد تـا بـه عضویت افتخاری این فرهنگ پذیرفته شود.

نظام الدین نوری

مؤلف افتخاری

نظام الدین نوری ،نویسنده و پژوهشگر مازندرانی بـه سـال ۱۳۲۷ خورشیدی در روستای کوتنای قائم‌شهر متولد شـد. نـوری عـلاوه بـر فعالیت‌های مازندران شناسی، در عرصه‌ی ادبیـات ایـران نـیز فعـالیت گسترده‌ای داشته است.حاصل کوشـش هـای ایـن مـدرس دانشـگاه، تدوین و تألیف آثاری همچـون «تـاریخ ادبیـات مـازندران»، «مبـانی عرفان و تصوف»،«تصحیح و ویرایش شاهنامه چاپ مسکو»و «آیـات مثنوی معنوی»می باشد.این پژوهشگر از سال های نخسـت آغـاز بـه کار گروه مؤلفان با ارسال فیش‌های موضوعی در زمینـه‌های مختلـف زبان تبری، هم‌کاری خود را با مؤلفان آغـاز نمـود و در ادامـه نـیز بـه تفسیر موضوعاتی خاص در این اثر پرداخته و هم‌کاری های ارزنـده‌ای با سرپرست هیأت مؤلفان داشته اسـت .او بـه پیشـنهاد تنـی چنـد از هیأت مؤلفان به عنوان عضو افتخاری هیأت مؤلفان پذیرفته شد.

بهروز مجیبی
مؤلف افتخاری

بهروز مجیبی، به سال ۱۳۴۴ در قائم‌شهر متولد شد.این کارشناس‌ارشد زبان شناسی از سال ها پیش تحقیقات ریشه‌ای و گسترده‌ای را در زمینه‌ی ساختمان دستوری و مسایل صرفی زبان تبری (گویش شاهوی) آغاز نمود که رساله‌ی جامع و ارزشمند «بررسی ساختمان صرفی – آوایی افعال در گویش مازندرانی »که بخشی از مباحث آن در پایان همین فرهنگ آمده است، نتیجه‌ی این تلاش تحقیقی است.مجیبی به دلیل کوشش‌های هم‌سو و مستمر در کشف برخی از مبانی زبان تبری و همکاری و همدلی با مؤلفان این فرهنگ به عنوان عضو افتخاری این اثر پذیرفته شد.

نصرالـله هومند
مؤلف افتخاری

نصرالله هومند،شاعر و پژوهشگر مازندارنی ،به سال ۱۳۳۱ در آمل متولد شد.او که درکارنامه‌ی تحقیقی و پژوهشی خود آثاری همچون «شعر مازندرانی »،«آشنایی مختصر با آمل»،«تقویم مردمان مازندران»،«پژوهشی در زبان تبری»و«گاه‌شماری باستانی مازندران و گیلان»را دارد، از جمله کسانی است که با هم‌کاری و هم‌دلی خود در کار تألیف و تدوین فرهنگ واژگان تبری تلاش درخوری داشته است. هومند با توجه به حوزه‌ی تحقیق خود و اطلاع همه جانبه از واژگان مربوط به تقویم و گاه‌شماری تبری در تکمیل این اثر به ارایه‌ی مقاله و واژه‌هایی ارزشمند اقدام نمود.

مجموعه‌ی همکاری های این پژوهش‌گر موجب شد تا به عضویت افتخاری این فرهنگ پذیرفته شود.

سید کاظم مداح

مؤلف افتخاری

سید محمد کاظم مداح ،شاعر و محقق گرگانی به سال ۱۳۱۴ خورشیدی در شهرستان کردکوی متولد شد .مداح آثار ذوقی و تحقیقی شایسته‌ای در زمینه‌ی تاریخ و میراث فرهنگی شرق مازندران و استان گلستان داشته است.حاصل این تلاش تالیف چند اثر ادبی و تحقیقاتی است.

این پژوهش‌گر از آغاز کار واژه نامه به ویژه در تألیف جلد اول آن هم‌کاری گسترده‌ای داشته و گروه در تدوین مجلد ات بعدی نیز پیوسته از هم‌کاری و هم‌فکری‌های او سود برده است.مجموعه‌ی این هم‌دلی‌ها موجب گردید تا مداح به عضویت افتخاری این فرهنگ پذیرفته شود.

محمد ابراهیم نظری

مؤلف افتخاری

محمد ابراهیم نظری «اسماعیل» از پژوهشگران کوشای منطقه‌ی استارباد (استان گلستان) به سال ۱۳۳۶درشهرستان کتول متولد شد.از این پژوهشگر پرتلاش تاکنون دو اثر تحقیقی با عنوان «تاریخ-سیاسی اجتماعی کتول» و «جغرافیای تاریخی کتول» منتشر شده است .این مدرس دانشگاه در حال حاضر مشغول تحقیق پیرامون تاریخ مشروطه‌ی استارباد می‌باشد. نظری در تدوین و تألیف این فرهنگ به ویژه جلد اول آن تلاش در خورتقدیری به خرج داده و با معرفی گویش‌وران کارآمد، این اثر را از منابع ارزشمند برخوردار ساخته است. همکاری و همدلی‌های این پژوهشگر و تسلط او بر واژه‌های منطقه‌ی استرآباد شرقی موجب شد تا از سوی مؤلفان به عضویت افتخاری این فرهنگ پذیرفته شود.

سید احمد طاهرپور

عکاس عضو گروه مؤلفان

سید احمد طاهر پور به سال ۱۳۳۰ خورشیدی در بهشهر متولد شد.اوکار آموزش عکاسی و فیلم سازی را با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آغاز نمود. سال‌ها تجربه و شرکت فعال در جشنواره‌های عکس داخلی و بین المللی دستاوردها و تجارب ارزنده‌ای را برای او به همراه داشته است. مجموعه‌ی این سوابق، طاهر پور را در زمره‌ی یکی از عکاسان خوب کشور قرار داده است .چاپ کتاب «رامسر» از مجموعه‌ی کتاب «سفر به مازندران »نمونه‌ای از آثار منتشر شده‌ی این هنرمند است.علاوه بر این همکاری در تهیه‌ی بخشی از عکس‌های دایره المعارف سازشناسی «محمدرضا درویشی» و تاریخ نمایش «جهانگیر نصری اشرفی» از دیگر فعالیتهای پر ارج این عکاس می باشد.طاهر پور از سال‌ها پیش همکاری ارزنده‌ای در تهیه‌ی تصاویر مربوط به دایره المعارف مازندران شناسی و فرهنگ واژگان تبری داشته است.حاصل این همکاری تهیه‌ی ده‌ها قطعه عکس ارزشمند از موضوعات مختلف این فرهنگ می‌باشد.

رامین احتسابی طبری

عکاس عضو گروه مؤلّفان

طبری به سال ۱۳۵۵ خورشیدی در شهرستان نکا متولّد شد. او ازعکاسان فعال و خوش ذوق منطقه است. طبری ضمن هم‌کاری فعّال با دو مجموعه‌ی فرهنگ واژگان تبری و دایره المعارف مازندران شناسی و بر اساس طرح و طبقه بندی سرپرست این مجموعه‌ها، از طریق تهیّه‌ی چندین هزار قطعه عکس به ثبت دقیق شمار قابل اعتنایی از موضوعات مازندران شناسی از جمله آثار و ابنیه‌ی تاریخی، موضوع های آیینی و مذهبی ،ابزار و ادوات مربوط به زندگی کشاورزی، صید و دامپروری پرداخته است. حجم وسیعی از عکس‌های این مجموعه، ماحصل تلاش و ذوق هنری نامبرده می باشد.

معرفی دستیاران، گویش‌وران، گردآورندگان و همکاران

دستیاران و کمک مؤلّفان

طی سال‌ها پژوهش و گردآوری تا مرحله‌ی تدوین این فرهنگ شمار زیادی از دانش آموختگان ،دانشجویان و دانش دوستان،با سرپرست و مؤلّفان این اثر همکاری داشته اند.از میان این افراد گروهی که از پشتکار ،استعداد وتوانایی افزون‌تری برخوردار بوده اند به عنوان کمک مؤلّف برگزیده شده و به طور رسمی دعوت به کار شدند.این گروه در همه‌ی مراحل بازبینی، فیش نویسی، نظام بندی الفبایی، تطبیق و دیگر امور مربوط به این اثر، تلاش شایان و درخوری به خرج داده و نقش مؤثری در سامان دهی این فرهنگ داشته‌اند. بیشتر کمک مؤلّفان و دستیارن این تألیف طی چندین سال به ویژه سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰با همکاری تمام وقت و تلاشی ستودنی، کار پر زحمت بازنویسی ،تطبیق ،نمونه خوانی و تصحیح فیش‌ها را به انجام رسانده و از این طریق به روند چاپ و انتشار این اثر شتاب بخشیدند. افرادی که از آنها یاد می‌شود از فعال‌ترین و پرکارترین دستیاران این فرهنگ بوده‌اند.

نازلی کریم‌زاده: دانشجوی ادبیات متولد ۱۳۵۹ ساری — **کمک مؤلّف**

نائمه پازوکی: کارشناس متولد ۱۳۵۰ ساری — **کمک مؤلّف**

مریم فاتحین نسل: کارشناس، متولد ۱۳۵۳ رشت — **کمک مؤلّف**

زینت نظری: متولّد ۱۳۵۶ آمل — **کمک مؤلّف**

اعظم شیرزادی آهودشتی: دانشجو، متولد ۱۳۵۹ ساری — **دستیار تألیف**

سید عیسی جعفری خطیر: متولّد ۱۳۳۰ بابل — **دستیار تألیف**

آناهتا عباس‌زاده : کارشناس متولد ۱۳۵۱ بابل — **دستیار تألیف**

منصور گزانی: کارشناس متولد ۱۳۴۶ آمل — **دستیار تألیف**

رقیه افضلی: متولد ۱۳۵۵ ساری — **دستیار تألیف**

اکرم هادی‌زاده: دانشجو متولد ۱۳۴۵ ساری — **دستیار تألیف**

حلیمه ساوخی: متولّد ۱۳۵۵ نکا	**دستیار تالیف**
زهره احمدی: دانشجو متولد ۱۳۵۷ ساری	**دستیار تالیف**
نجیبه احمدی: دانشجو متولد ۱۳۶۰ ساری	**دستیار تالیف**
معصومه رحمانی: کارشناس مدیریت متولد ۱۳۵۵	**دستیار تالیف**
مهری ابوالحسنی: متولد ۱۳۶۰ ساری	**دستیار تالیف**
فاطمه زهرا احمدی: دانشجو متولد ۱۳۵۴ ساری	**دستیار تألیف**
لیلا علی نژاد : کتابدار متولد ۱۳۵۷ قائمشهر	**دستیار تألیف**
آزاده احمدی: دانشجو متولد ۱۳۵۹ ساری	**دستیار تالیف**
فاطمه اسماعیلی: کتابدار متولد ۱۳۵۵	**دستیار تألیف**
مرتض عابدینی: کارشناس متولد ۱۳۵۵	**دستیار تألیف**

«گویش‌وران همکار»

با وجود گردآوری های گسترده‌ی واژگان، گروه مؤلّفان از افـراد سـال خـورده، آگاه و مسلّط به زبان محلّی مناطق جـهت تطبیـق و ارزیـابی واژگان گردآوری شده و صحّت ثبت لهجه نگاری سود برده اسـت. از ایـن رو هـنگام تدویـن و تصحیح نهایی، چند تن از گویش‌وران ، با حضور مستمر در اقامتگاه سرپرسـت و هیأت مؤلّفان، پیوسته داشته ها و محفوظات خود را جهت تکمیـل و تعمیـق کار در اختیار این فرهنگ نهاده اند.این امکان موجب گردید تا بخش عمـده‌ای از واژه های مناطق ، مورد بازبینی و ارزیابی دوباره قـرار گیـرد. در ایـن زمینـه افراد زیر با این فرهنگ همکاری نموده اند.

از استرآباد شرقی:
سیّد رحیم حسینی، سیّد محمّد حسـینی، لیـلا نظـری، مرحوم علی اصغر خسروی

از استرآباد غربی:
علی نذیـری، محمّـد علـی کبیری، سـیّد تقـی بنـی هاشمی، صفر قلی ساوری، حبیب اللّـه یـزدی، محمّـد تقـی شهسـواری، محمّـد حسین فرخـی و اسـماعیل عابدی

از بهشهر:
علی مهدیان، محمّد رضا اسـحاقی، صـادق اسـحاقی ، زبیده بیگم نیکزادیان.

از ساری:
قربان علی قربانی آهودشتی، یوسف قربانی آهودشـتی، سیف علی قربانی آهو دشتی، حسین طیّبی

از سواد کوه و قائم شهر:
صفدر رشیدی، بختیار رشیدی، عمران صـادقی، نـاصر یدالّهی.

از بابل :

اداک بزرگ نیا، سیّد عیسی جعفری خطیر، آذر عمران .

از آمل:

حاج احمد علیزاده، عنایت صابر، مسلم خالقی، مرحـوم گت آقا عاقلی.

از نور و نوشهر:

احمد درویش کجوری، غلامعلی کیا کجوری، کیـامرث درویش.

از عباس آباد:

صفر رمضانی.

از تنکابن:

فاطمـه‌ی تبرسـتانی، مسـیح الله خصـالی ، حسـن احمدیان،

از قصران و دماوند:

علی اصغر ابراهیمی، باقر مسلمی، منصور گزانی.

از گیلان:

ایران حسین زاده، ماه رخ زربازو.

استارباد شرقی

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام‌خانوادگی	نام	شهر	سال‌تولد	نوع همکاری
اصلانی	علی اصغر	کتول	۱۳۲۹	گویش‌ور
بابا کردی	رمضان	کتول	۱۳۲۸	گویش‌ور
تجری	قربان	کتول	۱۳۴۱	همکاری پراکنده
تجری	محمد	کتول	۱۳۴۴	همکاری پراکنده
جوادی	سید ضیاء الدین	کتول	۱۳۲۴	همکاری پراکنده
حسینی	سیداحمد	کتولبالاچلی	۱۳۴۲	همکاری پراکنده
حسینی	سید حسن	کتول‌بالاچلی	۱۳۰۷	همکاری پراکنده
حسینی	سید رحیم	کتول‌بالاچلی	۱۳۱۴	گویش‌ور
حسینی	محمد	کتول‌بالاچلی	۱۳۱۸	گویش‌ور
حسینی	سیدمحمد	کتول‌بالاچلی	۱۳۲۵	گویش‌ور
دنکوب	ذبیح الله	کتول	۱۳۲۳	همکاری پراکنده
دنکوب	شاه خانم	کتول	۱۳۱۵	گویش‌ور
دیلم	حسین	کتول	۳۳۳	گویش‌ور
ساور	قربان‌علی	کتول	۱۳۲۸	همکاری پراکنده
ساوری	مسلم	کتول	۱۳۳۳	همکاری پراکنده
سلیمانی	عباس	کتول	۱۳۰۰	گویش‌ور
شیخ نظری	علی	کتول	۱۳۰۰	گویش‌ور
صداقت	حسن	کتول	۱۳۳۵	همکاری پراکنده
علی‌آبادی	ربیع الله	کتول	۱۳۱۵	همکاری پراکنده
علی‌آبادی	صفرعلی	کتول	۱۳۱۴	گویش‌ور
علی‌آبادی	محمد	کتول	۱۳۱۱	گویش‌ور
علی‌آبادی	ولی الله	کتول	۱۲۹۰	گویش‌ور
علی آبادی	حسن	کتول	۱۳۴۲	گردآورنده
فریدی	بهرام	کتول	۱۳۳۱	گویش‌ور
قربانی	حسن	کتول	۱۳۰۲	گویش‌ور
کاویانی	علیرضا	کتول	۱۳۳۵	همکاری پراکنده
کردکتول	درویش	کتول	۱۳۱۰	گویش‌ور

کوهساری	محمدحسین	کتول	۱۳۱۹	گویش‌ور
مزیدی	بهرام	کتول	۱۳۳۰	گویش‌ور
نظری	صبورا	کتول	۱۳۶۵	همکاری پراکنده
نظری	طوبا	کتول	۱۳۲۵	همکاری پراکنده
نظری	کبرا	کتول‌چلی	۱۳۱۵	گویش‌ور
نظری	لیلا	کتول‌چلی	۱۳۰۰	گویش‌ور
نظری	یوسف	کتول	۱۳۲۰	گویش‌ور
نعمتی	اسلام	کتول‌چلی	۱۳۰۰	گویش‌ور
یونسی	علی	کتول	۱۳۵۵	همکاری پراکنده
یونسی	نورعلی	کتول	۱۳۱۵	گویش‌ور

استارباد غربی

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام‌خانوادگی	نام	شهر	روستا	سال‌تولد	نوع همکاری
آزاد	رضا	بندرگز		۱۳۳۴	گویش ور
آل بویه	محمّد باقر	گرمسار		۱۳۲۵	همکاری پراکنده
آل بویه	مسعود	گرمسار		۱۳۳۷	همکاری پراکنده
باقری	رضا قلی	کردکوی	بالاجاده	۱۳۳۷	همکاری پراکنده
احمدی	اشرف	کردکوی	بالاجاده	۱۳۴۱	گویش ور
باقری	محمد باقر	کردکوی	بالاجاده	۱۳۴۱	همکاری پراکنده
بالاجاده	روح الله	کردکوی	بالاجاده	۱۳۴۵	گویش ور
بالاخلی	نقی	کردکوی	سرکلاته	۱۳۳۹	گویش ور
بنی‌هاشمی	تقی	کردکوی	بالاجاده	۱۳۴۰	همکاری پراکنده
بنی‌هاشمی	موسا	کردکوی	بالاجاده	۱۳۴۴	همکاری پراکنده
بهرامی	محمداسماعیل	کردکوی	بالاجاده	۱۳۳۷	همکاری پراکنده
بهرامی	زهرا	کردکوی	بالاجاده	۱۳۰۶	گویش ور
تیموری	محمود	کردکوی	سرکلاته	۱۳۴۸	گویش ور
حسینی	عابدین	کردکوی	بالاجاده	۱۳۵۱	گردآورنده
درخشانی	ابراهیم	کردکوی	بالاجاده	۱۳۳۵	گردآورنده
رایجی	محمدعلی	کردکوی	بالاجاده	۱۲۹۵	گویش ور
رجبلو	محمد علی	رامیان		۱۳۵۹	همکاری پراکنده

رجبلو	ملیحه	رامیان	۱۳۵۹	همکاری پراکنده
رضایی	عباس‌علی	کردکوی بالاجاده	۱۳۳۹	گرد آورنده
زمانی	حسین‌علی	کردکوی	۱۳۴۴	گویش ور
ساوری	صفرقلی	کردکوی بالاجاده	۱۳۳۲	گویش ور
سرفراز	محمد تقی	گرگان	۱۳۴۸	همکاری پراکنده
شهریاری	محمد علی	کردکوی بالاجاده	۱۳۰۷	گویش ور
شهسواری	محمد تقی	کردکوی بالاجاده	۱۳۴۱	گرد آورنده
شهواری	ابوالحسن	کردکوی بالاجاده	۱۳۴۰	همکاری پراکنده
صادقی	علی رضا	کردکوی بالاجاده	۱۳۵۳	همکاری پراکنده
عابدی	اسماعیل	کردکوی بالاجاده	۱۳۳۴	گویش‌ور
عابدی	مزنگی	بندرگز مزنگ	۱۲۹۳	گویشور و همکاری
علوی	سید صغرا	کردکوی بالاجاده	۱۳۱۶	گویش‌ور
عندلیب خواه	مریم	تهران	۱۳۳۱	گویش ور
فرّخی	طوبا	کردکوی بالاجاده	۱۲۹۲	گویش ور
فرخّی	محمدحسین	کردکوی بالاجاده	۱۳۴۱	همکاری پراکنده
قائمی	اشکان	کردکوی بالاجاده	۱۳۶۶	همکاری پراکنده
قائمی	امیر	گرگان	۱۳۶۰	همکاری پراکنده
قائمی	پروا	گرگان	۱۳۵۱	همکاری پراکنده
قائمی	پریسا	گرگان	۱۳۴۸	همکاری پراکنده
قائمی	صفرعلی	کردکوی بالاجاده	۱۲۹۶	گویش ور
قائمی	علی	کویت	۱۳۵۶	همکاری پراکنده
قائمی	فرشید	کردکوی بالاجاده	۱۳۶۲	همکاری پراکنده
قائمی	قدرت	کردکوی بالاجاده	۱۳۱۴	گویش‌ور
قائمی	منیر	کردکوی	۱۳۲۸	همکاری پراکنده
قائمی	موسا	کردکوی بالاجاده	۱۳۳۲	گردآورنده و گویش ور
قائمی	نصیر	کردکوی بالاجاده	۱۳۶۹	همکاری پراکنده
قائمی	حجت الله	کردکوی	۱۳۱۴	گویش‌ور
قائمی	نعمت اله	کردکوی بالاجاده	۱۳۱۰	گویش‌ور
کبیری	کریم	کردکوی بالاجاده	۱۳۴۰	گردآورنده
کبیری	محمد علی	کردکوی بالاجاده	۱۳۳۰	همکاری پراکنده
کوایی	زهرا	کردکوی بالاجاده	۱۳۰۶	گویش ور
منتظری	هوشنگ	کردکوی بالاجاده	۱۳۴۶	گویش ور

منوچهری	کلثوم		کندرگز نوکنده	۱۳۰۷	گویش ور
میرزایی	مصطفا		کردکوی بالاجاده	۱۳۴۵	گردآورنده
نذیری	علی		بندرگز	۱۳۴۵	گردآورنده
نیکزادیان	طاهره		گرگان	۱۳۰۱	همکاری پراکنده
یزدی	حبیب الله		کردکوی بالاجاده	۱۳۳۴	گردآورنده

بهشهر

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام خانوادگی	نام	شهر	روستا	سال‌تولد	نوع همکاری
اسحاقی	محمدرضا	بهشهر	گرجی محله	۱۳۲۶	گویش ور
اسکندری	یحیی	بهشهر	گرجی محله	۱۳۲۰	همکاری پراکنده
اکبرپور	سمانه	بهشهر	گرجی محله	۱۳۶۲	همکاری پراکنده
اکبرپور	فهیمه	بهشهر	گرجی محله	۱۳۶۰	همکاری پراکنده
اکبرپور	محمدابراهیم	بهشهر	گرجی محله	۱۳۱۱	گویش ور
اکبرپور	مهدی	بهشهر	گرجی محله	۱۳۵۴	همکاری پراکنده
امیدی	اسماعیل	بهشهر	فراش محلّه	۱۳۵۴	همکاری پراکنده
تصادقی	غلامعلی	بهشهر	رستمکلا	۱۳۳۶	همکاری پراکنده
جوادپور	ربابه	بهشهر	رستمکلا	۱۳۳۶	همکاری پراکنده
حسینی	سیدحسین	بهشهر	رستمکلا	۱۳۴۴	همکاری پراکنده
حسینی	سید نسا	بهشهر	رستمکل	۱۳۲۴	همکاری پراکنده
خسروی	علی	بهشهر	رستمکلا	۱۳۴۸	همکاری پراکنده
خواجه وند	رحیم	بهشهر	رستمکلا	۱۳۱۵	گویش ور
رستمی	ولی الله	بهشهر	گرجی محلّه	۱۳۳۶	همکاری پراکنده
ریاحی	مهدی‌قلی	بهشهر	رستمکلا	۱۳۲۵	گویش ور
صادقیان	غلامعلی	بهشهر	رستمکلا	۱۳۲۱	همکاری پراکنده
عالمی	علی	بهشهر	رستمکلا	۱۳۴۴	همکاری پراکنده
عباس‌رستمی	شهربانو	بهشهر	رستمکلا	۱۳۵۴	گردآورنده
عباس‌رستمی	عباس‌قلی	بهشهر	رستمکل	۱۳۲۳	گویش ور
عظیمی	اسماعیل	بهشهر	رستمکلا	۱۳۳۹	همکاری پراکنده
فرخّی	درویش علی	بهشهر	رستمکلا	۱۳۳۴	همکاری پراکنده
قربانی	حسین	بهشهر	کوا	۱۳۴۶	همکاری پراکنده

موسوی	سیّد تقی	بهشهر	تروجن	۱۳۳۵	گردآورنده
مهدیان	علی	بهشهر	گرجی محلّه	۱۳۱۴	گویش ور
میلادی	حسن	بهشهر	تروجن	۱۳۰۵	گویش ور
میلادی	زبیده	بهشهر	گرجی‌محلّه	۱۲۹۰	گویش ور
نیکزادیان	زبیده بیگم	بابل	فراش محلّه	۱۲۹۷	گویش ور

ساری

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام خانوادگی	نام	شهر	سال‌تولد	نوع‌همکاری
قربانی آهودشتی	قربان علی	ساری	۱۳۰۰	گویش ور
قربانی آهودشتی	یوسف	ساری	۱۳۳۴	گویش ور
قربانی آهوشتی	سیف علی	ساری	۱۳۳۷	گویش ور
کریم زاده	نازلی	ساری	۱۳۵۹	همکاری پراکنده
کریم زاده	نازنین	ساری	۱۳۶۱	همکاری پراکنده
کیایی	علی	ساری	۱۳۳۲	همکاری پراکنده
نوپور	ماهروزه	ساری	۱۳۰۰	گویش ور
وندادی	کیومرث	ساری	۱۳۳۳	گرد آورنده
هادی زاده	صدیقه	ساری	۱۳۳۰	همکاری پراکنده
هادی زاده	فاطمه	ساری	۱۳۴۵	همکاری پراکنده
یوسفیان	حسن	ساری	۱۳۲۸	گردآورنده
صابری	یعقوب	ساری	۱۲۹۹	گویش ور
ضیایی	نادعلی	ساری	۱۳۴۲	همکاری پراکنده
طالبی	ابراهیم	ساری	۱۳۱۸	گویش‌ور
طیّبی	حسین	ساری	۱۳۱۸	گویش‌ور
عباس زاده	آناهیتا	تنکابن	۱۳۵۱	همکاری پراکنده
عباسی	رجب‌علی	ساری	۱۳۴۲	همکاری پراکنده
عبدل آبادی	افسانه	ساری	۱۳۴۹	همکاری پراکنده
غفاری	سیّد کلثوم	ساری	۱۳۰۵	گویش ور
غفاری	سیّدمقبوله	ساری	۱۳۰۹	گویش ور
فرج پور	غلام‌رضا	ساری	۱۳۳۸	گویش ور
قربانی آهودشتی	ریحانه	ساری	۱۳۳۳	گویش ور

قربانی	سرالله	ساری	۱۳۲۶	گویش ور
افضلی	صدیقه	ساری	۱۳۴۹	همکاری پراکنده
افضلی	معصومه	ساری	۱۳۳۵	همکاری پراکنده
ایزدی	نورعلی	ساری	۱۳۱۶	گویش ور
ایمان پرور	نورعلی	ساری	۱۳۳۸	گویش ور
بابایی	مهری	ساری	۳۳۸	همکاری پراکنده
باقری جامخانه	ابراهیم	ساری	۱۳۵۱	گردآورنده
پازوکی	حسین	دماوند	۱۳۲۲	همکاری پراکنده
حسینی	سیده خدیجه	ساری	۱۳۳۹	گردآورنده
حسینی	مریم	ساری	۱۳۴۹	همکاری پراکنده
حق پرست	یوسف	ساری	۱۳۲۵	گویش‌ور
دولت آبادی	حسن‹بشیر›	ساری	۱۳۳۶	همکاری پراکنده
راجی	مهدی	قائم‌شهر	۱۳۶۵	همکاری پراکنده
آذری	فاطمه	ساری	۱۳۵۱	همکاری پراکنده
احمدی ثانی	زهرا	ساری	۱۳۴۸	همکاری پراکنده
احمدی ثانی	محبوبه	ساری	۱۳۴۸	همکاری پراکنده
اشیدری	بهادر	ساری	۱۳۵۹	همکاری پراکنده
اشیدری	بهزاد	ساری	۱۳۶۲	همکاری پراکنده
رافعی	عباس	ساری	۱۳۳۰	همکاری پراکنده
رحمانی	حسین	ساری	۱۳۴۴	همکاری پراکنده
رزازان	شمسی	شاهرود	۱۳۳۵	همکاری پراکنده
سیدپور	سید بی‌بی	ساری	۱۳۲۹	گویش‌ور
سیدی	سید زینب	ساری	۱۳۲۹	گویش ور
شکری	گل خانم	ساری	۱۳۰۱	گویش ور
شیرزاد	رضی اله	ساری	۱۳۳۹	همکاری پراکنده
شیرزاد	کامران	تهران	۱۳۴۰	همکاری پراکنده
شیرزادی آهودشتی	رضا	ساری	۱۳۲۹	گویش ور
صابری	خدیجه	ساری	۱۳۵۶	همکاری پراکنده

قائمشهر و سوادکوه

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام‌خانوادگی	نام	شهر	روستا	سال تولد	نوع‌همکاری
اصغرزاده	رمضان	بابل	بندپی	۱۳۲۷	گویش‌ور
امانی	شیرزاد	سوادکوه		۱۳۳۲	همکاری پراکنده
امانی	حسین	سوادکوه	زیراب	۱۳۳۹	گویش ور
بلارک	یارعلی	سوادکوه	لیند	۱۳۳۶	همکاری پراکنده
تقوایی		قائم‌شهر		۱۳۰۵	گویش ور
جمشیدی	مغرور	لفور	الاشت	۱۳۲۵	گویش ور
جمشیدی	منصور	سوادکوه	آلاشت	۱۳۱۳	گویش ور
حیدری	عطا الله	سوادکوه	آلاشت	۱۳۱۶	گویش ور
حیدری	محمّد	سوادکوه	الاشت		گویش ور
دلاوری	خضراله	سوادکوه	لیند		گویش ور
رشیدی	بختیار	سوادکوه	آلاشت	۱۳۱۰	گویش‌ور
رشیدی	صفدر	سوادکوه	آلاشت	۱۳۱۶	گویش ور
رحیمی	گل تی تی	سوادکوه	لیند	۱۳۱۴	گویش ور
سلیم	اباذر	قائم‌شهر		۱۳۳۲	همکاری پراکنده
شکوهی	جهانگیر	قائم‌شهر	شورمست	۱۳۳۹	همکاری پراکنده
شکوهی	جهان‌بخش	سوادکوه	شورمست	۱۳۳۳	همکاری پراکنده
شهابیان	شوکت الله	الاشت	الاشت	۱۳۱۳	گویش ور
صادقی	رقیه	سوادکوه	الاشت	۱۳۳۱	گویش ور
صادقی	عمران	سوادکوه	الاشت	۱۳۱۳	گویش ور
صمیمی	حسن	قائم‌شهر		۱۳۱۰	گویش ور
عابدی	فیض اله	لفور	بندپی	۱۳۳۴	گویش ور
علی نژاد	لیلا	قائم‌شهر		۱۳۵۷	همکاری پراکنده
عمادی	اسداله	قائم‌شهر		۱۳۳۱	همکاری پراکنده
فرج پور	محمّدرضا	شیرگاه		۱۳۳۴	گویش ور
فردی	علی	قائم‌شهر	تارسی‌کل	۱۲۹۶	گویش ور
فیروزپور	اسماعیل	قائم‌شهر	تارسی‌کلا	۱۲۹۶	گویش ور
قاسم پور	کلثوم	سوادکوه	زیراب	۱۳۴۱	گویش ور
کمالی	عباس	سوادکوه	زیراب	۱۳۳۱	گویش ور

مصالحی	رضا	سوادکوه		۱۳۲۹	گویش ور
نعمتی	اکبر	قائم‌شهر		۱۲۹۸	گویش ور
نوروزی	خسرو	سوادکوه	لفور	۱۳۲۸	گویش ور
نوذری	هادی	سوادکوه	لفور	۱۳۲۶	گویش ور
یوسفی	آقا برار	قائم‌شهر		۱۳۴۰	گردآورنده

بابل

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام‌خانوادگی	نام	شهر	روستا	سال‌تولد	نوع‌همکاری
احمدی	علی‌رضا	بابل	بندپی	۱۳۳۹	همکاری پراکنده
عمران	آذر	بابل		۱۳۳۰	گویش ور
برومند	علی	بابل		۱۳۱۸	گویش ور
بزرگ نیا	اداک	بابل	بندپی	۱۲۹۷	گویش ور
بزرگ نیا	عیسا	بابل	بندپی	۱۳۲۲	همکاری پراکنده
بزرگی	فاطمه	بابل		۱۳۳۶	گویش ور
تقی زاده	یوسف	بابل		۱۳۰۸	گویش ور
جعفری خطیر	عیسا	بابل		۱۳۳۰	گویش ور
حسینی	آقابرار	بابل	بندپی	۱۳۰۱	گویش ور
حسینی	محمّد	بابل	کیا کلا	۱۳۵۳	همکاری پراکنده
داداشی	شهلا	بابل		۱۳۴۹	همکاری پراکنده
رهنمون	آرام	بابل		۱۳۵۰	همکاری پراکنده
فاضل	مریم	بابل		۱۳۴۸	همکاری پراکنده
فیروزجاهی	حوا	بابل		۱۳۵۹	همکاری پراکنده
قائمیان	فاطمه	بابل		۱۳۴۲	همکاری پراکنده
قلی پور	شهرام	بابل		۱۳۵۱	گردآورنده
بهشتی	راحله	بابل		۱۳۵۱	همکاری پراکنده
میری	حسن	بابلسر		۱۳۴۸	گویش ور
هدایتی	کریم	بابل		۱۳۳۶	همکاری پراکنده
هدایتی	یدالله	بابل	بندپی	۱۲۹۸	همکاری پراکنده

آمل

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام‌خانوادگی	نام	شهر	روستا	سال‌تولد	نوع‌همکاری
ابراهیمیان	سیّده زینب	آمل	دشت سر	۱۳۲۸	همکاری پراکنده
اسدی	فاطمه	آمل	دشت سر	۱۳۴۸	همکاری پراکنده
اکبری	سلیمان	آمل	کته پشت	۱۳۴۱	همکاری پراکنده
خالقی	منوچهر	آمل	لاریجان	۱۳۴۰	همکاری پراکنده
خطیبی	حاجی آقا	آمل	لاریجان	۱۳۱۵	گویش‌ور
صابر	عزیز	آمل	لاریجان	۱۳۵۴	همکاری پراکنده
صابر	عنایت	آمل	آهنگرکلا	۱۳۱۹	گویش ور
عاقلی	احمد	آمل	آهنگر کلا	۱۳۰۱	گویش ور
عاقلی	گت آقا	آمل	دشت سر	۱۳۰۹	گویش ور
عقیلی	رقیّه		محمودآباد	۱۳۲۹	همکاری پراکنده
علی زاده	احمد	آمل		۱۳۳۱	گویش ور
علی زاده	فاطمه	آمل		۱۲۹۷	گویش ور
غفاری	حسین	آمل	ایرا	۱۳۱۴	گویش ور
فهیمی	عزت الله	آمل	لاریجان	۱۳۲۴	گویش ور
کاظمی	بمانی	آمل	لاریجان	۱۳۱۰	گویش ور
کشاوز	سبزعلی	آمل	دشت سر	۱۳۴۱	همکاری پراکنده
لطفی	محمدحسن	آمل		۱۳۰۰	همکاری پراکنده
لوطیج	حاجی آقا		لاریجان	۱۳۳۵	گویش ور
لوطیج	محمد	آمل	لاریجان	۱۳۵۰	همکاری پراکنده
مصیّب‌زاده	زهرا	آمل	ایرا	۱۳۲۱	گویش ور
مهجوریان	باقر	آمل		۱۳۳۵	گرد آورنده
مهجوریان	علی اصغر	آمل		۱۳۲۸	گردآورنده
میرزا پور	زهرا	آمل		۱۳۳۱	گویش ور
میررزا پور	علی‌رضا	آمل		۱۳۳۴	گویش ور
نجفی	حبیب	آمل		۱۳۳۳	همکاری پراکنده
نظری	زینب	آمل		۱۳۵۶	همکاری پراکنده
هاشمی‌چلاو	سیّدعلی	آمل	چلاو	۱۳۳۴	همکاری پراکنده
هدایتی	نعمت الله	آمل	کلوده	۱۳۴۵	همکاری پراکنده

ییلاقی	حبیب	آمل	لاریجان	۱۳۰۲	گویش ور
ییلاقی	مهسا	آمل		۱۳۵۶	همکاری پراکنده
ییلاقی	نصرت الله	آمل	لاریجان	۱۳۴۰	همکاری پراکنده

نور و نوشهر

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام‌خانوادگی	نام	شهر	روستا	سال‌تولد	نوع‌همکاری
بینایی	قوام الدّین	نور	ایزده	۱۳۳۸	گویش‌ور
حاجوری	نوروزعلی	چالوس		۱۳۲۴	گویش‌ور
خزایی	داوود	نوشهر	توسکانک	۱۳۳۶	گویش‌ور
خزایی	عذرا	نوشهر	درزی کلا	۱۳۳۶	گویش‌ور
داداش نیا	عذرا	نوشهر	درزی کلا	۱۳۲۶	همکاری پراکنده
داوودی	حیدر	نوشهر		۱۳۶۳	همکاری پراکنده
داوودی	کلثوم	نوشهر	رودبار	۱۳۰۱	گویش‌ور
کجوری	احمد	نوشهر		۱۲۹۵	گویش‌ور
کجوری	کیومرث	نوشهر		۱۳۳۰	گویش‌ور
فاضلی	محمدرضا	نوشهر		۱۳۲۲	گویش‌ور
قیصری	جلیل	نور		۱۳۳۵	گویش‌ور
کیاکجوری	رستم	چالوس		۱۳۳۴	همکاری پراکنده
کیاکجوری	غلام‌علی	نوشهر		۱۳۲۱	گویش‌ور

تنکابن و عباس آباد

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام‌خانوادگی	نام	شهر	روستا	سال‌تولد	نوع‌همکاری
احمدیان	حسن	تنکابن		۱۳۲۲	گویش‌ور
احمدیان	سینا	تنکابن	خرم آباد	۱۳۶۰	همکاری پراکنده
اصانلو	عبدالرضا	تنکابن			همکاری پراکنده
امام پور	قربان‌علی	تنکابن			گویش‌ور
امینی	بهمن	رامسر		۱۳۴۸	همکاری پراکنده
ایزدی	هما	تنکابن	چالکش	۱۳۴۶	همکاری پراکنده

بالاسی	قربان‌علی	تنکابن			گویش‌ور
حمید پور	قربان‌علی	تنکابن			گویش‌ور
خصالی	مسیح الله	تنکابن		۱۳۰۳	گویش‌ور
رجبی	مرادعلی	تنکابن	گلستان		گویش‌ور
شعبانی	علی‌اصغر	تنکابن		۱۳۱۰	گویش‌ور
طالشی	صنم	تنکابن	پس چال	۱۳۲۵	گویش‌ور
طبرستانی	فاطمه	تنکابن	قلعه گردن	۱۳۱۱	گویش‌ور
غلامی	محمّد	تنکابن	خرم آباد	۱۳۳۳	همکاری پراکنده
جوادی	افشین	تنکابن		۱۳۵۱	پراکنده
خواجه محمد	یاحسان	عباس‌آباد	گرگاس	۱۳۱۷	گرد آورنده
رمضانی	صفرعلی	عباس‌آباد	ماشل آباد	۱۳۳۵	گردآورنده
عابدین	زینعلی	عباس‌آباد	کرگاس	۱۲۹۵	گویش‌ور
مرید پور		عباس‌آباد	کرگاس	۱۳۰۸	گویش‌ور
مرید پور	ناصرقلی	عباس‌آباد	کرگاس	۱۳۰۰	همکاری پراکنده
یوسفی نیا	آرش	عباس‌آباد	گل کو	۱۳۵۴	همکاری پراکنده
یوسفی نیا	آریا	عباس‌آباد	گل کو	۱۳۵۲	همکاری پراکنده
یوسفی نیا	هومن	عباس‌آباد	گل کو	۱۳۵۹	گردآورنده

گیلان شرقی و قصران

گردآورندگان، همکاران و سایر یاری دهندگان

نام‌خانوادگی	نام	شهر	روستا	سال‌تولد	نوع‌همکاری
تقی پور	حسن	لاهیجان		۱۳۲۲	همکاری پراکنده
حسین‌زاده	ایران	سیاهکل		۱۳۰۸	گویش‌ور
زربازو	ماهرخ	دیلمان		۱۳۰۹	گویش‌ور
شریعت	رهبری	محمود	سیا هکل	۱۳۰۶	گویش‌ور
وحدتی	علی اکبر	لیش	سیاهکل	۱۳۰۲	گویش‌ور
ابراهیمی	علی اصغر	دماوند	مشا	۱۳۱۵	گویش‌ور
گزانی	منصور	آمل		۱۳۴۶	همکاری پراکنده
مسلمی	باقر	دماوند	مشا	۱۳۱۲	گویش‌ور

مقدّمه، یادآوری، روند طراحی و راهنمای استفاده از فرهنگ

مقدمه

زبان تبری (مـازندرانی) کـه از زبان‌هـای کـهن ایـران اسـت؛ بنـابر انـدک نشانه‌های بازمـانده از پیشـینیان ، زمـانی یکـی از حـوزه هـای پـر بـار زبـانی کرانه‌های جنوبی دریای خزر، دامنه‌های شـمالی البـرز و بخـش گسـترده‌ای از شمال ایران بوده است. این سابقه و پیوند تـاریخی سـبب گردیـد تـا بـه رغـم تحولات فرهنگی دهه‌های اخیر هنــوز شـمار فراوانـی از تیره‌هـا و گروه‌هـای ایرانی به این زبان سخن بگویند. از منظر همین زبان است که شمار زیـادی از مردم کشورمان به گنجینـه‌های گهربـار مـیراث فرهـنگی گذشـتگان وتمـدن دیرینه‌ی این‌سامان راه جســته و پژوهشـگران از دریچـه‌ی آن بـه سـنتّ هـا، سروده‌ها، چکامه‌ها، افســانه‌ها ، اسـاطیرو تـاریخ ایـن مـرز و بـوم ژرف‌کاوانـه می‌نگرند. در مناطقی از این حـوزه ی زبانی‌اسـت کـه هنـوز می‌توانیـم شـاهد ماندگاری و کاربرد آن باشـیم، منـاطقی کـه از غـرب بـه شـرق، دهکده‌هـای کوهستانی قصران کهن شامل روستاهای اوشان، فشم و آبادی‌های دمـاوند،واز دیگر سو چهاردانگه و دودانگه‌ی هزار جریب، دهستان‌های شاه کوه و شـاهوار کتـول ،فـیروزکوه ،سوادکوه ،لاریجانـات ،کوهسـتان‌های‌بندپـی و چـلاو، کوهستان‌های نور، کجور،بیرون بشم دماوند، کلاردشت، لنگا، نشتا، سه هـزار و دوهزار رادربرمی‌گیرد.

بازگفتنی است که امـروز بیشـتر مـردم یکـی از پرجمعیت‌تریـن جلگه‌هـای کشور، ازتنکابن ، عباس‌آباد، و محال ثلاث درغرب وعلی آباد کتـول در شـرق (یعنی رویان و استندار، تبرستان و استارآباد کهن) در این حـوزه‌ی زبـانی قـرار دارند و به دوگویش شاخص آن یعنی مازندرانی و استارابادی سخن مـی‌گوینـد که شماری بالغ بر پنج میلیون نفر ازجمعیت کشورمان رادربرمی‌گیرد.

باید گفت بیشتر پدیده‌ها، آثار خطی و نوشتاری زبان تبری، درگذر هزاره‌ها و سده‌ها به سبب تاراج بیگانگان از یک سو و ازسوی دیگر به سبب نـابخردی و بی‌کفایتی و درگیری‌های پیوسته‌ی اسپهبدان، امیران و ملوک تیره‌های بومـی، به دست نابودی سپرده شد. با این همه پژوهشگران گذشته و حال بر این نکته باوردارند که کتاب ارزشمند مرزبان نامه ، نوشـته ی مرزبـان بـن شـروین بـن رستم که امروز یکی از متون گران قدر ادبی کهن و از نمونه‌های درخشان نـثر مصنوع و مزیّن ایران زمین به شمار می‌آید، با این زبان نگاشته شد و بعدها بـه عربی، فارسی و نیز ترکی ترجمه شده است.

برگردان قرآن کریم به زبان تبری، که به کوشش ادیبی ناشناخته پدیدآمد گواهی بر ژرفایی، گستردگی و توانایی این زبان در بیان اندیشه‌های مذهبی و فلسفی درگذشته‌های نه چندان دور بوده است.

همچنین‌آثاری چون «نیکی نامه» نوشته‌ی مرزبان بن رستم و «باوندنامه» نوشته‌ی نویسنده‌ای ناشناخته هرچندتا کنون به دست نیامده است، اما بنابر گواهی تذکره‌ها و شماری منابع تاریخی به زبان تبری نگاشته شده‌اند. در این میان از برخی پدیده‌ها و آثار گران سنگ ادبی و فلسفی نیز باید یاد کرد که طی سده‌های میانی هجری از عربی و یا فارسی به زبان تبری برگردانده شده‌اند که از جمله‌ی آنها برگردان تبری مقامات حریری مربوط به سده‌ی نهم هجری، «التفسیر» زیدیه‌ی تبرستان، مجموعه‌ی منشات و احکام به سه زبان فارسی، عربی وتبری، که چند نسخه از آن با اختلافاتی در کتاب‌خانه‌های جهان موجود است. علاوه بر آن اشعار منسوب به ستی النساء خواهر طالب آملی به زبان تبری است. همچنین اشاره‌ی نویسنده‌ی کتاب قابوسنامه که به زبان تبری نیز می‌نوشته است، بیانگر پیشینه‌ی دیرین کاربرد این زبان در میان اقوام ایرانی است. گذشته ازاین برخی از آثار خطی این زبان همچون سروده‌های منسوب به امیر پازواری به کتابخانه‌های خارج از کشور مانند کتابخانه‌ی «سن پترزبورگ» برده شد که امروز برگردان فارسی آن دردسترس پژوهشگران و کاوشگران این زبان قرار دارد.

نوشته‌های تاریخی پیش از سده‌ی دهم (هـ . ق) مانند تاریخ رویان از اولیاء الله آملی ،ضرب المثل‌ها و سروده‌هایی از زبان تبری رابه همراه دارد و اشعار منسوب به امیر پازواری و امیر مازندرانی سراینده‌ی دوره‌ی قاجار نیز با همین زبان آفریده شده است که بعدها دکتر صادق کیا، پاک نوشت آن را همراه با فرهنگی کوچک به عنوان تز دوره‌ی دکترای خود منتشر کرد.

مجموعه‌ی داشته‌هایی چنین، گواهی می‌دهند که زبان تبری زمانی از چنان گستره‌ای در واژگان و دستور وتوانایی در بیان اندیشه برخوردار بود که برخی از ادبا و نویسندگان از سر تفنن یا عرق ملی بخشی از آثار تاریخی، فرهنگی و هنری خود را با این زبان نگاشته‌اند. بی تردید می‌توان گمان برد که شمار زیادی از این گونه آثار زبان تبری نابود شده، یا هنوز ناشناخته مانده و در دسترس پژوهشگران قرار نگرفته است. باید دانست ضرورت امروزین گسترش زبان و ادب پارسی به عنوان یکی از دیرپا ترین و ماندگارترین نهادهای تمدن و فرهنگ ایرانی و اهرم بنیادین آن درهمگرایی و وحدت ملی، ناخواسته سبب

گسیختگی وفروپاشی زبانهای بومی ایرانی شده است. زبان‌هایی که هر کدام ریشه‌های درخت تنومند زبان وادب پارسی می‌باشند وبی شک در صورت گردآوری و ثبت درست، می‌توانند در گسترش و ژرفابخشی زبان فارسی امروز کار سازباشند.

توجه بزرگانی همچون استاد دهخدا و دکتر معین در گردآوری برخی واژه های تبری در فرهنگ‌های معتبر فارسی که به بهای زندگی آنان پدید آمد، نشانه‌ی اهمیتی است که دانشوران بلند آوازه‌ی این مرز و بوم برای ثبت زبان‌های شفاهی و درحال فراموشی، قایل بوده وهستند. از همین رو سودمندی گردآوری اصولی و شیوه مندگویش‌ها و زبان‌های تیره‌ها و اقوام ایرانی بر هیچ کس پوشیده نیست.

این گویش‌ها همراه با ادبیات شفاهی و گاه نوشتاری خود، جنبه‌های گسترده‌ای از تمدن، سیر اندیشه، زندگی و آرمان‌های مردم نواحی کشور را در گذر روزگار و تاریخ باز می‌نمایانند.

شیوه‌های گوناگون زندگی بدوی (خواه دامی و کشاورزی)، نمادها و قراردادهای سنتی و اجتماعی حاکم بر روابط گله‌داری وزمین‌داری بزرگ، نوع کشت و اقطاع و تیول، نام پیشه‌ها و گروه‌های اجتماعی وکاری، ابزارهای مربوط به اقتصاد دامی قدیم و کشاورزی ابتدایی، رده‌های شغلی در اقتصاد دامی کهن، سلسله مراتب سیاسی در حکومت‌های منطقه‌ای و شاه‌نشین‌های کوچک ، ابزارهای مربوط به صید و شکار ، پوشش زنان و مردان، چگونگی بناها و ساختمان‌ها و مواد وابزار ساخت آنها، ابزار جنگی، نهادهای مبادلاتی و تجاری، انواع تعاونی‌ها و گونه‌های هم‌کاری وهم‌یاری مردمی، نام آبادی‌ها، رودها، کوهها، مراتع، پوشش گیاهی مناطق، گیاهان دارویی، نام حیوانات، آیین‌های دینی،خرافه‌ها وتابوها، ابزار موسیقی، نام تکه‌ها ونغمات موسیقی، نام بازی‌ها، نمایش‌ها و نیایش‌ها، نام مراسم، جشن‌های قومی ـ ملی و شمار بسیاری از این دست در دل این واژگان خفته است و از راه همین زبان هویت می‌یابد.

پیچیدگی‌ها و دگرگونی‌های شگرفی که در سده‌ی گذشته، به ویژه در چند دهه اخیر به سبب پیدایی گسترش رسانه‌های جدید در شیوه‌ی زندگی و گفتار مردم پدیدار شد، روند فروپاشی این واژگان را که به نوبه‌ی خود هر یک سندی از فرهنگ ملی محسوب می‌شوند ،تسریع نموده است.

اینک با توجه به فقر منابع فرهنگی، اهمیت بازنگری و سرعت بخشیدن در گردآوری و ثبت صحیح گروه زبان‌های ایرانی را یادآور می‌شود.

بسیاری از این واژه‌ها می‌توانند برای پژوهندگان رشته‌های زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی، مردم‌شناسی، قوم شناسی و بوم‌نگاری، تاریخ تمدن وفرهنگ و هنر اسناد گران بهایی به شمار آیند، زیرا در بسیاری از رشته‌ها، واژگان بومی تنها نشانه‌ی بازمانده و اسناد قابل مراجعه هستند. برای همین هر یک از این واژه‌ها، دست مایه‌ی ارزنده‌ای برای پژوهشگران خواهد بود.

خوشبختانه از سالهاپیش گروهی از ادبا و پژوهشگران مازندرانی توجه خودرا به ثبت واژگان تبری معطوف نمودند. از این میان تعدادی از پژوهشگران اقدام به انتشار چند واژه‌نامه کرده‌اند.

نقص عمده‌ی بیشتر واژه‌نامه‌های منتشر شده، غیر از نکات فنی و اصول آوانویسی(فونتیک) یا ثبت علمی آنها، استفاده و اتکای مطلق پدید آورندگان از داشته‌های ذهنی خود به جای تحقیقات میدانی، معرفی تعداد اندکی از واژگان و لهجه‌ی منطقه‌ای خاص با عنوان واژه‌نامه‌ی مازندرانی، نبود نظم و دسته بندی در روش گردآوری، ثبت لهجه‌های آمیخته و مغشوش جلگه‌ای، کم تعداد بودن واژه های ریشه وشتابزدگی در انتشار، بوده است. این همه نشان از نداشتن شیوه‌ای علمی و روشمند و نبود آگاهی کافی پدید آورندگان دارد.

کاستی‌های یاد شده در بیشتر فرهنگ‌های بومی سایر مناطق ایران نیز به چشم می‌خورد. با این همه تلاش و توجه این دسته از پژوهندگان به فرهنگ بومی و کهن قابل ستایش است و باید به عنوان نخستین رهروان کارهای پژوهشی در این زمینه سپاسگزار آنان بود. اما انتشار این‌گونه آثار و وجود کاستی‌های آشکار سبب شد تا پدید آورندگان این واژه‌نامه بر این باور دست یازند که به انجام رساندن کاری چنین سترگ در گام نخست نیاز به هم اندیشی و همکاری همه‌ی پژوهشگران آگاه و دوستدار منطقه دارد، تا با همفکری و ارایه‌ی روشی اصولی آن‌را به گونه‌ای رساتر به انجام رسانند.

«شیوه‌ی کار پدید آورندگان»

زبان تبری که طی چند سده به عنوان زبانی غیر مکتوب و محاوره‌ای به حیات خود ادامه داده است، ناگزیر به گویش‌ها و لهجه‌های متفاوت وگاه متناقضی تقسیم شد. از این گذشته حضورتیره‌ها و طوایف مهاجر به منطقه به ویژه مناطق جلگه‌ای و آمیزش مردم بومی با مهاجران وهمچنین گستردگی رفت وآمدهای بومیان با مردم سایر مناطق استان و کشور طی دو سده‌ی اخیر ورواج گسترده‌ی رسانه‌های گروهی متکی به زبان امروزین پارسی و نفوذ واژگان نواحی هم جوار درمحاورات مردم، گویش جلگه‌ها را با دگرگونی‌های

آشکاری نسبت به چند دهه‌ی پیشتر همراه ساخت.

هر چند این درآمیزی و دگرگونی درگویش برخی ازمناطق جلگه‌ای ضـرورت گردآوری و ثبت آنها را منتفی نساخت اما گویش جلگه به عنـوان تنـها پایـه و مبنای گردآوری و پژوهش زبان تبری فاقد اعتبار شناخته شد.

در این میان گویش نواحی کوهستانی به طـور طبیعـی از اصـالت و سـلامت بیشتری برخوردار بوده و می‌بایست پایه‌ی پژوهش و گردآوری‌ها قرار گیرد.

از این رو پژوهشگران این فرهنگ با اتّکا به نظر صاحب‌نظران استان و کشور وهمچنین با رایزنی‌های پیوسته با مراکز علمی و فرهنگی واسـتفاده از تجـارب علمی و عملی خود، چارچوب مدونی را جهت شروع کار پی ریزی نمودند.

بررسی کارشناسانه در جلگه‌ها و سپس نواحی کوهســتانی موجـب شناسـایی دوازده لهجه‌ی متفاوت و تفکیک آنها به ترتیب زیر شد.

۱ – منطقه‌ی استارآباد شرقی:

شامل کلیه‌ی روستاهای تبری زبان کوهستانی و کوهپایه‌ای شرق گرگان بـه ویژه منطقه‌ی شمالی شاهوار ، کتول ، فاضل آباد، محمد آباد و فندرسک اعم از روستاهای کوهستانی ، کوهپایه‌ای و جلگه‌ای .

۲ـ منطقه‌ی استار آباد غربی :

شامل هزار جریب شرقی، شاه کوه زیـارت، بـالا جـاده، رادکـان، نوکنـده، گز شرقی و غربی (سدن رستاق) و روستاهای غیر ترکمن نشین از زنگی محلـه‌ی گرگان تا بالا جاده و گلوگاه.

۳ـ منطقه ی بهشهر و هزار جریب :

شامل چـهاردانگه‌ی هـزار جریـب از سـورتی تاکیاسـر و روسـتاهای منـاطق جلگه‌ای از گلوگاه ، شاه کیله تا انتهای منطقه‌ی قره طغان و رودخانه‌ی نکارود.

٤ـ منطقه‌ی ساری و هزار جریب:

شامل چهاردانگه از کیاسر تا کوهستانهای دودانگه، جلگه‌های مـابین «میـان دو رود» و جلگه‌های مناطق غربی تجن رود تا جویبار.

٥ـ منطقه‌ی سواد کوه و قائمشهر:

شامل مناطق کوهستانی فیروزکوه، سواد کوه و روستاهای جلگه‌ای حد فاصل بین کیاکلا، جویبار و روستاهای کوهپایه‌ای بیشه سر.

٦ـ منطقه‌ی بندپی و بابل:

از مناطق کوهستانی چلاو آمل تا بنـدپـی،امـام زاده حسـن در سـمت غربـی آلاشت و نواحی جلگه‌ای حد فاصل فریدون کنار ، بابلسر، بـهنمیر، کیـاکلا تـا روستاهای کوهپایه‌ای کهنه خط، گنج افروز و بابل کنار

۷ـ منطقه‌ی لاریجانات و آمل:

از کوهستانهای بندپی تا چلاو، لاریجانات، نمارستاق و کلارستاق آمل تا حوالی امام زاده هاشم و جلگه‌های دو سمت هراز، دشت سر و محمودآباد و کوهپایه‌ها و جلگه‌های جاده‌ی چمستان میان آمل و نور.

۸ـ منطقه‌ی نور و نوشهر:

شامل بخشی از روستاهای بیرون بشم، کجور، نور و نوشهر و جلگه‌های حد فاصل سرخ رود تا رودخانه‌ی چالوس.

۹ـ منطقه‌ی عباس آباد ،چالوس (تنکابن شرقی):

شامل مناطق چالوس، کلارباستانی، برخی از روستاهای کوهپایه‌ای منطقه بیرون بشم و لنگا و نواحی جلگه‌ای از آب چالوس وعباس آباد و رودخانه‌ی نشتا به مرکزیت عباس آباد.

۱۰ـ تنکابن مرکزی:

شامل لهجه‌های دوهزاری و سه هزاری و خرم آبادی و گلیجانی و چالکش یعنی جلگه‌های حد فاصل آب نشتا تا آب شیرود.

۱۱ـ منطقه‌ی دماوند و قصران باستانی:

شامل مناطق اوشان و فشم ، وروستاها کوهپایه‌های جنوبی توچال تا مناطق غربی رودخانه‌ی جاجرود تا بومهن، رودهن و دماوند.

۱۲- گیلان شرقی (بیه پیش) :

شامل لهجه‌های دیلمانی، سیاهکلی ، لاهیجانی و مجموعه‌ی گویش‌های گیلکی شرق گیلان.

در نتیجه براساس تقسیمات زبانی فوق هر یک از مناطق دوازده گانه به عنوان یک حوزه‌ی کاری انتخاب و یازده گروه جداگانه تشکیل شد که هر گروه شامل یک تا سه مؤلف وسرگروه، گروه گردآورندگان وگروه گویش‌وران را درخود جای داد. از آنجایی که بیشتر افراد جذب شده به این واژه‌نامه از سالها پیش سرگرم کار تحقیقی و ضبط و ثبت واژگان مناطق خود بودند، با پیوستن آنها، گروه موفق به استفاده‌ی سالها تجربه‌ی آنان ودریافت حجم قابل ملاحظه‌ای از واژگان شد. بدین ترتیب از سال ۱۳۶۹ کاربرنامه‌ریزی دراز مدت، نوع ارتباطات ، نشست‌های هفتگی وماهیانه وچگونگی روند کار طی آئین نامه‌ای تدوین گردید.

پس از تشکیل گروه‌های گردآورنده ، روش کشف وگزینش واژه‌ها براساس طبقه‌بندی انجام شده از سوی سرپرست به صورت مکتوب به گردآورندگان ابلاغ شد. طبق این طبقه‌بندی ، ابتدا واژگان تبری به شش گروه عمده تحت عنوان واژگان مربوط به کشاورزی، واژگان مربوط به دامپروری و صید، واژگان

مربوط به مبادلات و داد وستدهای اجتماعی ، واژگان مربوط به تاریخ اجتماعی و سیاسی منطقه، واژگان مربوط بــه جغرافیـای تـاریخی و واژگان مربـوط بـه موضوعـات فرهنـگی وانسـانی تفکیـک و دسـته بنـدی شـد . برایـن اسـاس موضوعات زیر به عنوان زیر مجموعه‌ی دسته بندی یادشده مشخص شدند.

۱ـ نام های تاریخی منطقه و وجه تسمیه‌ی نام تبرستان و مازندران
۲ـ حکومت‌های تاریخی پیش و پس از اسلام
۳ـ نام پر آوازه ترین خاندان های حکومتی
۴ـ نام پرآوازه‌ترین شاهان و اسپهبدان تبرستان
۵ـ نام آثار و ابنیه‌ی تاریخی مازندران و گلستان
۶ـ نام پر آوازه ترین نویسندگان،شاعران و فرهیختگان منطقه
۷ـ نام با اهمیت‌ترین جای‌ها و مکان‌ها(آبادی‌ها و روستاها)
۸ـ برج‌ها و باروهای مازندران و گلستان
۹ـ قلعه های مازندران و گلستان
۱۰ـ تپه‌های مازندران و گلستان
۱۱ـ نام کوه‌ها و قله‌های معروف سلسله جبال البرز
۱۲ـ نام مراتع و علف چرهای مازندران و گلستان
۱۳ـ نام دره ها و تنگه‌های مازندران و گلستان
۱۴ـ نام رودها، نهرها و دریاچه‌های معروف منطقه
۱۵ـ نام با اهمیت‌ترین مرقدها و امامزاده‌ها
۱۶ـ نام راه‌های قدیمی
۱۷ـ نام گورستان‌ها و دخمه های موسوم به گبری
۱۸ـ نام خندق‌ها و جرها
۱۹ـ نام بندها و آب بندها
۲۰ـ نام مکان‌های ییلاقی و قشلاقی
۲۱ـ نام بادها(انواع باد) و طوفان های محلّی
۲۲ـ نام انواع باران های محلّی
۲۳ـ نام انواع خانه‌ها و سراها
۲۴ـ نام مصالح خانه سازی و منضمات آن
۲۵ـ نام مکان‌ها و جای‌ها در داخل منازل
۲۶ـ نام واحدهای اندازه گیری
۲۷ـ نام مقیاس های مربوط به زمین
۲۸ـ اعداد و واحدهای عمومی شمارش

۲۹ـ نام انواع محصولات کشاورزی (سبزی‌ها ـ حبوبات ـ غلات ـ میوه ها)
۳۰ـ نام انواع ادوات و ابزارمربوط به کشاورزی
۳۱ـ اصطلاحات مربوط به معیشت کشاورزی
۳۲ـ نام انواع درختان، گل‌ها و گیاهان خودروی(دارویی و غیر دارویی)
۳۳ـ نام مراحل رشد محصولات کشاورزی
۳۴ـ اصطلاحات مربوط به معیشت دامپروری
۳۵ـ نام ابزار و ادوات مربوط به معیشت دامپروری
۳۶ـ اصلاحات مربوط به رشد احشام (با ذکر سن و جنس)
۳۷ـ نام سلسله مراتب چوپانان و گالش‌ها با ذکر نام، وظایف و مسئولیت هر یک از افراد
۳۸ـ نام ظروف و اشیاء مورد استفاده در تولیدات لبنی
۳۹ـ نام انواع رنگ‌های مربوط به احشام
۴۰ـ نام بومی احشام و به ویژه گاو ، گوسفند و سگ‌های گله
۴۱ـ واژه های مربوط به جوارح انسان و احشام
۴۲ـ واژه های مربوط به واکنش در انسان
۴۳ـ واژه های مربوط به بیماری انسانی و دامی
۴۴ـ نام انواع خزندگان منطقه
۴۵ـ نام انواع وسایل و ابزار شکار
۴۶ـ نام انواع شیوه های صید پرندگان، آبزیان و پستانداران
۴۷ـ نام انواع غذاها با ذکر مواد مورد تهیه
۴۸ـ نام انواع آش‌ها با ذکر مواد مورد تهیه
۴۹ـ نام تزیینات سفره با ذکر مواد مورد تهیه
۵۰ـ تنقّلات باذکر مواد موردتهیه
۵۱ـ نام وعده های غذایی
۵۲ـ نام غذاهای مربوط به زندگی چوپانی
۵۳ـ نام غذاهای مربوط به زندگی کشاورزی
۵۴ـ واژه های مربوط به توزین مواد لبنی و کشاورزی
۵۵ـ نام انواع مالیات‌های مربوط به دامپروری و کشاورزی
۵۶ـ واژه های مربوط به انواع صنایع دستی
۵۷ـ نام ابزار و وسایل مربوط به تولید صنایع غذایی سنّتی
۵۸ـ نام انواع قطعات و نغمات موسیقی (مقام‌ها، ریزمقام‌ها)
۵۹ـ نام ادوات و ابزار موسیقی (سازها)

۶۰ـ نام اصطلاحات موسیقی بومی
۶۱ـ نام انواع مراسم بومی
۶۲ـ نام انواع آیین های بومی
۶۳ـ نام انواع بازی‌ها و سرگرمی‌ها
۶۴ـ نام اصطلاحات رایج در شبیه خوانی منطقه
۶۵ـ انواع نفرین‌های مازندرانی
۶۶ـ انواع ناسزاهای مازندر انی
۶۷ـ انواع نیایش ها ودعاها
۶۸ـ واژه‌های مربوط به تحقیر و تصغیر
۶۹ـ واژه‌هایی در بیان حالات، عادات، صفات ، تعاریف عام
۷۰ـواژه‌های تصغیری برای پرندگان و پستانداران
۷۱ـ واژه های مربوط به گاه‌شماری و نجوم
۷۲ـ نام واژه‌های مربوط به روزها ، ماهها وسالها
۷۳ـ ضمایر فاعلی، مفعولی و ملکی
۷۴ـ افعال ومصادر ساده و ترکیبی

براساس دسته‌بندی فوق کار گروه گردآورندگان آغاز شد. علاوه بر گردآوری و ثبت واژگان ،عکس برداری از اشیا و ابزار و آثار و ابنیه نیز با برنامه ریزی خاصی آغاز شد و نزدیک به هفت هزار قطعه عکس از موجودات ، اشیاءوموضوعات مربوط به فرهنگ عمومی برداشته شد تا بخشی از آن در این واژه نامه و بخشی دیگر دردایره المعارف البرز شناسی مورد استفاده قرار گیرد. با چنین روندی رفته رفته گروه توانایی خود را باز شناخت و براساس تجارب کاری، اصلاحات سودمندی را در طرح اولیه پدید آورد و کار به گونه ای جدی‌تر دنبال شد. براساس طرح نهایی کلیه‌ی واژه‌های گردآوری شده از سوی گردآورندگان و یا ارسالی از سوی دوست‌داران این واژه نامه، توسط ویراستاران، الفبایی دسته بندی و آرشیو شد. سپس بر مبنای طرح طبقه بندی شده‌ی سرپرست استخراج واژه از دهها منبع قدیم وجدید دردستورکار قرار گرفت. بدین ترتیب دهها هزار واژه گردآوری وبا حذف واژگان تکراری، بدون در نظر گرفتن تعلق مکانی و منطقه ای، هر واژه در فیش های مخصوص خودوارد وبه عنوان واژه‌ی پایه در دفاتر ثبت شدند. براساس این طرح، دفاتر تنظیم شده مبنای کار و برنامه‌ی دوباره‌ی پدیدآورندگان هر منطقه قرار گرفت. یعنی براساس دفاترپایه، مولفین با استفاده از گویش‌وران هر منطقه که از پیش و از صنوف مختلفی انتخاب شده بودند، به ضبط هر واژه‌ی ثبت شده بر اساس

لهجه‌ی منطقه‌ی خود پرداختند و بدین ترتیب نزدیک به ششصد ونود حلقه کاست وافزون بر یک میلیون واژه از مناطق مختلف ضبط گردید. در ادامه‌ی کار بازشنوی و استخراج واژگان از نوارها و ثبت در دفاتر آغاز شد ودو سال به طول انجامید. به موازات استخراج واژگان ، کار همانند یابی پهلوی، اوستایی وباستانی تعدادی از واژگان تبری توسط تنی چند از همکاران آغازشد. سپس آوانوشت واژگان ثبت شده به انجام رسید ومفاهیم هر واژه مورد مرور و بازنویسی دوباره قرار گرفت. آنگاه جهت آسان نمودن کار پژوهشگران و علاقمندان این اثر درمطابقت ریشه‌ی زبانی، نمونه‌های یافته شده‌ی گیلی، اوستایی، باستانی و پهلوی در پایان هر مدخل جای داده شد. از این گذشته، دو منطقه‌ی کتول و تنکابن به عنوان شرقی ترین و غربی ترین حوزه‌ی گویش این زبان در کنار هم قرار گرفتند تا علاقمندان به آسانی اندازه‌ی تغییر و دگرگونی زبان تبری را در غربی ترین و شرقی ترین بخش های سرزمین کنونی دریابند. سرانجام بر پایه‌ی چنین تلاش و روشی بیشتر واژگان پایه وتصاویر این اثر پس از سالها آماده و جلد اول آن منتشر شد.

پس از انتشار جلداول واستقبال مجامع علمی،ادبی فرهنگی کشور از این اثر سرمولّفان به تصحیح و تدوین دیگر مجلدات شتاب بخشیده بر آن شدند نقایص موجوددر جلد اول را نیز برطرف ساخته و به تصحیح وتکمیل آن بپردازند. لذا از اردیبهشت ماه ۱۳۷۹ و پس از وقفه‌ی چندین ماهه با استخدام نزدیک به سی همکار کارآمد درزمینه‌ی فیش برداری،نمونه خوانی، تصحیح و ویراستاری و طی تلاشی دو ساله، کار تدوین نهایی مجلدات این اثر آغاز گردید. در این میان کناره گیری تنی چند ازمولفان و همکاران اصلی مناطق دشواری کار را دوچندان نمود. چرا که وظیفه‌ی این گروه از هیئت مولفان در گردآوری، مطابقت، تصحیح ،تدوین و دیگر امور مربوط به تالیف در هر منطقه به ناچار بر عهده‌ی سرپرست قرار گرفت. به همین دلیل مسافرت به شهرهای تنکابن، دماوند، بابل و استان گیلان ،گلستان وتهران بر حجم کار افزود.

با این همه به یاری خداوند و تلاش شبانه‌روزی تنی چنداز همکاران این واژه‌نامه ، کار به انجام رسید . پس از اتمام کار و در مراحل نهایی تدوین، ناشرینی چند جهت انتشار این اثر پیش قدم شدند. ضمن سپاس از انگیزه‌ی فرهنگی و متعالی همه‌ی آنها در نهایت با توجه به علاقه‌ی وافر ونوع امکانات شرکت انتشارات احیاء کتاب ،مؤلّفان با این ناشر به توافقی اصولی دست یازیدند. به ویژه این‌که مدیر محترم این انتشارات جناب آقای صالحی از آغاز مذاکره، پیشنهادات و طرحهای سودمندی را جهت ارتقای کیفی این اثر ارایه

نمودند که انجام آن توانایی های ویژه وکاری دشوار از سوی ناشر را طلب می نمود. خوشبختانه با همت و تلاش ناشرسرانجام این اثر به زیور طبع و نشر آراسته شد. با این امید که اثر پیش رو مورد استفاده‌ی فرهیختگان و دوستداران قرار گیرد.

یادآور می‌شوم،که این فرهنگ علاوه بر مساعی شبانه‌روزی گروه پدید آورندگان، محصول هم کاری و همت والای ده‌ها تن از دوستان و یاران شناخته و ناشناخته‌ای است‌که‌بی‌تردید بدون یاری‌آنان، انجام کاری چنین گسترده میسر نبود.همکاری این‌دوستان فرهیخته جنبه‌های گوناگونی داشته است. برخی از آنها با راهنمایی‌های ارزنده و یا معرفی گویش وران ویادراختیار گذاردن منابع تبری و ارسال واژه‌هایی ناب و اصیل ما را یاری دادند. گروهی از دوستان با در اختیار گذاشتن وسیله‌ی نقلیه‌ی و دیگر امکانات و همچنین معرفی گویش وران مناطق، تهیه‌ی محل سکونت گروهها و افراد پژوهشگر و یا جلب همکاری آگاهان و سال خوردگان علاقه وهمدلی خودرا نسبت به این فرهنگ نشان داده اند. لذا ذکر نام آنان در پایان کتاب کمترین وظیفه و ابراز سپاس و احترام من وهم کارانم نسبت به یکایک آنان است. در پایان لازم است تا سپاس و قدردانی عمیق خود را از حمایت‌ها و هم دلی‌های وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب آقای احمد مسجد جامعی و معاونین و مشاورین محترم ایشان ابراز نمایم.

همچنین وظیفه‌ی خود می‌دانم تا از همسرم که رنج سال‌ها دوری‌ام را تحمل نموده و به ویژه از فرزندم سیاوش نصری اشرفی که با وجود همه‌ی مشکلات و کاستی‌ها، با دقّتی تمام و ماه‌ها از اوقات شریف خود را صرف نمونه‌خوانی و پالایش این اثر نمود، صمیمانه قدردانی نمایم.

جهانگیر نصری اشرفی

یادآوری نکاتی چند:

۱ـ با وجود برخی نارسایی‌های موجود در علایم وآوانگاری رسمی (فونتیک) جهت ثبت لهجه‌های مختلف این واژه نامه، پدید آورندگان با توجه به رایزنیهای پیوسته با مراکز زبان شناسی وافراد آگاه، بر آن شدند تا عیناً از فونتیک رسمی استفاده نمایند. خاصه این‌که برخی از پدیدآورندگان واژه‌نامه‌های بومی با افزودن تعداد متنابهی علایم اضافی بر فونتیک، آن را تحت تأثیر قرار داده و موجب چنان دگرگونی هایی شدند که عملا این علائم را برای خوانندگان آثار خود غیر قابل درک نمودند. از همین رو پدید آورندگان این واژه‌نامه ضمن اتکا به فونتیک رسمی، پس از بحث و بررسی‌های مفصل، به صورت تجربی و با احتیاط تنها حرف (ə) را به عنوان صدای میانه‌ی (اَ=a) و (اِ=ə) مورد استفاده قراردادند. این تغییرکه به سبب حضور قابل ملاحظه‌ی این مصوّت در واژه‌های تبری صورت پذیرفت، تنها مورد دخل و تصرف درفونتیک رسمی است. با این حال پیشنهادهای صاحب نظران دراین زمینه نیز مورد استفاده‌ی مولفین قرار گرفته است.

۲ـ پدید آورندگان شرایط تکرار مجدد واژگان مدخل را در ستون مناطق، تغییر درسه حرف اول هر واژه قرار داده‌اند، ولی گاهی نیز به تشخیص سرپرست یا مؤلفین، برخی ازواژگان برای تسهیل کار خوانندگان، حتّی با تغییر یکی از حروف درسه حرف اول، در ردیف جدول واژگان پایه قرار گرفت.

۴ـ نبود همانند برخی واژه‌ها درمناطق به معنی عدم وجودواژه‌ی موردنظر در آن منطقه نیست. طبیعی است که گروه گردآورندگان، گویش‌وران ومولفین در برخی موارد موفق به کشف همانند واژه‌ی پایه در حوزه‌ی کار خود نشده اند.

۵ـ در میان روستاهای موجود در منطقه، نام آن دسته از روستاها جهت ثبت در واژه نامه انتخاب شد که در درجه‌ی اول دارای ریشه‌ی تبری بوده و سپس برخی ملاحظات مانند جنبه های تاریخی نیز جهت ثبت آنها لحاظ شده است. بر همین اساس بخش قابل ملاحظه ای از روستاها مانند: حسن آباد، تقی آباد، فاضل آباد، تازه آباد و نوآباد که فاقد ارزش‌های زبانی مورد نظر هیأت مولفین بوده اند مورداستفاده قرار نگرفته‌اند. درتوصیف ومعرفی نام روستاها نیز از ثبت طول وعرض جغرافیایی و خصوصیات اقلیمی خودداری شده و تنها به تعلق مکانی آنها به شهرها و یا دهستان‌های مربوطه اشاره گردیده است، چراکه موقعیت کلیه‌ی روستاهای استان مازندران و گلستان باطول وعرض جغرافیایی و برخی از ویژگی های دیگر در کتابی که درسال ۱۳۶۵ از سوی سازمان برنامه و بودجه استان مازندران با نام «آبادی های استان مازندران» تدوین گردید،

ثبت شده است؛ به همین خاطر از کار دوباره پرهیز گردید. باید افزود هدف اصلی پدیدآورندگان در این بخش ثبت آوانوشت نام باستانی و تاریخی روستاها جهت تسهیل کار زبان شناسان بوده است.

۶ـ پدیدآورندگان تلاش نموده‌اند از ثبت واژه‌هایی که در اثر تحولات اجتماعی واقتصادی جدید به زبان تبری و گویش های وابسته وارد گردیده پرهیز نمایند.

۷ـ پدیدآورندگان واقفند که بسیاری از واژگان عربی، روسی، فرانسوی، ترکی و ترکمنی از چند قرن پیش و یا حداقل چنددهه پیشتر وارد زبان تبری و گویش مازندرانی و استرآبادی شده‌اند. برخی ازاین واژگان با پذیرش تغییراتی در ساختمان و آهنگ خود و برخی دیگر، تنها با تغییراتی در آهنگ، به مجموعه‌ی واژگان تبری پیوسته و پس از سالها استفاده توسط بومیان، از سوی آنها واژه‌هایی خودی قلمداد می شوند.

بسیاری از این واژگان از نظر مفهومی مغایر با معانی اصلی خود به کار می‌روند و برخی از آنها نیز با واژگان تبری تلفیق شده‌اند. کلماتی چون.آنق، انقوت، قوش، ظلوم، شاکل، لاکمه، سمیشکه، ماتشکه، بت، اورس، اروسی دوج، ترکمون، ترکمون ریش، بشلق، بکره، قره قوش و صدها واژه‌ی دیگر که ریشه در زبان‌های بیگانه دارند از آن جمله اند. حساسیت و اهمیت موضوع سبب شد تا پدیدآورندگان به ریشه یابی و تبیین این دسته از واژگان همت گمارند. امّا به دلیل گستردگی و اهمیت موضوع انتشار این بخش به ضمایمی که بعدها منتشر خواهد شد موکول شده است.

۸ـ به خاطر ویژگی‌های این واژه‌نامه ومحدودیت‌هایی که برای تعریف مفصّل‌تر مفهوم واژه‌ها موجود بوده، معانی بیشتر واژه‌ها با فشردگی و به اختصاردرج شده است. این موضوع سبب شد تا در برخی موارد، مفهوم واژه‌ها شیوا و رسا نباشد. از همین رو بخش دیگری از «ضمایم» به توضیح وتفصیل پیرامون تعدادی از این دست واژه‌ها اختصاص خواهد یافت. ضمن اینکه تلاش شد تا در بخش تفسیر نام واژه ها این نقیصه تا حدّ ممکن مرتفع گردد.

۹ـ باید توجه نمود که در هر مدخل مفاهیم ارایه شده دردرجه‌ی اول اختصاص به واژه‌ی پایه دارد. از همین رو ممکن است تعدادی از واژه‌ها که مربوط به لهجه‌ی مناطق هستند، با مفهوم ثبت شده درانطباق کامل نباشند. همچنین ملاحظه می شود تعدادی از این دست واژگان با واژگان پایه همانند و برخی دیگر ناهمانندند، اما هر دو گروه از واژگان یاد شده از نظر معنی با

واژگان پایه مغایرند. مولفین در عدم ثبت و یاثبت آنها درخانه‌های مقابل، راه دوم را انتخاب نموده و به ثبت آنها پرداختند.

به طور طبیعی واژه‌های ناهمانند درجلدهای دیگر این فرهنگ و طبق نظام الفبایی در جای خودآورده شده اند و مفاهیم اصلی آنها نیز ثبت شده است. آن دسته از واژگان نیز که تنها از نظر مفهوم با واژه‌ی پایه اختلاف دارند، معانی آنها به صورت دوم،سوم و... درج شده است. حضور واضح تر واژگان یک یا دو منطقه مانند استارباد غربی وبهشهر در واژه‌ی پایه تنها به دلیل پرتعداد بودن فیش‌های ارسالی از سوی گردآورندگان این مناطق است. در عین حال این موضوع ممکن است در جلدهای مختلف واژه‌نامه با توجه به تعداد بیشتر فیش پایه از مناطق دیگر، به نفع دیگر مناطق تغییر یابد.

۱۰ـ هدف از ثبت نمونه وار تعدادی از همانندهای گیلی، اوستایی، باستانی و پهلوی در این اثرتنها به خاطر تسهیل کارپژوهشگران، دانشجویان و علاقمندان در تطبیق این زبان‌ها با زبان تبری و مقایسه‌ی ریشه‌های مشترک آنها بوده است. بدیهی است کار گسترده، علمی و تخصصی در این بخش در عهده‌ی زبان شناسان و متخصصین این گروه از زبان‌هاست.

۱۱ـ با این که واژه‌های ارجاعی نیاز به ثبت مجدد لهجه‌های منطقه‌ای نداشته است، ولی برخی از مولفین واژه‌نامه به خاطر این‌که کار تطبیق خوانندگان اثر در کلیه‌ی صفحات واژه‌نامه به آسانی صورت پذیرد، درج دوباره‌ی لهجه‌ی خود را در مقابل واژه‌ی ارجاعی، مفیددانسته‌اند.از آنجایی که این موضوع لطمه‌ای به اساس کار وارد نمی‌سازد، سرپرست آزادی عمل مولفین رادراین زمینه بلامانع تشخیص داده و مولفین را در این زمینه مخیّر گردانید.

۱۲ـ به هنگام تدوین، گردآورندگان به ارسال فیش‌هایی پرداختندکه بعضاً دارای واژگان نو یافته بود. لذا پدیدآورندگان تصمیم گرفتند تا با افزودن این واژگان بر ضمیمه نامه‌هایی که بعدها انتشار خواهدیافت به حفظ و ثبت آنها اقدام نمایند.

۱۳ – طی قرن ها حضور فعال زبان فارسی گرگانی و تاثیر و تأثّر آن نسبت به زبان تبری و دو گویش استارابادی و مازندرانی ،مولفّان تعدادی از اصلی ترین واژه‌های این زبان را گرد آوری و در مداخل استارباد غربی و استارباد شرقی گنجانده اند.انتخاب این گروه از واژگان بیشتر به دلیل استفاده‌ی آنها در گویش‌های بومی و یا تاثیری است که از نظر لهجه و یا آهنگ واژه از این گویش‌ها پذیرفته‌اند.

روند طراحی، اجراء و نحوه‌ی استفاده از فرهنگ

واژه‌نامه‌ی پیش رو طی مراحل مختلفی طراحی و سپس اجرا شده است. در این راستا و در اجرای مراحل مختلف، پیوسته طراحی نرم افزاری و برنامه‌های گوناگون رایانه‌ای مورد استفاده قرار گرفته است.

بر این اساس بخشهای مختلف این واژه‌نامه و اجزای آن در جدولی نرم‌افزاری به گونه‌ای وارد گردید که خروجی این برنامه‌ها به ساختار مورد انتظار و دلخواه منتج گردید.

پس از رسیدن به ساختار اصلی مراحل عکس گذاری، سرصفحه، زیر صفحه، صفحه‌بندی کلی و ... جهت دستیابی به ساختار نهایی به مورد اجرا گذاشته شد.

در خصوص استفاده از CD نیز طراحی به صورتی تهیه گردیده است که تمام اطلاعات از جمله گویشهای مناطق مختلف، عسکها، معانی و ... مربوط به هر واژه با استفاده از چند کلید در رایانه قابل بهره‌برداری باشد. بر این اساس می‌توان اطلاعات کلی و جزئی مربوط به هر مدخل را جستجو نمود.

لازم به ذکر است که با وجود پیچیدگیهای موضوعی این فرهنگ، تلاش شده است تا حد امکان علائم انتخابی ساده و برای دوستداران این فرهنگ آسان باشد.

راهنمایی علائم یادشده به صورت مشروح و همچنین توضیح جایگاه هر یک، با نمایش گسسته‌ی یک مدخل در دو صفحه بعد آورده شده است.

امیر تهمتن آرشی
مدیر فنی و طراح ساختار پروژه

اعضاءگروه فنی و اجرای رایانه‌ای فرهنگ واژگان تبری

امیرتهمتن	آرشی	مدیر فنی و طراح ساختار پروژه
نسترن	شعفی	طراح و مجری مدیریت ساختار اطلاعات
عبدالله	اعلمی	حروفچینی رایانه‌ای
نصیراحمد	اعلمی	حروفچینی رایانه‌ای
علی	اعلمی	حروفچینی رایانه‌ای
روح الله	اعلمی	حروفچینی رایانه‌ای
مصطفی	باقری	حروفچینی رایانه‌ای

نحوه استفاده از واژه نامه:

الف) واژگان نوع اول:

مدخل[۱] — تلفظ مدخل[۲]

مس–مس هکاردن /məs-məs-həkārdən/

تجزیه دستوری مدخل[۳]

(مص.مر)

شروع ترجمه فارسی[۴]

مس–مس هکاردن/məs-məs-həkārdən/ (مص.مر): ۱. دست دست کردن . ۲. اهمال نمودن در کار . ۳. تردید و دودلی درعمل.

نگاه کنید به مدخل مترادف[۵] → **نک** : مگر– مع.

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* مس مس هاکردن /məs-məs-hākerdən/؛ ق) ←(س) ؛ *آ)* ۱. مس مس هاکردن /mes mes hākərdan/ ، ۲. مس مس هکـردن /mes mes hakərdan/ ؛ع) مس مسی هاکردن / mas masi hākordan/ ؛ *قص)* مس مس هاکردن /məs-məs-hākerdan/ ؛ ت) مس مس هکردن /mes mes hakerden/ ؛ *اشر)* مس–مس–هاکئردن /-məs-məs-hākoərdən/ ؛ ک) موس موس گودن /mos mos gudan/ ؛

در این قسمت تلفظهای مختلف مدخل در نواحی مختلف آمده‌است. چهار چوبهای این بخش به صورت کلی زیر است.

جداکننده بخش معانی مختلف، از بخش تلفظ[۶]

واژه هم معنی — تلفظ واژه هم معنی

نوع اول[۷] ؛ *قص)* مس مس هاکردن /məs-məs-hākerdan/ ؛

نوع دوم[۸] ؛ *اغر)* ←* ؛

نوع سوم[۹] ؛ ق) ←(س) ؛

نوع چهارم[۱۰] ؛ آ) ۱. مس مس هاکردن /mes mes hākərdan/ ، ۲. مس مس هکـردن /mes mes hakərdan/ ؛

مشخصه مختصر ناحیه[۱۱]

[1] مدخل به معنی واژه مورد بررسی می‌باشد.

[2] لیست تمام فونوتیکها در زیرنویس صفحات فرد واژه نامه تکرار شده است.

[3] معانی مورد استفاده در جدولی در همین بخش آمده است.

[4] هر واژه میتواند حداکثر دارای چهار معنی فارسی باشد که با شماره از یکدیگر جدا میشوند.

[5] در صورتیکه واژه مدخل دارای واژه هم معنی بوده و یا ارتباط معنی با مدخل دیگر داسته باشد در بخش نک آورده خواهد شد.

[6] در انتهای بخش گویشهای مختلف بخشی وجود دارد که معنی واژه مدخل را به زبانهای گیلی – باستانی – اوستایی – پهلوی ارائه می‌دهد. این بخش با نماد از بخش قبلی جدا می‌شود.

[7] در این نوع بعد از مشخص شدن مخفف منطقه تلفظ واژه مدخل در آن منطقه و فونوتیک آن آمده است. در پایان علامت نقطه بند به معنی پایان توصیف می‌باشد.

[8] در این نوع نماد ←٭ به معنی یکسان بودن تلفظ واژه مدخل با منطقه مورد نظر است.

[9] این نوع ارجاع زمانی مورد استفاده قرار گرفته است که تلفظ دو ناحیه با یکدیگر یکسان باشد. نماد **ق)** ←(س) نمایشگر هم گویش بودن ساری با گویش قائم شهر است.

[10] زمانی که یک ناحیه برای یک واژه دارای دو نوع تلفظ باشد به این صورت آورده می‌شود در پایان با استفاده از نقطه بند **(؛)** توضیحات مربوط به منطقه پایان می‌پذیرد.

[11] لیست کامل این علائم مختصر در زیر نویس صفحات زوج آمده است.

نمایه‌های مورد استفاده

حروف و نشانه‌های آوانوشت مورد استفاده در فرهنگ واژگان تبری
و تطبیق آن با الفبای فارسی

اَ + ــَ + ءَ (فتحهٔ بلند)	a	ز + ذ + ض + ظ	z
اِ + ء + ئه + عه + (فتحهٔ کوتاه)	ə	ر	r
اُ + ــُ + ءُ	e	ژ	ž
اُ + ــ + ء	o	ش	š
آ + ا + عا	ā	ف	f
او + و + عو بر وزن قو (نام پرنده)	u	ق + غ	q
ایـ+ یـ + ی + عی + یی(ئی) + عیـ	i	ک	k
ب	b	گ	g
پ	p	ل	l
ت + ط	t	م	m
س + ث + ص	s	ن	n
ج	j	و	v
چ	č	ی	y
ح + هـ + ـهـ + ه	h	اُو ow بر وزن مو mow بمعنای تاک	ow
خ	x	او	aw
د	d		

حرف مشدد دوبار نوشته می‌شود مانند: بکا bakkā

نمایه‌ی علایم دستوری

۱ـ اسم (ا)

۲ـ اسم مرکب (ا.مر)

۳ـ اسم ابزار (ا.ا)

۴ـ اسم مکان (ا.مک)

۵ـ اسم صوت (ا.صو)

۶ـ اسم مصدر (ا.مص)

۷ـ اسم/ اسم مصدر

۸ـ اسم مصدر/ اسم صوت (ا/ا.مص) (ا.مص/ا.صو)

۹ـ اسم / صفت (ا/ص)

۱۰ـ اسم مرکب/ صفت مرکب (ا.مر/ص.مر)

۱۱ـ اسم مصدر / اسم(ا.مص/ا)

۱۲ـ اسم مرکب / اسم مکان (ا.مر/ا.مک)

۱۳ـ اسم / صفت فاعلی (ا/ص.فا)

۱۴ـ اسم / قید (ا/ق)

۱۵ـ صفت (ص)

۱۶ـ صفت مفعولی (ص.مف)

۱۷ـ صفت نسبی (ص.نس)

۱۸ـ صفت فاعلی (ص.فا)

۱۹ـ صفت مرکب (ص.مر)

۲۰ـ صفت مرکب/ اسم مصدر (ص.مر)/ا.مص)

۲۱ـ صفت/اسم مصدر (ص/ا.مص)

۲۲ـ مصدر (مص)

۲۳ـ مصدر مرکب (مص.مر)

۲۴ـ قید (ق)

۲۵ـ قید مکان (ق.مک)

۲۶ـ قید مقدار (ق.مق)

۲۷ـ قید حالت (ق.حا)

۲۸ـ قید زمان (ق.ز)

۲۹ـ قید تشبیه (ق.تش)

۳۰ـ قید /صفت (ق/ص)

۳۱ـ فعل (ف)

۳۲ـ فعل امر (ف.امر)

۳۳ـ شبه جمله (ش.ج)

نمایه‌ی اختصاری شهرها

*←)	ارجاع به مدخل
←)	ارجاع به
اغر)	کردکوی ـ استرآبادغربی
ب)	بهشهر
س)	ساری
ق)	قائم‌شهر
با)	بابل
آ)	آمل
ن)	نوشهر
ع)	عباس‌آباد
قص)	قصران
ت)	تنکابن
اشر)	کتول ـ استرآبادشرقی
گ)	گیلی
پ)	پهلوی
باس)	باستانی
او)	اوستایی

آوانوشت بندهشی

a = ـَ	n = ن
ā = آ	O = ـُ (کوتاه)
b = ب	ō = ـُ (بلند)
č = چ	p = پ
d = د	r = ر
e = ـِ	S = س
ē = یا مجهول	š = ش
f = ف	t = ت
g = گ	U = (کوتاه)
h = ه	ū = او (بلند)
i = ای (کوتاه)	v = و
ī = ای (بلند)	x = خ
j = ج	x̌ = خوَ (با واو مجهول)
k = ک	y = ی
l = ل	z̄ = ز
m = م	ž = ژ

آوانوشت گات‌ها

فارسی	لاتین	فارسی	لاتین
اَ	a	ز	z
آ	ā	ژ	zh
اِیْ (کوتاه)	i	ت	t
اِیْ (کشیده)	ī	ث	th
اُوْ (کوتاه)	u	د	d
اُو (کشیده)	ū	ذ (در وسط کلمه)	d͟h
اِ (در وسط کلمه)	e (medial)	ن	n
اِ (کوتاه)	ĕ(broad)	پ	p
اِ (کشیده)	ê(long)	ف	ph or f
اُ (کوتاه در وسط کلمه)	o(broad)	ب	b
او (کشیده)	ô(long)	و (w انگلیسی)	w
آوْ	Ow	م	m
اَن	ñ	ی (بزرگ در اول کلمه)	y
اَ (در بینی تلفظ شود)	ã	ی (کوچک در وسط کلمه)	y
کَ	k	ر	r
خَ	Kh	و (بزرگ در سرکلمه)	V
خو	K͟hˇ or q	و (کوچک در وسط کلمه)	v
گ	g	س	s
غ	gh	ش مشدد	s͟h
اَنگ (در وسط وآخر کلمه)	n̈ (ang)	ش	š
چ	Ch	ه	h
ج	J		

فهرست مداخل و مطالب

جلد اول تا جلد پنجم

فهرست مطالب

جلد اول

مداخل تبری به فارسی (آ ـ پ)

جلد دوّم

مداخل تبری به فارسی (ت ـ د)

جلد سوّم

مداخل تبری به فارسی (ر ـ گ)

جلد چهارم

مداخل تبری به فارسی (ل ـ ی)

فهرست مداخل فارسی به تبری

اعلام

موضوع	شماره صفحه
از انواع حشرات	۲۳۰۹
از انواع خزندگان	۲۳۰۹
از انواع خورشت‌های بومی و چاشنی‌ها	۲۳۰۹
از انواع درختان بومی منطقه	۲۳۰۹
از انواع رنگ‌های گوسفند	۲۳۱۰
از انواع سبزیجات منطقه	۲۳۱۰
از انواع علوفه	۲۳۱۰
از انواع قارچ	۲۳۱۰
از انواع گل و گیاه و بوته‌های بومی	۲۳۱۰
از انواع لبنیات	۲۳۱۱
از انواع ماهیان دریایی و رودخانه‌ای منطقه	۲۳۱۱
از انواع نان‌های محلّی	۲۳۱۱
از انواع نفرین	۲۳۱۱
از بازی‌ها و نمایش‌های بومی منطقه	۲۳۱۲
از روستاهای منطقه‌ی آمل	۲۳۱۳
از روستاهای منطقه‌ی استرآباد شرقی	۲۳۱۳
از روستاهای منطقه‌ی استرآباد غربی	۲۳۱۴
از روستاهای منطقه‌ی بابل	۲۳۱۴
از روستاهای منطقه‌ی بابلسر	۲۳۱۵
از روستاهای منطقه‌ی بندرگز	۲۳۱۵
از روستاهای منطقه‌ی بهشهر	۲۳۱۵
از روستاهای منطقه‌ی تنکابن	۲۳۱۶
از روستاهای منطقه‌ی چالوس و کلاردشت	۲۳۱۷
از روستاهای منطقه‌ی رامسر	۲۳۱۷
از روستاهای منطقه‌ی ساری	۲۳۱۷
از روستاهای منطقه‌ی سوادکوه و قائمشهر	۲۳۱۸
از روستاهای منطقه‌ی عباس آباد	۲۳۲۰
از روستاهای منطقه‌ی نور	۲۳۲۰
از روستاهای منطقه‌ی نوشهر و کجور	۲۳۲۰
از ظروف	۲۳۲۱
از کارهای کشاورزی	۲۳۲۱

موضوع | شماره صفحه

موضوع	شماره صفحه
نام برخی فرمان روایان و نام داران مازندران و گلستان	۲۳۲۷
نام برخی اقوام و طوائف و خاندان‌های منطقه	۲۳۲۸
نام برخی درّه‌های مازندران و گلستان	۲۳۲۸
نام برخی رودهای مازندران و گلستان	۲۳۲۸
نام برخی طوائف در مازندران و گلستان	۲۳۲۸
نام برخی کوه‌ها و قلّه‌های واقع در منطقه‌ی بابل، و قائم شهر و سواد کوه	۲۳۲۸
نام برخی کوه‌ها و قله‌های بهشهر	۲۳۲۹
نام برخی کوه‌ها و قله‌های تنکابن و رامسر	۲۳۲۹
نام برخی کوه ها و قله‌های عباس آباد و چالوس	۲۳۲۹
نام برخی کوه‌ها و قله‌های نور و کجور	۲۳۲۹
نام برخی کوه‌ها و قله‌های واقع در استرآباد غربی	۲۳۲۹
نام برخی کوه‌ها و قله‌های واقع در استرآباد شرقی	۲۳۳۰
نام متداول زنانه در منطقه	۲۳۳۰
نام‌های بومی اسب	۲۳۳۰
نام‌های بومی گاو	۲۳۳۰
نام‌های محلّی سگ	۲۳۳۰

جلد پنجم

بخش اول: تفسیری بر نام واژگان

۳- تی تی ـ ما تی تی ۲۳۵۷

مندرجات: (علی اصغر یوسفی‌نیا)

الف) منشاء و مفاهیم اولّیه و باستانی

ب) وضعیّت و کاربرد کنونی

٤ – یاری گری (یاری‌های اجباری و اختیاری) ۲۳۵۹

مندرجات: (علی اکبر مهجوریان نماری)

الف) توضیحی بر مفهوم یاری گری

ب) یاری های اجباری

ج) یاری های ویژه‌ی دامداری

د) یاری های ویژه‌ی کشاورزی

هـ) یاری گری در صیّادی

۵- برخی نام‌واژه‌های اسطوره‌ای و حماسی مربوط به مازندران و تبرستان ۲۳۷۵

مندرجات: (عسگری آقاجانیان میری)

الف) تفسیر برخی نام‌واژگان تاریخی، حماسی اسطوره‌ای مازندران

ب) تفسیر برخی نام‌واژگان شاهنامه در ارتباط با مازندران

٦ – نام‌واژگان مربوط به مرکبات و کیوی ۲۳۸۱

مندرجات: (عباس شیرزادی آهودشتی)

الف) نام های تبری و فارسی مرکبات

ب) نام علمی و اریته‌ها

ج) ویژه‌گی ها و ارزش غذایی و مصرفی

د) منشاء بومی و غیر بومی مرکبات منطقه

هـ) کیوی و چگونگی گسترش آن در مازندران

۷- برخی نفرین‌ها، دعاها و سوگندهای مناطق تبری زبان ۲۳۸۵

مندرجات: (جهانگیر نصری اشرفی)

الف) ترکیب اصلی

ب) آوا نوشت

ج) معنی تحت الفظی

د) معنی فارسی

۸ – تاوسن سره (برخی نام‌واژگان معیشتی و کهن ساکنان کوهستان های چالوس و کلاردشت – کلارستاق) ۲۳۹۳

مندرجات: (علی اکبر مهجوریان نماری)

الف) واژگان مربوط به جای های دامی

ب) تفسیر برخی واژه‌های مربوط به روابط چوپانی

ج) تفسیر برخی واژه‌های مربوط به ابزار و ادوات دامپروری

د) تفسیر برخی واژه‌های مربوط به نام و نشان اشیاء

هـ) تفسیر برخی واژه‌های مربوط به نام و نشان حیوانات

۹- فرازی از نام‌های کوه نشینان و جلگه نشینان مازندران و گیلان ۲۴۱۳

مندرجات: (علی اصغر یوسفی نیا)

الف) نام های باستانی تبری

ب) نام های متاخّر مازندرانی و گیلی

چ) نام های ایرانی متداول در منطقه

۱۰- نام واژگان ماهیان و آبزیان دریای خزر ۲۴۲۱

مندرجات: (عباس شیرزادی آهودشتی)

الف) نام تبری و فارسی ماهیان خزری

ب) نام علمی ماهیان خزری

ج) شرایط و مکان های زیست

د) ویژه‌گی های ماهیان خزری

۱۱- برخی نام‌ها و القاب بومی در البرز مرکزی ۲۴۳۱

مندرجات: (عسگری آقاجانیان)

الف) نام های ایرانی و شاهنامه‌ای

ب) نام های بومی

۱۲ - آیین ها و جشن های باستانی در مازندران (تبرستان) ۲۴۳۳

مندرجات: (نصرالله هومند)

الف) جشن های ملّی

ب) جشن های بومی

بخش دوم : مقالات تفسیری

۱۰- زبان چوله‌ای و زبان های خاموش در حوزه‌ی البرز ۲۵۲۱

مندرجات: (جهانگیر نصری اشرفی)

الف) زبان های غیر بومی منطقه

ب) زبان سریری و چوله‌ای

ج) چند نمونه از واژگان چوله‌ای

۱۱ – پویه‌ی تاریخی شعر تبری ۲۵۲۵

مندرجات: (اسدالـله عمادی)

الف) درآمد

ب) شعر رسمی غیر آوازی

ج) شعر رسمی آوازی

د) برآیند زبان شعر تبری

هـ) شعر آوازی امیری

و) بررسی اشعار برجسته‌ترین تبری سرایان متقدّم و متأخر

۱۲ – فرهنگ تطبیقی نام پرندگان خزری ۲۵۴۱

مندرجات: (رمضان قائمی)

الف) نام پرندگان حاشیه‌ی جنوبی خزر در غرب مازندران

ب) نام پرندگان حاشیه‌ی جنوبی خزر در شرق مازندران

ج) معادل علمی نام پرندگان خزری

هـ) معادل ترکمنی و ترکی نام پرندگان خزری

و) معادل فارسی نام پرندگان خزری

۱۳) گاهشماری باستانی تبری (تپوری ـ مازندرانی) ۲۵۵۳

مندرجات: (نصرالله هومند)

الف) منشاء گاهشماری تبری و رابطه‌ی آن با گاهشماری ایرانی

ب) رابطه‌ی گاهشماری تبری با تقویم جلالی و دیلمی

ج) دوره‌های نجومی و موقعیّت ماهها و روزها

د) نمودارهای تطبیقی

تبری به فارسی

الف

فرهنگ واژگان تبری

آ/ā/ (ش.ج) : از اصوات تأیید، به معنی : صحیح است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ |ک) آهه /aha/ ؛

آ/ā/ (ا) : مخفّف عنوان آقا .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

آ/ā/ (ش.ج) : ۱. حرف تصدیق که گاهی حالت شگفتی و حیرت دارد . ۲. مخفّف آها به معنی : آری، بلی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) اِ /ə/ ؛

آ/ā/ : پسوند فاعلی مانند: دونا dunā = دانا – دون +آ.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ |ک) ←* ؛

آ/ā/ : علامت جمع مانند: آدم + آ = آدمها .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) اون /un/ ؛

آئل/ āel/ : پرنده ی انجیر خورک نک : اهیل – کورابل .

آئن/ āən/ (ا) : آهن .

اغر) ۱.←* ، ۲. آهن /āhen/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آهن /āhen/ ؛ آ) ←* ؛ع) آهن /āhən/ ؛ ت) ۱. آهن /āhen/ ، ۲. آهین /āhin/ ؛ اشر) ۱. آیین /āin/ ، ۲. آیین /āyin/ ؛ |ک) ۱. آهین /āhin/ ، ۲. آهن /āhən/ ؛ |پ) آهن/āhan/؛

آئن-گر/ āən-gər/ (ص.مر) : آهنگر . نک : چلنگر .

اغر) ۱.←* ، ۲. آهنگر /āhengar/ ؛ ب) ←* ؛ س) آهن گر /āhen - gər/ ؛ ق) آهن گر /āhen gər/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. انگر /anger/ ؛ع) آهن گر /āhen-gar/ ؛ ت) ۱. آهنگر /āhengar/ ، ۲. آهین گر /āhin gar/ ؛ اشر) ۱. آیین گر /ānigar/ ، ۲. آیین گر /ayin gar/ ؛ |ک) ۱. آهینگر /āhin-gar/ ، ۲. آهنگر /āhan gar/ ؛ |پ) آهن کار /ahankār/ ؛



آئل

آئین/ āein/ (ا) : آهن .

اغر) ۱. آهن /āhen/ ، ۲. آیـن /āyen/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) آهن /ahan/ ؛ آ) آئن /āən/ ؛ع) آهن /āhən/ ؛ ت) آهین /āhin/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←(ت) ؛ پ) آهن /āhan/ ؛

آبا/ ābbā/ (ا) : پدربزرگ .

ب) ۱. بَ بَ /ba-ba/ ، ۲. گت با /gat-bā/ ؛ ق) ببا /bebā/ ؛ آ) بیا /babā/ ؛ع) ←* ؛ قص) ۱.←* ، ۲. ابّا /abbā/ ؛ ت) ابّا /abbā/ ؛ |ک) آبه /aba/ ؛

آبادی/ ābādi/ (ا) : روستا– ده – آبادی .

اغر) ← ؛ ب) ۱.← ، ۲. اُبادی /obādi/ ؛ س) ←(ب) ؛

ق) ۱.← * ، ۲. آوادی /āvādi/ ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ابـادی /abādi/ ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛ اشـر) ← * ؛ |گ) ← * ؛ پ) آپاتیه /āpātih/ ؛

آباغوز/ābāquz/ (ص) : گوژپشت .

ق) ← * ؛ ع) قزپشت /qozə-pešt/ ؛ | گ) چـون - غـوز /čon-qoz/ ؛ او) آپکو /āpkava/ ؛

آب ـ امّار پر بمیره یا مار؟-/āb-emmār-per bamire-yā mār/:

از انواع سرگرمی‌های بومی است. در ایـن بـازی کودکـان از آب انبارها که به شکل مخروطی و آجری ساخته مـی شـده صعود کرده در جلوی دریچه ای که بر بالاترین قسـمت آب انبار قرار داشت، سر خود را خم کـرده بـا صـدای بلنـد مـی گفتند: آب امّار، پر بمیره یـا مـار؟ (آب انبـار، پـدر بمـیرد یـا مادر؟) صدا در فضای آب انبار می‌پیچید و باز می‌گشـت. بـه این ترتیب، صدای دیگری از داخل آب انبار، آخریـن کلمـه، یعنی (مار) را منعکس می‌کرد. و وقتی مـی گفتنـد: آب امّـار، مار بمیره یا پر؟ پـژواک صـدا، کلمـه ی: (پـر) یعنـی پـدر را بازگشت می داد. ایـن انعکـاس موجـب سـرگرمـی و نشـاط کودکان می شد.

آب ـ انبار مله/āb-enbār-malə/ (ا.مـک) : از محلّـه‌های قدیمی شهرهایی که آب انبار مرکزی شهر در آن واقع بود .

س) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛

آبان روز/ābān-ruz/ (ا.مر) : نام یکی از روزهـای مـاه، در گاهشمار مازندرانی .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) اونه روز /unə-ruz/ ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛ پ) آپان روچ /āpān-roč/ ؛

آب بره/āb-barə/ (ا.مر) : نک : بره .

ن) ← * ؛ ت) ← * ؛

آب پله/āb-pələ/ (ا.مر) : تاول .

اغر) اُ-پله /o-pelə/ ؛ ب) ۱. اُفله /oflə/ ، ۲. آفله /āflə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) اُ-پیله /o-pilə/ ؛ آ) ۱. او- فلـه /u-flə/ ، ۲. اوله /ulə/ ؛ ن) اوله /ulə/ ؛ ع) پله /pelə/ ؛ ت) ۱.← * ، ۲. او-پله /ow-pələ/ ؛ |گ) اوپیله /ow-pilə/ ؛

آب - تخت/āb-taxt/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. به آب بستن یا آب تخت کردن زمین برای نشای برنج . ۲. تخـت چوبـی برای چیدن ظروف .

اغر) اُ-تخـت /o-taxt/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ۱.← * ، ۲. او-تخت /u-taxt/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲. او-تخت /u-taxt/ ؛ ع) او-تخـت /u-taxt/ ؛ ت) ۱.← * ، ۲. او-تخت /ow-taxt/ ؛ اشر) ۱.← * ، ۲. اُ-تخت /o-taxt/ ؛ |گ) کت /kat/ ؛

آب تره/āb-tarə/ (ا.مر) : مرزه - از سـبزیجات خـودرو در کنار جویبارها و آبگیرها . نک : اخلات تره .

اغر) اُ-تـره /o-tarə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغـر) ، ۲. او-ترب /u-tarəb/ ؛ ق) ۱. او ترب /u-tareb/ ، ۲. اوتـره /u-tarə/ ؛ آ) ۱. او-تـره /u-tarə/ ، ۲. اوتـرب /u-tarəb/ ؛ ن) ← * ؛ ع) اوتره /u-tarə/ ؛ ت) او-تـره /ow-tarə/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ |گ) ←(ت) ؛

آب تری/āb-təri/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخـش یانـه سـر واقع در هزار جریب بهشهر .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛

آب-تشنی/āb-tašni/ (ا.مـر) : پرنـده‌ی تنـد پـرواز کنـار رودخانه‌ها .

اغر) اُ-تشنی /o-tašni/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) او-تشـنی /u-tašni/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.← * ، ۲.←(ق) ؛ ع) ← * ؛ ت) آب - تشنو /āb-tašnu/ ؛ اشر) اُ-تشنو /o-tašnu/ ؛

آبجی/ābji/ (ا) : خواهر .

اغر) ۱.← * ، ۲. بـاجی /bāji/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲.←(اغـر) ؛ س) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ۱.← * ، ۲. آجی /āji/ ؛ با) ۱.← * ، ۲.←(ق) ؛ آ) ۱.← * ، ۲.←(ق) ؛ ن) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ ع) ۱. خـاخر /xāxor/ ، ۲.← * ؛ ت) ۱.← * ، ۲. ابجـی /ebji/ ؛ |گ) خـاخُر /xāxor/ ؛ پ) خواهـر /xvāhar/ ؛

آبجی تارم/ābji-tārəm/ (ا.مـر) : از گونـه هـای مرغـوب برنج خزری .

ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) ۱. آبجی

*←) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بـج /ābji-bej/ ، ۲. آبجـی بجـی /ābji-bejəy/ ؛ اشر) ابجـــی /abjəy/ ؛



آبجی تارم

آب چک/āb-čək/ (ا.مر) : ۱. قطراتی که از سـقف چکـد . ۲. آن قسمت از زمین که آب ناودان بـر آن ریـزد . ۳. مرز بین دو خانه .

اغر) ۱.← * ، ۲. أ-چک /o-čək/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ۱.← * ، ۲. او-چک /u-čək/ بـا) او-چـــک /u-čək/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ۱. آب چکّه ābčekkə ، ۲. آب چـک /āb-ček/ ؛ ت) ۱. آب چکـه /ābčekkə/ ، ۲. اوچکه /ow-čəkə/ ؛ اشر) أچک /o-čak/ ؛ | ک) چیکه /čikə/ ؛

آبچک رز/āb-ček-rez/ (ا.مر) : ۱. لبه‌ی شیروانی – جـایی که آب از شیروانی به زمیـن ریـزد – زیـر نـاودان . ۲. دامنه . ۳. تاج خروس .

اغر) ۱.← * ، ۲. أچک رز /o-čək-rez/ ؛ ب) آب-چـک /āb-čak/ ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) آب چک پـه /āb-čəkə-pe/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) آب چکان /abčəkān/ ؛

آب چین/ābčin/ (ا.مر) : ۱. نایلون – کیسه‌ی پلاستیکی . ۲. زرورق .

اغر) أ-چین /o-čin/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. اوچین /uččin/ ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛ ت) ۱.← * ، ۲. او-چیـن /ow-čin/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ | ک) ← * ؛

آبچین/ābčin/ (ا.مک) : ازتوابع دهستان یخکش بهشهر .

آب خاری/ābxāri/ (ا.مر) : لیوان .

اغر) ۱.← * ، ۲. أ-خـاری /o-xāri/ ؛ ب) ← * ؛ س) آب خوری /āb-xori/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ ن) ← * ؛ ع) آبخـری /āb-xori/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. اوخـوری /ow xori/ ؛ | ک) اوخوری /ow-xori/ ؛

آب خـردن/āb-xordan/ (ا.مـر) : آب آشامیدنی . نـک : بخاردن أ .

اغـر) بخـــاردن-أ /bəxārdən-o/ ؛ ب) ۱.←(اغـر) ، ۲. خـاردن-أ /xārdən-o/ ؛ س) ۱. خردنـی أ /xerdəni-o/ ، ۲. بخاردنی أ /baxārdeni-o/ ؛ ق) آبِ خـردن /ābe-xərden/ ؛ آ) اوخردن /u-xərdan/ ؛ ن) آب خـردن /āb-xərdən/ ؛ ع) ← * ؛ ت) ۱. خوردن آب /xordənāb/ ، ۲. آب خوردن /ābe xordən/ ؛ | ک) او خوردن /ow-xor-dan/ ؛

آبخوری/āb-xori/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

ع) ← * ؛ قص) ← * ؛

آبدار/āb- dār/ (ص.فا) : ۱. آبیار . ۲. میراب . نـک : او – داری‌گر .

اغر) أ – ران /o - rān/ ؛ ب) مراب /merāb/ ؛ س) میراب /mirāb/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ۱. آبدار /ābdār/ ، ۲. آبیار /ābyār/ ؛ اشر) أ – دار /o - dār/ ؛ | ک) آب سوار /āb - səvār/ ؛

آب – دشت/āb – dašt/ (ا.مـک) : درّه ای در منطقـه‌ی کلاردشت .

آب دل نی/āb- dəl - nəy/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. نی . ۲. نی‌ای که داخل آب روید . ۳. کنایه از: افراد لاغر .

اغر) اُ – دله – نه /o - dələ - ne/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) او چق /u - ceq/ ؛ آ) او – دله – نه /u - dələ - ne/ ؛ ن) اُ – دله – نی /o- dələ - nay/ ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←* ؛ |ک) لـله /lalə/ ؛

آب – دنـگ – سـر/āb- dang - sar/ (ا.مـک) : ۱. محـل آبدنـگ . ۲. روسـتایی در قـائم شـهر . ۳. روسـتایی از دهستان دابوی جنوبی آمل .

اغر) اُ – دنگ – سر /o - dang - e - sar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. او – دنگ – سر /u-dang - sar/ ، ۲. او دنگـی سـر /u-dang i-sar/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←(اغـر) ؛ ع) ←(اغـر) ؛ ت) ←* ؛ اشـر) سـر دنـگ /sare- dang/ ؛

آبدنگ کرسام/ābdang – e- kersām/ (ا.مک) : روسـتایی از دهستان چهاردانگه‌ی سورتچی ساری .

آ – بـرا/ā-bərā/ (ش.ج) : ۱. ای بـرادر . ۲. از اصـوات در مقام تعجّب و یا افسوس .

اغر) ۱.←* ، ۲. اُبرا /a - bərā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آبرار /a berār/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. آ – برا /ā - berā/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آبرار /ābərār/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ای برار /aybərār/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. ای برار /ay - berār/ ؛ اشـر) ←(ع) ؛ |ک) ابرا /abrā/ ؛

آب – ران/āb- rān/ (ص.فا) : میراب . **نک** : مراب .

اشر) ←* ؛

آبرو/ābru/ (ا) : آبرو .

اغـــر) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) آبرو /ābru/ ؛ |ک) ←(ت) ؛

آبرو خا/ābruxā/ (ص.فا) : کسی که به فکر آبـروی خـود است .

س) ←* ؛ آ) ←* ؛

آبرو دار/ābru - dār/ (ص– فا) : با آبرو .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

آبروشندی/ābru - šandi/ (ا.مص) : آبرو ریزی . **نک** : اوری وری .

اغر) ۱. آبرو – شنی /ābru - šəni/ ، ۲. آبـرو– وری /ābru- vari/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آبـــرو ریـزی /ābru- rizi/ ؛ ق) ←* ؛ با) آبرو – شنی /ābru- šani/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ |ک) ←(س) ؛

آبریز/ābriz/ (ا.مر) : ۱. آبشخور دام . ۲. کنار آب . ۳. کنایه از: توالت : **نک** : اُ– سر .

ق) اوخاره /u-xārə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) آبریزگا /ābriz- gā/ ؛ ع) ←* ؛ ت) آب ریزان /ābrizān/ ؛ |ک) مووال /movāl/ ؛ پ) آپخار /āp- xār/ ؛

آبس/ābes/ (ص) : ۱. بارور – حامله . ۲. معنی کنایی : کم تحرّک .

اغر) ۱. آبســتن /ābəstən/ ، ۲. آوســـتن /āvestən/ ؛ ب) آوستن /avəstən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. اُ – سـو /o - so/ ؛ ق) ۱. اوس /os/ ، ۲. آوسّـن /āvəssen/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اوس /us/ ؛ ن) ۱.←(ق) ، ۲. اُس /os/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. آوس /ārəs/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. آبسّـــــن /ābessən/ ؛ |ک) آبســتن /ābestan/ ؛ پ) آپوســتن /āpustan/ ؛

آبسان/ābsān/ (ص) : آبستن .

اغر) آوستن /avestən/ ؛ ت) ←* ؛

آبس – بیّن/ābes- bəyyan/ (مص.مر) : مرحلـه‌ای از رشـد شالی که در آن غلاف نشا دو برگ شود .

ب) آوستن بوییــن /āvəstən - baviyən/ ؛ ق) اوس بیـن /us- bayən/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اوسّ بتیـــم /ussəbətim/ ؛ ن) آبسّن بویــن /ābəssan- baveyan/ ؛ ع) آبـس ببـین /ābes babeyan/ ؛ پ) آپوسنیتن /āpusənitan/ ؛

آبستن – ببین/ābəstən - babeyən/ (مـــص.مـر) : ۱. زمـان دانه بستن گندم و برنج . ۲. آبستن شدن . **نک** : اوســه بتیم .

اغر) آوستن – بویین /āvəstən - baviyən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) آوستن بـــهی یـن /āvəstən -bahiyən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) آبسّـن – بیّـن /ābəssan- bayyan/ ؛ ن) آوسّــن – بویـــن /āvəssan- bavəyan/ ؛ ع) ←* ؛ |ک) شکما گیتن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

؛ /šekamā- gitan/

آب - سرفت/āb- saroft/ (ا.مک) : از دهستان هراز پی آمل .

آبسکون/ābeskun/ (ا) : قسمتی از شبه جزیره‌ی میانکاله که هم اکنون به زیر آب رفته است . **نک** : آشوراده .

آبستن/ābessan/ (ص) : نک : آوس

آ) ←* ؛ *قص*) ←* ؛

آبشکه/ābəškə/ (ا) : پنجره .

ن) ←* ؛



آبشکه

آب – شله/āb- šelə/ (ا.مر) : ۱. شربت ربّ انار . ۲. افشره.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) افشله /afšəle/ ؛ پ) شپیار /šapyār/ ؛

آبکسر/ābok sar/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان بندرج ساری . ۲. از توابع دهستان مذکوره‌ی ساری .

آب کش/āb- kaš/ (ا.ا) : آبکش برنج – صافی .

اغر) ۱.←* ، ۲. اُ – کش /o- kaš/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با*) ←* ؛ *آ*) ←* ؛ع) ←(*اغر*) ؛ ت) ۱. آبکش /ābkaš/ ، ۲. اوکش /owkaš/ ؛ *اشر*) اُ– کش /o - kaš/ ؛ | ک) چلو سوزن /čelo - suzan/ ؛

آبکش بنی/ābkašbəni/ (ا.مر) : چوبی دوشاخه که آبکش برنج را روی آن گذارند تا آب آن خارج شود .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

آبکشی - پلا/ābkaši- pelā/ (ا.مر) : پلوِ آبکش شده – پلو .

اغر) اُ – کشی – پلا /o -kaši - pəlā/ ؛ ب)←*؛ س) آبکش /āb- kaš/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ *اشر*) آبکش /ābkeš/ ؛

آ– بکشیین/ā- bakešiyən/ (مص.مر) : آه سرد کشیدن . **نک** : دم کشه – اوسرد .

اغر) ۱.←* ، ۲. آنه بکشیین /ānə - bakešiyən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) آه بکشیین /āh- bakəšiyən/ ؛ *آ*) ←* ؛ع) اوکشین /u-kašeyan/ ؛ ت) آه کشئن /āh kešeən/ ؛ | ک) آه کشین /āh- kašiyan/ ؛ پ) خواسیشن /xvāsišn/ ؛

آب – کناری/āb- kenāri/ (ا.مر) :

در لغت به معنی کنار آب است. در موسیقی به مجموعه ای از قطعات و نغماتی اطلاق می شود که مربوط به موسیقی چوپانی گیلان است و با نی چوپانی گیلان یعنی (لله lolē) نواخته می شود. بخشی از این موسیقی با همین نام و با تغییراتی در مازندران غربی و به ویژه تنکابن رایج است.

آب کناری/āb- kənāri/ (ا.مر) : ۱. نوعی برنج خزری .

با) ←* ؛ *آ*) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | ک) ←* ؛

آبکوله سر/āb- kulə-sar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان خرّم آباد تنکابن شامل آبکوله سرکوچک و آبکوله سر بزرگ .

آب – گردان/āb- gərdān/ (ا.ا) : ملاقه ی بزرگ .

اغر) ۱.←* ، ۲. اُ – گردان /o - gərdān/ ؛ ب) ۱. آب – گردون /āb- gərdon/ ، ۲. اُ – گردن /o- gərdon/ ؛ س) ۱. آب – گردون /āb- gerdun/ ، ۲. او – گردون /u-gerdun/ ؛ ق) ۱. او – گردون /u.gerdon/ ، ۲. آبکش /āb- kaš/ ؛ *آ*) ←(ب) ؛ ن) ۱.←(ب) ، ۲. او – گردون /u- gerdun/ ؛ ع) اوگردون /u-gardon/ ؛ ت) او – گردان /ow - gərdān/ ؛ *اشر*) اُ – گردان /o- gərdān/ ؛ |ک) ←* ؛

آب – گرم/ābə - garm/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل و یکی از آب معدنی‌های این شهرستان .

آ – بلارم/ā- bəlārəm/ (ش.ج) : به قربانت شوم – فدایت شوم .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بلاره /belāre/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بلاره /te- bəlārə/ ؛ *با*) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ *آ*) ۱.←(ق)

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = ـَو) (ow = او)

، ۲. آبلاره /ā - bəlārə/ ؛ اشر) ← * ؛ |گ) تی قور بون /ti - qurbon/ ؛

آب لاکو/āb - lāku/ (ا.مر) : لاک پشت . **نک** : کبز . ت) ← * ؛

آب – لم/āb - lam/ (ا.مر) : آب بند – سار . **نک** : ابندون . س) اونـدون /undun/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) انّون /ənnun/ ؛ ت) ← * ؛

آبلو/ābəlu/ (ا.مک) : دهکـده‌ای از دهسـتان قـره طغـان بهشهر.

آبله – چاکوت/āblə - čākut/ (ص.مر) : آبله گون . **نـک** : برجی .

اغر) ۱. اُله – چکـو /olə - čaku/ ، ۲. الـه چکـوک /olə - čakuk/ ؛ ب) افله – چکوت /oflə - čakut/ ؛ س) افـله رو /oflə - ru/ ؛ ق) آفله رو /āflə - ru/ ؛ آ) ۱. آفله چکـو /āflə- čaku/ ، ۲. آفله بزه /āflə-bazə/ ؛ ن) ۱. آفله چکوت /āflə- čakut/ ، ۲. اوله چکوت /ulə- čakut/ ؛ ع) الـه چکـت /olə- čokot/ ؛ ت) ← * ؛ |گ) آوله چوکور /āole- čukur/ ؛

آبله – دیم/āblə- dim/ (ص.مر) : آبله گون . **نک** : برجـی پس.

اغر) اله رو /olə- ru/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آفلـه رو /āflə - ru/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) آفله دیم /āflə - dim/ ؛ ع) اله دیـم /olə-dim/ ؛ ت) ۱.← * ، ۲. آبله چکوت /ābələ čəkut/ ؛ |گ) آوله رو /āole - ru/ ؛

آب – مال/āb- māl/ (ا.مک) : روستایی از توابـع دهسـتان بیشه سر قائم شهر .

آب ملکار/āb - molkār/ (ا.مک) : نـام ناحیـه‌ای در دشـت کجور .

آ – بمیرم/ā - bamiram/ (ش.ج) : بـه قربـانت شـوم – فدایت شوم . **نک** : آ – بلارم .

اغر) آ – بمیرم /ā - bamirəm/ ؛ ق) تـه دام بـوّم /te dā bavvəm/ ؛ آ) ۱.← * ، ۲.←(ق) ؛ ن) ← * ؛ ع) تـه بمیـرم /tə-bamiram/ ؛ ت) تر – بمیرم /tər- bamirom/ ؛ |گ) تره بمیرم /tereh- - bamiram/ ؛

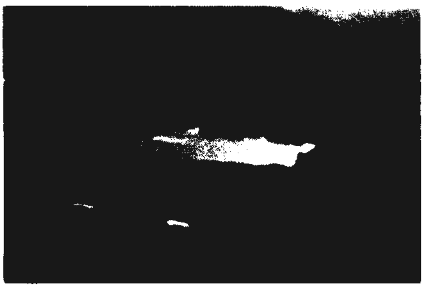
آبنداتک/ābandānak/ (ا.مک) : روستایی از دهستان خیررودکنار نوشهر .

آبندون/ābəndun/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی واقـع در شهرستان بابل .

آبندون/ābəndun/ (ا.مر) : آب بندان – برکـه‌های بـزرگ طبیعی یا مصنوعی که از آب آن برای آبیـاری مـزارع استفاده شود .

اغر) اُ – وندان /o - vandān/ ؛ ب) ۱. اندون /əndon/ ، ۲. آبندون /ābəndon/ ؛ س) ۱. انـدون /ondun/ ، ۲. آبنـدون /ābendun/ ؛ ق) ۱. اندون /əndun/ ، ۲. اندون /ondun/ ؛ آ) آبنّـون /ābənnun/ ؛ ن) ۱. آبنـدون /ābandun/ ، ۲. انّـن /onnən/ ؛ ع) اوبندون /u-bandon/ ؛ ت) بندگا /bandəgā/ ؛ |گ) سل /sal/ ؛

آبندون/ābəndun/ (ا.مک) : نام رودی در سوادکوه .



آبندون

آبندون سر/ābəndun- sar/ (ا.مک) : ۱. دهکده‌ای واقـع در دهستان اندرود ساری . ۲. دهکده‌ای واقع در میـان دو رود ساری . ۳. دهکده‌ای در قائم شهر .

آبندون کش/ābendun- kaš/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان اندورود ساری . ۲. از توابع دهستان میان دو رود ساری . ۳. در منابع فارسی : آب بندان کش .

آبندون ننوس/ābəndun- nənus/ (ا.مـک) : دهکـده‌ای از دهستان بندپی بابل .

آب نوس/ābə nus/ (ص.مر/ا) : ۱. چیزی که بسیار خیـس است و آب از آن می‌چکد . ۲. کنا یه از: آدم شل و ول . ۳. نوعی چوب که مصارف صنعتی دارد .

← *) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ب) ←* ؛ س) اوتوس /o - tus/ ؛ ق) اودار /u - dār/ ؛ ۲) ۱.←* ، ۲. اوتر /u - tər/ ؛ ع) آبنوس /abe-nus/ ؛ ت) ←* ؛ | ک) گورگونوس /gurgunus/ ؛ پ) آپومند /āpomand/ ؛

آبو/ābu/ (ش.ج) : از اصوات که به نشانه‌ی تعجّب به کار رود . نک : اَ – ا .

اغر) ۱.←* ، ۲. آهو /ahu/ ؛ ق) ۱. اِهو /ehu/ ، ۲. اهه /əhə/ ؛ ۲) آهو /ahu/ ؛ ن) ←(۲) ؛ ت) اَوْ /aw/ ؛ | ک) آئو /āu/ ؛

آبوند/ābund/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

آبیجه هکاردن/ābijə - həkārdən/ (مص.مر) : تیز کردن لبه‌ی ابزار کشاورزی .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آیجه هکردن /āyjə - hākordən/ ؛ س) یاجه هاکردن /yājə- hākərdən/ ؛ ق) یاجه ها کردن /yājə - hākərdən/ ؛ ع) تیج هاکردن /tij- hākordan/ ؛ ت) تج هکردن /təj hakərdən/ ؛ | ک) تیجا گودن /tijā- gudun/ ؛

آبیدر/ābidar/ (ا.مک) : قلّه‌ای به ارتفاع ۴۲۶۰ متر در کلاردشت چالوس .

آبی نه/ābinə/ (ا.مر) : نی داخل قلیان

اغر) دله نه /dələ- ne/ ؛ ق) ←* ؛

آپور- چپور/āpor- čapor/ (ا.مر) : ۱. خرت و پرت – آت و آشغال وسایل زندگی – ته مانده‌ی وسایل زندگی یا هر وسیله . ۲. چیزی بی ارزش . ۳. وسایل نامناسب .

اغر) آپور– چپور /apur- čapur/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ۲) ←* ؛ | ک) آتاشغال /atašqāl/ ؛

آپون/āpon/ (ا.مک) : روستا و درّه‌ای با همین نام در سوادکوه .

آتاری/ātāri/ (ق.مک) : ۱. روبرو – مقابل . ۲. از پهلو . نک : برابری .

ق) یک وری /yəkvari/ ؛ ع) یه وری /yə vari/ ؛ اشر) ←* ؛ | ک) برابری /barā - bari/ ؛

آتر/āter/ (ا) : ۱. دشت – زمین بایر . ۲. دیم کاری .

ع) آییش /āyiš/ ؛ ت) آیش /āyəš/ ؛ | ک) چوئری /čueri/ ؛

آتش برق/āteš-barq/ (ا.مر) : درخشش برق آسمان – آذرخش . نک : الومجش .

اغر) الب سو /albe - su/ ؛ ق) اَلّوک /alluk/ ؛ ع) تش برق /taš-barq/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲.←(ع) ؛ | ک) ۱. آسمون /āsmon/ ، ۲. گوردیک /gurdik/ ؛

آتش پرست/āteš-parest/ (ا.مک) : نام تاریخی کوهی در کوسان بهشهر. نگاه شود به آستارا تا استارباد، ج۴، بخش اوّل .

آتش خانه/ātəš-xānə/ (ا.مر) : ۱. آتشدان سماور . ۲. محلّی برای خشک کردن برگهای توتون . ۳. گلخن حمّام .

اغر) ۱.←* ، ۲. تش خانه /taš-xānə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. تش خانه /taš-xānə/ ، ۲. تش خنه /taš-xənə/ ؛ ق) ۱. آتش خنه /āteš-xənə/ ، ۲. تش خنه /taš-xənə/ ؛ با) ۱. آتش خنه /ātešxənə/ ، ۲. تشگر خنه /tašgar-xənə/ ؛ ۲) ۱. تش خنه /taš-xənə/ ، ۲. تشگر خنه /tašgar- xənə/ ؛ ن) ←(۲) ؛ ع) آتش خنه /āteš - xonə/ ؛ ت) ←* ؛

آتشک/ātəšək/ (ا) : سفلیس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) کوفت /kuft/ ؛ ۲) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←(۲) ؛ ع) آتشک /ātešak/ ؛

آتشکده ی کوسان/āteškadəye- kusān/ (ا.مک) : یکی از آتشکده‌های تاریخی مربوط به زمان ساسانیان که در کوسان بهشهر واقع بوده است. باو سرسلسله‌ی باوندیان مازندران در این آتشکده معتکف شده بود .

آتش کش/ātəš-kaš/ (ا.ا) : خاک انداز فلزّی که درجابجایی آتش به کار رود .

اغر) تش کش /taš-kaš/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱. آتش کش /āteš-kaš/ ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ ۲) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ | ک) ←* ؛

آتش کله/ātəš-kələ/ (ا.مر) : اجاق گلی با سوخت هیزم .

اغر) تش کله /taš-kələ/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) تش کله /taš-kalə/ ؛ ع) ←(ن) ؛

آوانوشت : (a – اَ) (ə – فتحه کوتاه) (e – اِ) (ā – آ) (u – او) (i – ای) (b – ب) (p – پ) (t – ت،ط) (s – ث،س،ص) (j – ج) (č – چ) (h – ح،ه) (x – خ) (d – د) (r – ر) (z – ز،ض،ظ،ذ) (ž – ژ) (š – ش) (f – ف) (q – ق،غ) (k – ک) (g – گ) (l – ل) (m – م) (n – ن) (v – و) (y – ی) (aw – اَو) (ow – او)

ت) ←(ن) ؛ |گ) کلاچال /kalāčāl/ ؛

آتش گیر/āteš gir/ (ا.آ) : وسیله‌ای فلزی شبیه خاک‌انداز که با آن آتش را جابه جا نمایند .

قص) ←* ؛

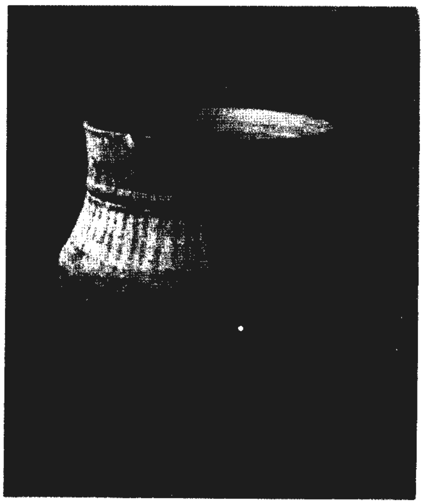
آتشه/ātəšə/ : پسوند تعیین نوع قدرت باروت مانند دو آتشه یا سه آتشه .

آتشی/ātəši/ (ص.نس) : ۱. افراد عصبی . ۲. برانگیختگی .

اغر) ۱.←* ، ۲. آتشی /āteši/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) آتشی /ātaši/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) تش دل /taše-del/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) آتیشی /ātiši/ ؛ |گ) ←* ؛

آتشی/āteši/ (ا) : ظرف بزرگ و مسین که جهت گرم نگه داشتن آب، پیوسته درکنار آتش قرار دهند .

ب) تش لگن /taš-lagən/ ؛ ع) ←* ؛ ت) اتشی /ətəši/ ؛ اشر) آتیش لگن /ātiš-lagan/ ؛



آتشی

آتن/ātn/ (مص) : بافتن .

ت) ←* ؛

آتنی/ātəni/ (ا.مک) : روستایی واقع در چهاردانگه‌ی ساری و بهشهر .

آتّی/ātti/ : یکی دیگر - دیگر . **نک** : دیر .

س) اتّی /atti/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ |گ) اونفر /ow-nafar/ ؛

آتی تی/ātiti/ (ا.مک) : ازتوابع دهستان نرم‌آب دوسر ساری .

آتیش/ātiš/ (ا) : آتش .

اغر) تش /taš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←* ؛ |گ) آتش /āteš/ ؛

آتیش - بکوئشتن/ātiš- bakoəštən/ (مص.مر) : خاموش کردن آتش .

اغر) تش بکشتن /taš - bakoštən/ ؛ اشر) ←* ؛

آتیش - کله/ātiš - kalə/ (ا.مر) : **نک** : تش خانه .

اشر) ←* ؛

آتیکه/ātikə/ (ا) : نامی برای زنان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) آتیکّه /ātikkə/ ؛ ن) ←* ؛

آج/āj/ (ا/ا.مص) : ۱. نوعی قارچ . ۲. پوست کندن انار، گردو و پرتقال .

ب) اُج /oj/ ؛ با) آچّه /āččə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اوچّه /uččə/ ؛ ع) ←(آ) ؛

آج/āj/ (ا) : نوعی درخت که نام دیگر آن شیر افرا است.

ت) ←* ؛

آج-آغز/āje-āqoz/ (ا.مر) : ۱. گردوی کوهی پوست نازک ۲. گردوی پوست کنده شده . **نک** : اوچ .

ب) ۱. اُج /oj/ ، ۲. اُج آغوز /oj-āquz/ ؛ آ) اوچه اغوز /uččə-aquz/ ؛ ن) اوج اغوز /uj-aquz/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) آغوز /āquz/ ؛

آجنگ/ājəng/ (ا) : سرشاخه‌های درهم پیچیده‌ی درختان تنومند.

ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. ارجنگ /aarjəng/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اجینگ /ajing/ ؛ ن) اجنگ /ajang/ ؛ |گ) بورخال /bur-xāl/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

آجو/āju/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان پنجک رستاق نوشهر . ۲. نام مرتعی در کجور .

آجه/ājeh/ (ا.مص) : سوراخ نمودن چرم پاپوش‌های قدیم از جمله چموش و چاروُق جهت عبور دادن تسمه های چرمی که در حقیقت سلف بند کفش امروزیش می‌توان نامید .

س) یاجه /yāja/ ؛ آ) ←* ؛

آج -هاکردن/āj-hākorden/ (مص.مر) : ۱. پوست سبزگردوی تازه را جدا کردن . ۲. مرمّت کردن ابزار دندانه‌دار همچون ارّه . **نک** : چغاله کاردن .

س) یاجه هاکردن /yāja-hākerdən/ ؛ ق) آج – هاکردن /āj-hākərdən/ ؛ آ) آج هکردن /aj-hakərdan/ ؛ ع) ←* ؛ ت) اجن هکردن /ajən hakərdən/ ؛ |ک) خاچیکی گودن /xāciki-gudan/ ؛

آجیده دار/ājidə-dār/ (ص.مر) : ۱. دندانه دندانه . ۲. آجدار . **نک** : آیجه .

ب) آجیدار /ājidār/ ؛ ق) آجدار /ājdār/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) آیجه دار /āyəje-dār/ ؛ ع) ←* ؛ ت) اجن دار /ajən dār/ ؛ |ک) دندونه /dandone/ ؛

آجیر/ājir/ (ص) : آگاه – هوشیار – به هوش– زیرک . **نک** : حیرت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) جیر /jir/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اجیر /ajir/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) واخوب /vāxub/ ؛

آجیر-بوییـن/ājir-baviyən/ (مص.مر) : آگاه شدن – هوشیار شدن– به هوش آمدن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آجیر – بهی ین /ājir-bahiyən/ ؛ س) ←* ؛ ق) جیربیّن /jir-bayyən/ ؛ آ) آجیربیّن /ājir-bayyan/ ؛ ن) آجیربویئن /ājir-bavian/ ؛ اشر) آجیرشدن /ājir-šedan/ ؛ |ک) واخوبابون /vāxubābon/ ؛

آجیش/ājiš/ (ا) : ۱. لرزش ناشی از تب . ۲. سرماخوردگی تب و لرز.

ب) آجوش /ājuš/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) اجیش /ajiš/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) لرز /larz/ ؛

آجین/ājin/ (ا) : نهرهای کوچک دست ساز در مزارع .

قص) ←* ؛

آجیه/ājiə/ (ا) : آج – دندانه .

قص) ←* ؛

آچِک/āččək/ (ا) : ۱. جای باز . ۲. میدان . **نک** : همند .

آچه بلور/āččebəlur/ (ص) : ۱. صاف و بی غش . ۲. روشن . ۳. صاف .

ب) ۱. اوچه مرمر /oččəmar-mau/ ، ۲. اوچّه بلور /āččə-bəlur/ ؛ |ک) صاف و صوف /sāfosuf/ ؛

آخ/āx/ (ش.ج) : از اصوات که هنگام درد و ترحّم به کار برند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. اُخ /ox/ ، ۲. آخی /āxay/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ |ک) اخه /axe/ ؛

آخ – آخ/āx-āx/ (ش.ج) : از اصوات در مقام افسوس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. اُخ – اُخ /ox-ox/ ؛ اشر) ۱.←(ت) ، ۲. اُخ – اُخ /ox-ox/ ؛ |ک) اُخ /ox/ ؛

آخا/āxā/ (ا.مک) : از توابع دهستان امیری ، بخش لاریجان آمل .

آخازیر/āxāzir/ (ا.مک) : دهکده‌ای از دهستان بالالاریجان آمل .

آخر/āxər/ (ا) : آخور چارپایان .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اُخار /oxār/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اُخار /uxār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) آخر /āxor/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ |ک) پالفه /pālefe/ ؛ پ) آخور /āxvar/ ؛

آخر/āxər/ (ا/ق.ز) : پایان–انجام–سرانجام .

اغر) ۱.←* ، ۲. آخر–سر /āxər- sar/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. دس – آخر /das-āxər/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. آخر سری /āxər-sari/ ؛ با) آخرسیّا /āxər-sayyā/ ؛ آ) ۱. آخر – سر /āxər-sar/ ، ۲. دسّ – آخر /dassāxər/ ؛ ن) آخر /āxar/

؛ ع) ۱. آخر /āxer/ ، ۲. آخر- سر /āxer-sar/ ؛ ت) ۱. سر- آخر /sar-āxər/ ، ۲. آخر–سر /āxər-sar/ ؛ اشر) ۱. آخر–سر /āxar-sar/ ، ۲. سر–آخر /sar - āxər/ ؛ گ) آخرسر /āxar-sar/ ؛

آخرد/āxərd/ (ا.مک) : دهکده‌ای از دهستان چهاردانگه‌ی سورتچی ساری .

س) اُخرد /o-xərd/ ؛

آخر سر/āxər sar/ (ا.مک) : از توابع دهستان شهرخواست ساری .

آخر سری/āxər-sari/ (ق) : آخرین بار – نهایتاً . نک : آخر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) آخر – سر /āxər-sar/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ←(ق) ؛ گ) ←*؛

آخر- لش/āxər-laš/ (ا.مک) : نام مکانی در نزدیکی سنگ رج الاشت سوادکوه .

آخری/āxəri/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

آخسیس تپه/āxsis-tappə/ (ا.مک) : خرابه‌هایی واقع در ساحل چپ قراسوی استرآباد .

آخش/āxeš/ (ش.ج) : وه چه خوب ۱. در مقام خوشحالی و لذّت .

اغر) ۱.←* ، ۲. آخیش /āxiš/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آکّش /ākkəš/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. آخک /āxək/ ، ۲. آخش /āxxəš/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. آخک /āxək/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) آخیش /āxəyš/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ۱. اوخی هش /oxeyhaš/ ، ۲. آخی /āxəy/ ؛ اشر) ۱. آخی /āxəy/ ، ۲.←(ن) ؛ گ) ←* ؛

آخور-بن/āxur-bən/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

آخور-سنگ/āxur-sang/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

آخوند/āxund/ (ا) : ۱. شیخ – آخوند . ۲. روضه خوان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آخون /āxun/ ؛ ق) آخون /āxun/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ت) آخان /āxān/ ؛ اشر) آختند /āxoənd/ ؛ گ) ←* ؛

آخوندک/āxundək/ (ا) : نوعی ملخ سبز رنگ .

س) توون /tu-van/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ملوچه /məllā vačə/ ؛ ع) تودونَک /to-davennak/ ؛

آخوند کیو/āxund-kiu/ (ا.مک) : از قنوات و مرتعی در روستای گرجی محلّه‌ی بهشهر .

آخیش/āxiš/ (ش.ج) : از اصوات شادمانی و لذّت .

اغر) ۱.←* ، ۲. آخش /āxeš/ ؛ ب) ۱. آخش /axəš/ ، ۲. آکّه /ākke/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آخش /āxeš/ ؛ ع) آخیش /āxayš/ ؛ ت) اوخیش /oxeyš/ ؛ اشر) ←* ؛ گ) آخوش /āxuš/ ؛

آدآش/ādāš/ (ا) : داداش – برادر .

اغر) داداش /dādāš/ ؛ ب) آغ – داش /āqdāš/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←(س) ؛ با) اداش /adāš/ ؛ آ) ۱. داش /dāš/ ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←(با) ؛ ت) ←(با) ؛ گ) برار /berār/ ؛

آدر گا/ādərgā/ (ا) : دری در آغل که گوسفندان از آن خارج شوند .

ب) ←* ؛

آدم/ādəm/ (ا) : ۱. گماشته – مزدور – نوکر . ۲. بیشتر برای افرادی به کار می رود که در برابر خورد و خواب برای مدّتی معیّن ، در استخدام گلّه داران بزرگ قرار می گرفتند . ۳. انسان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) آدم /ādam/ ؛ ع) آدم /ādem/ ؛ ت) آدم /ādom/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲.←(ع) ؛ گ) ←* ؛ پ) کاران /kārān/ ؛

آدم آبی/ādəm-ābi/ (ا.مر) : ۱. پری دریایی . ۲. نوعی ناسزا برای افراد دیر فهم .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) ←* ؛

آدمک/ādemak/ (ا) : مترسک . نک : آرسته – راسته .

قص) ←* ؛

آدم نمونا/ādəm-nəmunā/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. اجنّه . ۲. کنایه از : انسان بدقیافه و وارونه کار، افرادی که رفتاری غیر متعارف دارند .

ب) آدم – نمون /ādəm-nemun/ ؛ س) آدم – نمونا /ādəm-namunā/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) آدم نمونا

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

ت) /ādem-namanā/ ؛ ع) آدم نمونــا /ādam-namunā/ آدم نمانی /ādom-nəmāni/ ؛ |گ) متــورم کــار /maturam-kār/ ؛

آرا/ārā/ (ا.مص/ا) : ۱. آرایش . ۲. درست – نیکو . ۳. زیبا . ۴. از نام های زنان .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ارا /arā/ ؛ |گ) رای /rāy/ ؛ پ) کلّه خوسی /kalle-xusi/ ؛

آراشت/ārāšt/ (ا) : نفرین .

ن) ←* ؛

آراق/ārāq/ (ا) : کرّه – کرّه‌ی اسب .

با) ←* ؛

آراکاردن/ārā-kārdən/ (مص.مر) : آرایش کردن .

اغـر) ←* ؛ ب) ۱. خـــوار هکـــردن /xār-həkordən/ ، ۲. آراهکاردن /ārā-həkārdən/ ؛ ق) آرایش هــاکردن /ārāyeš - hākərdən/ ؛ با) آراهرکـدن /ārā - hakərdan/ ؛ |گ) چاکون – واکون /čākun-vākun/ ؛ پ) آراستن /ārāstan/ ؛

آرام/ārām/ (ا/ص) : ۱. آغل گوســفندان – آغـل بـرّه . ۲. آهسته .

اغـر) ←* ؛ ب) آرم /ārom/ ؛ س) آروم /ārum/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲.←(ب) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ۱.←(س) ، ۲. آرومک /ārumak/ ؛ ع) آخر /āxor/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) ۱. یواش /yevāš/ ، ۲. گوستان /gostān/ ؛ |پ) آرام /ārām/ ؛

آرام – گافه/ārām-gāfə/ (ا.مر) : ۱. محلّ آرام . ۲. ســرای گاوان و گوسفندان .

اشر) ←* ؛

آرا ویرا/ārā-virā/ (ا.مص) : آرایش – آراستن .

اغـر) ←* ؛ آ) ←* ؛ |گ) چـاکون – واکـــون /čākun-vākun/ ؛

آرت/ārt/ (ا) : ۱. آرد – آرد برنج، گنــدم و... . ۲. نـام عـام کوه .

اغـر) آرد /ārd/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(اغـر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ |گ) ارد /ard/ ؛ پ) آرد /ārd/ ؛

آرتوت/ārtut/ (ا.مر) : توت کوبیده و له شده .

قص) ←* ؛

آرچی/ārči/ (ا) : نوعی بازی با گردو .

اغر) آرچین – گج /ārčin - geč/ ؛ ب) ←* ؛

آرخالق/ārxāloq/ (ا) : لباس بلند و قبا مانند و میان باز .

قص) ←* ؛

آرد/ārd/ (ا) : نک : آرت .

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ پ) آرد /ārd/ ؛

آردال/ārdāl/ (ا/ص) : ۱. امنّیه – مأمور اجـرای قـانون در زمان قاجاریّه . ۲. کنایه از: آدم خشن و وحشی .

ب) ←* ؛ آ) اردال /ardāl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) ←* ؛

آرداله/ārdālə/ (ا) : ۱. علفی هرز به نام: قیـاق . ۲. نوعـی آش قیاق . ۳. نوعی چسب که با آرد درست کنند.

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اردالـه /ərdālə/ ؛ س) اردالـه /ərdālə/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲. ارد للــه /ārdə-lalə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ن) ←* ؛ ع) اردالـه /ardālə/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲.←(ع) ؛ اشر) ←* ؛

آردچی/ārdeči/ (ا.مـک) : نـام کوهـی در روسـتای اوارد واقع در هزارجریب بهشهر .

آرد حلوا/ārd-həlvā/ (ا.مر) : از انواع حلوا: حلوایی که بـا آرد گندم، شکر، گلاب و زعفران آمیخته با آب ، همراه با پودر بادام یا پسته و یا گردو درست شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) حلواهـرده /halvā-hardeh/ ؛ ت) حـل ورده /hal vardə/ ؛ |گ) گندومی /gandumi/ ؛

آرد دغالچین/ārd-dəqālčiyən/ (مص.مر) : آمیختـن آرد و آب با هم و ورز دادن آن و خمیر ساختن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

آرد شو/ārdə-šo/ (ا.مک) : مرتعی در راستوپی سوادکوه .

آردک/ārdak/ (ص) : سیب رسیده و نرم شده .

قص) ←* ؛

آرد کلا/ārd-kəlā/ (ا.مک) : از توابـع دهسـتان لالـه آبـاد بابل .

آرد کلّه کوت/ārd-kallə-kut/ (ا.مر) : حلوایی که از آرد

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

گندم برشته به دست آید .

ب) ←* ؛ س) کلّه کوت /kallə-kut/ ؛

آرد لوت/ārdə-lut/ (ص.مر) : ۱. میوه‌ای که در اثر رسیدن زیاد له شده باشد . ۲. کنایه از : هر چیز له شده . ۳. خوراک مخصوص سگ . **نک** : آشتلک .

ق) آشتلوک /āštəluk/ ؛ آ) آرد لک /ārdə-lək/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اِک) آش /aš/ ؛

آرد- نو/ārd-e-no/ (ا.مر) : ناو چوبی در آسیاب که گندم آرد شده ، در آن انباشته شود.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) آرد نو /ārde-nu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) آردنو /ārdənow/ ؛ اشر) ←* ؛

آرد- و/ārd-o/ (ا.مر) : مخلوط آب و آرد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) آردو /ārdow/ ؛

آرد - هاکردن/ārd-hākerdən/ (ص.مر) : ۱. آرد کردن . ۲. آسیاب کردن غلّات .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) آرد هکردن /ārd-hakərdan/ ؛ ع) آرد هاکردن /ārd - hākordan/ ؛ ت) آرد هکردن /ārd hakərdən/ ؛ اِک) آرداگودن /ardā-gudan/ ؛ پ) آرتن /ārtan/ ؛

آردیم - آش/ārdim-āš/ (ا.مر) : آش رشته .

س) ۱.←* ، ۲. رشته آش /rəštə-āš/ ؛ ق) رشته آش /rəštə-āš/ ؛ با) آردتیم - آش /ārde-tim- āš/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←(س) ؛ اِک) رشته آش /rešte-āš/ ؛

آرز/ārez/ (ص) : شاکی–دادخواه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اِک) ←* ؛

آرز–بویین/ārez-baviyən/ (مص.مر) : شکایت کردن – شاکی شدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) آرزبییه /ārez-baiyə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) آرز بئن /ārəz baan/ ؛ اِک) آرز بوئن /ārez-buan/ ؛

آرزم/ārzəm/ (ا) : ۱. غدّه‌ی لنفاوی میان کشاله‌ی ران . ۲. شرمگاه .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آزرم /āzrəm/ ؛ س) آزرم /āzrəm/ ؛ ق) ۱. اورزم /urzem/ ، ۲. آزرم /āzrəm/ ؛ با) اورزم /urzəm/ ؛ آ) ۱. اورزم /urzəm/ ، ۲.←(س) ؛ ن) آزرم /āzərəm/ ؛ ع) ←(س) ؛ اِک) آزرم /āzarm/ ؛

آرزم لاب/ārzəm-lāb/ (ا.مر) : ۱. کشاله‌ی ران . ۲. آزرم گاه .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اورزم لاب /urzəmlāb/ ؛ ن) آزرم /āzərəm/ ؛ ع) ۱. آزرم لا /āzrəm-lā/ ، ۲. کشه لا /kašelā/ ؛ ت) کشه لا /kašəlā/ ؛

آرسته/ārəstə/ (ا) : ۱. بختک . ۲. مترسک . **نک** : ابل سنگی .

اغر) هارسته /hārəstə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. راسته /rāstə/ ، ۲. راسّه /rāssə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) راسنه /rāsənnə/ ؛ ع) راسّونه /rassonə/ ؛ ت) راسنده /rāsəndə/ ؛ اشر) هراسه /herāsə/ ؛ اِک) دوله /dole/ ؛ پ) آراستک / ārāstak / ؛

آرس حجله/ārəs hejlə/ (ا.مر) : حجله‌ی عروس در منزل داماد .

س) حجله /hejlə/ ؛

آرس مار/ārəs-mār/ (ا.مر) : زنی که به عنوان مادر عروس نقش راهنما داشته و همراه عروس به خانه‌ی داماد رود .

س) آروس مار /ārus-mār/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ورنشین /var-nešin/ ؛ ت) ←(س) ؛

آرش/ārəš/ (ا) : واحد اندازه‌گیری از آرنج تا سر انگشتان .

اغر) ارش /arəš/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲. آلش /āləš/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ۱. آلش /āləš/ ، ۲. ارش /areš/ ؛ ع) الش /aleš/ ؛ ت) الش /aləš/ ؛ اشر) ارش /areš/ ؛ اِک) الش /alaš/ ؛

آرشه/ārəšə/ (ا) : ۱. شیری غلیظ و مقوّی که پس از زاییدن گاو دوشیده شود– آغوز . ۲. مایه‌ای که از شکمبه‌ی برّه گیرند و به عنوان مایه‌ی پنیر استفاده کنند .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغر) رشه /rəšə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. آرشه /ārešə/ ؛ س) ←* ؛ آ) ۱. آیشه /āyšə/ ، ۲. شیه /šiyə/ ؛ ن) شــی /šey/ ؛ ع) رشــه /rašə/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ۱. رشــه /rəšə/ ، ۲. ریشه /rišə/ ؛ | ک) زیه /zie/ ؛

آرشه خک/ārešə- xək/ (ا.مر) : خیک یا پوستی که مایــه ی پنیر را در آن ریزند .

ت) ←* ؛

آرُم/ārom/ (ا) : اتراق‌گـاه گوسـفندان و چـوپانـان کـه از «چفت čaft» بزرگتر است . نک : آرام .

س) ←* ؛

آرم/ārom/ (ص) : آرام – آهسته .

اغـر) ۱.←* ، ۲. آرام /ārām/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. آروم /ārum/ ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛ | ک) یواش /yevāš/ ؛ پ) آرام /ārām/ ؛

آرم/ārm/ (ا.مک) : روستایی از دهستان هرازپی آمل .

آرمان/ārmān/ (ا) : آرزو . نک : آرزو .

اغر) ۱.←* ، ۲. ارمــان /ārmān/ ؛ ب) ارمــن /armon/ ؛ س) ارمـــون /armun/ ؛ ق) ←(س) ؛ بــا) ←(س) ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. ارمونی /armuni/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ارمان /armān/ ؛ اشر) ←* ؛ | ک) آرزو /ārozu/ ؛

آرمو/ārmu/ (ا.مک) : روستایی از دهســتان جنّـت رودبـار رامسر .

آرمه/ārmə/ : پسوندی است به معنی جهت، سو .

ق) ←* ؛

آرمیج کلا /ārmij-kəlā/ (ا.مک) : روسـتایی از دهسـتان رودبست بابلسر .

آرنه/ārenə/ (ا) : آینه .

اغـر) ۱.←* ، ۲. آینــه /āynə/ ؛ ب) ۱. آینــه /āynə/ ، ۲. آرینه /ārinə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغـر) ؛ با) ←(اغـر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ۱.←(اغر) ، ۲. اینه /aynə/ ؛ ت) ۱.←(اغر) ، ۲. اینه /eynə/ ؛ اشر) ۱. آرینه /ārinə/ ، ۲. اینه /əynə/ ؛ | ک) آینه /ayne/ ؛ پ) آینک /āyənak/ ؛

آرود/ārud/ (ا.مک) : نام دهکده ای در منطقــه تنکـابن و در نزدیکی عبّاس آباد .

آروس/ārus/ (ا/ص) : عروس .

اغــر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. آرس /ārəs/ ، ۲. اروس /arus/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. اروس /arus/ ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ | ک) اروس /arus/ ؛

آروس/ārus/ (ا/ص) : ۱. گاو و بزی که بیشــترین قســمت پیشـانی آن سـفید باشـد . ۲. از نـام هـای گـــاو . ۳ . گوسفند نیمه سفید

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ اشر) ←* ؛

آروس باجی/ārus - bāji/ (ا.مر) : لفظی که از طرف برادر شوهر یا خواهر شوهر به عروس گویند .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛

آروس پل/āruse – pəl/ (ا.مک) : ۱. از توابع لفور سوادکوه ۲. نام مرتعی در لفور سواد کوه

آروس تمشا/ārus - temšā/ (ا.مــص) : تماشـای عـروس هنگام بردن عروس به منزل داماد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) آروس تماشـا /ārus - təmāšā/ ؛ اشر) آروس – تاماشا /ārus - tāmāšā/ ؛

آروس جل/ārus – jəl/ (ا.مر) : نوعی رسم که بــر اســاس آن پارچه‌ای سفید رنــگ را همـراه عـروس در حجلــه گذارند و پس از عمل زفـــاف و اسـتعمال ، بـه عنـوان باکره بودن عروس آنرا به مادر عـروس نشـان دهنـد . **نک** : آروس مار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

آروس جل/ārus-jəl/ (ا.مر) : ۱. پارچه‌ی دم قیچی – پرت پارچه در خیاطی . ۲. عروسک .

اغــر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) اروس جلی /arus-jeli/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

آروس خلــوت/ārus - xalvət/ (ا.مـــر) : جایگـــاهی در حمّام‌های عمومی قدیم که جهت آرایش عروس مـورد استفاده قرار می‌گرفت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

آروس – داماد/ārus-dāmād/ (ا.مر) : ۱. گلــی زرد رنـگ که بوته‌ی آن جفت جفت روید . ۲. از سرچشمه های

رودخانه‌ی تجن در منطقه هزار جریب.

آروس زن/ārus-zan/ (ا.مر) : کنایه از: عروس جوان و تازه عروس .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ع) ←* ؛ *ت)* ←* ؛

آروس - ساز/ārus - sāz/ (ص.فا) : عروس ساز - کسی که عروس را آرایش کند .

ب) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

آروس - شوران/ārus - šurān/ (ا.مر) : جایگاهی در حمّام به منظور شستشوی عروس .

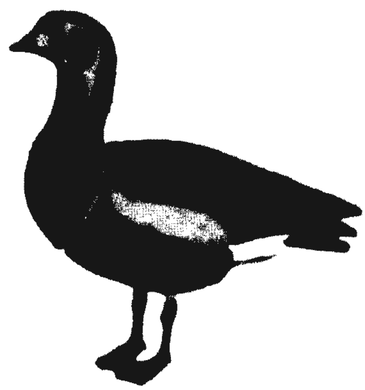
اغر) ←* ؛

آروس طرفی/ārus-tarəfi/ (ا.مر) : از اقوام عروس .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* آروس طرف /ārus - taref/ ؛ *آ)* ←* ؛

آروس غاز/ārus – qāz/ (ا.مر) : عروس غاز ، پرنده‌ای مهاجر که از غاز کوچکتر است .

اغر) ←* ؛



آروس غاز

آروسک/ārusək/ (ا) : سنجاب موش خرما . **نک** : اشکل.

اغر) ۱.←* ، ۲. اروسک /ərusək/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) آروسُک /ārussək/ ؛ *با)* اروسک /arusak/ ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. آروسک گل /ārusək-gal/ ؛ *اشر)* آروسک /ārusak/ ؛



آروسک

آروسک بازی/ārusək- bāzi/ (امر) : عروسک بازی .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ع) اروسک کایی /arusak-kāi/ ؛

آروسک میچکا/ārusək- mičkā/ (ا.مر) : پرنده ای شبیه به گنجشک .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

آروس مار/ārus-mār/ (ا.مر) : ۱. مادر عروس . ۲. زن پرتجربه که در شب زفاف راهنمای عروس *است*.

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* آ) ←* ؛؛ ع) اروس مار /arus - mār/ ؛ *ت)* ←* ؛ |ک) ←* ؛

آروس – وار/ārus – vār/ (ق.تش) : مانند عروس . با ناز و کرشمه

اغر) ←* ؛ *آ)* ←* ؛

آروسه -غل/ārusəe-qol/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفور سوادکوه .

آروسی/ārusi/ (ا.مص) : جشن عروسی - عروسی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. اروسّی /arussi/ ؛ ق) آروسی /ārosi/ ؛ *آ)* اروسّی /arussi/ ؛ *ن)* ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. اروسی /arusi/ ؛ *ت)* ←* ؛ |ک) ←* ؛

آروس یار/ārus-yār/ (ا.مر) : از تکّه های سازی و کهن مازندران که با سُرنا نواخته می شود .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* آروس دمالی /ārus-dəmāli/ ؛ع) آروس دمالی /ārus-domāli/ ؛ *ت)* آروس یار /ārus yār/ ؛

آروسی - ها کاردن/ārosi - hākārdan/ (مص.مر) : عروسی کردن .

اغر) آروسی هکاردن /ārusi - həkārdən/ ؛ *ب)* آروسی

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

هکاردن /ārusi - həkārdən/ ؛ س) اروسی ها کردن /arosi - hākerdən/ ؛ آ) آروسی ها کردن /arusi - hākərdan/ ؛ اشر) آروسی ها کئردن /ārusi - hākoərdən/ ؛

آروشه/ārušə/ (ا) : خوراکی که از سرخ کردن سرشـیر در روغن گاوی بدست آید .

س) ←* ؛

آروشه/ārušə/ (ا) : ۱. چربـی روی ماسـت . ۲. سرماسـت نمک زده .

ق) ←* ؛

آروم/ārum/ (ص) : آرام .

اغر) آرام /ārām/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) اروم /ārom/ ؛ |ک) ←(ع) ؛ او) آرام /ārām/ ؛

آرونک/ārunək/ (ا) : کفش دوزک .

اغر) آقا زن ورق /āqā-zan-varəq/ ؛

آرویج کـلا/ārvič kalā/ (ا.مـک) : روسـتایی از توابـع دهستان ناتل کنار نور که اکنـون آرجـی کـلا ārjikalā گفته می شود .

آره/ārə/ (ق.تا) : آری– بلی . نک : پئا .

آ) اره /are/ ؛ع) ←* ؛

آری/āri/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی بابل .

آریچ/āric/ (ا) : از خاندان های ساکن در روسـتای درون نمارستاق از محال ثلاث نور .

آریم/ārim/ (ا.مک) : روستایی از شهرستان ساری .

آرینه دار/ārinədār/ (ص.فـا) : آینـه دار کـه پیشـاپیـش عروس حرکت کند .

ب) ←* ؛ آ) آینه دار /aynə dār/ ؛

آریه/āreyə/ (ا) : ۱. آرواره . ۲. لثه .

اغـر) اری /ari/ ؛ س) ←(اغـر) ؛ع) سیسـه /sisə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ |ک) سسه /sase/ ؛

آریه/āreyə/ (ا) : ۱. چیزهای عاریه ای که می تـوان بـه طور موقتّ از آن استفاده نمود . ۲. کنایه از: آدمی کـه رفتاری غیر قابل پیش بینی دارد .

اغر) ۱.←* ، ۲. ارت /erət/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آیره /āyrə/؛

س) ۱.←* ، ۲. آرییـه /āriyə/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. آرییـه /āriyəh/ ؛ با) آریه – سری /āriyə-sari/ ؛ آ) آریه /āryə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ←(آ) ؛ ت) آریه /āriye/ ؛ |ک) دکـش /dakaš/ ؛

آریه – سری/āryə-sari/ (ا.مص) : عاریه گرفتن .

اغـر) آریـه بییتـن /āryə-bayitən/ ؛ ب) ←* ؛ س) آریـه بیتـن /āriyə-baytən/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) آریـه بیتـن /āryə-baytan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) آریـه هـایتن /āryə hāytan/ ؛ ت) آریه گیتن /āriye gitən/ ؛ اشر) آریئه بیتـن /āriə-baytən/ ؛

آز/āz/ (ا) : ۱. آرزو . ۲. خواسته .

آزا/āzā/ (ا) : ۱. عزا . ۲. پیشوند نوعی نفرین .

اغر) ازا /azā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) آزاّ /āzzā/ ؛ بـا) آزاّ بخـرد /āzzā-baxərd/ ؛ آ) ←(بـا) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ع) ۱.←* ، ۲. آزاّ /āzzā/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. ازاّ /azzā/ ؛

آزاب/āzāb/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

آزا–بخارد/āzā-baxārd/ (ص.مف/ش.ج) : نوعـی نفریـن که به هنگام خشم ازحیوانات گفته شـود. بـه معنـی : «روز عزا کشته شوی.»

اغـر) ازا–بخـارد /azā-bəxārd/ ؛ ب) آزاّ–باخـارد /āzzā-bāxārd/ ؛ س) ←* ؛ ق) آزا–بخـرد /āzā-baxərd/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ع) آزاّ بخـرد /āzzā-boxord/ ؛ ت) ازاّبخورد /azzā bəxord/ ؛

آزاد/āzād/ (ا) : از انواع ماهی های دریای مازندران با نام علمی salar–salmo .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آزاد–ماهی /āzād-māhi/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. آزاد مایی /āzād māei/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آزات /āzāt/ ؛ ن) آزاد–ماهی /āzād-māhi/ ؛ع) آزات –ماهی /āzāt-māhi/ ؛ ت) آزاد – مـهی /āzād-mahi/ ؛ |ک) ←* ؛

آزاد/āzād/ (ص) : آزاد – رها .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) آزات /āxāt/ ؛ ت) ازات /azāt/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

آزاد گله/āzād-gelə/ (**ا.مک**) : روستایی از دهستان میان دو رود ساری .

آزاد گون/āzād - gun/ (**ا.مک**) : از روستاهای بابل .

آزادمون/āzād-mun/ (**ا.مک**) : روستایی از دهستان اهلم رستاق آمل .

آزار/āzār/ (ا) : ۱. بیماری صرع . ۲. اذیّت – آزار . ۳. نوعی بیماری مربوط به دام . ۴. حمله .

اغر) ۱.←* ، ۲. اُزار /ozār/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آزاری /āzāri/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ | گ) ←* ؛ پ) آزار /āzār/ ؛

آزّار–بن/āzzār-bən/ (**ا.مک**) : از توابع دهستان گیل خواران .

ق) ۱.←* ، ۲. آزاد – بن /āzād-bən/ ؛

آزارچال/āzār-čal/ (**ا.مک**) : دهکده ای از دهستان جنّت رودبار رامسر .

آزارسی/āzārsi/ (**ا.مک**) : ۱. دهکده ای از دهستان بندپی بابل . ۲. منطقه ای در جنگل های قائم شهر .

ق) ازارسی /əzārsi/ ؛

آزار – کتی/āzār-kəti/ (**ا.مک**) : دهکده ای از دهستان بابل کنار بابل .

آزار ناک/āzār-nāk/ (**ص.نس/ش.ج**) : ۱. آزارگرفته . ۲. نوعی نفرین .

اغر) ۱. اُزاری /ozāri/ ، ۲. آزاری /āzāri/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) آزاری /āzāri/ ؛ ق) آزار–بییت /āzaār-bait/ ؛ *با)* ←(س) ؛ *آ)* ←(س) ؛ ن) ۱. ←*، ۲.←(ق) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) آزار–بیت /āzār-bəyt/ ؛ *اشر)* ←* ؛ |گ) ←(س) ؛

آزاری/āzāri/ (**ص.نس/ش.ج**) : ۱. غشی – به تصوّر عوام جن زده . ۲. فرد آزار رسان . ۳. نوعی نفرین .

اغر) ۱.←* ، ۲. آزاری /ozāri/ ؛ ب) ازاری /ozāri/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ *اشر)* آزار–ناکی /āzār-nāki/ ؛ |گ) ←* ؛

آزاکو/āzā-ku/ (**ا.مک**) : مرتعی در راستوپی سوادکوه .

آزان/āzān/ (**ا.مک**) : روستایی در قائم شهر .

آزرم/āzrem/ (ا) : شرمگاه – میان کشاله‌ی ران – از واژه ی آزرم به معنی شرم گرفته شده است .

اغر) آرزم /ārzəm/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛

آزرنگ/āzərəng/ (ا) : غدّه ی لنفاوی میان کشاله ی ران . **نک** : آزرم .

ن) ←* ؛ ع) ۱. آزرم لا /azremlā/ ، ۲. کشه لا /kašə-lā/ ؛ ت) کشه لا /kašəlā/ ؛

آزق/āzeq/ (ا) : ارزان .

س) ←* ؛

آزق/āzəq/ (ا) : ۱. آذوقه – خوراکی . ۲. خرج .

اغر) ۱.←* ، ۲. آزقه /āzəqə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ ق) ۱. آزقه /āzəqə/ ، ۲. آزقه /āzqə/ ؛ *با)* آزقه /āzəqə/ ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ ن) ←*(اغر)* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←*(اغر)* ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛ |گ) آذوقه /āzuqe/ ؛

آزقه/āzəqə/ (ا) : آذوقه .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) آذوقه /āzuqe/ ؛ *او)* آزو /āzu/ ؛

آزگار/āzəgār/ (ا./ق.ز) : زمان ممتد و طولانی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛

آزموت/āzəmut/ (ا) : آزمایش–تجربه .

اغر) ازمایش /əzmāyeš/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ازمایش /ezmāyeš/ ؛ ق) آزمایش /āzmāyəš/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) ازمیت /azmit/ ؛

آزمود هاکردن/āzəmud-hākərdan/ (**مص.مر**) : آزمایش کردن – تجربه کردن .

اغر) ازمایش هکاردن /əzmāyeš-həkārdən/ ؛ ن) ←* ؛ ع) آزموت هاکردن /āzemut-hākordan/ ؛ ت) آزموت هکردن /āzəmut hakərdən/ ؛ |گ) ازمیت گیتن /azmit-gitan/ ؛

آزنده/āzandə/ (**ص**) :

واژه ای هم معنی با سازنده، در فرهنگ برخی مناطق ایران سازنده به نغمه پردازان و نوازندگان اطلاق می‌شده است. در گیلان این واژه (آزنده) علاوه بر نوازندگان جهت هنرمندان تعزیه نیز به کار گرفته می شد . «برداشت از گفتگوی

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

حضوری با میراحمد میراحمدی /تعزیه خوان گیلانی
.زمستان ۱۳۷۶»

آزو/āzu/ (ا.مک) : نام دهکده ای قدیمی که خرابه های آن در درّه ی نوا واقع در بالا لاریجان آمل قرار دارد .

آزی/āzi/ (ا) : ۱. کرمی که باقلای خشک را سوراخ کرده و از آن تغدیه کند . ۲. کرم برنج‌خوار، حشره ی کوچک و سیاه درون برنج . **نک** : ازّی .

اغر) ازی /əzi/ ؛ ب) ۱.←*(اغر)* ، ۲. ایزی /izi/ ؛ س) ۱. ازو /əzo/ ، ۲. ایزو /izu/ ؛

آسا/āsā/ (ق) : آهسته .

اغر) ۱. آسته /āstə/ ، ۲. آستک /āstok/ ؛ ب) آستولوک /āstoluk/ ؛ س) ۱. آسته /āstə/ ، ۲. آستک /āstək/ ؛ ق) ۱. آسوک /āsuk/ ، ۲. آسّه /āssə/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ۱. آسُوک /āssuk/ ، ۲. آسُه / āssə ؛ ن) ۱. آسک /āsok/ ، ۲. آسُه /āssə/ ؛ *اشر)* ۱.←★ ، ۲. آسته /āstə/ ؛

آسان – کچه/āsān-kačə/ (ا.مر) : قاشق چوبی که از آن برای کندن ته دیگ استفاده کنند .

اغر) کچه /kačə/ ؛ ن) آسن – کچه /āson-kačə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) اوسّام /ossām/ ؛

آسانه/āsānə/ (ا) : **نک** : آست .

اشر) ←★ ؛

آست/āsat/ (ا) : آه سرد در مقام افسوس .

اغر) آنه /ānə/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←★ ؛ ق) آه /āh/ ؛ *آ)* ۱.←★ ، ۲. آسد /āsad/ ؛ع) ←★ ؛ ت) آسرد /āsard/ ؛

آستا–آسا/āstā-āsā/ (ص.مر/ق.حا) : آهسته و آرام .

اغر) ۱. آستا /āstā/ ، ۲. آستک /āstok/ ؛ *آ)* اسوک آسوک /āssuk āssuk/ ؛ *اشر)* ←★ ؛

آستانکرود/āstānkarud/ (ا.مک) : روستایی از دهستان زانوس رستاق کجور .

آ– ست – بکشیین/ā-sat-bakšiyan/ (مص.مر) : آه سرد کشیدن . **نک** : دم کشه . آسد

اغر) آنه بکشیین /ānə-bakəšiyən/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) آ–سد–بکشیین /ā-sad-bakšiyan/ ؛ ق) آه – بکشیین /āh-bakəšiyən/ ؛ *آ)* ←★ ؛ع) ←★ ؛ **قص)** آسرد کشئن /āsrd kešeən/ ؛

آستک/āstək/ (ص/ق) : آهسته .

اغر) ۱.←★ ، ۲. آستک /āstok/ ؛ ب) آستک /āstok/ ؛ س) ←★ ؛

آستل/āstel/ (ا) : مرداب – آبگیر .

اغر) استل /astəl/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ۱.←★ ، ۲. استل /estəl/ ؛ ق) ۱. اسُل /essel/ ، ۲. استل /estel/ ؛ *با)* ۱. اسل /əsəl/ ، ۲. استل /əstəl/ ؛ *آ)* هسُل /həssəl/ ؛ ن) ۱. اسُل /assal/ ، ۲. سل /sal/ ؛ع) سل /sal/ ؛ ت) اسل /esəl/ ؛ *اشر)* استل /astal/ ؛ *آک)* سل /sal/ ؛

آستن/āstən/ (ا) : ابزاری مربوط به آسیاب آبی . **نک** : آشن .

اشر) ←★ ؛

آس تنگه/āstangə/ (ا.مک) : نام مکانی است .

آستونه/āstune/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی شهرستان بابل که امامزاده ای نیز در آن قرار دارد .

آسته روبا/āstə-rubā/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یانه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

آسته لوک/āstə-luk/ (ص.مر/ق) : آهسته– کنایه از حرکات یورتمه و متوازن اسب .

اغر) ۱. آستا /āstā/ ، ۲. آستک /āstok/ ؛ ب) ←★ ؛ع) لوک /lok/ ؛ ت) لوک /luk/ ؛

آستین/āstin/ : **نک** : اوستی .

اغر) اوستین /uštin/ ؛ *اشر)* ←★ ؛ س) ←★ ؛ *آ)* ←★ ؛

آسد/āsəd/ (ا) : آه سرد در مقام افسوس و تاسّف . **نک** : آبکشین .

اغر) آنه /ānə/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ *آ)* ←★ ؛ع) آسد /āsad/ ؛ ت) آسرد /āsard/ ؛

آ–سرد/ā – sard/ (ا.مر) : آه سرد . **نک** : آست .

اغر) آنه /ānə/ ؛ س) ۱.←★ ، ۲. آسرد /ā- sard/ ؛ ق) آه سرد /āhe - sard/ ؛ *آ)* آسد /āsad/ ؛ع) ←(آ) ؛ ت) او – سرد /ow - sard/ ؛

آسره/āsərə/ (ا.مک) : روستایی در هزار جریب .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = آو) (ow = او)

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

آسّری/āssəri/ (ا) : ۱. آستر لباس . ۲. رویه‌ی کفش .

اغر) آستری /āstəri/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) آسُری /āssari/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ۱.←(ن) ، ۲. آستری /āstari/ ؛ اشر) آستر /āstar/ ؛ | گ) استری /astri/ ؛

آسسن/āsesən/ (مص) : ۱. پاره شدن . ۲. پوسیدگی در اثر مجاورت با آب یا رطوبت که در مدّت طولانی به وجود آید . **نک** : بستن .

س) بسیستن /basistən/ ؛ ق) هاسیسن /hāsisən/ ؛ ع) بسُسن /bossesan/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) ورسستن /vorsastan/ ؛

آسمان/āsemān/ (ا) : آسمان .

اغر) ۱.←* ، ۲. آسمان /āsəmān/ ؛ ب) ۱. آسمون /āsemun/ ، ۲. آسمن /āsəmon/ ؛ س) آسمون /āsemun/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱. آسمون /āsəmun/ ، ۲.←(س) ؛ ن) ←(آ) ؛ ت) ۱. آسمون /āsmun/ ، ۲. آسمان /āsemān/ ؛ اشر) آسمان /āsemān/ ؛ | گ) ←(ع) ؛ پ) آسمان /āsmān/ ؛

آسمان-برق/āsemān-barq/ (ا.مر) : درخشش برق - آذرخش . **نک** : الو مجش .

اغر) * ب) البِ سو /albe-su/ ؛ س) الب /alb/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) تش برق /tašə-barq/ ؛ ت) آتش برق /ātəšbarq/ ؛

آسمان روز/āsmān-ruz/ (ا.مر) : نام یکی از روزهای مازندرانی مطابق با تقویم تبری .

آسمان-غرومبه/āsemān-qorumbə/ (ا.مر) : رعد - تندر .

اغر) ←* ؛ ب) آسمون-غرومبه /āsəmun-qorumbə/ ؛ س) آسمون - صدا /āsmun-sedā/ ؛ ق) آسمون-غلمبه /āsmun-qələmbə/ ؛ با) آسمون - غرومبه /āsmun-qorumbə/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) آسمن راد /āsemon-rād/ ؛ قص) آسمان غرغره /āsemān-qorqorə/ ؛ ت) آسمان-غرُه /āsemān-qorrə/ ؛ | گ) آسمون گوردیک /āsmon-gurdik/ ؛

آسمون/āsəmon/ (ا) : آسمان .

اغر) آسمان /āsəmān/ ؛ ب) ←* ؛ س) آسمون /āsəmun/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛ پ) آسمان /āsmān/ ؛ او) آسمن /āsman/ ؛

آسّمون داج/āssəmun-dāj/ (ص.مر) : کنایه از: فقیر و بی چیز .

اغر) آسمان جل /āsəmān-jəl/ ؛ آ) ←* ؛ ع) سوتال /sutāl/ ؛

آسمون-راد/āsmon-rād/ (ا.مر) : رعد - تندر . **نک** : اسبراد .

اغر) آسمان-غرومبه /āsemān-qorombə/ ؛ ب) آسمن-غرومبه /āsemon-qorombə/ ؛ ق) آسمون-غرومبه /āsəmun-gorombə/ ؛ آ) آسمون - رد /āsəmun-rad/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) آسمان غرُه /āsəmān qorre/ ؛ | گ) آسمون گوردیک /āsmon-gurdik/ ؛

آسّمون - ندی/āssemun-nadi/ (ا.مر) : طحال گوسفند و گاو . **نک** : اسپه رز .

ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آسمون-ندی /āsmun-nadi/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) آسمون-نیی /āsəmun-nai/ ؛ ع) آسمون-ندی /āsmon-nadi/ ؛

آسّن/āssən/ (ا) : جای پاشنه‌ی در .

ن) ←* ؛ | گ) کورّه /kurre/ ؛

آسندنن/āsendenan/ (مص) : پاره کردن . **نک** : بوسندیین .

اغر) بسنیین /bosəniyən/ ؛ س) بسندیین /bosəndiyən/ ؛ ع) بسُانین /bossāneyan/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) ورسنین /vorsanyen/ ؛

آسن-کچه/āson-kačə/ (ا.مر) : **نک** : آسان کچه .

ت) اوسّام /ossām/ ؛

آسنی/āsni/ (ا) : افسانه - داستان .

اغر) أسانه /osānə/ ؛ ب) أسنی /osni/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) افسانه /afsānə/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) آسنی /āsni/ ؛ ن) آسنی /āsəni/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ | گ) افسونه /afsone/ ؛

آسو/āso/ (ا) : آسیاب .

اغر) ۱.←* ، ۲. آسییو /āsiyo/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛

س) ۱. اسیو /asyo/ ، ۲. اسییو /asiyo/ ؛ ق) ۱. اسّیو /assiyu/ ، ۲. ارسیو /arsəyu/ ؛ با) اسّیو /assiyu/ ؛ آ) ارسیو /arsiyu/ ؛ ن) ۱. اسیو /asyu/ ، ۲. آسیو-کلم /āsyu-kələm/ ؛ ع) آسیی /āsiyo/ ؛ ت) اسّه /asse/ ؛ اشر) آسّیو /āssiyu/ ؛ | ک) آسیو /asiyo/ ؛ پ) آسیاب /āsiyāb/ ؛

آسوته/āsotə/ (ا.مک) : مزرعه ای در شمال ‹بالا جادّه› کردکوی .

آسو خراب-کان/āso-xərāb-kān/ (ص.فا) : حیله گر - موذی - دو به هم زن .

اغر) ←* ؛ ب) آسیو-خراب-کان /āsyo-xərāb-kān/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. اسیو-خراب-کن /asyo-xərāb-kon/ ؛ ق) اسّیو-خراب-گر /assiyu-xerāb-gar/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ارسییو-خراب-گر /arsiyu-xərāb-gar/ ؛ ن) اسیو-خراب-کن /āsiyo-xərāb-kon/ ؛ ع) آسیو-خراب-کن /asiyo-xərāb-kon/ ؛ ت) اُسا-خراب-کن /osā-xərāb-kon/ ؛ اشر) آسّیو - خراب - کئن /assiyo-xərāb-koən/ ؛

آسور/āsur/ (ا.مک) : نام دهکده ای در دهستان بالا لاریجان آمل .

آسو-سر/āso-sar/ (ا.مر/ق.مک) : محلّ آسیاب - سرآسیاب .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آسیو-سر /āsyo-sar/ ؛ س) ۱. آسیو سر /āsyo-sar/ ، ۲. اسیوسر /asyo-sar/ ؛ ق) اسّیو-سر /assiyu-sar/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ارسییو-سر /arsiyu-sar/ ؛ ن) اسیو-سر /asyo-sar/ ؛ ع) آسیو-سر /āsiyo-sar/ ؛ ت) اسّه-سر /assə-sar/ ؛ اشر) سر-آسّیو /sar-āssiyu/ ؛ | ک) اسیوسر /asiyo-sar/ ؛

آسّوک/āssuk/ (ص/ق) : آهسته - آرام .

اغر) ۱. آستک /āstok/ ، ۲. آستا /āstā/ ؛ ب) آستولوک /āstoluk/ ؛ س) ۱. استوک /āstuk/ ، ۲. آسته /āstə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آسّه /āssə/ ؛ ن) آسّک /āssək/ ؛ | ک) ۱. آسته /āstə/ ، ۲. آستا /āstā/ ؛

آسوک-آسوک/āsuk-āsuk/ (ق) : آهسته آهسته .

اغر) آسته-آسته /āstə-āstə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ)

۱.←* ، ۲. آسّوک آسّوک /āssuk-āssuk/ ؛ ن) آسّک-آسّک /āssək-āssək/ ؛

آسو میل/āso-mil/ (ا.مر) : قسمت کلفت - میل چوبی آسیا که پره هایی به آن وصل شود . نک : اسیوبتیم .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اسیو میل /asiyo - mil/ ؛ ق) ارسیو-میل /arsiyu-mil/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ت) اسّه میل /asse mil/ ؛

آسوندار/āsundār/ (ا.مر) : درخت انجیلی - نام درختی جنگلی و سخت چوب .

اغر) انجیلی /anjili/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛

آسونک/āsunak/ (ا) : داستان - افسانه . نک : قصه .

اغر) اُسانه /osānə/ ؛ ب) آسنی /āsni/ ؛ قص) ←* ؛

آستونه/āssunə/ (ا) : درگاه، آستانه .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) درگا /dergā/ ؛ | ک) آسونه /āssunə/ ؛

آستونه-سر/āssunə-sar/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان گیل خواران قائم شهر .

با) آستونه-سر /āstunə-sar/ ؛

آسونی/āsuni/ (ق) : به راحتی - آسانی .

اغر) آسانی /āsāni/ ؛ ق) آسونی /āsuni/ ؛ آ) ←* ؛ | ک) ←* ؛ پ) آسانی /āsānih/ ؛

آسو-وان/āso-vān/ (ص.مر) : آسیابان .

اغر) ←* ؛ ب) اِسیوون /āsyo-von/ ؛ س) ۱. اسیوبون /asiyo-bun/ ، ۲. اسیوبن /asyio-bon/ ؛ ق) ارسیوبون /arsiyu-bun/ ؛ آ) ارسییوبون /arsiyu-bun/ ؛ ن) آسیووون /āsio-vun/ ؛ ع) آسیوبن /asiyo-bon/ ؛ ت) اسّه بان /asse bān/ ؛ اشر) ←* ؛ | ک) آسیوبون /āsio - bon/ ؛

آسه/āsə/ (ا.مک) : از روستاهای بلوک خانقاه پی واقع در سواد کوه .

آسیاب-سر/āsyāb-sar/ (ا.مک) : ۱. دهکده ای از دهستان قره طغان بهشهر . ۲. دهکده ای از دهستان جنّت رودبار رامسر . ۳. روستایی در قائم شهر .

آسیاب-سر/āsiyāb-sar/ (ا.مک) : از دهستان های قدیم

واقع دراسترآباد غربی .

آسیاسر/āsiyā- sar/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی آمل .

آسیو-دول/āsiyo-dul/ (ا.مر) : ۱. از اجزاء آسیاب آبی . ۲. مخزن گندم .

اغر) آسو-دول /āso-dul/ ؛ ب) ←* ؛ س) اسییو-دول /asiyo-dul/ ؛

آسیوکلم/āsiyu-kələm/ (ا.مر) : **نک** : آس .

ن) ←* ؛ ت) اسّه کلام /asse kolām/ ؛ | گ) آسییو کولوم /āsiyo- kulom/ ؛

آسّیو-وون/āssiyo-von/ (ص.مر) : آسیابان . **نک** : آسُوان.

اغر) آسو-وان /āso-vān/ ؛ ب) آسیو-بون /āsyo-bun/ ؛ س) اسییو-بون /asiyu-bun/ ؛ ق) ۱. استّییوبون /assiyu- bun/ ، ۲. ارسییوبون /arsiyubun/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱. ارسییو-وون /arsiyu-vun/ ، ۲. ارسییو-بون /arsiyu-bun/ ؛ ن) اسیو-وون /asyo-vun/ ؛ ع) آسییو - بن /āsiyo-bon/ ؛ ت) اسّه بان /asse bān/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) آسیه بون /āssiye-bon/ ؛

آش/āš/ (ا) : آش .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) ←* ؛

آش اناراو/āš ənār-o/ : آب انار رقیق که جهت چاشنی نوعی آش استفاده شود. **نک**: انار آش.

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

آش-او/āš-o/ (ا.مر) : آش و آب - کنایه از: غذا .

اغر) ۱. ←* ، ۲. او-آش /o-āš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) آش-او /āš-u/ ؛ آ) ←(بـا) ؛ ن) او-آش /o-āš/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) آب آش /āb-āš/ ؛ |گ) ←* ؛

آش-بن/āš-bən/ (ص.مر) : له شده - له و لورده .

اغر) آش و لاش /āš-o-lāš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) آش-بیی /āš-bayi/ ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) آش و لاش /āšo-lāš/ ؛ ت) آش بئن /āš baan/ ؛

آش-پتی-کا/āš-pati-kā/ (ا.مر) : نوعی بازی کودکانه که در آن از روی مجاز برای هم آش پخته و میهمانی دهند .

اغر) ←* ؛ ب) آش-پته-کا /āš-patə-kā/ ؛ س) آش - پجی-کا /āš-paji-kā/ ؛ ق) پلا-پتی-کا /pəlā-pati-kā/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. ←(ب) ، ۲. آش پجکا /āšpajekā/ ؛ ع) پلاپته کا /pelā-patə-kā/ ؛ ت) پلاپتی بازی /pelā pətey bāzi/ ؛ اشر) آش-پته-کان /āš-pete-kān/ ؛

آش-پج/āš-paj/ (ص.فا) : آشپز .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) آشپز /āš-paz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) ←(ع) ؛

آش-پشت - پا/āš-pəšte-pā/ (ا.مر) : آش پشت پا . **نک** : آش خر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) آش-پشت پا /āše-pəšte-vā/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱. ←* ، ۲. آش - پشتِ وا /āš-pəštə-vā/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) آش پشت پا /āš-pešte-pā/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ع) ؛ |گ) ←* ؛

آشتالو/āštālu/ (ا/ص) : ۱. هلو - از انواع هلو . ۲. پخته شده و رسیده .

اغر) ۱. پشمالو /pəšmālu/ ، ۲. شفتالو /šəftālu/ ؛ ق) آشتلوک /āšteluk/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) ←* ؛

آش تلوک/āš-təluk/ (ص.مر) : پخته شده - میوه ای که زیاد رسیده باشد .

س) ←* ؛ ق) ۱. ←* ، ۲. آش-تل /āš-təl/ ؛ بـا) اُش-تلوک /oš-təluk/ ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. آشتول /āštul/ ؛ ن) ←* ؛ ع) آش /āš/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |گ) ←(ع) ؛

آشتی/āšti/ (ا) : صلح و سازش - تجدید رابطه‌ی دوستی رفاقت .

اغر) ۱. ←* ، ۲. آشنی /āšni/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) اشتی /āšti/ ؛ | گ) ۱. آشتی /ašti/ ، ۲. آشت /āšt/ ؛ | پ) آشتیه /āštih/ ؛

آش خر/āš-xer/ (ا.مر) : آش پشت پا .

اغر) ←* ؛ س) آش - خیر /āš-xəyr/ ؛ ت) آش-خیر

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

؛ /āše-xəyr/

آشرمه/āšormə/ (ا) : بند کفل اسب از جنس چرم .

ب) ۱.←** ، ۲. آشـرمه /āšərmə/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) آشرمه /āšərmə/ ؛

آشره/āšorə/ (ا) : اشک .

ع) اسری /asəri/ ؛ ت) اسوره /asurə/ ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ارسو /arsu/ ؛

آشکارک/āškārak/ (ق) : به طور آشکار .

اغر) ←** ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ماین /māyen/ ؛

آشکار-هاکردن/āšəkār-hākərdən/ (مـص.مـر) : آشکار کردن .

اغر) آشکار هکاردن /āškār-həkārdən/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) آشکار هکردن /āškār-hakərdan/ ؛ ع) آشکارهاکردن /āšekār-hākordan/ ؛ ت) اشکار هکردن /āškār hakərdən/ ؛ |ک) ماینا گودن /māyenāgudan/ ؛ پ) آشکار-آکنیتن /āškār-ākənitan/ ؛

آشکنی/āškəni/ (ا) : تاج خروس وحشی - سبزی و گیاه خودرو که در خورش و آش استفاده شود. از تیره‌ی گیاه تاج خروس .

اغر) اشکنه /əškəne/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. اشکنی /eškəni/ ، ۲. اشکنه /eškenə/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. اشکنی /əškəni/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←** ، ۲. آشکنّی /āškənni/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. آشقنی /āšqəni/ ؛ ع) آشکنی /āškeni/ ؛ ت) اشکنو /eškənu/ ؛ اشر) اشکنو /oškənu/ ؛

آشکنی تاج/āškəni tāj/ (ا.مر) : نوعی تاج خروس خودرو با ساقه ای سفید . **نک** : آشکنی .

اغر) اشکنه /əškəne/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) آشکنی /āškəni/ ؛ با) ←** ؛ آ) آشکنّی /āškenni/ ؛ ت) اشکنو /oškənu/ ؛

آشکنی وسنی/āškəni - vasni/ (ا.مـر) : گیاهی هرز که خوراک دام است .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

آش گلیک/āš- geliak/ (ا.مر) : نوعی نسترن وحشی .

قص) ←** ؛

آش مال/āšmāl/ (ص.فا) : ظاهر ساز- چاپلوس- متملّق .

ب) ←** ؛ ق) مشمل /mašməl/ ؛ با) آش - مالی گر /āš-māli-gar/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←** ؛ ع) ماس مالی کار /mās māli kār/ ؛

آش مالی/āš-māli/ (ا.مص) : ظاهر سازی- چاپلوسی .

آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ماس مالی /mās-māli/ ؛

آشمک/āšmək/ (ا) : گیاهی شبیه آویشن که دارای برگ کنگره ای شکل است .

ب) اورشمک /oršəmək/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←** ، ۲. اوشمک /ušmək/ ؛ آ) آیشم /āyšəm/ ؛

آش مله/āšmalə/ (ا.مک) : نام یکی از مناطق ییلاقی سه هزار تنکابن - آش محله .

آشن/āšən/ (ا) : ابزاری مربوط به آسیاب آبی .

ق) آسن /āsən/ ؛ آ) ۱. هاشن /hāšən/ ، ۲. هاشو /hāšu/ ؛

آشنا/āšnā/ (ص) : ۱. آشنا . ۲. کنایه از: ترکمن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ پ) آشناک /āšnāk/ ؛

آشنک/āšnək/ (ا) : ۱. موش درشت اندام . ۲. سنجاب . ۳. در اصطلاح به افراد لاغر و بدقیافه گویند .

اغر) آشنیک /āšnik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. داراشنیک /dār-āšnik/ ؛ ن) اشنک /ašnak/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) اشکُل /oškol/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛

آشنگ وارنگه به/āšəng vārəngəbə/ (ا.مـر) : گیاهی وحشی که خشک کرده‌ی آن را در طبخ کوکو استفاده کنند .

س) بارنگ به /bārəngə-be/ ؛ آ) ←** ؛ ت) وارنگو /vārəngu/ ؛

آشنی/āšni/ (ا) : آشتی .

اغر) ۱.←** ، ۲. آشتی /āšti/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) آشتی /āšti/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) آشتی /āšti/ ؛ اشر) ←(آ) ؛ |ک) ←(آ) ؛

آشنی پلا/āšni pəlā/ (ا.مر) : پلویی که در مراسم آشتی کنان طبخ کنند .

اغر) ۱.←** ، ۲. آشتی پلا /āšti pəlā/ ؛ ب) ←** ؛ س)

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

آشتی پلا /āšti pəlā/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) اِشـتی پـلا /ešti-pəlā/ ؛ اشر) آشتی بلو /āšti-pəlo/ ؛

آشور/āšur/ (ا.مک) : از مراتع سابق شبه جزیره‌ی میانکاله بهشهر که دهکده‌ی آشوراده بـر اراضـی آن بنـا شـده است .

آشوراده/āšurādə/ :

آشوراده در انتهای شرقی شبه جزیره‌ی میانکاله واقـع اسـت. فاصله‌ی این دهکده تا نظام آشور ده کیلومتر است. آشـوراده مشتمل بر تأسیسات عظیم شیلات و تشکیلات اداری ، چند باب مغازه، مدرسـه، مسجد، بیمارستان و اسکله است. در شمال غربی دهکـده، قلعـه ای از دوران رضاشـاه بـه چشـم می‌خورد. کلمت رابرت مارکام سیّاح به سال ۱۸۱۰ میـلادی درباره‌ی این جزیره نوشته است، هنگامی که قشون ایـران از رنج سفر هرات درهـم شکسـته بـود، دولـت ایـران متحمـل خسارت بسیاری شد. این زمان برای روسها فرصتی مناسـب بود، به این ترتیب جزیـره‌ی آشـوراده واقـع در بحـر خـزر را تحت اختیار گرفتند. این جزیره واقع در خلیج استرآباد در سه فرسنگی ساحل بحر خزر و نزدیک بـه شـهر اسـترآباد قـرار گرفته است. تقریباً نیم فرسنگ طول و ربع فرسـنگ عـرض دارد.زمین آن شن‌زار است. در سواحل جزیره چنـد چشـمه‌ی عمیق آب شیرین وجود دارد. آشوراده همان جزیـره‌ای اسـت که سلطان محمّد خوارزمشاه به هنگام حمله‌ی مغول به آنجا گریخت و در همان جا درگذشت.

آشوری/āšuri/ (ا) : روضه خوانی زنانه .

اغـر) ←* ؛ ب) آشـیر /ašir/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) ←* ؛ اشر) ←* ؛

آش ولاش/āšolāš/ (ص.مر) : له شده - لـه . **نـک** : آش بن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغـر) ؛ ع) ←* ؛ ت) آش لاش /āšəlāš/ ؛ اشر) ۱.←(ت) ، ۲. آش ـبن /āš-bən/ ؛

آشی/āši/ (ص) : آلوده شده .

ب) ۱. هاشی /hāši/ ، ۲. هایشـی /hāyši/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. هاشی /hāši/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع)هاشی /hāši/ ؛ ت) هاشو /hāšu/ ؛ پ) آلوتک /ālutak/ ؛

آشیخ نیکه/āšix-nikə/ (ا.مک) : نام بنایی است در دهکـده رزن از تترستاق نور .

آشیر/āšir/ (ا) : ۱. جار و جنجال. سروصدا . ۲. طعـام دادن در ایّام سوگواری ماه محرّم .

اغر) الم شنگه /aləm-šangə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آشیر /ašir/ ؛ س) ←* ؛ ق) آشیر /ašir/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛

آشـیر/āšir/ (ا.مـک) : روسـتایی از توابـع دهسـتان پنـج کرستاق کجور .

آغارود/āqārud/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی شهرستان بابل .

آغ باجی/āq-bāji/ (ا.مر) : آغا باجی - نامی برای زنان .

اغر) ←* ؛

آغزه/āqəzə/ : **نک** : آغوز شیرماک .

آغستن/āqestan/ (مص) : فشردن آردو نظائر آن در کیسه.

قص) ←* ؛

آغلی/āqəli/ (ا) : نوعی قارچ سمّی .

آغو/āqu/ (ا) : خرگوش .

با) ←* ؛

آغوز/āquz/ (ا) : گردو .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اغـــوز /aquz/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) اغـــوز /aqoz/ ؛ ت) ←* ؛ اک) ←* ؛

آغوز-بازی/āquz-bāzi/ (ا.مر) : گردو بازی .

اغـر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آغوزکــا /āquz- kā/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) اغوز-بـازی /aquz-bāzi/ ؛ ع) اغوزکایی /aqoz-kāi/ ؛ ت) ←* ؛ اک) ←* ؛

آغوز-بــن/āquz-bən/ (ا.مـک) : ۱. روسـتایی از دهسـتان پایین لیتکوه آمل . ۲. از توابع دهستان بیشه ی بـابل . ۳. نام مکانی در سواد کوه .

آغوز بن درّه/āquz-bən darrə/ (ا.مر) : درّه ای در منطقـه ی هزار جریب بهشهر .

آغوز-پاس/āquz-pās/ (ا.مر) : پوست سبز گردو .

اغر) آغوز-تپلاس /āquz-təplās/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آغوز-

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

تله پوس /āquz-talə-pus/ ؛ س) آغوز–تلپاس /āquz-talpās/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. آغوز–تلباسن /āquz-talbāsən/ ؛ با) ←* ؛ آ) اغوز–پاس /aquz-pās/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. آغوز–پارس /āquz-pārs/ ؛ ع) آغز پارس /apoz-pārs/ ؛ ت) اغز پوش /aqoz-puš/ ؛ اُک) آغوز سیل /āquz-sil/ ؛ پ) گوز /goz/ ؛

آغوز–پوشلاک/āquz-pušlāk/ (ا.مر) : پوست سخت و سفت گردو که حافظ مغز باشد .

اغر) آغوزپوچوله /āquz-pučulə/ ؛ ب) آغوز–پوچیلی /āquz pučili/ ؛ س) ۱. آغوز کچلاب /āquz-kečelāb/ ، ۲. آغوز چوبلاغ /āquz-čublāq/ ؛ ق) آغوز کچلاب /āquz-kəčəlāb/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) اغوزکچلاب /aquz-kəčəlāb/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ۱. اغوزکچلاب /āqoz-kočelāb/ ، ۲. آغوزپوشلاک /āqoz-pušlāk/ ؛ ت) ←* ؛ اُک) آغوز پیش /āquz-pioš/ ؛

آغوز تیره/āquz-tirə/ (ا.مر) : **نک** : آغوز نکّه .

س) ←* ؛ اُک) ←* ؛

آغوز جاری/āquz - jāri/ (ا.مر) : جنگل گردو– محلّ رویش انبوه گردو .

ب) ←* ؛

آغوز چال/āquz-čāl/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان کلارآباد تنکابن .

آغوز–چالی/āquz-čāli/ (ا.مر) : نوعی بازی با گردو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آغوز–بازی /āquz-bāzi/ ؛ ق) ۱. اغوزچالی /aquz-čāli/ ، ۲. آغوزهشتک /āquz-haštək/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آغوزچاله کا /āquz-čāləkā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) چال چاله /čāl-čāle/ ؛ ت) چال چالی /čāl-čālay/ ؛

آغوز–چکله/āquz-čəkələ/ (ا.مر) : مغز گردو . **نک** : آغوز چکّه .

اغر) ←* ؛ ب) آغوز – چکه /āquz-čəkə/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. آغوز دله /āquz-dələ/ ؛ ق) آغوز–چکّه /āquz-čekə/ ؛ آ) آغوز چکّه /aquz-čəkkə/ ؛ ن) آغوزدله /aqoz-dələ/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اُک) آغوز مغز /āquz-maqz/ ؛

آغوزچکّه/āquz-čakkə/ (ا.مر) : مغز گردو .

اغر) آغوز – چکله /āquz-čəkələ/ ؛ ب) آغوز–دله /āquz-dələ/ ؛ س) آغوزچکه /āquz-čəkə/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. اغوزچکّه /aquz-čəkkə/ ، ۲. آغوزدله /aquz-dələ/ ؛ ن) اغزکاله /aqoz kālə/ ؛ ع) ۱. آغوزچکّه /āquz-čəkkə/ ، ۲. آغز دله /aqoz-dələ/ ؛ ت) ۱. آغزمغز /aqoz-maqz/ ، ۲. آغزدله /aqoz-dələ/ ؛ | ک) آغوزمغز /āquz-maqz/ ؛

آغوزولگ/āquz-valg/ : برگِ درختِ گردو .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

آغوز–چوبلاغ/āquz-čublāq/ (ا.مر) : پوست سخت گردو . **نک** : آغوز پوش لاک .

اغر) آغوز پوچوله /āquz-pučulə/ ؛ س) ←* ؛ ع) اغوز کچلاب /aqoz kočelāb/ ؛ ت) آغوز پوشلاک /āquz puslāk/ ؛ | ک) آغوز پیش /āquz-pioš/ ؛

آغوزچین/āquz-čin/ (ص.فا) : کسی که محصول گردو را برداشت کند – گردو چین .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) اغوزچین /aquz-čin/ ؛ ع) اغوزچین /aqoz-čin/ ؛ ت) آغوزکالن /āquz kālən/ ؛ | ک) ←* ؛

آغوزچین ما/āquz-čine-mā/ (ا.مر) : ۱. زمان رسیدن محصول گردو و برداشت آن . ۲. کنایه از: ماه مهر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) اغوزچین ما /aquz-čina-mā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اغوزچین ما /aqoz - čine-mā/ ؛ ت) آغوز کالنی /āquz-kāləni/ ؛ اُک) ←* ؛

آغوزچینی/āquz-čini/ (ا.مص) : چیدن گردو که با همکاری خانواده و نزدیکان صورت پذیرد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) آغوزچینی /aquz-čini/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اغوزچینی /aqoz - čini/ ؛ ت) آغوزکالنی /āquz - kāləni/ ؛ اُک) ←* ؛

آغوز–حلوا/āquz-həlvā/ (ا.مر) : حلوا گردویی – مغز گردوی ساییده با ترکیبی از آرد برنج، روغن، گلاب و زعفران .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) آغوز–حلوا /aquz-həlvā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) آغوزحلوا /āquz-halvā/ ؛

ع) اغوز حلـوا /aqoz-halvā/ ؛ ت) ۱. آغـوز حلـوا /āquz-həlvā/ ، ۲.←(اغر) ؛

آغوز-خارش/āquz-xārəš/ (ا.مر) : خورشت فسنجان .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آغـوز فـرش /āquz-xərəš/ ؛ ق) آغـوز- خـرش /āquz-xərəš/ ؛ آ) اغـوز-خـرش /aquz-xərəš/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اغـوز-خـرش /aqoz-xoreš/ ؛ ت) آغـوز-خـرش /āquz-xoreš/ ؛ | گ) فوسـونجون /fusun-juan/ ؛

آغوز-خال/āquz-xāl/ (ا.مـک) : دهکـده ای از دهسـتان بندپی بابل .

آغوز-دار/āquz-dār/ (ا.مر) : درخت گردو .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) اغـوز-دار /aquz-dār/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اغـز-دار /aqoz-dār/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛



آغوز-دار

آغوز-دار-بـن/āquz -dār -bən/ (ا.مـر) : زیـر درخـت گردو .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) اغوز-دار-بن /aquz-dār-bən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اغـز-دار-بـن /aqoz-dār-bən/ ؛ ت) آغوز-دار-بن /āquz-dār-bən/ ؛ | گ) ←* ؛

آغوز-دار-بن/āqoz-dār-bən/ (ا.مک) : روستایی از توابـع دهستان بیرون بشم کلاردشت .

آغوز-دار-کلام/āquz-dār-kolām/ (ا.مک) : روسـتایی از توابع دهستان خرّم آباد تنکابن .

آغوز-دره/āquz-darə/ (ا.مک) : دهکـده ای از دهسـتان چهاردانگه ی شهریاری بهشهر .

آغـوز-درّه/āquz-darrə/ (ا.مـک) : مرتعـی از توابـع شهرستان بندرگز .

آغوز-دله/āquz-dələ/ (ا.مر) : مغـز گـردو . **نـک** : آغـوز چکّه .

اغـر) ۱.←* ، ۲. آغـوز-چکلـه /āquz-čəkələ/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اغـوز-دلـه /aquz-dələ/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ع) اغـز - دلـه /aqoz-dəle/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. آغـوز-دلـه /āqoz-dəle/ ؛ | گ) ←* ؛

آغوز-رسی/āquz-rəsi/ (ا.مـر) : رشـته هـای مخروطـی شکل که در فصل بهار بر درخت گـردو ظـاهر شـده و شکوفه‌ی آن محسوب می‌شود.

اغر) آغوز- رشـم /āquz-šam/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱. آغوز-رسّـک /āquz-rəssək/ ، ۲. اغوز-رسـی /aquz-rəsi/ ؛ ع) اغز-روسی /aqoz-rusi/ ؛ ت) آغوز-روده /āquz-rudə/ ؛

آغوز-رش/āquz-roš/ (ص.فا) : کسی که بـا چوبـی بلنـد گردو را از درخت پایین ریزد .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. آغـوز-روش /aquz-ruš/ ، ۲. اغوز-روشا /aquz-rušā/ ؛ با) اغـوز-روش /aquz-ruš/ ؛ آ) ۱. اغوز روشـا /aquz-rušā/ ، ۲. اغـوز رش /aquz-roš/ ؛ ن) آغـوز-رش /āquz-roš/ ؛ ع) اغـز-رش /aqoz-roš/ ؛ ت) آغـوز-کـالن /āquz-kālən/ ؛ | گ) آغوزچین /āquz-čin/ ؛

آغوز-رُشا/āquz-rošā/ (ا.ا) : چوبی بلند که با آن گردو را

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

از درخت پایین ریزند .

اغر) ۱.←* ، ۲. جز-رُشا /joz-rošā/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. رُشا /rošā/ ؛ س) ←* ؛ ق) آغوز-روشا /āquz-rušā/ ؛ آ) اغوزرش /aquz-rošā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اغز-رشا /aqoz-rišā/ ؛ ت) آغوز-تُل /āquz-tol/ ؛ |ک) آغوزراکه /āquz-rāke/ ؛

آغوز- زرم/āquz - zarm/ (ا.مر) : پوست سبز گردو .

ت) ←* ؛

آغوز-شل/āquz-šel/ (ا.مر) : نهال گردو .

اغر) ۱.←* ، ۲. آغوز-وشته /āquz-vəštə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اغوز-شل /aquz-šel/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) اغوز-قلم /aquz-qalam/ ؛ ع) اغز-ترک /aqoz-tark/ ؛ ت) آغوز-نهال /āquz-nehāl/ ؛ | ک) ←(ت) ؛

آغوز-شیر-ماک/āquz-šir-māk/ (ا.مر) : اوّلین شیری که پس از زاییدن گاو، دوشیده شود .

آغوزک/āquzək/ (ا) : علفی تیغ دار که صحرایی است .

با) ←* ؛

آغوز-کا/āquz-kā/ (ا.مر) : بازی با گردو .

اغر) آغوز-بازی /āquz-bāzi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) اغوز-کا /aquz-kā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اغوز-بازی /aquz-bāzi/ ؛ ن) ۱.←(ق) ، ۲. اغوز-کا /aquz-kā/ ؛ ع) اغز-کایی /aqoz-kāi/ ؛ ت) آغوز-کی /āquz-kəy/ ؛

آغوز-کاری/āquz-kārəy/ (ا.مر) : نوعی بازی با گردو که دو گردو را روی هم سوار کنند . **نک** : کشت کا .

اغر) ۱. آغوز کشتی /āquz-kəšti/ ، ۲. آغوز-کشت /āquz-kəšt/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. کشت - کا /kəšte-kā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) آغوز-کشت /āquz-kəšt/ ؛ آ) اغوز-کشت-کا /aquz-keštə-kā/ ؛ ت) ←(ق) ؛

آغوز-کال/āquz-kāl/ (ا.مر) : ۱. یک دانه گردو . ۲. گردوی درشت .

اغر) ← ؛ ب) ۱.← ، ۲. آغوز-کل /āquz-kol/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. آغوزکل /āquz-kəl/ ؛ ق) اغوز-کل /aquz-kəl/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) اغوز کول /aqoz - kul/ ؛ ت) آغوز-کول /āquz-kul/ ؛

آغوز-کالن/āquz-kālen/ (ص.فا) : کسی که با چوب بلند گردو را از درخت پایین ریزد .

اغر) آغوز-رُش /āquz-roš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) اغوزچین /aquzčin/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) اغوز رش /aqoz-roš/ ؛ ت) ←* ؛

آغوز-کتی/āqoz-kəti/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان لاویج نور .

آغوز-کتی/āquz-kəti/ (ا.مک) : از توابع دهستان پایین خیابان لیتکوه از بخش مرکزی آمل .

آغوز-کچلاب/āquz-kəčəlāb/ (ا.مر): **نک** : آغوز چوبلاغ

ق) ←* ؛ ع) اغوزکچلاپ /aqoz - kočelāp/ ؛ ت) آغوز پوشلاک /āquz pušlāk/ ؛

آغوز-کشت/āquz-kəšt/ (ا.مر) : نوعی بازی با گردو که دوگردو را روی هم سوار کنند . **نک** : آغوزکاری .

اغر) ۱.←* ، ۲. آغوز-کشتی /āquz-kəšti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آغوز کشت کا /āquz-kešt-kā/ ؛ ق) ←* ؛ آ) اغوز-کشت-کا /aquz-keštə-kā/ ؛ ت) آغوز-کاری /āquz-kāri/ ؛

آغوز-کشتکا/āquz-keštekā/ (ا.مر) : نوعی بازی با گردو .

اغر) آغوز-کشتی /āquz-kəšti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. آغوز-کشتکا /āquz-kešt-kā/ ؛ ق) کشت کا /keštəkā/ ؛ با) ←* ؛ آ) اغوز-کشتکا /aquz-kəštəkā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اغز-دکاشتن /aqoz-dekāštan/ ؛ ت) آغوز کشت کی /āquz kəštəkey/ ؛

آغوز-کشی/āquz-kaši/ (ا.مک) : دهکده ای در نور .

آغوز - کله/āquz-kalə/ (ا.مک) : دهکده ای از بخش خرّم آباد تنکابن .

آغوز-کله/āquz-kolə/ (ا.مک) : دهکده ای از دهستان نرم آب دو سر ساری .

آغوز-کی/āquz-ki/ (ا.مک) : روستایی از دهستان جنّت رودبار رامسر .

آغوز-گله/āquz-gələ/ (ا.مک) : از توابع دهستان نرم آب دوسرِ ساری .

آغوزولگ/āquz-valg/ : برگِ درختِ گردو .

آوانوشت : (a - اَ) (ə - فتحه کوتاه) (e - اِ) (ā - آ) (u - او) (i - ای) (b - ب) (p - پ) (t - ت،ط) (s - ث،س،ص) (j - ج) (č - چ) (h - ح،ه) (x - خ) (d - د) (r - ر) (z - ز،ض،ظ،ذ) (ž - ژ) (š - ش) (f - ف) (q - ق،غ) (k - ک) (g - گ) (l - ل) (m - م) (n - ن) (v - و) (y - ی) (aw - اَو) (ow - او)

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

آغوز–نکّه/āquz-nakkə/ (ا.مر) : گردوی بزرگ و سنگین که از آن به عنوان نشانه زن در بازی استفاده کنند . **نک** : سبیک .

اغر) آغوز– شقّه /āquz-šaqqə/ ؛ ب) آغوز–شغله -āquz/ šaqələ/ ؛ ق) شغله /šaqlə/ ؛ آ) اغوز–نکّه /aquz-nakkə/ ؛ ع) ارقه /arqə/ ؛ ت) شاآغوز /šāāquz/ ؛

آغوز–نون/āquz-nun/ (ا.مر) : نوعی نان خانگی با مغز گردو . **نک** : اغوز کنّا .

اغر) ۱.←* ، ۲. جز–نون /joz-nun/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اغوز–نون /aquz-nun/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛

آغوز–وشته/āquz-vəštə/ (ا.مر) : نهال گردو .

اغر) ۱.←* ، ۲. آغوزشل /āquz-šel/ ؛ ب) آغوزشل /āquz-šel/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) آغوزهال /āquz-hāl/ ؛ آ) آغوزشل /aquzə-šel/ ؛ ن) آغزقلم /aqoz-qalam/ ؛ ع) اغوزترک /aqoz-tark/ ؛ ت) آغوز نهال /āquz nehāl/ ؛



آغوز–وشته

آغوزهال/āquz - hāl/ (ا.مر) : نهال گردو که به صورت ترکه است و هنوز تناور نشده است . **نک** : آغوز هال .

اغر) آغوز–وشته /āquz-vəštə/ ؛ ب) آغوز–شل /āquz-šel/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) اغوز قلم /aquz qaləm/ ؛ آ) اغوز.شل /aquzə.sel/ ؛ ن) اغوز قلم /aqoz qalam/ ؛ ع) ←* ؛ ت) آغوز نهال /āquz nəhāl/ ؛

آغه–خیل/āqə-xəyl/ (ا.مک) : روستایی از دهستان نرم آب دو سر ساری . **نک** : اخل .



آغوزهال

آفت/āfət/ (ا) : ۱. امراض گیاهی، آفت . ۲. بلا . ۳. کنایه از: خوک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. آفت /āfat/ ؛ ع) ←* ؛ *قص)* آفت /āfat/ ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ |ک) ←* ؛

آفتاب/āftāb/ (ا) : خورشید، آفتاب .

اغر) ۱. اِفتاب /əftāb/ ، ۲. افتا /aftā/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ۱.←* ، ۲. افتاب /əftāb/ ؛ ق) ←*(اغر)* ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ ن) آفتاب /aftāb/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ۱.←(ن) ، ۲. آفتو /āfto/ ؛ *اشر)* ۱. آفتو /āfto/ ، ۲. آفتو /afto/ ؛ |ک) افتاب /aftāb/ ؛ پ) آفتاب /āftāp/ ؛

آفتاب–برهود/āftāb-barəhud/ (ا.مر) : ۱. آفتاب اسفندماه . ۲. نور آفتاب . ۳. اسفند ماه .

ب) افتاب–برهوت /əftāb-barhut/ ؛ ق) آفتاب–برهوت /āftāb- barhut/ ؛ *با)* ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) افتاب–بهوت /aftāb -behut/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) افتاب بهوت /aftāb

---

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

bəhut ؛ |ک) آفتوبگود /afto-bagud/ ؛

آفتاب بوریشت/āftāb-burišt/ (ص.مف) : برنزه شده در اثر نور آفتاب – آفتاب سوخته . **نک** : بتوسَن .

اغر) افتابسوته /əftā-basutə/ ؛ س) آفتاب وریشت /āftāb-verišt/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اِفتاب–بسوت /əftāb-basut/ ؛ ن) اَفتاب بییشت /aftāb-baišt/ ؛ ع) افتاب برشت /aftāb - barešt/ ؛ ت) ۱. افتاب بسوت /aftāb basut/ ، ۲. افتاب دگشت /aftāb dagəšt/ ؛

آفتاب تیره/āftāb-tirə/ (ا.مر) : پرتو شدید آفتاب – تیغ آفتاب . **نک** : افتاب بزو .

اغر) ۱. افتاب تیره /əftāb-tirə/ ، ۲. افتاتیره /əftā-tirə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) آفتاب تیر /āftābe-tir/ ؛ آ) افتاب ته /əftābə-te/ ؛ ع) افتاب تیره /aftāb - tirə/ ؛ ت) زل افتاب /zələ aftāb/ ؛

آفتاب دیم/āftāb-dim/ (ا.مر/ق.ز) : جای آفتاب گیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. افتابگیر /əftāb-gir/ ؛ س) آفتاب رو /āftāb-ru/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. افتاب دیم /aftāb-dim/ ؛ ت) خوردیم /xordim/ ؛ |ک) افتو دیمای /afto-dimāy/ ؛

آفتاب رو/āftābe - ru/ (ق.مک) : جای آفتاب گیر . **نک** : افتاب کل .

قص) ←* ؛

آفتاب زرده/āftāb-zardeh/ (ا.مر/ق.ز) : **نک** : آفتاب مار .

س) ←* ؛ ع) افتاب زردی /aftāb - zardi/ ؛ ت) ←(ع) ؛

آفتاب زل/āftābe-zəl/ (ا.مر) : گرمای تند و تیز آفتاب .

اغر) ۱. زل اِفتا /zəle-əftā/ ، ۲. زل افتا /zəle-aftā/ ؛ ب) ۱. زل افتاب /zəle-əftāb/ ، ۲. افتاب زل /əftābe-zəle/ ؛ س) ۱. زیل آفتاب /zil-āftāb/ ، ۲. زل آفتاب /zələ-āftāb/ ؛ ق) ۱. افتاب زل /əftāb-zəl/ ، ۲. زیل آفتاب /zile-āftāb/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) آفتاب زل /əftāb - zəl/ ؛ ن) ←* ؛ ع) زل اَفتاب /zələ-aftāb/ ؛ ت) زل آفتاب /zəle-aftāb/ ؛ |ک) افتوزال /aftu-zāl/ ؛

آفتاب سو/āftab su/ (ش.ج) : نوعی سوگند: به نور خورشید قسم .

ق) ←* ؛ ت) بسوی افتاب /bəsuyeaftāb/ ؛ |ک) افتوسو /aftu-su/ ؛

آفتاب سو/āftābe-su/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. روشنایی آفتاب . ۲. روبه آفتاب . ۳. در مقابل آفتاب .

اغر) اِفتاب – سو /əftāb-su/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) افتاب سو /əftābə-su/ ؛ ع) ←* ؛ ت) افتاب سو /aftābsu/ ؛ |ک) افتوسو /aftu-su/ ؛

آفتاب – کل/āftāb-kəl/ (ا.مر/ق.مک) : ۱. آفتاب گیر، در پرتو آفتاب . ۲. گرمای آفتاب .

اغر) ۱. افتاب – کل /əftāb.kel/ ، ۲. افتاپل /əftā-pel/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. افتاب رو /əftāb-ru/ ، ۲. افتاب رو /əftāb-ro/ ؛ ق) ۱. افتاب–کل /əftābe-kel/ ، ۲. اِفتاب تو /əftāb-tu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. افتاب–کل /əftāb.kel/ ، ۲. اِفتاب گیر /əftāb-gir/ ؛ ن) ←* ؛ ع) آفتاب–سو /aftāb-su/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) آفتو–سو /āfto-su/ ؛

آفتاب – مار/āftāb-mār/ (ا.مر/ق.ز) : هنگام غروب – شام گاه . **نک** : افتازردی .

اغر) افتامار /əftā-mār/ ؛ ق) ←* ؛ با) افتاب–مار /əftāb-mār/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ ت) افتاب زردی /aftābzardi/ ؛

آفتاب مار بوردن/āftāb-mār-burdan/ (مص.مر) : کنایه از: غروب کردن آفتاب .

افتاب مار بردن /əftāb-mār bordən/ ؛ س) ← ؛ (ب) ؛

آفتاب–مار–شو/āftāb-mār-šu/ (ا.مر/ق.ز) : ۱. آفتاب کنار سایه . ۲. شام گاه . **نک** : افتاب پره .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) آفتاب تک /āftābe tək/ ؛ آ) افتاب مارشو /əftāb-mār-šu/ ؛ ن) ←* ؛ ع) رجه سر افتاب /rajə-sarə-aftāb/ ؛ ت) ←(ع) ؛

آفتاب مونا/āftāb-munā/ (ق.تش) : مانند افتاب .

اغر) افتاجور /əftā-jur/ ؛ س) آفتاب واری /āftāb-vāri/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) افتابه منا /aftābemonā/ ؛ |ک) آفتو و مونه /āftov-mune/ ؛

آفتاب وضو/āftāb-vəzu/ :

آفتاب وضو نوعی بازی محلّی است. در گذشته برای قرعه کشی در بازی های محلّی برای انتخاب نفرات اوّل، دوّم

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

و... به دلیل رایج نبودن سکّه و پول از سنگی تخت و صاف استفاده می کردند. به این ترتیب که یک بازیکن سنگ مذکور را بر می داشت و یک روی آن را با آب دهان خیس کرده، می پرسید: آفتاب وضو؟ یعنی روی خیس سنگ را می خواهی، یا قسمت خشک را؟ بعد از انتخاب توسّط حریف، او سنگ را به هوا پرتاب می کرد. وقتی سنگ به زمین می افتاد، بازیکنی که درست پیش بینی کرده بود، آغازگر بازی می شد.

آفتن/āftən/ (مص) : بافتن بافتنی .

ب) ووفتن /voftən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ |ک) ووتن /vutən/ ؛

آفش/ā-fəš/ (ش.ج) : از اصوات که به هنگام درد به کار رود .

اغر) ۱.←* ، ۲. اُفیش /o-fəyš/ ؛ ب) ۱. اُفش /ofəš/ ، ۲. اُفیش /ofiš/ ؛ س) اوفه /ufə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) اوف /uf/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) اوفیش /ufəyš/ ؛ ع) ←(با) ؛ ت) ←(با) ؛ اشر) اُفیش /o-fəyš/ ؛ |ک) آخش /āxəš/ ؛

آفله/āflə/ (ا) : آبله .

اغر) اُله /olə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. اُفله /oflə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اوله /ulə/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اوله /olə/ ؛ ت) آبله /ābələ/ ؛ |ک) آوله /āolə/ ؛

آفلّه/āfəllə/ (ا.مک) : نام روستا و کوهی در کجور .

آفله-چکود/āflə-čakud/ (ص.مر) : آبله رو .

اغر) ۱. اُله – چکو /olə-čaku/ ، ۲. اله چکوک /alə-čakuk/ ؛ ب) اُفله-چکوت /oflə-čakut/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. آفله-رو /āflə-ru/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. آفله -چکون /āflə-čakun/ ؛ آ) ۱. آفله رو /āflə-ru/ ، ۲. آفله بزه /āflə-bazə/ ؛ ن) ←* ؛ ع) چکوت /čokot/ ؛ ت) آبله چکوت /ābələ-čəkut/ ؛ |ک) آوله چوکور /āloə-čuqur/ ؛

آفله – رو/āflə-ru/ (ص.مر) : ۱. آبله گون . ۲. رنگ خرمایی گوسفند در آمل . **نک** : برجی .

اغر) ۱. اله – رو /olə-ru/ ، ۲. اله چکوک /olə-čakuk/ ؛ ب) آفله – رو /āflə-ru/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) آبله چکوت /ābələ čəkut/ ؛

آفله ورجی/āflə varji/ (ص.مر) : کنایه از: بسیار آبله رو و زشت منظر .

س) ←* ؛

آفندازک/āfendāzak/ (ا.مر) : نوعی داس برای کوتاه کردن شاخه های درخت. . **نک** : افن دره .

قص) ←* ؛

آق/āq/ (ا) : ۱. مخفّف آقا . ۲. به عنوان پیشوند در معنی بزرگ به کار می‌رود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

آقا تیکا/āqā – tikā/ (ا.مر) : ۱. توکا نام پرنده‌ای است که نام لاتین آن toxine می باشد . ۲. نوعی بازی در اجارستاق ساری . ۳. در پنبه چوله ی ساری نامی کنایی برای بچّه‌هاست .

اغر) ۱. تیکا /tikā/ ، ۲.←* ؛ ب) تیکا /tikā/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ب) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ب) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. تیکا /tikā/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. تیکا /tikā/ ؛ اشر) توکّا /tukkā/ ؛

آقا دار/āqā – dār/ (ا.مر) : ۱. درخت مقّدس ۲. نام مکانی مقدّس در شیرگاه . ۳. یادگاری کهن از احترام و مواظبت فوق العاده‌ی ایرانیان باستان نسبت به درخت و درخت کاری و جنگل .

آقا رستم/āqā - rostam/ (ا) :

آقا رستم روزافزون از حکّام بومی مازندران در ابتدای قرن دهم هجری است که پس از پیروزی بر آخرین بازماندگان مرعشیان بخش قابل توجهی از مازندران را به چنگ آورد و به امارت پرداخت. اما دولتی مستعجل داشت و نوار حکومت وی را طلوع اقبال شاه اسماعیل صفوی در آغاز ایران مداریش پاره کرد و به حیات او و خاندانش خاتمه داد.

آقا زنا ورق/āqā - zənā- varəq/ (ا.مر) : ۱. کفش دوزک ۲. نوعی سوسک درشت و شب پرواز . **نک** : کش دوج – پیر زنا خالک .

اغر) ←* ؛ ع) قراون خونک /qorāon-xonak/ ؛ ت) زن بری /zən barey/ ؛

آقا زن ورق/āqā – zan- varaq/ (ا.مر) : کفش دوزک –

حشره‌ای که از آفات گیاهی تغذیه کند.

ع) قراون خونک /qorāon - xonak/ ؛ ت) زن بـری /zen barey/ ؛

آقا شابالو/āqā-šā-bālu/ :

بنایی است هشت ترک گچکاری شده، داخل بنا نیز هشت ضلعی است که به گنبدی مدور ختم می‌شود . در ارتفاع ۳۳۶ سانتیمتری هر ضلع، یک رده کاشیکاری است و بالای این رده مربعی و بالای آن رده‌ی دیگری کاشی است (نقل به تلخیص از آستارا تا استارآباد/ ج پنجم/. بخش اوّل/ ص ۲۵۷-۲۵۶). این بنا در ده میان راستوپی سواد کوه واقع است.

آق - جان/āq - jān/ (ا.مر) : پدر - بابا .

اغر) ۱.←* ، ۲. آقا جان /āqā - jān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) آقا /āqā/ ؛ ت) آقا - جان /āqā - jān/ ؛ | گ) آقا جون /āqā - jon/ ؛

آق قلعه/āq- qale/ : ۱. مکانی واقع در ساحل چپ رودخانه‌ی گرگان .

۲. از شهرهای ترکمن نشین گلستان واقع در شمال گرگان که گرگان رود از وسط آن می‌گذرد. آق قلا، آقلعه و آق قلعه نیز گفته می شد . در روزگار پهلویان به پهلوی دژ موسوم بود .

آق - مشد/āq - mašad/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلیجان رستاق ساری. آقا مشهد .

آق - ملّا/āq - məllā/ (ا.مر) : شوهر خواهر - داماد .

اغر) ←* ؛

آق - ننه/āq - nane/ (ا.مر) : ۱. از مقامات آوازی مازندران می‌باشد. ۲. در محاوره به معنی مادربزرگ پدری که از دو واژه‌ی (آقا) ترکی و ننه فارسی تشکیل شده است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

آقه/āqə/ (ص) : ۱. زشت . ۲. لاغر مردنی و بی حال .

آ) ۱.←* ، ۲. آقه /aqe/ ؛

آکاسی/ākāsi/ (ا) : ۱. مه - ابر نزدیک به زمین . ۲. ابرغلیظ همراه باران .

اغر) ۱.←* ، ۲. آکسی /ākəsi/ ؛ ب) آکسی /ākəsi/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ | گ) اکاسی /akāsi/ ؛

آکته/ākətə/ (ص) : ۱. مریضی که پس از بهبود، بیماریش بار دیگر، بازگشته باشد . ۲. از پا افتاده - ناتوان .

اغر) هکته /həketə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. دکته /daketə/ ؛ س) ۱. دکته /daketə/ ، ۲. هکته /heketə/ ؛ ق) هکت /heket/ ؛ با) هکت /hakət/ ؛ آ) ۱. هکت /həkət/ ، ۲. دکت /dakət/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بکت /baket/ ؛ ت) هکته /hakətə/ ؛ اشر) بکّت /bakket/ ؛ | گ) بکفته /bakafte/ ؛ پ) اتو- وانیک /atu- wānik/ ؛

آکرد/ākərd/ (ا.مک) : دهکده‌ای از دهستان چهار دانگه هزار جریب ساری .

آکس/ākəs/ (ا) : نی مرداب، نی‌اسفنجی مرداب به بلندی دو متر که در کنار شالیزارها می‌روید .

اغر) ۱.←* ، ۲. اکس /okəs/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) آکس /akes/ ؛ اشر) آکس /ākas/ ؛

آکّش/ākkeš/ (ش.ج) : وه چه خوب، در مقام خوشحالی .

نک : آخش .

اغر) ۱. آخیش /āxəyš/ ، ۲. آخی /āxəy/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آکّه /ākke/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. آخیش /āxəyš/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) آخش /āxeš/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(با) ؛ ت) آخیش /āxeyš/ ؛ اشر) ←(س) ؛ | گ) اُخّش /oxxeš/ ؛

آکشک/ākešak/ (ا) : ۱. کنایه از ادرار . ۲. کنایه از انزال .

نک : اُ - بنگوئن .

ع) ←* ؛ | گ) آوبامو /āov- bāmo/ ؛

آکند/ākənd/ (ا.مک) : روستایی از دهستان رودپی ساری

آکوله/ākulə/ (ا) : نوعی برنج خزری .

اغر) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) آگوله‌ی /āgulay/ ؛

آکوله سر/ākulə - sar/ (ا.مک) : روستایی در تنکابن .

ت) آبکیله سر /ābkilə - sar/ ؛

آکّه/ākkə/ (ش.ج) : وه چه خوب، در مقام خوشحالی .

نک : آکّش .

ق) ←* ؛ آ) آخش /ā-xeš/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) اوخی هش /oxeyhaš/ ؛ اُک) اُخّی /oxxey/ ؛

آگانه/āgānə/ (ا.مک) : منطقه‌ای در اشکور تنکابن .

ت) ۱. آگنه /āgənə/ ، ۲. اَکنه /ākənə/ ؛

آگله/āglə/ (ا) : نک : آقلی .

آگوز باگوز/āgowz- bāgowz/ (ا.مص) : ۱. کنایه از: خودآرایی، بزک کردن . ۲. پز دادن . نک : چسان فسان .

ع) ←* ؛ اُک) هاگوز – واگوز /haguz- vāguz/ ؛

آل/āl/ (ص) : ۱. سرخ – زرد مایل به سرخ . ۲. اسب قرمز رنگ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ال /al/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ اُک) ←* ؛

آل/āl/ (ا) : ۱. موجودی خیالی.۲. جن .

ن) ←* ؛ اُک) شو جغد /š ojoqd/ ؛

آلّا/āllā/ (ا) : حمله‌ی ناگهانی– مورد هجوم قرار دادن – برگرفته از آلامانِ ترکمنی است .

اشر) ←* ؛ اُک) سرفوخوس /sar- fuxos/ ؛

آلا زمین/ālāzmin/ (ا.مک) : از دهکده‌های قدیمی و متروک فخرعماد الدّین واقع در استرآباد رستاق .

آلِ اسبه پیشانو/āl-e-əsbe-pišānu/ (ا.مر) : اسب قرمز سفید پیشانی .

اغر) ←* ؛

آلا شور/ālāš var/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در حومه‌ی نوشهر .

آلاغاز/ālāqāz/ (ا.مر) : پرنده‌ی دریایی و مهاجر به اندازه‌ی غاز، اردک مهاجر . تنجه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) کلّه غاز /kallə- qāz/ ؛ آ) ال غاز /alə-qāz/ ؛

آلا گو/ālāgo/ (ا.مک) : مرتعی از توابع شهرستان گرگان.

آلامان/ālāmān/ (ا/ا.مک) : ۱. غارت – چپاول . ۲. از دهکده‌های متروک و قدیمی فخرعمادالدین واقع در استرآباد رستاق .

اُک) تالان /tālān/ ؛

آلام – دلی/ālām- dəli/ (ا.مر) : بارانک – درختی است با برگ‌های کنگره‌ای و گل‌های سفید و میوه‌های خاکستری رنگ و خوراکی .

ق) ←* ؛ ن) السن دری /aləndəri/ ؛ ع) السن دلی /alandəli/ ؛

آلبالوتک/ālbāluak/ (ا) : نوعی آلبالوی خود رو . نک : تارنوک .

آ) ←* ؛ قص) ←* ؛

آلبانیوم ماره/ālbānium-mārə/ (ا.مک) : از نام های باستانی دریای خزر ماخوذ از منابع یونانی و رومی (ālbanum- mare) .

آل بگنیین/āl - bageniyan/ (مص.مر) : آل زده شدن – دچار کابوس شدن .

قص) ←* ؛

آل بوردن/āl- baverdən/ (مص.مر) : جن زدگی .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) آل بزان /āl - bezān/ ؛ ت) آل زئن /āl - zaan/ ؛

آل – پول/āl - pul/ (ا.مر) : ۱. پول قدیمی . ۲. به باور عوام پول اجنّه .

اغر) آل – پول /āl -e- pul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

آل بویه/āle- buyə/ : از سلسله های ایرانی برخاسته از شمال ایران.

بنیانگذاران سلسله‌ی آلِ بویه سه برادر بودند، به نام‌های علی(عمادالدوله)، حسن(رکن الدوله) و احمد(معزالدوله). پدر آن‌ها ماهیگیری دیلمی به نام «بویه» بود. دوران فرمانروایی این سلسله نزدیک به سه دهه طول کشید . (۳۲۰ – ۴۴۷ هـ ق) آل بویه هنگام قیام علویان علیه کارگزاران سامانی، در تبرستان و گیلان به حمایت از علویان همت گماشتند. زیرا تمایلات ایرانی آنان موجب نفرت از حکومت مرکزی و خلیفه بود. رفته رفته کار آنان بالا گرفت و توانستند بسیاری از مناطق ایران از جمله فارس،کرمان، اهواز و بغداد را فتح کنند. کار آنان تا به آنجا پیش رفت که بر خلیفه تسلط کامل

یافته، او را آلت دست خود ساختند. سنّت حمایت پیوسته ی دیلمیان از سادات تا حد زیادی تحت تأثیر این سابقه بوده است.

آلت - بزه/ālət - bazə/ (ص.مف) : نک : بورانی .

ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛

آل دابو/āle - dābuyə/ (ا.مر) : شاخه‌ای از فرمان روایان پادوسبانی که از اولاد و احفاد گیل گاوباره فرزند گیلان شاهٔ محسوب می شوند . نک : دابویهیان .

آل دابویه/āle-dābuyə/ :

دابویه پسر گیل گاو باره بود وسلسله ی گاو بارگان دابویهی را او بنیان گذارد . آل دابویه مدت ۱۰۴ سال بر تبرستان حکم راندند . را بینو مینویسد: از سکّه های آن دوره استنباط می‌شود که حکومت آن ها فقط ۴۶ سال طول کشید. حکومت اینان با فرمانروایی دابویه و پس از مرگ پدرش گاوباره در سال ۵۰ هـ ق شروع و با مرگ خورشید در ۱۱۶ هـ تمام شد. حکام دابویه لقب اسپهبد داشتند و واژه‌ی دابوییه را بماناد معنی کرده‌اند یعنی پاینده باشند. این لغت پهلوی تبرستان است. شکل امروزی واژه دابویه دووئه یا دبوئه به معنی باشد، بماند و پاینده باشد ، است.

آلدره/āldarə/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان بندپی بابل . ۲. روستایی در کجور .

آلدره بشم/āldarə- bašm/ (ا.مک) : گردنه ای بین روستاهای دلم و آلیدژ نوشهر .

آلزی/ālezi/ (ا) : گیاهی است شبیه پیاز با دانه‌ها و گل سفید رنگ. این گیاه به عنوان سبزی خوردن مورد استفاده قرار می گیرد .

اغر) الزی /aləzi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ت) آلش /āləš/ ؛

آل زیار/āle - ziyār/ :

مجموعه ی اولاد و احفاد مرداویج زیاری که مطابق ۳۱۶ (هـ‌ق) بر ساداتِ تبرستان غلبه یافت و گرگان (جرجان) را به تصرّف خود درآورد و رفته رفته حیطه‌ی نفوذ و تسلّط خود را بر بخش‌های دیگری از تبرستان نیز گسترش داد. سلسله‌ی آل زیار توسّط سلاطین غزنوی و آل‌بویه برچیده شد.

آلش/āləš/ (ا.مص) : داد و ستد - مبادله - تعویض .

اغر) ۱. ← * ، ۲. دگش /dagəš/ ؛ ب) دگش /dagəš/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. آلش /āləš/ ، ۲. دکش /dakeš/ ؛ با) دکش /dakeš/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) دکش /dakaš/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) ۱. آلش /āleš/ ، ۲. دکش /dakəš/ ؛

آلش/āleš/ (ا) : جفت رحم پس از زایمان .

اغر) آلویه /aluyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) الو /alu/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) آلو /ālu/ ؛

آلش/āləš/ (ا) : واحد اندازه‌گیری از آرنج تا سر انگشتان .

اغر) ارش /arəš/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ← * ؛ ع) الش /aleš/ ؛ ت) الش /aləš/ ؛ اک) ←(ت) ؛



آلزی

آلشا کردن/ālešā - kordan/ (مص.مر) : عوض کردن .

قص) ← * ؛

آلغ/āləq/ (ا) : بافته‌ای نازک تر از «پلان پشتی» که روی پالان و گردن و کفل اسب، خر و یا قاطر قرار

گیرد . **نک** : پلان پشتی .

اغر) ←* ؛ *ب)* الغ /oloq/ ؛ *س)* ۱. اولغی /uləqi/ ، ۲. الغی /oloqi/ ؛

آلفته/āloftə/ (ص) : **نک** : الافت .

آل قارن/āle - qāran/ (ا.مر) :

آل قارن مجموعه‌ی اولاد، نوادگان و بستگان قارین سوخرا شامل زرمهر، دادمهر، ولاش مهر و آذر ولاش که در تبرستان حکومت داشتند.

آلکله/āləkalə/ (ا.مک) : از توابع دهستان زوار عبّاس آباد تنکابن .

آلم/āləm/ (ا/ص) : ۱. ساقه‌های بازمانده پس از دروی غلّات . ۲. کنایه از: افراد لاغر . ۳. زمینی که هر سال و بدون فاصله کشت شود .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* آلم /ālam/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛

آل مار/āle- mār/ (ا.مر) : ۱. مادر دیو . ۲. عجوزه – زن بسیار زشت .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱. آلو – مار /ālu- mār/ ، ۲. الو مار /alu- mār/ ؛ *ق)* ال – مار /āl- mār/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ←(ق) ؛ *ن)* ←(ق) ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ | *گ)* ←* ؛

آلم – جار/āləm-jār/ (ا.مر) : مزرعه‌ی درو شده ی گندم، جو یا برنج .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* آلم – جار /ālam-jār/ ؛ *ع)* ←* ؛

آل مجش/āl- məjəš/ (ا.مص) : قدم بزرگ برداشتن .

س) ←* ؛ *ق)* النگ بزوئن /aləng-bazuən/ ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. ال مجش /al.məjəš/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* ←* ؛

آلم – چال/āləm - čāl/ (ا.مک) : نام مرتعی در حوزه‌ی کارمزد الاشت سواد کوه .

آلم – چر/āləm - čar/ (ا.مص) : چرای کشتزار توسّط دام بعد از برداشت محصول .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* آلم – چر /ālam- čar/ ؛ *ع)* ←* ؛

آل – مره/āl- morə/ (ا.مر) : ۱. مهره‌هایی که عوام برای دفع چشم زخم و اجنّه به خود بندند. . ۲. مهره‌ی دیو .

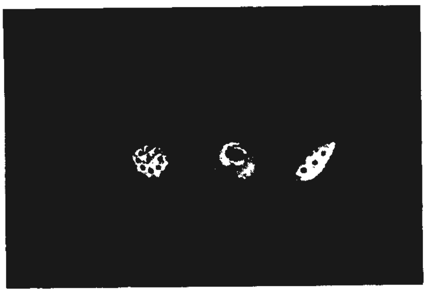
اغر) ←* ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. آل مره /āl - merə/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* آل مهره /āl- mohrə/ ؛ *ع)* آل موره /āl- murə/ ؛ *ت)* ←(ع) ؛ *اشر)* ۱. مره /merə/ ، ۲. میره /mirə/ ؛ | *گ)* ال مرخه /āl- marxe/ ؛

آلم – کلا/ālam- kelā/ (ا.مک) : ۱. روستایی در ناحیه‌ی کجور . ۲. روستایی در لفور سواد کوه .

آل میان/ālə miyān/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

آل – میرکا/āl - mirkā/ (ا.مر) : ۱. نوعی مهره که عوام برای رفع جن زدگی به گردن آویزند . ۲. مهره ی رفعِ چشم زخم .

اغر) ال مره /āl - morə/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ۱.←* ، ۲. آل موره /ālə-murə/ ؛ *ت)* آل موره /ālə murə/ ؛ | *گ)* آل مَرخه /āl - marxe/ ؛



آل - میرکا

اُلنگ/oləng/ (ا) : مرتع، مرغزار ، علف چر .

اشر) ←* ؛

آلو/ālu/ (ا) : آلو ترش .

اغر) ۱. هَلی /hali/ ، ۲. ترش هَلی /tərš- hali/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ *ق)* آلو – ترش /ālu- tərš/ ؛ *آ)* ←(اغر) ؛ *ن)* ←(اغر) ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ | *گ)* خلَی /xoli/ ؛

آلو/ālu/ (ا) : جفت زایمان .

اغر) الویه /aluyə/ ؛ *آ)* الو /alu/ ؛ *ت)* ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

آلوستان/ālustān/ (ا.مک) : از دهکده‌های متروک و قدیمی فخرعمادالدّین واقع در استرآباد رستاق .

آلوستان/ālustān/ (ا.مک) : روستایی از بخش کتول در شمال غربی شهرستان کتول .

آلوش/āloš/ (ص) : ۱. گشاد - بی قواره . ۲. دهن گشاد .
|ک) لوشه /loše/ ؛

آلو کک/ālukak/ (ا.مر) : گیاهی از تیره‌ی گل سرخ، نام علمی prunsaviun .
اغر) ۱.→* ، ۲. هلی یک /haliyək/ ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) هلی - کک /hali- kek/ ؛ آ) →(ق) ؛ ت) هلوکک /holukok/ ؛

آلو - کلاته/ālu – kəlātə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان استرآباد شمالی گرگان به مرکزیّت سرخن کلاته .

آلو - کنده/ālu-kandə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان میان دو رود و رودپی ساری .

آل ولیک/ālvalik/ (ا) : گیاه وحشی ییلاقی .
آ) →* ؛

آله/ālə/ (ا) : بیماری برص که به شکل لکّه‌های روی پوست ظاهر می شود .
ب) →* ؛ س) آله /ālə/ ؛ ق) ۱.→* ، ۲. آ له /ale/ ؛ با) →* ؛ آ) →* ؛ ن) →* ؛ ع) →(س) ؛ ت) →(س) ؛ |ک) لک وپیس /lak-o-pis/ ؛

آله/ālə/ (ص) : ۱. لوس - مسخره . ۲. شرمنده .
اغر) آله / /alə ؛ ب) →(اغر) ؛ س) →(اغر) ؛ ق) →* ؛ با) الّه /allə/ ؛ |ک) لوده /lodeh/ ؛

آله/ālə/ (ق/ا.مص) : ۱. با هم . با یکدیگر . همراه هم . ۲. مواظب بودن .
ب) →* ؛ س) هاله /hālə/ ؛ ق) →(س) ؛ آ) →(س) ؛

آلی پنجه/āli- panjə/ (ا.مر) : نام پرنده‌ای است آبزی .
اغر) →* ؛ آ) →* ؛

آلیش/āliš/ (ا) : شکر - سپاس .
ق) الیش /əliš/ ؛ ن) →* ؛

آلی کنده/āli- kande/ (ا.مک) : **نک** : آلو کنده .

آلیما/ālimā/ : نام مکانی تاریخی است.

آلیو/āliyu/ (ا.مک) : جنگلی است در کجور .

آماده گردین/āmāda- gerdeyan/ (مص.مر) : آماده شدن حاضر شدن .
قص) →* ؛

آمخت بوئن/āməxt- bavəyan/ (مص.مر) : عادت کردن، مانوس شدن.
اغر) آمخته بویین /āmoxtə- baviyən/ ؛ ن) →* ؛ ع) آمخت ببین /āmoxt - babeyan/ ؛ ت) آمخت بئن /āmoxtbaan/ ؛ |ک) اُخت بون /oxt - bon/ ؛

آمختن/āmoxtən/ (مص) : تربیت کردن-آموختن-پروردن . **نک** : بمسنیین .
اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) ۱. آمخته بین /āmoxtə- bayən/ ، ۲. آمخته بین /āmoxtə- bayen/ ؛ ق) آمخت هاکردن /āmext hākərdən/ ؛ آ) →* ؛ ن) آموخت هدائن /āmext- hedāan/ ؛ ع) بیامتن /beyāmetan/ ؛ ت) آموتن /āmutən/ ؛ اشر) اموختن /amuxtan/ ؛ |ک) آموتن /āmutən/ ؛ پ) آموختن /āmoxtan/ ؛

آمخته/āmoxtə/ (ص.مف) : ۱. عادت کرده - انس گرفته . ۲. دست آموز .
اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) آمخته /āməxtə/ ؛ بـــا) →(ق) ؛ آ) ۱.→* ، ۲.→(ق) ؛ ن) →(ق) ؛ ع) ۱. بیامت- /beyāmet/ ، ۲. بیومت /bayomet/ ؛ ت) بیاموته /biyāmutə/ ؛ اشر) →* ؛ |ک) بیاموخته /biamuxte/ ؛ پ) آموختک /āmoxtak/ ؛

آمرزش/āmərzəš/ (ا.مص) : آمرزش دادن - آمرزیدن .
اغـــر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛ آ) →* ؛ ع) آمرزسّن /āmərzəsən/ ؛ ت) آمرزسن /āmerzessan/ ؛ |ک) آمرزن /āmorzen/ ؛ پ) امرزشن /āmerzišn/ ؛ او) مرزدا /merezdā/ ؛

آمقیم مله/āmoqim malə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن .

آمل/āməl/ (ا.مک) : از شهرهای مازندران که رودخانه ی هراز از وسط آن می‌گذرد .

آمل - دو/āməl- do/ : نوعی برنج پرمحصول و متوسّط

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

خزری .

اغر) آمل دو /āmol- do/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. آمل دو /āməl-do/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آمل ده /āməl- də/ ؛ ن) ←* ؛ ع) آمل دو /āmel- do/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

آمل سه/āməl - sə/ (امر) : نوعی برنج پرمحصول و متوسّط خزری .

اغر) آمل سه /āmol- sə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. آمل سه /āməl- sə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

آمله/amələ/ (ا.مک) : قصر و گوری به همین نام در آمل. نگاه شود به (از آستارا تا آستراباد ج ۴ بخش اوّل) .

آمل یک/āməl - yək/ (ا.مر) : نوعی برنج پرمحصول خزری .

اغر) آمل یک /āmol- yək/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

آمو/āmu/ (ا) : عمو .

اغر) ۱.←* ، ۲. آمی /āmi/ ؛ ب) آمی /āmi/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. امو /amu/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲.←(س) ؛ ن) امو /amu/ ؛ ع) ←* ؛ ت) اُمو /omu/ ؛ اشر) ←(ب) ؛ گ) ←(ن) ؛

آم و - سام/āmo-sām/ (ص.مر/ق.حا) : هاج و واج .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛

آمون/āmun/ (ا) : فغان - امان .

اغر) امان /amān/ ؛ ب) امن /amon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) امون /amun/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←(ب) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ گ) اَمان /aman/ ؛

آمه بویئن/āme – bavəyan/ (مص.مر) : تبدیل به ماست شدن شیر جوشیده .

ن) ←* ؛

آمه - هاکردن/āme- hākərdən/ (مص .مر) : ماست بندی کردن .

ق) ماس ها کردن /mās- hākərdən/ ؛ ن) آمه - ها کردن /āme-hākordan/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. آمه بزان /āmə-bezān/ ؛

آمی/āmi/ (ا) : نک : آمو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) اُمو /omu/ ؛ اشر) ←* ؛ گ) امو /amu/ ؛

آمی - پسر/āmi-pəsər/ (ا.مر) : پسر عمو .

اغر) ۱.←* ، ۲. پسر - آمو /pəsər- āmu/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آموپسر /āmu -pəsər/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. امو- پسر /āmu-pəsər/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱.←(آ) ، ۲. أمو- پسر /əmu-pəsar/ ؛ ت) امو - پسر /omu-pəsar/ ؛ اشر) ۱. پسر- آمی /pəsar-āmi/ ، ۲. آمی - پسر /āmi-pəsar/ ؛ گ) آمو پسر /amu-peser/ ؛

آمی - دتر/āmi- dətər/ (ا.مر) : دختر عمو .

اغر) ۱.←* ، ۲. آمی - تر /āmi - tər/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آمی تر /āmi - tər/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱. آمی - دتر /āmi- dətar/ ، ۲. امو- دتر /amu-dətar/ ؛ ن) امو- دتر /amu-dətar/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) امو- دتر /omu-dətar/ ؛ اشر) ۱. دختر آمی /doxtar- āmi/ ، ۲. آمی دختر /āmi- doxtar/ ؛ گ) امو دختر /amu – doxter/ ؛

آمی دتر جان/āmi- dətər- jān/ (ا.مر) : از منظومه ها . نک : ذبی پهلوون .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

آمیرزا- کت/āmirzā- kat/ (ا.مک) : ارتفاعی درمنطقه‌ی سواد کوه .

آمی - زن/āmi- zən/ (ا.مر) : زن عمو .

اغر) ۱.←* ، ۲. آم - زن /ām- zən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. امو - زن /amu- zən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ن) امو - زن /omuzən/ ؛ ع) آمو - زن /zanāmi/ ؛ ت) امو - زن /əmu- zen/ ؛ اشر) ۱. زن آمی /āmi- zan/ ، ۲. آمی - زن /āmi- zan/ ؛ گ) ا-موزن /amu- zan/ ؛

آمیس/āmis/ (ا) : علف چشمه - گیاه مورد علاقه‌ی پرندگان آبزی - بولاخ اوتی .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

س) اوتره /o- tarə/ ؛ ق) ۱. اوترب /u-tareb/ ، ۲. اوتره /u- tarə/ ؛ آ) ۱. هامیس /hāmis/ ، ۲. اوریس /uris/ ؛ ع) اوتره /u - tarə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

آنام/ānām/ (ا/ص) : ۱. موطن . ۲. کسی که در جایگاه یا خانه‌ای زندگی کند و به آن انس گیرد– انس گرفتن بیش از اندازه به محیط و مکان زندگی .

آنانی/ānnāni/ (ا) : اجنّه .

اغر) اونا /unā/ ؛ ب) اونانی /unāni/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. اهانی /ohāni/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) اونّا /unnā/ ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. اوهانی /uhāni/ ؛ ن) ←(ب) ؛

آنجه آش/ānjə- āš/ (ا.مر) : آشی که از گندم پوست گرفته پزند .

اغر) ←* ؛

انجه انجه/anjə- anjə/ (ص.مر/ا.مص) : ۱. خرد و قطعه قطعه شده – ریز ریز . ۲. کاری را به تدریج انجام دادن – اندک اندک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. انجه – انجه /ənjə - ənjə/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) انجه انجه /enjə enjə/ ؛ اشر) انجین انجین /ənjin- ənjin/ ؛ | ک) ایبچه – ایبچه /eipčə- eipčə/ ؛

آندو- کو/āndu- ku/ (ا.مک) : روستایی از شهرستان رامسر .

آنق/ānq/ (ا) : آنقوت: پرنده‌ای قهوه‌ای رنگ، از غاز کوچکتر که در دشت‌های پرآب زندگی می‌کند و در اصل واژه‌ای ترکمنی است .

اغر) ←* ؛

آنه/ānə/ (ا) : آهِ سرد و عمیق .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) آنه /onə/ ؛ ق) اُفه /ofe/ ؛ ن) اینه /inɔ/ ؛ ع) آسد /āsad/ ؛ ت) آسرد /āsard/ ؛ | ک) اوف /owf/ ؛

آنه منون/ānəmenun/ (ا.مک) : نام تنگه ای در بالا لاریجان آمل .

آو/āv/ (ش.ج) : ۱. آهان – از اصوات به معنی متوجّه شدن و تأیید . ۲. هشدار .

اغر) ۱. آها / āhā/ ، ۲. اهه /eh.ə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. اهای /ahāy/ ؛ س) اهه /ehə/ ؛ ق) اهه /əhə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. آها /āhā/ ، ۲.←(ق) ؛ ن) ۱. آها – ا /āha - e/ ، ۲. اهو /aho/ ؛ ع) ۱. آهه /əhe/ ، ۲.←(ن) ؛ ت) آها /āhā/ ؛ اشر) آهن /āhən/ ؛ | ک) ←* ؛

آواد/āvād/ (ص) : آباد – آبادان .

اغر) ۱.←* ، ۲. آباد /ābād/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آبا د /obād/ ؛ س) ۱. آباد /ābād/ ، ۲. اُباد /obād/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ع) اباد /abād/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛ | ک) آباد /ābad/ ؛ پ) آپات /āpāt/ ؛ باس) آپت /āpat/ ؛

آوادی/āvādi/ (ا) : آبادی .

اغر) ۱.←* ، ۲. آبادی /ābādi/ ؛ ب) ۱. اوادی /ovādi/ ، ۲. اُبادی /obādi/ ؛ س) آبادی /abādi/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ع) ابادی /abādi/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | ک) آبادی /ābadi/ ؛ پ) آپاتیه /āpātih/ ؛

آواز/āvāz/ (ا) : از مقامات سازی مازندران ، که از موسیقی سنّتی ایران برداشت گردیده است. فرهنگ آنندراج آورده است : مطلق صوت مرادف آوای با احد هما مبّدلست و آوا مخفّف آن و به مجاز صوت بلند را گویند .

آو – دست/āv- dast/ (ا.مر) : آبی که بر سر سفره آورند تا پیش از خوردن غذا و پس از آن دست را با آن بشویند. آب دست.

اغر) دست – او /dast - o/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. آب – دست /āb- dasr/ ؛ س) آب دست /āb - dast/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) او – دس /ou - das/ ؛ ت) أو – دست /ow- dast/ ؛ | ک) اب – دس /ab- das/ ؛

آوست/āvast/ : نوعی پرنده ی مهاجر . نک : بلند چک .

آوستن/āvestən/ (ص) : ۱. زن آبستن – بار دار . نک : آمد بارزن .

اغر) ۱.←* ، ۲. اُست /ost/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آوستن – زن /āvəstən- zan/ ؛ س) آوستن /āvəstən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱. آوسّن /āvəssən/ ، ۲.←(س) ؛ آ) ۱. اُوس /us/ ، ۲. ابسّن /ābəssən/ ؛ ن) ۱. آوسّن /āvəssan/ ، ۲. اُس /os/ ؛

آوانوشت : (a - اَ) (ə - فتحه کوتاه) (e - اِ) (ā - آ) (u - او) (i - ای) (b - ب) (p - پ) (t - ت،ط) (s - ث،س،ص) (j - ج) (č - چ) (h - ح،ه) (x - خ) (d - د) (r - ر) (z - ذ،ز،ض،ظ) (ž - ژ) (š - ش) (f - ف) (q - ق،غ) (k - ک) (g - گ) (l - ل) (m - م) (n - ن) (v - و) (y - ی) (aw - اَو) (ow - او)

ع) آبس /ābəs/ ؛ ت) ۱. آوسّن /āvessan/ ، ۲. آبسان /ābesān/ ؛ | گ) آبستن /ābesten/ ؛ پ) آپوستن /āpustan/ ؛

آوستنی/āvəstəni/ (ا.ص) :۱. آبستنی . ۲. تن پروری و بی مبالاتی کردن .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اوس /us/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آبسّنی /ābəssəni/ ؛ ع) آبسّنی /ābessani/ ؛ ت) آبسانی /ābəsāni/ ؛ | گ) آبستنی /ābesteni/ ؛ پ) آپوسیه /āpusih/ ؛

آوسّن/āvessən/ (ص) : ۱. آبستن .۲. کنایه از افراد تن پرور است . در مقام استهزاء به افراد تنبل گفته می شود . **نک** : آوستن .

ق) ۱.←* ، ۲. اوس /us/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آبسن /ābəssan/ ؛ ع) آبس /ābəs/ ؛ | گ) آبستن /ābesten/ ؛ پ) آبستن /ābustan/ ؛

آوسن بین/āvəssən bayyən/ (مص.مر) : ۱. آبستن شدن . ۲.باردار شدن .

اغر) آوستن بویین /āvestən- baviyən/ ؛ س) آوستن بیین /āvestən- baiyyən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) آبس بیین /ābəs-babeyan/ ؛ ت) آبسان بئن /ābəsān baan/ ؛ | گ) آبستن بُستن /ābesten- bosran/ ؛ پ) آپوسنیتن /āpusənitan/ ؛

آو – لاکو/āv- lāku/ (ا.مر) : لاک پشت . این واژه گیلی است و عموما در مناطقی از مازندران غربی مورد استفاده قرار می گیرد. نام تبری لاک پشت ، کوز است .

س) کوز /kavəz/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) کبز /kabəz/ ؛ ع) لاکو /lāku/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. آب – لاکو /āb- lāku/ ؛ | گ) لاکه پوشت /lāke- pušt/ ؛

آوله /āvlə/ (ا) : ۱. تاولی که در اثر سوختگی ایجاد شود . ۲. مایعی که قبل از زاییدن از حیوانات تراوش کند .

اغر) ۱.←* ، ۲. اُ – پله /o-pelə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اُفله /oflə/ ؛ س) اویله /opəle/ ؛ ق) ←* ؛ با) اوله /ulə/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. آبله /āblə/ ؛ ن) ۱.←(با) ، ۲. اوله /ulə/ ؛ ع) اوپله /u- pələ/ ؛ ت) او– پله /ow- pələ/ ؛ اشر) اله /ole/ ؛ | گ) ←* ؛

آوه/āvə/ (ا.مک) : از روستاهای بابل .

آویز – ها کردن/āviz - hākərdən/ (مص.مر) : آویزان کردن .

اغر) اُزان /ozān/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آویز هکردن /āviz-hakərdan/ ؛ | گ) آویزان کودن /āvizān -kudan/ ؛ پ) آویختن /āvixtan/ ؛

آویزی/āvizi/ (ا) : از انواع گوشواره .

اغر) ←* ؛

آویش/āviš/ (ا) : دم کرده ی آویشن برای رفع سرماخوردگی .

آه/āh/ (ا.صو) : آه بلندی که همراه با صدایی خاص از نهاد انسان برخیزد .

اغر) ۱.←* ، ۲. آنه /ānə/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

آها/āhā/ (ق.تا) : آری– بلی . **نک** : ار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. اهه /əhə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ها /hā/ ؛ ع) اهه /ehə/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) آهان /ahan/ ؛

آهاک/āhāk/ (ا) : آهک .

اغر) اهاک /əhāk/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) آهک /āhək/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) اهک /ahak/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) آهیک /āhik/ ؛ پ) چاروک /cārūk/ ؛

آهک چارو/āhak - cāru/ (ا.مر) : آهک و ساروج .

قص) ←* ؛

آهک – چال / āhek - cal / (ا.مک/ا.مر) : ۱. روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن . ۲. جایی که درآن کوره‌ی آهک پزی قرار دارد .

اغر) آهک چال /āhək - cāl/ ؛ ق) ←* ؛ آ) آهاک چال

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

/āhāk.cāl ؛ ن) اهاک – چال /əhāk- cāl/ ؛ ت) ←* ؛ |
گ) چاروک /cāruk/ ؛ پ) چاروک /cāruk/ ؛

آهن/āhen/ (ا) : آهن . **نک** : آئن .
اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) آئن /āən/ ؛ ع) ←* ؛
ت) ←(ع) ؛ |گ) آهین /āhan/ ؛ پ) آهن /āhin/ ؛

آهن پچان/āhan- pacān/ (ا.مک) :
منطقه ای در راه جواهرده (جوردی) رامسر که آثاری از ذوب فلز، در مقیاسی ابتدایی مشاهده شده و به مقدار زیادی براده‌های آهن در آن اطراف پراکنده است.

آهن – تکنه/āhən - təkənə/ (ا.مر) : قسمت شیارگر خیش گاو آهن .
ت) آهین سر /āhin sar/ ؛

آهن – سر/āhən- sar/ (ا.مک) : از توابع دهستان بهرستاق بخش لاریجان آمل .

آهن – کتی/āhən- kəti/ (ا.مک) : از توابع دهستان پایین خیابان لیتکو در بخش مرکزی آمل .

آهنگر/āhəngər/ (ا) : از طوایف و تیره‌هایِ ساکن در کتول .

آهنگر – کلا/āhəngər- kəlā/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان بیشه سر قائم شهر . ۲. روستایی از دهستان بندپی، بیشه و گنج افزوز بابل . ۳. درّه و روستایی از دهستان چهار دانگه‌ی هزار جریب بهشهر . ۴. روستایی از دهستان کلارستاق چالوس و روستایی از توابع دهستان دابوی جنوبی و دشت سر آمل .

آهنگر کلا/āhen-ger-kolā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان عشرستاق هزار جریب بهشهر .

آهنگر کلا/āhəngər- kəlā/ (ا. مک) : درّه‌ای در بخش یانه سر منطقه‌ی هزار جریب بهشهر .

آهنگر – محلّه/āhengar- mahallə/ (ا.مک) : از توابع دهستان استرآباد گرگان .

آهنگر مله/āhəngər-malə/ (ا.مک) : از محلّه‌های قدیمی آمل .

آهنگره/āhəngərə/ (ا.مک) : نام مرتعی در سواد کوه .

آهنی/āhəni/ (ا/ص.نس) : ۱. اجنّه . ۲. از جنس آهن . نک : آنانی .
ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. آئنی /āəni/ ؛ آ) ←* ؛ ت)
آهنی /āheni/ ؛ |گ) ←(ت) ؛

آهو/āhu/ (ا) : از نام های مازندرانی برای نام گذاری قاطر و اسب . ۲. این نام با افزودن واژه‌ی خانم برای زنان نیز به کار رود
ن) ←* ؛

آهو/āhu/ (ا) : آهو .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ)
←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛ پ)
آهوک /āhok/ ؛

آهو/āhu/ (ا) : نام گاوی که دور چشم آن سیاه باشد .
اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

آهو – دشت/āhu dašt/ (ا.مک) : ۱. روستایی از توابع دهستان رستاق نور . وجه تسمیه‌ی این نام به دلیل فراوانی آهو بوده است .

آهو – دشت/āhu- dašt/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلیجان رستاق ساری .

آهو سرا/āhu- sarā/ (ا.مک) : از دهکده‌های فخرعمادالدّین واقع در استرآباد رستاق .

آهویا/āhuyā/ (ا.صو) : صوتی که به واسطه‌ی آن، گالشان در جنگل یکدیگر را صدا کنند .
اغر) ۱.←* ، ۲. آهای /āhāy/ ؛ ب) ۱. اویا /uyā/ ، ۲.
هویا /huyā/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. هوآ /hu- ā/ ؛ ق)
۱.←(ب) ، ۲. اویا /uyā/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲.
اویّا /uyyā/ ؛ ن) اهویا /ahuyā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) آ–ایی–
یاو /ā-ei-yow/ ؛ اشر) آهای /āhāy/ ؛ |گ) اُ – هوی /o-
hoy/ ؛

آهه/āhə/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفور سواد کوه .

آهه//āhə (ا) : گاله – پوششی از ساقه های برنج و ....برای سقف خانه های سنتّی مازندران .
س) گاله /gālə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آئه /ā-ə/ ؛ ت)
گالی /gāli/ ؛

آهی/āhi/ (ا) : خاندانی ساکن نمارستاق نور .

آوانوشت : (a = ا) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (c̄ = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (z̄ = ژ) (s̄ = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = آو) (ow = او)

آهی - دشت/āhi- dašt/ (ا.مک) : روستایی از دهستان اسفیورد شوراب ساری .

آهی رو/āhi-ru/ (ا.مک) : نهری که از رودخانه هراز آمل منشعب می شود .

آهیل/āhil/ (ا) : پری شاهرخ - پرنده‌ی انجیر خوار با نام علمی otiiolus oriolus .

اغر) انجیل خاره /anjil xārə/ ؛ ب) ۱. کور ابل /kur-abel/ ، ۲. اهل /ahel/ ؛ س) زرد آول /zard - avel/ ؛ ق) ائل /ael/ ؛ با) اهل /ahel/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ۱. آهل /āhel/ ، ۲. آیل /āyel/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. آیل /āyəl/ ؛ | گ) ←* ؛

آهی - محلّه/āhi- mahallə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان هراز پی شمال آمل .

آهین/āhin/ (ا) : آهن . نک : آین .

آ) ۱. آهن /āhən/ ، ۲. أئن /āən/ ؛ ع) آهن /āhən/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

آهین - دار/āhin- dār/ (ا.مر) : تیرآهن .

ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

آهین سر/āhin- sar/ (ا.مر) : از اجزای گاو آهن .

ت) ←* ؛

آهین - گر/āhin- gar/ (ص) : آهنگر .

اغر) ۱.←* ، ۲. آهنگر /āhəngar/ ؛ ب) آئنگر /āengər/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) آهنگر /āhəngər/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) آهنگر /āhengar/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. آیین - گر /āin- gar/ ؛ | گ) ←* ؛ پ) آهنگر /āhangar/ ؛

آی/āy/ (ش.ج) : از اصواتی که به هنگام درد ادا شود . نک : اف .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. های /hāy/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) وای /vāy/ ؛ پ) اپاچ /apāc/ ؛

آی - برار/āybərār/ (ش.ج) : ۱. ای برادر . ۲. صوتی در مقام تعجّب و یا افسوس . نک : آ - برا .

اغر) ←* ؛ ق) آ - برا /ā- bərā/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ای - برار /ay - barār/ ؛

آیجه/āyjə/ (ا) : دندانه های ارّه و چیزهای شبیه به آن .

س) آریجه /ārijə/ ؛ ق) ۱. آبیجه /ābijə/ ، ۲. یاجه /yājə/ ؛ با) آج /āj/ ؛ ن) ←* ؛ ع) آجیده /ājidə/ ؛ ت) اجن /ajən/ ؛ | گ) ایجین /ayjin/ ؛

آی - سلله/āysalala/ (ا.مر) : نوعی بازی محلّی .

اغر) أسُل - لُلو /osollolo/ ؛ ب) اسول - لولو /osullulu/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ←(ب) ؛

آیش/āyeš/ (ا) : ۱. کشتزار شالی . ۲. زمین را شخم کردن و ناکشته گذاشتن - استراحت دادن زمین تا دوباره نیروی باروری خود را باز یابد . ۳. زمین نوبتی .

اغر) ۱.←* ، ۲. آئش /āeš/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آئش /āəš/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) آییش /āyiš/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) آیش /āyəš/ ؛ اشر) ←(ن) ؛ پ) آیش /āyiš/ ؛

آیش - بن/āyeš - bən/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان کلارستاق چالوس .

آیش - بون/āyeš- bun/ (ص.مر) : نگهبان آیش - نگهبان شالیزار .

اغر) آیش - وان /āyeš- vān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آیش - وون /āyeš - vun/ ؛ ق) تش بون /tašbun/ ؛ ن) آییش - وون /āyiš- vun/ ؛

آیشم/āyšəm/ (ا) : آویشن .

ب) ←* ؛ ق) آشمک /āsmək/ ؛ با) آاِشم /aešəm/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. آیشم /āyšəm/ ؛ ن) ایشم /ayšem/ ؛ ع) ایشم /eyšem/ ؛

آیشه/āyšə/ (ا) : ۱. شیری غلیظ و مقوّی که پس از زاییدن گاو به دست آید . ۲. مایه‌ای که از شکمبه ی برّه گیرند و به عنوان مایه ی پنیر استفاده کنند . نک : آرشه .

آ) ←* ؛ | گ) زیه /ziyeh/ ؛

آیل/āyəl/ (ا) : مرغ انجیرخوار - پری شاهرخ . نک : آهیل .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

آ) اهل /ahel/ ؛ ع) ←** ؛ ت) آییل /äeil/ ؛



آیشم

آی - مه - مریم - جان/āy- me-maryəm-jān/ (ا.مر) : ۱. از منظومه‌های موسیقیایی حماسی مازندران که مربوط به سرگذشت یاغی حجّت غلامی است . نام دیگر این منظومه‌ی موزیکال «حجّت غلامی» است .

آینک/āynək/ (ا) : عینک .

اغر) ←** ؛ س) عینک /eynək/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) اینک /aynak/ ؛ ت) آینک /āynak/ ؛ اشر) ←** ؛ اَک) اینک /aynak/ ؛

آینه/āynə/ (ا) : آینه .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ۱.←** ، ۲. اینکا /aynekā/ ؛ ت) اینه /ayne/ ؛

آینه - کا/āynə- kā/ (ا.مر) : آینه‌ی کوچک .

اغر) ۱. آینک /āynək/ ، ۲. خورد آینه /xurd -āynə/ ؛ ب) خورد - آینه /xurd- āynə/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) ۱.←** ، ۲. پچوک - آینه /pəčuk-āynə/ ؛ آ) آنیک /āynək/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) اینی /aynay/ ؛

آیی بایی/āei- bāei/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. هوش و حواس . ۲. حواس پرت - کسی که متوجّه چیزی نباشد .

اغر) ←** ؛

آییش/āyiš/ (ص) : ۱. پخته شده . ۲. لِه شده . نک : آشتلوک .

آ) اییش /ayiš/ ؛

آییش/āyiš/ (ا) : ۱. زمین کشت نشده . ۲. کشتزار برنج .

نک : آیش .



آییش

اغر) آیش /āyeš/ ؛ آ) آئش /āeš/ ؛ ع) ←** ؛ ت) آیش /āyəš/ ؛

آیین/āyin/ (ا) : نک : آهن .

آ) آئن /āən/ ؛ اشر) ←** ؛

آیین/āyin/ (ا) : ۱. گاو آهن . ۲. آهن .

اغر) آئن /āən/ ؛ اشر) ←** ؛

آییه/āeiyə/ (ا) : نوعی قرقاول .

با) ←** ؛



آییه

اَ/a/ (ش.ج) : از اصوات تعجّب . نک : با .

اغر) ۱.←** ، ۲. اِ /e/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛

آ) ۱.←** ، ۲. اِ /e/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. اِ /e/ ؛ ع) ←** ؛

آوانوشت : (اَ - a) (اِ - ə فتحه کوتاه) (ا - e) (آ - ā) (او - u) (ای - i) (ب - b) (پ - p) (ت،ط - t) (ث،س،ص - s) (ج - j) (چ - č) (ح،ه - h) (خ - x) (د - d) (ر - r) (ز،ض،ظ،ذ - z) (ژ - ž) (ش - š) (ف - f) (ق،غ - q) (ک - k) (گ - g) (ل - l) (م - m) (ن - n) (و - v) (ی - y) (اَو - aw) (او - ow)

قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اُ - آ /o - a/ ؛ | گ) ←* ؛

اِ/e/ (ش.ج) : از اصوات تعجّب و گاه اعتراض .

اغر) ۱.←* ، ۲. ا /ə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) او - وه /u - va/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. اِ /e/ ، ۲. ای /e/ ؛ ع) اِ /e/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ای /ay/ ؛ اشر) ۱. اُ - اُ - اُ /o-o-o/ ، ۲. اِ - اِ - اِ /e- e-e/ ؛

آ - آ/a- a/ (ا) : مدفوع به زبان کودکانه .

اغر) ۱.←* ، ۲. آیی /ai/ ؛ ب) ←* ؛ س) آیی /ai/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) آ ه /ah/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

اِ - اِ/e- e/ (ش. ج) : از اصوات تعجّب و تاسّف .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) اِیی - اِیی /ei - ei/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ای - ای /əy- əy/ ؛ ع) اَی /ay/ ؛ ت) اَی - اَی /ay - ay/ ؛ اشر) اِ - اِ /e e/ ؛ | گ) ←* ؛

ا - ا - ا/ə - ə - ə/ (ش.ج) : از اصوات - برای تحریک به جفت گیری حیوانات .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

ا - ا - آه/ə- ə- əh/ (ش.ج) : از اصوات، نشانه‌ی افسوس .

اغر) ۱.←* ، ۲. اِ - اِ - اِ /e -e -e/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

آ - آ - آ - آش/a- a - a - aš/ (ش.ج) : صدای چوپان برای متوقّف کردن گلّه های گوسفند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) ات /ət/ ؛

آ - او/a- o/ (ش. ج) : از اصوات در تعجّب و ناباوری . **نک** : آب هنه .

اغر) ۱.←* ، ۲. هوف /huf/ ؛ ب) ←* ؛ با) ۱. اَو /av/ ، ۲. اهو /a- ho/ ؛ آ) آ - و /a- o/ ؛ ن) ۱. ا-اُ /a- o/ ، ۲. اهـو /ah o/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) آ-ا /a-o/ ؛ ت) اَوْوَهْ /owva/ ؛ اشر) اوف /uf/ ؛ | گ) ←* ؛

آ - او/a- u/ (ش. ج) : از اصوات در مقام انتظار و توقّع بر عدم سختگیری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) اهو /ahu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) او - وَ /ow - va/ ؛ قص) آ-اُه /a-oh/ ؛ ت) او-و /owva/ ؛ اشر) آ - بُ /a- bo/ ؛ | گ) ←* ؛

آ - اوو/a- uu/ (ش.ج) : از اصوات در مقام توقعّ به خاتمه کار یا حرف ناخوشایند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) او - آ /u -a/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) آ-اُه /a-oh/ ؛ ت) اَووو /owww/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

آ - آ ه/a- ah/ (ش. ج) : از اصوات - نشانه ی افسوس .

اغر) ۱.←* ، ۲. آ ه /ah/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. آ ه /ah/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. آ ه /ah/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. اِ ....ه /e....h/ ، ۲. ای /əy/ ؛ ع) آ ه /ah/ ؛ قص) آ - اُ /a- o/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

اِ - اِ - ها کردن/ɔ - ɔ - hākordan/ (مص.مر) : سر و صدا کردن گاو . **نک** : بغه بغه کاردن .

آ) اِ - اِ هکـردن /e. e. hakərdan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) اِء هکردن /eə-hakerden/ ؛ | گ) اِ - اِ گودن /ə -ə- gudan/ ؛

اِ - اِ - هکردن/ə - ə - hekordən/. **نک** : ا - ا - ها کردن

ائز/aez/ (ا) : ۱. به جای ماندن رد پای انسان یا حیوان بر برف ، گل یا خاک نرم.۲. رد - نشانه و اثر پا از کسی یا چیزی . **نک** : رج ، لینگ رج، مال، لینگ مال.

ن) ←* ؛ ع) ایز /iz/ ؛ | گ) ایز /āiz/ ؛

ائو/au/ (ش.ج) : از اصوات به هنگام اعتراض .

اغر)←*؛ب)←*؛ق)اهو/ahu/؛ آ)←*؛ن)اهو /aho/؛ع)←*؛ قص) ←*؛ ت) اَوْوَ /owva/ ؛ اشر)اَبُ /abo/ ؛|گ) ←* ؛

ائو/au/ (ا.صو) : صدای زوزه . **نک** : ئئو .

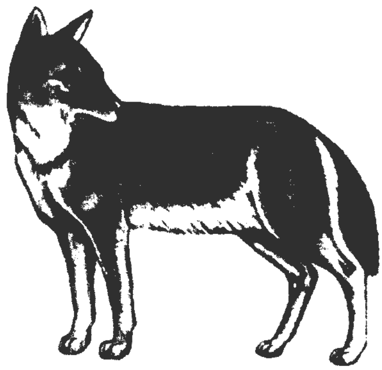
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بئو /bau/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

ا - ئوکر - شال/a-ukar- šāl/ (ا.مر) : شغال - شغال زوزه

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهنمیر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

کش .

اغر) بئو– شال /bau- šāl/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. ائو – کئو– شال /a u.kau- šal/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بئو – کرشال /bau- karəšāl/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) بئـوگرشـال /bau-gar- šāl/ ؛ ت) زکوکن شال /zə ku kən šal/ ؛



۱ – نوکر – شال

ائی/aei/ (ق.تک) : دوباره – بعد .

اغـر) ادی /adi/ ؛ ب) ای /ay/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. ایـی /a- i/ ؛ بـا) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ قـص) ←(ب) ؛ ت) اده /ade/ ؛

ائی/aei/ (ق.تک) : مدفوع به زبان کودکانه ۲. دوباره – باز

اغر) ادی /adi/ ؛ ب) اَ یْ /ay/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ع) ←(اغـر) ؛ قـص) ←(ب) ؛ ت) ۱. اده /ade/ ، ۲. اَدم /adem/ ؛ پ) اپاچ /apāc/ ؛

ائید/aəid/ (ا) : عید .

اغر) ۱.←* ، ۲. عیید /ayid/ ؛ ب) ایید /ayid/ ؛ س) ←* ؛ ق) اید /id/ ؛ با) عید /ayd/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. عیـد /id/ ؛ ع) عید /ayd/ ؛ قص) ←(با) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) عید /id/ ؛ اُک) ←* ؛

ائیل/aəil/ (ا) : **نک** : آهیل .

اُک) ←* ؛

اِ ب/eb/ (ا) : عیب – مرض .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اُک) آ یب /ayb/ ؛ پ) آهوک /āhuk/ ؛

ابا – ان – جد/abā - an - jad/ (ا.مـر) : نسـل در نسـل – پشت در پشت .

اغر) ←* ؛ ب) جد در جد /jad - dar - jad/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) جد – آبا /jad - ābā/ ؛ آ) جد آق با /jad - āq - bā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ب) ؛ قـص) جدآبـاد /jad-ābād/ ؛ ت) جداندرجد /jad-andar-jad/ ؛ اشر) ←* ؛ اُک) ←(ت) ؛

ابجر/abjer/ (ا.مک) : از توابع دهستان نوکنده ی قائم‌شهر.

ابچه/abčə/ (ا) : عطسه . **نک** : اشنافه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. هبچـه /habčə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اَ چّه /aččə/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اُک) ←* ؛

ابچین/ebčin/ (ا.مک) : روستایی ازدهستان‌یخکش بهشهر.

ابر/abər/ (ا) : ابر .

اغر) ۱.←* ، ۲. اور /avər/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. ابـر /abr/ ، ۲. اور /avr/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اور /avər/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) ابـر /abr/ ؛ ت) ←(ق) ؛ اُک) ←* ؛ پ) ابـر /abr/ ؛ باس) اور /awr/ ؛

ابراشتن/abrāšten/ (مص) : عصبانی‌شدن وعصبانی‌کردن.

با) ←* ؛

ابراشت هدا/ebrāšt - hedā/ (ص.مـف) : چیزی را تکیـه گاه چیز دیگر قرار دادن – تکیه دادن ابزار به دیوار یـا هر قیّم دیگر .

ق) پراز هدا /perāz hedā/ ؛ آ) افراشت هدا /afrāšt hədā/ ؛ قص) ←(آ) ؛ اُک) دفراز /dafrāz/ ؛

ابرش/abrəš/ (ص) : ۱. جانور دو رنگ . ۲. خال خالی .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ابرش /abraš/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛

ابرشم/aberšem/ (ا) : ابریشم .

اغر) اُرشم /oršəm/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) اورشم /uršəm/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ابریشم

/abrišam/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ابریشم /abrišəm/ ؛ ت) ←*
؛ اشر) آورشم /avəršəm/ ؛ |گ) ابورشوم /uburšum/ ؛

ابرغ/abrəq/ (ص) : خروس سفید متمایل به رنگ شیری
ب) ←* ؛ س) افرغ /afrəq/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. ابلغ /abləq/
؛ آ) ←* ؛ ن) ابلغ /ablaq/ ؛

ابرو/abru/ (ا) : ابرو . **نک** : برفه .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت)
ابرو /əbru/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) ←* ؛ پ) بـرود
؛ /bravad/

ابروبنگستن/abru- bəngestan/ (مص.مر) : ابرو انداختن .
قص) ←* ؛

ابرو - کل/ebru- kal/ (ا.مر) : ایما و اشاره با ابرو .
ب) ابرو - کل /abru- kel/ ؛ ق) بفره پـه /bəfrə pe/ ؛ آ)
←(اغر) ؛ ع) ابرو - بمان /abru - bomān/ ؛ قص) ابروئـک
/abruak/ ؛ ت) ←* ؛

ابره/abrə/ (ا) : رویه ی کفش .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ع) ←* ؛ قص)
←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. ابری /abri/ ؛

اب - شله/āb- šelə/ (ا.مر) : قسمت خلفی ساق پا .
آ) ←* ؛ع) ۱. چکره /čekere/ ، ۲. شـرک /sarak/ ؛ ت)
←* ؛ |گ) ←(ع) ؛

اَبکل/abkal/ (ا) : ابیا . **نک** : افکل .
اغر) ۱.←* ، ۲. ابـی کـل /abikal/ ؛ ب) ۱. ابیـا کـل
/abyākal/ ، ۲. ابییا /abiyā/ ؛ س) اویـا /avyā/ ؛ ق) ایّـا
/ayyā/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ۱.←(س) ، ۲. ابیاک
/abyāk/ ؛ اشر) اجاکئل /ajā- koəl/ ؛

ابکل پچار/abkal - pečār/ (ا.مر) : ۱. کاشتن چند ترکـه ی
۲۰ تا ۴۰ سانتیمتری در زمین و در طرفین تله‌ی پرنده
که پرنده را به داخـل تلـه هدایـت کنـد . ۲. کنایـه از:
کاری را از روی بی میلی انجام دادن .
اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پچار /pecār/ ؛ س) اویا پچار
/avyā pečār/ ؛ ق) ۱. پیچار /picār/ ، ۲. پچار /pecār/ ؛ آ)
۱.←(ق) ، ۲. پچار /pecār/ ؛ ن)ابیا پیچار /abeyā - picār/ ؛

ابکل تله/abkal - talə/ (ا.مر) : تله ی ابیا گیری - تله‌ی
پرنده گیری .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اویا تله /avyā talə/ ؛ ق) ایّـا
تله /ayyā talə/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ابیاتله /abyā - talə/ ؛ع)
گورتله /gavar - talə/ ؛ |گ) گبر تله /gabar - talə/ ؛

ابکل گیر/abkal - gir/ (ص.فا) : ۱. کسـی کـه بـا دام بـه
شکار «ابیا » رود . ۲. زمینی که «ابیا» درآن فرود آیـد
که عموماً نمور و آبگیر است .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ن) ابیا جارن /abeyā - jārən/ ؛ ع)
گورلپو /gavar - lapo/ ؛

آب - گردان/āb- gərdān/ (ا.ا) : ملاقه ی بزرگ .
اغر) ۱.←* ، ۲. اُ - گـردان /o - gərdān/ ؛ ب) ۱. آب -
گردون /āb- gərdon/ ، ۲. اُ - گردن /o- gərdon/ ؛ س) ۱.
آب - گردون /āb- gerdun/ ، ۲. او - گـردون /u-gerdun/ ؛
ق) ۱. او - گردون /u.gerdon/ ، ۲. آبکـش /āb- kaš/ ؛ آ)
←(ب) ؛ ن) ۱.←(ب) ، ۲. او - گـردون /u- gerdun/ ؛ ع)
اوگردون /u-gardon/ ؛ ت) او - گـردان /ow - gərdān/ ؛
اشر) اُ - گردان /o- gərdān/ ؛ |گ) ←* ؛

ابل/abal/ (ا) : گیاهی برگ پهن شبیه کدو .
س) ←* ؛

ابل/abəl/ (ا) : **نک** : آمل .
ق) ←* ؛

اُ - بلبلک/o-bəlbələk/ (ا.مر) : کفش دوزک . **نـک** : آقـا
زن ورق .
س) ←* ؛ ت) آب بلبلی /āb-bəlbəley/ ؛

ابل چو/abəl - ču/ (ا.مر) : ۱. از وسایل و لوازم خیـش . ۲.
گاو با شاخ هایی در دوجهت مخالف . **نک** :اوّل چو .
اغر) ۱. اول چـو /avəl - ču/ ، ۲. ال چـو /al ečū/ ؛ ب)
۱.←* ، ۲. اول چو /avəl - ču/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) اول چو
/avəl ču/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. اول /avəl/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.
ال - چو /alə- ču/ ؛ ن) ۱. ال - چـو /al - ču/ ، ۲. اول -
چو /avəl - ču/ ؛ع) ال چو /alə-ču/ ؛ ت) آل - چو - /āle
؛ ču/

ابلس/əbləs/ (ا.مک) : از مراتع واقـع در تـاویر علـی آبـاد
کتول .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ابل سنگی/abəl - sangi/ (ا.مر) : بختک – مترسک .

ت) اقبال سنگی /eqbāl - səngi/ ؛

ابلق/abləq/ (ص) : ۱. اسب دو رنگ . ۲. حیوان خال خالی و دو رنگ . ۳. کنایه از: افرادی کـه دارای لـک هـای پوستی باشند . ۴. اسبی که دست و پایش سفید باشد. **نـک** : ابرش .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ابلـق /ablaq/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قـص) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(ن) ؛ آک) ←* ؛

ابلق پر/ablaq - par/ :

فرهنگ نامه‌ها این کلمه را معـرب ابلـک فارسـی گفتـه‌اند. ولی لغویون عرب اشاره ای بدان نکرده اند. در مجموع بیشتر به معنی دورنگ آمده است .

هنگام بهاران که جهان خوش گشته است
آسمان ابلق و روی زمی ابرش گشته است
(منوچهری)

رنگ سفیدی که با آن رنگ دیگر باشد (زوزنـی)...سیاه و سفید. درتداول فارسی پر دو رنگـی کـه سـرهنگان و سـران غوغا و جوانان شنگ برطَرف کلاه زندی زینت را با زنـگ و ابلق، تعبیری مَثَلی ، به تعریض و سخریه با لباس و سـلاح و دیگر چیزها. لغت‌نامه‌ی دهخـدا / جلـد ۲/ ذیـل ابلـق. در تعزیه‌به پری‌که‌زینت بخش‌کلاه خودهاست، اطلاق می‌شود.

ابلق کهر/abləq - kahar/ (ص.مر) : چهارپایانی که پوستی با لکهٔ های زرد متمایل به قهوه ای و سفید دارند .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

ابلیس/abelis/ (ا) : حلزون . **نک** : البیس .

اشر) ←* ؛

ابن اسفند یار/ebnə-esfandyār/ :

بها الدین محمد بن حسن بن اسـفند یـار مـورّخ معـروف در ۶۰۶ هــق به بغداد مسافرت کرد. پس از بازگشـت بـه آمـل عازم خوارزم شد و در آن شهر کتاب تـاریخ تبرسـتان را کـه شامل وقایع تاریخی و اطلاعات جغرافیایی تبرستان تـا ۶۱۳ هــق است تألیف نمود. این کتـاب در ۱۹۰۵م. توسـط ادوارد براون به زبان انگلیسی ترجمه شد وعبّاس اقبال آشتیانی در خرداد ۱۳۲۰ خورشیدی، نسخه‌ی فارسی آن را استنساخ و چاپ نمود. تاریخ وفات ابن اسفندیار معلوم نیست و محتمـل است در قتل عام خوارزم که مدتـی بعـد از آن تـاریخ وقـوع یافت از بین رفته باشد.

اَ - بو/a- bo/ (ش. ج) : **نک** : اا ه – ابو .

اشر) ←* ؛ آک) آوو /āvo/ ؛

ابو/abu/ (ش.ج) : از اصوات ، به نشانه‌ی تعجّب .

اغر) ←* ؛ ب) ائـو /au/ ؛ س) او /o/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ائووه /au- va/ ؛ آ) او /ow/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. اهو /a - hu/ ؛ ع) ←(ب) ؛ قـص) آـاُه /ā-oh/ ؛ ت) ا – او /ə- ow/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) اوو /avo/ ؛

ابوالفضل خون :

کسانی که در مجالس تعزیـــه در نقـش حضـرت ابوالفضـل ظاهر شوند ، ابوالفضل خوان نام دارند . ابوالفضل خوان (بـه دلیل اهمیّت نقش و شهامت و سلحشوری که از حضرت در اذهـان شیعه وجـود دارد) معمـولاً از میـان بـازیگران و آواز خوانـان تنومنـد و خـوش سیما انتخـاب می‌شـود. حضـرت ابوالفضل العبّاس فرزند چهارم علی (ع) و بزرگترین فرزند ام البنین است که به دلیل سیمای زیبا به قمر بنـی هاشـم نـیز ملقّب است

ابوالقاسم کو/abol qāsəm - ku/ (ا.مـک) : از کـوه هـای جنوبی منطقه ی کردکوی به ارتفاع ۳۵۰۰ متر .

ابوخل/abu - xel/ (ا.مـک) : روسـتایی از توابـع دهسـتان علی آباد قائم شهر موسوم به ابوخیل ارته .

ابودرج/abu-dorej/ (ص.مر) : در هم و بر هم – نا مرتّب – کلاف سر در گم و آشفته .

ب) ابودرج /abudarəj/ ؛ ق) ←* ؛

ابورچپور/abur - c̄apur/ (ا.مر) : ۱. کنایه از: هله هوله . ۲. خرت و پرت–آت و آشغال . **نک** : ترشک .

اغر) اپورچپور /apur - c̄apur/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) هپورچپـور /hapur-c̄apur/ ؛ قـص) هپر–هپور /hapər-hapur/ ؛

ابول/abol/ (ا/ص) : ۱. مخفّف ابوالقاسـم . ۲. آدم خنـگ . ۳. کنایه از: آلت مردی در گویش عوام .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ابـــول /abul/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ابل /abəl/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

آک) ← *؛

ابول - تا/abol- tā/ (ا.مر) : **نک** : اول تا .

ب) ← *؛

ابولّه/abullə/ (ص) : گردویی که پوستش به آسانی جدا شود .

ق) ← * ؛

ابومحلّه/abu – mə hallə/ (ا.مک) : از توابع دهستان دابوی جنوبی از بخش مرکزی آمل .

اَبوُ ه شو/abo və-šu/ (ا.مر) : سیزدهم تیرماه مازندرانی برابر با سیزده آبان که هنگام بر پایی یکی از آیین های دیرپای ایرانیان یعنی جشن تیراندازی آرش کمان گیر می باشد .

ق) لال شو /lāləšu/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. اب ابه شو /ababə- šo/ ؛

ابوهنه/abo - hone/ (ش.ج) : از اصوات در تعجّب و ناباوری .

اغر) ← * ؛

ابیاک/abyāk/ (ا) : از خاندان های مقیم در روستای ناندل دلارستاق آمل .

ابید/əbəyd/ (ص) : ۱. نمایان . ۲. روباز .

ن) ← * ؛

ابید/əbəyd/ (ص) : ۱. پاک شده از خار و خاشاک و درخت . ۲. صا ف و روشن .

ن) ← * ؛

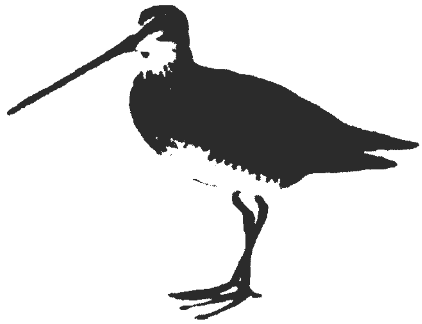
ابیبا/abiyā/ (ا) : نام پرنده ای است که زیست گاه آن جنگل های نیمه تاریک و مرطوب است . **نک** : ابکل .

ب) ۱.← * ، ۲. ابیا /abyā/ ؛ س) اویا /avyā/ ؛ ق) ایّا /ayyā/ ؛ آ) ابیا /abyā/ ؛ ن) ← * ؛

اِپ/epa/ (ش.ج) : لفظی که از استشمام بوی نامطبوع ادا شود . **نک** : پیف و بوف .

اغر) ۱. اوف /of/ ، ۲. ایف /if/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ۱. اوف /uf/ ، ۲. ایف /if/ ؛ آ) ایپ /ip/ ؛ ن) اپه /əpə/ ؛ ع) ایفیه /ifya/ ؛ ت) ← * ؛ |ک) ایف /eif/ ؛

آ پخ/apox/ (ا) : باد کنک شکم ماهی .



ابیبا

اغر) ← * ؛ ب) او - پخ /o - pəx/ ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) اوپخ /u- pax/ ؛ ع) ماهی پتول /māhi -potul/ ؛ ت) پتول /patul/ ؛ |ک) کورپیله /kurpile/ ؛

اپر/apar/ (ا/ق) : ۱. برخی – بعضی . ۲. پاره ای از اوقات .

ب) ۱.← * ، ۲. اپرا /aprā/ ؛ ق) اتی /əti/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ۱.← * ، ۲. اپره /apre/ ؛ ع) ← * ؛

اپر/apər/ (ا) : خار و خاشاک و آشغال انبوه در آبندان ها ، استخرها و آبگیر های طبیعی .

اغر) اپرس المار /aprəs - elmār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ← * ؛ ق) اپرتس /apərtes/ ؛ ع) پرس /peres/ ؛ ت) پل پس /pal pes/ ؛ |ک) ژم /žam/ ؛

اپرتس/apertes/ (ا) : ۱. گیاهان هرز و زائد . ۲. خاشاک .

اغر) پرس /aprəs/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرتاس /pertās/ ؛ ق) ← * ؛

اپرس/aprəs/ (ا) : **نک** : اپر .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ع) پرس /pərəs/ ؛

اپرس المار/aprəs- aləmār/ (ا.مر) : خار و خاشاک . **نک** : اپر .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ن) المار /almār/ ؛ ع) پک پرس /pakə perəs/ ؛

اپره/apre/ (ق) : ۱. برخی – بعضی . ۲. باری .

ع) پاری /pāri/ ؛ |ک) یپران /yaprān/ ؛

← *) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی .

اپوچپوز/apo - čupuz/ (ا.مر) : گیاهان هرز و زاید .
اغر) ←** ؛

اپوچّه/apuččə/ (ص) : گردوی کوهی پوست نازک .
ب) ۱. اوچ /uč/ ، ۲. اُج /oj/ ؛ ق) ←** ؛ آ) اوچّه /uččə/ ؛

اپوخی/apuxi/ (ا) : ۱. از انـواع انگـور – تـاج ریـزی . ۲. تیره‌ای از سیب زمینی که نوع معروف آن اپوخی است.
اغر) ←** ؛

اپوس/apus/ (ص) : اخمو – عبوس .
اغر) ←** ؛ ب) پس /pes/ ؛ س) پس- بییت /pes - bait/ ؛ ق) ابوس /əbus/ ؛ با) پس چنک /pəs - čənək/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) اپـوس /opus/ ؛ قص) ابـوس /abus/ ؛ ت) ←(قص) ؛ اُک) ←(قص) ؛

اَت/at/ (ق . مق) : مقداری – مقداری کم .
اغر) ۱.←** ، ۲. اتَ /ət/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ات – کـم at - kame ؛ ق) ۱. اَتی /ati/ ، ۲. اتـی /eti/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. ات /ate/ ؛ ن) اتکه /atekə/ ؛ ع) یـه کـم ye -kam ؛ ت) پتکی /pətəkey/ ؛ اُک) اندی /andi/ ؛

اِت/ət/ (ش. ج) : از اصوات جهت راندن اسب . **نک** : اشا.
اغر) ←** ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

اتا/atā/ (ا) : نخ .
اغر) تا /tā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغـر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) رشتاک /reš tāk/ ؛

اتّا/attā/ (ا.مص) : نیم نگاه – سرک کشیدن – نگاه دزدانه و پنهانی .
اغر) ←** ؛ ب) تـالّی /tālli/ ؛ س) اتّـا – هـارش - /āttā hārəš ؛ ق) ←(ب) ؛ با) اَ تّه /attə/ ؛

اتّا/attā/ : یکی –تک و تنها .
اغر) یکتا /yaktā/ ؛ ب) ۱. یتّا /yəttā/ ، ۲. یتّـه /yəttə/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←** ، ۲. یتّا /yəttā/ ؛ ن) اتّه /attə/ ؛ ع) یته /yetə/ ؛ قص) یکی /yəki/ ؛ ت) ←(قص) ؛ اُک) یته /yete/ ؛ پ) یک /yak/ ؛

اتّا – اتّا – گل/attā - attā - gəl/ (ق.ز) : گهگاهی .
اغر) گال به گال /gāl - bə - gāl/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. یگ گال /yəg - gāl/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. گل بـه گـل -gel - bə- gel/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) اتّا گل /attā- gəl/ ؛ ن) اتّـا کل /attā-kel/ ؛ ع) گله به گله /gelə-bə-gelə/ ؛ قص) گـل به گل /gel-bə-gel/ ؛ ت) گُل به گُل /gol-bə-gol/ ؛

اتّا ادنگ– او/attā - odang- o/ (ا.مر/ق . مق) : مقدار آبـی که برای به حرکت در آوردن یک دستگاه شالی کوبـی آبی به کار رود .
اغر) ۱. یک اُ نگ – او /yak- odang - o/ ، ۲. یک – سـنگ – اُ /yak - sang - o/ ؛ ب) یته – اودنگ – او /yəte - odang - o/ ؛ س) اتا اودنگ او /attā -odang - o/ ؛ ق) اتّا اودنـگ او /attā - udang- u/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) یه – اودنگ گاردن /yə - odang - gārdən/ ؛ ت) یـه – دنگ – او /yə- dang - ow/ ؛ اشر) یـه – دنـگ – او -/ya dang- o/ ؛ اُک) یه او دنگ او /ye – awdang- aw/ ؛

اتّا–ارسیبو–او/attā-arsiyu-o/ (ا.مر/ق.مق) : مقدار آبی کـه برای به حرکت در آوردن یک آبدنگ، به کار رود . **نک** : اتّا اُدنگ او – آبدنگ .
اغر) یـک–سـنگ–او /yak-sang-o/ ؛ ب) یتّـا–سـنگ–او /yəttā-sang-o/ ؛ س) اتّا اسـیو او /attā84siyo-o/ ؛ ق) اتـا ارسیو او /attā arsiyu-u/ ؛ آ) ←** ؛ ن) اتّه–آسـیو–او -/atte āseyo-o/ ؛ ع) یه اودنگ گاردن او /yə-odang-gārden-u/ ؛ قص) یه اسّیو–او /yə-assio-o/ ؛ ت) یه اسـه او -/yə-assə ow/ ؛ اُک) یه آودنگ آو /ye-āvdang-āo/ ؛

اتّا – بن/attā – ban/ (ا.مر/ق .مق) :
بخشی از آواز و خواندن به اندازه ی یـک نفـس کـه بـه هنگام درخواست از خوانندگان و دعوت به خواندن بـه کار می رود – یک بند خواندن و بخش کردن آواز کـه به طور معمول با یک مقام بزرگ و یک مقام کوچـک همراه است . ۲. واحد آواز .
اغر) یک – دبن /yek - ban/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. یتّا – بن /yətta- ban/ ؛ س) اتّا – بند /āttā - band/ ؛ ق) اتّـا – بـن /attā - ban/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. یتّه – بن /yəttə - ban/ ؛ آ) ←** ؛ ن) اتّ – بن /atte - ban/ ؛ ع) یـه بـن /yə-ban/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) یه – بند /yə- band/ ؛ اشر) یه – بند

/ya- band/ ؛ اک) یه فوچوم /yə- fučom/ ؛

اتّا - بند/attā - band/ (ا.مر/ق .مق) :

اتّا + بند ، بخش کردن آواز، در ناظم الاطبا بند به معنی گره ی نی، در آنندراج به معنی مقام و خیال، در دهخدا به معنی کتل آمده است. در برهان قاطع آورده شده است: ترجیح و ترکیب آن بیتی باشد که شعرا بعد از چند بیت به ردیف و قافیتی دیگر بیاورند. نک اتّابن، اتّا گلی

اتّا - پوس/attā - pus/ (ا.مر/ق) : ۱. یکبار - یک دفعه . ۲. دفعات تنبیه . ۳. مجازاً به معنی سوختن .

ق) ۱. اتّا پوس /attā- pus/ ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) اتّه - پوس /atte - pus/ ؛ ع) یه - پوس /ye- pus/ ؛ ت) یه - پوس /yə- pus/ ؛

اتا - په/atā – pe/ (ا.مر) : ۱. یک لنگه کفش . ۲. یک لنگه در . ۳. یک لنگه جوراب و ...

اغر) یک - په /yak - pe/ ؛ ب) ۱. یتّه - په /yətte - pe/ ، ۲. یتّه پا /yətte -pā/ ؛ س) اتّا - په /attā - pə/ ؛ ق) یتا - په /yetā - pe/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) یته - پی /yatə- pəy/ ؛ ع) یته پا /yətə-pā/ ؛ ت) یه پا /ye- pā/ ؛ اک) یه پا /yə- pā/ ؛

اتّاتواتّامرگ/attā tu attā marg/ (ا.مر) : مرگ ناگهانی .

آ) ←* ؛

اتّاچی/attā či/ : یک چیزی .

س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) یه چی /ye či/ ؛ قص) یک چی /yek - či/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اک) یه - چی /yə- či/ ؛

اتّاخرد/attā - xərd/ (ا.مر/ق.مق) : غذایی که به اندازه ی یک وعده باشد .

س) ←* ؛ آ) ←* ؛

اتّا - دیم/attā - dim/ (ا.مص/ق/ص.مر) : ۱. یک سو - یک طرف - یک دسته . ۲. هم کاسه شدن . ۳. مستمر .

اغر) یک - دیم /yak - dim/ ؛ ب) یگ - دیم /yəg - dim/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) یه - دیم /ye - dim/ ؛ ت) یه - دیم /yə - dim/ ؛ اشر) یور /ya- var/ ؛ اک) ←(ع) ؛

اتّا ر/attār/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در مشرق روستای کدیر نوشهر .

اتاق/ətāq/ (ا) : اتاق - خانه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اتاق /otāq/ ؛ ق) خنه /xənə/ ؛ آ) ←* ؛ اشر) ←* ؛

اتاق پشت/ətāq - pəšt/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اتاق - سر/atāqə - sar/ (ا.مک) : ۱. نام مرتعی در اندارکلی شیرگاه . ۲. نام مرتعی در کاردیرکله بابل کنار .

اتاق - سر/ətāq - sar/ (ا.مک) : روستایی از بخش بندپی بابل .

اتاق - سرا/atāq - sarā/ (ا.مک) : از توابع کلاردشت چالوس .

اتاق سره/ətāq - səre/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یانه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

اتاق - سره/etāq - sere/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

اتاق - سری/ətāq- sərəy/ (ا.مک) : روستایی از دهستان زانوس رستاق نوشهر .

اتاقه - سر/otāqə - sar/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفور سوادکوه .

اتّا کاردن/attā- kārdən/ (مص.مر) : سرک کشیدن - دزدانه نگاه کردن .

اغر) ←* ؛

اتّا - کش/attā - kaš/ : یکبار - یک دفعه - یک زمان . **نک** : اتّا گال .

اغر) ۱. یک کش /yak - kaš/ ، ۲. ادّفه /addafə/ ؛ ب) یتّا - کش /yəttā - kaš/ ؛ س) ات کش /at - kaš/ ؛ ق) ←* ؛ با) اتّه - کش /atte - kaš/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اته - کش /ate - kaš/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. یه - کش /yekaš/ ؛ قص) یه کش /yə-kaš/ ؛ ت) یه - کش /ye –kaš/ ؛

اتّا کو/attā ko/ (ا.مص) : ۱. یک بار کوبیدن . ۲. جداسازی دانه های گندم از ساقه و خوشه با چوب دستی .

آ) ←* ؛ اک) یه کو /yə- ko/ ؛

اتّا کوپاچی/attā - kopāči/ (ا.مص) : ۱. یک بار کوبیدن . ۲. پاشیدن - افشاندن .

آ) ← * * ؛ | گ) یته کوتانین /yətə - kutānin/ ؛

اتّا گال/attā - gāl/ (ا.مـر/ق.ز) : ۱. یـک وقـت . ۲. واحـد زمانی نامعیّن . ۳. گاه به گاه، وقت و بی وقت .

اغر) ۱. یک گال /yak - gāl/ ، ۲. ادّفه /addafə/ ؛ ب) یتّـا - گل /yəttā - gol/ ؛ س) اتّا - گل /attā - gəl/ ؛ ق) اتّا گل /attā gəl/ ؛ آ) اتاگل /attā-gəl/ ؛ ع) یه گل /ye-gol/ ؛ ت) یه گل /ye gāl/ ؛ پ) گاه /gāh/ ؛

اتّا گل/attā - gal/ (ا.مر/ق.ز) : ۱. گاهی . ۲. واحـد زمـانی نامعیّن .

اغر) یک گل /yak - gal/ ؛ آ) ← * * ؛ ع) یه گل /ye-gel/ ؛ ت) یه گل /ye gal/ ؛

اتّا - گلی/attā -gali/ (ا.مر) : یک نفس آواز .

اغر) یک گلی /yak - gali/ ؛ ب) یتّا - گلی /yəttə - gali/ ؛ س) ← * * ؛ ق) اتّه - گلـی /attə - gali/ ؛ با) ←(با) ؛ آ) ← * * ؛ ن) یه - گلی /ye - gali/ ؛ قص) یه گلی /yə - gali/ ؛ ت) یه - گلو /ye - galu/ ؛ اشر) یگ - گلو /yeg- galu/ ؛ | گ) یه گولی /ye- goli/ ؛

اتّا - لینگه/attā - lingə/ (ا.مر) : یک لنگه . نک : اتاپ .

اغر) یک - لنگه /yak - ləngə/ ؛ ب) یتّا - لینگه /yəttā - lingə/ ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ن) یتـه - لینـگه /yatə - lingə/ ؛ ع) یه لینـگه /ye- lingə/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) یه - لینگه /yə - ləngə/ ؛ اشر) یَ - لنـگه /ya- ləngə/ ؛ | گ) یه - لنگـه /yə - langə/ ؛

اتَ - انده/at - ande/ (ق. مق) : این مقدار ، این اندازه .

اغر) ۱. انده /ande/ ، ۲. این انده /in - ande/ ؛ ب) ایـن انده /in - ande/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. اتنـده /ətande/ ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. انّه /anne/ ؛ با) ۱.← * * ، ۲. انّـه /anne/ ؛ آ) ۱. اتنّه /atanne/ ، ۲. انّـه /anne/ ؛ ن) ۱. انّـه /anne/ ، ۲. انده /ande/ ؛ قص) اینّه /iyannə/ ؛ ت) ۱. انـدی /andi/ ، ۲. این اندی /in- andi/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ | گ) یه مینـه ی /ye - miney/ ؛

اتُ - انده - شر/ot - and ə-šar/ (ا.مـر/ق.مـق) : همـان مقدار از سطح (اشاره به دور) - به میزان آن محدوده - به اندازه ی آن قسمت از سطح زمین .

اغر) او نده شر /un - ande - šar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.← * * ، ۲. او ننده شر /o - nande šar/ ؛ ق) ۱. ← * * ، ۲. او ننده شر /u nande šar/ ؛ با) ۱. ← * * ، ۲. او ننـده شـر /u nandešar/ ؛ آ) ۱. او تنّه شر /utanne - šar/ ، ۲. اوانه - شـر /uanne -šer/ ؛ ن) اون - انّ شـیر /un- anne šəyr/ ؛ ع) اون اندشر /un - andə - šer/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. ان انـدی شر /on əndi - šar/ ؛ اشر) ان - اندی جا /an andi jā/ ؛ | گ) یه شره /ye- šəre/ ؛

اتّا واری/attā - vāri/ (ق) : یکباره .

اغر) یک باردی /yak bārdi/ ؛ ب) یتّـا - کـش /yəttā - kaš/ ؛ ق) ۱.← * * ، ۲. اتا کش /attā kaš/ ؛ آ) اتّـا وار /attā vār/ ؛ ن) اته - کش /ate - kaš/ ؛ ع) یه دفه /ye-dafə/ ؛ قص) یه وری /yə-vari/ ؛ ت) یه وار /yə vār/ ؛ | گ) ۱. یه وار /ye - bār/ ، ۲. ایبار /əbār/ ؛ | پ) اوْ بار /əv- bāl/ ؛

اتّا هاله/attā - hālə/ (ا.مر) : یک لنگه ی در .

اغر) یک هاله /yak - hālə/ ؛ ب) یتّا - هاله /yəttā - hālə/ ؛ س) ← * * ؛ ق) اتّا هاله /atā- hālə/ ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ن) یته - هاله /yatə - hāle/ ؛ ع) یـه هالـه /ye - hālə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اتّا - هکاردن/attā - həkār dən/ (مـصـ.مـر) : پنـهانی و دزدانه نگاه کردن .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛

اتّا پوس/attā – pus/ (ا.مر/ق.مق) : ۱. واحـد مقـدار جـهت غذا ۲. مجازاً به معنی: نزدیکـی جنسـی ۳. مجـازاً بـه معنی کتک .

ق) اتّا پوس /attā - pus/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) اتّه پوس /atte - pus/ ؛ ع) یـه پـوس /ye- pus/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) یـه پوس /yə- pus/ ؛

اتخل/atxəl/ (ا.مص) : ۱. کاری را بی هدف انجـام دادن - کار بی هدف . ۲. تخمین زدن .

اغـر) ۱.← * * ، ۲. اتخلـی /atxəli/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ادخل /adxəl/ ؛ با) خلخلی /xəle - xəli/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) هتکلـی /hatkali/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. اتکلـی /atekali/ ؛ قص) اتخلن /atxalan/ ؛ ت) هتکلی /hatkali/ ؛ | گ) هته کلّزی /katkallazi/ ؛ پ) هنگارتن /hangār/

آوانوشت : (a = ـَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ـِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

؛ tan/

اتر/ater/ (ص) : سطحی در زمین کشاورزی که به علّت بالا بودن ارتفاع آن، کمتر به زیر آب رود .

س) ←＊؛ اُک) چوور /əuvoer/ ؛

اتَر/atər/ (ا/ا.مص) : ۱. مستقیم به طرف چیزی یا کسی رفتن . ۲. بی محابا گذشتن . ۳. طناب رخت آویز از الیاف گیاهی . ۴. حدود .

ب) ←＊؛ س) ←＊؛ ق) ←＊؛ آ) ←＊؛ ن) ۱. اتیر /atə yr/ ، ۲. اترا /a trā/ ؛ ع) اتر /atar/ ؛ اُک) چوور /čuvor/ ؛

اترا/eterā/ (ق) : این گونه - این طور .

اغر) ۱. این تی /in ti/ ، ۲. این تری /intəri/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) اتی /eti/ ؛ با) هین ترا /hayn- tarā/ ؛ آ) اتی /əti/ ؛ ن) ۱. این ترا /in tarā/ ، ۲. هین ترا /hayn- tarā/ ؛ ع) ←＊؛ قص) اینتی /inti/ ؛ ت) اتّه /əta/ ؛ اُک) ایتو /eito/ ؛

اترا/ətrā/ (ا) : از گیاهان وحشی و خودرو شبیه گاله . نک : گاله .

س) ←＊؛

اترا/etrā/ (ا) : ۱. گیاهی باتلاقی که با آن حصیر بافند . ۲. سبزی کوهی . ۳. خرده کاه و آشغال ته خرمن . نک : النا .

ب) ←＊؛ س) اترا /ətrā/ ؛ ق) ۱.←＊ ، ۲.←(س) ؛ آ) ←＊؛ ن) اترا /atrā/ ؛ ع) ←(ن) ؛

اتر - اتر/atər - atər/ (ص.مر/ا.مص) : ۱. زمینی که پس از یک سال کشت رها شده باشد . ۲. اوّلین بار به سوی مکان ناشناخته ای رهسپار شدن .

س) اتر /atər/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←＊؛ ن) اتیر /atəyr/ ؛ ت) اتیر /atir/ ؛

اترا - چال/ətrā - čāl/ (ا.مک) : ۱. روستایی در گرگان از دهستان استر آباد شمالی گرگان (اترک چال) . ۲. محلّ رویش نوعی گیاه مردابی .

اغر) ←＊؛ ب) ←＊؛ س) او - تره چال /o - tare - čāl/ ؛ ق) او تره چال /u - tare - čāl/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) او - تره چال /u- tarə- čāl/ ؛ ن) اترا چال /atrā - čāl/ ؛ ع) ؛ ت) ۱. او تره چال /ow- tarečāl/ ، ۲. آب تره چال /āb- tarə - čāl/ ؛

اترا - سر/atrā - sar/ (ا.مک) : روستایی در بندپی بابل .

اترا - سل/otrā - sal/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

اتراکچال/atrāk čāl/ (ا.مک) : از دهات استرآباد .

آترب/atrəb/ (ا.مک) : روستایی از دهستان قره طغان بهشهر .

اتر - تا/atər - tā/ (ا.مر) : بافه ای از گیاه مردابی که بیشتر جهت آویزان نمودن ظروف محتوی غذا از سقف خانه از آن استفاده می شده است .

ب) ←＊؛ س) ←＊؛ ق) تا /tā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اتر - تا /atər- tā/ ؛ ن) اترا - تا /atrā - tā/ ؛ ع) ۱.←＊ ، ۲. توتوک /totok/ ؛

اتر - سوزی/ater- suzi/ (ا.مر) : منطقه‌ی پوشیده شده از سبزی .

با) ←＊؛

اترک/atrək/ :

از رودهای استان گلستان که سرچشمه‌های شمالی آن در جنوب خفی داغ قرارگرفته است و از ارتفاعات تورگوی و کولماچ و تنگه‌ی مرگ درّه می‌گذرد. پس از پیوستن شاخه‌های قرا کلاته،لپّه درّه و چندر، سه نهر دیگر در مناطق ترکمن نشین به نامهای امغیت سو، مراوه سو و چغاران به آن می پیوند و سرانجام به خلیج حسینقلی می ریزد. اترک در باور مردم مازندران پیوسته با خاطرات مرگ، بی خانمانی، غارت و به بردگی رفتن دختران و زنان همراه بوده است. چرا که حملات اقوام نیمه وحشی آن سوی اترک پیوسته همچون کابوسی روح و جان ساکنان دشتها و کوهپایه‌های مازندران را می آزرد. از همین رو در زبان تبری داستان‌ها، افسانه ها، متلها و نفرینهای بی‌شماری با واژه‌ی اترک مرکب است.

اترگله/atergələ/ (ا.مک/ا.مر) : ۱. نام مکانی در حوزه‌ی خانقاه پی سواد کوه . ۲. بوته ای در زمین مسطّح .

ات سنگ - او/at- sang -u/ (ق . مـق) : مقدار آبی که بتواند سنگ آسیاب را حرکت دهد .

اغر) یک سنگ - و /yek - sang- o/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.

←＊) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

یتّه سنگ - او /yette - sang- o/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) اتّا - سنگ - او /attā- sang- u/ ؛ با) ات - سنگ - او /atə- sang-u/ ؛ اتّا سنگ - او /attā-šang- u/ ؛ ن) اتّه سنگ - او /attə - sang- u/ ؛ ع) یه سنگ - او /ye- sang- o/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) یه سنگ - او /ye- səng- ow/ ؛ اشر) یه سنگ - او /ye- sang- ow/ ؛ |ک) ←(اشر)؛

اتشی/atešī/ (ا) : ظرف مسین کوچکتر از آفتابه .

آ) آتشی /ātəšī/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) اتیشی /etiši/ ؛

اتک/atək/ (ا) : دشت - صحرا .

اغر) التک /altək/ ؛ ب) ←* ؛

ات کرم/atkaram/ (ا.مک) : از دهکده های سدن رستا ق واقع در استرآباد .

اتکم/atəkəm/ (ق . مق) : یک کمی . نک : اته کم .

اغر) ۱.←* ، ۲. اَت کم /at - kam/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اَت کم /at - kam/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) اتّ کم /atte - kamə/ ؛ ع) یه کمه /yə-kmə/ ؛ قص) یه کم /yə-kam/ ؛ ت) ←(قص) ؛ |ک) یه کمه ی - /ye - kamay/؛

اتک متک/atək- matək/ (ا.مر) : توله ی سگ و شغال .

ب) ←* ؛

اتکه/at -ke/ (ق.مق/ص) : ۱. بسیار کم . ۲. کوچک .

اغر) ۱.←* ، ۲. اکّم /akkam/ ؛ ب) اکّم /əkkam/ ؛ س) ات - کم /at - kam/ ؛ ق) اتّه - کم /atte - kam/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. اتکّه /attəkkə/ ؛ آ) اتّ - کم /atte - kam/ ؛ ن) ات که /at- ke/ ؛ ع) یته - کم /yete - kame/ ؛ قص) یه کم /yə-kam/ ؛ ت) ←(قص) ؛ |ک) یه کمه ی /ye- kamay/ ؛

اتل/otel/ (ص) : ۱. خیاری که بیش از اندازه رسیده باشد . ۲. کدوی در حال رسیدن .

س) ←* ؛

اتل - متال/atəl – mətāl/ (ا .مر) : ۱. چیزی شبیه دم از جنس کاغذ یا خاشاک که از سرشوخی یا تمسخر به پشت لباس کسی بندند . ۲. وبال .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ اشر) ۱. اَتِلّ - مِتال /atəl - metāl/ ، ۲. اتّل-متال /attel-metāl/ ؛

اتلنگ/etlang/ (ا.مک) : نام مرتعی در کجور .

اتنده/atande/ (ق .مق) : ۱. آن مقدار - آن اندازه . ۲. اشاره به دور .

اغر) او - اَنده /o - ande/ ؛ ب) اون - اَنده /un-ande/ ؛ س) اتنده /atande/ ؛ ق) اتّنه /attannə/ ؛ با) اون - انّه /un-anne/ ؛ آ) ۱. او-انّه /u-anne/ ، ۲. اوتنّه /u-tanne/ ؛ ن) اَتنّه /atanne/ ؛ ع) اون انّه /un-anne/ ؛ قص) اَو-انّه /o-annə/ ؛ ت) اون اندی /on-andi/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ |ک) او اندازه /oandāzeh/ ؛

اتنده شر/atande šar/ (ق .مق) : این اندازه از سطح .

اغر) ای انده شر /i -ande - šar/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. این انده شر /in - ande - šar/ ؛ س) ۱. اینده شر /in ande šar/ ، ۲. اتنده شر /etande šar/ ؛ ق) اتنده شر /atandə šar/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. ایینّ شر /iyanne - šar/ ؛ آ) ۱. اتّه شر /attane šar/ ، ۲. انّ شر /anne - šar/ ؛ ن) انّ شر /anne šar/ ؛ ع) انّه شر /anne šer/ ؛ قص) اینّه شر /iyannə-šar/ ؛ ت) انده شر /ande šar/ ؛ اشر) اندی جا /andi jā/ ؛ |ک) هی شره /hi šare/ ؛

اتنّه/et - anne/ (ق.مق) : این مقدار - این اندازه .

اغر) ات انده /at ande/ ؛ ب) ات انده /ət - ande/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) این انده /in - andə/ ؛ قص) ای انّه /iannə/ ؛ ت) این اندی /inəndi/ ؛

اتو/atu/ (ا.مک) : از توابع دهستان کسلیان قائم شهر .

آتو/atu/ (ق/ا.مک) : ۱. مقداری - اندکی . ۲. نام روستایی در قائم شهر . ۳. روستایی از دهستان نرم آب دو سر ساری .

اتو متو/atu - matu/ (ص.مر) : لوچ - دوبین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

اُ - تُو - هدائن/o - to - hədāən/ (مص .مر) : آب و تاب دادن در بیان موضوعی . نک : بره بره .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) اُ - و - توهدائن /o - vo - to - hādāan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) او - تُو - هادان /u - to - hādān/ ؛ ت) او-تو-دئن /owə-tow-daan/؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

اتّه/eta/ (ق) : این طور .

اغر) ۱. این تـی /inti/ ، ۲. ایـن جـوری /in- juri/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. این تری /in - təri/ ؛ س) این تی /in - ti/ ؛ ق) ۱. اتی /eti/ ، ۲. انتی /enti/ ؛ با) انتـی /ənti/ ؛ آ) ۱. اتی /eti/ ، ۲. اِ نتـی /ənti/ ؛ ن) ۱. اتـی /eti/ ، ۲. هتـی /hati/ ؛ ع) این جور /in - jur/ ؛ قص) اینتـی /inti/ ؛ ت) ←** ؛ |گ) ایته /eite/ ؛

اُتّه/ota/ (ق) : آن طور .

اغر) ۱. اون تی /un - ti/ ، ۲. اون تـری /un - teri/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. اوتی /uti/ ؛ با) ←(اغـر) ؛ آ) ۱.←(اغـر) ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) اون جور /on-jur/ ؛ قص) اون تی /un - ti/ ؛ ت) ۱.←** ، ۲. اُته /otə/ ؛ |گ) اوتو /oto/ ؛

اتّه – اشکم/attə - əškəm/ (ا.مر/ق.مق) : واحد مقدار، مانند: یک نوبت غذا – یک شکم زاییدن – یک بار چریدن .

اغر) ۱. یک اشکم /yak- əškəm/ ، ۲. یک کش /yak -kaš/ ؛ ب) یتّه – اشکم /yəttə - əškəm/ ؛ س) ←** ؛ ق) اتّـا اشکم /attā- əškəkm/ ؛ با) ←** ؛ آ) اتّه کش /attə- kaš/ ؛ ن) ۱.←(با) ، ۲.←(آ) ؛ ع) یه اشـکم /yə-eškem/ ؛ قص) یک اشکم /yək-eškam/ ؛ ت) یه شکم /yešekam/ ؛ اشـر) ۱. یه اشکم /ya- eškam/ ، ۲. یه کش /yakaš/ ؛ |گ) یه شکم /ye šakam/ ؛

اته اولی/ate- uli/ (ا.مر/ق.مق) : ۱. یک باریکـه آب جـهت مشروب ساختن زمین . ۲. یـک کـرت از زمیـن برنـج کاری . ۳. واحد اندازه گیری سـطح زمیـن بـر اسـاس تخمین .

ب) یتّا – اُولی /yəttā - oli/ ؛ س) اتّا – اولی /attā - uli/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱. اتّه اولی /atte - uli/ ، ۲. اتّا – اولی /attā - uli/ ؛ ن) ۱. اتّه اولـی /atta - uli/ ، ۲. یتّـه اولی /yatte - uli/ ؛ ع) یه اولی /ye - uli/ ؛ ت) یـه اولـی /yə- owley/ ؛ |گ) یته اُوی /yete – ovy/ ؛

اتّه بزه کا/attə - bazə - kā/ :

نوعی بازی ساده و ابتدایی برای کودکان بـه ویـژه دخـتران است. تعداد بازیکنان دو یا چند نفر هســتند. شرح قـاعدهی بـازی: یکـی از بازیکنـان، بـا دسـت، دیگـری را میزنـد و بلافاصله فرار میکند. آنکه ضربه خـورده، بـه دنبـال زننـده میدود تا در فرصت به دست آمده تلافی کند.

اتّه بزو کا/atte bazo kā/ (ا.مر) : نوعی بازی محلّی . نک : اتّه بزه کا.

ب) بزوئه – کا /bazuə - kā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) اتّا بزّه کا /attā - bazzə - kā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛

اتّه پلی/atte pali/ (ا.مر) : ۱. نیم رخ – یک پهلو . ۲. یـک طرف بدن . ۳. کنایه از: پا درآمدن .

اغر) یک پلی /yak pali/ ؛ ب) ۱. یک پلی /yək - pali/ ، ۲. یتّا پلی /yəttā - pali/ ؛ س) اتّـا پلـی /attā- pali/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. اتّـا پَلـی /atta- pali/ ؛ ن) ←** ؛ ع) یه – پلی /ye - pali/ ؛ قـص) یـک پلـی /yek - pali/ ؛ ت) یه – پلو /yə- palu/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ |گ) یه – پلی /yə - pali/ ؛

اتّه پنیکـک/attə- pənikak/ (ص.مـر/ق.ش) : ۱. بـه ایـن کوچکی . ۲. یک ذرّه – مقدار کم .

ب) یتّا – پندیک /yəttā- pəndik/ ؛ س) اتّا پندیک /attā- pendik/ ؛ ق) ۱. اتا پنّیک /attā pennik/ ، ۲.←** ؛ آ) اتّـه پتیـک /attə- pətik/ ؛ ن) ←** ؛ ع) اندیـک /andeyak/ ؛ قص) یه پنّیک /yə-pennik/ ؛ ت) یه پتک /ye pətək/ ؛

اتّه دیم/attə dim/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. نیم رخ – یـک پـهلو . ۲. یک طرف بدن . ۳. کنایه از: درافتادن . نـک : اتّـه پلی .

س) اتّـا دیـم /attā dim/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲.←(س) ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(س) ؛ ن) ←** ؛ ع) یه دیم /ye dim/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |گ) یه دیم /yə - dim/ ؛

اته کل – توتی کل/ate-kal-tuteye-kal/ (ا.مر) : از انـواع بازیهای بومی که تنها جنبه ی سرگرمی دارد .

اتّه کم/atte - kam/ (ق .مق) : مقداری – کمی .

اغر) یکَم /yakkam/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) اتّاکم /a tā - kam/ ؛ ق) اتّا کمه /attā- kamə/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. اتّـا کمـه /attā - kame/ ؛ ن) اتّه کم /attə- kame/ ؛ ع) یته کـم /yete - kam/ ؛ قص) یه کم /yə-kam/ ؛ ت) یه کم

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباسآباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

/ye-kam ؛ |ک) یه کمه /yakame/ ؛

اته - ور/atte - var/ (ص.مر/ا.مص) : ۱. یک سو - یک طرف . ۲. هم دست و هم کاسه شدن . ۳. مستمر . **نک** : اتادیم .

س) اتّا ور /attā var/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) یه ور /ye - var/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |ک) ←(ع) ؛

اته - ور/atte - var/ (ق) : **نک** : اتّا دیم .

اغر) یک ور /yak - var/ ؛ ب) یتّا - ور /yəttā - var/ ؛ س) اتّاور /attā- var/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ت) ؛ ت) یه ور /yevar/ ؛ اشر) یه ور /yavar/ ؛ |ک) یه ور /ye- var/ ؛

اتّی/atti/ (ص) : دیگری .

اغر) یتّا دیگه /yəttā digə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) اتّا دیگر /attā - digər/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اتّا دیگر /attā- digər/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. یتّه دییر /yetə - diyar/ ؛ |ک) یتّه /yette/ ؛

اتی/ati/ : این چنین - این طور - این گونه .

اغر) ۱. این تی /in ti/ ، ۲. این - تری /in - teri/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. اتی /əti/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲.←* ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اِنتی /ənti/ ؛ ن) ۱. هتی /hati/ ، ۲. اتی /əti/ ؛ ع) این جوری /in - juri/ ؛ قص) انتی /ənti/ ؛ ت) ۱. ایتُه /ita/ ، ۲. اته /əta/ ؛ |ک) ایتو /eito/ ؛ پ) ایتون /ətōn/ ؛

اتی/ati/ (ق.مق) : ۱. مقداری ۲. بعضی - گاهی . **نک** : اپر .

اغر) اَ- تیکه /a- tikə/ ؛ ب) اتی /ati/ ؛ س) اَتّی /atti/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اته که /a- təke/ ؛ ع) یه وخت /ye-vaxt/ ؛ ت) یه تیکه /yetikə/ ؛

اَتی - توم/ati- tum/ (ق.ز) : پس از مدّتی - پس از چندی .

اغر) ان تمان /an təmān/ ؛ ب) انتم /antom/ ؛ س) ات توم /at tum/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ن) اته که /ate - ke/ ؛ ع) چن وخت /čan-vaxt/ ؛ قص) یه تمون /yə-temun/ ؛

آتّی جوری/atti - juri/ (ق) : به گونه ای دیگر .

اغر) جور دگه /jur- degə/ ؛ ب) یگه جور دیگه /yəg-jur- digə/ ؛ س) اتّی جور /atti - jur/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(س) ؛ ع) یه جور دیر /ye - jur - deyar/ ؛ قص) اون جوری /un-juri/ ؛ ت) یه جور دیگر /ye jur digar/ ؛ اشر) یه جور دیگه /ya- jur - digə/ ؛ |ک) ای جوری /eijori/ ؛ پ) یوتّر /yattar/ ؛

اتیر/atir/ (ا) : زمینی که یک سال از کاشت آن گذشته باشد .

اتی کو/ətiko/ : آنطور که - همانطور که .

آ) اتی که /əti - ke/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اون جور /on-jur/ ؛ |ک) ایتوکه /ei toke/ ؛

اَج/aj/ (ا) : از درختان جنگلی مازندران که نام لاتین آن m.ā.č--auelaetum می باشد . **نک** : هفت کول .

ت) آج /āj/ ؛

اُج/oj/ (ا) : پوسته ی برنج یا ارزن .

ب) ←* ؛ ق) ۱. اوچ /uč/ ، ۲. اوج /uj/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) اوج /uj/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) خچ /xač/ ؛ قص) اوج /uj/ ؛ ت) خج /xaj/ ؛

اج/aj/ (ح ا) : از .

آ) جا /jā/ ؛ ن) ←* ؛ ت) ۱. جی /ji/ ، ۲. جیر /jir/ ؛

اُج/oj/ (ص) : غرور .

اغر) ←* ؛ ع) قدّی /qoddi/ ؛

اُج/oj/ (ا) : از انواع گردو که پوست سبز آن به آسانی جدا شود . **نک** : آج .

ب) ←* ؛ آ) اوچّه /uččə/ ؛

اُجابییت/ojā-baeit/ (ا.مک) : روستایی در کلاردشت چالوس .

اُجا-بن/ojā-ben/ (ا.مک) : ۱. زیر درخت اوجا . ۲. محلّه‌ای در بابل . ۳. روستایی از دهستان انجیراب گرگان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) اوجابن /ujā bən/ ؛ آ) ←(با) ؛

اُجا-بندون/ojā-bandun/ (ا.مک) : از توابع دهستان

کیاکلای قائم شهر .

اجار/əjār/ (ا) : ۱. سرشاخه ها و ترکه های بلند که با آن پرچین سازند . ۲. دنده ی بدن انسان . ۳. ترکه های نازک که در دیوار ساختمان کاه گلی به کار رود . **نک** : از گامه .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* آجار /ajār/ ؛ *ع)* ۱. ←*(ن)* ، ۲. انجار /anjār/ ؛ *قص)* ←*(ن)* ؛ *ت)* انجار /anjār/ ؛ *اشر)* ←* ؛ |ک) آجار /ajār/ ؛

اجارستاق/ejārestāq/ (ا.مک) : روستایی از دهستان کلیجان رستاق ساری .

ا'جاکئل/ojākoel/ (ا) : **نک** : ابکل .

اشر) ←* ؛

اِجاک سر/ejāk-sar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان رودبست بابل .

اجامت/ejāmat/ (ا) : حجامت که به وسیله ی شاخ گاو یا کوزه ی گلی صورت گیرد.

اشر) ←* ؛

آجامیره/ajāmirə/ (ص.مر) : ۱. زشت و بدقیافه . ۲. عجیب و غریب . **نک** : اجوبیره .

اغر) اجغ و جغ /ajəq vajəq/ ؛ ق) اجغ و جغ /ajeq vajeq/ ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ن)* ←* ؛ *ت)* ←*(اغر)* ؛

اجبار-کلا/ejbār-kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان دشت سرآمل .

اجباری/ejbāri/ (ا) : سربازی – خدمت نظام .

اغر) ۱. اجباری /ejbāri/ ، ۲. اجواری /ejvāri/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱. ←* ، ۲. اجواری /ejvāri/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ۱. ←* ، ۲. اجواری /ejvāri/ ؛ |ک) اجباری /ejbāri/ ؛

اِجر/ejar/ (ا/ا.مک) : ۱. پرچین . ۲. نام منطقه ای کوهستانی در دو هزار تنکابن .

ا-جرتنک/o-jərtənək/ (ا/ص.مر) : ۱. تند و تیز . ۲. از انواع پرندگان . ۳. اسباب بازی . ۴. فوآره . **نک** : اوفرفره .

اشر) ←* ؛

اجرغ/ajreq/ (ا) : ۱. منطقه‌ی قرق شده . ۲. حصاری که به دور یک منطقه برای به دام انداختن اسبان وحشی و رام نشده سازند .

س) ←* ؛

اجغلی/ajeqeli/ (ا.مص/ص) : ریخت و پاش – درهم و برهم .

س) اجغ وجغ /ajeq-vajəq/ ؛ ق) ←* ؛ *آ)* ←*(س)* ؛ *ع)* ولق ولیق /valaq-veliq/ ؛ *قص)* اجنگلی /ajangəli/ ؛ *ت)* جنگلات /jangəlāt/ ؛ |ک) شولیر کار /šuliyar - kār/ ؛

اجغن/ajəqon/ (ص) : انسان خونسرد و آرام .

س) ←* ؛

اجغ و جغ/ajeq-vajəq/ (ص.مر) : آشفته – درهم .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ |ک) ←* ؛

اجک مجک/ajak-majak/ (ا.مر) : خس و خاشاک . **نک** : اپر .

ق) جره /jare/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* جک جرش /jakə-jarš/ ؛

اجک وجک/ajak vajak/ (ص.مر) : آدم وارفته . **نک** : اجم و نجم .

ق) ←* ؛ *ن)* ←* ؛

آجل/ajəl/ (ا) : نوعی سبزی صحرایی .

س) ←* ؛

اِجماکشی/ejmā-kaši/ (ا .مص) : یارگیری برای دعوا .

اغر) ←* ؛ *ب)* اجما /ajmā/ ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. اجما /ejmā/ ؛ ق) اجماکشی /ejmā- kaši/ ؛ *با)* اجما /əjmā/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ن)* ۱.←* ، ۲. اجما /ejmā/ ؛ *ع)* ایل-جار-کشی /il-jār-kaši/ ؛ *قص)* حمایت کشی /hemāyat - kaši/ ؛ *اشر)* اله جارکشی /elə-jār-kaši/ ؛

اجم و نجم/ajm-o-najm/ (ص.مر) : آدم وارفته و نامتعادل فرد بی دست و پا .

س) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* اجیما دجیما /ajimā-dajimā/ ؛ |ک) شله والاکته /šalh-vālāketə/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اجن/ajon/ (ص) : ۱. بیکار – بیکارگی . ۲. سرگشته . ۳. این کلمه در موارد نهی و منع کاربرد دارد. شبیه این عبارت که مگر بیکاری که دنبال چنین کارهایی می روی؟ .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

اَجن/ajən/ (ص) : ۱. بیکاره . ۲. سرگشته .

ب) ۱.←* ، ۲. اجن /ajon/ ؛ س) اجن /ajon/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. ارجون /ar-jun/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) ←* ؛ |ک) ویلون دوله /vaylon-dolə/ ؛

اجن/ajən/ (ا) : دندانه های داس .

ت) ←* ؛

اجناسر/ajənā - sar/ (ا.مک) : از مراتع لنگای عباس آباد .

اجناوور/əjnāvur/ (ا) : ۱. جانور ۲. حیوانات وحشی .

اغر) جانور /jānevər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. جانور /jānever/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. اجناور /əjnāvər/ ؛ ن) جانور /jānəvar/ ؛ع) جنور /jonevar/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) جُنور /jonəvār/ ؛ |ک) جونور /jownevar/ ؛

اجنبی/ajnəbi/ (ص) : ۱. غریبه . ۲. بیگانه .

اغر) ←* ؛ س) اجنبی /ajnabi/ ؛ آ) ←(س) ؛ع) ←* ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

اجنده-پری/ajendə-pari/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. اجنّه . ۲. کنایه از: انسان زشت و وارونه کار . ۳. افرادی که رفتاری غیر متعارف دارند . **نک** : آدم نمونا .

اغر) جنده پری /jənde-pari/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) جن پری /jən pari/ ؛ ق) جن و پری /jənno - pari/ ؛ آ) جنّ پری /jənne pari/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) ←(آ) ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) جندپری /jəndəpari/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) جنده پری /jende-pari/ ؛ پ) پریک /parik/ ؛

آجنکوله/ājan- kulə/ (ا.مک) : بقعه ای قدیمی در تنگه‌ی جواهرده .

اَجنگ/ajeng/ (ص) : ۱. کسی که سر و روی نامرتّب و پریشان دارد . ۲. موهای درهم و پریشان . **نک** : دارداری کله .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) اجنگلی /ajangeli/ ؛ ت) جنگلات /jangəlāt/ ؛

اجنگلی/ajengeli/ : موی آشفته . **نک** : پب .

ع) ←* ؛

اجنگ وجنگ/ajəng – vajəng/ (ص.مر) : ۱. چروکیده ۲. در هم تنیده .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

اجنّه/ajənnə/ (ا) : جّن و پری .

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

اَجنّه پری/ajənnə-pari/ (ا.مر) : جنّ و پری . **نک** : اجنده پری .

اغر) جندپری /jənde-pari/ ؛ س) جن پری /jən pari/ ؛ ق) جن و پری /jen-o-pari/ ؛ آ) جنّ پری /jənnə pari/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) جندپری /jendə pari/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

اجنه سره/ajenə- sərə/ (ا.مک) : ازمراتع واقع درنشتای عباس آباد .

آجو/aju/ (ا.مک) : نام مرتعی در کجور .

آجوبیره/ajubirə/ (ص.مر) : عجیب و غریب .

اغر) اجی وجی /aji-vaji/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. دجی بجی /daji baji/ ؛ آ) دجی بجی /daji baji/ ؛ ن) اجامیره /ajāmirə/ ؛ع) اجی مجی /aji-maji/ ؛ |ک) عجایب /ajāyeb/ ؛

اجوج-بجوج/ajuj-bajuj/ (ص.مر) : ۱. موهای ژولیده و درهم پیچیده . ۲. آدم غیر عادّی . ۳. تحریفی از قوم افسانه ای یأجوج و ماجوج .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) اجوج مجوج /ajuj - majuj/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. اجنّه /ajənnə/ ؛ |ک) یاجوج ماجوج /yājuj-mājuj/ ؛

اجوز-بجوز/ajuz-bajuz/ (ا.مر) : نام چند روز از روزهای اسفند ماه .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

اجون/ajun/ (ص) : بیکار-کسی که وقتش را در بیکارگی

آوانوشت (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

و بیهودگی صرف کند .

س) اجن /ajon/ ؛ آ) ←* ؛ | گ) سفیل و سرگردون /safil-o-sārgardon/ ؛

آجونی/ajuni/ (ا) : ۱. فراغت – آسایش – راحتی . ۲. به صورت کنایی به معنای صبوری .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اجونّی /ajunni/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ارجونی /arjuni/ ؛

اجه-دار/ojə-dār/ (ا.مر) : درخت اوجا .

اغر) ۱.←* ، ۲. اوجا دار /ojādār/ ؛ س) اجادار /ojā-dār/ ؛ آ) اوجادار /ujā-dār/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) آج /āj/ ؛

اجی بجی/aji baji/ (ص.مر) : آشفته و درهم .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اجیک بجیک /ajik bajik/ ؛

اجی بجی-خو/aji-baji-xo/ (ا.مر) : خواب آشفته .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) هجووجوخاب /haju vaju xāb/ ؛

اجیش/ajiš/ (ا) : ۱. فلزّ بدلی و کم قیمت . ۲. سکّه ی بی ارزش . ۳. تب و لرز ۴. حالت چندش و تنفّر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) آجیش /ājiš/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

اجیک/ajik/ (ا/ص) : ۱. مردنی – لاغر . ۲. کرم خاکی، که واژه ی اصیل آن به همین صورت از فارسی باستان به جامانده .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) انجیک /anjik/ ؛

آجیک/ajik/ (ا) : ۱. کرم خاکی . ۲. حشره ای شبیه سوسک . **نک** : اژیک – چوکرم .اجیک

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. گل اجیک /gəl ajik/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. أنجیک /ānjik/ ؛ ت) ۱. گل جیک /gəle-jik/ ، ۲. گل بنه جیک /gəl-benə-jik/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛ پ) اژیدهاک /azidahāk/ ؛ او) آجیک /ājik/ ؛

اجیک/ajeyak/ (ا) : آلت نرینه‌ی اطفال . نک : اجیک

قص) ←* ؛

آجیکک/ajikak/ (ا) : آلت تناسلی پسر بچّه .

اغر) چیک /čik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. چوک /čuk/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) اجیک /ajik/ ؛

اِجینگ رو آر/ejinge-roār/ (ا.مک) : نام روستایی در حوزه ی خانقاه پی سواد کوه .

آچ/ač/ (ش.ج/ا.مص) : ۱. از اصوات کنایی . ۲. به پشت گرفتن کودک .

ت) ←* ؛

اُچ/oč/ (ا/ش.ج) : ۱. سبوس برنج . ۲. فرمان بازگشت به اسب در حال خرمن کوبی .

ق) ←* ؛ آ) اوچ /uj/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) فل /fal/ ؛

اچار/očār/ (ا) : ۱. کلید . ۲. آچار .

اغر) اُچار /očār/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. آچار /ačār/ ؛ ن) آچار /ačār/ ؛ ع) آچّر /āččar/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اچر/əčər/ (ا) : انحراف از مسیر اصلی .

آ) ←* ؛

آچس-بچس/ačas-bačas/ (ا.صو) : ۱. غذای ناجور . ۲. کثافت .

ق) ←* ؛ آ) چس پس /čəsə pəs/ ؛ ع) چس فیس /cosə - fis/ ؛ ت) چس فس /čosefəs/ ؛ | گ) ویرایشن قلیه /virāšin-qalye/ ؛

اچش تو/āčeš- tu/ (ا.مک) : از مراتع نشتای عباس آباد .

اچکل/ečkel/ (ا.مص) : ۱. از هم . ۲. از هم گشودن گره خوردگی رشته ها .

آ) ←* ؛

اچکلیدن/əčklidan/ (مص) : فشردن و چنگ زدن لباس جهت شستشوی بهتر آن‌ها .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) چکل /čokol/ ؛

اچّه/aččə/ (ش.ج) : لفظی برای به حرکت در آوردن کودک .

ق) ←* ؛ اشر) ←* ؛

اچه اَچه/ačə-ačə/ (ا.مص) : قدم برداشتن متزلزل و

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

سست کودک .

ق) ←** ؛ اشر) ←** ؛ |گ) تاتای /tātāy/ ؛

اچه رو/ačə - ru/ (ا.مک) : از مراتع نشتای عباس آباد .

اچّی/aččī/ (ا.مک) : از توابع دهستان جلال ازرک جنوبی شهرستان بابل .

اچی/ači/ : یک چیز – چیزی .

اغر) یک – چی /yak-či/ ؛ ب) یته–چی /yətta-či/ ؛ س) اتّاچی /attā-či/ ؛ ق) ←(س) ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←(س) ؛ ن) اته–چی /atə-či/ ؛ ع) یه – چی /yə či/ ؛ *قص)* یک چی /yek - či/ ؛ ت) ←(ع) ؛ *اشر)* یه – چی /ya-či/ ؛ |گ) یه – چی /ye - či/ ؛

اچی–بچی–گو/əči-beči-gu/ (ص.فا) : بیهوده گو – گزافه گو .

س) هچی بچی گو /hačči-bačči gu/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. هچی–بچی /hačči-bačči/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(ق) ؛ ت) همه چی بگو /hamə či bogu/ ؛ |گ) هاچی واچی گو /hāči-vāči-gu/ ؛

اچین–بچین/ačin-bačin/ (ا.مر) : از انواع بازی های بومی که تنها جنبه‌ی سرگرمی دارد .

ق) ارچین و برچین /arčin-o-barčin/ ؛

اخ/ax/ (ش.ج) : لفظی جهت منع کودک از انجام کاری یا خوردن چیزی .

اغر) ۱.←** ، ۲. اخه /axə/ ؛ س) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. اخّه /axxə/ ؛ ع) ←** ؛ *قص)* اخا /axā/ ؛ ت) اخّه /axxə/ ؛ |گ) ←** ؛

اخت/axat/ (ص) : ۱. بی شعور ۲. عقب مانده ی ذهنی .

ن) ←** ؛

اخ تف/axtof/ (ا.مر) : خلط – خلط سینه .

اغر) ۱.←** ، ۲. اخه تف /āxə-tof/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) اخ تف /axe-tof/ ؛ *قص)* ←** ؛ ت) ←** ؛ |گ) ←** ؛ پ) ویزوختک /vizuxtak/ ؛

اخته تلا/axtə - təlā/ (ا.مر) : خروس پیر .

با) ←** ؛

اخته–چی/axtə-či/ (ا.مک/ص.فا) : ۱. روستایی از دهستان کیاکلای قائم شهر . ۲. کسی که کار اخته کردن حیوانات را انجام دهد .

اغر) ۱.←** ، ۲. اخته کان /aytə-kān/ ؛ ب) ←** ؛ س) اخته کر /axtə - kar/ ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱.←** ، ۲. اخته–کر /axtə-kar/ ؛ ع) اخته–چی /axte-či/ ؛ ت) ←(ع) ؛ *اشر)* ۱.←(ع) ، ۲. اخته–کئن /axte-koən/ ؛

اخته – کاردن/axtə-kārdən/ (مص.مر) : کوبیدن یا کشیدن یا تاباندن بیضه ی حیوان به منظور از بین بردن نرینگی .

اغر) ←** ؛ ب) اخته هکاردن /axtə-həkārdən/ ؛ س) اخته هاکردن /axtə-hākərdən/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) اخته هکردن /axtə-hakərdan/ ؛ ن) اخته – هاکردن /axtə-hākerdan/ ؛ ع) اخته هاکردن /axtə - hākordan/ ؛ ت) اخته هکردن /axtə hakərdən/ ؛ |گ) اخته–گودن /axtə-godan/ ؛

اخجه/axjə/ (ا.مص) : قاچ کردن میوه جات .

ب) ←** ؛ ع) قجل /qejel/ ؛

اخچه/axčə/ (ا) : دیگ مسی مخصوص پختن شیر در دامداری ها که ظرفیتّی کمتر از دو «من» داشته باشد .

آ) ←** ؛

اخچه/axče/ (ا) : ۱. تخم گیاهی که به طور طبیعی به زمین ریخته و نهال جدیدی از آن بروید . ۲. گیاهی که با خوردن آن شاخ مرال افتاده و شاخ جدیدی به تدریج رشد کند . **نک** : چلی .

ق) ←** ؛ آ) ←** ؛

اخچه/axčə/ (ا) : ۱. بذر پیاز . ۲. پیاز کوچکی که پس از کشت دانه‌ی خاصّی از آن پیاز به دست آید و جهت استحصال بذر مرغوب پیاز تکثیر شود ۳. نوعی پیاز سفت ، تلخ و غیر خوراکی .

س) ←** ؛

اخسه/axsə/ (ا) : افسانه – داستان . **نک** : آسنی .

ق) ←** ؛ ن) آسنی /āsəni/ ؛ |گ) افسونه /afsonə/ ؛

اخفن/axfən/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی بابل .

اخک/xak/ (ا) : حشره ای که روی شاخه های درخت بید زندگی کرده و نوعی شکرک از خود بیرون دهد .
قص) ←* ؛

اخگر/axgər/ (ا) : گل آتش - اخگر .
ق) چک /ček/ ؛ع) چیک /čik/ ؛ گ) بیر /bir/ ؛ پ) خوارگ /xuārg/ ؛

اخل/axəl/ (ا.مک) : روستایی از دهستان نرم آب دوسر ساری .

اخلات/axlāt/ (ا) : خلط - خلط سینه . **نک** : اخ تف .
اغر) اخ - تف /ax - tof/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) اخ - توف /ax-tuf/ ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ ن) ←*(اغر)* ؛ع) اخ تف /axe-tof/ ؛ ت) ←* ؛ گ) ←* ؛

اخلات/axelāt/ (ا) : فلفل . **نک** : دارگرم .
ب) اخلاد /axlād/ ؛ آ) ←* ؛ ن) اخلات /axlāt/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←(ن) ؛

اخلات - تره/əxlāt-tarə/ (ا.مر) : مرزه - از سبزیجات خودرو .
ق) او ترب /u-tarəb/ ؛ آ) او تره /u tarə/ ؛

اخلاد/əxlād/ (ا) : **نک** : اخلات .
ن) ←* ؛

اخموک/axmuk/ (ص.نس) : اخمو-ترش رو . **نک** : بیزکی .
اغر) ۱.←* ، ۲. اخمو /axmu/ ؛ ب) ←* ؛ ق) اخمو /axmu/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اخمن /axmən/ ؛ ن) اخمن /axmən/ ؛ع) ←(ق) ؛ *قص)* ←(ق) ؛ ت) ۱.←(ن) ، ۲.←(ق) ؛ *اشر)* ۱.←*(اغر)* ، ۲.←(ق) ؛ گ) اخمی /axmi/؛

اخّنه/axənnə/ (ص) : تنبل - سست اراده .
ن) ←* ؛

اخه/axə/ (ش.ج/ص) : ۱. از اصوات ، جهت منع کودکان از خوردن برخی خوراکی ها . ۲. آدم سبک عقل .
اغر) ۱.←* ، ۲. اخ /ax/ ؛ ب) اخ /ax/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. اخّه /axxe/ ؛ ن) ←*(اغر)* ؛ع) ←* ؛ *قص)* ←(ب) ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ گ) ←* ؛

اخه-پف/axə-pof/ (ا.مر) : ۱. غرولند . ۲. لاف بی جا .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ایفّ و پیف /iffo-pif/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛

اخی/axəy/ (ش.ج) : از اصوات در بیان همدردی و ترّحم.
اغر) آخی /āxəy/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) ۱.←*(اغر)* ، ۲. آخه /āxə/ ؛ *با)* آخّه /āxxə/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←*(اغر)* ؛ع) آخّی /āxxay/ ؛ ت) ←(ع) ؛ *اشر)* آخّی /āxxəy/ ؛ گ) ←* ؛

اخیش/axiš/ (ص/ش.ج) : ۱. بد- زشت و نازیبا . ۲. لفظی که در مقام احساس رضایت و لذت گویند .
اغر) ۱. اک /ak/ ، ۲. نخش /naxoš/ ؛ ب) نخاش /naxāš/ ؛ س) ۱. نخش /naxeš/ ، ۲. نخش /naxoš/ ؛ ق) ۱. نخش /naxeš/ ، ۲. ناخش /nāxeš/ ؛ *با)* اخ /ax/ ؛ آ) نخش /naxəš/ ؛ ن) ۱. اخ /ax/ ، ۲. آخیش /āxəyš/ ؛ع) ←(ن) ؛ *قص)* ←(آ) ؛ ت) اُخی هش /oxey haš/ ؛ *اشر)* ۱.←(ن) ، ۲. اخی /axi/ ؛ گ) اوخوش /oxoš/ ؛

اخیک/axik/ (ا) : نوعی مارمولک .
با) ←* ؛

اَدِ/ade/ (ق .تک) : ۱. از این به بعد. ۲. بازهم - دوباره . **نک** : اَیی .
اغر) ۱. ادی /adi/ ، ۲. اَیی /ai/ ؛ ب) ای /ay/ ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) ۱. اَ-یی /a i/ ، ۲. دواره /dəvārə/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ا-یی /a-i/ ؛ع) ادی /adi/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. آدم /adem/ ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛ گ) یه وارده /ye-vār-də/ ؛ پ) اپاچ /apāč/ ؛

ادّا/addā/ (ص) : یکی یک دانه - بی همتا . **نک** : اتّا .
ب) یتّا /yəttā/ ؛ س) اتّا /attā/ ؛ ق) اتّا اتا /attā attā/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ پ) دانک دانک /dānak-dānak/ ؛

ادایی/adāei/ (ا) : دایی .
اغر) دایی /dāi/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←*(اغر)* ؛ *قص)* دایی /dāyi/ ؛ ت) ادی /adəy/ ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛ گ) ادایی /adāəy/ ؛

ادایی-زن/adāei-zan/ (ا.مر) : زن دایی .
اغر) ۱. دایزن /dāyzan/ ، ۲. زن-دایی /zna-dāyi/ ؛ ب)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

←(اغر) ؛ س) دایـــی زن /dāizan/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. دایـزن /dāyzan/ ؛ با) دایـی – زن /dāizən/ ؛ آ) دایـزن /dāzan/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) دایزن /dāyzen/ ؛ قص) دایـی زن /dāyizan/ ؛ ت) ادی – زن /adəy - zən/ ؛ اشر) زن – دایی /zan- dāi/ ؛ | ک) ادایی زن /adāəy-zan/ ؛

اداک/adāk/ (ا) : ۱. پدر– بابا . ۲. پدربزرگ . نک : با .

با) ←* ؛

ادام/edām/ (ا) : خورشت . نک : خرش .

ت) ←* ؛

ادام – ادامی/edām- edāmey/ (ا.مص) : قناعت در مصرف خورشت .

ت) ←* ؛

ادب – چال/adab - čāl/ (ا.مر) : مستراح .

اغر) ادب – سر /adəb-sar/ ؛ ن) ←* ؛

ادب- چا/adab -čā/ (ا.مر) : چاه – آب ریزگاه .

ن) ←* ؛ ت) ادب چال /adəb-čāl/ ؛

ادبچه/adabčə/ (ا) : ظرفی کوزه ای که برای جمع آوری ادرار و مدفوع کودک در گهواره به کار رود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) گهره–ادب /gahrə-adəb/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | ک) خاله /xāle/ ؛

ادب سر/adəb sar/ (ا.مر) : مستراح – مکان مستراح .

اغر) ←* ؛

ادخل- بزوئن/adxel-bazuən/ (مص.مر) : ۱. حدس زدن . ۲. وارانداز کردن . ۳. تخمین زدن بی حساب و بی‌قاعده .

س) اتخل بزوئن /atxel-bazuən/ ؛ ق) ←* ؛ قص) اتخل بزوئن /atxal - bazuan/ ؛ ت) تخمین زئن /taxmin-zaan/ ؛

اُدُر/odor/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه ی ساری .

اُدرجان/odarjān/ (ا.مر) : سکوی کنار نهرها و رودخانه ها .

ادرو/adru/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهار دانگه سورتچی ساری .

ادش/adəš/ (ا/ص) : ۱. همنام . ۲. برادر .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. داداش /dādāš/ ؛ ق) آداش /ādāš/ ؛ با) اداش /adāš/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←(با) ؛ قص) داداش /dādāš/ ؛ ت) ←(با) ؛ اشر) ادش /adaš/ ؛ | ک) برار /barār/ ؛

ادّفه/addafə/ (ق) : یکبار . نک : اتاکش .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. ادفه /adafə/ ، ۲. اتّادفه /attādafə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) اتّه – دفّه /attə-daffə/ ؛ ع) ۱. دیه دفه /ye dafə/ ، ۲. یه کش /yekaš/ ؛ قص) یه دفه /yə-dafə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | ک) یه دفا /ye-defā/ ؛

اُدکتن/o-dakətən/ (مص.مر) : ۱. آب تنی کردن . ۲. در آب افتادن . ۳. غرق شدن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) اودکتن /u-dakətan/ ؛ ع) اودکتن /u-daketan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) آب دکتن /āb dakətən/ ؛ | ک) اودکتن /aw-dakatan/ ؛

ادم/adəm/ (ق.تک) : باز هم .

ت) ←* ؛

ادملّا/edməllā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

اُ – دنگ – تیر/o - dange- tir/ (ا.مر) : ۱. تیرآب دنگ . ۲. تیری که پره های آب دنگ به آن متّصل است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) او – دنگ – تیر /u-dangə - tir/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) او – دنگ – تیر /ow - dang - tir/ ؛ اشر) تیر – دنگ /tir - dang/ ؛ | ک) تیره دار /tirə- dār/ ؛

ادنگ-قل قلی/owdang-qalqoli/ : نک : ادنک قلوک .

آ) ←* ؛

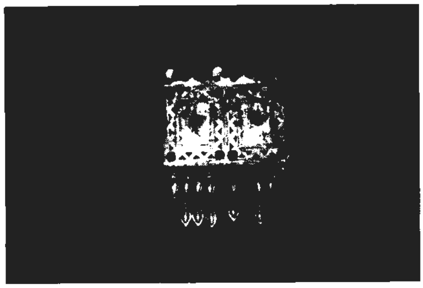
ادنگ-قلوک/owdang-qalowk/ :

از انواع سرگرمی هاست. این بازی معمولاً در اتاق یا بر روی سبزه‌ها انجام می‌گیرد. بدین ترتیب که اگر شخصی بخواهد کودکی را سرگرم کند ، به پشت، روی زمین دراز کشیده و کف دو پایش را بر شکم او می‌چسباند و همزمان ، با دو دست، دستهای کودک را نیز می‌گیرد. سپس با پاهایش او را از زمین بلند کرده و در هوا نگه می‌دارد. در آن حالت کودک را به طرف بالا، چپ و راست حرکت داده و می‌گوید: ادنگ قلوک، ادنگ قل قلی... و با این کار سبب شادی و خنده‌ی

کودک می‌شود.

ادون/odun/ (ا) : زیور و زینت .

قص) ← ** ؛



ادون

ادّه/addə/ (ق) : یکی دیگر .

ب) یتّا - دیگه /yəttā-digə/ ؛ س) اتّی /atti/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ← ** ؛ ع) یته دیر /yetə-deyar/ ؛ ت) ۱. اده /ade/ ، ۲. اَدِم /adem/ ؛ |گ) اویته /o-yetə/ ؛

ادهوش/adhuš/ (ص) : مدهوش .

اغر) بی هوش /bihuš/ ؛ س) ← ** ؛ ق) ← ** ؛ ع) ← ** ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ← ** ؛ |گ) ← ** ؛

ادی/aday/ : نک : ادایی .

ت) ادی /adey/ ؛

ادی/adi/ (ق.تک) : ۱. بار دیگر - دوباره . ۲. یکی دیگر . ۳. بعد .

اغر) ۱.← ** ، ۲. ای /ay/ ؛ ب) ← ** ؛ ق) اتّی /atti/ ؛ با) ادّی /addi/ ؛ آ) ۱.← ** ، ۲. ای /ay/ ؛ ن) ۱.←(با) ، ۲.←(ق) ؛ ع) ← ** ؛ ت) ۱.← ** ، ۲. اَده /adə/ ؛

اذیت/azyət/ (ا) : آزار و شکنجه .

اغر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ س) ← ** ؛ آ) ازیت /aziyet/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) ←(آ) ؛ |گ) ← ** ؛

ار/ər/ (ا) : جنبش - حرکت .

آ) ← ** ؛

ار/ər/ (ص) : کاردان - خبره .

ق) ← ** ؛ آ) ← ** ؛

ارا/erā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهاردانگه ی سورتچی ساری .

ارا-اورا/arā-urā/ (ص.مر) : کسی که درک لازم از امور ندارد .

س) هروبر /herober/ ؛ ق) اَروبر /erro-bər/ ؛ آ) اَروبر /ərr-o-berr/ ؛ ن) اَروور /arovar/ ؛ ع) ←(ق) ؛ |گ) ور /var/ ؛

ارایی/erəi/ : نک : هرایی .

اغر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ اشر) ← ** ؛

ارات-بن/erāt-bən/ (ا.مک) : از توابع دهستان ولوپی سواد کوه .

اراد/erād/ (ا) : عیب و نقص .

اغر) ← ** ؛ س) ۱. ایراد /irād/ ، ۲.← ** ؛ آ) ۱.← ** ، ۲. براد /berād/ ؛ ع) ← ** ؛ قص) ایراد /irād/ ؛ ت) ۱.←(قص) ، ۲. ایرات /irāt/ ؛ |گ) ایراد /eirād/ ؛

اَر-اَر/ar-ar/ (ا.صو) : عرعر خر - بانگ خر . نک : ارنش .

اغر) ← ** ؛ ب) ار /ar/ ؛ س) ← ** ؛ ق) ← ** ؛ آ) ← ** ؛ ع) ← ** ؛ قص) ← ** ؛ ت) ← ** ؛ اشر) ← ** ؛ |گ) اولاغ ساره /olāq-sārə/ ؛

اراز/erāz/ (ا) : اندوه - غصّه .

اغر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ س) اراز /arāz/ ؛ ق) ۱.← ** ، ۲. اوراز /urāz/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. هراز /herāz/ ؛

ارازجوش /erāzjuš/ (ص) : ۱. اندوه . ۲. غصّه . ۳. حسرت - حرص و جوش خوردن .

اغر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ س) ارازها /erāz/ ؛ ق) ۱.← ** ، ۲. اراز /araz/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. هراز /herāz/ ؛

اراز-هکاردن/erāz-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. اندوه خوردن . ۲. حرص و جوش خوردن .

اغر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ س) ارازها کردن /erāz-hākerden/ ؛ آ) هرازهکردن /herāz hakərdan/ ؛

اراسه سر/ərāsə - sar/ (ا.مک) : از مراتع لنگای عباس آباد تنکابن .

اراشت/erāšt/ (ا) : نفرین - ناسزا .

← **) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی .

ب) ←*؛ ق) اراشت /ərāšt/؛ با) ←(ق)؛ ن) اراشت /arāšt/؛ ع) ←(ن)؛

اراشو/ərāšu/ **(ا.مک)** : از مراتع لنگای عباس آباد .

ارب/əreb/ **(ص)** : مورّب – کج – اریب .

اغر) ←*؛ ب) ۱.←*، ۲. اریب /ərib/؛ س) ←*؛ ق) ۱.←*، ۲. ارب /ereb/؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ارف /oref/؛ قص) ارب /orob/؛ ت) اریب /orib/؛ اشر) ۱. اریب /ərib/، ۲. ارب /ərəb/؛ | ک) یه ور /ye-var/؛

اربا/ərbā/ **(ا)** : خرمای وحشی و جنگلی که از آن دوشاب به دست آید . **نک** : اربو – اربه .

اغر) اربه /arbə/؛ ع) خرما /xormā/؛ ت) ←(ع)؛ | ک) ←(اغر)؛

ارباب/ərbāb/ **(ا)** : ۱. صاحب – مالک . ۲. زمین دار بزرگ در سیستم تولیدی ارباب رعیتی . ۳. صاحب .

اغر) ۱.←*، ۲. ارباب /arbāb/؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ارباب /arbāb/؛ قص) ←(ع)؛ ت) ←(ع)؛ اشر) ←(ع)؛ | ک) ←(ع)؛

ارباب – خل/ərbāb-xel/ **(ا.مر/ا.مک)** : ۱. محلّ سکونت ارباب . ۲. نام روستایی در قائم شهر .

اغر) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ آ) ←*؛

ارباب – دیدن/ərbāb-didən/ **(مص.مر)** : ۱. پیش کشی تامین مایحتاج خانه ی ارباب . ۲. از رسوم منسوخ ارباب و رعیّتی .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ۱.←*، ۲. دسّیج /dassij/؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ارباب-بیّن /arbāb-bayyan/؛ اشر) ارباب-دیدن /arbāb-didan/؛

ارب-ارب/əreb-əreb/ **(ص.مر)** : کج و مورب .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ارب – ارب /ereb-ereb/؛ با) ←*؛ آ) ۱.←*، ۲. ارب /əreb/؛ ن) ←*؛ قص) ارب ارب /orob-orob/؛ اشر) ۱. اریب-اریب /erib-erib/، ۲. ارب-ارب /ərəb-ərəb/؛ | ک) چب چب /čab-čab/؛

ارب – ارب – هشائن/əreb-əreb-hešāən/ **(مص.مر)** : ۱. چشم غرّه رفتن . ۲. چپ چپ نگاه کردن . **نک** : پیت پتی هارشیین .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ارب ارب هاریش /əreb-əreb-hāršiyən/؛ ق) ←*؛ آ) ارب ارب هارشیین /əreb.əreb.hāršiyan/؛ | ک) چب چب /čab-čab/؛

ارب-در-کج/əreb-dar-kaj/ **(ص.مر)** : کج و معوج – کج و کوله .

اغر) ۱. اربی /ərebi/، ۲. ارب-شرب /əreb-šəreb/؛ ب) ←(اغر)؛ س) ارب ارب /əreb-əreb/؛ ق) ←*؛ آ) ۱.←*، ۲. ارب شرب /əreb-šəreb/؛

ارب-شرب/əreb-šəreb/ **(ص.مر)** : ۱. کج و کوله . ۲. راه غیر مستقیم .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ارب – شرب /əreb-šəreb/؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛

ارب – کش/əreb-kaš/ **(ص.مر/ص.فا)** : ۱. مورّب . ۲. کسی که از راه منحرف شود . ۳. نشیب .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ ق) ←*؛ آ) ←*؛ ت) ورکش /varkaš/؛

اربو/orbu/ **(ا)** : خرمای وحشی . **نک** : اربا .

| ک) اربه /arbe/؛

اربه/arbə/ **(ا)** : خرمالی جنگلی که از آن دوشاب به دست آید .

ب) ←*؛ ع) خرما /xormā/؛ ت) ←*؛ | ک) ←*؛

اربه-کله/arbə-kalə/ **(ا.مک)** : روستایی در رامسر .

اربی/arbi/ **(ص)** : یکی از رنگ های بز (خرمایی رنگ) .

ب) ←*؛ س) ←*؛

ارت/erət/ **(ا/ص)** : ۱. مال امانتی . ۲. مفهوم کنایی: سست و بی حال .

اغر) ۱.←*، ۲. آریه /āreyə/؛ ب) آریه /āryə/؛ س) ←(ب)؛ ق) ←(ب)؛ با) آریه سری /ārya-sari/؛ آ) ←(ب)؛ ن) ←(ب)؛ ع) ←(ب)؛ قص) ←(ب)؛ ت) آریه /ārye/؛ اشر) ایرت /irat/؛

ارتا/aretā/ **(ص)** : پاک .

ق) ←*؛

ارت-بییتن/erət-baəitən/ **(مص.مر)** : به عاریت گرفتن .

نک : آریه سری .

اغر) ←* ؛ *س)* آریه بییتن /ārya-baiytan/ ؛ *آ)* آریه بیتن /ārya-baytan/ ؛ *ع)* ۱. ←*(آ)* ، ۲. آریه هایتن /ārya - hāytan/ ؛ *ت)* آریه گیتن /ārye gitan/ ؛

ارت-روز/erat-ruz/ (ا.مر) : نام یکی از روزها درگاه شمار مازندرانی .

ارته/arata/ (ا.مک) : ۱. نام روستایی در قائم شهر . ۲. نام قلّه ای در سواد کوه .

او) ارت /arata/ ؛

ارته-دشت/arata-dašt/ (ا.مک) : از توابع دهستان علی‌آباد قائم شهر .

ارج/arj/ (ا) : ارزش - بها .

اغر) ۱.←* ، ۲. ارزش /arzaš/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* ارزسّن /arzessan/ ؛ *قص)* ارزش /arzeš/ ؛ *ت)* ارزش /erzaš/ ؛ | *گ)* ←* ؛ *پ)* ارج /arj/ ؛

ارجمند/arjemand/ (ا.مک) : نام دهکده ای در دهستان بالا لاریجان آمل .

ارجنگ- سرا/arjang-sarā/ (ا.مک) : نام محلّی در خانقاه پی سوادکوه .

ارجنگ-سره/arjang-sare/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقاه پی سواد کوه .

ارجون/arjon/ (ا.مص) : بیکارگی و سرگشتگی . نک : اجون - اجونی .

ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛

ارجونی/arjuni/ (ا.مص) : کاری را به رایگان انجام دادن.

ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ | *گ)* ارزونی /arzony/ ؛

ارجی/arji/ (ا.مک) : روستایی از دهستان جلال ازرک بابل .

ارچ/arač/ (ق/ص) : ۱. چرا ؟ برای چه ؟ ۲. نامربوط .

ب) ۱.←* ، ۲. ارج /arəj/ ؛ *ع)* چه سره /ča-sera/ ؛ *ت)* چره /čere/ ؛ | *گ)* چره /čara/ ؛

اردال/ardāl/ (ص) : اشیاء بزرگی که حمل و نقل آن ها با دشواری انجام پذیرد .

ب) اردال /ardāl/ ؛ *ق)* دور دول /dor-dul/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* دار دول /dāre-dul/ ؛

ارداله/erdāla/ (ا) : ۱. نوعی علف هرز که بیشتر در شالیزار روید و بلندی آن به بیش از یک متر رسد . ۲. قیاق .

اغر) آرداله /ārdāla/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛

اردشت ملـه/ar- dašt- mala/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی آمل .

اردشیر/ardašir/ (ا) : از قبایل ساکن در کردکوی .

اردشیر بـادو/ardašir - bādo/ (ا.مک) : چشمه ای در جنوب روستای النگ و شمال غربی بالا جادّه ی کردکوی .

اردشیر - مله/ardašir- mala/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان دو رود ساری . اردشیر ـ محلّه .

اردکلا/arde - kalā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان لاله آباد بابل .

اردلاک/arde-lāk/ (ا.مر) : لاوک خمیر گیری - لگن خمیر .

اغر) آرد - لاک /ārde-lāk/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. لاک /lāk/ ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* لاک /lāk/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ۱. لاک - آرد /lāka-ārd/ ، ۲. آرد- لاک /ārda-lāk/ ؛ | *گ)* ←* ؛

اردم - بـن/ardam-ban/ (ا.مک) : روستایی واقع در شهرستان رامسر .

اُردنگ/ordang/ (ا) : لگد زدن بر باسن .

اغر) ۱.←* ، ۲. اُردنگی /ordangi/ ؛ *ق)* اردنگی /ordangi/ ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←*(ق)* ؛ *اشر)* ←* ؛

اردو/ardu/ (ق.مق/ص) : ۱. فراوان . ۲. جمعیّت زیاد .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* اردو /ordu/ ؛ *ت)* ←* ؛ *پ)* دروت /drot/ ؛

ارده/arda/ (ص/ا) : ۱. ساییده و نرم شده . ۲. آردی که پودر آن درشت باشد .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

اردی - بهشت -روز/ordi-behešt-ruz/ (ا.مر) : نام یکی از روزهای‌ماه درگاه شمار تبری .

ارز/arz/ (ا) : برنج . نک : بینج .
با) ←* ؛

ارزا/ərzā/ (ص) : ۱. زراعت دیر کشت - زراعتی که مدّتی از زمان معمول کشت آن بگذرد و دیرتر کاشته شــود . ۲. محصول دیر برداشت و دیرکاشــت . ۳. دیــر - دیــر هنگام .
اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اُرزا /orzā/ ؛ س) اُرزا /orzā/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اورزا /urzā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(س) ؛ قص) ←(س) ؛ اشر) ایـرزا /irzā/ ؛ پ) در dər ؛

ارزا- ماس/ərzā-mās/ (ا.مر) : ماســت چکیــده - ماســت کیسه ای که آبش را از دست داده باشد .
ب) ارزا مـاس /ərzā mās/ ؛ س) کیســه دکــرده ماســت /kisə-dakerdə māst/ ؛ ق) کیسه-دکــرده - مــاس /kisə - dakərdə- mās/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) کیسه بنگته ماس /kisə bengətə mās/ ؛ ت) ←(ع) ؛

ارزا - وچه/ərzā vačə/ (ا.مر) : پس پدری - فرزندی کــه پس از مرگ پدر زاده شود .
اغر) ←* ؛ س) اُرزا وچــه /orzā-vačə/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. پس پیری /pas-peyari/ ؛

ارزت/arzət/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چــهاردانگه ی شهریاری بهشهر .

ارزتو/arazto/ (ا.مر) : نوعی سبزی غذایی .
با) ←* ؛

ارزستن/ərzəstən/ (مص) : ارزیدن - ارزش داشتن .
اغر) ۱.←* ، ۲. بیر زیین /beyar ziyən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بیــر زســتن /biyər zestən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. برزسّــن /bərzessən/ ، ۲. ارزسّــن /erzessən/ ؛ بــا) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. ارزسّن /erzəssan/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ارزســن /ərzesan/ ؛ قص) ارزسّن /erzessan/ ؛ ت) ارزسّن /erzessən/ ؛ اشر) ارزیــدن /ərzidan/ ؛ |ک) ارزســتن /arzastan/ ؛ پ) ارزیــتن /arzitan/ ؛

ارزش/erzəš/ (ا) : ارزش - بها . نک : ارج .
اغر) ۱.←* ، ۲. ارج /arj/ ؛ ب) ←* ؛ س) ارزش /arzəš/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ قــص) ←(س) ؛ ت) ←* ؛ اشــر) ۱.←* ، ۲. ارزیش /erziš/ ؛ |ک) ←* ؛ پ) ارز /arz/ ؛

ارزفون/arzəfun/ (ا.مک) : از توابــع دهســتان کلیجــان رستاق ساری .

ارزلو - حاجی کــلا/arzlu-hāji-kəlā/ (ا.مــک) : از توابــع دهستان بالا تجن قائم شهر .

ارزم/arzəm/ (ا) : ۱. دانه ی ارزن . ۲. نوعی علف هرز .
اغــر) ۱.←* ، ۲. ارزن /arzən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ارزن /arzən/ ؛ ق) ←* ؛ بــا) ۱. ارزن /arzən/ ، ۲. ارزن تیــم /arzən-tim/ ؛ آ) ←* ؛ |ک) چوروم /čorom/ ؛

ارزمون : /arzəmun/ گیاهی شبیه جارو کــه نام‌هــای دیـگرش ارزیون و ارزفون است.

ارزمونی : /arzəmuni/ ۱. نام‌روستایی درگلیجان رستاق ساری.

ارزو/arzu/ (ا.مک) : از مراتع نشتای عباس آباد .

ارزون/arzun/ (ص) : ارزان .
اغر) ارزان /ərzān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. ارزون /arzon/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ارزون /arzon/ ؛ ت) ارزان /arzān/ ؛ |ک) ←* ؛ پ) ارزانیک /arzānik/ ؛

ارزونی/arzuni/ (ا.مص) : ارزانی - ارزان بودن .
اغر) ارزانی /arzāni/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ارزونی /arzoni/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛ پ) ارزانیه /arzāniya/ ؛

ارزه پوش/arzə puš/ (ا.مـر) : دماغه و پـایانه هـر چیز .

ارژنگ - رودبار/aržəng-rudbār/ (ا.مک) : نـام روسـتایی در راستوپی سواد کوه .
ق) ایجینگ - روآر /ijing- ruār/ ؛

اُرُس/oros/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یانه سـر واقـع در هزار جریب بهشهر .

اُرس/ors/ (ا) : سروکوهی .
اغر) ۱.←* ، ۲. سُر /sor/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.

ورس /vərs/ ، ۲. اورس /urs/ ؛ آ) ورس /vars/ ؛ ن) سُر /sor/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ۱.←(ن) ، ۲. اورس /avars/ ؛

ارست/erost/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهاردانگه‌ی سورتچی ساری .

ارس - کین/arəs kin/ (ا) : آرنج . **نک** : بالسکون .

اغر) ۱.←* ، ۲. ارس کینی /arəs-kini/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. السکنی /aləskeni/ ؛ س) ←* ؛ ق) السکین /aləskin/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. السکین /əlaskin/ ، ۲. السکینگ /əlasking/ ؛ ن) بالسکین /bāleskin/ ؛ ع) بال کین /balə - kin/ ؛ قص) باله کینگ /bālə king/ ؛ ت) بالسکون /bāləskun/ ؛

اُرسی/orosi/ (ا) : کفش پاشنه دار چرمی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. اورسی /urosi/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) اورسی /urosi/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. ارسی /oresi/ ؛ قص) اورسی /ursi/ ؛ ت) ←(قص) ؛ اشر) ۱. اروسی /erusi/ ، ۲. روسی /rusi/ ؛ | گ) ←* ؛

اُرسی/orosi/ (ا) : نوعی پنجره از چوب درخت اُرس که به صورت عمودی و از پایین به بالا باز و بسته شود . **نک** : درجی پر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اُرسی /orsi/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ | گ) ←* ؛

ارسی خانه/orsi - xānə/ (ا.مر) : خانه ای که ساختار درب و پنجره ی آن از ارسی است . **نک** : ارسی .

ب) ←* ؛

ارسی - دوج/orosi - duj/ (ص.فا) : کفش دوز – کفاش .

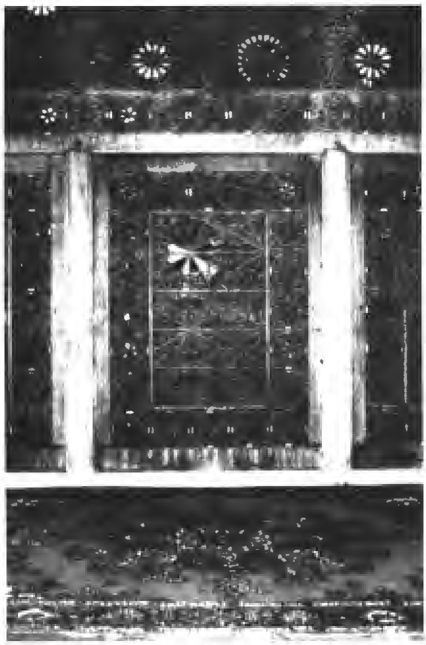
اغر) ۱.←* ، ۲. اروسی دوج /ərusi - duj/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ارسی – دوج /oresi- duj/ ؛ | گ) ←* ؛

ارسین/arsin/ (ا) : خاک انداز فلزّی که برای هم زدن و جابه جایی آتش به کار رود . **نک** : آتش کش .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) اسین /asin/ ؛ | گ) آتش کش /ātaš-kaš/ ؛

ارسین/ersin/ (ا) : چوبی که تیغه ی پروانه را به سنگ آسیاب وصل کند .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛



اُرسی

ارسیو/arsiyu/ (ا) : ۱. آسیاب . ۲. در سانسکریت آسن āsan آمده است . **نک** : آسیو .

اغر) ۱. آسو /āso/ ، ۲. آسیو /āseyo/ ؛ ب) آسییو /āsiyo/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ قص) اسّیو /assiyu/ ؛ ت) اسّه /asse/ ؛ | گ) ←(ب) ؛ او) اسن /asan/ ؛

ارسیو- سر/arsiyu-sar/ (ا.مک) : ۱. نام بخشی از زمین های کشاورزی دهستان دشت سر بخش مرکزی آمل . ۲. محلّ آسیاب .

ارسیو - سر/arsiyu-sar/ (ا.مک) : از توابع دهستان تالارپی قائم شهر .

ارسیولی/arsiyu- li/ (ا.مر) : ۱. سوراخ میان سنگ آسیاب . ۲. نوعی نان شبیه به سنگ آسیاب .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛

أرُش/oroš/ (ا.مک) : مرتعی نزدیک روستای لاشک نوشهر .

ارش/arš/ (ا) : خرس . **نک** : اش .

ب) ← * ؛ آ) اش /aš/ ؛ ع) خش /xaš/ ؛ ت) ←(ع) ؛



ارش

ارش/erš/ (ص) : اوج – بالاترین نقطه . **نک** : ارگ .

اغر) ۱. ← * ، ۲. ارش /arš/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ارش /arš/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ | ک) ←(آ) ؛

ارش/arəš/ (ا) : واحد طول به اندازه‌ی نوک انگشت وسطی دست تا آرنج .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) الش /aləš/ ؛ **قص**) ارش /arš/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | ک) آلش /ālaš/ ؛

ارش تنگه/oroš tangə/ (ا.مک) : تنگه ای نزدیک روستای لاشک کجور .

ارش رو/arəš - ru/ (ا.مک) : رودخانه ای در اهلم رستاق بین نور و آمل .

ارشم/oršəm/ (ا) : ابریشم .

اغر) ← ؛ ب) ۱. ← ، ۲. اورشم /avər šem/ ؛ س) ← * ؛ ق) اورشم /uršem/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ابریشم /abrišəm/ ؛ ع) ابرشم /aberšəm/ ؛ قص) ابریشم /abrišam/ ؛ ت) ابرشم /abrəšəm/ ؛ اشر) ۱. آ اورشم /auršəm/ ، ۲. اورشم /avəršəm/ ؛ | ک) ابورشوم /abrošum/ ؛

ارشمک/oršəmək/ (ا) : آویشن .

ب) ← * ؛ س) اورشمک /uršəmək/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) اوشن /ušən/ ؛ آ) اویشم /oyšəm/ ؛ ع) ایشم /əyšem/ ؛

ارغج/arqəj/ (ا/ص) : ۱. محوّطه ی کوچک و سرباز جهت نگاهداری گوساله . ۲. گزافه گو .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ اشر) ارقج /arqaj/ ؛

ارغدا ل/arqedāl/ (ص) : ۱. کاملاً سوخته – هر چیزی که سوخته و زغال شده باشد . ۲. مفلس و بی چیز .

اغر) جزغاله /jəzqālə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) جزغال /jəzqāl/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

ارغش/arqaš/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

ارغم/arqəm/ (ا) : گردوی کوچک و سروته صافی که در بازی مورد استفاده قرار گیرد .

اغر) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ارقه /arqə/ ؛ **قص**) ارقه /arqə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

ارغم بازی /arqəm bāzi/.

از انواع بازی‌های بومی که مخصوص پسران است. تعداد نفرات این بازی از دو نفر تا پنج نفر و گاهی هم بیشتر است. در این بازی از گردوی کوچکی به نام ارغم arqəm استفاده می شود که سرو ته آن را روی سنگ خیس می‌سایند تا کمی صیقل یابد و موقع بازی بخوبی بغلتد. اصطلاحات این بازی عبارتند از: ماته mättə یعنی قرارگاه ۲- پیش piš یعنی نفر اول ۳- پیش دمبل piš dambel یعنی نفر دوم ۴ - سه دمبل sə dambel نفر سوم ۵-آخر دمبل āxərdambel یکی مانده به آخر ۶ - آخر āxər نفر آخر ۷- کال kāl برابر یک گردو. روش اجرای این بازی بدینگونه است که، هر بازیکن یک گردو را که کال نامیده می شود وارد بازی می کند . گردوها به فاصله‌ی نیم متر در یک ردیف چیده می شوند. فاصله‌ی گردوی اوّل تا قرارگاه یک و نیم تا دو متر است. پس از تعیین قرعه کشی نفرات اول تا آخر به وسیله‌ی قرعه ، نفر اول روی دو پا به حالت

چمباتمه می نشیند و ارغم خـود را روی زمیـن مـی گـذارد. آن‌گاه انگشت سبّابه‌ی دست چپ خود را در پشت گـردو بـه حالت مورّب قرار داده به طوری که ناخن انگشتش بـا گـردو تماس حاصل کند. سپس انگشت سبّابه‌ی دست راست را بـه گونه‌ی مورّب در پشت انگشت قبلی قرار می دهد به طـوری که بند های آخر دو انگشت از طرف کف به هم وصل شـوند و ناخن‌ها در دوطرف بـازیگر و میـدان قـرار گـیرند. سـپس انگشت دست چـپ را بـه طـرف چـپ عقـب کشـیده تـا دو انگشت دست راست به پشت ارغم خورده و آن را بـه سـمت گردوهای ردیف چیده شده حرکت دهد. اگر ارغم به گردویی برخورد کند گردو از آنِ بـازیکن موفّـق است. در صورتیکـه ارغم در گوشه‌ای قرار گیرد، بازیکن می‌تواند تـا هنگامی‌کـه ارغمش به خطا نرفته به بازی ادامه دهـد و از همـان جـایی که ارغمش خطا کند و در گوشه ای متوقف شود ، نفر پیـش دمبل (نفر دوم) بازی را شروع می‌کند. اگر او نیز گردویـی را با ارغم ، از سر(ماتّه) و به همان روش زده باشد، گردوی زده شده از آنِ او می‌شود و اگر به ارقم نفر اول برخورد کند نفـر اول از دور خارج مـی‌گـردد و گردویـش بـه نفـر دوم تعلّـق می‌گیرد. به این ترتیب بازی ادامه می یابد و نفر دوم از جای توقف ارغم، به نشانه روی به گردوهـای (کـال kāl) ردیـف شده می پردازد. وقتی در نشانه روی خطا کرد نفر بعدی کـار را از سر می‌گیرد، یعنی بـازی بـه نفـر سـوم یـا سـه دمبـل sedambel می رسد و بازی به همین منـوال ادامه یافتـه، یک دور کامل انجام می‌شود. دوباره نفر اول از همان جـایی که ارغمش متوقّف شده (در صورتی که از دور خـارج نشـده باشد) به بازی ادامه می دهد. اگر ارغمش بـه گـردوی بـاقی مانده در ردیف برخورد کند آن را بر می‌دارد و اگـر بـه ارغـم فرد دیگر اصابت کند او را از دور خارج می نماید. در صـورت دارا بودن امتیاز، آن را تصاحب می‌کند. پس از آنکـه همـه‌ی گردوهای ردیف شده هدف قرار گرفت، بازی دور اول پایـان یافته تلّقی می‌شود و دوباره هر بازیکن با گذاشتن یـک دانـه گردو در رج raj (=ردیف) بازی را از سر مـی‌گـیرد. بـا ایـن تفاوت که جای نفرات تغییر می کنـد ، نفـرات اول و آخـر و افراد میانی جای خود را با یکدیگر تعویض می‌کنند و تقدم و تأخّر بازی کنان در پرتاب نیز تغییر می‌یابد.

ارغم - بازی/arqəm-bāzi/ (ا.مر) : از انـواع بـازی کـه بـا گردو انجام شود .

اغر) ←* ؛ *قص)* ارغه بازی /arqə bāzi/ ؛

ارغمون/arqəmon/ (ا) : گل ارغوان .

اغر) ارغوان /arqəvān/ ؛ *اشر)* ←* ؛

ارغن-پرغن/arqən-parqən/ (ص.مر) : ۱. مندرس – کهنه . ۲. بی خاصیّت – بی ارزش . **نک** : اپرس .

ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. ارغن پرغن /ərqən- pərqən/ ؛ ق) ارغـه /ərqə/ ؛ *آ)* ←* ؛ *قص)* خرقـه پرقـه /xerqə - pergə/ ؛

ارغنه/arqənə/ (ا) : نوعی از گیاهان وحشی و خـودرو کـه در صحراه و یا مزارع جلگه ای روید .

ب) ←* ؛ *س)* ارغنه /ərqənə/ ؛

ارغوت/arqut/ (ا) : وسیله ای از پوسـت گـاو بـرای کـره گیری – مشک .

قص) ←* ؛

ارغه/arqə/ (ص) : بی سر و پا . **نک** : پاچه ورمال .

آ) ←* ؛ع) ←* ؛

ارف/oref/ (ص) : مورّب – کج – اریب . **نک** : ارب .

اغـر) ارب /əreb/ ؛ *ب)* ←*(اغـر)* ؛ ق) ارب /ərəb/ ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ع) ←* ؛ *قص)* ارب /ərob/ ؛ *ت)* اریب /orib/ ؛

ارفع - کوه/arfaə-ku/ (ا.مک) : نام روسـتا و ارتفـاعی در خانقاه پی سواد کوه .

ارفه ده/arfə-də/ (ا.مک) : از روستاهای بلوک دو آب بـالا واقع در راستوپی سواد کوه .

ارقه/arqə/ (ص) : ۱. قراضه . ۲. لباس مندرس و نامناسب . ۳. لاابالی . ۴. پالان ساییده و هفت خط .

با) عرقنـه /ərqənə/ ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ | *گ)* عرقـه /arqə/ ؛

ارک/ərək/ (ا.مص) : بستن جانوران با ریسمان بلند جهت چرا . **نک** : اورک .

آ) ←* ؛ *قص)* اوک /orak/ ؛ *ت)* ارک /orək/ ؛

ارکا/arkā/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان بنـدپـی بـابل . ۲. نام نهری در حومه الاشت سواد کوه .

ارکون ورکون/arkown var kown/ : از انواع بازهای بومی. روش بازی به این ترتیب است: شروع بازی بـا قرعـه کشـی میان پنج تن بازیکن صورت می‌گیرد. بدین ترتیب یکی از

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بازیکنان داور(ماره) و نفر بعد شروع کننده‌ی بازی می‌شود و سه نفر دیگر رو به دیوار و متصل به هم خم شده ، دستهایشان را به دیوار تکیه دهند وآماده‌ی سوار شدن می‌شوند شروع کننده‌ی بازی پریده و سوار یکی از آن سه تن می‌شود و می گوید: ارکون ورکون خر بمرده چند روزه؟ و دو یا سه یا چهار انگشت خود را نشان می دهد. اگر آنکه سواری می دهد، جواب درست را بگوید، از کسی که سوارش هست سواری می‌گیرد وگرنه، بازی به همین منوال توسط شروع کننده‌ی بازی ادامه می‌یابد و داور در طول بازی قضاوت می‌کند.

ارکویه/arkuya/ : ۱. دیوار سنگی . ۲. پشته .

قص) ←* ؛

ارکه ـ ما/arke-mā/ (ا.مر) : از ماه های مازندرانی مطابق با فروردین ماه خورشیدی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ۱.←* ، ۲. ارکه ـ ما /arkə-mā/ ؛ *با)* ارکه ما /arkə-mā/ ؛ *آ)* ←(*با*) ؛ *ن)* ←(*با*) ؛ *ع)* دیه ـ ما /deye-mā/ ؛ *ت)* دما /dəmā/ ؛

ارگ/arg/ (ص) : اوج – بالاترین نقطه .

اغر) ←* ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. ارک /ark/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. ارک ـ تک /arke-tək/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ *اَک)* ←* ؛

ارگ – بن/argebən/ (ا.مک) : منطقه ای تاریخی با آثارباستانی قابل اعتنا در شرق لاشک نور .

ارگ دله/arg- dələ/ (ا.مر/ق.تک) : در اوج آسمان .

ب) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. ارگ تک /argə tək/ ؛

ارگل/argəl/ (ا) : چوب درخت جنگل .

ارگنا/argənā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن .

ارم/erəm/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهار دانگه‌ی هزار جریب ساری .

ارم/erəm/ (ا) : ورم–آماس–التهاب .

اغر) ۱. الما /əlmā/ ، ۲. ارما /ərmā/ ؛ *ب)* ارما /ərmā/ ؛ *ق)* ارما /ermā/ ؛ *با)* ۱.←(*ق*) ، ۲.←(*ب*) ؛ *آ)* ۱.←(*ب*) ، ۲. الما /əlmā/ ؛ *ن)* ارما /armā/ ؛ *ع)* ورم /varam/ ؛ *ت)* ۱.←(*ق*) ، ۲. ورم /varəm/ ؛

ارما/ərmā/ (ا) : ورم – آماس . **نک** : ارم .

اغر) ۱.←* ، ۲. الما /əlmā/ ؛ *ب)* ←(*اغر*) ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اَک)* چفه دم /čafe-dam/ ؛

ارما - دکتن/ermā - dakətən/ (مص.مر) : ورم کردن – آماس نمودن .

اغر) المادکتن /əlmā-dakətən/ ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. المادکتن /əlmā dakətən/ ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ت)* ارمادکتن /ermā dakətən/ ؛

ارمان/armān/ (ا) : ۱. افسوس . ۲. آرزو .

ب) ارمن /armon/ ؛ *س)* ←(*ب*) ؛ *ق)* ارمون /armun/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* ←(*س*) ؛ *ت)* ←* ؛ *پ)* آرزوک /ārzok/ ؛

ارما هکردن/ərmā-hakərdan/ (مص.مر) : ورم کردن . **نک** : پوش بکاردن .

اغر) الما ـ دکتن /əlmā - dakətən/ ؛ *ب)* ←(*اغر*) ؛ *ق)* ارما ـ ها کردن /ermā-hākerden/ ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲.←(*ق*) ؛ *ع)* ورم ها کردن /varam - hākordan/ ؛ *ت)* ۱. ارما هکردن /ermā hakərdən/ ، ۲. ورم هکردن /varəm hakərdən/ ؛

ارمجی/armǝji/ (ا) : جوجه تیغی . **نک** : ارمنجی .

اغر) ۱.←* ، ۲. ارمنجی /armənji/ ؛ *ب)* ارمنجی /armənji/ ؛ *س)* ←(*ب*) ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اَک)* فیوره /fiurə/ ؛

ارمک/armək/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گنج افروز بابل .

ارمک - کلا/armək-kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان هراز پی شمالی آمل .

ارمن ـ بیمئن/armon-beyamoən/ (مص.مر) : افسوس خوردن – دریغا گفتن .

ب) ←* ؛ *ق)* آرمون داشتن /ārmun dāštən/ ؛ *آ)* ←* ؛

ارمنجی/armənji/ (ا) : جوجه تیغی . نک : ارمجی

اغر) ۱.←* ، ۲. ارمجی /armǝji/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←(*اغر*) ؛ *با)* ارمجی /arneji/ ؛ *آ)* ←(*با*) ؛ *ن)* ←(*با*) ؛ *ع)* ←(*با*) ؛

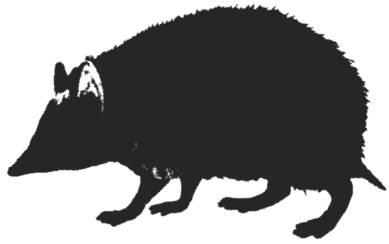
ارمنجی پشت/armənji-pəšt/ (مص.مر) : مرحله ای از

رشد شالی در خزانه – سبز شدن ابتدایی شالی در خزانه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) ارمجی – پشـت /armәji-pәšt/ ؛ ن) ←(آ) ؛ پ) زوزک /zuzak/ ؛

ارمنی/armәni/ (ا) : ارامنه در مقاطع مختلف بـه ایـن منطقـه مهاجرت نموده یا کوچانده شدند. گروه هایی از آنان در زمان صفّویه در مناطقی از استان مازندران اسکان یافتند.
سال های پیش از ۱۲۹۳ شمسی گروهی از ارامنه اتباع ایران در اطراف شهر کراسناداره روسیه بـه کشـت توتـون اشـتغال داشتند. پس از رویداد انقلاب کمونیستی در آن کشـور قصـد بازگشت به ایران نمودند و از ۱۳۰۹ شمسی به بعد به تدریـج از جلفا وارد منطقـه ی گرگان شـدند و پـس از سـکونت در ناحیه ی قرق گرگان کشت توتـون را از سـر گرفتنـد. (جلـد پنجم آسـتارا تـا اسـتاراباد ص/ ۲۷، دکـتر سـتوده)۲. اقلّیـت مذهبی مسیحی که در شـرق مـازندران و گلسـتان امـروزی سکونت دارند.

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛



ارمنجی

ارمـون/armun/ (ا) : ۱. آرمـان ـ آرزو . ۲. افســـوس . ۳. عیب و نقص .

ب) ۱. ارمان /armān/ ، ۲. ارُمـن /armon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. ارمونی /armuni/ ؛ ن) ←(ب) ؛ع) ارمن /armon/ ؛ ت) ارمـان /armān/ ؛ اشر) ←* ؛ پ) آرزوک /ārzok/ ؛

ارمونی/armuni/ (ص.مف) : ۱. آرزوی تحقّـق نیافتـه . ۲. آرزوی قلبی . ۳. آنچه در دل بـه عنـوان یـک آرزو یـا نگرانی باقی باشد . **نک** : دلمونی .

ب) ارمنـی /armoni/ ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) ←* ؛ ن) ارمـون /armun/ ؛

ارمه/arme/ (ا) : ورم .

آ) ارما /әrmā/ ؛ع) ورم /varam/ ؛ ت) ۱. ارمـا ermā ، ۲. ورم /varam/ ؛

ارمیج/armij/ (ا) : از انواع سار که روی بال های آن سیاه و بدنش سفید و روی سرش کمی صورتی رنگ است .

ق) ←* ؛

ارن/aran/ (ا.مک) : نام مرتعـی در کوهسـتان کلاردشـت چالوس .

اُرنج/orәnj/ (ا) : ماهی خزری از راسته ی کپور ماهیان .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

ارنده/arәndә/ (ص) : ۱. آرد خوب نرم نشده . ۲. گنـــدم و جوی دو نیمه شده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

ارنز/arnaz/ (ا) : اندرز .

ن) ←* ؛

ار– نش/ar-noš/ (ا) : بانگ خر ـ عرعر خر .

اغر) ار–ار /ar-ar/ ؛ ب) ارنـوش /ar-nuš/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) انـوش /anuš/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) ارنا /arnā/ ؛ ت) ارنو /arnow/ ؛

ارنگ ، مرنگ/arәng-marәng/ :

از انواع بازی های بومی پسرانه است. بازی کنان برای بـازی از نوعی شال به نام درنه (dәrnә) استفاده مـی کننـد. روش بازی بـه ایـن صـورت اسـت کـه بازیکنـان در دو صـف بـا فاصله‌ی ده تا بیست متر قرار می‌گیرند. از هر دسته نمـاینده ای انتخاب شده وارد میدان می‌شود. با قرعه کشـی و یـا بـا توافق طرفین، گروهی حاکم و گروهی محکوم نام می‌گیرند. شال در دست نمـاینده‌ی گروه حـاکم اسـت. گروه حـاکم از پیش ، اسب یکی از افراد محل را که دارای ویژگی خاصّی از جهت رنگ یا جثّه و دیگر صفات اسـت در نظـر گرفتـه بـه طرح سوال می پردازد و قرار را بر ایـن مـی‌گـذارد کـه گروه محکوم پنج بار حـق جـواب دادن داشـته باشـد. اگر جـواب درست باشد ، برنده شده و میدان داری به آن‌ها می رسد. در این هنگام نماینده‌ی گروه حاکم، رو به نماینده‌ی گروه

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

محکوم نموده و در حالی که شال را تاب می دهد، با اشاره‌اش بچه های گروه او می‌گویند: ارنگ، مرنگ. بچه های گروه محکوم جواب می دهند: چرب چرنگ. افراد گروه محکوم می‌گویند: اسب، اسب کی؟ بچه های گروه محکوم جواب می دهند: اسب اسبِ ... چنانچه پاسخ درست نباشد پنج بار این پرسش بین افراد دو دسته ادامه می‌یابد. در صورتی که نتوانند جواب درست بدهند، بازیکنان گروه حاکم به نماینده و میدان دار خود می گویند بتراش bətərāš. یعنی تعقیب کن و ضربه بزن. نماینده گروه حاکم با شالی که در دست خود دارد، نماینده گروه محکوم را مورد حمله قرار داده و با شال به پاهایش ضربه می زند. سرانجام نماینده گروه محکوم به دنبال صف خود رفته و در امان می ماند. سپس نماینده‌ای دیگر از گروه محکوم، به میدان می آید و بازی به همین منوال با عوض کردن پرسش و پاسخ دادن طرف مقابل ادامه می‌یابد.

ار- نوش/ər-noš/ (ا) : شیهه ی اسب یا خر . نک : ارنش.

ب) ←* ؛ ق) شیره /širə/ ؛ آ) انوش /anuš/ ؛ ن) ←* ؛

ارنووت/arnavut/ (ص) : ۱. آدم بی انصاف . ۲. قوی پیکر زورمند.

قص) ←* ؛

ارنیس/arnis/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

ارنیش/ərniš/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

ارو/aru/ (ا) : پارو .

ب) هارو /hāru/ ؛ س) پارو /pāru/ ؛ با) ارو /eru/ ؛ آ) ←(س) ؛ اشر) نارو /nāru/ ؛ | ک) پارو /pāru/ ؛

اروا/ervā/ (ا) : ۱. ارواح . ۲. از این واژه مفهوم مفرد نیز مراد کنند .

س) ←* ؛ آ) ←* ؛ قص) اروا /arvā/ ؛ | ک) ←(قص) ؛

ارواح ته گت پا/ervāhe tə gatpā/ (ش.ج) : نوعی سوگند – به روح پدر بزرگت قسم .

س) ارواح ته گت بابا /ervāhe tə gat bābā/ ؛ ق) ←* ؛

اروار/ərvār/ (ا.مک) : نام محلّی در مراتع سواد کوه در حوالی الاشت .

پ) اور وار /urwār/ ؛ او) اروار /arvār/ ؛

ارّ-و-بر/arr - o- bar/ : ۱. از اصوات . ۲. حرف اضافی . ۳. غرولند .

اغر) ۱.←* ، ۲. ور–ور /vər - vər/ ؛ ب) ارّ–و –بر /ərr-o-bər/ ؛ س) ور ور /vər vər/ ؛ ق) ارّه– بر /errə-bər/ ؛ با) ارّو – بر /erro-bər/ ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ ن) ارو – بر /ero - bər/ ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ اشر) ←(س) ؛

اروت/erut/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه ی سورتچی ساری .

ارود/arud/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان سه هزار تنکابن .

ت) آرود /ārud/ ؛

اروس/ərus/ (ا) : روس – کشور روسیّه .

اغر) ۱.←* ، ۲. اروس /orus/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) روس /rus/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ارس /rus/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ع) ←* ؛ ت) اروس /arus/ ؛ اشر) ←* ؛ | ک) اروس /orus/ ؛

اروس - بانگام/ərus-bāngām/ (ا.مر) : گوجه فرنگی – گاهی به معنی بادمجان هم به کار رفته است .

اغر) ۱.←* ، ۲. اروس بنگوم /ərus - bangom/ ؛ س) بینگوم /bingom/ ؛ ق) ۱. وینگوم /vingum/ ، ۲. بنگوم /bengum/ ؛

اروس پرکه/arus parkə/ : از اجزاء بافندگی سنّتی مازندران .

اروس داماد/arus - dāmād/ (ا.مک) : از سرچشمه های رودخانه ی فریم واقع در دو دانگه ی هزار جریب ساری.

اروس - دُمال/arus - domāl/ (ا.مص/ا.مر) : واژه گیلی است و به معنی از پی عروس رفتن است. در اصطلاح موسیقی یکی از تکّه های سازی مربوط به مراسم عروسی است که توسط نی چوپانی و یا لله وا نواخته می شده است .

ق) آروس دمال /ārus - domāl/ ؛ با) اروس – دمالی /arus - demāli/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(با) ؛ع) اروس – دمالی /arus - domāli/ ؛ ت) ←* ؛ | ک) آروس – دومبال /ārus- dumbāl/ ؛

اروس قلعه/ərus qalə/ (ا.مر) : قلعه ای در جنوب روستای

گُل افرا و سوته ده بندرگز که توسط روسها ساخته شده ورفته رفته معدوم گردید.

اروسک/ərusək/ (ا) : نوعی را سوی زیبا که در باور عوام بر روی گنج خانه می‌سازد .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اروسک /arusək/ ؛ س) اروسک /arusək/ ؛ ق) ←* ؛ آ) آروسک /ārusək/ ؛ |گ) عروسی /arusay/ ؛ پ) کاکومک /kākūmak/ ؛

اروس - مار/arus- mār/ (ا.مر) : مادر عروس .

ن) ←* ؛

اروسی/ərusi/ (ص.نس) : ۱. روسی . ۲. زبان روسی .

اغر) ۱.←* ، ۲. روسی /rusi/ ؛ ب) ←* ؛ س) روسی /rusi/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) اروسی /orusi/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) اروسّی /orussi/ ؛ قص) ←(س) ؛ ت) اروسی /arusi/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) اوروسی /orusi/ ؛

اروس یار/arus yār/ (ا.مص) : از نغمات موسیقی مراسمی مازندران که با سورنا و نقاره نواخته شود . **نک** : اروس دمال .

س) ←* ؛

اروش/aruš/ (ا.مک) : مرتعی در کجور که در محل، ناسنگ هم نامیده شود .

اُروشن کر/o- rušən- kar/ (ا.مر) : ۱. رقاصک . ۲. حشره ای که روی آب حرکت کرده و به عقیده عوام سبب روشنی و زلالی آب گردد .

س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) او روشن گری /u - rušen - garay/ ؛

اره/are/ (ق.تص) : حرف تصدیق - آری - بلی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) آره /ārə/ ؛ قص) ←* ؛ ت) آره /āre/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اری /arəy/ ؛

اره/arə/ (ا) : ارّه نجّاری . نک : هره

اغر) ۱.←* ، ۲. هره /harə/ ؛ ب) هره /harə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) ارّه /arrə/ ؛ ت) ←(ب) ؛ اشر) ←(ب) ؛ |گ) ←(قص) ؛

اره او بله او نادنی بوشه/areou baleou nādani bouše/ : نوعی بازی دونفره است. در این بازی یکی از طرفین سؤال می‌پرسد و بازیکن دیگر در پاسخ به سؤالات هیچگاه نباید از کلمات آره(آری)، بله (بلی) و نا (نه) استفاده کند. به عنوان مثال اگر از او سؤال شود : حالت خوب است؟ باید در جواب بگوید: خوب هستم ، یا خوب نیستم. در صورت استفاده از کلمات فوق بازنده است و جریمه می‌شود.

اره نا/arenā/ (ا.مر) : بله خیر - پاسخ - درخواست پاسخ سؤال .

س) ←* ؛ آ) ←* ؛

ارّه - توک/arrə-tuk/ (ا.مر) : از انواع مرغابی .

ت) ←* ؛

ارّه کش/arrə kaš/ (ص.فا) : ارّه کش . **نک** : هره کش .

اغر) ←* ؛ س) هره کش /harə kaš/ ؛ با) ←(س) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) ←* ؛

اره - گیرون/are-girun/ (ا.مص) : خواستگاری - بله برون .

اغر) اره گیران /are-girān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

ار - هنج/ar - hanj/ (ا.مر) : راه آب زیرزمینی .

قص) ←* ؛

اره و/arə va/ (ق.تا) : در تایید و تصدیق گفته می شود .

اغر) اره - نا /are-nā/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. اره-وان /are-vān/ ؛ س) اره /arə/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) آره /ārə/ ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) اری /arəy/ ؛

اره - هدائن/are - hədāən/ (مص.مر) : پاسخ مثبت دادن در مراسم خواستگاری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اره - هدائن /are-hədāan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. آره هادان /āre-hādān/ ، ۲. آره - هایتن /āre-hāytan/ ؛ قص) بله هدائن /balə-hedāan/ ؛ ت) اره - دئن /are-dean/ ؛ اشر) ←* ؛

اری/ari/ (ا) : آرواره - لثه . **نک** : چکن .

اغر) ۱.←* ، ۲. اریه /areyə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. هری /hari/ ؛ س) ←* ؛ اشر) اروارک /ərvārak/ ؛ پ) آروارک

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**) گیلی ، **پ**) پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

؛ ərvāvak

اری /ari/ **(ص) :** بزی که دو خط بصورت موازی در پیشانی داشته باشد . **نک** : چهار بز .

ق) ←* ؛

اریب/erib/ **(ص) :** ۱. مایل – اریب . ۲. کج .

اغر) ارب /əreb/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* ارف /oref/ ؛ *ت)* اریب /orib/ ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲. ارب و اُریب /ereb o orib/ ؛

اریب - اریب/ərib-ərib/ **(ص.مر) : نک** : ارب ارب .

اغر) ←* ؛ *ب)* ارب ارب /əreb-əreb/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *ق)* ارب ارب /əreb-ərəb/ ؛ *آ)* ۱.←*(ق)* ، ۲. ارب شرب /ərəb šərəb/ ؛ *اشر)* ←* ؛

اری- بالا/ari-bālā/ **(ا.مر) :** آرواره ی بالایی .

اغر) ←* ؛ *س)* بالا چنه /bālā čanə/ ؛ *ق)* بالا چونه /bālā čunə/ ؛ *پ)* اروارک /ərvārak/ ؛

اری- پشت/ari-pəšt/ **(ا.مر) :** پشت آرواره .

اغر) ←* ؛ *ب)* هری- پشت /hari-pəšt/ ؛ *ق)* بالا چونه /bālāčunə/ ؛

اُریم/orim/ **(ا.مک) :** از توابع دهستان چهار دانگه هزار جریب ساری .

اریم/erim/ **(ا.مک) :** روستایی در قائم شهر .

اریه/areyə/ **(ا) :** ۱. آرواره – لثه . ۲. عاریه.

اغر) ۱.←* ، ۲. اری /ari/ ؛ *اشر)* ←* ؛

اُز/oz/ **(ا.مک) :** روستایی در نور .

ازاب/əzāb/ **(ا) :** ۱. بیماری صرع یا غش . ۲. اذیّت و آزار . **نک** : آزار .

اغر) ۱. اُزار /ozār/ ، ۲. اُزاری /ozāri/ ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

ازا-بخارد/azā-bəxārd/ **(ص.مف/ش.ج) :** در عزا مصرف شده – نوعی نفرین . **نک** : آزا بخارد .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ازا بخرد /azā-baxerd/ ؛ *ق)* آزا-بخرد /āzā-baxerd/ ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛ *ع)* آزّا بخرد /āzzā-boxord/ ؛ *قص)* ←*(س)* ؛ *ت)* ازا بخارد /azābəxārd/ ؛

ازا - بخاردن/azā-bəxārdən/ **(مص.مر) :** نوعی نفرین . **نک** : آزا بخاردن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ازا بخاردن /azā-baxārdən/ ؛ *ق)* آزا بخردن /āzābaxərdən/ ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛

ازار/ozār/ **(ا) :** رنج و عذاب . **نک** : ازیت .

اغر) ۱.←* ، ۲. ازیت /azyət/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ازاب /əzāb/ ؛ *ق)* ←*(س)* ؛ *با)* آزار /āzār/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ع)* ←*(با)* ؛ *قص)* ←*(با)* ؛ *ت)* ←*(با)* ؛ |*ک)* ←*(با)* ؛

ازّار/əzzār/ **(ا) :** درخت آزاد با نام علمی: černat zelkora ddest .

اغر) ۱. ازدار /əzdār/ ، ۲. ازدار /azdār/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ازدار /əzdār/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. ازّار- دار /əzzār dār/ ؛ *ن)* ازار /azār/ ؛ *ع)* آزات – دار /āzāt-dār/ ؛ *ت)* ازار /ezār/ ؛ *اشر)* ازدار /ezdār/ ؛ | *ک)* آزاردار /āzār-dār/ ؛

ازّاربن/əzzār - bən/ **(ا.مک) :** از محلّه های قدیمی شهرستان بابل .

ازّار- بن/əzzāre-bən/ **(ا.مک) :** نام بخشی از زمین های کشاورزی از دهستان دشت سر آمل .

ازار-جار/əzār-jār/ **(ا.مر) :** ۱. محّل رویش درختان آزاد به صورت انبوه . ۲. مرتعی جنگلی در نوشهر . **نک** : ازدار - کود - بنه .

اغر) ۱.←* ، ۲. ازداری /əzdāri/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ازداری /əzdāri/ ؛ *ق)* ۱.←* ، ۲. ازار- جاری /ezār-jāri/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ازّار-کله /ezzār-kalə/ ؛ *ت)* ازار کل /ezārkel/ ؛ |*ک)* آزار کله /āzār-kalə/ ؛

ازار جندی/ozār-jəndi/ **(ص.مر) :** غشی – بیمار مبتلا به صرع .

اغر) ←* ؛ |*ک)* آزاری /āzāri/ ؛

ازار سی/ezārsi/ **(ا.مک) :** از توابع دهستان بندپی بابل – آزارسی .

ازارسی - تسکاچو/ezārsi-teskāču/ **(ا.مک) :** از توابع دهستان بابل کنار بابل .

ازارسی حاتم/əzārsi-hātəm/ **(ا.مک) :** از توابع شهرستان

آوانوشت : (a = ا) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = او) (ow = او)

بابل .

ازارسی-حاجی بابا/ezārsi-hāji-bābā/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان بابل‌کنار بابل .

ازارسی - حسین جان/ezārsi-hosein - jān/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان بابل‌کناربابل .

ازارسی - سدلّا/əzārsi-šadollā/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان بندپی بابل .

ازارسی - شبان - علی/ezārsi-šabān-ali/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان بابل‌کنار بابل .

ازارسی - میرزا گل/ezārsi-mirzāgol/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان بابل کنار بابل .

ازال آهن/əzāl-āhən/ : بخش نوک تیز و فلزی گاو آهن.

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛

ازارسی - نعمت الله/ezārsi - nəmatəllā/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان بابل‌کنار بابل .

ازارک/azārak/ **(ا.مک)** : ۱. روستایی از دهستان رامسر تنکابن . ۲. روستایی در کنار رودخانه ی چالوس . ۳. نام دهکده ای در کوهستان کجور .

ازارک-بالا/azārak- bālā/ **(ا.مک)** : از توابع کلارستاق چالوس .

ازارک - پایین/azārak-pāyin/ **(ا.مک)** : از توابع کلارستاق چالوس .

ازار-کتی/ezār-kəti/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان بابل کنار بابل .

ازارگل/azār-gal/ **(ا.مک)** : روستایی از دهستان بند پی بابل .

ازار-ناک/ozār-nāk/ **(ص.نس)** : **نک** : آزار ناک .

ازارود/ezārud/ **(ا.مک)** : نام رودخانه ای در نشتارود عبّاس آباد .

ازاره/əzārə/ **(ا)** : نرده ی چوبی .

ب) ← * ؛ ق) هزاره /hezārə/ ؛ ن) ازاره /ezārə/ ؛ ت) ازار /əzār/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

ازازیل/azāzil/ **(ص)** : وارد - خبره . **نک** : خوره .

اک) ← * ؛

ازاش/azāš/ **(ا)** : ۱. دعوا . ۲. برخورد سخت .

ق) ← * ؛

ازاکو/azāko/ **(ا.مک)** : ۱. مخفّف آزاد کوه . ۲. قلّه و کوهی که در آن علف نروید و غیر قابل استفاده باشد . ۳. کوهی که آزاد، صعب العبور و دست نیافتنی است و نیز نام مرتعی به همین نام در یوش .

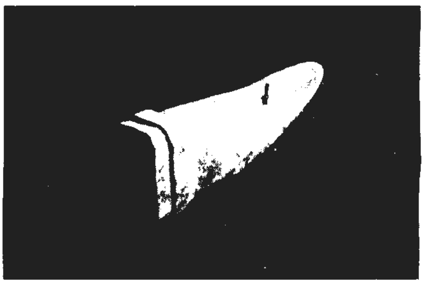
ازاکو/azāku/ **(ا.مک)** : آزاد کوه - کوهی در نور .

ازال/əzāl/ **(ا)** : خیش - گاو آهن . **نک** : بنکا .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ۱. ← * ، ۲. ازّال /əzzāl/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ازال /azāl/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ اشر) ۱. ← * ، ۲. ازالی /ezāli/ ؛

ازال آهن/əzāl-āhən/ : بخش نوک تیز و فلزی گاو آهن.

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛



ازال آهن

ازال - بنه/ezāl-benə/ **(ا.مر)** : دوتکّه از ابزار خیش که عبارتند از سر دسته و بنه کا . **نک** : سردسته - بنه کا .

س) ازال کینگه /ezāl-kingə/ ؛ آ) ازّال بنه /əzzāl bənə/ ؛ قص) ازال کینگه /azāl-kingə/ ؛

ازال بنه کا/ezāl - bənəkā/ **(ا.مر)** : تکّه چوبی برای تنظیم شیار زمین .

ت) بنه کا /bənəkā/ ؛

ازال - تیر/əzāl – tir/ **(ا.مر)** : ۱. چوب بلند خیش که به گردن حیوان وصل شود .

اغر) ۱. ← * ، ۲. ازال چو /əzāl - ču/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← *

← *) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

؛ ق) ←* ؛ با) ازال - شـونه /əzāl-šunə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ازال–تیر /azāl-tir/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) گادار تیر /gādār tir/ ؛ اشر) ازال–تیره /azāl-tirə/ ؛

ازال - جفت/ezāl-jəft/ (ا.مر) : گاو آهنی که یک جفـت گاو یا اسب آن را بکشد .

آ) ازّال جفت /əzzāl jəft/ ؛ اشر) ←* ؛

ازال - دسّه - مـاس/əzāl-dassə-mās/ (ا.مـر/ص.فـا) : ۱. دستگیره ی خیش . ۲. کسی که بـا گرفتـن دسـته ی خیش زمین را شخم می زند .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ازال سردسـه /əzzālsardassə/ ؛

ازال–دین/əzāl-din/ (ا.مک) : از توابع دهستان میـان دو رود ساری .

ازال - سـر - دسـته/əzāl-sar-dastə/ (ا.صـر) : دسـته ی چوبی گاوآهن .

اغر) ۱.←* ، ۲. ازال - دسته /əzāl-dastə/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←(اغـر) ، ۲. ازال - سـر - دسّـه /əzāl-sar-dassə/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. ازّال سـر دسـته /əzzāl -sar-das tə/ ؛ ن) ۱.←(اغـر) ، ۲. ازّال–دسّـه /ezzāl-dassə/ ؛ ع) ازّال - دسّه /ezzāl-dassə/ ؛ قص) دسّـه الـم /dassə - alem/ ؛ اشـر) ۱.←(اغـر) ، ۲. دسّـه– ازال /dassə-əzāl/ ؛

ازال شو/əzāl-šu/ (ص.فا) : ۱. کنایـه از مطیـع و آرام . ۲. کسی که بتواند همراه گاو آهن به شخم زدن بپـردازد . ۳. گاوی که رام باشد .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛

ازال–کینگه/əzāl-kingə/ (ا.مر) : **نک** : بنکا .

اغر) ازال - کینـه /əzāl-kinə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغـر) ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. کینگـه /kingə/ ، ۲.←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ اشر) ازالی /əzāli/ ؛

ازّاله - خال/ezzālə-xāl/ (ا.مر) : چوبی بزرگ مانند دسـته ی کمان که توسّط دو تکّه ریسمان بنام هلشت به جت (گاو آهن) وصل است . **نک** : خلشت - جت .

آ) ←* ؛

ازالی/əzāli/ (ص.نس) : ۱. گاوی که بـرای شـخم تربیـت شده باشد . ۲. رام .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ازال شو /əzāl-šu/ ؛ ق) ازّالـی /əzzāli/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ع) کـاری ورزا /kāri-varzā/ ؛ اشر) ←* ؛

ازان/ozān/ (ص) : ۱. آویـزان . ۲. در حـالت معلّـق قـرار گرفتن . **نک** : دروجان - دلینگان .

اغـر) ←* ؛ ق) هرآییـت /herāit/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. آوزن /āvəzon/ ؛ ع) هراییت /horāit/ ؛ اشـر) ۱.←* ، ۲. انگـان /əngān/ ؛ پ) آکوییت /ākuit/ ؛

ازان رو/əzānru/ (ا.مک) : روسـتایی از بلـوک راسـتوپـی سواد کوه .

از –این –ور/az-in-var/ (ق.مک) : از این طـرف . **نـک** : این وری .

اغر) این–ور–جه /in-var-je/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) این ور /invar/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ایـرا /irā/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ازایرا /az-ei-rā/ ؛

ازب/azəb/ (ص) : ۱. مجرّد . ۲. پسر یا مرد بی زن .

اغر) ۱.←* ، ۲. ازب - قولـی /azəb-quli/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ازب - غولـی /azəb-quli/ ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. ازب غلی /azəb-qəli/ ؛ ن) ازب /azab/ ؛ ع) ازب /azeb/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ن) ؛ |ک) ازب /azab/؛

از باران/az bārān/ (ا.مک) : روستایی از دهسـتان دابـوی شمالی آمل .

از بلو/azbalu/ (ا.مک) : از قلاع قدیمی در رامسر کـه بـه احتمال مارکوه امروزی است .

از–بن/əz-bən/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلـی جـان قشلاقی تنکابن .

ازبنا/azbenā/ (ق.تک) : دوباره .

ق) ←* ؛ آ) از سر /az.sar/ ؛ ع) ۱. ازسر /azsar/ ، ۲.←(آ) ؛ ت) ←(ع) ؛ |ک) از سر نو /az-sar-no/ ؛

از بنا/əz bənā/ (ا) : گشنیز .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱. امزنـا /əmzənā/ ، ۲. ازبنا /ezbenā/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. امزنا

/amzənā/ ؛ ن) امزنا /amzənā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ پ) گشنیچ /gašnīč/ ؛

از بنو/azbənu/ : شاید– ممکن است .

از بیل/əzbil/ (ص/ا) : ۱. کنایه از: افراد لاغر . ۲. ساقه ی خشک برنج .

ع) از بیل /ezbil/ ؛ ت) ←* ؛

از بین – چال/azbin-čāl/ (ا.مک) : روستایی از دهستان جنّت رودبار رامسر .

ازتا/ezetā/ (ا) : ۱. نوعی گیاه خوراکی صحرایی که در بهار روید . ۲. برگ چغندر وحشی . **نک** : استا .

ب) استا /estā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) اسّا /essā/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) اساک /assāk/ ؛ ت) اسّاک /ossāk/ ؛

ازتول/azetul/ (ا) : اتاق بزرگ .

با) ←* ؛

ازدار/əzdār/ (ا) : درخت آزاد . **نک** : آزاد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ازّار /ezzār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) اوج –دار /uj-dār/ ؛ ع) آزات–دار /āzāt-dār/ ؛ ت) ازاردار /ezārdār/ ؛ اشر) ازدار /ezdār/ ؛ گ) آزادار /āzādār/ ؛

ازدار تپّه/əzdār tappə/ (ا.مک) : تپّه ای در غرب بالا جادّه ی کردکوی .

ازدار– کود بنه/əzdār-kud-bənə/ (ا.مک) : ۱. محلّ رویش درختان آزاد به صورت انبوه . ۲. مرتعی جنگلی در نوشهر .

اغر) ازداری /əzdāri/ ؛ ن) ←* ؛ ع) آزات کله /āzāt-kalə/ ؛ ت) ازار کل /ezārkel/ ؛ | گ) آزاردارکله /āzār-dār-kalə/ ؛

ازداری/əzdāri/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. محلّ رویش درختان آزاد به صورت انبوه . ۲. مرتعی جنگلی در نوشهر . **نک** : ازدار کود بنه .

اغر) ۱.←* ، ۲. ازدار–سری /əzdār-sari/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ازّار–جاری /ezzār-jāri/ ؛ ن) ←* ؛ ع) آزات کله /āzāt-kalə/ ؛ ت) ازارکل /ezār kel/ ؛ اشر) ازداری /əzdāri/ ؛



ازدار

اُزر/ožər/ (ا) : از بادهای شبانه روزی منطقه ی خزر جنوبی که شب هنگام از کوه البرز به سوی دریا وزد .

اغر) ←* ؛ ب) ازر /ozer/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. اوزر /uzer/ ؛ با) اوزر /uzər/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ←(ب) ؛ اشر) ازیر /ozir/ ؛

ازّرچال/ezzərčāl/ (ا.مک) : نام مرتعی در حوزه کلاردشت چالوس.

ازرق دون/azrəq-dun/ (ا.مک) : پشته ای تاریخی که محلّ عمارت و خانهٔ جلال ازرک بوده است .

با) ←* ؛

ازرک/azrək/ (ا.مک) : از توابع دهستان یخکش بهشهر .

ازرود–سر/azrud-sar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بند پی بابل .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ازسر/az sar/ (ق.تک) : دوباره – باردیگر .

اغر) ۱.← * ، ۲. استر /assar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ← * ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. دواره /devārə/ ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ ت) ← * ؛ اشر) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ |ک) از سر نو /az sar-no/ ؛ پ) اپاچ /apāč/ ؛

ازغال/ezqāl/ (ا) : ذغال .

اغر) زغال /zəqāl/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ← * ؛ع) زغال /zeqāl/ ؛ ت) زغال /zoqāl/ ؛ اشر) ۱.←(ب) ، ۲.←(اغر) ؛ |ک) زوغال /zuqāl/ ؛

ازف/azəf/ (ا) : ابر باران زا .

از-کل/aeze-kel/ (ا.مر) : ردّپا – نشانه – اثر .

ن) ← * ؛ع) ←(ت) ؛ ت) کل /kel/ ؛

از-کلا/oz-kalā/ (ا.مک) : نام روستایی در نور .

ازگ/ezg/ (ا) : گیاه و شاخه ی نورسته و تازه جوانه زده .

قص) ← * ؛

از گامه/ezgāmə/ (ا) : چوب هایی که در دیوار ساختمان کاه گلی به کار می رود .

ع) ازگمه /ezgemə/ ؛ ت) ← * ؛ |ک) زگمه /zagame/ ؛

ازگه/azgə/ (ا) : ۱. جوانه ی نورسته . ۲. برگهای چیده شده ی درخت توت که جهت خوراک کرم ابریشم مورد استفاده قرار گیرد.

ب) ← * ؛ س) ازگه /əzgə/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. ازگه /azga/ ؛ ن) ← * ؛ع) ←(س) ؛ ت) ازگه /ezgə/ ؛ پ) ازگ /azg/ ؛

ازلف/azləf/ (ا) : **نک** : اسلف .

ازلگ/azləg/ (ا) : گیاهی است .

ازم/azəm/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهاردانگه ی هزار جریب ساری .

ازمار/azemār/ (ق.ز/ق.تک) : ۱. کمی بعد . ۲. از نو – دوباره .

ن) ← * ؛ع) ازما /ezmā/ ؛

ازماک/azmāk/ (ا) : واژه ای برای پایان بازی . **نک** : اخاس .

آ) ← * ؛

ازملک/azmalək/ (ا) : گیاهی بالارونده و تیغ دار که بر درختان هم جوار می پیچد. نام علمی آن smilan encelsal . **نک** : بارانک .

اغر) بارانک /bārānək/ ؛ ق) اسکلیم /eskelim/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ۱.←(ک) ، ۲. از ملک لم /azmalaklam/ ؛ ت) ۱. ازک-ملک /azek-malek/ ، ۲. الک-ملک /alək-malək/ ؛ |ک) ازملک /azmalak/ ؛

ازمه/ozma/ (ا) : نوعی سبزی خوراکی – قازیاقی .

قص) ← * ؛

ازن/azan/ (ا) : اعلام فسخ و یا پایان کار . **نک** : ازماک – اخاس .

ق) ← * ؛ آ) ازماک /azmāk/ ؛

ازنابور/eznābur/ (ص) : ۱. لندهور . ۲. نکره و نتراشیده . ۳. بدجنس .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛

ازن-درّه/ozon-darrə/ (ا.مک) : از توابع شهرستان پل سفید سواد کوه .

ازنده/ozondə/ (ا.مک) : از توابع شهرستان پل سفید سواد کوه .

از-نقس/az-anqas/ (ق) : ۱. عمداً – از روی قصد و اراده . ۲. برای شوخی و تفنّن . **نک** : بازی بازی .

اغر) ← * ؛ آ) ← * ؛ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

ازنوا/aznəva/ (ا.مک) : دهکده ای از ناحیهٔ گیلخواران قائمشهر .

ازنی/azni/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه ی سورتچی ساری .

ازوت/əzot/ (ا.مک) : نام کوهی در سواد کوه .

ازوت/əzot/ (ا.مک) : روستایی در حوزه ی شهرستان سواد کوه .

ازون-درّه/əzon-darrə/ (ا.مک) : نام مکانی در سواد کوه نک : ازن دره.

ازون ده/azunde/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

ازی/əzi/ (ا) : نوعی حشره – بید – شپشه ی برنج .

اغر) ۱.←* ، ۲. ایزی /izi/ ؛ ب) ایزی /izi/ ؛ س) ۱. ایزو /izu/ ، ۲. ازو /ezu/ ؛ ق) ازی /əzi/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛

ازی/ezi/ (ق.ز) : زود .

اغر) زی /zi/ ؛ ب) زید /zid/ ؛ س) زی–زی /zi-zi/ ؛ ق) زود /zud/ ؛ *آ)* ←(ق) ؛ ع) ←*(اغر)* ؛ *ت)* ←(ق) ؛ *اشر)* ←(ق) ؛ *اک)* ←(ق) ؛ پ) زوت /zut/ ؛

اُ–زی/o-zi/ (ا.مص) : ۱. کنایه از هم خوابگی زیاد . ۲. زیر آبی رفتن . **نک** : آب تفی – اُ–تهی .

اغر) ۱. اُ–تهی /o-tahi/ ، ۲. اُ–تیی /o-tayi/ ؛ ب) اُ–تیی /o-tayi/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛

ازی–بزه/əzi-bazə/ (ص.مف) : غلّات آفت زده .

اغر) ۱.←* ، ۲. ازی دکته /əzi-daketə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ازوبزه /ezo-bazə/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ت)* گازی بزه /gāzi baza/ ؛

ازی خل/əzixəl/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

ازی–دکته/əzi-daketə/ (ص.مف) : سن زدگی غلّات .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ازو دکت /ezo-daket/ ؛ ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛

اُزیر/ozir/ (ا) : بادشبانگاهی جلگه ی خزر جنوبی با جهت وزش جنوب به شمال .

ب) اوزر /ozər/ ؛ س) ←(ب) ؛ *آ)* ←(ب) ؛ ع) ←(ت) ؛ *قص)* ازر /ozər/ ؛ *ت)* ←(ع) ؛ *اشر)* ←* ؛

ازیرک/ozirak/ (ا.مک) : نام گورستانی قدیمی در جهت غرب دهکده ی کندلوس از آبادی‌های زانوس رستاق کجور .

اُ–زیرکا/o-zirkā/ (ا.مص) : ۱. کنایه از ریشه کن شدن افراد یک دودمان . ۲. آب زیرکاه – موذی . **نک** : بن تراش .

ق) کناری /kənāri/ ؛ *اشر)* ←* ؛ *اک)* ←* ؛

ازی–مار/əzi-mār/ (ق.تک/ق.ز) : ۱. دوباره . ۲. کمی بعد .

ن) ازی–ماز /azi-mār/ ؛ ع) ازما /əzmā/ ؛

اُزین/ozin/ (ا) : جایگاه چیدن و انباشتن موقت بافه های گندم و برنج و جو .

ب) ←* ؛ س) ارزین /orzin/ ؛

اُ زینه/o zinə/ (ا.مک) : از توابع دهستان استرآباد جنوبی و در فارسی او زینه owzinə گویند .

اژت/ežet/ (ا) : ۱. چوب چنگک دار جهت آویزان کردن لباس . ۲. چوب لباسی گالشی .

ت) ←* ؛

اژدائو/aždāu/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در حومه نوشهر .

اژدر/aždər/ (ا/ص) : ۱. از نام های سگ . ۲. برنّده و قاطع . ۳. اژدها .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اژدر /azder/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. اژدر /oždar/ ؛ *ن)* ←* ؛ ع) اژدر /aždar/ ؛ *ت)* ←(ع) ؛ *اشر)* ایژدار /iždār/ ؛ *اک)* ←(ع) ؛

اژدرا/əždərā/ (ا) : اژدها .

اغر) ۱.←* ، ۲. اژدها /eždəhā/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اوژدئا /uždəā/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. اوژدرا /uždərā/ ؛ ق) ۱. افی /afi/ ، ۲. اژدها /eždəhā/ ؛ *آ)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. اژدها /əždəhā/ ؛ *ن)* افی /afi/ ؛ ع) اجدها /ejdəhā/ ؛ *ت)* اژدها /əždehā/ ؛ *اشر)* ایژدهار /iždəhār/ ؛ *اک)* اژدها /eždəhā/ ؛ پ) مار /mār/ ؛

اژدرهار/aždarhār/ (ا) : اژدها .

آ) اژدها /əždəhā/ ؛ *اک)* اژدها /eždəhā/ ؛

اژدلم/aždələm/ (ا.مک) : مرتعی در مسیر رامسر به جوردی (جواهرده) که در آن گورهای قدیمی دیده می شود .

اژدونک/aždunak/ (ا.مک) : قلّه ای به ارتفاع ۳۸۵۰ متر در کلاردشت چالوس .

اژدها/əždəhā/ (ا) : اژدها .

ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ع) ←* ؛

اژدها/eždəhā/ (ا.مک) : مرتعی پرتاسی در حوزه ی لفور سواد کوه .

اژدها کمر/aždəhā kamar/ (ا.مک) : صخره ای در جوار روستای کردیچال کلاردشت .

اژده–دم/aždə-dəm/ (ا.مر) : اردک دم دراز با نام علمی

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

. fulus

اغر) ←* ؛ |ک) کژدوم /každum/ ؛

اژقار/ežqār/ (ا) : تراشه ی بسیار نازکی از چوب که به عنوان خلال دندان نیز استفاده کنند .

ت) ←* ؛

اژناوور/əžnāvur/ (ا) : **نک** : اجناوور .

اژیک/ažik/ (ا) : **نک** : اجیک .

اغر) اجیک /ajik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) انجیک /anjik/ ؛ ت) جیک /jik/ ؛ |ک) ←(اغر) ؛

اس/os/ (ص) : آبستن .

آ) اوس /us/ ؛ ن) ←* ؛ ت) آبسّان /abəsān/ ؛ |ک) آبستن /ābastān/ ؛

اسّا/assā/ (ا) : ۱. نوعی گیاه خوراکی صحرایی که در بهار می روید، . ۲. برگ چغندر وحشی . **نک** : اسّا - ازتا .

ب) استا /astā/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. ازتا /ezetā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. اسدا /asdā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اسّاک /ossāk/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اسّا/əssā/ (ص) : استاد - استاد کار .

اغر) ۱.←* ، ۲. استا /əstā/ ؛ ب) استا /əstā/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. استات /əstāt/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) اسّا /ossā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ |ک) اوسا /ussā/ ؛ پ) استات /ostāt/ ؛

اسّا/assā/ (ص.مف) : ایستاده .

اغر) ۱. استا /estā/ ، ۲. هستا /hestā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) اسّا /estā/ ؛ ق) اسّا /əssā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. هرسّا /hərəssā/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) اسّا /essā/ ؛ ت) اسّه /essa/ ؛ | ک) ایسا /eisā/ ؛ پ) ایستانک /əstāk/ ؛

اسا/əsā/ (ق.ز) : اکنون - هم اکنون .

اغر) ۱.←* ، ۲. اسه /əsə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) اسا /esā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. اسا /asā/ ، ۲. اسه /asə/ ؛ قص) اسا /asā/ ؛ ت) ۱. اسه /asā/ ، ۲. اسّه /əsse/ ؛ |ک) ۱. ایسه /eisə/ ، ۲. هسه /hasa/ ؛

اساآ/asā-ā/ (ق.ز) : حالا حالاها - به این زودی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) اساها /əsāhā/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) اسه /esə/ ؛ |ک) هیسه /hisə/ ؛

اسّائن/essāan/ (مص) : ایستادن . **نک** : بهوشت .

اغر) ۱. استائن /estāən/ ، ۲. هستائن /hestāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) هرستائن /herestāən/ ؛ ق) ۱. پرستائن /perestāən/ ، ۲. هرسّائن /heressāən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اسّان /essān/ ؛ ت) اسّن /essan/ ؛ اشر) استائن /estāən/ ؛ |ک) ایسان /eisān/ ؛ پ) اوستاتن /ustātan/ ؛

اسّائون/essāun/ (ا.مر) : استادان - افراد ماهر و صاحب تخصّص .

س) استائون /estāoun/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) اسّاشن /ossā šon/ ؛ ت) اسّاشن /ossāšən/ ؛ |ک) ۱. ایسان /eisān/ ، ۲. اوسّان /ussān/ ؛

اسّائه/əssāə/ (ص.مف) : ایستاده .

اغر) هستائه /hestāə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) استائه /estāə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) اسّا /essā/ ؛ |ک) ایسای /eisāy/ ؛

اسّا بدوش/essā - beduš/ (ا.مر) : نوعی بازی بومی . **نک** : جیکاپر - تیکاپر .

قص) ←* ؛

اسار/əsār/ (ا.مص) : باریدن باران .

اسار/esār/ (ا) : شبنم یخ زده بامدادی .

اغر) هسار /həsār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ ع) ←(ق) ؛ اشر) ←* ؛

اُسار/osār/ (ا) : افسار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اوسار /usār/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اُسّار /ossār/ ؛ ت) آبسار /ābsār/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) افسار /afsār/ ؛

اسار-بسسته/osār-bosestə/ (ص.مف) : ۱. افسار گسیخته . ۲. کنایه از آدم بی مسئولیت . ۳. بی بند و بار . **نک** : افسار بسس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. اوسار- بوسته /usār-bustə/ ، ۲. اساربست /usār-bost/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) اوسار-بوسّه

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (c̄ = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (z̄ = ژ) (s̄ = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = آو) (ow = او)

/usār-bussə/ ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. اوسـار–بوسـنّی -usār/
busənni/ ؛ ن) ۱. بوسنّی اوسار /bosənni-usār/ ، ۲. اوسـار
– بوسانی /usār-bossāni/ ؛ ع) اسّار – بسّت /ossār-bosset/
؛ ت) اوسـار – بسسـه /ow-sār-bosesə/ ؛ اشر) ۱. اسـار
پسخئسـته /osār-bəsxoəstə/ ، ۲. اسـار– بسغئسـته -osār/
bəsqoəstə/ ؛ |ک) افسار ورسسته /afsār-vorsaste/ ؛



اُسار

اسار دمباله/osār dembālə/ (ا.مـر) : ریسـمان متّصـل بـه زنجیر افسار .
اغر) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. اسار دمبال /osārdembāl/ ؛ آ) اوسـاردمّال /usār-dəmmāl/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) آبسـار دمـال /ābsārdomāl/ ؛

اسارسری/asār - sari/ (ا.مر) : پولی که خریـدار اسـب بـه عنوان شاگردانه به فرزند فروشنده اسب بپردازد .
اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) رسن سری /rasən sari/ ؛

اسّاره/essārə/ (ا) : ستاره .
اغر) ستاره /sətārə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. استاره /estārə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. استاره /əstārə/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. اسـتاره /əstārə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اسـتاره /əstārə/ ؛ ن) سـتاره /stārə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشـر) اسـتاره /estārə/ ؛ |ک) ستاره /setāre/ ؛ پ) استار /stār/ ؛

اساس/esās/ (ا.مک) : از توابع شهرستان پل سـفید سـواد کوه .

اسا اسا/esā - esā/ (ق.ز) : ۱. حـالا حـالا هـا . ۲. در ایـن مدت کوتاه . ۳. تاکید برانجام نیافتن کاری یا نیامدن کسی درمدت زمانِ کوتاه .
آ) ←* ؛

اساک/asāk/ (ا) : از گیاهان خودرو . **نک** : ترشک .
ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

اسام/essām/ (ا) : هرم – گرما .
با) سام /sām/ ؛

اسام/ossām/ (ا) : کفگیر آهنی ویژه کندن ته دیگ .
ت) ۱.←* ، ۲. اسّان /assān/ ؛ |ک) اسوم /asum/ ؛

اسّام کچـه/assām-kačə/ (ا.مـر) : قاشـق چوبـی بلنـد مخصوص کندن ته دیگ .
اغر) کچه /kačə/ ؛ ع) ←* ؛ ت) اسام /ossām/ ؛

اسّان/assān/ (ا) : **نک** : اسام .

اسانه/osānə/ (ا) : افسانه . **نک** : آسنی .
اغر) ←* ؛ اشر) ←* ؛

استا–هاکن/essā-hākən/ (**ف.امر**) : بایست . **نک** : بس .
اغر) ۱. استاهکان /estā-həkān/ ، ۲. هسـتاکان /hestā-kān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱. استاکن /essākən/ ، ۲. اس هکن /es.hakən/ ؛ ع) بس /bes/ ؛ ت) اسّـاکن /essākən/ ؛ |ک) ۱. بیسا /bai-sā/ ، ۲. بس /bəs/ ؛

اسایی/esāiy/ (ق.ز) : هم اکنون – به تازگی .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ع) اسه /asə/ ؛ اشر) ایسه /əise/ ؛

اسـبان سـرا/esbāne sarā/ (**ا.مـک**) : نـام دهکــده ای از دهستان بیرون بشم کلارستاق نوشهر . نـک : عثمـن سرا.

اسبئک/əsbeək/ (ا) : ۱. سفیدک – نوعی قارچ سـفید . ۲. ماهی سوف . ۳. افراد بور و سفید رو .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اسبک /esbek/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ با) اسبتک /əsbetek/ ؛ آ) اسبک /əsbek/ ؛ ن) اسبیک /əsbəyk/ ؛ ع) اسـبیجک /esbijak/ ؛ پ) اسـپیته /spətih/ ؛

اسب بتجانیین/asb betejāniyən/ (مـص.مـر) : ۱. جـولان دادن . ۲. اسب کامرانی تازاندن .
اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اسـب بتـاجندیین /asb betājendyən/ ؛ آ) ←* ؛ ع) اسب بتاجین /asb-betājeyan/

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

؛ ت) اسب تازندئن /asbə tāzendeneən/ ؛ | گ) اسب تازانیئن /asb-tāzānian/ ؛

اسب – په/asb-pə/ (ا.مص) : خرمن کوبی با اسب – به دنبال اسب در خرمنگاه، خرمن کوفتن .

اغر) اسب بزئن /asb-bazoən/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←* ؛ ق) اسب – بزوئن /asb-bazuən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) اسب بزان /asb-bezān/ ؛ ت) اسب زئن /asb zaan/ ؛

اسب تاجندی/asb-tājəndi/ (ا.مص) : اسب دوانی – تاخت و تاز کردن .

اغر) اسب– بتجانیین /asb-batejāniyən/ ؛ ب) اس–تاجنی /as-tājəni/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. تاجنّی /tājənni/ ، ۲. تاجندی /tājəndi/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) اسب – تاجنّی /asb-tājənni/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اسب تاجنی /asb-tājəni/ ؛ ت) اسب تازندیین /asb tāzandeneən/ ؛ | گ) اسب تازی /asb-tāzi/ ؛ پ) تاچیتن /tāčītan/ ؛

اسب – تاجنی/asb-tājəni/ (ا.مص) : اسبدوانی – اسب تاختن .

اغر) ۱. اسب – تجاندن /asb təjāndən/ ، ۲. اسب دوانی /asb-dəvāni/ ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) اسب تازندئن /asb tāzendeneən/ ؛ | گ) اسب تازی /usb-tāzi/ ؛ پ) تاچیتن /tāčītan/ ؛

اسب تاجنی ها کردن/asb-tājeni-hākərdan/ (مص.مر) : اسب دواندن .

اغر) اسب – بدوانیین /asb-badəvāniyən/ ؛ ب) اس تاجنی هکاردن /as-tājəni-həkārdən/ ؛ س) اسب تاجنی هاکردن /asb-tājeni-hākərden/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اسب تاجنی هاکردن /asb-tājeni-hākordan/ ؛ | گ) اسب دوانی /asb-dovāni/ ؛

اسب –چر/asbe-čar/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اسب – چین/asb-čin/ (ا.مک) : از توابع لنگای عبّاس آباد تنکابن .

اسب – دم/asbe-dəm/ (ا.مر) : ۱. گیاه دم اسبیان . ۲. تارهایی از دم اسب که در گذشته به جای نخ تله پرندگان مورد استفاده بوده است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) اسب – دم /asbə-dəm/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اسب – دم /asbe-dom/ ؛ ت) ←(ع) ؛ *اشر)* دمبه – اسب /dəmbə-asb/ ؛ | گ) اسبه دوم /asbe-dum/ ؛

اسب – دیم/asbe-dim/ (ص.مر) : از روی تحقیر و استخفاف به افرادی گفته می شود که صورتی کشیده دارند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

اسبراد/asborād/ (ا.مر) : برق آسمان .

اغر) الب سو /albe-su/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) الب /alb/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ال–برق /al-barq/ ؛

اسب زن شوش/asbe - zan - šuš/ (ا.مر) : ترکه ای که هنگام خرمن به عنوان تازیانه استفاده شود .

اغر) اسب زن شیش /asb - zan - šiš/ ؛ ت) ←* ؛

اسب – زور/asbe-zur/ (ا.مر) : پهن اسب .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) اسب – زور /asbə-zur/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

اسب – سرکش/asbe-sarkaš/ (ا.مر) : رو انداز پالان اسب که غالباً از نمد انتخاب می شود .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

اسب – شور/asbe-šur/ (ا.مر) : ۱. نوعی علف هرز بسیار تلخ . ۲. مکان شستن اسب . **نک** : الومار .

ب) ←* ؛ ق) ۱. ←* ، ۲. اسب– شور /asbe-šur/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) اسب – شورن /asb-šurən/ ؛ ع) اسب – شورون /asb-šuron/ ؛ ت) اسب – شوران /asb-šurān/ ؛

اسب–شور–پی/asb-šur-pəy/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی غربی بابل .

اسب – شورجی/asb-šurji/ (ا.مر) : روستایی از جلال ازرک بابل .

اسبک/esbek/ (ص) :

سفیدک. به لکّه‌ی سفید داخل قرنیه‌ی چشم و یا روی ناخن گفته می‌شود.۲– در ادبیات عامیانه آمده است :

آوانوشت : (a = ا) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

اگرخوانی بوی محتاج شب شوم
سه شنبه سر بتاش چارشنبه ناخون

(اگر می خواهی محتاج شام شب شوی سه شنبه سرت را بتراش و چهارشنبه ناخنت را بگیر) . بر اساس باورهای عامیانه گرفتن ناخن و تراشیدن سر در روزهای سه شنبه و چهارشنبه نحس است. به ویژه گرفتن ناخن در روزشنبه موجب سفیدک زدن آن شود.۳. لکّه ی سفید کوچک.

اسبک/əsbək/ (ا) : ۱. ماهی سوف . ۲. به افراد سفید پوست نیز اطلاق می شود .

اغر) اسبئک /əsbeək/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) اسبک /əsbek/ ؛ ن) اسپیک- ماهی -əspəyk/ māhi/ ؛ ع) سفیدک /sefidak/ ؛ اشر) ۱. اسپید /əspid/ ، ۲. اسپید-رو /əspid-ru/ ؛

اسب - کاره/asb-kārə/ (ا.مر) : کرّه اسب .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) اسب کره /asb-kərə/ ؛ ق) کره /kərə/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) اسب کره /asbə-korə/ ؛ ت) اسب کرّه /asb korrə/ ؛ |گ) اسب کوّره /asbe-kurre/ ؛

اسب – کره کا/asb-kərə-kā/ (ا.مر) : ۱. کره اسب . ۲. بازی با کرة اسب

اغر) اس- کاوه /as-kārə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. اس کاره کا /as-kārə-kā/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. اسب کره /asb-kərə/ ؛ ق) اسب - کره /asb-kerə/ ؛ با) کره /kərə/ ؛ آ) اسب - کره /asbe-kərə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اسب - کره /asbe-korə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ۱. کرّه مال /koərrəmāl/ ، ۲. کرّه اسب /koərrə-asb/ ؛ |گ) اسبه کوّره /asbe-kurre/ ؛

اسب - کشی/asbe-kaši/ (ا.مر) : تنگ اسب - بندی که که با آن بار را به پشت اسب می بندند .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) کشی /kaši/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) کشی تنگ /keši tang/ ؛ |گ) تنگ /tang/ ؛

اسب- کفته/asbe-koftə/ (ا.مر) : پهن اسب . نک : اسب زور .

ب) ←** ؛ س) ۱. اسب کفته /asb-koftə/ ، ۲. اسب کفته /asb-keftə/ ؛ ق) ←** ؛ با) اسب - کفته /asbe-kəftə/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. اسب - کفته /asbe-kəftə/ ؛ ن) اسب - زور /asbə-zur/ ؛ ع) اسب - زور /asb-zur/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اسب - کفل/asbe-kafəl/ (ا.مر) : کفل اسب . نک : بس کافل .

اغر) اسب کپّل /asbe-kappəl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ←** ؛ ت) ←** ؛ |گ) اسب کفل /asbe - kafal/ ؛

اسب - کلّه/asb-kallə/ (ص.مر) : کنایه از: افرادی که سری بزرگ دارند .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ت) ←** ؛ |گ) ←** ؛

اسب - ماز/asbe māz/ (ا.مر) : نوعی مگس مانوس با حیوانات اهلی .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) اسب - ماز /asbə-māz/ ؛ ن) اسب - مهاز /asbə-məhāz/ ؛ ت) اسب مغز /asbə maqez/ ؛

اسب–مخ/asbe-mex/ (ا.مر) : میخ نعل اسب .

اغر) ۱. نال مخ /nāl-e-mex/ ، ۲. مخ نال /mex-nāl/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. نال - مخ /nāl-mex/ ؛ س) اسب نال مخ /asb-nāl-mex/ ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ آ) اسب - مخ /asbə.mex/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ۱. میخ- نل /mixə-nal/ ، ۲. نل میخ /nalə-mix/ ؛ |گ) نال میخ /nālemix/ ؛

اسبنا/əsbənā/ (ا) : اسفناج .

اغر) ۱. اسفناق /əsfənāq/ ، ۲. اسبناق /əsbenāq/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) ازبنا /ezbənā/ ؛ ق) ازبنا /ezbenā/ ؛ با) اسفنا /əsfənā/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(با) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) اسفناق /esfenāq/ ؛ اشر) ۱.←(ت) ، ۲. اسبناق /esbənāq/ ؛

اسبناق/esbənāq/ (ا) : اسفناج .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) اسبناخ /əsbənāx/ ؛ ق) هسبنا /hesbenā/ ؛ آ) اسبنا /əsbənā/ ؛ ع) اسفناق /əsfənāq/ ؛ قص) اسبناج /esbənāj/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←** ؛

اسب - نال/asbe-nāl/ (ا.مر) : نعل اسب .

اغر) ۱.←** ، ۲. نال /nāl/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. نال /nāl/ ؛ ن) ←** ؛ ع)

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد . قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

اسب - نل /asbe-nal/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) نل /nal/ ؛ | ک) اسبه نال /asbe-nal/ ؛

اسبو/asbu/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان بندپی بابل . ۲. نام طایفه ای در سواد کوه .

اسبو/əsbo/ (ا.) : نام طایفه ای در بالا جاده ی کردکوی که از هزار جریب به این منطقه کوچیده اند .

اسب- واش/asbe-vāš/ (ا.مر) : نوعی علف، خوراک دام .

اغر) ۱.←* ، ۲. اسبه واش /əsbə-vāš/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) اسب - واش /əsbə-vāš/ ؛ | ک) اسبه واش /asbe-vāš/ ؛

اسبو-کلا/asbu-kəlā/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان لاله آباد بابل . ۲. روستایی درلفور سواد کوه .

اسبو- کلا/əsbu-kəlā/ (ا.مک) : نام روستایی در نزدیکی امام زاده حسن سوادکوه .

اسبول/esbul/ (ا) : **نک** : آسمون ندی .

قص) ←* ؛

اسبومله/əsbu-malə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان میان دو رود ساری .

اسبو-مله/əsbo-malə/ (ا.مک) : **روستایی از دهستان** روشن آباد گرگان .

اسبه/əsbəe/ (ص) : سفید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ۱. اسبی /esbi/ ، ۲. اسبینه /esbinə/ ؛ پ) اسپت /spət/ ؛ او) اسپیت /spita/ ؛

اسبه- آر/əsbə-ār/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفور سواد کوه .

اسبه - آش/əsbə-āš/ (ا.مر) : ۱. نوعی آش محلّی که چاشنی و موادّ اصلی آن انار ترش است . ۲. آش دوغ در آمل .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ پ) اسپت پاک /spet-pāk/ ؛

اسبه-آش و انار-اُ/əsbə-āš-o-ənār-o/ (ا.مر) : آشی که با آب انار ترش خورده شود .

اغر) ←* ؛ ب) اسبه-آش و انار-اُ /əsbe-āš-o-ənār-o/ ؛ ق) ترش آش /teršāš/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ت) ترش آشی /toršə āšey/ ؛

اسبه-اُ/əsbə-o/ (ا.مک) : مرتع و چشمه ای در گلندرود نوشهر .

اسبه - ارزه/əsbə - arzə/ (ا.مر) : دانه های ریحان که به عنوان ضماد بر روی تاول و دمل نهند تا سرباز کند .

اسبه اسبه ها کردن/əsbə-əsbə-hākərdan/ (مص.مر) : ۱. متمایل به سفیدی . ۲. نمایان شدن جسمی که بواسطه ی دوری راه قابل تشخیص کامل نباشد و تنها انعکاس مبهمی از آن به ذهن متبادر شود .

س) اسبه اسبه ها کردن /əsbe-əsbe-hākərdən/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اسبه اسبه ها کردن /əsbe-əsbe-hākərdan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اسبه ای هاکردن /esbei -hākordan/ ؛

اسبه - ال/əsbə-al/ (ا.مر) : ۱. نوعی درخت . ۲. ال سفید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اسبه ال /əsbə-al/ ؛ ق) ال /al/ ؛ با) اسپه - دار /espe-dār/ ؛ آ) ۱. اسبیار /əsbiyār/ ، ۲. اسپیار /əspiyār/ ؛ ن) اسبه - دار /əsbə-dār/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ق) ؛

اسبه -انجیل/əsbə-anjil/ (ا.مر) : انجیر سفید .

الـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) اسبی انجیل /esbi enjil/ ؛

اسبه - اننا/əsbə-anənā/ (ا.مر) : لک لک سفید .

س) اسبه میلا /əsbə-milā/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ←* ؛ ت) اندنا /ande nā/ ؛

اسبه او/əsbe-o/ (ا.مک) : ۱. چشمه ای معروف در روستای یخکش بهشهر . ۲. روستایی در نشتای عباس آباد .

اسبه - او/esbə-o/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در کجور .

اسبه یی/əsbəei/ (ص.نس) : سفیدی .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ پ) اسپتیه /spətih/ ؛

اسبه برجی/esbə- barji/ (ا.مر) : **گوسفند سفید با شکم حنایی رنگ .**

س) ←* ؛ آ) ←* ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)



اسبه – اننا

اسبه – بک/asbəe-bek/ (ا.مر) : پوزه و چانه ی اسب . نک : چومرک .

اغر) اسب مافور /asb-e-māfur/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) اسب مـافور /asbə māfur/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) اسب – بک /asbə-bok/ ؛ ت) بک /bok/ ؛

اسبه – بکّا/əsbə-bakkā/ (ا.مر) : ۱. اگرت بزرگ . ۲. نوعی لک لک کمیاب . نک : اگرت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛

اسبه – پسو/əsbə-pasu/ (ا.مر) : گیاهی بوته ای با برگهای خاکستری و سبز که گلهای سفید و کم رنگ دارد .

ب) ←** ؛

اسبه – تن – سیوبال/əsbə-tan-siyu-bāl/ (ا.مر) : ۱. نوعی پرنده‌ی خزری . ۲. حواصیل .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) اسبه-تن-سیا-بال /esbə-tan-siā-bāl/ ؛ ت) اسبی-تن-سیا-بال /esbi-tan-siyā-bāl/ ؛

اسبه توت دار/esbə-tut-dār/ (ا.مر) : درخت توت سفید با نام علمی: alba – morus .

س) اسبه تیر دونه /əsbe-tir-dunə/ ؛

اسبه چا :/əsbe-cā/ چاهی در منطقه‌ی هزار جریب.

اسبه-چش/əsbə-čəš/ (ص.مر) : پررو – دریده – بی حیا – چشم دریده . نک : چش سفید – چش دارشنی .

اغر) ۱.←** ، ۲. اسبه – چشم /əsbe-čəšm/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. اسپه – چش /əspə-čəš/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ اشر) اسپید-چش /əspid-češ/ ؛

اسبه – چشمه/əsbə-češmə/ (ا.مک) : مرتعی ازتوابع شهرستان کردکوی .

اسبه – چشمه/əsbe-čašmə/ (ا.مک) : نام محلّی در حوزه ی شهرستان سواد کوه .

اسبه – چنک/əsbə-čənək/ (ا.مر) : توکای سینه سفید .

ب) اسبه – چینک /əsbe-činək/ ؛ س) اسبه – چنیک /əsbe-čenik/ ؛ ق) اسپه – چینک /əspe-činək/ ؛ با) اسبه–چنک /əsbe-čanək/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) کوسرت /kou-sarat/ ؛

اسبه چین/āsbečin/ (ا.مک) : ۱. ازآبادی های بزرگ و تاریخی عبّاس آباد . ۲. نام رودخانه ای در منطقه ی تنکابن و عبّاس آباد .

ع) ۱.←** ، ۲. اسب چین /asbe - čin/ ؛

اسبه – حلوا/əsbə-həlvā/ (ا.مر) : از انواع حلوا – حلوای سفید رنگ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ت) سفید حلوا /sefid halvā/ ؛

اسبه – خنی/asbə-xəni/ (ا.مک) : نام ارتفاعی در نزدیکی امام زاده حسن بندپی بابل .

اسبه خوتکا/əsbə - xotekā/ (ا.مر) : خوتکایِ سفید .

ع) ←** ؛

اسبه خونی/asbəxuni/ (ا.مک) : مرتعی در امام زاده حسن در سواد کوه .

اسبه – دار/əsbə-dār/ (ا.مر) : سپیدار– سفیدار – درختی با نام علمی alba–populus .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. اسپیدار

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/əspi-dār/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. اسبیار /əsbeyār/ ؛ آ) ۱. اسـپیار /əspiār/ ، ۲. اسبیار /əsbiār/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) اسپیدار /espidār/ ؛ اشر) اسپیدار /əspe-dār/ ؛



اسبه خوتکا

اسبه دار چشمه/əsbə -dār - čəšmə/ (ا.مک) : منطقـه ای بین بالاجاده و دراز نو .

اسبه دره/əsbə darə/ (ا.مــک) : درّه ای در منطقــه ی حفاظت شده ی جهان نمای کردکوی .

اسبه – روشن/əsbe-rušən/ (ص.مر) : سفید چهره – سفید رو .

اغـر) ۱.←* ، ۲. اســبه رو /əsbe-ru/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) اسبه– رو /əsbə-ru/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) اســبه – رو /əsbe-ru/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) اسـبی– رو /espi-ru/ ؛ اشر) ۱. اسـپیدرو /espid- ru/ ، ۲. اسپدرو /əsped-ru/ ؛

اسبه – زیک/əsbə-zik/ (ا.مـر) : ۱. نوعـی پرنـده‌ی سـفید رنگ مهاجر . ۲. بسیار سفید .

اغر) ۱.←* ، ۲. اسبه – زیـک /espe-zik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) اسبه – زیک /əspə - zik/ ؛ ق) پس پلیک /pəspəlik/ ؛ با) زیک /zik/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. اسپریک /əspərik/ ؛

اسبه – زیک–ماره/əsbə-zik-mārə/ (ا.مر) : کبک دری .

ب) ←* ؛ س) اسـپریک مــاره /əsperik - mārə/ ؛ ع) کوکرک /kou-kerk/ ؛

اسبه–سرت/əsbe-sarət/ (ا.مر) : توکای خال خالی .

اغر) اسبه – تی کا /əsbe-tikā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) برجـی – تیکا /barji-tikā/ ؛ بـا) اسـپه – تیکّـا /əspe- tikkā/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) اسپه – سـرت /əspə-sarat/ ؛ ت) اسـبی سـرد /esbisarəd/ ؛

اسبه سلیم/əsbe-salim/ : سلیم سفید که پرنده ای است .

ع) ←* ؛



اسبه سلیم

اسبه سنگ/esbə sang/ (ا.مک) : کشـتزاری نزدیــک کردیچال کلاردشت .

اسبه – شش/əsbə - šeš/ (ا.مر) : جگر سفید– ریه .

اغر) ۱.←* ، ۲. اسپه شـش /əspe-šeš/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پیک /pik/ ؛ با) اسـپیک /əspik/ ؛ ع) پـف /paf/ ؛ اشر) اسپی – پمبه /əspi- pambə/ ؛ پ) شش /šuš/ ؛

اسبه شقّه/əsbə - šaqqə/ (ا.مر) : اسب پیشانی سفید . نـک : ته آل .

قص) ←* ؛

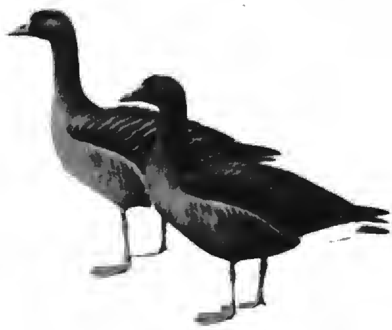
اسبه شله/əsbə - šalə/ (ا.مر) : آش با برنج و بـرگ کـدو و سبزی و ماست و نعناع .

اغر) ←* ؛

اسبه – غاز/əsbə-qāz/ (ا.مر) : غاز سفید وحشی .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ذ،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = آو) (ow = او)

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. کلـن غـاز /kalen qāz/ ؛ ق) کلّه غــاز /kallə qāz/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) اسبی غاز /esbi qāz/ ؛ اشر) اسـپی - غاز /əspi-qāz/ ؛



اسبه — غاز

اسبه غاز/əsbə - qāz/ (ا.مر) : غاز سفید خانگی .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛

اسبه - کار/əsbə-kār/ (ا.مر) : گوسفند سفید بـا گوشهای نوک تیز .

اغر) ←* ؛

اسبه — کلا/əsbə-kəlā/ (ا.مـک) : ۱. روسـتایی از دهسـتان لاله آباد بابل . ۲. منطقه ای در بخش مرکزی آمل .

اسبه کلو/əsbə - kəlu/ (ص.مر) : خیلی سفید .

آ) ←* - اسبه کلو /əsbe-kəlu/ ؛ ع) ←(آ) ؛

اسبه کو : /əsbe-ku/ : کوه سفید.

اسبه - کین - شوکا/əsbə-kin-šokā/ (ا.مر) : شوکا . نک : اسبه کینگ .

ق) شوکا /šukā/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. شوکا /šokā/ ؛ ت) شوکا /šokā/ ؛

اسبه — کینگ/əsbə-king/ (ا.مر) : از پرندگان بومـی خـزر جنوبی .

ب) ←* ؛ آ) اسبه — کینگ /əsbe-king/ ؛

اسبه — کینگ/əsbə-king/ (ا.مر) : نوعی شوکا . نک : الیک .

آ) ←* ؛

اسبه گزینه/əsbə-gazinə/ (ا.مر) : گزنه ی سفیدرنگ .

اغر) ۱.←* ، ۲. کل گزینه /kal-gazinə/ ؛ ب) کر-گزینـه /kar-gazinə/ ؛ س) اسبه گزنــه /əsbe-gaznə/ ؛ ق) کـر- گزنه /kar-gaznə/ ؛ آ) اسبه گزنا /əsbə gaznā/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) اسبی گزنا /esbi gazənā/ ؛

اسبه — گل/əsbə-gəl/ (ا.مر) : نوعی گل سفید کــه بـرای رنگ آمیزی خانه های روستایی به کار می رود .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) سـپید - گل /səpid-gəl/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. گیل سفید /gilə-sefid/ ؛

اسبه —گل — چال/əsbə-gəl-čāl/ (ا.مر) : محلّ اسـتخراج گل سفید .

اغر) ۱.←* ، ۲. گل چال /gəl-čāl/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. گل چالون /gəl čālun/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. گل چـال /gələ-čāl/ ؛ اشر) گیله - چال /gile-čal/ ؛

اسبه لاله عبّاسی/əsbə - lālə- abbāsi/ (ا.مر) : گل لالـه ی عبّاسی .



اسبه لاله عبّاسی

اسبه - لوبیا/əsbə-lubeyā/ (ا.مر) : لوبیای سفید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اسبه لوبیـا /əsbe- lubyā/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) سفیت لوبیا /sefit lubiyā/ ؛

اسبه موزی/əsbəmuzi/ (ا.مر) : ۱. بلوط سفید رنگ . ۲.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

درختی جنگلی با نام علمی petrded quercus .

آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) اسبه مازی /esbə-māzi/ ؛

اسبه - میلا/əsbə-milā/ (ا.مر) : از پرندگان آبزی - گیلانشاه ابرو سفید .

ب) اُمیلا /omilā/ ؛ س) ←** ؛ ق) میلا /milā/ ؛ با) او-میلا /u-milā/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) مولا /mulā/ ؛

اسبه میم/esbəmim/ (ا.مر) : شانه‌ی سفید رنگ زنبور عسل .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) اسبی موم /esbi mum/ ؛

اسبه – نشا/əsbə-nəšā/ (ا.مر) : بذر آماده نشای برنج که به رنگ سفید بوده و چون رنگی استثنایی دارد نشا گر آن را به جای نشاندن در مزرعه بر روی پای صاحب مزرعه انداخته و شاباش دریافت می دارد . نک : چرایی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) سفیت بج /sefitbəj/؛

اسبه - واش/əsbə-vāš/ (ا.مر) : نوعی گیاه رونده و هرز که بر درختان جنگلی پیچد .

اغر) ولو /valo/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ولگ /valg/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ |ک) اسبه واش /asbe-vāš/ ؛

اسبه واش/esbə-vāš/ (ا.مر) : نوعی علف - واش سپید . نک : واش .

آ) اسبه واش /əsbe-vāš/ ؛ع) ←** ؛

اسبه واشی/əsbə vāši/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان رودپی ساری . ۲. محّل رویش واش سفید .

اشر) اسبه واشی /əsbə vāši/ ؛

اسبه ورف/əsbə-varf/ (ص.مر) : بسیار سفید - سفید چون برف .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) سفیت ورف /sefitə varf/ ؛

اسبه - وکا/əsbe-vəkā/ (ا.مر) : لک لک سفید . نک : اسبه اننا .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) وکا /vəkā/ ؛ با) ←** ؛ آ) اسبه وکا /əsbe-vekā/ ؛ع) اسبه اننا /esbə - anenā/ ؛

اسبیار/esbəyār/ (ا) : سپیدار .

اغر) ۱. اسپه دار /əspe-dār/ ، ۲. اسبه دار /əsbe-dār/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) اسپیاری /əspiyāri/ ؛ع) اسپه دار /espə-dār/ ؛ پ) اروس /arus/ ؛

اسبیار/esbiyār/ (ا.مک) : نام مرتعی در ولوپی سواد کوه .

اسبیج/əsbij/ (ا) : شپش .

اغر) ۱. اشپیش /əspiš/ ، ۲. اشپیج /əšpij/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) اسپیج /əspij/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. اسپیچ /əspič/ ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) سوبوج /subuj/ ؛ |ک) ۱. سوبرج /svbvj/ ، ۲. اسپوش /spuš/ ؛ | پ) اسپیش /spiš/ ؛

اسبیجک/esbijak/ (ا) : شپشک - شپشک مرغ خانگی .

ب) ←** ؛ س) اسپیچک /espičək/ ؛ ق) اسپیج /əspij/ ؛ آ) ←(ق) ؛ع) ←** ؛ ت) اسپجه /espejə/ ؛ اشر) اشپیشک /əšpišak/ ؛ |ک) رشک /rašk/ ؛

اسبیجن/əsbijən/ (ص.نس) : شپشو .

اغر) اشپیشو /əšpišu/ ؛ ب) ←** ؛ س) اسپیجن /espijən/ ؛ ق) اسبیجن /esbijən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) اسپجن /espəjən/ ؛ |ک) سوبوجین /subujin/ ؛

اسبی - رود/esbi rud/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلارآباد تنکابن .

اسبیهن/esbihen/ : از فرآورده های لبنی مانند : ماست و پنیر .

قص) ←** ؛

اسپ/asp/ (ا) : اسب که‌در سانسکریت نیزاسپ asp گفته می شود .

اغر) اسب /asb/ ؛ ب) ۱. اس /as/ ، ۲. اسب /asb/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ع) ۱.←** ، ۲. اسب /asb/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ |ک) ←(اغر) ؛ او) اسپ /aspa/ ؛

اسپاردن/əspārdan/ (مص) : سپرد ن،سفارش کردن .

اغر) ۱. بسپریین /bəspəriyən/ ، ۲. بسپردن /bəspəridən/ ؛ ب) بسپارستن /bəspārəstən/ ؛ س) بسپرستن /bəsparəstən/ ؛ ق) بسپرسّن /bəsparəssən/ ؛ با) ←(ق) ؛

آ) بسپارسّن /bəspārəssan/ ، ن) ←(آ) ؛ ع) بسپارسن /bəspārəsan/ ؛ ت) اسپردن /əspardən/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) سپوردن /sepurdan/ ؛ پ) اسپارتن /aspārtan/ ؛

اسپا هیکلا/əspāhi kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان دابوی جنوبی بخش مرکزی آمل .

اسپج/espəj/ (ا) : شپش .

اغر) ۱. اشپیج /əšpij/ ، ۲. شپیش /əšpiš/ ؛ ت) ←* ؛

اسپ چر/aspe-čar/ (ا.مک) : از مناطق کوهستانی و ییلاقی شاهکوه و ساور واقع در استرآباد .

اسپدار- گله/espedār-gələ/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقاه پی سواد کوه .

اسپردن/espordən/ (مص) : **نک** : بسپاریین .

ت) ←* ؛

اسپرز/əsperez/ (ا.مک) : ۱. نام مکانی درحوزه‌ی امام زاده حسن سواد کوه . ۲. میدانی برای اسب دوانی ویژه‌ی روز ۲۶ فروردین در سواد کوه .

پ) اسپرس /espres/ ؛

اسپرز/əsperez/ (ا.مک/ا) : ۱. نام مرتعی در آمل . ۲. نام گیاهی صحرایی .

اسپرز/əsperez/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان میان دو رود ساری . ۲. از توابع دهستان اندرود ساری .

اسپرز/espərz/ (ا) : طحال گوسفند و گاو . **نک** : آسمان ندی .

ب) ←* ؛ ت) اسپرز /esparz/ ؛ | گ) سپرز /saparz/ ؛

اسپرز/esperez/ (ا.مک) : نام قعله ای قدیمی که خرابه های آن بر روی یالی از زرین کوه در کوهستان کلارستاق نوشهر قرار دارد .

اسپرز- واش/esparz- vāš/ (ا.مر) : ۱. گیاه خودرو . ۲. از انواع علوفه دام . ۳. دارواش .

اغر) ۱. واش /vāš/ ، ۲. دار–واش /dār-vāš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. اسپرز–واش /esperez- vāš/ ، ۲. واش /vāš/ ؛ ق) واش /vāš/ ؛ با) ←(اغر) ؛ ع) دار–واش /dār-vāš/ ؛ ت) ←(س) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

اسپرس/espərəš/ (ا.مک) : مرتعی در نزدیکی روستای زانوس رستاق کجور .

اسپری/əspəri/ (ا) : ۱. نوعی پرنده‌ی سفید مهاجر . ۲. پرستوی دریایی

ب) ۱. ←* ، ۲. اسپریک /əspərik/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) اسپریک /əspərik/ ؛ آ) اسپیار /əspiyār/ ؛ ن) ←* ؛



اسپری

اسپریک/əšpərik/ (ا.مر) : پرستوی دریایی . **نک** : اسپری.

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

اسپریک – ماره/esperik-mārə/ (ا.مر) : از پرندگان دریایی.

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) هووره /huvarə/ ؛

اسپک/espək/ (ا) : ماهی سوف .

ب) اسپک /espek/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) اسپیک /espəyk/ ؛ ع) سفیدک ماهی /sefidak-māhi/ ؛

اسپله/espelə/ (ا) : ماهی اسپله – این ماهی به سبب دو زائده‌ی بلند دو طرف گونه که چون سبیل های آویخته به نظر می آید، اسبله یا اسبیلی نامیده شده است . نک

: اسپک .

ن) اسپلی /espəli/ ؛ ع) ۱.←** ، ۲. اسبیلی /esbili/ ؛ ت) اسپیلی /espili/ ؛ |ک) ایسپیله /eispilə/ ؛

اسپلی/əspeli/ (ا) : ۱. خرمگس ۲. مگس خونخوار کوهستانی البرز مرطوب . نک : سپل

اغر) سپّل /sappəl/ ؛ ب) سپل /sapəl/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. سفل /safel/ ، ۲. سپل /sapel/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) سپل /sapal/ ؛ ع) ۱. سپلی /sapeli/ ، ۲. سپله /sapelə/ ؛ ت) سپله /sepelə/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) کرک مگس /kurkmagas/ ؛

اسپلی/espeli/ (ا) : ۱. اسپله . ۲. ماهی درشت اندام خزری با سر بزرگ

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) اسپیلی /espili/ ؛ اشر) سیپیلی /sipili/ ؛

اسپن/əspən/ (ا) : ۱. ماه اسفند . ۲. اسپند .

اغر) ۱.←** ، ۲. اسفن /əsfən/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. اسبن /əsbən/ ؛ س) اسفن /əsfən/ ؛ ق) ۱. اسفنج /esfenj/ ، ۲. اسفن /esfen/ ؛ با) اسفن /əsfən/ ؛ آ) ۱. اسپن /əspan/ ، ۲. اسفنج /esfanj/ ؛ ن) اسپن /əspan/ ؛ ع) اسفند /esfand/ ؛ ت) اسفند /əsfand/ ؛ اشر) ۱.←(ت) ، ۲. اسپن /əspan/ ؛ |ک) ←(ت) ؛

اسپنا پهلو/əspenā pahlu/ (ا.مر) : خورشت اسفناج .

آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

اسپناق -/- /əspənāq/ (ا.مر) : نوعی اسفناج بومی .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ع) ←** ؛

اسپنت/espənet/ (ا.مک) : نهری که از ارش رود اهلم رستاق انشعاب می یابد .

آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

اسپنج/əspanj/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اسپند/aspand/ (ا.مک) : روستایی از دهستان لیتکوه آمل .

اسپنّیر/əspənnir/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در حومه ی نوشهر .

اسپوتن/əsputən/ (مص) : ۱. فروکردن . ۲. سپوختن .

ب) بسپوتن /bəsputen/ ؛ س) ←** ؛ ق) ۱. دسپوتن /dəsputən/ ، ۲. اسپوتن /esputen/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) دسپوتن /dəsputan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ پ) اسپوختن /spōxtan/ ؛

اس-پوش/as-puš/ (ا.مر) : نک : اسب زور .

اغر) پوش /puš/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) اسب پوش /asb-puš/ ؛ ق) پهن /pehən/ ؛ ع) اسب زور /asbə zur/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اسپو محلّه/əspu-mahallə/ (ا.مک) : ازدهکده های سدن رستاق واقع در استرآباد .

اسپونیزه/aspo-neyzə/ (ا.مک) : از مناطق کوهستانی و ییلاقی واقع در شاه کوه و ساور استرآباد .

اسپه/əspe/ (ص) : سفید .

اغر) ۱.←** ، ۲. اسبه /əsbe/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. اسپه /əspə/ ، ۲. اسبه /əsbe/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ۱.←(س) ، ۲. اسفه /esfe/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. اسبه /əsbe/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اسبه /esbe/ ؛ ت) اسپی /espi/ ؛ اشر) ۱. اسپد /əspəd/ ، ۲. اسپید /əspid/ ؛ پ) اسپت /špət/ ؛

اسپه - یی/əspei/ (ص.نس) : سفیدی .

اغر) ۱.←** ، ۲. اسبه یی /əsbei/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. اسبه یی /əsbeyi/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) اسبه - یی /əsbei/ ؛ ت) اسپی /espi/ ؛ اشر) اسپیدی /əspidi/ ؛ پ) اسپیتی /spətih/ ؛

اسپهبد/espah-bod/ :

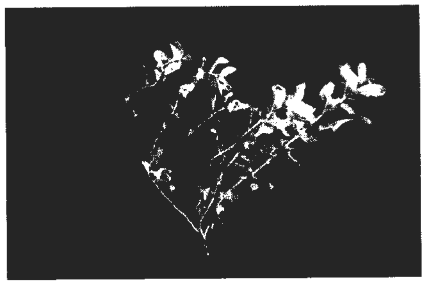
از شاهان پادوسبانی که پسر عبدالله پسر ونداد پسر شهریار بوده است. به زمان یک کاسه بودن ولایاتی چون گیلان و مازندران و قومس (سمنان، دامغان، شاهرود) و آمل ، مازندران، ولیعهدنشین بود و از طرف پتشخوارگرشاه که در فومن می نشست با لقب اسپهبد ، مقام اداره امور لشگر و نظارت بر آن را داشت. پس از سقوط ایران به وسیله اعراب مسلمان، شاهزادگان ساسانی حاکم بر مازندران اسپهبد نامیده می شدند و تنی چند از شاهان اولیه حکومت گاو بارگان رویان نیز به این لقب معروف بودند. ۲. نام و لقب عمومی فرمان روایان تبرستان.

اسپهبدیه/espah-bodiyə/ (ا) :

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

از شاخه های سلسله ی آل باوند. فرمانروایان آنان در تبرستان و گیلان و ری و قومس حکومت داشتند و شهر ساری پایتخت ایشان بود. پیدایی این سلسله مربوط به سالهایی است که خاندان علویان تبرستان منقرض شده بود. کوکب اقبال فرمانروایان اسپهبدیه که به سال ۴۶۶ درخشیدن گرفت در سال ۶۰۶ با ایلغار مغول به افول گرایید.

اسپه پسو/əspe- pasu/ : ۱. از گیاهان بومی و معطر که برگهایش سفید رنگ است ۲. نخاله‌ای که سفید رنگ باشد.



اسپه پسو

اسپه - پول/əspə-pul/ (ا.مر) : پول نقره ای – مسکوکات نقره ای . نک : پول سفید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. نقره پول /noqrə pul/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. نقره پول /noqrə - pul/ ؛ ت) سفیت پول /sefit pul/ ؛

اسپه - تلا/əspə-təlā/ (ا.مر) : خروس سفید . نک : افرغ .

اغر) ۱.←* ، ۲. اسبه تلا /əsbe-təlā/ ؛ ب) اسبه تلا /əsbe -təlā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) اسبه تلا /esbə-telā/ ؛ ت) سفیت تلا /sefit talā/ ؛

اسپه دار زمین/aspedār zamin/ (ا.مک) : چشمه ای در روستای یخکش بهشهر .

اسپه سیس/əspe- sis/ : نوعی گیاهِ تیغ دار که تیغ آن زهردار است . نک : سیس تلی .

ب) ←* ؛

اسپه شقه/espə - šaqqə/ (ص.مر) : نک : چهار – بز .

قص) ←* ؛

اسپه - کـلا/əspə-kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان دابوی جنوبی آمل .

اسپه - ماهی/əspe-māhi/ (ا.مر) : ماهی سفید دریای خزر.

اغر) ←* ؛ ب) اسبه – مایی /əsbe-māyi/ ؛ س) اسبه مایی /əsbe - māei/ ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) اسبه – ماهی /əsbe-māhi/ ؛ ن) اسبیک –ماهی /əsbəyk-māhi/ ؛ ع) اسبه – ماهی /esbə-māhi/ ؛ ت) سفید – مهی /səfid – mahi/ ؛



اسپه – ماهی

اسپه – وش/espe-vaš/ (ص.مر) : نک : اسبه – واش .

آ) اسبه – وش /əsbe-vaš/ ؛

اسپه – ولق/əspe-vəlaq/ (ص.مر) : سفید رنگ پریده – سفید مایل به خاکستری . نک : اسبه ولق .

اغر) اسبه – وق /əspe-vaq/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اسبه وزق /əsbe-vazəq/ ؛ س) ←* ؛ ق) اسبه – وق /əsbe- vaq/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اسبه – پیک /əspe-pik/ ؛ اشر) اسپید–وق /əspidə-vaq/ ؛

اسپی/əspi/ (ص) : سفید .

اغر) اسپه /espe/ ؛ ب) اسبه /esbe/ ؛ س) اسپه /espə/ ؛ آ) اسبه /əsbe/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) اسپی /espi/ ؛ اشر) ←*؛

اسپی پنبه/espipanbə/ (ا.مر) : جگر سفید گوسفند .

س) اسبه پیک /esbə-pik/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) پـف /paf/ ؛ اشر) ←* ؛

اسپیج/əspij/ (ق.تص) : ۱. شپش ۲. لفظی که در تایید و

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ) گیلی ، پ) پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

تصدیق گفته می شود .

اغر) ۱. اشپیج /əšpij/ ، ۲. اشـپیش /əšpiš/ ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. اسـپیش /əspiš/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* اسبیج /əsbij/ ؛ *ت)* اسـپج /espej/ ؛ *اشر)* اشـپیش /əšpiš/ ؛ | *ک)* سـوبوج /subuj/ ؛ *پ)* اسپیش /spiš/ ؛

اسپی جـن/əspijon/ (ا.مـر) : ۱. از خـاندان هـای اهـل روستای کیان واقع در دلارستاق آمل .۲. شپشو

اسپی چنک/əspičənək/ (ا.مر) : گنجشک صحرایی .

با) ←* ؛

اسپیخان/əspixān/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اسپید/espid/ (ص) : سفید .

آ) اسبه /əsbe/ ؛ *ع)* ←*(آ)* ؛ *ت)* اسپی /espi/ ؛ *اشر)* ←*؛

اسپیدار/espidār/ (ا) : سپیدار – درختـی جنگلـی بـا نـام علمی alba populus .

اسپید باپلو/espidə bāppəlu/ (ا.مر) : ۱. پروانـه ی سـفید . ۲. کنایه از سفید رنگ .

س) اسپه پاپلی /əspə-pāpeli/ ؛ *آ)* ←*(س)* ؛ *اشر)* ←* ؛

اسپید جیک/espidə jik/ (ص.مر) : سفید خالص .

ت) ←* ؛

اسپید – چش/espid-čəš/ (ص.مر) : بی حیا – دریده . **نک** : بلشته چش .

اغر) اسبه – چش /əsbe-čəš/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* اسبه چشم /esbə-češm/ ؛ *اشر)* ←* ؛

اسپید–چشم/əspid-čəšm/ (ص.مر) : ۱. بی حیا . ۲. چشـم زاغ . **نک** : بامشی چش .

اغر) اسبه – چش /əsbe-češ/ ؛ *ب)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. اسبه – چش /əsbe - češ/ ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* ←*(اغر)* ؛ *اشر)* ←* ؛

اسپی درّه/əspi-darrə/ (ا.مک) : درّه ای در منطقه ی هزار جریب بهشهر .

اسپید ریک/espidə rik/ (ص.مر) : دندان بسیار سفید .

س) اسپه ریگ /espə-rig/ ؛ *آ)* اسـبه ریـگ /əsbe -rig/ ؛ *اشر)* ←* ؛

اسپیرک/esperak/ (ا) : تخته ای چوبی که یک طرف آنرا سوراخ کرده و از دسته ی بیل عبـور دهنـد و بـا پـا بـرآن فشارآورده تا بیل راحت تر در زمین فرو رود .

قص) ←* ؛

اسپی – رود/aspi-rud/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان کلارآباد عباس آباد .

اسپی روز/espi-ruz/ (ا.مک) : نام قلعه ای قدیمی کـه بـر فراز کوهی مشرف بر دشت کجور قرار داشته است .

اسپیره/əspirə/ (ا) : گیاهی وحشـی و ییلاقـی کـه بـرای شستن پارچه ، از آن بعنوان صابون استفاده می کردند.

آ) ←* ؛

اسپی زمیـن/espi-zamin/ (ا.مـک) : درّه ای در روسـتای ویوا از منطقه‌ی هزار جریب بهشهر .

اسپی – کلا/espi-kəlā/ (ا.مک) : از توابـع دهسـتان نـاتل رستاق نور .

اسپی کلی/espi-kəli/ (ا.مک) : ۱. از ارتفاعات بخش یا نه سر واقع در هزار جریب بهشهر . ۲. غار سفید رنگ

اسپی کلـی/espi-kəli/ (ا.مـک) : چشـمه ای معـروف در روستای یخکش بهشهر .

اسپی –کو/əspi-ku/ (ا.مک) : ۱. کوه سفید . ۲. منطقـه ای در سواد کوه . ۳. منطقه ای در کردکوی .

اسپیار/əspiyār/ (ا) : **نک** : اسپه دار – اسپری .

آ) ←* ؛

اسپیار – ملک/espiyār-melk/ (ا.مک) : از توابع دهسـتان بندپی بابل .

اسـپیاری/əspiyāri/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان دابـوی جنوبی بخش مرکزی آمل .

اُست/ost/ (ص) : ۱. باردار–حامله . ۲. کنایه از کم تحـرّک . **نک** : آبس .

اغر) ۱.←* ، ۲. آوستن /āvəstən/ ؛ *ب)* استه – زن /ostə-zan/ ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ۱. اوس /us/ ، ۲. آوسّن /āvessən/ ؛ *ع)* آبس /ābes/ ؛ *ت)* آبسان /ābəsān/ ؛ *اشر)* ۱. اَ–اَستن /a-astan/ ، ۲. اُ–اَست /o-ast/ ؛ *پ)* آپوستن /āpustan/ ؛

استا/əstā/ (ص) : استاد .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* استّا /əssā/ ؛ *ع)* استّا

/ossā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اُستا /ostā/ ؛ | گ) اوستا /usta/ ؛ پ) استات /ostāt/ ؛

استا/əstā/ (ص/ف) : ایستاده – ایستاد . **نک** : ازتا – اسّا .

اغر) ۱.←* ، ۲. هستا /hestā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. اسّـا /əssā/ ، ۲. هرسّـا /heressā/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. هرسّا /hərəssā/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) اسّا /essā/ ؛ قص) ←(ق) ؛ اشر) ۱. ایستارده /istārdə/ ، ۲. اســتائه /əstāə/ ؛ | گ) ایسا /eisā/ ؛ پ) استاتک /estātak/ ؛

استا/asta/ (ا) : نوعی گیاه خوراکی با برگهای پهن کـه آن را در آش دوغ ریخته به جای بنشن استفاده کنند .

استا – چال/əstā - čāl/ (ا.مک) : نام کوهی در بندپی .

استارآبادی لنـد/əstārābādi- lənd/ (ا.مـــر) : ۱. لحــن استرآبادی . آوازی است که در مناطق شرقی مـازندران و گلستان معمول بوده است . نام این آواز کنار شهری است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

اس – تارف/əs tārəf/ (ا.مص) : احوال پرسی – خـوش و بش . **نک** : چاغه مراغه .

س) تــارف /tārof/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. تــارف /tārəf/ ؛ ع) تارف /tārəf/ ؛ ت) ←(ع) ؛

استارم/əstārəm/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه شهریاری بهشهر .

استانکرود/astānkarud/ (ا.مک) : از توابع دهستان زانـوس رستاق کجور .

استایی/əstāyi/ (ا.مص) : استادی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) اسّایی /ossāi/ ؛ ت) اسّی /ossey/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ایسای /əisāy/ ؛

استخر – سر/estaxr- e - sar/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان بندرج ساری .

استخر – سر/estaxr - sar/ (ا.مـــک) : ۱. از توابـع دهسـتان خرّم آباد تنکابن . ۲. نام مکانی در سواد کوه .

استخر – سر/estaxrə - sar/ (ا.مک) : ۱. از توابع شهرسـتان پل سفید . ۲. از توابع دهستان ولوپی قائم شهر .

استرآبادی/astər-ābādi/ : ۱. گویش استرآبادی که شاخه و لهجه‌ای از زبان تبری است . ۲. اهلِ استرآباد– متعلّـق بـه اسـترآباد– منتسـب بـه اسـترآباد . **نـــک** : اسـتارباد– استرآبادی لند .

استرآبادی – لنــد/əstər ābādi-land/ (امـر) : از قطعـات آوازی شرق مازندران که به آن کنار شهری نیز گویند . نک استار آبادی لند.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اســترآبادی لای لای /əstərābādi-lāylāy/ ؛

استرآبادی – ملّه/astərā bādi - mallə/ (ا.مک) : روسـتایی از توابع دهستان تلارپی قائم شهر .

استرآباد/astər- ābād/ :

استرآباد یکی از مناطق تاریخی و قدیمی در شرق مـازندران است که عمده مردم بومی آن تبری زبـانند. ایـن منطقـه در طول جغرافیایی ۵۴ درجه، ۲۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه و عـرض ۳۶ درجه و ۴۹ دقیقــه قـرار دارد. تقریبـاً تمـام جغرافی‌دانـان و جغرافی‌نویسـان دوران‌اسـلامی و پـس از آن بـــه تفضیـــل درباره‌ی استرآباد سخن رانده‌اند که از جمله‌ی آنان می‌تـوان از ابوالفدا، محمد حسـن خـان اعتمـاد السّلطنه، محمـد بـن حسن بن اسفندیار کاتب، میرزا محمـــد صـادق اصفهانی و برخی دیگر یاد کرد. درباره‌ی وجه تسمیه‌ی استراباد مشخصاً دونقطه نظر وجود دارد. گروهی ریشه‌ی ایـن نـام را از اسـتر (قاطر) می‌دانند با این استدلال که اسـترآباد یکـی از مراکـز بزرگ پرورش اسب و استر بوده ، چنانکه گلّـه‌های بـزرگ و پرتعداد استر این منطقه در بین اهالی شهره بـوده اسـت. تـا بدآنجا که بخش وسـیعی از اسـب و اسـتر ارتـش شـاهی در دوران پـهلوی اول از ایـن منطقــه تـأمین می‌شـد. گروهـی دیگربه درستی بر این عقیده‌اند که اسـترآباد همـان مخفـفّ استاره + آباد است. (در زمان زرتشت که عجم، اجرام مضیئـه را مظاهر انوار قدسیه می‌شمردند و کواکـب را زایـد الوصـف معظّم می‌گرفتند این شهر را بنا کرده و به این اسـم موسـوم نموده‌اند) «مرآت البلدان/ به نقل از آستارا تا آستراباد جلد ۵» در عین حال در زبان تبری و لهجه‌ی استارآبادی ، اسـتاره و استارِ به ستاره گفته می‌شود. استرآباد در حال حاضر بخشـــی از استان گلستان است. جهت آگاهی بیشتر نگـاه شـود بـه : زیرنویس مقاله‌ی «زبان تبری ، پارسی گرگانی و دو گویـش مازندرانی و استار آبادی» درپایانی همین فرهنگ .

استرباد/əstər - bād/ (ا.مک) : استرآباد– ستاره آباد –

*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

گرگان امروزی و ناحیه ای از جر کلباد در شرق بهشهر به طرف مشرق گرگان تا نواحی شرق کتول که بیشتر به استرآباد شهره است. **نک** : استرآبادی.

اغر) ۱.←* ، ۲. استرآباد /əstər - ābād/ ؛ ب) استرآباد /estər - ābād/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) اسرا آباد /esrā- ābād/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) استرآباد /əstar- ābād/ ؛ ت) استر آباد /estar - ābād/ ؛ اشر) استر آباد /əstər - ābād/ ؛

استر مد/estermәd/ (ا) : ۱. خدمت . ۲. پرستار .

با) ←* ؛

استرمدهکردن/estermәd - hakәrdan/ (مص.مر) : پرستاری کردن .

با) ←* ؛

استر – واش/astar- vāš/ (ا.مر) : **نک** : اسبه واش .

آ) اسبه – واش /asbә- vāš/ ؛ ع) ←(آ) ؛

استره کوه/astarә - ku/ (ا.مک) : از کوه‌های سدن رستاق واقع در استر آباد .

استغان/әstәqān/ (ا) : استخوان .

اغر) ۱.←* ، ۲. استخان /әstәxān/ ؛ ب) ۱. هستغن /әstәqon/ ، ۲. استغون /әstәqun/ ؛ س) ۱. استخن /әstәxon/ ، ۲. استکا /әstәkā/ ؛ ق) ۱. هستکا /hәstәkā/ ، ۲. هستکا /hessәkā/ ؛ با) ۱. هستکا /hәssәkā/ ، ۲. هستقون /hessәqun/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. هستخون /hәssәxun/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱. هستکا /hassekā/ ، ۲. استخن /estoxon/ ؛ ت) استخان /ossәxān/ ؛ اشر) ←* ؛ | ک) اوستخون /owstoxon/ ؛ پ) است /ast/ ؛

استغن/әstәqon/ : استخوان .

س) ←* ؛ ق) هستخون /hәssәxun/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. هستخون /hәssәxun/ ؛ ع) ۱. استخن /ostoxon/ ، ۲. هسکا /hasekā/ ؛

استغان – للـه/әstәqān- lalә/ (ا.مر) : ۱. را ن . ۲. استخوان ران . ۳. بستن سر گاو به پاهای حیوان برای جلوگیری از خوردن برگ درختان . **نک** : اشکل .

اغر) ۱.←* ، ۲. للـه /lalә/ ؛ ب) للـه /lale/ ؛ س) استخون للـه /әstәxon- lalә/ ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) رون – للـه /runә - lalә/ ؛ ع) ۱. للـه /lalә/ ، ۲. قلم /qalam/ ؛ اشر) ←(ب) ؛ | ک) پا للـه /pā - lalә/ ؛

استل/әstәl/ (ا) : **نک** : انّون .

آ) ←* ؛

استل/astәl/ (ا) : آبگیر کوچک – مرداب . **نک** : آستل .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. استل /estәl/ ؛ ق) استّل /essal/ ؛ آ) هستّل /hәssәl/ ؛ ع) ۱. سل /sal/ ، ۲. اسل /asal/ ؛ ت) اسل /esәl/ ؛ | ک) سل /sal/ ؛



استل

استل – پشت/astәl - pešt/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه‌ی هزار جریب ساری .

استلخ – پشت/estalxeә - pәšt/ (ا.مک) : **نک** : استل پشت.

استلخ – سر/estalxe - sar/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان شهر خواست . ۲. روستایی از دهستان بندرج و شهر خواست ساری .

استلک/әstelәk/ (ا.مک) : ۱. از توابع شهرستان پل سفید سواد کوه . ۲. روستایی در قائم شهر .

استلکش/estel -kaš/ (ا.مک) : روستایی در تنکابن .

استل – کنار/estel - kәnār/ (ا.مک) : از توابع تنکابن .

استله/estelә/ (ا.مک) : از روستاهای بلوک انند واقع در ولوپی سواد کوه .

استندار/әstandār/ (ا) : ۱. شاهان گاو باره‌ی رویان پس از تسخیر جلگه مازندران و رویان به‌وسیله اعراب، استندار یعنی فرمانروایان کوهستان نامیده شدند . ۲. فرمان روا

. ۳. لقب عمومی برخی‌فرماندهان و حکمرانان تبرستان.

استنگا/əstəngā/ (ا.مر) : محلّ اتراق رمه در کوچ ییلاق و قشلاق .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) استنگاه /estangā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) استنگا /estengā/ ؛ ت) اسنگا /esengā/ ؛

اِستون – آباد/estun – ābād/ (ا.مگ) : یکی از روستاهای جنوبی بندر گز که نام دیگر آن استینوا estinəvā است.

استه چال/estə- cāl/ (ا.مک) : از محلات اطراف شیخ موسی بندپی بابل .

استی/osti/ (ا) : آستین .

اغر) ۱.←* ، ۲. اوستین /ustin/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) اوستی /usti/ ؛ ق) ۱. اوسّی /vssi/ ، ۲. اوسین /ussin/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. اوسّین /ussin/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←(با) ؛ ن) ۱.←(ق) ، ۲. بال اوسّی /bāl - ossi/ ؛ع) بال –سر /bālə - sar/ ؛ ت) آسین /āsin/ ؛ اشر) آستین /āstin/ ؛ اَک) تی لیف /tilif/ ؛

استیرد – کلا/estirde - kelā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بیشه بابل .

استین/əstin/ (ا) : قسمت کلفت میل چوبی آسیا که پره ها به آن وصل است . **نک** : اسیو بتیم .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ اشر) استونه /ostunə/ ؛

استین – وا/əstin - vā/ (ا.مک) : نام روستایی است .

اغر) ←* ؛

اسخاد/esxād/ (ص /ق) : ۱. بیهوده – الکی . ۲. سست و بی پایه . **نک** : دسه ختی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اسغاد /esqād/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) ←* ؛ع) بی خد /bi - xod/ ؛

استخون زیک/ossoxan zik/ : ۱. رماتیسم . ۲. درد استخوان و مفاصل . **نک** : پت نم .

ع) ←* ؛

اسد – آباد/asəd - ābād/ (ا.مک) : روستایی از دهستان شهر خواست ساری .

اسدل/osdol/ (ا) : صندلی با شکوه و مجلّل .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

اسدوانی/asdə- vāni/ (ا.مص) : اسب دوانی – تاخت و تاز . **نک** : اسب تا جندی .

اغر) ←* ؛ ق) تاجنّی /tajenni/ ؛ آ) اسب تاجنّی /asbtājənni/ ؛ع) ←(آ) ؛ ت) ۱. اسب – دو /asb -dow/ ، ۲. اسب تازن /asb-tāzen/ ؛ اشر) اسب – دوانی /asb-doāni/ ؛ اَک) اسب دوانی /asb – dovāni/ ؛

اُ– سر/o - sar/ (ا.مر) : ۱. آبشخور دام– محل آبخور کشتزار . ۲. کنار آب– بالای آب . ۳. آب روان کردن . ۴. کنایه از: توالت – مستراح . **نک** : اُ ور .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. اوسر /u- sar/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ع) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ت) او – سر /ow - sar/ ؛ اشر) سرو /saro/ ؛ اَک) ←(ت) ؛

اسّر/assar/ (ق.تک) : دوباره . **نک** : ای .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) از سر /az sar/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. دواره /devārə/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ اشر) ←* ؛ اَک) از سر نو /az- sar - no/ ؛ پ) اپاچ /apāc/ ؛

ا سر/asr/ (ا) : اشک . **نک** : اسری .

ب) اسلی /asli/ ؛ س) اسری /asri/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ع) اسری /āseri/ ؛ ت) آسوره /asurə/ ؛ اَک) ارسو /arsu/ ؛

اسّر/āssər/ (ا) : آستر – پارچه‌ی زیرین کت یا لباس .

اغر) آستر /āstər/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ع) آسّر /āssar/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اَک) استری /astari/ ؛

اسر اباد/esrābād/ (ا.مک) : نام قسمتی از شمال غربی قائم شهر .

اسرام – بگ/asrām - bag/ (ا.مک) : نام کوهی در راستوپی سواد کوه .

اسرم/asrəm/ (ا.مک) : روستایی از دهستان میاندرود ساری .

آسرو/asru/ (ا) : اشک چشم . نک : اسلی– حسری .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ب) اسلی /asli/ ؛ ت) ←* ؛

اسری/asri/ (ا) : اشک .

ب) ۱.←* ، ۲. اسلی /asəli/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. هسری /hosri/ ؛ *با*) ←(ب) ؛ آ) هسری /hasri/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) اسری /asəri/ ؛ ت) اسوره /asurə/ ؛ *اشر*) ۱. آسره /āsorə/ ، ۲. اسوره /asurə/ ؛ |ک) ارسو /arsu/ ؛ پ) اشک /ašk/ ؛

اسری بپاتن/asri - bapātan/ (مص.مر) : اشک ریختن .

قص) ←* ؛

اسّ سنگ/asse - səng/ (ا.مر) : سنگ آسیاب .

اغر) آسوسنگ /āso - sang/ ؛ ت) ←* ؛

اسفارش/esfārəš/ (ا.مص) : سفارش کردن . **نک** : بشپردن - بسپارسّن .

اشر) ←* ؛

اسفن/əsfan/ : سپند . **نک** : اسفنج .

ب) ۱. اسپند /əspə nd/ ، ۲. اسفنج /əs- fənj/ ؛ س) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) اسفند /esfand/ ؛

اسفناق/əsfənāq/ (ا) : اسفناج .

اغر) ۱.←* ، ۲. اسفناق /əsfenāq/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اسبناق /əsbənāq/ ؛ س) اسبناخ /esbənāx/ ؛ ق) هسبنا /həsbənā/ ؛ آ) اسبنا /əsbən ā/ ؛ ع) اسفناق /esfenāq/ ؛ ت) اسفناق /esfənāq/ ؛

اسفنا ق – تر – چین/əsfənāq – tarčin/ (ا.مر) : ته چین اسفناج – نوعی پلو که اسفناج درمیان آن گذارند .

اغر) ←* ؛ ب) اسبنا غ تچین /əsbənāq - tačin/ ؛ س) اسبناخ پلو /esbənāx- pəlo/ ؛

اسفناق – تری/esfənāq- taray/ (ا.مر) : **نک** : اسفناق قلییه که نوعی غذاست.

ع) اسفناق قلیه /esfenāq-qalyə/ ؛ ت) اسفناق تره /esfenāq - tare/ ؛

اسفناق چرتک/əsfənāq -čartək/ (ا.مر) : خورشت اسفناج که مادّه ی اصلی آن اسفناج است .

اسفناق – خارش/əsfənāq- xārəš/ (ا.مر) : خورش اسفناج.

اغر) ←* ؛ ب) اسبناغ خارش /əsbənāq - xārəš/ ؛ س) اسبناخ خرش /esbənāx- xərəš/ ؛ آ) اسبنا خرش - /əsbənā xərəš/ ؛ ع) اسفناق قلیه /esfenāq-qalyə/ ؛ |ک) اسفناج تره /esfenāj- tare/ ؛

اسفناق– مُسّما/əsfən āq - mosammā/ (ا.مر) : خورشت اسفناج .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با*) ←* ؛

اسفن تیم/əsfən- tim/ (ا.مر) : بذر گیاه اسپند که جهت رفع چشم نظر در آتش ریزند .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با*) ←* ؛

اسفند/əsfənd/ (ا) : اسفند –گیاهی از تیره‌ی سلاب وحشی – اسپند .

اغر) ۱.←* ، ۲. اسپند /əspənd/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اسبند /əsbənd/ ؛ س) اسفن /əsfən/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) اسپند /espand/ ؛ |ک) اسفند /esfand/ ؛

اسفند–بن/əsfandə- bən/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اسفند کلا/esfend - kelā/ (ا.مک) : نام دهکده ای در ناحیه‌ی دشت کلارستاق .

اسفند یار – بن/əsfəndiyār- bən/ (ا.مک) : از توابع دهستان علی آباد قائم شهر .

اسفند یار کاتب/esfəndiyār-e-kāteb/ (ا.مر) :

بهاءالدّین محمّد پسر حسن پسر اسفندیار. او از اهالی آمل بوده، در قرن شش و هفت هـ ق می زیسته است. اسفندیار کاتب تاریخ نویسی توانا بوده و تاریخ تبرستان او از منابع پر اهمیّت و قابل استناد تاریخی به شمار می آید.

اسفندین/əsfən- din/ (ا.مک) : تپّه‌ای در حوالی دهکده ی پنبه چوله واقع در دهستان رودپی ساری .

اسفندین/əsfəndin/ (ا.مک) : روستایی از دهستان رودپی ساری .

اسفه/əsfe/ (ص) : سفید .

اغر) ←* ؛ س) اسبه /esbə/ ؛ ق) اسبه /esbe/ ؛ آ) اسبه /əsbe/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(س) ؛ ت) اسپی /espi/ ؛ پ) اسپت /spət/ ؛

اسفهان کلاته/əsfəhān- kəlātə/ (ا.مک) : از توابع دهستان استر آباد جنوبی گرگان .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

اسفه زرک/esfə- zarak/ (ا.مر) : شلتوک خاکستری .
با) ← * ؛

اسفهونی مله/esfəhuni-malə/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی شهرستان ساری .

اسفیدار/esfidār/ (ا.مر) : سپیدار .
اغر) اسفه دار /əsfedār/ ؛ *ب)* اسبه دار /əsbe- dār/ ؛ *س)* ←(ب) ؛ *ق)* اسبیار /əsbəyār/ ؛ *آ)* ←(ب) ؛ *ع)* اسبه دار /esbə-dār/ ؛ *اشر)* ← * ؛

اسفیواشی/esfivāši/ (ا.مک) : از توابع دهستان رودپی ساری .

اسک/ask/ (ا.مک) : نام محلّی کوهستانی در بالا لاریجان آمل درکنار جادّه‌ی هراز که نـام اصلی آن اب اسک است .
آ) آب – اسک /āb- ask/ ؛

اسکات/eskāt/ (ا) : ۱. چرم گاو . ۲. پوست گاو که بوسیله‌ی میخ هایی چوبی بر زمین پهن و محکم می شود، تا خشک شده و از فساد در امان نگاهداشته شود.
ن) سکات /sekāt/ ؛ *ع)* ←(ن) ؛ *ت)* کرده /kərdə/ ؛

اسکارد/əskārd/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه‌ی – سورتچی ساری .

اسکاردین تپّه/əskārdin- tappe/ (ا.مک) : از تپّه های قدیمی و دست ساز در جنوب حسین آباد بهشهر .

اسکت/esket/ (ص) : ۱. سبک – چابک . ۲. سلامت کامل . ۳. پابرجا .
ع) ← * ؛ *قص)* ← * ؛

اسکجه/əskəjə/ (ا) : سکسکه .
ب) اسگک /asgək/ ؛ *س)* سکته /sektə/ ؛ *ق)* سکیجه /sekijə/ ؛ *با)* اسکیجه /eskijə/ ؛ *آ)* ←(با) ؛ *ن)* ←(با) ؛ *ع)* اسکیجک /eskijak/ ؛ *ت)* اسکجیک /eskejik/ ؛ | *گ)* ← * ؛

اسکجیک/eskejik/ : **نک** : په خارد .
ت) ← * ؛

اسکچال/askə čāl/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اسکک/askək/ (ا) : سکسکه .
ب) اسگک /asgək/ ؛ *ق)* سکیجه /səkijə/ ؛ *آ)* اسکیجه /eskijə/ ؛ *ع)* اسکیجک /eskijak/ ؛ *ت)* اسکجیک /eskejik/ ؛

اسکل/əskel/ (ا) : گوشه‌ی بیرونی خانه های روستایی . **نک** : چکل .
ن) ← * ؛ *ع)* اسکیل /eskil/ ؛ | *گ)* چکله /čekale/ ؛

اسّ کلام/asse - kolām/ (ا.مر) : ساختمان ظاهری آسیاب – مکان آسیاب .
ت) ← * ؛

اسکل – پی/eskel - pəy/ (ا.مر) : بخش میان آبچک تا دیوار خانه . **نک** : چاچ دمال .
ن) ← * ؛ *ع)* اسکیل په /eskilə-pə/ ؛ | *گ)* چکله /čekale/ ؛

اسکلم/əskələm/ (ا) : از گیاهان خودرو و تیغ دار – سیاه تلو .
اغر) ← * ؛ *ب)* ← * ؛ *س)* ← * ؛ *ق)* ← * ؛ *با)* سکلیم /səkəlim/ ؛ *آ)* ۱.←(با) ، ۲. سکلیم تلی /səklim. tali/ ؛ *ن)* ۱.← * ، ۲. اسکیلیم /əskilim/ ؛ *ع)* ←(ن) ؛ *ت)* اسکیلیم /eskilim/ ؛

اسکلم –تلی/əskələm - tali/ (ا.مر) : ۱. تیغ اسکلم – تیغ سیاه تلو . ۲. سیاتلو از تیره ی کُنار .
اغر) ← * ؛ *ب)* ← * ؛ *س)* ← * ؛ *ق)* ← * ؛ *با)* سکلیم – تلی /səkolim- tali/ ؛ *آ)* ← * ؛ *ن)* اسکیلیم – تلی /əskilim- tali/ ؛ *ع)* ←(ن) ؛ *ت)* اسکیلیم – تلو /eskilim- talu/ ؛

اسکله – گردن/əskələ- gərdən/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفور سواد کوه .

اسکلیم/əskalim/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

اسکلیم/eskəlim/ (ا.مک) : مرتع و آبادیی از توابع لفور .

اسکنجک/əskenjək/ (ا) : ۱. سکسکه . ۲. اشکال تنفّسی پس از گریه .
ق) سکیجه /səkijə/ ؛ *با)* اسکنجه /eskənjə/ ؛ *آ)* ۱. اسکیجک /eskijək/ ، ۲. اسکیجه /əskijə/ ؛ *ن)* اسکنجک /əskənjak/ ؛ *ع)* اسکیجک /eskijak/ ؛ *ت)* اسکجیک

/eskejik ؛ |ک) اسکیجه /eskije/ ؛

اسکندر شیخی/əskandar-e-šeyxi/ :
اسکندر پسر افراسیاب چلاوی از خاندان مشهور چلاوی و از فرمانروایان بومی مازندران ،که هنگام یورش امیرتیمور گورکانی، به مازندران فراری شد، و در جنگل های دو هزار تنکابن ، همراه با همسر و فرزند خردسالش به دست نیروی چریک حکومتگران سادات تنکابن، که به امر تیمور به این کار وادار شده بودند به قتل رسید . **نک** : افراسیاب چاراوی .

اسکندر کلا/eskəndər- kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان علی آباد قائم شهر .

اسکنو/eskənu/ (ا) : ساقه ی آبدار گیاهان علفی .
س) ← * ؛ ت) ← * ؛

اسکوتیکم ماره/esku tikum- māre/ (ا.مک) : از نام های باستانی دریای خزر ماخوذ از منابع یونانی و رومی (mare skutikun) .

اسک - وش/askə- vaš/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اسکوک/askuk/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

اُسکول/oskul/ (ا) : غاری که به صورت آغل طبیعی گوسفندان مورد استفاده ی دامداران باشد . **نک** : بزپور لی.
ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

اسکول - سر/oskul- sar/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلارآباد عبّاس آباد .

اسکوله سر/oskulə -sar/ (ا.مک) : نام جنگلی است در ناحیه کلارآباد عبّاس آباد .

اسکیجک/eskijak/ (ا) : **نک** : اسکیجه .

آ) اسکیجه /əskijə/ ؛ ع) ← * ؛ ت) ← * ؛ |ک) اسکیجه /eskije/ ؛

اسکیل/eskil/ (ا) : ۱. محلّ اتّصال چوب بست های خانه‌های روستایی که در چهارگوشه‌ی بیرونی خانه قرار می گیرد . ۲. پناه دیوار خانه که باران گیر نیست .
ق) کنّش سر /kannəš sar/ ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛

اسکی - محلّه/aski-mahallə/ (ا.مک) : از روستاهای هراز پی و دابوی جنوبی آمل .

اسگلی/asgali/ (ا) : **نک** : للک .
س) ← * ؛

اسگلی/əsgəli/ (ا) : میخ چوبی بزرگ .
ق) ← * ؛ ع) اومخ /u-mex/ ؛

اَسل/asel/ (ا/ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان اوریم رودبار بالای قائم شهر . ۲. باتلاق - مرداب .
ع) اسل /asal/ ؛

اسّل/əssəl/ (ا) : ۱. تالاب - استخر - آب بندان . ۲. چمن زار توأم با چاله های آب . **نک** : چل .
اغر) استل /astəl/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) استل /əstəl/ ؛ ق) ← * ؛ آ) هسّل /həssəl/ ؛ ع) ۱.← * ، ۲. سل /sal/ ؛ ت) اسل /esel/ ؛ |ک) سل /sal/ ؛ پ) استخر /staxr/ ؛

اسلام آباد/eslām - ābād/ (ا.مک) : ۱. روستایی در دهستان سدن رستاق شرقی کردکوی با نام قبلی شاه ده . ۲. روستایی در حومه‌ی شیرگاه سواد کوه .

اسّلام علیک - خالخالک/assalām-aleyk-xāl-xālək/ :
از انواع بازی‌های بومی و دخترانه. روش بازی به این ترتیب است که بازیکنان به دو دسته تقسیم شده و هر دسته از سه تا شش نفر تشکیل می شود. دو گروه به اندازه‌ی سه متر از هم فاصله گرفته و در حالیکه بازیکنان هر دسته ، دست در گردن یکدیگر دارند، مقابل هم به صف می ایستند. اعضای گروه اول، دو قدم به جلو می گذارند و می گویند اسّلام علیک خال خالکه و دسته‌ی دوم به عقب می روند و بر جای خود قرار می‌گیرند. گروه دسته‌ی دوم، همزمان با عقب نشستن آن گروه دو قدم به جلو می گذارند و می گویند ما آمدیم دختر ببریم، و به عقب می روند. افراد دسته دوّم به جلو می آیند و می‌گویند: دختر نداریم خالکه. و به عقب می‌روند. دسته‌ی اوّل همزمان به جلو افراد آمده و می گویند : دختر به کجا خالکه؟ و به عقب می‌روند.مجدداً دسته‌ی دوّم به جلو می‌آید و می‌گویند: دختر به اردو خالکه و به عقب می‌روند. دسته‌ی اول به جلو می آیند و می‌گویند: چن ماه و چن شو خالکه؟ و به عقب می روند. دسته ی دوم به جلو می آیند و می گویند: نه ماه و نه شو خالکه و به عقب می روند.آن گاه از میان دسته‌ی اوّل یکی از دختران جلو آمده و با یکی از دختران دسته‌ی دوّم همراه می شود. و به اتفاق

سایر دختران دسته‌ی خودش به صورت جمعی می‌خوانند: دختر شاه را می‌بریم خیرالنّساء را می‌بریم. و به این ترتیب بازی تمام می‌شود.

اسّل بزوئن /assel bazuan/ :پهلو به پهلو شدن و معلّق زدن حیواناتی چون خوک در با تلاق و مرداب . نک : قلت بزوئن

اسل – پشته/esel - poštə/ (ا.مک) : از توابع رامسر .

اسل – رغون/asel - ragon/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. دارای طبع گرم . ۲. دارویی برای درمان سینه . ۳. گیاهی بوته ای با برگهای پهن .

اسّل سر/əssələ -sar/ (ا.مک) : ۱. کنار آب بندان ۲. نام مرتعی در سواد کوه .

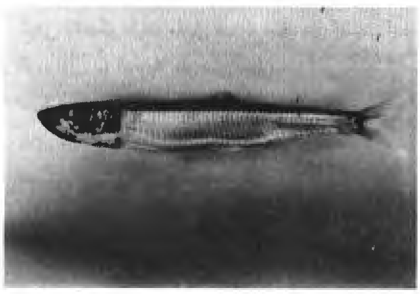
اسل سر/asəle - sar/ (ا.مک) : از مراتع نشتای عباس آباد .

اسلف/asləf/ (ا) : نوعی ماهی کوچک به اندازه ماهی کولی – نوعی ماهی کوچک اندام که نام علمی آن لویس کوس می باشد .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. سف /saf/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ازلف /azləf/ ؛ ع) اسلک /aslak/ ؛ ت) آسلک /āslek/ ؛

اسلف/asləf/ (ا) : ۱. از درختان جنگلی . ۲. نوعی ممرز .

ق) ۱.←* ، ۲. سف /saf/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛



اسلف

اسلک/aslak/ (ا) : گل گاو زبان .

ن) ←* ؛ ع) گل گاب زفن /gol-gāb-zofon/ ؛

اسّلک/əssələk/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفور سواد کوه .

اسل – لُ – لُ/osol- lo- lo/ (ا.مر) : نوعی بازی محلّی .

نک : آی سلله .

اغر) ۱.←* ، ۲. اوسول – لولو /usul - lulu/ ؛ ب) اُسول – لولو /osul - lulu/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اسل – لو لو /osol - lulu/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ۱.←* ، ۲. اسل – لو لو /osol - lulu/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اسل – لو لو /osul - lulu/ ؛

اسّلما/asselmā/ : ۱. گیاهی است که نام لاتین آن maculata p salisb laeta –p – graecal piripioca moech است و داخل مرداب ها روید .۲. ساقه ی گیاه بالا رونده.

اسل ما راغُن/asəl - mā- rāqon/ (ا.مر) : شیره ی ساقه گیاه انگلی ولگ که برای بهبود زخمها از آن استفاده می‌شد . نک . اسل راغون .

س) ←* ؛ با) ←* ؛

اسلما – روش/aselmā - ruš/ (ا.مر) : گیاه پیچک که به دور درختان می پیچد .

با) ←* ؛

اسل محلّه/esəl - mahallə/ (ا.مک) : از روستاهای تنکابن.

اسل – مغز/asəl - maqəz/ (ا.مر) : زنبور عسل .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اسل ماز /asəl - māz/ ؛ ق) ۱. ماز /māz/ ، ۲. ماس /mās/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) اسل – مهاز /asal - mə hāz/ ؛ ع) اسّل – مهز /assel- mahaz/ ؛ ت) اسل – مئز /asel - maaz/ ؛ اشر) مغز – اسلی /maqazə - asali/ ؛

اسلوک/asluk/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی بابل . نک : اسکول .

اسلی/asli/ (ا) : اشک . نک : اُ– آسری .

ق) ←* ؛ آ) هسری /hasri/ ؛ ع) اسری /aseri/ ؛ پ) سریشک /sarišk/ ؛ باس) سرسک /srsk/ ؛ او) سرسک /saraska/ ؛

اسما/asmā/ : ناسزا و توهین زنان به یکدیگر، به گونه ای که یکی دیگری را به زنی مانند کنند، که جهت خیانت به شوهر ورد زبان‌ها گشته است . (این ناسزا از نام

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد . قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

یکی از زنان خیانت پیشه‌ی امـام حسـن گرفتـه شـده است.)

س) ←* ؛ ق) ←* ؛

اسماعیل کلا/əsmāil- kəlā/ (ا.مک) : ۱. از توابـع دهسـتان گیل خواران قائم شهر . ۲. از توابع دهستان کیـاکلای قائم شهر .

اسمالیلم/əsmā-liləm/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یـا نـه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

اسم شقّه/esme - šaqqe/ (ص.مر) : گـاو سـیاه بـا پیشـانی سفید . نک : کچّل .

قص) ←* ؛

اسمن سره/osmon-serə/(ا.مک):محلّی درکلاردشت چالوس.

اسّن/essan/ (مص) : ایستادن .

ت) ←* ؛

اُ- سنگ/o - sang/ (ا.مک) : درّه‌ای در کلاردشت چالوس .

اُ- سنگ/o - sang`/ (ا.مر) : بازی کودکانه کـه بـا سـنگ های کوچک پهن انجام می گیرد. در این بازی سـنگی پهن در سطحی افقی به موازات سطح آب پرتاب مـی شود و تعداد پرش های آن بـر روی آب، امتیـاز بـازی محسوب می شود .

اغر) ←* ؛ س) اُسرسری /o - sar- sari/ ؛

اسّن گا/essengā/ (ا.مر) : اتراقگاه شبانه ی دامها در حیـن کوچ . نک : چنگام سر – بنگام .

ق) اسـتنگا /estangā/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) اسـنگا /esengā/ ؛

اُ- سو/o - su/ (ا.مر) : اب دستمال کردن پنجره و فرش .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پسّو /pəssu/ ؛

اسوره/asurə/ (ا) : نک : اسری .

ع) اسری /aseri/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

اسولس/asoləs/ (ا) : مرغ ماهی خوار کوچک بـا پرهـای آبی رنگ .

س) ←* ؛

استون – ما/assunə - mā/ : از ناحیه‌ی ما – از طرف ما .

نک : اما – جِ .

اغر) اما – ج /amā - je/ ؛ س) امه – جـه /amə- je/ ؛ ق) ۱. اما جه /emājə/ ، ۲. اَمـه دیمـا /ame dimā/ ؛ آ) از امـا /azamā/ ؛ ع) امه وردری /amə-var-dari/ ؛ ت) امه ورجی /ame vareji/ ؛ اشر) ←* ؛ اُک) از – آما /az – āma/ ؛

اسه/əsə/ (ا.مک) : ۱. روسـتایی در قـائم شـهر، ۲. حـالا- اکنون – اینک

اسّه – کلام/assə- kolām/ (ا.مـر) : محـلّ آسـیاب – سـر آسیاب . نک : آسُ سر .

اغر) آسُ سر /āso - sar/ ؛ ب) آسُ سـر /asso - sar/ ؛ س) اسیو سر /asio - sar/ ؛ ق) ارسیو سر /arsiyu sar/ ؛ آ) ارسیو سر /arsiyu sar/ ؛ ت) ←* ؛

اسیر نصرالله/asir - nasrellā/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان بندپی بابل .

اُ – سیکا/o - sikā/ (ا.مر) : ۱. پرنده ی کوچـک آبـزی کـه دیواره ی رودها محلّ زندگـی و تولیـد نسـل وی مـی باشد . ۲. پرنده ی ماهیخوار کوچک .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) او – سیکا /u - sikā/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) تلاجی گیرک /telāji-girak/ ؛



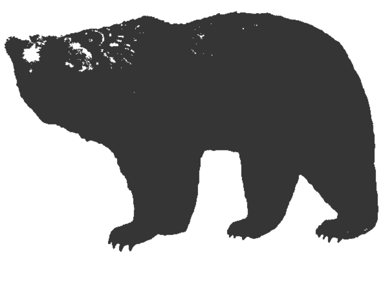
اُ – سیکا

اسی – کلا/asi – kəlā/ (ا.مک) : ۱. روستایی در بـابل . ۲. از توابع دهستان بابلسر.

اسّیم/essim/ (ا) : وسیله‌ای برای تغییر سرعت و تغییر ارتفاع سنگ آسیاب .

اسین بن/əsin ban/ (ا.مر) : ۱. علامت گذاری به صورت

حک کردن خطی کوتاه . ۲. باریک .
آ) ←* ؛
اسین قف/esinqaf/ (ا.مر) : ۱. گذاشتن نشانه ، به صورت شکاف یا خط برتنه ی درخت یا دیرک چادر ایلی به منظور یادداشت داد و ستدهای روزانه میان چوپانان و دامداران . ۲. اصطلاحی در فرهنگ خودیاری مردم مازندران .
آ) ←* ؛
اسیو/asyu/ (ا) : **نک** : آرس .
اسیو - بازی/asiyo - bāzi/ (ا.مر) : از انواع بازی های بومی که تنها جنبه ی سرگرم کننده دارد .
ب) ←* ؛
اسیو - بتیم/aseyu - bətim/ (ا.مر) : قسمت کلفت میل چوبی آسیا که پره‌ها به آن وصل می‌شود .
آ) ارسیو بتیم /arsiyu - bətim/ ؛ ن) ←(آ) ؛
اسیو - خر/asəyu - xar/ (ا.مر) : آسیاب دستی بزرگ . **نک** : ارسیو .
اغر) گت - آسیو /gat - āseyo/ ؛ با) ←* ؛
اسیو سری/aseyo - sərəy/ (ا.مک) : محلّی در کدیر نوشهر.
اسیو - سنگ/asyu - sang/ (ا.مر) : سنگ آسیاب .
اغر) آسو - سنگ /āso - sang/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. آسیوسنگ /āsyo - sang/ ؛ س) اسیو سنگ /asiyo- sang/ ؛ ق) ارسیو سنگ /arsiyu- sang/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) اسیو - سنگ /asəyu- sang/ ؛ ع) آسیو - سنگ /āsyo - sang/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. اسه سنگ /asə- seng/ ؛ اشر) آسیو - سنگ /āseyo- sang/ ؛
اسیو - گردن/asyu - gərdən/ (ا.مر) : از انواع توکا .
ع) کوسرت /kou-sarat/ ؛
اسیو - گلی/asyu -gali/ (ا.مر) : پامچال وحشی .
ق) بچا بچا /bəcābəcā/ ؛ ع) پیچا پیچاگلی /picā-picā-golay/ ؛
اسیو - نو/aseyu - nu/ (ا.مر) : ناودان چوبی که آب را به پره های آسیاب هدایت می‌کند .
اغر) آس نُ /āso- no/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. آسی - نُ /āsi - no/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. ارسیو نو /arseyu - nu/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) اودنگ نو /odang - no/ ؛ ت) سه ناو /ese now/ ؛ اشر) آسّیو - نُر /āssiyo - nor/ ؛ | گ) ←* ؛
اسیه گاه/asyə- gā/ (ا.مک) : دهکده ای قدیمی در منطقه‌ی جورده رامسر .
اسّیو/assiyo/ (ا) : آسیاب - دنگ . **نک** : آسیا .
ب) آسّی یو /assiyo/ ؛ س) اسیو /asio/ ؛ ق) ارسیو /arsiyu/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛
اش/əš/ (ش.ج) : تکیه کلام مردم آلاشت در اظهار شگفتی از گفتار مخاطب . این لغت در شردار کلای بابل کنار به صورت اشتو مورد استفاده است . نک : با - ابو
ق) ←* ؛
اش/aš/ : ۱. خرس . ۲. کنایه از آدم تن پرور و بی خاصیّت . نک: خش
ب) ۱.←* ، ۲. ارش /arš/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) خش /xaš/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) خرس /xars/ ؛



اش

اشّا/oššā/ (ا.صو) : از اصوات - جهت راندن اسب .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بیه /biya/ ؛ آ) ایشّا /iššā/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ۱.←* ، ۲. اُشّا /oššā/ ؛ | گ) شعش /šaaš/ ؛
اشائن/ešāən/ (مص) : نگاه کردن - دیدن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. هشـــائن /hešāən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. هرشـــائن /həršāən/ ؛ س) هارشـــیین /hāršiyən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ۱. اشائن /əšāən/ ، ۲. هشـائن /həšāən/ ؛ آ) ۱. اشائن /əšāan/ ، ۲. هارشیین /hāršiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱. اشـیین /əsiyan/ ، ۲. بشـیین /bešiyan/ ؛ ت) ایشـئن /eyšeən/ ؛

اشار هادائن/əšār hādāan/ (مص.مر) : چلاندن .

ن) ←* ؛

اشاره په/əšārə-pe/ (ا.مص) : ۱. فهم مطلبی از روی اشـاره . ۲. امر کردن با اشاره .

اغـر) ۱.←* ، ۲. اشـاره پ /ešārə-pe/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) اشاره–پـی /əšārə-pəy/ ؛ ع) ←* ؛ ت) اشاره–پی /əšārə-pi/ ؛ اشر) ←(ت)؛

آشاک/āšāk/ (ص/ا) : ۱. دانه های پـوک برنـج و آشـغال های ته خرمن . ۲. خس و خاشاک . **نک** : النا .

ع) ←* ؛

اِشاک/ešāk/ (ا.مص) : نگاه کردن– نگاه دزدانه .

اغر) هشائن /hešāən/ ؛ س) اشائن /əšāən/ ؛ ق) اشّـاک /əššāk/ ؛ با) ایشـاک /išāk/ ؛ آ) ۱. اشـاک /ešāk/ ، ۲. اشاک اشاک /ešāk-ešāk/ ؛ ن) ایشناک /əyšnāk/ ؛ ع) اشِ بش /ešebeš/ ؛

اشاک اشاک/əšāk-əšāk/ (ق.حا/ا.مص) : ۱. دزدانـه نـگاه کردن . ۲. چشم چرانی کردن .

اغر) اتّاهکاردن /attā-həkārdən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اشا اشا /ešā-ešā/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اشاک /əšāk/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. ایشاک ایشاک /išāk-išāk/ ؛ آ) اشاک اشاک /ešāk ešāk/ ؛ ن) ایشناک ایشناک /išnāk-išnāk/ ؛ ع)اشِ بش /əše beš/؛

اشـاک هـاکردن/əšāk-hākərdan/ (مـص.مـر) : سـرک کشیدن – دزدانه نگاه کردن . **نک** : اتّا .

اغر) آتّـا /attā/ ؛ ب) اشـاهکاردن /əšā-həkārdən/ ؛ ق) اشاک اشاک هاکردن /əšāk-əšāk hākərdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) اشـاک هکـردن /ešāk-hakərdan/ ؛ ع) دیـی بـزان /dai-bezān/ ؛

اشاگ/əšāg/ (ا.مص) : دمیدن – فوت کردن .

اش-انار/aš-anār/ (ا.مر) : از انواع گیاهان مناطق خشـک ناحیه جلگه ای خزر جنوبی .

ن) ←* ؛

اشپل/əšpəl/ (ا) : سوت .

اغر) ۱. شپل /šəpəl/ ، ۲. شپلک /šəpelək/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. شـپلک /šeplək/ ؛ با) شپلک /šəpələk/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. شیشـم /šišem/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. شپّل /šəppəl/ ؛

اشپل/əšpəl/ (ا) : ۱. اشپیل ماهی – تخم ماهی خاویار . ۲. ته ماندهٔی ابریشم ، هنگام پیله کشـی . ۳. سـاق پـا . **نک** : اورنگ .

اش پی /aše-pi/: پی خرس که از سوی حکیمـان بومـی برای درد های استخوانی و مفصلی تجویز شود.

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اشبل /əšbəl/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. تلاجی /telāji/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. اشـکل /eškəl/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. اشپل /espəl/ ؛ |ک) اشپول /āšpul/ ؛

اشپیج/ešpije/ (ا) : شپش . **نک** : اسپیج .

ع) اسبیج /esbij/ ؛ |ک) سوبوج /subuj/ ؛

اشپیش/əšpiš/ (ا) : شپش . **نک** : اسپیج .

اغر) ۱.←* ، ۲. اسپیج /əspij/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. اسبیج /esbij/ ؛ با) اسپیچ /əspič/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) اسبیج /əsbij/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) اسبیج /esbəj/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) رشک /rašk/ ؛ پ) اسپیش /spiš/ ؛

اشپیشو/əšpišu/ (ص.نس) : **نک** : اسپیجن .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) اسبیجن /esbijən/ ؛

اشتا/əštā/ (ا) : اشتها .

اغر) ۱.←* ، ۲. اشـتو /əšto/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) اشتها /eštəhā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اشتو /əšto/ ؛ |ک) ایشـتها /eišteha/ ؛

اُشتاج/oštāj/ (ا.مک) : نام روستایی در دو هزار تنکابن .

اشتاج لات/oštāj - lāt/ (ا.مک) : یکی از روستاهای منطقه ی تنکابن .

اشتاس/āštās/ (ا.مک) : از مناطق کوهستانی ویلاقی در شاهکوه و ساور استرآباد .

اشتاک-وشتاک/eštāk-veštāk/ (ص.مر) : بازیگوشی و ذوق و شوق نوزاد، موقعی که کسی او را به بازی گرفته، نوازش کند .

س) هوشتک هوشتک /huštək-huštək/ ؛

اشتالو/əštālu/ (ا) : **نک** : آشتالو .

ع) ۱. آشتالو /āštālu/ ، ۲. پشمالی /pašmāli/ ؛ | گ) آشتالو /aštālu/ ؛

اشتر/əštər/ (ا) : شتر .

اغر) ۱.←* ، ۲. شتر /šətər/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) شتر /šotor/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. شتر /šotər/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ | گ) شوتور /šutur/ ؛ پ) اشتر /oštur/ ؛

اشترقد/ešter-qad/ (ا) : اصطلاحی در بازی تپ چو . **نک** : تب چو - تپ چو .

اغر) ←* ؛

اشتک/oštək/ (هن/ق) : ۱. گوسفند جامانده ازگلّه و گم شده . ۲. تنها - انفرادی . **نک** : هوشته و بلیک .

ب) ←* ؛ س) هشته /hoštə/ ؛ پ) اسپوختک /spoxtak/ ؛

اشتلک/əštələk/ (ا) : ۱. سفره مار - نوعی مار زرد و قهوه ای بی آزار . ۲. مارچوبه .

آ) اشلک /ašlak/ ؛ ع) کنّه پل /kannə-pel/ ؛

اشتلم/əstələm/ (ا) : ۱. صدا-فریاد . ۲. انعکاس صدای شدید سم اسبان .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←* ؛

اُشتلم/oštolom/ (ا/ا.مص) : ۱. ضربه زدن معمولی با دست . ۲. گام های بلند برداشتن .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) اشتلم /əštələm/ ؛ ع) ←* ؛ قص) شاب /šāb/ ؛ اشر) ←* ؛

اشتلم/əstələm/ (ا) : ابزاری در خرمن کوبی شبیه چنگال که به وسیله ی آن کاه و دانه های پوک را به هوا داده تا دانه های سالم جدا شوند.

اغر) ←* ؛ ق) پاج /pāj/ ؛

اشتلم اشتلم/əstələm-əstələm/ (ا.مر) : ۱. کرکری خواندن . ۲. ادعای فضل و برتری داشتن .

ق) ←* ؛ ع) اشتلم بزان /estelem-bezān/ ؛

اُشتلنگ/oštolang/ (ص) : ۱. لندهور . ۲. کنایه از افراد قد بلند .

س) هوشتلنگ /huštələng/ ؛ با) اشتول /oštul/ ؛ | گ) الدنگ /aldang/ ؛

اشتلوم/əstəlum/ (ا.مص) : بزک کردن دختران و زنان .

اغر) آراویرا /ārā-virā/ ؛ ع) رچ هاکردن /rač-hākordan/ ؛

اشتن/eštən/ (مص) : ۱. گذاشتن . ۲. فرو کردن در چیزی . ۳. نزدیکی کردن . **نک** : بیشتن - بی یشتن .

اغر) ۱. بیشتن /beyəštən/ ، ۲. بی یشتن /biyəštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بهشتن /beheštеn/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بشتن /beštan/ ؛ ع) بشتن /beštan/ ؛ ت) اشتن /eštən/ ؛ | گ) نئن /naan/ ؛ پ) هیشتن /hištan/؛

اشتو/ešto/ (ا) : ۱. اشتها - میل به غذا . ۲. شنیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ع) اشتها /eštehā/ ؛ | گ) ایشتها /aištehā/ ؛

اشتوا/eštəvā/ (ا) : اشتباه .

اغر) ۱.←* ، ۲. اشتبا /əštəbā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) اشتبا /eštebā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) اشتبا /əstebā/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. اشتبا /əštebā/ ؛ ت) اشتفا /eštefā/ ؛ اشر) اشتوا /əštəvā/ ؛ | گ) ایشتبا /eištebā/ ؛

اشتوج پایین/oštowj pāyin/ (ا.مک) : از توابع دهستان دو هزار تنکابن .

اشتوج لات/oštowj - lāt/ (ا.مک) : از توابع دهستان دو هزار تنکابن .

اشتوس/əštus/ (ص.مف) : ۱. شنیده شده . ۲. زیرگوشی .

ب) اشنس /əšnos/ ؛ ق) ۱. اشنوس /əšuns/ ، ۲. بشنوس /həšnus/ ؛ با) اشتوس /əštus/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ۱. بشنوس /bešnos/ ، ۲. اشنوس /ešnos/ ؛ ت) بشنوسه /bəšnowəsə/ ؛ | گ) ←* ؛ پ) آشنوتن /āšnūtan/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اشته/eštə/ (ا) : ۱. دو گاوی که برای شخم بـه هـم بسـته شوند . ۲. جفت .

س) اشـته /əštə/ ؛ ق) هشـته /həštə/ ؛ با) ←(ق) ؛ ع) جفت ورزا /jeftə-varzā/ ؛ پ) یوخت /yuxt/ ؛

اشچال/aščāl/ (ا.مک) : نام مرتعـی در آمـل و در آلاشـت سواد کوه .

آش چنگ/aš-čang/ (ا.مر) : ۱. پیالـه ی چوبـی کـه آن را برای برداشتن ماست از تغار به کار برند . ۲. افراد قوی و بزرگ دست . ۳. معنای اخصّ کلمه چنگ و پنجه ی خرس است.

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

آش دکت/aš-dakət/ (ا.مک) : روستایی در بندپی بابل .

اشر/ašar/ (ا.مک) : نام دهکده ای در کوهستان نور .

اَشرف/ašrəf/ (ا.مک) : نام قدیمی شهر بهشهر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛

اش سـر/aš-sar/ (ا.مـک) : مرتعـی در مسیر مـالرو سـی سنگان به کجور .

اشش/əšəš/ (ا.مص) : مقیـاس نمـودن بـا چشـم . نـک : وارانداز – تخمین .

ب) اشـش /əšeš/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اشـاش /əšāš/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ایشـش /əyšeš/ ؛ ع) ۱. ایشش /əyšəš/ ، ۲. اشش /ešeš/ ؛ ت) ایشئن /əyšəən/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ایشماردن /eišmārdan/ ؛ پ) اُشماریتن /ošmāritan/ ؛

اشک/əšk/ (ا.مص) : زیر چشمی نگاه کردن .

اغر) اتّا کـاردن /attā-kārdən/ ؛ ب) اشـاک /ešāk/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲. ایشـاک /išāk/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) بن دری بشین /bendari-bešeyan/ ؛

اِشکا/eškā/ (ا.مک) : مرتعی در پرتاس لفور سواد کوه .

اشکاتن/əškātən/ (مص) : شـکافتن – جـدا کـردن – بـاز کردن با تبر یا چیز دیگر– شکاف ایجاد کردن . نـک : پِ هاکردن .

ب) بشکافتن /bəškāftən/ ؛ س) بشـکفتن /beškoftən/ ؛ ق) اشکافتن /əškāftən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) اشکاتن /əškātan/ ؛ ت) اشکاتن /eškātən/ ؛ اشر) اشکافتن /əškāftan/ ؛ |ک) شکاتن /šekātan/ ؛ پ) اشکاتستک /škātstak/ ؛

اشکار/əškār/ (ا) : شکار . **نک** : الیک .

اغر) ۱.←* ، ۲. شکار /šəkār/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اشکار /eškār/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. اشکاری گـو /əškāri-gu/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) آشکار /āškār/ ؛

اشکار بیشه/əškār bišə/ (ا.مک) : از روسـتاهای منطقـه ی بندپی بابل .

اشکار پیشه/əškār pišə/ (ا.مک) : از توابع دهستان بنـدپـی بابل .

اشکار چال/əškār čāl/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اشکارد/eškārd/ (ا.مک) : روستایی در چهار دانگه ساری .

اشـکار دشـت/əškār dašt/ (ا.مـک) : از توابـع دهســتان (کران) نوشهر .

اشکار زرشک/eškār zerešk/ (ا.مر) : زرشک کوهی .

اغـر) زرشـک پـلا /zərəšk -pəlā/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. زرشک /zerešk/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغـر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغـر) ؛ اشـر) زرشک پلو /zərəšk pəlo/ ؛ |ک) ←(اغر) ؛

اشکار-زیره/əškār-zire/ (ا.مر) : زیره کوهی .

ب) ←* ؛ س) ۱. زیره /zirə/ ، ۲. پلازیره /pəlā zirə/ ؛ با) ۱.←(س) ، ۲. کوزیره /kuzirə/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←* ؛ ت) گاو زیره /gāv zirə/ ؛

اشکار – سنگ/əškārə-sang/ (ا.مک) : نام مرتعی در حـوزه آلاشت .

اشکارسی/əškārsi/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در مسیر مالرو سی سنگان به کجور .

اشکار-شاخ/əškār-šāx/ (ا.مر) : ۱. شـاخ گـوزن . ۲. شـاخ حیوانات شکاری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) گوشاخ /go šāx/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اشکاری شاخ /eškāri šāx/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

اشکار کل/əškār kal/ (ا.مر) : ۱. کل . ۲. جنس نرینه‌ی بز

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (c̄ = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (z̄ = ژ) (s̄ = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

وحشی شکاری .

اغر) ۱.←* ، ۲. کل /kal/ ؛ ب) ←* ؛ س) کـــل /kal/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) کل بز /kalə bəz/ ؛



اشکار کل

اشکار کلا/əškār-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهســتان دابـوی جنوبی بخش مرکزی آمل .

اشکار-گو/əškār-go/ (ا.مر) : ۱. گوزن ماده . ۲. مرال .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اشکاری گـو /əškāri-go/ ؛ ق) اشکاری گو /əškāri-gu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ع) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ت) اشکار گـاو /eškār gāv/ ؛ اشر) ←(س) ؛ | ک) مادّه گوونـج /māddə-guvanj/ ؛ پ) گوازن /gavāzan/ ؛

اشکارلت/əškār-let/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان پنجـک رستاق کجور .

اشکارم/əškārəm/ (ا) : از انواع سار با پرهای سیاه و سفید نک : شوکروم.

اغر) شـکارم /səkārəm/ ؛ ب) ۱. شـاکرم /sākərəm/ ، ۲. شـوکوروم /šukurum/ ؛ س) شـــکرم /šokrom/ ؛ ق) ۱. شکروم /šekrum/ ، ۲. شـکلوم /šeklum/ ؛ با) ۱. شـکروم /šekərum/ ، ۲. اشکروم /eškərum/ ؛ آ) شـکروم /šəkrum/ ؛ ن) شکرم /šəkərəm/ ؛ ع) ۱. کشکرت سار /kaš-keret-ār/ ، ۲. کلاچ سار /kelāc sār/ ؛ پ) سار /sār/ ؛

اشکار-ورزا/əškār-vərzā/ (ا.مر) : گوزن نر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ورزا /vərzā/ ؛ ق) اشکاری گو /əškāri-gu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اشـــکار ورزا /əškārvarzā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) اشـــکاری گُ /əškāri-go/ ؛ | ک) نـرگوونـج /nar-guvanj/ ؛



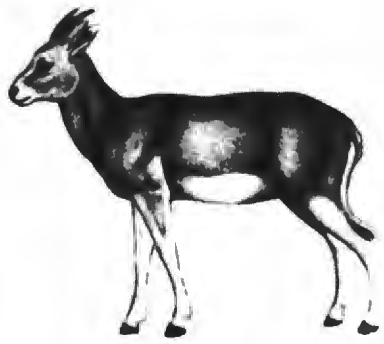
اشکار-ورزا

اشکاری/eəškāri/ : شکار- شکاری- بزو گاو کوهی.

اشکاری-بز/əškāri-bəz/ (ا.مر) : بز وحشی .

اغـر) ۱.←* ، ۲. اشـکار بـز /əškār bəz/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اشکاری بز /eškāri bez/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ع) اشکاربز /eškār-bez/ ؛ ت) اشکار بـز /əškāre bez/ ؛ اشر) اشکاری بز /əškāri bəz/ ؛ | ک) گل /kal/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.



اشکاری-بز

اشکاری گو/əškāri gu/ (ا.مر) : گوزن **نک** : الیک .

س) اشکاری گو /əškāri-go/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛



اشکاری گو

اشکاری واش/əškāri-vāš/ (ا.مر) : ۱. گیاهی است علوفه ای شبیه گزنه و بدون کرک که سخت مورد علاقه‌ی گوزن است .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛

اشکام/əškām/ (ا) : شکم – شکمبه .

اغر) ۱. اشکم /əškəm/ ، ۲. اشکمبه /əškəmbə/ ؛ آ) ←** ؛ ت) ←** ؛

اشکام بند/əškām band/ (ا.مر) : ۱. شکم بند . ۲. چوبی که در بخش شیروانی خانه به کار می رود .

اغر) اشکم بند /əškəm-band/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲.←** ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) اشکم بن /əškem ban/ ؛ ت) شکم بند /səkam band/ ؛ اشر) اشکم بند /əškam band/ ؛ | گ) شکم بند /šakam-band/ ؛

اشکامه/əškāmə/ (ا) : شکمبه .

اغر) اشکمبه /əškəmbə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) شکمبه /səkəmbə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. شکمّه /səkəmmə/ ؛ ن) شکمبه /səkambə/ ؛ ع) اشکمه /eškemə/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) اشکمبه /əškambə/ ؛ | گ) شکمه /šakamə/ ؛ پ) اشکمبک /aškombak/ ؛

اشکپوس/aškapus/ (ا) : ۱. هشت پای دریایی . ۲. به آدم پرخور نیز گویند . ۳. هم رزم رستم در شاهنامه – اشکبوس .

ق) ←** ؛ با) اشکبوس /aškebus/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←** ؛ ت) شکم پیس /sekam pis/ ؛ | گ) ←(ت) ؛

آش-کته/aš-kətə/ (ا.مر) : توله خرس .

ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) خرس کته /xerse-kotə/ ؛

اشکته/əsketə/ (ا) : ۱. هیزم خرد و خشک . ۲. شاخ و بال درختان فرو افتاده در مراتع که به دلیل ایجاد سایه مانع روییدن علف می شوند. ۳. صدای شکستن شاخه های خشک زیر پا در جنگل .

ب) اشکه /əske/ ؛ س) اشکسته /əskəstə/ ؛ ق) ۱. اشکه /əskə/ ، ۲.←(ب) ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ | گ) خوشکه دار /xuškə-dār/ ؛

اشکر/eškər/ (ا) : چوب و شاخه های خشک درخت – خرده چوب . **نک** : بنگاله .

ب) اشکه /əske/ ؛ ق) ←** ؛ ن) اشکر /əskər/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ | گ) زگر /zagar/ ؛

اشکر-ساجه/əškər-sājə/ (ا.مر) : جاروی چوبی که از به هم بستن سرشاخه‌های درخت درست شود . **نک** : چکر .

س) شیشار سازه /šišār-sāzə/ ؛ ق) تلی شاجه /tali-šājə/ ؛ با) شرساجه /šar-sājə/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. شرسازه /šar sāzə/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ | گ) کیش خال /kiš-xāl/ ؛

آوانوشت : (a - اَ) (ə - فتحه کوتاه) (e - اِ) (ā - آ) (u - او) (i - ای) (b - ب) (p - پ) (t - ت،ط) (s - ث،س،ص) (j - ج) (č - چ) (h - ح،ه) (x - خ) (d - د) (r - ر) (z - ز،ذ،ض،ظ) (ž - ژ) (š - ش) (f - ف) (q - ق،غ) (k - ک) (g - گ) (l - ل) (m - م) (n - ن) (v - و) (y - ی) (aw - اَو) (ow - او)

اشک رود/āšek-rud/ (ا.مک) : از سرچشمه های رودخانه فریم واقع در دو دانگه‌ی هزار جریب ساری .

اشکته/əškəssə/ (ا.مک) : قلّه ای در ارتفاع ۳۴۴۵ متری در کلاردشت چالوس .

اشکته/əškəssə/ (ا.صو) : صدای شکستن اشیاء مانند چوب و .... .

ب) اشکه /əške/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اشکته /eškətə/ ؛ | گ) تتراق /tatarāq/ ؛

اشکته چال/əškəssə-čāl/ (ا.مک) : درّه ای در کلاردشت .

اشک کوه/āškəku/ (ا.مک) : مرتعی در روستای نرسوی علی آباد کتول .

اشکل/əškel/ (ا) : گودی پشت زانو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اشگل /əšgel/ ؛ ق) ←* ؛ ع) درشکه /derəškə/ ؛ ت) درشکی /derəški/ ؛ | گ) چکره /čekarə/ ؛

أشکل/oškol/ (ا) : ۱. موش خرما، راسو . ۲. سنجاب . ۳. در اصطلاح به افراد لاغر و بدقیافه گویند . ۴. زیرک در مفهوم کنایی . **نک** : آشنک .

ب) اشنیک /āšnik/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) اشنیک گل /āšnik gal/ ؛ ع) آشنک /āšnak/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) شوکول /šukul/ ؛



أشکل

اشکل/əskəl/ (ا) : ۱. ران– استخوان ران۲. بستن سر گاو به گونه‌ای که نتواند از شاخ و برگ درختان اطراف تغذیه کند .۳. ما تحت– نشیمن گاه .

اغر) استقان لله /əstəqān lalə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) اشکلک /eškelak/؛ ت)اشکلک/eškelək/

؛ | گ) شیکیله /šikilə/ ؛

اشکل/eškəl/ (ا) : ۱. قیافه – ظاهر . ۲. ادا .

اغر) ۱.←* ، ۲. شکل /šəkl/ ؛ ب) ←* ؛ س) شکل /šəkl/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. شکل /šekl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. شکل /šekəl/ ؛ ن) شکل /šakl/ ؛ ع) شکل /šekl/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(س) ؛ | گ) شیکل /šikl/ ؛

اشکل/āškel/ : ریشه و بخشی از ساقه‌ی جامانده ی برنج که بعد از درو در مزرعه باقی ماند .

ع) آلم /ālem/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) آشکل /āškal/ ؛

اشکل/əškəl/ (ا) : کشاله ی ران .

آ) ←* ؛ قص) ←* ؛

اشکلک/eškelāk/ (ا) : قلمه ی کوتاهی که در قلمستان کارند .

قص) ←* ؛

اشکلک/əškələk/ (ا) : ریسمانی که با آن شاخ گاو را بر پایش بندند تا ایجاد خسارت نکند .

ق) رسن /rasen/ ؛ ع) ←* ؛ ت) اشتلک /eštelək/ ؛

اشکلک–هسکا/eškelək-hasekā/ (ا.مر) : استخوان ران گوسفند .

آ) اشکلک هسّکا /eškelək hassəkā/ ؛ ع) ←* ؛

أشکلو مار بازی/oškolu mār bāzi/ (ا.مر) : بازی الک دولک .

ع) گلی کاچ /gali-kāč/ ؛

اشکله/eškele/ : ۱. کمند–بند . ۲. ریسمانی است که یک سر آن را به شاخ و سر دیگر آنرا به دست یا پای گاو می بندند تا به این وسیله حیوان را مهار کنند .

ع) اشکلک /eškelak/ ؛ ت) اشکلک /əškelək/ ؛

آش–کله/aš-kolə/ (ا.مر) : تولّه خرس .

اغر) خرس کاله /xərs-kālə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) اش–کته /aš-kətə/ ؛ با) اش–کله /aš kələ/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) خرس کته /xersə kotə/ ؛

اشکم/əškəm/ (ا) : شکم .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. شـــکم /šəkəm/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. اشـکم /eškem/ ؛ ت) اشـکام /eškām/ ؛ اشـر) اشـکم /əškam/ ؛ |ک) شکم /šekam/ ؛ پ) اشکمبگ /aškam bag/ ؛

اشکم-بل/əškəm-bel/ (ص.مر) : شکم پرست – شکمو .

اغـر) ۱.←* ، ۲. اشـــکمبی /əškəmbi/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اشکمو /əškəmu/ ؛ س) ←* ؛ ق) اشکمو /əškəmu/ ؛ با) اشکمی /əškəmi/ ؛ آ) شکم بک /šəkəm-bek/ ؛ ن) اشکام پرس /əškām-peras/ ؛ ع) اشـکم پـرس /eškem-paras/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. شـــکم پـــرس /šekam pares/ ؛ اشـر) شکمی /šekami/ ؛ |ک) شکم پیس /šekam-pis/ ؛

اشکم بند/əškəm band/ (ا.مر) : شکم بند .

اغـر) ۱.←* ، ۲. اشـکم ونـد /əškəm-vand/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) شـــکم ون /šəkəm-van/ ؛ ن) اشکم بنـــد /əškam-band/ ؛ ع) اشـکم بنـد /əškem-band/ ؛ ت) ۱. شکم بند /šəkam band/ ، ۲. اشـکام بنـد /əškām band/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ |ک) شکم بنـد /šekam - band/ ؛

اشکمبه/əškəmbə/ (ا) : شکمبه – امعاء و احشاء .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) شـکمبه /šekəmbə/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱. شـــکمبه /šəkəmbə/ ، ۲. شـــکمّه /šəkəmmə/ ؛ ع) اشـــکمه /eškemə/ ؛ ت) اشـــکامه /əškāmə/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اشـکمبه /əškambə/ ؛ پ) اشکمبک /aškombak/ ؛

اشکمبی/əškəmbi/ (ص.نس) : شکمباره – پرخور – شکمو . **نک** : پربخاردن – پرخار .

اغر) اشکمو /əškəmu/ ؛ ق) شکم پرسـت /šəkəm-parəst/ ؛ آ) اشکم بک /əškəm-bek/ ؛ ع) ۱. اشکم پـرس /eškem-paras/ ، ۲. اشکم فیس /eškem-fis/ ؛ ت) ۱. شکم پـــرس /šəkam paras/ ، ۲. شکم پیس /šəkam pis/ ؛ |ک) شکم پیس /šekam-pis/ ؛

اشکم پاره/əškəm-pārə/ (ا.مر) : نوعی خورشت بادمجان .

با) ←* ؛

اشکم-پوس/əskam-pus/ (ا.مر/ص.مر) : **نک** : اشکم قرار.

اغر) ۱. اشکم قرار /əškəm -qərār/ ، ۲. اشکم وری /əškəm-vari/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پوس مز /pus-məz/ ؛ آ) شـکم قـرار /šəkəm qərār/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اشـکم قـرار /eškem-qerār/ ؛

اشکمِ پی/əškəme - pi/ (ا.مر) : پیه شکم اعم از انسان یـا حیوان . **نک** : جامکه .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ع) ←* ؛

اشکم تهی/əškəm-tahi/ (ا.مر) : پارچـه ای نـازک کـه در زمستان زیر شکم اسب می بندند تا سرما نخـورد و یـا عرق آن را بگیرد . عرق گیر اسب .

اغر) ←* ؛ ب) اشکم تیی /əškəm-tayi/ ؛

اشکم چاک ها دان/əškəmə - čāk-hādān/ (مـص.مـر) : شکم دریدن . **نک** : وغ در بیاردن .

اغر) اشکم چاک هدائن /əškəm- čāk-hədāən/ ؛ آ) ←(اغـر) ؛ع) ←* ؛

اشکم چرک/əškəm-čarək/ (ا.مر) : تنقّلات– هله هوله .

ق) وچر /vəčər/ ؛ با) ←* ؛ آ) اشـکم چـر /əškəm-čar/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. اشکم چرک /əškem čarak/ ؛ ع) ۱.←(آ) ، ۲.←(ن) ؛ ت) دهن چره /dahan čərə/ ؛

اشکم چـوک/əškəm čuk/ (ص.مـر) : فـردی کـه دارای شکم کوچک و لاغری باشد .

اغر) خورد اشکم /xurd-əškəm/ ؛ ب) ←* ؛ س) پچـوک اشکم /pəčuk eškem/ ؛ ق) بچکه اشکم /bəčkə-əškəm/ ؛ با) اشکم میس /əškəm-mis/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ماهی اشـکم /māhi əškam/ ؛ع) مـاهی اشـکم /māhi əškem/ ؛ اشر) خوردِ اشکم /xurdə-əškam/ ؛

اشکم رویی/əškəm-ruyi/ (ا.مص) : اسـهال . **نـک** : دیـر گاشویی .

اغر) ۱.←* ، ۲. اشکم شویی /əškəm-šuyi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) شـکم روی /šekəm ravi/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) شـکم بـوردن /šəkəm burdan/ ؛ع) ←(ق) ؛ ت) شـکم روی /šekam ravi/ ؛ |ک) شکم روی /šekam- ravi/ ؛

اشکم سو/aškam so/ (ا.مص) : سینه خیز .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

ب) سینه سو /sinə-so/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛

اشکم-شویی/əškəm-šui/ (ا.مص) : اسهال- شکم روی .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. اشـکم روی /əškəm-ravi/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) شـکم بـوردن /šəkəm-burdan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اشـکم روی /eškem-ravi/ ؛ ت) شـکم روی /šəkam-ravi/ ؛ | گ) شـکم شـویی /šekam-šui/ ؛

اشکم - قد/əškəm-qəd/ (ص.مر) : لاف زن-ادعا کار .

س) ←* ؛ با) اشکم غد /əškəm qad/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ | گ) غوراب زن /qurāb-zan/ ؛

اشکم -فیس/eškem-fis/ (ص.نسب) : شکمو-شـکمباره . **نک** : بتیمن .

اغر) ۱. اشکمبی /əškəmbi/ ، ۲. اشـکمو /əškəmu/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) شـکم پـرس /səkəm parəs/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) شکم پیس /šəkam pis/ ؛ | گ) شـکم پیـس /šekam-pis/ ؛

اشکم قرار/əškəm-qərār/ (ص.مر) : ۱. کار در برابر خورد و خوراک و خواب . ۲. نوعـی از روابـط کـاری دامـداری سنتی مازندران . **نک** : بتیم مز .

اغر) ۱.←* ، ۲. اشـکم مـزد /əškəm məzd/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پوس مز /pus-mez/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) شـکم مـز /šəkəm məz/ ؛ ن) اشـکم پـوس /əškam-pus/ ؛ ع) اشکم خـراک /eškem xarāk/ ؛ ت) شـکم وری /šekam-vari/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اشکم قراری /əškam-qərāri/ ؛ | گ) شکم پلا /šekam-plā/ ؛

اشکم لغد/əškəm laqəd/ (ا.مر) : ۱. سرزنش . ۲. لگدی که به شکم زنند .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اشـکم لـو /əškəm lu/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. اشـکم لـو /əškəm lo/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ ن) اشکم لو /əškəm lo/ ؛

اشکم - مسل/əškem-masel/ (ا.مر) : ۱. هشت پای دریایی . ۲. کنایه از آدم پرخور . **نک** : اشکپوس .

ق) ←* ؛ ع) اشکم فیس /eškam fis/ ؛ ت) شـکم پیـس /šəkam pis/ ؛

اشکم وری/əskəm vari/ (ا.مر/ص.مر) : **نک** :۱. اشکم قرار ۲. ازطرف شکم ، از راست شکم .۳. شـکمی ، حـرف مفت..

اغر) ۱.←* ، ۲. اشکم غرار /əškəm - qərār/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) اشکم وری /eškem - vari/ ؛ ت) شکم وری /šekam- vəri/ ؛

اشکمه/eškemə/ (ا) : **نک** : بتیم - بتیمه .

اغر) اشکمبه /əškəmbə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛

اشکمی/əškəmi/ (ص.نس) : شـکمو - شـکمباره . **نـک** : بتیمن .

اغر) ۱.←* ، ۲. اشکمبی /əškembi/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱. شکم بک /šəkəm-bek/ ، ۲. شـکمو /šəkəmu/ ؛ ع) ←* ؛ اشر) شکمی /šəkami/ ؛ | گ) شکمو /šekamu/ ؛

اشکمیر/əškəmir/ (ا) : تیر وسط اتاق که زیر پلور گذاشـته شود - ستون وسط بنا . **نک** : پلور .

ن) ←* ؛ ت) ۱. اشـکام بنـد /eškām band/ ، ۲. شـکم /šəkam band/ ؛

اشکمیر/aškamir/ (ا) : تنه‌ی بزرگ درخت .

ن) ←* ؛

اشکنج/əškənj/ (ا) : وسیله‌ای در گاوآهن برای کم و زیـاد کردن عمق شخم .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

اشکنجه/əškənjə/ (ا) : سکسکه .

ق) سکیجه /sekije/ ؛ با) سکیجه /sekije/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اسکیجک /eskijak/ ؛ ت) اسـکجیک /əskejik/ ؛ | گ) اسکیجه /eskijə/ ؛

اشکنده/əskəndə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان هراز پـی آمل .

اشکنو/əškenu/ (ا) : **نک** : آشکنی .

اغـر) اشـکنه /əškəne/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) اشـکنی /əškeni/ ؛ ق) ←* ؛ با) آشکنی /āškəni/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. آشکنی /āškənni/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) آشکنی /āškeni/ ؛ ت) اشکونو /oškono/ ؛ اشر) اشکنو /əskənu/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اشکنه/əškene/ (ا.مک) : روستایی از رامسر تنکابن . نک : آشکنی .

اشکنه/əškəne/ (ا) : تاج خروس وحشی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اشکنی /eškeni/ ؛ ق) ←* ؛ ع) آشکنی /āškeni/ ؛ ت) اشکونو /oškonu/ ؛

اشکو/əšku/ (ا) : ۱. شکوفه با زمینه‌ی سفید . ۲. شکوفه ی درختان . ۳. شکافته شده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. اشکو /esku/ ، ۲.←* ؛ آ) وشکو /vəsku/ ؛ ع) وشکو /vosku/ ؛ ت) اشکو /ošku/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اشکوه /esku/ ؛ گ) شوکوفه /šukufə/ ؛

اشکودار/əškudār/ : از انواع گوسفند نر – قوچ .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛



اشکودار

اشکور محلّه/eškovar-məhallə/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان دوهزار تنکابن .

اشکور ملی/eškevar-malay/ (ا.مک) : روستایی ویژه تجمّع و سکونت اشکوری‌ها در دو هزار تنکابن .

اشکول تک/aškul tək/ (ا.مک) : مرتع و محلّی بین روستاهای کوهپر و اوایل .

اشکو نو/oškono/ (ا) : گیاهی خودرو و علفی .

ت) ←* ؛

اشکه/eškə/ (ا) :

سرشاخه‌های شکسته شده‌ی درخت که روی زمین پراکنده باشد و دامداران به منظور برطرف ساختن سایه‌ی آن‌ها که موجب پیشگیری نفوذ آفتاب و عدم رشد علوفه می‌شود ، این شاخه‌ها را از روی زمین جمع آوری کرده و در گوشه ای انبار کنند

اشکه/eškə/ (ا) : ۱. پنجره‌ی کوچک . ۲. پشته و توده‌ی برگ و شاخه‌ی درختان .

ب) اشکه /əske/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) اشکوب /əškub/ ؛ اشر) آبشکه /ābəškə/ ؛ گ) ابوشکا /abuškā/ ؛

اشکه/eškə/ (ص) : شب صاف با ابری رقیق و پراکنده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

اشکی/āški/ (ا) : ۱. چرخش و گردش پرندگان در آسمان . ۲. جست و خیز حیوانات .

ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛



اشکی

اشکی/eški/ (ا) : سر شاخه‌های خشکیده‌ی درخت که از آن به عنوان هیزم استفاده شود . نک : اشکه .

ب) اشکه /əske/ ؛ س) خشکه /xəškə/ ؛ ق) اشکه /əškə/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) اشکر /ešker/ ؛ ت) اشکر /əsker/ ؛ اشر) ←* ؛ گ) خوشکه خال /xuškə-xāl/ ؛

اشکیه/əškiyə/ (ا/ا.مص) : ۱. خرت و پرت – آت و آشغال . ۲. بریدن درختان جنگلی .

اشر) ←* ؛

اشگل/ešgel/ (ا) : قوزک و تاندوم‌های پشت زانو .

س) ←* ؛ ت) اشپل /espəl/ ؛ گ) اشپول /aspul/ ؛

اشگیلک/ešgilak/ (ا) : حلقه‌ای نخی که به کیسه دوزند و

دو کیسه بار را با آن به هم بندند .

قص) ←** ؛

اشلاک/ašlāk/ (ا) : از انواع انجیر وحشی که غیر خوراکی است .

ن) ←** ؛ ع) شال تس /šal-tos/ ؛

اشلک/ašlək/ (ا) : سفره مار . نک : پیتلوس .

آ) ←** ؛ ع) کنّه پل /kannə-pel/ ؛ قص) اشلگ /ašlag/ ؛

اشلک/ašlak/ (ا) : سفره مار . نک : اشتلک .

آ) ←** ؛

اشلک/ašelak/ (ا) : نوعی درخت با برگهایی شبیه درخت تبریزی .

قص) ←** ؛

اُشله/o-šelə/ (ص.مر) : ۱. پخته شده‌ی و رسیده . ۲. له شده‌ی میوه جات . نک : آش تلوک .

ب) ←** ؛ ق) اشتلوک /əštəluk/ ؛ آ) آشتله /āštələ/ ؛ ع) آرده لوت /ārdə-lut/ ؛ | ک) آش دلار /aš-dalār/ ؛ پ) پختک /puxtak/ ؛

اشلیکا/ašlikā/ (ا) : انجیر غیرخوراکی – انجیر وحشی . نک : تس انجیل .

ن) ۱.←** ، ۲. اشلاک /ašlāk/ ؛ ع) ۱. کشکل /kaškal/ ، ۲. شال تس /šalə-tos/ ؛ ت) کشکل /kəškəl/ ؛

اشمارتی/ešmārti/ (ا) : آمار .

س) سرشماری /sar-šəmāri/ ؛ ق) ←** ؛

اشماره/əšmārə/ (ا) : مویه کردن با صدای بلند .

ع) موری /muri/ ؛ ت) ←** ؛ | ک) آهی آهی /āhi-āhi/ ؛ پ) برمان /barmān/ ؛

اشماره/ešmārə/ (ا.مص) : اسم مصدر شمردن .

ت) ←** ؛

اشم و نشم/ašmo-našm/ (ص.مر) : ۱. هیولا . ۲. آدم وارفته . نک : اجم و نجم .

ق) ←** ؛

اُشن/ošən/ (ض) : ایشان .

ب) وشن /vešon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) وشون /vəšun/ ؛ ن) ۱. وشن /vašən/ ، ۲.←(آ) ؛ ع) اوشون /ušon/ ؛ ت) ←** ؛ | ک) اوشون /o-šon/ ؛ پ) اوشان /ušān/ ؛

اُشن/o-šən/ (ص.فا/ص.مر) : ۱. آبریز ساختمان . ۲. آنکه آب را بریزد – آب ریزنده . ۳. آبشار .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) اوشن /o-šan/ ؛ ق) اوشن /ušən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ | ک) اوشون /aw-šuan/ ؛

اُشنا/ošnā/ (ص) : آشنا .

اغر) ۱. آشنا /āšnā/ ، ۲. شناس /šənās/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. شناس /šənās/ ؛ ق) ۱. شناس /šənās/ ، ۲. شناس /šənās/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) شناس /šenās/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ن) ؛ | ک) شناس /šanās/ ؛ پ) آشناک /āšanāk/ ؛

اشنار/ašenār/ (ا) : گلی از تیره‌ی آلاله که نام علمی آن pəony است .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛

اشناس/ešnās/ (ص) : ۱. آشنا ۲. فامیل و خویشاوند .

اغر) شناس /šənās/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. اشناس /əšnās/ ، ۲. شناس /šenās/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ ن) شناس /šenās/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(ن) ؛ | ک) شناس /šanās/ ؛

اشنافه/əšnāfə/ (ا) : عطسه . نک : ابچه .

اغر) ۱. اشنفه /ašnəfə/ ، ۲. اشنفه /ašnefə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. اشنیفه /ašnifə/ ؛ س) اشنیفه /ašnifə/ ؛ ق) اشنافه /ešnāfə/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) سبر /sabr/ ؛ اشر) ←(س) ؛ | ک) ←(ع) ؛ پ) استو /stav/ ؛

اشنفه/ašnəfə/ (ا) : عطسه . نک : ابچه .

اغر) ۱.←** ، ۲. اشنفه /ašnefə/ ؛ ب) اشنفه /ašnofə/ ؛ س) اشنفه /ašnefə/ ؛ ق) اشنافه /ešnāfə/ ؛ با) اشنافه /əšnāfə/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) سبر /sabr/ ؛ اشر) ۱.←** ، ۲. اشنیفه /ašnifə/ ؛

اشنک/ašnak/ : ۱ . موش بزرگ . ۲. سنجاب درختی .

ب) اشنیک /ašnik/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. اشنیک گل

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ) گیلی ، پ) پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

šnik-gal ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ ع) آشنک /āšnak/ ؛ ت) أشکل /oškol/ ؛

اشنگور/ašangur/ (ا.مر) : انگور وحشی موسوم بـه خـرس انگور .

اغر) ←* ؛ ق) گالش انگور /gāleš angur/ ؛ ع) غـره آش /qorə-āš/ ؛ اشر) آش – انگور /āš-angur/ ؛

اشنو/əšnu/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اشنوسک/əšnusək/ (ا.مص) : نشنیده گرفتن – تظاهر بـه نشنیدن .

اغر) نشـنفته- بییتـن /nəšnoftə-bayitən/ ؛ پ) نشـنوس /nəšnos/ ؛ س) نشناسـتن /nəšnāstən/ ؛ ق) ۱. نشـتوس /nəštus/ ، ۲. نشـنوس /nešnus/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. اشـنوس /əšnus/ ؛ ن) نشـنومه /nəšnomə/ ؛ ع) نشنوس-بیتـن /nəšnos-bəytan/ ؛ ت) نشنابِسـن /nešnā-besen/ ؛

اشنوسّن/əšnussən/ (مص) : شنیدن .

ب) بشنستن /bəšnostən/ ؛ س) بشناستن /bəšnāstən/ ؛ ق) ۱. ←* ، ۲. بشنوسّـن /bəšnossen/ ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. بشنوسّـن /bəšnussan/ ؛ ع) ۱. اشنّوسـن /ešnossan/ ، ۲. بشنوسن /bošnossan/ ؛ ت) اشنوسـن /ešnowesən/ ؛ | گ) ایشتووسن /eištuvsan/ ؛ پ) اشنوتن /ašnutan/ ؛

اشنیک/ašnik/ (ص) : ۱. سخریه . ۲. بی بندوبار . ۳. کسی که یک جا بند نشود .

ق) ←* ؛

اشنیک/ašnik/ (ا) : ۱. موش درختی . ۲. سـنجاب . ۳. آدم بد قیافه نک : اشنک – دارکل .

اشنیک-گل/ašnik-gal/ (ا.مر) : ۱. موش درشت انـدام . ۲. در اصطلاح به افراد لاغر و بدقیافه گویند ۴. زیرک در مفهوم کنایی .

اغر) اشنیک /ašnik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. قشـنیگ-گـل /qašnig-gal/ ؛ ع) آشـنک /āšnak/ ؛ ت) أشکل /oškol/ ؛

اشون/ašun/ (ا/ق.ز) : دیشب .

س) ← ؛ ق) ۱. ← ، ۲. دیشو /dišu/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) دیشـو /dišo/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) دیشـو /disow/ ؛ | گ) دیشو /dišu/ ؛



اشنیک-گل

اشه-بش/ešə-beš/ (ا.مص) : برانداز کردن . **نک** : اناور انا.

اغر) انـدا-ورنـدا /əndā-varəndā/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) اشابش /əšā bəš/ ؛ ق) اشش /ešeš/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛

اشیر/ašir/ : **نک** : آشوری .

اشیرغاز/ašir-qāz/ (ا.مر) : نوعی گیـاه دارویـی موثـر کـه جهت دفع انگـل ، آن را در آب جوشـانده و بـه بیمـار دهند .

اغر) ←* ؛

أ-صاف-کانک/o-sāf-kānək/ (ا.مر) : ۱. حشـره ای آبـزی که دایره وار بر سـطح آب گـردش کنـد . ۲. کنایـه از: حمایت بی مورد .

اغر) ←* ؛ ب) أ- ماف- کان /o-sāf-kān/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. ←(ب) ، ۲. او-روشن – کر /u-rošen/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) او.روشن.گر /u.rušən.gar/ ؛ ع) او – مـاف – کنـک /u-sāf-konak/ ؛ ت) آب-ماف-کنـی /āb-sāf-konay/ ؛ اشر) أ- ماف-کتنک /o-sāf-koənak/ ؛ | گ) او صـاف کونـه ی /ow-sāf-kuney/ ؛

اصانلو/osānlu/ (ا) : نام طایفه ای ترک نـژاد و مـهاجر در مازندران .

اصانلومله/osānlu-malə/ (ا.مک) : از محلّه هــای قدیمـی شهرستان ساری .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

اصفهبدشهریار/esfahbod-šahryār/ (ا.مر) : پسر پادوسبان از شاهان پادوسبانی رستمدار تبرستان که مدت پانزده سال (۲۸۱-۲۹۶هـق) حکمرانی کرد .

ا.صو/dad/ (ا.صو) : حمله ی لفظی با صوت و نهیب .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) درد /dərd/ ؛ ع) دد /ded/ ؛

اغان/oqān/ (ا) : افغان – افغانی .

اغر) ←* ؛ س) افغانی /afqāni/ ؛ |ک) افخون /afxon/ ؛

أغانی/oqāni/ (ص.نس) : افغانی – اهل کشور افغانستان .

اغـر) ←* ؛ ب) افغـانی /afqāni/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) افغونی /afquni/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ اشر) ←* ؛ |ک) افخونی /afxoni/ ؛

أغر/oqor/ (ق) : ۱. طرف – سوی . ۲. پرسش از قصد مسافرت مخاطب .

ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

اغراسب/eqar asb/ (ا.مر) : اسبِ نر .

ع) ←* ؛

اغری هکردن/eqari- həkordan/ (مص.مر) : تظاهرات نرینگی نمودن .

ع) ←* ؛

اغز/aqoz/ (ا) : گردو . **نک** : آغوز .

اغر) آغوز /āquz/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) اغوز /aquz/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. آغوز /āqoz/ ؛ |ک) ←(ق) ؛

اغز-چین-ما/aqoz-čine-mā/ (ا.مر) : ماه رسیدن و چیدن گردو که همان کرچ‌ماه تبری ، معادل مهرماه است .

اغر) آغوز-چین-ما /āquz-čin-mā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) اغوز-چین-ما /aquz-činə-mā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←* ؛ ت) آغوز کالنی /āquz kāleni/ ؛ |ک) ←(اغر) ؛

اغزه/ageze/ (ا) : گیاهی خودرو که در اوایل بهار در کوهستان‌ها روید .

اغز-هال/aqoz-hāl/ (ا.مر) : نهال گردو . **نک** : آغوز شل.

اغر) آغوز-وشته /āquz-vəštə/ ؛ ب) آغوز-شل /āquz-šel/ ؛ س) آغوز-شل /āqoz-šel/ ؛ ق) آغوز-شل /aquzə-šel/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) آغوز- نهال /āquz-nəhāl/ ؛



اغز-هال

اغلات/əqlāt/ (ا) : رشته های سفید متّصل به تخم خربره.

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

أ-غلد/o-qald/ (ا.مر) : جای ورود آب به کرت شالیزار . **نک** : بره .

ب) ←* ؛ ق) اوقلت /u-qalt/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

اغماجور/aqmā jur/ (ص) : ۱. پریشان . ۲. به دراویش گفته می شود . ۳. موجودی ناشناخته . نک : حق ماجود.

ب) اخماجود /axmājud/ ؛ اشر) ←* ؛

اغنه کش/aqnəkaš/ : (ا.مک) مرتع و جنگلی در جنوب روستای کدیر نوشهر .

اغوز/aqoz/ (ا) : گردو . **نک** : آغوز .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغر) آغوز /āquz/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) اغوز /aquz/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←(آ) ؛ | گ) ←(اغر) ؛ پ) گوز /quz/ ؛

اغوز-بشکنّین/aquz-bəškənniyan/ (ا.مص) : ۱. بشکن زدن . ۲. کنایه از شاد بودن . **نک** : پسته بزوئن .

س) اغوز بشکندین /aqoz-beškendiən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛

اغوز-بن/aquz-bən/ (ا.مک) : ۱. از روستاهای دهستان بیشه ی بابل . ۲.مکانی در حومه ی آلاشت سواد کوه.

اغوز-ترک/aquz-tark/ (ا.مر) : نهال گردو که به صورت ترکه است و هنوز تناور نشده است . **نک** : آغوزهال .

اغر) آغوز-وشته /āquz-vəštə/ ؛ ق) اغوز شل /aquzə-šel/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) آغوز تلک /āquz talk/ ؛

اغوز چال/aqoz čāl/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی واقع در شرق روستای کدیر نوشهر .

اغوز-چالی/aquz-čāli/ :

از انواع بازی های بومی: این بازی به وسیله‌ی گردو صورت می‌گیرد و بازیکنان از دو تا حدّاکثر ده نفر هستند. بازی با تعبیه ی چاله‌ای که گنجایش هشت گردو را دارد آغاز می شود. طبق قواعد این بازی گردوها باید پس از پرتاب به صورت جفت درون چاله قرار گیرند. بنابراین هر بازیکن شش عدد گردو را از فاصله‌ی معین درون چاله می‌اندازد. اگر گردوها سه تایی یا پنج تایی وارد چاله گردد، باصطلاح طاق شده و شخص بازیکن بازنده است. به این بازی جفت طاق یا هشت و یک هم گویند.

اغوز-چالی/aquz-čāli/ (ا.مر) : نوعی بازی با گردو که بازیگران در پای دیوار چاله ای کوچک حفر نموده به سیاق نشانه روی گردو را درون آن اندازند .

اغر) آغوز-چالی /āquz-čāli/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) چال چاله /čāl-čālə/ ؛ ت) چال چالی /čāl-čālay/ ؛

اغوز-حلوا/aqoz-halvā/ (ا.مر) : **نک** : آغوز حلوا .

اغوز-خرش/aquz-xərəš/ (ا.مر) : خورشت فسنجان .

اغر) آغوز-خارش /āquz-xārəš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آغوز-خرش /āqoz -xerəš/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. آغوز-خرش /āquz-xərəš/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اغز-خرش /aqoz-xoreš/ ؛ ت) اغوز-خرش /aquz-xoreš/ ؛

اغوزدار-بن/aquz-dār-bən/ (ا.مک) : ۱. روستایی در قائم شهر . ۲. دهکده ای از دهستان بیرون بشم کلاردشت . ۳. روستایی در دو هزار تنکابن .

اغوز-دله/aquz-dələ/ (ا.مر) : مغز گردو . **نک** : آغوز چکه .

اغر) آغوز-دله /āquz-dələ/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. اغوزدله /āqoz-dələ/ ، ۲. آغوزچکه /āqoz-čəkə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اغوزدله /aqoz-dele/ ؛ ت) اغوز-دله /aquz-delə/ ؛

اغوز-رش/aquz-roš/ (ص.فا) : کسی که عمل چیدن و جمع آوری گردو را با چوبی بلند انجام دهد . **نک** : آغوز کالن .

اغر) آغوز-رُش /āquz-roš/ ؛ ب) آغزرش /āqoz-roš/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اغوز روش /aquz.ruš/ ؛ ن) اغز-روشازن /aqoz-rušāzan/ ؛ ع) اغز-رش /aqoz-roš/ ؛ ت) آغوز کالن /āquz kālən/ ؛

اغوز-قلم/aquz-qalam/ (ا.مر) : نهال گردو . **نک** : آغوز شل .

اغر) آغوز وشته /āquz-vəštə/ ؛ ب) آغوز-شل /āquz-šel/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. اغوز ترک /aqoz tark/ ؛

اغوز-کا/aquz-kā/ :

از انواع بازی های بومی است . این بازی به وسیله‌ی گردو صورت می‌گیرد و بازیکنان از دو تا حدود بیست نفرهستند. ابتدا هر کدام از بازیکنان یک یا چند جفت گردو (یک یا چند کشت kašt) را روی زمین و درکنار هم قرار می دهند(به اصطلاح می کارند) . هر بازیکن گردویی بزرگ را انتخاب نموده، از ردیف کشتها چند متر فاصله می‌گیرد. و از آن جا گردوی انتخابی را به طرف ردیف کشتها، نشانه گیری می‌کند. طبق قاعده بازی، کار نشانه روی مستقیم در پرتاب نخست است. در روش دوم بازیگر گردو را طوری هدایت می‌کند که از ردیف کشتها گذشته. و در حوالی آن متوقّف شود. بازیکنی که نکّه اش (گردویش) نسبت به نکّه های

دیگر از کشتها فاصله ی بیشتری داشته باشد (همه سرین) نامیده می‌شود. یعنی همه باید منتظر بمانند، تا او با یک قدم به جلو ، مجدداً گردوها را هدف گیری کند. پس از او، بازیکنی که گردویش نسبت به گردوهای کاشته شده فاصله‌ی بیشتری دارد، گردوهای باقیمانده را مورد نشانه‌گیری قرارمی‌دهد. هر کس بدون خطا تعدادی از گردوها را هدف قرار دهد، گردوهای مورد اصابت از آن او خواهد شد. پس از هدف قرار دادن همه‌ی گردوها از محدوده‌ی نشانه روی، بازی مجدداً با ردیف کردن گردوهای جدید آغاز می‌شود.

اغوز-کا/aquz-kā/ (ا.مر) : گردو بازی .

اغر) آغوز-بازی /āquz-bāzi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آغزکا /āqoz-kā/ ؛ ق) آغوزکا /āqozkā/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) آغز-کایی /aqoz-kāi/ ؛ ت) آغوز-کی /āquz-kəy/ ؛

اغوزک بن/aqozak-bən/ (ا.مک) : مرتعی در حومه نوشهر .

اغوز-کنّا/aquz-kənnā/ (ا.مر) : نوعی نان خانگی با مغز گردو .

اغر) آغوز-نون /āquz-nun/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛

اغوز-گر/aquz-qər/ (ا.مر) : ۱. گره ای که آسان باز شده و شبیه پاپیون است . ۲. یک دانه گردو .

اغر) جوز-گر /joz-gər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) حلقه نشن /halqə-nošon/ ؛ ت) آغوز کول /āquz kul/ ؛

اغوز-لم/aquz-lam/ (ا.مر) : پوست سبز گردو . نک : آغوز پاس .

اغر) آغوز-تپلاس /āquz-təplās/ ؛ ب) آغوز-پوس /āquz-pus/ ؛ س) آغزپوسین /āqoz-pusin/ ؛ ق) آغوزپاس /āquze pās/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) اغوز پارس-اغوز کول /aqoz-pārs-aqoz-kul/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. آغوز زرم /āquz zarm/ ؛

اغوز-نون/aquz-nun/ (ا.مر) : نوعی نان خانگی که با مغز گردو تهیه شود .

اغر) آغوز-نون /āquz-nun/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛

اغوزی/aquzi/ (ص.نس) : ۱. گوسفندی که به رنگ گردو باشد . ۲. رنگ گردویی . ۳. گوسفند قرمز رنگ

اغر) آغوزی /āquzi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) خری /xəri/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

اف/of/ (ا.صو) : از اصوات که به هنگام درد ادا شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. اوف /uf/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اوف /uf/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←(ق) ، ۲. آف /āf/ ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ←(ق) ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

افاقه بوین/efāqə- bavəyan/ (مص.مر) : کم شدن بیماری بهبود تدریجی بیمار .

ن) ←* ؛

افتا/aftā/ (ا) : ظرفی مسی و دسته دار برای برداشتن آب که نوعی آفتوبه است .

ت) ←* ؛

افتا/əftā/ (ا) : آفتاب . نک : افتاب .

اغر) ←* ؛ ع) افتاب /aftāb/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ | گ) افتو /afto/ ؛

افتاب/əftāb/ (ا) : آفتاب .

اغر) ۱. افتا /əftā/ ، ۲. افتاب /əftā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آفتاب /āftāb/ ؛ ع) آفتاب /aftāb/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) افتو /afto/ ؛ پ) آفتاب /āftāb/ ؛

افتاب - بزو/əftāb-bazo/ : طلوع آفتاب .

اغر) ۱.←* ، ۲. افتاب-بزه /əftāb-bazə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) افتاب ته /aftāb-te/ ؛ ت) افتاب بزه /aftāb baza/ ؛ | گ) افتو بزا /afto-bəzā/ ؛

افتاب-پره/əftāb-parə/ (ا.مر) : ۱. آفتاب کنار سایه . ۲. غروب و طلوع آفتاب . ۳. در حاشیه‌ی آفتاب .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) آفتاب - پره /āftāb-parə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) افتاب-پر /aftāb-par/ ؛ ت) افتاب-پره /aftāb-parə/ ؛ | گ) افتو سایای /afto-sāyāy/ ؛

افتاب-پشت/eftāb-pəšt/ (ق.ز) : صبح پس از طلوع خورشید . نک : افتاب تنکا .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ | گ) افتو بزاپسی /afto-bazā-pasi/ ؛

افتاب-پِه/əftāb-pe/ (ق/ا.مر) : ۱. روبه آفتاب – در مقابل آفتاب – به سوی خورشید . ۲. روشنایی . نک : آفتاب سو .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. آفتاب کـل /āftāb-kəl/ ؛ ق) افتاب کل /eftābə-kel/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) افتاب سو /aftāb su/ ؛ |ک) افتو سو /afto-su/ ؛

افتاب - تنکـا/əftāb-tanəkā/ (ا.مـر/ق.ز) : صبـح پـس از طلوع .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) افتاب تیره /eftāb - tirə/ ؛ ق) افتاب‌-تک /eftābe-tək/ ؛ آ) ←** ؛ |ک) افتوبـزا /afto-bazā/ ؛

افتاب‌-ته/əftāb-te/ (ا.مر) : تیغ آفتاب .

اغر) ۱. افتاب تیره /əftāb-tirə/ ، ۲. افتا‌-تـیره /əftā-tirə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آفتاب‌-تـه /āftāb-tə/ ؛ ق) آفتـاب‌- تو /āftāb-tu/ ؛ با) افتــاب‌-تــغ /əftābə-teq/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(با) ؛ ن) افتـاب‌- تـه /aftābə-te/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) افتاب تغ /aftāb teq/ ؛ |ک) زواله /zavālə/ ؛

افتاب خسّه تن/eftābeyassetan/ (ش.ج) : به تن خسته‌ی آفتاب قسم .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛

افتاب درامه/eftāb-dar-emə/ (ا.مر) : سمت طلوع آفتــاب – مشرق .

س) افتاب درآمد /āftāb-dar-āmed/ ؛

افتاب‌-دیم/əftāb-dim/ (ا.مر/ق.مک) : ۱. به سوی خورشید – روبه آفتــاب – در مقـابل آفتـاب . ۲. روشـنایی . ۳. آفتاب گیر . **نک** : آفتاب لو .

اغر) ۱.←** ، ۲. دیم بــه آفتـا /dim-bə-əftā/ ؛ ب) ←** ؛ س) آفتاب کِل /āftāb-kel/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) افتاب سو /aftāb - su/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |ک) افتودیمـای /afto-dimāy/ ؛

افتاب‌-سو/əftāb-su/ (ا.مر) : ۱. روشنای آفتاب که از روزن بر سایه بتابد . ۲. غروب و طلوع آفتاب . ۳. تیغ آفتــاب **نک** : افتاب پره . افتاب ته .

اغـــر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) افتاب سو /aftābə-su/ ؛ ت) افتاب سو /aftāb su/ ؛ |ک) أفتو سو /afto-su/ ؛

افتاب شله/eftābe šale/ (ص.مر) : کنایه از هر چیز زیبا .

ق) ←** ؛

افتاب -غار/əftābe-qār/ (ا.مر) : نــهایت گرمـای آفتـاب . **نک** : آفتاب زل .

اغر) ۱. افتابِ‌-پـل /əftāb-e-pel/ ، ۲. افتـابِ زل /əftāb-e-zəl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پـِل /pel/ ؛ آ) ←** ؛ ع) ←(ت) ؛ ت) زل آفتاب /zələ aftāb/ ؛ |ک) افتو وزال /aftovezāl/ ؛

افتاب‌-کارسو/əftāb-kārsu/ (ا.مر) : محلّ تابش خورشید– محلّی که آفتاب گیر باشد . **نک** : افتابگیر .

اغر) افتا‌-گیر /əftā-gir/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) افتـاب گـیر /āftāb-gir/ ؛ ق) افتاب‌-گـیر /eftāb-gir/ ؛ آ) افتـاب گـیر /əftāb-gir/ ؛ ع) ۱. افتاب کش /aftāb-kaš/ ، ۲. افتاب دیــم /aftāb-dim/ ؛ ت) افتاب گیر /aftābgir/ ؛

افتاب‌-کل/əftāb-kel/ (ا.مر/ق.مک) : محلّ تابش خورشید – محلّی که آفتاب گیر باشد . **نک** : افتاب کار سو .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) افتـاب کـل /āftāb-kel/ ؛ ق) ←** ؛ آ) افتاب‌-کل /əftābə-kel/ ؛ ع) افتـاب سـو /aftāb-su/ ؛ ت) ←(ع) ؛

افتاب‌-گیر/əftāb-gir/ (ص.مر/ق.مک) : مکان آفتاب گیر . **نک** : افتاب دیم .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) آفتـاب گـیر /āftāb-gir/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) افتاب گیر /aftāb - gir/ ؛

افتاب‌-مار‌-بوردن/əftāb-mār-bordən/ (مص.مر) : غروب کردن آفتاب .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) آفتاب مار بــوردن /āftāb mār burdən/ ؛ ق) مـار‌-بـوردن /mār-burdən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) افتاب‌-مار‌- بوردن /aftāb-mār-burdan/ ؛ |ک) دمـورده افتو /damurdə-aftu/ ؛

افتاب مارشو/eftāb-mār-šu/ (ا.مر/ص.مر) : سمت غــروب آفتاب – مغرب .

ب) ←** ؛ س) آفتاب مارشو /āftāb-mār-šu/ ؛ آ) ←(س) ؛

افتاب‌-ور‌-هدائن/eftāb-var-hədāən/ (مص.مر) : نزدیک شدن غروب .

اغر) افتازردی /əftā-zardi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آفتاب

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

زرده /āftāb-zardə/؛ ق) ←*؛ آ) افتـاب ورهدائـن /əftāb-var-hədāan/؛ ع) افتاب زردی /aftāb zardi/؛ ت) ←(ع)؛ |ک) افتوسرازیرابوی /afto-sarāzirā-boy/؛

افتاتیره/əftā-tirə/ (ا.مر): پرتو آفتاب .

ب) ←*؛ ع) افتاب تیره /aftāb-tirə/؛

افتا-دیمه/əftā-dimə/ (ق): روبه آفتاب . نک : *افتاب دیم*.

اغر) ۱.←* ، ۲. افتادیم /əftā-dim/؛ ب) ۱. افتـاب–دیمـه /əftāb-dimə/ ، ۲. افتاب دیم /eftābe-dim/؛ س) ←(ب)؛ ق) آفتاب–دیم /āftābə-dim/؛ با) ←(ق)؛ آ) افتـاب–دیـم /əftābə-dim/؛ ن) آفتاب دیما /āftāb-dimā/؛ ع) ۱. افـتاب دیـم /aftab-dim/ ، ۲. خوردیـم /xordim/؛ ت) خوردیم /xordim/؛ |ک) افتودیمه /afto-dimə/؛

افتا-زردی/əftā-zardi/ (ق.ز/ا.مـر): ۱. هنگـام غـروب ۲. شفق .

اغر) ←*؛ ب) افتاب–زرده /əftāb-zardə/؛ س) ←(ب)؛ ق) افتـاب–ور– هـدا /eftāb-var-hədā/؛ آ) افتـاب–زردی /əftāb-zardi/؛ ن) ←(آ)؛ ع) افتاب–زردی /eftābe-zardi/؛ ت) ←(ع)؛ اشر) زردی–آفتو /zardi-āfto/؛ |ک) افتـو زردی /afto-zardi/؛

افتا-گردان/əftā-gərdān/: آفتابگردان از تیره‌ی کاسنی .

اغر) ←*؛ س) آفتاب گـردُن /āftāb-gərdon/؛ ق) ←*؛ آ) افتاب گردون /əfāb - gərdun/؛ ع) افتاب گردون /aftāb - gardon/؛ ت) افتاب گردان /aftāb gardān/؛

افتاگیر/əftā-gir/ (ق.مک/ص.مر): محلّ تابش خورشید – محلّی که آفتاب گیر باشد . نک : افتاب کار سو .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) افتـاب–گـیر /əftāb-gir/؛ آ) افتاب گیر /əftāb-gir/؛ ع) خوردیم /xordim/؛ ت) ←(ع)؛ |ک) آفتاب سو /āftāb-su/؛

افتالیان/eftāle yān/ (ا.مک): نام مرتعی در پول کجور .

افتاو – سو/əftāv - su/ (ا.مر/ق.مـر): ۱. رو بـه آفتـاب . ۲. روشنای آفتاب .

ت) ←*؛

افتچه/aftočə/ (ا): آفتابه‌ی کوچک .

اغر) ۱.←* ، ۲. افتوه /aftovə/؛ ب) ←*؛ س) افتو /afto/؛ ق) افتو–چه /aftučə/؛ با) افتجه /aftejə/؛ آ) ۱. افتوجـه /aftu-jə/ ، ۲. افتوبـه /aftu-bə/؛ اشر) افتوئچـه /afto-əčə/؛

افتر/aftər/ (ا.مک): نام روستایی در میانـه‌ی مـازندران و سمنان در سمت جنوب شـرقی دو راهـی سـمنان بـه فیروز کوه .

افتری/aftəri/ (ا): نوعی گویـش ویـژه کـه اختلاطـی از تبری، سمنانی و افتری است .

افتلت/aftəlet/ (ا.مک): از توابع دهستان چهار دانگه هزار جریب .

افتو/aftu/ (ا): ۱. زنگ بزرگ که برگردن گاو اندازنـد . ۲. ظرف آب .

اغر) ۱.←* ، ۲. افتو /afto/؛ ب) افتو /afto/؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ آ) ←*؛ ع) ←(ب)؛

افتو/afto/ (ا): نک : آفتاب .

اغر) ۱.←* ، ۲. افتـا /əftā/؛ س) آفتـاب /āftāb/؛ ق) ←(س)؛ با) ←(س)؛ آ) ←(س)؛ ن) افتاب /aftāb/؛ ع) ←(ن)؛ ت) ۱.←(ن) ، ۲. افتو /aftow/؛ اشر) ۱.←* ، ۲. آفتو /āfto/؛ |ک) ←*؛

افتو/afto/ (ا): آفتابه .

اغر) ۱.←* ، ۲. افتوه /aftovə/؛ ب) ←*؛ س) ۱.←* ، ۲. افتوبه /aftobə/؛ ق) افتوبـه /aftubə/؛ آ) ←(ق)؛ ن) ←*؛ ع) ۱.←* ، ۲. افتابه /aftābə/؛ ت) افتابـه /aftābə/؛ |ک) افتووه /afttovə/؛

افتوئه/aftoə/ (ا): آفتابه .

اغر) ←*؛ ب) افتوبـه /aftobə/؛ ق) ←*؛ آ) افتوبـه /aftubə/؛ ت) ←(ع)؛ اشر) ←*؛

افتوبه/aftubə/ (ا): آفتابه– ابریق .

ب) افتوبه /aftobə/؛ س) ←(ب)؛ ق) ←(ب)؛ آ) ←*؛ ت) ←(ع)؛ پ) افتاپک /aftāpak/؛

افتوبـه–دس–هیتـن/aftubə-das-haytan/ (مـص.مـر): ۱.کنایه از: وسـط حـرف دیگـران دویـدن ۲. تملّـق و چاپلوسی نمودن . نک : دس به او بُردن .

اغر) افتوبه.دس.بییتن /aftovə-das-bayitən/؛ ب) ←(اغر)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ع) افتابه دس هایتن /aftābə - das - hāytan/ ؛

افتوتال/afto-tāl/ (ا.مر) : زنگ بزرگ که بـر گـردن گـاو آویزند . **نک** : افتو .

اغر) افتـو–زنـگ /afto-zang/ ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *س)* تـال /tāl/ ؛ *ق)* ←*(ق)* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* ۱.←*(اغـر)* ، ۲.←* ؛ *ت)* افتابه زنگ /aftābə zang/ ؛

افتـو زردی/aftow – zardi/ (ا.مـر/ق.مـک) : ۱. نزدیـک غروب آفتاب ، که پرتو زرد رنگ آفتاب ، نمود یابد . ۲. به شفق نیز گویند.

ت) ←* ؛

افتوورزنگ/aftu-varzang/ (ا.مر) : زنگی بـزرگ کـه بـر گردن گاو آویـزنـد . **نک** : افتو .

اغر) افتو– زنـگ /afto-zang/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* تال /tāl/ ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* ←*(اغر)* ؛ *ت)* افتابـه زنـگ /aftābə zang/ ؛

اَفتـوه/aftovə/ (ا) : ۱. آفتابـه – ابریـق . ۲. قـهوه جـوش قدیمی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* افتوبه /aftubə/ ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛ *ع)* افتابه /aftābə/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛

افتوه–لگن/aftovə-lagən/ (ا.مر) : آفتابه با لگنی فلزی که در گذشته جهت شستن دست بر سر سفره می‌نهادند .

اغر) ۱.←* ، ۲. افتو لگن /afto-lagən/ ؛ *ب)* افتبـه–لگـن /āftābe-lagən/ ؛ *س)* آفتابـه–لگـن /aftobə-lagən/ ؛ *ق)* آفتابه–لگـن /āftābə-lagən/ ؛ *با)* ←*(ق)* ؛ *آ)* اَفتوبـه–لگـن /aftobə-lagən/ ؛ *ن)* افتابـه–لگـن /aftābə-lagan/ ؛ *ع)* ←*(ن)* ؛ *ت)* ←*(ن)* ؛ *اشر)* ←* ؛ *اُک)* اَفتو–لگـن /afto-lagan/ ؛

افچه/afčə/ (ا.مک) : از گردنه های نور و کجور .

افدون/efdun/ (ص) : برادر و دوست .

افرا/efrā/ (ا.مک/ا) : ۱. نام روستایی در حـوزه بـالا تجن قائم شهر . ۲. نام طایفه‌ای در بندپی . ۳. درخت افرا .

افرا/əfrā/ (ا) : نام درختی جنگلی در مـازندران از تـیره‌ی افرا با نام علمی boiss–insigne–acer اعراب به آن اسفندان گویند. **نک** : پلت .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* افرا /afrā/ ؛ *اشر)* ←*(ن)* ؛

افرائن/əfrāen/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقاه پی سـواد کوه .

افرایی/afrāi/ (ص.نس/ا.مک) : ۱. محلّ رویش درخت افـرا در جنگل . ۲. نام مرتعی در کجور . **نک** : افرا جاری .

اغر) افرایی /əfrāi/ ؛ *ق)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

افرابن/əfrā-bən/ (ا.مک) : نام محلّی در بند پی .

ب) ←* ؛ *با)* ۱.←* ، ۲. افرابن سره /əfrā-bən-sere/ ؛

افـرا–بـن سـره/əfrā-bən sere/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهستان بندپی بابل .

افرا–پـل/əfrā-pel/ (ا.مـک) : ۱. از توابـع دهسـتان گیـل خواران قائم شهر . ۲. مرتعی در کجور .

افـرا–تخـت/əfrā-taxt/ (ا.مک) : ۱. روسـتایی از دهسـتان هزارپی آمل . ۲. آبادیی از دهستان بانسـر بـابل . ۳. از توابع بیشه سر قائم شهر .

افرا–تخته/əfrā-taxtə/ (ا.مک) : روستایی در جنوب شرقی علی آباد کتول از دهستان کتول .

افراجاری/əfrājāri/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. محلّ رویـش افـرا در جنگل . ۲. نام مرتعی در کجور .

اغر) ۱.←* ، ۲. افـرا–سـری /əfrā-sari/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* افراجار /əfrā-jār/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲.←*(ق)* ؛

افـراچـال/əfrā-čāl/ (ا.مـک) : ۱. از روسـتاهای دهسـتان بندرج ساری . ۲. از آبادی‌های دهستان بند پی بـابل . ۳. مرتعی در کجور . ۴. نام مرتعی در حوزه لفور سـواد کوه.

افرا–خال/əfrā-xāl/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. برگ درخت افرا . ۲. کنایه از: بوقلمون صفت . **نک** : افرا گالام .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛

افرا–دار/əfrā-dār/ (ا.مر) : درخت افرا . **نک** : پلت دار .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *اشر)* افرادار /afrā-dār/ ؛

افرا ده/afrā-de/ (ا.مک) : از توابع دهستان نابیج نور .

افرا سر/əfrā-sar/ (ا.مک) : از روستاهای دهستان دابوی شمالی آمل .

افرا-سرا/afrā-sarā/ (ا.مک) : مرتعی در حومه نوشهر .

افراسیاب چلاوی/afrāsiyāb-e-čelāvi/ (ا.مر) : از بزرگان منطقه‌ی آمل که به خاطر دستیابی به فرمانروایی ، شوهر خواهرش فخرالدّوله حسن، آخرین شاه باوند را به قتل رساند و خود به قدرت رسید .

افراسیاب - کلا/afrāsiyāb-kalā/ (ا.مک) : از توابع دهستان ناتل کنار نور .

افراسیو کلا/afrā seyu-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

افرا شیردار/əfrā-šir-dār/ : نوعی افرا . **نک** : زیندار .

ب) بزولک /beze valg/ ؛

افراکتی/əfrā-kati/ (ا.مک) : از توابع دهستان تالارپی قائم شهر .

افراکتی/əfrā-kəti/ (ا.مک) : از توابع دهستان بند پی بابل.

افرا کله/afrā-kalə/ (ا.مک) : ۱. محلّ رویش افرا در جنگل . ۲. نام مرتعی در کجور . **نک** : افرا جاری - پلت کله .افراجار

اغر) ۱. افرا جاری /əfrā-jāri/ ، ۲. افرا سری /əfrā-sari/ ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* افرا جاری /efrājāri/ ؛ *آ)* افراکتی /əfrā-kəti/ ؛

افرا گالام/əfrā-gālām/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. برگ درخت افرا . ۲. کنایه از بوقلمون صفت .

اغر) ۱. افرا-ولگ /əfrā-valg/ ، ۲. افرا-خال /əfrā-xāl/ ؛ *ب)* ۱. افرا-گلام /əfrā-gelām/ ، ۲. افرا-گلام /əfrā-golām/ ؛ *ق)* ۱.←*(اغر)* ، ۲.←*(ب)* ؛ *با)* ←*(ب)* ؛ *آ)* ۱.←*(اغر)* ، ۲.←*(ب)* ؛ *ن)* افرا ولگ /afrā-valg/ ؛ *اشر)* ←*(ن)* ؛ *پ)* افرا /efrā/ ؛

افراگلام/efrā gelām/ : ۱. اشاره به برگهای قرآن است. به هنگام سوگند جهت حفظ حرمت قرآن، از برگ افرا نام می برند . ۲. در همین رابطه و به هنگام سوگند دروغ و شوخی نیز از این واژه استفاده می‌شود . **نک** : افراگلام .

ق) ←* ؛

افراگلند/əfrā-galənd/ (ا.مک) : نام مزرعه ای در بالا جادّه ی کردکوی .

افرا گوشک/əfrā-gušək/ (ا.مر) : نوعی قارچ خوراکی که در اطراف و بدنه درخت افرا روید .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* پلت گوشک /palat - gušak/ ؛

افرا-لاپی/efrā-lāpi/ (ا.مک) : نام مرتعی در حومه ی شیرگاه سواد کوه .

افرا ولگ/əfrā-valg/ (ا.مر) : **نک** : پلت و لگ .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ۱. افرا ولگ /efrā - valg/ ، ۲. افراچرده /efrā - čarde/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* پلت ولگ /palat-valg/ ؛ *ت)* پلت ولگ /pelet valg/ ؛

افرغ/afrəq/ (ص) : خروس سفید .

اغر) اسبه تلا /əsbe-təlā/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ابلغ /abləq/ ؛

اُ-فر-فره/o-fər-fərə/ (ص.مر/ا.مر) : ۱. تند و تیز . ۲. فوّاره . ۳. از انواع پرندگان .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. او-فر-فره /u-fər-fərə/ ؛ *ق)* ۱. او-فر-فره /u-fər-fərə/ ، ۲. فر- فره /fər-fərə/ ؛ *با)* او - فر- فره /u - fər-fərə/ ؛ *آ)* ←*(س)* ؛ *ن)* فوّاره /favvārə/ ؛ *ع)* ←* ؛

افرم/əfram/ (ا) : قاشق بزرگ چوبی .

ب) ←* ؛

افریدون/əfridun/ (ا) : پسر قارن از شاهان پادوسبانی رستمدار تبرستان که مدّت سی و نه سال (۲۶۳-۲۲۴ هـ-ق) فرمانروایی کرد .

افسار بسس/afsār-boses/ (ص.مر) : افسار گسیخته - بی بند و بار .

اغر) اسار بسسته /osār-bosestə/ ؛ *س)* اسار بست /osār-bost/ ؛ *ق)* ۱.←* ، ۲. اوسار بوس /osār bus/ ؛ *آ)* اوسار بوس /osār - bus/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

افسار زن/afsār-zen/ (مص.مر/ا.مر) : ۱. نوعی قرار داد بین گالش ها . ۲. مهار کردن .

اغر) اسار بزئن /osār-bazoən/ ؛ *س)* اسار بزوئن /osār-bazuən/ ؛ *با)* اوسار بزوئن /usār-bazuan/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ن)* ←*(با)* ؛ *ت)* ←** ؛

افسانه سرا/afsānə-serā/ (ا.مک) : از روستاهای دهستان بالا لاریجان آمل .

افسری/afsari/ (ا) : نوعی چکمه با ساق بلند و نوع دوخت ویژه .

اغـــر) ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* ←** ؛ *[ک)* ←** ؛

افشون/afšun/ (ص) : افشان .

اغر) ۱.←** ، ۲. افشــان /afšon/ ؛ *ب)* ۱.←** ، ۲. افشــن /afšon/ ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ۱.←** ، ۲. افشــون /afšān/ ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←*(ب)* ؛ *ت)* افشان /afšān/ ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛ *[ک)* افشــون /afšown/ ؛ *پ)* افشــان /afšān/ ؛

افشون ها کردن/afšun-hākərdən/ (مص.مر) : افشاندن – پراکنده ساختن موی .

س) ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *آ)* افشون هکردن /afšun-hākordan/ ؛ *ع)* افشــن هــاکردن /afšon-hakordan/ ؛ *ت)* افشــان هکردن /afšānhakərdən/ ؛ *[ک)* افشون گــودن /afšown-gudan/ ؛ *پ)* افشانتن /afšāntan/ ؛

افغان/afqān/ (ا) : ۱. افغان . ۲. افغانستانی . **نک** : اُغان .

ب) افغون /afqon/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *ق)* ←*(ب)* ؛ *با)* افغون /afqun/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ن)* ←*(با)* ؛ *اشر)* ←** ؛ *[ک)* ←*(ب)*؛

افغون مله/afqun-malə/ (ا.مک) : از محلّه هــای قدیمی شهرستان ساری .

افکل/afkal/ (ا) : نام پرنــده ای کــه زیســتگاه آن حاشیه رودها و مزارع می باشد . **نک** : ابیا .

اغر) ۱.←** ، ۲. ابکل /abkal/ ؛ *س)* اویا /avyā/ ؛ *ق)* ایّــا /ayyā/ ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛

افلا/əflā/ (ا) : ۱. تیغ برنج . ۲. به درد نخــور و غـیر قـابل استفاده . ۳. در تنکابن به برنج فرو افتاده در شالیزار که دانه نبسته باشد، گویند .

با) ←** ؛ *ع)* افلا /aflā/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛

افلاچی/əflāči/ (ا) : نوعی هدیه برای عروسی که معمولاً گاو و گوسفند یا محصول زراعــی اسـت و بـه خـانواده عروس پیشکش نمایند .

ن) ←** ؛

افلت/aflet/ (ا.مک) : از روستاهای دهستان چــهار دانگـه هزار جریب بهشهر .

افن دره/afən-darə/ (ا.مــر) : نوعــی داس دسـته بلنـد – دهره .

اغر) ۱.←** ، ۲. دره /darə/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* افــن دره /efen-darə/ ؛ *ق)* ۱. افن – دهره /əfən-dahrə/ ، ۲. دهــره /dahrə/ ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* افن دره /afen-darə/ ؛ *ع)* فــن داره /fen-dārə/ ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* درّه /darrə/ ؛

افن کلی/afən-kəli/ (ا.مر) : لانـه‌ی زنبـور . **نـک** : زرزم کالی .

افوز/ofuz/ (ا/ص) : ۱. اخم . ۲. عبوس و ترشـرو . **نـک** : بیز .

اغر) ۱. اخم /axəm/ ، ۲. اخم و تو /axmo-to/ ؛ *آ)* اخـم و تو /axmo-tu/ ؛ *ع)* ←** ؛

افوز هاکرد/ofuz-hākord/ (ص.مر) : اخم کرده و ترشرو . **نک** : بیزکی .

اغـر) اخـم هکـارد /axm-hākerd/ ؛ *ق)* بـیز هــاکرد /biz-hākerdər/ ؛ *ن)* اخم هکرد /axm-hakərd/ ؛ *ع)* ←** ؛

افه/ofə/ (ا) : ۱. سرفه‌ی گوســفند کـه در بـاور چـوپانـان ریزش باران را دربــی دارد . ۲. نوعـی بیمـاری کـه از حمل بار سنگین در ناحیه زانوی اسب ایجاد شــود . ۳. بیماری‌ای که درد مچ حیوانات را در پی دارد .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* اوفه /ufe/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←*(با)* ؛ *ت)* افـو /ofu/ ؛ *اشـر)* ←*(با)* ؛

افه/ofe/ (ا) : ساختمان کوچک جهت زیست دام .

س) ←** ؛

افی/afi/ (ا) : افعی . **نک** : اژدرا .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ۱.←** ، ۲. هفی /hafi/ ؛ | گ) آفی /āfi/ ؛ پ) اسی /asi/ ؛ او) اژی /aži/ ؛

افی/afi/ (ا.مص/ا) : ۱. باعث شدن . ۲. موجب شدن .

ب) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

افیلت/afilət/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه هزار جریبی ساری .

اق/oq/ (ا) : ۱. استفراغ – قی کردن . ۲. حالت تهوّع .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) آق /āq/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ | گ) ←** ؛

اقبال دار/eqbāl-dār/ (ص.فا) : دارای شانس و اقبال . **نک** : بختِ باز .

اغر) ۱.←** ، ۲. خاش اقبال /xāš-eqbāl/ ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. خش اقبال /xəš eqbāl/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) خش اقبال /xoš eqbāl/ ؛ | گ) ←** ؛

اق دغی/oqdoqi/ (ا.مر) : نوعی بازی .

ب) ←** ؛

اقر/oqər/ (ا) : سمت – جهت .

اشر) ←** ؛

اقراب/oqorāb/ (ا) : پرنده ای شبیه غاز .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) غراب /qərāb/ ؛ ن) ←(آ) ؛

اقه/aqə/ (ص) : ۱. آدم سبک عقل . ۲. هفت خطّ و مکّار . **نک** : ارغه .

با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ارقه /arqə/ ؛

اک/ak/ (ص) : زشت .

اغر) ۱.←** ، ۲. آکی /aki/ ؛ ق) ←** ؛ ن) ←** ؛ پ) اک /aka/ ؛

اکاپل/əkāpəl/ (ا.مک) : روستایی از بخش کلاردشت چالوس .

اکاره/akārə/ (ص) : ۱. کشاورز بی‌زمین که به روی زمین عاریتی کشت کند . ۲. بی کاره . ۳. بیگانه .

اغر) اکار /akār/ ؛ ب) اکّار /akkār/ ؛ س) اکّاره /akkāre/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←** ؛

اک – اکه/ak-akə/ (ا.صو/ا.مص) : ۱. از اصوات تحقیر ، تصغیر و تمسخر . ۲. صدای بیهوده . ۳. نق زدن کودک و گریه کردن وی .

اغر) ۱.←** ، ۲. اکّه اکّه /akkə-akkə/ ؛ ق) اکّی /akki/ ؛ با) ←** ؛ آ) اکّه /akkə/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. اکّه اکه /akkə-akə/ ؛ اشر) ←(آ) ؛

اکئو–شال/akau-šāl/ : از انواع شغال . **نک** : بئوکرشال .

ب) ←** ؛ س) بئوشال /bau šal/ ؛ ق) بئوشال /kau karə šāl/ ؛ آ) بئوکرشال /baukar-šāl/ ؛ ع) بئوگرشال /baugar - šāl/ ؛



اکئو–شال

اکبر پلوون/akbər-paləvun/ (ا.مر) : **نک** : آمی دترجان .

اغر) ۱.←** ، ۲. اکبرپلوان /akbər-paləvān/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛

اکتیج کلا/əktij-kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان ساسی‌کلام بابل .

اکتیم – پکتیم/aktim-paktim/ (ا.مر) : ۱. هله هوله . ۲. درمان به روش گوناگون و با داروهای مختلف .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛

اکچ/akeč/ (ا) : از طوائف بومی ساکن در کلاردشت .

اکر/ekar/ (ا.مک) : ۱. مرتعی کوهستانی در دو هزار تنکابن . ۲. آثار قلعه ای قدیمی در حوالی روستای

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

توبن تنکابن .

اکـر/akər/ (ص) : ۱. شـیرین عقـل . ۲. لـوس و نـنر . ۳. کسی که برای خود شیرینی خود را بی‌عقل جلوه دهد .

ق) ← * ؛

اکّـر/akkar/ (ص) : کشـاورز بـی زمیـن کـه روی زمیـن دیگران کار کند . نک : اکاره

س) اکاره /akārə/ ؛ ق) اکّـاره /akkāre/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛

اِکـر/ekar/ (ا.مـک) : ۱. مرتعـی در حومـه‌ی شهرسـتان تنکابن . ۲. آثار قلعه‌ای قدیمی در حوالی روستای توبن واقع در منطقه‌ی تنکابن . ۳. نامی روستایی متروکه در همین منطقه.

اکرائی/akrāei/ : از انواع پرندگان دریایی .

اکراس/ekrās/ (ا) : اکراس سیاه – از پرندگان .

ع) ← * ؛

اکرا–سر/ekrā-sar/ (ا.مک) : از توابع دهستان جنّت رودبار رامسر .

أکرد/o-kərd/ (ا.مک) : از توابع دهسـتان چـهار دانگـه‌ی هزار جریب ساری .

اکرکا/okərkā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهاردانگه‌ی هزار جریب بهشهر .

اکسلوت/akselut/ (ا) : فلفل . **نک** : اخلات – گرماری .

ن) اخلات /axlāt/ ؛ ع) اخلات /axəlāt/ ؛ ت) ←(ن) ؛

أ–کش/o-kaš/ (ا.ا) : آبکـش – از وسـایل آشـپزخانه کـه جنس آن معمـولاً از مـس، روی، پلاسـتیک و چـوب است .

س) آبکش /āb-kaš/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ۱.← * ، ۲.←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ اَک) ←(س) ؛

أکش/o-kaš/ (ا.مر) : برآمدگی و توّرم سـمت چـپ شـکم حیوانات که در اثر خوردن آب پدیـد آیـد، ایـن حـالت نشانه‌ی سیراب شدن حیوان است .

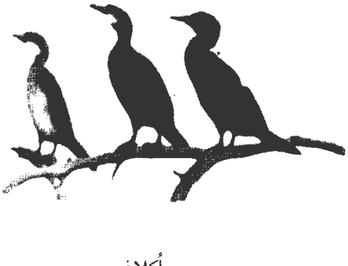
ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ اَک) اوتک /ow-tak/ ؛

أکلاغ/o-kəlāq/ (ا.مر) : باکلان – مرغ ماهی خوار – قره غاز . **نک** : کله غاز .

اغر) ← * ؛ ن) اکلاچ /o-kalāc̄/ ؛ ع) اوکـلاچ /u-kelāc̄/ ؛ ت) آب کلاچ /āb kəlāc̄/ ؛



اکرایی



أکلاغ

او-کله/o-kelə/ (ا.مر) : جویبار- نهر .

اغر) ۱.←* ، ۲. کلـه /kelə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغـر) ؛ س) کیله /kile/ ؛ ق) ۱. کیله /kilə/ ، ۲. اوکیله /u-kilə/ ؛ آ) اوکله /u-kelə/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. اوکیلـه /u-kilə/ ؛ ع) ۱.←(آ) ، ۲. کیله /kilə/ ؛ ت) کله /kelə/ ؛ پ) کـانکین /kānakin/ ؛

او-کنار/o-kənār/ (ا.مر) : سکوی کنار نهرها و رودخانه‌ها.

ب) ←* ؛ ق) چاکـــه /čākə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) اوکنار /ow-kənār/ ؛ اشر) کنار-اُ /kənār-o/ ؛ |ک) اُ-کنار /ow-kənār/ ؛

او- کنس/o-kənəs/ (ا.مر) : از انواع ترشی محلّی که مـواد آن ازگیل، آب و نمک می باشد .

س) کنـدس تـرشی /kəndəs terši/ ؛ ق) کنـــس شـــور /kənəssur/ ؛ آ) ۱. او-کنـــس /u-kənəs/ ، ۲. کنـــس او /kənəs-u/ ؛ ن) ۱. کنس ترشی /kənəs tərši/ ، ۲. کنـــس-اُ /kənəs-o/ ؛ ع) او- کنـس /u-kones/ ؛ ت) آب دکـــرده کنس /konəs/ ؛ |ک) اوکونوس /ow-kanus/ ؛

اکّو/akku/ (ا) : سکسکه .

ق) هکّـــه /həkkə/ ؛ آ) اکّـــه /akkə/ ؛ ع) اســـکیجک /eskijak/ ؛ اشر) ←* ؛

اکه/akə/ : یک دانه .

ع) یته /yətə/ ؛

اکی/okəy/ : **نک** : آکی .

اکّـی/əkki/ (ص/ش.ج) : زشـت،بـد، از اصـوات جـــهت ترساندن کودکان ومنع آن ها از انجام کاری .

ع) اکّ /akk/ ؛ |ک) اخی /axi/ ؛

اکیـل/akil/ (ا.مـک) : قلّـه ای بـه ارتفـاع ۳۰۰۰مـــتر در کلاردشت چالوس .

اکینه/akinə/ (ا.مک) : دهکده ای قدیمـــی بـر سـر راه دو هزار تنکابن .

اک اگه/ag agə/ : **نک** : اک اکه .

اغر) ۱.←* ، ۲. اک اکه /akakə/ ؛ ن) ←* ؛

اگج/əgej/ (ص) : هیولا .

اگج/o-gaj/ (ص) : گوسفند دو تا سه ساله ی نر .

اغر) ←* ؛ ق) گج /gej/ ؛

اگر/əger/ (ا.مص/ص) : ۱. هم خو شدن . ۲. اخت شـدن . ۳. مانوس گشتن .

ب) اوگـــر /ogər/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اوگر /oger/ ؛

اگر/ogər/ (ص/ا.مص) : ۱. انس گرفتن و عادت کردن بـه چیزی و کسی . ۲. علاقمند .

س) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

اگرت/agrət/ (ا) : ۱. نوعی لـک لـک کمیـاب . ۲. اگـرت بزرگ .

ع) ←* ؛

اگرتیج کلا/əgər-tij-kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهســـتان بیشه ی بابل .

او -گـــردان/o-gərdān/ (ا.ا) : آبگـــردان - از وســـایل آشپزخانه از جنس مس یا روی و فلزات دیگر .

اغر) ←* ؛ س) آب گردُن /āb-gərdon/ ؛ ق) آب گـــردون /āb-gərdun/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اُگــــردون /o-gardun/ ؛ ع) اوگـــردن /u-gardon/ ؛ ت) آب گـــردان /ābgardān/ ؛ |ک) اوتاس /ow-tas/ ؛

اوگردشی/o-gərdəši/ (ا.مـر) : ۱. گـرداب . ۲. آب گـیر ۳. نقطه ای از بلنـدای صخـره کـه آب از شـکاف آن بـه پایین ریزد .

اغـــر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) گـــــردو /gerdo/ ؛

اگر - گرو/agar-gəro/ (ش.ج/ا.مر) : در مقام تهدید و خط نشان کشیدن . **نک** : اله بله .

اغر) اله بله /ələ-bələ/ ؛ س) خـــط و گـرو /xat-o-gəro/ ؛ ق) خدگرو /xədə-gəru/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) گروکشـــی /goro-kaši/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اگرو کشیدن /agəro-kəšidan/ ؛ |ک) شرط و گرو /šarto-gero/ ؛

اگرو/agəro/ (ا.مص) : تهدید کردن .

ت) شردگرو /šardə grow/ ؛ اشر) ←* ؛

اگرو-کشیدن/agero-kəšidan/ (مص.مر) : تهدید کردن .

ت) شرد گروکشئن /šardə grow kəšeən/ ؛ اشر) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اگره/agarə/ (ا.مک) : از دهکده های متروک و قدیمی فخرالدین واقع در استر آباد رستاق .

اگره/agərə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهاردانگه سورتچی ساری .

اگزان/ogezān/ (ا.مر) : سکوی کنار رودخانه که برداشت آب از آن آسان بوده و آبشخور دام می باشد .

اغر) ۱.←* ، ۲. أ-گیران /o-girān/ ؛ ب) أ-گیران /o-gizon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) او-گیزون /u-gizun/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. أ - گیرون /o-girun/ ، ۲. اگیرن /o-girən/ ؛ ع) ادیزن /odayzon/ ؛ ت) اوگیران /ow-girān/ ؛

أ-گل/o-gal/ (ا.مر) : موشی که کنار آب زندگی کند .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. گل /gal/ ، ۲. اوگل /owgal/ ؛ باس) موش /mūš/ ؛

اگم/agəm/ : اگر هم .

اغر) ←* ؛ س) اگه /age/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ع) ۱. اگه /agə/ ، ۲. اگرم /agəram/ ؛ ت) اگرم /agəram/ ؛ | ک) اگرام /agerām/ ؛

اگنا/agenā/ : وگرنه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) وگرنا /vagərnā/ ؛ | ک) ←* ؛

أ گندو/o-gandu/ (ص.مر/ا.مر) : ۱. آب بویناک . ۲. کنایه از افراد کثیف .

اغر) ۱.←* ، ۲. گندو /gando/ ؛ ب) گندو /gando/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) گندو /gandu/ ؛ با) گنّو /gannu/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ن) گنّو /ganno/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) گندو /gandow/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ | ک) گنده او /gandə-ow/ ؛

أ گو/o-go/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. حیف و میل . ۲. آماده کردن خزانه شالی . ۳. آماده ساختن زمین شالیزار جهت نشا .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ن) ←* ؛

اگوز باگوز/āgowz-bāgowz/ (ا.مص) : ۱. کنایه از بزک و آرایش ۲. آراستن ظاهری .

اغر) آرا ویرا /ārā-virā/ ؛ ع) ←* ؛ ت) هگوز و گوز /hoguz voguz/ ؛ | ک) هاگوز-واگوز /haguz-vāguz/ ؛

أ گیر/o-gir/ (ص.فا) : **نک** : اوگیر .

ق) ←* ؛ ع) او-گیر /u-gir/ ؛ | ک) اوگیر /ow-gir/ ؛

أگیز/ogiz/ (ص.فا) : ۱. کسی که از چاه آب کشد . ۲. آبکش .

اغر) أ-کش /o-kaš/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اوگیز /u-giz/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اوگیر /u-gir/ ؛ ن) ۱. ا-گیر /o gir/ ، ۲. أذر /o-dez/ ؛ ت) او-گیر /ow-gir/ ؛

أگیز/o-giz/ (ا.ا) : آبکش برنج – صافی . **نک** : آبکش .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) آبکش /ābkaš/ ؛ ت) ←(ن) ؛ | ک) چلوسوزن /čelo- suzan/ ؛

أ-گیزن/o-gizon/ (ا.مک) : سکوی کنار نهرها و رودخانه ها . **نک** : اوزجان .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) اوگیزون /u-gizun/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ا دیزن /o-dizən/ ؛ ع) اودیزن /udəyzon/ ؛

ال/al/ (ص) : اهل – سر به راه – عاقل – مطیع .

اغر) ۱.←* ، ۲. الاقل /alāqel/ ؛ ب) الاقل /alāqel/ ؛ س) اهل /ahl/ ؛ ق) ال /el/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. الاقل /alāqel/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ۱.←(س) ، ۲. ال /əl/ ؛ ت) ←(س) ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←* ؛

ال/al/ (ا) : ۱. درختی که دارای چوب محکمی است و از آن برای تهیه چماق، دسته‌ی تبر و غیره استفاده کنند . ۲. از درختان بومی جنگل های شمال ایران با نام علمی latifolia– euonymus .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

اله/alle/ (ا) : لاشخور . نام علمی آن australis cornus است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. دال /dāl/ ، ۲. آلّه /alleh/ ؛ با) آلّه /allə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اله /ale/ ؛ ن) اله /aleh/ ؛ ت) اله /ale/ ؛ پ) دالمن /dālman/ ؛

ال/el/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پایین میانرود نور .

ال/āl/ (ا) : جن – موجود خیالی که به زائو آسیب

می‌رساند .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

ال/al/ (ا) : برق آسمان . **نک** : الب .

قص) ←* ؛

الا/elā/ (ص) : ۱. گشاد– باز . ۲. وارفته . ۳. پراکنده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ایـلا /ilā/ ؛ ت) ولا /vəlā/ ؛ | گ) وال /vāl/ ؛

الا الا/elā-elā/ (ص.مر/ق.حا) : ۱. گشـاد گشـاد . ۲. گشـاد گشاد راه رفتن .

ب) ←* ؛ س) الاولا /elā-velā/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ایلا ایلا /ilā-ilā/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ولا ولا /velā velā/ ؛ | گ) والا–والا /vālā-vālā/ ؛

الاالابشیین/elā-elā-bašiyən/ (**مص.مر**) : گشـاد گشـاد راه رفتن .

ب) الاالابـوردن /elā-elā-burdən/ ؛ س) الاالارا بـــوردن /elā-elā-rā-burdən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. الاالاهـامتن /elā-elā-hāmətən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ایلاایـلاراه بـوردن /ilā ilā rāh burdan/ ؛ ع) ←* ؛ | گ) والاوالاشـوئن /vālā-vālā-šoən/ ؛

الاالا–شاق/elā-elā-šāq/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. از وسایل و ابـزار خیش . ۲. گاوی که شاخش در دوجهت مخـالف رشـد کند . ۳. دهان گشاد . **نک** : ابل چو .

س) الاالاشاخ /elā-elā-šāx/ ؛ با) الاشاخ /əlā - šāx/ ؛ آ) الاشاخ /elā-šāx/ ؛ ن) ایلا – ایلا – شاخ /ilā-ilā-šāx/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ولاشاق /velā šāq/ ؛

الات/elāt/ : کولی .

س) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. الیات /elyāt/ ؛ ت) ←* ؛

الات خل/elātxel/ (ا.مک) : محلّ زندگی کولیان .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. ایلیـــاد خل /ilyādəxel/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. الیاد خل /elyād-xəl/ ؛ ن) الیات خل /elyāt-xəl/ ؛ ع) الیـات کلـی /elyāt-koli/ ؛ ت) ایلات خیل /ilāt-xil/ ؛

الاتمر/elātamər/ (ا.مک) : نام کوهی در سواد کوه .

الادهـون/elādahun/ (ص.مـر) : ۱. دهـن گشـــاد . ۲. در اصطلاح به آدم دست و پا چلفتی . ۳. و همچنین افراد طمّاع گویند.

س) ۱. الادهون /elādəhun/ ، ۲. دهـون الا /dəhonelā/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. ایلادهـن /ilādəhən/ ، ۲. دهن چاک /dəhənčāk/ ؛ ت) ولادهن /vəlādahan/ ؛ | گ) وال دهن /vāle-dahan/ ؛

الار/elār/ (ص) : پهن – تنک – افشان .

ق) الـوش /əluš/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ایلابییـت /ilā-bayit/ ؛ ع) ←* ؛

الّار/allār/ (ص) : یار–رفیق – هم بازی – هم طراز .

ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

الارز/əlārz/ (ا) : علف هرزی که در مزارع روید .

اغـر) الــرز /alərz/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. الرز /alərz/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ اشـر) الرز /alarz/ ؛

الارز/elārz/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان چهاردانگـــه شهریاری بهشهر .

الارز بوم/elārz-bum/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چـهار دانگه شهریاری بهشهر .

الارزی/elārzi/ (ا) : نوعی سبزی خودرو . **نـک** : الـزی – الرزی .

الار–هاکاردن/elār-hākordan/ (**مص.مر**) : پهن کـردن – افشان کردن . **نک** : ایلادیتن .

ق) ولارهاکردن /vəlār hākərden/ ؛ آ) الارهکـردن /elār-hakərdan/ ؛ ن) ایلا–هـاکردن /ilā-hākərdan/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ولاویتن /vəlāveytən/ ؛

اِلارهایتن/əlār - hāytan/ (**مص.مر**) : پخش شدن و پـهن شدن ناگهانی بر زمین . **نک** : پارچ بزوئن .

ع) ←* ؛

الازلن/əlāzelan/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

الازمن/əlāzmən/ (ا.مک) : روستایی در چهار کیلومتری

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی .

جنوب باختری شهرستان کتول .

الازمنی/alāzmani/ (ا) : از طوایف و تیره های ساکن در کتول .

ال اسبی/ale-əsbi/ (ا) : نام درختی جنگلی با نام علمی taonymeu . **نک** : ال .

ن) ← * ؛

الاش/əlāš/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفورسواد کوه .

الاش/əlāš/ (ا) : درختی کوتاه، با ساقه ی باریک، بافت کشدار، برگ های کنگره ای که روی کنگره ی هر برگ خاری داشته و دارای چوبی سخت و منعطف است - نام علمی آن spieigerq ilex .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) الاش /alāš/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

آلاش/alāš/ (ا.صو) : صدای چوپان برای متوقف ساختن رمه ی گوسفندان .

اغر) ← * ؛ ق) هاش /hāš/ ؛ آ) ←(ق) ؛

الاش/alāš/ : نوبت چرای گله دربعد از ظهر .

ن) ← * ؛

الا- شاخ/əlāšāx/ (ص.مر) : گاوی است که دارای شاخ های بازو بزرگ است .

س) ۱.← * ، ۲. لاچّی شاخ /lācci-šāx/ ؛ ق) الا-الا-شاخ /əlā-əlā-šāx/ ؛ آ) ۱.← * ، ۲.←(ق) ؛ ن) ایلا-ایلا-شاخ /elā-ilā-šāx/ ؛ ع) الا-الا-شاخ /əlā-elā-šāx/ ؛ ت) ولا-شاخ /velā-šāx/ ؛ | گ) وال شاخ /vālə-šāx/ ؛

الاشت/elāšt/ (ا.مک) : مرکز دهستان ولوپی سواد کوه .

الاش -شی/əlāš-ši/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی بابل .

الاش کل/alāš- kel/ (ا.مک) : بخشی از مرتع که گوسفندان هنگام عصر در آن می چرند .

ت) ← * ؛

الاش - میون/əlāš-meyun/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی بابل .

اِلاش وَن/elāšvon/ :

چوپان کم تجربه و نوجوان که کارش به چرا بردن گوسفندان در فاصله‌ی زمانی ظهر تا عصر و شستشوی ظروف، پختن و مایه زدن شیر، آوردن هیزم از جنگل و شستن گِسن دوش لَوه (دیگ بزرگی که در آن شیر گوسفندان را می دوشند.) می باشد.



اِلاش وَن

الاشیرو/əlā- širo/ : گاوی که شاخش از هم باز باشد .

ق) ← * ؛

الافت/elāft/ (ص) : ۱. زیاد . ۲. فراوان .

اغر) فت /fat/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) الفته /aloftə/ ؛ آ) ← * ؛

الا-قیز-قیز/alā-qiz-qiz/ (ا.مر) : الّا کلنگ .

ق) هیشتنگ - قلا /hištang-qəlā/ ؛ ع) ← * ؛ | گ) چیس کلو-پادینگ /čisklo-pāding/ ؛

الّا - کاج/allā-kāj/ (ا.مک) : روستایی از دهستان دشت سر آمل .

آ) الگه کاج /algə kāj/ ؛

الا کل/əlā-kal/ (ص.مر) : گاوی که دارای شاخ های باز و بزرگ است . **نک** : الاشاخ .

س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) الاالاشاق /elā-elā-šāq/ ؛

الّا-کلنگ/allā-kəlang/ (ا.مر) : الّا کلنگ . **نک** : الماخرک .

ق) الّا-کلنگ /allā-kələng/ ؛ آ) ← * ؛ ع) الاقیزقیز /alāqiz-qiz/ ؛ اشر) الّاکلنگ /allā-koəlang/ ؛

ع) ← * ؛ | گ) الله کتره ای /allā- katreəi/ ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = آو) (ow = او)

الال/elāl/ (ا.مک) : از توابع دهستان نرم آب دوسر ساری.

الاله/alālə/ : آلاله .

آ) الاله /əlālə/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) هلاله /həlālə/ ؛ |گ) ←* ؛

الام/alām/ (ا) : مکانی که در آن بوته ی تمشک فراوان روید . **نک** : تمشک جار .

س) لم /lam/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ۱.←(س) ، ۲. لام /lām/ ؛ ت) ←* ؛ |گ) بورلوم /bur-lom/ ؛

الامل/alāmel/ (ا.مک) : نام دهکده ای متروکه در کوهستان کلارستاق چالوس .

الاملک/elāmelk/ (ا.مر) : گیاهی شبیه به تاک ، خاردار و پیچک وارکه میوه اش را سیاه دارو خوانند . میوه ی آن سرخ رنگ و به اندازه ی نخود است .

ق) اسکلیم /əskəlim/ ؛ آ) ←* ؛ ع) اسکلیم /eskelim/ ؛ ت) الک - ملک /alek-malek/ ؛ |گ) آزملک /az-malak/ ؛

الامن/əlāmən/ (ا.مک) : روستایی در نوزده کیلومتری جنوب باختری شهرستان علی آباد کتول .

الاموس/elāmus/ (ص.مر) : شلخته - دست و پا چلفتی .

ق) ←* ؛

الان/alān/ (ق.ز) : حالا - اکنون . **نک** : اسا .

اغر) ←* ؛ س) اسا /əsā/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) الّن /allon/ ؛ ت) الّان /allān/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) الون /alon/؛

الانی/alāni/ (ق.ز) : همین الان - اکنون .

اغر) ۱.←* ، ۲. آلان /alān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ع) الّن /allon/ ؛ ت) آلانی /ālānəy/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) الونی /alony/ ؛

الا-نیم-لا/əlā-nim-lā/ (ق-حا/ص.مر) : ۱. خواب و بیداری . ۲. در نیمه باز .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. نیم لنگ /nimlang/ ، ۲. نیم - لا /nimlā/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. ایلا-نیم - لا /ilā-nim-lā/ ؛ ت) لانیم لا /lānimlā/ ؛

الایده/əlāydə/ : به غیر از - به غیر از آن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) الاده /əlāddə/ ؛ ت) الادّه /alāddə/ ؛ |گ) الایده /əlāydə/ ؛

الاینه هاکردن/alāynə hākərdan/ (مص.مر) : هویدا و آشکار کردن .

آ) الینه هکردن /əlaynə hakərdan/ ؛ ن) ←* ؛

الب/alb/ (ا) : ۱. نور شدید و آنی . ۲. درخشش . ۳. آذرخش . **نک** : المجش .

اغر) ۱.←* ، ۲. الب - سو /albe-su/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) آلبزان /ālbezān/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

البئو/albau/ (ا) : سوسک و حشراتی نظیر آن . **نک** : یکا.

اغر) ۱.←* ، ۲. آلبو /albo/ ؛ س) بئو /ba-u/ ؛ ق) بئو /ba-au/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ت) بئو /bow/ ؛

ال - ببرده/al-babərdə/ (ص.مر) : زائو یا بچه ای که هنگام زایمان مرده باشد .

اغر) آل - بزه /āl-bazə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ال بورده /al-bavərdə/ ؛ ق) آل - بورد /āl-baverd/ ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. آل بورد /āl bavərd/ ؛ ن) آل - بورد /āl-bavard/ ؛ ع) آل بزه /āl-bazə/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛

ال پر/āl - bapər/ (ا.مر) : برق ناگهانی .

اغر) الب /alb/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ال /al/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛ |گ) دپرک /dapark/ ؛

البرز/alborz/ (ا) : ۱. از رشته کوه های شمالی ایران که قلّه‌ی دماوند جزء قلل این رشته کوه محسوب می شود و مردم کوه پایه ها و جلگه های شمالی آن به تبری و گیلی سخن گویند . ۲. نام مرد .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) ←* ؛

ال - برشته/ale-bərəštə/ (ا.مر) : چوبدستی از درخت ال که دود خورده و روغن اندود شده است . **نک** : ال .

اغر) بوشته - ال چو /bavəštə-alečū/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س)

ال بوریشته /al-bavrištə/ ؛ ق) ال برشت /al-berešt/ ؛ با) ال فل /ale - fel/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. ال- چو /alə-ču/ ؛ ن) ۱. ال فل /alefəl/ ، ۲. ال بییشت /albaišt/ ؛ ع) ال- بویشته /al-bavištə/ ؛ ت) ۱. بییشته آل /bəbišteāl/ ، ۲. آل چو /āləču/ ؛

ال-بزه/al-bazə/ (ص.مف) : ۱. غشی و به تصوّر عوام جن زده . ۲. فرد آزاردهنده . **نک** : آزاری .

اغر) اُزاری /ozāri/ ؛ س) ←** ؛ ق) ۱. آل-بورد -āl/ bavərd/ ، ۲. آل بزه /āl-bazə/ ؛ آ) آل بزه /āl-bazə/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←** ؛

الب سو/albe-su/ (ا.مر) : آذرخش - برق آسمان . **نک** : اسبراد .

اغر) ۱.←** ، ۲. البه -سو /albə-su/ ؛ ب) ←(ب) ؛ س) الب سو /albe-su/ ؛ ق) ۱. البه - سو /albə-su/ ، ۲. البوک /albok/ ؛ با) البه - سو /albə-su/ ؛ آ) ۱. الب /alb/ ، ۲. الب سو /albə-su/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. رادو- الب /rādo-alb/ ؛ ع) ال-سو /al-su/ ؛ ت) الب پر /albe-par/ ؛ اشر) الب سو /əlbə-su/ ؛

البک/albək/ (ا/ا.مص) : ۱. جرقّه . ۲. بازوبسته شدن - قطع و وصل شدن نور .

اغر) ۱. الب /alb/ ، ۲. الب سو /albe-su/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. الوک /alok/ ؛ با) الب - سو /albə-su/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛

اُلبن/olbən/ (ا.مک) : از توابع شهرستان پل سفید .

البیس/əlbis/ (ا) : ۱. حلزون . ۲. برق ناگهانی درکتول .

اغر) ←** ؛ ق) لسک /ləsək/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) لسک /lesak/ ؛ اشر) البیس /albis/ ؛

ال - پر/ale-par/ (ا.مر) : ۱. نور شدید و آنی . ۲. آذرخش - برق آسمان . ۳. شعله ی آتش . **نک** : اَلب .

اغر) ۱. الب /alb/ ، ۲. الب سو /albe-su/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) الب /alb/ ؛ آ) الب سو /albə-su/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ال /al/ ؛ ت) ←** ؛

ال-پرشنی/al-paršani/ (ا.مص) : دور ریختن نشای زرد و پلاسیده .

ال تا/ale-tā/ (ا.مر) : ریسمانی متصّل به ‹ال چو› که از ابزارهای گاو آهن است . **نک** : ال چو .

اغر) اول - تا /avəl-tā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) اول تا /avel-tā/ ؛ ع) ←** ؛

التپّه/altappə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پنج هزار بهشهر .

التک/altek/ (ا.مک) : مزرعه ای در شرق بالاجادّه .

ال جو/aljo/ (ا.مص) : ۱. درست نجویدن غذا . ۲. نجویده خوردن .

ب) ←** ؛ س) کال جو /kāljo/ ؛ ق) ولجو /valjo/ ؛ آ) ۱. الجو- ولجو /aljo-valju/ ، ۲. ولجو /valəju/ ؛

ال جو -ال جو/alju-alju/ (ا.مر) : ۱. از دحام و جنب و جوش . ۲. سروصدا .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ اشر) ال جو /aləju/ ؛ اگ) ال جوق - آل جوق /aljuq-āljuq/ ؛

ال جو و لجو/alju - valju/ (ا.مص) : نجویده غذا خوردن - بی نظم غذا خوردن .

آ) ←** ؛

الجه/alje/ (ا) : ۱. نوعی پارچه ی راه راه و مرغوب ابریشمی که با آن قبا دوزند. ۲. قشون ایلی . ۳. گاو پر شیر .

اغر) الیجه /alijə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. دلجی /dələji/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) الجه /eljə/ ؛



الجه

الجه/eljə/ (ا) : جنگ .
اشر) ←* ؛

ال چو/ale-ču/ (ا.مر) : از اجزای خیش – چوبی که به گردن حیوان اندازند و دسته ی چوبی خیش را به آن وصل کنند .
اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آل چو /āle-ču/ ؛ س) اول چو /avel-ču/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ال چو /alə-ču/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. ال چو /al-ču/ ؛ ع) ←* ؛ ت) شل چو /šələču/ ؛ گ) جیت /jit/ ؛

آلحد سنگ/alhade- sang/ (ا.مر) : سنگ لحد . نک : هاچین .
قص) ←* ؛

الخُلق/alxoloq/ (ا) : قبای بلند که با لباس سنّتی مردان مازندرانی تفاوت کلّی داشت – واژه تحریف کلمه ی ارخالق می باشد .
اشر) ۱.←* ، ۲. الخالق /alxāleq/ ؛

الخی/əlxi/ (ص) : ۱. وحشی – سرکش – ناآرام . ۲. رمه های اسب .
اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ایلخی /ilexi/ ؛

الخی – اسب/əlxi-asb/ (ا.مر) : ۱. اسب وحشی . ۲. اسب سرکش و رام نشده . ۳. رمه اسبان وحشی .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) الخی /elxi/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲.←(ن) ؛ ت) ۱. ایلخی /ilxi/ ، ۲. ایلخی–اسب /ilxi-asb/ ؛ اشر) یلخی اسب /yəlxi-asb/ ؛

الخی چی/elxi-či/ (ص.مر) : ۱. رام کننده‌ی اسب سرکش . ۲. نگهبان اسب‌های الخی .
س) الخی بن /əlxi-bon/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ←* ؛

الخی – وان/elxi - vān/ (ص. فا) : مسئول تربیت اسب های سرکش و رام نشده – ایلخچی .
اغر) ۱.←* ، ۲. الخی – وان /əlxi - vān/ ؛ ب) الخی – وون /əlxi- vun/ ؛ س) الخی بن /əlxi -bon/ ؛ ق) الخی – بون /əlxi- bun/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) الخی – وون /elxi - vun/ ؛ ع) الخی – بون /əlxi - bon/ ؛ قص) ایلخی – بان /ilx - bān/ ؛ ت) الخی – بان /elxi - bān/ ؛ اشر) ←* ؛

ال – دار/ale -dār/ (ا.مر) : نک : ال .
اغر) ۱.←* ، ۲. آل – دار /al - dār/ ؛ ع) ←* ؛

الدیدّو/aldiddo/ (ا) : نک : اسبه تن کا .

آلدیگاه/aldigā/ (ا.مک): مرتعی واقع در شهرستان گرگان.

الرز/alərz/ (ا) : ۱. جو دوسرکه شبیه ساقه ی گندم و بلندتر از آن است . دانه هایش نازک و باریک و قبل از جمع آوری گندم بر زمین می ریزد . ۲. یولاف وحشی .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) الرز /alarz/ ؛ اشر) ←(ع) ؛



الرز

الرزاک/alərzāk/ (ا) : کفش دوزک . نک : کش دوج – آرونک .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد .
قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ) گیلی ، پ) پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

اغر) آقا . زن .ورق /āqā - zan - varəq/ ؛ ق) ارب - کربلایی /arəbe - karbəlāi/ ؛ ع) ←* ؛ ت) زن بری /zən barey/ ؛ |ک) کا پیش /kāpiš/ ؛

الرزاک/alərzāk/ (ا) : از انواع گلهای وحشی که در بهار روید و گلبرگ ها و پرچمش شبیه به صورت آدمی است .

اشر) زره /zərə/ ؛

الرگ/alarg/ (ا) : بوته ی گلپر .

قص) ←* ؛

ال - زنو/ale - zəno/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه کاردرکلا بابل کنار .

اَلزو/aləzu/ (ا) : پیاز وحشی . **نک** : الزی .

اغر) ←* ؛ ق) ۱. اَلزی /aləzi/ ، ۲. آلزی /āləzi/ ؛ اشر) ←* ؛

الزی/aləzi/ (ا/ص) : ۱. پیاز وحشی . ۲. کنایه از افراد لاغر . ۳. گوسفند لاغر .

اغر) ۱. ←* ، ۲. الزو /aləzu/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. ←* ، ۲. الزی /alzi/ ؛ ق) ۱. ←* ، ۲. الزی /aləzi/ ؛ با) ۱. الزی /alzi/ ، ۲. الیزی /alizi/ ؛ آ) ←(با) ؛ اشر) الزو /aləzu/ ؛

الزی مار/aləzi - mār/ (ا.مر) : گیاهی خودرو که برگ های پهن دارد و غیر خوراکی است . **نک** : الزی .

س) ←* ؛

السـتان/aləstān/ (ا .مـک) : روستایی در بیست و چهار کیلومتری جنوب باختری شهرستان علی‌آباد کتول .

السکین/alaskin/ (ا) : آرنج . **نک** : ارسکین .

اغر) ارسکینی /arəskini/ ؛ س) ازرکین /arəzkin/ ؛ ق) السکین /aləskin/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. ←* ، ۲. بال کین /bālə-kin/ ؛ ت) بالسکون /bāləskun/ ؛ پ) آرنج /āranj/ ؛

الَ سو سو/ala - so - so/ (ش.ج) : واژه ای که به هنگام نوازش کودک استعمال شده و به ماه و آفتاب گفته شود .

س) سوسوک /susuk/ ؛ ق) سوسوک /sosok/ ؛ ن) الا - سو - سو /alā - su - su/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛ اشر) سو - سو /su - su/ ؛ |ک) ←(ن) ؛

الش/aləš/ (ا.مص) : گام بلند برداشتن . **نک** : آلمجش - آرش .

ق) النگ /aləng/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) شاپ /šāp/ ؛ |ک) هلنگ /halang/ ؛

الشـت/alašt/ (ا.مـر/ص) : ۱. از وسایل و ابزار خیش - دوچوب کمانی شکل که دو سر آن را به خیش بندند . ۲. گاوی که شاخش در دو جهت مخالف رشد کند . **نک** : ابل چو .

اغر) هلشت /haləšt/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) هلشت /halašt/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) ←* ؛

الشت/aləšt/ (ا/ص) : ۱. گام بلند . ۲. آدم قد بلند . **نک** : النگ .

اغر) هلشت /haləšt/ ؛ س) ←* ؛ ق) النگ النگ /aləng- aleng/ ؛ آ) ←* ؛ ع) شاپ /šāp/ ؛ |ک) هلنگ /halang/ ؛

الشت - بزوئن/alašt - bazuan/ (مص .مر) : گشاد گشاد راه رفتن . **نک** : الا الا بشیین .

ق) النگ - بزوئن /aləng - bazuən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) الاالابشین /elā-elā-bašeyan/ ؛

الش دگش/āləš- dagəš/ (ا.مص) : معاوضه - بده بستان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) دکش /dakeš/ ؛ ع) اوزدکش /avaz-dakaš/ ؛ اشر) آلش دکش /āleš-dageš/ ؛ |ک) فده فگیر /fade - fagir/ ؛

الشه/alšə/ (ا) : **نک** : اولش .

الشه/alešə/ (ا) : نوعی راه رفتن اسب که پاهای عقبی و پیشین حیوان به حالت قرینه‌ی هم بلند شوند .

س) ←* ؛

الغ/aloq/ (ا) : عقاب - شاهین . **نک** : آله .

اغر) آله /alle/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. آله /alleh/ ، ۲. دال /dāl/ ؛ آ) ←(ق) ؛ |ک) ←* ؛ پ) دالمن /dālman/ ؛

الغش/alqaš/ (ص) : کریه - بدقیافه - لندهور .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

الفته/ālofta/ (ص) : درویش و بی کس و سربزیر .

قص) ←* ؛

الفستنک/alfəstənək/ (ا) : ۱. ماسماسک – ابزار . ۲. نوعی گیاه .

اغر) الفسنک /alfəsənək/ ؛ ب) ←* ؛

اَلِ – فل/ale- fel/ (ا.مر) : چوب دستی از چوب «ال» که روغن اندود شده است . نک : ال .

با) ←* ؛ ن) اَلِ – فل /ale - fəl/ ؛ ع) ال کاچ /alə-kāc̆/ ؛

اُلق/oloq/ (ا) :

پارچه یا نمد اضافی که جهت تنظیم پالان در زیر آن قرار گیرد و نقش عرق گیر را در بدن اسب دارد . معادل آن واژه در ایران مرکزی (تکلتو) است که در مازندران غربی معنی آن قلب شده و به آدم بی مصرف و کسی که بود و نبودش یکسان باشد ،گفته می شود.

الک/alək/ (ا) : استخوان ران . نک : اشکلک هسکا .

اغر) استغان – لله /əstəqan- lalə/ ؛ س) النگ /aleng/ ؛ ق) النگ /aləng/ ؛ با) ←(با) ؛ آ) ←(با) ؛ ع) قلم – لله /qalam-lalə/ ؛

الکایی/əlkāi/ (ا) : از خاندان‌های مقیم در روستاهای ناندل دلارستاق آمل .

ال – کا چ/ale - kāc̆/ (ا.مر) : نک : ال برشته – ال .

قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اُک) کچیک /kac̆ik/ ؛

الک – امبست/aleke - ambast/ : نک : تافته پریجن .

الک – بند/alek - band/ (ص.مر) : ۱. حقّه باز . ۲. شکل دیگر واژه‌ی غربال بند که به کولیان آواره اطلاق می شده است .

س) ←* ؛ ق) کلک /kalək/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ اُک) کلک /kalak/ ؛

الک دلک/əlak - dəlak/ (ا.مر) : نک : چلیک ماره کا .

ع) گلی کاچ /guli-kāc̆/ ؛

الکش–ولکش/aləkaš - valəkaš/ (ا.مر): نوعی بازی بومی.

اشر) ←* ؛

الک – کلا/alək - kəlā/ (ا.مر) : دو قطعه چوب کوتاه و بلند مربوط به بازی الک دولک . نک : الک گالی .

س) گلی کا /geli - kā/ ؛ ق) چلی کته /c̆əli kətə/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. الک کلی /alək - kəli/ ؛ ت) گول بلا /gul balā/ ؛

الّک – گالی/allek- gāli/ (ا.مر) : دو قطعه چوب کوتاه و بلند مربوط به بازی الک دولک .

س) گِلی /gəli/ ؛ ق) چلی کته /c̆əli kətə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) الک – کلی /alək - kəli/ ؛ ت) گول بلا /gul balā/ ؛

الکی – خئوش/alaki - xoəš/ (ص.مر) : هرزه گرد . نک : بی خودی خوش .

ق) چک چی /c̆akc̆i/ ؛ آ) الکی خش /aləki xəš/ ؛ ن) الکی – خش /alaki - xəš/ ؛ ت) شندر خوشحال /šəndərə xoshāl/ ؛ اشر) ←* ؛

الما/əlmā/ (ا) : ۱. ورم و آماس . ۲. التهاب . نک : چفت – وچکمه .

اغر) ←* ؛ ب) الما /almā/ ؛ س) ←* ؛ ق) ارما /ərmā/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ارما– سیمکا /armā-simkā/ ؛ پ) ورم /varm/ ؛

الما – با ش/olmā - bāš/ (ا.مر) : اردک تاج دار .

اغر) ←* ؛ ع) کتم داربلی /kotom-dār-beli/ ؛

الما – خر ک/alәmā - xarək/ (ا.مر) : الاّ کلنگ . نک : الأ کلنگ .

ق) میشتنگ قلا /hištan gəlā/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) الا قیز قیز /alā-qiz-qiz/ ؛

الما دکت/əlmā - daket/ (ص.مف) : ۱. کسی که در اثر بیماری بدنش متورم شده باشد . ۲. بیماری ورم . نک : چفت دکت .

اغر) ←* ؛ ق) ارما – بیارد /ərmā - biyārd/ ؛ آ) ارما دکت /ərmādakət/ ؛ ن) ارماه – دکت /armāh- dakat/ ؛ ع) باددکت /bad-daket/ ؛ ت) ارمادکت /ermā dakət/ ؛

الما – دکتن/əlmā - daketən/ (مص.مر) : ورم افتادن – ابتلا به بیماری ورم .

اغر) ←* ؛ س) ارما – دکتن /ermā – daketen/ ؛ آ) ارما– دکتن /arnā - dakətan/ ؛ ن) ارما – دکتن /ərmā - dakətan/ ؛ ع) باد دکتن /bād –daketan/ ؛ ت) ارمادکتن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

؛ /ermā dakətən/

الما – دکته/əlmā - daketə/ (ص.مف) : متورّم– کسی که در اثر بیماری بدنش، متورم شود. . **نک** : چفس .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ارما دکت /ərmā -dakət/ ؛ ع) باددکت /bād-daket/ ؛

المار/aləmār/ (ا) : تیغ و آشغال‌های وسیع در درون آب بندان و غیره . **نک** : برات .

ن) ←* ؛

الماز دلماز/almāz-dalmāz/ (ا.مر) : نوعی بازی بومی .

ب) ←* ؛

الم – اشر/aləm - asər/ (ا.مر/ا.مص) : سر وصدای غیر معمول – سرو صدا به راه انداختن .

اغر) الم – شنگه /aləm - sangə/ ؛ ب) ←* ؛ س) الم اشر /aləm - asar/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) الم شنگه /alam sangə/ ؛ | ک) ←(ت) ؛

الم – اشیر/alem - asir/ (ا. مر) : ازدحام و سر و صدای زیاد . **نک** : بلم بجر .

اغر) الم – شنگه /aləm - sangə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) الم – شر /alem - ser/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ع) ←(اغر) ؛

الما – ملج/almā - mələj/ (ص.نس) : اهل روستای المامل .

ن) ←* ؛

المبار/əlembār/ (ص/ا) : ۱. اینهمه . ۲. کنایه از فراوانی .

با) ←* ؛

المباره/ələmbārə/ (ص) : ۱. زیاد – فراوان . ۲. انباشته .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. المباره /elembārə/ ، ۲. تلمبار /tələmbār/ ؛ ق) تلمبار /telembār/ ؛ با) المبار /ələmbār/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) تلیمبار /talim-bār/ ؛ ت) تلیمبار /təlimbār/ ؛

المبوش/aləm- bus/ (ا.صو) : صدای افتادن چیزی سنگین .

الم – دلی/aləm - dəli/ (ا.مر) : درختچه‌ای جنگلی . **نک** : بارانک .

اغر) بارانک /bārānək/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. الن – دلی /alən-dəli/ ؛ ع) الن دلی /alan-deli/ ؛

المرود/alam - rud/ (ا.مک) : نام منطقه‌ای در نور و کجور.

المشر/alməsər/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

الم – شنگه/aləm - sangə/ (ا.مر/ا.مص) : سر و صدای غیر معمولی – سر وصدا به راه انداختن . **نک** : الم اشر .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. الم شیر /aləm - sir/ ؛ ن) الم – شنگه /alam- sangə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(ن) ؛

المشیر/aləmsir/ (ا.مک) : از توابع دهستان نوکنده کا – قائم شهر .

الم – شیر/aləm- sir/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. جا ر و جنجال – سر و صدا به راه انداختن . ۲. اطعام در ایّام ماه محرّم . ۳. نام روستایی در کجور . **نک** : آشیر .

اغر) الم شنگه /aləm sangə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

الم – قر – قر/aləm - qər - qər/ (ص.مر) : کنایه از مزاحم – مانع .

اغر) ←* ؛

الموتی/almuti/ (ا) : نوعی سیب ترش . **نک** : ترشِ سه .

المه/alame/ (ا.مک) : از محلّه‌هایِ دهستان هراز پی آمل.

المیتان/almitān/ (ا.مک) : از دهستان چلاو آمل .

النا/elemā/ (ا) : ۱. گیاهی مردابی که برای پوشش شیروانی خانه ها به کار رود . ۲. خرده ی کاه و آشغال های ته خرمن .

ب) النا /elenā/ ؛ س) النا /elnā/ ؛ آ) ←* ؛ ن) آلنّه /ālənnə/ ؛ ع) انگو /angou/ ؛ |ک) لی /li/ ؛

النا/elenā/ (ا) : ۱. از پرندگان صحرایی . ۲. از انواع حواصیل از خانواده‌ی familyardeidae با دوگونه‌ی nyeticorax loides ārdcdaral .

ب) ←* ؛ س) النه /alnə/ ؛ ن) آلنّه /ālənnə/ ؛ ت) النا /elnā/ ؛

النجه/alenjə/ (ا.مر) : نوعی قارچ خوراکی که در اطراف و

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (c̄ = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (z̄ = ژ) (s̄ = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = آو) (ow = او)

بدنه درخت افرا روید . نک : افرا گوشک .

اغر) افرا گوشک /əfrā - gušək/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) افرا گوشگ /əfrā- gošeg/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

الندرو - چلندر/aləndro - čaləndar/ (ص.مر) : آدم هرزه گرد - ولگرد .

ق) ۱. النـدرون - چلنـدرون /aləndrun-čaləndrun/ ، ۲. سلندر /saləndər/ ؛ آ) ←* ؛ ن) الندر - سـلندر - /alandar salandar/ ؛ ع) الندر و چلندر /alandar-o-čalandar/ ؛

الندری/alandari/ (ا) : ۱. بارانک - پرنده‌ای است بـا نـام علمی: minalis - tor - sorllus . ۲. درختـی بـا بـرگ های کنگره ای و گل های سفید و میوه ی خاکستری رنگ با نام علمی orietālis bus sor .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

الندلی/aləndoli/ (ا.مص) : هر چیز پرتـاب شـده‌ای را از هوا گرفتن .

ن) اندل بیتن /andal- baytan/ ؛ ع) الندلی /alandoli/ ؛

الندون/aləndun/ (ا.مک) : از توابع دهستان نـرم آب و دو سر ساری - الندان .

النـگ/aləng/ (ا) : ۱. فـرج زن . ۲. اسـتخوان ران پـا . ۳. دوال پا .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛

النگ/aləng/ (ا/ص) : ۱. چمن زار نمور . ۲. نمور .

ب) ←* ؛

النگ/aləng/ (ا.مک) : روستایی از دهستان سـدن رسـتاق غربی کردکوی که در شمال بالا جاده واقع است .

النگ/eleng/ (ا/ص) : ۱. قـدم بـزرگ . ۲. آدم قـد بلنـد و لاغر . نک : خلق خلنگ .

اغر) النگه /aləngə/ ؛ ب) ←* ؛ س) النگ /aləng/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. النـگ /alang/ ، ۲. هلنگ /halang/ ؛ ع) ۱. ولنگ /valeng/ ، ۲. شاپ /sāp/ ؛ ت) هلنگ /halang/ ؛

اُلنگ/oləng/ (ا) : مرتع، مرغزار ، علف چر .

اشر) ←* ؛

النگ درّه/olang - darrə/ (ا.مک) : از درّه های واقع در زیارت خاسه رود ازدهات استر آباد رستاق .

النگ سر/alenge - sar/ (ا.مک) : مزرعه‌ای در شمال بـالا جادّه .

النگ - مـام/alənge - mām/ (ا.مـک) : امـام زاده ای در النگ کردکوی که امام زاده ابراهیم نـام دارد - النـگ اِمام .

النگو/aləngu/ (ا) : دستبند زنانه .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. النگـوم /alən- gum/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. النگـوم /alen- gum/ ؛ آ) النگـو /əlangu/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. بـالنگو /bālangu/ ؛ ع) بالنگو /bāləngu/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ گ) ←* ؛

النگو - کا/aləngu - kā/ (ا.مر) : بازی با دست بند .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) النگـو - کـا /əlangu - kā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ت) بـالنگوکی /bāləngu key/ ؛ اشـر) النگو - بازی /aləngu - bāzi/ ؛

النگه/aləngə/ (ا) : استخوان ران .

اغر) ←* ؛ س) النگـو - کـا /aləngu - kā/ ؛ ق) النـگ /aləng/ ؛ ع) للـه - قلم /lalə-qalam/ ؛

النّه/alənnə/ (ص) : ۱. دانه های پـوچ و اشـغال هـای تـه خرمن . ۲. شلفته .

ق) لنّـه /lannə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) انگـو /angu/ ؛ ت) ←(ع) ؛

الو/alu/ (ا) : جفت رحم پس از زایمان . نک : آلش .

اغر) اَ لویـه /aluyə/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) آلو /ālu/ ؛

الو/alu/ (ا.مک) : روستایی از دهستان دابوی جنوبی امل .

الو/alo/ (ا) : شعله‌ی آتش . نک : بل .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. الـک /alok/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. الکـو /alku/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. الـو /alu/ ؛ ع) بلـو /bolo/ ؛ ت) الـو /alow/ ؛ اشـر) ←(ن) ؛ گ) ←* ؛

آلو/alu/ (ا) : آلو .

اغر) هلی /hali/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ع) ؛ ع) ←(اغر) ؛ اشر) ←* ؛ گ) آلو /ālu/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

الوار/alvār/ (ا) : چوب به ابعاد ۲۰*۴۰ و به طول ۲۸۰ سانتی متر .

اغر) ۱.←** ، ۲. الوار /əkvar/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ←** ؛ پ) داروک /dāruk/؛

الوار پنج دانگه/əlvāre - panj- dāngə/ (ا.مک) : روستایی در شرق شهرستان کردکوی و از دهستان سدن رستاق غربی .

الوار - یک - دانگه/əlvār - yək - dāngə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان سدن رستاق غربی کردکوی که در شما ل بالا جاده قرار دارد . نام فارسی آن ایلوار ilvār است .

الواشم/elvāšem/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در نور .

ال وا - لل وا/ələvā - lalə vā/ (ص.مر) : حرف یاوه و چرند - حرف مفت .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

الوچال/alučāl/ (ا.مک) : مرتعی در روستای شیرنوا ی علی آباد کتول .

الورش/alureš/ (ا.مر) : عفونت رحم ناشی از وجود جفت .

اغر) الویه /aluyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) الورش /alureš/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←(س) ؛ ن) الو /alu/ ؛ ع) ←(س) ؛ ت) آلورش /ālurəš/ ؛

الوستان/laustān/ (ا.مک) : روستایی در نه کیلومتری شمال شهرستان علی آباد کتول .

الوغ/aluq/ (ا) : عقاب طلای با نام علمی chrg aguila saetes .

ت) ←** ؛ |ک) آلوغ /āluq/ ؛

الوفن/olufan/ (ا.مک) : از دهکده های سدن رستاق، واقع در استرآباد .

الوک/aluk/ (ا) : شراره - جرقّه ی آتش - شعله ی آتش . **نک** : پزغ .

اغر) آلو /alo/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ |ک) جیم /jim/ ؛

الو ککَ/alukak/ (ا.مر) : نام درختی است از تیره ی گل سرخ .

س) هلی کک /hali- kek/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←(س) ؛ ت) هلوکک /holukok/ ؛ اشر) ←** ؛

الوکی/aluky/ (ا) : جرقّه .

ق) ←** ؛ |ک) جیم /jim/ ؛

الو - گویی/alu- gui/ (ا.مر) : آلو ترش . **نک** : آلو .

اشر) ۱.←** ، ۲. الو - گئسفندی /alu - goəs-fandi/ ؛

الو - گویی/alu- gui/ (ا.مر) : **نک** : اگو .

الولو/alu-lu/ (ا.مر) : مترسک - موجودی خیالی که با آن کودک را بترسانند .

قص) ←** ؛

الو - مار/alumār/ (ا.مر) : علفی هرز با طعم بسیار تلخ .

س) تلواش /talvāš/ ؛ آ) ←** ؛

الو مجش/alu - məjəš/ (ا.مص/ا.مر) : ۱. درخشش . ۲. آذرخش - برق ناگهانی .

اغر) ۱. الب /alb/ ، ۲. البِ - سو /albe - su/ ؛ س) الب /alb/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←(اغر) ؛ قص) ال- الب /al-alb/ ؛

الوند/alvand/ (ا.مک) : نام محلّی در حوزه‌ی خانقا پی سواد کوه .

الوند کیا/alvand - kiyā/ (ا.مر) : از قبایل ساکن در کرد محلّه که نام امروزی آن کردکوی است .

الون زیره - ور/alun- zirə - var/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

الوو/aluv/ (ا) : جفت رحم گاو و گوسفند - جفت رحم که داخل رحم بماند . **نک** : الورش .

اغر) الویه /aluyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. الو /alu/ ، ۲. الورش /alureš/ ؛ ق) آلو /ālu/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) الو /alu/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ۱. آلو /ālu/ ، ۲. آلورش /ālurəš/ ؛ اشر) الو - اندانه /alu - əndānə/ ؛

آلّه/alle/ (ا) : عقاب - شاهین .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) الـه /alə/ ؛ پ) اله /alah/ ؛

اله/alə/ (ص/ا) : ۱. مسخره . ۲. بیماری برص . **نک** : آله .

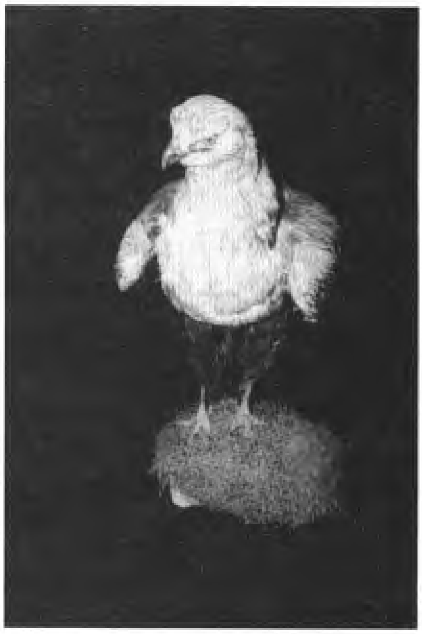
آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

اغر) ←* ؛ ع) ←* ؛

اله/ale/ (ا) : حشره‌ای است که بر اثر گزش آن تاولهای چرکین ، مانند زرد آب در تمام بدن نمایان شود .

ب) آله /ālə/ ؛

الّه/alle/ (ا.مص) : از زیر بار مسئولیّت و کار شانه خالی کردن .



آله

اُله/olə/ (ا) : ۱. لکّه‌های سفید روی پوست . ۲. برص . ۳. آبله – تاول . نک : آفله – آله .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) الـه /alə/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. او- ول /o - vəl/ ؛ بـا) ۱.←(س) ، ۲. آولـه /āvlə/ ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. اوله /ulə/ ؛ ن) اولـه /ulə/ ؛ ع) ←* ؛ ت) آبله /ābələ/ ؛ اشر) ←* ؛

الّه/alle/ (ا) : لاشخور . نام علمی آن australis cornus است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. دال /dāl/ ، ۲. الّه /alleh/ ؛ بـا) الّه /allə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. الـه /ale/ ؛ ن) الـه /aleh/ ؛ ت) اله /ale/ ؛ پ) دالمن /dālman/ ؛

اله – اهله/alə - ahlə/ (ا.مر) : لک‌های پوستی .

ع) اله /alə/ ؛

اله – بله/ələ - bələ/ (ض.ج./ا.مص) : ۱. در مقام تهدید و خطّ و نشان کشیدن . ۲. کاری را توجیه نمودن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) الّا بلّا /ellā bellā/ ؛

اله – بله/elə - belə/ (ا.مص) : این دست آن دست کردن – سر دواندن .

اغر) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. آله – وَله /alə- valə/ ؛ ق) بله – بله – بتن /bale - bale - baten/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛

اله – بووین/alə- baviyən/ (مص .مر) : کنفت شدن – شرمسار شدن .

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) وله بووین /vəleh- bavəyan/ ؛

اله – پر/alə - par/ (ا.مر) : از مراحل رشد برنج .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛

اله جارکشی/elə- jār kaši/ (ا.مص) : یار گیری برای دعوا – قوم و خویش و ایل را وارد دعوا کردن . نک : اجما کشی .

اغر) اِجما کشی /ejmā- kaši/ ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. اجما کشی /ejmā kaši/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ایل – کشی /il- kaši/ ؛ ع) ایل جار – کشی /il jār - kaši/ ؛ ت) ←* ؛

اله – چکو/olə - čaku/ (ص.مر) : آبله رو . نک : آفله چکود .

اغر) ۱.←* ، ۲. اله – چکوک /olə- čakuk/ ؛ ق) آفله رو /āflə ru/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) اوله – چکود /ulə - čakud/ ؛ ع) اله چکت /olə-čokot/ ؛ ت) آبلـه چکـوت /ābələčəkut/ ؛ اشر) اله – رو /ole - ru/ ؛ گ) اوله چوپور /owlə - čupur/ ؛

اله – چکوک/olə- čak - uk/ (ص.مر) : آبله رو . نک : افله چکود .

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) اله چکت /olə-čokot/ ؛

اله – رو/olə -ru/ (ص.مر) : آبله رو . نک : چکت .

اغر) ←* ؛ ق) آفله – رو /āflə – ru/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) آبله

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

– رو /owlə - ru/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲.←(ن) ؛ | گ) اوله رو /owle - ru/ ؛

اَلّه – قلی/alle - qoli/ (ا.مر) : لولو – موجود خیالی .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛

الیاد/əlyād/ (ا) : کولی– کوچ نشین های هندی الاصل که اغلب به شغل آهنگری می پردازند .

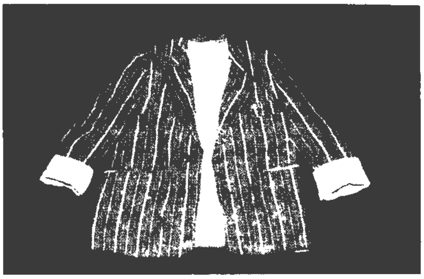
اغر) ۱.←* ، ۲. الات /elāt/ ؛ ق) ایلیاد /ilyād/ ؛ آ) ←* ؛

ن) الی أت /eliāt/ ؛ ع) الیات /elyāt/ ؛ ت) الات /elāt/ ؛

الی–بربر/ali-barbar/ (ا.مر) : نام گیاهی است .

اشر) ←* ؛

الیجه قوا/alijə-gevā/ : نوعی قبای پشمی که پارچه‌ی آن دستباف است .



الیجه قوا

الیت/eleyet/ (ا.مک) : نام دهکده ای در ناحیه کوهستان غربی از دهستان کلارستاق تنکابن .

الیت/elit/ (ا .مک) : روستایی در کوهستان شرق– کلارستاق چالوس .

الیت/elit/ (ا.مک) : نام روستایی در کوهستان غرب کلاردشت .

الیجه/alijə/ (ا) : **نک** : الجه .

ع) ←* ؛ اشر) الجه /əljə/ ؛

الی دیدو/ali-diddo/ (ا.مر) : پرنده ای شبیه به توکا .

اغر) ←* ؛ اشر) ←* ؛

الیرد/elyərd/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه سورتچی ساری .

اِلیز/eliz/ (ا) : تداعی معانی – گفتار یا کاری که موجب یاد آوری خاطره ای شود که در یاد دیگران نباشد .

الی زنو/alizənu/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه‌ی بابل‌کنار بابل .

الیس/əlis/ (ا) : عدّه‌ی زیاد – گروه .

ن) ←* ؛

الیش/elīš/ (ص/ا.مص) : ۱. پاره – وصله . ۲. شقّه کردن . ۳. صوتی در بیان خوشحالی .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) الیش /alīš/ ؛

الیش/alīš/ (ا) : ۱. ارش – . ۲. واحد طول از آرنج تا نوک انگشتان . نک : الش

ق) ←* ؛ ع) الش /aləš/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) الش /ālaš/ ؛

الی شا/ališā/ (ا.مک) : از توابع دهستان لاله آباد که به آن الله شاه نیز گویند .

الی شا/ali šā/ (ا.مر) : ماهی گیرک .

اشر) ←* ؛

الی شاوار/ali - šāvār/ (ا.مر) : **نک** : الی شا .

الیک/olik/ (ا) : پرنده‌ای است که در کنار رودخانه زندگی کند . **نک** : اُ– سیکا .

اشر) ←* ؛

الیک/ellik/ (ا) : پرنده‌ای از تیره ی کاکایی .

ق) اوچلیک /očəlik/ ؛

اَلّیک/əllik/ (ا.مص/ا) : ۱. پراکندگی و دسته دسته شدن گوسفندان در اثر باد و رعد و برق . ۲. گلّه– رمه . **نک** : بلیک .

اغر) ←* ؛ ب) بلیک /bəlik/ ؛ آ) بلیک بیّن /bəlik bayyan/ ؛

الیکا/elikā/ (ا.مک) : از توابع دهستان اوزرود علیای نور .

الیکا/elikā/ (ا.مک) : نام دهکده ای در نور .

الیما/alimā/ (ا) : گیاهی بومی شبیه پیازچه که درکنار جویبار روید و به جای سبزی خورند و یا در خورشت مصرف کنند . **نک** : الز .

آوانوشت : (اَ = a) (اِ = فتحه کوتاه = ə) (ا = e) (آ = ā) (او = u) (ای = i) (ب = b) (پ = p) (ت،ط = t) (ث،س،ص = s) (ج = j) (چ = č) (ح،ه = h) (خ = x) (د = d) (ر = r) (ذ،ز،ض،ظ = z) (ژ = ž) (ش = š) (ف = f) (ق،غ = q) (ک = k) (گ = g) (ل = l) (م = m) (ن = n) (و = v) (ی = y) (اَو = aw) (او = ow)

آ) ← * ؛

اليمستان/alimәstān/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چلاو آمل .

اليمون/alimun/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خوران قائم شهر .

الين/әlin/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

الّيه/elleyә/ (ا) : ۱. گیاهی وحشی . ۲. زمانی که اسب گرما زده می شود ، این گیاه را چند روز در ظرفی قرار می دهند تا نرم شود . سپس آن ها را به تن حیوان می مالند ، تا رفع گرما زدگی شود .

اشر) ← * ؛

اما/amā/ (ض) : ما .

اغر) ۱.← * ، ۲. اما /әmā/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲.←(*اغر*) ؛ س) ۱. اما /emā/ ، ۲.←(*اغر*) ؛ *با*) ← * ؛ *آ*) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) ← * ؛ *اشر*) ما /mā/ ؛ |گ) اما /amā/ ؛ پ) اما /amāh/ ؛

اما-ج/amā-je/ : از ما .

اغر) ۱.← * ، ۲. امج /amje/ ؛ ب) اما- جه /әmā-je/ ؛ س) ام جه /amjә/ ؛ ق) ام - جا /ame-jā/ ؛ *با*) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. امه /ame/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ام- سره /ame-sere/ ؛ ت) اَم-جی /ame ji/ ؛ *اشر*) امّا /ammā/ ؛ | گ) اما جی /amā-ji/ ؛

اماج/әmāj/ (ا) : ۱. نوعی حلوا که با آرد برنج شکر ، تخم مرغ و روغن تهیه شود . ۲. نوعی نان .

اغر) ← * ؛ ب) کماج /komāj/ ؛ س) کماج /kәmāj/ ؛ ق) کوماج /kumāj/ ؛ *با*) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. کیماج /kimāj/ ؛ ن) کماچ /kemāč/ ؛ ع) کماج /kemāj/ ؛ ت) ←(ب) ؛ *اشر*) ←(س) ؛

اماج/omāj/ (ا) : نوعی آش که مادّه ی اصلی آن آرد گندم است .

قص) ← * ؛

اما -- جه/emā-jә/ : طرف ما - منطقه‌ی ما - از ناحیه‌ی ما .

اغر) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ۱. امه جا /ame-jā/ ، ۲. امه - جه /ame - jә/ ؛ ع) امه ور /amә-var/ ؛ ت) ام جی /ame ji/ ؛ |گ) امی جی /ami-ji/ ؛

اما د سّوری/emādassori/ (ق.ش) : ۱. مثل ما . ۲. همانند ما .

ق) ← * ؛ *آ*) ← * ؛ ع) امه مقن /amә moqon/ ؛

امّار/әmmār/ (ا) : انبار .

اغر) امبار /әmbār/ ؛ ب) ←(*اغر*) ؛ س) ←(*اغر*) ؛ ق) ←(*اغر*) ؛ *با*) ۱.← * ، ۲.←(*اغر*) ؛ *آ*) ۱.← * ، ۲. امبار /ambār/ ؛ ن) ۱.←(*آ*) ، ۲. امّار /ammār/ ؛ ع) ۱. امّار /ammār/ ، ۲. امبار /ambār/ ؛ ت) امبار /ambār/ ؛ *اشر*) ←(ت) ؛ |گ) ←(ت) ؛ پ) انبار /anbār/ ؛

امّارده/ammārde/ (ا.مک) : روستایی از دهستان نایيج نور.

امّار- سنّخ/ammār-sәnnәx/ (ا.مر) : صندوق بزرگ چوبی.

ن) ← * ؛

اماره/әmārә/ (ا) : ۱. برگ و ساقه های آقطی و سرخس که جهت تقویت و آماده سازی خاک در خزانه شالیزار ریزند . ۲. کود گیاهی .

اغر) امباره /әmbārә/ ؛ ب) ←(*اغر*) ؛ س) ۱. امباره /embārә/ ، ۲. امّاره /emmārә/ ؛ ق) ۱.←(*س*) ، ۲. امّاره /әmmārә/ ؛ *با*) ← * ؛ *آ*) امّاره /әmmārә/ ؛ ن) امّاره /ammāre/ ؛ ع) ۱.←(*ن*) ، ۲. امباره /ambārә/ ؛ ت) امباره /ambārә/ ؛ *اشر*) ← * ؛ پ) انباره /anbāra/ ؛ *باس*) همپاره /hampāra/ ؛

اماره/emārә/ : مارا .

ق) ← * ؛ پ) امان /umān/ ؛

امّاز/ammāz/ (ص) : شریک . **نک** : همّباز .

اغر) همباز /hәmbāz/ ؛ ب) ←(*اغر*) ؛ س) ←(*اغر*) ؛ *آ*) همّاز /hәmmāz/ ؛ ع) همّاز /hammāz/ ؛ ت) همباز /hambāz/ ؛

امافت/әmāft/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

امافت/emāfәt/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقاپی سواد کوه .

أ-مال/o-māl/ (ص.مر/ا.مک) : ۱. زمین آب تخت شده . ۲. لباس آب کشیده و رخت شسته شده . ۳. روستایی از

← *) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی .

دهستان میاندرود ساری .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. اومـال /u-māl/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲.←(س) ؛ ن) ← * ؛

امال/emāl/ (ص) : سست – لق .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ اشر) امال /amāl/ ؛

اماله – کاردن/emālə-kārdən/ (مص.مر) : امالـه کـردن . **نک** : حقنه هاکردن .

اغر) ← * ؛ س) امالـه هــاکردن /əmālə-hākerdən/ ؛ ق) امالـه هـاکردن /emālə-hākerdən/ ؛ ن) امالـه – هــاکردن /emālə - hākordan/ ؛ ع) اماله هاکردن /əmālə-hākərdan/ ؛ ت) اماله هکـردن /emālə hakərdən/ ؛ | ک) ایمالـه گودن /eimālə-gudān/ ؛

امام پیش/əmām piš/ (ا.مک) : مزرعه ای در شمال شرقی بالا جاده .

امام خون/əmām-xun/ :

این نام به کسی اطلاق می‌شود که در مجالس تعزیه، نقـش امام حسین(ع) و دیگر امامان را به عهده دارد. معمولاً نقـش امام خوان به تعزیه خوانـان سالخورده، بـا سابقه و خـوش سیمایی واگذار می‌شد که درعین حال از وجهه‌ی اجتماعی و مذهبی خوبی نیز برخوردار بوده اند.

امام خونی/əmām-xuni/ (ا.مص/ا.مر) : در تعزیـه و شـبیه خوانی در نقش امام بازی کردن – شغل امـام خـوان– دهخدا/ج۵/ ص۱۳۸ . **نک** : امام خون .

امام – دار/emām-dār/ (ا.مر/ا.مـک) : ۱. دربـاور عامّـه بـه درختان مقدّس گویند . ۲. نام مکان مقدّسی در شیرگاه . **نک** : آقادار .

اغر) ← * ؛ ق) آسونه – دار /āsunə-dār/ ؛ آ) آقـا دار /āqā dār/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛

امـام رود/emām - rud/ (ا.مـک) : از توابـــع دهســتان کلارستاق چالوس .

امام زاده – حسن/emām-zādə-hasən/ (ا.مک) : نام امـام زاده ای در سواد کوه .

امام زاده عبّـاس/əmām-zādə-abbās/ (ا.مـک) : بقعـه‌ی امام زاده عباس در آزاد گله ی ساری .



امام زاده عبّاس

امـام زاده علـی/emām-zādə-ali/ (ا.مــک) : از توابــع دهستان فریم ساری .

امام زاده قاسـم/emām-zādə-qāsəm/ (ا.مـک) : از بقـاع متبرکه واقع در شهرستان آمل و بابل .



امام زاده قاسم

امام زاده – محمود/emām-zādə-mamud/ (ا.مـک) : ۱. از توابع دهستان گیل خـوران قـائم شـهر . ۲. امـام زاده محمود .

امامزاده هاشم/emām-zādə-hāsem/ (ا.مـک) : از امـاکن مذهبی بین راه مازندران و تـهران در جـاده ی هـراز . **نک** : بژم موشا .

امـام زاده یحیـی/əmām-zādə-yahyā/ (ا.مــــک) : سـید ظهرالدین می نویسد : سید یحیی که پسر نهم میر قـوام الدین است ، در ساری مدفون است این مرقد بعدها به

نام امام زاده یحیی خوانده شده و پسر امام موسی الکاظم شده است و برادرش حسین و خواهرش سکینه با او در یک جا به خاک سپرده شده‌اند. امام زاده یحیی پسر نهم میر قوام الدین مرعشی معروف به امام زاده سلسله است .



امام زاده یحیی

امام قله/əmām-qale/ (ا.مک) : قلعه ای است با خاکریز دستی در شمال کافر قلعه . نک : کافی قلعه .

آ) ←* ؛

امان/ammān/ (ا) :

از متعلقات تیرکمان یا رزین است و آن چرمی به طول تقریبی ده سانتی متر و پهنای دو سانتی مترکه در دو سمت طولی آن سوراخی تعبیه شده و از هر سوراخ یکی از کش ها عبور کرده و سپس با نخ یا کش نازک بسته شود. این وسیله جای سنگ تیر کمان است . نک : رزین .

امّان/ammān/ (ا) : انبان .

اغر) ۱.←* ، ۲. امبان /ambān/ ؛ س) همون /hamon/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) همون /hamun/ ؛ ع) همن /hamon/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) امبان /ambān/ ؛ پ) هنبان /hanbān/ ؛

امان - زمین/amān-zamin/ (ا.مک) : روستایی از دهستان خرّم آباد تنکابن .

امانی/amāni/ (ا) : ۱. غصّه . ۲. انتها . ۳. فغان .

س) امون /amun/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ع) امن /amon/ ؛ اشر) ←* ؛

اماها/amāhā/ (ض) : ماها - امثال ما .

اغر) ۱.←* ، ۲. اماها /əma-hā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) اماها /əma hā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ماها /māhā/ ؛ | گ) ←* ؛ پ) اماه /amāh/ ؛

اماهان/əmāhān/ (ض) : ما (متعلّقین) .

اغر) امانا /amānā/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. امانا /əmānā/ ؛ س) اماها /əmāhā/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) اماها /amāhā/ ؛ | گ) آماها /āmāhā/ ؛

امئن/omoən/ (مص) : آمدن . نک : بموئن .

ق) ←* ؛ آ) بموئن /bəmuan/ ؛ ع) بمان /bomān/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. امائن /omāan/ ؛ | گ) امان /amān/ ؛ پ) آمتن /āmatan/ ؛

امبار/embār/ (ا) : انبار .

س) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. امّار /əmmār/ ؛ ن) امّار /ammār/ ؛ ع) امبار /ambār/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) ←(ع) ؛ پ) امبار /ambār/ ؛

امبار - سر/əmbār-sar/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خوران قائم شهر که به آن انبار سر هم می‌گویند .

امباره/əmbārə/ (ا) : مکانی که برگ و ساقه گیاه آقطی و سرخس را جهت آماده سازی زمین خزانه‌ی برنج ، در آن ریزند و با لگدمال کردن ، خزانه را جهت افشاندن بذر آماده سازند . نک : امّاره .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. امّاره /emmārə/ ، ۲. انباره /enbārə/ ؛ با) امّاره - دسپوتن /emmārə-dəsputən/ ؛ آ) امّاره - هکردن /emmārə-hakərdan/ ؛ ن) امّاره - هاکردن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ) گیلی ، پ) پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

/ammārə-hākərdan/ ؛ ع) امّـاره – دمتـــن /ammārə-damətan/ ؛ ت) امباره هکردن /ambāre hakərdən/ ؛ اشر) ایمباره /imbārə/ ؛

امباری/əmbāri/ (ا) : انباری . **نک** : درین .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) امّاری /emmāri/ ؛ با) انباری /enbāri/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. امّاری /əmmāri/ ؛ ع) ←** ؛ ت) امبـاری /ambāri/ ؛ | ک) امبـار /āmbār/ ؛ پ) انبـار /anbār/ ؛

امباز/əmbāz/ (ص) : ۱. شریک . ۲. هــم سـامان –زمیـن زراعی .

اغر) ۱.←** ، ۲. همباز /həmbāz/ ؛ ب) همباز /həmbāz/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. همّــاز /həmmāz/ ؛ بـا) همّاز /həmmāz/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ۱.←(با) ، ۲. ور–همّـاز /var-hammāz/ ؛ ع) همّــاز /hammāz/ ؛ ت) همبـــاز /hambāz/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ پ) همباز /hambāz/ ؛

امبان/ambān/ (ا) : انبان . **نک** : امان .

اغر) ←** ؛ آ) همون /hamon/ ؛ ع) ←(آ) ؛

امبر–بو/ambər-bu/ (ا.مر) : نوعی برنج – عنبربو .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـــا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ | ک) ←** ؛

امبست/ambəst/ (ص) : ۱. متراکم – انبوه – پرپشــت . ۲. زراعت پرپشت . ۳. سفت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱. امبس /ambəs/ ، ۲. امّـس /amməs/ ؛ آ) امّـس /amməs/ ؛ ن) ۱. امبـس /ambaš/ ، ۲. همّس /hammas/ ؛ ع) همّــس /hammas/ ؛ ت) هم بس /ham bas/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) امبسـت /am bast/ ؛ پ) انبوه /anbūh/ ؛

امبست – ستاره/ambəst-sətārə/ (ص.مر) : شب پر ستاره .

اغـر) ۱.←** ، ۲. امبــس ســتاره /ambəs-sətārə/ ؛ ب) انبست – ستاره /anbəste-sətārə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←** ، ۲.←(ب) ؛ با) امّـسّ – ســـتاره /ammәssə-sətārə/ ؛ آ) امّسّ– ستاره – شـو /ammәssə-sətārə-šu/ ؛ ن) همـس – ســتاره /hamas-setārə/ ؛ ع) همّـسّ –ســتاره /hammassə-sətārə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

امبستی/ambəsti/ (ا) : تنقلاتی مرکّب از شکر، کنجد تفت داده ، مغز گردو و یا مغز بادام خرد شده و دوشاب . **نک** : سپیک .

اغر) ←** ؛ ب) بشت – زیک /beštə-zik/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بشت زیک /bəštəzik/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ق) ؛

امبستی/ambəsti/ : **نک** : ماکلمه .

امبور/ambur/ (ا) : انبر دستی . **نک** : دس امّور .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱. انبور /anbur/ ، ۲. امّور /ammor/ ؛ آ) امّـور /ammur/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ماشـه /māšə/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) ←** ؛

امبول/ambul/ (ا) : تکه های نخ که از نخ تـور کلفـت تر است و در ساختن سالیک کـه نوعـی تـور مـاهیگیری است، بکار رود . **نک** : سالیک .

ن) ←** ؛

امتناع کردن/əmtənā-kordən/ (مص.مر) : ۱. پـس زدن . ۲. رد کردن . **نک** : پس زئن .

اغر) پـس بزئـن /pas bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پـس بزوئـن /pasbazuən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پـس بزوئن /pas bazuan/ ؛ ع) پس بــزان /pas bezān/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) ←** ؛ | ک) پس زئن /pas zean/ ؛

ام- جور/amejur/ (ق.تش) : مانند ما – مثل ما . **نـک** : ام واری .

اغر) ۱.←** ، ۲. ام – واری /am-vāri/ ؛ س) ام واری /am vāri/ ؛ ق) ۱. امه –جور /amejor/ ، ۲. امــه دسّـوری /ame dassori/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱.←** ، ۲. امه مقن /amə-moqon/ ؛ ت) ←** ؛ | ک) امی جور /amijur/ ؛

امّد/əmmed/ (ا) : امید .

اغر) امید /omid/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←** ؛ ع) امید /omid/ ؛

امّد–بارزن/emmed-bār-zan/ (ا.مر) : زن آبستن – باردار .

اغر) امیـــدوار– زن /omidvār-zan/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲.←** ؛ ق) ۱. اوس /us/ ، ۲. آوسّن /āvəssən/ ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. اومید /umid/ ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲.←** ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) امیدار زن /omid dār zen/ ؛ اشر)

آوانوشت : a = (ا) ə = (فتحه کوتاه) e = (ا) ā = (آ) u = (او) i = (ای) b = (ب) p = (پ) t = (ت،ط) s = (ث،س،ص) j = (ج) č = (چ) h = (ح،ه) x = (خ) d = (د) r = (ر) z = (ز،ض،ظ،ذ) ž = (ژ) š = (ش) f = (ف) q = (ق،غ) k = (ک) g = (گ) l = (ل) m = (م) n = (ن) v = (و) y = (ی) aw = (أو) ow = (او)

امیدوار-زن /əmid-vār-zan/ ؛ | گ) آبستن /ābastan/ ؛ پ) آپوستن /āpustan/ ؛

امد-کلا/amәd-kәlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل که تلفظ فارسی آن احمد کلا است .

اُ-مر/omar/ (ا.مر) : مارآبی .

اغـر) ۱.→* ، ۲. اُ-مهر /o-mahar/ ؛ ب) ۱.→* ، ۲.→(*اغر*) ؛ س) ۱. او-مهر /o-mahar/ ، ۲. او-مر /o-mah/ ؛ ق) ۱. او-مر /ow-mar/ ، ۲. او-مهر /u-mahar/ ؛ *با*) →(ق) ؛ آ) اومهر /u - mahar/ ؛ ن) ۱. اُ-مار /o-mār/ ، ۲. ایی - مار /oi-mār/ ؛ ع) او-مهر /u-mahr/ ؛ ت) او-مهر /ow-mahr/ ؛ *اشر*) مهر- ایی /maharә-oi/ ؛

امر/әmәr/ (ا.مک) : درّه ای در کلاردشت چالوس .

امر/amәr/ (ا) : ۱. دستور- فرمان . ۲. کار .

اغـر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛ آ) →* ؛ ت) →* ؛

امرج/amrej/ (ا) : از طوائف بومی ساکن در عبّاس آباد که بن نژادی کلاردشتی دارند .

امردات - روز/amerdāt-ruz/ (ا.مر) : نام یکی از روزهای مازندرانی .

آ) →* ؛

امردها/amard hā/ (ا) : از اقوام اوّلیه ی ساکن در تبرستان و مازندران که محلّ اسکانشان آمل بوده است.

امر زره/amәrzare/ (ا.مک) : نام رودی در پرتاس سواد کوه .

پ) مرز /marz/ ؛

امرزک/amәrzәk/ (ا) : گیاهی خودرو و خوراکی .

اغر) اُ-مرزه /o-marzә/ ؛ ب) ۱.→* ، ۲.→(*اغـر*) ؛ س) ۱.→* ، ۲.→(*اغر*) ؛ ق) او-ترب /o-tareb/ ؛ *با*) →(*اغر*) ؛ آ) →(*اغر*) ؛ ن) →(*اغـر*) ؛ ع) →(*اغر*) ؛ ت) او-مرزه /ow-marzә/ ؛ *اشر*) اُ-تره /o-tarә/ ؛

امرو/әmru/ (ا/ق.ز) : امروز .

اغـر) ۱.→* ، ۲. امـرو /amru/ ؛ ب) ۱.→* ، ۲. امـرو /emru/ ؛ س) ۱. امرو /amru/ ، ۲. امروز /amruz/ ؛ ق) →(س) ؛ *با*) →(س) ؛ آ) ۱. امـروز /әmruz/ ، ۲. امـروز /amruz/ ؛ ن) →(س) ؛ ع) امـروز /emru/ ؛ ت) امـرو /amru/ ؛ *اشر*) →(س) ؛ | گ) →* ؛ پ) ایمـروچ /im-roč/ ؛

امروز/amruz/ (ا/ق.ز) : امروز .

اغر) ۱. امـرو /amru/ ، ۲. امـروز /emruz/ ؛ س) →* ؛ آ) →* ؛ ع) امروز /emruz/ ؛ ت) ۱. امرو /әmru/ ، ۲. ایمـرو /imru/ ؛ | گ) →(ع) ؛ پ) ایمروچ /imrōč/ ؛

امروزینه /amruzine/ : امروزه – متعلّق به امروز- مربـوط بـه امروز.

امره/amrә/ (ا.مـک) : ۱. از روستاهای کوهپایـه‌ای توابـع دهسـتان کلیجـان رسـتاق سـاری . ۲. روسـتایی در منطقـه‌ی شهرسـتان نـور . ۳. مرتعـی در منطقـه‌ی شهرستان آمل .

امزنا/әmzәnā/ (ا) : **نک** : ازبنا .

ق) ازنبا /ezbenā/ ؛ آ) →* ؛ ن) →* ؛ ع) →* ؛

امز - ناجار/әmzәnә-jār/ (ا.مـک) : نـام قسـمتی از زمیـن های کشاورزی دهستان دشت سر بخش مرکزی آمل .

امزنا-چال/әmzәnā-čāl/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

امزناسر/amzәnāsar/ (ا.مک) : نام درّه ای در یوش نور .

امزه/amzә/ (ا) : حالت قوسـی شـکل کرهـای شـالی در بخش زیرین کوپای برنج . **نک** : کر .

ع) →* ؛

امّس/ammәs/ (ص) : ۱. فشرده . ۲. انبوه – مقابل تنـک . ۳. غلیظ .

اغر) ۱. امبس /ambәs/ ، ۲. انبس /andәs/ ؛ ب) ۱. امبـس /ambәs/ ، ۲. امبست /ambәst/ ؛ س) امبسـت /ambәst/ ؛ ق) ۱.→* ، ۲.→(*اغر*) ؛ *با*) ۱.→(*اغر*) ، ۲. امّس /ammәs/ ؛ آ) →* ؛ ن) همّس /hammas/ ؛ ع) →(ن) ؛ ت) همبـس /hambas/ ؛ *اشر*) امبس /ambas/ ؛

امسال/amsāl/ (ا/ق.ز) : امسال .

اغر) ۱.→* ، ۲. امسال /әmsāl/ ؛ ب) امسـال /әmsāl/ ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛ بـا) →* ؛ آ) →* ؛ ن) →* ؛ ع) امسال /emsāl/ ؛ ت) →(ع) ؛ *اشر*) →* ؛ | گ) ایمسال

→*) ارجاع به مدخل ، **→)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

؛ /eimsāl/

امسالینه /amsālinə/ : امساله– مربوط به امسال – متعلق به امسال .۲. آنچه در امسال گذشت

امّس-کچل/ammas-kačəl/ (ص.مر) : رشد و خوشه دهی یکنواخت برنج . **نک** : پاک سر .

آ) ←* ؛

امسّن/emsennen/ (مص) : یاد دادن .

آ) ←* ؛

ام سواهی/am-səvāhi/ (ق.ز) : امروز صبح .

ب) ۱.←* ، ۲. ام صوی /əm-səvi/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) امروز سب /emruzə-sob/ ؛ | ک) امیرو سیمایی سر /eimro-simāyi-sar/ ؛

ام -سوی/am-səvi/ (ق.ز) : امروز صبح .

اغر) ۱.←* ، ۲. ام–سوی /em-səvi/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. ام – سوی /am-sevi/ ، ۲. ام–سوایی /am-sevāi/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. ام – سوایی /am-sevāi/ ، ۲. امروز–سب /amruz-seb/ ؛ ن) امروز – سوایی /amruz-səvāi/ ؛ ع) امروز–سب /emruz-sob/ ؛ ت) امرو–سب /amru-sob/ ؛ اشر) امرو–سب /amru-səb/ ؛

امسه/amesse/ : برای ما .

اغر) اَم–وسته /am-veste/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. امسّر /amesser/ ؛ آ) ←* ؛ ع) امسره /amesere/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. اَمیسّه /amisse/ ؛ | ک) اَمره /amarə/ ؛

امسی یک/amsi-yak/ (ا.مک) : نام تپّه ای قدیمی در اراضی اسبی کلا از دهکده های ناتل رستاق نور .

امشو/amšu/ (ا/ق.ز) : امشب .

اغر) ۱. امشو /emšo/ ، ۲. امشو /amšo/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) امشو /amšo/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. امشو /emšu/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ع) امشو /əmšo/ ؛ ت) امشو /emšow/ ؛ اشر) ←(س) ؛ | ک) ایمشو /eimšu/ ؛

امشه/amešə/ : برای ما – برای ما هست .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. امسه /amesse/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) امه سره /emə serə/ ؛ ت) امسّه /amesse/ ؛ | ک) امی شی /ami-šay/ ؛

امغازی/amqāzi/ (ا.مر) : ۱. دختر عمّه . ۲. عمّه .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ام غزی /am.qəzi/ ؛ ع) عمّه دتر /ammə-detar/ ؛ ت) انغوزی /anquzi/ ؛

امغالی/amqāli/ (ا.مر) : پسرعمّه .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ام غلی /am-qəli/ ؛ ع) عمّه پسر /amme-pesar/ ؛

املا/amlā/ : مرتعی در بین راه لاسم و نوا در منطقه آمل که آثار قلعه ای قدیمی به نام گلندان در آن وجود دارد.

آملا-ایراکو/amlāe-irāku/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

آملاِ-لاسم/amlāe-lāsəm/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

ام-مغن/ame-moqon/ (ق.تش) : مانند ما – مثل ما . **نک** : ام واری .

اغر) ۱. ام – مغوم /ame-məqom/ ، ۲. ام–واری /am-vāri/ ؛ ق) ۱. اموری /amvāri/ ، ۲. امجوری /amjuri/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) ام مغم /ame moqom/ ؛ | ک) امی موشون /ami-mušon/ ؛

امن/oman/ (مص) : آمدن . **نک** : بیموئن .

س) بموئن /bəmuən/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) اموئن /əmuan/ ؛ ع) بمان /bomān/ ؛ ت) ←* ؛ | ک) اَمان /amān/ ؛ پ) آمتن /āmatan/ ؛

ام-نماشون/em-nəmāšun/ (ق.ز) : غروب امروز .

اغر) ۱.←* ، ۲. ام – نام شان /em-nāmšān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ام نماشون /am-nəmāšun/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) نماشتون /nəmāštun/ ؛ ع) نماشته /nemāštə/ ؛ ت) امرو نماشته /emru nəmāštə/ ؛ اشر) امرو–نماشان /amru-nəmāšān/ ؛ | ک) ایمروسرشو /eimru-saršu/ ؛

امنی/amni/ (ا.مک) : از دهستان اشکور تنکابن .

امنیه/amniyə/ (ا) : ۱. امنیه . ۲. مأمور اجرای قانون در زمان قاجاریه . **نک** : آردال .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) آجان /ājān/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

امنیه/amniyə/ (ا) : قوی – درشت .

اغر) امنیه /amneyə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

ام - واری/am-vāri/ (ق.تش) : مانند ما - مثل ما .

اغر) ۱.←* ، ۲. ام جور /ame-jur/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. امه واری /ame-vāri/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ام جور /ame-jur/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) امه مقن /amə-moqon/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) ماواری /māvāri/ ؛ | گ) امی موشون /ami-mušun/ ؛

اموتن/emuten/ (مص) : آموختن .

ب) آمختن /āmoxtən/ ؛ س) ۱. یاد-بیتن /yād-baytən/ ، ۲.←(ب) ؛ ق) یاد-بیتن /yād-baytan/ ؛ آ) آمختن /āməxtan/ ؛ ن) یاد-هادائن /yād-hādāan/ ؛ ع) بیومتن /beyometan/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. آموتن /āmuten/ ؛ اشر) آمختن /āmoxtan/ ؛ | گ) آموتن /āmutan/ ؛ پ) آموختن /amōxtan/ ؛

اموج/emuj/ (ص) : گاو نری که یک نوبت برای شخم آموزش دیده باشد .

ق) بمس /beməs/ ؛ ن) بیمسنی /bimseni/ ؛ ت) یه اموج /ye amuj/ ؛ | گ) آموج /āmuj/ ؛

اموج/amuj/ (ا.مص) : آموزش .

ت) ←* ؛

امّور/ammur/ (ا) : ۱. آتش گیر . ۲. قند شکن .

اغر) امبور /ambur/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. قن-امّور /qan-ammur/ ؛ ع) ماشه /māšə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

ام-ور/ame-var/ (ق.مک) : کنار ما - نزد ما - پیش ما .

اغر) ۱.←* ، ۲. ام - ور /am-var/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ام-ور /amə-var/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. ام-پیش /amepiš/ ؛ ن) امی-ور /aməy-var/ ؛ ع) ←(با) ؛ ت) امی-ور /ami-var/ ؛ اشر) ورما /varə-mā/ ؛ | گ) ←(ت) ؛

ام-وسته/am-veste/ : برای ما .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. ام-وسّه /ame vessə/ ، ۲.←* ؛ ق) ام-وسّه /am-vesse/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ام-وسّه /ame-vessə/ ؛ ن) ۱. امسّه /aməssə/ ، ۲. امستر /amesser/ ؛ ع) ۱. ام-سّره /ame serə/ ، ۲. امه وسه /ame-vasə/ ؛ ت) ام- ره /amə-rə/ ؛ اشر) ۱. وسّه-ما /vəssə-mā/ ، ۲. وسته-ما /vəstə-mā/ ؛ | گ) امی واسیه /ami-vāsiyə/ ؛

ام-وه/ame-ve/ : برای ما . **نک** : امس .

اغر) ۱.←* ، ۲. ام - وه /am-ve/ ؛ ب) ام - وه /am-ve/ ؛ س) امسته /amestə/ ؛ ق) امسّه /amesse/ ؛ آ) امه /ame/ ؛ ع) ام- سره /ame-sere/ ؛ ت) امره /amerə/ ؛ | گ) امره /amare/ ؛

امه/ame/ (ا) : مال ما - برای ما .

اغر) ۱.←* ، ۲. ام وه /am-ve/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. ام /am/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اماره /amārə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) امی /amay/ ؛ ع) امه /amə/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. ام- ره /ame-re/ ؛ اشر) مه /me/ ؛ | گ) امی /ami/ ؛ باس) اماخم /amāxam/ ؛

امه-ره/ame-re/ : **نک** : امه .

اغر) ۱. ام - وه /am-ve/ ، ۲. مه وه /me-ve/ ؛ ق) امه /ame/ ؛

امه-مقوم/ame-məqom/ : موافق با ما . نک : ام - مغن

اغر) ام مغم /am-məqom/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ام مغم /amə moqom/ ؛

امی/amay/ : **نک** : ام .

ن) ←* ؛

امید/omid/ (ص) : آبستن .

اغر) امیدوار /omid vār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) امد /omed/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) امید /əmid/ ؛ ع) امّید /ommid/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) امید-وار /əmid-vār/ ؛ پ) اُمت /ōmət/؟

امید-بار/omid - bār/ (ص.مر) : امیدوار - کنایه از : زن آبستن .

اغر) امیدوار-زن /omid-vār-zan/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. امد-بار /omed-bār/ ، ۲. امید-بار /omid-bār/ ؛ آ) امید-وار /omid-vār/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. امیدبار زن /omid-bār-zan/ ؛ ع) امّیدوارزن /ommid -varə-zan/ ؛ ت) ←(آ) ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

امیر-اوباد/amir-obād/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان ناتل کنار نور . ۲. روستایی در شمال غرب بهشهر، که به آن امیرآباد نیز گویند .

امیر-پازواری/amir-pāzəvāri/ (ا) :

شاعر و عارف مازندرانی که اشعار او مشهور است . با توجه به اینکه تذکره های معتبر ، از زمان زندگی، آثار و احوال این شاعر سندی ارائه نداده اند ، برخی از محققین وجود چنین شاعری را مورد تردید قرار داده اند. اعتقاد این گروه از محقّقین این است که اشعار منتسب به امیر پازواری متعلّق به اشخاص دیگری بوده و یا به عنوان فرمی از شعر به هر دلیل به امیری شهره شده است. بر اساس نظر این گروه از پژوهشگران انتصاب این اشعار به شخصی با عنوان امیر پازواری جعل یا خطایی است ، که از سوی برخی از مستشرقین صورت پذیرفته و دیگر محقّقین ایرانی بدون مطالعه آن را مورد تایید قرار داده اند.

امیر- خوانی/amir-xāni/ (ا.مر) : از مقامات آوازی تنکابن که اساس آن از امیری های مناطق مرکزی مازندران گرفته شده و در برخی حالات و الفاظ تحت تأثیر موسیقی گیلی است. . **نک** : امیری .

اغر) امیر خنی /amir-xoni/ ؛ ب) امیری خنی /amiri-xoni/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) امیر خونی /amir-xuni/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اِک) ←* ؛

امیرده/amirde/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

امیر-رود/amir-rud/ (ا.مک) : از توابع دهستان خیر رود کنار نوشهر .

امیر-سری/amir-sərəy/ (ا.مک) : نام مرتعی در کجور نوشهر .

امیر-کلا/amir-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بابل کنار بابل .

امیر-گانی/amir-gāni/ (ا.مر) : ۱. از انواع پنبه‌ی معمولی که نوع دیگرش پنبه‌ی رزمی است . ۲. نام طایفه ای در قائم شهر .

اغر) ←* ؛

امیر-ما/amir-mā/ (ا.مر) : ۱. از ماه های تبری معادل اسفند ماه خورشیدی . ۲. نوروز ما.

ب) ←* ؛ س) میرُنه ما /mironə mā/ ؛ *با)* میر-ما /mir-mā/ ؛ آ) ۱. ←*(با)* ، ۲. مرما /merə-mā/ ؛ ن) میرما /mirə mā/ ؛ ع) ←*(با)* ؛ ت) ←* ؛ اِک) ←* ؛

امیری/amiri/ :

امیری که نام کهن آن تبری بوده است از اصلی ترین و مشهورترین مقامات آوازی مازندران به شمار می آید . این مقام آوازی که هنوز هم با حالات مختلف در کلیّه‌ی مناطق تبری زبان معمول است، ظاهراً تحت تأثیر اشعار شاعری ناشناخته موسوم به امیر پازواری به امیری شهرت یافت. پس از رواج مذهب شیعه در مازندران مضامین اشعار امیری با جنبه های متفاوتی از اعتقادات و باورهای شیعیان در هم آمیخت و دارای جنبه های تقدّس آمیز شد. از این رو شعر و آواز امیری علاوه بر دارا بودن مضامین قدیمی خود با احادیث و روایات مذهبی همراه شد و در مجالس و محافل مختلف مورد استفاده قرار گرفت. رفته رفته این آواز به نمایش مذهبی تعزیه راه یافت و از این طریف در سایر مناطق البرز همچون گیلان، طالقان و سمنان نیز رواج یافت و موجب غنای موسیقیایی این نمایش مذهبی گردید. ساختمان شعر امیری دارای ویژگی های خاصی است. این اشعار با وجود شباهت ها و نزدیکی هایی که از نظر فرم و قالب با دوبیتی ها، خاصّه رباعیات در شعر کلاسیک ایران دارد اما در عین حال با آن‌ها متفاوت است. بنا بر نظر برخی منتقدین ادبی امیری ها به لحاظ اوزان عروضی و ساختار شعری با هیچ یک از انواع قالب‌های شعر فارسی منطبق نیست. از همین رو برخی امیری را نمونه‌ای ویژه از شعر کنار خزری دانسته اند. بنابراین امیری را می‌توان نوعی شعر مازندرانی با سبک، وزن، موسیقی و ساختمان مختص خود دانست. از نظر موسیقی «امیری یکی از اصلی ترین شاخصهای موسیقی مازندرانی به شمار می آید، که موضوع های گوناگون فلسفی، مذهبی، اجتماعی ، سیاسی و غنایی را در بر می‌گیرد. موسیقی امیری به لحاظ ساختاری دارای متر آزاد می باشد. معمولاً محتوای اصوات از سه دانگ تجاوز نمی‌کند و با ملودی یا ملودی های عشّاق ، قرچه، شاه ختایی و آغاز شور، همخوانی دارد. ساختار آن به موسیقی کمر سری (kamər - sari)نزدیک و با حقّانی فقط در وزن هم خوانی داشته، با بقیه‌ی آواها و نواهای مازندرانی متفاوت می باشد. این تفاوت به نسبت در وزن، وسعت تحرّک ملودی ، تنوع ملودیک و دارا بودن خصلت بدیهه سرایی

است. به نظر می‌رسد که نام قبلی آن تبری یـا تـوری بـوده است، چرا که در برخی از نواحی غربی مرکز مازندران با نـام تبری یا تـوری هـم معـروف اسـت . امـیری مبنـا و منشـاء پیدایـش نمونـه هـای ملودیـک اسـت . « فرهنـگ و ادب مازندران ص۱۷۰.» مجموعه‌ای از اشعار امیری تحت عنـوان «کنزالاسرار امیر پازواری » توسط برنهاردداری در مطبعـه‌ی سن پترزبورگ به چاپ رسیده است. نمونه‌ای از شعر امـیری:

بلبل میچکا نسرو مره غم دارنه
حاجی صالح بیک بیته مره بند دارنه
حاجی صالح بیک ته سر و ته براره
مره سر هاده دیدار بوینم یاره

امیری-خانی/amiri-xāni/ (ا.مر) : نوعی آواز مازندرانی در مایه‌ی شور که در نواحی غربی مازندران با اشعار امـیر خوانده می شود **نک** : امیرخوانی .

اغر) ۱.←* ، ۲. امـیری /amiri/ ؛ *ب)* امـیری /amiri/ ؛ *س)* ۱.←*(ب)* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *ق)* ۱.←*(ب)* ، ۲. امیر-خونـی /amir-xoni/ ؛ *بـا)* ←*(ب)* ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛ *ن)* ۱.←*(ب)* ، ۲. امـیری خنـی /amiri-xoni/ ؛ *ع)* ←*(ن)* ؛ *ت)* ۱.←* ، ۲. امیری /amiri/ ؛ *اشر)* ←*(ب)* ؛ | *گ)* ←* ؛

امیس-تیر/amis-tir/ (ا.مک) : روستایی در شهرستان قـائم شهر

اُمیلا/omilā/ (ا.مـر) : از خـانواده آبچلیـک بـا نـام علمـی daenumen–scolopaci–family–insanquota .

ب) ←* ؛ *س)* ۱. امیـلا /o-milā/ ، ۲. میـلا /milā/ ؛ *ق)* میلا /milā/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* او-میـلا /u-milā/ ؛ *ن)* ←*(آ)* ؛ *ت)* ←*(آ)* ؛

امی-نر/amәy-ner/ : برای ما . **نک** : ام وسته .

اغر) ام وسـته /am-veste/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ۱. امسّـه /amesse/ ، ۲. اموسّـــه /amevәssә/ ؛ *آ)* ۱.←*(ق)* ، ۲. امـه وسـه /ame-vәsse/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* امـه وسـه /ame-vesә/ ؛ *ت)* ام ره /amәre/ ؛ | *گ)* امـره /amare/ ؛

انا/anā/ (ا) : نوعی گیاه خودرو با ساقه های خزنده و برگ های کنگره ای همیشه سـبز کـه بیشـتر در تغذیـه ی احشام مصرف دارد .

انّا/әnnā/ (ص) : هم اندازه – میزان .

اغر) اندا /әndā/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* انّا /annā/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* اندا /andā/ ؛ *پ)* هندا – چک /handāčak/ ؛

انّا – انّا/әnnā- әnnā/ (ق) : از روی گمان و تخمین .

س) انـدا – انـدا /endā - endā/ ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛

انّا بزو/annā- bazu/ (ص.مف) : اندازه گرفته شده – برانداز شده .

اغر) اندا کارده /әndākārdә/ ؛ *ب)* اندا بزه /әndā- bazә/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *آ)* انّـا بـزه /әnnā-bazә/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ت)* اندازه بزه /andāzә baza/ ؛ | *گ)* انـدازه بـزه - /andāze beze/ ؛

انّا بیتن/annā- baytan/ (مص.مر) : اندازه گرفتن .

اغر) اندا کاردن /әndā- kārdәn/ ؛ *ب)* اندا –بییتـن /әndā- bayitәn/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. انّـــــابیتن /әnnā baytan/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ | *گ)* انـدازه گیفتـن /andāze - giftan/ ؛

انّا ده/annādә/ (ا.مک) : از توابع دهستان ناتل رستاق نور.

آنـاده آبـــاد/anāde- ābād/ (ا.مـــک) : از دهکده‌هـــای فخرعمادالدّین واقع در استرآباد رستاق .

انار/әnār/ (ا) : انار – از انواع آن : انار شیرین – انار تـرش – انار میخوش – انار شکری .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* انار /anār/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ۱. انار /enār/ ، ۲. نـار /nār/ ؛ *پ)* انار /anār/ ؛

انار – او/enār- o/ (ا.مر) : ۱. شربتی با رب انـار . ۲. افشـره ی انار – آب انار . **نک** : آبشله .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱. انار – اُو /enār- u/ ، ۲. انـاراُ /enār- o/ ؛ *ق)* ←*(س)* ؛ *با)* انارو /әnāro/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ن)* انار – ترشی /anār- tәrši/ ؛ *ع)* انـار – او /anār- u/ ؛ *ت)* انار او /anār ow/ ؛ *اشر)* انار – ترشی /enār- terši/ ؛ | *گ)* انار – تورشی /anar- turši/ ؛

انار- پا/әnār-pā/ (ا.مک) : نام قسمتی از زمین‌های

کشاورزی دهستان دشت سر از بخش مرکزی آمل .

انارتپه/ ənār tappə/ (ا.مک) : تپه‌ای در شمال بالا جادّه‌ی کردکوی که نام دیگرش تپّه‌ی «موزی آیش»است. .

انار ترشی/ənār- tərši/ :

که همان رب انار ترشی سیاه است. بـرای تهیّـه‌ی رب انـار ابتدا انار را برش زده و از وسط باز می کنند. سپس با چوبـی به نام انار دله‌کان enārdele kān (به طول ۳۰ سانتی متر و به کلفتی انگشت شست) بطور متوالی بر پشت انار می‌کوبنـد تا دانه های انار از پوستش جدا شود. سپس دانه های انـار را داخل دیگ ریخته و روی آن‌ها آب می ریزند ، تا آب بـالای دانه ها را فرا گیرد. دیگ را روی آتش قرار می دهند. پس از به جوش آمدن بـا اُ – گـردان ogerdān(آبگـردان) مایـه ی درون دیگ را بالا آورده و سپس خالی می نمایند. این عمـل را هاپرانین hāpperāniyen می گویند. کار هم زدن را آنقدر ادامه می دهند تا گوشت انار از دانه اش جدا شود. بعـد از آن مایه را داخل چل سوزن čel suzen (آبکش) که روی دیـگ دیگری است ریخته، با پشت پلاگیر pelāgir (ملاقـه) آن را له می‌کنند. به این ترتیـب آب و گوشـت انـار از سـوراخهای آبکش پایین مـی‌رود . سـپس دانـه‌ها را در ظرفـی ریختـه، روی آن مقداری آب می ریزند تا ترشی دانه ها گرفته شـود. سپس دانه‌ها را دور ریخته و آب ترش را به مایه‌ی گوشت و آب قبلی اضافه می نمایند. مـوادّ حـاصل را بـار دیگـر روی آتش قرار داده، هنگامی که به جوش آمد بـه وسـیله‌ی کـف زن kafzan (کف گیر) کف روی آن را می‌گیرند. برای آنکه هنگام جوش آمدن مایه سر ریز نکند و یا تـه نگیـرد ، بـاید مرتّب آن را هم زد. پس از مدّتی مایه‌ی ترش و غلیظ شـده، رنگ آن تیره می شود. پریدن ترشی به خارج ظـرف در اثـر جوش خـوردن را در اصـطلاح جهـاز تقسیـم کـاردن jehāz taqsim kārden گوینـد. پـس از مدتّـی در درون دیک نمک می ریزند و نیـم ساعت بعـد از ریختـن نمـک، ترشی را که سفت شده از روی آتش بر می دارند . ترشی انار در گزنه آش (آش گزنـه)، اسـبه آش (آش سـفید)، خورشـت سبزی، پلوگوشت، فسنجان، ماش پتی، آش ترشـی و خمـیر آش مورد استفاده قرار می‌گیرد.

انار – تی تی/ənār- titi/ (ا.مر) : شکوفه‌ی انار – گل انار .

اغـر) ۱.←* ، ۲. انـار تـتـی /ənār- təti/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(*اغر*) ؛ ق) انار تتی /ənār- təti/ ؛ *با*) ←(ق) ؛ آ) ←(*اغر*) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) انار – تی تی /anār- titi/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اشر) ←* ؛ |ک) ←(ع) ؛

انار – تیم/ənār- tim/ (ا.مر) : دانه‌ی انار – انار دانه .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) انـار – تیـم /anār- tim/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. انار تخم /anār toxm/ ، ۲. انار دانه /anār dānə/ ؛ |ک) انار دانه /anār - dāne/ ؛

انار تیم گیری/ənār- tim-giri/ :

ناردان گیری. طرز تهیه: سر و ته انار را با چـاقو مـی برنـد و وسط آن را برش می‌دهند . سپس در میان دو دسـت گرفتـه بـا انـار دلـه کـان enārdele kān (چوبـی بـه طـول سـی سانتی‌متر و به کلفتی انگشت شست) به پشـت انـار شـکافته شده ضربه می زنند تا دانه ، داخل ظرف بریزد. دانه هـا را از ظرف بر می دارند. آب اناری که در ته ظرف باقی مـی مـاند در نوعی آش به نام (اسبه آش سـفید) esbeās آش ، قـابل استفاده است. گاهی از آب انار ترش به جای سرکه در ترشی بادمجان استفاده می‌شود. دانه های انار ترش را بـا آب تمـیز می شویند و سپس درون آبکش می ریزند تـا آب آن گرفتـه شود. پارچه و یا کیسه ای پاکیزه را در آفتـاب پـهن کـرده و دانه های انار را روی آن پهن می کنند. روزی پنج تا شـش بار آن‌ها را زیر و رو کنند ، تا دانـه‌ها بطـور یکسـان خشـک شوند. پس از خشـک شـدن آن‌هـا را در سـینی ریختـه بـه اصطلاح پاش می زنند تا مواد زائد آن خارج شود. بعـد دانـه ها را مانند برنج تمیز می کنند و آن‌ها را در کیسه های نخی ریخته آویزان می نمایند. این نـوع مرغـوب مخملـی نـامیده می‌شود و به قیمت خوبی به فروش می رسـد . از ایـن دانـه های خشک شده در تهیه‌ی انـواع غذاهـای محلّـی اسـتفاده می‌شود.

انار – تیم – مخملی/ənār- time- maxməli/ (ا.مـر) : انـار دانه‌ای که مرغوب بوده و سرخ رنگ است .

اغر) ←* ؛

انار – تیـم – ورشـت/ənār- tim-vərəšt/ (ا.مـر) : نوعـی خورش که دانه‌ی انار از موادّ اصلی آن است.

اغر) انار – تیم – خـارش /ənār-tim- xārəš/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←(*اغر*) ، ۲. انار پلو /ənār- pəlu/ ؛ ق) انار – خرش /ənār- xərəš/ ؛ *با*) انار – تیم – خرش /ənār-tim- xərəš/ ؛ آ) ۱.←(*با*) ، ۲. انا ر– تیم – بوریشـت /ənār- tim-burišt/ ؛ ن) انار – خـرش /anār- xərəš/ ؛ع) انـار – اغـز - /anār - aqoz/ ؛

انار – جار/ənār- jār/ (ا.مر) : باغ انار .

اغر) ۱.←* ، ۲. انار – لته /ənār- latə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. انار سّون /ənāressun/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. انار ستون /ənārestun/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) انارون /anāron/ ؛ ت) انار باغ /anār bāq/ ؛ اشر) انار – لته /ənār- latə/ ؛ | گ) انار کله /anar-kalə/ ؛

انار – جار/anār- jār/ (ا.مک) : از توابع دهستان ناتل کنار نور .

انار جای/anār- jāy/ (ا.مک) : از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن .

انارجه/ənārejə/ (ا) : نوعی سبزی صحرایی .

اغر) ۱.←* ، ۲. اناریجه /ənārijə/ ؛ ب) اناریجه /enārijə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) انار جه /anārejə/ ؛ ت) انارجی /anār-jay/ ؛ اشر) ←(ب) ؛

انارجی/ənārji/ (ا) : **نک** : اناریجه .

انار چال/anār- čāl/ (ا.مک) : مرتعی در نزدیکی روستای کوهپر نوشهر .

انارداد/ənār dār/ (ا.مر) : درخت انار .

آ) ←* ؛

انار – دله/ənār- dələ/ (ا.مر) : دانه‌ی انار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) انار – تیم /enār - tim/ ؛ آ) ←* ؛ ن) انار – دله /anār- dələ/ ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) انار تخم /anār toxm/ ؛ | گ) انار دانه /anār- dāne/ ؛

انار –دله – کان/ənār-dələ- kān/ : چوبی به طول سی سانتی متر و به کلفتی انگشت شست که آن را بر پشت انار شکافته شده کوبند تا دانه ها بیرون ریزد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

انارده/anār- de/ (ا.مک) : روستایی از دهستان ناتل رستاق نور .

انار ریشه/ənār- rišə/ (ا.مر) : ۱. ریشه ی انار . ۲. صرف جوشانده ی این مادّه به صورت ناشتا ، برای دفع کرم کدو مفید است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛

انارز/anāraz/ (ا.مک) : مرتعی در حومه نوشهر .

انارستون/ənārəstun/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

انار – شم/enār- šam/ (ا.مر) : گل انار .

ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) انارتی تی /anār-titi/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) انار گول /anār - gul/ ؛

انار – کاله/anār- kālə/ (ا.مر) : محل رویش درختان انار وحشی .

اغر) انار جاری /ənār jāri/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. انار جار /ənār.jār/ ؛ ن) انار – کله /anār- kalə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) انارکل /anār kel/ ؛ | گ) انار کله /unār- kalə/ ؛

انار کله/enār- kolə/ (ا.مک) : از روستاهای بلوک سرخ رباط واقع در راستوپی سواد کوه .

انار – گوگو/enār- gogo/ (ا.مر) : گل انار .

اغر) انار–گال /ənār- gāl/ ؛ ب) ←* ؛ س) انار تی تی /ənār- ti - ti/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ | گ) انار – گول /unār- gul/ ؛

انارم/enārəm/ (ا.مک) : از توابع دهستان راستوپی قائم شهر .

انار مرز/ənār-marz/ (ا.مک) : از دهکده‌هایِ منطقهٔ ی گیل خواران قائمشهر .

انارو/ənāro/ (ا.مر) : آب انار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) انار – او /anār- o/ ؛ ع) انار – او /anār - u/ ؛ ت) انار – او /anār- ow/ ؛ اشر) او – انار /o - ənār/ ؛ | گ) انار اب /anār- ob/ ؛

انار – ور/anār - var/ (ا.مک) : از توابع دهستان چلندر نوشهر .

انارون/ənārun/ (ا.مک) : از کوه های اطراف دهکده کندلوس نور .

اناریجه/ənārijə/ (ا) : ۱. سبزی صحرایی خودرو . ۲. وجه تسمیه ی اناریجه به سبب آمیختن آن با دانه های انار ترش است ، که پس از ساییدن و تفت دادن به خوراکی خوشمزه تبدیل می شود. این سبزی به صورت

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

خشک شده در طبخ کوکوسبزی و آبدوغ نیز مورد استفاده است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اناریجه /enārijə/ ؛ با) اناریّجه /ənārrijə/ ؛ آ) اناریجه /anārijə/ ؛ ت) انارجی /anārjay/ ؛ اشر) انارگیجه /ənār- gijə/ ؛

انازم/ənāzəm/ (ا.مص) : فرمی از روی هم چیدن دسته‌های برنج ، به گونه‌ای که خوشه‌ها به سمت بیرون قرار گیرند .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

انام/anām/ (ا) : بوم – زادگاه – محلّ زیست .

ق) ←* ؛

انام/anām/ (ا) : جایزه – انعام .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. انم /anom/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | ک) ←* ؛ پ) دهیشن /dahišn/ ؛

انا مرز چول/ənā- marze - čul/ (ا.مک) : نام مکان و مرتعی در زاغمرز بهشهر .

انام - هایتن/anām- hāytən/ (مص.مر) : جایزه گرفتن – شادباش دریافت کردن .

س) ←* ؛ آ) انام هیتن /anām- haytan/ ؛ ع) ←* ؛ ت) انام هیتن /anām heyten/ ؛ | ک) انام گیفتن /anām - giftan/ ؛

انّاور - انّا/ennāvar- ənnā/ (ا.مص) : برانداز کردن .

اغر) اندا – ورندا /əndā- varəndā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) انّا – ها کردن /ənnā- hākərdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛

انبار/ənbār/ (ا) : نک : امبار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. امّار /əmmār/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) امبار /ambār/ ؛ | ک) ←(ت) ؛ پ) انبار /anbār/ ؛

انبار درّه/enbār-darrə/ (ا.مک) : درّه‌ای در بخش یخکش منطقه‌ی هزار جریب بهشهر .

انبارده/anbār- de/ (ا.مک) : از توابع دهستان نابیج نور .

انبارسر/enbār-sar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان ییلاقی تنکابن .

انبارسر/enbār-sar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان ییلاقی ساری .

انباره/ənbārə/ (ا) : ساقه و برگ گیاهانی همچون آقطی، سرخس و گزنه که جهت کود خزانه‌ی برنج مورد استفاده قرار گیرد .

اغر) ۱.←* ، ۲. امباره /əmbārə/ ؛ ب) ←* ؛ س) امباره /əmbārə/ ؛ ق) ←* ؛ با) انباره /enbārə/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. امّاره /əmmārə/ ؛ ن) امّاره /ammāre/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ۱. انباره /anbārə/ ، ۲. امباره /ambārə/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

انبار - ها کردن/enbār- hākərdən/ (مص.مر) : انباشتن – ذخیره سازی .

اغر) امبارهکاردن /əmbār-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. امّا رهکردن /əmmārhakərdan/ ؛ ع) انبارهاکردن /anbār-hākordan/ ؛ ت) امبارهکردن /ambār hakərdən/ ؛ | ک) انبار –کودن /anbār - kudan/ ؛ پ) هنباشتن /hanbāštan/ ؛

انباز/anbāz/ (ص) : نک : امباز .

آ) هماز /həmaz/ ؛ ع) همّاز /hammāz/ ؛ ت) ۱. همباز /hambāz/ ، ۲. امباز /ambāz/ ؛

انبس/anbəs/ (ص) : نک : امس .

اغر) ۱.←* ، ۲. امبست /ambəst/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) امبست /ambəst/ ؛ ن) ←* ؛ ع) همّس /hammas/ ؛ ت) همبس /hambas/ ؛

اَن – تمان/an- təmām/ (ق) : این مدّت – این وقت – کنایه از: وقت کم یا زیاد .

اغر) ←* ؛ ب) ان تمن /an- təmon/ ؛ س) انتوم /antom/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) انّه – تمن /anne - təmən/ ؛ ع) ان – تمن /anə-tomon/ ؛ ت) اندی زمان /andizomān/ ؛ اشر) اندی – زمان /andi- zəmān/ ؛ | ک) انده – زمات /ande- zamāt/ ؛

ان – تمون/an- temun/ (ق) : این مدّت – تا این وقت – کنایه از وقت کم یا زیاد .

اغر) ان – تمان /an- təmān/ ؛ ب) ان – تمن – /an –

/təmon؛ س) ← * ؛ ق) ۱. انتمـون /antemun/ ، ۲. ان – توم /an- tom/ ؛ با) ← * ؛ آ) ۱. انّه – تـوم /annə - tum/ ، ۲. ان – توم /an- tum/ ؛ ن) انّه – تمن /anne - təmən/ ؛ ع) انه – تمـن /anə - tomon/ ؛ ت) انـدی زمـان /andy zomān/ ؛ | گ) انده زمات /ande- zamāt/ ؛

انتی/anti/ : آن طور .

اغر) اون – تی /un - ti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ۱.← * ، ۲. اوتـی /o - ti/ ؛ با) ← * ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) اون جور /on-jur/ ؛ ت) اوته /ota/ ؛ | گ) اوتو /uto/ ؛ پ) اُغون /oqon/ ؛

انتی/enti/ : این طور – این گونه . **نک** : اُته .

اغر) ۱.← * ، ۲. اینتی /inti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. انتی /ənti/ ، ۲. اتـی /eti/ ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اتی /əti/ ؛ ن) اتی /əti/ ؛ ع) این جور /in - jur/ ؛ ت) ات /eta/ ؛ | گ) آتو /ato/ ؛ پ) اتون /ətun/ ؛

ان تیکّه/an- tikkə/ : این مقدار کم .

اغر) ← * ؛ | گ) ها ایتاپیچه /ha- ita - piče/ ؛

انجار/ənjār/ (ا) : **نک** : اجار .

انجار/anjār/ : **نک** : انده .

انجبن/anjəbən/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

انجسّن/anjəssən/ (مص) : ۱. ریـز کـردن، خردکـردن . ۲. جوی پوست گرفته .

اغر) انجه /anjə/ ؛ ب) انجه هکاردن /anjə - həkārdən/ ؛ س) انجه – ها کاردن /anjə - hākārdən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ۱.← * ، ۲. بنجسّن /bənjəssən/ ؛ آ) ۱. انجه هکردن /ənjə - hakərdan/ ، ۲. بنجسّـن /bənjəssan/ ؛ ن) هرنجسّـن /hərənjəssan/ ؛ ع) انجتـن /enjətan/ ؛ ت) انجتـن /anjətən/ ؛ اشر) انجین – ها کاردن /ənjin- hākoərdan/ ؛ پ) هچی /hači/ ؛

انجم/anjəm/ (ا.مک) : مرتعی در کجور .

انجم/anjəm/ (ص) : هیزم یا چوب نیمه خشک .

ن) ← * ؛

انجوس/anjus/ (ص.مف) : نرم نشده . **نک** : ارندی .

ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) نجوس /najos/ ؛

انجه/anjə/ (ا) : گندمی که درشت آرد شده باشد . **نـک** : ارنده .

اغـر) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ت) درج /dorəj/ ؛ اشر) یرنجه /yarənjə/ ؛

انجه/anjə/ (ا.مص/ا) : ۱. قورمه کردن یا خرد خرد کـردن . ۲. بلغور .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ۱.← * ، ۲. انجـه – پیه /anjə- piə/ ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. انجـه /ənjə/ ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) انجتـن /enjətən/ ؛ اشـر) انجـه /ənjə/ ؛ او) هچی /hači/ ؛

انجه/ənjə/ (ص.مف) : کوفته . **نک** : درینجه .

اغر) درینجه /darinjə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ← * ؛ ت) ۱. بنجته /benjətə/ ، ۲. درنجته /darənjətə/ ؛

انجه انجه/anjə- anjə/ (ص.مر/ا.مـص) : ۱. خـرد و قطعـه قطعه شده – ریز ریز . ۲. کاری را به تدریج انجام دادن – اندک اندک .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. انجه – انجه /ənjə - ənjə/ ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) انجه انجه /enjə enjə/ ؛ اشر) انجین انجیـن /ənjin- ənjin/ ؛ | گ) ایبچه – ایبچه /eipčə- eipčə/ ؛

انجه انجه – ها کردن/anjə-anjə- hākərdan/ (مص.مـر) : ریز ریز مواد خوراکی .

اغر) انجـه انجـه هکـاردن /anjə- anjə- həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) انجه انجه ها کردن /anjə-anjə-hākərdən/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. انجه انجـه هکـردن /ənjə- ənjə- kakərdan/ ؛ ن) ← * ؛ ع) انجه انجـه هـاکردن /enje-enje hākordan/ ؛ ت) درنجتن /darenjətən/ ؛ | گ) در جیـن ورجیـن کـودن /darjin-varjin-kudan/ ؛ پ) خنجنیـدن /xanjanidan/ ؛

انجه – بویین/anjə – baviyən/ (مـص.مـر) : ۱. ریـز ریـز شدن اجسام ۲. کوفتگـی بـدن در اثـر کـار زیـاد و یـا تصادف . **نک** : انجه .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) انجه بیّن /anjə- bayyən/ ؛ ق) انجه – بیّن /anjə- bayyən/ ؛ آ) انجه بیّن /anjə- bayyan/ ؛

← *) ارجاع به مدخل ، **←**) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ن) انجه – انجه – بوین /anjə.anjə- bavəyan/ ؛ ت) انجه ونجه بئن /enjə venjə baan/ ؛

انجه – پلا/anjə - pəlā/ (ا.مر) : ۱. پلوی آمیخته با بلغور گندم و برنج . ۲. پلوی نیم پخته . ۳. پلویی که در پخت آن به جای برنج از نیم دانه استفاده شده باشد .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) واجرده پلا /vājərdə pəlā/ ؛

انجه قلستین/anjə - qeləstin/ (ص.مر) : بسیار خرد شده .

اغر) انجه – انجه /anjə- anjə/ ؛ ب) ← * ؛ با) انجه – پیه /anjə- piyə/ ؛ آ) انجه – خسین /anjə- xasin/ ؛ ن) ۱. انجسّی /ənjəssi/ ، ۲. بنجسّی /bənjəssi/ ؛

انجه – قولوت/anjə- qulut/ (ص.مر) : درهم و برهم .

س) ← * ؛ ق) ← * ؛

انجی/anji/ (ا.مک) : ۱. نام مرتعی در آمل . ۲. نام دهکده‌ای در بالا لاریجان آمل .

انجیر – دبه/anjir-dabbə/ (ا.مر) : نوعی انجیر وحشی با میوه های غیر خوراکی .

اغر) ۱. ← * ، ۲. تس انجیل /təs anjil/ ؛ ب) تس انجیل /təs anjil/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ ن) اشلاک /aslāk/ ؛ ع) شال تس /sāl-tos/ ؛ ت) پتس انجیل /patos - ənjil/ ؛

انجیشتا/anjištā/ (ص) : ناشتا .

اغر) ۱. نشتا /nəstā/ ، ۲. ناشنا /nāstā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ← * ؛ آ) ۱. ← * ، ۲. ←(اغر) ؛ ن) انیشتا /aništā/ ؛ ع) انشتا /aneštā/ ؛ ت) اناشتا /anāstā/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) ناشتاک /nāstāk/ ؛

انجیل/anjil/ (ا/ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان پایین لیتکوه آمل . ۲. در مقام کنایه به زن بدکاره گویند .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) ← * ؛ | ک) ← * ؛

انجیل/anjil/ (ا) : انجیر – از انواع آن انجیر سفید و انجیر سیاه، انجیر زودرس ، انجیر دیر رس ، و انجیر وحشی .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛ | ک) ← * ؛ پ) انجیر /anjir/ ؛



انجیل

انجیلا منجیلا/anjilā-manjilā/ (ا.مر) : آیین آفتاب خواهی در مازندران قدیم که با شعر و موسیقی همراه بوده است .

ب) ← * ؛

انجیل – او/anjil - o/ (ا.مر) : ۱. شربت انجیر . ۲. سرکه ی انجیر .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ با) انجیل – او /anjil- u/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←(با) ؛ ت) اودکرده انجیل /owdakərdəənjil/ ؛ اشر) او – اَنجیل /o - anjil/ ؛

انجیل بن/anjilə- bən/ (ا.مک) : نام قسمتی از زمین‌های کشاورزی دهستان دشت سر بخش مرکزی آمل .

انجیل پته/anjil- patə/ (ا.مر) : انجیر آب پز شده که به عنوان کمپوت مورد استفاده قرار گیرد.

اغر) ← * ؛ آ) ← * ؛

انجیل پج ما/anjil – paje – mā/ (ا.مر) : ۱. موسم پختن و رسیدن میوه‌ی انجیر . ۲. کنایه از مرداد ماه .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) انجیل پچ ما /anjil - pače - mā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) انجیل – پز – ما /anjil - pəzə- mā/ ؛ | ک) انجیل پزان /anjil - pazan/ ؛

انجیل – تنگه/anjil - tangə/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان ولوپی سواد کوه .

انجیل چال/anjil- čāl/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

انجیل - خاره/anjil - xārə/ (ا.مر) : پری شاهرخ - انجیر خوار که نام علمی آن lus otio us oriol می‌باشد . نک : آهیل .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) انجیل خار /anjil - xār/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) آهل /ahel/ ؛ ع) آیل /āyəl/ ؛ ت) انجیل خری /anjil - xorəy/ ؛

انجیل خرک/anjil – xorek/ (ا.مر) : نوعی گنجشک از انواع (سسک) که بیشتر از انجیر و دانه های رسیده ی گیاه آقطی تغذیه کند . **نک** : انجیل خاره .

انجیل دار/anjil - dār/ (ا.مر) : درخت انجیر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ | گ) ←* ؛

انجیل - دبّه/anjil - dabbə/ (ا.مر) : گونه ای از انجیر که میوه اش قابل خوردن نیست . **نک** : اشلاک .

اغر) ۱.←* ، ۲. تس - انجیل /təs - anjil/ ؛ ب) ۱. چس - انجیل /čəs- anjil/ ، ۲. تسن - انجیل /təsan- anjil/ ؛ س) ۱.←*(اغر)* ، ۲. تسن انجیل /təsən anjil/ ؛ ق) تس - انجیل /təs - anjil/ ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲. دینه انجیل /dinə- anjil/ ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲.←(ق) ؛ ع) شال تس /šāl-tos/ ؛ ت) پتس انجیل /patos anjil/ ؛ *اشر)* ←* ؛ | گ) دیو انجیل /div- anjil/ ؛

انجیل - دشو/anjil- dəšo/ (ا.مر) : دوشاب انجیر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) انجیل - دش /anjil - deš/ ؛ با) انجیل - دشون /anjil - dešun/ ؛ آ) انجیل - دشو /anjil - dešu/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) انجیل دشو /anjil - došo/ ؛ ت) انجیل دوشاب /ənjil dosāb/ ؛ *اشر)* دیشو - انجیل /dišo - anjil/ ؛

انجیل - سره/anjil - səre/ (ا.مک) : مرتعی در لفور .

انجیلسّون/anjiləsson/ (ا.مک) : از مراتع نشتای عباس آباد .

انجیل - سی/anjil - si/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی و بابل کنار بابل .

انجیل سی کبود تبار/anjil -si -kabud-təbār/ (ا.مک) : از توابع دهستان بابل کنار بابل .

انجیل سیّ کریمی/anjil-siyye-karimi/ (ا.مک) : از توابع دهستان بابل کنار بابل .

انجیلک/anjilək/ (ا.مک/ا) : ۱. از توابع دهستان بندپی بابل . ۲. درختی است که میوه‌ی ترش مزه و چوب بسیار مرغوب دارد .

ق) ←* ؛

انجیلک/anjilək/ (ا) : گیاهی برگ پهن که مصرف غذایی داشته، گونه ای از آن به صورت مرهم جهت تسکین درد در مواضع دردناک بدن گذاشته می شود .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

انجیل کا/anjilə- kā/ (ا.مک) : از توابع دهستان لفور سواد کوه .

انجیل کتی/anjil - kəti/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

انجیل - کرچ/anjil - kərč/ (ص.مر) : محلّ رویش انجیر وحشی به مقدار زیاد در جنگل . محلّی در جنگل، که انجیر وحشی به مقدار زیاد در آن روییده باشد .

اغر) ۱.←* ، ۲. انجیل کرچه /anjil- kərčə/ ؛ ب) ←* ؛ س) انجیل گراچ /anjil- gerāč/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) انجیل کاج /anjil - kāj/ ؛ ن) ۱. انجیل کاج /anjil- kāj/ ، ۲. انجیل کله /anjil - kalə/ ؛ ع) انجیلسون /anjilesson/ ؛ ت) انجیل کَل /anjil-kel/ ؛ *اشر)* انجیل کئرچ /anjil- koərč/ ؛

انجیل کش/anjil - kaš/ (ا.مک) : از توابع دهستان رامسر تنکابن .

انجیل - نسوم/anjil - nəsum/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان دو رود ساری .

انجیلو خیل/anjil o - xeyl/ (ا.مک) : از مکآن‌های واقع در زیارت خاسه رو از دهات استرآباد رستاق .

انجیلو شرقی/anjilo - šarqi/ (ا.مک) : روستایی از دهستان انجیراب گرگان .

انجیلو غربی/anjilo- qarbi/ (ا.مک) : روستایی از دهستان انجیراب گرگان .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

انجیله/anjilə/ (ا.مک) : نام قدیم میانکاله . نک : میانکاله .

انجیلی/anjili/ (ا) : نام درختی جنگلی با نام علمی . persica–parrotia

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ اشر) ۱.←** ، ۲.انجیلو /anjil u/ ؛

انجیلی سره/anjili-səre/ (ا.مر) : سرشاخه‌های درخت انجیلی، قبل از ریزش پاییزی که برای تعلیف برّه‌ها چیده شود .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛

انجیلی گل/anjil-gol/ : گل آزین و سنبله‌ی درخت انجیلی . نک : انجیلی .

ب) ←** ؛

انجیلی گوشک/anjili - gušək/ (ا.مر) : قارچی که پای درخت انجیلی روید .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) انجیل گوشک /anjil - gušak/ ؛ اشر) انجیل – گو /anjil - gu/ ؛

انجین – ها بییه/ənjin- hā biyə/ (ص.مر) : بسیار خرد شده . نک : انجه قلستین .

اغر) انجه بوییه /anjə- baviyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) انجه بیی /ənjə-bayi/ ؛ ت) انجه ونجه ببه /ənjə venjə baba/ ؛ اشر) ←** ؛ |گ) انجیلا بوی /anjilā- boy/ ؛

انّچی/annəči/ (ق.مق) : نک : اندچی .

اغر) اندچی /ande- či/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. انکّ چی /annek-či/ ، ۲. ان چی /anči/ ؛ آ) انّه چی /anne- či/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ |گ) انده چی /andə- či/ ؛

اند آباد/and ābād/ (ا.مک) : از دهکده های متروک و قدیمی فخرعماد الدّین واقع در استراباد رستاق .

آندا/əndā/ (ص/ا.مص) : ۱. اندازه . ۲. مقیاس با چشم . نک : چش ورزی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. انّا /ənnā/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) انّا بیتن /annā baytan/ ؛ ع) ←** ؛ ت) اندا /andā/ ؛ اشر) ←** ؛

انداج/ondāj/ (ا.مص/ص) : ۱. سرکشی روزانه به شالیزار جهت بازبینی تقسیم آب . ۲. میرابی . ۳. خیس و آب گرفته .

اغر) أ – داری /o- dāri/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. انداج /endāj/ ؛ س) ←** ؛ ق) اونداج /undāj/ ؛ با) اوناج /unāj/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ت) اوداری /ow-dāri/ ؛ |گ) ←(ت) ؛

انداج هاکردن/ondāj-hākerdən/ (مص.مر) : کاری که برای حفظ و نگهداری آب در مزارع انجام دهند، همچون تعمیر و مرمّت مرزها و اندودن منافذ .

س) ←** ؛

اندال/andāl/ (ا.مص) : سربالایی .

آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

انداورندا/əndā- varəndā/ (ا.مص) : نک : انا ورانا .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛

انده- چی/ande – či/ (ق) : چه زیاد – این مقدار که در بیان کثرت استعمال شود .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱. اندچی /andəči/ ، ۲. انّچی /anneči/ ؛ با) انّچی /anneči/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←** ؛ ت) این اندی /in andi/ ؛ |گ) انده چی /andə- či/ ؛

اندر/andər/ (ص) : ۱. ناتنی . ۲. بستگان غیر خونی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ اشر) ←** ؛

اندرات/endərāt/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه شهریاری بهشهر .

اندر برار/andər- bərār/ (ا.مر) : برادر ناتنی .

اغر) ←** ؛ ب) ناتنی – برار /nā - tani - bərār/ ؛ ق) ناتنی برار /nātani - berār/ ؛ ن) ←** ؛ ت) ←(ب) ؛ اشر) ←** ؛

اندر خاخر/andər- xāxər/ (ا.مر) : خواهر ناتنی .

اغر) ←** ؛ ب) ناتنی – خاخر /nā-tani- xāxər/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ ن) ←** ؛ ت) ناتنی خاخر /nātani xāxor/ ؛ اشر) اندر خوئر /andar xoər/ ؛

اندرسّا/andərəssā/ (ا.مک) : مرتع پرتاسی در حوزه‌ی لفور قائم شهر . نک : پرتاس .

اندر گلی/andar- gali/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

اندر مار/andər mār/ (ا.مر) : مادر ناتنی – نامادری .

اغر) ۱.← * ، ۲. مــارندر /mār andər/ ؛ ب) ← * ؛ ق) خورده – مار /xurdə- mār/ ؛ ن) کچیک مـار /kəčik- mār/ ؛ ع) پیرزن /peyar-zan/ ؛ ت) پـئرزن /peər-zen/ ؛ اشر) ۱. اندر – مار /andar- mār/ ، ۲. مار – اندر /mār- andar/ ؛

اندرور/andar-var/ (ا.مک) : نام روستایی در کجور .

اندری/andariyə/di (ا.مک) : نام دهکــده‌ای از دهســتان بالا لاریجان آمل .

اندریم/andarim/ (ا) : درون – اندرون .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ن) درین /darin/ ؛ ع) دله /delə/ ؛ ت) اندرون /andərun/ ؛ | گ) اندوریـن /undorin/ ؛ پ) اندر /andar/ ؛

اندق/andaq/ (ا) : ۱. جای گود و گودال محرف خندق.

اغر) هندق /handəq/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) هنـد /hand/ ؛ با) هـن /han/ ؛ ع) ۱.←(اغر) ، ۲.←(س) ؛ ت) هنــدق /handoq/ ؛ اشر) ← * ؛ | گ) چالکا /čaleka/ ؛

اندک/andak/ (ق.مق) : مقداری – کمی .

اغر) ۱. ات کم /at- kam/ ، ۲. اَکمّ /akkam/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.← * ، ۲. انّک /annek/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) انه /annə/ ؛ ع) اندیـک /andəyak/ ؛ ت) اندی /əndey/ ؛ اشر) ← * ؛ | گ) ۱. انـدی /andi/ ، ۲. هندک /handak/ ؛ | پ) اندک /andak/ ؛

اندل/andəl/ (ا.مص /ا) : ۱. غلتیدن در سرازیری . ۲. پرسه زدن . ۳. به هنگام بازی توپ را در هوا گرفتن .

اغر) ← * ؛ ب) گاند ل /gāndəl/ ؛ س) هندل /həndel/ ؛ ق) ۱. انـدل /əndəl/ ، ۲. اندمـه /andəmə/ ؛ ن) ۱. انّـل /annal/ ، ۲. اندل /andal/ ؛ ع) ۱. اندلی /andoli/ ، ۲. اندل /andol/ ؛ ت) گرگوردی /garə gurdi/ ؛

اندل – هدائن/endəl – hedāən/ (مــص.مــر) : ۱. بیکـاره گشتن. ۲. کنایه از: خود فروشی .

ق) ← * ؛

اَندمش/andemeš/ (ا.مص) : خواهش و تمایل – رغبت .

اغر) اندمه /andemə/ ؛ اشر) ← * ؛

اندمه/andəmə/ (ا/ص) : ۱.فرد لاابالی و بی قید . ۲. بی بند و بار .

اغر) ۱.← * ، ۲. اندمه /andemə/ ؛ ب) ← * ؛

اندن/ondon/ (ا) : آب بندان . نک : آبندون .

س) ← * ؛ ق) ۱. اندون /ondun/ ، ۲. اندون /endun/ ؛ با) ۱. انّون /ennun/ ، ۲. آنّون /ānnun/ ؛ آ) انّـون /ennun/ ؛ ن) انّن /onnən/ ؛ ت) بندگا /bandə gā/ ؛

اندنا/andenā/ (ا) : لک لک . نک : اسبه اننا .

ع) اننا /anenā/ ؛ ت) ← * ؛

اندو/endu/ (ا) : ۱. دوغاب گل . ۲. گل مالی جهت تعمیر دیوارهای گلی خانه ها .

س) بندو /bendo/ ؛ ق) ← * ؛ با) اند /end/ ؛

اندوار/andevār/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی بابل.

اندوته/andutə/ (ص.مف) : اندوختـه – ذخیره . نـک : هاکردی .

اغر) ← * ؛

اندو خئرما/andu-xoərmā/ (ا.مر) : خرمالو . نک : اندوخرما.

اندوخرما/andu xormā/ (ا.مـر) : خرمـای وحشـی از نـوع خرمای جنگل های مرطوب البرز .

اغر) خارمندی /xārmandi/ ؛ س) خرونـدی /xər-vəndi/ ؛ ق) خرمنی /xərməni/ ؛ ن) فرمونی /fərmuni/ ؛ ع) خرمـا /xormā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) اندو–خئرما /andu-xoərmā/ ؛

اندوسّن/andussen/ (مص) : ۱. اندودکـردن . ۲. زدودن. ۳. صیقل کردن .

ب) بندســتن /bəndostən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بنوسّــن /bannussen/ ؛ با) بنوســن /bənnusən/ ؛ آ) ۱. بنوســن /bənnussan/ ، ۲. بسوسّـن /basussan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ت) سوسّـن /sowessən/ ؛ اشر) واسـین /vāsiyan/ ؛ | گ) واسئن /vāseen/ ؛ پ) هندوتن /handūtan/ ؛

اندوسّه/andussə/ (ا.مص) : اندود کردن سطح اتـاق و یـا دیوارها با مخلوطی از گل و پهن گاو .

ب) بندستن /bəndosten/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) بنّوسّن /bənnussan/ ؛ پ) هندوتک /handūtak/ ؛

اندون/əndun/ (ا) : نک : آبندون .

انده/ande/ (ق.مق) : این قدر –این اندازه .

← *) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغـر) ←**؛ ب) ←**؛ س) ←**؛ ق) ۱.←**، ۲. انّــه /anne/؛ بـا) ←(ق)؛ آ) ←(ق)؛ ن) ۱.←(ق)، ۲. ایینّــه /iyanne/؛ ع) انّـه /annə/؛ ت) انــدی /andi/؛ اشـر) ←(ت)؛ |ک) ←**؛

انده/andə/ (ا) : دنده ی بدن .

اغر) ←**؛ ب) ←**؛ س) ←**؛ ع) انجار /anjār/؛ ت) ←(ع)؛ |ک) چوپور /čupur/؛

انده/endə/ (ف) : ۱. می آیـد . ۲. از مصـدر پـهلوی متـن matan .

اغر) انـه /enə/؛ ب) ۱.←(اغر)، ۲. اینــه /inə/؛ س) ←(اغـر)؛ ق) ←(اغـر)؛ بـا) ←(اغـر)؛ آ) ←(اغـر)؛ ن) ۱.←(اغر)، ۲. اینـه /əynə/؛ ع) انّـه /ennə/؛ ت) هانـه /hānə/؛ اشر) انده /əndə/؛ |ک) آیه /āyə/؛

انده - چی/ande-či/ (ق) : این همـه- ایـن قـدر - ایـن مقدار .

اغر) ←**؛ ب) ←**؛ س) ←**؛ آ) انّه چـی /anne-či/؛ ع) ←**؛ ت) این انــدی /inandi/؛ |ک) انـدی چـی /andi-či/؛

انده خوردی/ande-xurdi/ (ق.مق) : ۱. به این کوچکــی . ۲. یک ذرّه . ۳. مقدار کم .

اغر) ۱.←**، ۲. انـده خردینـا /ande-xordinā/؛ ب) انـده خوردینا /adne-xurdinā/؛ س) ←**؛ ق) انّــک /annek/؛ با) انّه خوردی /anne-xur-di/؛ آ) انّه خـردی /anne-xərdi/؛ ن) انّه پنّیـک /anne-pənnik/؛ ع) اندیـک /andəyak/؛ ت) آندی /āndəy/؛ اشر) اندی خوردی /andi-xurdi/؛ |ک) ←(ت)؛

انده شر/ande- šar/ (ق.مق) : این مقدار جا - این محوطّه.

اغـر) ←**؛ ب) ←**؛ س) ←**؛ ق) ←**؛ بـا) ←**؛ آ) انّه شر /anne-šar/؛ ع) ←(آ)؛ ت) ←**؛ |ک) ای شـره /ei- šarə/؛

انده گتی/ande-gati/ (ق.مق) : ۱. به این اندازه . ۲. به این بزرگی . ۳. نشان دادن حجم و انـدازه ی زیـاد چیزی همراه با حرکات دست .

اغر) ←**؛ ب) ←**؛ س) ←**؛ ق) ←**؛ با) ←**؛ آ) انّه گتی /anne.gati/؛ ع) انّن /annen/؛ ت) این اندی /in əndi/؛ |ک) اَ- پیلگی /o-pilegi/؛

اندی/andi/ (ق.مق) : این مقدار در بیـان کـثرت . نـک : اندچی .

اغر) ۱. انده /ande/، ۲. اندچی /andeči/؛ ب) انده /ande/؛ س) ←(ب)؛ ق) ←(ب)؛ با) ۱.←(ب)، ۲. انّه /anne/؛ آ) انّه /anne/؛ ن) ←(ب)؛ ع) انـده /andə/؛ ت) ←**؛ اشر) ←**؛ |ک) ←**؛

اندی/andi/ (ا) : چوبی حلقوی که طنابی نوار مانند جهت مهار گاو به آن بسته شود .

اشر) ←**؛

اندی - خرما/andi-xormā/ (ا.مر) : خرمالو که نام علمـی آن diospyrosidtus .

اغر) خارمندی /xārmandi/؛ ق) خرمنـی /xərməni/؛ آ) ←(ق)؛ ع) خرمــالو /xormālu/؛ ت) ←(ع)؛ اشـر) ۱. اندوخئرما /andu-xoərmā/، ۲. اندوخئرما /andu-xaərmā/؛

اندیک/andik/ (ق) : مقدار کم در بیان کمیّت .

اغر) ۱.←**، ۲. ان تیکّه /antikkə/؛ ب) ←**؛ س) ←**؛ ق) انّـک /annek/؛ با) ان تپلیـک /an-təpəlik/؛ آ) ۱. انّـک /annək/، ۲. اتکـه /atəkə/؛ ن) اتکـه /atke/؛ ع) اندیک /andəyak/؛ ت) اندی /əndey/؛ |ک) ←**؛

اندی کلا/andi-kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهسـتان لالـه آباد بابل .

ان دیم/on-dim/ (ق.مک) : آن سو - آن طرف .

اغر) ۱.←**، ۲. اون دیـم /un-dim/؛ ب) ←(اغـر)؛ س) ←(اغر)؛ ق) ←(اغر)؛ آ) ۱. اون دیم /undim/، ۲. اون ور /un-var/؛ ن) ←**؛ ع) اون ور /unvar/؛ ت) ←**؛ اشر) ۱.←**، ۲. اون سو /onsu/؛ |ک) اوور /u-var/؛

اندییک/andiyak/ (ق/ا.مک) : ۱. مقـداری - اندکـی . ۲. نام روستایی در قائم شهر . ۳. روستایی از دهستان نرم آب دوسر ساری . نک : اتو .

اغر) ←**؛ س) ←**؛ ق) ←**؛ ع) ←**؛ ←**؛

انرز/anraz/ (ا.مک) : مرتعـی در قشـلاق کجـور نزدیـک روستای اندرور .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

انزان/anzān/ (ا.مک) :

درمغرب خاک استرآباد است. از شمال محدود به دریای خزر، از شمال شرقی به دشت یموت و از مشرق به سدن رستاق، که نهر کرد محلّه حدّ فاصل میان آن دو قسمت است . از جنوب به سدن رستاق و هزار جریب و از مغرب به جرّ کلباد منتهی می شود. (سفرنامه مازندران و استرآباد رابینو.) این منطقه در شرق بهشهر کنونی قراردارد و نام فعلی آن بندرگز است .

انزلک/anzələk/ (ا) : نوعی از گلابی .

با) ← * ؛

انسّر/anəssər/ (ص) : ۱. عقیم . ۲. کنایه از آدم بی غیرت و کم مایه . **نک** : اخته .

اغر) ۱. قسّر /qəssər/ ، ۲. اخته /axtə/ ؛ ب) قسّر /qassər/ ؛ س) ۱. قستر /qester/ ، ۲. قستر /qaster/ ؛ ق) ان سر /ansar/ ؛ *با)* قسر /qeser/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ۱. ← * ، ۲. ←(با) ؛ ع) انسیر /anesir/ ؛ ت) قسّر /qassar/ ؛ پ) سترون /starvan/ ؛

انسفر/ənsafər/ (ق) : ۱. بعد از مدّتی – پس از چندی . ۲. باردوّم . **نک** : اتی توم .

آ) ← * ؛ ع) انسفر /ensafar/ ؛ ت) انسفر /ensafər/ ؛ *اشر)* این سفر /insəfar/ ؛ | گ) اسفر /a - sefar/ ؛

انسفرلایه/ensafər-lāyə/ : دفعه ی دیگر .

اغر) این سفر /in safər/ ؛ آ) ← * ؛ ت) ← * ؛

انشتا/anəštā/ (ص) : نک : انجیشتا .

ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

انشکی/aneški/ (ا) : ۱. بیماری دهان که به صورت دانه های چرکین سفید بر روی زبان ظاهر شود . ۲. تب برفکی .

ق) ← * ؛

انقس/anqas/ : از روی عمد – انجام آگاهانه ی کاری .

س) ← * ؛ ع) از انقس /azanqas/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) از قس /az-qas/ ؛

ان قس تنی/anqastani/ : از روی عمد و آگاهی کامل به انجام کاری مبادرت نمودن .

اغر) ان قسمت /anqast/ ؛ ب) ← * ؛ س) ۱. ← * ، ۲. ←*(اغر)* ؛ ق) انقش /an-qəs/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) از انقس /azanqas/ ؛ ت) ←(ع) ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛ | گ) از تستی /az-qasti/ ؛

انقلاب/ənqəlāb/ (ا) : استفراغ – قی کردن . **نک** : پلغوره .

اغر) ۱. ← * ، ۲. انقلا ب /ənqelāb/ ؛ س) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ۱. ← * ، ۲. انقلاب /enqelāb/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) انقلاف /enqelāf/ ؛ | گ) اینقلاب /əinqelāb/ ؛

انقلاب هاکردن/enqəlāb-hākərdən/ (مص.مر) : ۱. به جلو هل دادن . ۲. استفراغ کردن . **نک** : پیش هدائن .

اغر) انقلاب – هکاردن /ənqəlāb-həkārdən/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ← * ؛ ق) قه ها کردن /qe hākərdən/ ؛ آ) ۱. ← * ، ۲. انقلاب هکردن /ənqəlāb-hakərdan/ ؛ ن) ← * ؛ ع) انقلاب هاکردن /enqelāb-hākordan/ ؛ ت) انقلاف هکردن /enqəlāf hakərdən/ ؛ | گ) اینقلاب کودن /əinqelāb-kudan/ ؛

انّک/annek/ (ق) : اندک . **نک** : ات کم .

ق) ← * ؛ آ) انّه /anne/ ؛ ع) اندیک /andeyak/ ؛ ت) اندی /andey/ ؛ پ) اندک /andak/ ؛

انک را – دنک را/anəkrā-danəkrā/ (ا.مر) : ۱. نوعی بازی کودکانه . ۲. توأمان .

ب) اینگ را – اونگ را /inəgrā-unəgrā/ ؛ س) انک را – انک را /ənəkrā-onəkrā/ ؛ ق) اینک را – انک را /inəkrā-onəkrā/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) اینک را – اونک را /inəkrā-unəkrā/ ؛ ن) ←(آ) ؛

انکّه انکّه/enekkə-enəkkə/ (ا.مص) : نفس نفس زدن – هن وهن .

آ) ← * ؛ ت) هن هن /hən hən/ ؛ *اشر)* ← * ؛ | گ) هینّه هین /hinnə-hin/ ؛

انگ/anəg/ (ا) : سهم–اندازه .

ق) یندک /yandek/ ؛ *با)* انّک /annək/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛

انگاره/əngārə/ : خیال کردن – گمان بردن.

انگاره/əngārə/ (ا.مر) : ۱. بنیاد کاری نهادن . ۲. گیره های

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بزرگ . ۳. زغال افروخته .

ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. انگله /anglə/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱. انگار /əngār/ ، ۲. انگاره /engārə/ ؛ ع) انگاره /angārə/ ؛ ت) ۱.←** ، ۲.←(ع) ؛ اشر) ۱.←** ، ۲. انگارش /əngārəš/ ؛ | گ) انگاره /āngārə/ ؛ پ) خوارگ /xurag/ ؛

انگاره – بیتن/əngārə-baytan/ **(مص.مر) :** شروع کردن – آغاز کردن .

ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) انگاره گیتن /engārə- giten/ ؛ اشر) انگاره گیتن /angārə-gitan/ ؛

انگاره–بیشتن/angārə-beyštan/ **(مص.مر) :** ۱. پی ریزی بنا . ۲. شالوده ریختن . **نک** : پی کنی .

ن) ←** ؛ ع) انگاره بیتن /angārə-baytan/ ؛ ت) انگاره نئن /angārə naan/ ؛

انگارهکردن/engār-hakerdən/ **(مص.مر) :** ۱. ترک کردن . ۲. رها کردن . ۳. قید چیزی را زدن .

اغر) انگارهکاردن /engār-həkārdən/ ؛ ب) ←** ؛ س) انگارهاکاردن /engār-hākerdən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) انگارهاکردن /engār-hākərdan/ ؛ ت) انگارهکردن /engār-hākərdən/ ؛

انگاس/angās/ **(ا/ا.مک) :** ۱. افزار پیشه وران یا محلّ افزارمندان و کسبه . ۲. نام روستایی در کجور .

ن) ←** ؛

انگان/əngān/ **(ص) :** آویزان . **نک** : اُزان .

اشر) ۱.←** ، ۲. انگنُ /engon/ ؛

انگت/angət/ **(ص.مف) :** انداخته .

ن) ←** ؛ ت) بنگته /bengəta/ ؛

انگتابرود/angətā bərud/ **(ا.مک) :** روستایی از دهستان لیتکوه آمل .

انگتن/angətan/ **(مص) :** انداختن .

ن) ←** ؛ ع) انگتن /engetan/ ؛ ت) انگتن /engətən/ ؛ | گ) تاودن /tāvadan/ ؛

انگران/angerān/ **(ا.مک) :** نام دهکده ای در ناحیه کوهستان غربی از بخش کلارستاق در ناحیه‌ی چالوس.

انگرتو/angərto/ **(ا) :** کژدم .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ ع) کج دم /kaj-dom/ ؛ ت) ←(ع) ؛

انگرم تو/angrom-to/ **(ا.مص) :** کلنجار رفتن با دندان فاسد ، به وسیله ی انبر .

س) ←** ؛

انگروم/angərum/ **(ا) :** ۱. گاز انبر – انبر . ۲. به درخت پر بار نیز گویند . ۳. گیاهی خودرو، خوشبو و خوراکی .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) انگیروم /angirum/ ؛ آ) ←(با) ؛ ت) انگران /angrān/ ؛

انگز/angez/ **(ا) :** ۱. تحریک و خارش بدن . ۲. وسوسه . ۳. درد مفاصل .

اغر) انگزه /əngəzə/ ؛ ب) انگز /angəz/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. انگز /engəz/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱. انگز /əngəz/ ، ۲. انگز /engəz/ ؛ ن) تنگز /tangoz/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) تنگز /tangaz/ ؛

انگشت/angəšt/ **(ا) : نک** : اخگر .

س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ پ) خوارگ /xuarg/ ؛

انگشت کلو/angəšt-kəlu/ **(ا.مر) :** اخگر–ذغال گداخته .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ت) چیک کولو /čik kulu/ ؛

انگفام/angefām/ **(ا.مک) :** روستایی از دهستان فریم ساری .

انگل/angel/ **(ا.مک) :** روستایی از توابع کجور نوشهر .

انگل/angəl/ **(ا) :** ۱. نوک پستان گاو . ۲. حلقه ها و پولک هایی که برگردن می‌آویزند . ۳. تنه ی قطع شده ی درخت .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) انگل /angal/ ؛

انگلو/angelu/ **(ا.مک) :** ده و مکان خرابه ای واقع در غرب استرآباد .

انگله/angələ/ **(ا) :** گل آتش – اخگر . **نک** : انگشت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. زنگله /zangələ/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) چیک کلو /čik-kolu/ ؛

ت) ←(ع) ؛

انگله بزه پول/angələ – bazə- pul/ (ا.مر) : ۱. سکّه هـای گردن آویز زنان . ۲. پول قدیمی . نک : ال پول .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. انگلی /angəli/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) دسّه بزه پـول /dassə-bezə-pul/ ؛ ت) دسّه بزپول /dassə baza pul/ ؛

انگلی/angeli/ (ا) : انگولک – تحریک کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) انگلک /angələk/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. انگلیک /angəlik/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. انگولـک /angulak/ ؛ ت) انگلـک /angolak/ ؛ اشـر) انگولک /angulak/ ؛ گ) ←(اشر) ؛

انگلی سی/angəlisi/ (ا.مک) : مرتعی در نزدیکی میخ ساز کجور .

انگلیک/angəlik/ (ا) : انگولک . نک : چخلی .

اغر) انگلـی /angəli/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) انگلک /angələk/ ؛ آ) ←* ؛ ن) انگولک /angulak/ ؛ ت) انگلک /angolak/ ؛

انگم/angəm/ (ا) : ساس .

س) ۱. انگـن /angən/ ، ۲. انگـه /angə/ ؛ ق) هنگـن /hangən/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) هنگن /hangan/ ؛

انگمار/angəmār/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

انگن/angən/ (ا) : ساس . نک : انگم .

ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. انگـه /angə/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. هنگن /hangen/ ؛

انگو/angu/ (ا) : کاه خرد شده ی برنج و گندم که پـس از بوجاری در کنار خرمن جمع شود .

ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

انگوتا/angutā/ (ا) : سبوس نرم شالی .

ن) ←* ؛

انگور/angur/ (ا) : انگور . نک : انگیر

اغر) ←* ؛ ب) انگیـر /angir/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ گ) ←* ؛

انگوران/angurān/ (ا.مک) : از توابع دهستان کوهستـان غرب چالوس .

انگور پچک/angowr-pečak/ (ا.مر) : جیرجـیرک . نـک : جل جلانیم .

ق) جیجلا جیـن /jijəlājin/ ؛ ع) ←* ؛ ت) انگـور پچی /angur-pačey/ ؛

انگور پچـی/angur-pačey/ (ا.مـر) : جیرجـیرک . نـک : جیرجیرانی – انگور پچک .

ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

انگور دار/angurdār/ (ا.مر) : درختی که قیّم و نگاهدارنده مو می‌باشد. غالبـاً در مـازندران و گلسـتان ، رز را پـای درختانی از نوع توت، ملج و لیلکی کـه بـرگـهای ریـز دارند می نشانند تا آفتاب به خوشه ها بهتر بتـابد. ایـن درختان انگور دار نامیده می شوند.

اغر) ۱.←* ، ۲. انگـور مـل /angār-mal/ ؛ ب) انگیـرمل /angir-mal/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) انگیر رز /angir-raz/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) انگـور رز /angur-raz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ گ) ←(ع) ؛

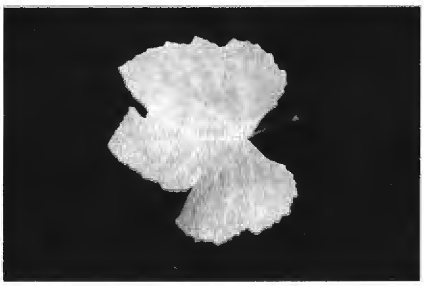
انگور – شم/angur-šam/ (ا.مر) : شکوفه ی تاک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) انگیرشم /angir.šam/ ؛

انگور کولی/angur-kuli/ (ا.مر) : گیـاهی دارویـی بـا نـام علمی salucusnigra .

ب) ←* ؛ ق) انگیرکولی /angirkuli/ ؛

انگور گلام/angur - gelām/ (ا.مر) : برگ درخت انگور .



انگور گلام

انگور مل/angur-mal/ (ا.مر) : ساقه ی تاک که به دور

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

درختان پیچد . **نک** : انگوردار .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) انگـــیرمل /angir.mal/ ؛ ع) انگوررز /angur-raz/ ؛ ت) ←(ع) ؛

انگورو/anguro/ (ا.مک/ا.مر) : ۱. نام روســتایی در نــور . ۲. آب انگور .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ *با)* انگـــیر او /angir-u/ ؛ ن) ←(*با*) ؛

انگوس/angus/ (ا) : انگشت .

اغـر) انگوشـــت /angušt/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲. انگوســـت /angust/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـــا) ←(ب) ؛ آ) ۱.← * ، ۲. انگیـــس /angis/ ؛ ن) ←(ب) ؛ع) مچـــک /meček/ ؛ ت) ۱.←(*اغـر*) ، ۲. مچـــک /mečək/ ؛ *اشـر)* ←(*اغـر*) ؛ | ک) ←(*اغـر*) ؛ پ) انگوســت /angust/ ؛ *او)* انگور /angura/ ؛

انگوس - بن/angosə-ban/ (ق.مق/ا.مر) : ۱. بـــه انـدازه ی بند انگشت . ۲. بند انگشت .

ب) ← * ؛ س) ۱. بندانگوست /band angost/ ، ۲. انگوشت بند /angust band/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. انگیـس بـن /angisə- ban/ ؛ ت) انگوشت بند /angušt band/ ؛ | ک) انگوشت بند /angušt-band/ ؛

انگوشــت/angušt/ (ا) : ۱. انگشـــت . ۲. راه . ۳. پـــاس و نگهبانی .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ آ) انگیـــس /angis/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ت) ← * ؛ *اشر)* ← * ؛ | ک) ← * ؛

انگوشتانه/anguštānə/ (ا) : انگشتانه .

اغر) ← * ؛ ب) انگشـــتنه /angoštənə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـــا) ←(ب) ؛ آ) انگوشـــتنه /anguštənə/ ؛ ن) انگیسنه /angisənə/ ؛ع) انگشدنه /angošdonə/ ؛ ت) ← * ؛ *اشر)* ← * ؛ | ک) ← * ؛

انگوشتر/anguštər/ (ا) : انگشتر .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـــا) ← * ؛ آ) انگشتر /angoštər/ ؛ ن) انگوشـتر /anguštar/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ *اشر)* ←(ن) ؛ | ک) ← * ؛

انگوشته مر/angušte-mor/ : انگشت مهر .

ب) ۱.← * ، ۲. انگوشته مُر /angušte-mar/ ؛ س) ←(ب) ؛

انگه/angə/ (ا) : نوعی حشره‌ی گزنده .

س) ۱.← * ، ۲. انگل /angəl/ ؛ ق) هنگن /hangən/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛

انگه انگه/angə-angə/ (ا.صو) : وز وز– صدای مزاحم .

اغر) ← * ؛

انگه تا/angətā/ (ا.مر) : سبوس برنج .

ن) انگوتا /angutā/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛

انگــه رو/angə-ru/ (ا.مـــک) : از توابـــع دهســـتان اوزرود سفلای نور .

انگه – رود/angə-rud/ (ا.مک) : رودی در نور .

انگه نی نی/angə- nini/ (ص.مر) : ۱. چشـم کـوچـک . ۲. کسی که به طرز غیر طبیعی کوچک باشد .

س) ۱. انگه نی نی /ange-nini/ ، ۲. انگـر نـی نـی /angər-nini/ ؛ ق) انگیر نی نی /angir- nini/ ؛ *با)* ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. انگه نی نـی چـش /angə-nini -čəš/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) میرکـاچشـم /mirkā-češm/ ؛ ت) انگـورچشـمان /angur čošmān/ ؛

انگیر/angir/ (ا) : انگور .

اغـر) ۱.← * ، ۲. انگـــور /angur/ ؛ ب) ←(*اغــر*) ؛ س) ←(*اغر*) ؛ ق) ←(*اغر*) ؛ *با)* ←(*اغر*) ؛ آ) ←(*اغر*) ؛ ن) ←(*اغـر*) ؛ع) ←(*اغر*) ؛ ت) ←(*اغر*) ؛ *اشر)* ←(*اغر*) ؛ | ک) ←(*اغر*) ؛ پ) انگور /angur/ ؛

انگیررز/angir-raz/ (ا.مر) : **نک** : انگوردار – انگور مل .

اغر) انگور مل /angurmal/ ؛ ب) ←(*اغـر*) ؛ س) ←(*اغـر*) ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) انگوررز /angur - raz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | ک) ←(ع) ؛

انگیر کولی/angir-kuli/ (ا.مر) : از انواع گیاهان رونـده و تیـغ دار.

ب) ← * ؛ س) ← * ؛

انگیروم/angirum/ (ا/ص) : ۱. نام نوعی ســبزی وحشـی . ۲. در پلور به پرنده ای سبز رنگ گویند . ۳. پربار .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ۱.← * ، ۲. انگیرون /angirun/ ؛ *با)* ← * ؛ آ) ← * ؛



انگیررز

انگیرون/angirun/ (ا) : انبر دندان کشی. نک : کلبتین .

ب) انگـــرم /angərom/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) انگـــیروم /angirom/ ؛ ت) انگران /angrān/ ؛

انگیز–ونگیز–گیتن/əngiz-vəngiz-gitən/ (مص.مر) : بهانه گرفتن .

ت) ←* ؛

انگیس/angis/ (ا) : **نک** : انگوس .

ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

انگیسم/angisəm/ (ا) : نوعی سبزی صحرایی .

ن) ←* ؛

انگیسن/angison/ (ا/ص) : ۱. تره‌ی کوهی . ۲. لاغر .

ن) انگیسم /angisəm/ ؛ ع) ←* ؛

انگیسنه/angisənə/ (ا) : انگشتانه .

اغر) انگوشـتر /anguštər/ ؛ ب) انگشـتنه /angoštənə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ ع) انگشـدنه /angošdone/ ؛ ت) انگوشتانه /anguštānə/ ؛

انگیل/angil/ (ا.مک) : ۱. نام روستایی کرد نشین در کجور ۲. نام قلعه ای قدیمی که در حومه کجور قرار دارد .

انّم/annam/ (ص) : ۱. پربار – پرمحصول . ۲. کنایه از: آدم متموّل و یا دانشمند .

ان – مسن/on-məsen/ (ق.ز) : پس از آن – سپس – بعد – آن گاه– آن زمان .

اغر) ۱. اون – سفر /un-safər/ ، ۲. اون وله /un-valə/ ؛ ب) اون مسن /onməsən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) اون سفر /unsafər/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) انسفر /ensafar/ ؛ ت) انسفر /ənsafər/ ؛

انّمه/annəme/ (ش.ج) : در مقام نفرین گفته شود .

آ) ←* ؛

انن/anen/ (ا.مک) : روستایی از بلوک انند واقع در ولوپی سوادکوه .

اناچک/anenā čak/ (ص.مر) : ۱. بلند . ۲. کشیده قامت . **نک** : چک بلن .

ب) چک بلن /čak-bələn/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) میلاچک /milā-čak/ ؛ ع) ←* ؛ ت) اندناچک /andənāčak/ ؛

انند/anand/ (ا.مک) : روستایی کهن در کوهستان شرق کلاردشت درکنار راه تهران چالوس . نام کنونی آن ولی آباد است .

انوایی/envāei/ (ق) : ناگهانی – بی خبر .

ق) ←* ؛

انّوبنّو/ennu bennu/ (ا.مص) : اندود کردن سطح اتاق و یا دیوارها با مخلوطی از گل و پهن گاو . **نک** : اندوسّه .

س) ۱. انـدو–ونـدو /endo-vendo/ ، ۲. انـدو–بنـدو /əndo-bendo/ ؛ ق) دّنوس بنّوس /dennos bənnos/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. انّوس – بنوس /ənnus-bənus/ ؛

انوش/anoš/ (ا) : عرعر خر . **نک** : ارنوش .

اغر) ارار /ar ar/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

انوم/anum/ (ا) : ۱. صبر و طاقت – توان – تحمّل . ۲. مأمن .

اغر) امان /amān/ ؛ ب) انوم /anom/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) انام /anām/ ؛ ن) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛

انّون/ennon/ (ا) : ۱. آب بندان . ۲. حوضچه . ۳. استخر .

آ) ←* ؛ ت) گنا /ganā/ ؛

انّون/ənnun/ (ا) : آب بندان . **نک** : آبندون .

اغر) ۱. او–ونـدان /o-vandān/ ، ۲. اسـتل /astəl/ ؛ ب) آبندن /ābəndon/ ؛ س) اندن /ondon/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) انّن /onnən/ ؛ ت) گنا /ganā/ ؛

انّون ننوش/ennun nanuš/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

انه/ənə/ : اشاره به نزدیک . **نک** : اهش .

اغر) ۱.← * ، ۲. ایناش /inās/ ؛ ب) ۱. انـه /əne/ ، ۲. انا /enā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) اینـا /inā/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. انه /əne/ ؛ ن) اینه /ine/ ؛ ع) اینـک /inak/ ؛ ت) ای هنّا /ei hennā/ ؛ |ک) انه /ana/ ؛

انّه/anne/ (ق) : آنقدر – زیاد .

اغر) انده /ande/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ |ک) ←(اغـر) ؛ پ) هند /hand/ ؛

انه/əne/ (ق.تک) : باز – دوباره . **نک** : انر .

س) ← * ؛ ق) ← * ؛ ت) اِدم /adem/ ؛ پ) انه /anə/ ؛

انّه/ənnə/ (ش.ج) : از اصوات تعجّب .

اغر) انه /ənə/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ← * ؛ آ) انـه /əne/ ؛ ن) اینه /ine/ ؛

انـه/əne/ (ش.ج) : ۱. از اصـوات کـه بـرای ابـراز تعجّـب استعمال شود . ۲. این است – اشاره به نزدیک .

اغـر) ۱.← * ، ۲. انــه /ənə/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) اینـه /ine/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ *اشر)* ۱. ا– اینه /ə-inə/ ، ۲. اینکی /inəki/ ؛

انّه/annə/ (ق.مق) : ۱. هم اندازه، در مقام قیاس گفته مـی شود . ۲. این مقدار – این اندازه.

اغر) اندا /əndā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغـر) ؛ *با)* انّـا /ənnā/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) انّـا /annā/ ؛ ع) ←(ع) ؛ ت) اندا /andā/ ؛ *اشر)* ←(اغر) ؛

انه/ane/ (ا) : مادر بزرگ .

اغر) ننا /nənā/ ؛ س) گنّا /gannā/ ؛ ق) ننـا /nenā/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ننه /nanə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ |ک) ننه /nana/ ؛ پ) نیواک /nivāk/ ؛

انّه/anneh/ (ق.مق) : مقداری – مقدار کم .

اغر) ۱. انده /ande/ ، ۲. اندی /andi/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) انــدی /əndi/ ؛ *اشـر)* اندی /andi/ ؛ |ک) ←(اغر) ؛

انّه – پچوکی/anne-pečuki/ (ق.مق) : به این کوچکـی – یک ذرّه – مقدار کم . **نک** : انّه پنیکک .

اغر) ۱. انده خوردی /ande-xurdi/ ، ۲. انده خوردینـا /ande-xurdinā/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ۱.← * ، ۲. اندکچیکی /ande-kečiki/ ؛ *با)* ۱. انّ خوردی /ann-xur di/ ، ۲. انّـه کچیکـی /anne-kəčiki/ ؛ آ) انّـه کچیکـی /anne-kəčiki/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اندیـک /andeyak/ ؛ ت) انـدی /andəy/ ؛ *اشر)* اندی – خوردی /andi-xurdi/ ؛

انه سر/əne-sar/ : برای این – به خاطر این .

ق) ونسّه /vənesse/ ؛ آ) اینسّـه /inesse/ ؛ ن) ایـن سـر /insər/ ؛ ع) اینه سره /inesere/ ؛ ت) این دنی /indeni/ ؛ |ک) انی واسّی /ani - vassi/ ؛

انـه شـکی/anəšəki/ (ا) : ۱. آز– طمـع – حـرص و آز . ۲. کمبود مواد غذایی .

ق) ← * ؛ آ) ← * ؛

انه شو/ane-šu/ (ص) : ۱. پخته شده . ۲. لـه شـدن میـوه جات . **نک** : آش تلوک .

اشر) ← * ؛

انّه ناز/enne-nāz/ (ص.مر) : نازدار – پرعشوه .

با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛

انهـه/anhə/ (ا.مـک) : روسـتایی کوهسـتانی و قدیمـی از بخـش دهسـتان بـالا لاریجـان واقـع در منطقـه‌ی شهرستان آمل .

انهه/enehə/ ۱. این است، این یکی است. اشاره به نزدیک. ۲. از اصوات.

انی/āni/ (ا/ص.نس) : ۱. جن . ۲. جن زده .

ق) اوهانی /u-hāni/ ؛ آ) ۱.← * ، ۲. اونانی /unāni/ ؛

انّی/anni/ (ق.مق) : **نک** : انده .

انیجدان/anijdān/ (ا.مک) : از محلّه های اطراف بقعـه ی شیخ موسی واقع در بند پی بابل .

انیشتا/aništā/ (ا) : ناشتا .

ن) ← * ؛

انیشکی/anišəki/ : **نک** : انه شکی .

او/ou/ (ا) : آب .

ب) او /o/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) ۱. آب /āb/ ، ۲. او /ow/ ؛ |ک) اب /ab/ ؛ پ) آپ /āp/ ؛

او/u/ : نک : آ .

او/o/ (ا) : آب .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) او /u/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ع) ←* ؛ ت) او /ow/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲.←(ت) ؛| گ) اب /ab/ ؛ پ) اپ /āp/ ؛

اوآردن/o-ārdən/ (ا.مک) : مرتعی در راستوپی سواد کوّه .

او–آرون/o-āron/ (ا.مک) : نام مکانی در سواد کوه .

او – آری/u-āri/ (ا.مص) : نک : اُداری .

اغر) او –داری /o-dāri/ ؛ آ) ←* ؛ ت) او–آری /ow-āri/ ؛ |گ) اُوآری /ow-ari/ ؛

او–آ–سوز/o- āsuz/ (ا.مر) : کته .

ع) سرشوپلا /sar-šu-pelā/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) پلابونه /palā- bunə/ ؛

او – آش/o-āš/ (ا.مر) : نک : آش او .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) آب آش /āb-āš/ ؛ |گ) آش اُو /āš-ow/ ؛

او– آن/u-ān/ (ص) : آن ها .

اغر) اونا /unā/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. اُنان /o-nān/ ؛ ق) اوهان /uhān/ ؛ آ) ←* ؛ع) اوشون /oušon/ ؛ ت) اوشن /ošən/ ؛ |گ) اوشان /ušan/ ؛ پ) اوشان /ušān/ ؛

او–آینه/o-āynə/ (ا.مص) : ۱. آرایش . ۲. آراستن . **نک** : آرا ویرا .

اغر) آرا–ویرا /ārā-virā/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) اوآینه /u-āynə/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ت) آب اینه /āb eynə/ ؛

او–ا/u-a/ (ش.ج) : از ادات تعجّب .

اغر) ۱.←* ، ۲. او–و /u-və/ ؛ ب) او–و /u-v/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. او–وَ /a-va/ ؛ ق) ۱. او–و /u-va/ ، ۲. او–اه /u-ah/ ؛ با) او–و /u-va/ ؛ آ) اُ–وه /o-vah/ ؛ ن) ۱. او–ه /u-ha/ ، ۲. او – اه /u- ah/ ؛ع) ۱. ائو–وه /au-vah/ ، ۲. او – وه /o- vah/ ؛ ت) اووه /owvah/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) آئو /āou/ ؛

اوات/evāt/ (ا.مک) : ۱. از روستاهای بلوک کلاریجان و کمندین واقع در سوادکوه . ۲. از توابع دهستان ولوپی قائم شهر .

اوات/evāt/ (ا/ا.مک) : از روستاهای متروک هزارجریب .

اوارد/evārd/ (ا.مک) : از توابع دهستان یخکش بهشهر .

اوآردن/ow-ārdən/ (مص.مر) : آوردن آب برای آشامیدن.

اغر) او–بخاردن /o-bəxārdən/ ؛ ب) اوبیاردن /o- biyārdən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) اوبیاردن /u- biyārdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. او–بخردن /u-baxərdan/ ؛ ن) او–بخاردن /o-baxārden/ ؛ع) ←(ت) ؛ ت) آب – خردن /āb- xordən/ ؛ اشر) او–خئردن /o-xoərdan/ ؛ | گ) آب آوردن /ab - āvardan/ ؛

اواره/evāre/ (ص) : آواره – در به در .

اغر) ۱. آواره /āvārə/ ، ۲. اواره /evārə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) اواره /əvārə/ ؛ ن) اواره /avārə/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ |گ) آواره /āvārə/ ؛ او) آوار /āvār/ ؛

اوارهجره/evārə-həjrə/ (ا.مک) : محلّی غیر مسکونی با آثار باستانی در نزدیکی روستای ساس نوشهر .

اواز/avāz/ (ا) : نک : آواز .

اغر) ۱. آواز /āvāz/ ، ۲. اواز /əvāz/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |گ) ۱. آواز /āvāz/ ، ۲. آوازک /āvāzək/ ؛ | پ) آواز /āvāz/ ؛

اواز/əvāz/ (ا) : ۱. آواز . ۲. از مقامات سازی مازندران که از موسیقی سنتّی ایران گرفته شده است .

اغر) ۱.←* ، ۲. اواز /əvāz/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) آواز /āvāz/ ؛ ق) اواز /əvāz/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) اواز /avāz/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ | گ) ←(س) ؛ پ) آواز /āvāz/ ؛

اواز/avāz/ (ا.مک) : روستایی در بخش ییلاقی کجور .

اواز/avāz/ (ا) : ۱. آغاز . ۲. آواز .

ت) ←* ؛

اوازروخنه/evāzroxənə/ (ا.مک) : رودخانه ای در بخش ییلاقی کجور که به رود چالوس می ریزد .

اوازه/əvāzə/ (ا) : آوازه – شهرت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

→** ؛ ن) اوازه /avāzə/ ؛ ع) →** ؛ ت) →(ن) ؛ اشـر) →(ع) ؛ |ک) آوازه /āvāzə/ ؛ پ) اَوا چیکیه /əvāčikih/ ؛

أواَست/oast/ (ص) : آبستن .

اغر) ۱. اوست /ost/ ، ۲. آوستن /āvəstən/ ؛ ب) ۱. أسته /ostə/ ، ۲. آوستن /āvəstən/ ؛ آ) اوس /us/ ؛ ع) آبس /ābes/ ؛ ت) آبسان /ābəsān/ ؛ اشر) →** ؛

اواسری/u-asri/ (ا.مر) : اشک .

ب) ۱. اسلی /asli/ ، ۲. اسری /asri/ ؛ س) ۱.→(ب) ، ۲. اسری /asri/ ؛ ق) ۱.→(ب) ، ۲. اسری /asri/ ؛ با) اسلی /asli/ ؛ آ) ۱. هسری /hasri/ ، ۲. هسرت /hasrət/ ؛ ن) اسری /asri/ ؛ ع) →(ن) ؛ ت) آسوره /āsurə/ ؛ اشر) →(ن) ؛ |ک) ارسو /ārsu/ ؛ پ) ارس /ars/ ؛

او-اماله/o-əmālə/ (ا.مص) : ۱. آب اماله . ۲. کنایه از: رفت و آمد زیاد .

اغر) ۱.→** ، ۲. او-اماله /o-emālə/ ؛ ب) →** ؛ ق) →** ؛ آ) →** ؛ ن) →** ؛ ع) او-اماله /o-emālə/ ؛ ت) →(ع) ؛ |ک) ایماله اب /eimālə- ab/ ؛

اوان/evān/ (ا) : ایوان .

اغر) →** ؛ ب) ایوون /ivun/ ؛ س) →(ب) ؛ ق) →(ب) ؛ با) →(ب) ؛ آ) →(ب) ؛ ن) ایوون /əyvun/ ؛ ع) ایون /ayvon/ ؛ ت) ایوان /əyvān/ ؛ اشر) ایوان /ivān/ ؛ |ک) اَیوان /aivān/ ؛

اوایر/o- eir/ (ا) : ۱. آبچک . ۲. فاصله‌ی بیرونی دیوار تا انتهای شیروانی .

|ک) چیک انداز /čik-andāz/ ؛

اوایل/evāyl/ (ا.مک) : روستایی از دهستان کوه پرات نوشهر .

اوباد/o-bād/ (ا) : ۱. بیماری قند . ۲. بروز حالاتی از استسقا .

اغر) →** ؛ ب) →** ؛

او-بار/ow-bār/ (ا.مر) : تره بار .

اغر) او-بار /o-bār/ ؛ ب) →(اغر) ؛ س) →(اغر) ؛ ق) →(اغر) ؛ ن) →** ؛

او-باز/o-bāz/ (ص.فا) : کنایه از : شناگر ماهر – آب باز .

نک : سنوگر .

اغر) →** ؛ ب) →** ؛ س) →** ؛ ق) →** ؛ با) →** ؛ آ) →** ؛ ن) →** ؛ ع) →** ؛ ت) او-باز /ow-bāz/ ؛ |ک) آب باز /āb-bāz/ ؛

او-بازّی/o-bāzzi/ (ا.مص) : ۱. آب بازی . ۲. شنا کردن .

نک : اوکا .

اغر) →** ؛ ب) →** ؛ س) اوبازی /o- bāzi/ ؛ ق) →** ؛ با) هوزی /huzi/ ؛ آ) ۱. او-بازی /u-bāzi/ ، ۲.→(با) ؛ ن) →** ؛ ت) ۱. آب بازی /ābbāzi/ ، ۲. اوبازی /owbāzi/ ؛ اشر) او-وازّی /o-vāzzi/ ؛ |ک) آبازی /ābbazi/ ؛

او-بپت/o-bapat/ (ص.مف) : آب پز .

اغر) او-پز /o-paz/ ؛ ب) اوپت /o-pat/ ؛ س) →(ب) ؛ آ) ۱. اوپت /u-pat/ ، ۲.→(اغر) ؛ ن) →** ؛ ع) →(آ) ؛ ت) اوپت /owpat/ ؛ |ک) آب پز /āb-paz/ ؛

او-بدائن/u-bədāən/ (مص.مر) : نک : او-بدائن .

اغر) اُ-بدائن /o-bədāi/ ؛ ب) او-هدائن /o-hədāən/ ؛ س) →** ؛ ق) او-بدائن /u-bədāən/ ؛ آ) →** ؛ ن) →** ؛ ت) ۱. آب دئن /āb daan/ ، ۲. اودئن /ow daan/ ؛ |ک) اُ-بدان /ow-bədan/ ؛

او-بدائن/o-bədāən/ (مص.مر) : ۱. آبیاری کردن . ۲. به آب سپردن . ۳. از دست دادن .

اغر) ۱.→** ، ۲. او-هدائن /o-hedāən/ ؛ ب) →(اغر) ؛ س) اُ-هدائن /o-hedāən/ ؛ ق) →(س) ؛ با) →(س) ؛ آ) ۱.→(س) ، ۲. او هدائن /u-hədāan/ ؛ ن) ۱. اُهدائن /o- hadāan/ ، ۲. او هادائن /u-hādāan/ ؛ ع) او-هادان /u- hādān/ ؛ قص) او هدائن /u-hədāan/ ؛ ت) او-دئن /ow- daan/ ؛ اشر) ۱. اودادن /o-dādan/ ، ۲. او-هدائن /o- hedāən/ ؛ |ک) آب دئن /āb-daan/ ؛

او برزن/u barzən/ (مص.مر) : آب رفتن – پارچه ای که آب رود و کوتاه شود .

اغر) او-برده /o-bordə/ ؛ س) او – بورده /o-burdə/ ؛ آ) اوبوردن /u.burdan/ ؛ ع) شوربشین /šur-bašeyan/ ؛ ت) شورشئن /šur-šeən/ ؛ |ک) آب شون /āb-šuan/ ؛

او- بزه – کا/u-baze-kā/ (ا.مص) : ۱. آب بازی . ۲. آب را

به سر و صورت هم پاشیدن .

اغر) اوپاشی /o-pāši/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ت)* ۱. اوبازی /owbāzi/ ، ۲. آب بازی /āb - bazi/ ؛ | گ) آبازی /āb bāzi/ ؛

او-بشنیین/o-bəšəniyən/ (مص.مر) : آب ریختن .

اغر) ۱.←* ، ۲. او-بشندیین /o-bəšəndiyən/ ؛ *ب)* ا-دشنیین /o-dəšəniyən/ ؛ *س)* اُ-بشندیین /o-bašəndiyən/ ؛ *ق)* ۱. ا-بپاشیین /u-bəpāšiən/ ، ۲.←* ؛ *آ)* او-بشنّیین /u-bašənniyan/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* اوپاچین /ou-pāčiyan/ ؛ *ت)* اوکالئن /owkāleən/ ؛ | گ) اُوشونیین /ow-šoniyan/ ؛

او-بکالین/u-bekāleyan/ (مص.مر) : آب ریختن . نک : اُبشنیین .

اغر) ۱. اوبشنیین /o-bəšniyən/ ، ۲. اوبَشندیین /o-bəšəndiyən/ ؛ *ب)* او-دشنیین /o-dəšəniyən/ ؛ *س)* اُ-بشندیین /o-bašəndiyən/ ؛ *ق)* او-بشنّیین /o-bašənniyən/ ؛ *آ)* اوبشنیین /u-bašənniyan/ ؛ *ن)* او-بکلانیین /o-bakəlānian/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* اوکالئن /ow kāleən/ ؛ | گ) اوکالنین /ow-kālniyan/ ؛

او-بکشیین/o-bakəšiyən/ (مص.مر) : ۱. حمّام کردن . ۲. کنایه از غسل کردن . ۳. آب کشیدن پارچه و پوشاک . **نک** : او-به-سر .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* او-بکشیین /u-bakešiyən/ ؛ *با)* او-بکشیین /u-bakešiyən/ ؛ *آ)* ۱.←(ق) ، ۲. اوبکشیئن /u-bake-šian/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* او-کشیین /ow-kašiyən/ ؛ *ت)* اوکشئن /ow kəšən/ ؛ *اشر)* ۱. اوکشیدن /o-kešidən/ ، ۲. او-بکشیین /o-bakəsiyən/ ؛

او-بکشیه/o-bakəšiyə/ (ص.مف) : ۱. آب کشیده - خیس شده-غسل داده شده . ۲. کدوی آب پز شده . **نک** : اوهکشی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* او بکشی /u-bakəši/ ؛ *ن)* او-بکشی /o-bakəši/ ؛ *ع)* ←(آ) ؛ *ت)* اوبکیش /owbekiša/ ؛ *اشر)* او-بکشیدن /o-bakəšidən/ ؛ | گ) ←(ت) ؛

او-بکّنی/o-bakkəni/ (ص.مف/ا.مر) : ۱. جایی که آب آن را کنده و گود کرده باشد . ۲. شکاف زمین . **نک** : چاکه .

اغر) او-بکندیه /o-bakəndiyə/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *س)* او-بکندی /o-bakendi/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* اوکن /ou-kan/ ؛ *ت)* آب کند /āb-kand/ ؛ | گ) او بکنده /ow - bakandə/ ؛

او-بموئن/o-bəmoən/ (مص.مر) : انزال .

اغر) ←* ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. او-بیمئن /o-beyamoən/ ؛ *س)* او-بیموئن /o-biyamuən/ ؛ *ق)* ۱. او بموئن /u-bəmuan/ ، ۲. اوجابیین /o-jābayyən/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* او-بیموئن /o-bimuan/ ؛ *ع)* اوبمان /ou-bomān/ ؛ *ت)* اواُمن /ow-oman/ ؛ | گ) اوبامو /ow - bāmo/ ؛

اوبن/obən/ (ا.مک) : ۱. نام مرتعی در پرتاس قائم شهر . ۲. جنگلی در جنوب قائم شهر .

اوبن/o-bən/ (ا.مک) : ۱. جنگلی در جنوب گرگان . ۲. زیر آب.

او-بند/o-band/ (ا.مر) : آب بند - بند - سدّ کوچک .

اغر) ←* ؛ *ب)* او-وند /o-vand/ ؛ *س)* بند /band/ ؛ *ق)* بن /ban/ ؛ *آ)* ←(ق) ؛ *ع)* او-بند /u-band/ ؛ *ت)* بنه گا /banəgā/ ؛ *اشر)* او-بند /o-band/ ؛ | گ) آب بند /āb-band/ ؛

او-بنداختن/o-bəndāxtan/ (مص.مر) : قطع کردن آب شالیزار . **نک** : اوکشی .

اغر) او-بنگئن /o-bengoən/ ؛ *ب)* اُ-دینگئن /o-dingoən/ ؛ *س)* اوبیتن /o-baytən/ ؛ *ن)* ۱. اوبیتن /o-baytan/ ، ۲. اُبکشین /o-bakəšian/ ؛ *ع)* اوبیتن /ou-baytan/ ؛ *ت)* او - انگتن /owə-engətən/ ؛ *اشر)* ←* ؛ | گ) آب بی گند /āb-bigand/ ؛

او-بند-واش/o-band-vāš/ (ا.مر) : مرغ- از گیاهان رونده با ساقه ی طولانی که با ریشه های افقی و زیاد خود به سرعت سطح زمین را می پوشاند .

ب) ←* ؛ *س)* بنده واش /bandə-vāš/ ؛ *ق)* بنّه واش /bannəvāš/ ؛ *با)* بندواش /bande-vāš/ ؛ *آ)* بنّ واش /banne-vāš/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* ←(با) ؛ *ت)* ←(با) ؛ *پ)* بند

/band ؛

او-بنگونـن/o-benguən/ (مـص.مـر) : ۱. کنایـه از : ادرار کردن . ۲. ادرار کردن حیوانات .

اغر) ← * ؛ ب) او-دینگئن /o-dingoən/ ؛ ق) اوبشـتن /o- bəstən/ ؛

او-بنون/o-bənun/ (ا.مر) : **نک** : آبندون .

ن) ← * ؛

او-بنی/u-bəni/ (ا.مر) : **نک** : اُبنی - بن قل .

اغر) ۱. اُ-بنی /o-bəni/ ، ۲. اُ-تهی /o-tahi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بن قلـوک /bən-qəluk/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) اوبنـی /ow-boni/ ؛ |ک) اوبنـی /ow-bəni/ ؛

او-بنی/o-bəni/ (ا.مر) : زیرآبی - شنای زیرآب .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. اوبنـی /u-beni/ ؛ ق) ۱. اوبنی /u beni/ ، ۲. بنقلوک /bənqəluk/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.← * ، ۲. اوبنی /u-bəni/ ؛ ن) اوبنـی /u-beni/ ؛ ع) ← * ؛ ت) او-بنی /ow-boni/ ؛ |ک) اوبونی /ow-buni/ ؛

اوبوردن/u-burden/ (مص.مـر) : ۱. آب رفتـن . ۲. کوتـاه شدن پارچه پس از شستن .

اغر) اوبردن /o-bordən/ ؛ ب) شـوربردن /šur-bordən/ ؛ س) او بوردن /o - burdən/ ؛ آ) ← * ؛ ع) شوربشین /šur - bašeyan/ ؛ ت) شورشئن /šur- šeən/ ؛ |ک) آب شـون /āb-šuān/ ؛

او-به-او/u-bə-u/ : دو هوا شدن . **نک** : اُبه اُ .

|ک) آو به آو /ow-bə-ow/ ؛

او-به-او/o-bə-o/ (ا.مص) : ۱. آب به آب شدن . ۲. روشی در آبیاری برنج .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. اوبـه او /u-bə-u/ ؛ ق) ۱.← * ، ۲. او به او /u-be-u/ ؛ با) او به او /u-bə-u/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ۱.← * ، ۲.←(با) ؛ ع) او به او /u-bə-u/ ؛ اشر) او - به - او /o- be-o/ ؛ |ک) او به او /ow- bə - ow/ ؛

او-به-سَر/o-bə-sar/ (ا.مص) : ۱. حمام کردن . ۲. کنایه از: غسل کردن . **نک** : او-بکشیین .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ن) ← * ؛

او-بیتن/u-bayten/ (مص.مر) : ۱. روان شدن شیره‌ی گیـاه و درختان در آوندها بـه مناسـبت فـرا رسـیدن بـهار و بیداری از خواب زمستانی . ۲. کنایه از : بالغ شدن پسر نوجوان و فعال شدن کیسه های منی .

اغر) اوبیتـن /o-baytən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) او-بیتـن /u-baytan/ ؛ ع) اوبیتن /ou-baytan/ ؛ ت) اوییتن /ow eytən/ ؛ |ک) اوگیتن /ow-gitan/ ؛

او-بیتن/o-baytən/ (مص.مر) : ۱. آب گرفتن میـوه و.... ۲. پر کردن ظرف از آب . ۳. آب دار شدن میـوه . **نک** : اودییتن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) او-بیتن /u-baytən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ۱. اوگیتـن /ow- gitən/ ، ۲. اودکتن /ow dakətən/ ؛ اشر) ← * ؛ |ک) آو وی گیتن /ow-vigitan/ ؛

او-بیته زمین/o-baytə-zamin/ (ا.مر) : ۱. زمین آب خـیز . ۲. خاک رس سنگین که نفوذ آب از آن به لایـه هـای زیرین میسّر نباشد .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) اُ-بیتـه-زمـی /o-baytə-zami/ ؛ آ) ۱.← * ، ۲. او-بیته-زمی /u-baytə-zami/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ت) آب بیته زمی /āb beytə zəmi/ ؛ |ک) آب بیگیفته /āb - bigiftə- zemin/ ؛

اوبیّن/u-bayyən/ (مـص.مـر) : کنایـه از: شـرم زدگـی و خجالت فراوان - عرق شرم بر چهره و اندام نشستن .

اغر) او-بویین /o-baviyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) اُ-بیّن /o- buyyən/ ؛ آ) ← * ؛ ع) اوبیـین /ou-babeyan/ ؛ ت) آب بئن /āb-baan/ ؛ |ک) آبابو /ābābu/ ؛

او بیین/o-bayyən/ (مص.مـر) : رنجـور شـدن - تحلیـل رفتن .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛

او-پاچ/u-pāč/ (ا.ا) : آب پاش .

اغر) او-پاش /o-pāš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. آب - پـاش /āb-pāš/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ۱.←(اغـر) ، ۲.←(س) ؛ آ) او-پـاج /u-pāj/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ← * ؛ ت) آب پاش /āb-pāš/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ |ک) آب پاش

/āb-paš/ ؛

او-پاچک/ow-pāček/ (ا.مص) : ۱. پاشیدن ناگهانی و تند آب به جایی . ۲. بازی با آب و پاشیدن آن به یکدیگر . **نک** : چرتیک .

اغر) او-پاشی /o-pāši/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ن)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* ←★ ؛ *ت)* اوپاچی /ow pāči/ ؛

او-پاچی/u-pāči/ (ا.مص) : آب پاشی .

اغر) او-پاشی /o-pāši/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* اوپاشی /u-pāši/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* اوپاجی /u-pāji/ ؛ *ع)* ←*(اغر)* ؛ *ت)* او- پاشی /ow-pāši/ ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛

او-پت/o-pat/ (ص.مف) : آب پز .

اغر) ۱.←★ ، ۲. اوپج /o-paj/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ۱.←★ ، ۲. او-پت /u-pat/ ؛ *ق)* او-پت /u-pat/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ۱.←(ق) ، ۲. اوپز /u-paz/ ؛ *ن)* ۱.←(ق) ، ۲. او-پت /o-pat/ ؛ *ع)* او-پت /u-pat/ ؛ *ت)* ۱. اوپچ /ow-pač/ ، ۲. آب بچ /āb-peč/ ؛ *اشر)* او-پز /o-paz/ ؛ | *گ)* آب پز /āb-paz/؛

او-پتکان/o-pətə-kān/ (ص.مر) : ۱. جسم خیسی که آب از آن بچکد . ۲. تره بار - میوه ی تازه . **نک** : اوتل .

اغر) ۱. او- چفت /o-čəft/ ، ۲. او-چلیک /o-čəlik/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* اوجم /o-jəm/ ؛ *آ)* او-ترتر /u-tər.tər/ ؛ *ن)* او-ترتر /o-tər-tər/ ؛ *ع)* اوتر /ou-ter/ ؛ *ت)* اوتور /ow tor/ ؛ *اشر)* ←★ ؛ | *گ)* آب توکّه کونه /āb-tokkə- kunə/ ؛

اوپرت/opəret/ (ا.مک) : روستایی واقع در هزار جریب بهشهر .

او-پری/u-pəri/ (ا.مص) : ۱. زیر آب رفتن مرغابی . ۲. طغیان آب رودخانه . ۳. پریدن در آب .

اغر) ۱. او-بنی /o-bəni/ ، ۲. اوتهی /o-tahi/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* اوبنی /o-bəni/ ؛ *ق)* ۱.←★ ، ۲. او-بنی /o-bəni/ ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* اوبنی /u-bəni/ ؛ *ع)* ←(ق) ؛ *ت)* ۱. او-بنی /ow-boni/ ، ۲. آب - بنی /āb-boni/ ؛ | *گ)* اوبونی /ow-buni/ ؛ *پ)* آپاخشیکیه /āpāxšikih/ ؛

او-پل/o-pal/ : برگ نیلوفر مردابی .

ب) ←★ ؛ *س)* ←★ ؛ *ق)* اوپل /u-pal/ ؛

او-پله/o-pelə/ (ا.مر) : ۱. تاولی که در اثر سوختگی ایجاد شود . ۲. مایه ای که قبل از زاییدن از حیوانات تراوش کند . **نک** : آوله - اوچِش .

اغر) ←★ ؛ *ب)* ←★ ؛ *س)* ←★ ؛ *ق)* ۱. آوله /āvlə/ ، ۲. اوپیله /u-pilə/ ؛ *با)* ۱. اوله /ulə/ ، ۲. اوپیله /u-pilə/ ؛ *آ)* ۱. اوفله /uflə/ ، ۲. اوله /ulə/ ؛ *ن)* ۱. اوله /ulə/ ، ۲. اُ-پیله /o-pilə/ ؛ *ع)* او-پله /u-pelə/ ؛ *ت)* او-پله /ow-pələ/ ؛ *اشر)* اوله /olə/ ؛ | *گ)* اوپیله /ow-pilə/ ؛

اوپه/u-pe/ (ص.فا/ا.مر) : ۱. میراب . ۲. مسیری که در کنار آب رودخانه قرار داشته باشد - مسیر آب رود .

اغر) او-ران /o-rān/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* اوپه /o-pe/ ؛ *آ)* ←★ ؛

او-په/o-pe/ (ا.مر) : کناره های آب-کنار رود .

اغر) ←★ ؛ *ب)* ←★ ؛ *س)* ←★ ؛ *ق)* ←★ ؛ *با)* اوپه /u-pe/ ؛ *آ)* ←★ ؛ *ن)* او-پی /o-pəy/ ؛ *ع)* ←★ ؛ *ت)* اوپیه /owpəyə/ ؛ | *گ)* آبه لب /ābə – lab/ ؛

او-پیس/u-pis/ (ا.مر/ص.مف) : ۱. چوبی که آن را برای شکل دادن در آب بخیسانند . ۲. چیزی که از رطوبت و مجاورت با آب بپوسد .

اغر) او-پیس /o-pis/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. اُپیست /o-pist/ ؛ *ق)* ←★ ؛ *با)* ←★ ؛ *آ)* او-فیس /u-fis/ ؛ *ت)* ۱. آبنوس /ābnus/ ، ۲. اونوس /ownus/ ؛ | *گ)* گورگونوس /gorgonus/ ؛

او-پیس/o-pis/ (ص.مف) : ۱. پژمرده شدن گیاه در اثر آبیاری بیش از اندازه . ۲. پوسیدن ریشه ی گیاه به واسطه ی آبیاری مازاد برنیاز .

اغر) ۱.←★ ، ۲. او-پیست /o-pist/ ؛ *ب)* او-پیست /o-pist/ ؛ *س)* ←(ب) ؛ *ق)* ۱. اوپیت /u-pit/ ، ۲. اوپیس /upis/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ۱. او-پیت /o-pit/ ، ۲. او-پیس /u-pis/ ؛ *ن)* ←★ ؛ *ت)* ۱. آبنوس /ābnus/ ، ۲. اونوس /ownus/ ؛ | *گ)* بپیسس /bapisas/ ؛

او-تاجن/o-tājən/ (ص.فا) : ۱. مقسّم آب - میرآب . ۲. در پهلوی آب تاژنāb tāžən راه آب آمده است .

اغر) او-ران /o-rān/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←★ ؛ *ن)* أ-

←★) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی .

تاجنی /o-tājəni/ ؛ ت) آب تجن /āb-tajən/ ؛ | ک) اودار /ow-dār/ ؛

او-تار/u-tār/ (ص.مر) : خیس و آب گرفته . **نک** : انداج .

اغر) ←(اغر) ؛ ب) او-تال /o-tāll/ ؛ س) اُ- توس /o-tus/ ؛ ق) او-تل /o-tel/ ؛ آ) اوتال /u-tāl/ ؛ ن) او-تر /o tər/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) اوتور /ow-tor/ ؛ | ک) وای- سس /vāy-sas/ ؛

او-تاش/ow-tāš/ (ص.مف) : آب بردگی خاک کوه در اثر سیلاب .

اغر) او-بتاشییه /o-bətāsiyə/ ؛ ب) او-بتاشی /o-bətāsi/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. اوتاش /o-tāš/ ؛ ق) اوتاش /u-tāš/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) او-بتاشـــیین /u-bətāšiyen/ ؛ ع) او-تاش /u-tāš/ ؛ ت) ←* ؛ | ک) تاش /tāš/ ؛

او-تال/u-tāl/ (ص.مر) : ۱. آبدار-پرآب - میوه ی آب . ۲. نگهبان آب . ۳. غرق در آب . **نک** : اُ-دار - چفتل .

اغر) او-دار /o-dār/ ؛ ب) او-تال /o-tāl/ ؛ س) اُتوس /o-tus/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ۱.←(ب) ، ۲. او-تــر- تــر /o-tər-tər/ ؛ ع) اوتل /u-təl/ ؛ ت) آب تل /ābə-tol/ ؛ | ک) آباگیتن /ābagitan/ ؛ پ) آپومند /āpōmand/ ؛

او-تال/o-tāl/ (ص.مر) : آبدار . **نک** : چفتل .

اغر) او-دار /o-dār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اودار /o-dār/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اوتل /ou-tel/ ؛ ت) اوتـل /owetol/ ؛

اوتال-بیّن/o-tāl-bayyən/ (مص.مر) : خیس خوردن لباس و تن . **نک** : چلکه .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) اوتال - بیّـن /utāl-bayyan/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اوترتر- بویین /o-tərtər-baveyan/ ؛ ت) اوتـور بئن /owe torbaan/ ؛ | ک) شالابوئن /šalā-boan/ ؛

او-تب/o-tab/ (ا.مر) : پهلو- پهلوی انسان و حیوان . **نک** : اولپ .

ق) اوییر /u-ir/ ؛ ن) او-لب /u-lab/ ؛ ت) اولپ /owelap/ ؛ | ک) اُو-تک /ow-tak/ ؛

او-تپ/o-təp/ (ا.مر) : یک قطره آب .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اوتب /utəb/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. اوتپّـه /u-təppə/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اوتپّـه /u-təppə/ ؛ ت) تپه /topə/ ؛ | ک) توکّه /tukkə/ ؛

او-تپّه/o-təppə/ (ا.مر) : ۱. قطره آب . ۲. مجازاً بـه معنـی ناپدید شدن کسی یا چیزی .

اغر) ۱.←* ، ۲. او-تپ /o-təp/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) او-تپّه /u-təppə/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. او-تپّه /u-teppə/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. اوتپّه بیّن /u-təppə-bayyan/ ؛ ن) اوچکّـه /o-čəkke/ ؛ ت) اوچکّه /ow-čəkkə/ ؛ اشر) او-چـک /o-čak/ ؛

او-تخت/o-taxt/ (ا.مر) : ۱. آب تخت . ۲. زمینِ آب تخت شده . **نک** : اُ-مال .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) او-تخت /u-taxt/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. آب تخت /āb-taxt/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) او-تخت /ow-taxt/ ؛ اشر) ←* ؛



او-تخت

او-تر/u-tər/ (ص.مر) : **نک** : اوتل .

آ) ←* ؛ ت) اوتور /owetor/ ؛

اوتّر/o-vattar/ (ق) : آن طرف تر – در پهلوی «تر tar» به معنی آن سو آمده است .

اغر) اون-وَرتر /un-var-tər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. اون ورتر /un-vartər/ ؛ ق) ۱. اون-وتّر /un-vattər/ ، ۲. وتّر /vattər/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(س) ؛ ن) اون-ورتر /un-vartar/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ۱.←(اغر) ، ۲. اوتّر /onvattar/ ؛ اشر) ۱. اون ترف تر /ontəraftar/ ، ۲. اون ورتر /on vartar/ ؛ گ) او ورتر /u-var-tar/ ؛ پ) تر /tar/؛

او-ترب/o-tərəb/ (ا.مر) : ۱. از گیاهان دارویی که در کنار نهرها و چشمه ها روید . ۲. تره‌ی آبی .

اغر) ۱.←* ، ۲. او-تره /o-tarə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. او-تره /o-tarə/ ؛ س) ←* ؛ ق) او-ترب /u-tarəb/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. او-تره /u-tarə/ ؛ ن) آب-تره /āb-tarə/ ؛ ع) او-تره /u-tarə/ ؛ ت) ۱. آب تره /āb-tare/ ، ۲. او-تره /ow-tarə/ ؛ اشر) ۱. او-تره /o-tare/ ، ۲. تره اُیی /tarə-oei/ ؛ گ) اوترای /ow-tarāy/ ؛

او-ترتر/o-tər-tər/ (ا.مر) : ۱. گرداب . ۲. نقطه ای از بلندی که آب از شکاف آن بیرون زند . نک : گردشی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) آب تر /ābtor/ ؛ گ) او تیرزنه /ow-tir-zanə/ ؛

او-ترتری/o-tər-təri/ (ص.نس) : ۱. چیز بسیار خیس و آب چکان . ۲. از روی تحقیر به آدم شل و ول گویند . ۳. نوعی چوب که مصرف صنعتی دارد . نک : آبنوس .

اغر) ۱. او-چفت /o-čəft/ ، ۲. اوچلیک /o-čəlik/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. او-تر تو /o-tərto/ ؛ ق) ۱. او-جم جم /u-jem jem/ ، ۲. او-لمّاک /o-lemmāk/ ؛ آ) ۱. او-تر /u-tər/ ، ۲. او-ترتر /u-tər-tər/ ؛ ن) او-ترتر /u-tər-tər/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. او-تر /u-ter/ ؛ ت) او-تور /ow-tor/ ؛

او-تره/o-tarə/ (ا.مر) : تره‌ی آبی، گیاهی که در کنار جویبارها و چشمه‌ها می‌روید و مصرف خوراکی دارد. پرندگان آبزی نیز به خوردن آن بسیار راغبند . نک : آمیس .

اغر) او-مرزه /o-marzə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. اوتره /u-tarə/ ، ۲. او-ترب /u-tareb/ ؛ با) ۱. او تره /utarə/ ، ۲. او-ترب /u-tarəb/ ؛ آ) ۱. اوتره /utare/ ، ۲. او-ترب /u-tarəb/ ؛ ن) آب-تره /āb-tarə/ ؛ ع) او-تره /ow-tarə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) تره-ایی /tarə-oi/ ؛

او-تره/o-tərə/ (ا.مر) : آبشار – تره tərə هم گویند .

ب) ←* ؛ اشر) ←* ؛ گ) شارشار /šar-šar/ ؛

او-تره/o-tərə/ (ا.مر) : آبشار کوچک ناشی از ریزش آب از ناودان چوبی .

ب) ←* ؛ اشر) ←* ؛ گ) شار شار /šar - šar/ ؛

او-تری/ow-taray/ (ا.مر) : گیاهی علفی که در کنار چشمه ها می روید . نک : اوتره

اغر) اوتره /o-tarə/ ؛ ت) ←* ؛

اوتریک/oterik/ (ا) : آبچلیک، که نام پرنده ای است .

او-تشنو/utašnu/ (ا.مر) : نام پرنده ای تالابی است .

آ) اوتشنی /u-tašni/ ؛ ع) ۱.←(آ) ، ۲.←* ؛ ت) آب تشنو /āb tošnu/ ؛

او-تشنی/o-tašni/ (ا.مر) : پرنده‌ای تالابی از نوع پاشک ها . نک : او – سرت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) او-تشنی /u-tašni/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) آب تشنو /āb tošnu/ ؛ اشر) او-تشنو /o-tašnu/ ؛



او-تشنی

اوتل/o-tel/ (ا.مر) : تاول .

اغر) اوپله /opolə/ ؛ س) پله /pelə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) اوله /ulə/ ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ۱. اوپله /owpelə/ ، ۲. پله /pelə/ ؛ گ) آوپیله /ow-pilə/ ؛

اوتل/u-tel/ (ا.مر) : ۱. میوه‌ی آب لمبو شده‌ی جالیزی . ۲.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

جسم خیسی که آب از آن بچکد .
ب) او-تال /o-tāll/ ؛ س) او ترتـر /u-terter/ ؛ ق) ←** ؛ با) او-ترتر /u-tər tər/ ؛ آ) ۱. او-تـر /utər/ ، ۲. اوتـال /u-tāl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) او-تـر /owtor/ ؛ اشـر) او-پتکان /o-pətəkān/ ؛

او-تلا/o-təlā/ (ا.مر) : تاووسک-پرنـده ی تـالابی بسیار زیبا.
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) اُ-کرک /o-kerk/ ؛ ق) او-تلا /u-təlā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) او-تـلا /o-talā/ ؛ ع) اوکرک /ou-kerk/ ؛ ت) او-تلا /ow-təlā/ ؛

اوتنک کر/u-tanek-kar/ (ص.فا) : میرآب - مقسّم آب مزارع برنج .
ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ |ک) آبدار /abdār/ ؛

او-تنی/o-tani/ (ا.مص) : شنا-بازی در آب -آب تنی .
اغر) تنو /tano/ ؛ ب) ←** ؛ س) اولی /u-li/ ؛ ق) ۱. او-زی /u-zi/ ، ۲. هـوزی /huzi/ ؛ با) او-تنـی /u-tani/ ؛ آ) اوبازی /u-bāzi/ ؛ ن) ۱. تنو /tano/ ، ۲. آب تنـی /āb-tani/ ؛ ع) ←(با) ؛ قص) اوتنیر /o-tanir/ ؛ ت) اوتنی /owtani/ ؛ اشر) ←** ؛ |ک) سینه آو /sinə-āv/ ؛

او-تنیر/ow-tanir/ (ا.مص) : شنا کردن .
قص) ←** ؛

او-تو/o-to/ (ا.مص) : آب و تاب دادن در صحبت .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) او -و - تو /u-o-tu/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) او-تو /u-tu/ ؛ ن) او-وُ-تـو /o-vo-to/ ؛ ع) او-تو /u-to/ ؛ ت) او-تو /ow-tow/ ؛ اشر) او-تـو /o-to/ ؛ |ک) آب و تاب /ābotāb/ ؛

او-تهی/o-tahi/ (ا.مر) : ۱. زیر آبی - شـنای زیـر آب . ۲. زود به زود حمّام کردن . ۳. کنایه از : همخوابگی زیاد . **نک** : اُ-بنی .
اغر) ۱.←** ، ۲. او-تیـی /o-tai/ ؛ ب) ←** ؛ س) اُ-بنـی /o-beni/ ؛ ق) بنقلوک /bənqəluk/ ؛ آ) اوبنـی /u-bəni/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) اوبنـی /ow-bəni/ ؛ |ک) اوبونـی /ow-buni/ ؛

اوتی/oti/ (ق) : آن طرف - آن جهت - ضمیر اشاره به دور .
اغر) اون تی /unti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) اون ور /oun-var/ ؛ ت) اون ور /on-var/ ؛ |ک) اوور /ou- var/ ؛

او-تیکا/o-tikā/ (ا.مر) : ۱. پرنده ای شبیه بـه توکـا کـه در کنار آبگیرها پرسه می زند . ۲. زیرآب روئک .
اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) او-تیکـا /u-tikā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اوسـت /ousarat/ ؛ ت) اوسرت /ow sarət/ ؛ اشر) ۱.←** ، ۲. او-توکا /o-tukā/ ؛

او-تیکّه/o-tikkə/ (ص.مر) : زیبا روی .
اغـر) ۱.←** ، ۲. ماتیکّـه /mā-tikkə/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. ماتیکّه /mā-tikkə/ ؛ س) ماتیکّه /mā tikkə/ ؛ ق) ←(ق) ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(س) ؛ ن) آتیکّه /ātikkə/ ؛ |ک) ماپـاره /mā- parə/ ؛

اوج/uj/ (ا) : ۱. سبوس برنج . ۲. نوعی گلابی . ۳. آدم دیر فهم . **نک** : دانه سُس .
ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) اوچ /oč/ ؛ ت) خـج /xoj/ ؛ |ک) خوج /xuj/ ؛

اوج/uj/ (ا) : **نک** : آج .
آ) ←** ؛ |ک) ای جین /eijin/ ؛

اوجا/ojā/ (ا) : ۱. نام درختی جنگلی با نام لاتیـن zelkova crenatadest . ۲. نارون جنگلی . ۳. نارون کوهی .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) اوجا /ujā/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱.←** ، ۲. اُجا ملج /ojā malej/ ؛ ت) آج دار /ājdār/ ؛ اشر) ←** ؛

اُو-جا/ojā/ (ا.مر) : ظرف آب . **نک** : اوجا .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. اوجـا /u-jā/ ؛ با) اوجـا /u-jā/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ۱.←** ، ۲. او-جـام /o-jām/ ؛ ع) ۱. اوجا /ujā/ ، ۲. او-جـام /ow -jām/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) جا - او /jā-o/ ؛ |ک) اوجا /aw-jā/ ؛

اوجا/u-jā/ (ا.مر) : ۱. ظرف بزرگ و مسین که جهت گـرم داشتن آب پیوسته در کنار آتش قرار دهنـد . ۲. ظـرف آب .
اغر) اوجا /o-jā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛

ق) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) افتو /afto/ ؛ ت) افتا /aftā/ ؛

اوجابن/ujā-bən/ **(ا.مک)** : ۱. از محلّه های قدیمی شهرستان بابل . ۲. مرتعی در شرق روستای کدیر نوشهر .

اوجا- بندان/ujā-bandān/ **(ا.مک)** : روستایی در قائم شهر.

اوجاتوپ/oja-tup/ **(ا.مک)** : از دهات استرآباد رستاق .

اوجاتوک/ujā-tuk/ **(ا.مک)** : از دهکده های متروکه ی زیارت خاسه رود واقع در استرآباد رستاق .

اوجاچشمه/ujāčešmə/ **(ا.مک)** : مرتعی در شمال کدیر نوشهر .

اوجادار/ojā-dār/ **(ا.مر)** : ۱. گونه ای درخت با نام علمی salisb procena (u.l) millen mindor . ۲. نارون . **نک** : ازدار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اوجادار /ujā-dār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛

او-جار/ow-jār/ **(ا)** : حیاط خلوت .

ت) ←* ؛

اوجار/u jār/ : آنجاها .

ت) ←* ؛

او-جار-هکردن/u jār - hakərdan/ **(مص.مر)** : ۱. بد غذایی کردن . ۲. خوراندن آب و علوفه به احشام . **نک** : او-جو-هکردن .

ت) ←* ؛

اوجاک/ujāk/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان دابوی جنوبی - بخش مرکزی آمل .

اوجا کلا/ojā kalā/ **(ا.مک)** : روستایی در کلارستاق چالوس .

اوجا کله/ujā kalə/ **(ا.مک)** : روستایی بین روستاهای دلم و پول کجور .

اوجا-مله/ojā-malə/ **(ا.مک)** : روستایی از دهستان رودپی ساری .

اوج خار/uj-xār/ **(ص.فا)** : ۱. خورنده پوست شلتوک . ۲. از این واژه برای تحقیر دیگران استفاده می شود .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

اوجم جم/o-jəm-jəm/ **(ص.مر/ا.مر)** : ۱. چیزی که بسیار خیس است و آب از آن می چکد . ۲. به تحقیر به آدم شل و ول گویند . ۳. نوعی چوب که مصرف صنعتی دارد . **نک** : آبنوس .

اغر) ۱. اوچفت /o-čəft/ ، ۲. اوچلیک /o-čəlik/ ؛ ب) او جم جمه /o-jəm-jəmə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) او-ترتر /u-tər tər/ ؛ ن) اوترتر /otərtər/ ؛ ع) اوتر /ou-ter/ ؛ ت) اوتور /ow tor/ ؛

او-جو/u-jo/ **(ا.مص)** : ۱. کنایه از خوراک ۲. غذا را با آب فراوان خوردن .

س) ۱.←* ، ۲. اُ-جو /o-jo/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛

اوج و موج/oj-o-moj/ **(ص.مر)** : ۱. زیر و رو - در هم و برهم . ۲. بچّه ای که همه چیز را به هم می زند .

او-جه/o-jə/ **(ا)** : او-جا . **نک** : اوجا .

اغر) ←* ؛ س) اُجا /o-jā/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اوجه /u-jə/ ؛ ع) اوجه /oujə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اوجه/u jə/ : آن جا . نک : انجه .

اغر) اونجه /unjə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ت) ←* ؛

اوجه-منّق/oja-mannaq/ **(ص.مر)** : سیرناشدنی .

ن) ←* ؛

اوجی/uji/ **(ا.)** : ۱. پونه . ۲. سبزی صحرایی و خوشبو با نام علمی ha mentā .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پی تی نیک /pi tinik/ ؛ گ) پوتینک /putinak/ ؛

اوجی آباد/uji-ābād/ **(ا.مک)** : روستایی از دهستان هراز پی آمل .

اوجی تلار/uji-təlār/ **(ا.مک)** : از توابع دهستان تالار پی قائم شهر .

اوجی جار/uji-jār/ **(ا.مر)** : جایی که پونه ی فراوان در

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

آن روییده باشد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛

اوجی خامن/uji-xāmən/ (ا.مک) : مرتع پرتاسی حوزه لفور قائم شهر .

اوچ/uč/ (ا) : ۱. گردوی کوهی پوست نازک . ۲. پوسته ی شلتوک . **نک** : اپوچه .

ب) ۱.←* ، ۲. اوج /uj/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) اوج /uj/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ع) خـچ /xač/ ؛ ت) خج /xaj/ ؛ |ک) فَل /fal/ ؛

اوچار/učār/ (ا) : **نک** : اُچار .

اوچـال/o-čāl/ (ا.مـک) : از کـوه هـای اطـراف دهکـده کندلوس نور .

او-چال/o-čāl/ (ا.مر) : چاله ی آب - گودال آب .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. او-چـال /u-čāl/ ؛ ق) اوچـال /u-čāl/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. او-چاله /u-čālə/ ؛ ت) ۱. او-چـال /ow-čāl/ ، ۲. آب چال /āb-čāl/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. چاله- او /čālə-ō/ ؛ |ک) اوچاله /ow-čālə/ ؛

او-چال/u-čāl/ (ا.مک) : روسـتایی از دهسـتان بهرسـتاق آمل . **نک** : اُچال .

او-چـال گـردن/o-čāl-gərdan/ (ا.مــک) : مرتعـی در گردنه‌ی بین میخساز و چالوس .

او-چایر/o-čāyer/ (ا.مر) : نوعی مَرْغْ (چمن) .

اغر) ←* ؛

او-چر-چر/o-čər-čər/ (ا.مر) : آبشــار کـوچـک - محـلّ ریزش آب از بلندی .

اغر) ۱. او-شر-شر /o-šər-šər/ ، ۲. شر-شرانی /šər-šərāni/ ؛ ب) او-شر-شری /ošəršəri/ ؛ س) شر-شری /šər-šəri/ ؛ ق) ۱. شر-شر /šər-šər/ ، ۲. چـر-چـری /čer-čeri/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. چر-چرو /čər-čəro/ ، ۲.←(اغر) ؛ع) چرنات /čornāt/ ؛ ت) اوتر /ow-tor/ ؛ اشر) ۱.←(اغر) ، ۲. تر-ترانو /tər-tərānu/ ؛ |ک) آب چیک /āb-čik/ ؛

او-چر-چری/u-čer-čeri/ (ا.مر) : ۱. گرداب . ۲. آبگیر . ۳. نقطه ای از بلندی که آب از شکاف آن بیـــرون زند .

نک : اُ-گردشی .

اغر) او-شرشر /o-šər-šər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) شرشـری /šər-šəri/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ | ک) او چیرچیری /ow-čir-čiri/ ؛

اوچّش/uččeš/ (ا) : تاول آبدار تاول ریز که مـدام خـارش کند .

غر) او-پله /o-pelə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پلـه /pelə/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. او-پیلـه /o-pelə/ ؛ ن) او-پیلـه /o-pilə/ ؛ع) او-پله /u-pelə/ ؛ ت) ۱. اوبله /owpelə/ ، ۲. آب پلـه /āb pelə/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

او-چفت/o-čəft/ (ا.مر) : آبشخور- زمینی که آب خـورده باشد-زمین سیراب شده . **نک** : او-خارد .

اغـر) ۱.←* ، ۲. او-خـــارد /o-xārd/ ؛ ب) ←* ؛ س) اُشـفت /o-šəft/ ؛ ق) ←* ؛ آ) اوبخـرد /u-baxərd/ ؛ ت) آب چفت /āb- čaft/ ؛ اشر) ←* ؛

اوچق-للـه/o-čəq-lalə/ (ا.مر) : نی مرداب .

س) ←* ؛

او-چک/u-čək/ (ا.مر) : **نک** : اورزین .

ن) ←* ؛

او-چک/o-čək/ (ا.مـر) : ۱. آبچـک . ۲. فاصلـه ی دیـوار خانه ها و محلّ ریزش آب بـاران از شـیروانی . **نـک** : اورزین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) او-چک /u-čək/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ع) او-چـک /u-ček/ ؛ ت) ۱. آب چکان /āb čəkān/ ، ۲. اوچکان /ow čəkān/ ؛ اشر) او-چک /o-čak/ ؛

او-چک/o-čək/ (ا.مر) : آب ریز ساختمان - آبچک . **نک** : او-شن .

اغر) ۱.←* ، ۲. آبچک /ābčək/ ؛ ق) او-چـک /u-čək/ ؛ با) آبچک /ābčək/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آبچـک /ābčək/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) ←(ق) ؛ ت) ۱. آب چکـــان /ābčekān/ ، ۲. اوچکان /owčəkān/ ؛ |ک) وارون چکّه /vāron-čakkə/ ؛

اوچل چلای/očel-čəlāy/ (ا.مر) : **نک** : اسپریک - اسپری.

ع) ←* ؛

او-چلیک/o-čəllik/ (ا.مر) : ماهی گیرک - از پرندگان کوچک تالابی . **نک** : الی شا .

س) اُ-چلیک /o-čəlik/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) آب چلیک /āb-čəlik/ ؛



او-چلیک

او-چلّیک/o-čəllik/ (ا.مر) : سقائک - از خانواده ی آب چلیک که گونه های مختلفی دارد . **نک** : احیا قچ .

اغر) او-چلیک /o-čəlik/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اوچلیک /o-čelik/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) او-چلیک /u-čəlik/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) او-چلّیک /u-čəllik/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) آب - چلیک /āb-čəlik/ ؛ اشر) او-شلّیک /o-šəllik/ ؛

او-چلّیک/o-čəllik/ (ص.مر/ا.مر) : ۱. چیزی که بسیار خیس است و آب از آن می چکد . ۲. به تحقیر به آدم شل و ول گویند . ۳. نوعی چوب که مصرف صنعتی دارد . **نک** : آبنوس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) او-چلیک /u-čəlik/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) اوترتر /utərtər/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. او-تر-تر /o-tərtər/ ؛ اشر) ←* ؛

او-چنیک/o-čenik/ (ص.مر) : ۱. بدغذا - بد قلق . ۲. کنایه از آدم بد .

ب) ←* ؛ آ) بد چنک /bad-čənək/ ؛ ن) او-چنّک /o-čənnək/ ؛

اوچه اغوز/uččə-aquz/ (ا.مر) : گردوی خوش پوست . **نک** : خش آچه .

س) خش-چکّه /xeš-čəkkə/ ؛ با) ←* ؛ | گ) خاچیکی آغوز /xāčiki-āquz/ ؛

اوچّه-مرمریک/uččə-mar-marik/ (ص.مر) : گردوی کاملاً پوست کنده شده .

آ) ←* ؛

او-چین/u čin/ (ا.مص) : ۱. خشکاندن اشیایی که از آب برگیرند . ۲. بیشتر در مورد بافه های خیس شده برنج به کار می رود .

اغر) ۱.←* ، ۲. اوچین /o-čin/ ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛ | گ) اوفتکه /ow-fatakə/ ؛

او-چین/o-čin/ (ا.مر) : آبچین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) آبچین /āb-čin/ ؛ ق) ←* ؛ ن) او-چین /o-čin/ ؛ ع) ۱. او-چین /ow-čin/ ، ۲. آب-چین /āb-čin/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) آبچین /āb-čin/ ؛

اوچّین-کشت/uččin-kešt/ (ا.مر) : از انواع گردو بازی .

اغر) آرچین گشت /ārəin- gešt/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. آرچین کشت /ārčin-kešt/ ؛

او-حلوا/o-həlvā/ (ا.مر) : مرهمی از خمیر و روغن که آنرا جوشانده و جهت التیام درد و ورم گلوبر آن بندند .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ن) دس-حلوا /das-halvā/ ؛ اشر) تر-حلوا /tar-halvā/ ؛

اوخ/ux/ (ش.ج) : **نک** : آخ .

اغر) ۱.←* ، ۲. آخ /āx/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛

او-خار/u-xār/ : **نک** : اوخارد - ارگل .

آ) ←* ؛ پ) آخور /axuar / ؛

او-خار/u-xār/ (ص.فا/ا) : ۱. خورنده‌ی آب . ۲. آبشخور دام . ۳. کنار آب . ۴. محلّی درکشتزارکه آب در آن فرو رود . **نک** : اُسر .

اغر) او-خار /o-xār/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اوخور /ou-xor/ ؛ ت) اوخور /ow-xor/ ؛

اُو-خار/o-xār/ (ا.مر) : جایی که علف و خوراک حیوانات را در آن ریزند - آخور .

اغر) ۱.←* ، ۲. آخر /āxər/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. آخر /āxər/

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

؛ س) ←(ب) ؛ ق) او-خار /u-xār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) آخر /āxər/ ؛ ع) آخور /āxor/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←** ؛ | گ) پالفه /pālefə/ ؛ پ) آپ خور /āpxvar/ ؛

او-خارد/o-xārd/ (ا.مر) : ۱. آبشخور . ۲. زمینی که آب خورده باشد – زمین سیراب شده .

اغر) ۱.←** ، ۲. او-چفت /o-čəft/ ؛ س) اُ-شفت /o-səft/ ؛ ق) او-خار /u-xār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. او-بخرد /u-baxərd/ ؛ ن) او-بخارد /o-baxārd/ ؛ ع) او-بخرد /ow-boxord/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) آب چفت /ābčaft/ ؛ اشر) او-خار /o-xār/ ؛ | گ) اوبدازمین /ow-bedā-zemin/ ؛ پ) آپ خور /āpxuar/ ؛

او-خاره/u-xārə/ (ا.مر/ص.فا) : ۱. آبشخور . ۲. آدمی که در نوشیدن آب زیاده روی می کند . ۳. سوراخ داخل کرت‌های شالیزار که آب از آن خارج می شود .

اغر) او-خاره /o-xārə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) اُ-خار /o-xār/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) اوخوره /ou-xorə/ ؛ ت) آب خوره /āb xorə/ ؛ | گ) او وی گیر /ow-vigir/ ؛ پ) آپ خور /āpxur/ ؛

او-خاس/o-xās/ (ص.مر) : ۱.کنایه از حیواناتی همچون گاومیش و خوک که به استراحت در کنار مرداب و آب بندها علاقمندند .۲. کنایه از: افرادی که به آب تنی و شنا علاقه‌ی زیادی دارند.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) اُ-خس /o-xəsf/ ؛ ق) او-خس /u-xəs/ ؛ آ) اوخس /u-xəs/ ؛ ن) او-خس /o-xəs/ ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) آب خس /āb xos/ ؛ | گ) اوخوس /āw-xus/ ؛

او-خاس/o xās/ (ش.ح) : اعلام فسخ بازی (از اصوات) .

اشر) ←(ت) ؛

اوخ – اوخ/ux- ux/ (ش. ج) : **نک** : آخ آخ .

اغر) ۱.←** ، ۲. آخ .آخ /āx- āx/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) آخ – آخ /āx- āx/ ؛ ت) اُخ اُخ /ox ox/ ؛ اشر) اُخ – اُخ /ox- ox/ ؛ | گ) ←** ؛

او-خئردن/o-xoərdən/ (ص.ل) : آب خوردنی . **نک** : بخاردن او .

اغر) بخاردن-او /bəxārdən-o/ ؛ ب) ←(ب) ؛ س) ۱. بخردنی اُ /baxerdein-o/ ، ۲. بخاردنی او /baxārdəni - o/ ؛ ق) بخردن – او /baxerdeni-u/ ؛ آ) اوخردن /u-xərdan/ ؛ ن) بخاردن-او /baxārdan-o/ ؛ ع) آب خوردن /ābə-xordan/ ؛ ت) خوردن او /xordən ow/ ؛ اشر) ←** ؛ | گ) خوردن او /xordan-ow/ ؛

او-خنس/o-xoəs/ (ا.مر) : **نک** : ازماک .

اشر) ←** ؛

او-خری/ow-xori/ (ا.مر) : ظرف آب خوری .

اغر) او-خاری /o-xāri/ ؛ ت) ←** ؛

اوخواره سر/uxāre- sar/ (ا.مر) : مکان نوشیدن آب کل و بز وحشی در کوهستان . آبشخورهایی این چنین غالباً کمین گاه شکارچیانی می گردد که بدنبال شکار این حیوان روانند .

آ) ←** ؛

اوخه/uxə/ (ا) : گریه، گریه ی شدید .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛

او – دار/u –dār/ (ص.مر) : ۱. آبدار – هرچیز پرآب . ۲ . نگهبان آب .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱. او – دار /u - dār/ ، ۲. او- ئک /u - ek/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←** ، ۲.←(آ) ؛ ع) اودار /ou-dār/ ؛ ت) ۱. او – دار /ou - dār/ ، ۲. آب – دار /āb- dār/ ؛ اشر) ←** ؛ | گ) آبدار /āb- dar/ ؛

او – دار – زمین/u - dār- zamin/ (ا.مر) : زمین آب خیز .

اغر) او – دار – زمین /o - dār- zamin/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) او دار – زمی /o - dār- zami/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←** ؛ ت) آب دارزمی /ābdār zəmi/ ؛ | گ) او دار زینی /ow - dār - zemin/ ؛

او – داری/o –dāri/ (ا.مص) : ۱. سرکشی روزانه‌ی شالیزار جهت کنترل و تقسیم آب . ۲. میرابی . ۳. آبیاری کردن مزرعه .

اغر) ۱.←** ، ۲. او – داری /o - dāri/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. او – یاری /u - yāri/ ؛ با) او – یاری

/u - yāri/ ؛ آ) او– آری /u - āri/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. او – داری /u - dāri/ ، ۲. او – داری – گری /u - dāri- gari/ ؛ ت) ۱. آب داری /āb-dāri/ ، ۲. اوداری /owdāri/ ؛ اشر) او – داری /o - dāri/ ؛

او – داری – کر/u - dāri - kar/ (ص.فا) : آورنده آب – آبیار – آبرسان – میراب . **نک** : او – یار .

اغر) ۱. او – ران /o - rān/ ، ۲. او یار /o - yār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) او – اییار /u- i - yār/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اوداری گر /ou-darigar/ ؛ ت) ۱. اودار /owdār/ ، ۲. اویار /owyār/ ؛ | گ) اب آر /āb- ār/ ؛

او– داری – مز/o- dāri- məz/ (ا.مر) : ۱. مزد آب داری . ۲. سود . **نک** : بری سری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) او – آری – مز /o - āri- məz/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) آبداری مز /ābdārimaz/ ؛ | گ) آبداری موزد /ābdari - muzd/ ؛

اودیيشتن/u-daištan/ (مص.مر) : ۱. برداشتن آب از رودخانه یا چاه – پرکردن ظرف از آب . ۲. آبدار شدن میوه .

ب) اودگیشتن /o-dagištən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ا– دییشتن /o - daištan/ ؛ با) ۱. ←* ، ۲. او– دگیشتن /u-dagištən/ ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. ←(با) ؛ ن) ←* ؛ ت) ۱. آب گیتن /ābgitən/ ، ۲. اوگیتن /owgitən/ ؛ | گ) او دکتن /ow - dakatan/ ؛

او – دست/ow - dast/ (ا.مر) : آب برای شستن دست مواقع قبل و بعد از غذا .

اغر) دستو /dasto/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. اب دست /āb-dast/ ، ۲. دس أ /das- o/ ؛ ق) دسّو /dassu/ ؛ با) دس – او /das- u/ ؛ آ) دسّو /dassu/ ؛ ن) دسّو /dasso/ ؛ ع) ←(با) ؛ ت) ۱. اودس /owdas/ ، ۲. دس او /das ow/ ؛ | گ) اودس /ow - das/ ؛

او – دسمال/o -dasmāl/ (ا.مص) : آب دستمال کردن پنجره و فرش . **نک** : او – سو .

اغر) ۱. ←* ، ۲. او – سو /o - š - u/ ؛ ب) ۱. ←* ، ۲. او – سو /o - su/ ؛ آ) ۱. او – دسمال /u-dasmāl/ ، ۲. او– سو /u- su/ ؛ | گ) او پیته /ow – pitə/ ؛

او – دکته/o - dakətə/ (ص.مف) : ۱. میوه ی آب لمبو . ۲. جمع شدن آب در مکانی . ۳. فردی که آب تنی کرده باشد .

اغر) ۱. ←* ، ۲. او – دکته /o - daketə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) او – دکت /u - dakət/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. ←(ق) ، ۲. ا– دکت /u - dakat/ ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) او – دکته /ow - dakətə/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) او دکته /ow - dakətə/ ؛

او –دگیشتن/u - dagištən/ (مص.مر) : ۱. آب کشیدن . ۲. بالاآوردن آب از چاه یا قنات با سطل یا ظرف .

اغر) او بکشیین /o - bakešiyən/ ؛ ب) ۱. ←(اغر) ، ۲. او دگیشتن /o - dagištən/ ؛ س) ۱. ←(ب) ، ۲. او – بکشیین /u-bakešiyən/ ؛ ق) او – دشتن /u - daštən/ ؛ با) ←* ؛ آ) او – دییشتن /u - daištan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) او – بکشیین /u - bakešiyan/ ؛ ت) اوکشئن /ow-kešeən/ ؛ اشر) او – بکشیدن /o - bakəšidan/ ؛ | گ) او کشین /ow- kešein/ ؛

او – دنگ/o - dang/ (ا.مر) : آب دنگ– دنگ آبی برای تبدیل شلتوک به برنج .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) او – دنگ /u - dang/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. او – دنگ /ow - dang/ ، ۲. آب دنگ /āb- dang/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) او دنگ /ow - dang/ ؛

او – دنگ – پر/o -dange- par/ (ا.مر) : پره هایی که روی محور چرخشی آب دنگ قرار گیرند. .

اغر) ۱. ←* ، ۲. پره /parə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. ←* ، ۲. او – دنگ – بال /u- dangə- bāl/ ؛ با) ←* ؛ آ) او – دنگ – پر /u - dage- par/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. ←* ، ۲. او – دنگ – پره /ow-dag- pare/ ؛ | گ) او دنگ پر /ow-dange-parə/ ؛

او – دنگ – پل/o - dange- pəl/ (ا.مر) : تیرچوبی آب دنگ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) او – دنگ – پل /u - dange- pəl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) او – دنگ – سره /ow - dang - sarə/ ؛ | گ) تیره دار– سر

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

: trıə- dār- sar

او دنگ تاله /odangə- tale/ (ا.مر) : چوبی بلند و دوشاخه که «او دنگ تیر » دران قرار گیرد . **نک** : اودنگ تیر .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ |

گ) اودنگ تال /ow - dange- tal/ ؛

او - دنگ - تکو /o- dang - toku/ (ا.مر) : بازی الاکلنگ . **نک** : لما حرت .

اغر) ۱.←** ، ۲. او - دنگ - تکلو /o - dang - tokolu/ ؛

ب) النگ دلنگ /allong - dallong/ ؛

او - دنگ - چال /o - dange- čal/ (ا.مر) : چاله‌ی عمیقی در داخل محوطه سرپوشیده آبدنگ که به وسیله پوششی از چوب ، عایق کاری می شد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ |گ) او دنگ جال جوشمه /ow - dang- čal/ ؛

او دنگ - چپار /udang – čapār/ (ا.مر) : از ابزار آبدنگ متصل به تیر ابدنگ که با هر چرخش ضربه ای به پل وارد می ساخت .

اغر) ادنگ - چپد /odang- čappad/ ؛ ب) ←(ب) ؛ س) و دنگ - چپد /udang- čepad/ ؛ ق) اودنگ - چپلاغ /udange- čoplaq/ ؛ ب) ←(ق) ؛ ن) او دنگ - چپلاغ /udang- čoplaq/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ع) اودنگ - چپلاغ /udang - čoplaq/ ؛ ت) ابدنگ شبلاغ /ābdang šablaq/ ؛ اشر) ←(ن) ؛ گ) چبلاغ /če- belaq/ ؛

او - دنگ - چپلاق /o - dang - čoplaq/ (ا.مر) : از قطعات چوبی ابدنگ که به تیر متصل بود و نیروی چرخشی تیر را به پل منتقل می ساخت و سبب ضربه زدن به شلتوک داخل چال ابدنگ می گشت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ا دنگ چپاد /o - deng- čopād/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. چپلاق /čoplāq/ ؛ آ) او - دنگ - چپلاق /o- dang- čoplaq/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. او- دنگ - چپلاق /o- dang- čeplaq/ ؛ ع) او - دنگ - چپلاق /o - dang- čoplāq/ ؛ ت) ابدنگ شبلاق /ābdangšablāq/ ؛ |گ) چبلاق /če- belaq/ ؛

او دنگ - چکوش /owdang - čəkuš/ (ا.مر) : تخماق آبدنگ . **نک** : اُدنگ چپلاغ .

ب) ←** ؛ س) اودنگ سره /odang- sarə/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(ق) ؛ ت) آبدنگ سر /ābdang sar/ ؛ | گ) اودنگ چکله /owdang- čekale/ ؛

اَو - دنگ - چی /o – dang – či/ (ص.فا) : ۱. آب دنگ چی . ۲. مسئول اداره ی آبدنگ که وظایفی همچون راه اندازی آب دنگ و حفاظت برنج های مردم را بر عهده داشت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. او - دنگ - چی /u -dange - či/ ؛ با) او - دنگ - چی - /u- dange- či/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ۱.←** ، ۲. اودنگ - چی /u- dangə- či/ ؛ ع) ←(با) ؛ ت) او - دنگ - چی /ow - dang - či/ ؛ اشر) ۱. دنگ - چی /dang- či/ ، ۲. دنگ - کوب /dang- kub/ ؛ |گ) ←(ت) ؛

او - دنگ - خنه /o – dang – xonə/ (ا.مر) : محدوده ای سرپوشیده که چال آبدنگ در آن قرار داشته و کلیه‌ی عملیات تبدیل شلتوک به برنج در آن انجام می گرفت.

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) اودنگ خنه /odang - xonə/ ؛ ت) آب دنگ خنه /ābdang xonə/ ؛

او - دنگ - دندونه /o - dange- dandunə/ (ا.مر) : دندانه ی فولادی و زبانه دار متصل به پل آبدنگ که عمل شلتوک کوبی و تبدیل آن به برنج به وسیله ی آن انجام می گرفت .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) او - دنگ - دندونه /u-dange - dandunə/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) اودنگ /owdang/ ؛ |گ) او دنگ چکله /ow- dangčekale/ ؛

او دنگ -سر /udange- sar/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان کیاکلا ی قائم شهر . ۲. از محلّه‌های قدیمی

او - دنگ -سر /o - dange- sar/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. محلّ نصب آب دنگ . ۲. نام روستایی از دهستان دابوی جنوبی آمل .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) او - دنگ - سر - /u- dange- sar/ ؛ با) ۱.←** ، ۲. او - دنگ - سر /u - dange- sar/

sar/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. آبدنگسر /āb dangə- sar/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲.←(آ) ؛ ع) او – دنگ – سر /o - dang - sar/ ؛ ت) ۱. آب دنگه سر /ābdangesar/ ، ۲. او – دنگ – سر /ow - dang - sar/ ؛ اشر) سر – دنگ /sar - dang/ ؛

او – دنگ – کرسام/o - dange- kərsām/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهاردانگه ی سورتچی ساری .

او – دنگ – میل/o -dange- mil/ (ا.مر) : فلز حلقوی انتهای تیرکِ آبدنگ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) او – دنگ – میل /u- dange - mil/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛

او دنگه تیر/u dange- tir/ (ا.مر) :

بازی شب های عروسی، حنابندان و شب نشینی های مردم کوه نشین و ساکنین دشت در مازندران . در این بازی شبه ورزشی ، یک نفر به پشت خوابیده و پاها را دراز نموده و فرد دیگری که غالباً قویتر بوده روی مچ پاهای او نشسته و دو دست خود را به زیر پاهایش در قسمت پاشنه تا زانو برده و وی را که به حالت مستقیم و راست به طرف بالا می آورد و وادار به ایستادن می‌نمود .

او – دو/o - du/ (ا.مر) : **نک** : آبدغ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) دو /du/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) آب دو /ābədu/ ؛

او–دینگئن/o-dingoən/ (مص .مر) : ۱. به آب انداختن و خیساندن . ۲. کنایه از : ادرار کردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. او سر /u sar/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. او – دینگوئن /u - din guan/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. او – انگتن /o - angətan/ ؛ ع) او – دنگتن /u - dangətan/ ؛ ت) آب انگتن /ābengətən/ ؛

اور/ur/ (ا) : از لغت های سومری است به معنی شهر و آبادی بزرگ ولی بصورت پسوندی در بسیاری اسامی خاصّ زبان تبری وجود دارد که در تمامی آن‌ها مفهوم آبادی ، زیستگاه و شهر را دارد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ اک) ←** ؛

اُ – ور/o - var/ (ا.مر) : ۱. کنار آب . ۲. مستراح .

اغر) ۱.←** ، ۲. اوسر /o - sar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) اوسر /o - sar/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. او – ور /u - var/ ؛ ن) ←** ؛ ت) ۱. اوکنار /owkənār/ ، ۲. اکنار /akenār/ ؛ اک) اولب /ow - lab/ ؛

اور/ur/ (ا) : ۱. درّه . ۲. جنبش موزون و حرکت رقص گونه با بالا تنه و کمر . **نک** : دره .

اغر) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

اورا/urā/ : **نک** : آرا .

او – را/o - rā/ (ا.مر) : ۱. مجرای آب – آب راهه . ۲. راه آب بین منازل .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) او – را /u - rā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ۱. او – را /ow - rā/ ، ۲. آب – را /āb - rā/ ؛ اشر) ←** ؛ اک) آب – را /ab -rā/ ؛

اوراتک/urātek/ (ا.مک/ا.مر) : ۱. ارتفاعی روبروی روستای لیند سواد کوه . ۲. بخش پایانی و مرتفع درّه .

اوراتک غل/urātəkqal/ (ا.مک) : تپّه‌ای در شرق الاشت سواد کوه .

اوارد/əvārd/ (ا.مک) : روستایی از دهستان یخکش بهشهر .

اورازباد/orāz- bād/ (ا.مک) : دژی تاریخی در ساری که برخی منابع از آن یاد کرده‌اند.

اوراز – بخردن/orāz- baxərdən/ (مص.مر) : غصّه خوردن .

اغر) اراز هکاردن /erāz həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛

اورازیین/əvrāziyən/ (مص.مر) : برازنده بودن . **نک** : بییت داشتن .

اغر) اورزیین /əvrəziyən/ ؛ ب) ←** ؛ س) برازیین /berāziyen/ ؛ ق) ←(س) ؛

اور – بمان/ur –bemān/ (ا.مص) : ۱. به جنبش موزون در آمدن. ۲. قرو اطوار آمدن .

اغر) اور – بمئن /ur - bəmoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ن) اور – بموئن /ur – bemuan/ ؛ ع) ←** ؛ اک) اوراتفار /owr-

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

/atfār/ ؛

اوربموئن/ur-bəmuən/ (مص.مر) : قـر و غمـزه آمـدن – عشوه آمدن .

اغر) ←* ؛

اورت/evrət/ (ص) : ۱. زشت . ۲. بی نظم و ترتیب .

آ) ۱.←* ، ۲. اورد /evrəd/ ؛ ع) اوورت /overt/ ؛ ت) اوورد /ou verd/ ؛

اورتی/evrəti/ (ص/ش.ج) : ۱. درمقام نفریـن . ۲. مایـه‌ی عبرت . ۳. بی حساب و کتاب . ۴. زشت .

ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اوردی /evrədi/ ؛ ع) اوورتـــی /overti/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اور – چال/ur - čāl/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اورد/evrəd/ (ص/ش.ج) : ۱. بـد–زشـت و نازیبـا . ۲. واژه ای که در مقام ناخوشایند استعمال شود .

اغر) اک /ak/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛

اورزم/urzəm/ : **نک** : آرزم .

آ) ←* ؛

اور زیـن/urzin/ (ا.مـر) : آبچـک کپّـه‌های برنـج – چـتر محافظ کپه برنج .

س) ارزین /orzin/ ؛ ق) ←* ؛

اورسی/ursi/ (ا) : اورسی – پنجره‌های مشّبک قدیمی که به صورت عمودی باز و بسته می‌شوند .

اغر) ارسی /orsi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ با) اورسّی /uressi/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اورسّـی /uressi/ ؛ ن) اورسی /uresi/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

اورسی/ursi/ (ا) : نوعی کفش . **نک** : دوندی .

قص) ←* ؛

اورشم/uršəm/ (ا) : **نک** : ارشم .

آ) اویشم /uyšəm/ ؛

اورک/orək/ (ا) : گاو یا اسب را جهت چـرا بـا ریسـمان بلند مقیّد کردن . **نک** : اُبند – بندگا .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اورک /urək/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ارک /ərək/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اورک /orak/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) یرک /yərək/ ؛ | گ) هوریک /hurik/ ؛

اورکا/urkā/ (ا/ا.مک) : ۱. درّه ی کـوچـک . ۲. درّه‌ای در نزدیکی سات روآر قائم شهر . **نک** : درکا .

ق) ←* ؛ آ) درکا /dərkā/ ؛ پ) گوار /gowr/ ؛

اورک – بزوئـن/orək- bazuən/ (مـص.مـر) : ۱. بسـتن جانوران با ریسمان بلند . ۲. کنایه از : مطیع کردن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. ارک – بزئـن /orək- bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ارک بزئـن /orək- bazoən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ارک – بزوئن /ərək- bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ارک – بزان /orak- bazān/ ؛ ت) ارک – زئن /orak- zaən/ ؛ اشر) یرک – بزدن /yərək- bazədan/ ؛ | گ) هوریـک نزن /hurik- bezen/ ؛

او – رنگ/o - rang/ (ا.مر/ا.مـک) : ۱. بـه رنـگ آب . ۲. از روستاهای اطراف چالوس .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ | گ) او رنگ /ow -rang/ ؛

اورنگ/ureng/ (ا) : ماهیچه ی پا .

اغر) پزنـگ /pezang/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛

او رو/o -ru/ (ا.مر) : ۱. آبی که به سمت خزانـه ی آسیاب هدایت شود . ۲. پاروی قایق .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) اورو /owrow/ ؛

اوروس/urus/ (ا) روس – اهـل روسـیه . : **نـــک** : اُروس – ارس .

آ) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

او – روشن کر/u- rušən- kar/ (ا.مر) : ۱. حشـره‌ای آبـزی که دایره وار بـر سـطح آب چرخیـده و موجـب تمـیزی سطح آب شود . ۲. کنایه از حمایت بی‌مورد . **نـک** : اُ – صاف کا نک .

اغر) او – سو – گرک /o - sugarək/ ؛ ب) او – صاف کان /o-sāf - kān/ ؛ ق) ←* ؛ آ) او – روشنگر /u - rušəngar/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اوروشن گــرک /ou-rušen-garak/ ؛ ت) ۱. اوصاف کن /ow sāfkən/ ، ۲. آب صاف کن /āb sāf kən/ ؛ | گ) او روشنه کونی /ow - rušana-kunay/ ؛

اوری/uri/ (ا) : درختی است با نام لاتین quercus m.ət.f macranthra .

ت) ۱. ←* ، ۲. گوری /guri/ ؛

او – ریز/ow - riz/ (ا .مر) : آبریز شیروانی ساختمان . **نک** : اومتن .

آ) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) اُریز /o - riz/ ؛ | گ) ←* ؛

اوریس/uris/ (ا.مر) : **نک** : آمیس .

آ) ←* ؛

اوریشم/avrišəm/ (ا) : ابریشم .

اغر) اورشم /oršəm/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) اورشم /uršəm/ ؛ آ) اویشم /oysəm/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اورشم /aversem/ ؛ ت) ابرشم /abəršəm/ ؛ | گ) اورشوم /avrišom/ ؛

اوریم/urim/ (ا.مک) : از روستاهای بلوک خانقاپی واقع در راستوپی سواد کوه .

اوریم- تنگه/urim-tangə/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقاپی قائم شهر .

اوریم – رودبار/urim - rud-bār/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

اوز/oz/ (ا) : آرزو – خواسته .

اغر) آرزو /ārəzu/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ پ) آرزوک /ārzok/ ؛

اوز/oz/ (ا.مک) : از توابع دهستان اوز رود سفلی نور .

اوزار/uzār/ (ا) : ۱. پارچه ای دست بافت برای روانداز– چادر شب . ۲. سفره . ۳. غم و غصّه .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ایزار /izār/ ؛ ع) ازار /ezār/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) دس پیته /das pitə/ ؛

اوزر/uzər/ (ا) : نسیم شبانه‌ی کوه البرز که به سمت جلگه و دریا بوزد . **نک** : زوزر – ایاز .

اغر) اوزر /ozər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) اُزر /ozer/ ؛ ت) او زر /owzər/ ؛ اشر) او زیر /ozir/ ؛

اوزر/u-zər/ (ا) : سوز و سرما .

اغر) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

اوز رود/uz-rud/ (ا.مک) : نام دهکده ای در کوهستان نور.

اوز رود /uzrud/ (ا.مک) : نام رودخانه ای در کوهستان نور .

اوز – کتی/uz - kəti/ (ا.مک) : نام یکی از روستاهای دهستان چلندر کجور .

اوز – کلا/oz - kalā/ (ا.مک) : از توابع دهستان اوزرود سفلا نور .

اوزم/uzəm/ (ا) : ۱. گرداب . ۲. نقطه‌ای بلندی که آب از آن بیرون ریزد . ۳. آبگیر . **نک** : اُو گردشی .

اغر) غالزم /qālzəm/ ؛ ب) غارزم /qārzəm/ ؛ س) غرزم /qerzəm/ ؛ ق) ۱. غلزم /qəlzəm/ ، ۲. غزرم /qərzəm/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) وزون /vazon/ ؛ ت) وزان /vazān/ ؛

اوزنی/owzəni/ (ا) : هوو .

ع) هسنی /hosni/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) اویستی /avisti/ ؛

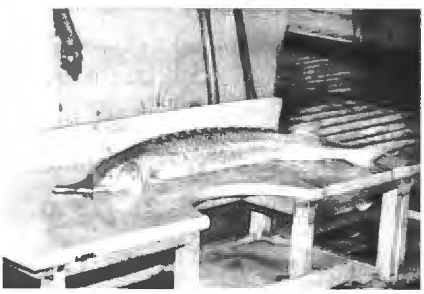
اوزنی زا/owzəni-zā/ (ا.مر) : فرزند هوو .

ت) ←* ؛

اوزود/uzud/ (ا.مک) : از توابع دهستان پل سفید سواد کوه .

اوزون – برون/uzun - borun/ (ا.مر) : ماهی خاویار خزری که بومیان آن را سگ ماهی نیز گویند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛



اوزون – برون

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ،

اوزی/uzi/ (ا.مص) : آب تنی – شنا .

اغر) تنو /tano/ ؛ س) سنو /sano/ ؛ ق) ←* ؛ آ) هـوزی /huzi/ ؛ ع) سـنو /sanu/ ؛ ت) سـینو /sinow/ ؛ | گ) اوبازی /ow - bāzi/ ؛

اوزیتا/uzitā/ (ا.مک) : از دهکده‌های استرآباد رستاق .

اوزی کر/uzi - kar/ (ص.فا) : آب تنی کننده .

اغر) تنوگر /tano gar/ ؛ س) سـنوگـر /sano - gar/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. هوزی کر /hazi - kar/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) هـوزی گر /huzi - gar/ ؛ ت) سـیناب گـر /sināb gar/ ؛ | گ) سینه اوگر /sinə - ow -gar/ ؛

اوزی کرون/uzi – karun/ (ا.مر) : ۱. شنا کنان – آب تنی کنان . ۲. محلّ آب تنی .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) هوزی کرون /huzi - karun/ ؛ ت) سینوکنان /sinowkonān/ ؛ | گ) سینه آو کودن /sinə - ow - kudan/ ؛

اوزینه/uzinə/ (ا.مک) : روستایی در شرق گرگان و متّصل به آن .

اوزینه – سر/uzinə - sar/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفور سواد کوه .

اوزی هاکردن/uzi-hākərdən/ (مص.مر) : آب تنی کردن.

اغر) اوتنی هکاردن /otani-həkārdən/ ؛ ق) ←* ؛

اوس/us/ (ص) : ۱. آبستن . ۲. معنی کنایی کـم تحـرّک . **نک** : آبس .

اغر) ۱. اوست /ost/ ، ۲. آوستن /āvəstən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) آوستن /āvəstən/ ؛ ق) آبستن /ābəstən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. آبسّـن /ābəssən/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اُس /os/ ؛ ع) آبس /ābes/ ؛ ت) آبسان /ābəsān/ ؛ اشر) او–اسـت /o-ast/ ؛ پ) آپوستن /āpustan/ ؛

اوسار/owsār/ (ا) : افسار . **نک** : اسار .

اغر) اوسار /osār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) اوسـار /usār/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اسّار /ossār/ ؛ ت) آبسار /ābsār/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ | گ) ←* ؛

اوسار سری/osār-sari/ (ا.مر) : شـاگردانـه . **نـک** : رسـن سری .

اوسّام/ossām/ (ا.مـر) : قـاشق چوبـی کـه از آن بـرای درآوردن ته دیگ استفاده کنند . **نک** : آسان کچه .

ع) ←* ؛ ت) اوسّان /ossān/ ؛ | گ) اسّوم /assum/ ؛



اوسار

اوس – بیّن/us - bayyən/ (مص. مر) : **نک** : آوسن بیّن .

آ) ←* ؛

اوست/ost/ (ص) : آبستن . **نک** : اشکم دار زن – باردار .

اغر) ۱.←* ، ۲. آوستن /āvəstən/ ؛ س) آوستن /āvəstən/ ؛ ق) ۱. اوس /us/ ، ۲. آوسّن /āvəssen/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. آوسن /āvəssen/ ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) آبـس /ābes/ ؛ ت) آبّسان /ābəssān/ ؛ پ) آپوستن /āpustan/ ؛

اوستی–بالا بزئن/usti- bālā-bazoən/ (مـص.مـر) : دسـت همّت به کمر زدن . **نک** : دس جورها کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) اوستی بالا بزوئن /usti- bālā- bazuən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) اوسی بالا بزوئن /usi bālā bazuan/ ؛ ع) آسّین همالین /āssin homāleyan/ ؛

اوسر/ow - sar/ : **نک** : اسر .

آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

او – سرت/ow - saret/ (ا.مر) : زیر آب رونگ .

اغر) اُ – تشنی /o - tašni/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) او– سرت /u - sarat/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. او – سرد /ow - sared/ ؛

اوسّن/avessan/ (ا) : مرحلـه‌ای از رشـد شـالی کـه درآن غلاف نشا دو برگ می‌شود . **نک** : آبس بیّن .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

اوسنی/owsani/ (ا) : داستان .

اغر) اوسانه /osānə/ ؛ ب) آسنی /āsni/ ؛ ق) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ | گ) اوسانه /owsānə/ ؛

او – سو/o - so/ (ا.مص) : **نک** : آبس .

س) ←* ؛

اوسو/o –su/ (ا.مص) : تمیز کردن فرش، پنجره و کف اتاق با آب و پارچه‌ی خیس – آب دستمال کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. اوسو /u - su/ ؛ با) اوسو /u - su/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ت) آب – هسون /āb hasun/ ؛

اوسون/ousun/ (ا) : افسون .

س) افسن /afson/ ؛ ن) ←* ؛ ت) افسون /afsun/ ؛ | گ) ←(ت) ؛

اوسوند/usund/ (ا) : گوسفند . **نک** : گسند .

اغر) گاسبند /gāsbənd/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. گوسبن /gusbən/ ؛ ق) گسفن /gosfən/ ؛ آ) گسفن /gəsfan/ ؛ ن) ۱. گسن /gəsan/ ، ۲. گسّن /gəssən/ ؛ع) گسّن /gossen/ ؛ ت) گسند /gosənd/ ؛ | گ) گوسوند /gosvand/ ؛ پ) گوسپند /gōspand/ ؛

اُوس – ها کردن/ous - hākərdən/ (مص .مر) : آبستن کردن .

اغر) اوست هکاردن /ost- həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اوس هکردن /ous hakərdan/ ؛ع) آبس هاکردن /ābes - hākordan/ ؛ ت) آبسان هکردن /ābəsān hakərdən/ ؛ پ) آپوسنیتن /āpusənitan/ ؛

اوسه – بتیم/ussə - bətim/ (ص .مر) : ۱. مرحله ای از رشد برنج – زمان دانه بستن برنج و گندم . ۲. کنایه از : شکم گنده .

ق) توس /tos/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←* ؛

اوسّی/ussi/ (ا) : **نک** : استی .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

اوسّی – تک/ussi - tək/ (ا.مر) : نوک آستین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. اوستی تک - usti/ tək/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بال تک /bālə-tek/ ؛ ت) بال تک /bāl tok/ ؛

اوشتک/oštak/ (ا) : **نک** : ششم .

قص) ←* ؛

اوشر/avšer/ (ا) : آبشار .

قص) ←* ؛

اوشم/ušem/ (ا) : ابریشم .

اغر) اورشم /oršəm/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) اویشم /oyšəm/ ؛ ع) اورشم /averšem/ ؛ ت) ابرشم /abəršəm/ ؛ | گ) اوریشم /avrišom/ ؛

اوشمک/ušəmək/ (ا) : گیاه خوشبوی کوهی با گل‌های آبی رنگ که برگ‌هایی شبیه به بوته‌ی کنجد دارد.

س) اُرشمک /or - šemək/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

اوشم – مکنا/ušem- mekenā/ (ا.مر) : روسری ابریشمی .

ب) اورشمی مکنا /avər- šəmi- məkenā/ ؛ س) ارشم مکنا /oršem- məkənā/ ؛

اوشن/ušən/ (ا) : **نک** : ارشمک .

اوشیب/ušib/ (ا.مک) : از دهات بارفروش بابل .

اوشییه/ušiyə/ (ا.مر) : زمینی که قبل از آغاز کشت، آب در آن جاریست .

س) ←* ؛

او–عرق در بوردن/o-areq-dar-burdən/ (مص.مر) : ۱. کنایه از: کاری که موجب شرمندگی شود . ۲. کنایه از : عرق ریزان پس از کار سخت .

س) ←* ؛

اوغلد/u- qald/ (ا.مر) : محلّ ورود آب به کرت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) اُره /orəh/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. اوغلت /u-qalt/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(با) ؛ ت) ←(با) ؛

اوف/uf/ (ش.ج) : از اصوات در بیان درد و افسوس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

اوفه/ufə/ (ش.ج) : **نک** : اوف .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ ن) ←** ؛ اک) اوفه /uffə/ ؛

اوقات – تل/owqāt - tal/ (ص.مر) : ۱. عصبانی . ۲. انکار . **نک** : برجلا .

اغر) اوقات – تلخ /oqāt- talx/ ؛ س) اوقات – تلی /oqāt - tali/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) اوقات – تلی /owqāt - tali/ ؛ قص) اوقات – تلی /uqāt - tali/ ؛ ت) ←(قص) ؛ اک) ←(اغر) ؛

اوقمار/oqamār/ (ا.مر) : کشتزاری که آب در آن فرو رود.

اوک/uk/ : ۱. پسوند تصغیر مانند پچوک . ۲. پسوند توصیف مثل برمندوک .

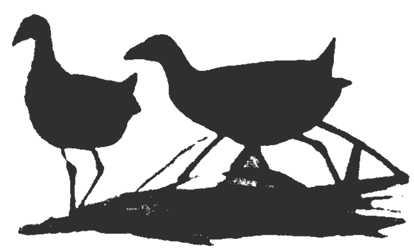
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. ایک /ik/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ اشر) ۱.←** ، ۲. دوک /duk/ ؛

او – کا/u - kā/ (ا.مر) : آب بازی کردن .

اغر) او – بازی /o - bāzi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ۱. او – کا /u - kā/ ، ۲. او – بازی /o - bāzi/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←(اغر) ؛ ع) او – کایی /u - kāi/ ؛ ت) آب – کی /āb - kəy/ ؛

او – کرک/u - kerk/ (ا.مر) : تاووسک . **نک** : اوتلا .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) اوکرک /ow kərk/ ؛



او – کرک

اوکرکا/o-kərkā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه‌ی هزار جریب ساری .

اوکرکا/o - kərkā/ (ا.مک) : نام روستایی در هزار جریب بهشهر .

اوکسر/oksar/ (ا.مک) : چشمه‌ای در حومه الاشت سواد کوه که آب معدنی آن مشهور است .

او – کش/u - kaš/ (ص.فا) : ۱. کسی که آب از چاه می کشد . ۲. آبکش برنج . **نک** : اوگیز .

اغر) ۱. او– کش /o - kaš/ ، ۲. آبکش /āb kaš/ ؛ ب) آب – کش /āb - kaš/ ؛ س) اُگیز /o - giz/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ۱.←** ، ۲.←(ب) ؛ ت) او – کش /ow - kaš/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ اک) آب کش /ab - keš/ ؛

او – کشی/u - kaši/ (ا.مص) : عمل قطع کردن آب شالیزار .

اغر) او – کشی /o - kaši/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) اُ– بیتن /o - baytən/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. او– بکشیین /u - bakšiyan/ ؛ ع) آب – کشیین /āb- kašiyan/ ؛ ت) آب کشئن /āb kešeən/ ؛ اک) ←(ت) ؛

اوکک/ukək/ (ا.مک) : روستایی از دهستان میان دو رود و رودپی ساری . **نک** : آلوکنده .

او – کلاچ/u - kəlāč/ (ا.مر) : مرغ ماهی خوار–قره غاز – باکلان .

اغر) او–کلاغ /o-kəlāq/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) آب– کلاچ /āb - kəlāč/؛

اوکله/ow - kelə/ (ا.مر) : جوی آب . **نک** : چره .

اغر) او– کله /o-kelə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) کیله /kilə/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. اوکله /u.kelə/ ؛ ع) ←** ؛ ت) جوکله /jukelə/ ؛ پ) کتس /katas/ ؛

او–کله/o-kelə/ (ا.مر) : جویبار– نهر .

اغر) ۱.←** ، ۲. کله /kelə/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) کیله /kile/ ؛ ق) ۱. کیله /kilə/ ، ۲. اوکیله /u-kilə/ ؛ آ) اوکله /u-kelə/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. اوکیله /u-kilə/ ؛ ع) ۱.←(آ) ، ۲. کیله /kilə/ ؛ ت) کله /kelə/ ؛ پ) کانکین /kānakin/ ؛

او–کنار/o-kənār/ (ا.مر) : سکوی کنار نهرها و رودخانه‌ها.

ب) ←** ؛ ق) چاکه /čakə/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ت)

اوکنار /ow-kənār/ ؛ **اشر)** کنار–اُ /kənār-o/ ؛ **گ)** اُ–کنار /ow-kənār/ ؛



او – کلاچ

او– کنس/o-kənəs/ (ا.مر) : از انواع ترشی محلّی که مواد آن ازگیل، آب و نمک می باشد . نـگاه شـود بـه: اُکنس. کاندس. کنس. کندس. شورکنس. شورکندس. شورکاندس. کنس او.

س) کندس ترشی /kəndəs terši/ ؛ **ق)** کنس شور /kənəssur/ ؛ **آ)** ۱. او–کنس /u-kənəs/ ، ۲. کنس او /kənəs-u/ ؛ **ن)** ۱. کنس ترشی /kənəs tərši/ ، ۲. کنس–اُ /kənəs-o/ ؛ **ع)** او– کنس /u-kones/ ؛ **ت)** آب دکرده کنس /konəs/ ؛ **گ)** اوکونوس /ow-kanus/ ؛

اوکه – سر/ukə - sar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان جلال ازرک جنوبی بابل .

او– کیله/u- kilə/ (ا.مر) : **نک** : اوکله .

اغر) او کله /o- kelə/ ؛ **ب)** ←(اغر) ؛ **س)** کیله /kilə/ ؛

ق) ←(س) ؛ **آ)** ۱.←* ، ۲. اوکله /u kelə/ ؛ **ع)** ←* ؛ **ت)** ۱.←* ، ۲. آب کله /āb- kelə/ ؛ **اشر)** کیل – او /kil- o/ ؛

اوُکینگ زنک/ow-king zanak/ (ا.مر) : **نک** : دم لکن .

قص) ←* ؛

او گر/u - gər/ (ص) : **نک** : اُگر .

آ) اگر /əgər/ ؛ **ن)** اگر /əger/ ؛ **ع)** اوگر /oger/ ؛

او –گردان/o-gərdān/ (ا.ا) : آبـگردان – از وسـایل آشپزخانه از جنس مس یا روی و فلزات دیگر .

اغر) ←* ؛ **س)** آب گردُن /āb-gərdon/ ؛ **ق)** آب گردون /āb-gərdun/ ؛ **آ)** ←(ق) ؛ **ن)** ۱.←* ، ۲. اُگردون /o-gardun/ ؛ **ع)** اوگردن /u-gardon/ ؛ **ت)** آب گردان /ābgardān/ ؛ **گ)** اوتاس /ow-tas/ ؛

او گردشی/u gərdəši/ (ا) : قلزم – گرداب .

ب) ←* ؛

اوگردشـی/o-gərdəši/ (ا.مـر) : ۱. گرداب. آب گیـر ۲. نقطه‌ای از بلندای صخره که آب از شکاف آن به پایین ریزد. آبریز صخره‌ای.

اغـر) ←* ؛ **ب)** ←* ؛ **س)** ←* ؛ **آ)** ←* ؛ **ع)** گردو /gerdo/ ؛

او – گز/u – gəz/ (ا.مر) : از بیماری هـای پوستی کـه از نیش حشره ای به همین نام پدید آید .

ب) ←* ؛ **س)** ۱.←* ، ۲. او گز /u - gez/ ؛ **ق)** ←* ؛ **با)** او گز /u - gaz/ ؛ **آ)** ←* ؛

او – گذر/u - gəzər/ (ا.مر) : گذار – محلّی از رود کـه بـه سبب عمق کم،جهت عبور مناسب است . **نک** : اوگن .

ب) او – گاذر /o- gāzər/ ؛ **س)** ۱.←* ، ۲. گذر /gəzər/ ؛ **ق)** ←* ؛ **با)** ←* ؛ **آ)** ←* ؛ **ع)** اوگن /ougan/ ؛ **ت)** او – گزر /ow- gozar/ ؛ **پ)** آپان ویترک /āpānvitrak/ ؛

او – گل/u- gal/ (ا.مر) : **نک** : آگل .

با) ←* ؛ **آ)** ←* ؛ **ع)** ←* ؛ **گ)** آگول /āgul/ ؛

او– گن/u - gan/ (ا.مر) : گدار– محلّی از رود که به سبب عمق کم،جهت عبور مناسب است.

س) گزر /gəzər/ ؛ **ق)** او – گزر /u- gəzər/ ؛ **آ)** ←(ق) ؛ **ن)** او – گزر /o - gəzar/ ؛ **ع)** ←* ؛ **ت)** گزر /gozar/ ؛ |

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

گ) وی یر /viyer/ ؛

او – گندو/u – gando/ (ا.مر) : آب بویناک و متعفن. نک : آگندو .

اغر) او – گندو /o - gandu/ ؛ س) گندو /gando/ ؛ آ) ۱.→* ، ۲. گنّو /gannu/ ؛ ع) اوگنو /ou-ganu/ ؛ ت) گنا /ganā/ ؛

او- گندو/o-gandu/ (ص.مر/ا.مر) : ۱. آب بویناک . ۲. کنایه از افراد کثیف .

اغر) ۱.→* ، ۲. گندو /gando/ ؛ ب) گندو /gando/ ؛ س) →(ب) ؛ ق) گندو /gandu/ ؛ با) گنّو /gannu/ ؛ آ) ۱.→* ، ۲.→(با) ؛ ن) گنّو /ganno/ ؛ ع) →(ن) ؛ ت) گندو /gandow/ ؛ اشر) →(اغر) ؛ اُک) گنده او /gandə-ow/ ؛

او گو/o - go/ (ا.مص) : ۱. نابود کردن . ۲. از بین بردن مال .

اغر) →* ؛ ب) کیرگو: kir-go ع) کیرگو /kirego/ ؛ ت) کیرگاب /kirə gāb/ ؛

او- گو/o-go/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. حیف و میل . ۲. آماده کردن خزانه شالی . ۳. آماده ساختن زمین شالیزار جهت نشا .

اغر) →* ؛ س) →* ؛ ن) →* ؛

اوگیر/u - gir/ (ا.مر) : ۱. آبگیر – حوضچه‌ی طبیعی . ۲. تخته ی نازک .

اغر) اوگیر /o -gir/ ؛ ب) →(اغر) ؛ س) →(اغر) ؛ ق) →* ؛ با) →* ؛ آ) →* ؛ ن) →* ؛ ع) →* ؛ اشر) →* ؛ اُک) او-گیر /ow - gir/ ؛

او- گیر/o-gir/ (ص.فا) : نک : اوگیر .

ق) →* ؛ ع) او-گیر /u-gir/ ؛ اُک) اوگیر /ow-gir/ ؛

اوگیز/ogiz/ (ص.فا) : ۱. کسی که از چاه آب کشد . ۲. آبکش .

اغر) اُ-کش /o-kaš/ ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) اوگیز /u-giz/ ؛ با) →(ق) ؛ آ) ۱.→(ق) ، ۲. اوگیر /u-gir/ ؛ ن) ۱. اُ-گیر /o gir/ ، ۲. اُذر /o-dez/ ؛ ت) او-گیر /ow-gir/ ؛

اوگیزون/u- gizun/ (ا.مر) : نک : اُگیزون .

س) اگیزن /o- gizon/ ؛ ق) →* ؛ با) →* ؛ ع) اودیزون /ou-dayzon/ ؛

اولاچکو/ulāčaku/ (ص.مر) : ابله رو . نک : آفله چکود .

اغر) ۱. اوله – چکو /olə - čaku/ ، ۲. اوله – چکوک /olə- čakuk/ ؛ س) →* ؛ ق) ۱. آفله رو /āfləro/ ، ۲. برجک /barjok/ ؛ آ) →(ق) ؛ ن) اوله چکود /ulə- čakud/ ؛ ع) چکود /čokod/ ؛ ت) ابله چکوت /ābləčəkut/ ؛ اشر) اوله چکّرو /olə - čekkeru/ ؛ اُک) اوله چوکور /owlə - čukur/ ؛

اولا چکور/ulā- čakur/ (ص.مر) : نک : اوله چکوک .

با) →* ؛ اُک) →* ؛

اولپ/ulap/ (ا.مر) : پهلوی انسان و حیوان .

ق) کش /kaš/ ؛ ن) اولب /ulab/ ؛ ع) اولف /olaf/ ؛ ت) ۱. آب لپ /āblap/ ، ۲. اولپ /owlap/ ؛

اول تا/avaltā/ (ا) : نخی که چوب اوّل خیش را به هم وصل می کند تا یوغ از جای خود خارج نشود . نک : اول .

س) →* ؛

اول چو/avəl – ču/ : چوبی که در دو سمت گردن گاو قرار گرفته و بوسیله‌ی ریسمانی از زیر گردن گاو به هم وصل می شود. نک : ابل چو .

س) →* ؛

اول چو/avəl - ču/ (ا.مر) : نک : ابل چو .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) ۱.→* ، ۲. ابل چو /abəl - ču/ ؛ ق) →* ؛ با) ال – چو /al - ču/ ؛ آ) →(با) ؛ ن) →* ؛ ت) شل چو /šələču/ ؛

اولش/uleš/ (ا.مر) : نک : آمیس .

آ) →* ؛

او - لش/o - ləš/ (ا.مر) : جلبک روی آب .

ب) →* ؛ س) ۱.→* ، ۲. الش /aleš/ ؛ ق) ۱.→* ، ۲. آلش /āləš/ ؛ آ) او – لش /u – leš/ ؛ اُک) لیم /lim/ ؛

اول شو /avele-so/؛ شب زفاف.

اولک/olək/ (ا) : بهانه . نک : بانه .

اغر) بلک /balək/ ؛ ب) →(اغر) ؛ با) →* ؛ آ) →* ؛ ن) بلک /balak/ ؛

اول – کش/avəl – kaš/ (ق) : دفعه‌ی اوّل – بار اوّل .

آوانوشت : (اَ = a) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (Z = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

اغر) ←* ؛ ب) ابّل - کـش /abbəle - kaš/ ؛ ق) اوّل - کش /avvele - kaš/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) اوّل - کش - /avval kaš/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛

اوّل - کل/avvəl - kel/ (ا.مر) : شخم اوّل زمین . نــک : بن بور .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

او-لم/aw-lam/ (ا.مر) : ۱. گرداب . ۲. جایی که آب جمــع شده باشد .

ت) ←* ؛

او - لمّاک/u - lemmāk/ (ص.مر) : آبـدار- بیـش از حـد آبدار .

اغر) او - دار /o - dār/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) آب لمبو /āblombu/ ؛

اوّل مـج/avvel - mej/ (ا.مـص) : لگدمـال کـردن کـود گیاهی در خزانه ی برنج .

س) اول - مج /avəl - məj/ ؛ ق) لوهایتن /luhāytən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) امباره متن /ambārə - metan/ ؛ ت) ۱. امبـاره هکردن /ambārə hakərdən/ ، ۲. دمتن /damətən/ ؛

او - لنگ/u - lang/ (ا) : دو شــاخه‌ی متّصل بـه سـبد و زنبیل میوه چینی .

ق) ←* ؛ ع) گالنگ /gālang/ ؛ ت) اولنگ /olang/ ؛ | گ) گوشه /gušə/ ؛

اولنگ/ulang/ : از روستاهای کوهسار فندرسک استرآباد .

اوله/ulə/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اوله/ulə/ (ا) : آبله .

اغر) اوله /olə/ ؛ آ) ←* ؛ اشر) ←* ؛

اولی/uli/ (ا) : ۱. کرت هــای شـالی کـاری-کـرت هـای کوچک و بزرگ بی شکل . ۲. برکه ی عمیـق . ۳. آب تنی . **نک** : بن دنی بن - اُ تنی .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) او - اولی /o - uli/ ؛ ع) ←* ؛ ت) الی - هال /oləy- hāl/ ؛

اولیا ء الله آملی/oliyāollāhe- āmoli/ (ا.مر) :

نویسنده و تاریخ نویس پرآوازه‌ی مازندرانی که تاریخ رویان را در مورد پدید آمدن ولایت رویان و رستمدار و شـرح حـال سلاطین مازندران غربـی بـه رشتـه‌ی تحریـر در آورد. ایـن کتاب از منابع ارزشمند حوادث گذشته ی مازندران بـه شـمار می آید .

نام اصلی او محمد بن حسن آملی است و مورد توجـه ملـک فخر الدوله حسن بن شاه کیخسـرو- پادشـاه مـازندران - از سلسله ی باوندیه کینخواریه بوده و پس از قتل ملک مذبـور به دست پسران افراسیاب چلاوی در ۷۵۰ (هـ) که نـا امنـی آمل را فرا گرفته بود اولیاء اللـه آملی نیز از آمـل بـه رویـان مهاجرت کرد و مورد توجه ابوالمعانی فخر الدوله شـاه غـازی بن زیار بن کیخسرو و از شاهان پادوسبانی واقع شد و بنا بـه خواهش وی تاریخ رویان را تألیف کرد. این تـاریخ، مشـتمل بر شرح اوضاع تاریخی مازندران و رویان تا سـال ۷۵۰ (هــ) که در مقدّمه ی تاریخ میر ظهیر الدین مرعشی آمـده اسـت و مورّخ مزبور از آن استفاده نموده است .

اولیا خون/oliyā xun/ (ص.فا) :

در شبیه خوانی به همه‌ی کسانی که در نقش یاران و دوست داران امام حسین (ع) ظـاهر شـده و بخشـهایی از مجـالس تعزیه را بخوانند اولیا خوان گفته می‌شود. در عین حـال اولیـا خوان نام دیگر دارندگان نقش مثبت در تعزیه یعنـی موافـق خوان هاست.

اولی بن/uli- bən/ (ا.مر) : پایین‌ترین قسمت کرت زمین .

س) بن اولی /bən - uli/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←* ؛

اومال/umāl/ (ا.مک) : روستایی در قائم شهر .

اومال/o - māl/ (ا.مک) : ۱. از دهکده‌هـای بهشـهر . ۲. از توابع دهستان میان دورود ساری . ۳. از توابع دهسـتان بندپی بابل .

اومخ/umex/ (ا) : میخ‌هایی دست ساز بـه طـول سـی تـا چهل سانتی‌متر که جــهت اتّصـال تنـه‌ی درختـان در ساختمان پل به کار می رفت .

اغر) اومخ /o - mex/ ؛ ع) ←* ؛

او - مر/u - mar/ (ا.مر) : **نک** : اُمر .

آ) ←* ؛

او-مرز/o-marz/ (ا.مر) : ۱. مرز اوّلیه ی شـالیزار . ۲. مـرز آبی.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) مـرز /marz/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. ورز /varz/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛

او - مرزه/u - marzə/ (ا.مر) : **نک** : امرزک .

او مند/omənd/ (ا.مک) : روستایی در هزار جریب .

او - منی/ow - mani/ (ا.مر) : منی – آب حاوی نطفـه ی مرد .

س) مل اُ /mal - o/ ؛ ن) کمر – اُ /kamar - o/ ؛ ع) ←* ؛ | ک) ←* ؛

او-مهر/ow-mahar/ (ا.مر) : **نک** : او – مر .

ب) ←* ؛ س) اُ-مهر /o-mahar/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اومر /umar/ ؛ ع) اومهر /ou-mahr/ ؛ ت) آب بیلی مهر /ābbilimahr/ ؛

اومید/umid/ (ص) : باردار– حامله .

آ) ←* ؛

او-میس/umis/ (ا.مر) : جلبک روی آب . **نـک** : الـش – آمیس .

س) وگ لیز /vag liz/ ؛ با) ←* ؛ آ) اولـش /u-leš/ ؛ ت) ۱. آب لیم /āblim/ ، ۲. پیربک لهب /pir bak lahab/ ؛

او-میش/o-miš/ (ا.مر) : موش آبی .

اغر) ←* ؛ ب) او-گـل /o-gal/ ؛ س) گـل /gal/ ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) او-گل /u-gal/ ؛ ع) ←(آ) ؛

او-میلا/u-milā/ (ا.مر) : ۱. گیلان شـاه . ۲. از خـانواده آب چلیکان با نام علمی scolopacida .

ب) امیلا /omilā/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. میـلا /milā/ ؛ ق) میلا /milā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

اون/un/ (ص) : آن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←* ؛ ت) اون /on/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲.←(ت) ؛ | ک) ←* ؛

اونا/unā/ (ض) : آن‌ها . **نک** : آدم نمونا .

اغر) ۱.←* ، ۲. اونان /unān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) اونـــان /unān/ ؛ ع) اوشون /ou-šon/ ؛ ت) اوشن /ošən/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. اونا /onā/ ؛ | ک) اوشان /ušan/ ؛ پ) اوشان /ūšān/ ؛

اوناج/unāj/ (ا) : **نک** : انداج .

آ) ←* ؛

اوناژ-هاکردن/unāž-hākərdən/ (مص.مر) : **نک** : اُ-داری. اوداری.

اغر) اُ-داری هکاردن /o-dāri-həkārdən/ ؛ | ک) اوداری گودن /ow-dāri kudan/ ؛

اونانی/unāni/ (ا) : ۱. اجنّه . ۲. کنایه از: انسـان بدقیافـه و وارونه کار . ۳. کنایه از: افرادی که رفتار غـیر متعـارف دارند . **نک** : آدم نمونا .

اغر) اونا /unā/ ؛ ب) اونان /unān/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) اوهانی /uhāni/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ن) ←* ؛ ت) اون طرفی /on tarefi/ ؛

اون – بـاردی/un-bārdi/ (ا.مـر) : دفعـه‌ی قبـل – بـــار گذشته.

اغـر) ۱.←* ، ۲. اون سـفر /un-safər/ ؛ ب) ←* ؛ س) اُون سـفه کـش /on-safə-kaš/ ؛ ق) اون سـفرکش /on-saferkaš/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) اون دفّـه /un-daffə/ ؛ ع) اون سفرکش /oun-safar-kaš/ ؛ ت) اون دفّه /on daffə/ ؛ | ک) اوسفر /u- safar/ ؛

اون پره/un-parə/ (ق) : آن بار–آن دفعه .

اغـر) ۱.←* ، ۲. اون کـش /un-kaš/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پره /parə/ ؛ ق) اون کش /un-kaš/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) اون کش /onkaš/ ؛

اونتا/untā/ (ض) : آن یکی .

اغـر) ۱.←* ، ۲. اونکـی /unəki/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. او-اتّـا /u-attā/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اونـدا /undā/ ؛ ع) اون یتّـه /un-yettə/ ؛ ت) اون یکی /onyeki/ ؛ | ک) اویته /uyta/ ؛ پ) اُن /un/ ؛

اون – تاره/un-tārə/ (ض) : آن را–آن یکی را – برای آن یکی .

اغر) ۱.←* ، ۲. اون دره /undərə/ ؛ ب) ← ؛ س) ۱.← ، ۲. اون – تـاره /on-tārə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱. اون اتـاره /un-atā-rə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ن) ←* ؛

ع) اونه /ounə/ ؛ ت) اونه /onə/ ؛ | گ) اوی تاره /ui - tā -rə/ ؛

اون طوری/un-tori/ (ق) : آن طـور - آن گونـه . **نـک** : اونتی .

اغر) ۱. اونتـی /unti/ ، ۲. اون جـوری /un-juri/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) اوتـی /oti/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←*(اغر)* ؛ع) اون جوری /un-juri/ ؛ ت) اوته /ota/ ؛ *اشر)* ←* ؛ | گ) اوتو /uto/ ؛

اونتی/unti/ (ق) : آن طور - آن گونه .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اون تـرا /un-tarā/ ؛ ع) اون جـور /oun-jur/ ؛ ت) ۱. اوته /ota/ ، ۲. اِته /eta/ ؛ | گ) اوتو /u - tow/ ؛

اون جور/un-jur/ (ق) : آن طور - آن گونه . **نـک** : اوتـه - اونتی .

اغر) ۱.←* ، ۲. اون چم /un čam/ ؛ س) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اون - جوری /un-juri/ ؛ع) ←* ؛ ت) او - جور /u - jur/ ؛ *اشر)* اون - جـوری /un-juri/ ؛ | گ) ←* ؛ پ) اوقون /ōqōn/ ؛

اون-جه/on-jə/ : آن جا .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) او-جـه /u-je/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ *اشـر)* ←* ؛ | گ) اویه /u- ya/ ؛ پ) آنود /ānōd/ ؛

اون - چک/un-čak/ (ق.ز) : دفعه‌ی پیش - آن دفعه .

اغر) ۱.←* ، ۲. اون -سـفر /un-safər/ ؛ س) اون سـفه /unsafə/ ؛ ق) اون -کش /un-kaš/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) اون کش /onkaš/ ؛ | گ) اوی سفر /ui - safar/ ؛

اونچی/un-či/ : آن چه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* اون چـه /un-čə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←*(با)* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←*(با)* ؛ ت) اون چی /onči/ ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲. اُن چـی /on-či/ ؛ پ) چیکامیچ /čəkāmič/ ؛

اون چیه/un-čiyə/ (ا) : ۱. چیستان . ۲. آن چیست؟ .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) مثـل متیـن /masalə-matin/ ؛ ت) اُن چیه /on čiya/ ؛ | گ) ←* ؛

اوندا/undā/ (ض) : **نک** : اونتا .

اغر) اونتا /untā/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ ق) ←*(اغر)* ؛

اونداج/undāj/ (ا) : **نک** : انداج .

اون -درمه/un-darmə/ (ق) : از آن طـرف - آن طـرف . **نک** : ادن وردری .

اغر) ۱. اون - ور /un-var/ ، ۲. اون وری /un-vari/ ؛ س) ۱. اُن دیـم /on-dim/ ، ۲. اُن ور /on-var/ ؛ ق) اُن - ور /on-var/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) اون وری /oun - vari/ ؛ ت) اورا /ourā/ ؛ | گ) اوور /ou- var/ ؛ پ) اُورون /avarōn/ ؛

اون - دره/un-dərə/ : ۱. آن را - آن یکی را . ۲. برای آن یکی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ | گ) اونی ره /ouni - rə/ ؛

اون - دفه/un-dafə/ (ق.ز) : دفعه‌ی قبل . **نـک** : اون ولا - اون چک .

اغر) ۱.←* ، ۲. اون - وَله /un-valə/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) اُن دفه /on-dafə/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* اون دفـه /on-dafə/ ؛ | گ) اوی دفه /ui - dafə/ ؛

اونده/evande/ (ق) : این قدر - این اندازه .

اغر) انده /ande/ ؛ ب) ←*(اغـر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) ←* ؛ آ) انّه /anne/ ؛ ت) ایـن انـدا /in andā/ ؛ | گ) انـده /andə/ ؛

اون دیـم/un-dim/ (ق) : ۱. پـس از آن - سـپس . ۲. آن گاه . ۳. ظرف . **نک** : آمسن .

اغــر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

اون - سره/unə-serə/ : ۱. آن را - آن یکـی را . ۲. بـرای آن یکی . **نک** : اون دره .

اغـر) ۱. اون دره /un-dərə/ ، ۲. اون ره /un-rə/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ ق) اونتا /untā/ ؛ع) ←* ؛ ت) اون سر /on sar/ ؛ | گ) اونه ره /unə- rə/ ؛

اون سفر/un-safər/ (ق) : آن بار-آن دفعه . **نک** : ان گدر

.اون گادر.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. اون سـفر کش /un-safər-kaš/ ؛ ن) ←* ؛ع) اون سـفر /unsafar/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) اون سفر /un-səfar/ ؛ | گ) اوی سـفر /o-sefar/ ؛

اون سفه/un-safə/ (ق) : پس از آن – سپس – بعد . **نـک** : اون مسن .

اغر) ۱.←* ، ۲. اون وله /un-valə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱. اون سـفر /unsafər/ ، ۲. اون سـفر کـش /un-safər-kaš/ ؛ ع) ۱. ان سفر /ən-safar/ ، ۲. ان – سفر – کش /en-safar-kaš/ ؛ ت) اِن سـفرلایه /en safərlāyə/ ؛ اشر) اُن سفر /on-səfar/ ؛

اون سفه کش/un-safe-kaš/ (ق) : آن دفعه – بارقبل .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) اون سـفرکش /un-safərkaš/ ؛ ع) اون سفرکش /oun safar kaš/ ؛ ت) اون سفرلایه /on-safər lāyə/ ؛

اونشو/unšu/ (ا) : از مرکبات که از محصولات کشـاورزی متداول در منطقه است .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

اونشه/unšə/ (ا.مک) : مرتعی در امام زاده حسن شهرستان سواد کوه .

اونّک/unnak/ (ا.مک) : نام روستایی در دهستان خـیر رود کنار نوشهر که به آن اوننک و آبندانک هم گفتـه مـی شود .

اونک/unək/ (ص.نس) : آبکی .

اغر) اولیک /olik/ ؛

اون کتره/on-katrə/ (ق) : آن بار – آن دفعه . **نـک** : اون پره .

اغر) ۱. اون کـش /un-kaš/ ، ۲. اون – سـفر /un-safər/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. اون سفه /un-safə/ ؛ س) ان سفه /on-safə/ ؛ ق) اون کـش /on-kaš/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) اون سفر /un-safar/ ؛ ت) اون سفر /on safər/ ؛ اشر) ←* ؛

اون کش/unkaš/ (ق) : آن بار – آن دفعه . **نک** : اون ولا – اون چک .

اغر) ۱.←* ، ۲. اون پره /un-parə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) اون – کـش /on-kaš/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛

اونکی/unəki/ : آن یکی . **نک** : اونتا .

اغر) ۱.←* ، ۲. اونتا /untā/ ؛ ق) اونتا /untā/ ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) اون – یتّا /un-yattā/ ؛ع) اون یتّـه /un-yettə/ ؛ ت) اون یکی /on-yeki/ ؛ اشر) اونیکی /oniki/ ؛ | گ) اویتـا /uyta/ ؛

اون – گدر/on-gədər/ (ق) : آن وقت – آن زمان. نــک : گدرگادر .

اغر) اون سـفر /un-safər/ ؛ ب) اون گـادر /un-gādər/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. اُن گادر /on-gāder/ ؛ ق) ←* ؛ با) اون – گدر /un-gədər/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) اون – وخـت /un-vaxt/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) اون وخت /on vaxt/ ؛ |گ) اووخت /u - vaxt/ ؛ پ) ادک /adak/ ؛

اون گل/oun-gal/ (ق) : آن بار – آن مرتبـه . نـک : اون گادر.

اغر) ←* ؛ ب) اون گـادر /un-gādər/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) اون گدر /un-gədər/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ع) اون کـش /un-kaš/ ؛ ت) اون کش /on kaš/ ؛ |گ) اوگل /ugal/ ؛

اونما/unəmā/ (ا.مر) : ۱. از ماه هـای تـبری – اولیـن مـاه تبری . ۲. آنرا .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) اوله ما /ouləmā/ ؛

او–نمیر/u-nəmir/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

اون وخت/un-vaxt/ (ق.ز) : آن زمان – آن وقت . نـک : ان گدر .

اغـر) ←* ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) اُن وقـت /on-vaqt/ ؛ ق) اون – وقت /un-vaqt/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) اون – وخت /on-vaxt/ ؛ |گ) ←* ؛

اون – ور/un-var/ (ق.مک) : آن طرف – آن سو .

اغر) ۱.←* ، ۲. اون – ور /on-var/ ؛ ب) ← ؛ س) ۱.← ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←*

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (c̄ = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (z̄ = ژ) (s̄ = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

؛ع) ←* ؛ت) اون – ور /on-var/ ؛ اشــر) ۱.←* ، ۲.←(ت) ؛ |گ) اوور /uvar/ ؛

اون – ورتر/un-vartər/ (ق.مک) : آن طرف تر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. اُن ورتر /on-vartər/ ؛ ق) اون – وتّر /un-vattər/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←* ؛ ن) اون – ورتـر /un-vartar/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) اُون–ورتر /on-vartar/ ؛ اشر) ۱.←(ن) ، ۲.←(ت) ؛ | گ) اوورتر /uvartar/ ؛

اون – ورترك/un-vartərək/ (ق) : کمی دورتر .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. اُن ورتــرک -on/ vartərək/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) اون– وتّــرک -un/ vattərək/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲.←* ؛ع) اون – ورتـرک -un/ vartarak/ ؛ ت) ان – ورتری /on-vartari/ ؛ اشر) ۱.←(ع) ، ۲. اون– سوترک /on-sutarak/ ؛ | گ) یوورتـری -uvar/ taray/ ؛

اونورجه/un-varje/ (ق) : از آن طرف .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) از اون ور /az-un-var/ ؛ ت) آن سـر درکه /on sar darke/ ؛ |گ) او طرفه جی /u-tarafaji/ ؛

اون – وردری/un-var dari/ (ق) : از آن طـــرف – آن طرف .

اغر) اون وری /unvari/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) اون وری /on-veri/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

اون – ولا/un-vəlā/ (ق.ز) : دفعه‌ی قبل .

اغر) ۱. اون – کش /un-kaš/ ، ۲. اون وله /un-valə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. اون وله /un-valə/ ، ۲. اون ولـه /on-valə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) اون کش /un-kaš/ ؛ ت) اون کش /on-kaš/ ؛ | گ) او والـی -u/ vāli/ ؛

اونه سـر/unəsar/ (ا.مـک) : مرتعی جنگلی در نزدیکی روستای ویسر کجور .

اونه- ما/une-mā/ (ا.مر) : از ماه هـای گـاه شمـار سـنتی مازندرانی . نک : اونما .

اونی/u-ney/ (ا.مر) : ۱. نـی ای کـه داخـل آب رویـد . ۲. کنایه از: افراد لاغر . **نک** : آبدغ .

اغر) اونه /o-ne/ ؛ س) ←* ؛ با) اونی /unay/ ؛ ن) ←(با)؛

اونیکه/unikə/ (آن که) : ۱. آن گاه – آن وقت ۲. آن که.

ع) اون که /un-ke/ ؛ پ) آنک /ānak/ ؛

او–وال/o-vāl/ (ا.مر) : جوی آب .

اغر) ۱.←* ، ۲. وال /vāl/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) او– وال /u-vāl/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) وار /vār/ ؛ ن) او–وار -o/ vār/ ؛ع) لاجو /lāju/ ؛ ت) لِـه جـو /leju/ ؛ اشر) وال /vāl/ ؛

او– وک/u-vak/ (ا.مر) : ۱. قورباغه‌ی آبزی . ۲. کنایـه از : کسی که زیاد آب یا چای می نوشد .

اغر) او–وک /o-vak/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. او–وک -u/ vak/ ، ۲. وک /vak/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) وگ /vag/ ؛ ت) پیربک /pirbak/ ؛

او–وهر/uveher/ (ا.مر) : ۱. مجرای آب – آب راهه . ۲. راه آب بین منازل . **نک** : اُ را .

اغر) أو–را /o-rā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) او–بـره -u/ barə/ ؛ ن) او – وهـیر /o-vehəyr/ ؛ع) ←(آ) ؛ ت) آب ویر /ābveyr/ ؛

اوهاری/o-hāri/ (ا.مص) : آبیاری .

اغـر) او داری /o-dāri/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) آبیـــاری /ābyāri/ ؛ آ) اوآری /u-āri/ ؛ ن) ←* ؛ع) اوداری /udāri/ ؛ ت) آب داری /ābdāri/ ؛ |گ) اوداری /ow-dāri/ ؛

اوهاشی/u-hāši/ (ص.مر) : ۱. آغشته به آب – خیـس . ۲. او آشی u-āši هم گفته می شود . **نک** : اوآشی .

ب) اوآشـی /o-āši/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) آب هشـو /ābhəšu/ ؛

اوهاکت/o-hāket/ (ص.مف) : میوه ی پخته شده– میـوه های بسیار رسیده و آبدار . **نک** : آش تلوک .

ب) ←* ؛ ق) او–دکت بار /u-dakətə-bār/ ؛ آ) اودکت -u/ dakət/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. اودکت /o-dakat/ ؛ع) ←* ؛ ت) آبرس /ābrəs/ ؛

اوهان/uhān/ : **نک** : آدم نمونا .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغر) اونا /unā/ ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛

اوهانی/ohāni/ (ا) : ۱. موجود خیالی . ۲. و نیز به دراویش (به سبب هیات و لباس غیر متعارف آن‌ها) گفته می‌شده است . **نک** : حق ماجود .

ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) اونانّی /unānni/ ؛ ت) اون طرفی /ontarəfi/ ؛

او هپاتن/u-həpātən/ (مص.مر) : آب پاشی .

اغر) او-بپاشیین /o-bəpāšiyən/ ؛ ق) آب پاشی /āb-pāši/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) اوپاشی /u pāši/ ؛ ت) آب دپاتن /āb dəpātən/ ؛ |ک) اوشوندن /ow-šondan/ ؛

او هکشی/u həkəši/ (ص.مف/ا.مر) : ۱. آب کشیده-خیس شده-کنایه از : غسل داده . ۲. به کدوی آب پز نیز گویند .

اغر) او-بکشییه /o-bakešiyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ← * ؛ آ) او-بکشی /u-bakši/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) اوکشی /u kaši/ ؛ ت) آب بکیشه /āb bakiša/ ؛ |ک) او بکشه /ow-bekešə/ ؛

اویا/uyā/ (ا.صو) : از اصواتی که گالش‌ها در جنگل یکدیگر را با آن صدا کنند.

اغر) ۱.← * ، ۲. هویا /huyā/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲. آهویا /āhuyā/ ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. اوی یا /uyyā/ ؛ ن) اهویا /ahuyā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) آ-ای-یو /ā-ei-yow/ ؛ اشر) ← * ؛ |ک) اُهوی /u-hoy/ ؛

او-یار/o-yār/ (ص.فا) : آب رسان - آورنده آب - آبیار - میراب .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. اویار /u-yār/ ؛ ق) اویار /u-yār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. او-هاری /o-hāri/ ، ۲. اوداریکر /o dārikar/ ؛ ع) ← * ؛ ت) او-یار /ow-yār/ ؛ اشر) ← * ؛ |ک) ←(ت) ؛

او-یاری -گر/u-yāri-ger/ (ص.فا) : آبیاری کننده - کسی که کارش آبیاری مزارع و باغات است .

اغر) ۱. او-ران /o rān/ ، ۲. اوداری گر /o-dārigar/ ؛ آ) ← * ؛ ع) اوداری گر /udāri-gar/ ؛ ت) اودار /ow dār/ ؛

اویجدان/avijdān/ (ا.مک) : روستایی از بخش کلاردشت چالوس .

اویر/avir/ (ا) : آواره .

اغر) آواره /āvārə/ ؛ ن) ← * ؛ ع) اواره /avārə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |ک) ← * ؛

اویژدن/avižd0n/ (ا.مک) : روستایی در کلاردشت . **نک** : اویجدان .

اویل/avil/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان کوه پرات نوشهر . ۲. نام دهکده ای در حومه ی کجور .

اویل سی/avil si/ (ا.مک) : مرتعی بین روستاهای کوهپر و اویل نوشهر .

اویم/evim/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهار دانگه‌ی هزار جریب ساری که به آن ابویم نیز گویند .

اوین/evin/ (ا.مک) : روستایی در حوزه ی شهرستان قائم شهر .

اوییه/aviye/ (ا) : سبزی خودرو و معطّر که استعمال غذایی دارد .

ق) ۱. اویّه /uyyə/ ، ۲. ایّه /ayyə/ ؛ با) ایّه /ayyə/ ؛ آ) ←(با) ؛

اُه/oh/ (ش.ج) : از اصوات در بیان کثرت و تعجّب .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. اوه /uh/ ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛ |ک) ← * ؛

اه/əh/ (ش.ج) : آه بلندی که همراه با صدا از نهاد انسان برخیزد . **نک** : آنه .

اغر) ۱.← * ، ۲. آنه /ānə/ ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) آه /āh/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. آی /āy/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) ←(آ) ؛ |ک) ←(آ) ؛

اهار/əhār/ (ا) : آهار پارچه .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. آهار /āhār/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) اهار /ehār/ ؛ ت) اهر /ahar/ ؛ اشر) ۱.←(ع) ، ۲. آهار /āhār/ ؛ |ک) ← * ؛

اُ-هاری/o-hāri/ (ا.مص) : **نک** : او داری .

اغر) اُ-داری /o-dāri/ ؛ ق) او-آری /u-āri/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) او داری /u dāri/ ؛ ت) او داری /ow dāri/

؛ |ک) ←(اغر) ؛

اهاک/əhāk/ (ا) : **نک** : آهاک – آهاک .

اغر) ۱.←* ، ۲. آهاک /āhāk/ ؛ س) ۱. آهک /āhek/ ، ۲. آهاک /āhāk/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) آهاک /āhāk/ ؛ ن) ←* ؛ ع) اهاک /ehāk/ ؛ ت) اهـک /ahak/ ؛ اشر) ←(س) ؛ |ک) ←(س) ؛ پ) چاروک /cārūk/ ؛

اه اه/ah-ah/ (ش.ج) : از اصوات در بیان نفرت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

اُ–هدائن/o-hədāən/ (مص.مر) : آبیاری کردن.

اغر) ۱.←* ، ۲. او–بدائـن /o-bədāən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) اوبدائن /a- bədāən/ ؛ ن) او بدائـن /o badāan/ ؛ ع) اوهادان /u hādān/ ؛ ت) او دئن /ow daan/ ؛ |ک) آب دئن /ab- deen/ ؛

اهدوار/ahdevār/ (ا) : امنیّت – امن – امان .

اهر/ahar/ (ا) : **نک** : آهار .

اهرینه/ahrinə/ (ا.مک) : نام دهکده ای در بـالا لاریجـان آمل .

اهش/ahaš/ : اشاره به نزدیک – این است – این یکـی – این را .

اغر) ←* ؛ س) انـه /əne/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) آهاش /āhāš/ ؛ ع) اینه /inə/ ؛ ت) اهه /ehe/ ؛ اشر) انـه /anə/ ؛

اهک/ahak/ (ا) : آهک .

اغر) اهاک /ahāk/ ؛ ت) ←* ؛

اَهک چال/ahak-čāl/ (ا.مر) : معدن آهک .

اغر) اهاک چال /əhāk čāl/ ؛ ت) ←* ؛

اهل/ahal/ (ا) : **نک** : آل .

|ک) ←* ؛

اهل/ahel/ (ا) : **نک** : آهیل .

آ) ←* ؛

اهل/ahl/ (ا) : ۱. گاو نـری کـه یـک نوبـت بـرای شـخم آموزش دیده باشد . ۲. مطیع و رام . **نک** : اموج – ان .

س) ال /el/ ؛ ق) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛

اهلم/ahlam/ (ا.مک) : روستایی در آمل .

اهلم/ahləm/ (ا.مک) : منطقه‌ی دشـت بیـن رودخانـه ی گلندرود و رودخانه ی چمستان نور را گویند .

اهن/əhən/ (ق.تا) : بلی – آری .

اغر) ۱. اهـه /ehə/ ، ۲. آره /are/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. اهـه /ahe/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) اهه /ahe/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲.←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. اِهه /əhə/ ، ۲. آها /āhā/ ؛ اشر) ۱. اهن /ehen/ ، ۲.←* ؛ |ک) اهن /ahan/ ؛ پ) آهن /āhan/ ؛

اهن/ohon/ (ا) : اشاره به نزدیک . **نک** : اهش .

اغر) ۱. آهه /aha/ ، ۲. اهه /ahə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) انـه /əne/ ؛ ن) اهـه /əhə/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. اُهـه /oho/ ؛ اشر) ۱. اهن /əhən/ ، ۲. اهک /ahak/ ؛ |ک) انه /ana/ ؛

اهن –هدائن/ahan-hedāən/ (مص.مر) : جـواب مثبـت خانواده‌ی عروس به داماد در مورد خواستگاری .

اغر) اره هدائن /are-hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲. ار[illegible] /are hādā[illegible] ؛ ع) آره –هـادان /āre-hādān/ ؛ ت[illegible] /harf daan/ ؛ اشر) اره –هــدادن /arə-hədadan/ ؛

اُهـو/oho/ (ش.ج) : از اصـوات اسـت در بیـان کـثـرت و تعجّب .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) آهـا /āhā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) اُها /ohā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

اِهوی/ehoy/ (ا.صو) : یا – ایا – نوعـی صـدا زدن کـه از اصوات است . **نک** : هایا .

قص) ←* ؛

اهویا/ahuyā/ (ش.ج) : از اصوات در تعجّـب و نابـاوری . **نک** : آب هنه .

اغر) ۱. هوف /huf/ ، ۲. اهو /ahu/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق)

۱.←(اغر) ، ۲. ائو /e-u/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) اهـو /ahu/ ؛ ت) اهو /ehu/ ؛ اشر) اه /ah/ ؛ |ک) اهو /oho/؛

اهه/aha/ (ش.ج) : **نک** : اه اه .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱. اها /ahā/ ، ۲. اهـی /ahəy/ ؛ ع) اها /ohā/ ؛ ت) آها /āha/ ؛ |ک) ←** ؛

اُهه/oha/ (ش.ج) : **نک** : اُ-اَ .

اغر) ←** ؛ آ) ←** ؛ |ک) ←** ؛

اهه/ehe/ (ق.تا) : ۱. در تأیید و اعـتراض بـه کـار رود . ۲. این است .

اغر) ۱.←** ، ۲. اهــه /əhə/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) اهــه /əhə/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(آ) ؛ |ک) ←** ؛

اهه/ehe/ : لفظ اشاره به نزدیک .

اغر) اهه /əhə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ت) ←** ؛

اهیا/ahyā/ (ا) : **نک** : ابکل .

آ) ۱.←** ، ۲. ایّا /ayyā/ ؛ ت) ←** ؛

اهیا – قج/ahyā-qaj/ (ا.مر) : نوعی آب چلیک درشت جثّه و سریع پرواز.

با) ←** ؛ آ) ←** ؛

اهی – نا/ehəy-nā/ (ش.ج) : از اصوات بـه معنـی ایـن را نگاه کن .

اغر) ←** ؛ س) انه /ene/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) اهـّن /ehenn/ ؛ ت) اهنّا /ehennā/ ؛ |ک) انه بیدین /ana-bydin/ ؛

اُی/oy/ (ش.ج) : از اصواتی که به هنگام درد و ترحّم بـه کار برند . **نک** : آخ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) آخ /āx/ ؛ آ) آخـه /āxə/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ←** ؛

ایّ/ayy/ (ا.صو) : صدایی است که چوپانان بـه وسیله ی آن از سرعت زیاد گوسفندان در مرتع جلوگیری کنند .

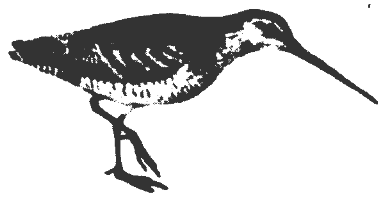
آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ای /ay/ ؛ |ک) ←** ؛

ای/ay/ (ق.تک) : دوباره .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. ایی /ai/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ |ک) ←** ؛

ایّا/ayyā/ (ا) : ابیا – پرنـده ای از خـانواده‌ی آب چلیـک . **نک** : ابکل .

اغر) ابکل /abkal/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. اویـا /aveyā/ ، ۲. اویا /avyā/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. اهیا /ahyā/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ق) ؛



ایّا

ایا/ayā/ (ا.صو) : آیا. از اصوات .

ت) ←** ؛

ایّا برجی /ayyā barji/: گوسفند شکم سفید و پشت سیاه.

ایاپر-تیکاپر/ayyāpar-tikāpar/ :

از بازی های کودکانه : در این بازی دو نفر در مقابل هم بـر روی زمین می‌نشینند و با قـرار دادن انگشـت هـای شست خود بر زمین بازی را آغاز می نمایند . یکی از آنان با گفتـن کلمه‌ی قراردادی (ایاپر) انتظار شـنیدن نـام پرنـده‌ای را دارد که پیش خود آن را انتخاب نموده و تا نام پرنده‌ی مورد نظـر به وسیله‌ی طرف مقابل گفته نشود، بازی ادامه دارد. با ذکـر نام پرنده توسط بازیکن مقابل ، هر دو نفر از زمین برخاسـته و نمایشی از پرواز آن پرنده را با حرکات بدن انجام می دهند و بازی از نو آغاز و این بارگوینـده (ایـاپـر) طـرف مخـاطب می‌شود نحوه‌ی اجرای این بازی عیناً شبیه بازی کلاغ پر در مناطق فارس زبان است .

اغر) ابیا-پر-تیکـا-پـر /abiā-par-tikā-par/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) اوپاپرتیکاپر /avyā par-tikā-par/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(اغر) ؛

ایار/ayār/ (ص) : آشکار .

اغر) دیار /deyār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. دیـار /diyār/ ؛ آ) دیار /diyār/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ)

آوانوشت : (a = ا) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

؛ |گ) ایان /ayān/ ؛

ایاردن/eyārdən/ **(مص)** : آوردن . **نک** : بیاردن .

اغر) ←* ؛ *ب)* بییاردن /biyārdən/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *آ)* ←*(ب)* ؛ *ع)* بیردن /beyardən/ ؛ *ت)* ۱. آردن /ārden/ ، ۲. هاردن /hārdən/ ؛ |گ) آیاردن /āyārdan/ ؛ *پ)* آورتن /āwurtan/ ؛

ایارونیار/ayār-o-neyār/ (ا.مر) : آشکار و نهان .

ن) ←* ؛

ایاز/ayāz/ (ا) : ۱. از بادهای زمستانی ، سرد و شبانه . ۲. هوای صاف و سرد زمستانی که اکثراً با یخ زدن شبنم و گیاهان همراه است . **نک** : ازر – اوزر .

اغر) ۱.←* ، ۲. اوزر /ozər/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ |گ) ←* ؛

ایا شو/ayyā-šu/ (ا.مر) : شب های احیاء – سه شب نوزدهم ، بیستم و بیست و یکم ماه مبارک رمضان که مصادف با ضربت خوردن و شهادت علی (ع) است .

با) ←* ؛ |گ) ←* ؛

ای اغ/iaq/ (ش.ج) : حالت نفرت و تهوّع از دیدن کسی یا چیزی .

اغر) اوغ /oq/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ن)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* اییغ /iyaq/ ؛ *ت)* ←*(اغر)* ؛ *اشر)* هغ /hoq/ ؛ |گ) ←*(اغر)* ؛

ای ای/əyəy/ **(ش.ج)** : **نک** : اِاِ .

اغر) ←* ؛ *ب)* ای ای /ay-ay/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *ق)* ←*(ب)* ؛ *با)* ←*(ب)* ؛ *آ)* ←*(ب)* ؛ *ن)* ←*(ب)* ؛ *ع)* ←*(ب)* ؛ *ت)* ←*(ب)* ؛ *اشر)* ←*(ب)* ؛ |گ) ←* ؛

ای – برار/ay-bərār/ **(ش.ج)** : **نک** : آبرار .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* آبرار /ā-bərār/ ؛ *ق)* ←*(س)* ؛ *آ)* ←*(س)* ؛ *ع)* ای – برار /ay-berār/ ؛ *ت)* آبرار /āberār/ ؛ *اشر)* ←*(ت)* ؛ |گ) ای – برار /ay -barār/ ؛

ایپه/aypa/ (ش.ج) : از اصواتی که در مقابل بوی بد گفته شود .

اغر) ایف /if/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* ایفیه /ifiya/ ؛ *ت)* ایپه /eypa/ ؛ |گ) ایفّه /iffə/ ؛

ایتوس/itus/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه‌ی سورتچی ساری .

ایتون/itun/ (ق) : اینجور – این طور – این گونه .

اغر) این تی /inti/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *با)* اتی /əti/ ؛ *آ)* اتی /eti/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* این جور /injur/ ؛ *ت)* اِتَ /eta/ ؛ |گ) ای تو /ito/ ؛

ایته/ita/ : **نک** : اتی .

ایته/aytə/ (ق.نک) : ۱. دوباره – بازهم . ۲. یکی دیگر .

اغر) ادی /adi/ ؛ *ب)* ای /ay/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *با)* اتی /ati/ ؛ *آ)* اتّی /atti/ ؛ *ع)* ←*(اغر)* ؛ *ت)* اَدِم /adem/ ؛ |گ) ←* ؛

ایج/ij/ : از پسوندهای نسبت در زبان تبری است همچون یای نسبت در زبان فارسی . این پسوندها بر مبنای تفاوت شکل و ساختمان اسم به آخر آن اضافه می‌شوند .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ۱.←* ، ۲. اج /əj/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

ایج/ij/ : پسوند نسبت و مکان .

آ) ←* ؛

ایجا/ijā/ : اینجاها .

اغر) اینجا /injā/ ؛ *ب)* اینجه /injə/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *ق)* این جه ها /injəhā/ ؛ *آ)* ←*(ب)* ؛ *ع)* ایجه /ije/ ؛ *ت)* ایجار /ijār/ ؛ *اشر)* اینجاها /injāhā/ ؛ |گ) ←* ؛

ایجار/ijār/ : اینجاها .

ت) ←* ؛

ایجن بزن/ijən bazən/ (مص .مر) : سوراخ کردن چرم جهت بستن بند .

س) یاجه هاکردن /yājə hākərden/ ؛ *ق)* یاجه بزوئن /yājə bazuan/ ؛ *ن)* ←*(س)* ؛

ایجه/ijə/ : اینجا .

اغر) اینجه /injə/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←*(اغر)* ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ن)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ← ؛ *اشر)* ۱.← ، ۲.←*(اغر)* ؛ |گ) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ایجه – اوجه/ijə-ujə/ : ۱. این جا و آن جا – ایـن ور و آن ور . ۲. صوتی بـرای هدایـت کـردن بـه لانـه مـرغ و خروس .

اغر) این جـه – اون جـه /injə-unjə/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) ←*(اغر)* ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ ن) ←*؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

ای دور/ay-dor/ (ق.تک) : دور بعد – باردوّم .

اغـر) ۱.←* ، ۲. ادی –دور /adi-dor/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ای دور /ay dur/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) اتّـی دور /atti-dur/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ایـن دور /in dor/ ؛ ت) دواره /dovārə/ ؛ |ک) ←(ع) ؛

ایدین/idin/ (ا.مک) : روستایی از دهستان عشرستاق هزار جریب بهشهر .

ایرا/irā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بـالا لاریجـان بخـش لاریجان آمل .

آ) ارا /arā/ ؛

ایرات/irāət/ (ا) : **نک** : ارت .

اغر) ارت /erət/ ؛ س) ایراد /irād/ ؛

ایـرات بـن/irāt bən/ (ا.مـک) : از روسـتاهای بلـوک کلاریجان و کمندین واقع در سواد کوه .

ایراکش/irākaš/ (ا.مک) : روستایی از دهسـتان قشـلاقی تنکابن .

ایرا ویرا/irā virā/ (ا.مر) : نوعی بازی و سرگرمی بومی .

ق) ←* ؛

ایرزا/irzā/ (ص) : **نک** : ارزا .

ایرگا/irgā/ (ا.مک) : از توابع دهستان نابیج نور .

ایره/ira/ : این طرف – از این سمت .

اغر) ایـن ور /in var/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ با) ←* ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ ع) ←*(اغر)* ؛ ت) ایرا /irā/ ؛ |ک) ایرا /eirā/ ؛

ایز/iz/ (ا) : ۱. نشانه – ردّپا . ۲. حقیقت و کنه مطلب .

قص) ←* ؛

ایزار/izār/ (ا) : چادر شب – رختخواب بند . نک : اوزار.

ن) ←* ؛

ایز خرده/izxərdə/ (ا.مک) : از توابع دهستان نـاتل کنـار نور که در محل ایز خری izxərey گفته می شود .

ایزده/izde/ (ا.مک) : روستایی در نـاتل کنـار نـور کـه در زمان‌های گذشته به بازار سر معروف بود. این آبادی در حاشیه‌ی جادّه‌ی ساحلی واقع است و به ایزده پـایین و بالا تقسیم می گردد .

ایزکی/izəki/ (ا.مک) : از روستاهای جنّت رودبار تنکابن .

ایزگام دشت/iz gām dašt/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان جنّت رودبار رامسر تنکابن .

ایزوا/izəvā/ (ا.مک) : از آبادی های دهستان لاویج نور .

ایزه کل/izə kel/ (ا.مر) : رد – مسیر .

ن) ←* ؛ ع) ایز–کل /iz-kel/ ؛ ت) ۱. ایز /iz/ ، ۲. کـل /kel/ ؛

ایزی/izi/ (ا) : **نک** : ازی .

ایزی خل/izi xel/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران قائم شهر که به آن ریزی خیل هم گویند .

ایژد ایژد/ižd ižd/ (ا.صو) : صوتی که توسّط آن گاو ها به مبارزه تحریک شوند .

آ) ←* ؛

ایژدها/ïždahā/ (ا) : اژدها . نک: اژدرا.

قص) ←* ؛

ایسا/isā/ (ق.ز) : اکنون– این روز و ساعت . **نک** : اسا .

اغر) ۱. اسا /əsā/ ، ۲. اسـه /əsə/ ؛ س) اسـا /esā/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ ن) اسا /asā/ ؛ ع) اسه /asə/ ؛ ت) اسه /əsə/ ؛ |ک) هسه /hasa/ ؛

ایسبیلی/isbili/ (ا) :

اسبله– از ماهیان درشت اندام دریای خزر کـه سـری بسـیار بزرگ و بدنی حجیم دارد و با شیبی تند و نامتناسب به طرف دم ختم می‌شود. وجه تسمیه این نام به علّت دو زائده‌ی نـخ مانند طولانی در دو طرف گونه های ماهی است کـه حـالت آویخته‌ی آن، شکل سبیل را تداعی می نماید.
نک : اسپلی

ایستنگا/istangā/ (ا.مر) : اتـراق گـاه شـبانه‌ی چـوپانـان و دامها . **نک** : چنگام سر .

اغر) چنگام سر /čəngām-sar/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) اسن گا /esan-gā/ ؛ ت) شواسّا /šow əssā/ ؛

ایسندخ/isandex/ (**ا.مک**) : از توابع دهستان مذکوره‌ی ساری .

ایسیویک/isyavyak/ (ا) : دستاس – آسیاب دستی و خانگی و کوچک .

قص) ←* ؛

ایش/iš/ (ا) : ۱. ادرار . ۲. از واژگان کاربردی نزد کودکان . **نک** : پرتوکش .

اغر) ۱.←* ، ۲. جیش /jiš/ ؛ ب) جیش /jiš/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←(ب) ؛ اشر) ←(ب) ؛ |گ) ←* ؛

ایشاک/išāk/ (ص) : **نک** : اشاک .

آ) ←* ؛

ایشالّاهی/išāllāhəy/ (ش.ج) : به امید خدا – انشاء اللّه .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ایشاالّا /išallā/ ؛ ت) ایشلّا /išallā/ ؛ |گ) ←* ؛

ایش دکردن/iš-dakərdan/ (**مص.مر**) : شاشیدن . **نک** : دمش تیز .

اغر) ایش هکاردن /iš-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بشاشیین /bəšāšiyən/ ؛ ق) جیش دکردن /jiš dakərdən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ایش دکردن /iš-dakordan/ ؛ ت) ایش دکردن /iš dakərdən/ ؛ |گ) ایش گودن /eiš-gudan/ ؛ پ) چامیتن /čamitan/ ؛

ایشش/išaš/ (**ا.مص**) : مقایسه با چشم. **نک** : اشش .

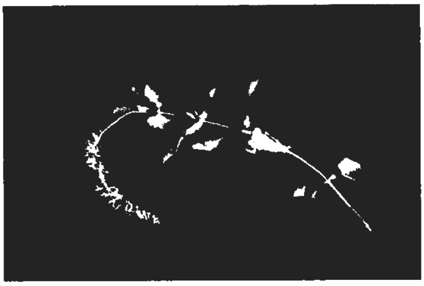
ایشم/išom/ (ص.نس) : **نک** : آیشم .

ایشن/išən/ (ص.فا) : شاشو . **نک** : چروک .

ق) جیشن /jišan/ ؛ آ) ←* ؛ ع) کشن /kešən/ ؛ ت) کشن /kəšən/ ؛

ایشون/išun/ : این ها . **نک** : ایهان .

اغر) اینا /inā/ ؛ س) وشن /vešon/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) هینان /haynān/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ایشن /išən/ ؛ |گ) ←* ؛



ایشم

ایشه/išə/ (**ا.مص**) : با خیش شخم زدن .

اشر) ←* ؛ |گ) ←* ؛

ایف یه/ifyah/ (ش.ج) : از اصوات به هنگام ابراز انزجار از بوی ناخوش .

اغر) ایف /if/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ ت) ای په /eypa/ ؛ اشر) اوف /uf/ ؛ |گ) ایفّه /iffə/ ؛

ایک/ik/ : نشانه‌ی تصغیر در زبان تبری . این لفظ در جایگاه پسوند، معنی کوچک و خرد دهد .

ایگه/ige/ (**ا.مک**) : از مراتع نشتای عباس آباد .

ایل/il/ (**ا.مک**) : از توابع دهستان میان رود بالای شهرستان نور .

ایلا/ilā/ (ص) : ۱. باز . ۲. گشاد . **نک** : الار .

س) الا /əlā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) الا /elā/ ؛ ت) ولا /vəlā/ ؛ |گ) وال /vāl/ ؛

ایلا ایلا/ilā ilā/ (**ا.مص**) :نوعی راه‌رفتن که پاهاازهم ازباشد.

آ) الا الا /əlā əlā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) هاله هاله /hālə hālə/ ؛ |گ) گاچا گاچا /gāča-gāča/ ؛

ایلاتی/ilāti/ (ص.نس) : جوکی – کولی چادر نشین .

اغر) ۱.←* ، ۲. الیاتی /əlyāti/ ؛ ب) الیاتی /əlyāti/ ؛ س) الات /əlāt/ ؛ آ) ۱. الیات /əlyāt/ ، ۲. الیاد /əlyād/ ؛ ع) ایلیات /ilyāt/ ؛ ت) اِلات /elāt/ ؛

ایلادیتن/ilā daytan/ (**مص.مر**) : پهن کردن . گستردن.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ن) ←** ؛ ع) الارهایتن /elār - hāytan/ ؛ ت) ولاویتن /vəlāveytən/ ؛

ایلال/ilāl/ (ا.مک) : قلعه ای تاریخی در سواد کوه که بعدها به قلعه‌ی اولاد مشهور شد .

ایلال/ilāl/ (ا.مک) : روستایی از دهستان نرم آب دو سر ساری .

س) الال /əlāl/ ؛

ایلخچی منزل/ilxči-menzəl/ (ا.مک) : از مراتع شبه جزیره‌ی میانکاله‌ی بهشهر .

ایلکا/iləkā/ (ا.مک) : ۱. روستایی در نوشهر . ۲. مرتعی در کجور .

ایل ملی/il məli/ (ا.مک) : نام قلّه و کوهی در شهرستان رامسر .

ایل و تبار/il-o-təbār/ (ا.مر) : طایفه - نژاد - نسل .

اغر) ←** ؛ س) توارتیره /tevār-tirə/ ؛ ق) ایلّ و توار /illo təvār/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱.←** ، ۲. ال و توار /elo tavār/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ←** ؛

ایّم/ayyəm/ (ق.تک) : بازهم .

اغر) ۱.←** ، ۲. ادی هم /adi ham/ ؛ ب) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱.←** ، ۲. ایم /ayam/ ؛ ع) ادی /adi/ ؛ ت) ادم /adem/ ؛

ایمانی/imāni/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه ی شهرستان گرگان .

ایمبار/imbār/ : این بار - این دفعه .

اغر) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) این سفر /in-sefar/ ؛ ت) اِن سفر /en safər/ ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ←** ؛

ایمسن/imesən/ (ص.فا) : آموزنده .

ن) ←** ؛

ایمون/imun/ (ا) : ایمان .

اغر) ۱.←** ، ۲. ایمان /imān/ ؛ ب) امن /emon/ ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ایمن /imon/ ؛ |ک) ←** ؛ پ) استوانیه /ōstavānīh/ ؛

اینا/inā/ : نک : اهش .

|ک) ←** ؛

این اندا/in-andā/ : این قدرجا .

اغر) این اندا /in-əndā/ ؛ ت) ←** ؛

این-انده/in-andə/ (ق.مق) : این مقدار؛ در بیان کثرت . **نک** : انده چی .

اغر) ۱.←** ، ۲. انده چی /ande či/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ آ) ایینّه /iyanne/ ؛ ن) هینّه /haynanne/ ؛ ع) ←** ؛ ت) اینندی /inəndi/ ؛ |ک) ←** ؛

این باری/in bāri/ : این دفعه . **نک** : این ولا .

اغر) ۱.←** ، ۲. این باردی /in bārdi/ ؛ ب) ←** ؛ ق) این دفه /in dafə/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) این دفّه /in daffə/ ؛ ت) ←(ق) ؛ |ک) ای دفه /ai - dafə/ ؛

این پا-اون پا/in pā-un pā/ (ا.مص) : ۱. پابه پا کردن . ۲. بی قراری در اثر انتظار و هیجان . **نک** : چک و په کاردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) این پا اون پاهاکردن /inpāunpā hākordan/ ؛ ت) این پا اون پا هکردن /in pā on pā hakərdən/ ؛ |ک) اپا اوپا /apā -upā/ ؛

این پره/in parə/ : ۱. این دفعه . ۲. این قسمت .

اغر) ۱.←** ، ۲. این سفر /insafər/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) این دفه /in dafə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

این په/in pe/ : ۱.این دفعه . ۲. این طرف . **نک** : این ولا - این سفر.

اغر) ۱.←** ، ۲. این باردی /in bārdi/ ؛ ب) ←** ؛ ق) این دفه /in dafə/ ؛ آ) ←** ؛ ع) این سفر /in-sefar/ ؛ ت) ←(ق) ؛

این تا/in tā/ : این یکی - این .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. این اتّا /in attā/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. هینتا /hayntā/ ؛ ع) این یتّه /in-yettə/ ؛ پ) آیتا /āitā/ ؛

این تر/inatar/ : این قسمت - این طرف .

اغر) این دیم /in dim/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) این ور /in-var/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛

این تمون/in temun/ (ق) : **نک** : ان تمون .

اغر) ان تمان /an təmān/؛ س) ۱.←(اغر)، ۲. ان تمون /an təmon/؛ ق) انتوم /antom/؛ ن) انّ تمن /anne təmən/؛ ع) ان تمن /enə tomon/؛

اینتی/inti/: این گونه – این طور. **نک**: اترا.

اغر) ۱.←*، ۲. اینتری /interi/؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ۱. انتری /əntəri/، ۲. اتی /eti/؛ با) اینتری /intəri/؛ آ) اتی /eti/؛ ن) اتی /əti/؛ ع) این جور /in-jur/؛ ت) اتَ /eta/؛ اشر) اینتری /intori/؛

این تی این تی/inti inti/: به این شکل – به این گونه.

اغر) ۱.←*، ۲. این تی /inti/؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ۱.←*، ۲. اتی /əti/؛ ن) اتی اتی /əti əti/؛ ع) این جوری /in-juri/؛ ت) ←(ع)؛ |گ) اتو اتو /ato - ato/؛

اینتی چی/inti-či/: این طوری بودن – این جور چیزها – این طور چیز

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ ع) این جوری چی /in-juri-či/؛ ت) اترچی /etərči/؛ |گ) اتوچی /ato - či/؛

این جور/injur/: این طور. **نک**: أته.

اغر) ۱.←*، ۲. این تری /in teri/؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) هینجور /hainjur/؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) ۱.←*، ۲. این تری /intari/؛ |گ) اجور /a- jur/؛ پ) اتون /ətōn/؛

اینجور اینجور/injur injur/: به این شکل – به این گونه.

اغر) ۱.←*، ۲. این تی این تی /inti inti/؛ ب) ←(اغر)؛ ق) ←*؛ آ) ←(اغر)؛ ن) ←*؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) ←*؛ |گ) اجور اجور /a- jur – a – jur/؛

اینجوری/injuri/: این طوری. **نک**: اینتی – اترا – این جور.

اغر) ۱.←*، ۲. اینتی /inti/؛ ب) ←(اغر)؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) ←*؛ |گ) ای جوری /ei-juri/؛

اینجه/injə/: این جا.

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) هیجه /hayjə/؛ ع) ایجه /ijə/؛ ت) ←(ع)؛

اشر) ←*؛ |گ) ایه /ayə/؛ پ) اتار /ətār/؛

این جه جه/injə je/ (ق.مک): از این جا.

اغر) این جه جه /in-jə-je/؛ ب) ←*؛

این چک اون چک هاکردن/in-čak-on-čak-hākerdan/ (مص.مر): وقت را بیهوده تلف کردن. **نک**: پابه پا هاکردن.

آ) ←*؛ قص) ←*؛

این چیه/in čeyə/ (ا.مر): چیستان. **نک**: پردرک.

اغر) ۱.←*، ۲. اون چییه /un čiyə/؛ ب) ←*؛ ع) مثل متین /masalə-matin/؛ ت) یچی مچی /yeči mečey/؛ |گ) ان چیسه /an čysə/؛

این دا/in dā/: **نک**: این تا.

اغر) این تا /intā/؛ ب) ←(اغر)؛ ق) ←(اغر)؛ با) ←*؛ آ) ←(اغر)؛

این دره/in dərə/: این را – این یکی.

اغر) ۱.←*، ۲. این ده /ində/؛ ب) ←*؛ س) این تاره /intārə/؛ ق) ←(س)؛ با) ←(س)؛ آ) ←(س)؛ ع) اینه /ine/؛ قص) ←*؛ اشر) ←(س)؛ |گ) ای را /ei-rā/؛

این دفه/in dafə/ (ق.تک): این دفعه. **نک**: این ولا.

اغر) ۱.←(ع)، ۲. این باردی /in bārdi/؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) ←*؛ |گ) ای دفه /ei-dāfe/؛

این دفه کش/in dafə kaš/: دفعه ی دیگر – بار دیگر. **نک**: ای دور.

اغر) ۱.←*، ۲. این کش /in kaš/؛ ب) این کش /inkaš/؛ س) ←(اغر)؛ ق) ←(ب)؛ با) ←(ب)؛ آ) ←(اغر)؛ ن) ←(ب)؛ ع) اندفه کش /endafəkaš/؛ ت) ←(ب)؛

این دم اون دم/in dam-on-dam/: در همان لحظه.

ت) ←*؛

این دور دگه/in dordegə/: ۱. این دفعه. ۲. این قسمت. ۳. دور دیگر. **نک**: این پره.

اغر) ۱.←*، ۲. این پره /inparə/؛ ب) ←*؛ ق) این دفه /in dafe/؛ آ) ←(ق)؛ ن) این دور دیر /in dore deyar/؛ ع) ان سفر /en-sefar/؛ ت) این دفه /indafə/؛

←*) ارجاع به مدخل، ←) ارجاع به، **اغر**) استرآبادغربی، **ب**) بهشهر، **س**) ساری، **ق**) قائم‌شهر، **با**) بابل، **آ**) آمل، **ن**) نوشهر، **ع**) عباس‌آباد، **قص**) قصران، **ت**) تنکابن، **اشر**) استرآبادشرقی، **گ**) گیلی، **پ**) پهلوی، **باس**) باستانی، **او**) اوستایی.

این دیم/in dim/ : این طرف – این سوی . نک : این اتر.
اغر) ۱.←** ، ۲. این ور /invar/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اک) ←** ؛

این دیم اون دیم/indim undim/ : این سو آن سو – این پهلو آن پهلو .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اک) ←** ؛

اینسّر/inəsser/ : برای این .
س) این وسته /in-vəstə/ ؛ ق) اینسّه /inəssə/ ؛ با) اینسّه /inessə/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. اینسّه /inessə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) این سر /inə-serə/ ؛ ت) این دنی /in deni/ ؛ اک) اینه ره /eine-rə/ ؛

این سر–اون سر/in sar un sar/ (ا.مص) : ۱. این طرف آن طرف . ۲. تغییر عقیده پیدا کردن . ۳. این جا آن جا . ۴. خبر چینی .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ اک) ←** ؛

این سراون سرکر/in sar un sar kar/ (ص.فا) : خبرچین . کنایه از : دو به هم زن.
ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) این سراون سرگر /in sar un sar gar/ ؛ ن) ←(آ) ؛

این سرکت/in sar kat/ : این دفعه – این مرتبه .
اغر) ←** ؛

این سفر/in safər/ : این بار– این دفعه .
اغر) ۱.←** ، ۲. این سفه /in safə/ ؛ ب) ←** ؛ س) این سفه /in safə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) این سفر کش /in safər kaš/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) این سفر /in safar/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) این سفر /in səfar/ ؛ اک) ←** ؛

این سفه/in safə/ : ۱. این دفعه . ۲. این قسمت . نک : این پره – ادی .
اغر) ۱.←** ، ۲. این پره /in parə/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. این سر /in sar/ ؛ با) این سفر /in safar/ ؛ آ) این سفر /in safər/ ؛ ن) ۱.←(با) ، ۲. این دفه کش /in dafe kaš/ ؛ ع) ان سفر /en safar/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) ←(آ) ؛

این سنه/in-sanə/ (ق.ز) : امسال . نک : درس .
اغر) ←** ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ع) امسال /emsāl/ ؛ ت) ←** ؛ اک) ایمسال /eimsāl/ ؛

اینک اونک/inək unək/ (ا.مر) : ۱. تنقّلات گوناگون . ۲. بی ارادگی. ۳. تردید در انتخاب . ۴. این یکی اون یکی.
اغر) این واون هکاردن /ino-un həkārdən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) اینک اونک هکردن /inək unək hakərdan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. این یکی اون یکی ها کردن /in yəki yəki hākerdan/ ؛

این کت–اون کت/in – kat-un – kat/ (ا.مر) : از انواع بازی های بومی و سرگرم کننده .
ب) ←** ؛

اینک را–اونک را/inak-rā-ownak-rā/ :
نوعی بازی که در آن بازیکنان به ردیف نشسته، پاهایشان را دراز کرده و در یک ردیف کنار هم، قرار دهند. آنگاه یک نفر این شعر عامیانه را می‌خواند و با ادای هرکلمه بر زانوی بازیکنان می‌زنند. اینک را، اونک را، درزن زنم کینگ را، کینگ مرد جوونه، جوون حاجیونه، حاجی بورده تا اردو، اردو کناره به مو، شاه نقاره بمو، شاه خانمه تبرزی، انگشترش بلرزی، کت کته، کتله کته، کتله‌ی پشت ، جمله کته، جمله جه میج، خاله خاله میج، لینگه بکش (پا را بکش). صاحب این پا باید وسط بازی بیاید و بنشیند. بازیکنان دیگر دور او جمع می‌شوند و با مشت بر پشت او زده، می‌گویند: مه‌ماک مه‌ماک، دسته کی بالا؟ و چند بار این کار را تکرار می‌کنند. یک نفر از آن‌ها دستش را بالا می برد و نگه می دارد. اگر بازیکنی که زیر مشت‌ها قرار دارد پاسخ درست دهد و از فردی که دستش را بالا برده به درستی نام ببرد ، برنده شده، جای خود را به بازیکنی می دهد که دستش را بالا برده بود. در غیر این صورت بازی تا شناخته شدن کسی که دستش را بالا نگه داشته، ادامه می یابد و نفر وسط همچنان در معرض تنبیه قرار خواهد داشت.

این کش/in kaš/ : ۱. این دفعه . ۲. این قسمت . نک :

این پره .

اغر) ۱.←* ، ۲. این پره /in parə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) کش دیگه /kašə digə/ ؛

اینکی/inəki/ : این یکی . **نک** : این تا .

اغر) ۱.←* ، ۲. این تا /in tā/ ؛ ب) ←* ؛ ق) این تا /in tā/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) این یتّا /in yattā/ ؛ع) ایسن یتّه /in- yettə/ ؛ ت) این یکی /in yeki/ ؛ اشر) ←* ؛

این گدر/in gedər/ : این وقت – این دفعه .

اغر) ۱. این گزر /in gozər/ ، ۲. این وخت /in vaxt/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) این گدر /in gədər/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) اندفه /endafə/ ؛ ت) این دفه /in dafə/ ؛ اشر) این گئزر /in goəzar/ ؛ |ک) ←(اغر) ؛

این لنگ اون لنگ هکاردن/in ləng-un-ləng-həkārdən/ (مص.مر) : این پا آن پا کردن (در اثر هیجان و اضطراب) . **نک** : چک و پِ کاردن – تا به تا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) این لینگ اون لینگ هاکردن /in ling un ling hākərdən/ ؛ ق) این پا اون پاهاکردن /inpāonpā hākərdən/ ؛ آ) این لینگ اون لینگ هاکردن /in ling un ling hakərdan/ ؛ ن) این لینگ اون لینگ ها کردن /in ling unling hākərdan/ ؛ ع) این پا اون پا هاکردن /in- pā-un-pā-hākordan/ ؛ ت) این پا اون پا هکردن /inpā on pā hakərdən/ ؛

این لینگ اون لینگ/in-ling-on-ling/ (ا.مر/.مص) : پابه پا . **نک** : پا به پا .

اغر) این لنگ–اون لنگ /in ləng-un-ləng/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

این ننه–این ببو/in-nane-in-babu/ (ا.مر) : از انواع بازی‌ها و سرگرمی های بومی .

ب) ←* ؛

این وخت/in vaxt/ (ق.ز) : ۱. این دفعه . ۲. این وقت . **نک** : این گدر .

اغر) ۱.←* ، ۲. این سفر /in safər/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) این گدر /in gədər/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) ای وخت /ei-vaxt/ ؛

این ور/in var/ : این طرف – این سوی . **نک** : این دیم .

اغر) ۱.←* ، ۲. این دیم /in dim/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) ازیسن ور /azin var/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ای ور /ei-var/؛

این ور–اون ور/in-var-un-var/ : ۱. این سو – آن سو . ۲. این پهلو آن پهلو ۳. تغییرعقیده . ۴. خبر چینی . **نک** : این دیم اون دیم .

اغر) ۱.←* ، ۲. این دیم اون دیم /indim-undim/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ای ور–اوور /eivar – uvar/ ؛

این وری/in-vari/ : از این طرف – این سو – از این سو.

اغر) ۱.←* ، ۲. این ور–جه /in var - je/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. این ور /in var/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ای وری /ei vari/ ؛

این وسته/in veste/ : برای این – به خاطر این . **نک** : انه سر .

اغر) ۱.←* ، ۲. این وه /ine ve/ ؛ ب) ۱. این وه /ine ve/ ، ۲. این تاوه /intā ve/ ؛ س) ۱. این وسته /inevestə/ ، ۲. این وسّه /inevesse/ ؛ ق) اینسّه /inevəsse/ ؛ با) اینسته /ineste/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. اینه وسه /inəvəssə/ ، ۲.←(ق) ؛ع) این وسر /ine-veserə/ ؛ ت) این دنی /in deni/ ؛ |ک) اینه واسّیه /einə-vāssiə/ ؛

این ولا/in vəlā/ (ق.ز) : این دفعه .

اغر) ۱. این وله /in valə/ ، ۲. این باردی /in bārdi/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ع) انسفر /en- sefar/ ؛ ت) انسفر /en safər/؛ |ک) این واله /ein-vālə/؛

این ویرا/in vayrā/ : این طرف ها .

اغر) ۱.←* ، ۲. این ورا /in varā/ ؛ ب) این ورا /in varā/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ایجار /eijār/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛

اینه/inə/ (ف) : این است .

اغر) ۱.←* ، ۲. انه /ənə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ق) انـه /ənə/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←★ ؛ ع) ←★ ؛ ت) ←★ ؛ اشر) ←★ ؛ | ک) ←★ ؛

اینه/aynə/ (ا) : آینه . **نک** : آرینه .

اغر) آرنه /ārenə/ ؛ ت) ←★ ؛

این یتّه اون یتّه/in yəttə un yəttə/ (ا.مر) : ۱. تنقّـلات گوناگون . ۲. بی ارادگی و تردید در انتخاب . **نـک** : اینک اونک .

ب) ←★ ؛ ق) اینک وُانک /inek -o-onek/ ؛ آ) ←★ ؛ ن) این یکی – اون یکی /in yaki-un yaki/ ؛ ع) ایـن یته اون یته /in yətə - un yətə/ ؛ | ک) ←★ ؛

ایوا/ivā/ (ا.مک) : از توابع دهستان میـان رود بـالا در شهرستان نور – نام دهکده ای از کوهستان نور .

ایوک/ivək/ (ا.مک) : از توابع دهستان شـیرگاه سـواد کوه .

ایـول/ivəl/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهســتان چــهار دانگه‌ی سورتچی ساری .

ایوون/ivun/ (ا) : **نک** : اوان .

اغـر) اوان /evān/ ؛ ب) اِون /evon/ ؛ بـا) ←★ ؛ آ) ←★ ؛ ع) ایون /aivon/ ؛ ت) ایوان /eyvān/ ؛ | ک) ایوون /aivon/ ؛

آیه/ayə/ : **نک** : اویه .

ایهان/ihān/ : این ها .

اغر) ۱. ←★ ، ۲. اینا /inā/ ؛ ب) ۱. اینا /inā/ ، ۲. اینان /inān/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ۱. ←★ ، ۲. اییـان /iyān/ ؛ ن) ۱. ←(ب) ، ۲. اینـــهان /inhān/ ؛ ع) ایشـون /išon/ ؛ ت) ایشـن /eišən/ ؛ *اشر)* ←(ب) ؛

اییان/iyān/ : ۱. اینان – اینها . ۲. این کلمـه وقتـی بـا کلمات دیگر ترکیب شود معنای فرد می دهد .

اغر) اینا /inā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←★ ؛ آ) ←★ ؛

اییش/ayiš/ (ص) : له شده – له . **نک** : آبشن .

آ) ←★ ؛ | ک) آش /aš/ ؛

فرهنگ واژگان تبری

ب

با/bā/ (ش.ج) : از اصوات درتعجّب.

اغر) ۱.←** ، ۲. به /ba/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) بـه /ba/ ؛ اشر) بو /bo/ ؛ |ک) ←** ؛ پ) اپاک /apāk/ ؛

بائو/bāu/ (ص.نس/ا) : ۱. دانه ی گندم و برنج بوداده . ۲. باقی مانده‌ی برخی میوه جات نیم خورده شده . ۳. گوشت و پیاز چرخ کرده که آن را تفت داده باشند . **نک** : بریانی .

اغر) ۱. بریانی /bəryāni/ ، ۲. بـابو /bābu/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) بئودونه /bau-dunə/ ؛ ن) بادونه /bādunə/ ؛

بائو/bāu/ (ص.نس) : **نک** : بئو .

بائو/bāu/ (ا) : بازو .

ن) ۱.←** ، ۲. باهو /bāhu/ ؛ ع) بال /bāl/ ؛

بائو/bāu/ (ص) : انبوه بودن محصول درخت . **نک** : چنَک هدائن .

ق) ←** ؛

بائوج خیل/bāuj - xil/ (ا.مک) : روستایی از بخش عبّاس آباد تنکابن .

بائوده/bāude/ (ا.مک) : روستایی از دهستان هراز پی آمل.

آ) بئوده /baude/ ؛

بائور/bāur/ (ف.امر) : بگو – امر گفتن . **نک** : ب .

اغر) ۱. بئور /baor/ ، ۲. بئو /bao/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. باهور /bāhur/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) بئو /bau/ ؛ ن) بو /bo/ ؛ ع) ←(ن) ؛ |ک) بگو /bagu/ ؛

بائوسره/bāu sərе/ (ا.مک) : مرتع پرتاسی حوزه لفور سواد کوه . نک : پرتاس.

بائیجان/bāejān/ (ا.مک) : از توابع دهستان بهرستاق بخش لاریجان آمل .

آ) بییجون /baijun/ ؛

بائی کتی/bāe-kəti/ (ا.مک) : قلعه‌ای در اراضی جنگلی بایی کتی واقع در بیشه‌سر قائم شهر .

بائی کلا/baei kelā/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان بند پی بابل . ۲. نام روستایی در خوزه خانقاه

بابا کلان/bābā-kəlān/ (ا.مر/ش.ج) : ۱. بابا بزرگ . ۲. داداش – برادر . ۳. در تحقیر افراد ساده به کار رود . ۴. بابا . **نک** : ببو .

اغر) ۱.←** ، ۲. بابو /bābu/ ؛ ن) ۱. گت بیا /gatbabā/ ، ۲. گت دوا /gatdavā/ ؛ ع) پیربابو /pir-bābu/ ؛ اشر) ←** ؛ |ک) پیلا بوبا /pilā - bubā/ ؛

بابا کلاه/bābā-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهار دانگه سورتچی ساری .

بابا گلمه/bābā-golmə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان استرآباد جنوبی گرگان .

باپلی بهشت/bābpeli-bəhəšt/ (ص.مر) : بسیار زیبا .

اغر) ←** ؛ س) پاپلی بهشت /pāpəli-bəhəšt/ ؛

باب سیل/bābsil/ (ا) : بواسیر .

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. باده سیل /bādə sil/ ؛ ق) بواسیل /bəvāsil/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بواسیل /bavāsil/ ؛ ع) بابا سیل /bābāsil/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. بباسیر /babāsir/ ؛ اشر) باب سیل /bābə sil/ ؛ | ک) بواسیر /bavāsir/ ؛

بابل/bābəl/ (ا.مک) : ۱. باول – رودی در کناره غربی بـابل کنونی . ۲. نام شهرستان بابل بـرگرفتـه از همیـن رود است . **نک** : باول .

اغر) ←* ؛ س) بابل /bābol/ ؛ با) باول /bāvəl/ ؛ آ) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بابل پشت/bābəl pəšt/ (ا.مک) : روستایی در بابل .

بابلسر/bābol sar/ (ا.مک) : از شهرهای مازندران که پیشتر مشهد سر نام داشت.

با) ←* ؛

بابلکان/bābolkān/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهســتان لالـه آباد بابل . ۲. بابلکانی از خاندان های برجسته مازندران در سده های میانه (هـق) .

بابلکـان پـایین/bābelkāne-pāyin/ (ا.مـک) : از توابـع دهستان لاله آباد بابل .

بابله/bābelə/ (ا) : نی سوراخ دار گهواره که جـهت انتقـال ادرار کودک به محفظه ی مدفوع (ادبچه) تعبیه شود .

اغر) ←* ؛ ع) لـله /lalə/ ؛

باب ناظر/bāb-nāzer/ : از محلّه هـای قدیمـی شهرسـتان بابل .

بابو/bābu/ (ا) : **نک** : بابا کلان .

اغر) ←* ؛ اشر) ←* ؛

بـابولات/bābulāt/ (ا.مـک) : روستایی از دهســـتان زوار تنکابن .

بابومه/bābome/ (ا) : گیاهی بوته ای، تخم آن شـبیه لپـه ریز است و در هنگام سـرما خـوردگـی از آن اسـتفاده می‌شود.

بابی/bābi/ (ا) : کرم ابریشم – نوغان .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) بویو /boyo/ ؛

باپّلو/bāppelu/ (ا) : پروانه . **نک** : باپلی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرپری /parpari/ ؛ س) پاپّلـی /pāppli/ ؛ آ) بـاپلـی /pāppəli/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ۱.←(آ) ، ۲. بلبلـک /belbelak/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بـاپّلـو /bāppəlu/ ؛ | ک) پرپری /par-paray/ ؛

باپّلی/bāppəli/ (ا) : پروانه . **نک** : پوسپلپک .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پـاپلـی /pāpəli/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) پاپلـی /pāpəli/ ؛ ن) ←(اغـر) ؛ع) پـاپلـی /pāpeli/ ؛

باپلی گرک/bāpəli -garək/ (ا.مر) : اردک سرسیاه .

اغر) ←* ؛

باتن/bātən/ (مص) : گفتن .

اغر) بتوتـن /bautən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) بوتن /botan/ ؛ع) ←(ن) ؛ |ک) بگوتن /bagutan/ ؛

باته/bātə/ (ص.مف) : ۱. تابیده . ۲. بافته . **نک** : بتوس .

اغر) بفته /boftə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ع) بتوئس /batoes/ ؛ ت) ←* ؛

باته نر/bātə-nar/ (ا.مر) : گوسفند نراخته شده .

ت) ←* ؛

باج/bāj/ (ف.امر) : بباف . **نک** : بدوج .

اغر) بیف /bəbof/ ؛ ت) ←* ؛

باج/bāj/ (ا) : ۱. اجاره بهای مرتع . ۲. نوعی رشوه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←* ؛

باجا/bājā/ (ا) : باجناق .

اغر) باجناق /bājənāq/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛

باج کاک/bāj-kāk/ (ا.مر) : ملخ .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ع) ملیک /melik/ ؛

باجلو/bājlu/ (ا.مک) : از محلّه‌های قدیمی آمل .

باجن/bājən/ (ص) : بزپیش آهنگ گلّه .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

س) پاجن /pājən/ ؛ ن) ۱.← * ، ۲. باجن کل /bājən-kal/ ؛ ع) پیش کل بز /piš-kalə-bez/ ؛

باجی/bāji/ (ا) : خواهر . **نک** : آبجی .

اغر) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. آجی /āji/ ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ | ک) خوا خور /xāxor/ ؛

باجیکا/bājikā/ (ا) : کفش دوزک .

س) ← * ؛ ق) باجکا /bājkā/ ؛

باجی لر/bāji-lar/ (ص.مر) : فرد مبتلا به انگل کرم کدو .

باچم/bāčam/ (ص.مر) : خوب – مناسب .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛ | ک) ← * ؛

باحرب/bāharb/ (ا.مک) : از قلعه های قدیمی در دلارستاق لاریجان (آمل) .

باخار/bāxār/ (ف.امر) : بخور – امر به خوردن . **نک** : بخور .

اغر) ۱. بخور /bəxor/ ، ۲. بخار /bəxār/ ؛ ب) ← * ؛ س) ۱. بخار /baxār/ ، ۲. بخر /baxor/ ؛ ق) بخر /baxər/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) بخور /boxor/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. بخار /boxār/ ؛ اشر) بخو /boxo/ ؛ | ک) ←(ع) ؛

باخاردن/bāxārdən/ (مص) : خوردن . **نک** : بخاردن .

اغر) بخاردن /bəxārdən/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.← * ، ۲. بخردن /baxerdən/ ؛ آ) بخردن /baxərdan/ ؛ ن) ۱. بخاردن /baxārdan/ ، ۲.←(آ) ؛ ع) بخوردن /boxordan/ ؛ | ک) ←(ع) ؛

باخاردن – او/bāxārdən-o/ (ا.مر) : آب خوردن .

اغر) بخاردن – او /bəxārdən-o/ ؛ ب) ← * ؛ س) بخردنی – اوِ /baxerdəni-o/ ؛ با) خردو /xerdo/ ؛ آ) او–خردن /u-xərdan/ ؛ ن) ۱. بخاردن اُ /baxārdano/ ، ۲. آب خردن /āb xərdan/ ؛ ع) آب خوردن /abə-xordan/ ؛ | ک) خوردن آو /xordan-āw/ ؛

باخاردنی/bāxārdəni/ (ص.ل) : خوردنی؛ به مفهوم حلال گوشت .

اغر) بخاردنی /bəxārdəni/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. خردنی /xərdəni/ ، ۲. بخردنی /baxərdeni/ ؛ با) خردنی /xerdeni/ ؛ آ) ۱. بخردنی /baxərdəni/ ، ۲. بخردینن /baxərdənin/ ؛ ن) بخاردنی /baxārdani/ ؛ ع) خوردنی /xordani/ ؛ | ک) خوردنی /xordani/ ؛

باخاستن/bāxāstən/ (مص) : خواستن – مایل بودن . **نک** : بخاستن .

اغر) بخاستن /bəxāstən/ ؛ ب) ← * ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) خاسن /xāssen/ ؛ آ) ۱. بخاسّن /bəxāssan/ ، ۲. خاسّن /xāssan/ ؛ ن) ۱. بخاسّن /baxāssan/ ، ۲. بخایسن /baxāysan/ ؛ ع) بخاسّن /bexāssan/ ؛ | ک) بخواستن /baxāstan/ ؛

باخت/bāxət/ (ص.مف) : خوابیده .

اغر) ۱. بخته /baxotə/ ، ۲. بخاته /baxātə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بخته /baxətə/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ۱.← * ، ۲. بفت /bafət/ ؛ ع) بخت /baxot/ ؛ | ک) بخوت /boxut/ ؛

باختن/bāxətən/ (مص) : ۱. خوابیدن . ۲. خم شدن . ۳. دراز کشیدن . **نک** : دخاتن.دختن .

اغر) ۱. بختن /baxotən/ ، ۲. بخاتن /baxāten/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.← * ، ۲. بختن /baxətən/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ← * ؛ آ) باختن /bāxetan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. بفتن /bāfətan/ ؛ ع) بختن /baxotan/ ؛ ت) ختن /xotən/ ؛ اشر) ۱. بختن /babāxt/ ، ۲. خئسبیدن /xoəsbidan/ ؛ | ک) ۱. بباخت /bubaxt/ ، ۲. خواپیتن /xuāpitan/ ؛ | پ) خوفتن /xuftan/ ؛

باخته ویشار/bāxtə-visār/ (ص.مر) : میان خواب و بیداری . **نک** : الانیم الا .

اغر) بخته بیدار /baxotə-bidār/ ؛ ب) ← * ؛ س) بخته بیدار /baxətə- bidār/ ؛ ق) بخت نخت /baxət - naxət/ ؛ آ) ۱.← * ، ۲. باخت ناخت /bāxət-nāxət/ ؛ ن) ۱.← * ، ۲. بفت نفت /bafət nafət/ ؛ ع) بخته بیدار /baxotə-bidār/ ؛ | ک) بخوب ویریس /boxob-viris/ ؛

باخس/bāxəs/ (ف.امر) : بخواب .

اغر) ۱. بخس /baxos/ ، ۲. بخاس /baxās/ ؛ س) ۱. بخس

/baxəs/ ، ۲. بخـاس /baxās/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. بفس /bafəs/ ؛ ع) بخـس /baxos/ ؛ | گ) بخوس /boxus/ ؛

باخسنیین/bāxəsəniyan/ (مص) : ۱. خوابـاندن . ۲. از کـار انداختن . نک : دخاسانیین .

اغـر) بخسـانیین /baxosāniyən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) بخسـندیین /baxəsəndiyən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. بفسانّین /bafəsānnian/ ؛ ع) بخسانین /baxosāneyan/ ؛ | گ) بخونین /boxonian/ ؛

باخنسـیین/bāxanesiyan/ (مص) : خـواب کـردن – خوابانیدن .

اغر) بخسـانیین /baxosāniyən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) باخسنّیین /bāxəsənniyan/ ؛ ن) ۱. باخسـانین /bāxəsānnian/ ، ۲. بفسانّین /bafəsānnian/ ؛ ع) بخسانین /baxosāneyan/ ؛ | گ) بخوسانین /boxosānian/ ؛

باد/bād/ (ا) : ۱. ورم– آماس . ۲. رماتیسم . نک : انگـز – چف .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

بادآقا/bād-āqā/ (ص.مر) : مغرور و خودبزرگ‌بین .

اغر) ۱.←* ، ۲. بادهدائن /bād - hədāən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) باد دار /bād dār/ ؛ ع) بادبادی /bād-bādi/ ؛

باداب سر/bādāb-sar/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان چـهار دانگه‌ی هزار جریب ساری .

بادام/bādām/ (ا) : ۱. کنایـه از: گردویـی کـه بـه آسـانی مغزش جدا شود . ۲. بادام . نک : چکـل .

اغر) ←* ؛ س) بادوم /bādom/ ؛ آ) بادم /bādəm/ ؛ اشر) ←* ؛

بادامچه/bādāmčə/ (ا.مر) : از زینت آلات – گردن بندی با دانه هایی به شکل بادام زمینی .

اغر) ←* ؛

بادامچه ای/bādāmčəi/ (ا.مر) : از انواع گردن بند کـه بـه شکل بادام کوچک است و با زنجیر به گـردن آویـزان می شود .

اغر) ←* ؛

بادامی آغـوز/bādāmi -āquz/ (ا.مـر) : گـردوی پوسـت نازک.

اغر) ۱.←* ، ۲. بادامی جز /bādāmi-joz/ ؛ ب) بادامی جز /bādāmi-joz/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) بـادمی آغـوز /bādəmi-āquz/ ؛ ن) بادمی اغوز /bādəmi-aqoz/ ؛

بادامی جز/bādāmi-joz/ (ا.مر) : گردویی که پوستش بـه راحتی جدا شود . نک : ابولّه– بادامی آغوز.

اغر) ۱.←* ، ۲. بادام /bādām/ ؛ اشر) بادامی /bādāmi/ ؛

باد–او/bād-o/ (ا.مر) : چشـمه‌ی آب معدنـی بـا خـاصیّت درمانی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. وا–او /vā-o/ ؛ بـا) لار–او /lār-o/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) لارو /lāru/ ؛

بادبادک/bād-bādək/ (ا.مر) : ۱. بادکنک ماهی . ۲. بـاد . نک : أپخ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ع) مـاهی پتـول /māhi - potul/ ؛ ت) بـاد بـادی /bād-bāday/ ؛ | گ) فیاکونـه ی /fiākonay/ ؛

بادباده/bād-bādə/ (ا.مر) : باد و غرور . نک : باد بروت.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بادبروت /bād-bərot/ ؛ آ) بـاد و بـرود /bād-o-bərud/ ؛ ن) بادبـادی /bād bādi/ ؛ ع) ←(ن) ؛

باد بادی/bād bādi/ (ص.مر) : نک : بادی .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

باد بئیتن/bād-baeitən/ (مص.مر) : به بیماریرماتیسم مبتـلا شدن . نک : باد دکتن .

اغر) ←* ؛ س) باد دکتـن /bād-dakətən/ ؛ آ) بـاد دکتـن /bād-dakətan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. بادبیـاردن /bādbiyārdan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) ←* ؛

باد بدائن/bād-bədāən/ (مص.مر) : ۱. بر باد دادن–از دست دادن – باختن . ۲. از خود بوی گند خارج کـردن . ۳. از دست دادن بکارت .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. باد بدائن /bād-bədāan/ ؛ ن) بادبدائن /bād-

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

bədān/ ؛ ع) باد بدان /bād-bədān/ ؛ ت) بـاد دائـن /bād-dāən/ ؛ |ک) بادبدائن /bād-badāən/ ؛

باد بروت/bādo-bərut/ (ا.مر) : تکبر و خود پسندی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بـادوبید /bādo-bid/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

بادبنک/bād-benak/ (ا.مر) : بادکنک .

اغر) بادکانک /bād kānək/ ؛ س) بادکنک /bād konak/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←(س) ؛

بادبون/bāde-bun/ (ا.مر) : بادبان .

اغر) ۱. بادبـان /bād-bān/ ، ۲. بـاد وان /bād-vān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بادوون /bāde-vun/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. بادبونک /bād-bunak/ ؛ آ) بادبون /bād-bun/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بادبن /bādbon/ ؛ قص) بادبـادی /bād-bādi/ ؛ |ک) ←* ؛

بادبونک/bād-bunak/ (ا.مر) : بادبان . نک : بادبون .

اغر) ۱. بادوان /bād-vān/ ، ۲. بادبان /bād-bān/ ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بادبن /bādbon/ ؛

بادپه/bāde-pe/ : در مسیر باد –در جریان باد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. واپـه /vāpe/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱. واپه /vāpe/ ، ۲. وائـه پـه /vāepe/ ؛ ن) ۱. بادپـی /bādopəy/ ، ۲. واپـی /vāpəy/ ؛ ع) بـادپـه /bād-pe/ ؛ ت) بادپی /bāde-pəy/ ؛ اشر) بادپـه /bādə-pe/ ؛ |ک) بادسر /bāde-sar/ ؛

بادخاشت بویین/bād xāšt baviyən/ (مص.مر) : گرفتگـی عضلات بدن .

اغر) ←* ؛ ب) باد – خوشت – بویین /bād-xušt-baviyən/ ؛ س) باد–خوشت بیّن /bād-xušt-bayyən/ ؛ ن) باد خشک بویئن /bādxəšk bavəyan/ ؛ ع) چک باد /čakə-bād/ ؛

باد خزری/bāde-xazəry/ (ا.مر) : باد شمال غربی دریـای خزر به سمت جلگه‌ی گیلان و مازندران .

اغر) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) خزری /xezri/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |ک) ←* ؛

بادخورک/bādxorak/ : از انواع پرندگان کـوچـک انـدام صحرایی .

بادخوش/bād-xuš/ (ا.مر) : گرفتگی مفاصل .

اغر) ۱.←* ، ۲. بادخاشـت /bād-xāšt/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بادهوشت /bād-hušt/ ؛ ن) بادخشـکی /bād xəški/ ؛ |ک) ←(ن) ؛

باد دار/bād-dār/ (ص.مر) : ۱. غذای نفـخ آور . ۲. غـذای نامناسب برای بیمار .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ |ک) ←* ؛

باد درهاکاردن/bād-dar-hākārdən/ (مـص.مـر) : ۱. لاف زدن . ۲. خـارج کـردن بـاد از شـکم . ۳. بـاد غـرور و نخوت را از سرکسی به درکردن . نک : اشکم قد .

اغر) بـادوک /bāduk/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بـاد درهـاکردن /bād-dar-hākərdən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) باد درهاکردن /bād dar hākərdan/ ؛ ع) باد درکردن /bād-darkordan/ ؛ |ک) بـاد درگودن /bād dar-gudan/ ؛

بـاددکت/bād-dakət/ (ص.مـف) : ۱. مبتـلا بـه بیمـاری رماتیسم یا بیماری نفریت . ۲. نوعی نفرین .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـاد دکـت /bād-daket/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. وادکـت /vā-daket/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) باد دکـت /bād-dakat/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ |ک) ۱.←* ، ۲.←(ن) ؛

باد دکتن/bād-dakətan/ (مـص.مـر) : ابتـلا بـه بیمـاری رماتیسم و نفریت .

اغر) ۱.←* ، ۲. باددکتن /bād-daketən/ ؛ ب) ←* ؛ س) خزدکتن /xez dakətən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) باد دکتن /bād-daketan/ ؛ |ک) ←* ؛

باد دم/bād-dam/ (ا.مر) : بارش– بـاران مـورّب ناشـی از وزش باد .

اغر) بـاد – دمـه /bād-damə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) وادم /vādam/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. وادمـه /vā-damə/ ؛ ن) دمـه /damə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) ←(ن) ؛ |ک) چپه دونه /čapə-doanə/ ؛

باد دمشه/bād-damšə/ (ا.مر) : . نک : باد دم .

اغر) باد دمه /bād-damə/ ؛ س) ←* ؛ ق) وادمه

/vādame/ ؛ ن) ←* ؛ |ک) چپه دونه /čapə-doanə/ ؛

باد رمند/bād ramənd/ (ص.مر) : ضد نفخ .

اغر) ۱.←* ، ۲. باد کاش /bād-kāš/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باد رامند /bād-rāmənd/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) باد رمن /bād-ramən/ ؛ آ) ←* ؛ع) بادکوش /bād-kuš/ ؛ اشر) ←* ؛

بادرنگ/bād-rang/ (ا) : از انواع مرکبّات با نام علمی citrusmdica .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

باد روئه/bād ruə/ (ا.مر) : ۱. بوران . ۲. نوعی بیماری . ۳. رو به باد .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باد روبه /bād-rubə/ ؛ ق) باد رو /bād-ru/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) باد روئه /bad-rueh/ ؛ع) بورون /buron/ ؛ ت) بوران /burān/ ؛ اشر) بادروبه /bād-rubə/ ؛

بادزن/bād-zan/ (ا.ا) : باد بزن دستی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بادبزن /bād-bezan/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. بادبزن /bād - bezzn/ ، ۲. وازن /vāzan/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. وازن /vāzan/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) باد زن /bādzən/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

باد سام/bād-e-sām/ (ا.مر) : باد گرمی که موجب خسارات فراوان به محصولات کشاورزی گردیده و به خشکه باد نیز معروف است .

اغر) خاشکه باد /xāškə-bād/ ؛ س) گرم وا /garmə- vā/ ؛ با) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) گرمش /gar-maš/ ؛

باد سر توک/bāde-sartuk/ (ا.مر) : باد بوران زایی که از جهت جنوب غربی به جلگه ی خزر جنوبی می وزد.

آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

باد کش/bād kaš/ (ا.مر) : ۱. کوزه، استکان یا شاخ گاو که برای رفع قولنج و یا سردرد به کار حجامت گرفته شود . ۲. شاخ حجامت . ۳. بادگیر ساختمان جهت تهویه ی هوا . ۴. ضدّ نفخ .

اغر) ۱.←* ، ۲. باد کاش /bād-kāš/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. باد کوش /bād-kuš/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. باد کش /bād-keš/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

باد کنی/bād-konəy/ (ا.مر) : آبشش ماهی . **نک** : اُپخ .

اغر) بادبادک /bād-bādək/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ت) ←* ؛ اشر) بادبادک /bād bādak/ ؛ |ک) ←* ؛

باد گالّه/bād-gāllə/ (ص.مر) : بسیار سبک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بادگله /bād-gələ/ ؛ ن) ←* ؛

بادگرمشی/bād-garmcši/ (ا.مر) : بادگرم-این باد در اثر ورود جبههٔ‌ی هوای گرم که گاه در فصول سرد زمستان نیز در جلگه‌ی جنوبی خزر مستقر می شود ، ایجاد گردیده و با خود بادهای شدید و هوای سرد باران زا به دنبال می آورد. این هوا در زمستان گاه پیشاهنگ آنچنان هوایی می شود که ارتفاع برف آن به دو متر نیز می رسد.

بادگلو/bād galu/ (ا.مر) : آروغ – بادگلو .

اغر) ۱. گلی باد /galibād/ ، ۲. بادگلی /bād gali/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. باد گلی /bādgali/ ، ۲. گلی وا /gali-vā/ ؛ ن) ←(س) ؛ع) گلی قراپک /gali-qorāpak/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بادگلو /bād-galu/ ؛ |ک) ←* ؛

بادله/bādelə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان میان دو رود ساری .

بادله درّه/bādələ-darrə/ (ا.مک) : ۱. درّه ای در بخش یانه سر منطقه هزار جریب بهشهر . ۲. از ارتفاعات بخش یانه سر واقع درهزار جریب بهشهر .۳. روستایی از دهستان چهار دانگه شهریاری بهشهر .

بادله کو/bādelə-ku/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانگه ی شهریاری بهشهر .

بادم/bādem/ (ا) : بادام زمینی .

اغر) ۱. بادم /bādom/ ، ۲. بادام /bādām/ ؛ ب) بادم /bādom/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بادم /bādəm/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بادوم /bādum/ ؛ع) ←(ب) ؛ |ک) بادوم /bādom/ ؛ پ) واتام /vātām/ ؛

بادمجان و ویج/bādemjān –vevij/ (ا.مر) : خورش بادنجانی که با سیر و مغز گردو تهیّه شود.

ن) بادمجون کباب /bādəmjun kabāb/ ؛ع) بادمجون

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

کباب /bādemjon-kebāb/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بـادمجون - ورقـه/bādemjon-vareqə/ (ا.مـر) : ۱. نوعـی خورشـت بادمجـان همـراه بـا سـیر و مغـز گـردو . ۲. بادمجان ورقه ورقه کرده و سرخ شده .

ن) ←**؛ع) ←**؛ت) ←**؛ |ک) ←**؛

بادنجان/bādənjān/ (ا) : بادمجان . **نک** : بینگوم وینگوم.

اغر) بانجـام /bānjām/ ؛ س) بینگـوم /bingom/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) بـــادمجون /bādəmjun/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بادمجن /bādemjon/ ؛ ت) ←** ؛

بادنجان تری/badənjān-taray/ (ا.مر) : خورشت بادنجان .

اغر) بانجام خارش /bānjām-xārəš/ ؛ ت) ←** ؛

بادو/bādo/ (ا.مـک) : ۱. چشـمه‌ای در روسـتای یخکـش بهشهر . ۲. باداب - چشمه ای درجنوب «بالا جادّه‌ی» کردکوی با خاصیت درمانی.

بادوان بازی/bād vān bāzi/ (ا.مر) : از انـواع بـازی هـا و سرگرمی‌ها-بادبادک بازی .

اغر) ←** ؛

بادو- بلنگ/bād-o-bələng/ (ا.مر) : ۱. بیماری بـاد و ورم . ۲. باد غرور و نخوت .

اغـر) ←**؛ب) ←**؛س) ←**؛آ) ←**؛ن) ←**؛ع) بادوبلینگ /bādo-beling/ ؛

بادوک/bādok/ (ا) : ماست خوری کوچک .

اغر) خوردبادیـه /xurd-bādeyə/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ پ) باتک /bātak/ ؛

ن) بادوک /bāduk/ ؛ ع) ماس خوری /mās-xori/ ؛

بادوک/bāduk/ (ص.نس/ا) : ۱. مغرور و خود بزرگ بیـن- آدم با افاده . ۲. کاسه‌ی کوچک . **نک** : بادآقا .

اغر) ۱.←** ، ۲. بادوکن /bādukən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بـایدوک /bāyduk/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ اشر) ←** ؛ پ) باتک /bātak/ ؛

بادوکن/bāduken/ (ص.نس) : کسی که در بدنش موضـع عفونی داشته و در اثر کـم شـدن مقـاومت بـدن و بـا هجوم میکروب ، دچار عفونت و آبسه های چرکین می گردد .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛

بادوم/bādum/ (ا) : بادام .

اغر) ۱. بادم /bādom/ ، ۲. بادام /bādām/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ آ) بادم /bādəm/ ؛ ن) ←** ؛ ع) بادوم /bādom/ ؛ |ک) ←** ؛

بادونه/bādunə/ (ا.مر) : برنج نیم پخته که در روغن سـرخ شود .

س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بئودونه /baudunə/ ؛ با) بئودونه /baudunə/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ |ک) وابیشـته /vābište - berenj/ ؛

باد هدائن/bād-hədāən/ (مص.مر) : ۱. به باد سـپردن . ۲. در معرض باد قرار دادن . ۳. بوجاری کردن گندم و جو به هنگام خرمن .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) وا-هدائــــن /vā-hədāən/ ؛ آ) بادهدائن /bād-hədaan/ ؛ ن) باد هادائن /bād hādāan/ ؛ ع) بـاد هـادان /bād-hādān/ ؛ ت) بـاد هدئـن /bād-hadaən/ ؛ اشر) باد هدادن /bād-hədādan/ ؛ |ک) ←** ؛

بادهوشت/bād-hušt/ (ا.مـــص) : گرفتگـی کمـر . نـک : بادخوش .

اغر) بادخاشت /bādxāšt/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. واهوشـت /vā-hušt/ ؛ ق) واهوشت /vā hušt/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) باد خشک /bād xəšk/ ؛

بادی/bādi/ (ص) : خود پسند - مـغرور . نـک : بــادوک .

اغر) ۱.←** ، ۲. بادوک /bāduk/ ؛ ب) ←** ؛ ق) باد بادی /bād-bādi/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) بادبــادی /bād-bādi/ ؛

بادی/bādi/ (ا) : فانوس . **نک** : فنر .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛

بادی خیل/bādi-xəyl/ (ا.مک) : روستایی در کجور .

بادیون دشت/bādyun-dašt/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

بادیه/bādeyə/ (ا) : ظرف مسی یا سفالی که بزرگ تــر از کاسه‌ی معمولی باشد . **نک** : چملاک .

اغر) ۱.→* ، ۲. باده /bādə/ ؛ ب) باده /bāde/ ؛ س) →* ؛ ق) →(ب) ؛ با) بایّه /bāyyə/ ؛ آ) بادوک /bāduk/ ؛ ن) →* ؛ ع) بادیه /bādeye/ ؛ ت) →* ؛ اشر) →* ؛ | گ) →* ؛

بار/bār/ (ف.امر) : بگو-حرف بزن .

اغر) ۱.→* ، ۲. بئو /bao/ ؛ ب) →* ؛ س) ۱.→* ، ۲. بائو /bāo/ ؛ ق) ۱.→* ، ۲. بئر /bau/ ؛ آ) ۱. بئو /bau/ ، ۲. بئو /baow/ ؛ ن) بو /bo/ ؛ ع) →(ن) ؛

بار/bār/ (ا) : اوّلین مرحله‌ی غوزه گرفتن بوته ی پنبه که چند کاسبرگ سبز آن را بپوشاند .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛

بار/bār/ (ا/ق.مق) : ۱. بار حیوان بارکش برابر با دو لنگه . ۲. دفعه . ۳. نتیجه و ثمر .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛ با) →* ؛ آ) →* ؛ ن) →* ؛ ع) →* ؛ ت) →* ؛ اشر) →* ؛

بارانک/bārānək/ (ا) : گیاه زنگ-درختچه ای با گل های سفید و میوه‌ی ریز قهوه ای با طعم ترش و شیرین .

اغر) →* ؛ ق) بارونک /bārunək/ ؛

باربچیین/bār-bačiyən/ (مص.مر) : چیدن میوه و برداشت محصول از درخت .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛ با) →* ؛ آ) →* ؛ ن) باربچیین /bār-bačiyan/ ؛ ع) →(ن) ؛ ت) بار وچیین /bār-vačiyan/ ؛ اشر) بار وچیدن /bār-vačidan/ ؛

بار بند/bārband/ (ا.مر) :

طنابی کلفت و بلند که گاهی از جنس کنف بوده و به آن لیف خرما گویند . این طناب برای بارهای حجیم مانند کاه، یونجه و به کار می‌رود . پس از قرار دادن بار بر روی حیوان این ریسمان (بار بند) را محکم به بدن اسب محکم می بندند و سپس به یاسه و سپس از سوی دیگر آن را به حلقه‌ی انتهای یاسه که نواری از جنس چرم است ، گره می زنند . نک : یاسه .

باربند - لافند/bār band - lāfend/ (ا.مر) : ریسمان مخصوص بستن بار بر روی حیوان بارکش . این ریسمان در مواقعی که حیوان بدون بار است ، جمع آوری شده و با تنگ مخصوص بار در دو طرف پالان آویزان می گردد . **نک** : اسب کشی-تنگ.

اغر) باربند /bār band/ ؛ ق) بـاربن /bārban/ ؛ آ) →(ق) ؛ ن) بارون /bārvan/ ؛ ع) →(ن) ؛ ت) →* ؛ | گ) →* ؛

بار- بن- قد/bār-bəne-qad/ (ق.مق) : به اندازه ی ریسمان باربند .

اغر) →* ؛ س) بـاربن قـد /bār-ban-qad/ ؛ ق) →* ؛ آ) →* ؛ ن) بارون قد /bārvanqad/ ؛ ع) →(ن) ؛

بار بن گرد/bār bənegərd/ (ا.مر) : دایره ای که محیط آن به اندازه یک باربند است .

س) →* ؛ ق) →* ؛ ن) →* ؛ ع) →* ؛

باربیاردن/bār-biyārdan/ (مص.مر) : ۱. به باروری رسیدن ۲. میوه دادن .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) بار بیاردن /bār-biyārdən/ ؛ آ) →* ؛ ن) →* ؛ ع) بار بیردن /bār - beyardan/ ؛ | گ) بار بیاردای /bār-biārdāy/ ؛

باربیتن/bār-baytən/ (ا.مر) : توقفی موقّت که به هنگام کوچ صورت گیرد .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛

باربیشتن/bār beyəštən/ (مص.مر) : بار گذاشتن دیگ برای پختن غذا .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛ آ) باربشتن /bār-beštan/ ؛ ن) →* ؛ ع) سرانگتن /sar-engetan/ ؛ | گ) بارگودن /bār-gudan/ ؛

بارتنگ/bārtang/ (ا) : بارهنگ - گیاهی طبّی .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ آ) بارنگ /bārang/ ؛ ن) بارهنگ /bārhang/ ؛ ع) →(ن) ؛ اشر) →* ؛

بارتنگ/bār - tang/ (ا.مر) : کمربند مخصوص بستن بار روی پالان اسب .

ت) →* ؛

بار-دار/bār-dār/ (ص.فا) : ۱. درخت باردار . ۲. زن یا حیوان باردار - آبستن .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛ با) →* ؛ آ) →* ؛ ن) →* ؛ ع) →* ؛ ت) →* ؛ اشر) →* ؛ | گ) →* ؛

→*) ارجاع به مدخل ، →) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

بار – دنین/bār-dəniyan/ (مص.مر) : ۱. تغییر حالت دادن مایعات(مثل شیر) . ۲. عوض شدن .
آ) ←* ؛ *ن)* ←* ؛

باردهن/bār-dehən/ (ا) : قسمت دیوار بیرونی ایوان – حدود نیم متر از بالای سقف را برای نوردهی بیشتر فاصله می گذاشتند. این نقطه از خانه بیشتر جهت نورگیر و جلوگیری از ورود سرما و گاهی خشک نمودن هیمه های تر استفاده می شد .
ن) ←* ؛

باردی/bārdi/ (ق) : رتبه – دفعه مثل کادوم باردی به معنی کدام مرتبه .
اغر) ←* ؛

بار- روش/bār-ruš/ (ص.فا) : بار فروش – فروشنده .
اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ | *گ)* ←* ؛

بار-سری/bār-sari/ (ا.مر) : ۱. بار و لوازمی که از طرف دختران و زنان به خانه‌ی داماد حمل شود. ۲. بار اضافی که علاوه بر بار اصلی روی حیوان نهند . ۳. پولی که صاحب اسب ، هنگام تحویل جهیزیه از داماد دریافت می نماید .
اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ۱.←* ، ۲. میون بار /meyon - bār/ ؛ | *گ)* مین – بار /mian-bār/ ؛



بار–سری

بار- فروش/bār-foruš/ (ا.مک) : نام قدیمی شهر بابل .

بار فروش – ده/bār-fruš-de/ (ا.مک) : **نک** : بار فروش .
با) ←* ؛

بارک/bārək/ (ا) : ۱. خانه‌ی کوچک . ۲. خانه‌ی موقت . ۳. کلبه .
اغر) بنگـرام /bəngərām/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *ن)* ۱.←* ، ۲. برک /barak/ ؛

بارک/bārek/ (ا) : آشپزخانه .
س) ←* ؛

بارک/bārek/ (ا) : کومه ی موقتی .
س) ←* ؛ *ق)* ←* ؛

بارک/bārək/ : **نک** : برکر .

بارکشی تنگ/bārkaši tang/ (ا.مر) : علاوه بر ریسمانی که بر روی حیوان بارکش بسته می شود تنگی با حلقه‌ی آهنین بر روی بار کشیده شده و از زیر شکم اسب عبور می دهند تا اطمینان کافی از عدم سقوط بار به هنگام حمل حاصل شود.
اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* بارکشی /bārkaši/ ؛ *آ)* ←(ق) ؛

بارکلا/bārkəlā/ (ا.مک) : روستایی ازدهستان چهار دانگه شهریاری بهشهر .

بار کوتی/bār-kuti/ (ا.مک) : از تپّه های منطقه‌ی آمل .

بارگ/bārəg/ (ا) : چادری که وسایل داماد را در آن گذارند .
ق) ←* ؛

بارگا/bārgā/ (ا.مر) : جایی در آسیاب که در آن گندم یا جو را جهت آرد کردن می ریزند .
ت) ←* ؛

بارمت/bār-mət/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یانه‌سر واقع در هزار جریب بهشهر .

بارنگ/bārəng/ (ا) : بارهنگ – گیاهی طبّی .
اغر) ۱.←* ، ۲. بار-تنگ /bār-tang/ ؛ *ب)* بـارتنگ /bār-tang/ ؛ *س)* ۱.←(ب) ، ۲.←* ؛ *ق)* ۱. وارنگ /vāreng/ ، ۲. بارهنگ /bārhəng/ ؛ *با)* بارهنگ /bārhəng/ ؛ *آ)*

آوانوشت : (a - اَ) (ə - فتحه کوتاه) (e - اِ) (ā - آ) (u - او) (i - ای) (b - ب) (p - پ) (t - ت،ط) (s - ث،س،ص) (j - ج) (č - چ) (h - ح،ه) (x - خ) (d - د) (r - ر) (z - ذ،ز،ض،ظ) (ž - ژ) (š - ش) (f - ف) (q - ق،غ) (k - ک) (g - گ) (l - ل) (m - م) (n - ن) (v - و) (y - ی) (aw - اَو) (ow - او)

۱.←(با) ، ۲.←(اغر) ؛ ن) بالهنگ /bālhang/ ؛ ع) بارهنگ /bārhang/ ؛ ت) بارتنگ /bārtang/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

بارنگ/bāreng/ (ص) : گاوی به رنگ قهوه ای که متمایل به رنگ قرمز است .

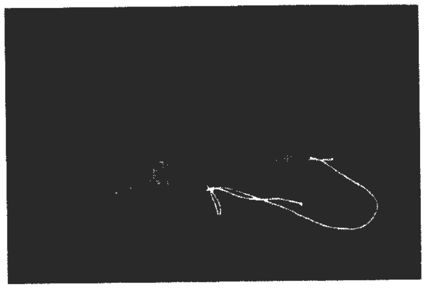
س) بورنگ /bureng/ ؛ ق) ←** ؛

بار-و-بنه/bār-o-bənə/ (ا.مر) : کلیه‌ی لوازم دامداری و ابزار معاش دامداران . **نک** : بن سر .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ اشر) بار-بنه /bār-bənə/ ؛ | گ) ←** ؛

باروت دون/bārut-dun/ (ا.مر) : کیسه ی مخصوص باروت .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛



باروت دون

بارون/bāron/ (ا) : باران . نک : وارش

اغر) ۱.←** ، ۲. وارون /vāron/ ؛ س) وارش /vārəš/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ۱. وارون/vārun ، ۲.←(س) ؛ ع) وارون /vāron/ ؛ | گ) واران /vārān/ ؛ پ) وارون /vārun/ ؛

بار-وَند/bār-vand/ (ا.مر) : طناب باربند چارپایان . **نک** : باربند .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) بار-ون /bār-van/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ | گ) ←** ؛

باره/bārə/ (ا.صو/) : ۱. صدای پرندگان نر در بهار برای جفت یابی . ۲. آوای زیبا و با شکوه جفت جویی قرقاول نر در فصل بهار .

ب) ←** ؛ ع) بهاره /behārə/ ؛

بارهپاچ فئه/bār - hapāč-feə/ (ا.مر) : پاروی مخصوص بوجار کردن غلّات .

ت) ←** ؛

بارهنگ/bārheng/ (ا) : **نک** : بارنگ .

اغر) بارتنگ /bārtang/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ع) بارهنگ /bārhang/ ؛ | گ) ←** ؛

بارهنگ زمی/bār hang zami/ (ا.مک) : مرتعی در روستای کدیر نوشهر .

باری/bāri/ (ا/ص) : ۱. گواه . ۲. در تنکابن سکّوی کنار دیوار . ۳. در نور دیوار .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ن) ←** ؛ ت) ←** ؛

باری/bāri/ (ص.نس) : ۱. بارکش - حیوان بارکش . ۲. کنایه از: آدم زحمت کش و مقاوم .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ | گ) ←** ؛

باریجه/bārijə/ (ا) : سبزی صحرایی و خواب آور که جوشانده‌ی آن برای دل درد و گوش درد استفاده می‌شود .

اغر) ←** ؛ ب) بارجه /bārejə/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←(ب) ؛ | گ) ←** ؛

باری سر/bāri –sar/ (ا.مر) : روی سکو و بغل دیوار .

ن) ←** ؛

باریک/bārik/ (ا) : از طوایف و تیره های ساکن در کتول.

باریک - آب - سر/bārik-āb-sar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان اسفیورد شوراب ساری .

باریک - کلا/bārik- kelā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان جلال ازرک بابل .

باریکلا/bārikelā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پایین میان رود نور .

باریک -مله/bārik-malə/ (ا.مک) : روستایی ازدهستان دابوی جنوبی آمل .

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

باری - گُو/bāri-go/ (ا.مر) : گاو بارکش- در گذشته گاوهای نر را اخته نموده ، برخی را جهت شخم زدن و کشیدن گاو آهن تربیت می کردند که «کاری ورزا» نامیده می شدند. گاوان نر بارکش ، به باری گو یا «باری ورزا» مشهور بودند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. باری - گو /bāri-gu/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) باری ورزا /bari-varzā/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

باری - ناری/bāri- nāri/ (ا.مص/ا.مر) : بگویی نگویی- گفته ناگفته - تردید در اظهار سخن . **نک** : بنوی .

اغر) بئوری- نئوری /bauri- nauri/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ س) ←* ؛ ق) بوّی نَوی /bavvi navvi/ ؛ آ) بوّی - نوّی /bavvi-navvi/ ؛ ع) بوئت نوئت /boət - noət/ ؛

بارینگ به/bārige-be/ (ا.مر) : بوته ای با برگ‌های ریز شبیه پونه متمایل به زردرنگ .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛

باری - ورزا/bāri- vərzā/ (ا.مر) : گاوبارکش - باری گُو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) باری - ورزا /bāri-varzā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ |ک) ←* ؛

باز/bāz/ (ا) : ۱. نوعی پرنده شکاری . ۲. سنجاقک . ۳. صدای جیرجیرک . **نک** : پوسپلیک .

اغر) باپّلی /bāppəli/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) لل باز /lalə - bāz/ ؛

بازآمدن/bāzāmadan/ (ا.مر) : دو چوب شاخه دار بلند که بر آن سوار شده و راه روند . **نک** : پاچو .

ع) ←* ؛

بازار - سر/bāzār-sar/ (ا.مک) : روستایی از توابع کلار دشت چالوس .

بازار - کمر/bāzār-kamar/ (ا.مک) : قلّه ای به ارتفاع ۳۹۲۰ متر در کلاردشت چالوس .

بازار - محلّه/bāzār-mahallə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن .

بازاری/bāzāri/ (ص.نس) : بازاری-کنایه از افرادی که به سبب اقتضای شغلی خود در بازار با معیارهای معمول روستاییان مردمی حقه باز و سمج و یاوه گو جلوه می‌نمودند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بازار دکت /bāzār-dakət/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

باز- بنهر/bāz-bənənhər/ (ا.مر) : گیاهی هرز در شالیزار . نک : وازمل .

اغر) واز-مل /vāz-mel/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بازمبل /bāzembəl/ ؛ ق) باز-منر /bāz-məner/ ؛ آ) وازمر /vāzmər/ ؛ ن) بازمل /bāzəmel/ ؛

بازرشت/bāz-rašt/ (ا.مک) : محلّی قدیمی در جورده (جواهر ده) رامسر .

بازک/bāzək/ (ا) : توکای باغی . **نک** : اسبی تی کا .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) اسبه سرت /esbə-sarat/ ؛

بازک - تیپ تیپی/bāzək-tip-tipi/ (ا.مر) : توکای خال خالی . **نک** : اسبه سرت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) اسبه سرت /esbə-sarat/ ؛

باز- کلی/bāz-keli/ (ا.مک) : نام مرتعی در لفورسوادکوه .

بازکنی/bāz-kani/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یا نه سر هزار جریب بهشهر .

بازگوم/bāzgom/ (ا.مک) : چشمه ای در روستای یخکش بهشهر .

بازگیر-کلا/bāzgir - kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بیشه‌ی شهرستان بابل .

باز-لیله/bāz-lilə/ (ا.مر) : ساقه گیاه گندم و جو . **نک** : بازوره .

اغر) بازوره /bāzurə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بازوله /bāzolə/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. وازیره /vāzirə/ ؛ با) ←* ؛ آ) بازیره /bāzirə/ ؛

بازم - بل/bāzembel/ (ا.مر) : گیاهی هرز در شالیزار . نک

: بازبنهر.

اغر) وازمـل /vāzmel/ ؛ *ب)* ←*(اغـر)* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. بازن بل /bāzen-bel/ ؛ *ق)* بازمنر /bāzməner/ ؛ *آ)* ۱. وارمز /vārməz/ ، ۲. وازمر /vāzmər/ ؛ *ن)* بازمل /bāzəmel/ ؛

بازمل - رسن/bāzmel-rasen/ (ا.مر) : ریسمانی کـه بافـه های آن از گیاه بازمل باشد .

اغر) وازمل رسن /vāzmel-rasən/ ؛ *ن)* ←* ؛

بازو/bāzu/ (ا) : چوبی به ابعاد تقریبی ده در بیست در چار چوب در .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ | *گ)* ←* ؛

بازورا/bāzurā/ (ا.مک) : مرتعی در رویان نوشهر .

بازوره/bāzurə/ (ا) : ساقه‌ی گیاه گندم و جو .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. بازولـه /bāzolə/ ؛ *ق)* ۱.←* ، ۲. وازیـره /vāzirə/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* بـازیره /bāzirə/ ؛

بازوره هند/bāzurə-hand/ (ا.مر) :

آثار خندقی عظیم است که تقریباً در امتداد جنوب جاده ی شاه عبّاسی در طول مازندران کشیده شده است. از داراب کلا به طرف غرب از چاک داراب کلا بـه آقا اسیو(آسیاب سر) و جامخانه و لالیم امتداد یافته و در شرق نیز ادامـه ی آن دیده می شود. احتمال می رود که خندق مازیاری باشد. (ازآستاراباد تا استارباد جلد ۴ بخش یکم.)

با- زهله/bā-zahlə/ (ص.مر) : ۱. نترس . ۲. شجاع .

اغر) ۱. با-زله /bā-zalə/ ، ۲. زله دار /zalə-dār/ ؛ *ب)* زلـه دار /zalə-dār/ ؛ *س)* ۱.←*(ب)* ، ۲.←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←*(ب)* ؛ *آ)* ←*(ب)* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* زهله دار /zahlə - dār/ ؛

بازی/bāzi/ (ا) : بازی – سرگرمی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بازّی /bāzzi/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* کـایی /kāi/ ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲. وازّی /vāzzi/ ؛ | *گ)* ←* ؛

باز یار/bāzyār/ (ا.مک) : دهکده ای از دهستان لالـه آبـاد شهرستان بابل .

بازیار- پایین/bāzeyār-pāyin/ (ا.مک) : از توابع دهسـتان لاله آباد بابل .

بازیار- خل/bāzyār-xəl/ (ا.مک) : روستاهایی از دهسـتان چهار دانگه‌ی هزار جریب و میاندرود ساری .

بازیار-کلا/bāzyār-kəlā/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان لاله آباد بابل . ۲. روستایی از دهستان کجرسـتاق نوشـهر . ۳. مرتعی در حـوزه‌ی علمـده واقـع در منطقـه‌ی شهرستان نوشهر .

بازی - بازی/bāzi-bāzi/ (ق.حا/ا.مص) : ۱. به شـوخی . ۲. از سر تفنّن . ۳. غذا را از سر بی میلی خوردن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. وازی – وازی /vāzi-vāzi/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* وازی – وازی /vāzi-vāzi/ ؛ | *گ)* ←* ؛

بازی - بزئـن/bāzi-bazoən/ (مـص.مـر) : فریـب دادن – گول زدن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ۱.←* ، ۲. بـازی هـادائن /bāzi hādāan/ ؛ *ع)* بازی بزان /bazi - bezān/ ؛ | *گ)* بـازی دان /bāzi - dāen/ ؛

بازی - بیتن/bāzi-baytan/ (مص.مر) : فریب دادن – گول زدن . **نک** : بازی بزئن .

س) بازی بیتن /bāzi-baytən/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ | *گ)* بازی دان /bāzi-dāen/ ؛

بـازی – حـال/bāzi-hāl/ (ا.مـر) : ۱. یکـی از تکّـه هـای موسیقی چوپانی مازندران و به معنی حالت بازی است. بازی + حال تکّه ای است سازی مربوط به للـــه‌وا در گویش تبری به معنی حالت بازی است . ۲. در فرهنگ آنندراج بازی به معنـی بـاز و پرنـده ی شـکاری و بـه صدای تشت نیز اطلاق می شود و در برهان قاطع بـه معنی لهو آمده است .

بازیر-کلا/bāzir-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان شـیرگاه سواد کوه .

بازیره/bāzirə/ (ا) : خوشه‌ی ریز و کوچک .

ب) ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

بازیوک/bāzyuk/ (ا.مک) : مرتعی در حومه‌ی پول کجور.

بازی - هدائن/bāzi-hədāən/ (مص.مر) : فریب دادن –

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

گول زدن . نک : بازی بزئن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) بازی - هدائن /bāzi-hedāan/ ؛ ن) بازی - هادائن /bāzi-hādāən/ ؛ ع) بازی هادان /bazi - hādān/ ؛ ت) ۱. وازی - دئن /vāzi-deən/ ، ۲. بازی دئن /bāzi-deən/ ؛ اشر) وازی هدادن /vāzi - hədādan/ ؛ | گ) ←** ؛

باساک/bāsāk/ (ا.مک) : چشمه ای در روستای یخکش بهشهر که واساک نیز گفته می شود .

باسته/bāsessə/ (ص.مف) : پاره شده . **نک** : برس - بسه - بسسته .

اغر) بسسته /bosestə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بوسته /bostə/ ؛ آ) بوسّه /bussə/ ؛ ن) ۱. بوسائه /bossāaə/ ، ۲. ووسسّه /vosəssə/ ؛ ع) بوسّت /bosset/ ؛ ت) ←** ؛

باسن/bāsən/ (ف.امر) : پاره کن . **نک** : بسخئن .

اغر) ۱. بُسن /bosən/ ، ۲. بُسان /bosān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بوسند /bosənd/ ؛ ق) بوسّن /bussen/ ؛ آ) بوسن /busən/ ؛ ن) بوسّان /bossān/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←** ؛ | گ) وُرسن /vorsan/ ؛

باسند/bāsand/ (ف.امر) : پاره کن . **نک** : بس .

اغر) بسان /bosān/ ؛ ب) ۱. بسند /bosənd/ ، ۲. بسندان /bosəndān/ ؛ ق) بوسّن /bussen/ ؛ آ) بوسن /busən/ ؛ ن) بوسّان /bossān/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←** ؛ | گ) وُرسنی /vorsani/ ؛

باش/bāš/ (ا/ص) : ۱. نامی برای سگ و به معنی حریف . ۲. قلدر .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛

باش/bāš/ (ص) : ۱. پیروز - غالب . ۲. قوی تر . ۳. برتر .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ | گ) ←** ؛

باشباغ/bāš-bāq/ (ا.مر) : باغی که در آن علوفه کاشته شود .

ب) ۱.←** ، ۲. واش باغ /vāš-bāq/ ؛ س) واش - باغ /vāš-bāq/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) واشکا /vāškā/ ؛

باش - بباش/bāš-bəbāš/ (ص.مر) : ۱. سربه سر-هم سنگ-هم قیمت - برابر . ۲. هم زور .

اغر) ۱.←** ، ۲. تاش /tāš/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. باشا - باش /bāšā-bāš/ ؛

باش بیّن/bāš-bayyən/ (مص.مر) : غلبه یافتن بر کسی- چیرگی و تسلّط .

ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) باش ببین /bāš-babeyan/ ؛

باشتن/bāštan/ (مص) : زاییدن - بچّه کردن . **نک** : بکردن .

اغر) ۱. بزائن /bəzāən/ ، ۲. بزائن /bezāən/ ؛ ب) بشتن /boštən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) بزائن /bazāan/ ؛ ع) بداشتن /bedāštan/ ؛ اشر) بزاییدن /bəzāidən/ ؛

باشته/bāštə/ (ص.نس) : ۱. دختری که به خاطر عاشق از منزل فرار کند . ۲. ناتوانی . **نک** : بشته .

ت) ←** ؛

باشر/bāšer/ (ا) : بچّه خوک . **نک** : بشر .

ق) ←** ؛ آ) ←** ؛

باشلق/bāšloq/ (ا) : تن پوش و پالتوی پشمین - بالاپوش نمدی چوپان - تن پوش ردا مانند .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) شولا /šowlā/ ؛

باشه/bāšə/ (ا) : دلیجه - قرقی . **نک** : واشه .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. واشه /vāšə/ ؛ س) واشه /vāšə/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛

باغ/bāq/ (ا) : باغ به معنی مطلق آن شامل هر نوع باغی اعم از باغ های صیفی کاری، جالیز و میوه .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ | گ) ←** ؛

باغبن/bāqəbon/ (ص/مر) : باغبان .

اغر) باغه وان /bāqe-von/ ؛ ب) باغه ون /bāqə-vān/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) باغ وون /bāqvun/ ؛ ع) ←** ؛ | گ) باغبن /bāqəbon/ ؛ پ) باغپان /bāqpān/ ؛

باغبون - کلا/bāqbun-kalā/ (ا.مک) : از توابع دهستان

ناتل رستاق شهرستان نوشهر که باغبان کلا نیز گفته می شود .



باشه

باغ جار/bāqe-jār/ (ا.مر) : باغ .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛

باغچوک/bāqčuk/ (ا.مر) : باغچه .

قص) ←* ؛

باغدادی/bāqdādi/ (ص.نس) : سقف و دیوار گل اندود – سقفی که با گل مالی و ماله صاف شود .

ن) بغدادی /baqdādi/ ؛ ع) ←(ن) ؛ *اشر)* ←* ؛

باغدشت/bāqdašt/ (ا.مک) : روستایی در شهرستان قائم شهر .

باغرو/bāqero/ (ا) : پایان یافتن فصل صیفی جات و جالیز به وجهی که باغ از طرف صاحبش رها شده و استفاده از آن برای عموم آزاد شود .

اغر) پچین /pečin/ ؛ ع) ←* ؛

باغروکالک/bāqro-kāläk/ (ص.مر) : محصولات نامرغوب جالیز که در پایان فصل باغداری به حال خود رها می شود .

ع) ←* ؛

باغ – سر/bāq-sar/ (ا.مر) : سرباغ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* سر–باغ /sarə-bāq/ ؛ گ) ←* ؛

باغشا/bāqe-šā/ (ا.مک) : مجموعه‌ی باغ و تأسیسات به جای مانده از عصر صفوی در بهشهر که در حال حاضر نیز مرمّت و با تغییراتی مورد استفاده است .

باغشت/bāqašt/ (ا.مک) : نام روستایی در حوزه‌ی بالاتجن قائم شهر .

باغ گلبن/bāqe-golbon/ (ا.مک) : از توابع دهستان استر آباد جنوبی گرگان است . **نک** : باباگلمه .

باغن/bāqen/ (ا) : از خاندان های ساکن در روستای پنجوی نمارستاق از محال ثلاث .

باغ نظر/bāq - nazər/ (ا.مک) : روستایی از بخش خرّم آباد تنکابن .

باغ نفار/bāq - nəfār/ (ا.مر) : اتاقک درختی – کومه‌ای با پایه‌های بلند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) باغ نفار /bāqe - nəfār/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. ←* ، ۲. نفار /nefār/ ؛

باغو/bāqu/ (ا.مک) : روستایی در حوزه‌ی شهرستان کردکوی .

باغو/bāqu/ (ا.مک) : یکی از روستاهای بندرگز که در یازده کیلومتری آن واقع است .

باغو کناره/bāqu - kənārə/ (ا.مک) : روستایی در فاصله ی هفت کیلومتری شهربندرگز .

باغ وون/bāqvun/ (ص.مر) : باغبان .

اغر) ۱. باغ وان /bāq- vān/ ، ۲. باغوان /bāqəvān/ ؛ ب) ۱. باغه ون /bāqə- von/ ، ۲. باغه بون /bāqe- bun/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ *با)* ←(ب) ؛ آ) ۱. ←(ب) ، ۲. باغوون /bāqəvun/ ؛ ن) ←* ؛ ع) باغبن /bāqbon/ ؛ *اشر)* باغوان /bāqəvān/ ؛ گ) باغبن /bāqebon/ ؛

بافتن/bāfətan/ (مص) : خوابیدن .

اغر) ۱. بختن /baxotən/ ، ۲. بخاتن /baxātən/ ؛ س)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بختـن /baxətən/ ؛ ق) بـاختن /baxeten/ ؛ آ) بـاختن /bāxətan/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(آ) ؛ ع) بختن /baxotan/ ؛

بافه/bāfə/ (ا) : ۱. پودپارچه- نخ های عـرض پـارچـه . ۲. آن مقدار از ساقه های برنج و گندم که به هنگـام درو، در مشت دروگـر جـای گـیرد و پـس از بسـتن ، آن را جهت خشک شدن بر زمیـن یـا روی سـاقه هـای درو شده گذارند .

اغر) ۱.←* ، ۲. بفه /bofə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. وفـه /vofə/ ؛ س) وافـه /vāfə/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) وافته /vāftə/ ؛

باقاله - پوست/bāqāle- pust/ (ا.مر) : پوست غلاف بلقلا- غلاف باقلا . نک : باکّله کالون .

اغر) ۱.←* ، ۲. باقله پوست /bāqele- pust/ ؛ س) باکّـله کالون /bākkelə- kālon/ ؛ آ) باکّله - پوس /bākkələ- pus/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱. باقلاپوس /bāqelā- pus/ ، ۲. بـاقلا پلـه /bāqelā- pəle/ ؛ ت) باقلا پوس /bāqelā- pus/ ؛ اشر) ۱. پوسّ باقلی /pussə- bāqəli/ ، ۲. باقلی پـوس /bāqəli- pus/ ؛ گ) باقله پوست /bāqelə - pust/ ؛

باقایده/bāqāydə/ : به جا-به اندازه -درست .

ب) ←* ؛

باقرتنگه/bāqər tangə/ (ا.مـک) : از توابـع بخـش بـهنمیر بابل.

باقرقرا/bāqər- qərā/ (ا.مـر) : چـاغ لـوق - نوعـی پرنـده تیزرو.

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) باقرقرا /bāqerqerā/ ؛ ت) ←* ؛

باقلاپته/bāqelā-patə/ (ا.مر) : باقلای پخته . نـک : باکلـه پته .

اغر) باقله پته /bāqəle patə/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

باقلا - خال/bāqelā - xāl/ (ا.مر) : چوب قیّم لوبیا . نـک : توک.

ع) لوبیاشیش /lubeyā-sis/ ؛

باقلا واشک/bāqelā- vāšək/ (ا.مر) : گیاه هرز مزارع .

با) باقلا واش /bāqələ - vāš/ ؛ آ) باکلـه واش - /bākkele vāš/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) باقلا واش /bāqelā - vāš/ ؛ ت) ←(ع) ؛

باقلوه/bāq lave/ (ا.مـک) : روسـتایی درشهرسـتان قـائم شهر.

باقلـه/bāqalə/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان خانقـا پـی شهرستان قائم شهر .

باکله/bākele/ (ا) : باقلا .

اغر) ۱.←* ، ۲. باقاله /bāqāle/ ؛ ب) ۱. باکّله /bākkele/ ، ۲. باکله /bākele/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. باکّله /bākkəle/ ؛ ن) باکّلـه /bākkəle/ ؛ ع) بـاقلا /bāqelā/ ؛ ت) ۱. بـاقلا /bāqlā/ ، ۲. بـاقلا /bāqelā/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. باقلی /bāqəli/ ؛ گ) ←* ؛

باکله جار/bākele - jār/ (ا.مر) : مزرعه‌ی باقلا .

اغر) ۱.←* ، ۲. باقاله جار /bāqāle- jār/ ؛ ب) باکّله - جار /bākkele - jār/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. باکّله - بـاغ /bākkəle- bāq/ ؛ ن) باکلّـه - جار /bākkəle- jār/ ؛ ع) باقلا - باغ /bāqelā - bāq/ ؛ ت) ۱. باقلا - جار /bāqelā- jār/ ، ۲. باقلا - کیل /bāqeli - kil/ ؛ اشر) باقلی - جار /bāqəli - jār/ ؛ گ) باقله باغ /bāqlə - bāq/ ؛

باکتون/bāktun/ (ف.امر) : بزن-کتک بزن . نک : بزن .

اغر) بتکـان /batkān/ ؛ ب) بتکـون /batkun/ ؛ س) بکوتن /bakutən/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ۱. بتکن /batkən/ ، ۲. بکتن /baktən/ ؛ ن) بکتن /baktən/ ؛ ع) بکتن /bakoten/ ؛ ت) ←* ؛

باکر/bākər/ (ص) : دست نخورده .

با) ←* ؛

باکرمحلّه/bākor- mahalle/ (ا.مک) : از دهکده‌های سـدن رستاق واقع در استرآباد .

با کّلک/bākkelək/ : گیاهی خود رو شـبیه بـه بـاقلا کـه کوچکتر از آن است .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

با - کلّه/bā- kallə/ (ص.مر) : آدم با شعور و خوش فکر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛



با کّلک

باکّله پته/bākkəle- patə/ (ا.مر) : بـاقلای آب پـز . نـک : باقله .

اغر) باقله پته /bāqele - patə/ ؛ ب) باکّله – پته -bākkele/ patə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ۱.←* ، ۲. باکّله پته /bākkele - patə/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ع) بـاقلا – پتـه /bāqelā - patə/ ؛ ت) باقلا پتی /bāqrlā- pati/ ؛

باکّله – پلا/bākkələ - pəlā/ (ا.مر) : باقلا پلو . **نک** : باقله .

اغر) ۱. باقله – پلا /bāqele- pəlā/ ، ۲. باقله پـلا - bāqəle/ pəlā/ ؛ ب) ۱. باکّله – پلا /bākkəle - pəlā/ ، ۲. باکله پـلا - bākele/ pəlā/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. باکلـه پـلا - bākele/ pəlā/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ع) باقلا – پلا /bāqelā - pelā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) بـاقلی پلـو /bāqəli - pəlo/ ؛ | گ) باقله پلا /bāqələ - palā/ ؛

باکّله – تله/bākəle - talə/ (ا.مر) : نوعی تله جهت بـه دام انداختن کلاغ که از باقلا به عنوان طعمه استفاده مـی شود .

اغر) باقله تله /bāqəle - talə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

باکّله – توک/bākkele - tuk/ (ا.مر) : چـوب قیّم لوبیـا . **نک** : توک .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) لوبیا شیش /lubeyā-šiš/ ؛

باکله – جار/bākle – jār/ (ا.مـر) : زمینـی کـه در آن بوتـه های با قلا کشت شده باشد. **نک** : باقله جار.

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) باقلا باغ /bāqelā-bāq/ ؛



باکله – جار

باکّله خرو/bākkele - xaru/ (ا.مر) : باقلای خودرو . **نک** : باقله .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

باکله قمبر/bākele- qambər/ : کفـش دوزک . نـک : آق زن ورق – کوش دوج .

باکّله کالون/bākkələ - kālun/ (ا.مـر) : ۱. پوسـت غـلاف باقلا . ۲. غلاف باقلا . **نک** : باقله .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. باکّله – کالون /bākkəle - kālun/ ؛ ن) باکّله کالم -bākkəle/ kāləm/ ؛ع) بـاقلا پـوس-بـاقلاپلـه bāqelā-pus-bāqelā/ ‎$pelə/

باکلّه کپر/bakkəle-kəpər/ (ا.مر) : بوته ی باقلا .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

بال/bāl/ (ا) : عضو پرواز پرندگان است که بـه کنایـه بـه دست انسان نیز گفته می شود .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

بالا – ازارک/bālā- azārak/ (ا.مک) : روسـتایی از بخـش کلارستاق نوشهر که ازارک بالا نیز گفته می شود .

بالا اشتوج/bālā - əštuj/ (ا.مــک) : از توابـع دهسـتان دو هزار تنکابن .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

بالا - افـرا - کتـی/bālā- efrā- kəti/ (ا.مـک) : از توابـع دهستان علی آباد قائم شهر .

بالا امد چاله پی/bālā-aməd -čālə-pey/ (ا.مک) : از توابـع دهستان لاله آباد بابل

بالا - امــد-کـلا/bālā- aməd- kəlā/ (ا.مـک) : از توابـع دهستان بابلسر که بالا احمد کلا نیز گفته می شود .

بالا - اوریم -رودبار/bālā - urim- rudbār/ (ا.مـک) : از توابع دهستان خانقا پی سواد کوه .

بالا بابلکان/bālā - bābelkān/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان لاله آباد بابل که بابلکان بالا نیز نامیده می شود .

بـالا - بـارکوم/bālā - bārkum/ (ا.مـک) : منطقــه‌ای در شیرگاه سواد کوه .

بالا - بنـد/bālā - band/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان گلیجان قشلاقی تنکابن .

بالا - بود/bālā- bud/ (ا.مـر) : ۱. بـهره‌ی پـول - اضافـه برقیمت . ۲. اضافه برآن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـالایی /bālāyi/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* بـالا- بورد /bālā - burd/ ؛ *ق)* بـالا /bālā/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ۱.←* ، ۲. سربود /sar-bud/ ؛ *ت)* بالا بوت /bālā- but/ ؛ | *ک)* ←* ؛

بالا - بیاردن/bālā- biyārdən/ (مص.مـر) : ۱. بـالا آوردن ازعمق به سطح . ۲. قی کردن-بـالا آوردن محتویـات معده .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* جربیردن /jor-beyardan/ ؛ | *ک)* ←* ؛

بالا - پایین - کاردن/bālā - pāyin- kārdən/ (مـص.مـر) : ۱. سبک و سنگین کردن . ۲. جهت انجام کاری خـود را به درد سر انداختن . **نک** : چا و سار .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* بالا- پایین- هـا کـردن /bālā- pāin-hākerdən/ ؛ *ق)* ←*(س)* ؛ *ع)* جروجیرهـاکردن /joro- jir-hākordan/ ؛ | *ک)* بـالاپـایین گـودن /bālā-pāyin- gudan/؛

بالا - پسنده/bālā- pasandəh/ (ا.مک) : از توابع عبّاس آباد تنکابن .

بالا پلک/bālā-pelək/ (ا.مک) : از توابع دهستان دشت سر آمل . **نک** : پلک بالا .

بالا تجن/bālā- tejən/ (ا.مک) : یکـی از روسـتاهای قـائم شهر .

بالا تکیش/bālātəkiš/ (ا.مک) : روستایی در تنکابن .

بالا تلک/bālā- talək/ (ا.مر) : بخـش بـالایی-از ناحیـه‌ی بالا-کمی بالاتر .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. بـالاتر /bālātər/ ؛ *ق)* بـالا - تلکـی /bālā- taləki/ ؛ *با)* ←*(ق)* ؛ *آ)* بـــالاتر /bālātər/ ؛ *ن)* بـالا - تـرک /bālā-tarak/ ؛ *ع)* جرتـــری /jortaray/ ؛ *اشر)* بال - ترک /bāl- tarak/ ؛ | *ک)* ←*(ن)* ؛

بالا جادّه/bālā- jāddə/ (ا.مک) : روستایی در جنوب شرقی شهرکردکوی که دارای نام های بـال ده، بـال کـوم و سورم سرا بوده است .

بالا - جلیکان/bālā- jalikān/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان میانرود پایین نور .

بالا - جلین/bālā- jelin/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان استرآباد جنوبی گرگان است که در فارسی جلیـن بـالا گویند .

بالا - چند لاکیـل/bālā- čəndəlākil/ (ا.مـک) : از توابـع دهستان تالار پی قائم شهر .

بالا - چونه/bālā- čunə/ (ا.مر) : آرواره‌ی بـالایی . **نـک** : اری بالا .

اغر) بالا اری /bālā- ari/ ؛ *ب)* بالا هـری /bālā- hari/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *ع)* جرچکن /jor-čakan/ ؛

بالا - خامن/bālā- xāmən/ (ا.مک) : نـام مرتعـی در لفـور سواد کوه قائم شهر .

بالا - خانه/bālā- xānə/ (ا.مر) : طبقه‌ی دوّم ساختمان .

اغر) ۱.←* ، ۲. بال - خانه /bāl - xānə/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* بـال خنـه /bāl- xənə/ ؛ *با)* ←*(ق)* ؛ *آ)* ۱.←*(ق)* ، ۲. بالا خنه /bālā- xənə/ ؛ *ن)* ←*(ق)* ؛ *ع)* بـالا - خنه /bālā- xonə/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* بـال خانـه /bāl - xānə/ ؛ | *ک)* ←* ؛

بالا - دزا/bālā - dəzā/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلیجان

رستاق ساری .

بالا - دسته/bālā - dastə/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران قائم شهر .

بالا - دو آب تنگه/bālā- do āb- tangə/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقا پی قائم شهر .

بالا دوش/bālā - duš/ (ق.مک/ا.مر) : سمت بالا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) جرپه /jorə-pə/ ؛

بالا - ده/bālā- de/ (ا.مک) : از توابع دهستان نرم آب دو سر ساری .

بالا - روشندان/bālā- rušandān/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بانسر بابل .

بالا - روشندون/bālā- rušendun/ (ا.مک) : از توابع بخش بهنمیر بابل .

بالا زاد/bālā- zād/ : بیش از- بیشتر از - بیشتر .

بالا - زرندین/bālā- zarəndin/ (ا.مک) : از توابع دهستان میاندورود ساری .

بالا - زرّین کلا/bālā- zarrin-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران قائم شهر .

بالا - زغال- منزل/bālā- zəqāl-mənzəl/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران قائم شهر .

بالا - زیرآب/bālā - zirāb/ (ا.مک) : از توابع دهستان زیر آب سواد کوه .

بالاس/bālās/ (ا.مک) : از توابع دهستان دو هزار شهرستان تنکابن .

بالا - سالدوز- کلا/bālā- sālduz- kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران قائم شهر .

بالا - سرست/bālā- sərest/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

بال - اسکنی/bāl - askeni/ (ا.مر) : ۱. ضربه با آرنج . ۲. آرنج . **نک** : بلس خی .

اغر) ارسکنی /arəskəni/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *با)* السکین /əlaskin/ ؛ آ) ←*(با)* ؛ ن) بال کینگ بزوئن /bālking bazuan/ ؛ ع) بال کین بزان /bāl-kin-bezān/ ؛ ت) بالسکون /bāleskun/ ؛

بالا - سنگ ریزه/bālā- sang- rizə/ (ا.مک) : از توابع دهستان اسفیورد شوراب ساری .

بالا سولده/pālā-sulde/ (ا.مک) : از توابع دهستان ناتل رستاق نور - سولده بالا .

بالا - شاکو/bālā - šāku/ (ا.مک) : شاه کوه بالا از روستاهای دهستان کوهپایه گرگان است .

بال اشکن/bāləšeken/ (ا.مص) : کار را ناتمام رها ساختن - کار نیمه تمام .

ب) ←* ؛

بالا شمشک/bālā - šəmšək/ (ا.مک) : روستایی از دهستان روشن آباد گرگان - نام دیگر آن شموشک بالا است .

بالا شو/bālā- šu/ (ص.فا) : بالا رونده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) جرشو /jor-šo/ ؛

بالا - شیرود/bālā - širud/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن .

بالا - کال - نو/bālā - kāl - no/ (ا.مک) : منطقه‌ای بین راه بالا جادّه و دراز نو در استرآباد غربی.

بالا کال نو چشمه/bālā-kāl-no-česmə/ (ا.مک) : چشمه‌ای در شمال شرقی دراز نو از منطقه‌ی ییلاقی بالا جادّه‌ی کردکوی .

بالا - کراتچال/bālā- kerāt- čāl/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن .

بالا - کلسّی/bālā- kələssi/ (ا.مر) : صدر اتاق .

اغر) بال - بالی - جا /bāl - bāli- jā/ ؛ ب) بالا - کلسی /bālā- kəlesi/ ؛ س) ←*(ب)* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بالا کلسّی /bālā- kaləssi/ ؛ ن) ←* ؛ ع) جرکله سی-سرسیکا /jor-kalesi-sar-sikā/ ؛ *اشر)* بالا - کله /bālā - kalə/ ؛

بالا - کلهو- دشت/bālā- kalhu- dašt/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بیشه‌ی بابل .

بالا کولا/bālā- kulā/ (ا.مک) : ازتوابع دهستان کلیجان رستاق ساری .

بالا - کوه پر/bālā- kuh - par/ (ا.مک) : از توابع دهستان

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

کوه‌پرات نوشهر که به آن جور پالو jur- pālo هم گویند .

بالا - گتاب/bālā-gatāb/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

بالا - گلما/bālā- golmā/ (ا.مک) : از توابع دهستان میاندورود ساری .

بالا - گنج روز/bālā- ganjəruz/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل که بالا گنج افروز هم گفته می‌شود .

بالا لاریجان/bālā - lārijān/ (ا.مک) : بخش های مرتفع‌تر لاریجان را بالا لاریجان گویند. . نک : لاریجان .

بالا - لپر/bālā - lapər/ (ا.مک) : از توابع دهستان بابل کنار بابل که لپربالا هم گفته می شود .

بالا - لموک/bālā- lamuk/ (ا.مک) : از توابع دهستان نوکنده کای قائم شهر .

بالا - مرزبال/bālā- marzbāl/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گنج افروز بابل .

بالا مرز ناک/bālā- marzenāk/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

بالا - مرگو/bālā- margo/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندرج ساری - مرگاو بالا .

بالا - میر کلا/bālā - mirkəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

بالان/bālān/ (ا) : ۱. مرغابی . ۲. در بزرگ - دروازه .

اغر) بلی /bəli/ ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* ۱. بیلی /bili/ ، ۲. بالن /bālon/ ؛ *ت)* ۱.←*(ع)* ، ۲. بلی /bəli/ ؛

بالان/bālān/ (ا) : هواپیما .

اغر) ←* ؛ *ب)* بالون /bālun/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *ق)* ←*(ب)* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←*(ب)* ؛ *ن)* ←*(ب)* ؛ *ع)* بالون /bālon/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ *[ک)* ←*(ع)* ؛

بالان/bālān/ (ا.مک) : از مناطق ییلاقی سه هزار شهرستان تنکابن .

بالا نقیب کلا/bālā - naqibkəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بابلسر .

بال - انگو/bāl- angu/ (ا.مر) : النگو-زیور دست زنان که برمچ دست اندازند .

اغر) ۱.←* ، ۲. النگو /alangu/ ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* النگو /əlangu/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* بالنگو /bālengu/ ؛ *اشر)* النگو /alangu/ ؛ *[ک)* ←*(با)* ؛

بالا - ورازده/bālā - varāzdeh/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان رود پایین نوشهر .

بال - اوستی/bāl- usti/ (ا.مر/ق.حا) : ۱. آستین بالا زده . ۲. آستین .

اغر) ۱. بلستی /boləsti/ ، ۲. بلستین /boləstin/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. بال - اوسّی /bāl - ussi/ ؛ *ق)* ←*(س)* ؛ *با)* ←*(س)* ؛ *آ)* ←*(س)* ؛ *ن)* ←*(س)* ؛ *ع)* همالی بال /homāli-bāl/ ؛

بال - اوسّی/bāl - ussi/ (ا/ق.حا) : **نک** : استی .

اغر) اوستی /usti/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛

بالا - ولیک/bālā - valik/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

بالا - ویشه/bālā - više/ (ا.مک) : از توابع دهستان کیاکلای قائم شهر .

بالا - هدائن/bālā - hədāən/ (مص .مر) : ۱. چیزی مازاد در معامله دادن - پول نزول دادن . ۲. اضافه بار .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* بالا - هدائن /bālā - hadāan/ ؛ *ع)* سرهادان /sar-hādān/ ؛

بالا - هشتل/bālā- həštəl/ (ا.مک) : از توابع دهستان دشت سر بخش مرکزی آمل .

بال - بالی - جا/bāl- bāli - jā/ (ا.مر) : ۱. جای بسیار بلند . ۲. کنایه از درجات بالا - صدر . **نک** : جارجاری - بالاکلسّی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* بالا -بالا جا /bālā- bālā- jā/ ؛ *ق)* ←*(س)* ؛ *با)* ←*(س)* ؛ *آ)* ۱.←*(س)* ، ۲. بالا - جا /bālā -jā/ ؛ *ن)* ←*(س)* ؛ *ع)* جُرجُری /jor-juri/ ؛ *اشر)* بالا - بالا /bālā- bālā/ ؛ *[ک)* ←*(س)* ؛

بال بزوئن/bāl-bazuən/ (مص) : ۱. مرحله‌ای در نمد بافی که با ساعد دست برآن ضربه زنند . ۲. به پرواز در آمدن از فرط شعف و شادمانی .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛



بال بزوئن

بال بزه – جا/bāl - baze- jā/ (ق.حا) : آستین بالا زده . **نک** : بال اوستی .

اغر) ۱. بلستی /boləsti/ ، ۲. بلستین /boləstin/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) همالنّی /hemālenni/ ؛ع) همالی بال /homāli-bāl/ ؛ ت) ←* ؛

بال – بکت/bāl- baket/ (ص.مف) : ۱. توان از دست داده – نیازمند به کمک دیگران. ۲. تنگدست .

اغر) ۱.←* ، ۲. بال – بکته /bāl - baketə/ ؛ ب) ←* ؛ س) بال – دکت /bāl - dakət/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. بال – دکت /bāl - daket/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) بال – بکت /bāl- bakət/ ؛ ن) بال بکت /bālbakat/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) بال – بکّته /bāl - bākkətə/ ؛

بالبلیک/bālbəlik/ (ا.مک) : محلّه‌ای در شهر کردکوی – بالا بلوک .

بال بن بیتن/bālbənbayitən/ (مص.مر) :

از فنون کشتی بومی است. پس از اعلام بازی که توسط میاندار انجام می‌گیرد، اگر فرد چالاک‌تر، قصد از جای کندن (بکندیینbakəndiyən) حریف را نداشته باشد با دست چپ بازوی او را گرفته و به طرف خود می‌کشد و با سینه به او فشار می‌آورد تا حریف تعادلش را از دست داده، بر زمین بیفتد. این فن بدل ندارد.

بال – بند/bāl - band/ (ا.مر) : ۱. النگو – دستبند . ۲. آستین یدک برای کار کشاورزی و درو .

اغر) ←* ؛ ب) بالی /bāli/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بال – بن /bāl - ban/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. بال – ون /bāl - van/ ؛ ن) ←* ؛ع) بال بن /bāl-ban/ ؛

بال بنه بزه/bāl - benə- bazə/ (ش.ج) : نوعی نفرین .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ن) ←* ؛

بال به گردن/bāl – bə- gardən/ (ا.مر/ق.حا) : ۱. دست برگردن یکدیگر انداختن . ۲. کنایه از وجود روابط گرم و صمیمانه میان طرفین .

اغر) ←* ؛ س) بال به گردن /bāl - bə - gerdən/ ؛ آ) بال به گردن /bāl-bə- gərdan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) بال به گردن /bāl-bə-gerden/ ؛ |گ) ←* ؛

بال – بییتن/bāl - bayitən/ (مص..مر) : ۱. فنّی در کشتی باشال . ۲. یکی از فنون کشتی گیله مردی .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بال کشی /bāl -kaš/ ؛

بال – پیچ/bāl - pič/ (ا.مر) : ۱. آستین اضافی که در مزارع به دست کشند . ۲. فنّی در کشتی . **نک** : بال کش .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ |گ) ←* ؛

بال – تک/bāle - tək/ (ا.مر) : نوک انگشتان دست . **نک** : اولی تک .

آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) بال – تک /bāle - tok/ ؛

بالتو/bālto/ (ا.مص) : ۱. پرتاب کردن سنگ به فواصل دور . ۲. حرکت تند دست ها به هنگام راه رفتن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بالک بزوئن /bālək- bazoən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بالتو /bāl- tu/ ؛ ن) بالتو – بزوئن /bālto- bazuan/ ؛ع) ←* ؛

بال تیل/bāl - til/ (ا.مر) : آستین آلوده به لجن و گل و لای . **نک** : اوستی .

ع) تیل هاشی بال /til-hāši-bāl/ ؛ ت) ←* ؛ |گ) تیلیف /tilif/ ؛

بال جاده/bāl - jādə/ (ا.مک) :

بالا جادّه – آبادی‌ای بزرگ در جنوب شرقی کردکوی از سدن رستاق غربی در کوه پایه‌ی البرز شمالی –نام های قدیم آن : بال ده، بال کوم، تاق بن و سورم سرا sorəm-sarā بود.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، پاس) باستانی ، او) اوستایی.

بال - خانه/bāl- xānə/ (ا.مر) : طبقه‌ی دوّم خانه .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* بالا - خنه /bālā - xənə/ ؛ *آ)* ←(ق) ؛ *ن)* ←(ق) ؛ *ع)* بالا - خنه /bālā - xonə/ ؛

بال - در بیاردن/bāl - dar- beyārdən/ (مص.مر) : ۱. جهیدن به جلو . ۲. ورجه ورجه کردن . ۳. از شادی در پوست نگنجیدن . **نک** : پروش بزوئن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* بال در بیردن /bāl-dar-beyardan/ ؛ *اک)* ←* ؛

بالده/bāl de/ (ا.مک) : محلّ سابق آبادی بالا جادّه که اکنون به مزرعه ای تبدیل شده و بالا جادّه کنونی در شمال آن قرار دارد - بالا ده .

اغر) ←* ؛

بالستی - هکارده/bāləsti - həkārdə/ (ص.مف/ق.حا) : آستین بالا زده . **نک** : دس همالنی .

اغر) بالستین - هکارده /bāləstin-həkārdə/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* بالستی هاکرده /bāləsti- hākərdə/ ؛ *ق)* همالنی /hemālenni/ ؛ *ع)* همالی بال /homāli - bāl/ ؛

بال - سر/bāl- sar/ (ا.مر) : ۱. بالای دست-بالای شانه- . ۲. واحد اندازه گیری جهت تعیین مقدار . ۳. پشتیبان - یاور .

اغر) ۱.←* ، ۲. بالا سر /bālā - sar/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* بالا - سر /bālā - sar/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* یه - بال سر /yə- bāl sar/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲. بال - سر /bālə- sar/ ؛ *اک)* ←(با) ؛

بالسکون/bāleskun/ (ا) : آرنج . **نک** : پقلتی .

اغر) ۱. بال - کینه /bāl - kinə/ ، ۲. ارسکینی /arəskini/ ؛ *ب)* السکین /aleskin/ ؛ *س)* ←(ب) ؛ *ق)* ←(ب) ؛ *با)* السکین /əlaskin/ ؛ *آ)* ←(با) ؛ *ن)* بالسکین /bāləskin/ ؛ *ع)* بال کین /bālə-kin/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اک)* ←* ؛

بالسو/bālsu/ (ا.مر) : چوبی کوتاه که بر دوش نهند و کوله بار را بر آن آویزند .

س) دچّو /daččū/ ؛ *ع)* دوش کاچ /duš-kāč/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اک)* کولاکت /kulākat/ ؛

بالسه/bālesə/ (ا) : چوبی به طول یک متر که به وسیله ی آن بار را به دوش کشند .

ت) ←* ؛

بالش/bāləš/ (ا) : بالش - متکّا - زیر سری .

اغر) ۱.←* ، ۲. بالشت /bāləšt/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* بالش /bāleš/ ؛ *ق)* ←(س) ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. بالشک /bāləšak/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* متکا /matəkā/ ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲. بالشمه /bāləšmə/ ؛

بالش - بنی/bāləš- bəni/ (ا.مر) : ۱. بالش زیر سر . ۲. تشک .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* زیرگیسی /zir-gisi/ ؛ *ت)* بالش - بنی /bāləš - beni/ ؛ *اک)* بالش بونی /bāləš- boni/ ؛

بالشت/bālešt/ (ا) : بالشت - متکّا .

اغر) ۱.←* ، ۲. بالشت /bāləšt/ ؛ *ب)* بالشمه /bāləšmə/ ؛ *ق)* بالشمه /bālešme/ ؛ *آ)* بالشت /bāləšt/ ؛ *ن)* ←(ب) ؛ *ع)* متکا /matəkā/ ؛ *اشر)* ←* ؛ *اک)* ←* ؛

بالشمه/bāləšmə/ (ا.مر) : بالشتک زیر سر نوزاد و همچنین روی پای وی که وربند بر آن بسته شود . **نک** : ورندر-وربن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* بالشتچه /bāləštčə/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* پاپشت متکا /pāpeštə-matekā/ ؛

بالف - کلا/bālef – kelā/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان بابل کنار بابل . ۲. روستایی درشهرستان قائم شهر .

بالک/bālək/ (ا) : ۱. نردبان . ۲. اهرم چوبی . ۳. چوبی که در جلوی خیش قرار دارد و طناب به آن بسته شود .

بالک/bālak/ (ا) : ۱. بانکه-غرابه‌ی شیشه ای یا کوزه‌ی گلی سرپهن . ۲. نرده محافظ چوبی ایوان . ۳. ظرف سفالین دام داران . **نک** : بانکه .

آ) ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *اک)* بالکا /bālkā/ ؛

بالک - دوسّن/bālək- davəssən/ (مص.مر) : آماده ساختن نوعی چارچوب که به جای تابوت جهت حمل جنازه مورد استفاده بوده است.

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

بال - کش/bāl - kaš/ (ا.مـر) : ۱. آستین اضافی کـه در مزارع به دست کشند . ۲. فنّی در کشتی .
اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

بال کش/bāl-kaš/ (ا.مر) : **نک** : تندیر مال .
قص) ←* ؛

بال کونه/bāl - kunə/ (ا.مر) : فنّـی اسـت در کشـتی کـه کشتی گیر به طور ناگهانی دست حریـف را بـه طـرف خود کشیده و سریع در پشت او قرار می گیرد .
ق) ←* ؛

بال کیل/bāl – kil/ (ا.مـر) : نوعـی پیمانـه‌ی دسـتی-در آبدنگ و آسیاب ها پیمانه ای با ظرفیت یک چارک یـا کمتر وجود داشت که به طور معمول آسـیابان هـا مـزد تبدیل برنـج و گنـدم را بـه وسـیله ی آن از اشـخاص دریافت می داشتند .
| گ) کیل /kail/ ؛

بال - کینگ/bāl - king/ (ا.مر) : آرنج . **نک** : ارسکین .
اغر) بال - کینه /bāl - kinə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بال - کین /bāle - kin/ ؛ ت) بالسکون /bāles - kun/ ؛ | گ) بالـه کوینـه /bālə- kuinə/ ؛

بال - کینه/bāl - kinə/ (ا.مر) : آرنج . **نک** : بالسکون .
اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) بـال - کینگ /bāl- king/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بـال - کیـن /bāl - kin/ ؛ | گ) ←* ؛

بالگ/bālag/ (ا) : ظرف سفالین در اندازه‌ای متوسّط که به خاطر شکل و اندازه‌ی مخصوص آن بیشتر در دامداری ها مورد استفاده قرار می گیرد .
آ) ←* ؛

بال گردن/bāle- gərdən/ (ا.مر) : مچ دست .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بـال گـردن /bāl - gərdan/ ؛ ع) دس گل /dasə-gal/ ؛

بـال - لـر گویـی/bāl- lar – guei/ (ا.مـک) : منطقـه‌ی کوهستانی و جنگلی واقع در جنوب بالا جادّه‌ی شهرستان کردکوی .

بال ماس/bāle - mās/ (ص.فا) : دست گیر و تکیه گـاه - یاور - مددکار .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) ←* ؛

بـالنگ/bāləng/ (ا) : خیـس کـرده ی دانـه‌های ریحـان کوهی که به عنوان ضماد به روی تاول و دمل نهند تا سر بازکند. تخم شربتی . **نک** : اسبه ارزه - بادروج.
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

بالنگ بو/bāləng- bu/ (ا.مر) : از سبزی هـای معطّر کـه بیشتر در طبخ کوکو سبزی مورد استفاده قرار می گیرد.
اغر) ۱. بارنگ /bārəng/ ، ۲. بالنگ /bāləng/ ؛ ب) وارنگ بـو /vārənge- bu/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲.←* ؛ ق) بـالنگ /bāləng/ ؛ با) وارنگ - ب /vārəng- be/ ؛ آ) ۱. بـارهنگ /bār hang/ ، ۲. بارنگ /bārang/ ؛ ن) بالهنگ /bālhang/ ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ۱. بارنگ بو /bārenge- bu/ ، ۲. وارنگ بـو /vārenge- bu/ ؛ اشر) بـالنگ بـو /bālang- bu/ ؛ | گ) ←(ب) ؛

بالنگو/bālangu/ (ا) : ۱. النگو - دستبند . ۲. آستین یـدک برای کار کشاورزی و درو . **نـک** : بـال بنـد - دسـت حلقه .
اغر) النگو /aləngu/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) النگو /alangu/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←(آ) ؛ | گ) ←(اغر) ؛

بالنگوم/bāləngum/ (ا) : نوعی سبزی معطر و صحرایـی از تیره‌ی ریحان .
ت) وارنگو /vārengu/ ؛

بالو/bālu/ (ا) : از ابزار کشاورزی و زراعی و برنج کـاری و وجین کنی - نوعی کج بیل .
اغر) بلو /balu/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) بو لو /bolu/ ؛

بالو - دمه/bālu- domə/ (ا.مـر) : دسـته‌ی چوبـی بـالو - دسته‌ی بلو - دسته‌ی کج بیل . **نک** : بلو دسته .
اغر) بلو - دسته /balu- dastə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ن) بلو دم /baludəm/ ؛ ع) بلودمه–بلودسّه /balu-domə-balu-dasse/ ؛ آک) بولو بوّمه /bulu - bommə/ ؛

بالو زن/bāluzan/ (ص.فا) : وجین کاری که با کج بیل وجین کند .

اغر) بلو زن /baluzan/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ آک) بولوزن /bolu - zan/ ؛

بالو – کمر/bālu - kəmar/ (ا.مک) : مرتعی در روستای رق چشمه‌ی علی آباد کتول .

بالوکیا/bālu -kiyā/ :

بالوکیا موسوم به شیخ سلطان از شعرای تبری و رازی سرا که در حدود ۸۸۰ هـ ق درگذشت. منوچهرستوده بر این عقیده است که این شاعر همان بالوی زاهد یا شیخ بالوی آملی از اهالی روستای بالو از ناحیه‌ی کوه پرکجور تبرستان بوده و در آمل مرکز تبرستان آن زمان می‌زیسته است. ظهیرالدین مرعشی در تاریخ تبرستان و رویان و مازندران از این شیخ شاعر به عنوان پیشوای درویشان تبرستان یاد کرده و معتقد است که بسالو با یازده واسطه، رشته‌ی رهبری معنوی خود را به بایزید بسطامی می‌رساند .

بال – ون/bāl - van/ (ا.مر) : پارچه‌ای که هنگام درو به دست پیچند. . نک : بال پیچ .

اغر) بال – وند /bāl - vand/ ؛ ب) بال – بند /bāl - band/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) ←(اغر) ؛

بالون/bālun/ (ا) : هواپیما–این واژه به خاطر شهرت بالن و زیپلن هایی که سلف هواپیما به شمار می رود به زبان تبری راه یافته است .

اغر) بالان /bālān/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بالن /bālon/ ؛ آک) ←* ؛

باله/bālə/ (ا) : واحد اندازه‌گیری از نوک انگشتان دست راست تا نوک بینی . نک : زر .

ن) ←* ؛ آک) زر /zar/ ؛

بال هدائن/bāl - hedāən/ (مص.مر) : رماندن گوسفندان و هدایت آن‌ها در یک مسیر مشخّص و از پیش تعیین شده – ردیف شدن گوسفندان در چراگاه .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛

باله کینگ/bālə-king/ (ا.مر) : نک : پغلتی .

فص) ←* ؛

بال – همالنّی/bāl – həmālənni/ (ق. حا) : آستین بالا زده – کنایه از: آماده به کار . نک : بال اوستی .

اغر) ۱. بلستی هکارده /boləsti-həkārdə/ ، ۲. بلستین هکارده /boləstin- hekārdə/ ؛ ب) بالستی /bāləsti/ ؛ ق) همالنّی /hemālenni/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بال – همالی /bāl - homāli/ ؛

بالهنگ/bālhəng/ (ا) : نک : بارنگ .

اغر) بالنگ /bāləng/ ؛ ن) ←* ؛ ع) وارنگ بو /vārengə-bu/ ؛

بالی/bāli/ (ا) : دستبند . نک : النگو .

اغر) بال – بند /bāl- band/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بال – بن /bāl- ban/ ؛ آ) ←* ؛ ن) بالنگو /bālangu/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(اغر) ؛

بالی/bāləy/ (ا) : نوعی مقیاس به اندازه‌ی نخی به طول یک دست آدمی .

ن) ←* ؛

بالیا/bāleyā/ (ا) : ۱. سر بالا – راه بالایی . ۲. بالا .

اغر) ۱.←* ، ۲. بایلا /bāylā/ ؛ ب) بالی /bāli/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بالا /bālā/ ؛ ع) سراجری /sarājori/ ؛ اشر) بال یا /bālyā/ ؛

بالی موزی/bāli - muzi/ (ا.مک) : روستایی واقع در کناره‌ی خلیج استرآباد .

بالین/bālin/ (ا) : بستر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) لا /lā/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بالی – نان/bāli – nān/ (ا.مر) : نان لواش – دلیل این نام گذاری ، به این خاطر است که پیش از چسباندن خمیر به تنور ، چندین بار آن را دست به دست کنند تا خمیر کاملاً پهن شود.

ت) ←* ؛

بالینگن/bālin gən/ (ا.مر) : ۱. بالش – زیر سری . ۲.

آوانوشت : a = (اَ) ə = (فتحه کوتاه) e = (اِ) ā = (آ) u = (او) i = (ای) b = (ب) p = (پ) t = (ت،ط) s = (ث،س،ص) j = (ج) č = (چ) h = (ح،ه) x = (خ) d = (د) r = (ر) z = (ز،ذ،ض،ظ) ž = (ژ) š = (ش) f = (ف) q = (ق،غ) k = (ک) g = (گ) l = (ل) m = (م) n = (ن) v = (و) y = (ی) aw = (ئو) ow = (او)

پارچه‌ای که چهارگوشه‌ی آن را گره زننـد و بـه جـای زنبیل برای چیدن انار ، انجیر یا پاشیدن بذر بر دست یا کمر آویزند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) چارشه /čaršə/ ؛

بام/bām/ (ا.صو) : ۱. صدای بم– اصابت دو چیز که صدای بم تولید کند . ۲. گرفتگی گوش بر اثر فشار هــوا و در اثر سفر از نقاط کوهستانی به جلگه‌ای یا به عکس .

اغر) ۱.←* ، ۲. بم /bam/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بوم /bom/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بامب/bāmb/ (ا. صو) : از اصوات – صدای ناگهانی . نک : بام صدا .

اغر) ۱.←* ، ۲. بم /bom/ ؛ ب) بم /bom/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ ت) بم /bom/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ |ک) ←*؛

بام – بر/bām- bar/ (ا.مر) : ۱. راه بام – سوراخ ورود به بـام . ۲. بام .

اغر) بام – را /bām- rā/ ؛ ب) ۱. بوم – را /bom - rā/ ، ۲. بوم – را /bume - rā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) بم – را /bome- rā/ ؛ آ) بـوم – را /bum- rā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(با) ؛ ت) بام – در /bām- dar/ ؛

بام – بلو/bām- belu/ (ق.مک/ا.مر) : لب بام .

اغر) ۱. باملو /bāmelo/ ، ۲. بام را /bāme- rā/ ؛ ب) ۱. بوم – لو /bome- lo/ ، ۲. بوم لو /bume- lo/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. بـام لـو /bām- lu/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. بملـــو /bomelo/ ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. بملو /bome lo/ ؛ ن) بوم لـــو /bumlo/ ؛ ع) بوم لو /bumə-lo/ ؛ ت) بام لو /bām - lo/ ؛

بام – بلی – بنه/bām- bali-bənə/ (ا.مص) : بـــالا و پـایین پریدن – ورجه ورجه .

اغر) بم – وزدکا /bəın- vozdekā/ ؛ س) بـــم پری - /beın pəri/ ؛ آ) بم – پری – بنـه /bəm- pəri- bənə/ ؛ ن) بـــن پری بنه /bən pəri bənə/ ؛ ع) بن پریک /ben-perik/ ؛

بام – بلی – بنه/bām- beli- bənə/ (ا.مر) : ۱. کلک – حقّه . ۲. چاق – خپل .

ب) ۱. بمبول /bambul/ ، ۲. دمبول /dambul/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←*؛ ن) بمبــول /bambul/ ؛ ع) بامبلی /bāmboli/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←(س) ؛

بام – دار/bām- dār/ (ا.مر) : تیرهای افقی ســـقف اتـاق و نعل درگاه–تیر بزرگ افقی میان سقف .

ع) ۱. بم دار /bemə-dār/ ، ۲. لاپـــی دار /lāppi-dār/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بامر – کلا/bāmər - kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان دابوی جنوبی بخش مرکزی آمل .

بامزه/bāməzə/ (ص.مر) : خوش مزه .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) مزّه دار /məzzə- dār/ ؛ ع) ←(آ) ؛ |ک) ←* ؛ پ) پامیکک /pāməkak/ ؛

بام – سررا/bām- sarerā/ (ا.مر) : **نک** : جوم کار .

اغر) ←* ؛ ق) برم را /bomrā/ ؛ ع) بم ســررا /bomə-sarə- rā/ ؛

بامسی/bāmsi/ (ا.مک) : از توابع شهرستان رامسر .

بامشی/bāmši/ (ا) : گربه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بام شی /bāməši/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. بام شـــی /bāmeši/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) بام شی /bāməši/ ؛ |ک) پیچا /pičā/ ؛



بامشی

بامشـی – پشـته/bāmši- pəštə/ (ا.مـــک) : روســـتایی از دهستان بیرون بشم نوشهر که خالی از سکنه است .

بام شی – چش/bāmši - čəš/ (ص.مــر) : ۱. بـی حیـا . ۲. چشم زاغ .

اغر) ۱.←* ، ۲. بامیشی – چش /bāmiši - češ/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بامشی – چش /bāmši - češ/ ؛ آ) بام

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

شی – چش /bāməši - čəš/ ؛ ن) ←* ؛

بـــام شـــی – خاســــک/bāmši - xāsək/ (ا.مـــر) : سخت‌تن‌دریایی که عوام بـرای رفـع چشـم زخـم بـر پیراهن کودکان آویزند .

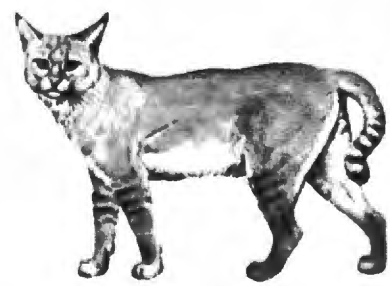
ب) ۱.←* ، ۲. بامشی – خسک /bāmši - xosək/ ؛ س) بامشی – خسک /bāmši - xosək/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) بام شی – گوشک /bāmeši - gušak/ ؛ ۲) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛

بامشی دم/bāmši – dəm/ (ا.مر) : گیاهی بـا بـرگ‌های و کرکدار و ساقه‌ای خزنده که خوراکی است . نـک :پـپ علف .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ۲) ←* ؛

بامشی – شال/bāmši - šāl/ (ا.مر) : گربه‌ی وحشی . **نک** : دشتی گربه .

اغر) ۱.←* ، ۲. شال بامشی /šal - bāmši/ ؛ ب) شـال – بامشـی /šal - bāmši/ ؛ س) ←* ؛ ۲) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیچاشال /pičā-šāl/ ؛



بامشی – شال

بامشی – غاز/bāmši – qāz/ (ا.مـر) : آنقوت – پرنـده‌ای قهوه‌ای رنگ از غاز کوچکتر که در دشـت‌های پـر آب زندگی کرده و آنقوت نام ترکمنی آن است . **نک** : آنـق –آنقوت.

اغر) ←* ؛

بام شی – فک/bāmši- fek/ (ا.مر) : یکی از گونه‌های بیـد – بیدتبری – شاه بید .

اغر) بیدمشک /bid - mešk/ ؛ ب) ←* ؛ ن) بـام شـی – فیک /bāmši - fəyk/ ؛

بام شی – کاته/bāmši - kātə/ (ا.مر) : بچّه گربه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بامیشی کاته /bāmiši - kātə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بامیشی کته /bāmiši - kotə/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بامیشی کته /bāmiši - kotə/ ؛ ق) بام شی – کته /bāmeši - ketə/ ؛ با) ←(ق) ؛ ۲) ۱.←(ق) ، ۲. بام شی – کته /bāməši - kətə/ ؛ ن) بامشی – کتـه /bāmši - kətə/ ؛ ع) پیچاکتـه /pičā- kotə/ ؛

بام –صدا/bām - sedā/ (ا.مر) :

یکـی از صداهـای لـله وا و سـرنا را گوینـد . در فرهنـگ دهخدا بام – بامب – بامبه و بامچه به معنـی آوایـی کـه از زدن کف دست گشاده برسر کسی می آید. در فرهنگ نظـام با دست بر سر کسی زدن، نوای بام، آهنگ بم مقابل زیـر و صدای بلندی که از ساز یا گلوی آوازه خـوان برآیـد . نـک : زیل صدا .

بام – کتی/bām - kəti/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان پایین لیتکوه آمل .

بام – گردشی/bām - gərdeši/ (ا.مـر) : چکّـش گـردان – حاشیه ی اطراف بام .

اغر) ←* ؛ ب) بـوم – گردشـی /bom - gərdəši/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) بـم – گردشـی /bom- gerdəši/ ؛ ۲) بـوم – گردشـی /bum- gerdəši/ ؛ ن) ←(۲) ؛ ع) ←(بـا) ؛ ت) ←(ع)؛

بام – گوش/bām- guš/ (ا.مر) : زیر دامنه‌ی شیروانی .

اغر) ورش –کین /varše- kin/ ؛ ب) ←* ؛ ق) چـاج کِـل /čāje kəl/ ؛ ۲) ←(ق) ؛ ع) چاچ کین /čačə-kin/ ؛

باملو/bāme- lo/ (ا.مر) : لب بام .

اغر) ←* ؛ ب) ۱. بوملو /bumelo/ ، ۲. بم لـو /bomelo/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بام – بلو /bām- belu/ ، ۲. بومـب لـو /bum be - lu/ ؛ با) بم – لـو /bomə - lo/ ؛ ۲) بـوم – لـو /bumə - lu/ ؛ ن) ←(۲) ؛ ع) ←(با) ؛

بانجا/bānjā/ (ا) : نوعی گیاه بوته‌ای تیغ دار شبیه گون .

ن) ←* ؛

بانجام/bānjām/ (ا) : بادنجان .

آوانوشت : (a = ا) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

اغر) ۱.←* ، ۲. بادمجان /bādəmjān/ ؛ ق) بادمجون /bādemjun/ ؛ *آ)* بادمجون /bādemjun/ ؛ ن) ←*(آ)* ؛ ع) بادمجن /bādemjon/ ؛

بانجام – اشکنه/bānjām- əskəne/ (ا.مر) : بادمجان اشکنه– نوعی خورش که از بادنجان، گوجه، پیاز، سیر، روغن، نعناع خشک، نمک، رب گوجه و عدس درست شود .

اغر) ←* ؛

بانجام – فرنگی/bānjām – terəngi/ (ا.مر) : گوجه فرنگی.

نک : گوجه

اغر) ←* ؛ ن) بادمجون فرنگی /bādəmjun fərangi/ ؛ ع) بادمجن – فرنگی /bādemjon- farangi/ ؛ ت) ←(ع) ؛ *اشر)* گوجه فرنگی /gojə- fərangi/ ؛

بانجام – نازک/bānjām- nāzək/ (ا.مر) : ۱. نازخاتون که نوعی چاشنی است. ۲. از انواع خورشت های بادمجان .

نک : نازخاتون.

اغر) ←* ؛

بانجام – وزواش/bānjām- vəzəvāš/ (ا.مر) : ۱. اشکنه بادمجان . ۲. نوعی خورش که با نان میل شود .

اغر) ←* ؛

باندر/bāndar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پنجک رستاق نوشهر .

باندر/bānder/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پنجک رستاق کجور نوشهر که در محل به آن بانّر bānnar گویند .

بانسر – کلا/bānsar - kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پنجک رستاق نوشهر .

بانکلا/bānkəlā/ (ا.مک) : ۱. مزرعه ای در غرب بالاجاده کردکوی – بن کلاته – . ۲. مزرعه‌ای در جنوب شرقی کردکوی و غرب روستای بالا جادّه. ۳. از روستاهای متروک که در آن تپّه‌ای تاریخی وجود دارد .

بانکه/bānkə/ (ا) : ۱. بانکه – غرابه‌ی شیشه ای . ۲. کوزه گلی سر پهن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بنکه /bonkə/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) ←*(اغر)* ؛ *با)* بونگه /bungə/ ؛ *آ)* بانگه /bāngə/ ؛ ن) ←* ؛ع) بنکه /bonkə/ ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛

بانو-گردن/bānu-gərdan/ (ا.مک) : قلّه‌ای به ارتفاع ۳۰۰۵ متر در کلاردشت چالوس .

بانه/bānə/ (ا) : بهانه .

اغر) ۱.←* ، ۲. ویامه /veyāmə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. وامه /vāmə/ ؛ س) ۱. بهانه /behānə/ ، ۲. بونه /bunə/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بهانه /behānə/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱. وانه /vānə/ ، ۲. بامه /bāmə/ ؛ ن) ۱. باهنه /bāhnə/ ، ۲. ویهومه /vihumə/ ؛ ع) ویومه–بهونه /veyomə-behonə/ ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲.←*(آ)* ؛

بانی/bāni/ (ص) : عامل و مسبّب انجام کاری – اغلب به افرادی گفته می شود که از روی اعتقادات مذهبی به برگزاری مراسم تعزیه می پردازند .

آ) ←* ؛ع) ←* ؛

باو/bāv/ :

باو از شاهزادگان اواخر حکومت ساسانی است که پس از فروپاشی دژ استقلال ایران وسیله‌ی عرب‌های مسلمان ، به همراه یزدگرد سوّم به قصد عزیمت به ماوراء النّهر به مازندران رسیدند. امّا باو به بهانه‌هایی از ادامه‌ی مسافرت با شاه خودداری کرد و در یکی از آتشکده‌های این ولایت به نام کوسان، به رسم مغان سر تراشید و به خدمتگذاری معبد زراسیکال در آمد. اما پس از چندی از کسوت خدمه‌ی آتشکده خارج شد و مازندران را ضبط کرد و سلسله‌ی باوندیان را تاسیس نمود که مدّتی در مازندران پایید. قتل وی به سال ۵۹ هجری اتفّاق افتاد. نگاه شود به : کوسان.

باورها کردن/bāvər-hākərdən/ (مص.مر) : باور کردن .

اغر) بور هکاردن /bovər həkārdən/ ؛ س) ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. باور هکردن /bāvər-hākərdan/ ؛ ن) ←* ؛ع) باورها کردن /bāver - hākordan/ ؛ | ک) باور کردن /bāvar-kardān/ ؛ پ) ورویستن /varravistan/ ؛

باوندیان/bāvandiyān/ :

سلسله‌ای بومی که به زور و غلبه بر پادوسبانان مدّت بیست سال حکومت را از اولاد پادوسبانی غصب نموده و در رویان و رستمدار فرمانروایی کردند. اوّل کس از سلسله‌ی باوندیان که در تاریخ از او نام برده‌اند شروین بن سرخاب است و

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

جبال شروین در سرحدّ قومس مأخوذ از نام اوست. آل باوند مدّت چهارصد سال از سال ۴۵ تا ۴۵۰ هجری در تبرستان فرمانروایی کردند. فرمانروایان این سلسله نیز نخست مانند قارنیان لقب ملک الجبال و عنوان اسپهبد داشتند. پس از سقوط ایران به دست عرب، مردم تبرستان (باو) را که فرزند شاهپور و نوادهی کیوس بود در سال چهلّم هجری به اسپهبدی تبرستان برداشتند و او جدّ خاندان آل باوند است. خاندان مبارک باوند مأمن خائف، ملاذ ملهوف و ملجاء سلاطین و ملوک روی زمین بود. از اقصی نقاط عالم و آفاق گیتی به هر کس ملالی روی می‌داد سوی بارگاه ایشان می‌شتافت. حمایت ایشان از پناهندگان به غایتی بود که اگر فرزندان خلفا و ملوک و امرا از بیم گناه روی به درگاهشان می‌نهادند، هرگز مورد بازخواست و بی عنایتی قرار نمی‌گرفتند. اولیاء الله آملی گوید: از عهد اکاسره الی یومناهذا هرگز ... مازندران از ملوک باوند خالی نبود و اگر چه کسان خلفا و سادات علویه و آل طاهر و آل سامان و ملوک دیالم و اتراک خوارزمشاهی و آل بویه و غیرهم را درین ولایت مدخل بود و تردّد می‌کردند امّا این ملوک پیوسته ثابت بوده‌اند...... رابینو می‌گوید: سلطنت آن‌ها در مازندران دیر زمانی شکوه و جلال بسیار داشت و با آنکه قسمت جلگه را از دست داده بودند، اقتدار ایشان همواره کم و بیش در قسمت کوهستانی برقرار بود.

باهار/bāhār/ (ا) : بهار – فصل بهار .

اغر) ۱.←* ، ۲. بهار /bəhār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. وهار /vehār/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. ویهار /vəyhār/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) بهار /bəhār/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

باهوت-باهوت/bāhut-bāhut/ (ا.مر) : شایعه – جار و جنجال بیهوده .

اغر) بئوت-بئوت /baut-baut/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) بوت بوت /bot bot/ ؛ ع) گت گته /got-gotə/ ؛

باهوتن/bāhutən/ (مص) : **نک** : بئوتن .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بئوتن /bauten/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بوتن /botan/ ؛

باهوته/bāhutə/ (ص.مف) : **نک** : بئوت .

اغر) بئوته /bautə/ ؛ س) ←* ؛ ق) بئوته /baute/ ؛ ع) بوته /botə/ ؛

باهور/bāhur/ (ا) : **نک** : بئو .

بایدوک/bāyduk/ (ا) : **نک** : بادوک .

ق) ←* ؛

بایده/bāydə/ (ا) : محرّف بادیه – ظرف مسی .

اغر) ←* ؛ س) بادیه /bādiyə/ ؛ ق) بایه /bāye/ ؛ ن) بادیه /bādyə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ |ک) ←(س) ؛

بایس/bāyəs/ (ف.امر) : بایست .

ب) ←* ؛

بایس-بوین/bāyes-bavəyan/ (مص.مر) : ۱. به هم نیازمند شدن . ۲. عامل و مسبّب کاری بودن . **نک** : دربایس بویین .

اغر) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بایس بین /bāyes-beyan/ ؛

بای کلم/bāy-kaləm/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یانه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

بای - لایی/bāy-lāyi/ (ا.مر) : سربالایی . **نک** : اندال .

اغر) ۱.←* ، ۲. بالیایی /bālyāyi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) بالایی /bālāyi/ ؛ ع) سراجری /sarājori/ ؛

بایه/bāyyə/ (ا) : ظرف آب . **نک** : اوجا .

اغر) بادیه /bādeyə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(ن) ؛

بایه-کلا/bāyə-kelā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان قره طغان بهشهر .

بایه مله/bāyə-malə/ (ا.مک) : نام دهکده‌ای از دهستان بالا لاریجان آمل .

بئتن/baotən/ (مص) : گفتن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بئوتن /bautən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ۱. بئوتن /bautan/ ، ۲. بوتن /bowtan/ ؛ ن) بوتن /botan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ |ک) بگوتن /bagutan/ ؛ پ) واچک /vāčak/ ؛ او) وائکت /vāocat/ ؛

بئر/baer/ (ف.امر) : بگیر – امر به گرفتن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بیر /bayr/ ؛ ب) ۱. ببیر /bair/ ، ۲. بهیر /bahir/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲. هییر /hair/ ؛ آ) ۱. بیر /bayr/ ، ۲. بی /bay/ ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) بی /bay/ ؛ ت) ۱. ببیر /bəir/ ، ۲.←(ع) ؛ اشر) بیی

/bai/ ؛ |ک) ←(ت) ؛

بئردن/boərdan/ **(مص)** : رفتن .

اغر) بردن /bordən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بوردن /burdən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بوردن /burdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. بوردن /burdan/ ، ۲. بوآردن /boārdan/ ؛ ع) بشین /bašyan/ ؛ اشر) ←* ؛

بئس/bees/ **(ف.امر)** : شبیه باش– بمان – باش . **نک** : بمان .

اغر) بمان /bəmān/ ؛ آ) بمون /baman/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بمن /bamon/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) بیس /bais/ ؛

بئل/beəl/ **(ف.امر)** : بگذار– اجازه بده .

اغر) ۱.←* ، ۲. بیل /beyəl/ ؛ آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

بئن/beən/ **(مص)** : بریدن .

ب) جهیین /bahiyən/ ؛ ت) ←* ؛

بئن/bəan/ **(مص)** : شدن .

ب) جهیین /bahiyən/ ؛ ت) ←* ؛

بئن/bəən/ **(مص)** : قرار دادن – گذاشتن . **نک** : بی یشتن.

اغر) بیشتن /beyəštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) بشتن /beštan/ ؛ ن) بیشتن /bəyštan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ |ک) بنن /banon/ ؛

بنن/bannən/ **(ا)** : بند شلوار . **نک** : بئنم .

اغر) شلوار-بند /šəlvār-band/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بن /ban/ ؛ آ) بنّم /bannəm/ ؛ ع) ←* ؛ ت) بندن /bandən/ ؛

بئنم/baenəm/ **(ا)** : بند شلوار .

اغر) شلوار بند /šəlvār-band/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) بنّم /bannəm/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بنّن /bannən/ ؛ ع) بنّن /bannen/ ؛ ت) بندم /bandəm/ ؛

بئو/bau/ **(ا)** : ۱. از انواع سوسک – نوعی موریانه‌ی موذی . ۲. حشره به زبان کودکان . **نک** : البئو .

اغر) ۱.←* ، ۲. بئوکا /baukā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بتّو /battu/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بو /bu/ ؛ ت) بئو /bəu/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بئو /bao/ ؛

بئو/bau/ **(ف.امر)** : بگو – امر گفتن . **نک** : بو .

اغر) ۱.←* ، ۲. بئور /baur/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. بائو /bāo/ ، ۲. بئو /bao/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بئو /bao/ ؛ با) بئو /bao/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بو /baow/ ؛ ن) بو /bo/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) ۱. بگو /bogu/ ، ۲.←(با) ؛ |ک) بگو /bagu/ ؛ پ) وچو /vaočho/ ؛

بئوئک/bau-ak/ **: نک** : آردنک .

بئو بئو/bau-bau/ **(ش.ج/ا.مر)** : ۱. از اصوات است . ۲. صدای شغال .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

بئو–بشنو/bau-bəšno/ **(ا.مص)** : گفت و شنود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بائوبشنو /bāo-bəšno/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بئو–بشتوس /beu-beštus/ ؛ با) بئو–بشنو /bau-bešnu/ ؛ آ) بئو–بشنو /bau-bəšnu/ ؛ ن) ←(با) ؛ اشر) بئو–بشنو /bao-bəšno/ ؛ |ک) بگوبیشتو /bagu -bišto/ ؛

بئوت/baut/ **(ف/ص.مف/ا)** : ۱. گفت . ۲. گفته شده . ۳. سخن .

اغر) بئوته /bautə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بئوته /baotə/ ؛ س) ۱. بائوت /bāut/ ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ۱. بته /botə/ ، ۲. بوت /bot/ ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛ |ک) بگوت /bəgut/ ؛ او) وخذر /vaxezra/ ؛

بئوتن/bautən/ **(مص)** : گفتن– ابراز کردن – بیان کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بهوتن /bahutən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باهوتن /bāhutən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بتن /batən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱. بئوتن /bautan/ ، ۲. بوتن /bowtan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. بوتن /butan/ ؛ ع) بتن /botan/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) بگوتن /bəgutan/ ؛ پ) ورائوکت /vrāocat/ ؛

بئوتن/bautan/ **(مص)** : دوختن .

اغر) بدوتن /badutən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ع) بدوتن /badutan/ ؛ |ک) بدوتن /bedutan/ ؛

بئوت-نئوت/baut-naut/ (ا.مص) : ۱. مشاجره لفظی . ۲. گفته نگفته .

اغر) ۱.←* ، ۲. بئو-نئو /bau-nau/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باهوت ناهوت /bāhut-nāhut/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بائوت نائوت /bāot-nāot/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بت-نت /bot - not/ ؛ ع) بوته نوته /botə-notə/ ؛ ت) بگوت-نگوت /bagut-nagut/ ؛ اشر) ←(ع) ؛ |ک) بگوت-نگوت /begut-negut/ ؛

بئوج/baouj/ (ف.امر) : نک : بئوچ.

اغر) بدوز /baduz/ ؛ س) بدوج /baduj/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(س) ؛ |ک) بدوج /beduj/ ؛

بئوچ/bauč/ (ف.امر) : بدوز – امر دوختن .

اغر) بدوج /baduj/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. بئوج /bauj/ ؛ ن) بئوج /bauj/ ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ |ک) بدوج /beduj/ ؛

بئو دونه/bau-dunə/ (ا.مر) : برنج بریان شده . نک : بائو .

اغر) بریانی /bəryāni/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پفک /pafak/ ؛ |ک) وابیشته دونه /vābištə-donə/ ؛

بئور/baur/ (ف.امر) : بگو .

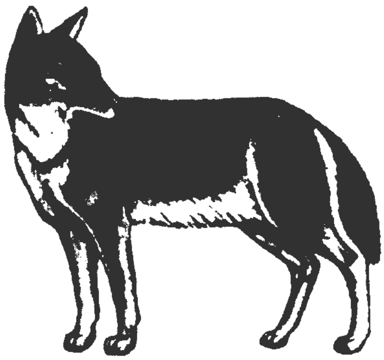
اغر) ۱.←* ، ۲. بئر /baor/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باهور /bāhur/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بائور /bāor/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بئو /bau/ ؛ با) بئو /bau/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بو /bow/ ؛ ن) بو /bo/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) بئو /bao/ ؛ |ک) بگو /begu/ ؛

بئوش/bauš/ (ف.امر) : بدوش .

اغر) بدوش /baduš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ |ک) بدوش /beduš/ ؛

بئوشال/bau-šal/ (ا.مر) : شغال – شغال زوزه کش . نک : ائو کرشال .

اغر) ۱.←* ، ۲. شال /šāl/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بئو کرشال /bau karšāl/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. تئوکرشال /ta-o-kare-šāl/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. شال /āsl/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ۱. بئوگرشال /baou-gar-šāl/ ، ۲. دردگیر شال /dard gir šāl/ ؛ ت) شال /šāl/ ؛ اشر) شغال /šəqāl/ ؛ |ک) ←(ت) ؛



بئوشال

بئوشتن/bauštan/ (مص) : دوشیدن .

اغر) بدوشتن /baduštən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بدوشتن /baduštan/ ؛ |ک) دوشتن /duštan/ ؛

بئوکا/baukā/ (ا) : نک : بئو .

اغر) ۱.←* ، ۲. البئو /albau/ ؛

بئوکرشال/bau-kar-šāl/ (ا.مر) : ۱. زوزه ی شغالی که گویای رنج و درد جسمانی وی باشد . ۲. شغال زوزه کش . نک : دردگیرشال .

اغر) بئوشال /baušāl/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

بئه/boə/ (ف) : ۱. باشد . ۲. باش .

اغر) بوئه /buə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ۱.←* ، ۲. بوئه /buə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بوشه /bušə/ ؛ ن) ووئه /vuə/ ؛ ع) بویه /buyə/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ببون /babun/ ؛

بئی/baei/ (ف.امر) : بگیر . نک : بهیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بئر /baer/ ؛ ب) ۱. بی /bay/ ، ۲. بییر

/bayir/ ؛ س) بیـیر /baiyr/ ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. بـیر /bayr/ ؛ ن) بییر /bair/ ؛ ع) بی /bay/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) بگـیر /begir/ ؛

بئی/baei/ (ا) : مادر بزرگ – جدّه .

س) ۱. ببی /bəbi/ ، ۲. بوی /bəvi/ ؛ با) بیـی /bəbi/ ؛ آ) بی بی /bibi/ ؛ اشر) ←(آ) ؛

بئینه/baeiə/ (ف/ش.ج) : ۱. شد . ۲. صوتی که پیوسـته در خرمن کوبی و در خطاب به اسب ادا شود .

س) ←* ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. بیّه /bayyə/ ؛ ع) بیبـه /babiya/ ؛ | گ) ببو /babu/ ؛

بئیت داشتن/baeit-dāštan/ (مص.مـر) : برازنـده بـودن – جور در آمدن و خوش نما بودن .

اغر) بمئن /bəmoən/ ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. بمئـن /bəmoan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بمان /bomān/ ؛ | گ) آمان /āmān/ ؛

بئیتن/baeitən/ (مص) : گرفتن .

اغر) ۱. ←* ، ۲. بـهیتن /bahitən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. ←* ، ۲. بیتسن /baytən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱. ←* ، ۲. بیتن /baytan/ ؛ ن) بیتن /baytan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) گیتن /gitən/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) گیتن /gitan/ ؛

بئیج/baeij/ (ف.امر) : برشته کن .

اغر) ۱. بریان هکان /bəryān-həkān/ ، ۲. بـره هـاده /bəre-hāde/ ؛ ب) بوریـج /bavrij/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) بوریج /borij/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ ع) بیبـج /babij/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) ←(ع) ؛

بئیجون/baeijun/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان بهرسـتاق بخش لاریجان آمل .

آ) ۱. ←* ، ۲. باییجان /bāijān/ ؛

بئیشت/baeišt/ (ص.مف) : برشته – سرخ شده .

اغر) ۱. بریان هکان /bəryān-həkān/ ، ۲. بـره هـاده /bəre-hāde/ ؛ ب) بوریشت /bavrišt/ ؛ س) بوریشته /bavristə/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ ع) بیبیشت /babišt/ ؛ | گ) ←(ع) ؛

بئیشتن/baeištan/ (مص) : برشته کردن .

اغر) بریان هکاردن /bəryān-həkārdən/ ؛ ب) بوریشتن /bavrištən/ ؛ س) وریشـته هـاکردن /verištə-hākerdən/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بوریشـتن /bavrištan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ببیشتن /babištan/ ؛ ت) ببیشتن /babišten/ ؛ | گ) بیشتن /bištan/ ؛

بئین/baeiyən/ (ف.امر) : ببین – نگاه کن .

اغر) ۱. ←* ، ۲. بوین /bavin/ ؛ ب) بوین /bavin/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) بش /beš/ ؛ ت) بین /bayn/ ؛ اشر) ←(ب) ؛ | گ) بین /bain/ ؛

بئین/baeyən/ (مص) : شدن–بودن .

ب) ←* ؛ ع) بین /beyan/ ؛ قص) بیّـن /bayyan/ ؛ ت) بئن /baan/ ؛ | گ) بوئن /boān/ ؛ پ) شـوتن /šutan/ ؛ باس) شیو /šyav/ ؛

بئی نئی/baei-naei/ (ص.مف) : دیده ندیده– ندید بدیـد – کنایه از آدم کم ظرفیّت .

اغر) ۱. ندبدی /nadbadi/ ، ۲. ندی بدی /nadi-badi/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) نـدی بـدی /nadi badi/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بدی نـدی /badi-nadi/ ؛ | گ) ندیـد–بدیـد /nadid-badid/ ؛

بئیین/baeiyən/ (مص) : شدن .

اغـر) ۱. ←* ، ۲. بوییـن /baviyən/ ؛ ب) ۱. بـهیین /bahiyən/ ، ۲. بوییـن /baviyən/ ؛ س) ←* ؛ ق) بیّـن /bayyən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. بیّـن /bayyan/ ، ۲. بییـن /baiyan/ ؛ ن) ۱. بوئن /bavian/ ، ۲. بوییـن /baviyan/ ؛ ع) ببیـن /babiyan/ ؛ ت) بئـن /baen/ ؛ | گ) بئـن /boan/ ؛

ببا/bəbā/ (ا) : ۱. پدر – بابا . ۲. پدربزرگ . **نک** : اداک–بـوا – ببه.

اغر) ۱. ←* ، ۲. بـه بـه /baba/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. بابـا /bābā/ ، ۲. ببا /babā/ ؛ ق) ۱. بوا /bəvā/ ، ۲. ببا /bəbā/ ؛ آ) بوا /bavā/ ؛ ن) ببا /babā/ ؛ ع) ۱. آببـا /ābbā/ ، ۲. ببـا /bəbā/ ؛ قص) ببا /babā/ ؛ ت) ۱. ←(ن) ، ۲. ابّا /abbā/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ۱. بوبا /bobā/ ، ۲. آبا /ābā/ ؛

بباتن/babātan/ (مص) : باختن–از دست دادن . نک :

بباختن.

اغر) ۱. بباختن /bəbāxtən/ ، ۲. بـادهدائن /bād-hədāən/ ؛ ب) بباختن /bəbāxtən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ۱.←* ، ۲. بباختن /babāxtan/ ؛ ع) بباختن /bebāxtan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) باختن /bāxtən/ ؛ | ک) ۱. بباختن /badāxtān/ ، ۲. دباختن /dəbāxtan/ ؛

بباختن/bəbāxtən/ (مص) : باختن . از دست دادن .**نک** : باد هدائن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بباختن /babāxtan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) باختن /baxtən/ ؛ پ) باختن /bāxtan/ ؛

ببازین/bəbāziyən/ (مص) : ۱. باختن در قمار یا بازهای دیگر . ۲. از دست دادن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) بباختن /bəbāxtan/ ؛

ببالسّن/bəbāləssən/ (مص) : بالیدن–افتخار نمودن .

اغر) ببالین /bəbāliyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. ببالستن /bebāləstən/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. ببالستن /bebāləstən/ ؛ ق) ۱. ببالسّن /bebāləssen/ ، ۲. بالسّن /bālessan/ ؛ با) ←* ؛ آ) ببالسّن /bəbālessan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) بالسّن /bāləssən/ ؛ | ک) بمالستن /bemālastan/ ؛ پ) بالنیتن /bālənitan/ ؛

ببالیدن/bəbālidan/ (مص) : بالیدن . **نک** : ببالسّن .

اغر) بالیین /bəbāliyən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ببالین /babālian/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) ←* ؛

ببخشیین/bəbaxšiyən/ (مص) : بخشیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بخشیین /baxšiyən/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ببخشیئن /bəbaxšian/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ببخشیین /bədaxšiyan/ ؛ ت) بخشئن /baxšeən/ ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←* ؛ پ) بخشیتن /baxšitan/ ؛

بب دار/babadār/ : درخت بر زمین افتاده .

ب) له بورده دار /le-burdə-dār/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. بکته دار /bakate- dār/ ؛

ببر/babər/ (ا) : ۱. ببر . ۲. نام سگ گلّه–مـاخوذ از هیبت ببر . **نک** : بور.

اغر) ۱.←* ، ۲. بور /bavər/ ؛ ب) بـور /bavər/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بـور /bavr/ ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ببر /babr/ ؛ ن) ببر /babr/ ؛ ع) ببری /babri/ ؛ اشر) ←(ن) ؛ | ک) ←(آ) ؛

ببراز/babrāz/ (ا) : از نام های سگ .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـورا /bavrā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. ببران /babrān/ ، ۲. ببری /babri/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. ببری /babri/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ببری /babri/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛ | ک) ←* ؛

ببران/babrān/ (ا) : نامی برای سگ گلّه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـورا /bavrā/ ؛ ب) بورا /bavrā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ببری /babri/ ؛ ن) ببری /babri/ ؛ ع) ←* ؛ | ک) ←* ؛

ببشته/bədšessə/ (ص.مف) : درهم و برهم – آشفته – به هم ریخته .

ب) ببشس /babšos/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. ببشوس /babšus/ ؛ ق) ۱. دبشس /dabšos/ ، ۲.←(ب) ؛ با) ۱. دبشسّه /dabšussə/ ، ۲. دبشوش /dabšuš/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. دبشوش /dabšuš/ ؛ ن) دبشوس /dabəšos/ ؛ ع) دبشت /dabešet/ ؛ ت) دبشل /dabšəl/ ؛

ببشوس/babšus/ (ص.مف) : ژولیده . **نک** : دبشل .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) دبشوس /dabšus/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱. دبشت /dabešet/ ، ۲. دبشال /dabešal/ ؛ ت) ۱. دبشل /dabšəl/ ، ۲. مبشل /mabšel/ ؛

ببشوسّن/bābšossən/ (مص) : زیرو بالا نمودن و پراکنده ساختن. واژه (پشوپشو) که جستجوی ماکیان جهت غذا در زمین است با این واژه هم خانواده است .

اغر) بچکلیین /bačkəliyən/ ؛ ب) ←* ؛ آ) دبشوسّن /dabšussan/ ؛ ن) ←(آ) ؛

ببشه/babəšə/ (ص) : درهم و برهم .

ق) ←* ؛

ببشی/babeši/ (ا) : تریاک .

اشر) ←* ؛

ببل/bəbəl/ (ا) : ۱. آلت تناسلی کودکان پسر . ۲. کنایه از

چتر کوچک . **نک** : بلبلی بلی .

اغر) ۱. بلبلی /bəlbəli/ ، ۲. چیک /čik/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بلی /bəli/ ؛ س) بیلی /bili/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بلی /bəli/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بلبلک /bol-bolak/ ؛ ت) بلبلی /bəlbəley/ ؛ اک) بوبول /bobol/ ؛

ببلاس/bəblās/ (ص) : ۱. پلاسیده – پژمرده . ۲. بی حال .

اغر) ۱. ببلاسته /bəblāstə/ ، ۲. بپیسته /bapistə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. ببلاسّه /bəblāssə/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بولاسته /bəvlāstə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱. بولاس /bulās/ ، ۲. ببلاس /bablās/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بپلاس /baplās/ ؛ ن) بپلاسّن /beplāssan/ ؛ ع) بپلاس /bapelās/ ؛ ت) وپیلاس /vapilās/ ؛

ببلاسّن/bəblāssən/ (مص) : پلاسیدن–پژمرده گشتن .

اغر) ۱. بپیستن /bapistən/ ، ۲. هپلاتن /həplātən/ ؛ ب) ببلاستن /beblāstən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بولاستن /bəvlāstən/ ؛ ق) ←* ؛ با) بولاسّن /bulāssən/ ؛ آ) ببلاسّن /bablāssan/ ؛ ن) بپلاسّن /baplāssan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ببلاسّن /bablāssən/ ؛ ت) وپیلاسّن /vapilāssən/ ؛

ببلاسه/bablāsə/ (ص.مف) : **نک** : ببلاس – بپلاس .

قص) ←* ؛

ببو/babu/ (ا/ص) : ۱. بابا بزرگ . ۲. بابا . ۳. در تحقیر افراد ابله، ساده و عامّی به کار رود . **نک** : ببا – پدر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بابو /babu/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. ببا /bebā/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. آبّا /ābbā/ ، ۲. بابو /bābu/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) بابو /bābu/ ؛ اک) بوبا /bubā/ ؛

ببوسیین/babusiyən/ (مص) : بوسیدن . **نک** : ماچ هکردن.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ اشر) ←* ؛ اک) خوشادان /xušādan/ ؛

ببیج/babij/ (ف.امر) : پخت کن – بپز – برشته کن .

اغر) ۱. بپج /bapəj/ ، ۲. بپج /bapej/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲. بپج /bapej/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. بپج /bapač/ ؛ اک) ←* ؛

ببیشته/babištə/ (ص.مف) : برشته . **نک** : بوریشته .

ت) ←* ؛

ببیشته – دانه/bəbištə-dānə/ (ا.مر) : ۱. دانه‌ی گندم یا برنج برشته شده . ۲. گوشت و پیاز چرخ کرده که آن را تفت دهند . **نک** : بریانی .

س) بوریشته بدونه /bavrištə-dunə/ ؛ آ) بوریشت /bavrišt/ ؛ ن) بویشتک /bavištak/ ؛ ع) همیشتکا /hamištekā/ ؛ ت) ←* ؛ اک) ←* ؛

بپات/bəpāt/ (ص.مف) : پراکنده – پاشیده . **نک** : دپات .

اغر) بپاته /bəpātə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپات /bapāt/ ؛ ع) ←* ؛ قص) بپات /bapāt/ ؛ ت) بپاته /bepātə/ ؛ اک) ←* ؛

بپاتن/bəpātən/ (مص) : ۱. افشاندن – پاشیده شدن . ۲. متلاشی ساختن . **نک** : دپاچین – بپاشیین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. هپاتن /həpātən/ ، ۲. دپاتن /depātən/ ؛ آ) هپاتن /həpātan/ ؛ ن) ۱. بپاتن /bapātan/ ، ۲.←(آ) ؛ ع) ۱. دپاتن /depātan/ ، ۲. بپاتن /depātan/ ؛ قص) بپاتن /bapāten/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. دپاتن /bapāten/ ؛ اک) بپاتن /bapātan/ ؛

بپاته/bəpātə/ (ص.مف) : ۱. متلاشی شده –پاشیده شده . ۲. خستگی تا مرز وارفتن . **نک** : درشت – چرتک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپات /bapāt/ ؛ ع) بپات /bepāt/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اک) بپته /bapatə/ ؛

بپاش/bəpāš/ (ف.امر) : ۱. بپاش . ۲. کج باران . **نک** : دپاچ .

اغر) ۱.←* ، ۲. بپاشان /bəpāsān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بپاچ /bepāč/ ؛ قص) ←* ؛ ت) دپاچ /dəpāč/ ؛ اک) ←* ؛

بپاشن/bəpāšən/ (ف.امر) : بپاشان – بیفشان .

ب) ۱.←* ، ۲. بپاش /bəpāš/ ؛ ن) بپاشان /bapāšān/ ؛ ع) بپاچن /bepāčon/ ؛ قص) بپاشان /bupāšān/ ؛ ت) دپاچ /dəpāč/ ؛ اک) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بپاشنیین/bəpāšəniyən/ (مص) : پاشاندن .

اغر) بپاشـانیین /bəpāšāniyən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بپاشـین /bepāšiyen/ ؛ آ) بپاشـنیین /bəpāšənniyan/ ؛ ن) بپاشانیین /bapāšāniyan/ ؛ ع) بپـاچـانین /bepāčāneyan/ ؛ قـص) بپاشانین /bapāšāniyan/ ؛ ت) دپاتن /dəpātən/ ؛ | ک) ←* ؛

بپاشیین/bəpāšiyən/ (مص) : پاشیدن–متلاشـی گشـتن – متلاشی نمودن . **نک** : پاتن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپاشیین /bəpāšiyan/ ؛ ع) بپاچیـن /bepāčeyan/ ؛ قـص) ←(ن) ؛ ت) دپـاتن /dəpātən/ ؛ اشـر) بپاشـیدن /bəpāšidən/ ؛ | ک) ←* ؛ پ) افشانیتن /afšānitan/ ؛

بپئن/bappeən/ (مص) : ۱. پاییدن – نگهبانی کـردن . ۲. دوام آوردن .

ب) ←* ؛ پئن /bapeən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بپـائن /bəpāan/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. هاپتـن /hāpəan/ ؛ ن) ببییـن /bapeiyan/ ؛ ع) بپّاسّـن /beppāssan/ ؛ قـص) بپـائن /bapāen/ ؛ ت) پاسن /pāsən/ ؛ | ک) ←* ؛

بپئیین/bapəiyan/ (مص) : **نک** : بپائن .

ق) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) پاسن /pāsən/ ؛ | ک) ←* ؛

بپت/bapət/ (ص.مف) : ۱. میوه ای که در اثر رسیدن زیـاد له شده باشد . ۲. کنایه از هـر چیز لـه شـده . **نـک** : آشتلک – اش تلوک .

اغر) ۱. بپته /bapetə/ ، ۲. بپته /bapətə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپـت /bapat/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. بپخت /bapoxt/ ، ۲. بپته /bapetə/ ؛ اشر) ۱.←(ت) ، ۲. بپخته /bapoxtə/ ؛ | ک) بپت /bapat/ ؛

بپت– بتیم/bapət- betim/ (ص.مر) : کسی که باد شکمش بویناک است .

اغر) بپیسته–اشـکم /bapistə-əškəm/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پیستّه – بتیـم /pissə- bətim/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) بپیـس اشـکم /bapise-eškəm/ ؛ ت) پیسـه شکم /pisə šəkam/ ؛

بپتن/bapetən/ (مص) : پختن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بپتـن /bapətən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بپتـن /bapətən/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) بپتـن /bapətan/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. بپتن /bapetan/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. پتـن /patan/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) پتـن /petən/ ؛ اشـر) بپختن /bapoxtən/ ؛ | ک) ←(اغر) ؛ پ) پختـن /paxtan/ ؛

بپت – نپت/bapet-napet/ (مص.مر) : پختـه نشـده – بـه گوشت و یا غذای نزدیک به پخته شدن گویند .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپت نپت /bapat napat/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ | ک) ←(ن) ؛

بپته/bapətə/ (ص.مف) : ۱. پخته شده . ۲. رب .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپت /bapat/ ؛ ع) ۱. بپت /bapət/ ، ۲.←(ن) ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ | ک) ←(ن) ؛

بپته – دل/bapet-e-del/ (ص.مر) : دل پختـه – کنایـه از: دل پر در .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بپتـه دل /bapətə-dəl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) دل پـت /dəl pat/ ؛ | ک) ←* ؛

بپج/bapəj/ (ف.امر) : **نک** : ببیج .

اغـر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←(ت) ؛ قـص) ←* ؛ ت) بپچ /bapəč/ ؛ | ک) بپچ /bapaj/ ؛

بپجان/bapəjān/ (ف.امر) : بپز .

اغر) ۱.←* ، ۲. بپجـان /bapejān/ ؛ ب) ←* ؛ س) بپـج /bapəj/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(س) ؛ قـص) بپجن /bapejen/ ؛ ت) بپچ /bapəč/ ؛ | ک) ←* ؛

بپجانیین/bapəjāniyan/ (مص) : پختن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بپجـانیین /bapejāniyən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بپجنّییـن /bapəjənniyan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پتن /patən/ ؛ | ک) ←* ؛

بپجیین/bapəjiyen/ (مص) : پختن .

اغر) بپتن /bapetən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) بپتن /bapətan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) بپتین

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

/bapetyian/ ؛ ت) پتن /patən/ ؛ |ک) ←* ؛ پ) پزیتن /pazitan/ ؛

بپختن/bapoxtən/ **(مص) : نک** : بپتن .

بپّر/bappər/ **(ف.امر)** : ۱. بپّر - پرواز کن . ۲. فرار کن . **نک** : باج-کاک - بریج-برم .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوریج /burij/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بپّر /bapper/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ۱.←* ، ۲.←(ع) ؛ |ک) بپّر /bappar/ ؛

بپّرن/bappərən/ **(ف.امر)** : ۱. پرتاب کن . ۲. دور بینداز .

ب) ←* ؛ ق) بپّران /bapperən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) بپرتان /bapertān/ ؛ ع) بپّران /bapperān/ ؛ ت) بپرندن /baperendən/ ؛ |ک) ←(ع) ؛

بپّرنیین/bappərəniyən/ **(مص)** : ۱. پرتاب کردن . ۲. دک کردن - با حیله گری کسی را از دایره کاری خارج ساختن . **نک** : پرندن .

ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپرتانیین /bapərtānian/ ؛ ع) ←* ؛ ت) بپّرندنن /bappərendeneən/ ؛ |ک) ←(ن)

بپرس/bapərs/ **(ف.امر)** : بپرس - سؤال کن .

اغر) ←* ؛ ب) بپرس /bapors/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بپرس /bapors/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←(ب) ؛

بپّرستن/bappərəstən/ **(مص)** : پریدن - جهیدن . **نک** : بزدائن .

اغر) بپّریین /bappəriyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بپّرسّن /bappərəssən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) بپّرسّن /bappərəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بپّرسّن /bapperessan/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) پرسن /pərəsən/ ؛ اشر) بپّریدن /bappəridan/ ؛ |ک) ←(ع) ؛

بپّرسّن/bappəressən/ **(مص)** : ۱. پریدن - پرواز کردن . ۲. فرار کردن . **نک** : پرسن - بریتن .

اغر) ۱.←(اغر) ، ۲. بپّریین /bappəriyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بپّرستن /bappərəstən/ ؛ س) بپّرستن /bappərəstən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) بپّرسّن /bappərəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بپرسّن /bappərəssan/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) پرسن /paresən/ ؛ اشر) بپّریدن /bappəridan/ ؛ |ک) ←(ع) ؛ پ) پریتن /paritan/ ؛

بپرسن - بپرسن/bapərsən-bapərsən/ **(ق.حا)** : پرسان پرسان . **نک** : بپرس بپرس .

ب) ←* ؛ س) پرسون - پرسون /porson-porson/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپرس بپرس /bapərs bapərs/ ؛ ع) بپرسن پرسن /porson-porson/ ؛ ت) پرسان پرسان /pərsān pərsān/ ؛ |ک) ←(س) ؛

بپرسیه/bapərsiyə/ **(ف)** : پرسید .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) بپرسیه /baporseyə/ ؛ قص) ←* ؛ |ک) بپرسیه /bapursiyə/ ؛ او) پرسد /peresat/ ؛

بپرسیین/bapərsiyən/ **(مص)** : پرسیدن . **نک** : پرسین .

اغر) ←* ؛ ب) بپرسین /baporsiyən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بپرسیین /bapərsiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بپرسیین /baporsiyan/ ؛ اشر) ←(آ) ؛ |ک) ←(ع) ؛ پ) پرسیتن /porsitan/ ؛

بپر-گزی/bappər-gazi/ **(ا.مر)** : ملخ .

ن) ←* ؛

بپّری/bapperi/ **(ا.مص)** : ۱. پرش . ۲. کنایه از ، میل جدایی داشتن .

س) پرش /pərəš/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پرش /pərəš/ ؛ |ک) ←* ؛

بپّریسن/bapperisen/ **(مص)** : ۱. پریدن . ۲. جهیدن . **نک** : بپّرستن .

اغر) بپّریین /bappəriyən/ ؛ س) بپرسن /bapperessen/ ؛ آ) بپّرسن /bappərəsan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بپّرسّن /bapperessan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پرسن /peresən/ ؛ |ک) ←(آ) ؛

بپّریین/bappəriyən/ **(مص)** : پریدن . **نک** : پرسن .

اغر) ←* ؛ ق) بپرسّن /bapperssen/ ؛ آ) بپرسن /bappərəsan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بپرسن /bapperessan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پرسن /pərəsən/ ؛ |ک) ←*؛

بپز/bapez/ **(ف.امر)** : پخت کن - بپز . **نک** : ببیج - بپج .

اغر) ۱.←* ، ۲. بپج /bapej/ ؛ با) بپج /bapej/ ؛ ع) بپج

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

/bapeč/ ؛ |ک) بپز /bapaz/ ؛

بپسندیین/bəpsəndiyən/ (مص) : پسند کردن - پسندیدن. قبول داشتن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بپسندیین /bəpasandiyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بپسندیین /bapəsəndiyən/ ؛ ق) بپسندیین /bapəsəndiən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بپسنّیین /bapəsənniyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پسّن هکردن /passan-hākordan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پسندهگردن /pasand hakərdən/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛ پ) پسندیتن /pasanditan/ ؛

بپلاس/beplās/ (ص.مف) : پوسیده .

اغر) بپیسته /bapistə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. ببلاسته /bəblāstə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ببلاس /belblās/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. بپلاس /baplās/ ، ۲. بپیس /bapis/ ؛ع) بپیس /bapis/ ؛

بپلاس - بوییـن/bepəlās-baviyan/ (مص.مر) : پژمرده شدن-پلاسیدن .

اغر) بپیستن /bapistən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بولاستن /bevlāstən/ ؛ ق) بولاسن /bulāssen/ ؛ آ) بپلاس بیین /baplās-bayyan/ ؛ ن) ←* ؛ع) بپلاسّن /beplāsan/ ؛ قص) بپلاس ببیئن /bapəlās-babien/ ؛ ت) وپیلاسئن /vəpilāsaen/ ؛ |ک) پلاسا بون /pəlāsā-buan/ ؛

بپلاسّین/bapəlāssian/ (مص) : نک : پلاس هایتن .

اغر) بپیستن /bapistən/ ؛ ب) ببلاستن /bəblāstən/ ؛ ق) ببلاسن /belblassen/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) پلاس هیتن /pelās heytən/ ؛

بپلغی/bapəlqi/ (ص) : زراعتی که بر اثر بارندگی شدید خراب شده باشد .

اشر) ←* ؛

بپنو/bapnu/ (ف.امر) : بران - بتاز .

اغر) ۱. بران /bərān/ ، ۲. بتازان /bətāzān/ ؛ س) بتاجن /betājən/ ؛ ق) ←* ؛ ن) بتاج /batāj/ ؛ع) بتاج /betāj/ ؛

بپنوسّن/bepnussən/ (مص) : ۱. به هم کوبیدن . ۲. تازاندن اسب .

اغر) ۱. بکوبیین /bakubiyən/ ، ۲. بتازین /bətāziyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بکوبستن /bakubəstən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بکوبسّن /bakubəssen/ ؛ با) بکوبسّن /bakubəssan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ع) ←(با) ؛

بپوچیین/bapučiyən/ (ف.امر) : بپز . نک : ببیج-پتن .

اغر) بپج /bapej/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بپج /bapəj/ ؛ |ک) ←* ؛

بپوسی/bapusi/ (ص.مف) : ۱. پوسیده . ۲. چوبی که جهت شکل دادن دلخواه آن را مدّتی در آب بخیسانند . ۳. هرچیزی که به جهت آب خوردگی پوسیده شده باشد . **نک** : اوپیس - اوپیسن .

اغر) او-پیس /o-pis/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) او-پیست /o-pist/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بپیس /bapis/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) بپیسه /bəpisə/ ؛ اشر) ←* ؛

بپوسیدن/bapusidan/ (مص) : پلاسیدن . **نک** : ببلاسّن .

اغر) ۱. بپیستن /bapistən/ ، ۲. هپلاتن /həplātən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بولاستن /bevlāstən/ ؛ ق) ببلاسن /beblassen/ ؛ ن) بپیسانین /bapisānian/ ؛ع) بپیّسین /bapisiyan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پیسن /pisən/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بپوشین/bapušiyan/ (مص) : پوشیدن . **نک** : دپوشین .

اغر) ۱.←* ، ۲. دپوشتن /dapuštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) دپوشیین /dapušiyan/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بپوک/bapuk/ (ا) : خوراکی شامل گندم یا برنج بریان و گوشت و پیاز چرخ کرده و تفت داده شده . **نک** : بریانی .

ق) ←* ؛

بپّه/bappə/ (ف.امر) : مواظب باش .

ب) ۱.←* ، ۲. هاپّه /hāppe/ ؛ ب) ۱. هاپّه /hāppe/ ، ۲. بپه /bape/ ؛ س) بپّا /bəppā/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. بپّه /happe/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(ب) ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بپیز/bapiz/ (ف.امر) : پخت کن - بپز . **نک** : ببیج .

اغر) بپز /bapez/ ؛ ب) ببج /bapəj/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(ب)

؛ ع) بپچ /bapeč/ ؛ قص) بپج /bapič/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ | ک) بپز /bapaz/ ؛

بپیس/bapis/ (ف.امر/ش.ج) : ۱. بپوس . ۲. کلمه ای در تحقیر . ۳. پوسیده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) بپوسییه /bapusiyə/ ؛ | ک) ←* ؛

بپیسان/bapisān/ (ف.امر) : ۱. بپوسان . ۲. خیس کن.

اغر) ←* ؛ ب) دپیسن /dapisən/ ؛ س) ۱. بپیسن /bapisən/ ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بپیسن /bapisən/ ؛ ن) بپیسّان /bapissān/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) بپیسه /bepisə/ ؛ اشر) دپیسان /dapisān/ ؛ | ک) ←* ؛

بپیسانیین/bapisāniyən/ (مص) : ۱. پوساندن . ۲. خیس کردن . **نک** : دپوسندین .

اغر) ←* ؛ ب) دپسنیین /dapiseniyən/ ؛ س) بپیسندیین /bapisəndiyən/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. دپیسندین /dapisəndiyən/ ؛ با) ۱.←(س) ، ۲.←(ق) ؛ آ) ۱. بپیسنّیین /bapisənniyən/ ، ۲. دپیسنّیین /dapisənniyen/ ؛ ن) بپسّانیین /bapissāniyan/ ؛ ع) بپیسانین /bapisāneyan/ ؛ قص) بپسّانیین /bappissāniyan/ ؛ ت) پیسندنئن /pisəndeneən/ ؛ اشر) بپوساندن /bapusāndan/ ؛ | ک) ←* ؛

بپیست/bapist/ (ص.مف) : پوسیده .

اغر) بپیسته /bapistə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. بپیس /bapis/ ، ۲. بپسّه /bapissə/ ؛ با) بپیسّ /bapiss/ ؛ آ) بپیس /bapis/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←* ؛ ت) بپیسه /bepisə/ ؛ اشر) ۱. بپوسّیه /bapussiyə/ ، ۲. بپوسیده /bapusidə/ ؛ | ک) ←* ؛

بپیستن/bapistən/ (مص) : پوسیده شدن-پوسیدن-پژمرده شدن . **نک** : پلاس هایتن - پلاس بویین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بپیسّن /bapissən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بپیسّن /bapissan/ ؛ ع) بپیسیین /bapisiyan/ ؛ ت) پیسئن /pisən/ ؛ اشر) بپوسی /bapusi/ ؛ | ک) بپیستن /hapistān/ ؛

بپیسته اشکم/bapistəškəm/ (ص.مر) : کسی که باد شکمش بویناک است . **نک** : بپت بتیم .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) پیسّه شکم /pissə-šəkəm/ ؛ ن) بپیسّه - اشکم /bapisse-əškem/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) بپیسه - خک /bapisə-xek/ ؛ | ک) شکم پیس /šukam-pis/ ؛

بپیسّنیین/hapisənniyən/ (مص) : خیس خوردن-خیساندن . **نک** : دپیستن .

اغر) بخیسانیین /baxisāniyən/ ؛ ب) دپیستن /dapistən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) دپیسانین /dapisaneyan/ ؛ ت) دپیسندنئن /depisendeneən/ ؛

بپیسّه/bapissə/ (ص.مف) : پوسیده . **نک** : پمت -پیته .

اغر) بپیسته /bapistə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پیسّه /pisse/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بپیس /bapis/ ؛ ع) بپیس /bapis/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ | ک) ←* ؛

بپیسیین/bapisiyən/ (مص) : پوسیده شدن . **نک** : جا پیس بویین .

اغر) بپیستن /bapistən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بپیسّن /bapissan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پیسن /pisən/ ؛ | ک) بپوسین /bapusiyun/ ؛ پ) پوسیتن /pusitan/ ؛

بپیلاسین/bapilāsiyan/ (مص) : پلاس هاتین . **نک** : پلاس هایتن .

آ) ←* ؛

بت/bot/ (ا) : نوعی چکمه که در گذشته مباشران املاک و خوانین می پوشیدند . **نک** : افسری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بد /bod/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ | ک) ←* ؛

بتابسّن/betābessən/ (مص) : ۱. تابیدن - درخشیدن . ۲. تاب آوردن .

اغر) بتابیین /bətābiyən/ ؛ ب) بتابستن /bətābəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ←* ؛ آ) بتابسّن /bətā bessan/ ؛ ن) بتابسّن /batā bessan/ ؛ ع) بتابسّن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

/betābəssan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) تابسن /tābəsen/ ؛ | ک) ←(ع) ؛

بتابیین/bətābiyən/ (**مص**) : ریسیدن – تاباندن طناب و الیاف گیاهی . **نک** : بتوستن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بتافتن /bətāftən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱. بتنّیین /batenniyən/ ، ۲. بتابندیین /betābəndiyən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) توهادائن /to hādāan/ ؛ ع) توهادان /to-hādān/ ؛ قص) بتابیه /batābiyə/ ؛ ت) تاب دئن /tāb daan/ ؛ |ک) برشتن /barastan/ ؛

بتاج/bətāj/ (**ف.امر**) : بتازان . **نک** : تاج هاده .

اغر) ←** ؛ ب) بتاجان /bətājān/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) بتجن /batejən/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲.←** ؛ ع) بتاج /betāj/ ؛ قص) بتاج /batāj/ ؛ |ک) بتاج /batāj/ ؛

بتاجندیین/bətājendiyən/ (**مص**) : تا زاندن . **نک** : تاج هادائن .

اغر) ۱. بتجانیین /batejāniyən/ ، ۲. بتجاندن /batejāndən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) بتازنّیین /bətāzənniyan/ ؛ ن) بتاجنّیین /batājənniyan/ ؛ ع) بتاجین /betājeyan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ |ک) ←(آ) ؛

بتاجنّیین/bətājənniyan/ (**مص**) : ۱. تاختن – تازاندن . ۲. به هم کوبیدن . **نک** : بتاختن – بپنوسّن .

اغر) بتاجیین /bətājiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ۱. بتاجنّیین /betājenniyən/ ، ۲. بتاجندیین /bətājendiyən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بتاجین /betājeyan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ |ک) بتازانین /batazuniyan/ ؛ پ) تاچینیتن /tāčinitan/ ؛

بتاخت/bətāxt/ (ق.حا) : با شتاب و با پویه رفتن . **نک** : بتد .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) بتاخت /betāxt/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ←** ؛

بتاختن/bətāxtən/ (**مص**) : تاختن – تازیدن . **نک** : بتجندیین .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) بتاختن /bətāxtan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←(آ) ؛

اشر) ۱. تاختن /tāxtan/ ، ۲.←(آ) ؛ |ک) ←(آ) ؛

بتاز/bətāz/ (**ف.امر**) : بتازان . **نک** : بتجان .

اغر) ۱.←** ، ۲. بتازان /bətāzān/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) بتجن /batejən/ ؛ ن) بتجان /batejan/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ |ک) ←** ؛

بتازنّیین/bətāzənniyən/ (**مص**) : تازاندن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) بتازندیین /bətāzəndiyən/ ؛ ق) بتاجنّیین /betājenniyen/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) بتاجین /betājeyan/ ؛ |ک) ←** ؛

بتازن/bətāzən/ (**ف.امر**) : ۱. با اسب حمله کن – پیش برو . ۲. اسب را با آخرین سرعت بدوان .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) بتاجن /betājen/ ؛ ن) ←** ؛ ع) بتاجن /betājon/ ؛ قص) بتاجن /batājen/ ؛ |ک) ←** ؛

بتازندئن/betāzendeən/ (**مص**) : تازاندن–اسب را با آخرین سرعت ممکن دواندن . **نک** : بتاجندیین .

اغر) بتازیین /bətāziyən/ ؛ ب) بتازندیین /bətāzəndiyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) تاجنّی هدائن /tājenni hedāen/ ؛ آ) بتازنّیین /bətāzənniyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بتاجین /betājeyan/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) بتازیدن /betāzidan/ ؛ |ک) بتازانین /betazaniyan/ ؛

بتازین/bətāziyən/ (**مص**) : ۱. تاختن – تازیدن . ۲. غارت کردن . **نک** : بتاختن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) بتازنّیین /bətāzənniyan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) بتاجین /betājeyan/ ؛ ت) تازین /tāzəyən/ ؛ |ک) بتازین /betaziyan/ ؛ پ) تاچیتن /tāčitan/ ؛

بتاش/bətāš/ (**ف.امر**) : دروکن – بتراش .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱.←** ، ۲. بتاش /batāš/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) بتاش /betāš/ ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ←** ؛

بتاشی/bətāši/ (ص.مف) : تراشیده شده .

اغر) بتاشیه /bətāšiyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق)

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بتاشی /batāši/ ؛ ع) بتاشی /betāši/ ؛ ت) بتاشیه /bətāšeyə/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ |ک) ←* ؛

بتاشیین/bətāšiyən/ (مص) : تراشیدن – دروکردن . **نک** : تاشین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. تاشیین /fāšiyən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) بتاشیین /bətāšiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) تاشیین /tāšeyən/ ؛ اشر) تاشتن /tāštən/ ؛ |ک) بتاشین /be tāšiyan/ ؛ پ) بورتین /buritan/ ؛

بتئن/batoən/ (مص) : ۱. تاب دادن . ۲. تاباندن .

اغر) ۱. توبدائن /to-bədāən/ ، ۲. برشتن /bareštən/ ؛ ب) ←* ؛ س) توهدائن /to-hədāən/ ؛ ق) بتو /batu/ ؛ آ) توهدائن /tu-hədāan/ ؛ ن) توهادائن /to-hādāan/ ؛ ع) توهادان /to-hādan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) تئن /teən/ ؛ اشر) بتو /bəto/ ؛ |ک) بتابان /betābān/ ؛

بت بته/bat bate/ (ق/ش.ج) : ۱. تند تند–از چپ و راست– از هر طرف . ۲. حرفی است برای هدایت اسب . **نک** : چلو پلو .

ب) ←* ؛ س) بتج – بتج /batəj - batəj/ ؛ ق) ←* ؛ ن) بته بته /bəte bəte/ ؛

بتپیین/batəpiyən/ (مص) : چکیدن . **نک** : چکسّن .

اغر) بچکیین /bačəkiyən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بتپسّن /batepessen/ ؛ آ) بتپسّن /bətəpəssən/ ؛ ت) بچکسن /bačəkəsən/ ؛ |ک) توکنه گودن /tukene-gudan/ ؛

بتتن/batetən/ (مص) : دویدن–تلاش کردن . **نک** : بتجیین – بتجسّن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بتاختن /bətāxtən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) هاپتن /hāpetən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) ۱.←* ، ۲. بتتن /batetan/ ؛ پ) پتّوتن /pattutan/ ؛

بتج/batej/ (ف.امر) : ۱. شتاب کن . ۲. بدو . ۳. تلاش کن . **نک** : بریج – برم .

اغر) ۱.←* ، ۲. بتّه /batte/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. بتّه /battə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بته /bate/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بپّر–بدو /bapper-bodo/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بجم /bejem/ ؛

بتجان/batejān/ (ف.امر) : بران – بتاز . **نک** : بپنو .

اغر) ۱.←* ، ۲. بتازان /bətāzān/ ؛ ب) بتاجن /bətājen/ ؛ س) بتاج /bətāj/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. بتاج /betāj/ ؛ با) بتاجن /bətājən/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲.←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) بتج /batej/ ؛ قص) ←* ؛ |ک) بتازن /betāzan/ ؛

بتجانیین/batejāniyən/ (مص) : دواندن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بتاجندیین /betājəndiyən/ ؛ ق) ←* ؛ با) بتاجنّیین /bətājənniyən/ ؛ ن) ←* ؛ ع) تاخت هادان /tāxt - hādān/ ؛ قص) ۱.←* ، ۲. بتاجنین /batejaniyan/ ؛ |ک) بتازانین /batāzāniyan/ ؛

بتجسّن/batəjəssan/ (مص) : ۱. کاری را پی گیری کردن یا درباره‌ی آن سخن گفتن . ۲. تلاش بی اندازه به خرج دادن .

اغر) ۱. بتجیین /batejiyən/ ، ۲. بتتن /batetən/ ؛ ب) ۱. بتجستن /batejestən/ ، ۲. بتتن /batetən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بتتن /batetən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بتجسّن /batəjəssan/ ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛

بتجندیین/batejendiyən/ (مص) : تاختن – تازاندن .

اغر) بتازیین /bətāziyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بتاجنّیین /bətājənniyan/ ؛ ع) تاخت هادان /tāxt-hādān/ ؛ قص) ←* ؛

بتجیین/batejiyən/ (مص) : دویدن – تاخت کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بتتن /batetən/ ؛ ب) بتتن /batetən/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) بتیتن /batəten/ ؛ آ) ←* ؛ ع) تجه هاکردن /tajə-hākordan/ ؛ قص) ←* ؛

بتد/bated/ (ق.حا/ا.مص) : ۱. با شتاب و به تاخت رفتن . ۲. به حالت پویه به دنبال کاری رفتن .

اغر) بتج /batej/ ؛ ب) بتت /batət/ ؛ س) بتاخت /bətāxt/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بتت /batet/ ؛ ن) بتج /bətaj/ ؛ ع) ←(س) ؛ قص) بتاخت /betāxt/ ؛

بتّر/bettər/ (ص) : بهتر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بتر /betər/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

بیتَر /bittər/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) بهتر /behtar/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. بهدر /behdar/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بیتر /bitar/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

بترازنیین/betrāzeniyən/ (مص) : آرایش کردن . **نک** : آرا کاردن – آراویرا .

با) ۱.←* ، ۲. بترازنیین /betrāzəniyən/ ؛ ن) بترازنیین /batrāzəniyən/ ؛ |ک) بتاشین /betašiyan/ ؛

بتراشتن/bətərāštən/ (مص) : تراشیدن .

اغر) بتاشیین /bətāšiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بتاشین /betāšiyen/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) بتاشین /batāšian/ ؛ ع) بتاشین /betāšeyan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) تاشئن /tāšeən/ ؛ اشر) ←* ؛

بتراشیین/bətrāšiyən/ (مص) : تراشیدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بتاشیین /bətāšiyən/ ؛ ب) بتاشیین /bətāšiyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بتاشین /betāšeyan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) تاشئن /tāšeən/ ؛ |ک) بتراشین /betrašiyān/ ؛

بتراغ/beterāq/ : **نک** : تلی مسک .

اشر) ←* ؛

بترجانیین/batərjāniyən/ (مص) : به آب انداختن کیسه های محتوی بذر شالی خزانه جهت جوانه زدن و آماده شدن برای انتقال به خزانه .

اغر) ←* ؛ ن) برمانین /barəmānian/ ؛

بترس/batərs/ (ف.امر) : بترس–وحشت کن–حذرکن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) بترس /batars/ ؛

بترساندن/batərsāndan/ (مص) : سرانجام ناخوشایند کاری را به کسی باز گو کردن و او را از فرجام آن ترساندن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بترساندن /batərsāndən/ ؛ ق) بترسنین /batersenniyen/ ؛ آ) بترسنّیین /batərsənniyan/ ؛ ن) بترسانین /batərsānian/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←* ؛ ت) ترسندنئن /tarsəndəneən/ ؛

اشر) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بترسانیین/batərsāniyən/ (مص) : ترساندن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بترسندیین /batərsəndiyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بترسندیین /batərsəndiyən/ ؛ بـا) بترسنیین /batərsəniyən/ ؛ آ) ←(بـا) ؛ ن) ←(بـا) ؛ ع) بترسانیین /batersāniyan/ ؛ ت) ترسندنئن /tarsendeneən/ ؛ اشر) بترساندن /batərsāndan/ ؛ |ک) ←(ع) ؛

بترسیه –چش/batərsiyə-čəš/ (ص.مر) : ۱. ترسانده شده . ۲. زهر چشم دیده . ۳. این واژه در مورد کسانی به کار می رود که تجربه ی تلخ و دردناکی را پشت سر نهاده باشند.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بترسی – چش /batərsi-češ/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) بترسی – چشم /batersi-češm/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بتیرس چشم /betiračošm/ ؛ اشر) بترسیده – چش /batərsidə-češ/ ؛ |ک) ←(ع) ؛

بترسیین/batərsiyən/ (مص) : ترسیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بترسیین /batərsiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ترسین /tarsəyən/ ؛ اشر) بترسیدن /batərsidan/ ؛ |ک) ←(ع) ؛ پ) ترسیتن /tarsitan/ ؛

بترشییه/batəršiyə/ (ص.مف) : ۱. ترشیده . ۲. تخمیر شده کنایه از : هر چیزی که وقت استفاده و کاربری آن سر رسیده باشد . مانند ، دختران در خانه مانده و شوهر نکرده .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ قص) ترش بیه /tərš-bayəh/ ؛ ت) بتاشیه /bətāšiya/ ؛ |ک) بتورشیه /baturšiya/ ؛

بترک/batərk/ (ف.امر) : به معنی مجازی بمیر یا جان بکن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بترک /baterk/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) بترک /batark/ ؛

بترکان/batərkān/ (ف.امر) : پاره کن – دوشقه کن .

اغر) ← ؛ ب) ۱.← ، ۲. بترکن /batərkən/ ؛ س)

آوانوشت : (a - أ) (ə - فتحه کوتاه) (e - ا) (ā - آ) (u - او) (i - ای) (b - ب) (p - پ) (t - ت،ط) (s - ث،س،ص) (j - ج) (č - چ) (h - ح،ه) (x - خ) (d - د) (r - ر) (z - ز،ض،ظ،ذ) (ž - ژ) (š - ش) (f - ف) (q - ق،غ) (k - ک) (g - گ) (l - ل) (m - م) (n - ن) (v - و) (y - ی) (aw - أو) (ow - او)

بترکن /batərkən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) بترکن /batərkən/ ؛ ت) بترکند /batərkand/ ؛ اشر) بترکان /bətərkān/ ؛ | ک) بترکان /batarkān/ ؛

بترکانیین/batər kāniyən/ (مص) : ترکاندن–دوشقه نمودن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بترکندیین /batər kəndiyən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) بترکنیّن /batərkənniyen/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بترکانیین /baterkāniyan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ترکندنئن /tərkandenaan/ ؛ اشر) بترکاندن /batərkāndan/ ؛ | ک) بترکانیان /batarkaniyān/ ؛

بترکسّن/batər kəssən/ (مص) : ترکیدن .

اغر) بترکیین /batərkiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بترکستن /batərkestən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بترکسّن /batərkəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←* ؛ ت) ترکسن /terkəsən/ ؛ اشر) بترکیدن /batərkidan/ ؛ | ک) بترکسن /batarkasan/ ؛

بتر کلا/bəter-kalā/ (ا.مک) : از توابع دهستان کمررود نور– بطاهر کلا .

بترکی/batərki/ (ا.مص) : زاییدن سگ و خوک– این واژه کنایه از : نوزاد فراوان این دو حیوان به هنگام زادن دارد که همچون ترکیدن چیزی و بیرون ریختن فراوان محتویات درون آن است .

اغر) ۱.←* ، ۲. بترکیین /batərkiyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بترکستن /batərkəstən/ ؛ ق) بکردن /bakerdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ قص) بترکست /batərkəstə/ ؛ ت) ترکسن /tərkəsən/ ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←* ؛

بترو/bat-ru/ (ص.فا) : کسی که راه رفتن را به اشکال و نادرست انجام دهد .

اغر) بد–را /bad-rā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) بدرو /badru/ ؛ آ) ←(آ) ؛

بتس/botəs/ (ف.امر) : بزن – ضربه بزن .

اغر) بزن /bazən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(آ) ؛ ت) ←(اغر) ؛ | ک) بزن /bazan/ ؛

بتسانیین/botsāniyən/ (مص) : ضربه زدن.

بتشر/batšer/ (ق.مک) : ۱. دورتر . ۲. دوردست .

بتفتن/batəftan/ (مص) : **نک** : بدکانیین .

اغر) بتکانیین /batkāniyən/ ؛ ب) بتکونیین /batkuniyən/ ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←(اغر) ؛

بتکان/batkān/ (ف.امر) : ۱. کتک بزن – بکوب . ۲. بزن . **نک** : دکت ماده .

اغر) ۱.←* ، ۲. بدکان /badkān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بتکن /batekon/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بتکون /batkun/ ؛ ق) ۱. بتکن /batkən/ ، ۲. بکتن /bakətən/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. بکتن /baktən/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←(با) ؛ ن) بکتن /baktən/ ؛ ع) بکتن /bakoten/ ؛ ت) بکوتن /bəkutən/ ؛ اشر) ۱. بتکان /batəkān/ ، ۲. بتّو /battu/ ؛

بتکانیین/batkāniyən/ (مص) : کتک زدن – کوبیدن . **نک** : دتکانین .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بتکنیین /batkoniyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بتکندیین /batkəndiyən/ ، ۲. بتوکندیین /batukəndiyən/ ؛ با) بتکنسّن /batkənəssən/ ؛ آ) بتکنسّ /batkənəssan/ ؛ ن) بکتنسّن /baktənəssan/ ؛ ع) بکتنیین /baktəniyan/ ؛ ت) کوتنن /kutəneən/ ؛ اشر) بتکاندن /batəkāndan/ ؛

بتکن/batokan/ (ف.امر) : بزن . **نک** : بزن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بتکان /batkān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بتکن /batkən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بکتن /bakotən/ ؛ ت) بکوتن /bekutən/ ؛

بتکندیین/batkendiyən/ (مص) : **نک** : بکتو – بزن .

اغر) بتکانیین /batkāniyən/ ؛ ب) بتکونیین /batkuniyən/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بکتندیین /baktəndiyən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بتکنسّن /batkenessən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بکتنین /baktənian/ ؛ ت) بکوتن /bəkutən/ ؛

بتکنسّن/batkenessən/ (مص) : **نک** : بدکانیین .

اغر) بتکانیین /batkāniyən/؛ ب) بتکونستن /batkunəstən/؛

←*) ارجاع به مدخل ، **←**) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ق) ←* ؛ آ) بکوبسّن /baku bəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ت) کوتنئن /kutəneən/ ؛

بت کنییه/batkoniyə/ (ص.مف) : گاو اخته-گاوی که برای از میان بردن نرینگی آن از شیوه‌ی کوبیدن و له کردن بیضه‌های حیوان استفاده شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. بت .کانییه /bat-kāniyə/ ؛ ب) ←* ؛ س) بت - کونییه /bat-kuniyə/ ؛ ق) ۱. بت کوندی /batkundi/ ، ۲. بکوتنّی /bakutanni/ ؛ *با)* بت - کنی /batkəni/ ؛ آ) بکتنّی /baktənni/ ؛ ن) بکتنی /baktəni/ ؛ع) بورمه /burmə/ ؛ *قص)* بکتنی بیه /bakətəni-bayə/ ؛ ت) بکوتینه /bəkutina/ ؛

بتکه/botkə/ (ا) : دکّه - باجه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ع) بتکا /botkā/ ؛ *قص)* دکّه /dakkə/ ؛

بتلو/batəlv/ (ف.امر) : بطلب - بخواه . نک : بخا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) بطلب /batəlb/ ؛

بتلیم/batlim/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی بابل .

بتمرگسّن/betamərgəssən/ (مص) : گفتاری توهین آمیز برای نشاندن مخاطب و در مقابل در خواست مؤدبانه یا عادی به نشستن .

اغر) بتمرگیین /bətemargiyən/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) بتمرگسّن /batəmərgəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ←(آ) ؛ *قص)* بتمرگین /bətəmargian/ ؛ *اشر)* بتمرگیدن /batəmargidan/ ؛

بتن/batən/ (مص) : گفتن .

اغر) بئوتن /bautən/ ؛ ب) بئتن /baotən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ ن) بتن /botan/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) گوتن /gutən/ ؛ |ک) ←(ن) ؛ پ) گفتن /guftan/ ؛

بت نت/bot not/ (ص.مف) : گفته ناگفته- ندادن مجال و فرصت به مخاطب جهت به پایان رساندن سخن .

اغر) بئوت نئوت /baut-naut/ ؛ ب) بئت - نئت /baot-baot/ ؛ س) ←*(اغر)* ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ ن) ←* ؛ع) بوته نوته /botə-notə/ ؛ ت) ۱. بگوت نگوت /bəgut - nəgut/ ، ۲. بوئت نوئت /boət - noət/ ؛

بتنسّن/batənəssan/ (مص) : توانستن . نک : بتوس .

اغر) ۱. بتنستن /betonestən/ ، ۲. بتانستن /betānestən/ ؛ ب) بتنستن /betonəstən/ ؛ س) بتونستن /batunəstən/ ؛ ق) ۱. بتونسّن /befunessən/ ، ۲. تونسّن /tunessən/ ؛ *با)* ←(س) ؛ آ) ۱. بتونسّن /batunəssan/ ، ۲. تونسّن /tunəssan/ ؛ ن) ←* ؛ع) بتنسّن /batonessan/ ؛ ت) تونسن /tunəsən/ ؛ *اشر)* بتّانستن /bəttānəstan/ ؛ |ک) ←(ع) ؛

بتنسّه/batənəssə/ (ف) : می توانست .

اغر) ۱. بتنسته /betonəstə/ ، ۲. بتانسته /betānəstə/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ۱. بتونسته /batonəste/ ، ۲. بتونسّه /batunəssə/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. تونسّه /tunessə/ ؛ *با)* ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ع) تونّسه /tonnessə/ ؛ ت) تونسه /tonəsə/ ؛ *اشر)* بتّانسته /bəttānəstə/ ؛ |ک) تونست /tunest/ ؛

بتنیین/batəniyən/ (مص) : تنیدن - مقدّمات پارچه بافی سنّتی را با تنیدن های اولیه آغاز نمودن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بتندیین /batəndiyən/ ؛ ق) ←* ؛ ن) بتانیین /batānian/ ؛ع) بتنسّن /batenessan/ ؛ ت) تئن /teən/ ؛ |ک) ←* ؛ پ) تنیتن /tanitan/ ؛

بتو/bato/ (ا) : ۱. از انواع سوسک- حشره به زبان کودکان . ۲. نوعی موریانه . نک : بئو - بکا .

اغر) ۱. بئوکا /baukā/ ، ۲. بکّا /bakkā/ ؛ ب) بکّا /bakkā/ ؛ *با)* ۱.←* ، ۲. بتّو /batto/ ؛ آ) بتّو /battu/ ؛ ت) بئو /bow/ ؛

بتو/betow/ (ق/ا) : ۱. با عجله-به تاخت- شتابان . ۲. سوسک . نک : بتاخت - بزن برش .

اغر) بتاخت /betāxt/ ؛ س) ←*(اغر)* ؛ آ) ←* ؛ *قص)* بدّو /boddo/ ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ |ک) بدو /bodo/ ؛

بتّو/batto/ (ا) : سوسک - از انواع سوسک . نک : بکّا .

اغر) ۱. البئو /albau/ ، ۲. بئو /bau/ ؛ س) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ۱. بتّو /battu/ ، ۲. بئو /bau/ ؛ ت) بئو /bəow/ ؛ *اشر)* ←(ت) ؛

بتو/battu/ (ف.امر) : بکوب .

اغر) بکوب /bakub/ ؛ ب) بتکون /batkun/ ؛ آ) بکوب /bakub/ ؛ ن) ←(آ) ؛ قص) ←* ؛ ت) بکوتن /bekutən/ ؛ اشر) ←* ؛

بتوییدن/batuidan/ (مص) : ۱. به شدّت زدن. ۲. تکاندن حاصل درخت با چوب بلند . ۳. کنایه از بد و بیراه گفتن و فحّاشی . ۴. تابیدن و درخشیدن .

اغر) ۱. برشتن /baroštən/ ، ۲. بتاختن /bətāxtən/ ؛ ب) بتکونیین /batkuniyən/ ؛ س) بروشتن /barošten/ ؛ ق) بروشتن /barušten/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بتوسّن /batossan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بتوسّن /betowessen/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) بتکانین /batekāniyan/ ؛

بتّوییده/battoidə/ (ص.مف) : تابیده – بافته . نک : بتوس .

اغر) بفته /boftə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ اشر) ←* ؛ | گ) بتابسته /batābastə/ ؛

بتوپ/batup/ (ف.امر) : تشربزن مخاطب را مورد حمله ی لفظی قرار بده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←* ؛

بتوپسّن/batupessən/ (مص) : مخاطب را مورد حمله ی لفظی و سخنان عتاب آمیز قرار دادن .

اغر) بتوپیین /batupiyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بتوپستن /batupestən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. بتوپسّن /betupessən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بتوپسّن /bətupəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←* ؛ ت) بتوبسّن /betubessən/ ؛ اشر) بتوپّیدن /batuppidan/ ؛ | گ) بتوپستن /batupastan/ ؛

بتوس/batus/ (ص.مف) : تابیده – بافته .

اغر) ۱. برشته /bareštə/ ، ۲. بفته /boftə/ ؛ ب) بتوئه /batoə/ ؛ با) بتنس /batənəs/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) بتئسّه /bateessə/ ؛ ت) بتوسه /betowuesə/ ؛

بتوستن/batustən/ (مص) : ریسیدن و تاباندن طناب و الیاف گیاهی .

اغر) برشتن /bareštən/ ؛ ب) بتوستن /batostən/ ؛ س) بتابستن /betābəstən/ ؛ ق) بتابسّن /betābessən/ ؛ آ) بتابسّن /bətābessan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بتوئسن /batoəssən/ ؛ ت) تابسن /tābəsən/ ؛ | ک) رشتن /raštan/ ؛

بتوسّن/batussan/ (مص) : داغ شدن بر اثر تابش شدید آفتاب .

اغر) بتئستن /batoəstən/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) دتوسن /detowuesen/ ؛ | ک) ←* ؛

بتوسه/batusə/ (ص.مف) : ۱. ساییده . ۲. داغ شده .

اغر) بسفته /basoftə/ ؛ ب) بسسته /basostə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بسوس /basus/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بسود /basud/ ؛ ن) بتوسّه /batussə/ ؛ ع) بسّوس /bassos/ ؛ ت) بسوسه /bəsowvesə/ ؛ اشر) بسّویی /bəssoi/ ؛ | گ) بسوسه /basusə/ ؛

بتوش/bətoš/ (مص/ق.حا) : ۱. با شدّت زدن–ضربه زدن . ۲. به زودی .

اغر) ←* ؛ ب) هتوش /hətoš/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. هور /hevər/ ؛ ق) بتاش /betāš/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. هتوش /hetoš/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) بتیش /betiš/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ب) ؛

بتوشتن/batoštən/ : ضربه‌ی ناگهانی وارد ساختن.

بتوکان/batukān/ (ف.امر) : نک : بتکان .

اغر) ←* ؛ ب) بتکن /batkon/ ؛ ق) بتکن /batkən/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بکتن /baktən/ ؛ ع) تکن هادن /tokon-hādən/ ؛ ت) تکان دئن /tokān daan/ ؛ اشر) بتکان /batəkān/ ؛ | ک) ←(اشر) ؛

بتونستن/batunestən/ (مص) : توانستن .

اغر) بتانستن /batāneštən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. بتونسّن /batunəssən/ ، ۲. بتونسّن /betunessən/ ؛ با) بتونسّن /battunəssan/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بتونسّن /batunəssan/ ؛ ن) بتنسّن /batənəssan/ ؛ ع) بتونسّن /batonessan/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) تونسن /tunəsən/ ؛ اشر) بتانستن /bətānəstan/ ؛ | گ) ←(ع) ؛ پ) استنیتن /astenitan/ ؛

بتّونسّن/battunəssan/ (مص) : توانستن .

اغر) بتانستن /batānestən/ ؛ ب) بتونستن /batonəstən/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) بتنسّن /batənəssan/ ؛ قص) بتونسن /battunəssan/ ؛ ت) تونسن /tunəsən/ ؛ | ک) ← * ؛

بتّه/battə/ (ف.امر) : بدو . **نک** : بچل .

اغر) ۱. ← * ، ۲. بتّج /battej/ ؛ ب) ← * ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. بتج /batej/ ، ۲. بَتِه /bate/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. ←(ق) ، ۲. بته /bate/ ؛ ن) ۱. ←(ق) ، ۲. بتج /batəj/ ؛ ع) ۱. بپر /baper/ ، ۲. بدو /bodo/ ؛ قص) بتج /batej/ ؛ ت) بدو /bədow/ ؛ اشر) بدو /bədo/ ؛ | ک) بودو /budo/ ؛

بته – دم/bote-dem/ (ص.مر) : ۱. دم بریده– بعضی از حیوانات اهلی چون گاو که سبب اذّیت و آزار و آسیب رساند به محصولات کشاورزی می شدند به وسیله ی کشاورزان خسارت دیده از ناحیه ی دم زخمی شده یا با ضربت داس و تبر دم آن‌ها قطع می‌گردید . لذا این واژه با مفهوم کنایی برای افراد مردم آزار مورد استعمال بوده است . ۲. کنایه از آدم پر رو .

اغر) کال – دم /kāl-dəm/ ؛ ب) ← * ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ۱. دم بوت /dəm-but/ ، ۲. کل دم /kəldəm/ ؛ ع) کل دم /kolə-dom/ ؛ ت) کل دم /koldom/ ؛

بته – شلوار/botə-šelvār/ (ص.مر) : ۱. عریان – شلوار کنده . ۲. کنایه از زنان بی حیا و بی شرم که باکی از کارهای و قاحت آمیز نداشته‌اند.

اغر) شلوار کندیده /šəlvār kandidə/ ؛ ب) بته – شلوار /botešəlvār/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) ۱. ← * ، ۲. بی شلوار /bišəlvār/ ؛ ن) ۱. بیته شلوار /baytə-salvār/ ، ۲. بکنی شلوار /bakkənišalvār/ ؛ ع) شلوار بکنّس /šelvār-bakkenes/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بتیش -بشیین/betiš-bašiyan/ (مص.مر) : با عجله و به تاخت رفتن . **نک** : بتد .

اغر) بتاخت – بردن /bətāxt-bordən/ ؛ ق) بتتن /batəten/ ؛ آ) بی توش بوردن /bituš-burdan/ ؛ ن) بتاخت بوردن /betāxt-burdan/ ؛ ع) ← * ؛ ت) ۱. بتیش /betiš/ ، ۲. ششن /šeən/ ؛ اشر) بتاخت /bətāxt/ ؛ | ک) ←(اشر) ؛

بتیم/bətim/ (ا) : شکم . **نک** : اشکم .

اغر) برتیم /bərtim/ ؛ ب) ۱. ← * ، ۲. ←(اغر) ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ۱. بتیم /betim/ ، ۲. بتیمه /bətimə/ ؛

بتیمبه/bətimbə/ (ا) : **نک** : اشکمبه .

اغر) برتیمبه /bərtimbə/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) بتیم /bətim/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بتیمه /bətimə/ ؛

بتیم -پک/bətim-pek/ (ص.مر) : کنایه از پرخور . **نک** : اشکم – تش – دَکِت .

آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ قص) ← * ؛

بتیم – قد/betim-qəd/ (ا.مر/ا.مص) : لاف زدن–لاف و گزاف و بیهوده گویی . **نک** : اشکم قد .

اغر) ۱. بادوک /bāduk/ ، ۲. ←(اغر) ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛

بتیم – لا/bətim-lā/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

بتیم – مز/bətim-məz/ (ا.مر) : کار در مقابل سیر شدن شکم–نوعی از روابط کاری در شیوه‌ی معیشت دامپروری و کشاورزی سنّتی مازندران . **نک** : اشکم قرار .

ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛

بتیمن/betimən/ (ص.نسب) : ۱. شکمو–شکم باره –شکم گنده . ۲. رشد مرحله ای برنج . **نک** : اشکم بل – اوسه بتیم .

ب) ۱. بتیمن /bətimən/ ، ۲. برتیمبه /bərtimbə/ ؛ س) ← * ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱. ← * ، ۲. بتیمبک /bətimbək/ ؛ ن) ←(ب) ؛ قص) بتیمی /betimi/ ؛ ت) ← * ؛

بتیمه/betimə/ (ا) : **نک** : برتیمبه – بتیم .

اغر) برتیم /bərtim/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ن) ← * ؛

بج/bej/ (ا.صو/ا.مص) : ۱. صدای خفیف . ۲. ور آمدن خمیر . ۳. آهسته آهسته صحبت کردن .

اغر) پچ /pəč/ ؛ ب) ← * ؛ س) ۱. ← * ، ۲. وج /vəj/ ؛

ق) پچ /pej/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بج–بج /bəj-bəj/ ؛ ن) بـج /bəj/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پـچ پـچ /pəč-pəč/ ؛ | گ) ←(س) ؛ او) وچ /vač/ ؛

بج/bəj/ (ا) : ۱. کرت برنج کاری که در اثر جذب حرارت و آب ور آمده باشد . ۲. شلتوک . **نک** : بدج – بج .

ن) ←* ؛ ع) بنج /benj/ ؛ ت) بج /bəj/ ؛

بج/boj/ (ا) : شالی–شلتوک .

اغر) بنـج /bənj/ ؛ ب) بینـج /binj/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بنـج /benj/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. بج /bej/ ؛ اشر) برینج /bərinj/ ؛ | گ) بج /baj/ ؛

بجییدن/bəjoidan/ (مص) : ۱. جویـدن . ۲. کنایـه از بگـو مگـو کـردن و مشـاجره . ۳. نزاعـی سـخت همچـون جویدن سگان از بدن یکدیگر .

اغر) بجفتـن /bajoftən/ ؛ ب) بجسـتن /bajostən/ ؛ س) بجستن /bajostən/ ؛ ق) بجوسن /bajussen/ ؛ آ) بجوسّن /bajussan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بجسّـن /bajossan/ ؛ قـص) بجوییدن /bajoidan/ ؛ ت) جوسن /jowesen/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) بجوییدن /bujoidan/ ؛

بج بج ها کردن/bej- bej - hākerdan/ (مص.مر) : پچ پـچ کردن–سخنان نامفهوم و زیر لبی گفتن .

اغر) پچ پچ هکاردن /pəč- pəč-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پچ پچ ها کـردن /pəč- peč- hākərdən/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بج بج هکردن /bəjbəjhakərdan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پچ پـچ هاکردن /peč-peč hākordan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پـچ پـچ هکردن /peč peč hakərdən/ ؛

بج بجی/bej- beji/ (ص.نـس) : ۱. چشـم لـوچ .۲. چشـم مبتلا به تراخم .

اغـــــر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛

بج بین/bojbin/ (ص.فـا) : دروگـر – کـارگـر درو کننـده محصول برنج . **نک** : بینج تاش .

ق) بینج تاش /binjətāš/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بنج تاشی /bənj tāši/ ؛ ع) بنج تاش /benj-tāš/ ؛ ت) بج بین /bəj bin/ ؛ | گ) بج بین /bajbin/ ؛

بج بینی/boj - bini/ (ا.مص) : ۱. دروکردن برنج . ۲. زمـان درو کردن . **نک** : بینج تاشی .

ق) بینـج تاشـی /binj tāši/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بنـج تاشـی /bənjtāši/ ؛ ع) بنج تاشی /benj-tāši/ ؛ ت) بج بینـی /bəj bini/ ؛ | گ) بج بینی /baj - bini/ ؛

بج تاشیین/bej- tāšiyən/ (مص.مر) : برنج تراشی – دروی محصول برنج .

ب) بینج بتا شیین /binj- bətāšiyən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بینج – تاشی /binj - tāši/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) بنـج تاشی ها کردن /bənjtāši - hākərdan/ ؛ ع) بنـج – تاشی /benj- tāši/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

بج خانه/boj-xānə/ (ا.مر) : بنایی است که شـالی را در آن به وسیله‌ی دود خشک و برنج دودی به دست آورند .

ت) ←* ؛

بجدم/bajdəm/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهاردانگـه سورتچی ساری .

بجستن/bajostən/ (مـص) : ۱. جویـدن . ۲. کنایـه از بگـو مگو کردن . ۳. مشاجره .

اغر) بجفتـــن /bajoftən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. بجوسّن /bajussən/ ، ۲. جوسّن /jussən/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. بجسّن /bajossən/ ؛ آ) بجوسّن /bajussan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قـص) بجوســـتن /bajostan/ ؛ ت) جوسّـــن /jowessen/ ؛ | گ) ←(آ) ؛

بجستن/bajestən/ (مص) : ۱. پرش بلند . ۲. جستن . **نک** : بپرسّن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بپّرییـن /bappəriyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بپرسّـن /bappərəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) جسّن هاکردن /jessan-hākordan/ ؛ ت) جّسن هکردن /jassan hakərdən/ ؛ | گ) بجستن /bajastan/ ؛

بجشی/baj aši/: ۱.کثافت . ۲. مورد نفرت.

بجفتن/bajoftən/ (مص) : جویدن . **نک** : بجستن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بجوسّن /bajussen/ ؛ آ) بجفتن /bačəftan/ ؛ ن) بجفسّن /bačəfəssan/ ؛ | گ) بجووستن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

/bajovestan/ ؛

بجل/bəjəl/ (ا) : ۱. استخوان کوچک و چهارگوش مفاصل گوسفند . ۲. قاب .

اغر) ۱.←* ، ۲. بجل /bejel/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بیجول /bijul/ ؛ ن) ←* ؛ اشر) بجول /bəjul/ ؛

بجلاق/bejlāq/ (ا) : ۱. نوعی مرهم سنّتی از شیر و ماست جوشانده و قوام آمده که بر موضع زخم چرکین یا تاول می گذارند تا دهان باز کرده و چرک آن به آسانی خارج گردد . ۲. شیری که در اثر تخمیر شدن در هوای گرم تبدیل به پنیرک یا شبه پنیر گردد . **نک** : گوشی .

ق) ←* ؛

بجل - بازی/bəjəl - bāzi/ (ا.مر) : قاب بازی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بجل - بازی /bejel - bāzi/ ؛ ب) بیجول - بازی /bijul- bāzi/ ؛ س) بنجول - بازی /bənjul bāzi/ ؛ ق) ←(س) ؛ آک) بجول - بازی /bəjul - bāzi/ ؛

بجل - جو/bejəle - ju/ (ص.مر) : ۱. آدم ناآراسته و ساده‌پوش . ۲. آدم ساده .

ب) بجل - جو /bejəle- jo/ ؛ با) ۱. بجل جو /bejələ -jo/ ، ۲. بجل - جور /bejələ - jur/ ؛ آ) بیجل - جو /bijələ - ju/؛

بجم/bajəm/ (ف.امر) : ۱. بجنب- تکان بخور . ۲. عجله کن . **نک** : بتج .

اغر) ۱.←* ، ۲. جم بخر /jəmbaxr/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بجمب /bajəmb/ ؛ س) جم - بخر /jəm- baxer/ ؛ با) جمش - ها کن /jəməš - hāken/ ؛ آ) ←* ؛ ن) بجم /bajem/ ؛ ع) ←* ؛ قص) بجم /bajom/ ؛ ت) ←* ؛

بجمسّن/bajəməssan/ (مص) : جنبیدن-آغاز تلاش و حرکت نمودن .

اغر) بجمبیین /bajəmbiyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بجمبستن /bajəmbəstən/ ؛ س) ۱. بجمستن /bajəməstən/ ، ۲. بجنبسّن /bajonbəssən/ ؛ ق) بجمبسّن /bəjombəssən/ ؛ با) بجمسن /bəjeməsan/ ؛ آ) بجمبسّن /bəjəmbəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بجمّسن /bajemmesan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بجمبسّن /bajombessən/ ؛ اشر) بجنبیدن /bajənbidan/ ؛ آک) ←* ؛ پ) جوم بنیتن /jumbənitan/ ؛

بجنبیین/bajənbiyən/ (مص) : جنبیدن .

اغر) ←* ؛ س) بجمبیین /bejombiyən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بجنبیین /bəjənbiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ قص) بجنیین /bajənbiyan/ ؛ ت) جنبسن /jonbəsən/ ؛ پ) جوم بنیتن /jumbənitan/ ؛

بجنگسّن/bajəngəssan/ (مص) : جنگیدن .

اغر) بجنگیین /bajəngiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بجنگستن /bajəngəstən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) جنگسّن /jangəssən/ ؛ آک) ←* ؛

بجنگیدن/bajəngiyən/ (مص) : جنگیدن- ستیز کردن - نبرد کردن . **نک** : بجنگیین .

اغر) بجنگیین /bajəngiyən/ ؛ آ) بجنگیین /bajəngiyan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. بجنگسّن /bajəngəssan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) جنگسن /jangəsən/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بجنگیین/bajəngiyən/ (مص) : جنگیدن - ستیز کردن - نبرد کردن . **نک** : بجنگیین .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بجنگستن /bajəngəstən/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ۱. بجنگسّن /bajengessən/ ، ۲. بجنگسّن /bejangessən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بجنگسن /bəjangəssan/ ؛ ن) بجنگسّن /bajəngəssan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) جنگسّن /jangessen/ ؛ آک) بجنگیین /bajangiyan/ ؛

بجو/bajo/ (ف.امر) : بجو - امر به جویدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بجوف /bajof/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بجو /bajo/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ۱. بجاب /bəjāb/ ، ۲. بجو /bejo/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ آک) بجو /bojo/ ؛

بجور/bəjur/ (ق.تش) : همانند - بسان .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) جور /jur/ ؛ آک) بجور /bajur/ ؛

بجوس/bajos/ (ص.مف) : ۱. جویده شده . ۲. نشخوار شده . نک : بجوسن .

اغر) بجفته /bajofte/ ؛ س) بجوسته /bajoste/ ؛ ق) بجوس /bajus/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←*

؛ ت) بجوسه / bejowesə/ ؛

بجوسّن/bajussən/ (مص): کنکاش کردن - جستجو کردن . . نک : بکلاشیین .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بجسّن /bajossan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) جوسن /jowesen/ ؛ اَک) بجورسن /bajuresan/ ؛

بجوسّن/bajussan/ (مص) : جویدن .

اغر) ۱. بجویین / bajeviyən/ ، ۲. بجفتن / bajoftən/ ؛ ب) بجستن /bajosten/ ؛ س) بجوستن /bajustən/ ؛ ق) ۱. بجوسّن /bajussən/ ، ۲. جوسّن /jussen/ ؛ با) بجوسن /bajussən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بجوسّن /bajossan/ ؛ ت) ۱. بجوسّن /bajovessan/ ، ۲. جاوسّن /jāvəssən/ ؛ اشر) بجوییدن /bəjoidan/ ؛ اَک) ←* ؛

بجوشان/bajušān/ (ف.امر) : بجوشان .

اغـر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بجوشن /bajušən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) بجوشند /bəjušand/ ؛ اشـر) ←* ؛ اَک) ←* ؛

بجوشانیین/bajušāniyən/ (مص) : جوشاندن .

اغـر) ←* ؛ ب) بجوشنیین /bajušəniyən/ ؛ س) بجوشندیین /bajušəndiyən/ ؛ ق) بجوشندیین /bajušendiyən/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. بجوشنیین /bajušəniyan/ ؛ ن) بجوشانیین /bajušāniyan/ ؛ ع) بجوشانین /bajušāneyan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) جوشندنئن /jušəndeneən/ ؛ اشـر) بجوشاندن /bajušāndan/ ؛ اَک) ←* ؛

بجوشندین/bajušendiyan/ (مص) : جوشانیدن .

اغـر) بجوشانیین /bajušāniyən/ ؛ ب) بجوشندیین /bajušəndiyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) بجوشنّیین /bajušənniyan/ ؛ ن) بجوشانّیین /bajušānnian/ ؛ ع) بجوشانین /bajušāneyan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) جوشندنئن /jušəndəneən/ ؛ اَک) ←(ن) ؛

بجوشنین /bejušiənian/ : جوشاندن .

بجول/bejul/ : نک : قاپ - بیجول . نک : بیجول.

اشر) ←* ؛

بجول وازی/bəjul vāzi/ (ا.مر) : نوعی بازی . نک : پادشا وزیر بازی - شاوزیرکا .

اشر) ←* ؛

بجونبسّن/bejunbəssən/ (مص) : جنبیدن - حرکت کـردن . نک : جنبستن

اغر) بجنبیین /bajənbiyən/ ؛ س) بجونبستن /bajun-bəstən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بجونبسّن /bajonbessan/ ؛ قص) بجونبسّن /bajunbessən/ ؛ ت) جنبسن /jonbəsən/ ؛ پ) جمبیتن /jumbitan/ ؛

بجّه/bajje/ (ف.امر) : ۱. بپّر . ۲. فرار کن . ۳. پـرواز کـن . نک : باج کاک .

اغر) ←* ؛ ع) بجم /bajem/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) بجـم /bajəm/ ؛ اشر) بجّی /bajji/ ؛

بجی/boji/ (ص.مف) : ۱. پـاک شـده . ۲. جـدا شـده . ۳. کنده شده .

اغر) بوجیه /bujiyə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بوجـی /buji/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. بوجی /buji/ ؛ ق) بوجی /buji/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) هـابجی /hābeji/ ؛ قص) بوجیـن /bujin/ ؛ ت) ونجته /venjetə/ ؛

بجی/bəji/ (ص.مف) : گوشت چرخ کرده و بریان شـده در روغن یا پی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بیجـی /biji/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ قص) بج بجی /bej-beji/ ؛

بجّی/bajji/ (ف.امر) : نک : بپّر .

اغر) ←* ؛ اشر) ←* ؛

بجی/beji/ (ص) : انبوه - فراوان .

ق) ←* ؛

بجی - بجی/beji -bəji/ (ا.مر) : نوعـی خورشـت بـا دل و قلوه و تخم مرغ و سیب زمینی . نک : جیر بیر .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛

بجیم - برار/bejim- bərār/ (ا.مک) : نام مرتعی در پرتـاس سواد کوه .

بجیین/bojiyən/ (مص) : ۱. کندن . ۲. بوجاری کـردن . ۳. وجین کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوجیین /bujiyən/ ؛ ب) ←* س) ۱.←* ، ۲. بوجیین /bujiyən/ ؛ ق) هوجیین /hujiyən/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. هوجیین /hujiyan/ ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ پ) وچین /vičin/ ؛

بجیین/bajiyən/ (مص) : ۱. پریدن . ۲. پرواز کردن . ۳. فرار کردن . **نک** : بپّرسّن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بجستن /bajəstən/ ؛ س) بجستن /bajəstən/ ؛ ق) بپّرسّن /happərəssən/ ؛ آ) بجسّن /bajəssan/ ؛ پ) پریتن /paritan/ ؛

بجییه/bojiyə/ (ص .مف) : غلّه‌ی پاک و بو جارشده . **نک** : گاش .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوجییه /bujiyə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) بوجییه /bujiyə/ ؛ ق) ۱. بوجی /buji/ ، ۲. هوجی /hji/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بوجی /buji/ ؛ع) هابجی /hābeji/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ونجته /venjetə/ ؛ پ) پریتن /paritan/ ؛

بچا/bəčā/ (ص) : سرد – خنک .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بچو /bečo/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بچا /bečā/ ؛ع) ←(ن) ؛ اَک) ←* ؛ پ) سرت /sart/ ؛

بچا–او/bečā-u/ (ا.مر) : آب سرد .

ب) بچا–او /bəčā-o/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. بچو–اُو /bečo - o/ ؛ آ) ←* ؛ ن) بچا–اُو /bačā-o/ ؛ ع) سرده – او /sardə-u/ ؛ اَک) بچاسته آو /bačāstə - āw/ ؛

بچائن/bəčāən/ (مص) : ۱. چاییدن . ۲. سرد شدن .

اغر) بچایین /bəčāpiən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بچائن /bačāan/ ؛ع) بچاسّن /bəčāssan/ ؛ ت) چاسن /čāsən/ ؛ اَک) بچاستن /bačāstan/ ؛

بچائه/bečāə/ (ص.مف) : ۱. سرماخورده – زکام شده . ۲. سرد – سرد شده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بچائه /bəčāə/ ؛ ن) بچائه /bačāə/ ؛ع) بچاسه /bečāsə/ ؛ ت) بچاسّه /bečāssə/ ؛ اَک) بچاستی ای /bačāstiay/ ؛

بچا بچا/bəčā-bəčā/ (ا.مر) : پامچال . **نک** : اسیوگلی .

ب) ←* ؛ س) ۱. چب چپا /čəb-čəpā/ ، ۲. بچ بچا /-bəč-bəčā/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پیچ پیچا /-pič-pičā/ ؛ع) پیچا پیچا گلی /pičā-pičā-golay/ ؛

بچاییّن/bečā-bayyən/ (مص.مر) : ۱. سرد و خنک شدن . ۲. کنایه از کسی که پس از خشم و عصبانیّت به حالت عادی برگشته باشد . ۳. خجل شدن از عمل ناشایست.

ب) ←* ؛ ق) ۱. بچائن /bečāen/ ، ۲.←* ؛ آ) بچاییین /bəčāiyyan/ ؛ اَک) بچاستی ای /bačāstiay/ ؛

بچاپسّن/bəčāpessən/ (مص) : چاپیدن – سر کیسه کردن.

اغر) بچاپیین /bəčāpiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بچاپستن /bəčāpəstən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بچاپسّن /bečāpessən/ ؛ با) بچاپسّن /bečāpessən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بچاپسّن /bačāpəssan/ ؛ع) بچاپسّن /bečāpessan/ ؛ ت) ۱. بچابسن /bečābesən/ ، ۲. چابسن /čābesen/ ؛ اشر) بچاپیدن /bəčāpidan/ ؛ اَک) ←(س) ؛

بچا–پلا/bəčā-pəlā/ (ا.مر) : کته‌ی سرد شده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بچ پلا /bəč pəlā/ ؛ آ) ←* ؛ ن) بچا پلا /bača pəlā/ ؛ع) چاپلا /čā pelā/ ؛ ت) چپلا /čapelā/ ؛ اَک) بچاسته پلا /bačāstə-palā/ ؛

بچاپیین/bəčāpiyən/ (مص) : **نک** : بچاپسّن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بچاپستن /bəčā pəstən/ ؛ س) بچاپستن /bəčāpəstən/ ؛ ق) بچاپسّن /bəčā pessən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بچاپیین /bačāpiyan/ ؛ع) بچاپّسن /bečāpessan/ ؛ ت) بچابسن /bečābesen/ ؛ اشر) ←* ؛ اَک) ←(ب) ؛

بچاردن/bəčārdən/ (ف.امر) : چرابده – بچران .

اغر) ۱. بچران /bačərān/ ، ۲. بچران /bəčerān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بچرن /bačerən/ ؛ س) ۱. بچاردنن /bəčārdənən/ ، ۲. بچرن /bačərən/ ؛ ق) بچرن /bačərən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. بچرن /bačərən/ ؛ آ) بچرن /bačərən/ ؛ ن) ←(اغر) ؛ع) بچران /bačerān/ ؛ ت) بچرن /bačəran/ ؛ اشر) بچّران /baččerān/ ؛ اَک) ←(اشر) ؛

بچاردنیین/bəčārdəniyən/ (مص) : چراندن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بچرانیین /bačərāniyən/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. بچرنیین /bačərəniyən/ ؛ س) بچراندیین /bačərāndiyan/ ؛ ق) بچرندیین /bačərəndiyən/ ؛ با) ←** ؛ آ) بچاردنّیین /bəčārdənniyən/ ؛ ن) بچرانیین /bačerāniyan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) چراندن /čərāndən/ ؛ اشر) بچرانیدن /bačərānidən/ ؛ آک) ←(ن) ؛

بچاسو/bəčā-sow/ (ص.مف) : آب سرد شده .

ت) ←** ؛

بچافن/bəčāfən/ (ف.امر) : ۱. شیر بده . ۲. بمک .

اغر) بچفان /bačəfān/ ؛ ب) بچفن /bačəfən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بسفتن /baseftən/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. بچفن /bačefen/ ؛ با) بچفن /bačafən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بچوسّن /bačussan/ ؛ ع) بچّو /baččo/ ؛ ت) بچان /bečān/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛

بچافنیین/bəčāfəniyən/ (مص) : شیر خوراندن-مکیدن پستان .

اغر) ۱. بچفانیین /bačəfāniyən/ ، ۲. بچفاندن /bačəfāndən/ ؛ ب) ۱. بچفانیین /bačəfāniyən/ ، ۲. بچفنیین / bačəf əniyən/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. بسافندیین /bəsāfəndiyən/ ؛ ق) بچفندیین /bačəfəndiyən/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) بچفانّیین /bačəfānniyan/ ؛ ع) بچّوتن /baččotan/ ؛ ت) بچاندن /bečānden/ ؛ اشر) بچفاندن /bačəfāndan/ ؛

بچبی/bačə-bey/ (ا) : آب نبات چوبی .

ت) ←** ؛

بچپان/bačəpān/ (ف.امر) : بچپان - فرو کن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پتی کان /pəti kān/ ؛ ب) بچپن /bačəpən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پتی هاکن /peti hākən/ ؛ آ) ←** ؛ ع) دوسبیج /dusbij/ ؛ قص) بچبند /bačeband/ ؛ ت) بچپّان /bačəppān/ ؛ آک) ←** ؛

بچخستن / bačəxəstən/ : ۱. درگیری - منازعه .۲. ناسزا گفتن. ۳. کنایه از : دعواهای عوامانه.

بچر/bačər/ (ف.امر) : چرا کن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) بچر /bačer/ ؛ ت) بچّر /baččər/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ آک) ←** ؛

بچران/bačərān/ (ف.امر) : نک : بچاردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) چراهاده /čerā-hāde/ ؛ ق) بچرن /bačərən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) بچران /bačerān/ ؛ اشر) ←(ق) ؛ آک) ←** ؛

بچرانیین/bačərāniyən/ (مص) : نک : بچاردنیین .

اغر) ←** ؛ ق) بچرنّیین /bačerenniyen/ ؛ ع) بچرانیین / bačerāneyan/ ؛ اشر) بچّراندن /baččərāndan/ ؛ آک) ←** ؛

بچربان/bačərbān/ (ف.امر) : ۱. اضافه کن. ۲. بیشتر چرب کن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ۱. چرب هاکن /čarb hākən/ ، ۲. چرب هاکان /čerb hākān/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) بچربن /bačərban/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

بچربانیین/bačər bāniyən/ (مص) : ۱. چرب‌تر کردن. ۲. زیادتر نمودن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) چرب ها کردن /čarbhākərdən/ ؛ آ) بچربانیین /bačərbāniyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) بچربانیدن /bačərbānidan/ ؛ آک) ←** ؛ پ) چرب کرتن / čarb kartan/ ؛

بچر-تون/bečər-tun/ (ا.مر) : از انواع بازی با گردو در درون اتاق .

بچرخ/bačərx/ (ف.امر) : چرخ بزن - دور بزن - گردش کن - بچرخ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. چرخ هایی /-čarx hāiy/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. چرخ هاکن /čarx-hākən/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) بچرخ /bačerx/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

بچرخانیین/bačərxāniyən/ (مص) : ۱. چرخاندن . ۲. گردش دادن .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. بچرخنیین /bačərxəniyən/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. چرخ هدائن /čarx hedāən/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. چرخندیین /čarxəndiyən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲.

بچرخـــانّیین /bačərxānniyan/ ؛ ن) بچرخـــانّیین /bačərxānniyan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ۱. چرخنن /čarxəndən/ ، ۲. چرخندنیین /čarxəndəniyən/ ؛ اشر) بچرخانیدن /bačər-xānidan/ ؛ آک) ←* ؛

بچرخیین/bačərxiyən/ (مص) : چرخیدن – گردش کردن تفریح نمودن .

اغـر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بچرخســتن /bačərxəstən/ ؛ س) ۱. بچرخستن /bačərxəstən/ ، ۲. چرخ هاییتن /-čarx hāiytən/ ؛ ق) بچرخســتن /bačərxəstən/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بچرخسّــن /bəčarxəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بچرخسّــن /bačərxessan/ ؛ ت) ۱. چرخسن /čarxəsən/ ، ۲. چرسن /čaresən/ ؛ اشر) ۱. بچرخیـدن /bačərxidən/ ، ۲. بچریـدن /bačəridən/ ؛ آک) ←* ؛ پ) گرمانیتن /garmānitan/ ؛

بچردن/bačərdən/ (مص) : چریدن .

اغـر) ←* ؛ س) بچرستن /bačarestən/ ؛ ق) بچرسّـن /bačərəssən/ ؛ آ) بچرسـن /bačərəssan/ ؛ ع) بچــردن /bačerdan/ ؛ آک) ←* ؛

بچرسّن/bačərəssən/ (مص) : چریدن .

س) بچرســتن /bačərəstən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بچّرسن /baččeresan/ ؛ آک) ←* ؛ او) چر /čar/ ؛

بچرندین/bačerəndiyən/ (مص) : چراندن – به چرا بـردن دام .

اغر) بچرانییـن /bačərāniən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بچرخنّیـن /bačəryənniyən/ ؛ آ) بچردنّییــن /bačərdənniyan/ ؛ ع) بچرانین /bačerāneyan/ ؛ آک) ←* ؛

بچریین/bačereyen/ (مص) : چریدن .

اغـر) ←* ؛ ق) بچرسّــن /bačərəssən/ ؛ آ) بچرسّــن /bačərəssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ آک) ←* ؛

بچس/bačəs/ (ف.امر) : بچُس – چس بده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بچس /bačos/ ؛ قص) ←(ع) ؛ اشـر) ←* ؛ آک) ←* ؛

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) ←* ؛

بچسبانین/bačəsbānniyan/ (مص) : ۱. چسباندن . ۲. دوختن . نک : دچسبانین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بچسبندیین /bečasbendiyən/ ؛ ق) بچســبنّین /bəčas bənniyən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) ←* ؛

بچسبسّن/bačəsbəssan/ (مــص) : ۱. چســبیدن . ۲. کـار را جدی گرفتن . ۳. باب ذایقه و طبع قرار گرفتن . نـک : دچسبین .

ب) ←* ؛ س) بچسبســتن /bačəsbəstən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بچسبنّسّن /bəčasbənnəssən/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. دچسبسّـن /dačəsbəssan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) ←* ؛

بچسبیین/bačəs biyən/ (مص) : چسبیدن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. هماســیین /həmāsiyən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. دماسـنّ /dəmāssən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بچسبسّـن /bačəs bəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ۱. چسبســــن /časbesən/ ، ۲. بچسیین /bačosiyan/ ؛ اشر) ۱. بچسـبیدن /bacəsbidan/ ، ۲. دچسبیدن /dačəsbidan/ ؛ آک) ←* ؛

بچسین/bačəsian/ (مص) : چسیدن–باد و گاز گندیده روده ها را خارج ساختن .

اغــر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بچسین /bačoseyan/ ؛ آک) ←* ؛

بچش/bačəš/ (ف.امـر) : ۱. بچـش . ۲. چشـیدن جـهت دریافت طعم مواد خاصه خورشت ها .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بچـش /bačeš/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←(اغـر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←(اغـر) ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بچشیین/bačəšiyən/ (مص) : چشیدن – مزه کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بچشـیین /bačəšiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشــر) بچشیدن /bačəšidan/ ؛ آک) ←* ؛ پ) چشیتن /čašitan/؛

بچف/bačəf/ (ف.امر) : بمک – میک بزن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بمـک /bamək/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بسف /basəf/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن)

بچو /baĉo/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) بمک /baməsk/ ؛ اشر) ←* ؛ ک) ←* ؛

بچفتن/baĉəftən/ (مص) : مکیدن . مکیدن شیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بچفیین /baĉəfiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بسفتن /basəftən/ ؛ آ) بچفستن /baĉəfəssan/ ؛ ع) بچوتن /baĉotan/ ؛



بچفتن

بچفستن/baĉəfəssan/ (مص) : مکیدن .

س) بسفستن /basəfestən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بچوتن /baĉotan/ ؛

بچفیین/baĉəfiyən/ (مص) : مکیدن – مک زدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بچفتن /bāĉəftən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بچنستن /baĉəfəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بچفستن /baĉəfəssan/ ، ۲. چفستن /ĉafessən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بچوتن /baĉotan/ ؛ اشر) ۱. بچفیدن /baĉəfidan/ ، ۲. بچفتن /baĉəftan/ ؛

بچقستن /baĉəqəstən/ : درگیری و منازعه‌ی میان عوام . نک : بچخستن.

بچکانیین/baĉəkāniyən/ (مص) : چکاندن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. بچکندیین /baĉəkendiyən/ ، ۲. بجکندیین /baĉkendiyən/ ؛ ق) بچکندیین /baĉekendiyən/ ؛ آ) بچکانّیین /baĉəkānniyan/ ؛ ن) بچکانیین /baĉekāniyan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ۱.←(ن) ، ۲. بچکسن /baĉekesen/ ؛ اشر) بچکاندن /baĉəkāndan/ ؛ ک) ←* ؛

بچکستن/baĉəkəstən/ (مص) : چکیدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بچکیین /baĉəkiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بچکسّن /baĉəkəssən/ ؛ با) بچکیسّن /baĉkissən/ ؛ آ) بچکسّن /baĉəkəssan/ ؛ ن) چکّه هاکردن /ĉəkkə-hākerdan/ ؛ ع) بچکسّن /baĉekessan/ ؛ ت) چکسن /ĉekesən/ ؛ اشر) بچکیدن /baĉəkidan/ ؛ ک) ←* ؛

بچکسه ماس/baĉekese mās/ (ا.مر) : ماست کیسه ای که آب آن چکیده باشد . **نک** : چکیده ماست .

ق) کیسه د کرده ماس /kisədakərdəmās/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. کیسه ماس /kisə-mās/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. کیسه بزه ماس /kisə-bezə-mās/ ؛ ت) ←* ؛ ک) ←* ؛

بچکل/baĉkəl/ (ف.امر) : به هم بزن– زیرو رو کن – جستجو کن . **نک** : دَکلاش .

اغر) ۱.←* ، ۲. بچکال /baĉkāl/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بچکل /baĉkol/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بچکل /beĉkəl/ ؛ ق) بچکل /baĉkel/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. هچکل /haĉkəl/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پی چکل هاکن /pəyĉəkel hākən/ ؛ ع) ←* ؛ اشر) بچکئل /baĉko əl/ ؛

بچکلسّن/bəĉkələssən/ (مص) : ۱. ولو شدن – ریختن . ۲. باز کردن پشم یا پنبه . ۳. با دست و پا کنار زدن و جستجو کردن چیزی .

اغر) بچکلیین /baĉkəliyən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) بچکلستن /bəĉkələstən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بچکلسّن /baĉkələssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛

بچکلیین/baĉkəliyən/ (مص) : ۱. زیرو روکردن . ۲. ریشه یابی کردن . ۳. بازکردن گره های پشم گوسفند و پنبه.

اغر) ۱.←* ، ۲. چکل پشو هدائن / ĉəkəl pəšo hədāən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بچکلستن /baĉkeləstən/ ؛ ق) بچکلسّن /bəĉkelessən/ ؛ با) بچکلسّن /baĉkələssan/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. دجکلسّن /dajkələssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) بچکُئلیدن /baĉəkoəlidan/ ؛

بچکیستن/baĉkissən/ (مص) : چروکیدن و ترکیدن پوست دست و صورت در اثر سرما و خشکی هوا .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغـر) چـروک بییتـــن /čəruk-bayitən/ ؛ ب) بچکیســتن /bačkistən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بترکســتن /batərkestən/ ؛ ق) بچکیـــستّن /bačkissən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. چروک هیتن /čəruk haytan/ ؛ ن) بچکسّن /bačekessan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) چروک هیتن /čoruk hayten/ ؛

بچکیین/bačəkiyən/ (مص) : فروچکیدن – چکیدن . **نـک** : دجروستن .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. بچکســن /bačkəssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ اَک) ←** ؛

بچل/bečal/ (ف.امر) : بدو – شتاب کن .

اغــر) ۱. بتّــــه /batte/ ، ۲. بتّـــج /battej/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) بتج /battej/ ؛ ق) ۱. بتج /batej/ ، ۲. بتــه /bate/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ۱. بـــــدو /bodo/ ، ۲. بپر /baper/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) بدو /bədo/ ؛

بچلانییـــن/bačəlāniyən/ (مـــص) : چلانـــدن . **نـــک** : دجردانین .

اغـــر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ ع) هبلاشــــــکنین /hoblāskeneyan/ ؛ اَک) ←** ؛

بچلقه/bəčəlqə/ (ا) : چشمه ی صحرایی .

ب) ←** ؛

بچم/be-čam/ (ص.مر) : ۱. غیر معمول . ۲. عادت نداشتـن . ۳. در تنگنا قرار گرفتن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بی چم /bičam/ ؛ ب) بی چـم /bičam/ ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) چتیـــن /čatin/ ؛ اشـر) ←(ب) ؛ اَک) بد چم /bad - čam/ ؛

بچوتن/bačotan/ (مص) : مکیدن شیر از پستان مادر .

اغر) ۱. بچفتن /bačəftən/ ، ۲. بچفییـــن /bačəfiyən/ ؛ ب) بچفســــتن /bačəfəstən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بســــفتن / baseftən/ ؛ ق) ۱. بچفسّــن /bačefessən/ ، ۲. چفسّـــن /čafessən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) بچفسّـــــن /bačəfəssan/ ؛ ن) ←** ؛ اشر) بچفیدن /bačəfidan/ ؛

بچوسّن/bačossan/ (مص) : مکیدن .

اغر) بچفیین /bačəfiyən/ ؛ ب) بچفتن /bačəftən/ ؛ ق) ←** ؛ آ) بچفسّـن /bačəfəssan/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. بچوسّـن /bačəvəssan/ ؛ ع) بچّوتن /baččotan/ ؛

بچوک/bečuk/ (ص) : خرد – کوچک . **نک** : پچوک .

ق) ←** ؛ پ) بچک /bačak/ ؛

بچین/bačin/ (ف.امر) : بچین . **نک** : دچیین – دچین .

اغر) ۱.←** ، ۲. بچیین /bačiyən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ اَک) ←** ؛

بچیین/bačiyən/ (مص) : چیدن .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ۱. بچییـــن /bačiyan/ ، ۲. بَچینسّـــــن /baččinəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بچیـن /bačeyan/ ؛ ت) ۱. وچیـن /vačin/ ، ۲. چینیتن /činitan/ ؛ اشر) وچّینـدن /vaččindan/ ؛ اَک) ←** ؛ پ) چیتن /čitan/ ؛ او) ویچیناته /vičinaeta/ ؛

بحری قوش/bahri-quš/ (ا.مر) : قوش دریایی .

س) ←** ؛ آ) ←** ؛

بخ/box/ (ف.امر) : بخور . **نک** : بخر –مافوری.

س) بخور /baxor/ ؛ ق) ۱. بخر /baxər/ ، ۲. بخه /baxə/ ؛ آ) بخر /baxər/ ؛ ع) بخر /boxor/ ؛ ت) ←** ؛

بخ/bəx/ (ا) : ۱. پوزه بند . ۲. دست بند . **نک** : بخو .

س) ۱.←** ، ۲. بخو /baxo/ ؛ ع) بخو /boxo/ ؛

بخ/bex/ (ا) : ۱. بیخ– زیر . ۲. گردنه‌ی کیسه جـهت گـره زدن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بـن /bən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بـــن /ben/ ؛ ت) بیــــخ /bix/ ؛ اشـر) ۱.←(ت) ، ۲.←(اغـر) ؛ اَک) ←(ت) ؛

بخا/bəxā/ (ف.امر) : ۱. طلب کن– بخواه . ۲. طلب کـار – بستانکار .

اغر) ۱.←** ، ۲. بتلـو /batəlv/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) بخا /baxā/ ؛ ع) بخــا /bexā/ ؛ ت) ←** ؛ اشـر) ←** ؛ اَک) ←** ؛ پ) خـــان تـــر /xuāntar/ ؛

بخاتن/baxātən/ (مص) : خوابیدن . **نک** : باختن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بختن /baxotan/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بختن /baxətən/ ؛ ق) ۱. بختن /baxetən/ ، ۲. باختن /bāxetən/ ؛ آ) باختن /bāxətan/ ؛ع) بختن /baxotan/ ؛ | گ) ۱. بوخوتن /boxotan/ ، ۲. خفتن /xuftan/ ؛ | پ) خواپیتن /xuāpitan/ ؛

بخار/bəxār/ (ف.امر) : **نک** : باخار .

اغر) ۱.←* ، ۲. بخر /bəxor/ ؛ ب) ←* ؛ س) بخور /baxor/ ؛ ق) بخر /baxər/ ؛ آ) ←* ؛ع) بکلاش /bakelāš/ ؛ | گ) ←* ؛

بخاراندن/bexārāndan/ (مص) : **نک** : برکیین .

ق) بخردن /baxərdən/ ؛ع) بکلاشین /bakelāšeyan/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛ پ) خورتن /xuartan/ ؛

بخارانیین/bəxārāniyən/ (مص) : خاراندن .

اغر) ←* ؛ آ) بخارنّیین /bəxārənniyan/ ؛ | گ) ←* ؛

بخاردل/bəxārdəl/ : کنایه از: حریف بودن و فائق آمدن.

بخاردن/bəxārdən/ (مص) : خوردن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باخاردن /bāxārdən/ ؛ س) ۱. بخاردن /baxārdən/ ، ۲. بخوردن /baxordən/ ؛ ق) ۱. بخردن /baxərdən/ ، ۲. خردن /xərdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بخردن /baxərdan/ ؛ ن) بخاردن /baxārdan/ ؛ع) بخردن /boxordan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) خردن /xordən/ ؛ اشر) بخئردن /boxordan/ ؛ | گ) بخوردن /boxordan/ ؛

بخاردن-اُو/bəxārdən-o/ (ا.مر) : آب آشامیدنی – آب خوردن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باخاردن-او /bāxārdən-o/ ؛ س) بخردن-اُو /baxordən-o/ ؛ ق) ۱. خردن – او /xərdən-u/ ، ۲. خرد- او /xerd-o/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. خردنی-او /xərdəni-u/ ، ۲. خش-او /xəš-u/ ؛ ن) بخاردن-اُو /baxārdan-o/ ؛ع) آب خردن /āb-xordan/ ؛ ت) آب-خردن /āb-xordən/ ؛ اشر) اُو-خئردن /o-xoərdan/ ؛ | گ) خوردن-او /xordan-ow/ ؛

بخاردنی/baxārdəni/ (ص.ل) : خوراکی- خوردنی . نک : خارده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بخردنی /baxerdəni/ ؛ ق) ۱. خردنی /xərdəni/ ، ۲. خردشا /xərdešā/ ؛ با) بخردنی /baxərdəni/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ع) خراکی /xorāki/ ؛ ت) خردشا / xordešā/ ؛ | گ) خوردنی /xurdani/ ؛ پ) خور /xuar/ ؛

بخارن/bexārən/ (ف.امر) : **نک** : برک. – بخاران .

اغر) ۱. بخاران /bəxārān/ ، ۲. بخار /bəxār/ ؛ آ) بخارن /bəxārən/ ؛ع) بکلاش-برک /bakelāš-barek/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛ | گ) ←* ؛

بخارنیین//bəxārəniyən (مص) : خاراندن .

اغر) برکیین /barəkiyən/ ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بکلاشین /bakelāšeyan/ ؛ | گ) ←* ؛

بخاریدن/bəxāridan/ (مص) : خاراندن . **نک** : بکسّن .

آ) بخارسّن /bəxārəssan/ ؛ع) بکلاشین /bakelāšeyan/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بخاراندن /bəxārāndan/ ؛ | گ) ←(اغر) ؛

بخاس/baxās/ (ف.امر) : بخواب . **نک** : بخس .

اغر) ۱.←* ، ۲. بخوس /baxos/ ؛ ب) ←* ؛ س) بخس /baxes/ ؛ ق) ۱. بخس /baxəs/ ، ۲. باخس /bāxəs/ ؛ آ) باخس /bāxəs/ ؛ع) بخس /baxos/ ؛ اشر) بخئس /baxoəs/ ؛ | گ) بوخوس /buxos/ ؛

بخاستن//bəxāstən (مص) : خواستن – مایل بودن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باخاستن /bāxāstən/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بخاسّن /bəxāssən/ ؛ ق) ۱. بخاسّن /bexāssən/ ، ۲. خاسّن /xāssən/ ؛ با) بخاسّن /bəxāssən/ ؛ آ) بخاسّن /bəxāssan/ ؛ ن) بخاسّن /baxāssan/ ؛ع) بخاسّن /bexāssan/ ؛ قص) خاستن /xāsten/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛ پ) خواستن /xāstan/ ؛

بخاستی/bəxāsti/ (ا.مص) : عاشقی-تمایل قلبی و عاطفی به جنس مخالف داشتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) خاهونی /xāhuni/ ؛ آ) بخاسّی هاکردن /bəxāssi hākordən/ ؛ع) خاهن بین /xāhon-beyan/ ؛ | گ) ←* ؛

بخاستی هکاردن/bəxāsti həkārdən/ (مص.مر) : خاطر خواهی – عاشق شدن .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، آ) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) بخاستی هاکردن /bəxāsti-hākərdən/ ؛ ق) خاهونی ها کردن /yāhuni hākərdən/ ؛ با) ← * ؛ آ) بخاسّی هاکردن /bəxāssi-hākordən/ ؛ ع) خاهن بین /xāhon-beyan/ ؛

بخاسّن /bəxāssan/ (مص) : میل داشتن – هوس کردن . **نک** : بوستن – خواستن .

اغر) بخاستن /bəxāstən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. بوستن /bavəstən/ ؛ ق) بخاسّن /bəxāssən/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ۱.← * ، ۲. بخایسن /baxāysan/ ؛ ع) بخاسّن /bexāssan/ ؛ آک) ← * ؛ پ) خواستن /xuastan/ ؛

بخاسّی /bəxāssi/ (ا.مص) : عاشقی . **نک** : بخاستی .

ب) ← * ؛ س) ۱. بخاستی /bexāsti/ ، ۲. بخاسّی /bexāssi/ ؛ ق) خاهوفی /xāhuni/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.← * ، ۲. خاسّی /xāssi/ ؛ ن) بخاسّه /baxāssə/ ؛ ع) ←(ق) ؛ اشر) خاسّی /xāssi/ ؛

بخاشته /boxāštə/ (ص.مف) : چیز نرم و قابل ورز دادن را با پا یا دست به طور دایم هم زدن و قوام دادن – ورز داده شده – پیچانده شده . **نک** : چخس پخس .

ع) بخاشت /bexāšt/ ؛ ت) ← * ؛

بخان /bəxān/ (ف.امر) : بخوان .آواز بخوان. **نک** : بخون .

اغر) ← * ؛ ب) بخند /baxond/ ؛ س) بخون /baxon/ ؛ ق) بخون /baxun/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بخن /boxon/ ؛ ت) ۱.← * ، ۲. بخان /boxān/ ؛ اشر) ← * ؛ آک) ← * ؛

بخاندستن /bexāndəstən/ (مص) : خواندن . آواز خواندن.

س) بخوندستن /baxondəstən/ ؛ ق) بخونسّن /baxunəssan/ ؛ آ) بخونسّن /baxyunəssan/ ؛ ع) بخنسّ /boxonessan/ ؛ پ) خوانتن /xvāntan/ ؛

بخانیین /bəxāniyən/ (مص) : آواز خواندن . **نک** : دخن بخن – بخونستن .

اغر) ← * ؛ ب) بخندستن /baxondəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بخونسّن /baxunəssən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بخنسّن /boxonessan/ ؛ اشر) بخاندن /bəxāndan/ ؛

بخاه /bəxāh/ (ص.فا) : طلبکار .

آ) ← * ؛ ن) ← * ؛

بخنشکیدن /baxoəškidan/ (مص) : ۱. خشکیدن . ۲. لکّه دار شدن . **نک** : بخوشتن .

ب) بخوشتن /baxuštən/ ؛ آ) بخشکیین /baxəškiyan/ ؛ ع) بخشتن /baxoštan/ ؛ اشر) ← * ؛ آک) ← * ؛ پ) خسیتن /xusitan/ ؛

بخ بر /bex-bor/ (ص.فا/ا.مص) : ۱. ریشه کن . ۲. از ریشه کندن .

اغر) ← * ؛ ب) ۱.← * ، ۲. بخ وریسن /bex-vərin/ ؛ س) ۱.← * ، ۲. بخ کن /bex-kan/ ؛ ق) بخ هاکردن /bexhākerdən/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ۱. بن تراش /ben-terāš/ ، ۲. بن بین /benə-bin/ ؛ آک) بیخ بر /bix-bor/ ؛

بخُت /baxot/ (ف.امر) : خوابیده.

اغر) بخس /baxos/ ؛ س) بخس /baxəs/ ؛ ق) باخس /bāxəs/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بخس /baxos/ ؛ اشر) ← * ؛ آک) بوخوت /buxot/ ؛

بخت بنی /baxt beni/ (ا.مص) : همراه کردن بعضی لوازم نقدی و جنسی با عروس به عنوان شگون به هنگام بردنش به خانه‌ی داماد .

ق) ← * ؛ آ) ← * ؛

بختک /baxtək/ (ا) : ۱. بختک . ۲. مترسک . **نک** : ابل سنگی .

اغر) ← * ؛ ق) راسّه /vassə/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ۱.← * ، ۲. بختک /baxtak/ ؛ آک) ← * ؛

بختن /baxotən/ (مص) : ۱. بی حس شدن بخشی از تن بر اثر نرسیدن خون . ۲. خوابیدن . **نک** : پرندر .

اغر) ۱.← * ، ۲. بختن /baxətən/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲. بخاتن /baxātən/ ؛ س) بختن /baxətən/ ؛ ق) ۱.← * ، ۲. باختن /bāxətən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) باختن /bāxətən/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. بفتن /bafətan/ ؛ ع) بختن /baxotan/ ؛ قص) باختن /bāxətan/ ؛ ت) ختن /xotan/ ؛ اشر) بخئتن /baxoətan/ ؛ پ) خواپیتن /xvāpitan/ ؛

بخته /baxotə/ (ص.مف) : خوابیده . **نک** : باخت .

اغر) ۱.← * ، ۲. بخاته /baxātə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بخته /baxətə/ ؛ ق) باخت /bāxət/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ۱.← * ، ۲.

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

بخـــت /baxot/ ؛ آک) ۱. بوخوتـــه /buxotə/ ، ۲. خســـپن /xuspan/ ؛ اپ) خفتک /xvaftak/ ؛

بخته/baxtə/ (ص) : ۱. چارپای اخته شده . ۲. پروار . **نک** : اخته .

اغـر) آختـــه /axtə/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲.←*(اغـر)* ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←*(اغـر)* ؛ *ت)* ←*(اغر)* ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛

بخته بار/baxtə-bār/ (ا.مر) : بخت و اقبال .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. بخـــت و اقبـــال /baxt-o-eqbāl/ ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* ←*(ک)* ؛ *اشر)* ←* ؛ آک) بخت و اقبال /baxtə-eqbāl/ ؛ *پ)* فـرگ /farg/ ؛

بخته-باری/baxte-bāri/ (ا.مر/ش.ج) : ۱. نفرین و ســـرزنش . ۲. گاونر اخته شده و بارکش .

اغـر) ۱.←* ، ۲. کئوبخـــت /kaubaxt/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱. کئـو بخـت /kau-baxt/ ، ۲. کـــهوبخت /kahu baxt/ ؛ ق) ۱.←*(س)* ، ۲.←*(اغـر)* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *اشـر)* بخته باری /baxtə bāri/ ؛ *پ)* وت بخت /vat baxt/ ؛

بخته بیدار//baxotə bidār (ق.حا/ص.مر) : ۱. میان خواب و بیداری . ۲. در نیم بسته . **نک** : بزخو الانیم لا .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. بخاتـه بیــدار /baxātə-bidār/ ؛ *س)* ۱. بخته بیدار /baxətə-bidār/ ، ۲. بخته بیشار /-baxtə bišār/ ؛ ق) باختاویشار /bāxətā višār/ ؛ *بـا)* باختــه ویشــار / bāxtə-višār/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ن)* بـافت ویشـار /bāfət-višār/ ؛ *ع)* ۱. بخت بیـدار /baxot - bidār/ ، ۲. نیـم هنـگ /-nim hang/ ؛ *اشر)* بخئته بیدار /baxoətə-bidār/ ؛

بخته ویشار/baxtə-višār/ (ق.حا/ص.مر) : نـه خـواب و نـه بیدار – خواب و بیدار .

اغـر) بختـه بیـــدار / /baxatə bidār ؛ *ب)* ←*(اغـر)* ؛ *س)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. بخته بیـدار /baxətə-bidār/ ؛ ق) باختاویشـار /bāxətāvišār/ ؛ *با)* باخته ویشار /bāxətə višār/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ع)* بخته بیدار /baxotə-bidār/ ؛

بختیار کتی/baxteyār kati/ (ا.مک) : روستایی از دهســتان هراز جنوبی آمل .

بختیار کوتی/baxtiyār-kuti/ :

رابینو (سر کنسول انگلیس در رشت) از بختیار کوتی در آمـل یاد کرده، ولی محل آن را مشخص نکرده اسـت. در انتـهای محلّه‌ی چاکسر جـادّه‌ای فرعـی اسـت کـه بـه تپّـه‌ای بلنـد می‌رسد. این تپّه در محل ، معروف به کوتی است. شاید ایـن کوتی همان بختیار کوتی باشد. (از آستارا تا اسـتارآباد، ج ۴ و بخش اوّل).

بخد/bexəd/ (ص) : ۱. بیخود . ۲. عبث .

اغر) بی خاد /bixād/ ؛ *ب)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. بخـاد /bexād/ ؛ *س)* بی خـد /bixod/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. بخدی /bexədi/ ؛ *ن)* بی خد /bixəd/ ؛ *ع)* بی خـد /bixod/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛ *اشـر)* ۱. بـی خئـد /bixoəd/ ، ۲. بـی خئـدی /bixoədi/ ؛ آک) ←*(س)* ؛ *پ)* اپیوز /apəbōs/ ؛

بخر/bəxor/ (ف.امر) : **نک** : بخار .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ *آ)* بخر /baxər/ ؛ *ع)* بخـر /boxor/ ؛ *اشر)* ←*(آ)* ؛ آک) ←*(ع)* ؛

بخراّنین/baxarānnian/ (ص) : خوراندن .

اغـر) بخرانییـن /bəxorāniyən/ ؛ *با)* بخرندّیـــن /-baxərən diən/ ؛ *ن)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* خرندنن /xorəndənən/؛

بخردن/baxərdən/ (مص) : خوردن .

س) بخـــاردن /baxārdən/ ؛ ق) بخـــردن /baxerden/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* بخــــــردن /boxordan/ ؛ آک) بوخـــــوردن /buxordan/ ؛ *پ)* خاردن /xārdan/ ؛

بخردی - نخردی/baxerdi-naxerdi/ (ا.مص) : ۱. خورده و نخورده – کاربرد این واژه زمانی است که کسی از فقـر و نداری خود صحبت کند . ۲. وجود نوســان بسـیار در زندگی فرد از داشتن و نداشتن، خوردن و نخوردن، فقر و غنا، نکبت و سعادت .

ب) بخـاردی نخـاردی / /bəxārdi-nəxārdi ؛ *س)* خــردی نخــردی /xərdi-naxərdi/ ؛ ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* بخــردی نخـــردی /boxordi-noxordi/ ؛ آک) بخــورده–نخـــورده /buxordə-nuxordə/ ؛

بخرهدادن/boxor-hədādan/ (مص.مر) : بخور دادن . **نک** : بق هدائن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بخار هدائن /bəxār-hədāən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)*

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ق) بخور هدائن /bəxurhədāən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ع) بق هادان /boq-hādān/ ؛ اشـر) ←* ؛ آک) ←* ؛ پ) بوینیتـــن /bōyənitan/ ؛

بخرین/baxrin/ (ف.امر) : بخر – خرید کن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بخرین /baxərin/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. بخر /baxer/ ؛ ت) ۱. بخـر /baxer/ ، ۲. بـهین /bəhin/ ؛ اشـر) بخر /baxər/ ؛ پ) خریتن /xaritan/ ؛

بخریین/baxriyən/ (مص) : خریدن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بخرییـــن /baxəriyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱. بخریئـــن /baxriən/ ، ۲. بخرینسّـــن / baxrinessan/ ؛ ن) بخریئـــن /baxrian/ ؛ع) بخریین /baxeriyan/ ؛ ت) هیتن /hiten/ ؛ اشـر) بخریـدن /xaritan/ ؛ پ) خریتن /yaritan/ ؛

بخز/baxez/ (ف.امر) : ۱. بلند شو . ۲. امـر بـه سینه خیز رفتن .

اغر) ←* ؛ ق) ۱. پخه /pəxe/ ، ۲. پـرس /peras/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ پ) خیزیستن /xəzistan/ ؛

بخزیدن/baxəzidan/ (مص) : سینه خیز رفتن – خزیـدن . **نک** : بقشتن .

اغر) بخزییـن /baxziyən/ ؛ ب) بخشـتن /baxeštən/ ؛ ق) دخیشـــتن /daxištan/ ؛ آ) ←* ؛ع) بقشـــتن /baqeštan/ ؛ اشر) ←* ؛

بخزیین/baxe ziyən/ (مص) : خزیدن – با شکم خزیـدن . **نک** : بقشتن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) خـزه بـوردن /xəzə burden/ ؛ آ) ←* ؛ع) بقشـتن /baqeštan/ ؛ ت) خـــیزئن /xizeən/ ؛ اشر) بخزیدن /baxəzidan/ ؛ آک) ←* ؛

بخس/baxos/ (ف.امر) : بخواب . **نک** : باخس .

اغر) ←* ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. بخس /baxəs/ ، ۲. بـاخس /baxəs/ ؛ آ) بـــاخس /bāxəs/ ؛ ن) ۱. بفـــس /bafəs/ ، ۲. بخنـس /baxoəs/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ۱. بخس /baxos/ ، ۲.←(ن) ؛ آک) بخوس /boxos/ ؛

بخسانیین/baxosāniyən/ (مص) : خواباندن – خواب کردن . **نک** : خسنیین .

اغر) ←* ؛ ب) بخاسانیین / baxāsāniyən/ ؛ ق) باخسنّیین /bāxəsənniyən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ع) بخســانین /baxosāneyan/ ؛ آک) بخوسانیئن /boxosānian/ ؛

بخسندیین/baxesəndiyən/ (مـــص) : ۱. خوابـانیدن. ۲. بـه زمین زدن .

س) ←* ؛ ق) ۱. داخسّنین /dāxəssenniyən/ ، ۲. باخسّنین /bāxəsənniyən/ ؛ آ) باخســـــــنّیین /bāxəsənniyan/ ؛ع) بخسانین /baxosāneyan/ ؛

بخش/baxš/ (ا) : سرنوشت – بخت – اقبال .

ب) ←* ؛ س) بخـــت /baxt/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ع) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ پ) بخـــش /baxš/ ؛ بـاس) بخـــت /baxta/ ؛

بخشت/baxošt/ (ص.مف) : ۱. خشک شده – خشکیده . ۲. لاغر . ۳. رنجور .

اغر) خاشک بوییه /xāšk baviyə/ ؛ ب) بخوشته /baxuštə/ ؛ س) ۱. خشک بیّه /xešk bayyə/ ، ۲. خاشک بیتــه /xāšk baytə/ ؛ با) بقوشـــت /baqušt/ ؛ آ) خشـکید /xəškid/ ؛ ن) بخوشت /baxušt/ ؛ع) ←* ؛ اشر) بخئشکیده /baxoeškidə/ ؛ آک) ←* ؛ پ) هواسیتک / /həvāsitak/ ؛

بخشتن/baxeštən/ (مـص) : ۱. خشـــکیدن . ۲. لـــک دار شـدن– لـک زدن . ۳. خزیـدن . **نـک** : بخوشـــتن – دخشتن .

اغر) بخشتن /baxeštan/ ؛ ب) بخوشتن /baxuštən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغـــر) ؛ع) بخشـــــتن /baxoštan/ ؛ آک) ←* ؛ پ) هـوشیـــــشن /hōsišn/ ؛

بخند/baxənd/ (ف.امر) : بخند – خنده کن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بخــن /baxən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بخندستن/baxondəstən/ (مـــص) : ۱. آواز خوانـــدن . ۲. فراخواندن و صدا زدن . **نک** : بخانیین .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بخونّسّن /baxunnəssən/ ؛ آ)

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

بخونسّن /baxunəssan/ ؛ ع) بخنسّن /boxonessen/ ؛ آک) ←* ؛

بخندسّن/baxendessən/ **(مص)** : خندیدن .

اغر) بخندیین /baxəndiyən/ ؛ پ) خندیتن /xanditan/ ؛

بخندیین/baxəndiyən/ **(مص)** : خندیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بخندستن /baxəndəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بخندسّن /baxəndəssən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. بخنّسّن /baxənnəssan/ ، ۲. بخندسّن /baxəndəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بخنسّن /baxenessan/ ؛ ت) خنسن /xanesən/ ؛ اشر) بخندیدن /baxəndidan/ ؛ ک) ←(ب) ؛ پ) خندیتن /xandi tan/ ؛

بخنّسن/baxənnəsən/ **(مص)** : خندیدن .

س) بخندستن /baxəndəstən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بخنسّن /baxenessan/ ؛ آک) بخواندستن /baxāndasstan/ ؛ پ) خنتیتن /xantitan/ ؛

بخنسّن/baxonəssan/ **(مص)** : آواز خواندن . **نک** : بخونستن .

ق) بخونّسّن /baxunnəssən/ ؛ آ) بخونسّن /baxunəssan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بخنسّن /boxonessan/ ؛ آک) ←(آ) ؛ پ) خوندن /xuanden/ ؛

بخو/boxo/ **(ف.امر)** : ببلع-بخور- امر بلعیدن از سر تحقیر و تحکّم . **نک** : بلف .

ق) بخر /baxər/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بترک /baterk/ ؛ اشر) ←* ؛

بخو/bəxo/ **(ف.امر)** : ۱. پوزه بند . ۲. دست بند آهنی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بخار /bəxār/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. باخار /bāxār/ ؛ س) ۱. بخور /baxor/ ، ۲. بخ /bəx/ ؛ ق) بخو /baxu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←* ، ۲. بخار /baxār/ ؛ ع) بخو /boxo/ ؛ ت) بخ /box/ ؛ اشر) ۱. بخو /baxo/ ، ۲.←(ع) ؛ آک) بوخو /buxo/ ؛

بخواس/bəxās/ **(ص.مف)** : خواسته-متمایل گشته - خواهان .

س) بخس /baxəs/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) ←* ؛ پ) خوآستک /xaustak/ ؛ او) اوسه /usa/ ؛

بخواهی/bexāhi/ **(ا.مص)** : طلبکاری .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بخوبزه/bəxo-bazə/ **(ص.مف)** : ۱. کنایه از انسان دست و پا بسته که قدرت حرکت نداشته باشد . ۲. گوشه گیر و ساکت . **نک** : چمنه .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بخوبزه /boxo-bezə/ ؛ آک) بوخوبزه /buxo-baza/ ؛

بخورهدائن/bəxur-hədāən/ **(مص.مر)** : بخور دادن .

ق) نق هدائن /baq hedāen/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بق هادان /boq-hādān/ ؛ آک) ←* ؛ پ) بوینیتن /boyənitan/ ؛

بخوسندی/baxosəndi/ : ۱. خوابانده شده ۲. مرغ کرچی که بر تخم خوابانده باشند . ۳. ترشی انداختن - خواباندن موادی خاص در سرکه یا آب نارنج یا آب غوره جهت عمل آمدن و استحصال تزیینات و چاشنی سفره .

بخوشت/baxušt/ **(ص.مف)** : ۱. خشک شده- خشکیده . ۲. لاغر . ۳. رنجور .

اغر) خاشک بوییه /xāšk baviyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بخشت /baxošt/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. بخشت /baxəšt/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. خشک هایید / xəšk hāid/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ۱.←(س) ، ۲. بخشته /baxoštə/ ؛ اشر) خئشک /xoəšk/ ؛ آک) ←* ؛

بخوشتن/baxuštən/ **(مص)** : ۱. خشکیدن . ۲. لک دار شدن - لک زدن .

اغر) خاشک بوییین /xāšk baviyən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) بخشتن /baxeštən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(س) ؛ آ) بخوشتن /baxuštan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بخشتن /baxoštan/ ؛ ت) خشکسن /xoškesən/ ؛ اشر) بخئشکیدن /baxoəškidan/ ؛ آک) ←* ؛ پ) خسیتن /xusitan/ ؛

بخوشته/baxušte/ **(ص.مف)** : خشکیده .

ق) ←* ؛ آ) خشکید /xəškid/ ؛ ع) بخشت /baxešt/ ؛ ک) ←* ؛

بخون/baxun/ **(ف.امر)** : بخوان .

اغر) بخان /bəxān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بخون /boxon/ ؛ ت) بخان /boxān/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اشر) ←* ؛ اَک) ←* ؛

بخون بیی/bəxun- baei/ (ش.ج) : به عنوان نفرین خـون خشک شده–جان از تن به دررفته .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بخنـد بـوی /bexond-bavi/ ؛ س) ←* ؛ ق) بیخـون بیـی /bixun- bai/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) خون کف /xun - kaf/ ؛

بخوندسّن/baxundessen/ (مـص) : خوانـدن–آواز و ترانـه خواندن . نک : بخونستن – بخونسّن

بخونستن/baxonəstən/ (مص) : آواز خواندن .

اغر) ۱. بخانستن /bəxānəstən/ ، ۲. بخانیین /bəxāniyən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بخوندسـتن /baxondəstən/ ؛ س) بخوندستن /baxordəstən/ ؛ ق) ۱. بخونسّن /baxunəssən/ ، ۲. بخوندسّـن /baxundessən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) بخونسّـن /baxunəssan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. بخنسّـن /baxonəssan/ ؛ ع) بخنسّـن /boxonessan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ۱. خانسّـن /xānessən/ ، ۲. خاندسّـن /xāndessən/ ؛ اشـر) بخـاندن /bəxāndan/ ؛ اَک) بخوندستن /boxondastan/ ؛

بخونسّـن/baxunəssan/ (مـص) : آواز خوانـدن . نـک : بخانیین .

ق) بخونسّـن /baxunnəssən/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ پ) خواندن /xānden/ ؛

بخیسان/baxisān/ (ف.امر) : خیس کن . نک : دخیسان .

اغـر) ←* ؛ ق) دپیسـن /dapisen/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. خیـس هده /xis.hade/ ؛ ن) ←* ؛ ع) دپیسّـان /dapissān/ ؛ اَک) ←* ؛

بخیسـانیین/baxisāniyən/ (مـص) : خیسـاندن . نـک : دیپسانیین .

اغـر) ←* ؛ ق) دپیسـنّیئن / dapisenniyən/ ؛ آ) ←* ؛ ع) دپیسانین /dapisāneyan/ ؛ اَک) ←* ؛

بخیسـیین/baxisiyən/ (مـص) : خیـس خـوردن . نـک : دپیستن .

اغر) بخیسیین /baxisiyən/ ؛ ب) دپیستن /dapistən/ ؛ ق) ۱. خیـس هدائـن /xishədāen/ ، ۲. دپیسّـنّیین /dapissənniyən/ ؛ آ) ←* ؛ ع) دپّیسن / dappisan/ ؛ پ)

خیستن /xvistan/ ؛

بد/bad/ (ص) : بد–زشت و نازیبا . **نک** : اخیش .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ اَک) ←* ؛ پ) وت /vat/ ؛

بدائن/bədāən/ (مص) : دادن – ادا کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. هدائن / hədāən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغـر) ؛ ق) ←(اغـر) ؛ بـا) ←(اغـر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. هدائن /hədāan/ ؛ ن) هادائن /hādāan/ ؛ ع) هادان /hādān/ ؛ ت) دئن /dəan/ ؛ اشر) هدادن /hədādan/ ؛ اَک) ←* ؛ پ) داتن /dātan/ ؛

بدار/bedār/ (ص/ف.امر) : ۱. بیدار . ۲. بگذار . **نک** : بیشار –بی یل .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بیـدار /bidār/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغـر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. ویشـار /visār/ ؛ بـا) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بئـل /beəl/ ؛ ن) ۱. بـه دار /behdār/ ، ۲.←(ق) ؛ ع) ۱.←* ، ۲.←(ن) ؛ ت) ۱. بیـدار /beydār/ ، ۲. بی یل /biyəl/ ؛ اشر) ۱. داربـی /dārbi/ ، ۲. وایل /vāil/ ؛

بدارش/bad-ereš/ (ص.مر) : بدترکیب– بی قواره .

ق) ←* ؛

بداشتن/bədāštən/ (مص) : ۱. زاییدن . ۲. نگه داشتن. **نـک** : بزائن .

ق) باشـتن /bāštən/ ؛ آ) باشـتن /bāštan/ ؛ ع) بداشـتن /bedaštan/ ؛ پ) زاتن /zātan/ ؛

بدان/bədān/ (ف.امر) : دانسته باش– آگاه باش .

اغر) ←* ؛ ب) ۱. بدن /bədon/ ، ۲. بـدون /badun/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بـدون /bədon/ ؛ ق) ۱. بـدون /bedun/ ، ۲. دون /dun/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. بـدون /badun/ ، ۲.←(ق) ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. دن /dən/ ؛ع) بدن /badon/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ اَک) بدون /bodon/ ؛

بدانستن/bədānəstən/ (مص) : دانستن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بدانسـتن /bədānestən/ ؛ ب) بدونسـتن /badunəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بدونسّن /bədunessən/،

۲. دونسّن /dunessən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱. دونسّن /dunəssan/ ، ۲. بدونسّن /bādunəssan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. دنسّن /dənəssan/ ؛ع) دنسّن /donessan/ ؛ ت) دانسن /dānesən/ ؛ اشر) ۱. بدانستن /bədānəstan/ ، ۲. دانستن /dānəstan/ ؛ آک) بدونستن /bodonəstan/ ؛ پ) دانیستن /dānistan/ ؛

بدئسّن/badoe ssan/ (مص) : ۱. دویدن . ۲. تلاش کردن . ۳. این در و آن در زدن . نک : بتتن .

اغر) بتتن /battetən/ ؛ ق) بتتن /batetən/ ؛ آ) بتسّن /batessan/ ؛ع) ←* ؛ ت) دوئسن /doəsən/ ؛ آک) بدوسن /bodovəsan/ ؛ پ) دویتن /davitan/ ؛

بد-بده/bad-badə/ (ا.مر) : بلدرچین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بدبدک /badbadək/ ؛ آ) ←* ؛ع) ورده /vardəh/ ؛ آک) ←* ؛

بدبدین/bad bad iyən/ (ص.مر) : ۱. نادرست دیدن و نادرست دریافت نمودن . ۲. به عواقب بدی دچار شدن- به سرنوشتی تلخ دچار شدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) بدبدیین /bad badiyan/ ؛ع) بدبدین /bad-badeyan/ ؛ آک) ←* ؛

بدبیرا/badə birā/ (ا.مر) : نفرین و ناسزا . نک : اراشت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بدوبیرا /bad-o-birā/ ؛ ق) بدوبیراه /badu birāh/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بدپله/bad-pelə/ (ص.مر) : سمج و لجوج .

اغر) ۱.←* ، ۲. بدلج /bad laj/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بدپیله /bad pilə/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(ن) ؛ آک) ←* ؛

بدتک/bad tək/ (ص.مر) : بد دهان - بد زبان - ناسزاگو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ اشر) ←* ؛

بدج/bedj/ (ا) : کرت برنج کاری که در اثر جذب آب و حرارت دوباره سبز شود .

ن) بج /bəj/ ؛

بد-جوهر/bad-johər/ (ص.مر) : بد-بدسرشت-بدگهر .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ پ) وت گوهر /vat gohr/ ؛

بد چش/badčeš/ (ص.مر) : ۱. کسی که نگاه شهوانی دارد . ۲. حسود . ۳. چشم شورآدم شور چشم . نک : بد چشم .

ب) بد چش /bad - češ/ ؛ س) ←(ب) ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛

بدچشم/bad češm/ (ص.مر) : شوم چشم - شور چشم. نک: بدچش .

اغر) ۱.←* ، ۲. بدچش /bad češ/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بدچش /bad češ/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) بدچش /bad čəš/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ۱. شور چشم /surə - češm/ ، ۲. هیزچشم /hizə -češm/ ؛ ت) ←(آ) ؛ آک) ←* ؛

بدخا/bad xā/ (ص.فا) : دشمن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بد-دل/bad-dəl/ (ص.مر) : ۱. افرادی که در مورد برخی غذاها حسّاس بوده و هر غذایی با طبع آن‌ها سازگار نباشد . ۲. وسواسی .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ آک) ←* ؛

بد دله/bad dələ/ (ص.مر) : ۱. آدم بوگندو . ۲. بد ذات .

اغر) بد - زات /bad - zāt/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بد دل /bad dəl/ ؛ع) ←(ن) ؛ آک) ←(اغر) ؛

بد دهون/bad dəhun/ (ص.مر) بددهن. نک : بدتک .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بد دهن /bad-dahan/ ؛ اشر) بد داهان /bad dāhān/ ؛

بدرا/badrā/ (ص.مر) : ۱. کسی که راه رفتن را به درستی انجام نمی دهد . ۲. راه بدوناهموار . نک : بترو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بدراه /badə-rā/ ؛ آک) ←* ؛

بدرد/baderad/ (ا.مر) : ناسزاگویی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بدرد /badə rad/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

بدرت / /badərat/ ؛ اشر) بدرد /badərad/ ؛ آک) ←(ت) ؛

بدرد خوئردن/bedard xoerdən/ (مص.مر) : قابل استفاده بودن – مفید بودن . نک : بدردی .

اغر) ۱. بـدرد بخـاردن /bedard bəxārdən/ ، ۲. بـدردی /bedardi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بـدرد بخـاردن /-bədard baxārdən/ ؛ ق) ۱. بـدردی / bedardy/ ، ۲. بـدرد بخـردن /bədard baxərdan/ ؛ آ) بدرد بخـردن /bedard baxerden/ ؛ ع) بدردخربیـن /bedard-xor-beyan/ ؛ اشـر) ←** ؛ آک) ←** ؛

بدردی/bədardi/ (ص.نسب) : قابل استفاده – مفید .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ ع) بدردبخر /bedard-boxor/ ؛ آک) ←** ؛

بدرستن/badərəstən/ (مص) : دریدن – پاره کردن .

اغر) بدریـین /badəriyən/ ؛ ب) بدرسـتن /badərəstən/ ؛ س) ←** ؛ ق) بدرسن /baderəsən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ ع) بزرسّـن /bazeressan/ ؛ آک) ←** ؛ پ) دریتن /daritan/ ؛

بدرکـه/be darək/ (ش.ج) : ۱. بـه دَرَکْ–بـه جـهنم. ۲. اصطلاحی معادل هرچه باداباد . نک : درکَی .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) درک /darək/ ؛ آ) به درک /bə- darək/ ؛ ع) به درک /bə-darak/ ؛ آک) ←** ؛

بد-رگ/bad-rag/ (ص.مـر) : ۱. خشـن – خشـمگین . ۲. بدقلق .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ آک) ←** ؛

بدرو/bad-ru/ (ص.فا) : کسی که درست راه نرود . نـک : بترو .

اغر) بد-را /bad-rā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) بـد راه /badrāh/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ آک) ←** ؛

بدره/bedərə/ (ا) : سطل .

اغر) ←** ؛ آک) ←** ؛

بدریین/bədariyən/ (مص) : دریدن – پاره کردن . نـک : بدرستن .

اغر) ←** ؛ ق) بدرسّن /badərəsən/ ؛ آ) بدرسن /badərəssan/ ؛ ع) بزرسّـن /bazeressan/ ؛ اشر) بدریـدن /badəridan/ ؛ آک) ←** ؛ پ) دریتن /daritan/ ؛

بد-زات/bad-zāt/ (ص.مر) : نک : بددله .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ آک) ←** ؛

بدزد/badəzd/ (ف.امر) : بدزد– امر به دزدیدن.

اغـر) ۱.←** ، ۲. بـدز /badəz/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲.←(اغـر) ؛ ق) ←(اغـر) ؛ بـا) ←(اغـر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بـدز /badoz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ آک) ←** ؛

بدزدیین/badəzdiyən/ (مص) : دزدیدن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بدّزیـن /badəzziyən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱. بدزییـن /badəzeyan/ ، ۲. بدزدییـن /badəzdiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بدّزییـن /badozzeyan/ ؛ اشر) بدزدیدن /badəzdidan/ ؛ آک) ←** ؛ پ) دوزیتن / dūzitan/ ؛

بدسر/bad-sar/ (ص.مر) : ۱. حیوان سرکش و نافرمان کـه کنترل آن مشکل باشد . ۲. بد اخلاق . ۳. آدم سـرکش و نافرمان .

اغر) ←** ؛ ب) ۱. ←**، ۲. بدکلّه /bad kallə/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ آک) ←** ؛ پ) اپاچ سر /apāc sae/ ؛

بدفیس/bad fis/ (ص.مر) : پر افاده– متکبّر .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) فیس دار /fis dār/ ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ آک) ←** ؛

بدکان/badkān/ (ف.امر) : کتک بزن . نک : بتکان .

اغر) ←** ؛ ب) بتکون /batkun/ ؛ س) بکوتند /bakutənd/ ؛ ق) بکوتـن /bakutən/ ؛ آ) بتکـن /batkən/ ؛ ع) بکتـن /bakotən/ ؛ آک) بکّوتان /bakkotan/ ؛

بدکان/badkān/ (ص.مر) : افراد حسود .

س) ←** ؛

بدکانیین/bad kāniyən/ (مص) : ۱. زدن . ۲. کوبیـدن . ۳. اخته کردن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بتکانیین /batkāniyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ،

آوانوشت : (a - أ) (ə - فتحه کوتاه) (e - ا) (ā - آ) (u - او) (i - ای) (b - ب) (p - پ) (t - ت،ط) (s - ث،س،ص) (j - ج) (č - چ) (h - ح،ه) (x - خ) (d - د) (r - ر) (z - ز،ض،ظ،ذ) (ž - ژ) (š - ش) (f - ف) (q - ق،غ) (k - ک) (g - گ) (l - ل) (m - م) (n - ن) (v - و) (y - ی) (aw - أو) (ow - او)

۲. بتکونیین /batkuniyən/ ؛ س) بکوتندیین /bakutəndiyən/ ؛ ق) بتکندیین /batkəndiyən/ ؛ با) بتکنیین /batkəniyən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بکتنین /baktəniyən/ ؛ ع) بکتنین /bako təneyan/ ؛ پ) کوفتن /kuftan/ ؛

بد-کلّه/bad-kallə/ (ص.مر) : آدم سرکش . نک : بدسر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بد-سر /bad-sar/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) بی کلّه /bi kallə/ ؛ آک) ←* ؛

بدکندیین/bad kondiyən/ (مص) : نک : بکوتنین .

اغر) بتکانیین /batkāniyən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بکوتنّیین /bakutənni - yen/ ؛ ع) بکتنیین /bakoteneyan/ ؛ پ) کوفتن /kuftan/ ؛

بدکنسّن/badkonəssən/ (مص) : نک : بکوتنیین .

اغر) بتکانیین /batkāniyən/ ؛ ب) بتکونیین /batkuniyən/ ؛ ق) ←* ؛

بد - لج/bad-laj/ (ص.مر) : سمج و لجوج . نک : بدپله .

اغر) ۱.←* ، ۲. بد-پله /bad-pelə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) بدپله /badpelə/ ؛ آک) ←* ؛

بدل - کانده/badel-e-kāndə/ (ا.مر) : فنّی در کشتی بومی که با شال انجام شود . نک : بدله کانده .

اغر) ←* ؛ س) بدل بزو /badəl-bazu/ ؛

بدله کانده/badəle kāndə/ :

از فنون کشتی با میاوند(شال) است . وقتی که باسن کشتی‌گیر بوسیله ی حریف تا ناحیه شکمش به بالا کشیده شد، طرف مقابل با دست راست مچ پای مجری فن را می‌گیرد و با بالا کشیدن آن وی را با شانه به زمین می اندازد. بدل در کنده‌ی چپ فرقش با فنّ مورد اشاره آنست که بدل‌کار بجای مچ پای راست مچ پای چپ را می چسبد.

بدمج/bad-məj/ (ص.فا) : صعب العبور .

آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

بد - مجاز/bad-məjāz/ (ص.مر) : بدطبع - کج خلق .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بی مجاز /bi-məjāz/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) بد-مجاز /bad-mejāz/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ع) ؛ آک) ←* ؛

بدمسّن/badəməssən/ (مص) : دمیدن .

اغر) بدمیین /badəmiyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بد مستن /badaməstən/ ؛ س) بدمستن /badaməstən/ ؛ ق) بدمسّن /bada messən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بدمسّن /bədaməssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بدمسن /bademesan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) دمسن /daməsən/ ؛ آک) ←* ؛ پ) دمیتن /damitan/ ؛

بدمیین/badəmiyən/ (مص) : دمیدن . نک : بدمسّن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بدمسّن /bademessen/ ؛ قص) بدمیین /badamiyan/ ؛ ت) دمسن /daməsən/ ؛ آک) ←* ؛ پ) دمیتن /damitan/ ؛

بدن/bodon/ (ا) : بند شلوار .

اغر) شلوار- بند /səlvār-band/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بن /ban/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بنّن /bannən/ ؛ ت) بندن /bandən/ ؛ پ) بند /band/ ؛

بدن/badon/ (ا.مر) : دانسته باش . نک : بدان .

اغر) بدان /bədān/ ؛ ب) بدن /bədon/ ؛ س) ←* ؛ ق) بدون /bedon/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

بد- نومی/bad-numi/ (ا.مص) : نک : بندام- بندوم.

اغر) ۱. بد- نامی / bad-nāmi ، ۲. بندام /bandām/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) بنومی /bannomi/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بدنامی /badnomi/ ؛ آک) ←* ؛

بدُو/bəd-o/ (ف.امر) : نک : بتج .

اغر) ←* ؛ س) بدو /bado/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) ←* ؛

بدوتن/badutən/ (مص) : دوختن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. دوتن /dutən/ ؛ با) ←* ؛ آ) بدوتن /badutan/ ؛ ن) بئوتن /bautan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←* ؛ ت) دوتن /dutən/ ؛ اشر) بدختن /badoxtan/ ؛ آک) ←* ؛ پ) دوختن /duxtan/ ؛

بدوج/baduj/ (ف.امر) : نک : بنوج .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ)

۱.←** ، ۲. بئوج /bauj/ ؛ع) ←** ؛ ت) بـدوج /bəduj/ ؛ آک) ←** ؛

بدوش/baduš/ (ف.امر) : بدوش – امر به دوشیدن . نک : بئوش .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ آک) ←** ؛

بدوشتن/baduštən/ (مص) : ۱. دوشیدن . ۲. سرکیسه کردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) بئوشتن /bauštən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بدوشتن /baduštan/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) دوشتن /duštən/ ؛ اشر) ←(ع) ؛ آک) ←** ؛ پ) دوشتین /dušitan/ ؛

بدون/badun/ (ف.امر) : دانسته باش – بدان . نک : بدان –بدن .

اغر) بـدان /bədān/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) بدون /badon/ ؛ قص) ←** ؛ ت) بدون /bədon/ ؛ آک) ←(ع) ؛

بدونستن/badunəstən/ (مص) : دانستن . نک : بدانستن .

اغر) ۱. بدانستن /bədānəstən/ ، ۲. بدانستن /bədānestən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) بدونسّن /bədunəssan/ ؛ ع) بدونسّن /badonessan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) دونسّن /donəssən/ ؛ آک) ←** ؛ پ) دانستن /dānistan/ ؛

بده – رَت/badə-rāt/ (ا.مر/ص.مـر) : ۱. ناسزا – توهین . ۲.سخن بیهوده . نک : بیزت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) بـدورد /bad-o-rad/ ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

بد– هنگم/bad-hangəm/ (ق.ز) : بدهنگام – ناگهان . نک : بی وختی .

اغر) بی وخت /bi-vaxt/ ؛ ق) بدهنگام /bad hengām/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ۱.←(اغر) ، ۲. بدهنگم /bad-hangom/ ؛ ت) بدهنگام /bad hengom/ ؛ آک) بـد – هنگـوم /bad -hangom/ ؛ پ) دوش هنگام /duš hangām/ ؛

بدی/badi/ (ص.مف/ف) : ۱. دیدی؟ . ۲. دیده شده .

اغر) ←** ؛ ب) بدیه /badiyə/ ؛ س) ←** ؛ ق) بدی بیّه /badi bayyə/ ؛ آ) ←** ؛ ن) بیـی /bai/ ؛ع) ←** ؛ قـص) ←** ؛ ت) بدی /bedi/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

بـدی بشناسیه/badi-bəšnāsiyə/ (ا.مـص) : ۱. از پیش همدیگر را شناختن . ۲. آدم آشنا و از پیش شناخته شده .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) بـدی بشناسی /badibəšnāsi/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بدی بشناسی /badi-bešnāsi/ ؛ قص) ←** ؛ ت) بَدِبشنسه /bedā bešnesa/ ؛ آک) ←** ؛

بدیع خیل/badixəyl/ (ا.مک) : روستایی نزدیک کجور نوشهر .

بدیین/badiyən/ (مص) : دیدن . نک : بوینسن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بدیین /badiyen/ ؛ با) ←** ؛ آ) بدیین /badiyan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. بیین /baiyan/ ؛ ع) ۱.←(آ) ، ۲. بدیین /badeyan/ ؛ قص) ←** ؛ ت) دئن /deən/ ؛ اشر) ۱.←** ، ۲. بدیین /bədiyən/ ؛ آک) ←** ؛ پ) دیتن /ditan/ ؛ باس) اوین /avin/ ؛

بدگذر/bəzgoər/ (ف.امر) : گذشت کـن – بگـذر . نـک : بگذر .

اغر) بگذر /bəgzər/ ؛ س) بگـذر /bogzər/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) بگذر /begzar/ ؛ ت) بگذر /bəgzar/ ؛ اشر) ←** ؛

بر/bar/ (ا) : ۱. اندام . ۲. پهنا .

اغر) ۱.←** ، ۲. ور /var/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. ور /var/ ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشـر) ←** ؛ آک) ←** ؛ پ) ور /var/ ؛

بر/bar/ (ا) : ۱. کنفت–شرمسار . ۲. شخم . ۳. بوته ی خاردار تمشک . ۴. کارآیی . قدرت . ۵. ور آمده

اغر) بـور /bur/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. ور /var/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) بور /bur/ ؛ ت) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) ور /var/ ؛

بر/ber/ (ص) : ۱. بی خاصیّت و بی مزه . ۲. علف نیم

خورده که حیوان دیگر از خوردن آن ابا نماید . ۳. از چشم افتاده . نک : بور.

اغر) بور /bevər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بی ور /bivər/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بئر /beer/ ؛ع) ←* ؛ ت) بوبزه /bubaza/ ؛

بر/bər/ (ا) : ۱. شیره . ۲. اهرم . ۳. عددچهار . **نک** : چار .

س) ←* ؛ ق) بهر /bahr/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. بر – بیتن /bar- baytan/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. بره /berə/ ؛ اشر) ←* ؛ پ) بر /bar/ ؛

بر – آموئن/bərāmuən/ **(مص.مر)** : **توانایی داشتن – از پس کاری برآمدن** . **نک** : براموئن – بربیامئن .

س) ←* ؛ ق) بربموئن /bar bemuən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ع) بربمان /bar-bomān/ ؛ آک) برآمان /bar -āmān/ ؛ پ) اپارآمتن /apārāmatan/ ؛

برا/barā/ (ا) : ۱. هواکش پای تنور . ۲. محلّه‌ها .

اغر) ۱.←* ، ۲. ورا /varā/ ؛ ب) ۱. بره – را /bare- rā/ ، ۲. بره /barə/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. ره /rə/ ؛ ق) بره /barə/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲.←(ب) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) بره /barə/ ؛ اشر) برنه /barnə/ ؛ آک) بره /barə/ ؛

برا/bərā/ (ا) : برادر .

اغر) ۱. برار /bərār/ ، ۲. برر /bərar/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. برار /berār/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) برار /berār/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) برار /bərār/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) برا /berā/ ؛ پ) برات /barāt/ ؛

برابر/bərābər/ **(ق .مک)** : ۱. روبرو– مقابل. ۲. از پهلو .

اغر) ۱.←* ، ۲. براوری /bərāvəri/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) وراوری /varāvari/ ؛ قص) ←* ؛ ت) وراور /varāvar/ ؛ آک) برابر /bərābar/ ؛

برابری/bərābəri/ **(ص/ا)** : ۱. برابر – هم سان . ۲. از روبرو و از مقابل ظاهر شدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛

برات/bərāt/ (ا) : تیغ و آشغال‌های انباشته شده در درون آبندان . **نک** : آبندون .

ع) بورات /burāt/ ؛ ت) پورات /purāt/ ؛ آک) وورات /vurāt/ ؛

براجن/barājan/ **(ف.امر)** : ۱. بساز . ۲. درهم آمیز .

ق) ←* ؛ ن) ←* ؛

براجن – بال/bərājən- bāl/ **(ا.مر)** : ۱. دست رنگین رنگرزها که‌به‌سبب‌اقتضای‌پیشه‌رنگرزان که دایم با رنگ سروکار دارند دستان آن‌ها تاآرنج آغشته به رنگ می‌باشد ، که به آن براجن بال گویند . ۲. کنایه از : پاییز.

ع) ←* ؛

براجنین/barājənian/ **(مص)** : ۱. درهم آمیختن . ۲. ساختن .

ن) ←* ؛

برار/barār/ **(ا.مک)** : **نام دهکده‌ای در ناحیه ی بیرون بشم از بخش کلاردشت .**

برار/bərār/ (ا) : برادر . **نک** : آداش – برا– برر.

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) برار /barār/ ؛ پ) براتر /brātar/ ؛

برار – جن/berār- jon/ **(ا.مر)** : **برادر جان– نامی تبری برای مردان** . **نک** : جان برار .

اغر) برار /bərār/ ؛ س) ۱. برار جان /bərār- jān/ ، ۲. جان برار /jān- bərār/ ؛ ق) برار جان /bərār jān/ ؛ آ) برار جان /bərār - jān/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) برار جان /bərār jān/ ؛ آک) برار جون /barār - jon/ ؛

برار دوش/bərār - duš/ **(ا.مک)** : **نام مرتعی در شهرستان سواد کوه .**

برار ده/bərārde/ **(ا.مک)** : **۱. روستایی از دهستان فریم ساری . ۲. روستایی از دهستان میان دو رود شهرستان ساری .**

برار – زا/bərār - zā/ **(ا.مر)** : **برادر زاده .**

اغر) ۱.←* ، ۲. برر زا /bərarzā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. برار – زه /bərār- zə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) برار زا /barār - zā/ ؛

برار زا زن/berār - zā - zan/ **(ا.مر)** : **زن برادر زاده .**

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغــر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛ آک) برار زا زن /barār - zā/ /- zan/ ؛

برار - زن/bərār - zan/ (ا.مر) : زن برادر .

اغـر) ۱.← * ، ۲. بـررزن /bərar - zan/ ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. برر زن /bərarzən/ ؛ ق) ۱. بــرار زن /bərārzən/ ، ۲. بریزن /bərayzən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) برارزن /berār - zen/ ؛ قص) ← * ؛ ت) ۱.←(ق) ، ۲. برار – زن /bərārzən/ ؛ اشر) ← * ؛ آک) برار زن /barār - /zan/ ؛

برار - زه/bərār - zə/ (ا.مر) : برادر زاده . **نک** : برار زا .

اغر) ۱. بــرار – زا /bərār - zā/ ، ۲. بــرر – زا /bərar- zā/ ؛ ب) بــرار – زا /bərār - zā/ ؛ س) ۱.← * ، ۲.←(ب) ؛ ق) بــرار زا /berārzā/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ قــص) ←(ق) ؛ ت) ←(ب) ؛ آک) برار زه /zə – barār/ ؛

برار – وار/bərār- vār/ (ق .تش) : ۱. برادر وار.۲.به صــورت مساوی و یکسان . ۳. در کمال عدالت و رعایت انصاف با کسی همراه شدن .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛ ت) برادروار /barādar vār/ ؛ اشر) ← * ؛ آک) برار وار /barār- vār/ ؛

براری/bərāri/ (ا.مص) : ۱. برادری . ۲. حفظ عواطف رقیقه در روابط . ۳. دوستی نمودن با شرایط برادری .

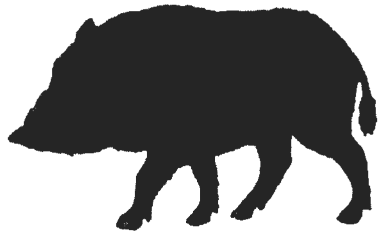
اغر) ۱.← * ، ۲. بــرری /bərari/ ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. بــرادری /bərādari/ ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) بــرادری /barādari/ ؛ اشـر) ← * ؛ آک) براری /barārih/ ؛ پ) براتیه /brātīh/ ؛

براز/bərāz/ (ا) : گراز وحشی . نک : وراز.

اغر) وراز /vərāz/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ع) وراز /verāz/ ؛ قــص) ←(اغــر) ؛ ت) ←(اغــر) ؛ پ) ویراز /virāz/ ؛

برازا/bərāzā/ (ص.ل) : برازنده–شایسته–سزاوار .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. ورازنه /vərāzənə/ ؛ ق) برازنّی /bərāzənni/ ؛ اشر) ← * ؛



براز

براز اد/bərāzād/ : دایم - یکسره .

اشر) ← * ؛

برازده/barāzde/ (ا.مک) : روستایی درحوزه‌ی شهرستان نور .

برازنّی/bərāzenni/ (ا.مص) : برازنده بودن . **نک** : برازیین.

اغـر) برازنــده – بییــن /bərāzəndə-biyən/ ؛ ق) ← * ؛ ن) ← * ؛

برازه - تا/bərāzə- tā/ (ا.مر) : نخی که گوشـت را جـهت خشک کردن بر آن می‌آویختند . **نک** : اترتا .

ق) تفاتا /təfā - tā/ ؛ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

برازیین/bərāziyən/ (مص) : برازنده بودن .

اغر) ۱.← * ، ۲. برازنــده – بییــن /bərāzəndə-biyən/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) برازنّی بییــن /bərāzennibiyen/ ؛ ن) ←(ق) ؛

بــرا – ســر/sar – bərā/ (ا.مــر) : دری تنــگ در آغــل گوسفندان‌که برای خروج یک به یک آنان به بیرون از آغل مورد استفاده قرار می گیرد.

ب) بـر سر /bare- sar/ ؛ س) بــر ســر /barə-sar/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. بره ره /barə rə/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ع) بــرگلی /barə - gali/ ؛ ت) بــره – گلــو /barə - gəlu/ ؛ اشر) بره /barə/ ؛ آک) ←(اشر) ؛

برامسر/borām - sar/ (ا.مــک) : روسـتایی در شهرسـتان رامسر .

برامند ئن/bərāməndean/ (مص) : رماندن . **نک** :

برمانیین .

س) برامندیین /bərāmәndiyən/ ؛ ق) برمنّیـــن /bermenniyen/ ؛ ع) برمانین /barəmānyan/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) برمانین /barmāniyan/ ؛

برامندیین/bərāmәndiyən/ (مص) : نک : برمنّین .

اغر) برمانیین /barəmāniyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ت) برمندنئن /barəmandәneən/ ؛ | گ) برمانیین /baramāniyan/ ؛

بران/bərān/ (ف.امر) : بران – بتاز .

اغر) ۱.←* ، ۲. بتاز /bətāz/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) بتاجن /bətājən/ ؛ آ) ←* ؛ قص) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) برون /boron/ ؛

براندن/bərāndən/ (مص) : راندن . نک : برانیین .

س) برامندیین /bərāmәndiyən/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) روندن /rundan/ ؛ پ) رانتن /rāntan/ ؛

برانی/borāni/ (ا) : بورانی – مخلوطی از ماست و چغندر و سبزی پخته . نک : چنگل برونی .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. برنی /borni/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) برونی /bəruni/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. بورونی /buroni/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) بورونی /buroni/ ؛

برانیین/bərāniyən/ (مص) : راندن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) برمنّیئن /barəmənniən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) برمانیین /barəmāniyan/ ؛ قص) براندین /berāndian/ ؛ اشر) براندن /bərāndən/ ؛ | گ) برانین /barāniyan/ ؛

براور/bərāvər/ (ق.مک) : ۱. روبرو، مقابل . ۲. از پهلو . نک : برابری .

اغر) ۱.←* ، ۲. براوری /bərāvəri/ ؛ ب) ←* ؛ س) برابر /bərābər/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ع) وراوری /varāvari/ ؛ قص) ←* ؛ ت) وراور /varāvar/ ؛ | گ) براور /barāvar/ ؛

براوری/bərāvəri/ (ا/ق) : روبرو– مقابل– از پهلو . نک : براور –برابری.

اغر) ۱.←* ، ۲. براوری /bərāvəri/ ؛ ب) برابر /bərābər/ ؛ ق) برابر /bərābər/ ؛ با) برابر /berābər/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) برابر /bərābər/ ؛ | گ) براوری /barāvari/ ؛

براوری/bərāvəri/ (ق) : نک : برابری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) براوری /barāvari/ ؛

براومن//bar- oman (مص.مر) : توانایی –از پس کاری برآمدن . نک : براموئن .

اغر) بربمئن /bar- bemoən/ ؛ ب) بربیمئن /bar- beyamoən/ ؛ ق) بربموئن /bar bəmuən/ ؛ آ) بربموئن /bar- bəmuan/ ؛ ع) بربمان /bar-bomān/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ | گ) برامان /bar - āmān/ ؛

بربر/bor - bar/ (ا.مک) : از دهکده‌های فخر عماد الدّین واقع در استرآباد رستاق .

بربر مله/bar - bar - malə/ (ا.مک) : از محلّه‌های قدیمی قائم شهر .

بربموئن/ber bemuən/ (مص.مر) : رشد پشم گوسفند به اندازه ای که مناسب و آماده ی تراشیدن باشد .

ق) ←* ؛

بر - بند/bar- band/ (ا.مر) : ۱. تنگ اسب . ۲. تنگ گهواره.

اغر) ۱.←* ، ۲. وروند /varvand/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. وربند /var - band/ ؛ س) ←* ؛ ق) وربار /var bār/ ؛ با) ورون /varvan/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. وربن /varban/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) وربند /vareband/ ؛ ت) ←(ت) ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بربن /bar ban/ ؛ | گ) وروند /var - vand/ ؛

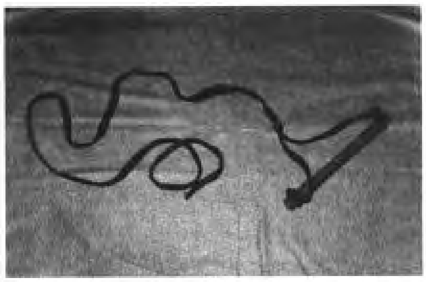
بر- بند چو/bar - band - e-ču/ (ا.مر) : چوب تنگ گهواره.

اغر) ۱.←* ، ۲. وروند – چو /var vand - ču/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ورون – چو /varvan- ču/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←(با) ؛ قص) وربند چو /var banču/ ؛ ت) ←(قص) ؛ اشر) ورونده چو /var vandə - ču/ ؛ | گ) وروند چو /var - vand - ču/ ؛

بر – بیاردن/bar- biārdən/ (مص.مر) : عمل آوردن و پردازش کردن .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

ب) ← * ؛ س) بـار بیـاردن /bār-biyārdən/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) وربـــیردن /var-beyardan/ ؛ ت) ورآردن /var ārden/ ؛ آک) ور بیـاردن /var -biārdan/ ؛ پ) اووریشـن /auvarišn/ ؛



بر – بند

بریامئن/bar- beyāmoən/ **(مص.مر) :** توانایی انجام کـار ، از پس کاری برآمدن . **نک :** براموئن .

اغـر) بریمئـن /bar- bəmoən/ ؛ ب) بربییموئـــن /bar-biyamuən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بربموئن /bar-bəmuən/ ؛ آ) بربموئن /bar - bəmuan/ ؛ اشر) ← * ؛ آک) برآمان /bar - āmān/ ؛

بربیتن/bar baytan/ **(مص.مـر) :** ۱. شیره گرفتـن –شـهد گرفتن زنبورعسل . ۲. بهره گرفتن . **نک :** بر .

س) بربیتن /ber-baytən/ ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛

بربیموئن/barbimuan/ **(مص.مر) :** توانایی داشتن– از پـس کاری برآمدن . **نک :** براموئن .

آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) بربمـان /bar-bomān/ ؛ ت) برأمـن /bar oman/ ؛

برپاچ/berpāč/ **(ا) :** طبق چوبی کـه جـهت بوجـارو پـاک کردن برنج از موادّ خارجی به کار رود . **نک :** چلی کما – چو پاره .

ع) ← * ؛ ت) بارهپاچ /bār hapāč/ ؛

برتن/barətan/ **(مص) :** ۱. ریختـن . ۲. چسـبیدن.۳. انـدود شدن.

ن) ← * ؛ ع) ۱. برختن /barextan/ ، ۲. بکالین /bekāleyan/ ؛ ت) رختن /rextən/ ؛ ن) ← * ؛

برتیم/bərtim/ **(ا) : نک :** بتیم – بتیمبه .

اغر) ۱.← * ، ۲. برتیم /bərtim/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ س) بتیـم /betim/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) بتیــم /bətim/ ؛ پ) اشکم /aškam/ ؛

برتیمبه/bərtimbə/ **(ا) :** شکمبه . **نک :** اشکمبه – بتیم .

اغـر) ۱.← * ، ۲. برتیــم /bərtim/ ؛ ب) ۱.←(اغــر) ، ۲. بتیمبــه /betimbə/ ؛ س) ۱. بتیــم /bətim/ ، ۲. بتیمبـــه /bətimbə/ ؛ ق) بتیمـه /bətime/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) بتیمـه /betimə/ ؛ قص) ←(ن) ؛

برجانی بـاغ/bərjāni bāq/ **(ا.مـک) :** مرتعـی در کوهپـر شهرستان نوشهر .

برج – برج/bərj- bərj/ **(ا.مر) :** ۱. برجستگی های کوچـک در اشیا . ۲. در کتول به معنی پستی و بلنـدی و چالـه چوله . ۳. زگیل . **نک :** آیجه .

اغر) ← * ؛ ق) یاجه /yājə/ ؛ با) برجـی – برجـی /barji - barji/ ؛ اشر) ← * ؛

برج رادکان/borj e rādkān/ **:**

به شماره ثبت آثـار ملـی ۱۴۵. ایـن بـرج نزدیـک روسـتای رادکان و در ۲۴ کیلومتری جنوب کردکـوی بـر فـراز تپه‌ای قرار گرفته است که به دستور اسپهبد ابوجعفر از شـاهزادگان تبرسـتان و از آخریـن فرمانروایـان سلسله‌ی بـاوندی و در زمان زیاریان ساخته شـده اسـت. شـروع بنـا ۴۰۷ هــ.ق و پایان آن ۴۱۱ هــ ق است. معمـار ایـن بـرج احمدبـن عمـر است.**نک :** میل رادکان .

برجلا/barjəlā/ **(ا.مص) :** ۱. عصبانی شدن – خشم آنـی و توپ و تشر زدن . ۲. انکار .

اغـر) بـرزخ /barzex/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ۱.←(اغـر) ، ۲.← * ؛ ق) ←(اغـر) ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ آک) برجـــلا /barjəlā/ ؛

برجنده/barjandə/ **(ا.مـک) :** روسـتایی از دهسـتان اهلـم رستاق آمل .

برجوک/barjuk/ (ص.نس) : ۱. آبله گون . ۲. رنگ خرمایی گوسفند . ۳. زندگی . **نک** : چکوک - برجی .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ قص) برجی /barji/ ؛

برجه/bareja/ (ا) : ۱. بهره - سود - در آمد . ۲. اجاره بها - بهره‌ی مالکانه‌ی زمین . ۳. محرّف بهرجه . نک : بهرجه.

اغر) ۱.←* ، ۲. بریجه /barija/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) بهریجه /bahrija/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) برج /barj/ ؛ ت) ۱.←(اغر) ، ۲. بهره‌جه /bahraja/ ؛ اشر) ۱. بره /bara/ ، ۲. بیجه /bija/ ؛ پ) بهریک /bahrik/ ؛

برجی/barji/ (ا) : ۱. برّه‌ی خال خالی سیاه و سفید . ۲. حیوان خال خالی . ۳. آبله رو . **نک** : ال (داله). برجی وره .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ قص) ←* ؛ اشر) ←* ؛

برجی آسق/barji āseq/ (ص.مر) : گوسفند حنایی رنگ که شکمش سیاه و مچ پاهایش سفید باشد .

ب) ←* ؛

برجی - برجی/barji - barji/ (ا.مر) : ۱. برجستگی‌های کوچک و دان دان . ۲. پستی و بلندی و چاله چوله . ۳. زگیل . **نک** : برج برج .

س) ←* ؛ ق) باجه دار /yājədār/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ اشر) ←* ؛

برجی - تیکا/barji - tikā/ (ا.مر) : توکای خال خالی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

برجی - خل/bərji - xel/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران قائم شهر .

برجی - سک/barji - sek/ (ص.مر) : ۱. سگ خال خالی . ۲. کنایه از آدمهای لاغر و مردنی .

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

برجی سمبال/barji- sembāl/ (ص.مر) : گوسفند دم سفید شکم سیاه .

ب) ←* ؛ س) بور سمبال /sembāl - bur/ ؛

برجی کلند/barji - kaland/ (ص.مر) : گوسفند مادّه‌ی شاخدار که زیر شکمش حنایی یا سفید باشد .

ب) ←* ؛ س) برجی کلدار /kaldār - barji/ ؛ ق) ←* ؛

برجی - کلوم/kəlum - barji/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بابل کنار واقع در بندپی شهرستان بابل .

برجی -وره/barji - varə/ (ا.مر) : برّه‌ی خال خالی سیاه و سفید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ اشر) برجی /barji/ ؛

برخبده/barəxbə-de/ (ا.مک) : روستایی از دهستان اهلم رستاق آمل .

برختن/bəraxtan/ (مص) : ریختن . نک : بکلانیین - بکلستن .

ق) بشنیین /bašenniyen/ ؛ آ) برختن /barextan/ ؛ ع) برختن /barextan/ ؛ ت) ۱. رختن /rextən/ ، ۲. کلسن /kaləsən/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. کالستن /kālestən/ ؛ آک) بکالنین /bakālaniyan/ ؛ پ) رختن /raxtan/ ؛

برد/bared/ (ص) : ۱. کافی . ۲. مناسب .

ب) ورد /vared/ ؛

برد/bard/ (ا.مک) : نام روستایی از دهستان چهاردانگه‌ی سورتچی ساری .

بردتن/bordətən/ (مص) : فرار کردن . نک : بوریتن.

ب) بوریتن /boritən/ ؛ ع) بوریتن /boritan/ ؛ آک) دوریتن /vuritan/ ؛

برد گرد/bardagərd/ (ف.امر) : بازگرد - برگرد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. دگرد /dagerd/ ؛ ق) دگرد /dagerd/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. دگرد /dagərd/ ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) وگرد /vagərd/ ؛ آک) واگرد /vāgərd/ ؛

بر - دگردستن/bar- dagər dəstən/ (مص) : برگشتن . **نک** : پس دگرسن .

اغر)۱.←* ،۲. بر - دگردیین /bar -dagərdiyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بردگرسّن /bardagərəssen/ ؛ آ) بردگرسّن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

/bardagəressan/ ؛ع) دگرسّن /dagəressan/ ؛ قص) ←* ؛ ت)وگرسن /vagərəsən/ ؛ آک) برگردستن /bargardastan/ ؛

بر - دگردیین/bar- dagərdiyən/ (مص) : برگشتن . نک : پس دگردسن - دردّسن .

اغر) ←* ؛ ق) دگرســـــن /dagərəssen/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←(قص) ؛ قص) دگرسـن /dagəressan/ ؛ ت) وگرســن /vagərəsən/ ؛ آک) اوگردستن /vagardastan/ ؛

بردگرسّن/bardagər əssən/ (مص) : برگشتن .

اغر) بـردگردییـن /bardagər- diyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بـردگردسـتن /bardagərdestən/ ؛ س) بـردگردسـتن /bardagərdestən/ ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. دگرسّن /dageressən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱. دگردسّـن /dagerdəssən/ ، ۲. درسّـن /darəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) دگرسّـن /dageressan/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) وگرسن /vagərəsən/ ؛ آک) واگردستن /vāga rdastan/ ؛

بردگشتن/bar - dagəštən/ (مص) : بـرگشـتن . نـک : درسن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بردگردیین /bar - dagərdiyən/ ؛ ق) ۱. بـر دگرسـنّ /bardagəressən/ ، ۲. درسّ /daressən/ ؛ آ) ←* ؛ ع) دگرسّن /dageressan/ ؛ ت) وگرسن /vagərəsən/ ؛

بردم/bardəm/ (ا) : نوعی گیاه غیرخوراکی با برگ هـایی مانند برگ هویج .

ب) ←* ؛ س) بردم /berdəm/ ؛ آ) ←* ؛

بردن/barden/ (ا) : نوعی سبزی صحرایی که غیرخوارکی است. نک : بردم.

س) ←* ؛ ق) بردم /bardem/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بـردم /bar-dəm/ ؛

بردن/bordən/ (مص) : رفتن . نک : بئردن .

اغر) ←* ؛ س) بوردن /burdən/ ؛ ق) بـوردن /burdən/ ؛ آ) بـوردن /burdan/ ؛ ع) بشـیـن /bašiyan/ ؛ ت) شـئن /šeən/ ؛ آک) بوشون /bušon/ ؛ پ) رفتن /raftan/ ؛

بردن - بموئن/bordən- bəmuən/ (ا.مص) : رفـت و آمـد کردن - آمد و شد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بوردن بموئن /burdən-bəmuən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بشـین بمـان /bašyan-bomān/ ؛ قص) بـوردن-بموئـن /burdən-bəmuan/ ؛ ت) شئن امن /šeən-oman/ ؛

بردون/bardun/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان کمـرود شهرستان نور .

برده/bardə/ (ا) : بلدرچین . نک : بدبده .

اغـر) ←* ؛ ق) ورده /varde/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←(ق) ؛ اشر) ←* ؛

برده/bərdə/ (ا) : گذرگاه کم ژرفای رودخانه . نک : چاکه.

ب) ←* ؛

بردین/bordin/ (ا.مک) : از توابع دهسـتان کمـررود شهرستان نور .

برر/bərar/ (ا) : برادر . نک : برا- برار.

اغر) ۱.←* ، ۲. برار /bərār/ ؛ س) برار /bərār/ ؛ ق) بـرار /berār/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ←(اغر) ؛ آک) بـرا /barā/ ؛ پ) برات /brāt/ ؛

بررر/borrr/ : نک : برش .

اغر) برش /borš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ اشر) ←* ؛

برر - زا/bərar - zā/ (ا.مر) : برادر زاده . نک : برار زا .

اغر) ۱.←* ، ۲. برار زا /bərār zā/ ؛ س) ←* ؛ ق) بـرار زا /berār zā/ ؛ آ) بـرار زا /bərārzā/ ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ←(آ) ؛ آک) برار زا /barār - zā/ ؛

بررزن/bərar - zan/ (ا.مر) : زن برادر . نک : برار زن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـرار - زن /bərār - zan/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. برار زن / bərār - zan/ ، ۲. بررزن /bərar - zən/ ؛ ق) بریـزن /berayzən/ ؛ آ) بـرار زن /bərār zan/ ؛ ع) بـرارزن /berār - zen/ ؛ ت) ←(س) ؛ آک) برار زن /barār - zan/ ؛

برری/bərarəy/ (ا.مص) : ۱. برادری . ۲. بـرادر کـوچکـتر . نک : براری .

اغر) ۱.←* ، ۲. براری / bərāri/ ؛ س) برادری /bərādəri/ ؛ با) بـراری /bərāri/ ؛ ع) ←(با) ؛ ت) ←* ؛ آک) بـراری /barāri/ ؛

برز/barəz/ (ا) : انار میخوش . نک : ملس.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) برز /bar- z/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.
برزی /barzi/ ؛ آ) ←* ؛

برز - برز/bərez- bərez/ (ق.مق) : کم کم - اندک اندک .
ق) رزه رز /rəz rəz/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ذرّه ذرّه /zerrə-zerrə/ ؛ اشر) بریز بریز /briz briz/ ؛

برزخ/barzəx/ (ص/ا.مص) : ۱. عصبانی . ۲. انکار . نک : برجلا .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) برزخ /barzax/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) ←(ع) ؛

برزسّن/berzəssən/ (مص) : ارزیدن .
س) برزستن /berzəstən/ ؛ آ) ارزسّن /erzəssan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ارزسن /erzəsən/ ؛ آک) بیارزسّن /biārzassan/ ؛ پ) ارزیتن /arzitan/ ؛

برزگر/barzegər/ (ص) : ۱. برزگر. ۲.کشاورزی که علاوه برکار کشاورزی به کارهای دیگر نیز اشتغال دارد .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. ورزگر /varzgar/ ؛ با) ۱. ورزیگر /varzigər/ ، ۲.←* ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ قص) ورزگر /varzegar/ ؛ ت) برزیگر /berzigar/ ؛ اشر) برزگر /barzgar/ ؛ آک) ←(اشر) ؛

برزلی/barzeli/ : از طوایف و تیره هایِ ساکن درشهرستان کتول .

برزنگی/barzangi/ (ص) : ۱. سیاه . ۲. سیاه پوستی که رنگ برّاق پوستش به سیاهی مطلق نزدیک باشد .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

برزنیّه/barezennyiə/ (ص.مف) : خرد شده و خلال گشته.
ق) ←* ؛

برزو/berzu/ (ا) : برزو - نام شخص .
س) برزو /borzu/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ آک) ←(س) ؛ پ) بورزک /burzak/ ؛

برزیّنیین/barezinniyən/ (مص) : ۱. مچاله کردن . ۲. شستن و رها کردن .
ق) ←* ؛

برس/baras/ (ا) : ۱. بیماری برص . ۲. لکّه‌های روی پوست . نک : آله .
ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

برس/barəs/ (ف.امر) : ۱. بفرست-روانه کن.۲. نزدیک شو .
اغر) ۱.←* ، ۲. برست /barəst/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) برست /barəst/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) برس /bares/ ؛ قص) براسن /barāsen/ ؛ ت) برسند /barəsand/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ آک) برس /baras/ ؛

برساق/bersāq/ (ا) : نوعی نان محلّی که با روغن، تخم مرغ و آرد تهیّه کنند .
ق) ←* ؛ ن) ←* ؛

برسان/barəsān/ (ف.امر) : برسان .
اغر) ۱.←* ، ۲. برسان /baresān/ ؛ ب) برسن /barəsən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. برسند /barəsənd/ ؛ ق) برسن /baresən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) براسن /barāsen/ ؛ ت) برسند /barəsand/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) برسان /barasān/ ؛

برسانیین/baresāniyən/ (مص) : رساندن .
اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. برسنیین / barəsəniyən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. برستیین /barəs- tiyən/ ؛ ق) برسّندیین /barəssəndiyən/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) برسانیین /barəsāniyan/ ؛ ع) برسانین /barəsāneyan/ ؛ ت) رسندنئن /resandeneən/ ؛ اشر) برساندن /barəsāndan/ ؛ آک) برسانین /barasāniyan/ ؛ پ) آنیتن /ānītan/ ؛

برستیین/barəstiyən/ (مص) : فرستادن .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) برسنّیین /barəsənniyan/ ؛ ع) برسانین /baresāneyan/ ؛ قص) برسین /baresian/ ؛ ت) برسانین /resandeneən/ ؛ آک) برسانین /barsāniyan/ ؛ پ) فریستاتن /fristātan/ ؛

برسر/barə- sar/ (ا.مر) : دری تنگ در مدخل آغل گوسفندان برای خروج یک به یک آن‌ها . نک : براسر.
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) برگلی /barə-gali/ ؛ ت) برگلو /bare golu/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

برسمنان/barsemnān/ (ا.مک.مر) : نام روستایی از دهستان جلال ازرک بابل .

برسند/barəsənd/ (ف.امر) : نک : برسان .

اغر) ۱. برسان /barəsān/ ، ۲. برسان /baresān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ ت) برسند /barə sand/ ؛ | ک) برسند /barsand/ ؛

برسندین/baresendiyen/ (مص) : ۱. رساندن . ۲. فرستادن – روانه ساختن .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) برسنّیین /barəsənniyan/ ؛ ع) برسانین /barəsāneyan/ ؛ ت) رسندنئن /resandənean/ ؛ | ک) برسنیین /barəsaniyan/ ؛

برسنّون/barəsənnun/ (ا.مک) : از توابع دهستان جلال ازرک جنوبی. نک: برسمنان بابل .

برسنّیین/barəsənniyən/ (مص) : ۱. رساندن . ۲. فرستادن . نک : برسندین

اغر) برسانیین /baresāniyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) برسانین /baresāneyan/ ؛ ت) رسندنئن /resandənean/ ؛ پ) فرستاتن /ferastātan/ ؛

برسه/barasə/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان دو هزار شهرستان تنکابن .

بر سه بور/barəsəbur/ (ا.مک) : نام روستایی از دهستان خرّم آباد تنکابن .

برسّی/barəssi/ (ص.مف) : ۱. رسیده . ۲. رسیدی؟ . ۳.فرستاده شده .

اغر) برسیه /barəsiyə/ ؛ ب) برسیه /barəsiyə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) برسی /barəsi/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) بریسی /bərisay/ ؛ | ک) برسی /barsi/؛

برسی پور/barəsi - bur/ : نام دهکده ای در خرّم آباد شهرستان تنکابن که آثار قلعه ای قدیمی در آن دیده می شود .

برسیین/barəsiyən/ (مص) : ۱. روانه کردن – فرستادن ۲. در سانسکریت پراستا prāstha گفته می شود . ۳. رسیدگی کردن– انجام دادن . ۴. رسیدن میوه . ۵. رسیدن . به مقصد رسیدن .

اغر) ۱.←** ، ۲. برستیین /barəstiyən/ ؛ ب) برستیین /barəstiyən/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) برسّیین /barəssiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) برسین /bareseyan/ ؛ اشر) ←** ؛ پ) رسیتن /rasitan/ ؛ باس) فرسته /fresta/ ؛

برسییه/barəsiyə/ (ص.ف/.مر) : ۱. میوه‌ی رسیده . ۲. رسید – به مقصد یا هدف خود رسیده است .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱. برسّی /barəssi/ ، ۲. برسّییه /barəssiyə/ ؛ ن) برسّی /barəssi/ ؛ ع) برسی /baresi/ ؛ قص) ←** ؛ ت) بریسه /barisa/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) برسیه /barsiyə/ ؛

برش/borš/ (ش.ج) : صوتی برای نگه داشتن اسب ، تحریک کردن سگ و راندن مرغ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) چیش /čiš/ ؛ ع) هیش /hiš/ ؛ ت) اش ش /ešš/ ؛ اشر) بررر /borrr/ ؛ | ک) هوش /hoš/ ؛

برش/baroš/ (ا.مر) : ۱. بزن – با شدت و پیاپی بزن – با چوب بزن . ۲. امربه زدن درختان با چوب جهت فرو ریختن میوه . ۳. توهین کن .

اغر) ۱.←** ، ۲. درُش /daroš/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. درش /daroš/ ؛ س) ←** ؛ ق) بروش /baruš/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛

برش برش/baroš- baroš/ (ق.حا) : باشتاب و عجله ی فراوان .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛

برشت/barešt/ (ص.مف) : ۱. ریسیده شده . ۲. تابیده شده . ۳. آمیخته شده .

ق) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) برشته /barəštə/ ؛

برشتن/baroštən/ (مص) : ۱. به شدّت کتک زدن . ۲. کنایه از بد و بیراه گفتن – فحاشی . ۳. تکاندن میوه‌ی درختانی همچون گردو به وسیله‌ی چوب بلند .

اغر) ۱.←** ، ۲. درشتن /daroštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بروشتن /baruštən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. برشتن /bareštan/ ؛ ن) ۱. بروشتن /baroštan/ ، ۲. برشتن /bareštan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) بروشتن

/barustan/ ؛ ت) بیشـــــتن /bistan/ ؛ پ) بریشـــــتن /baristan/؛

برشتن/bareš tan/ : ریسیدن

برشک/bərəšək/ (ا) : برشته – خیلی خشک .

اغـر) ۱.←* ، ۲. برشـــتک /bərəstək/ ؛ ب) ←* ؛ س) بخشت /baxušt/ ؛ ق) خشـکه /xəske/ ؛ ع) کـرچ /kerč/ ؛ پ) خشکیه /xuških/ ؛

برف – بن/bən – barfə/ (ا.مک) : نام مرتعـی در حـوزه ی شهرستان آمل .

برفتان/barəftān/ (ا.مک) : روسـتایی در شـش کیلومـتری شمال باختری شهرستان علی آباد کتول .

برف چال/barfe- čāl/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یـا نـه سـر، واقـع در هـزار جریـب از منطقـه ی شهرســتان بهشهر.

برف – چال/barf - čāl/ (ا.مک) : ۱. روسـتایی از دهسـتان بندپی بابل . ۲. یخچال طبیعی . ۳. آیینی در لاریجـان واقع درشهرستان آمل . ۴. روستایی درشهرستان آمل.

اغر) ورف – چال /varfečāl/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ بـا) ←(اغـر) ؛ آ) ←* ؛ع) ورف چـــال /varfə-čāl/ ؛ ت) ←(ع) ؛

برف – چال – ســی/barfe- čāl - si/ (ا.مـک) : از توابـع دهستان بندپی بابل .

برف خره/barf-xarə/ : نک : تَماز .

قص) ←* ؛

برفه/bərfə/ (ا) : ۱. ابرو . ۲. به معنی بلند نیز استعمال مـی شود .

اغر) ۱.← ، ۲. ابرو /abru/ ؛ ب) ←* ؛ س) بفره /bəfrə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ۱.←(س) ، ۲. بلفـه /bəlfə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بلفـــه /bəlfə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ اشـر) ←* ؛ پ) بـــرود /bravad/؛

برق/barq/ (ا) : آذرخش – برق آسمان . نک : اسبراد .

اغـر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ قـص) برقـــک /barqak/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

برق – هدائن/barq- hedāen/ (مص.مر) : جلا دادن – برق انداختن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. برق دینگئن /barq - dingoən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) برق انگتن /barq engetan/ ؛ قص) بـراق هکـاردن /barāq-hakerdan/ ؛ ت) بـرق دئـن /barq daan/ ؛ آک) برق هادان /barq - hādān/ ؛

بـرک/barək/ (ا) : ۱. دیـگی بـزرگ کـه چـوپانـان در آن شیرجوشانند . ۲. بخاران .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بـرک /barek/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. برکـر /barkər/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. ورکـر /varkar/ ؛ ق) برکـر /barəkər/ ؛ آ) ←* ؛ ن) برکر /barkar/ ؛ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(ن) ؛

برک/barak/ (ا) : کومه ای که با تخته ساخته شده باشـد – کومه‌ی موقّت . نک : بارک .

اغر) بـرک /barək/ ؛ ق) بـارک /bārek/ ؛ ن) ←* ؛ اشر) ←* ؛

برک/barək/ (ا) : کت نمدی بدون آستین چوپانان . نک : دوش نمد .

اغـر) لـم چاقـا / lam čaqā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) کردی /kerdi/ ؛ع) کلییر /kolair/ ؛ ت) کلیر /koleyr/ ؛ آک) شولا /šovlā/ ؛

برکان/barəkān/ (ف.امر) : بخاران .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بـرک /barək/ ؛ ق) بـرک /barek/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛ قص) ←(س) ؛

برکانین/barkāniyən/ (مص) : خاراندن .

اغـر) ←* ؛ ق) برکسّـن /barəkəssən/ ؛ آ) برکسّـن /barəkəssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) کلاشئن /kəlāšeən/ ؛ آک) بخارنیین /baxārniyan/ ؛

برکت – بیّن/barkət- bayyən/ (مص.مـر) : ۱. دامـداران از این واژه در بیان پایان یافتن وقت شیر دوشی در بامداد و عصر استفاده می کنند . ۲. اصطلاحی در بیـان ذبـح گـاو و گوسفند در امور خیر .

ق) ←* ؛ع) برکت ها کردن /barkat - hākordan/ ؛

برکر/barəkər/ (ا) : دیگ بزرگ با ظرفیت هـای مختلـف چهار منه و پنج منه و بیشتر .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) ۱. برکر /barkər/ ، ۲. برکه /barekə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. برکر /barkar/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ ع) برکر /barkar/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛

برکر/barkar/ (ا) : نک : پلاتنچه .

اغر) ۱.←** ، ۲. گت دق /gat deq/ ؛ ب) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

برکستن/barəkəstən/ (مص) : خاراندن . نک : برکیین .

اغر) بخاریین /bəxāriyən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) برکسّن /barəkəssən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) برکسّن /barəkəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) برکسّن /barekəssan/ ؛ ت) کلاشئن /kelāšeən/ ؛

برک - کردی/barək- kərdi/ (ا.مر) : بالاپوش پشمین ویژه‌ی گالش ها .

ب) ←** ؛ ق) کردی /kerdi/ ؛ ت) کلیر /koleyr/ ؛

برکن/barkən/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چلندرشهرستان نوشهر .

برکن/barkən/ (ا) : دیگ بزرگ مسی که در مجالس (عروسی و عزا) استفاده می‌شود . نک : برکر.

اغر) ۱.←** ، ۲. برکه /barekə/ ؛ ب) برکر /barkar/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) برکر /barəkər/ ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ب) ؛ اشر) ←(ن) ؛ آک) تیین /tiyan/ ؛

برکن/bar-kən/ : نک : بهرکر .

برکن-لوه/barkən-lavə/ (ا.مر) : نک : برکن .

اغر) ۱. برکه /barekə/ ، ۲. برکن /barkən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. برگر-لوه /bargar-lavə/ ؛ ق) ←** ؛ ع) برکر /barkar/ ؛ ت) ←(ع) ؛

برکه/barekə/ (ا) : ۱. پاتیل – دیگ بزرگ دهان گشاد . ۲. سیاه مست . نک : برکر .

اغر) ۱.←** ، ۲. برکر /barkar/ ؛ ب) برکر /barkar/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←(ب) ؛

برکه زنجیردار/bərkə zanjir dār/ (ا.مر) : دیگهای مسین زنجیردار . نک : برکر .

برکه وا/bərkə vā/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

برکی/barəki/ (ا) : ته دیگ .

ق) برکی بشتی /bareki bešti/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. بشتی /bəšti/ ؛ ت) بیشتی /bišti/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) پلابونه /palā bunə/ ؛

برکیین/barəkiyən/ (مص) : خاریدن . نک : بکسّن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بخاریین /bəxāriyən/ ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) برکسّن /barəkəssan/ ؛ ع) ←** ؛ اشر) ←** ؛

برگر/bargar/ (ا) : ۱. دیگی از مس یا روی که از آن چه دیگ مسی کوچک و قابل جا به جایی که در دامداری‌ها مخصوص پختن شیرمی باشد بزرگتر است و به آسانی قابل جابه جایی نیست . نک : برکر.برکرلوه. برکن .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ت) ←** ؛

برگستان/bargestān/ (ا.مک) : روستایی از دهستان نشتارود تنکابن .

برگلی/barə-gali/ (ا.مر) : دری در آغل گوسفندان برای خروج یک به یک آن‌ها . نک : براسر .

اغر) بره /barə/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ ق) بره ره /barə re/ ؛ ع) ←** ؛ ت) برگلو /bargolu/ ؛

برگ نو/bargenu/ (ا.مک.مر) : روستایی از دهستان بند پی بابل .

برگه/bargə/ (ا.مک) : از توابع دهستان قره طغان بهشهر .

برم/barem/ (ا) : پارچه های الوانی که به عنوان جایزه در مراسم کشتی بر سر چوب ها بسته و به کشتی گیران پیروز می‌دهند .

ع) برم /baram/ ؛ ت) برم /barəm/ ؛ آک) بوروم /burum/ ؛

برم/barom/ (ا) : نردبان یک پایه ی گالشی .

ع) برم /baram/ ؛ ت) ←** ؛ آک) بروم /borum/ ؛

برم/barəm/ (ف.امر) : ۱. فرار کن – بگریز . ۲. نردبان یک پایه ی گالشی .

اغر) ۱.←** ، ۲. بوریج /burij/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق)

← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ۱.← * ، ۲.←(اغـر) ؛ قص) ← * ؛ ت) ۱.← * ، ۲. بوروج /boruj/ ؛ اشر) ۱.← * ، ۲. بگئروز /bəgoəruz/ ؛ آک) برم /baram/ ؛

برما/bərmā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان چهار دانـگه ی هزار جریب ساری .

برماس/bermās/ (ص.مف) : ۱. برآمده – ورم کـرده . ۲. از ریشه لغت برماسنّین bermasennien به معنـی ورم آور است .

ق) برماس /bərmās/ ؛ آ) ارما /ərmā/ ؛ ت) ۱. ارما /ermā/ ، ۲. ورم /varəm/ ؛ آک) بوماستای /bumāsstāy/ ؛

برمـال/baremāl/ (ص) : راه اریـب بـرای بـالا رفتـن از ارتفاعات . **نک** : ورمال – ورکش .

ق) ورکش /varkaš/ ؛ آ) ورمال /varmāl/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(ق) ؛ آک) وررا /vare-rā/ ؛

برمان/barəmān/ (ف.امر) : فراری بده . **نک** : بریجان .

اغر) ← * ؛ ق) برمن /barmən/ ؛ آ) برمن /barəmən/ ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) رم هـده /ram hade/ ؛ ت) برمنـد /barəmand/ ؛ آک) برمان /barmān/ ؛

برمـانین/barəmānian/ : ۱. رم دادن حیـوان . ۲. رشـد جوانه‌ی بذر شالی در خزانه .

اغر) ← * ؛ ع) ← * ؛

برمانیین/barəmāniyən/ (مص) : رماندن – متواری کردن.

اغر) ← * ؛ ب) ۱. برامنیین / bərāməniyən/ ، ۲. برمندنیین /barəməndəniyən/ ؛ س) برامنییـن /bərāməniyən/ ؛ ق) برامندیین /bərāməndiyen/ ؛ با) برمندییـن /baremandiyən/ ؛ آ) برمنّییـن /barəmenniyən/ ؛ ن) برمـانیین /barəmāniyən/ ؛ ع) برمـانین /barəmāneyan/ ؛ ت) برمندنئن / baremandnean/ ؛ اشر) رم-هدائن /ram-hədāən/ ؛ آک) برمانیین /baramāniyan/ ؛

برمجن/bərməjən/ (ص.نسب) : ۱. کسـی کـه عـادت بـه گریه کردن دارد . ۲. رقیق القلب – نازک دل . **نـک** : برمندوک – برمنیک .

ق) برمنیک / bərmənik/ ؛ آ) ۱.← * ، ۲.←(ق) ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) برمجن /boreməjən/ ؛

برم خیار/borom - xiyār/ (ا.مر) : خیار بزرگ درختی–این نوع خیار که به دار خیار نیز شهرت دارد جهت بـاروری نیاز به قیّم دارد .

ع) دارخیار /dāre - xeyār/ ؛ ت) دارخیـار /dārə xeyār/ ؛ آک) بوروم خیار /burum-xiyār/ ؛

برم–دار/baram-dār/ (ا.مر) : ۱. چوبی که در کنـار بوتـه‌ی خیار یا لوبیا یا انگور فرو کنند تا گیاه برای رشد بـه آن پیچیـده و بـالا رود . ۲. چـوب هـای بلنـد مزیّـن بـه پارچه‌های الوان و زیبا که به مقدار فراوان در مجـالس کشتی خاصّه عروسی‌های سنتّی مناطق تنکابن بـر پـا می دارند، تا کشتی گیران کشتی گیله مـردی پـس از پیروزی نهایی این پارچه‌ها را تصـاحب کننـد . **نـک** : چفته .

ع) ← * ؛ آک) بوروم دار /burum - dār/ ؛

برمستن/baremәstәn/ (مص) : رمیدن . **نک** : برمیین .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) برمسـتـن /barəməssən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) برمسّن /barəməssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) برمسّـن /barəmessan/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) برمسـن /barəmesen/ ؛ اشر) برمیدن /barəmidan/ ؛ آک) برمستن /baramastan/ ؛

برمسّن/barəməssan/ (مص) : از جـای جسـتن بـه علّـت ترسیدن–فرار کردن . **نک** : درم برمستن – بریتن .

اغر) برمیین /barəmiyən/ ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛

برمن/baremən/ (ف.امر) : فرار ی بده . **نک** : بریجان .

اغـر) برمـــان /barəmān/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) برمنـد /barəmənd/ ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ←(اغـر) ؛ ت) برمند /barəmand/ ؛ آک) برمان /barmān/ ؛

برمندوک/bərmənduk/ (ص.نس) : ۱. کسی که زیاد گریه کند . ۲. نیازمند– درمانده .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. برمندیـک /bərməndik/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) برمنیـک /bərmənik/ ؛ آ) ←(با) ؛ ت) برمجن /bərməjən/ ؛

برمندیک/bermendik/ (ص.نس) : کسی که با کوچکترین تحریک احساسی و عـاطفی به گریه می افتد . نک :

← *) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

برمندوک - برمنیک

ب) ←** ؛

برمنیک/bərmənik/ (ص.نسب) : همیشه گریان . نک : برمندوک - برمندیک

؛ آ) ←** ؛ برمجن /bərməjen/ ؛

برمنّیین/barəmənniyan/ (مص) : ۱. ترساندن - از جای جهاندن کسی با ایجاد ترس .۲. رم دادن . نک : درم هایتن .

اغر) برمیین /barəmiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. رم هیتن /ram - haytan/ ؛ع) برمانین /baremāneyan/ ؛ ت) برمندنئن /barməndənean/ ؛

برمه/bərmə/ (ا.مص) : گریه .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) برمه /berme/ ؛ ت) ۱.←** ، ۲. برمه /bormə/ ؛ آک) بورمه /burmə/ ؛ پ) برم /barm/ ؛

برمه برمه/berme-berme/ (ق.حا) : گریه کنان .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ آ) ←** ؛ع) برمه کنن /bermə-konon/ ؛ قص) ←** ؛ ت) برمه کنان /bərmə kənān/ ؛ آک) بورمه-بورمه /burmə-burmə/ ؛

برمه-بیاردن/bərmə-beyārdən/ (مص) : گریاندن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) برمه - بیاردن /bərmə-bəyārdan/ ؛ع) برمه-بیردن /bərnə-beyardan/ ؛ قص) ←** ؛ ت) برمه هاردن /bərmə-hārdən/ ؛ آک) بورمه بیاردن /burmə-biyārdan/ ؛

برمه - بیموئن/bərmə-bimuən/ (مص) : دچار حالت گریه شدن-شرایط دست دادن گریه از فرط تأثر یا رقّت عواطف .

اغر) برمه - کاردن /bərmə-kārdən/ ؛ ب) برمه-هکاردن /bərmə-həkārdən/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. برمه بموئن /bərmə-bəmoən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.←** ، ۲. برمه - بموئن /bərmə-bəmuən/ ؛ع) برمه بمان /bormə-bomān/ ؛ قص) برمه بموئه /berme-bemuə/ ؛ ت) برمه امن /bərmə oman/ ؛ آک) بورمه گودن /burme – gudan/ ؛

برمه چش/bərmə čəš/ (ص.مر) : ۱. چشمان آلوده به اشک. ۲. حالت چشم ها پس از گریه .

س) ←** ؛ آ) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) برمه هکرده چشم /bərməhakərdəčošm/ ؛

برمه-چش- بیّن/bermə-čəš-bayyan/ (مص.مر) : ۱. کنایه از انتظار توأم با نگرانی . ۲. آماده‌ی گریه شدن . نک : چشمو چشمو کاردن .

ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ع) پشامه بیرد /pašāmə-beyard/ ؛ قص) ←** ؛

برمه-چک/bareme-čak/ (ا.مر) : ۱. باد ماهیچه ای . ۲. گرفتگی ماهیچه‌ی پا . نک : چک پا .

ق) ←** ؛ع) چک پا /čakə-pā/ ؛

برمه - زاری/bərmə -zāri/ (ا.مص) : نک : برمه واره .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) برمه - زاری /bromə-zāri/ ؛

برمه-کاردن/bərmə-kārdən/ (مص.مر) : گریه کردن کودک - گریه کردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) برمه هاکردن /bərmə-hākərdən/ ؛ ق) ←** ؛ آ) برمه هکردن /bərmə hakərdan/ ؛ آک) بورمه گودن /burme-gudan/ ؛ پ) گریستن /garistan/ ؛ او) گرز /garz/ ؛

برمه-گلی/bərmə-gali/ (ص.مر) : ۱. گریه ی بغض آلود . ۲. در حال گریه .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) برمه-گلو /bormə-galu/ ؛ آک) بورمه گولی /burme - guwly/ ؛

برمه-واره/bərmə-vārə/ (ا.مص) : گریه زاری .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) برمه-باره /bərmə-bārə/ ؛ ن) ←** ؛ع) برمه زاری /berme-zāri/ ؛ ت) برمه زاری /bərmə-zāri/ ؛

برمه-هکن/bərmə-hakən/ (ف.امر) : گریه کن . نک : بوار .

اغر) برمه-هکان /bərmə-həkān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س)

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

برمه هــاکن /bərmə - hākən/ ؛ ق) برمـه هـاکن /-bermə hākən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(س) ؛ ع) برمه – هاکن /-bərmə hākon/ ؛ ت) برمـه هکـن /bərmə-hakən/ ؛ آک) بورمـه بکون /burmə-bakun/ ؛

برمیدن/barəmidan/ (مص) : رمیدن . **نک** : برمیین .
ع) برمسّن / baremessan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛

برمیم/baremim/ (ا.مر) : ۱. مومی که از آب کـردن عسـل به دست می آید– موم سیاه . ۲. دوختن لب .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بلم /baləm/ ؛ ق) میـم /mim/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ قص) ورمیم /var mim/ ؛ ت) بـره – موم /barə-mum/ ؛ آک) برمیم /bare-mim/ ؛

برمیین/barəmiyən/ (مـص) : از جـای جستن بـه علّت ترسیدن ناگهانی . **نک** : درم .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) برمسـتن /barəməstən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. رم هیتن /ram haytan/ ؛ ع) برمسّن /baremessan/ ؛ ت) رمسـن /ramәsən/ ؛ آک) برمییـن /barmiyan/ ؛

برن/barən/ (ا) : ۱. جوال . ۲. کیسه‌ی بافته شده از مـوی بز .

برنت/bərnet/ (ا.مک) : ۱. نام روستایی در حوزه‌ی خانقاپی سواد کوه . ۲. نام روستایی در هزار جریب

برنج/bərenj/ (ا) : نوعی آلیاژ .
اغر) ۱.←* ، ۲. برنج /bərənj/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) برنج /baranj/ ؛

برنجستانک/berenjestānək/ (ا.مـک) : روسـتایی در قـائم شهر .
ق) بینجسّونک /binjessunək/ ؛

برنجسّن/barənjessən/ (مص) : رنجیدن . **نک** : برنجیین .
اغر) برنجیین /barənjiyən/ ؛ ب) برنجییـن /barənjiyən/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. برنجسـتن /barənjestən/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) برنجسّن /barənjəssan/ ؛ ن) برنجسّـن /barənjessan/ ؛ آک) برنجسّن /baranjassan/ ؛

برنجوبن/bərənjubən/ : از روستاهای کوهسار فندرسک استر آباد – انواع ظروفی که از آلیاژ برنج ساخته شوند .

برنجی/bərənji/ (ص.نسب) : نوعی ظرف از جنس برنج .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) برنجی /bərenji/ ؛ ت) ←* ؛

برنج یکی/bərenj-yaki/ : از مکان هـای واقـع در زیـارت خاسه رود از دهات استرآباد رستاق .

برنجیلک/bərenjilak/ : از روستاهای کوهسـار فندرسـک استرآباد .

برنجیین/barənjiyən/ (مص) : رنجیدن .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. برنجسّن /barənjessən/ ، ۲. برنجسـتن /barənjestən/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲.←* ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) برنجسّـن /barənjessan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) رنجسـن /ranjəsən/ ؛ اشـر) برنجیـدن /barənjidan/ ؛ آک) برنجیین /baranjiyan/ ؛

برنه/barnə/ (ا) : ۱. سوراخ و هوا کش زیر تنور . ۲. محـلّ عبور گوسفند در آغل . ۳. اطراف – جاها . **نک** : بررا .
اغر) ۱. بـرا /barā/ ، ۲. ورا /varā/ ؛ ب) بـره /barə/ ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ت) ←(ب) ؛ اشـر) ←* ؛ آک) ←(ب) ؛

برنه/berenə/ (ص) : **نک** : تیسایه .
اشر) ←* ؛

برو/bəru/ (ف.امر) : بیا .
اغر) بیـا /beyā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) بـرو /boro/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بیه /biya/ ؛

برو-بیا/bəro-biyā/ (ا.مص) : ۱. داخل و خـارج شـدن . ۲. رفت و آمد . **نک** : بریم دریم .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) بور–برو /bur-beru/ ؛ ت) شـئن امـن /šeən oman/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) برو بیا /boro-biyā/ ؛

بروتن/barutən/ (مص) : فروختن .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) بروتـن /barutan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←* ؛ ت) روتـن /rutən/ ؛ آک) فرتن /fartan/ ؛ پ) فرختن /froxtan/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

او) فرووخش /frovaxš/ ؛

بروج/bəruj/ (ف.امر) : فرار کن . **نک** : بریج - بوریج

س) بوریج /burij/ ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ←** ؛ آک) ویـروج /viruj/ ؛

بروجن/bərujan/ (ف.امر) : فراری بده . **نـک** : بریجـان - بوریجن

اغر) برمـان /barəmān/ ؛ ب) بریجـان / borijān/ ؛ س) بوریجن /borijən/ ؛ ع) بوریجـان /burijān/ ؛ ت) ۱.←** ، ۲. بروجند /brujand/ ؛ آک) ویروجانین /virujāniyan/ ؛

بروز/bəruz/ (ص) : ۱. ظاهر- آشکار . ۲. اقرار .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشـر) ←** ؛ آک) بروز /boruz/ ؛

بروز - بموئن/bəruz-bəmuən/ (مص.مر) : اقرار کـردن - از راه عنف و فشار وادار به اعتراف شدن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بروز هدائن /bəruz-hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بـروز - هدائـن /- bəruz hədāan/ ؛ با) بروز-بموئن / bəruz-bəmuan/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بروز - هدائن /bəruz-hədāan/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بروزبمان /boruz-bomān/ ؛ ت) مقر امن /moqor oman/ ؛ اشر) بروز - هدائن /bəruz-hədāən/ ؛ آک) بروز بدا /buruz-bedā/ ؛

بروز - بیاردن/bəruz-biyārdən/ (مص.مر) : با فشار کسی را وادار به اقرار کردن .

اغر) بروز - هدائن /bəruz-hədāən/ ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) بـروز - بیـاردن /bəruz-beyārdan/ ؛ ع) بـروز بـیردن /boruz-beyardan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) مقــرآردن /moqor ārdən/ ؛

بروزه/beruze/ (ا) : ۱. شایعه . ۲. جار و جنجال - بیهوده . **نک** : باهوت باهوت .

اغر) بئوت-بئوت /baut-baut/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛

بروز - هدائن/bəruz-hədāən/ (مص.مر) : ۱. گواهـی دادن - افشا کردن . ۲. اعتراف و اقرار کردن.

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ۱.←** ، ۲. بروز - هاکردن /bəruz-hākərdan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←** ؛ ع) بروزهادان /boruz-hādān/ ؛ ت) بروز دئن /bəruz-daan/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) بروز دان /buruz-dān/ ؛

بروش/baruš/ (ف.امر) : بفروش . **نک** : برش .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قـص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشـر) بفروش /bafruš/ ؛ آک) ←(اشر) ؛

بروش/baroš/ (ف.امر) : ۱. با چوب بلند گردو را از درخـت پایین بریز . ۲. به شدّت کتک بزن . **نک** : درش .

اغــر) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) بـــرش /baroš/ ؛

بروشت/barošt/ (ص.مف) : ۱. کتـک خـورده . ۲. میوه‌ی فرو ریخته از درخت و به ویژه گردویی که در اثر تکـان دادن و ضربه وارد ساختن به درخت ، فرو ریخته باشد.

اغر) بروشته /baroštə/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛

بروشتن/baroštən/ (مص) : ۱. به شـدّت زدن . ۲. تکـاندن میوه ی درخت با چوب بلنـد . ۳. کنایـه از بـد و بـیراه گفتن- فحّاشی . **نک** : برشتن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) بروشـتن /baruštan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) برشـــتن /baroštan/ ؛ ت) بیشتن /bištən/ ؛

بروم/bərum/ (ق) : بیرون . نک : بریم - دیا - دیاور

اغر) بریم /bərim/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ قص) بیرون /birun/ ؛ پ) برون /bərōn/ ؛

برونی/bəruni/ (ا) : بورانی . **نک** : برانی .

اغر) برانی / borāni/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. برنـی /borni/ ؛ ق) چنگل مـاس /čangele mas/ ؛ ن) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) بورانی /borāni/ ؛ آک) برونی /boroni/ ؛

بره/barə/ (ا) : ۱. راه باریک در محوّطه‌ی آغل برای بیرون آوردن و دوشیدن گوسفندان . ۲. بخش بریـده شـده‌ی مرز در شالیزار کـه آب از آن جـا بـه کـرت پـایین تـر سرازیر می شود . ۳. سوراخ **نک** : بره غلد .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

بره/bəre/ (**ا.مص**) : تفت دادن - بریان کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـــری /bəri/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛*ع)* ←* ؛ *قص)* بریـان /beryān/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

بره/bare/ (**ا**) : ۱. شیر و محصولات دامی . ۲. سنگ چین . ۳. مکانی زاویـــه مـانند کـه احشـام شـیرده را، هنـگام دوشیدن، در پشت آن قرار دهند و به تدریج گوسفندان را به طرف رأس این زوایه هدایت کنند. حیوانات یکـی یکی، دوشیده شده و به سربره هدایت می شوند .

آ) ←* ؛

بره/berə/ : اهرم . **نک** : بر .

ق) کِر /karə/ ؛ *ن)* بر /bər/ ؛*ع)* ←(ن) ؛ *ت)* بر /ber/ ؛

بره/barə/ : **نک** : بن قل .

اغر) ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

بره/barə/ (**ا**) : ۱. بهره- سود - درآمد . ۲. اجاره بها . **نک** : برجه .

اغر) ۱. برجه /barejə/ ، ۲. بریجـــه /barijə/ ؛ *ب)* ←(اغـر) ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *قـص)* بـــهره /bahre/ ؛ *ت)* بــــئره /baarə/ ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲. بهره جه /bahrə-jə/ ؛

اغر) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

بره برن/barə-barən/ (**مص.مر**) : جـــدا کـردن گوسـفندان شیردار و هدایت کـردن آنـان بـه جـایی در آغـل کـه گوسفندان را می‌دوشند .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ ق) بره بوردن /barə bavəvdən/ ؛

بره-بره/bəre-bəre/ (**ا.مـــص**) : آب و تـاب دادن در بیـان موضوعی .

اغر) بره – بـره /barə - barə/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *آک)* شرّ و کشافه /sarro-ksāfə/؛

بره – بزئن/barə-bazoən/ (**مص.مر**) : هدایت گوسفند مادّه به مکانی مخصوص ، برای شیر دادن به برّه های غیر. **نک** : دال بزان .

ب) ←* ؛ ق) بره – بزئـــن /bare-bazoen/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ت)* بره زئن /barə zaan/ ؛

بره-را/barə-rā/ (**ا.مر**) : ۱. سوراخ و هواکش زیر تنور . ۲. محلّ عبور گوسفند در آغل .

اغر) بـرا /barā/ ؛ *ب)* ۱.←(اغـر) ، ۲. بـره /barə/ ؛ *س)* ۱. بـــره /barə/ ، ۲. ره /rə/ ؛ ق) ←(ب) ؛ بـــا) ۱.←(ب) ، ۲. بهره / bahrə/ ؛ *آ)* ←(ب) ؛ *ن)* ←(ب) ؛*ع)* ←* ؛ *ت)* بره /barə/ ؛

بره سر/barə-sər/ (**ا.مر**) : محلّ دوشیدن گوسفندان .

ت) ←* ؛

بره سری/barə sari/ : سرکشی کردن به آب راه‌های زمین شالیزاری .

س) ←* ؛ *ت)* بره دئن /barə daan/ ؛

بره-سری/barə-sari/ (**ص.نسب**) : ۱. مزد آبداری . ۲. سود . **نک** : بری سری .

اغـر) ۱. بریجـه /barijə/ ، ۲. برجـــه /barejə/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* بره – سری /bare - sari/ ؛

بره-غلد/qald – barə/ (**ا.مـــر**) : راه بـاریک در محوّطـه‌ی آغل برای بیرون آوردن و دوشیدن گوسـفندان . نـک : بره

اغـر) بـــره /barə/ ؛ *ب)* بــــره غلـــــد /bare-qald/ ؛ *س)* ۱.←(ب) ، ۲. وره غلد /varə-qald/ ؛ ق) ←(ب) ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. بـره غلـت /barə - qalt/ ؛ *ن)* ←* ؛*ع)* بـر غلـت /barə - qalt/ ؛ *ت)* بــــره گلـــو /barəgolu/ ؛ *اشـر)* ←(ت)؛

بره کر/bare kər/ (**ا**) : **نک** : برک .

اغـر) ۱. برکـه /barekə/ ، ۲. بـــرک /barək/ ؛ *ب)* برکـــر /barkər/ ؛ ق) ←* ؛ *ن)* برکـــر /barkar/ ؛*ع)* ←(ن) ؛ *ت)* ←(ن) ؛ *اشر)* ←(ن) ؛

بره-موم/barə-mum/ (**ا.مر**) : ۱. مومـــی کـه از آب کـردن عسل به دست آورند . ۲. لب را دوختن . **نک** : برمیم .

ق) میـــــم /mim/ ؛ *آ)* ←(ق) ؛*ع)* ←(ک) ؛ *ت)* برمــــــوم /barmum/ ؛ *آک)* برمیم /baremim/ ؛

بره- هادان/bərə-hādān/ (**مـــص.مـــر**) : ۱. سـرخ کـردن – تفت دادن – تفت دادن گوشت و سبزی بـــه انـدازه ای که آب آن‌ها بخار شود – بو دادن . ۲. امساک کردن ۳. موضوعی را با آب و تاب و به صورت مبالغه آمیز بیان

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

کردن **نک** : بره هدائن .

ب) بـره هدائـن /bəre-hədāən/ ؛ ق) بـره هدائـــن /bəre hədāən/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←* ؛ قص) بـره هدائـــن /bəre-hedāan/ ؛ ت) بره دئن /bere daan/ ؛

بری/beri/ (ا) : **نک** : بره .

اغر) ←* ؛ ت) ←* ؛

بری/bəri/ (ا) : **نک** : بابی .

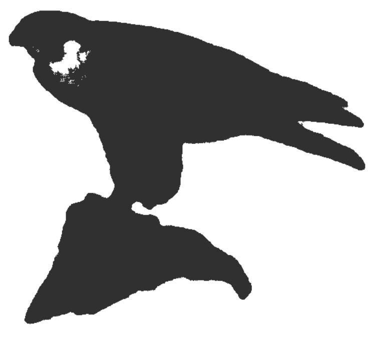
اغر) بره /bəre/ ؛

بری/bari/ (ا) : چوبی بلند که با آن آتش تنور یـا اجـاق را به هم می زنند . **نک** : بریزدو .

س) ←* ؛

بری/bari/ (ا) : از انواع قرقی .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بحری / bahri/ ؛ ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بحری قوش /bahri quš daan/ ؛



بری

بریان/bəryān/ (ص) : ۱. تفت داده شده . ۲. بریان . **نـک** : بره .

اغر) ۱. بریـانی /bəryani/ ، ۲. بـــره /bəre/ ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) بوریان /buryān/ ؛ اشر) ←* ؛

بریان-کاردن/bəryān-kārdən/ (مص.مر) : برشته کردن . **نک** : بییشتن .

اغر) ←* ؛ س) بریان هاکردن /bəryān-hākerdən/ ؛ ق) بریون هاکردن /bəryunhākerden/ ؛ قص) بریان کاردن /beryun-kārdan/ ؛ ت) بوریان هکردن /buryān hakərdən/ ؛ اشر) بریان – هاکئردن /bəryān-hākoərdan/ ؛ آک)

بریان-کان/bəryān-kān/ (مص.امر) : برشته کن . **نـــک** : ببیج .

اغر) ←* ؛ ع) ببیج /babij/ ؛ ت) بوریـان هکـن /buryān hakən/ ؛ اشر) بریـان – هـاکئن /bəryān-hākoən/ ؛ آک) ←(ع) ؛

بریان-هاکئن/bəryān-hākoən/ (ف.امـــر) : بریـان کـن– سرخ کن– کباب کن . **نک** : بوریج .

اغر) بریـان-هکـان /bəryān-həkān/ ؛ ق) بریـون هـاکن /bəryun hāken/ ؛ ع) ببیج /babij/ ؛ ت) ۱. بوریـان هکـن /buryān hakən/ ، ۲. ببیـــج /bebij/ ؛ اشـر) ←* ؛ آک) ←(ع)؛

بریانی/bəryāni/ (ص.نس) : ۱. دانه‌ی گندم یا برنج برشـته شده . ۲. گوشت و پیاز چرخ کرده که آن را تفت دهنـد . ۳. تنقّلاتی آمیخته با برنج، شاهدانه ، گنـدم، کنجـد، روغن و نمک . **نک** : بائو .

اغر) ←* ؛ ب) بوریشت /bavrišt/ ؛ س) ۱. بره هدا /bərə hədā/ ، ۲. بریونـی /bəryuni/ ؛ ق) ۱. بپـوک /bapuk/ ، ۲. بائو /bāu/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(ب) ؛ ت) ببیشـته /bebištə/ ؛ اشر) ←* ؛

بری بزوئن/bəri-bazoən/ (مص.مر) : برش دادن چوب .

ب) ←* ؛ س) بری هاکردن /beri - hākerdən/ ؛ ق) ←* ؛ ت) بینه زئن /binə zaan/ ؛

بریت/bərit/ (ا) : شارب – سبیل .

ق) بریت /barit/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ پ) اپروشت / /aprušt ؛

بریتن/boritən/ (مص) : گریختن – فرار کردن .

اغر)←*؛ب) ←* ؛ س) بورتیـن /buritən/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. بتتن /batətən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. بپّرسّن /bappərssan/ ، ۲. برمسّن/barəməssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بوریتن /buritan/ ؛ ت) ۱. اوریتن/oritən/، ۲.اوروتن /orutən/ ؛ آک) ووریتن

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

/voritān/ ؛ پ) ویرختن /virəxtan/ ؛

بریج/borij/ (ف.امر) : فرار کن - بگریز . **نک** : درشو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بوریج /burij/ ؛ ق) بتج /batej/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) بروج /bəruj/ ؛ اشر) بگئروز /bəgoəruz/ ؛ آک) وریج /vurij/ ؛

بریجان/borijān/ (ف.امر) : فراری بده - بگریزان .

اغر) ۱.←* ، ۲. برمان /barəmān/ ؛ ب) ←* ؛ س) بوریجن /borijən/ ؛ ق) برمن /barmən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) برمان /barəmān/ ؛ ع) بوریجان /burijān/ ؛ ت) بروجند /bərujand/ ؛ اشر) بگئروزان /bəgoəruzān/ ؛ گ) ویریجان /voirijān/ ؛

بریجان/bərijān/ (ا.مک) : ۱. از دهکده های بهشهر . ۲. روستایی از دهستان میان دو رود ساری .

بریجه/barije/ (ا) : ۱. مزد آب داری . ۲. سود . ۳. بهره‌ی مالکانه . **نک** : برجه - بری سری .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) برجه /barejə/ ؛ ت) بئره جه /baarəjə/ ؛

بریجه کاردن/bərijəkārdən/ (مص.مر) : سرخ کردن - برشته کردن . **نک** : بوریشتن .

اغر) ←* ؛ ق) ۱. بره هدائن /bərəhədāən/ ، ۲. بوریشتن /bavrištən/ ؛ آ) بریج هکردن /bərij-hakərdan/ ؛ ع) ببیشتن /babištan/ ؛ ت) بیشتن /bištən/ ؛ آک) بیشتن /bištan/ ؛ پ) بریشتن /brištan/ ؛

بریجه کان/bərijəkān/ (ف.امر) : برشته کن . **نک** : بوریج.

اغر) ←* ؛ ق) بوریج /bavrij/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ببیج /babij/ ؛ ت) ببیج /bebij/ ؛ آک) ←(ع) ؛

بری-دئن/bərideən/ (مص.مر) : ۱. تفت دادن - سرخ کردن . ۲. امساک کردن . **نک** : بره هدائن .

اغر) بره هدائن /bəre- hədāən/ ؛ س) بره هدائن /-bərə hədāən/ ؛ آ) بره هدائن /bəre-hədāan/ ؛ ع) بره هادان /berə-hādān/ ؛ ت) بره دئن /bere daan/ ؛

بریر/barir/ (ا.مک) : درّه و گوسفند سرایی در کلاردشت چالوس .

بریز/bariz/ (ف.امر) : ۱. بریز . ۲. جاکن . **نک** : بکلان .

س) بشند /basənd/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بشن /basən/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) بکلان /baklān/ ؛

بریزدو/barizdo/ (ا) : چوبی بلند که با آن آتش تنور را هم زنند .

س) بری /bari/ ؛ ق) زرین /zarin/ ؛

بریزن/bərayzən/ (ا.مر) : زن برادر .

اغر) ۱. برار-زن / bərār-zan/ ، ۲. زن برار /zan-bərār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) بریزن /bərizən/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) برار زن /berār-zən/ ؛ ت) برارزن /bərār zən/ ؛ آک) برار زن /barār-zan/ ؛

بری سری/barisari/ (ص.نس) : ۱. مزد آب داری . ۲. سود.

اغر) ۱. بریجه /barijə/ ، ۲. برجه /barejə/ ؛ ب) بره سری /barə-sari/ ؛ س) بره سری /bare-sari/ ؛ ق) ←(اغر) ؛

بریش محلّه/bariš- məhallə/ (ا.مک) : از محلّه های سادات محلّه‌ی رامسر .

بریک/barik/ (ص) : باریک .

ت) ←* ؛

بریکلا/berikelā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پایین میان رود نور .

بریک نون/bərikenun/ (ا.مر) : نان لواش . **نک** : بریک نان .

اغر) لواش نون /ləvāš nun/ ؛ س) نون نازک /nun-nāzek/ ؛ ق) ←* ؛ ع) لواش نون /levāše-nun/ ؛ ت) بریک نان / barik-nān/ ؛ آک) باریکه نون /bārikə-non/ ؛

بریم/bərim/ (ق) : ۱. ایوان پشت خانه . ۲. بیرون . **نک** : در .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آک) بورین /burin/ ؛ پ) برن /bəron/ ؛

بریم بردن/bərim-bordən/ (مص.مر) : ۱. بیرون رفتن . ۲. کنایه از اجابت مزاج . **نک** : دیرگابوردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بیرون-بردن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/birunburdən/ ؛ ع) بیرون بشین /birun - bašyan/ ؛ قص) بیرون بوردن /birun- burdan/ ؛ آک) بورین بوردن /burin - burdan/ ؛

بریم جیب/bərimjib/ (ا.مر) : جیب بیرون لباس . نک : دیرگاجیف .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ قص) بیرون کیف /birun - kif/ ؛

بریم خانه/bərim-xānə/ (ا.مر) : نک : بریم خنه .

بریم خنه/bərim xənə/ (ا.مر) : ۱. بیرون از خانه – حیاط . ۲. داخل شدن و خارج گشتن از خانه به صورت متوالی.

اغر) بریم خانه /bərim-xānə/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. خنه بریم /xənə-bərim/ ؛ ق) ←** ؛ ع) درگادله /dergā-delə/ ؛ قص) ←** ؛ ت) درگادله /dərgā-dələ/ ؛

بریم در شو/bərim daršu/ (ص.فا) : آن که با دیگران نشست و برخاست کند .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ددری /dadari/ ؛

بریم–دریم/bərim-darim/ (ا.مص) : ۱. به طور مکرّر رفت و آمد کردن . ۲. خارج و داخل شدن . نک : درگادله .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) در بیرون /darbirun/ ؛ آ) ←** ؛ ع) درگادله /dergā-delə/ ؛ ت) درگادله /dərgādələ/ ؛ اشر) برو–بییا /bəro-biyā/ ؛ آک) بورین–دورین /burin-dorin/ ؛

بریم–شویی/bərim šuiy/ (ا.مص) : اسهال . نک : دیرگاشویی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) بیرون – روی /birun ravi/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) بیرون شویی /birun - šuiy/ ؛ ت) ←(ق) ؛ آک) بورین شویی /borin-šuiy/ ؛

بریم–ور/bərim var/ (ص.نس) : ۱. بیرون از خانه . ۲. اسبی که در خرمن گاه در مدار بیرونی خرمن می چرخد . ۳. بیرون . نک : دیرگاورد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) بیرون – آرمه /birun-ārmə/ ؛

بریم–ور–اسب/bərim-var-asb/ (ا.مر) : اسبی که در خرمن کوبی در مدار بیرونی خرمن می چرخد . نک : دیر گاورد .

اغر) ←** ؛ ب) بریم–ور /bərim-var/ ؛

بریمی/bərimi/ (ص.نس) : کسی که اغلب در بیرون از خانه به سر می برد . نک : دیرگامج .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) بیرونی /biruni/ ؛

برین/barin/ (ف.امر) : امر به ریدن – برین . نک : دمیز .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛ پ) برین /brin/ ؛

برین/bərin/ (ا) : کنده‌ی درخت . نک : دارکانده .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) بینه /binə/ ؛

برین/barin/ : از روستاهای کوهسار فندرسک استرآباد .

برین/bərin/ (ا) : نک : گالی گالی .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ باس) برین /brin/ ؛

برینگا/bəringā/ (ا) : زمان چیدن و تراشیدن پشم گوسفند.

آ) ←** ؛ ت) بینگا /bingā/ ؛

برینه/bərinə/ (ص) : برهنه – لخت – عریان . نک ، برنه

اغر) برنه /bərənə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) برهنه /bərəhnə/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. برینّه /bərinnə/ ؛ ع) برنه /berenə/ ؛ قص) برهنه /berehne/ ؛ ت) برنه /beranə/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) برانده /brāndə/ ؛ پ) برهنک /brahnak/ ؛

برین هاکردن/bərin-hākərdən/ (مص.مر) : قطعه قطعه کردن .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ ع) بینه بزان /bine- bezān/ ؛ قص) ←** ؛ ت) بینه زئن /binə-zaan/ ؛ پ) بریتن /britan/ ؛

برینه–برینه/bərinə-bərinə/ (ا.مص) : تکّه تکّه کردن چوب – قطعه قطعه کردن چوب . نک : گالی گالی .

ب) بینه بینه /binə-binə/ ؛ س) ←** ؛ ق) برین – هاکردن /bərin-hākərdən/ ؛ ن) ورینه‌ورینه /vərinə-vərinə/ ؛ ع) بینه بزان/binə-bezān/ ؛ قص) ۱.←** ، ۲. بینه هکردن /binə-hakərdən/ ؛ ت) بینه‌زئن/binəzaan/ ؛ آک) بینه بینه گودن

آوانوشت : a = (اَ) ə = (فتحه کوتاه) e = (اِ) ā = (آ) u = (او) i = (ای) b = (ب) p = (پ) t = (ت،ط) s = (ث،س،ص) j = (ج) č = (چ) h = (ح،ه) x = (خ) d = (د) r = (ر) z = (ز،ض،ظ،ذ) ž = (ژ) š = (ش) f = (ف) q = (ق،غ) k = (ک) g = (گ) l = (ل) m = (م) n = (ن) v = (و) y = (ی) aw = (اَو) ow = (او)

/bine-bine-gudan/ ؛ پ) بریتن /britan/ ؛

بریونی/bəryuni/ (ص.نس) : ۱. دانه گندم یا برنج برشته شده . ۲. گوشت و پیاز چرخ کرده که آن را تفت داده باشند . **نک** : بریانی .

س) ←* ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←* ؛

بری هادائن/bri-hādāan/ (مص.مر) : ۱. چرخاندن و سرخ کردن و تفت دادن . ۲. کنایه از آزار دادن .

ب) بره - هدائن /bəre-hədāən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بره هدائن /bəre hədāən/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ ع) بره هادان /berə-hādān/ ؛ ت) بره دئن /bere daan/ ؛ پ) بریتن /britan/ ؛

بریین/bariyən/ (مص) : ریدن . **نک** : دمیشتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بریین /bariyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بریین /baryan/ ؛ ت) رئن /reən/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) بریین /bariyan/ ؛ پ) ریتن /rītan/ ؛

بز/bəz/ (ا) : بُز .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) بوز /buz/ ؛ پ) بز /buz/ ؛

بزائن/bəzāən/ (مص) : زاییدن . **نک** : بکردن - باشتن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بزائن /bezāən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بزائن /bezāən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بزائن /bəzāan/ ؛ ن) بزائن /bazāan/ ؛ ع) بداشتن /bedāštan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) زاسن /zāsən/ ؛ اشر) بزاییدن /bəzāidan/ ؛ آک) بزائن /bazāan/ ؛ پ) زاتن /zātan/ ؛ او) زن /zan/ ؛

بزاییدن/bəzāidan/ (مص) : زاییدن . **نک** : بزائن .

ق) بزائن /bezāen/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بداشتن /bedāštan/ ؛ ت) زاسن /zāsən/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بزازن/bəzā-zan/ (ص.مف) : زائو . **نک** : چلیک مار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) زائو /zā-u/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) زائو /zāou/ ؛ آک) بچیه زنای /bačiye-zenāy/ ؛

بزاسری/bozāsərəy/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه‌ی علمده نوشهر .

بزان/bəzān/ (مص) : زدن- زدن ناگهانی . **نک** : بزوئن .

ب) بزوئن /bazuən/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←* ؛ آک) بزان /bezān/ ؛

بزئن/bazoən/ (مص) : زدن - ضربه وارد ساختن - تنبیه کردن . . **نک** : بزوئن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بزوئن /bazuən/ ؛ آ) بزوئن /bazuan/ ؛ ع) بزان /bezān/ ؛ قص) ←* ؛ ت) زئن /zaan/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) زن /zen/ ؛ پ) زتن /zatan/ ؛

بزبرچ/bəze-parč/ (ا.مک) : از مراتع لنگای عبّاس آباد .

بزبل تک/bəzbəltək/ (ا.مر) : زنگوله بال - از پرندگان خشک زی .

اغر) ←* ؛ ع) سیّه تک /sayyetak/ ؛

بزپا/bəz-pā/ (ص.مر) : خرگوش سم دار (در باور عوام) .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بزلینگ /bəzeling/ ؛ ع) بزپا /bəzepā/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) بزپا /bəzəpā/ ؛

بزپل/bəze - pal/ (ا.مر) : آغل محصور شده با سر شاخه های درخت . **نک** : بزچفت .

ق) پل /pal/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ع) بزپل /bezə-pel/ ؛ آک) بوزجا /buze-jā/ ؛

بزپل/bəzepəl/ : نام پلی قدیمی در محلّه‌ی قنبر آباد بهشهر .

بزپل/bəzo pəl/ (ا.مر) : ۱. پل تنگ و باریک که از تنه‌ی درختان ساخته شود . ۲. به سبب توانایی بز و کل در صخره نوردی و عبور از راه‌های باریک ودشوار،هرگونه پل باریکی را در اصطلاح (بزپل) یا پُل بُز رو نامند .

اغر) ←* ؛ ب) بزپل /pəl - bəze/ ؛ س) بزپل /bəz-pəl/ ؛ ق) تاپل /tāpəl/ ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بزپل /bezə-pəl/ ؛ ت) بزپل /bezpəl/ ؛ آک) گله پورد /gale-purd/ ؛

بزپور/bəz-pur/ (ا.مر) : آغل طبیعی گوسفندان در شکاف کوه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پور /pur/ ؛ با)۱.←* ، ۲. بزلی /bəzeli/ ؛ آ) بز پور /bəzepur/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ن) ←(آ) ؛ع) بزلوک /bezə-luk/ ؛

بز-په/bəz-pe/ (ا.مر) : چوپان گلّه‌ی بز .

اغر) بز-په /bəz-pe/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بزپه /bəzəpe/ ؛ ن) بزپی /bəzpəy/ ؛ع) بزگالش /bez-gāleš/ ؛ ت) بزگالش /bəz gāləš/ ؛ آک) بوز گالش /buz - gāləš/ ؛

بزپه/bəzəpə/ (ا) : وسیله ای در گاو آهن برای کم و زیاد کردن عمق شخم . نک : اشکنبج .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛



بزپه

بزپی/bəzpəy/ (ا.مر) : نک : بزپه .

ق) ←* ؛ ن) ←* ؛ آک) بوزپی /buz-pay/ ؛

بزّتی/bəzzeti/ (ا.مص) : اخم و تخم .

ب) ←* ؛ ق) بیزوبق /bizubəq/ ؛ قص) یزرتی /yezerti/؛

بزتی/bəzti/ (ا.مر) : نک : بزتی لا .

اغر) بزتیلّاغ /bəz-tillāq/ ؛

بز – تی لا/bəz-tilā/ (ا.مر) : چوبی با سر برگشته که پای بز را با آن نگه می دارند و بلندای آن حدود دو متر است و موارد استفاده ی متعدّد ی دارد .

اغر) ۱.←* ، ۲. تیلّاق /tillāq/ ؛ ب) ۱. بزتی -لا /bəz-tilā/ ، ۲. تـی- لا /tilā/ ؛ س) ۱. بز-خلنگ /bəz-xaleng/ ، ۲. هلنگ /hələng/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. خلنگ /xələng/ ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲.←(ق) ؛ ت) بزچو /bəze-ču/ ؛ اشر) تیلاق /tilāq/ ؛

بزجنگل/bəz-jəngəl/ (ا.مر) : بز مادّه‌ی یک ساله . نک : بزکاهار .

آ) ←* ؛ ت) جینگال /jingāl/ ؛

بزچشم/bəz-češm/ (ص.مر) : ۱. خیره سر . ۲. کنایه از بی حیا .

اغر) ←* ؛ س) بزچش /bəz-češ/ ؛ ق) بز /bəz/ ؛ آ) ←*؛

بزچف/bəzčaf/ (ا.مر) : بز مجّه - از گروه سوسمارها - حیوانی بد هیبت که از غفلت چوپان استفاده کرده و از شیر بز تغذیه می‌کند . نک : بزچو .

اغر) بزغاله مهر /bəzqālə-mahar/ ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛



بزچف

بزچفت/bəze-čaft/ (ا.مک) : روستایی در کنار بابل .

بزچفت/bəzečaft/ (ا.مر) : آغل محصور شده با سرشاخه های درخت .

اغر) ۱.←* ، ۲. چفت /čaft/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بزچفت /bəz-čaft/ ؛ ق) بزچفت /bəz.čaft/ ؛ با) ←* ؛ آ) بزپل /bəze-pal/ ؛ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) چفت /čaft/ ؛ آک) بوزجا /buz-jā/ ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

بزچو/bezečū/ (ا.مر) : **نک** : بزتی لا .

اغر) بزتیلّـــاغ /bəz-tillāq/ ؛ س) بزتیـــلا /bəz-tilā/ ؛ ق) بزهلنگ /bəz helang/ ؛ ت) ←* ؛

بزچه/bozačə/ (ا.مر) : بزغاله .

ت) ←* ؛

بزچه گالش/bozačə-gāləš/ (ص.مر) : چوپـان مخصـوص بزغاله .

اغر) بزغاله گالش /bəzqālə-gāləš/ ؛ ت) ←* ؛

بز-خلنگ/bəz-xaləng/ (ا.مر) : چوبی با سر برگشـته کـه پای بز را با آن نگه می‌دارند . **نک** : بزتی لا .

اغر) بزتیلّاغ /bəz-tillāq/ ؛ س) ←* ؛ ق) خلنـگ /xaləng/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) قولنگ /qulang/ ؛

بزخو/bəze -xo/ (ا.مر) : ۱. میان خواب و بیداری . ۲. کنایه از افراد کم خواب .

اغر) بلبل - خو /bəl bəl - xo/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بزخو /bəze-xu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. تـیرنگه-خـو /tirənge-xo/ ؛ اشر) ←* ؛ اَک) بوزخو /buzə-xow/ ؛

بزخو/bəzxu/ (ا.مص) : کمین - کمین کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پـس - خـو /pəsxu/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ع) ←* ؛

بزدائن/bozdāən/ (مص) : پریدن - جهیدن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. وزدائـــن /vozdāən/ ؛ ب) بوزّیـــــن /bavəzziyən/ ؛ ق) بوزیـــن /bavəziyən/ ؛ ت) وازیتـــن /vāzeytən/ ؛ اَک) وازگودن /vāz-gudān/ ؛

بزدانیین/bozdāniyən/ (مص) : پراندن .

اغر) ←* ؛ ق) بپیرنّیـــن /babpərenniyən/ ؛ ت) وازهـدن /vāzhadan/ ؛ اَک) وازدان /vāz-dān/ ؛

بز-رج/bəze-raj/ (ا.مر) : ۱. جای پای بز . ۲. ردّمحو شـده و ناپیدا . ۳. کنایه از تقلید کورکورانه .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بزکـل /bazəkəl/ ؛ بـــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بزکل /bəze-kel/ ؛ اشر) ←* ؛ اَک) بوزرچ /buzərač/ ؛

بز-رو-په/bə-zru-pe/ (ا.مک) : روسـتایی از دهسـتان بنـد پی بابل که نام دیگر آن بز رودپی است .

بز-ری/bəz-rəy/ (ا.مـر) : ۱. راه بـاریک . ۲. راه بـز رو در کوهستان .

س) بـزرا /bəz-rā/ ؛ آ) بـزرا /bəzə-rā/ ؛ ن) ←* ؛ قـص) بـزرا /bez-ra/ ؛ ت) بزریســی /bəze risi/ ؛ اَک) بـوزرا /buzerā/ ؛

بزری/bəzrəy/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در مسیر مالرو سی سنگان به کجور .

بز-ریش/bəze-riš/ (ا.مر) : دم اسبیان - گیاهی علفی کـه در حاشیه‌ی جویبارها و زمین نمناک روید . **نک** : اسب دم .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بزریش /bəzəriš/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

بزسا/bəze-sā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندپی بابل .

بزسف/bəz saf/ : جوجه تیغی .

س) ←* ؛ اَک) فیوره /fiorə/ ؛

بز-سف/bəze-saf/ (ا.مر) : بزی که آفتاب را دوست داشته و از سایه گریزان باشد . این حالت در اثر نوعی بیمـاری در حیوان ، پیدا شود

آ) ←* ؛

بـزغ/bazəq/ (ف.امـر) : ببلـع - بخـور - امـر بلعیـدن از سرتحکّم و تحقیر .

اغـر) بلـف /baləf/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) ←* ؛ اَک) وزق /vazaq/ ؛

بزغاله//bəzqālə (ا) : بزغاله .

اغر) ۱.←* ، ۲. بزکاته /bəz kātə/ ؛ ب) بزکلـه /bəz-kolə/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ۱. بزکتـه /bəz-kətə/ ، ۲. بزکلـه /bəzkələ/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بـزگلـه /bəzgələ/ ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) ←* ؛ ت) بزچه /bezačə/ ؛ اشر) ←* ؛ اَک) بوزغالای /buzqālāy/ ؛

بزغالـه-مـهر/bəz-qālə-mahar/ (ا.مـر) : بزمجـه . نـک : بزچو.

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛

بزفتی/bezafti/ (ا.مص) : ۱. اصراف در خـوردن غـذا - زیـاده روی در غذا . ۲. شتـاب در خـوردن بـدون در نـظر گـرفتن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

میزان غذا و سهم دیگران .

بزقسّن/bazeqessan/ (مص) : ۱. خوردن غیر مؤدّبانه . ۲. تعجیل در صرف غذا و بلعیدن آن .

ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ قص) ← * ؛ آک) وزقستن /vaza qastan/ ؛

بزکاپ/bəzekāp/ :

از فنون کشتی بومی با میاوند. کشتی‌گیر چالاک‌تر درصورتی که پای چپ حریف جلو باشد، پای راستش را به داخل دو پای او برده و از قسمت داخل به مچ پای چپ حریف قلاب نموده و به طرف خود می‌کشد که در اثر این فن کشتی‌گیر مقابل، با باسن بر روی زمین می‌نشیند. این حرکت ناگهانی است و به علّت سرعت فن و نبودن زمان مناسب جهت عکس‌العمل ، بدل هم ندارد.

بزکاهار/bəz-kāhār/ (ا.مر) : بز مادّه ی یک ساله .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) کاهار /kāhār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. ←(ق) ، ۲. بز-جنگل /bəz-jəngəl/ ؛ ن) که - آر /keār/ ؛ ع) ← * ؛ ت) کاآر /kāār/ ؛

بزکته/bəz kətə/ (ا.مر) : بزغاله . **نک** : بزغاله .

اغر) بز-کاته /bəz-kātə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) بزکله /bez-kolə/ ؛ ت) ۱. بزچه /bəzačə/ ، ۲. بزکولی /bəzkuli/ ؛

بز-ککاک/bəz-kekāk/ (ا.مر) : پشگل بز .

اغر) بز-ککّلا /bəz-kəkkəlā/ ؛ ب) ۱. ←(اغر) ، ۲. ککاک /kekāk/ ؛ س) ۱. کیکاک /kikāk/ ، ۲. کک-کلا /-kek /kelā ؛ ق) بز زور /bəzə zur/ ؛ با) بز زور /bəze-zur/ ؛ آ) ۱. ←(با) ، ۲. پشکول /pəškul/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بز - پشکل /bezə -paškal/ ؛ ت) ←(با) ؛ اشر) پشکل /pəškəl/ ؛ آک) بوزگی /buze gi/ ؛

بزکل/bəz-kal/ (ا.مر) : ۱. بزنر و تخمی - بز نر و جوان . ۲. بز پیشاهنگ .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱. ← * ، ۲. کل-کاهار /kal-kāhār/ ؛ ن) ← * ؛ ع) کل-بز /kalə-bəz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) بوزکل /buz-kal/ ؛

بزکل/bəze-kal/ (ا.مر) : ۱. جای پای بز . ۲. کنایه از تقلید کورکورانه . **نک** : بزرج .

س) بزرج /bəz-raj/ ؛ ق) بزکل /bəzəkel/ ؛ ت) ۱. بزکِل /bəzekel/ ، ۲. بزریسی /bəzerisi/ ؛

بزکله/bəz-kolə/ (ا.مر) : بزغاله . **نک** : بزغاله .

اغر) ۱. بزکاته / bəz-kātə/ ، ۲. بزکاله /bəz-kālə/ ؛ ب) ← * ؛ س) بزکته /bəz-kəte/ ؛ ق) بزکله /bəz kələ/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ← * ؛ ت) ۱. بزچه /bəzače/ ، ۲. بزکولی /bəzkuli/ ؛ آک) بوز کوله /buz-kulə/ ؛

بزکلیج/bəz-kalij/ (ا.مر) : بز نر یک ساله .

س) ۱. ← * ، ۲. بزکله /bəz -kələ/ ؛ ق) ککّله /kəkkələ/ ؛ با) کل - کله /kal - kələ/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) کل-چگیز /kal-čagiz/ ؛ ت) کل جینگال / kal jingāl/ ؛



بزکله

بز-کوار/bezkə vār/ (ا.مر) : ۱. بزیک تا دو ساله . ۲. بز یک ساله . **نک** : چگیز - کاهار .

ب) ← * ؛ س) بزکاهار /bəz-kāhār/ ؛ ق) کاهار /kāhār/ ؛ ت) کاآر /kāār/ ؛

بزکوهی/bəze-kuhi/ (ا.مر) : ۱. کل . ۲. پازن . **نک** : اشکار بز .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ت)* کل /kal/ ؛ *اک)* ←*(ت)* ؛

بزگالش/bəz-gāləš/ (ا.مر) : **نک** : بزپه .

ع) ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اک)* بوزگالش /buzgālaš/ ؛

بزگئشت/bezgoəšt/ (ف/ا.مص) : بگذشت - در اصطلاح به سیر شدن زمان اطلاق شود .

اشر) ←* ؛

بز-گر-کاک/bəz-gar-kāk/ (ا.مر) : پشگل بز و یا گوسفند . **نک** : بزککاک .

اغر) بزککلا /bəz-kəkəlā/ ؛ *س)* بزکیکاک /bəz-kikāk/ ؛ *ع)* گسّن پشکل /gossen - paškal/ ؛

بزگله/bəz-gələ/ : بزغاله . **نک** : بزغاله .

اغر) بزکاته /bəz-kātə/ ؛ *ب)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. بز-کوله /bəz-kulə/ ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* بزکله /bəz kələ/ ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* بزکله /bezkolə/ ؛ *اک)* بوزکوله /buzkulə/ ؛

بز-گوش/bəz-guš/ (ا.مر) : سبزی جنگلی شبیه گوش بز که اغلب در نوعی خوراک به نام ماش پتی مصرف می شود .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

بز-لنگ/bəze-ləng/ (ا.مر) : تیرک - ستون .

بزلی/bəzeli/ (ا.مک) : ۱. درّه ای در منطقه هزار جریب بهشهر . ۲. چشمه ای در روستای یخکش بهشهر .

بز-لی/bəz-li/ (ا.مر) : آغل طبیعی گوسفندان در شکاف کوه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بزپور /bəz-pur/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* بز پور /bəz -pur/ ؛ *ع)* بزلوک /bezə- luk/ ؛

بزم/bazm/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

بزمالو/bəzmālu/ (ا.مر) : تخم و میوه ی درخت بلوط . **نک** : مازبالو .

اغر) ←* ؛ *ق)* موزی تلور /muzitəlur/ ؛ *ع)* مازی تیم /māzi-tim/ ؛

بزمشک/bəzməšk/ (ا.مر) : بید مشک ، -شاه بید .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. بیدمشک /bidməšk/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* بیدمشک /bide mešk/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛ *اشر)* مشکه فیک /məškə fik/ ؛ *اک)* ←*(ع)* ؛

بزمیج/bəz-mamij/ (ا.مر) : ۱. نوعی گیاه از تیره‌ی سرخس . ۲. پشگل بز .

ق) ←* ؛ *ع)* بزپشکل /bezə-paškal/ ؛

بز - مو/bəz-mu/ (ا.مر) : ۱. ریسمانی از موی بز . ۲. موی بز . **نک** : بزمی رسن .

اغر) بز-می /bəz-mi/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* بزمی /bəzəmi/ ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* بزمی لافن /bezə - mi-lāfen/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اک)* بوزمی لافند /buz-my-lāfand/ ؛

بزمول/bəze mul/ (ص.مر) : کنایه از آدم حقّه باز . **نک** : بن دار .

اغر) ۱.←* ، ۲. خرمول /xere-mul/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. مول بز /mul-bəze/ ؛ *ق)* بن مول /bənəmul/ ؛ *با)* بزمول /bəzəmul/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ *ن)* ←*(با)* ؛ *ع)* مول گنّه /mulə-gonnə/ ؛ *اک)* مول کاشت /mul-kāšt/ ؛

بز-می/bəz-mi/ (ا.مر) : ۱. موی بز . ۲. ریسمانی از جنس موی بز .

اغر) ۱.←* ، ۲. بزمی - رس /bəzmi-res/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. بزمی - تا /bəzmi-tā/ ؛ *ن)* ←*(آ)* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* بزمو /bəz-mu/ ؛ *اشر)* بزمو /bəzə-mu/ ؛ *اک)* بوزمی /buzemi/ ؛

بز-می -تا/bəz-mi-tā/ (ا.مر) : ۱. ریسمان . ۲. نخی از جنس موی بز . **نک** : بزمی .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛

بز-می-جوال/bəz-mi-jəvāl/ (ا.مر) : ۱.کیسه‌ی پشمین از موی بز ۲. جوال . **نک** : بزمی گوآل .*اغر)* ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* بزمی گوال /bəzə-mi-guāl/ ؛ *ق)* گوآل /guāl/ ؛ *آ)* بزمی - گوآل /bəz mi-guāl/ ؛ *ع)* ←*(آ)* ؛ *اک)* بوزمی تا چه /buz-mi-tāčə/ ؛ *پ)* جوال /juwāl/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی .

بزمی چال/bəz mi-čāl/ (ا.مک) : نام ارتفاعی در سوادکوه.

بزمی رسن/bəz-mi-rasən/ (ا.مر) : ریسمانی که از موی بز درست شده باشد .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) بزمی لافن /bəz mi-lāfen/ ؛ ت) بز مو /bəz -mu/ ؛ *اشر)* بزم مو /bəzəm-mu/ ؛ آک) بوزمی لافند /buz-mi-lāfand/ ؛

بزمی — کیسه/bəz-mi-kisə/ (ا.مر) : کیسه‌ی بافته شده از موی بز .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) بزمی گال /bəzmi gāl/ ؛ع) بزمی گوال /bəzə-mi-guāl/ ؛ آک) بوزمی تا چه /buz-mi-tāčə/ ؛

بز-می —گال/bəz mi gāl/ (ا.مر) : کیسه‌ی پشمین ، که از موی بز بافته شود . **نک** : بزمی گوآل .

اغر) بز-می -جوال /bəz-mi-jəvāl/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) بزمی گوال /guāl-bəzə-mi/ ؛ ق) گوال /guāl/ ؛ آ) بزمی - گوآل /bəz-mi-guāl/ ؛ ن) ← * ؛ع) ←(آ) ؛ ت) ← * ؛

بزمی —گو-آل/bəz-mi-guāl/ (ا.مر) : کیسه‌ی پشمین از موی بز . نک : بزمی گال - بزمی کیسه

بزمی - لافن/bəz mi lāfen/ (ا.مر) : ریسمانی از موی بز . **نک** : بزمی رسن .

اغر) ۱. بز-می -رسن /bəz-mi-rasən/ ، ۲. بز-می -شریک /bəz-mi-šarik/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ ق) بزمی رسن /bez mi rasən/ ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ع) ← * ؛ آک) بوز می لافند /buz-mi-lāfand/ ؛

بزمی - لش/bəz mi laš/ (ا.مک) : نام محلّی در سواد کوه.

بزمین - آباد/bəzmin-ābād/ (ا.مک) : روستایی از دهستان میان دو رود ساری .

بزمینان/bəzminān/ (ا.مک) : روستایی از دهستان دشت سر آمل .

آ) ۱. بزمینون /bəz minun/ ، ۲.← * ؛

بزمینون/bəzminun/ (ا.مک) : روستایی از دهستان دشت سرآمل .

بزن/bəzən/ (ص) : چارپای اخته شده . **نک** : بخته - اخته.

آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) بورمه /burmə/ ؛

بزن/bazən/ (ف.امر) : ۱. بزن - کتک بزن . ۲. بکوب . **نک** : بتکان و برش .

اغر) بتکان /batkān/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ *اشر)* ← * ؛ آک) بزن /bazan/ ؛

بزن بوروجی/bazən-burujəy/ (ا.مص) : نوعی بازی . **نک** : اتّ بزکا .

ت) ← * ؛

بز-واش/bəzə-vāš/ (ا.مر) : ۱. نوعی خورشت . ۲. نوعی سبزی .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) بزواش /beze-vāš/ ؛ آ) ← * ؛ ت) ← * ؛ *اشر)* ← * ؛

بزونن/bazuən/ (مص) : ۱. ضربه زدن- زدن ناگهانی . ۲. گزیده شدن - نیش زدن . **نک** : بگزیین .

اغر) ۱.← * ، ۲. بزئن /bazoən/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) بزوئن /bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) بزان /bezān/ ؛ آک) بزان /bazān/ ؛ پ) اُزیتن /ozitan/ ؛ *باس)* جن /jan/ ؛ *او)* گن /gan/ ؛

بزولک/bəzə-valg/ (ا.مر) : کنایه از : بوقلمون صفتی . **نک** : افرا گالام .

اغر) ← * ؛ آ) ← * ؛ع) پلت ولگ /palat-valg/ ؛ *اشر)* ← * ؛

بز-ولک/bəz-valg/ (ا.مر) : از درختان جنگلی مازندران که نام لاتین آن laetum ace می باشد . **نک** : اج .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) بزولگ /bezvalg/ ؛ آ) ← * ؛ع) ← * ؛ ت) بزولگ /bəzevalg/ ؛ *اشر)* ←(ت) ؛

بزه/baze/ (ا.مر) : امر زاییدن که بیشتر استعمال مجازی دارد. -بزا و به دنیا آور . **نک** : بکان .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ع) بدار /bedār/ ؛ ت) ← * ؛ *اشر)* بزا /bəzā/ ؛ گ) بزا /bazā/ ؛

بزه – چو/bəze-čo/ (ا.مر) : بزمجّه .

اغر) بزغاله مر /bəz qālə-mar/ ؛ *ب)* بزچـف /bəze-čaf/ ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* بزچف /bəz-čaf/ ؛ *اشر)* بزغاله مـهر /bəz qāle-mahar/ ؛

بزّی/bəzzi/ (ش.ج/ق/ا) : ۱. نوعی نفرین . ۲. یکّه و تنـها . ۳. بیماری سیاه زخم .

ب) ۱.←* ، ۲. بـزی /bəzi/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

بزی/bəzi/ (ص) : اصطلاحی است در مورد فـردی کـه از بازی کنار رود .

ق) ←* ؛ *ن)* ←* ؛

بزی/bəzi/ : ۱. جدا ۲. شاخص ۳. بیگانه.

بزیار/bəz-yār/ (ص) : بیزار – متنفّر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـــیزار /bizār/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲.←*(اغـــر)* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛

بزی بزه گلی/bezi-bazə-gali/ (ص.نسب) : ۱. کســی کـه گلویش مبتلا به سیاه زخـم شـده اسـت . ۲. در مقـام نفرین گفته می شود .

آ) ←* ؛

بژم موشا/bažm-musā/ : ۱. نام گردنه‌ای در بالا لاریجـــان آمل که اکنون به گردنــه‌ی امـام زاده هاشـم معـروف است . ۲. بژم صورت گذشته واژه بشم کنونی به معنای گردنه است .

بس/bos/ (ف.امر) : پاره کن .

اغـر) بسـان /bosān/ ؛ *س)* بوسـند /bosənd/ ؛ *ق)* بوسّـن /bussən/ ؛ *آ)* ۱. بوس /bus/ ، ۲. بوسن /busən/ ؛ *ع)* بسّان /bossān/ ؛ *آک)* ورسن /vorsan/ ؛

بس/bes/ (ف.امر) : ۱. بگذار . ۲. بایست – توقّف کن . **نک** : بدار .

اغر) ۱. بیل /beyəl/ ، ۲. بییل /biyəl/ ؛ *س)* بییل /biyəl/ ؛ *ق)* ۱. بـــل /bel/ ، ۲. بـــهل /behel/ ؛ *آ)* ۱. بـــــل /bel/ ، ۲.←*(اغر)* ؛ *ع)* ←* ؛ *آک)* بیس /bays/ ؛

بس/bas/ (ا.مص) : ۱. شکسته بندی . ۲. وسیله ی بستن و آلت نگاهدارنده چیزی . **نک** : بش .

اغر) ۱. بش –بزوئـن /bās bazoən/ ، ۲. بنـد بزئـن /band-bazoən/ ؛ *ق)* بـس بزوئـن /basbazuən/ ؛ *آ)* بـس بزوئـن /bas-bazuan/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *آک)* بســــت زان /bast-zān/ ؛

بس/bas/ (ا) : شیل – کلهام . سـدچوبـی در مسـیر رودخانـه جهت ایجاد مانع از عبور ماهیان به بخـش بـالایی رود ، تـا ماهیان از حوزه‌ی صید مستاجرین رودخانـه خـارج نشـوند . این عمل مربوط به روزگار گذشته بود کـه رودهـای شـمال ایران در فصل صید مملو از ماهیان گوناگون بوده و از سـوی حکومت های محلّی به صورت اجاره در اختیار اشخاص قـرار می‌گرفت .

بسا/bosā/ (ص.مف) : پاره شده – جدا شده – گسلانده .

اغر) ۱. بوسندیه /bosəndiyə/ ، ۲. بوســانیین /busāniyən/ ؛ *ب)* بوسســته /bosəštə/ ؛ *س)* بســته /bostə/ ؛ *ق)* بوسّـه /bussə/ ؛ *با)* ←*(ق)* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. بوسـنّی /busənni/ ؛ *ع)* بسّت /bosset/ ؛

بسّائن/bossāan/ (مص) : **نک** : بستن .

اغر) بسستن /bosestən/ ؛ *ق)* بوسّن /bussən/ ؛ *با)* بوسّـن /bussan/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* بســـــتن /bossətan/ ؛ *آک)* ۱. ورسســتن /vorsastan/ ، ۲. وسّـن /vastan/ ؛ *اپ)* بســتن /bastan/ ؛

بساب/bəsāb/ (ف.امر) : بساب . **نک** : بس .

اغـر) بـــس /baso/ ؛ *س)* ←*(اغـر)* ؛ *ق)* بســـو /basu/ ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* بسّو /basso/ ؛ *ت)* ←* ؛ *آک)* ←* ؛

بسابسه/besā bəsə/ (ص.مـف) : ۱. سـاییده . ۲. سـایید . ۳. داغ شد . **نک** : بتوسه .

اغر) بسـفته /basoftə/ ؛ *ب)* ۱. بسابسـته /bəsābəstə/ ، ۲. بسابییه /bəsābiyə/ ؛ *س)* بسوسته /basostə/ ؛ *ق)* بسوسّـه /basussə/ ؛ *ع)* بسّســـــــه /bassosə/ ؛ *ت)* ←* ؛ *آک)* بسابسته /besābestə/ ؛

بسات/bəsāt/ (ص.مف) : ۱. ساخته شـده – آن چـه را کـه برای امری تدارک مـی بیننـد و تهیّـه مـی کننـد . ۲. آرایش کرده .

ب) بساته /bəsātə/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *ق)* بسات /besāt/ ؛ *آ)*

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

← * * ؛ ع) ← * * ؛ اَک) ← * * ؛ پ) پساخت /passāxt/ ؛

بساتن/bəsātən/ (مص) : ۱. ساختن – درست کردن . ۲. سازش داشتن – کنار آمدن . ۳. آرایش کردن . نک : آرا کاردن .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) بساتن /bəsātan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) بساختن /bəsāxtan/ ؛ اَک) پساتن /besātan/ ؛ پ) پساختن /passāxtan/ ؛ او) سانس /sāns/ ؛

بساز/bəsāz/ (ف.امر) : ۱. درست کن – بساز . ۲. سازش کن .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ع) بساز /besāz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ← * * ؛ اَک) ← * * ؛

بسال کو/basālku/ (ا.مک) : از توابع شهرستان رامسر .

بسّام/bassam/ (ا.مک) : روستایی در بخش ییلاقی کجور .

بسان/bosān/ (ف.امر) : پاره کن . نک : بس – بسختن .

اغر) ۱. ← * * ، ۲. بسندان /bosəndān/ ؛ ب) ۱. بسند /bosənd/ ، ۲. ←(اغر) ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بوسّن /bussən/ ؛ آ) بوسن /bosən/ ؛ ن) ۱. ←(اغر) ، ۲. بسّان /bossān/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اَک) ورسان /vorsān/ ؛

بساندن/bəsoāndan/ (مص) : ساییدن . نک : بسستن .

اغر) بسفتن /basoftən/ ؛ ب) ببستن /basobəstən/ ؛ ق) بسوسّن /basussən/ ؛ آ) بوسنّیین /busənniyən/ ؛ ع) بسّوسن /bassosan/ ؛ اشر) ← * * ؛ اَک) بسابستن /besābastan/ ؛

بسّانین/bossānian/ (مص) : ۱. پاره کردن – گسلاندن . ۲. جدا کردن . نک : بسانیین – بلاردنیین – بساندیین

بسانیین/bosā niyən/ (مص.مر) : پاره کردن – چاک کردن . نک : بلارد نیین – بساندیین .

اغر) ← * * ؛ ب) ۱. بسنین /bosəniyən/ ، ۲. بسندانین /bosəndāniyən/ ؛ ق) بوسندیین /busəndiyən/ ؛ با) بلرسّن /bolaressən/ ؛ آ) بوسنّیین /busənniyən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ اشر) بسقستن /bəsqoəstan/ ؛ اَک) ورسانین /vorsāniyan/ ؛

بسیدن/bəsoidan/ (مص) : ساییدن . نک : بسستن .

اغر) بسفتن /basoftən/ ؛ س) بسوستن /basostən/ ؛ ق) بسوسّن /basussən/ ؛ آ) بسّوسن /bassosan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) ← * * ؛ اَک) سووسن /sovsan/ ؛

بس بزوئن/bas bazuan/ (مص.مر) : ۱. شکسته بندی کردن . ۲. بند زدن . نک : بش .

اغر) ۱. بش بزئن /baš bazoən/ ، ۲. بند بزئن /band bazoən/ ؛ س) بست بزوئن /bast bazuən/ ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ن) ← * * ؛ ع) بس بزان /bas-bezān/ ؛

بسپار/bəspār/ (ف.امر) : سفارش کن–کاری یا امانتی را به کسی محوّل کن .

اغر) ۱. ← * * ، ۲. بسپر /bəspər/ ؛ ب) ← * * ؛ س) ۱. ← * * ، ۲. ←(اغر) ؛ ق) ← * * ؛ با) بسپر /bəspər/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بسپر /bəspor/ ؛ قص) ←(با) ؛ ت) ←(با) ؛ اَک) بسپار /baspār/ ؛

بسپارسّن/bəspāressən/ (مص) : ۱. سفارش کردن . ۲. سپردن . نک : اسپاردن – بسپاریین

ق) ← * * ؛ آ) ۱. ← * * ، ۲. بسپارسّن /bəspārəssan/ ؛ ن) ← * * ؛ ع) بسپرسّن /besporessan/ ؛ اَک) بسپارد /baspārd/ ؛ پ) اسپار /spār/ ؛ او) ابیسپاردن /abispārden/ ؛

بسپاریین/bəspāriyən/ (مص) : نک : بپارسن .

اغر) ۱. ← * * ، ۲. بسپردن /bəspərdən/ ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ۱. ← * * ، ۲. بسپرسّن /besperessən/ ؛ با) ← * * ؛ آ) بسپارسّن /bəspārəssan/ ؛ ن) بسپرسّن /bəspərəssan/ ؛ ع) بسپردن /bespordan/ ؛ اشر) بسپردن /bəspərdan/ ؛ پ) اسپرتن /spurtan/ ؛

بسپر/bəspər/ : بسپار – سفارش کن .

ق) ← * * ؛ ن) ← * * ؛ ع) بسپر /bespor/ ؛ اَک) بسپار /baspār/ ؛

بسپرا/besperā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان جلال ازرک بابل .

بسپردن/bəspərdən/ (مص) : سپردن– محوّل نمودن .

اغر) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) بسپرسّن /bəspərəssən/ ؛ آ) ۱. ← * * ، ۲. بسپارسّن /bəspārəssan/ ؛ ع) بسپردن

/bespordan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) بســپاردن /baspārdan/ ؛ پ) اسپرتن /spurtan/ ؛

بسپرستن//bəspərəssən/ (مص) : سپردن – سفارش کردن .

ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) بسپرستـــن /besporessan/ ؛ پ) اسپرتن /spurtan/ ؛

بست/bəste/ (ق) : ۱. به خاطر – از برای . ۲. می بایست – باید .

ب) وسته /veste/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. وسه /vəssə/ ، ۲. وسته /vəstə/ ؛ آ) وسّه /vəsse/ ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) ←** ؛ گ) واسیه /vāsiyə/ ؛

بست/bast/ (ا) : ۱. پرچین – حصار دور زمین . ۲. جای امن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ۱. ←** ، ۲. چوب بس /čub bas/ ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛

بستا/bestā/ : آرام باش– ساکت باش نک : بیستا .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) بیستا /bistā/ ؛ ق) بسدا /besdā/ ؛

بستام/bastām/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پنجک رستاق کجور .

بستبین چیفی/bəstabin-čifi/ (ا.مر) : از انواع خربزه های محلی بسیار ریز که به اندازه ی دستنبو است .

با) ←** ؛

بستن/bostən/ (مص) : پاره شدن . نک : بستن – بسستن .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) بوسّن /bussən/ ؛ با) بسّن /bossən/ ؛ آ) بوسّن /bussan/ ؛ ن) بسّائن /bossāan/ ؛ ع) ۱. بسّسن /bossesan/ ، ۲. بسّتن /bossetan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) بس قئستن /bəs qoəstan/ ؛ آک) ورسیین /vorsiyan/؛

بسته/bestə/ (ا.حر) : برای–به جهت – به سبب .

اغر) وسته /veste/ ؛ ب) وسته /veste/ ؛ س) وسته /vestə/ ؛ ق) وَسّه /vassə/ ؛ آ) وسّه /vəsse/ ؛ ع) وسه /vesə/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) واسیه /vāsiye/ ؛

بسته رنکی/bostə-roneki/ (ص.مر) : ۱. کنایه از فرد سمج ۲. زن ولگرد . نک : بوسه رونکی .

س) ←** ؛

بسته قنات/bostə qenāt/ (ا) : کنایه از زن بی حیا – زن بی آزرم . نک : بوسه قنات .

اغر) بشوشته چش /bašuštə-češ/ ؛ ق) زنگو /zangu/ ؛ آ) بوسّه قنات /bussə-qənāt/ ؛

بسخ/bos xo/ : نک : بس .

بسخئن/besxoən/ (ف.امر) : بگسل – پاره کن .

اغر) ۱. بسن /bosən/ ، ۲. بسان /bosān/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بسندان /bosəndān/ ؛ س) ۱. بوسند /bosənd/ ، ۲. بوسن /busən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲.←(س) ؛ ع) بسّان /bossān/ ؛ ت) ۱. باسن /bāsən/ ، ۲. بگسلن /begselən/ ؛ اشر) ۱.←** ، ۲. بسلان /bəsəlān/ ؛ آک) ورسن /vorsan/ ؛

بسخت/basoxt/ (ف.امر) : نک : اُ–سوت .

ب) اُ– سوت /o-sut/ ؛ ع) اوسوت /usut/ ؛ اشر) ←** ؛

بسختن/basoxtan/ (مص) : سوختن . نک : بسوتن .

اغر) بسوتن /basutən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بسوتن /basutən/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) بسوتن /basutan/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) سوتن /sutan/ ؛ پ) سوختن /suxtan/ ؛

بسختن/basoxtən/ (مص) : پژمرده شدن گیاه در اثر آبیاری در ساعات گرم روز . نک : اُ–سوت .

ب) اُ– سوت /o-sut/ ق) بپیسن /bapissən/ ؛ ع) اوسوت /usut/ ؛ اشر) ۱.←** ، ۲. بپّوسیدن /bappu sidan/ ؛ پ) پوسیتن /pūsitan/ ؛

بسخته/basoxtə/ (ص.مف) : سوخته . نک : بسوت .

اغر) بسوته /basutə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) بسوت /basut/ ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) ←** ؛ آک) بسوتای /basutāy/ ؛

بسر/basero/ (ف.امر) : ۱. حرف بزن ، پارس کن . ۲. امر به حرف زدن از روی تحقیر (از مصدر بسروسّن barussen) . ۳. سروصدا کردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) بسرو /basro/ ؛ ق) بسرو /basru/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←** ؛ آک) بترک /batark/ ؛

بسرا/bosrā/ (ا.مک) : از توابع دهستان جلال ازرک

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

جنوبی بابل .

بسراب//bəserāb (ف.امر) : حرف بزن - سخن بگو (از روی تحکّم و تحقیر .) . **نک** : بسرُ .

ق) بسرو /basru/ ؛ آ) ←(ق) ؛ع) بسرو /basoro/ ؛ ت) ←* ؛ آک) بترک /batark/ ؛

بسراق/besrāq/ (ا) : نوعی نان .

ق) ۱.←* ، ۲. برساق /bersāq/ ؛

بسرپتی/besar-pəti/ (ص) : ۱. بدون سرپوش . ۲. روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن . ۳. بی کلّه و بی باک . **نک** : بی سر .

ب) ←* ؛ ق) بی سرپتی /bisarpəti/ ؛ آ) ←* ؛ ت) ←*؛

بسرستن/basro stən/ (مص) : ۱. زیاد حرف زدن - پر حرفی - حرف های بیهوده زدن . ۲. سرودن . **نک** : بسرسّن

اغر) ۱.←* ، ۲. بسرفتن /basroftən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. بسروسّن /basrussən/ ؛

بسرسّن/basorassan/ (مص) : زیاد حرف زدن - پرحرفی . **نک** : بسرستن .

با) بسروسّن /besrussan/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ آک) ترکستن /tarkastan/ ؛

بسرسن/besressen/ (مص) : ۱. سفت شدن و جامد گشتن مایعاتی همچون روغن . ۲. برآمدن .

ق) ←* ؛ع) بسرسن /baseresan/ ؛

بسرفتن/basroftən/ (مص) : زیاد حرف زدن - پرحرفی . **نک** : بسرستن .

اغر) ←* ؛

بسرو/basro/ (ف.امر) : حرف بزن - سخن بگو (از روی تحکّم و تحقیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بسرو /bəsro/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بسرو /basru/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بسرو /basero/ ؛ ت) ۱.←(اغر) ، ۲. بسراب /bəsərāb/ ؛ آک) بترک /batark/ ؛

بسروسّن/basrussən/ (مص) : . ۱. دشنام دادن و پرده دری کردن . **نک** : بسر ستن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛

بسستن//bosestən (مص) : **نک** : بستن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بسّن /bossən/ ؛ با) بوسّن /bussan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بسّائن /bossāan/ ؛ع) ۱. بسّسن /bossesan/ ، ۲. بسّتن /bossetan/ ؛ ت) بسسن /bosesən/ ؛

بسستن/basostən/ (مص) : ساییدن . **نک** : بساندن .

اغر) بسفتن /basoftən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بسوسّن /basussən/ ؛ با) بسوسّن /basussan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بسسّن /basossan/ ؛ع) ←(ن) ؛ اشر) ۱. بساندن /bəsoāndan/ ، ۲. بسیدن /bəsoidan/ ؛ آک) سووستن /sovastan/ ؛

بسسته/bosestə/ (ص.مف) : ۱. پاره پاره شده . ۲. معنی خستگی بیش از حد . **نک** : بسه - دل بره .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بسته /bostə/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. بوسته /buste/ ، ۲. بوسندی /busendi/ ؛ آ) بوسنّی /busənni/ ؛ع) بسّته /bossete/ ؛ ت) باسسته /bāsestə/ ؛ اشر) بسقئسته /bəsqoəstə/ ؛ آک) ورسسته /vorsastə/ ؛

بسّسن/bossesan/ (مص) : پاره شدن . **نک** : بستن - بسستن .

ب) بسستن /bosestən/ ؛ ق) هاسیسّن /hāsissen/ ؛ آ) بوسّن /bussan/ ؛ع) ←* ؛ ت) بسسن /bosesən/ ؛ آک) ورسستن /vorsastan/ ؛

بسسّن/basossan/ (مص) : ساییدن . **نک** : بسستن .

؛ ن) ←* ؛ع) ←(ن) ؛ آک) بسووستن /besovastan/ ؛

بسف/basəf/ (ا.مر) : ۱. بمک-میک بزن . ۲. امر بلعیدن از روی تحقیر و تحکّم . **نک** : بلف - بچف .

اغر) ۱. بچف /bačəf/ ، ۲. بمک /bamek/ ؛ ب) بچف /bačəf/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) ←(اغر) ؛ آک) در اقن / /derāqan ؛

بسفتن/basoftən/ (مص) : ساییدن . **نک** : بسستن - بساندن .

اغر) ←* ؛ ق) بسوسّن /basussən/ ؛ع) بسّوسن /bassosan/ ؛ آک) سووستن /sovastan/ ؛

بسفته/basoftə/ (ص.مف) : نک : بتوسه - بستویی .

اغر) ←* ؛

بس قئستن/bəs qoəstan/ (مص) : ۱. پاره شدن . ۲. جدا کردن - پاره کردن . نک : بسا - بستن .

اغر) ۱. بسستن /bosestən/ ، ۲. بسانیین /bosāniyən/ ؛ ق) بوسّنیین /bussənniyən/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ورسنیین /vorsaniyan/ ؛

بسقئن/bəsqoən/ (ف.امر) : پاره کن . نک : بس .

اغر) بسان /bosān/ ؛ع) بسّان /bossān/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ورسن /vorsan/ ؛

بسکله بسوت/bəskələ-basut/ (ا.مک) : مرتعی در راستوپی سواد کوه .

بس گیتن/bas-gitən/ (مص.مر) : بند زدن چینی . نک : بش بزوئن .

اغر) بش بزئن /baš-bazoən/ ؛ ق) بس بزوئن /bas-bazuən/ ؛ آ) بس بزوئن /bas-bazuan/ ؛ع) بس بزان /bas-bezān/ ؛ ت) ←* ؛

بسلان/bəsəlān/ (ف.امر) : پاره کن . نک : بسخئن .

اغر) ۱. بسان /bosān/ ، ۲. بسن /bosən/ ؛ ب) بسن /bosən/ ؛ س) بوسند /bosend/ ؛ ق) بوسّن /bossən/ ؛ آ) بوسن /busən/ ؛ع) بسّان /bossān/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ورسن /vorsan/ ؛

بسل کوه/basəlku/ (ا.مک) : ۱. روستایی از شهرستان رامسر . ۲. بصل کو .

بسمل لاهی/besmel lāhi/ (ص.نسب) : ۱. جن زده . ۲. جن .

اغر) بی وختی /bivaxti/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بی وقتی /bivaqti/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←(ب) ؛ آک) ←* ؛

بسن/bosən/ (ف.امر) : پاره کن . نک : بلاردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بسان /bosān/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بوسّن /bussən/ ؛ آ) بوسن /busən/ ؛ع) بسّان /bossān/ ؛ اشر) بسقئن /bəsqoən/ ؛ آک) ورسن /vorsan/ ؛

بسّن/bossən/ (مص) : پاره شدن . نک : بسستن - بستن .

ق) ←* ؛ آ) بوسّن /bussan/ ؛ع) بسّتن /bossetan/ ؛ آک) ورسن /vorsan/ ؛

بسن/bəsone/ (ق.تش) : مانند . نک : بسون .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) مسن /meson/ ؛

بسنجسّن/basenjessan/ (مص) : سنجیدن . نک : بسنجیین.

ب) بسنجیین /basənjiyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ع) ←* ؛ ت) بسنجسن /basenjesən/ ؛ آک) بسنجین /besanjiyan/ ؛

بسنجندیین/basənjəndiyən/ (مص) : سنجیدن - دو چیز را در مقام مقایسه قرار دادن . نک : بسنجیین .

ب) بسنجیین /basənjiyən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ع) بسنجسّن / basenjessan/ ؛

بسنجیین/basənjiyən/ (مص) : سنجیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بسنجندیین /basənjendiyən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بسنجیین /basənjiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) بسنجسّن /basenjessan/ ؛ ت) بسنجسن /basenjesən/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) سنجیئن /sanjiyan/ ؛

بسند/bosand/ (ف.امر) : پاره کن . نک : بسخئن .

اغر) ۱. بسن /bosən/ ، ۲. بسان /bosān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) بوسّن /bussən/ ؛ آ) بوسن /busən/ ؛ع) بسّان /bossān/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ورسن /vorsan/ ؛

بسندان/bosəndān/ (ف.امر) : پاره کن . نک : بسخئن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بسان /bosān/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بوسّن /bussən/ ؛ آ) بوسن /busən/ ؛ع) بسّان /bossān/ ؛

بسندانیین/bosəndāniyən/ (مص) : دریدن - پاره کردن . نک : بدرستن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بسنیین /bosəniyən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بوسّنیین /busseniyən/ ؛ آ) بوسّنیین / busənniyən/ ؛ع) بستانین /bossāneyan/ ؛ آک) ولاردنیین /valārdaniyan/ ؛

بسندیین/bosəndiyən/ : نک : بوسانیین .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغـر) بســـانيين /basāniyən/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) بوسنّيين /busənniyan/ ؛ ع) بسّانين /bossāneyan/ ؛ /beso/ ؛ اشـر) ۱.←(ت) ، ۲. بسّـو آن / /bəssoān ؛ اَک) بوسو /busov/ ؛

بسو/baso/ (ف.امر) : بساب–نرم کن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بســو /basu/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ع) بسّـــو /basso/ ؛ ت) بسو /beso/ ؛ اشر) ۱. بسّو /bəsso/ ، ۲. بسـو آن /bəsoān/ ؛ اَک) بساب /basāb/ ؛

بسوآن//bəsoān (ف.امر) : بساب . **نک** : بسو .

اغر) بسو /baso/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بسو /basu/ ؛ آ) ←(اغـر) ؛ع) بسّو /basso/ ؛ اشر) ←* ؛ اَک) بوسوآن /bussoān/ ؛

بسّویی/bassoi/ : **نک** : بتوسه .

اغـر) بســـفته /basoftə/ ؛ع) بسّـــوس /bassos/ ؛ اَک) بسویی /basoi/ ؛

بسوییدن/besoidən/ (مص) : ساییدن . **نک** : سوستن .

اغر) بسفتن /basoftən/ ؛ اشر) ←* ؛

بسوبمال/basu-bomāl/ (ا.مص) : ۱. بزک کردن دختـران و زنان . ۲. آرایش غلیظ توام با وسواس ۳. شستشوی بـی وقفه‌ی ظروف . **نک** : اشتلوم .

س) بسوبمال /baso-bemāl/ ؛ ق) دمـالس /demāləs/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اَک) بمـــال بمـــال /-bamāl /bamāl ؛

بسوت/basut/ (ص.مف) : سوخته .

اغـر) بسوته /basutə/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ اشر) بسخته /basoxtə/ ؛ اَک) بسوت /basut/ ؛

بسوتن/basutən/ (مص) : سوختن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بسوتن /basutan/ ؛ع) ←(ن) ؛ اشـر) بســختن /basoxtan/ ؛ اَک) بسوتن /basutan/ ؛ پ) ســوچیشـن /sočišn/ ؛ او) وسئوچ /vsauč/ ؛

بسوته پول/basutə-pul/ (ا.مر) : از وصول طلبـی نـا امیـد شدن. **نک** : جزها کردن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. بســوته پــول /besutə-pul/ ؛ اَک) ←* ؛

بسـوتی/basuti/ (ا.مـص) : سـوختی؟ – واژه‌ی پرسـش از مصدر سوختن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بسوته /basutə/ ؛ اَک) بسوتی /basuti/ ؛

بسوتی/basoti/ (ص.مف) : اسم مفعول سوختن – سـوخته شده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ اَک) بسوتی /basuti/ ؛

بسوج/basuj/ (ف.امر) : بسوز . **نک** : بسوز .

اغر) بسوز /basuz/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(ق) ؛ع) ←* ؛ اَک) بسوج /basuj/ ؛

بسوجان/basujān/ (ف.امر) : بسوزان . **نک** : بسوزن .

اغـر) بســـوزان /basuzān/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) بســـوزند /basozənd/ ؛ ق) بسوزن /basuzən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اَک) ←* ؛

بسـوجانتّین/basujānniyan/ (مـص) : سـوزاندن . نـــک : بسوزند یین.

اغـــر) بســــــوزانیین /basuzāniyən/ ؛ ب) ←(اغـــر) ؛ س) بسوزندیین /basuzendiyən/ ؛ ق) بســوزنّین /basuzənniyən/ ؛ آ) بسوزنّیین /basuzənniyan/ ؛ ن) ←* ؛ع) بســوجانیین /basujāniyan/ ؛ اَک) بســــــوجانیین /basujāniyan/ ؛ پ) سوچنیتن /sučənitan/ ؛

بسوجن/basujən/ (ف.امر) : بسوزان . **نک** : بسوزن .

اغـر) بســـوزان /basuzān/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) بســـوزن /basuzən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ←* ؛ اَک) بسوجان /basujān/ ؛

بسوجند/basujənd/ (ف.امر) : بسوزان . **نک** : بسوز .

ق) ←* ؛ ت) ←* ؛ اَک) ←(ع) ؛

بسوز/basuz/ (ف.امر) : درمقام طعنه و نفرین . بسوز، خاکستر شو .

اغر) ←* ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) بسوز /basuz/ ؛

با) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) بسوج /basuj/ ؛ ت) بسوجند /basujənd/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ آک) بسوج /basuj/ ؛

بسوزاندن/basuzāndan/ (مص) : سوزاندن . **نک** : بسوزندیین .

اغر) ←* ؛ ب) بسوزانیین /basuzāniyən/ ؛ س) بسوزندیین /basuzendiyən/ ؛ ق) بسوزنّیین /basuzənniyən/ ؛ آ) بسوزیین /basuzənniyan/ ؛ ع) بسوجانین /basujāneyan/ ؛ اشر) ←* ؛

بسوزانیین/basuzāniyən/ (مص) : سوزاندن . **نک** : بسوزندیین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بسوزنّیین /basuzənniyan/ ؛ ع) بسوجانین /basujāneyan/ ؛ آک) بسوجانیین /basujāniyan/ ؛

بسوزن/basuzən/ (ف.امر) : بسوزان آتش بزن– شعله ورکن .

اغر) بسوزان /basuzān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بسوزند /basuzənd/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بسوجن /basujən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بسوجان /basujān/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ آک) بسوجان /basujān/ ؛

بسوزندیین/basuzəndiyən/ (مص) : سوزاندن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←(ب) ؛ با) بسوزنیین /basuzəniyan/ ؛ آ) بسوزنّیین /basuzənniyan/ ؛ ن) بسوجانّیین /basujānniyan/ ؛ ع) بسوجانیین /basujāniyan/ ؛ اشر) بسوزاندن /basuzāndan/ ؛

بسوزنّیین/basuzənniyan/ (مص) : سوزاندن . **نک** : بسوزندیین .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ آک) بسوجانیین /basujāniyan/ ؛

بسوستن/basostən/ (مص) : ساییدن . **نک** : بسوسن .

اغر) بسفتن /basoftən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بسوسّن /basussən/ ؛ آ) بسوسّن /basussan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ آک) بسوتن /basutan/ ؛

بسوسّن/basussan/ (مص) : ساییدن تیغه‌ی داس و تبر و ابزار دیگر بر سنگ و به منظور تیز کردن و صیقل دادن آن . **نک** : بساندن – بسستن .

اغر) بسفتن /basoftən/ ؛ ب) بسوستن /basostən/ ؛ س) ۱. بسوستن /basostən/ ، ۲. بسوسّن /basussən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ۱.←(س) ، ۲. بسوسّن /basussan/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) بسّوآندن /bəsso-āndan/ ؛ آک) بسابستن /basābastan/ ؛ پ) سوتن /sutan/ ؛

بسوسّن/basussən/ (مص) : ساییدن .

اغر) بسفتن /basoftən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بسون/bəsun/ (ق.تش) : ۱. مانند . ۲. بسته .

ب) بسن /bəsone/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بسّه /bassə/ ؛ با) بسونه /bəsunə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) مسون /meson/ ؛ پ) بستک /bastək/ ؛

بسّه/bosse/ (ف.امر) : در مقام توهین و تحقیر، پاره شو (که کاربرد آن محدود بوده و جنبه‌ی کنایی دارد) . **نک** : بس .

اغر) ←* ؛ ب) بسه /bose/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بوسّه /bussə/ ؛ آ) بوس /bus/ ؛ ع) بسّف /bossef/ ؛

بسّه/bosse/ (ص.مف) : ۱. کنایه از خستگی بیش از حد . ۲. پاره شد . **نک** : بوس .

اغر) بسسته /bosestə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بسته /bostə/ ؛ ق) بوسّه /bussə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بسّته /bossetə/ ؛ ت) باسسّه /bāsessə/ ؛ اشر) بسقئست /bəsqoəst/ ؛ آک) ورسستای /vorsastāy/ ؛

بسّه - رونکی/bossə-runəki/ (ص.مر) : هرزه – افسار گسیخته . **نک** : بوسه رونکی .

اغر) اسار بسسته /osār-bosestə/ ؛ س) ←* ؛ ق) بوسّه رونکی /bussə-runəki/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) رونی بسّسن /runi-bosses/ ؛ آک) ورسسته لافند /vorsaste-lāfand/ ؛

بسّه قنات/bossə-qənāt/ (ص.مر) : کنایه از زن بی حیا و دریده – زن بی آزرم . **نک** : بوسه قنات .

اغر) بشوشته چش /bašuštə-češ/ ؛ س) ←* ؛ آ) بوسّه قنات /bussə qənāt/ ؛

بسّه قنو/bossə qanu/ (ص.مر) : کنایه از زن بی حیا – زن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

بی آزرم . **نک** : بوسته قنات – بسته قنات .

ق) ← * ؛ آ) بوسّه قنات /bussə qənāt/ ؛

بسی سر/basay-sar/ : از روستاهای علی آباد کتول .

بسیستن/basistən/ (مص) فرسودن پارچه دراثرساییدگی – سوراخ شدن پارچه

بسینگلا/besingelā/: به اصطلاح

بسیه در/basiyədar/ (ص.مر) : در منبّت کاری شده – در کنده کاری شده .

بش/baš/ (ا.مص) : ۱. بندزدن ظروف چینی . ۲. شکسته بندی کردن . نک : بس

اغر) ← * ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بندبزئن /band bazoən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. بن بزوئن /ban bazuan/ ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(با) ؛ ن) بن بزان /ban bəzān/ ؛ ع) ۱. بس بزان /bas-bezān/ ، ۲. بن بزان /ban-bezān/ ؛ ت) بس /bas/ ؛ اشر) بش زدن /baš zədan/ ؛

بش/baš/ (ف.امر) : برو – دور شو .

اغر) ۱. بُ /bo/ ، ۲. بر /bor/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بوئر /buer/ ؛ ق) بور /bur/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ← * ؛ ع) بشو /bašo/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) بشو /baššu/ ؛

بش/beš/ (ف.امر) : ببین–نگاه کن .

اغر) ۱. بوین /bavin/ ، ۲. ببین /bain/ ؛ ب) بوین /bavin/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) بیش /bayš/ ؛ ع) ← * ؛

بش/boš/ (ف.امر) : **نک** : بوش .

بشا/bošā/ (ص) : ۱. گشاد . ۲. باز و رها شده . ۳. باز شده ، گره باز شده .

ب) ← * ؛ س) وشا /vešā/ ؛ ق) بوشا /bušā/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ← * ؛ ع) ←(س) ؛

بشائن/bošāən/ (مص) : باز کردن . **نک** : بوشائن .

اغر) ۱. بازهکاردن /bāz-həkārdən/ ، ۲. واز هکاردن /vāz-həkārdən/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) بوشائن /busāən/ ؛ آ) بوشائن /busāan/ ؛ ع) واهاکردن /vā-hākordan/ ؛

بشاشیین/bəšāšiyən/ (مص) : ۱. شاشیدن . ۲. کنایه از انزال . **نک** : اُسنگئن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) بشاشین /bəšāšiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) شاشیین /šāšiyən/ ؛ اشر) بشاشیدن /bəšāšidan/ ؛ آک) بشاشیین /bəšāšiyan/ ؛ پ) چامیتن /čāmitan/ ؛

بش بزئن/baš-bazoən/ (مص.مر) : ۱. بندزدن ظروف چینی . ۲. شکسته بندی کردن . **نک** : بش .

اغر) ۱.← * ، ۲. بند بزئن /band bazoən/ ؛ ب) بس بزوئن /bas bazuən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بس بزوئن /bas bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بن بزان /ban-bezān/ ؛ ت) بس گیتن /bas-gitən/ ؛ اشر) ۱.← * ، ۲. بش زدن /baš-zədan/ ؛

بشت زیک/bəštə zik/ (ا.مر) : سوهان کنجد ، نوعی از تنقّلات بومی که با روغن ، شکر یا شکر سرخ و کنجد تهیّه نمایند .

اغر) ۱.← * ، ۲. پشت زیک /pəšte zik/ ؛ س) پشت زیک /pəštə zik/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛

بشتن/bəštən/ (مص) : ۱. گذاردن – قرار دادن – گذاشتن ۲. زاییدن ، وضع حمل .

اغر) ۱.← * ، ۲. بیشتن /beyəšten/ ؛ ب) بیشتن /beyəštən/ ؛ س) بیشتن /biyəštən/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ۱. بشتن /beštan/ ، ۲. بهشتن /bəheštan/ ؛ ع) بشتن /beštan/ ؛ پ) نیهاتن /nihā tan/ ؛

بشته/boštə/ (ص.نس) : ۱. دختری که به خاطر عاشق از منزل فرار کند . ۲. ناتوانی . ۳. از جای جهیدن اشیاء به خاطر انعطاف و خاصیّت فنری .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) باشته /bāštə/ ؛

بشته داشتن/boštə-dāštən/ (مص.مر) : ۱. کم جنبش بودن . ۲. ناتوان بودن .

ب) ← * ؛ اشر) ← * ؛

بشته واش/bəštə-vāš/ (ا.مر) : ۱. نوعی خورشت مازندرانی . ۲. نوعی سبزی . **نک** : بزواش .

ب) ← * ؛ س) بزواش /bəzəvāš/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛

بشتی/bəšti/ (ا) : ته دیگ . **نک** : پشتی – پلابته .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* پشتی /pešti/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ع) بیشتی /bišti/ ؛

بشر/bašər/ (ف.امر) : دستور به کار خرمن کوبی و جدا کردن دانه های برنج، گندم و جو از خوشه ها و ساقه ها – خرمن کوبی کن .

ن) ←* ؛ع) ←* ؛

بشرسّن/bašeressan/ (مص) : خرمن کوبی کردن .

ن) ←* ؛ع) ←* ؛

بشسّابچی/bašəssābači/ (ص.مف) : شسته و رفته .

اغر) بشوشته /bašuštə/ ؛ *ب)* ←(*اغر*) ؛ ق) ←* ؛ *آ)* بشس بشس /bašəs-bašəs/ ؛

بشستن/bašəstən/ (مص) : شستن – در سانسکریت سنا vsnā گفته می شود .

اغر) بشوشتن /bašuštən/ ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* بشسّن /bašəssan/ ؛ع) بشوردن /bašurdan/ ؛ آک) شوردن /šordan/ ؛ *او)* شنا /šnā/ ؛

بشسّه – چش/bašəssə-čəš/ (ص.مر) : کنایه از آدم بی حیا – آدم خالی از شرم و آزرم اخلاقی .

س) بشسته – چش /bašəstə-čəš/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ع) بشورده چش / /bašurdə-češ ؛

بشغار/bešqār/ (ف.امر) : بفشار–فشار بده .

اغر) فشارهاده /fəšār- hāde/ ؛ع) ۱. فشار هادن /fešār-hāden/ ، ۲. هبلا شکن /hoblāšken/ ؛ *اشر)* ←* ؛ آک) دخشار /baxšār/ ؛

بشغارنیّن/bəšqārniyan/ (مص) : چلاندن . **نک** : دجردانین .

اشر) ←* ؛

بشقاب – لِس/bəš qāb-les/ (ص.فا) : آن که خوراک بازمانده ی دیگری را می خورد .۲. کنایه از افراد کاسه لیس و زبون **نک** : پس خور .

اغر) ۱.←* ، ۲. باشقاب خار /tabāšqaab/ ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ع) کاسه لس /kāsə les/ ؛ آک) کاسه لیس /kāse-lis/ ؛

بشکاتن/bəškātan/ (مص) : شکاف دادن – چاک دادن .

اغر) بشکافتن /bəškāftən/ ؛ *ب)* ←(*اغر*) ؛ *س)* بشکاستن /bəškāstən/ ؛ *آ)* ←(*اغر*) ؛ع) ←* ؛ آک) بشکاتن /baškātan/ ؛

بشکاته- چش/beškātə-češ/ (ص.مر) : بی حیا – دریده . **نک** : چش بشورد – بلشته چش .

اغر) بلشته چش /baleštə-češ/ ؛ *آ)* ←(*اغر*) ؛ع) ←* ؛ *ت)* ←* ؛

بشکاج/bəškāj/ (ف.امر) : بشکاف .

اغر) بشکاف /bəškāf/ ؛ *ت)* ←* ؛

بشکافتن/bəškāftən/ (مص) : شکافتن – بازکردن . **نک** : اشکاتن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. بشکفتن /bəškoftən/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* بشکافتن /bəškāftan/ ؛ *آ)* ۱.←(*با*) ، ۲. بشکوسّن /bəškussan/ ؛ ن) بشکوسّن /bəškossan/ ؛ع) بشکاتن /beškātan/ ؛ *اشر)* ←(*با*) ؛ آک) بشکاتن /baškātan/ ؛ پ) ویشکافتن /viškāftan/ ؛

بشکافسّن/bəškāfəssən/ (مص) : شکافتن .

اغر) بشکافتن /bəškāftən/ ؛ *س)* بشکفتن /bəškoftən/ ؛ *آ)* بشکوسّن / /bəškussan ؛ع) بشکاتن /beškātan/ ؛ آک) شکاتن /šekātan/ ؛ پ) اشکافتن /aškāftan/ ؛ *او)* پییتی /paiti/ ؛

بشکس/bəškəs/ (ص.مف) : شکسته – خرد شده .

اغر) بشکسته /bəškestə/ ؛ *ب)* ←(*اغر*) ؛ *س)* ←(*اغر*) ؛ ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ آک) بشکست /beškast/ ؛

بشکستن/bəškestən/ (مص) : شکستن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* بشکسّن /bəškəssan/ ؛ع) بشکسّن /beškessan/ ؛ آک) بشکستن /beškastan/ ؛

بشکسته – سفال/bəškestə-səfāl/ (ا.مر) : سفال شکسته– کنایه از پیری و ناتوانی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ آک) بشکسته سفال /baškaste-safāl/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بشکفتن/bəškoftən/ (مص) : ۱. شکفتن . ۲. کنایه از رنگ و روی شکفته و شاد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بشکن/bəškən/ (ف.امر) : بشکن - خرد کن.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) بشکن /baškan/ ؛

بشکنیه-هکاردن/bəškeniyə-həkārdən/ (مص.مر) : شکستن .

ب) ←* ؛

بشکنیین/bəškəniyən/ (مص) : ۱. شکستن - خرد کردن . ۲. از ریشه‌ی اوستایی اسکن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بشکندیین /bəškəndiyən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بشکنین / beškeneyan/ ؛ آک) بشکنیین /baškaniyan/ ؛ پ) شکستن /škastan/ ؛ او) ازسکن /scan/ ؛

بشکو/bəško/ (ف.امر) : شکوفا شو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بشکو /bəškov/ ؛ آ) ←* ؛

بشکوسّن/bəškussən/ (مص) : شکافتن (مثل هندوانه)- پاره کردن .

اغر) بشکافتن /bəškāftən/ ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ آک) شکاتن /šakātan/ ؛

بشکوفتن/beškuftan/ (مص) : ۱. شکفتن . ۲. کنایه از شاد شدن، رنگ و روی شکفته شده . نک : بشکفتن

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بشکوفتن /bəškuftən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ پ) شکفتن /škoftan/ ؛

بشکوفسّن/bəškufəssən/ (مص) : ۱. شکفتن-بازشدن . ۲. در سانسکریت اسکبن skabn گفته می شود .

اغر) بشکفتن /bəškoftən/ ؛ ب) ۱. بشکوئن /bəškuən/ ، ۲. بشکوفستن /bəškufəstən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ او) اسکپت /skapta/ ؛

بشل/bešəl/ (ا.مک) : از توابع دهستان شیرگاه سواد کوه .

بشلپ/bašəlp/ (ف.امر) : بجنب - تکان بخور .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بشلف /bāšelf/ ؛

بشلپیین/bašəlpiyən/ (مص) : تکان خوردن- لغزیدن - مرتعش شدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بشلفین /bašel fiyen/ ؛

بشلق/bošloq/ (ا) : عبا-محرف با شلق به معنای ردا و بالاپوش .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. باشلق /bašleq/ ؛ آ) ←* ؛

بشم/bašm/ (ا) : ۱. تحول یافته‌ی واژه‌ی بزم به معنای گردنه و یال کوه . ۲. پر جست و خیز . ۳. جای پرت خالی از سکنه . نک : دارداری .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛ او) بشن /bašn/ ؛

بشمابن/bašmāben/ (ا.مک) : نام کشتزاری در لاشک کجور نوشهر .

بشمارسّن/bəšmārəssən/ (مص) : شمردن .

اغر) بشمارین /bəšmāriyən/ ؛ ب) بشمارستن /bəšmārəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بشمارسّن /bešmāressan/ ؛ پ) اشماردن /ošmārdan/ ؛

بشمارِیین/bəšmāriyən/ (مص) : شمردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بشمارسّن /bəšmārəssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛

بش مراد/baš-mərād/ (ا.مک) : از مراتع لنگای عباس آباد.

بشن/bašən/ (ف.امر) : بریز . نک : برز .

اغر) ۱. دشن /dəšən/ ، ۲. بشن /bəšən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بشند /bašənd/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بریز /bariz/ ؛ آک) بوشون /bušon/ ؛

بشناسیین/bəšnāsiyən/ (مص) : شناختن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بشنسیین /bəšnosiyən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بشناسین /bešnāseyan/ ؛ پ) شناختن /šenāxten/ ؛ پاس) خشنا /xšnā/ ؛

بشندیین/bašendiyən/ (مص) : ریختن .

اغر) ۱. دشنیین / dəšəniyən/ ، ۲. بشنیین /bəšəniyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ آ) بشنّیین /bašənniyan/ ؛ ع) بکالین /bekāleyan/ ؛ آک) شوندن /šondan/ ؛

بشنسیین/bəšnosiyən/ (مص) : شناختن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بشناسیین

/bəšnāsiyan/ ؛ع) ←(آ) ؛

بشنفتن/bəšnoftən/ (مص) : شنیدن .

اغر) ←* ؛ب) بشنستن /bəšnostən/ ؛س) بشناستن /bəšnāstən/ ؛ق) ←* ؛آ) بشنوسّن /bəšnussan/ ؛ع) ←(آ) ؛ آک) بشتوسّن /beštavastan/ ؛

بشنفته/bəšnoftə/ (ص.مف) : ۱. شنیده شده . ۲. گوشزد شده . ۳. زیرگوشی . **نک** : اشتوس .

اغر) ←* ؛ب) بشنسته /bəšnostə/ ؛س) ←(ب) ؛آ) بشنوس /bəšnus/ ؛ع) بشنوس /bešnos/ ؛اشر) ۱.←* ، ۲. بشنفت /bešnoft/ ؛ آک) بیشنوسته /bišnovastə/ ؛

بشنوسّن/bešnussən/ (مص) : شنیدن .

اغر) بشنفتن /bəšnoftən/ ؛ب) بشنستن /bəšnostən/ ؛س) ←(ب) ؛ق) ←* ؛آ) ←* ؛ع) بشنّوسن /bešnossan/ ؛ آک) بشنوستن /bešnovastan/ ؛پ) اشنوتن /ošnutan/ ؛باس) خشنومی /xšnavami/ ؛

بشنوسیین/bəšnosiyən/ (مص) : شناختن .

اغر) ←* ؛ب) ←* ؛س) بشناسیین /bəšnāsiyən/ ؛آ) ←* ؛ع) بشناسین /bešnāseyan/ ؛

بشنه//bešenə (ف) : ۱. می توان . ۲. می‌شود

اغر) ۱.←* ، ۲. بنشنه /bənšenə/ ؛ب) بنشنه /bənšenə/ ؛س) ←(ب) ؛ق) ←(ب) ؛با) بنشنده /dəšənde/ ؛آ) بنشنّه /banšənnə/ ؛ن) بشنه /bešənə/ ؛ع) شنه /šenə/ ؛ آک) شای /šāy/ ؛

بشنّه/bašənne/ : بریزد . **نک** : دریزه .

آ) بشنّه /bašənne/ ؛ن) ←* ؛ع) ۱. برخته /barextə/ ، ۲. بکالیه /bekāleya/ ؛

بشنیین/bəšəniyən/ (مص) : ریختن . **نک** : دریزه .

اغر) ←* ؛س) بشندیین /bašəndiyən/ ؛آ) بشنّیین /bašənniyan/ ؛ع) ۱. برختن /barextan/ ، ۲. بکالین /bekaleyan/ ؛ آک) شوندن /šondan/ ؛

بشو/bašo/ (ف .امر) : ۱. برو . ۲. امر رفتن . **نک** : بُو .

اغر) بُو /bo/ ؛س) بو /bu/ ؛آ) بور /bur/ ؛ع) ←* ؛ت) ۱. بش /baš/ ، ۲. بشو /bašu/ ؛ آک) بشو /bašu/ ؛

بشورد/bašurd/ (ص.مف) : شسته .

اغر) بشوشته /bašuštə/ ؛ب) ←* ؛س) بشسته /bašestə/ ؛آ) ۱.←* ، ۲. بشس /bašəs/ ؛ن) ←* ؛ع) ←* ؛ آک) بشورد /bašurd/ ؛

بشوردن/bašurdan/ (مص) : شستن .

اغر) بشوشتن /bašuštən/ ؛ب) ۱. بشوشتن /bašuštən/ ، ۲. بشودن /basordən/ ؛س) بشستن /bašestən/ ؛آ) ۱.←* ، ۲. بشسّن /bašəssan/ ؛ع) ←* ؛ آک) بشوردن /bašurdan/ ؛

بشورده - چش/bašurdə- čəš/ (ص.مر) : بی حیا - دریده.

اغر) بشوشته - چش /bašuštə - češ/ ؛ب) ←(اغر) ؛س) بشسته - چش /bašestə - češ/ ؛با) ←* ؛آ) ←* ؛ن) ←* ؛ع) شور - چشم /šur - češm/ ؛

بشوستن/bešustən/ (مص) : شستن .

اغر) ←* ؛ب) ←* ؛آ) ۱. بشوسّن /bašussan/ ، ۲. بشسّن /bašəssan/ ؛ع) بشوردن /bašurdan/ ؛ آک) بشوستن /bašustan/ ؛

بشی - درّه/baši- darrə/ (ا.مک) : از توابع بخش کلاردشت .

بشیره/baširə/ (ا) : ۱. چهره . ۲. محرّف بشره . ۳. خوی، اخلاق .

اغر) بشر /bašərə/ ؛ق) ←* ؛آ) ←* ؛

بشین/bašyan/ (مص) : رفتن . **نک** : بثردن .

اغر) بردن /bordən/ ؛س) بوردن /burdən/ ؛آ) ←(اغر) ؛ع) ←* ؛قص) ←* ؛ آک) بشین /bašin/ ؛

بشین بمان/bašyan-bomān/ (ا.مص) : رفتن و آمدن- آمد و شد کردن . **نک** : پایین بالا کردن .

ت) ←* ؛

بشین - بموئن/bašyan- bomoan/ (مص .مر) : رفت وآمد . **نک** : بک رو .

اغر) بردن بمئن /bordən- bəmoən/ ؛آ) ←(اغر) ؛ع) بشین بمان /bašeyan-bomān/ ؛ت) شین - اومن /šeyən-/ umən/ ؛

بشیین - بمان/bašiyan- bomān/ : رفت و آمد . **نک** : بردن بموئن - بمه ور .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغر) ۱. بردن – بمئن /bordən- bəmoən/ ، ۲. بیا – بُو /beyā - bo/ ؛ ب) بمو – برد /bəmo- bord/ ؛ س) بمو – بورد /bəmu - burd/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ع) ←* ؛ ت) ۱. شئن – امن /šeən- amon/ ، ۲. شیین – امن /šiyən- oman/ ؛ اشر) شیین – بی یا مئن / šiyən- biyāmoən/ ؛

بصرفیین/basərfiyən/ (مص) : به صرفه بودن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بسرفستن /basərfestən/ ؛ آ) ←* ؛ع) بسرفتن /basarfestan/ ؛ آک) خوس دکتن /xus-dakatan/ ؛

بغ/bəq/ (ص) : هوای شرجی و سنگین .

س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بغ هاکرد /beq-hākord/ ؛ آک) شوروم /šurum/ ؛

بغ/boq/ (ا) : ۱. گرفتگی و غمزدگی چهره . ۲. بخار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

بغ بند/boq-band/ (ا.مر) : چادرشب .

اشر) ←* ؛

بغریین/baqoriyən/ (مص) : غرّیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) غرمش هاکردن /qormeš-hākordan/ ؛

بغل/baqal/ : **نک** : تابر .

بغل کش/boqəl- kaš/ (ص.مر) : ۱. زمین مرتفع و سر بالا . ۲. راه کنار و گوشه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ آک) سرجوری /sar- jowri/ ؛

بغله/baqələ/ (ص) : ۱. سراشیبی تپّه . ۲. دامنه‌ی تپّه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

بغم/baqəm/ (ا) : ۱. گیاهی که از آن رنگ متمایل به بنفش حاصل نمایند . ۲. مطلق رنگ نیز می باشد .

ب) ←* ؛ ت) بغم /baqom/ ؛

بغمار ستن//beqmārestən (مص) : ۱. سمج شدن کودک نسبت به مادر . ۲. بلعیدن . ۳. تنبیه شدید کردن .

اغر) بلک بییتن /balək bayitən/ ؛ ب) بگمارستن /bəgmārəstən/ ؛ ق) بغمارسّن /beqmāressən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ع) هقمارّسن /hoqmāressan/ ؛

بغو/boqo/ (ص) : اخمو – ترش رو . **نک** : بیزکی .

اغر) ۱. بغوک /boquk/ ، ۲. بغن /boqən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ع) ←* ؛

بغوک/boquk/ (ص .نس) : اخمو . **نک** : بغن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بغوک /bəquk/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) بغو /boqo/ ؛

بغ ها دائن/bəq hādāan/ (مص.مر) : بخار دادن-بخور دادن سرو صورت به منظور درمان بعضی بیماری‌های سر و چهره. این عمل توسطّ برخی گیاهان وموارد خاص همچون برگ درخت اوکالیپتوس و یا کدو تنبل انجام می‌شده است .

اغر) بغ هدائن /boq - hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بغ هادان /boq - hādān/ ؛ آک) بوغادان /buqādān/ ؛

بغین/boqin/ (ص.نس) : ۱. تودار . ۲. اردک سر حنایی . ۳. اخمو .

اغر) ←* ؛ آ) بغن /boqən/ ؛ع) بغو /boqo/ ؛

بفا – کتی/bəfā - kati/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

بفتل/baftel/ (مص) : ۱. هرچیز خیس و باد کرده . ۲. کنایه از آدم های چاق و کم تحرّک . **نک** : چغن .

س) پفتال /paftāl/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بفتول /baftul/ ؛ع) چفتل /čaftəl/ ؛ آک) چفتل /čaftal/ ؛

بفتن/bafətan/ (مص) : خوابیدن . **نک** : بختن .

اغر) ۱. بختن /baxotən/ ، ۲. بخاتن /baxātən/ ؛ ب) بخاتن /baxātən/ ؛ س) بختن / baxetən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) باختن /bāxətan/ ؛ ن) ←* ؛ع) بختن /baxotan/ ؛ آک) بخوتن /buxowtan/ ؛

بفتول/baftul/ (ص.مف) : ۱. انباشته از آب . ۲. کنایه از کودکان زرد چهره و شکم برآمده . **نک** : چفتل .

س) پختول /pextul/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) پفتل /paftel/ ؛

بفت و یشار/ bafeto - višār/ (ق.حا) : در حال خواب و بیداری . نک : بخت ویشار

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

اغر) بخاته بیدار /baxātə - bidār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بخته بیدار /baxetə- bidār/ ؛ ق) ←* ؛ آ) باخته و یشار /bāxətə visār/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بخت بیدار /baxotə-bidār/ ؛

بفته//boftə/ (ص.مف) : ۱. تابیده . ۲. بافته . ۳. پود پارچه . نک : بفته – بتوس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بوفته /buftə/ ؛ آ) ۱. بافت /bāft/ ، ۲. با آفت /bā-āft/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ببافت /bebāft/ ؛ آک) ووته /vowtə/ ؛

بفرست/bafrest/ (ف.امر) : بفرست . نک : برست .

اغر) برست /barəst/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. برسن /baresən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲.←(س) ؛ با) بـرس /barəs/ ؛ آ) برسّن /barəssən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) برسان /barəsān/ ؛ ت) ۱. برسند /baresənd/ ، ۲. بـرس /barəs/ ؛ اشر) ۱. بفرست /bafrəst/ ، ۲.←(اغر) ؛ آک) سرادی /sarādi/ ؛

بفرستائن/bafrestāən/ (مص) : فرستادن .

اغر) برستیین /barəstiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. برسندیین /baresendiyən/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. برسن /baresən/ ؛ با) برسیین /barəsiyən/ ؛ آ) برسّنیین /barəssəniyən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) برسانیین /baresāniyan/ ؛ اشر) ۱. برستادن /barestādan/ ، ۲.←(اغر) ؛ آک) سرادان /sarādān/ ؛

بفرما/bafərmā/ (ف.امر) : بفرما–دعوت توأم با احترام و مؤدّبانه به انجام بسیاری از امور .

اغر) ۱. بفرما /bafermā/ ، ۲. بفرما /bəfarmā/ ؛ ب) ۱. بفرمه /bafermə/ ، ۲. بفرمی /bafərmi/ ؛ س) ۱. بفرمین /bafermin/ ، ۲. بفرمی /bafermi/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) بفرمی /bafərmi/ ؛ آ) بفرمین /bafərmin/ ؛ ن) بفرمه /bafərme/ ؛ ع) بفرما /befarmā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بفروختن/bafroxtən/ (مص) : فروختن . نک : بروتن .

اغر) بروتن /barutən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) بروتن /barutan/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) بفروتن /bafartan/ ؛

بفروش/bafruš/ (ف.امر) : بفروش . نک : بروش .

اغر) بروش /baruš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) بـروش /baruš/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بفره/bəfrə/ (ا) : ابرو در سانسکریت برو bru گفته می شود . نک : برفه .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. بسافره /bāfrə/ ؛ پ) بروک /bruk/ ؛ او) بروت /brvat/ ؛

بفس/bafəs/ (ف.امر) : بخواب . نک : بخس .

اغر) ۱. بخاس /baxās/ ، ۲. بخس /baxos/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بخس /baxəs/ ؛ ق) ←* ؛ آ) باخس /bāxəs/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بخس /baxos/ ؛ آک) بوخوس /buxows/ ؛

بفسان/bafəsān/ (ف.امر) : بخوابان .

اغر) بخسان /baxosān/ ؛ ب) ۱. بخا سان /baxāsān/ ، ۲. بخسان /baxosān/ ؛ س) بخسن /baxəsen/ ؛ ق) بخسن /baxəsən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. باخسن /bāxəsən/ ، ۲.←(آ) ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←(اغر) ، ۲. بخسان /baxosān/ ؛ اشر) بخسان /baxoəsān/ ؛ آک) بوخوسان /buxosān/ ؛

بفسانیین/bafesāniyən/ (مص) : خواباندن .

اغر) بخسانیین /baxosāniyən/ ؛ ب) بخاسانیین /bāxāsāniyən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بخسندیین /baxosəndiyən/ ؛ ق) ۱. بخسندیین /baxəsəndiyən/ ، ۲. دخسندیین /daxəsəndiyən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) باخسنّیین /bāxəsənniyan/ ؛ ن) بخسانیین /bafesāniyan/ ؛ ع) بخسانین /baxosāneyan/ ؛ اشر) بخسساندن /baxoəsāndan/ ؛ آک) بخوسانین /buxosānin/ ؛

بف – کلا/bef - kelā/ (ا.مک .مر) : روستایی از دهستان چهاردانگه سورتچی ساری .

بفه/bofə/ (ا) : نک : بافه .

اغر) ۱.←* ، ۲. وفه /vofə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) وافه /vāfe/ ؛ آک) ووته /vowtə/ ؛

بفهم/befahm/ (ف.امر) : بفهم– درک کن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بفـم /bəfam/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. بفم /bafem/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بفم /bəfam/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

ن) بفــهم /bafehm/ ؛ع) ←** ؛ت) ←** ؛ اشر) بفــم /bəfam/ ؛ آک) ←** ؛

بفهمیین/bəfahmiyən/ (مص) : فهمیدن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بفمییــن /bəfamiyən/ ؛ ب) بفمییــــن /bəfamiyən/ ؛ س) بفمســتن /bəfaməstən/ ؛ ق) بفمسّــن /befamessen/ ؛ با) بفهمسّن /bəfahməssən/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بفمسّن /befaməssən/ ؛ ن) بفهمســّـن /bafəhmessan/ ؛ ع) بفهمسّن /befahmessan/ ؛ ت) فهمسّن / /fahmessən ؛ اشر) بفمیدن /bəfamidan/ ؛ آک) بفامستن /befāmastan/؛

بق/boq/ (ا) : بوق – نوعی ساز بـادی شـبیه شـیپور کـه جهت مساجد و حمّام استفاده می شده است .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ت) ←** ؛ اشــر) ←** ؛ آک) بوق / /buq ؛

بق/boq/ (ف.امر) : بخور . **نک** : بخو .

آ) بقن /baqən/ ؛ع) ←** ؛ آک) بوق /buq/ ؛

بق بزه/boq - bazə/ (ص.مف) : اخم کرده .

اغر) ۱.←** ، ۲. بقیــن /boqin/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. بغ بزه /beq- bazə/ ؛ ق) ←** ؛ با) بق بزه /beq - bazə/ ؛ آ) ۱. بق بکرد /bəq - bakərd/ ، ۲. بقن /bəqən/ ؛ ن) بق هاکرد /bəq - hākerd/ ؛ع) ۱. بق هــاکرد /boq - hākord/ ، ۲. بقو /boqo/ ؛ ت) بق بـزه /boq - bazə/ ؛ اشر) بـق – هاکئردن /boq - hākoərdan/ ؛ آک) اخما گود /axmāgud/ ؛

بق بزه ماست/boq - bazə- māst/ (ا.مر) : ۱. ماسـت خیلـی ترش . ۲. کنایه از آدم بسیار ترش رو .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ آ) زق بزه ماس /zəq -bazə-mās/ ؛

بق - بند/boq - band/ (ا.مر) : ۱. پارچه دست بـافت بـرای رواندار – چادر شب . ۲. سفره‌ی پارچــه ای . ۳. بسـته ی لباس . **نک** : اوزار – بقچه .

س) لا- وند /lā - vand/ ؛ ق) ←** ؛ اشر) ←** ؛

بقچه/bəqče/ (ا) : ۱. پارچه‌ی چهارگوش جهت بستن لوازم پارچه ای . ۲. سفره ی مخصوص بستن و حفظ لباس.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) بقچــه /boqče/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) بخچه /boxče/ ؛ آک) بوقچه /buqče/؛

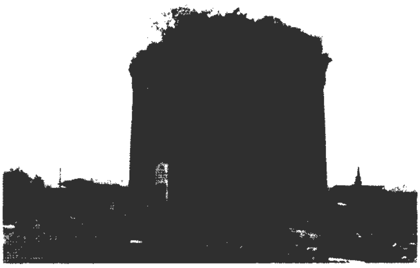
بق - چی/boq - či/ (ص.نسب) : شیپورچی–مترادف بــوق چی در فارسی است .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قـص) ←** ؛ت) ←** ؛ اشــر) ←** ؛ آک) بوق چی /buqči/ ؛

بقشتن/baqəštan/ (مص) : سینه خیز رفتن – خزیدن .

اغر) بخزیین /baxeziyən/ ؛ ب) بخشــتن /baxeštən/ ؛ ق) ←** ؛ با) دقیشتن /daqištən/ ؛ آ) ۱. دقیشــتن /daqištan/ ، ۲. بقشتن /baqeštan/ ؛ ن) بخشتن /baxeštan/ ؛ع) ۱.←** ، ۲. دقشتن /daqeštan/ ؛

بقعـه‌ی کوسـان/boqəye-kusān/ : بقعـه‌ای در روســتای قدیمی کوهستان بهشهر .



بقعه‌ی کوسان

بقلوم/baqlum/ (ا) : نیــم دایـره ی چوبـی کـه در تلـه‌ی پرندگان به کار رود .

ب) بلّقــوم /bəlləqum/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بقلــــوم /boqlum/ ؛ ق) ←**؛ با) بلقـوم /beqlum/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بلقوم /belqum/ ؛ع) بلقم /bolqom/ ؛ ت) بلقام /bəlqām/؛

بقم/baqəm/ (ص) : رنگ قرمز که مورد استفاده رنــگرزان است .

ب) ←** ؛

بق مرنّیئن/beqmerənniən/ (مص.مر) : کتــک زدن بسـیار به وجهی که شـخص ضـارب از عمـل خـود رضـایت حاصل نماید، که در اصطلاح این عمل را ، سیر کتک

زدن گویند .
ق) ←* ؛

بقن/boqən/ (ص.نس) : اخمو . **نک** : بیزکی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بقیــن /beqin/ ؛ ب) ←* ؛ س) بقــن /bəqən/ ؛ ق) ←(س) ؛ *با*) بقن /beqən/ ؛ آ) بقــن /bəqən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱. بکــن /boken/ ، ۲. بغــو /baqo/ ؛ ت) بکئن /bokəen/ ؛

بقوشت/baqušt/ (ص.مف) : ۱. خشک شده – خشــکیده . ۲. لاغر . **نک** : بخشت .

ب) ۱.←* ، ۲. بخوشــته /baxuštə/ ؛ س) بخوشــته /baxuštə/ ؛ *با*) ←* ؛ ع) بخشت /baxošt/ ؛ آک) بخوشت /baxušt/ ؛

بقه/boqə/ (ا/ ا.مص) : ۱. گاو میش نر سه ساله . ۲. صـدا و حالت عمل جفت گیری گا و .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

بقه بقه کاردن/baqə- baqə - kārdən/ (مص.مر) : ۱. سـر و صدای زیاد بپا کردن ۲. تقلید صدای گاو نمودن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بقه بقه هکاردن /baqə- baqə - həkardən/ ؛ ب) بقه بقه هکــاردن /baqə-baqə-həkārdən/ ؛ س) بقــه بقه هاکردن /baqə-baqə-hākerdən/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. بقه بقه – هکــردن /baqə - baqə-hakərdən/ ؛ *با*) ←(ب) ؛ ن) بق بــق – هــاکردن /baq -baq-hākerdan/ ؛ *اشر)* بقــه هــا کئردن /boqə- hākoərdan/ ؛

بق – هدائن/boq- hədāən/ (مص.مر) : بخور دادن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بــق – هدائن /bəq- hədāan/ ؛ ن) بق – ها دائن /beq -hedāən/ ؛ ع) بق– هــادان /boq -hādān/ ؛ ت) بــق – دئــن /boq -/ deən/ ؛ آک) بوق دان /buqdān/ ؛

بک/bok/ : پوزه . **نک** : پک و پوز .

ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) دک /dak/ ؛

بک/bek/ (ا) : دندان پیشین گراز که در ضمن آلت دفاعی حیوان به شمار می رود .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) بیــل /bil/ ؛ ت) بِــل /bel/ ؛ | ک) ←(ع) ؛

بکّا/bakkā/ (ا) : ۱. اگرت – پرنده ای از خانواده‌ی حواصیل . ۲. در مناطق شرقی مازندران به نوعــی حشــره گفتــه شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. کئوبکّا /kau - bakkā/ ؛ ب) وکــا /vəkā/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←* ؛ *با*) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛

بکّا/bakkā/ (ا) : ۱. نوعی سوسک . ۲. نوعــی موریانــه . ۳. حشره به زبان کودکان . **نک** : بئو .

اغــر) ۱.←* ، ۲. بئوکـــا /baukā/ ؛ ب) ←(اغــر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. بکّو /bakku/ ؛ ق) با تچ – کــا /bātəc- kā/ ؛ آ) بئو /bau/ ؛

بکاته/bakātə/ (ا.مــک) : از توابــع دهســتان جنّــت رودبــارِ رامسر .

بکار/bəkār/ (ف.امر) : ۱. دانه بکار – امر به کاشتن . ۲. فرو کن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بکّــار /bəkkār/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. دکــار /dəkār/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. دکـــار /dəkār/ ؛ *با*) ۱. دکار /dəkār/ ، ۲. بکار /bekār/ ؛ آ) ۱. دکار /dekār/ ، ۲. دکــاش /dəkāš/ ؛ ن) دکــار /dakār/ ؛ ع) ۱. بکار /bekār/ ، ۲.←(ن) ؛ *اشر)* ←(ع) ؛ آک) ←* ؛

بکاردن/bakārdən/ (مص) : زاییدن . **نک** : باشتن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بزائن /bəzāən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بکــردن /bakerdən/ ؛ آ) بکـــــردن /bakərdan/ ؛ ع) بداشـــــتن /bedāštan/ ؛ آک) بچیین /bačiyan/ ؛

بکاشتن/bəkāštən/ (مص) : کاشتن .

اغــر) ۱.←* ، ۲. دکاشـــــتن /dəkāštən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغــر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. دکاشـــــتن /dekāštən/ ؛ ق) دکاشتن /dekāštən/ ؛ *با*) دکاشــتن /dəkāšten/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. دکارسّــن /dekārssan/ ؛ ن) دکاشــتن /dakāštan/ ؛ ع) بکاشـــــتن /bekāštan/ ؛ ت) کاشـــــتن /kāštən/ ؛ آک) بکاشتن /bakāštan/ ؛

بکال/bəkāl/ (ف.امر) : بریز .

ت) ←* ؛

بکان/bakān/ (ف.امر) : امر زاییدن که مــورد اســتعمال آن بسیار نادر و به طور معمول مجازی است .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی .

اغـر) ۱.←** ، ۲. بـــزه /baze/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. بکـــن /bakon/ ؛ س) بکن /bakən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ع) بدار /bedār/ ؛ آک) بچین /bačin/ ؛

بک - بک/bək - bək/ (ا.مص) : ۱. نـق زدن . ۲. نوعـی لجاجت و پا فشاری موذیانه در امری ، همراه با سخنان یکسان و مکرّر .

اغر) ۱. ویک - ویک /vik - vik/ ، ۲. وینگ وینگ /ving - ving/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. وک - وک /vək - vək/ ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. میک - میک /mik - mik/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ آ) ۱. میگ - میـگ /mig - mig/ ، ۲. بگ - بگ /bəg- bəg/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) نق نق /meq-neq/ ؛ اشر) وینگ وینگ /ving ving/ ؛ آک) تویک /towik/ ؛

بکت/baket/ (ص.مف) : ۱. افتاده - سقوط کرده - به زمین افتاده . ۲. در نزاع و درگیری مغلوب گشتن و توان بلند شدن دوباره را از دست دادن . ۳. بیمـار از پـا افتـاده و بستری.

اغر) بکته /baketə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) دکتـه /daketə/ ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ آک) بکت /bakat/ ؛

بکتن/baketən/ (مص) : ۱. بیمارشدن - خسـته شـدن . ۲. افتادن - خوابیدن .

اغر) ۱.←** ، ۲. دکتن /daketən/ ؛ ب) دکتن /daketan/ ؛ س) ۱.←** ، ۲.←(اغـر) ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ۱. دکتـــن /dakətan/ ، ۲. بکتـــن /bakətan/ ؛ ن) ۱. بکتـــن /baketan/ ، ۲.←(آ) ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) کتن /katən/ ؛ اشر) بکّتن /bakkətan/ ؛ آک) کتن /katan/ ؛

بکتنیین/baktəniyan/ (مص) : کوبیدن - زدن .

اغر) بتکانیین /batkāniyən/ ؛ ب) بتکو نیین /batkuniyən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بکتندیـــــــن /baktəndiyən/ ؛ ق) بتکوندیئـن /batkundiən/ ؛ با) بکتنییـن /bakteniyən/ ؛ آ) ۱.←(بـا) ، ۲. بتکنّییـــن /batkənniyan/ ؛ ن) ←(بـا) ؛ ع) بکتنییـن /bakoteniyan/ ؛ ت) بکتنییـن /bakəteniyən/ ؛ آک) کوتانین /kutāniyan/ ؛

بکتو/baktu/ (ف.امر) : نک : بزن .

اغر) بتکان /batkān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آک) بکّو /bakku/ ؛

بکر/bəkər/ (ص) : دختر باکره . نک : دختر خنه .

اغر) ←** ؛ آک) دوختر /duxtar/ ؛

بکر/bekar/ (ص) : بوینا ک-آدم متعفّن و بدبـو بـا ظـاهر ناخوشایند .

س) بوکر /bu - kar/ ؛ ن) ←** ؛ ع) بوگر /bu-gar/ ؛

بکردن/bakərdən/ (مص) : زاییدن - بچّه کردن .

اغر) بکاردن /bakārdən/ ؛ ب) بکـردن /bakordən/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) بداشـتن /bedāštan/ ؛ آک) چیین /čiyan/ ؛

بکرش/bakərš/ (ف.امر) : در مقـام تحکّـم و تحقیـر و بـه معنی : (مکافات پس بده- جزای عمل ناسزا وار خود را قبول کن که بدان سزاواری !)

اغـر) ←** ؛ س) بکـش /bakəš/ ؛ آ) ←(س) ؛ ع) بکـش /bakeš/ ؛

بکرشیین/bakəršiyən/ (مص) : ۱. مکافـات پـس دادن . ۲. درد کشیدن .

اغـر) ←** ؛ س) بکشـــیین /bakəšiyən/ ؛ آ) بکشـــیین /bakəšiyan/ ؛ ع) بکشــین /bakəšeyan/ ؛ آک) کشّـیئن /kassiyan/ ؛

بک - رو/bək - ru/ (ا.مص) : رفت و آمد .

اغر) بردن - بمئن /bordən- bəmoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بوردن - بموئن /burdən- bəmuən/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) بشـین بمان /bašeyan-bomān/ ؛

بکروم - هدائن/bəkrum - hədāən/ (مص.مر) : تفت دادن - بریان کردن . نک : بره هدائن .

اغر) بره هدائن /bəre - hədāən/ ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) بره هادان /hādān – bere/ ؛

بکرون/bekrun/ (مـص) : آب و تـاب دادن در صحبـت - مبالغه کردن . نک : او - سو .

با) ←** ؛

بکره/bakrə/ (ا) : از ماهی های غضروفی دریای خزر.

ب) ←** ؛

بکستن/bakossan/ (مص) : خاریدن .

اغر) ۱. برکیین /barəkiyən/ ، ۲. بخارانیین /bəxārāniyən/ ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

ب) بکستن /bakostən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. برکسّن /barekessən/ ، ۲. بکوسّن /bakussən/ ؛ با) برکسّن /barəkəssan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ۱.←* ، ۲. برکسّن /barəkessan/ ؛ ع) ۱. برکسّن /barekessan/ ، ۲. بکلاشین / bakelāšeyan/ ؛ آک) خاردنیین /xārdaniyan/ ؛

بکش/bakəš/ (ف.امر) : ۱. وزن کن . ۲. نقّاشی کن . ۳. به طرف خود بکش ۴. هیاهو کننده – جنجالی . ۵. دلّال محبّت .

اغر) ۱.←* ، ۲. بکش /bakeš/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. دکش /dakəš/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بکش /bakeš/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ۱. بکش /bakeš/ ، ۲. بکیش /bakiš/ ؛ آک) بکش /bakaš/ ؛

بکش/bakoš/ (ف .امر) : ۱. خاموش کن . ۲. بکش – بمیران – به قتل برسان ! **نک** : دمیران .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. ←*، ۲. بکوش /bakuš/ ؛ ق) ۱. دکوش /dakuš/ ، ۲. دکوش /dakuš/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. دکوش /dakuš/ ؛ آ) دکوش /dakuš/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. دکوشان /dakušān/ ؛ ع) ۱. بکوش /bakuš/ ، ۲. دکوشان /dakušan/ ؛ ت) دکوشند /dekušənd/ ؛ اشر) بکئش /bakoəš/ ؛ آک) دکوش /dakuš/ ؛

بکشتن/bakoštən/ (مص) : ۱. کشتن . ۲. خاموش کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بکاشتن /bakāštən/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بکوشتن /bakuštən/ ؛ ق) ۱. بکوشتن /bakuštən/ ، ۲. دکوشتن /dakuštən/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. دکوشتن /dakuštan/ ؛ آ) ۱. دکوشتن /dakuštan/ ، ۲. بکوشتن /bakuštan/ ؛ ن) دکوشانیین /dakušāniyan/ ؛ ع) ۱. بکوشتن /bakuštan/ ، ۲.←(ن) ؛ ت) کوشتن /kuštan/ ؛ اشر) بکئشتن /bakoəštan/ ؛ آک) دکوشتن /dakuštan/ ؛ پ) کشتن /koštan/ ؛

بکش دکش/bakaš dakaš/ (ا.مص) : درگیری – تنش .

اغر) ۱.←* ، ۲. دکش بکش /dakəš- bakəš/ ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) ←* ؛

بکشی – نزن/bakši - nazən/ (ا.مص) : ۱. کنایه از ترساندن . ۲. کج دار و مریض – مدارا کردن .

اغر) بکش – نزن /bakəš- nazən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. بکوش نزن /bakuš - nazən/ ؛ ق) بکشی – نزم /bakeši - nazəm/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بکش – نزن /bakeš - nazan/ ؛ ت) بکش – دکش /bakeš - dakəš/ ؛ آک) ←(ع) ؛

بکشیین/bakšiyan/ (مص) : ۱. رگ به رگ شدن . ۲. ضرب دیدگی – گرفتگی عضله . ۳. تحمّل کردن . **نک** : چلی .

س) بکشیین /bakšiyən/ ؛ آ) ←* ؛ آک) دکشیئن /dakašiyan/ ؛ پ) کشیتن /kašitan/ ؛

بکشیین/bakəšiyən/ (مص) : ۱. وزن کردن . ۲. نقّاشی کردن . ۳. به جانب خود کشیدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بکشیین /bakešiyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ۱. بکشیین /bakešiyən/ ، ۲. کشیین /kašiyən/ ؛ با) بکشیین /bakəšiyən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بکشیین /bakešiyan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) کشتن /kešeən/ ؛ اشر) بکشیدن /bakəšidan/ ؛ آک) ←* ؛

بکف/bakef/ (ف.امر) : ۱. بیفت . ۲. بخواب .

اغر) ۱.←* ، ۲. دکف /dakəf/ ؛ ب) دکف /dakəf/ ؛ س) ←(ب) ؛ ن) بکف /bakəf/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) بکف /bakaf/ ؛

بکلاش/bakəlāš/ (ف.امر) : ۱. جستجو کن . ۲. بخاران .

اغر) بگرد /ba gərd/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ آک) بجور /bajur/ ؛

بکلاش/bakelāš/ (ف.امر) : **نک** : برک – بکّو .

اغر) بخار /bəxār/ ؛ آ) بکو /baku/ ؛ ع) ←* ؛ ت) بکلاش /baklāš/ ؛ اشر) بکّو / bakko/ ؛ آک) بخاران /baxārān/ ؛

بکلاشین/bakəlāšeyan/ (مص) : خاراندن . **نک** : برکیین – بکسن .

اغر) ۱. بخارانیین /bəxārāniyən/ ، ۲. بخاریین /bəxāriyən/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. کلاشیین /kelāšiyan/ ، ۲. کلاشندئن /kelāšendeneən/ ؛ آک) ←* ؛

بکلاشیین/baklāšiyan/ (مص) : ۱. جستجو کردن . کنکاش

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

در کار دیگران .

اغر) ۱. بجستن /bajostən/ ، ۲. بگردیین /bagərdiyən/ ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بکلاشیین /beklāšiyan/ ؛ اشر) بگردیدن /bagərdidan/ ؛ آک) جورستن /jurastan/ ؛

بکلان/baklān/ (ف.امر) : بریز .

اغر) بشن /bəšən/ ؛ س) بشند /bašənd/ ؛ آ) بکّلن /bakkəlen/ ؛ ن) بکلان /bakelān/ ؛ع) بکال /bekāl/ ؛ ت) بکلند /bakelend/ ؛ آک) ←* ؛

بکلانیین/baklāniyan/ (مص) : ریختن .

اغر) بشنیین /bəšəniyən/ ؛ ب) دشنیین /dəšəniyən/ ؛ ق) ۱. بکلندین /bakelendiyən/ ، ۲. دکلندین /dakelendiyən/ ؛ آ) بکّلنیین /bakkələnniyan/ ؛ ن) ←* ؛ع) بکالین /bəkāleyan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) کالستن /kālestən/ ؛ آک) ←* ؛

بکلس/bakələs/ (ص.مف) : ریخته شده .

آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

بکلسّن/bakələssən/ (مص) : ۱. فرو ریختن . ۲. ریخته شدن . **نک** : ریختن .

اغر) بکلیین /bakəliyən/ ؛ ب) دکلیین /dakəliyən/ ؛ س) بکلسّن /bakələstən/ ؛ ق) بکلسّن /bakeləssən/ ؛ با) بکلسّن /bakelessən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. بکلانیین /bakəlāniyan/ ؛ع) بکلسّن /bakelessan/ ؛ ت) کلسّن /kalessən/ ؛ آک) ۱. دکالستن /dekālastan/ ، ۲. رختن /rəxtan/ ؛ اپ) برختن /bəraxtan/ ؛

بکن/bakən/ (ف.امر) : بکن – از ریشه درآور . **نک** : بوج .

اغر) ۱.←* ، ۲. بکند /bakənd/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) بکّن /bakkan/ ؛ ن) بکّن /bakkən/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) بکند /bakənd/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بکّن /bakken/ ؛ آک) بکن /bakan/ ؛

بکن/bakən/: پوزه‌ی برجسته – کنایه از: آدم های دارای لب و لوچه‌ی کلفت و پوزه دراز.

بکندسته/bakendəssə/ (ص.فا) : ۱. آجدار . ۲. دندانه دار . **نک** : آیجه .

اغر) برج – برج /bərj- bərj/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بکندسته /bakəndəstə/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) دکّنس /dakkənəs/ ؛ع) آجیده دار /ājideh- dār/ ؛ اشر) دکّنده /dakkendə/ ؛ آک) بکندسته /bakandastə/ ؛

بکندیین/bakəndiyən/ :

از فنون کشتی بومی است. پس از آغاز مبارزه توسط دو کشتی‌گیر و سرشاخ شدن ، هرکدام از دو طرف، میل دارد دیگری را به سمت خود بکشد و او را ضربه‌ی فنّی کند. گاه ممکن است هر دو کشتی‌گیر در یک زمان همین عمل را انجام دهند. به این صورت که سینه به سینه می‌ایستند و چند دقیقه به یکدیگر فشار وارد می سازند. در صورتی که یکی از طرفین از جا کنده شده، بر زمین بیفتد ، بازنده ی کشتی است. امّا در صورتی که هیچ کدام مغلوب نشوند و همین وضعیّت ادامه یابد، میاندار آن‌ها را از هم جدا می سازد تا مبارزه از نو آغاز شود.

بکّنسّه – شلوار/bakkenəssə- šəlvār/ (ص.مر) : به طور مجاز: بی حیا – بی آزرم – بی آبرو . **نک** : بت شلوار .

اغر) شلوار – بکندیّه / šəlvār-bakəndiyə/ ؛ ب) بکندسته شلوار /bakəndestə-šəlvār/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بوته شلوار /botə šəlvār/ ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ آک) کین برانده /koin berāndə/ ؛

بکنّی/bakenni/ (ص.مف) : ۱. جای حفر شده . ۲. شخم زده . ۳. چاله و شیار .

اغر) بکندییه /bakəndiyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ پ) کانکی /kānaki/ ؛

بکنّیئن/bakennien/ (مص) : کندن .

اغر) بکندیین /bakəndiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) بکنیّن /bakenniyan/ ؛ع) بکنّسن /bakkenesan/ ؛ آک) ←* ؛

بکّو/bakko/ (ف.امر) : ۱. بیفت . ۲. دراز بکش . **نک** : بکف .

اغر) ۱. بکف /bakef/ ، ۲. دکف /dakef/ ؛ س) دکف /dakef/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بکف /bakəf/ ؛ع) ←(آ) ؛ اشر) ←* ؛ آک) بکف /bakaf/ ؛

بکو/bako/ (ف.امر) : بخاران . **نک** : برک .

ن) ←* ؛

بکو/baku/ (ف.امر) : **نک** : برک .

س) بکـــــو /bako/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ع) برک /barek/ ؛ اشر) بکّو /bakko/ ؛

بکوبسّن/bekobəssən/ (مص) : ۱. زدن . ۲. کسـی را مـورد حمله قرار دادن . ۳. کوبیدن . نک : بکوبیین

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بکوتنیــــن /bakoteneyan/ ؛ آک) کوتانیین /kutāniyan/ ؛

بک و بو/bəko - bu/ (ا.مر) : عطر و طعم .

اغر) ۱.←* ، ۲. بک بو /bekə- bu/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بک بو /bekebu/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بـک و بـه /bakobe/ ؛ع) بک بو /bakə- bo/ ؛ ت) بـک بـو /bakebu/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ آک) ←* ؛

بکوبیین/bakubiyən/ (مص) : ۱. کوبیدن . ۲. ضربه زدن - خـراب کـردن . ۳. تـازاندن اسـب . نـک : پینوسّــن . بکوبسّن.

اغر) ۱.←* ، ۲. بتــاختن /bətāxtən/ ؛ ب) ۱. بکوبســتن /bakubəstən/ ، ۲. بتکونییــن /batkuniyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بکوبسّـــــن /bakubessən/ ، ۲. بکوبندییـــــن /bakubendiyən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بکوبسّـن /bakubəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) بکتنیـــن /bakoteneyan/ ؛ ت) کوبسّـــن /kubessən/ ؛ اشر) ۱. بکوبیـدن /bakubidan/ ، ۲. بتّوییـدن /battuidan/ ؛ آک) کوتانین /kutāniyan/ ؛

بکوتندیین/bakutəndiyən/ (مص) : ۱. کوبیدن . ۲. ضربـه زدن . ۳. کتک زدن .

اغر) بتکانیین /batkāniyən/ ؛ ب) ۱. بتکنیین /batkoniyən/ ، ۲. بتکنستن /batkonəstən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. بکوتنّییـن /bakutenniyən/ ، ۲. بکتندیین /baktendiyən/ ؛ با) بکتنّیین /baktənniyan/ ؛ آ) ←(بـا) ؛ ن) ←(بـا) ؛ع) بکتنیـــن /bakoteneyan/ ؛ ت) کوتئــن /kuteən/ ؛ آک) بتکـاندن /batəkāndon/ ؛ پ) پتکوفتن /patkoftan/ ؛

بکوتنّـی/bakutənni/ (ا.مـص) : ۱. کوفـتگی و خسـتگی عضلات در اثر کار زیاد . ۲. حیوان اخته شده .

س) بکوتــــدی /bakutəndi/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بتکنّـــی /batkənni/ ؛ ن) بکتنّی /baktənni/ ؛ع) ←* ؛ آک)

بکوتاره /bekutārə/ ؛

بکوتنّیین/bakotenniyen/ (مص) : کوفتن-کوبیدن . نک : بکوتند یین

ق) ←* ؛ آ) بتکنّییــــن /batkənniyan/ ؛ آک) کوتـــن /kutan/؛

بکوته/bakutə/ (ص.مر) : چهارپای اخته شده .

آ) ←* ؛ آک) کوتیکه /kutikə/ ؛

بکوستن/bakustən/ (مص) : خاریدن . **نک** : بکسّن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بکوسّـــــن /bakussən/ ؛ آ) برکسّـــــن /barəkəssan/ ؛ ن) ←* ؛ع) بکلاشـــــین /bakelāšeyan/ ؛

بکوسّن/bakossen/ (مص) : خـاراندن . نـک : بخـارنیین . بکوستن

ب) ←* ؛ س) بکوستن /bakostən/ ؛ ق) ←* ؛ آ)

بکوش/bakuš/ (ف.امر) : **نک** : بکش .

س) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ اشر) بکئــش /bakoəš/ ؛ | گ) ←* ؛

بکوشتن / bakuštən/: ۱. کشتن ۲. خاموش کردن . نک : دکوشتن

بکّه - بکّـه/bəkkə- bəkkə/ (ا.صـوت) : صـدای سـوختن چوب .

اغر) ۱.←* ، ۲. پکّه پکّه /pəkkə- pəkkə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) پـک - پـک /pek - pek/ ؛ آ) ←* ؛ع) چرک چریک /čerak-čerik/ ؛

بگ/beg/ (ا) : ۱. بزرگ - بیگ - خان . ۲. در گذشته لقبی برای بزرگان و رجال مشخصّ بوده اسـت . ایـن واژه ریشه در زبان کهن فارسی دارد که صورت اوّلیـه‌ی آن همان بگ و بغ بوده است که مفهوم خدا و خداونـدگار دارد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بک /bek/؛

بگائن/bəgāən/ (مص) : گاییدن - جماع کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱. بگاسّن /bəgāssan/ ، ۲. گاسّن /gāssan/ ؛ع) بگاسّـن /begāssan/ ؛ آک) گان /gān/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

بگائه/bəgāə/ (ص.مف) : گاییده شده .

اغر) ←* * ؛ ب) ←* * ؛ س) ←* * ؛ ق) ←* * ؛ آ) بگا /bəgā/ ؛ ع) بگاس /begās/ ؛ آک) بگاره /begārə/ ؛

بگئروز/bəgoəruz/ (ف .امر) : فرار کن . نک : بریج - برم.

اشر) ←* * ؛

بگئروزان/bəgoəruzān/ (ف.امر) : فراری بده . نک : بریجان .

اغر) ۱. برمان /barəmān/ ، ۲. بریجان /borijān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* * ؛ اشر) ←* * ؛

بگرد/bagərd/ (ف.امر) : ۱. بگرد - گردش کن - دور بزن ۲. جستجو کن .

اغر) ←* * ؛ ب) ←* * ؛ س) ←* * ؛ ق) ۱.←* * ، ۲. دگرد /dagərd/ ؛ با) دگرد /dagərd/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بگرد /bagerd/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ۱.←* * ، ۲. وگرد /vagərd/ ؛ آک) بگرد /bagard/ ؛

بگردستن/bagərdəstən/ (مص) : ۱. گردیدن - گردش کردن . ۲. جستجو کردن .

اغر) بگردیین /bagərdiyən/ ؛ ب) ۱.←* * ، ۲. بگردیین /bagərdiyən/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. بگردسّن /bagərdəssən/ ؛ ق) ۱. بچرخسن /bačərxessən/ ، ۲. چرخسّن /čarxessən/ ؛ با) بگردسّن /bagərdəssan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. درسّن /darəssan/ ؛ ع) بگرسن /bagəresan/ ؛ ت) گرّسن /garessən/ ؛ اشر) ۱. وگردیین /vagərdiyan/ ، ۲. وگردیدن /vagərdidan/ ؛ آک) بگردستن /bagardastan/ ؛ پ) گرتیتن /gartitan/ ؛

بگردسته - کینگ/bagərdəstə- king/ (ص.مر) : هرزه گرد-ولگرد-لاابالی .

ب) ←* * ؛ س) ←* * ؛ ق) ←* * ؛ ت) بمته - لنگ /bamətə- leng/ ؛ آک) محلّه ملی /mahalle - mali/ ؛

بگردیین/bagərdiyən/ (مص) : جستجو کردن . نک : بکلاشیین - بگردستن .

اغر) ۱.←* * ، ۲. بگشتن /bagəštən/ ؛ ب) ←* * ؛ س) ←* * ؛ ق) بگردسّن /bagərdessən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بگردسّن /bagərdəssən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱. بگشتن /bagəštan/ ، ۲. بگرسّن /bageressan/ ؛ اشر) بگردیدن /bagərdidan/ ؛ آک) واموتن /vāmutan/ ؛ پ) گرتیتن /gartitan/ ؛

بگرز/bəgoroz/ (ف.امر) : بگریز - فرار کن . نک : بوریج.

اغر) بریج /borij/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ اشر) ←* * ؛ آک) وریج /voirij/ ؛

بگرسّن/bagərəssən/ (مص) : ۱. گردیدن - گشتن . ۲. جستجو کردن .

اغر) بگردیین /bagərdiyən/ ؛ ب) بگردستن /bagərdəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* * ؛ آ) دگرسّن /dagərəssan/ ؛ ع) بگرسّن /bageressan/ ؛ آک) گردستن /gardastan/ ؛ پ) ورتیتن /vartitan/ ؛ او) وریت /varit/ ؛

بگرسّن/bagərəssən/ (مص) : ۱. قربان صدقه رفتن . ۲. تغییر حالت دادن .

ب) بگردستن /bagərdəstən/ ؛ ق) ←* * ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) بگرسّن /bageresan/ ؛ آک) گردستن /gardastan/ ؛ پ) گرتیتن /gardtitan/ ؛

بگروختن//bogoroxtən/ (مص) : نک : برفتن .

اغر) بریتن /boritən/ ؛ ع) بوریتن /buritan/ ؛ آک) ویریتن /viritan/ ؛

بگزئر/bəgzər/ (ف.امر) : ۱. صرف نظر کن . ۲. عفو کن - درگذر .

اغر) ۱.←* * ، ۲. بگزر /bogzər/ ؛ ب) بگزر /bogzər/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←* * ؛ آ) بگزر / bəgzər/ ؛ ع) بگذر /begzar/ ؛ ت) ←* * ؛ اشر) بذگئر /bəzgoər/ ؛ آک) بوگوزر /buguzar/ ؛

بگزشتن/bəgzəštən/ (مص) : ۱. گذشتن . عبور کردن ۲. گذشت کردن - نادیده گرفتن . نک : ازگنشتن .

اغر) ۱.←* * ، ۲. بگزشتن /bogzəštən/ ؛ ب) ←* * ؛ س) ←* * ؛ ق) ←* * ؛ آ) ←* * ؛ ع) بگزشتن /bogzaštan/ ؛

بگزیین/bagəziyən/ (مص) : ۱. نیش زدن - گزیدن . ۲. زدن .

اغر) ۱.←* * ، ۲. بگیشتن /bagištən/ ؛ ب) ۱.←* * ، ۲. بگزیین /bageziyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بگزین /bagəziyan/ ؛ ع) بگزین /bagəzeyan/

؛ ت) گزئن /gəzeən/ ؛ اشر) بگزیدن /bagəzidan/ ؛ آک) ←* ؛ پ) گزیتن /gazitan/ ؛

بگسلن/begselən/ (ف.امر) : پاره کن . نک : بسخئن .

اغر) ۱. بسان /bosān/ ، ۲. بُسن /bosən/ ؛ ب) بسند /bosənd/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) بوسن /busən/ ؛ع) بستان /bossān/ ؛ ت) ←* ؛ آک) بوگسلانی / bugslāny/ ؛

بگشتن/bagəštən/ (مص) : ۱. گردش کردن–گردیدن–چرخیدن . ۲. گزیدن .

اغر) ←* ؛ ب) بگردستن /bagerdəstən/ ؛ س) بگردستن /bagərdestən/ ؛ ق) بگرسّن /bagəressən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بگردسّن /bəgardəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بگشتن /bagəštan/ ؛ ت) گرسن / garesən/ ؛ اشر) ←(ع) ؛ آک) بگشتن /bagaštan/ ؛ پ) گرتیتن /gartitan/ ؛

بگندستن/bagəndəstən/ (مص) : نک : بندسن .

بگنّسن/bagennesən/ (مص) : ۱. گزیدن– سیخ زدن . ۲. بر خورد نمودن – اصابت کردن .

اغر) ۱. بگیشتن / bagištən/ ، ۲. بگزیین /bagəziyən/ ؛ ق) ←* ؛ع) بنگنستّن /bengenessan/ ؛ آک) بگشتن /bagaštan/ ؛

بگو/bago/ (ف.امر) : بگو – امر گفتن . نک : بئور– بهور.

اغر) ۱. بئر /baor/ ، ۲. بئو /bao/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بائو /bā o/ ؛ ق) بئو /ba u/ ؛ آ) بئو /baow/ ؛ع) بو /bo/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک←* ؛

بگ وا/bəgvā/ (ا.مر) : ۱. پس گردن . ۲. چوب های بخش ابتدایی سقف خانه .

ب) په – کفا /pe - kəfā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) په گفا /pe-gəfā/ ؛ع) پس کفا /pas-kefā/ ؛ اشر) ←* ؛ پ) گرتنک /gartanak/ ؛

بگو – بگو/bəgu - bəgu/ (ا.مر) : ۱. شایعه . ۲. جار و جنجال بیهوده . نک : باهوت باهوت .

اغر) بئوت – بئوت /baut- baut/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ع) گت گته /got-gotə/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بگو ته/begutə/ (ص.مف) : ۱. گفت . ۲. گفته شده . نک : بئوت .

اغر) بئوته /bautə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بائوته /bāutə/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) بئوته /baowtə/ ؛ع) بوته /botə/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بگوز/baguz/ (ف.امر) : بگوز – از مصدر بگوزین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) بگّوز /bagguz/ ؛ آک) ←* ؛

بگّه/bagge/ (ف.امر) : بگاید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) بیگ /bayg/ ؛ع) بگا /begā/ ؛ آک) ←(ع) ؛

بل/bal/ (ا) : ۱. بخار . ۲. شعله ی آتش . نک : اَلو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بلو /bolo/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بل/bal/ : ۱. برق . ۲. نور اَفشانی اشیاء در انعکاس نور آفتاب .

بل/bel/ (ا) : ۱. بیل – وسیله ای که مصارف گوناگون از جمله در کشاورزی خاصه آبیاری دارد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بیل /bil/ ؛ آک) ←(ع) ؛ پ) بل /bəl/ ؛

بل/bel/ (ف.امر) : ۱. بگذار–بنه . ۲. اجازه بده . نک : بدار.

اغر) ۱. بیل /beyəl/ ، ۲. بییل /biyəl/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بیل /beyəl/ ؛ س) بییل /biyəl/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بهل /behəl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) بدار /badār/ ؛

بل/bəl/ (ا.مک) : از توابع دهستان بالا میان رود نور .

بل/bal/ (مص) : ۱. بلعیدن . ۲. قورت دادن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بلِ هکاردن /bale - həkārdən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بل – هاکردن /bal- hākerdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بل – هدائن /bal - hədāən/ ؛ ن) بل – هادائن / bal- hādāən/ ؛ع) ۱.←* ، ۲. بل – هادان /bal - hādān/ ؛ ت) بل – دائن /bal- dāən/ ؛ اشر) بلیدن /balidan/ ؛ آک) ←* ؛

بل/bel/ (ا) : ۱. دندان پیشین گراز . ۲. از روی تحقیر به

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

دندان های نامرتّب و جلو آمده ی انسان نیز گویند .
اغـر) ۱.←* ، ۲. بیـــک /bik/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بیل /bil/ ؛ آک) ←(ع) ؛

بلابدی/belābadi/ (ص.مف) : بلا دیده– رنج کشیده .
اغر) ۱.←* ، ۲. بلا – بدییـه /belā - badiyə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) بلابدییـــه /belā - badiyə/ ؛

بلاته/belātə/ (ص) : رنگ و رو باخته .
ت) ←* ؛

بلاردن/bəlārdən/ (مص) : ۱. قربان و صدقه رفتن .
اغــر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. بلاردنین /belardeneyan/ ؛ آک) بلامـی سـر /- bəlā- mi -sar/؛

بلاردن/bəlārdən/ (ف.امر) : پاره کن .
ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بلاردنـــــن /belārdnən/ ؛ ق) بوسّـــن /bussən/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. بـــولاردن /bulārdən/ ، ۲. ولاردن /volārdən/ ؛ ع) بلاردن /belārdən/ ؛ آک) ولاردن /vəlārdan/ ؛

بلاردنیین/bolārdəniyan/ (مـــص) : پـاره کـردن – چـاک دادن . **نک** : بدرستن .
اغـر) بســـندانیین /bosəndāniyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) جـــرت – بدائـــن /jert - bedāən/ ؛ آ) بوســـنّیین /bosənniyan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. بلاردنییـــــــن /belārdəniyan/ ؛ آک) ولاردنیین /vəlārdaniyan/ ؛

بلّارمه/bellārmə/ (ص) : بزرگترین .
ق) بلّونگ /bəllung/ ؛ با) بلام /bəllām/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بلئـوم /bəllaum/ ؛ ع) گت تریـن /gat-tarin/ ؛ آک) پیلّـه ترین /pillə - tarin/ ؛

بلّاره/bəllārə/ (ش.ج) : ۱. قربان – فدا . ۲. قربانت شوم .
اغـر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بـلاره /bəlārə/ ؛ س) بـــلاره /bəlāre/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. بلارم /belārəm/ ؛ با) ۱. بلاره /bəlārə/ ، ۲. بلاردم /belārədəm/ ؛ آ) بـــلاره /belārə/ ؛ ع) ته بلامه سر /tə-belā-mə-sar/ ؛ اشر) بـــلارم /bəlārəm/ ؛ | ک) بلامی سر /bəlā - mi - sar/ ؛

بـلاره/belārə/ (ش.ج) : مخفّـف کلمـه ی بلامـره belā – merə به معنی بلایت بر من نـازل شـود ، کـه نوعـی نوازش و تغزیز است .
س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ته بلا مه ســر /tə-belā-mə-sar/ ؛

بلّاس/ballās/ (ا) : ۱. نور و برق ناگهانی . ۲. برق آســا . ۳. به معنی کنایی تقاضا از روی عجز . **نک** : الب سو .
اشر) ←* ؛

بلاش/bəlāš/ (ا) : گیاهی بالارونده و تیغ دار که بر درختان هم جوار پیچد . با نام علمی excelsal smilax . **نـک** : ازملک .
س) ←* ؛

بلّئور/bəllaur/ (ص) : تنومند و چاق . **نک** : دبلر .
ق) بولارس /bulārəs/ ؛ آ) ←* ؛

بل – بزوئن/bel - bazuən/ (مص.مر) : ۱. پا بیل کردن . ۲. با بیل شخم عمیق نمودن .
اغر) ۱.←* ، ۲. بـل – بزئـن /bel - bazoən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بل – بزوئن /bel - bazuan/ ؛ ع) بیل بزان /bil-bezān/ ؛ آک) بیل زان /bil - zān/ ؛

بل بزوئن/bal bazuan/ (مـــص.مـر) : شـعله زدن– لـهیب آتش .
اغـــر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بل بزان /bal – bezān/ ؛

بل بکشیین/bal bakešiyən/ (مص.مر) : با ســرعت غـذا را بلعیدن –غذا خوردن با تعجیل .
اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛

بل – بل/bal - bal/ (ا.مص) : ۱. برق زدن چـــیزی – بـرّاق بودن . ۲. تلالو .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بـــل /bal/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←* ؛

بلبل/bəlbəl/ (ا) : ۱. بلبل . ۲. کنایــه از کـودک خـوش – زبان و آدم پرحرف .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ،

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

۲. بول – بول /bul - bul/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) بولبول /bol - bol/ ؛

بل بل بزوئن/balbal-bazuən/ (مص.مر) : نور افشانی کردن –پرتو افکندن–برق زدن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

بلبل خو/bəlbəle - xo/ (ا.مر) : ۱. خواب کوتاه – خواب اندک . ۲. کنایه از سحر خیزی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بلبل خو /bəlbəle-xu/ ؛ ق) ۱. بلبل خو /bəlbəl-xu/ ، ۲. بلبل چوک /bəlbəle-čuk/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. بلبل خو /bəlbəl - xu/ ؛ آ) بلبل خو /bəlbələ xo/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) بلبل – خاب /bəlbəl- xāb/ ؛ اشر) بلبل خو /bəlbəl xo/ ؛ |ک) بولبول خو /bol bol - xow/ ؛

بلبل خون/bəl bəl - xun/ (ق.ز) : کنایه از فصل بهار .

اغر) بلبل خان /bəlbəl - xān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بلبل خون /bəl- bəl - xon/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(س) ؛ ع) بلبل خن /bəl - bəl - xon/ ؛ ت) بلبل خان /bəl - bəl-xān/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

بلبل دو/bəl – bəle- du/ (ص.مر) : دودل – مردّد . تردید داشتن

با) ←* ؛ع) دو –وشک /do-vešak/ ؛

بلبلک/bəl bələk/ (ا) : . ۱. سوت سوتک . ۲. کنایه از کودک خوش زبان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بلبلک /bolbolak/ ؛ ت) بلبل زبان /bel bəl zabān/ ؛ اشر) بلبل زفان /bel bəl zəfān/ ؛ | ک) بول بولی /bol- bolay/ ؛

بلبلک/bolbolak/ (ا) : پروانه . **نک** : پاپلی .

ع) ←* ؛

بلبل کو/bəl bəl ku/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بیرون بشم کلاردشت .

بلبل گوش/bal-bal-guš/ (ص.مر) : حیوان گوش بلند .

نک : ولکای – گوش .

بلبلی/bəl - bəli/ (ا) : زردآلو .

اغر) ←* ؛ع) ۱. شیلانک /šilānak/ ، ۲. زردآلود /zard-ālu/ ؛ اشر) ←* ؛

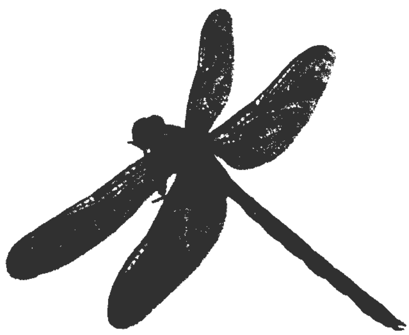
بلبلی/bəl bəli/ (ا) : ۱. نام آلت تناسلی کودکان ذکور . ۲. کنایه از چیز کوچک . نک : بلی

اغر) ←* ؛ ب) بلی /bəli/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بیلی /bili/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. بلیک /bəlik/ ؛ ن) بلبلک /bəlbəlak/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) بلبلی /bolboləy/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) بولبولی /bolbolay/ ؛

بلبلی/bolboləy/ (ا) : ۱. سنجاقک . ۲. از نام های سگ .

نک : باز .

ع) لله باز /lalə-bāz/ ؛ ت) ←* ؛



بلبلی

بل بو/bale- bu/ (ا.مر) : بوی گند که در اثر گرما پراکنده شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ؛ ت) ←* ؛ بله بو /balə - bu/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ اشر) بل بو /bal - bu/ ؛

بلت/balət/ (ص) : بلد– دانا .

اغر) ۱.←* ، ۲. بلد /baləd/ ؛ آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

بلت/bəlet/ (ا) : دروازه ی باغ .

ع) بالن /bālon/ ؛ ت) بلت /balet/ ؛ |ک) بلت /balat/ ؛

بلت بر/balet bar/ (ا.مر) : نردبان دوطرفه‌ی ثابت پرچین جهت عبور و مرور .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ع) کلک کاتی /kalak-kāti/ ؛ ت) بلت بر /balət - ber/ ؛ آک) بلت بر /balat - bar/ ؛

بلج خونی/bəlej – xuni/ (ا.مک) : مرتع و چشمه ای در منطقه ی کجور .

بلخان باد/balxān- bād/ (ا.مر) : باد شمال شرقی-باد باران زای مؤثر و قوی که خشک ترین هوایی را که مدتها در منطقه‌ی مازندران ماندگار شده ، به هوای بارانی تبدیل می‌نماید. این باد در زمستان‌ها عامل برف و سرمای شدید و بوران‌های غیر عادّی است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ع) گیله باد /gilə-bād/ ؛

بلخ بن/bəlxəbən/ (ا.مص) : ۱. در آمدن ناگهانی و غیر قابل پیش بینی از جایی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛

بلخ وبن/bəlxo - bən/ (ا.مر) : محرّف بیخ و بن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛

بلد/baləd/ (ص) : ۱. وارد – مطّلع . ۲. آزموده . نک : پرکاری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱. بلت /balət/ ، ۲. بلد /bəlad/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ع) ←* ؛ ت) بلد /baled/ ؛ اشر) بلد /belad/ ؛ آک) بلد /balad/ ؛

بل دم/beldəm/ (ا.مر) : دسته‌ی بیل .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ۱. بیله دسّه /bilə-dassə/ ، ۲. بیل دمه /bil - domə/ ؛ آک) بیل دومّه /bil - dummə/ ؛

بل دندون/bel - dandon/ (ص.مر) : به دندان‌های نامرتب و پیش آمده ی اشخاص گفته می شود .

اغر) بل دندون /bel -dandān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بل دنّون /bel-dannun/ ؛ ع) خی بیل /xi-bil/ ؛ آک) بیل گاز /bil – gāz/ ؛

بلده/baladə/ (ا.مک) : از توابع دهستان بالا میان رود شهرستان نور .

بلده/baledə/ (ا.مک) : ۱. روستایی از بخش خرّم آباد تنکابن .

بلده کجور/baladə kəjur/ (ا.مک) : دهستان بلده از منطقه ی کجور .

بلر/bələr/ (ص) : ۱. بی حس ۲. کرخت شدن عضلات . نک : لر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) لر /lər/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) لر /lar/ ؛

بلرزستن/balerzessen/ (مص) : لرزیدن . نک : دپرکستن .

ب) ←(اغر) ؛ س) بلرزستن /balerzəstən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بلرزسّن /belarzəssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ آک) بلرزستن /balarzas tan/ ؛ پ) لرزیتن /larzitan/ ؛

بلرزنّین/balərzənniyen/ (مص) : به لرزه در آوردن .

ب) بلرزنیین /balər zəniyən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ پ) ویزندیتن /vizanditan/ ؛

بلرزیین/balərziyən/ (مص) : لرزیدن . نک : دکت دکت هایتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بلرزسّن /balərzəssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ آک) بلرزیین /balarziyan/ ؛ پ) لرزیتن /larzitan/ ؛

بلرّسن/bolərəssən/ (مص) : پاره کردن -چاک دادن . نک : بلاردنیین .

ب) بلاردستن /bəlārdəstən/ ؛ آ) بوسنّیین /busənniyan/ ؛ ع) بلارّسن /belārəssan/ ؛ آک) ولرسن /vəlarsan/ ؛

بلس/bales/ (ف.امر) : ۱. امر به لیسیدن – بلیس – زبان بزن . ۲. مصدر آن در پهلوی لیسیتن است .

اغر) ۱.←* ، ۲. بلیس /balis/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) بلیس /balis/ ؛ آک) ولیس /valis/ ؛ پ) لیسیتن /lisitan/ ؛

بلس/beles/ (ا) : چوب چنگک دار جهت آویز در کومه .

بلستن/balostən/ (مص) : پارس کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بلشستن /baloəstən/ ؛ س) ←* ؛ ق) بلوسّن /balussən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بلوسّن /balussan/ ؛ ن) بلوسّن /balossan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) لسّن /loessən/ ؛ آک) بلوئستن /bolowastan/ ؛

بلستی/bolesti/ : نک : بال اوستی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بلستین /bolǝstin/ ؛ ب) ←* ؛

بلس خی/bǝlǝs xi/ (ا.مر) : ۱. ضربه با آرنج . ۲. آرنج .

اغر) ارسکنی /arǝskeni/ ؛ ب) ←* ؛ س) بالسکین /bālǝskin/ ؛ ق) السکین /alǝskin/ ؛ ن) بلسمی /bǝlǝsmi/ ؛ ع) ۱. پلس /pelǝs/ ، ۲. سقه پلس /seqǝ-peles/ ؛ | گ) بال سوکوینه /bāl- suwkuwinǝ/ ؛

بلسک/bǝelesk/ (ا) : سیخ چوبی یا فلزّی .

ن) بلسک /balask/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) میل /mil/ ؛

بلسک/belǝsk/ (ا) : چوب هایی کوتاه که جهت دبّاغی پوست گاو در زمین فرو کنند تا پوست توسّط آن‌ها مهار شده و در مجاورت آفتاب خشک شود .

ت) ←* ؛

بلسکه/bǝlǝskǝ/ (ا) : از اجزای آسیاب – میله ای چوبی که با آن فاصله ی سنگ های آسیاب را تنظیم کنند .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) بلسکه /bǝlǝske/ ؛

بلسکی/bǝlǝski/ (ا) : **نک** : پقلتی .

اغر) ارسکینی /arǝskini/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) السکین /alǝskin/ ؛ ن) ←* ؛

بلسمک/belesmǝk/ (ا.مر) : سیخونک .

ق) سیخک /sixǝk/ ؛ ن) بلسمی /bǝlǝsmi/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) نجق /najaq/ ؛

بلسمی/bǝlǝsmi/ (مص) : ۱. ضربه زدن معمول با دست . ۲. گام های بلند برداشتن . **نک** : اشتلم .

ن) ←* ؛

بلسمی بزوئن/bǝlǝsmi bazuan/ (ص.مر) : ۱. سقلمه – سقلمه زدن . ۲. سیخونک زدن .

ق) دخسّن /daxessǝn/ ؛ ع) سقه پلس بزان /seqǝ-peles-bezān/ ؛ | گ) نجق زان /najaq - zān/ ؛

بلسّن/balossan/ (مص) : پارس کردن . **نک** : بسلتن .

اغر) بلستن /balostǝn/ ؛ ب) بلشستن /baloǝstǝn/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بلوسّن /balussan/ ؛ ع) ←* ؛ | گ) لووستن /lowvastan/ ؛

بلسی/bolesi/ (ص.مف) : پوسیده شده .

آ) ←* ؛ ع) بپیس /bapis/ ؛ | گ) بپیسته /bǝpistah/ ؛

بلسیین/balesiyǝn/ (مص) : لیسیدن – لیس زدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بلشتن /baleštǝn/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بلشتن /balǝštǝn/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) بلشتن /baleštan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) لسئن /leseǝn/ ؛ اشر) بلسیدن /balǝsidan/ ؛ | گ) والیسیین /vālisiyan/ ؛

بلشتن/baleštǝn/ (مص) : لیسیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بلشتن /balǝštan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(با) ؛ ت) لسئن /leseǝn/ ؛ اشر) بلسیدن /balǝsidan/ ؛ | گ) والیشتن /vālištan/ ؛ پ) لیشتن /lištan/ ؛

بلشته چش/baleštǝ češ/ (ص.مر) : بی چشم ورو – بی حیا . **نک** : چش بلشت – چش دارشنی .

اغر) بلشته چشم /baleštǝ češm/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بشسته چش /bašestǝ češ/ ؛ ق) بی چش سو /bičeše su/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←* ؛ ت) بی چش رو /bičǝšeru/ ؛ | گ) بی چشم ورو /bičešmoru/ ؛

بلغور/bǝlqur/ (ا) : ۱. طبخ پلو همراه با نیم دانه‌ی گندم که بلغورش نامند . ۲. کته از برنج نیم دانه – پلوی نیم پخته و خوب دم نکشیده . **نک** : انجه پلا .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

بلغور کاردن/balqur kārdǝn/ (مص.مر) : جویده جویده سخن گفتن – نارسا و در هم حرف زدن .

اغر) ←* ؛ آ) بلغور هکردن /balqur hakǝrdan/ ؛ ع) کلاچ کشکرتی بوتن /kelāč-kaškereti-botan/ ؛ | گ) هرزه لو /harzǝ-low/ ؛

بلف/balef/ (ف.امر) : ۱. ببلع – بخور . ۲. امر به خوردن از سر تحقیر و تحکّم .

اغر) بلف /balǝf/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) کوفت هاکن /kuft-hākon/ ؛ | گ) کوفت بکون /kufat - bakun/ ؛

بلفا/belfā/ (ا) : **نک** : برفه .

ب) ←* ؛

بلفت/belfet/ (ا) : ۱. جای دنج . ۲. دخمه .

بلفستن/balǝfǝstǝn/ (مص) : بلعیدن– غذا را به طرز غیر

مؤدّبانه خوردن .

اغر) بلفیین /baləfiyən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بلفستن /balefəstən/ ؛ س) ←* ؛ ق) بلفسّن /baləfessən/ ؛ با) بلفسّن /baləfəssən/ ؛ آ) بلفسّن /baləfəssan/ ؛ ع) هقمارسّن /hoqmāressan/ ؛ | گ) وزقشتن /vazaqaštan/ ؛

بلفسّن/balefessen/ (مص) : خوردن بی ادبانه – آداب معمول را به هنگام خوردن غذا رعایت نکردن .

بلفتن /baleftən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بلفسّن /baləfəssən/ ؛ | گ) فبردن /fabardan/ ؛

بلفه/bəlfə/ (ا) : **نک** : برفه .

اغر) ۱. برفه /bətfə/ ، ۲. ابرو /abru/ ؛ ب) ←* ؛ س) بفره /bəfrə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛

بلفه بزوئن/bəlfə bazuan/ (ص.مر) : اشاره و ایما با ابرو . **نک** : ابرو کل .

اغر) ابرو دنگئن /abru dengoən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بفره بزوئن /bəfrə-bazuen/ ؛ ق) بفره بزوئن /bəfre bazuen/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ابروبمان /abru-bomān/ ؛ | گ) ایشاره /eišārə/ ؛

بلق/belq/ (ا) : سطح بیرونی فضای دهان .

اغر) بلق /bəlq/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) مچّه /maččə/ ؛

بلقلم/bolqaləm/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

بلقم/belqom/ (ا) : ۱. یکی از ابزار کمانی شکل تله‌ی پرندگان . ۲. چوب منحنی شکل جهت آویختن و خشک کردن گوشت . ۳. چوب تراز در کندوهای قدیمی جهت برداشت عسل . **نک** : بلقام .

ب) بلّقوم /bəlləqum/ ؛ س) ۱. بقلوم /boqlom/ ، ۲. بلقوم /balqum/ ؛ ق) بقلوم /beqlum/ ؛ با) بلقوم /bəlqum/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بلقوم /bolqom/ ؛ ت) بلقام /belqām/ ؛

بلقم/balqəm/ (ص) : ۱. آدم شکم برآمده و بیمار . ۲. اسهال آبکی و کف آلود .

اغر) ۱.←* ، ۲. بلقمی /balqəmi/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بلقمی /balqəmi/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) بلقم /balqam/ ؛ ع) بلقمی /balqami/ ؛ ت) بلقم /balqem/ ؛ اشر) ←(ن) ؛

بلک/belək/ (ا) : اردک نوک قاشقی .

ب) ←* ؛ ع) چوهوردنّک /čohor dennek/ ؛

بلک/balək/ (ا) : ۱. بهانه و لج کردن کودک خردسال– بهانه جویی . ۲. بیماری ناشناخته . ۳. مرض مسری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بلک /bəlak/ ؛ ن) بلک /balak/ ؛

بلک/belək/ (ا) : ابزاری جهت وجین کردن علف هرز باغات و مزارع خاصّه پنبه – بیلک – تیشه . **نک** : بهنرگ .

اغر) ۱.←* ، ۲. بیلک /bilək/ ؛ ب) ←* ؛ س) بیلک /bilək/ ؛ ق) فکا /fekā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بلک /belak/ ؛

بلکان/baləkān/ (ف.امر) : تکان بده – حرکت بده .

اغر) ۱.←* ، ۲. هلکان /hələkān/ ؛ ب) ۱. بلاکن /bəlākən/ ، ۲. هلکان /hələkān/ ؛ س) هلاکن /helākən/ ؛ ق) ۱. بلاکن /belāken/ ، ۲. هلاکن /helāken/ ؛ با) هلاکن /halākən/ ؛ آ) ۱. بلاکن /belākən/ ، ۲. هلاکن /hələkən/ ؛ ن) هلاکن /hələkən/ ؛ ع) بلاکن /belāken/ ؛ ت) بلاک /belāk/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) بلاکن /belākan/؛

بلکاندیین/balekāndiyən/ (مص) : تکان دادن با حرکت مواج رفت و برگشت در سطحی افقی ، همچون تکان دادن گهواره .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بلاکندیین /belākendiyən/ ؛ با) ←* ؛ آ) هلاکّنیین /həlākənniyan/ ؛ ع) بلاکانین /belākāneyan/ ؛ | گ) بلاکانیین /bəlākāniyan/ ؛

بلکانیین/baləkāniyən/ (مص) : ۱. لرزاندن-- تکان دادن . ۲. عقب و جلو بردن چیزی به طور پیوسته .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بلاکندیین /belākendiyən/ ؛ آ) هلاکّنیین /həlākənniyan/ ؛ ن) بلکانیین /baləkāniyan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ | گ) لاکنیین /lākaniyan/ ؛

بلک بویین/balak bavəyan/ : ۱. درگیر شدن . ۲. جلوی راه کسی سبز شدن .

اغر) ←* ؛ ن) ←* ؛

بلک داشتن/balək dāštən/ (مص.مـــر) : کنایـه از: متنفّـر بودن– نفرت داشتن از کسی .

اغر) ←* ؛

بلکسّـن/baləkəssən/ (مـص) : ۱. حرکـت کمـر انســان و حیوان نر به وقت مقاربت . ۲. حرکـات نمایشـی کمـر کودکان در حالت ایستاده به قصد نزدیکی بـا مـادّه ای موهوم .

اغر) بلکـانیین /baləkāniyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بکلسـتن /baləkəstən/ ؛ ق) ←* ؛ ع) بلکسّن /baləkessan/ ؛ |ک) پیچ و پلاس /pičo-pelās/ ؛

بلکم/balkom/ (ق.ش) : شاید – ممکن است . **نک** : از بنو . ولکوم

اغر) ۱.←* ، ۲. بلکم /balkam/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بلکـوم /balkum/ ؛ ق) ۱. بلکـم /balkem/ ، ۲. ولکـن /valkon/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ولکـــه /valke/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(ق) ؛ اشر) ۱. بلکم /balkam/ ، ۲. بلکم /balkəm/ ؛ |ک) بلکی /balki/ ؛

بلک هاکردن/balak hākərdan/ (مص.مر) : دبّـه درآوردن – بهانه جویی کردن .

اغر) بلک هکاردن /balək həkārdən/ ؛ ب) بلک هکـاردن /balək - həkārdən/ ؛ س) بلک هاکردن /balək - hākərdən/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. بلک هکردن /balak hakərdan/ ؛

بلکیین/baləkiyən/ (مص) : ۱. کنایه از: کـلاه سـر کسـی گذاشتن . ۲. کسی را از پشت بغل کردن و با حرکـات کمر و باسن نمایش حـالت جمـاع دادن . لـک زدن . **نک** : دلکسّن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بلکسّـــن /balekəssən/ ؛ ع) بلکّسن /baləkessan/ ؛ |ک) جمانیین /jemāniyan/ ؛

بلگ/baləg/ (ا) : بهانه .

اغر) بلک /balək/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛

بلگ/balg/ (ا) : برگ . **نک** : ولگ

اغـر) ولـــگ /valg/ ؛ ب) ←(اغـــر) ؛ س) ←(اغـــر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ورگ /varg/ ؛ اشـر) ←(اغـر) ؛ |ک) ←(اغـر) ؛ پ) ورگ /varg/ ؛

بلگه/balgə/ (ا) : نشانه – جهت هر گونه قرار داد و قولی ، علامت و نشانه ای قایل شدن ، مانند نشانه گذاری در نامزدی و ازدواج .

اغـر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. بلـــگه /balgə/ ، ۲. ولـــگه /valgə/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ع) ←* ؛ |ک) بلـــگه /balgə/ ؛

بلل-کـــوه/balel-kuh/ (ا.مـک) : روسـتایی در منطقـه ی مرزن آباد چالوس .

بلم/balm/ (ا) : مقدار خاک برداشت شده از زمین در اندازه ی یک بیل – خاک توأم بـا علـف و گیـاه را بـا یـک حرکت بیل کندن ، بدون آن که اجزای آن از هم جـدا شود .

ب) بلن /belon/ ؛ س) بیلون /bilon/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

بلم/balem/ (ا) : ذرآت خاکستر ناشی از سوختن چوب کـه به علّت سبکی در فضا و هوای اطراف و جوانب آتـــش پراکنده گردیده به آسمان رود .

ب) بلـــم /baləm/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ۱.←* ، ۲. بـــهلم /bahlem/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) بلم /balam/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ب) ؛

بلم/baləm/ : موم سیاه رنگ .

س) ←* ؛ ع) ←(قص) ؛ قص) برمیم /barəmim/ ؛

بلماس/belmās/ (ا) : ورم– آماس . **نک** : ارما .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ارما /ərmā/ ؛ ع) ←(آ) ؛ |ک) بوماس /bumās/ ؛

بلماغ/bəlmāq/ (ا) : ۱. نان مخصوصـی کـه از آرد – روغـن، شکر و آب تهیه شود .۲. نوعی خورشت

اغر) ←* ؛ ب) غماغ /qəmāq/ ؛ اشر) ←* ؛

بلم بجر/baləm-bəjər/ (ا.مر) : شلوغی و سر و صدای زیاد.

اغر) بل بشو /bel-bəšo/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بلمک/balmak/ (ا) : خزه ی درختی . **نک** : توسن کاشن.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

قص) ←* ؛

بلمک واش/balmak-vās̄/ (ا.مر) : **نک** : پیرزنا رشک .

قص) ←* ؛

بلن/bələn/ (ص) : بلند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بلند /bələnd/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بلن /belan/ ؛ | ک) بولند /buland/ ؛ پ) بلند /buland/ ؛

بلن چک/belan – čak/ (ص.مر/ا) : ۱. بلند بالا– پادراز . ۲. آوست – پرنده ای مهاجر با پاهای بسیار بلند و نوک دراز و برگشته ، چوب پا . **نک** : چک بلند .

اغر) ۱. بلن چک /bələn čak/ ، ۲. چک بلن /čak bələn/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. چک بلند /čak bələnd/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛ | ک) بولند بالا /buland-bālā/ ؛



بلن چک

بلند/bələnd/ (ص) : ۱. بلند . ۲. بالا گرفتن . **نک** : بم .

اغر) ۱.←* ، ۲. بلن /bələn/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بلن /bələn/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بلن /bəlan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بلند /bəland/ ؛ ت) بلند /boland/ ؛ اشر) ←(ع) ؛ | ک) بولند /buland/ ؛ پ) بلند /buland/ ؛

بلند/bələn/ (ص) : لقبی برای اسب و قاطر بلند قامت .

با) ←* ؛

بلند چک/bələnde-čak/ (ا.مر) : نام پرنده ی آوست – چوب پا . نک بلن چک .

ب) ←* ؛ ع) ←* ؛

بلند مازو/bələnde - māzu/ (ا.مر) : ۱. شاه بلوط . ۲. بلوط کهن سال .

اغر) ۱.←* ، ۲. بلند موزی /bələnde-muzi/ ؛ ب) بلن موزی /bələn-muzi/ ؛ س) بلند موزی /bələnd-muzi/ ؛ ق) موزی /muzi/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بلند موزی /bələndə muzi/ ؛ ع) شامازی /s̄āmāzi/ ؛

بلند مرخا/bələnde - mərxā/ (ا.مر) : نوعی علف هرز در شالیزار .

بلندها کئردن/beland hākoərdan/ (ص.مر) : **نک** : بنگ هایتن .

اغر) ۱. بلند هکاردن /bələnd-həkārdən/ ، ۲. بم بی /bəm-bay/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بلند هاکردن /bələnd hākərdən/ ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | ک) بولند اگودن /bulandāgudan/ ؛

بلندی/bələndi/ (ا) : بلندی – جای مرتفع .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بلنّی /bələnni/ ؛ ع) بلنّی /belanni/ ؛ | ک) بولندی /bulandi/ ؛

بلن کان/bələn - kān/ (ف.امر) : بلند کن . **نک** : بنگ هایر – بن گیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بم بی /bəm bay/ ؛ ب) بلند هکن /bələn həkon/ ؛ س) بلن هاکان /belən hākān/ ؛ ق) ۱. بن گیر /bengir/ ، ۲. بنگ هیر /beng-hayr/ ؛ آ) بلن هکن /bəlan-hakən/ ؛ اشر) بلندهاکئن /bəland-hākoən/ ؛

بلنگ/bələng/ (ا) : ۱. برآمدگی عضلانی – باد– ورم– گرفتگی عضله . ۲. باد چشم .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بولنگ /bulang/ ؛ با) ولنگ /vələng/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ اشر) ←(ق) ؛ | ک) چیکاگیتن /čikāgitan/ ؛

بلنگا/baləngā/ (ا) : آتش شعله ور .

ت) ←* ؛

بلنگ بنه/bələnge-bənə/ (مص.مر) : ۱. بالا پایین کردن . ۲. سوزن سوزن شدن بدن در اثر درد .

اغر) بنگیت بنه /bəngit-bənə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بنگربنه /bəngər-bənə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. بیته بنه /baytə-bənə/ ، ۲. بنگ هایته بنه /beng-hāitə-bənə/ ؛ با) بنگ هایته بنه /beng-hāitə-bənə/ ؛ آ) ←(اغر) ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (z̄ = ژ) (s̄ = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

بلنگ بی/bələng-bay/ (ف.امر) : بلند کن . **نک** : بن گیر.

←* ؛ س) ←* ؛

بلنگ چش/bələng-češ/ (ص.مر) : ۱. چشم خمار . ۲. چشم متورّم .

ب) بلنگه چش /beləngə-češ/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بولنگ چش /buləng-češ/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بلنگ چش /bələngə - čəš/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) نیم هنگ چش /nim-hange-češ/ ؛

بلنگو/balangu/ (ا) : النگو .

اغر) النگو /aləngu/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) النگو /alangu/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) بالنگو /bālangu/ ؛ |ک) تونگ /tung/ ؛

بلنگه بلنگه/bələngə-bələngə/ (مص.مر) : ۱. التهاب و درد موضعی . ۲. گزگز کردن . ۳. نوعی احساس درد . نک : پلنگ پلنگ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ولنگ ولنگ /vələng - vələng/ ؛ آ) ۱. ولنگه ولنگه /vələngə- vələngə/ ، ۲.←(با) ؛ ن) ۱. بلنگ بلنگ /bəleng-bəleng/ ، ۲.←(آ) ؛ ع) پلنگ پلنگ /palang-palang/ ؛ ت) ولنگ ولنگ /valeng-valeng/ ؛ |ک) دگن دگن /degan-degan/؛

بلنگیین/baləngiyən/ (مص) : لنگیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بلنگستن /baləngəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بلنگسّن /baləngessən/ ؛ با) بلنگسّن /bəlangəsəan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بلنگسّن /baləngessan/ ؛ ت) لنگسّن /langessən/ ؛ اشر) بلنگیدن /baləngidan/ ؛ |ک) لنگستن /langastan/ ؛

بلن ها کردن/bələn - hākerdən/ (مص.مر) : بلندکردن . **نک** : بم بییتن .

اغر) بلن هکاردن /bələn-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بلند هاکردن /bələnd - hākərdən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بلن هکردن /bəlan-hakərdan/ ؛ اشر) بلن هاکئردن /bəlan-hākoərdan/ ؛ |ک) راستاگودن /rāstāgudan/ ؛

بلنّی/belenni/ (ا) : بلندی- جای مرتفع .

ب) بلندی /bələndi/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بلنّی /belanni/ ؛ |ک) بولندی /bulandi/ ؛

بلو/balu/ : **نک** : چناتر .

بلو/balu/ (ا) : کج بیل- وسیله ای برای وجین در مزرعه ی پنبه و جالیز . بلو همچنین در مرز بندی شالیزار نیز کاربرد دارد . **نک** : بهنوگ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بالو /bālu/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) بولو /bolu/ ؛

بلو/balo/ (ف.امر) : ۱. عوعو کن- پارس کن . ۲. لفظی موهن و تحقیر آمیز جهت مخاطب در ایراد سخن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ |ک) بولو /bulow/ ؛ بترک /batark/ ؛

بلوپاس/balu-pās/ (ا.مر) : گوه جهت محکم کردن دسته ی کج بیل . **نک** : بلو .

اغر) ۱.←* ، ۲. پاس /pās/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بلوچی /balu-čəli/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بلوچی /balu-čəli/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پارس /pārs/ ؛ ت) بالوپارس /bālu-pārs/ ؛ اشر) بلو پاس /balu-pās/ ؛

بلوتک/balu - tək/ (ا.مر) : ۱. دهنه‌ی بلو . ۲. وجین کردن سرسری و بی مسئولیت در پنبه زار . **نک** : بلو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بلوتی یارو/baluti-yāru/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یا نه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

بلوچلی/balu-čəli/ (ا.مر) : **نک** : بلوپاس .

اغر) ۱. بلوپاس /balu-pās/ ، ۲. پاس /pās/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛

بلوچی خل/baluči-xel/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی شهرستان ساری .

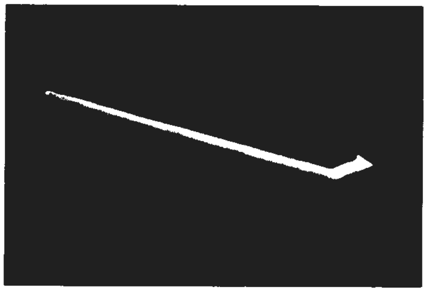
بلودار/balu dār/ (ا.مر) : در اصطلاح به کشاورز و برزگر گویند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بلودسته/balu-dastə/ (ا.مر) : دسته‌ی چوبی بلو-دسته‌ی بلو . **نک** : بالا دمه - بلو .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ س) ← ** ؛ ق) بلودسّه /balu-dassə/ ؛ بــــــــا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ۱.←(ق) ، ۲. بالودسّـه /bālu-dassə/ ؛ اشر) ← ** ؛ | گ) بولو دوّمه /bowlu-dummə/ ؛



بلودسته

بلو-دم/balu-dəm/ (ا.مـر) : ۱. تیغـه ی بلـو . ۲. دستـه‌ی چوبی بلو . نک : بلو .

ب) ← ** ؛ س) بلـو-دم /balu-dam/ ؛ ق) ← ** ؛ آ) ← ** ؛ ن) ← ** ؛ ع) بلودمـه /balu-domə/ ؛ | گ) بولـو دم /bowlu-dam/ ؛

بلور/bəlur/ (ا) : ۱. بلور . ۲. نام زن .

اغـر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ س) ← ** ؛ ق) ← ** ؛ آ) ← ** ؛ ع) ← ** ؛

بلور تخم/bəlur-toxm/ (ا.مر) : نک : ماز بالو .

اشر) ← ** ؛

بلوره/bəlurə/ (ا) : زبانه ی آتش . نک : پلوره- فلوره

اغر) ← ** ؛ ب) فلـوره /felorə/ ؛ ق) فلـوره /felurə/ ؛ آ) پلوره /pəlurə/ ؛ | گ) تنوره /tanurə/ ؛

بلوسّن/balossan/ (مص) : عوعو کردن .

ب) بلوئسن /baloəssən/ ؛ س) بلوسـتن /balostən/ ؛ آ) ← ** ؛ ن) ← ** ؛ ع) ← ** ؛ | گ) لاب گودن /lāb gudan/ ؛

بلوش/boluš/ : ۱. دانه‌ی گیاه تمشک . ۲. تمشک .

ن) ← ** ؛ ع) تمش دنه /tamoš-donə/ ؛ ت) ← ** ؛ | گ) بولوش /buluš/ ؛

بلوک/beluk/ : نک : تال مال .

بلوک کتول/boluke- katul/ (ا.مک) :

بلوک کتول در جنوب شرقی استرآباد واقع است. شرق آن به نهر سرخ محلّه منتهی است که حّد آن از فندرسک اسـت. از شمال به اراضی ترکمن نشین دَوَجی و از جنوب بـه بسـطام می رسد. مغـرب ایـن بلـوک رودخانـه‌ی کـرک و جلـگه‌ی سرسبز و وسیع کمالان است.

بلونگ/belung/ (ص) : بزرگترین . نک : بلارمه .

ق) ← ** ؛ | گ) بیلیینگی /biliyangi/ ؛

بل هادائن/bal-hādāan/ (مص.مر) : بلعیدن .

س) بل هـاکردن /bal-hākerdən/ ؛ آ) بـل هدائـن /bal - hədāan/ ؛ ن) ← ** ؛ ع) بل هادان /bal- hādān/ ؛ | گ) فوردن /favardan/ ؛

بل هاده/bal-hādə/ (ف.امـر) : ۱. ببلـع- بخـور- امـر بـه بلعیدن از روی تحکّم و تحقـیر . ۲. بـا شـعله‌ی آتـش بسوزان .

ب) ←(اغر) ؛ س) ← ** ؛ ق) ← ** ؛ آ) بل هده /bal-hade/ ؛ ن) ← ** ؛ ع) بـل هـاده /bal - hādə/ ؛ | گ) وزق /vazāq/ ؛

بله پلا/bale pəlā/ (ا.مر) : ضیافتی سرور آمیز ،کـه پـس از بله گرفتن در خواسـتگاری از طـرف خـانواده‌ی دامـاد تدارک دیده شود .

س) ← ** ؛ ع) آره پلا /ārə-pelā/ ؛

بل هدائن/bal-hədāən/ (مص.مـر) : ۱. نیـم سـوز کـردن چـیزی . ۲. روی شـعله گرفتـن مـرغ پرکنـده بـرای سوزاندن ، ته مانده های پر .

اغر) ۱. بل هدائن /bal-hədāən/ ، ۲. تـش بـل /taš bal/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ← ** ؛ ع) جزهـادان /jez-hādān/ ؛ | گ) فوسوجانیین /fusujāniyan/ ؛

بل هدائن/bal-hədāən/ (مـص.مـر) : ۱. بلعیـدن ۲. فـرو بردن لقمه‌ی بزرگ در دهان با فشار و سختی. نـک : بلفستن.

اغـر) ← ** ؛ س) ← ** ؛ ق) ← ** ؛ آ) بـل هدائــن /bal- hədāən/ ؛ ن) بل هادائن /bal - hādāan/ ؛ ع) بـل هـادان /bal-hādān/ ؛ ت) بل دئن /bal – dean/ ؛ اشر) بلیدن

/balidan/ ؛ |گ) فوردستن /favardastan/ ؛

بله هادائن/bale-hādāən/ (مص.مر) : جواب مثبت پدر و مادر عروس به خواستگار .

اغر) اره هدائن /are-hədāən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* اره هدائن /are-hədāan/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* آره هادان /ārə-hādān/ ؛ *ت)* ۱.←*(ع)* ، ۲. بله دئن /bale-deən/ ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛ |گ) بله دئن /bale-daan/ ؛

بله هایتن/bale-hāytən/ (مص.مر) : جواب مثبت گرفتن در خواستگاری .

اغر) اره بیتن /are-baytən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. اره هایتن /are-hāytən/ ؛ *ق)* ۱. اره بیتن /are-bayten/ ، ۲. اره هایتن /are-hāyten/ ؛ *با)* ←*(ق)* ؛ *آ)* ۱.←*(ق)* ، ۲. اره بیتن /are-baytən/ ؛ *ن)* بله هایتن /bale-hāytan/ ؛ *ع)* آره - هایتن /āre - hāytan/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛ *اشر)* اره بییتن /arə baitan/ ؛ |گ) بله هاگیری /bale hāgiri/ ؛

بلی/bali/ (ا.مک) : ۱. نام دهکده ای قدیمی که خرابه های آن در وازرود نابیج نور باقی است . ۲. آلت تناسلی و نرینگی کودک .

بلی/bəli/ (ا) : اردک - اردک نوک پهن . نک : چوهوردنگ .

اغر) ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *ع)* بلی /beli/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛ |گ) تیوک /tiuk/ ؛

بلی بلی/bəli-bəli/ (ش.ج) : لفظی جهت جا کردن اردک و ماکیان .

اغر) ←* ؛ *ب)* لیگ لیگ /lig - lig/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ *ن)* بیلی بیلی /bili - bili/ ؛ *ع)* بلی بلی /beli - beli/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛ |گ) ←*(ن)* ؛

بلی بود/bəli bud/ (ا.مر) : سینه سرخ- نام پرنده‌ای است از رده‌ی گنجشکان با سینه‌ای سرخ رنگ که آواز دلنشینی دارد .

اغر) سخ سینه /səx sinə/ ؛ *ق)* زیک /zik/ ؛ *ع)* ←* ؛

بلیتن/balaytən/ (مص) : شعله ور شدن .

اغر) بل بییتن /bal bayitən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛

بلیج/bəlij/ (ا.مک) : اهل روستای (بل) واقع درحوزه ی شهرستان نور .

بلیران/bəlirān/ (ا.مک) : یکی از روستاهای دشت سر شهرستان آمل .

بلیس/balis/ (ف.امر) : **نک** : بلس .

اغر) بلس /bales/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *ع)* ←*(اغر)* ؛ |گ) والیس /vālis/ ؛

بلیش/bəliš/ (ا) : ۱. قزاق - محرّف واژه ی پلیس . ۲. به سواران ترکمن نیز گفته شود .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛

بلیک/bəlik/ (ا) : به آلت تناسلی کودکان ذکور گویند .

س) ←* ؛ *آ)* ←* ؛

بلیک/balik/ (ص) : تنگ چشم- حسود .

اغر) ←* ؛ *ن)* ←* ؛

بلیک/bəlik/ (ا) : ۱. قی چشم . ۲. خرده و ریزه ی هر چیز . ۳. در سواد کوه به صمغ درختان نیز گویند .

اغر) ←* ؛ *ب)* سلیک /səlik/ ؛ *س)* ۱.←*(ب)* ، ۲. چش زلیک /čes-zelik/ ؛ *ق)* ۱.←*(ب)* ، ۲. زلیک /zəlik/ ؛ *با)* ←*(ب)* ؛ *آ)* ←*(ب)* ؛ *ن)* ←*(ب)* ؛ *ع)* ←*(ب)* ؛ *ت)* سیلیک /silik/ ؛ *اشر)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. ملیک /məlik/ ؛

بلیک/bəlik/ (ا) : ۱. دسته دسته شدن گوسفندان در اثر باد و رعد و برق. ۲. گلّه - رمه .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. بلیت /bəlit/ ؛

بلیک شر/bəlik-šer/ (ا.مر) : دسته های گوسفندان پراکنده که در اثر حادثه‌ای گم شده باشند .

اغر) بلیک /bəlik/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←*(اغر)* ؛ *با)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. بلیت /bəlit/ ؛ *آ)* بلوک /bəluk/ ؛

بلی وچه/bəli-vačə/ (ا.مر) : جوجه اردک .

اغر) ←* ؛ *ع)* بلی کته /beli-kotə/ ؛ *ت)* بلی کته /beli-kote/ ؛ |گ) اوردک زاک /owrdak-zāk/ ؛

بلییه/baliyeh/ (ا) : ۱. امراض گیاهی . ۲. بلا . **نک** : آفت .مرض .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛

بم/bəm/ (ق) : بالا . نک : بمرم .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛

بمال/bəmāl/ (ف.امر) : بمال – مالش بده .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) بمال /bamāl/ ؛ ع) ←** ؛ ت) بمال /bomāl/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) بومال /bumāl/ ؛ پ) مالیتن /mālitan/ ؛

بمال دمال/bemāl-demāl/ (ا.مص) : ۱. فشردن . ۲. مشت و مال دادن . ۳. ور رفتن . نک : چنگ پلوش هاکردن.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ ع) ←** ؛ | ک) بومال بومال /bumāl-bumāl/ ؛

بمال دومال /bəmāl- domāl/ : با ولع و اشتهای فراوان ظرفـی را تا آخر لیسیدن .

بمالسّن/bəmāləssən/ (مص) : مالیدن .

اغر) بمالیین /bəmāliyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بمالستن /bəmālestən/ ؛ س) ۱.←** ، ۲.←(ب) ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. بمالندیین /bəmāləndiyən/ ؛ با) بمالسّن /bəmāləssan/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بمـالنیین /bəmāləniyan/ ؛ ن) بملانّیین /bamlānniyən/ ؛ ع) ۱.←** ، ۲. بمـالین /bemāleyan/ ؛ اشـر) بمـالیدن /bemālidan/ ؛ | ک) بومالستن /bumālastan/ ؛ پ) مالیتن /mālitan/ ؛

بمالنّیین/bəmālənniyən/ (مص) : مالاندن .

آ) ←** ؛ ع) بمـالین /bemāleyan/ ؛ | ک) بومـالنین /bumālanin/ ؛ پ) مارش /mārš/ ؛

بمالیین/bəmāliyən/ (مص) : مالیدن – مالش دادن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ |ک) بومالین /bumālin/ ؛

بمان/bəmān/ (ف.امر) : ۱. مانند باش . ۲. بمان . ۳. باش .

اغر) ←** ؛ ب) ۱. بمـن /bamon/ ، ۲. بمـون /bamun/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بمونـد /bamond/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. بمـون /bamun/ ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) بمـن /bamon/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) بئس /bees/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) بومون /bumon/ ؛ پ) مانتن /māntan/ ؛

بمانده/bəmāndə/ (ق.تش) : مانند شبیه – همانند . نک : بمونس .

اغر) بمانسته /bəmānəstə/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) موثـون /muson/ ؛

بمانستن/bəmānəstən/ (مص) : ۱. شبیه بودن . ۲. ماندن .

اغر) ←** ؛ ب) ۱. بمونستن /bamunəstən/ ، ۲. بموندیین /bamundiyən/ ؛ س) بموندستن /bamondəstən/ ؛ ق) ۱. بمونسّن /bamunessən/ ، ۲. بموندسّن /bamundessən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بمونسّن /bamunəssən/ ؛ ن) بمونسّن /bamonessan/ ؛ ع) بمونسن /bamonəsan/ ؛ ت) بمانسّن /bemānessan/ ؛ اشر) بمانستن /bəmānəstan/ ؛ | ک) بومونستن /bumonastan/ ؛ پ) مانیتن /mānitan/ ؛

بم بیتن/bəm-baitən/ (مص) : بلند کردن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بلن هکاردن /bələn-həkārdən/ ؛ ب) بم بیتن /bəm-bayitən/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. بلند هاکردن /bələnd-hākərdən/ ؛ ق) بنگ هایتن /beng-hāytən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بلن هاکردن /belan-hākordan/ ؛ | ک) بوناگیتن /bunāgitan/ ؛

بم بپّرستن/bəm-bappərəstən/ (مص.مر) : ۱. بالا و پایین پریدن-جست و خیز کردن. ۲.از انواع بازی‌های بومی .

اغر) ۱. بم وزدائن /bəm-vozdāən/ ، ۲. بـم بپّریین /bəm-bappəriyən/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. بن بپّریین /bən-bappəriyən/ ؛ س) ۱.←** ، ۲.←(ب) ؛ ق) ۱. بم پری /bəm-peri/ ، ۲. بن بپّرسّن /bən-bapperəssən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بم بپّرسّن /bəm-bappərəssan/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بن بپرسن /bən-bapəresan/ ؛ پ) پریتن /paritan/ ؛

بم بپّری/bəm-bappəri/ (ا.مص) : ۱. بالا و پایین پریدن . ۲. نوعی بازی .

اغر) بم وزدکا /bəm-vozdekā/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. بم پری کا /bəmpərikā/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) بن پریک /ben - perik/ ؛ اشر) بم بپّریدن /bəm-bappəridan/ ؛

بم بجستن/bəm-bajəstan/ (مص.مر) : ۱. بالا و پایین پریدن . جست و خیز کردن . ۲. نوعی بازی . نک : بم بپّرستن .

اغر) بـم وزدکـا /bəm-vozdekā/ ؛ ق) بـن ببپرسّـن /ben-babpərəssən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ اشر) ←* ؛

بـم بزدائـن/bəm-bozdāən/ (مـص.مـر) : ۱. پریــدن . ۲. جهیدن – ورجه ورجه کردن . **نک** : بم بپرستن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن وشتن /bən-voštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛

بم بکت/bəm-bakət/ (ش.ج) : نوعی نفرین به دختـران و زنان به معنی: ریشه ات قطع شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بـن بکـت /bən-bakət/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ع) ←(آ) ؛ | گ) نـوم فکـت /num-fakat/ ؛

بم بلک/bəm-bəlak/ (ا.مص) : بالا و پایین پریدن – ورجه ورجه کردن . **نک** : بام بلی بنه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بم وزدکا /bəm-vozdekā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بمبلک /bembelək/ ؛

بم بن/bomə-bən/ (ا.مر) : زیر دامنه ی شیروانی . نــک : بام گوش .

اغر) ورشـه کیـن /varšə-kin/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. چلچه په /čaċə-pə/ ؛

بم بور/bəm bur/ (مص.مر) : رفت و آمد .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بمبول/bambul/ (ا/ص) : ۱. حلیه و مکر . ۲. چاق و چلّـه . ۳. دبّه کردن و اختلال در معامله .

اغر) ۱.←* ، ۲. بامبول /bāmbul/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. دمبـل /dambel/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. دمبول /dambul/ ؛ ق) دمّـل /dammol/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. دمّول /dammul/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ | گ) بـوم بـول /bom-bul/ ؛

بم بی/bəm-bay/ (ف.امر) : بلند کن . **نک** : بن گیر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بنگ هیر /bəng- hayr/ ؛ | گ) بوناگیر /bunāgir/ ؛

بم پری/bəm-pəri/ (ا.مص) : جهیدن– جهش کردن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بـن بپرسّـن /ben-baperessan/ ؛

بمته لنگ/bamәte-leng/ (ص.مر) : هرزه گرد . **نک** : بگردسته کینگ .

ب) بگردسته کینگ /bagərdəstə-king/ ؛ س) دمته لینـگ /damәtә- ling/ ؛ ق) چرخچی /čarxči/ ؛ ت) ←* ؛

بمج/bamәj/ (ف.امر) : جستجو کن . **نک** : بچکل .

ت) ←* ؛

بمرد/bamәrd/ (ص.مف) : مرده .

اغر) بمـرده /bamәrdә/ ؛ ب) بمـرده /bamәrdә/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ | گ) بمــورد /bemurd/ ؛ پ) مرد /murd/ ؛ باس) مرته /murta/ ؛

بمـرداک/bamәrdāk/ (ص.نـس) : ۱. آدم ، مردنــی کـه جهت تحقیر و توهین استعمال شود .

اغر) بمردنی /bamәrdәni/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. میرا /mirā/ ؛ س) ۱. مـیرا /mirā/ ، ۲. بمـیرا /bamirā/ ؛ ق) بمردنـی /bamәrdeni/ ؛ بـا) ۱.←(س) ، ۲. بمـره /bamәrә/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بمیراک /bamirāk/ ؛ ع) مردنی /merdani/ ؛ | گ) موردنی /murdani/ ؛

بمرد روز/bamәrd-ә-ruz/ (ا.مر) : روز و هنگام مرگ–پس از مرگ .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بمردن موقه /bamerdanә-moqe/ ؛

بمردک/bamәrdak/ (ص.نس) : ۱. بی حال و جان– زرد و زار . ۲. لاغر . **نک** : پسمردک .

ب) بمـردک /bamәrdәk/ ؛ ق) مردنــی /merdәni/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. مردنین /mәrdәnin/ ؛ ع) مردنین /merdanin/ ؛

بمردن/bamerdәn/ (مص) : مردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بمـردن /bamәrdan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱.←(آ) ، ۲. مردن /mәrdān/ ؛ ت) مردن /mәrdәn/ ؛ اشر) ←(آ) ؛ | گ) موردن /murdan/ ؛ پ) مرتن /murtan/ ؛

بمردن/bamәrden/ (مص) : خاموش شدن آتش . نــک : دمردن .

ب) ←* ؛ پ) مرتن /murtan/ ؛

بمردنی/bamәrdәni/ (ص–ل) : ۱. مردنی . ۲. نـاتوان . ۳. در مقام کنایه : به افراد ضعیف و لاغر گویند .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) ۱.←** ، ۲. مردنی /mərdəni/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. میرا /mirā/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) مردنین /merdanin/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | ک) موردنی /murdani/ ؛

بمرده په/bamərdə-pe/ (ق.ز) : پس از مرگ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ اشر) بمرده پی /pamərdə-pi/ ؛

بمرده خاک/bamərdə-xāk/ (ا.مر) : خاک بی حاصل – خاک بی قوّت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) بمرده خاک /bamərde-xāk/ ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛

بمرده لش/bamərdə-laš/ (ص.مر) : مردار. کنایه از : فرد بی عرضه و بی تحرّک .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) مردال /merdāl/ ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ | ک) بمورده – لش /bamurdə-laš/ ؛

بمردیک/bamərdik/ (ص.نس) : نک : بمیراک .

ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بمردک /bamərdək/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بمردوک /bamərduk/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. بمیراک /bamirāk/ ؛

بمره/bamərə/ (ص.ل) : مردنی . نک : بمیراک .

اغر) بمردنی /bamərdəni/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) مردنی /mərdəni/ ؛ با) ←** ؛ ع) مردنین /merdanin/ ؛

بمس/beməs/ (ص.مف) : ۱. رام شده . ۲. عادت داده شده .مانوس.

ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) بمنس /bemnəs/ ؛ ع) بیومت /beyomet/ ؛

بمسن/bəməsən/ (ف.امر) : بیاموز .

ب) ←** ؛ س) ۱. بیامسن /biāməsən/ ، ۲. بیمسند /bimsənd/ ؛ ق) بمسّن /bəmessan/ ؛ با) بمسن /bəmesən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بیمسن /bimsen/ ؛ ع) بیومج /beyomej/ ؛ | ک) بیاموج /biāmuj/ ؛

بمسنی/bəmsəni/ (ص.مف) : ۱. آموخته– تعلیم دیده . ۲. عادت کرده– انس گرفته . نک : آمخته .

ب) بمسندی /beməsəndi/ ؛ س) بمینه /baminə/ ؛ ق) ۱. بمسّن /beməssən/ ، ۲.←(ب) ؛ با) بمسنّی /bəmsenni/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بمسنّی /bəmsənni/ ؛ ن) ←** ؛ ع) بیومت /beyomet/ ؛

بمسنیین/bəməsəniyən/ (مص) : ۱. آموختن . ۲. تربیت کردن .

ب) ۱.←** ، ۲. بمسندیین /beməsəndiyən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بیامسنیین /beyāməseniyən/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) بمسنیین /bəməseniyan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بیمسنیین /bimsəniyan/ ؛ ع) بیومتن /beyometan/ ؛ پ) آموزانیتن /āmōzānitan/ ؛

بمک/bamək/ (ف.امر) : بمک – میک بزن . نک : بچف.

اغر) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) بچّو /baččo/ ؛ ت) ←** ؛ | ک) بکف /bakaf/ ؛

بم گلی/bom-gali/ (ا.مر) : ۱. راه بام – سوراخ ورود به بام . ۲. بام . نک : بام بر .

اغر) بام را /bām-rā/ ؛ ب) بم را /bom-rā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بوم ره /bume-re/ ؛ آ) بوم – را /bum - rā/ ؛ ع) بم گلی /bomə-gali/ ؛

بمنس/bamonəs/ (ص.مف) : خسته و فرسوده . نک : بمونس . بوجارس .

اغر) ۱. بمانسته /bəmānəstə/ ، ۲. دربمانسته /dar-bəmānəstə/ ؛ ب) بمندسته /bamondəstə/ ؛ ق) ۱. بمونس /bamones/ ، ۲. دمونس /damunəs/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←** ؛

بمنستن/bəmənestən/ : به نظر رسیدن – تصور کردن – گمان بردن

بمنستن/bəmənestən/: مانند بودن – شبیه بودن

بمن ما/bamәne mā/ : از ماه های تبری .

س) ←** ؛ ع) وهمن ما /vahmanə – mā/ ؛

بمنی/bamoni/ (ا/ص.ل) : ۱. نامی برای زنان . ۲. ماندنی و نامیرا . نک : بمونی .

اغر) بمانی /bəmāni/ ؛ ب) ←** ؛ س) بموندی /bamondi/ ؛ ق) ←** ؛ آ) بمونّی /bamunni/ ؛ ع) بمنی /bamoni/ ؛ | ک) بومونی /bumoni/ ؛

بم وازی/bem – vāzi/ (ص.نس) : ۱. هدیه . ۲. دام

بخشیده شده . ۳. دست مایه . **نک** : بنه وازی .

س) بنـوازی /benvāzi/ ؛ **ق)** بنـوازی /benevāzi/ ؛ **آ)** ←(ق) ؛ **ع)** ←(ق) ؛ | **ک)** لافند سری /lāfand -sari/ ؛

بموئن/bemuən/ (مص) : آمدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بمئن /bemoən/ ؛ **ب)** ۱.←* ، ۲. بیموئن /biamuən/ ؛ **س)** ۱.←* ، ۲. بییموئـن /biyamuən/ ؛ **ق)** ←(س) ؛ *با)* بیموئن /bimuən/ ؛ **آ)** بموئن /bəmuan/ ؛ **ن)** ←(با) ؛ **ع)** بمـان /bomān/ ؛ *اشر)* بیـامئن /biyāmoən/ ؛ **پ)** آمتن /āmatan/ ؛

بموبرد/bəmu-bord/ (مص.مر) : رفت و آمد . **نـک** : بـک رو .

اغر) بـردن بمـئن /bordən-bəmoən/ ؛ **ب)** ←* ؛ **س)** ۱.←* ، ۲. بم بورد /bəm-burd/ ؛ **ق)** ۱. بیموبر /bimu-bar/ ، ۲. برو بورو /bero-buro/ ؛ *با)* بمه بور /bemə - bur/ ؛ **آ)** بمـو بـور /bəmo - bur/ ؛ **ن)** بـوردن بیموئـن /burdan-bimuan/ ؛ **ع)** بشین بمان /baŝeyan-bomān/ ؛

بم وزدکا/bəm-vozdekā/ (ا.مص) : جست و خیز . **نـک** : بن بپری – بام بلی بنه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن وزدکا /bənvozde-kā/ ؛ **ب)** بن وزدکا /bənvozde-kā/ ؛ **ق)** ←* ؛ **آ)** بم بپـری کـا /bembappəri-kā/ ؛ **ع)** پرن پرن /peren-peren/ ؛

بم وزی-کا/bəm-vəzi-kā/ (ا.مص) : ۱. جـهیدن – ورجـه ورجه کردن . ۲. پریدن . **نک** : بم بپرستن .

ب) ←* ؛ **آ)** بم بازی کـا /bəmbāzikā/ ؛ **ع)** بـن پریـک /ben-perik/ ؛ | **ک)** واز واز گودن /vāz-vāz-gudan/ ؛

بمون/bamon/ (ف.امر) : ۱. توقّف کن – بایست . ۲. بمـان . اقامت کن .

اغر) بمان /bəmān/ ؛ **ب)** ۱.←* ، ۲. بمنـد /bamond/ ؛ **س)** بمند /bamond/ ؛ **آ)** ←* ؛ **ن)** ←* ؛ **ع)** ۱. بس /bes/ ، ۲. بمن /bamon/ ؛ | **ک)** بومون /bumon/ ؛

بموندستن/bamondəstən/ (مص) : ۱. واماندن – درماندن . ۲. از گروه و رهروان بازماندن ۳. ماندن و توقّف کـردن . **نک** : دمونسن .

اغر) دربمانستن /dar-bəmānəstən/ ؛ **ب)** ←* ؛ **س)** ←* ؛ **آ)** بمونسّن /bamonəssan/ ؛ **ع)** بمنسّن /bamonessan/ ؛ | **ک)** بومونستن /bumonastan/ ؛ **پ)** مانتن /māntan/ ؛

بموندی/bamundi/ (ا) : ۱. بمانی– ماندگار باشی . ۲. نامی بومی برای زنان .

اغر) بمانی /bəmāni/ ؛ **ب)** ←* ؛ **س)** ←* ؛ **ق)** ۱.←* ، ۲. بمونی /bamuni/ ؛ **آ)** ←(ق) ؛ **ع)** بمونّه /bamonnə/ ؛ | **ک)** بومونی /bumoni/ ؛

بمونس/bamunəs/ (ق.تش/ص.مف) : ۱. مانند – شـبیه . ۲. مانده‌ی غذا یا هر چیز کهنه و فاسد شده .

اغر) بمانستن /bəmānəstən/ ؛ **ب)** بمونـدس /bamundəs/ ؛ **س)** ←(ب) ؛ **ق)** بمونس /bamunes/ ؛ *با)* ←* ؛ **آ)** ←* ؛ **ع)** ←* ؛ | **ک)** مونسـن /munasn/ ؛ **پ)** مـاندن /māndan/ ؛

بمونس/bamunəs/ (ص.مف) : در مقام کنایه : به دختر یـا پسری گفته شود که دیر ازدواج کنند . **نک** : چلودکت.

ب) بمندسـته /bamondəstə/ ؛ **س)** ←(ب) ؛ **ق)** ←* ؛ **آ)** ←* ؛ **ع)** ←* ؛ | **ک)** بومونست /bumonast/ ؛

بمونس/bamunes/ (ص.مف) : **نک** : پشخار .

ق) ←* ؛ **آ)** بمونّس /bamunnəs/ ؛

بمونّس/bamunnəs/ (ص مف) : پس مانده‌ی خـوراک یـا نوشیدنی . **نک** : پس خارد . بمونس

اغـر) بشـقاب لـس /bosqāb-les/ ؛ **ب)** بموندسـته /bamondəstə/ ؛ **س)** ←(ب) ؛ **ق)** ←* ؛ **آ)** ←* ؛ **ع)** پیـش بمونـس /piŝ-bamones/ ؛ | **ک)** بومونسـته /bumonastə/ ؛

بمونّسّن/bamonnəssən/ (مص) : ۱. شبیه بودن – شـباهت داشتن . ۲. اقامت کردن .

ب) بمندسـتن /bamondəstən/ ؛ **س)** ←(ب) ؛ **ق)** ←* ؛ **آ)** بمونّستن /bamunnəssan/ ؛ **ع)** ۱.←* ، ۲.←(آ) ؛ | **ک)** مونست /monast/ ؛ **پ)** مـانیتن /mānitan/ ؛ *او)* مـانیین /māniyan/ ؛

بمونسه او/bamunəsə-u/ (ا.مر) : آب گندیده . **نک** : پسو .

قص) ←* ؛

بمونی/bamuni/ (ا) : از نام های دختران به معنی: ماندنی

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

و نامیرا .

اغر) بمانی /bəmāni/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) بمونّی /bamunni/ ؛ ع) ←** ؛ اشر) ←** ؛ | ک) بومونی /bumoni/ ؛

بمه بور/bəməbur/ (ا.مص) : رفت و آمد – آمد و شد .

اغر) بیا–بُ /beyā-bo/ ؛ ب) بیم–بور /biyam-bur/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←** ؛ ن) بـــوردن بیموئـن /burdan-bimuan/ ؛ ع) بشـــیین بمـــان /bašiyan-bomān/ ؛ اشر) بیابر /biyā-bəro/ ؛

بمیر/bamir/ (ف.امر) : ۱. بمیر . ۲. امر به مردن در مقـــام : تحقیر و تخفیف .

اغـــر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) بمیر /bəmir/ ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ۱.←** ، ۲. بی میر /bimir/ ؛

بمیراک/bamirāk/ (ص.نس) : ۱. مردنی . ۲. جهت تحقـیر استفاده شود .

اغر) بمردنـــی /bamərdəni/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. بمـیرا /bamirā/ ، ۲. میرا /mirā/ ؛ ق) ۱. بمردنـــی /bamərdeni/ ، ۲. مردنـــی /mərdəni/ ؛ با) ۱. بمـیرا /bamirā/ ، ۲. بمـــره /bamərə/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. بمـــرداک /bamərdāk/ ؛ ن) مردنی /mərdani/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. مردنین /merdənin/ ؛ ت) مردنین /merdənin/ ؛ اشر) ←(ع) ؛

بمینه/baminə/ (ص.مف) : آموخته . نک : بمسنی .

ب) بمســـندی /bemsəndi/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. بیمســـندی /bimsəndi/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بمستّـــن /beməssən/ ؛ بـا) بمسنّی /bəmšenni/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بمسنّی /bəmsənni/ ؛ ن) بمسنی /bəmsəni/ ؛ ع) بیومت /beyomet/ ؛

بن/bon/ (ا) : ۱. تکّه‌ی خمیر . ۲. چانه‌ی خمیر .

ب) ۱. بـــن /bən/ ، ۲. بنـــد /bənd/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. بن /ben/ ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←** ؛

بن/ban/ (ا) : ۱. بند – گره‌ی نی . ۲. برخورد . ۳. مانع .

اغر) ۱.←** ، ۲. بند /band/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بن /ben/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بـن /ban/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←** ، ۲. ون /van/ ؛ ن) بند – بن /band- ban/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(اغر) ؛ |ک) بند /band/ ؛ پ) بند /band/ ؛

بن/bən/ (ا) : ۱. بیخ – بن . ۲. گردنه‌ی کیسه جـــهت گره زدن . ۳. زیر . نک : بِخ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بن – جر /bən-jer/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) بن /ben/ ؛ ت) ۱.←** ، ۲. بیخ /bix/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ | ک) بـون /bun/ ؛ پ) بُن /bun/ ؛

بن/ban/ (ا) : قسمت پایین زمین شالی زار .

اغر) ←** ؛ س) بن /ben/ ؛ آ) ←** ؛ |ک) بون /bun/ ؛

بن/ban/ (ا) : خطّی کوتاه .

آ) ←** ؛ ع) ←** ؛

بن/bən/ (ا) : مبدا – اصل – ریشه .

اغر) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ پ) بنیستک /bunistak/ ؛ او) بن /bun/ ؛

بن – آیتـــن/bən-āytan/ (مـــص.مـــر) : ۱. بلنـــد کـــردن . ۲. شالوده ریختن . ۳. به زمین افتادن . نک : بن بییتن .

ب) بلن هایتن /bələn - hāytən/ ؛ س) بلنـــد هـــا کـــردن /bələnd - hākərdən/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. بـــن – هـــایتن /ben-hāyten/ ؛ آ) بن هایتن /bən- hāytan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) بـــن هایتن /bən-hāytan/ ؛ ت) بن – هیتن /bən-haytən/ ؛ | ک) بوناگیتن /bunāgitan/ ؛

بن آییر/ben-āeir/ (ا.مر) : زیردیگی برای روی سفره .

اغر) ۱. بنی /bəni/ ، ۲. مل بندی /mal-bandi/ ؛ ب) بنـــی /beni/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) بنـــه /bənə/ ؛ آ) دیز–بنی /diz-beni/ ؛ ن) ←** ؛ |ک) گرکه /garakə/ ؛

بنا/benā/ (ا) : بنیان – اساس .

اغـر) بنـا /bənā/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ پ) بونوی /bunoi/ ؛

بنـائوش/banāuš/ (ا) : از انـواع ظـروف خـانگی – دیـگ بزرگ شیر

بناییر/bənāir/ (ا) : حلقه‌ای که با ترکه بافند و زیـــر دیـگ غذا گذارند .

ن) ←** ؛ |ک) گرکه /garakə/ ؛

بناب/bənāb/ (ا) : ۱. آبشخور . ۲. زمینی که آب خورده

باشد – زمین سیراب شده . **نک** : اُخارد ۱.

ت) →* ؛

بنابنی نگا هکردن/banāboni - negā-hakerdən/ (مص.مر): زیر چشمی نگاه کردن .

س) بن بنی هارشیین /bən-bəni-hāršiyən/ ؛ ق) بـن بنی هارشین /benbeni hāršiyən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بـن دری بشین /ben-dari-bešeyan/ ؛ ت) →* ؛ | گ) بونا بونی نیاگودن /bunā-bunay-niā gudan/ ؛

بنابییتن/bənā-baeiytən/ (مص.مر) : مقدّمه‌ی کار را فراهم کردن .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) →* ؛ آ) بنـابییتن /bənā-bayitan/ ؛ ع) بنابیتن /benā-baytan/ ؛

بنار/bənār/ (ا) : ۱. شاخه های خشک و نـازک تـوت کـه پس از پرورش کرم ابریشم در انباری به جا می مـاند . ۲. بوته های کوتاه و پرشاخ و برگ در کنار چپر .

س) →* ؛ ق) ۱.→* ، ۲. بنـاره /bənārə/ ؛ ع) ۱. تیـت شیش /titə-šiš/ ، ۲. تیت اشکر /tit-ešker/ ؛ | گ) شیوش /šiuwš/ ؛

بنارده داشتن/bənār-de-dāštən/ (مص.مر) : ۱. کنایـه از: به حساب کسی رسیدن . ۲. کسی را مورد تهدید قـرار دادن

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) بنارِ داشـتن /bənārə-dāštən/ ؛ آ) بنار داشتن /bənārə dāštan/ ؛

بناره/bənārə/ (ا) : ۱. ترکه‌ی خشک و نازک درخت توت . ۲. بوته های کنار چپر . ۳. پرچین . **نک** : بنار .

ق) →* ؛ ع) تیت شیش /tite-šiš/ ؛ | گ) ژگر /žagar/ ؛

بنازه/bənāzə/ (ا) : سرازیری با شیب ملایم .

اغر) بالیایی /bālyāyi/ ؛ ق) ۱.→* ، ۲. مـره /mərə/ ؛ ن) →* ؛ ع) مر /mer/ ؛ | گ) سر – جیری /sar-jiri/ ؛

بن اشکام/bən-əškām/ (ا.مر) : زیر شکم .

ت) →* ؛

بناکاردن/bənā kārdən/ (مص.مر) : ساختن .

اغر) →* ؛ س) بنـا هـاکردن /bənā hākərdən/ ؛ آ) بنـا هکردن /bənā hakərdan/ ؛ ع) بساتن /besātan/ ؛ | گ) بینا گودن /binā- gudan/ ؛

بناگیتن/bənā-gitən/ (مص.مر) : ۱. شروع کردن .تصمیـم در مورد آغاز کار یا عملی .

اغر) بنابییتن /bənā- baitən/ ؛ ب) →* ؛ ت) →* ؛

بنالسّن/bənāləssən/ (مص) : ۱. نالیدن . ۲. کنایه از: شـدّت آوای انفجـار بـاروت و خـالی شـدن تفنـگ . ۳. در سانسکریت نارد nārd آمده است .

ب) بنالسـتن /bənāləstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) →* ؛ آ) بنالسّن /bənāləssan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ | گ) نالستن /nālastan/ ؛ پ) نریشن /naryšn/ ؛

بنّام/bannām/ (ا) : **نک** : بندام .

اغر) →* ؛ آ) بنّوم /bannum/ ؛

بنّاماتی/bannāmāti/ (ص.مف) : **نک** : بندمتی .

ب) بن دمتی /ban - daməti/ ؛ س) ۱.→* ، ۲.←(ب) ؛ ق) →* ؛ با) →* ؛ آ) ونّامتی /vannāməti/ ؛ ع) ون دمـت /van-damet/ ؛

بن امّار/ben-ammār/ (ا.مر) : زیر زمین . **نک** : بنکه .

آ) بن امّار /bən - ammār/ ؛ ع) →* ؛

بن–اولی/bən-uli/ (ا.مر) : پایین‌ترین کرت در هر زمیـن . **نک** : اولی بن .

اغر) ۱. بن تلک /bən-talək/ ، ۲. بن په /bəne - pe/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) →* ؛ ق) →* ؛ با) ۱.→* ، ۲. اولـی – بـن /uli-bən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) →* ؛ ع) ۱. بن – هـال /bəne - hāl/ ، ۲. اولی هال /uli- hāl/ ؛

بن – بییتن/ban- baitən/ (مص.مر) : ۱. اصابت کـردن . ۲. به هدف خوردن . ۳. شالوده ریختن .

اغر) →* ؛ ب) →* ؛ س) ۱.→* ، ۲. بندهـایتن /band-hāytən/ ؛ ق) ۱. بنایتن /banāytən/ ، ۲. چک هـایتن /čak-hāytən/ ؛ ع) بن هایتن /ben-hāytan/ ؛ ت) بـن – بییتـن /ban-baitan/ ؛

بن – بییتن/bən- baitən/ (مص.مر) : ۱. ته گرفتن غـذا ۲. نشستن برف بر زمین.

اغر) ۱.→* ، ۲. ته بییتن /ta - baitən/ ؛ ب) ۱.→* ، ۲. بن بییتن /bən-bayitən/ ؛ س) ته – بیتن /ta – baytən/

→*) ارجاع به مدخل ، →) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

؛ ق) بنّه بیتن /bənnə-baytən/ ؛ با) ← ؛ آ) بـن – هیتـن /bən-haytan/ ؛ ن) بن – بییتن /ben-baitan/ ؛ ع) بن بیتن /ben baytan/ ؛ *اشر) ←(اغر) ؛ | ک) بونـاگیتـن /bunāgitan/ ؛

بن – بییتن/bən-baeitən/ (مص.مـر) : ۱. بلنـد کـردن . ۲. شالوده ریختن . **نک** : بم بییتن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بلـن بیتـن /bələn-baytən/ ؛ ب) بـن – بـهیتن /bən-bahitən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بنـگ هـایتن /bəng-hāytən/ ، ۲.←(ب) ؛ با) ۱. بن – گیتـن /bən-gitən/ ، ۲.←(ب) ؛ آ) ۱. بنـگ هـایتن /bəng-hāytan/ ، ۲. بـن گیتـن /bən-gitan/ ؛ ن) بنگیتـن /ban-gitan/ ؛ ع) بـن هایتن /bən-hāitən/ ؛ ت) بن – هیتن /bən - haytən/ ؛ | ک) گاله گیتن /gāle-gitan/ ؛

بن – بپّرستن/bən-bappərəstən/ (مـص.مـر) : **نـک** : بـم بپرستن .بن بپرستن

اغر) ۱. بـم – وزدائـن /bəmvozdāən/ ، ۲. بـم بپّرییـن /bəmbappəriyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ع) ←* ؛ |ک) جیرپرستن /jir-parastan/ ؛ پ) پریتن /paritən/ ؛

بن بپرسّن/bən-bapəressen/ (مـص.مـر) : جسـت و خـیز کردن . **نک** : بن بپری .

ق) ←* ؛ آ) بن بپرسّن /bən-bapərəssan/ ؛ع) ←* ؛ | ک) وازوویزگودن /vāzoviz - gudan/ ؛

بن –بپری/bən-bapəri/ (ا.مص) : ۱. بالا و پایین کـردن – جست و خیز کردن . ۲. جفتک زدن .

ب) ۱.←* ، ۲. بم پری بنه /bən-pəri-bənə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بـن پـری /bən-pəri/ ، ۲. بـن بپّرسّـن /bənbappərəssən/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بن بپّـری بنه /bən-bappəribənə/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) بن بپّرسّـن -bən/ bappəressan/ ؛ اشر) بن–بپّریدن /bən-bappəridan/ ؛

بن بپّری–بنـه/bən-bappəri -bənə/ (ا.مـص) : **نـک** : بـن بپری .

ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ←* ؛

بن – بپّریدن/bən-bappəridan/ (مص.مر) : جست و خـیز ناگهانی کردن، به یکباره از جای پریدن .. **نک** : بن بوشتن .

اغر) بـن – بشـتن /bən-boštən/ ؛ آ) بـن بپّـری -bən/ bappəri/ ؛ اشر) ←* ؛

بن – بپّریین/bən-bappəriyən/ (مص.مر) : ۱. بالا و پـایین پریدن – جست و خیز کردن . ۲. نوعی بـازی . **نـک** : بم بپرستن .

ب) ←* ؛ س) بن – پری /bən-peri/ ؛ ق) بن – بپّرسّـن /bən-bappəressən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بـن – بپرسّـن /bən-bapərəssan/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) بـن بپّرسّـن /bən-bappəressan/ ؛

بن – بزان/ban-bəzān/ (مص.مر) : ۱. شکسته بندی کردن . ۲. بند زدن ظروف چینی . **نک** : بش .

ب) ←(اغر) ؛ س) بند بزوئن /band - bazuən/ ؛ ق) بـن بزوئن /ban - bazuən/ ؛ آ) بـن بزوئـن /ban-bazuan/ ؛ع) ←* ؛

بن بزوئن/ban-bazuan/ (مص.مر) : ۱. شکسته بندی کردن . ۲. تا نهایت فرو بردن . **نک** : بش .

اغر) ۱.←* ، ۲. بش بزئـن /baš-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بنه بزان -bənə/ bezān/ ؛

بن–بشتن/bən-boštən/ (مـص.مـر) : ۱. یکّـه خـوردن . ۲. جست و خیز . ۳. کنایه از: فرو بـردن آلـت مـردی بـه هنگام جماع .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن وشتن /bən-voštən/ ؛ س) بـن بیشـتن /beng- bayštən/ ؛ ق) هوشتن /huštən/ ؛ آ) بنگ هوشـتن /bang-huštan/ ؛ع) بن بشتن /ben – beštan/ ؛

بن – بکت/bən-bakət/ (ص.مف) : ۱. ریشه خشـکیده . ۲. شکست خورده . ۳. نفرینی که بیشتر در مـورد زنـان و دختران به کار رود .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن بکـت /bən-baket/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بن – دکت /bən-dakət/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ع) ←* ؛ قص) نسـل بکـت /nasəl-baket/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) بن – بکّته /bən-bakkətə/ ؛ |ک) بکتـه /bakatə/ ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

بن بکتن/bən baketən/ (مص.مر) : ۱. قطع شدن آب . ۲. نابود شدن و از ریشه و اصل افتادن . ۳. مفعول گشتن در عمل جماع و لواط .

اغر) ←* ؛ ب) دکتن /dakətən/ ؛ س) ←* ؛ آ) بن بکتن /bən bakətan/ ؛ ع) ←* ؛ | گ) گیندن /giandan/ ؛

بن - بکته/bən-bakətə/ (ص.مف) : **نک** : بن بکت .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←* ؛

بنّ بن/banne-bən/ (ا.مر) : دامنه‌ی کوه - زیر کوه .

اغر) بندبن /bande-bən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بنّ وار /banne vār/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(اغر) ؛

بن بن دله/bən-bən-delə/ (ا.مر) : دامنه .

آ) ←* ؛

بن بنک/ban bənak/ (ا.مک) : چشمه و مرتعی در روستای کوهپر نوشهر .

بن- بور/bən-bur/ : شخم اوّل زمین .

اغر) یک کل /yak - kel/ ؛ ق) یک - کل /yək-kel/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) بور /bur/ ؛ ت) ←* ؛ | گ) پورکنی /purkani/ ؛

بن بوشتن/bən-buštən/ (مص .مر) : ۱. یکّه خوردن . ۲. جست و خیز کردن .

اغر) بن -وشتن /bən-voštən/ ؛ ق) بنگ - هوشتن /bəng-huštən/ ؛ آ) بنگ هوشتن /bang-huštan/ ؛ ع) بن بوشتن /ben-boštan/ ؛

بن - بول/ban-bul/ (ا) : حقّه- کلک . **نک** : بم بول .

اغر) ←* ؛ ب) بمبول /bambul/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) بامبول /bāmbul/ ؛ قص) ←(ب) ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) چاچول /cācul/ ؛

بن بویین/ban-baviyən/ (مص.مر) : ۱. قرار گرفتن . ۲. در جایی ماندن و بند شدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بند بیین /band - baiyən/ ؛ آ) بن بموئن /ban bəmuan/ ؛ | گ) بندابون /bandābown/ ؛

بن بیموئن/bən-bimuan/ (مص.مر) : ۱. از ریشه کنده شدن . ۲. کنده شدن .

ب) بند-بیمئن /bənd-beyamoən/ ؛ س) بن - بیموئن /bən-bimuən/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. بن بموئن /bən-bəmuən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن)←* ؛ اشر) بن - بیاموئن /bən-biyāmoən/ ؛

بن - بییتن/ban- baitən/ (مص.مر) : ۱. اصابت کردن . ۲. به هدف خوردن . ۳. شالوده ریختن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بندهایتن /band-hāytən/ ؛ ق) ۱. بنایتن /banāytən/ ، ۲. چک هایتن /cak-hāytən/ ؛ ع) بن هایتن /ben-hāytan/ ؛ ت) بن - بییتن /ban-baitan/ ؛

بن- پری/bən-pəri/ (ا.مص) : ۱. زیر آب رفتن مرغابی . ۲. طغیان آب رودخانه . ۳. پریدن در آب- جست زدن . **نک** : اوپری .

با) ←* ؛ ع) اوبنی /ubeni/ ؛

بن -پری/ben-peri/ (ا.مص) : ۱. بالا و پایین پریدن - جست و خیز کردن . ۲. جفتک زدن . ۳. یکّه خوردن . **نک** : بن بپری .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱. بن پری /bənpəri/ ، ۲. بم پری /bəmpəri/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بن - پریک /bən-perik/ ؛ قص) بمپر-بمپر /bemper -bemper/ ؛ ت) بپّربپّر /bapper-bapper/ ؛

بن - پری بنه/ben-pəribənə/ (ا.مص) : ۱. بالا و پایین پریدن . ۲. ورجه ورجه کردن . **نک** : بام بلی بنه .

اغر) بم وزدکا /bəm-vozedekā/ ؛ ب) ←* ؛ س) بن - پری /bən-pəri/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) بن پربنه /bən-pərə-bənə/ ؛ آ) ۱. بن بری بنه /bən-bəri-bənə/ ، ۲. بن بپّری /bən-bappəri/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بن -پریک /bən-pərik/ ؛ ت) بپّربپّر /bappər bappər/ ؛

بن پریک/ben perik/ (ا.مص) : بالا و پایین پریدن . **نک** : جست وخیز .

ب) بن پری /bən-pəri/ ؛ ع) ←* ؛

بنّ- پشت/banne-pəšt/ (ا..مک) : مرتعی در منطقه‌ی میخ ساز نوشهر .

بنّ پک/bannəpek/ (ا.مک) : نام مرتعی در حوزه‌ی کارمزد

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

سوادکوه .

بن - پور/bən-pur/ (ا.مر) : ١. سوراخی کـه بـرای پنـهان کردن چیزی در زمین پدیـد آورنـد . ٢. لانـه‌هایی کـه حیوانـات در زمیـن می‌کننـد . ٣. سـوراخ - گودال .۴. ایجاد حفره‌ی عمیق . **نک** : پور .

ب) ←* ؛ س) بنـه پـور /bənə-pur/ ؛ ق) ١.←(س) ، ٢. بنّه پور /bannə-pur/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

بن پور/bəne-pur/ (ا.مـر) : ١. پـایین تریـن کـرت در هـر منطقه . **نک** : اولی بن .

اغر) ١. بنِ په /bəne-pe/ ، ٢. بن تلـک /bən-talək/ ؛ ب) ←* ؛ س) بـن اولـی /bən-uli/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بن هال /bənehāl/ ؛

بن پور بزن/bən-pur-bozən/ (ف.امر) : ١. ذخیره کـن . ٢. زمین را حفر کن . **نک** : پور بزَن .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

بن پور بزوئن/bən-pur-bazuan/ (مص.مـر) : ١. انباشـتن- ذخـیره کـردن . ٢. حفّـاری زمیـن توسّـط حیوانـــاتی همچون خرگوش و جوجه تیغی . **نک** : پوربزئن .

ب) ←* ؛ ق) ١.←* ، ٢. پـور-بزوئـن /pur-bazuən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

بن - تراش/bən-tərāš/ (ا.مص) : ١. از ته تراشیدن - ریشه کن شدن . ٢. کنایه از:آب‌زیرکاه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بخ تاش /bəx-tāš/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ١.←* ، ٢. بن-تراش /bən-terāš/ ؛ع) ١.←* ، ٢.←(ن) ؛ ت) ١.←* ، ٢. پاک تراش /pāk tərāš/ ؛ | ک) ته بور /tah-bur/ ؛

بن -تکّه/bən-təkkə/ (ق.تک) : ١. از بنیاد . ٢. از نخست .

اغر) ١. بن تک /bən-tək/ ، ٢. بن چـک /bən-čək/ ؛ ب) بن تک /bən-tak/ ؛ س) بن تکّه /bən-takkə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بنه تک /bənə-tək/ ؛ع) بنیچـه /beniče/ ؛ ت) بنجـه /bəneje/ ؛

بن - تلار/bən-təlār/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

بنج/bənj/ (ا) : **نک** : بینج .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بینـج /binj/ ؛ ق) ١.←* ، ٢.←(س) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ع) بنـج /benj/ ؛ ت) ١. بج /bəj/ ، ٢. بج /boj/ ؛

بنج بن/bənjbən/ (ا.مک) : ١. مرتعی جنگلـی در حومـه‌ی شهرستان نوشهر- مرتعی در حوزه‌ی علم‌ده شهرستان نوشهر.

بنجت/benjet/ (ص.مف) : بسیار خرد شده . نـــک : انجـه قلستین .

ق) بنجـس /benjəs/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) ←* ؛ ت) بنجتـه /bənjətə/ ؛

بنج کتن/benj koten/ (ص.فـا) : کسـی کـه کـار تبدیـل شلتوک به برنج را در دنگهـای آبـی سـابق بـه عـهده داشت . **نک** : پاک گر .

ع) ←* ؛

بنج کول/benje-kul/ (ا.مک) : روستایی از دهســتان کـج رستاق نوشهر .

بنجکول پـایین/benje-kul-pāyin/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهستان کجر رستاق نور و نوشهر .

بن جو/benə-ju/ (ا.مر) : ١. جوی قسمت پایین زمیــن . ٢. آبی که در سمت پایین زمین جاری باشد . نـــک : بنـه وال - بن اول .

اغر) بنِ وال /bəne-vāl/ ؛ ت) ←* ؛

بنجوسّن/benjussen/ (مص) : ١. پودر کردن -ریز کـردن . ٢. جویدن . ٣. ایجاد دعــوا و درگیـری۴. توبیـخ کـردن ۵. مورد حمله و هجوم قرار دادن .

س) بجوســـتن /bajostən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ١.←* ، ٢. بنجسّـن /bənjəssan/ ؛ع) بجوسّــن /bajossan/ ؛ قـص) بجوسّــن /bajussan/ ؛ ت) جوســـن /jowesən/ ؛ پ) جوییتن /joyitan/ ؛

بنجه -سس/benjə-sos/ (ا.مر) : سبوس برنج .

اغر) ←* ؛ع) خچ /xač/ ؛ |ک) فل /fal/ ؛

بنجی/benji/ (ص.نس) : برنجی .

بنجی نون/bənji-nun/ (ا.مر) : ١. نانی که از آرد برنج ، آرد گندم، آرد ذرت و یا آرد نخود درست شود . ٢. نان

پخته شده از آرد نیم دانه‌ی برنج یا جو که با روغـن یـا پیه مخلوط و پخته شود . ۳. نان برنجی . **نک** : ججـی نون.

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* برنجـی نـون /bərənji-nun/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←(س) ؛ *آ)* ←(س) ؛ *ت)* بجـه نـانی /bejə nāney/ ؛ *اشر)* ←(س) ؛ | *گ)* برنجـی نـون /baranji-nown/ ؛

بن چاق/bən-čāq/ (ا) : ۱. بنچاق – سند اصلی . ۲. شجره نامه . **نک** : بنوار .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن چق /bən-čəq/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ۱.←* ، ۲. بنیچـه /beniča/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* بـن چـخ /bən-čəx/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←(ق) ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←(ق) ؛ | *گ)* بون چاق /bun čāq/ ؛

بن چق/bən-čəq/ (ا) : ۱. از بنیاد . ۲. از نخست . **نک** : بن تکّه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن کار /bən-kār/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ۱. بن چاق /bənčāq/ ، ۲. بن چوق /bən-čoq/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ع)* ۱. بنیچه /beničə/ ، ۲.←* ؛ *ت)* ۱. بنجی /bənəji/ ، ۲. بنجه /beneje/ ؛

بن چک/bən-čək/ (ا) : ۱. از بنیاد . ۲. از اوّل . **نـک** : بـن تکه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن تـک /bən-tək/ ؛ *ب)* ۱. بـن چـق /bənčəq/ ، ۲.←(اغر) ؛ *س)* ۱.←(ب) ، ۲.←(اغر) ؛ *ق)* بن تکّه /bentakkə/ ؛ *آ)* ←(س) ؛ *ع)* بن چـه /bən-čə/ ؛ *ت)* ۱. بنجـه /bənəjə/ ، ۲. بنجـی /bənəji/ ؛ *اشر)* ۱. بنیچـه /beničə/ ، ۲. بنسکو /bənəsku/ ؛

بنچک/benčək/ (ا) : ۱. بقیه – مابقی . ۲. دنباله .

اغر) ←* ؛

بن چنه/bən-čanə/ (ا.مـر) : آرواره‌ی پـایین . **نـک** : بنـه چکن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. پایین چونـه /pāin-čunə/ ؛ *ع)* جیرچکـن /jire-čakan/ ؛ *قص)* پـایین چونـه /pain-čunə/ ؛ *ت)* بنه چکن /bənə čakən/ ؛ | *گ)* چنـه /čanə/ ؛

بن چـه/ban-čə/ (ا) : یـک دستـه‌ی کـوچـک کـاغذ یـا اسکناس .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

بند/band/ (ا) : ۱. طناب نازک . ۲. نخی که با آن سرکیسه را بندند . ۳. بند . **نک** : اتاین .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* بـــن /ban/ ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ *ع)* سـربن /sar - ban/ ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ | *گ)* ←* ؛ *پ)* بند /band/ ؛

بند/band/ (ا) : ۱. کتل . ۲. راه سربالایی . ۳. حـد فـاصل آب و خشکی . ۴. کوهستان و صخره‌های فاقد پوشش گیاهی . **نک** : اندال .

اغر) ۱.←* ، ۲. بالیـا /bālyā/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ۱.←* ، ۲. بـن /ban/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←(ق) ؛ *ن)* ←(ق) ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

بند/band/ (ا) : ۱. تار عنکبـوت . ۲. عنکبـوت . ۳. درخـت زبان گنجشک– ون .

اغر) ۱.←* ، ۲. بنـدِ لام /bande-lām/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. وند /vand/ ؛ *ق)* ون /van/ ؛ *آ)* ۱. بن /ban/ ، ۲.←(ق) ؛ *ع)* ←(ق) ؛ *قص)* تار /tār/ ؛ *ت)* ←(ق) ؛ *اشر)* وند /vand/ ؛ | *گ)* لابدون فک /lābdon-fak/ ؛

بند/band/ (ا) : محلّی که آب را از آن جا می تـوان قطـع نموده و به سمت دیگری هدایت نمود .

اغر) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* بن /ban/ ؛ *آ)* ←(ق) ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛ | *گ)* شاتیوک /sātiowk/ ؛

بند/band/ (ا) : ۱. مستقیم به طرف چیزی یا کسی رفتـن . ۲. بی محابا گذشتن . ۳. طنـاب رخـت آویـز از الیـاف گیاهی . ۴. حدود . **نک** : اتر .

اغر) ←* ؛ *ق)* ۱.←* ، ۲. بـن /ban/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* بـن /ban/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ | *گ)* ←* ؛

بند/bənd/ (ا) : ته – بُن .

ب) ←* ؛ *س)* بـــن /bən/ ؛ *آ)* ←(س) ؛ *ع)* ←(س) ؛ *قص)* ←(س) ؛ *ت)* ۱.←(س) ، ۲. بُن /bon/ ؛ | *گ)* بون /bun/ ؛

بندا/bəndā/ (ف.امر) : بینداز . **نک** : بینگن .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) دینگن /dingən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) دمِبِد /dəmbade/ ؛ آ) دمّده /dəmmade/ ؛ ع) بنگن /bengen/ ؛ ت) بنگن /bəngən/ ؛ اشر) ← * ؛

بندا/bəndā/ (ا) : ۱. پرچین – حصار دور حیاط خانه . ۲. ستون اصلی که چوب های فرعی در روی آن قرار گیرند .

ب) ۱.← * ، ۲. کندا /kəndā/ ؛ س) ← * ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛

بنداختن/bəndāxtan/ (مص) : نک : بینگوئن .

اغر) بنگئن /bengoən/ ؛ ب) دینگئن /dingoən/ ؛ ع) بنگتن /bengetan/ ؛ ت) انگتن /əngetən/ ؛

بن دار/bəndār/ (ص.فا) : ۱. کنایه از: آدم تودار و مرموز . ۲. ریشه دار . ۳. حرام زاده .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) بن دار /bənedār/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ اک) مارمیین دود /mār-miyan-davad/ ؛

بندار/bəndār/ (ص) : ۱. ارباب . ۲. معامل ، کسی که کشاورز با او به طور دائم به معامله و خرید و فروش اجناس و محصول بپردازد– بُندار .

اغر) ۱.← * ، ۲. ارباب /ərbāb/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ اشر) ← * ؛

بندار/bendār/ (ا.مر) : کنده‌ی درخت .

س) ← * ؛

بندارخل/bəndār-xəl/ (ا.مک) : روستایی از دهستان شهر خواست ساری .

بن – داشتن/ben-dāšten/ (مص.مر) : پایه داشتن – صاحب اصل و ریشه بودن .

س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) بن داشتن /ben-dāstan/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ← * ؛

بندافروز/band-afruz/ (ا.مک) : روستایی از دهستان اندرود ساری .

بندام/bandām/ (ا) : ۱. بدنام . ۲. تهمت – پاپوش – افترا . به کسی نسبت دروغ و افتراع بستن.

اغر) ۱.← * ، ۲. بنّام /bannām/ ؛ ب) بندم /bandom/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بدنوم /bad-num/ ؛ ق) ۱. بندوم /bandum/ ، ۲. بنّوم /bannum/ ؛ با) ۱. بندون /bandun/ ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بدنومی /badnumi/ ؛ ع) بدنوم /badnom/ ؛ قص) بدنام /badnām/ ؛ ت) ۱.← * ، ۲.←(قص) ؛ اک) بدنوم /bad-nom/ ؛

بندبار/bande bār/ (ش.ج) : نوعی نفرین و تحقیر و سرکوفت

اغر) ← * ؛ آ) ← * ؛

بند بزئن/band-bazoən/ (مص.مر) : شکسته بندی کردن . نک : بش .

اغر) ۱.← * ، ۲. بش بزئن /baš-bazoən/ ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) بن بزوئن /ban-bazuan/ ؛ ع) بندبزان /band-bezān/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) بندزئن /bandzaan/ ؛

بند بمئن/band-bəmoən/ (مص.مر) : ۱. بند آمدن– سد شدن . ۲. جلوی پیش روی و نفوذ چیزی گرفته شدن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) بن بموئن /ban-bəmuan/ ؛ ع) بندبمان /band-bomān/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) بندامن /banoman/ ؛

بندبن/bande bən/ (ا.مک.مر) : روستاهایی از دهستان های چهاردانگه‌ی هزار جریب ساری، بندپی بابل، و روستاهایی در عباس آباد تنکابن ، رامسر و قائم شهر .

بندبن/band-bən/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. زیرکتل . ۲. پایین بند یا سد . ۳. مکانی در جنوب بالاجادّه کردکوی . ۴. زیر کوه .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. بندبن /bande-bən/ ؛ ق) ← * ؛ با) بنّ بن /banne-bən/ ؛ آ) ۱. بنّ بن /bannə-ben/ ، ۲.←(با) ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲.←(با) ؛ ع) بندبن /bandə-bən/ ؛ ت) بندبن /bande – ben/ ؛

بندبن/bandbən/ (ا.مک) : نام روستایی از دهستان لنگای عباس آباد که بقعه‌ای بنام ایوب پیغمبر در آن واقع است .

بندبن/bandə-bəh/ (ا.مک) : نام روستایی درخطیرکوه سوادکوه .

بند-بنی/bade-beni/ (ا.مک) : روستایی ازدهستان

چهاردانگه‌ی هزار جریب ساری .

بند بوردن/band-bavərdən/ (مص.مر) : محوطه یا زمینی را دیوار کردن .

بند بویین/band-baviyən/ (مص.مر) : ۱. یک جا قرار گرفتن . ۲. متصّل به جایی گشتن . ۳. تحمیل شدن به کسی جهت اخاذی، گرفتن قرض یا سود .

س) بندبیّن /band-bayyen/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بن بیّن /ban-bayyan/ ؛ ع) بن ببین /ban-babeyan/ ؛ قص) ←(آ) ؛

بند بهیتن/band-bahitən/ (مص.مر) : اصابت کردن – مماس شدن و تکیه دادن دو جسم به هم .

ب) ←* ؛ س) بندهایتن /band-hāytən/ ؛ ق) ←* ؛

بندپی/band-pəy/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان خیرود کنار نوشهر . ۲. دهستانی در بابل .

بندتمان/bandə təmān/ (ا.مر) : بند شلوار . نک : بثنم .

اغر) شلوار–بند /šəlvār-band/ ؛ س) بند تامون /bandə tāmon/ ؛ ق) شلوار– بن /šelvār-ban/ ؛ آ) بن تمون /ban-tamun/ ؛ ع) شلوار بنّن /šelvār-bannen/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) شلوار بندن /šəlvār - bandən/ ؛ | گ) تومون پسه /tumon-pasə/ ؛

بند–چی/band-či/ (ا.مر) : ماهی‌گیر .

س) ←* ؛

بندخال/band-xāl/ (ا.مر) : ۱. شاخه‌ی نازک و قابل انعطاف درخت برای بستن پشته‌ی هیزم یا علوفه . ۲. جنگل انبوه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بندی /bandi/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بندی خال /bandi-xāl/ ؛ ق) بونّ خال /bunne-xāl/ ؛ با) ←* ؛ آ) بنّ خال /bannə-xāl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) رم /rəm/ ؛ ت) ۱. رز /raz/ ، ۲. رم /rom/ ؛ | گ) شوش /sows/ ؛

بنددکتن/bənd-dakətən/ (مص.مر) : ۱. از میان رفتن . ۲. به دام افتادن . ۳. روی هم قرار گرفتن لایه‌های چربی بدن افراد در اثر چاقی مفرط .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بن دکتن /ben-dakətan/ ؛ ع) بن دکتن /ban-daketan/ ؛ ت) بنددکتن /band dakətən/ ؛

بند دینگوئن/band dinguan/ (مص.مر) : نخستین مرحله‌ی نمّو شالی که بندی برساقه پدیدار شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بنددکتن /band-dakətən/ ؛ آ) ←* ؛ ت) بند انگتن /band engetən/ ؛

بن در/bən-darkə/ : از پایین به بالا . نک : بن درمه .

ت) ←* ؛

بند – رسه/band-resə/ (ا.مر) : آویزی از طناب که درگذشته غذا را در آن قرار داده و در فضای باز می آویختند تا فاسد نشود .

اغر) بنده /bandə/ ؛ ب) ←* ؛ ت) ۱. ونده /vandə/ ، ۲. رسه /resə/ ؛

بندرگز/bandərgaz/ (ا.مک) : از بنادر دریای خزر – که پیشتر بندر جز بود – و اکنون از شهرستان‌های غربی استان گلستان است .

بن درمال/bəndarmāl/ (ا.مر) : اسب یا قاطری که در ناحیه‌ی کوهستانی به سمت بالا حرکت کند .

ق) بن درمه مال /bendarməmāl/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) بن دری مال /bendari-māl/ ؛ ت) بن درکه مال /bən darke māl/ ؛

بن درمه/bendarmə/ (ق.مک) : ۱. از جهت پایین . ۲. سربالا .

س) ←* ؛ ق) بندرمه /benderme/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بن دری /ben-dari/ ؛ ت) ۱. بن درکه /bəndarke/ ۲. ←* ؛ | گ) بون دره /bun-darə/ ؛

بن درمه وا/bəndarmə vā/ (ا.مر) : از انواع بادهای شمالی.

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بن درون/bən-darvən/ (ا.مر) : حیاط .

س) ←* ؛

بن دری بشین/bendari-bešeyan/ (مص.مر) : ۱. زیر چشمی نگاه کردن . ۲. با نگاهی تند کسی را نگریستن و ترساندن . نک : پت هارشین .

ق) ←* ؛ آ) بن وری هارشیین /bənvari hāršiyan/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. بن دری بشین /bendari-bešeyan/ ؛ ت) بن چشمی نیاکردن /bənčošmi niyākərdən/ ؛ | گ) بون –

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بونییه /buna-buniyə/ ؛

بندسر/bande-sar/ (ا.مک) : روستایی از دهستان عشرستاق بهشهر .

بندسر/bande-sar/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهار دانگه‌ی شهریاری بهشهر .

بندسّن/bandessen/ (مص) : اصابت کردن – برخورد کردن .

ق) ←* ؛ آ) بنسّن /banessan/ ؛ ع) بنگنسّن /bangənessan/ ؛ ت) گنسن /ganəsən/ ؛ | ک) بگنست /baganast/ ؛

بندک/bandek/ : نخ و طناب کوتاه .

بندکالی/bande-kāli/ (ا.مر) : بند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بندکولی /bande-kuli/ ؛ آ) ←(س) ؛

بن دکت/ben-daket/ (ص.مف) : **نک** : بن بکت .

اغر) ←* ؛ با) ←* ؛

بن دکتن/bəndaketən/ (مص.مر) : ۱. منقرض شدن – از بین رفتن . ۲. پایین افتادن – به زیر افتادن .۳. زیر اجسام یا آوار قرار گرفتن.

اغر) ۱.←* ، ۲. بن بکتن /bən-baketən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بن دکتن /ben-daketən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱. بن بکتن /bən-bakətən/ ، ۲. بن دکتن /bən-dakətan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بکتن /baketan/ ؛ قص) بن بکتن /ben-baketan/ ؛ ت) کتن /katən/ ؛ اشر) بن – بکّتن /bən-bakkətan/ ؛

بند-کولی/bande-kuli/ (ا.مر) : بند .

ب) ← ؛ س) ۱.← ، ۲. بند کلی /band-keli/ ؛

بندگا/bandegā/ (ا/.مص) : ۱. بستن افسار اسب به میخ یا چوب یا جایی مخصوص . ۲. آب بندان . ۳. محلّ بستن آب رود جهت هدایت به شالیزار . **نک** : آبندون – أبند .

بندل /bandel/ : ۱. بار – وسایل .۲. بار بسته بندی شده .

ق) اورک /aurək/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. بنی گا /banigā/ ؛ ت) ←* ؛

بندلا/bendelā/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقاه پی سواد کوه .

بند لام/bandə-lām/ (ا.مر) : ۱. عنکبوت . ۲. تار عنکبوت . **نک** : بند .

اغر) ←* ؛ ب) ۱. بندلم /bandəlam/ ، ۲. بنده لم /bandəlom/ ؛ س) ۱. بندکالم /band kālom/ ، ۲. وندکالوم /vand kālom/ ؛ آ) ۱. بنّالی /bannāli/ ، ۲. ونّالی /vannāli/ ؛ ع) کارتن /kārtan/ ؛ ت) کارتن لام /kārtən lām/ ؛

بند-لام - کالی/bande-lām-kāli/ (ا.مر) : تار عنکبوت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ونّالی کلی /vannāli-kəli/ ؛ ع) کارتن کلی /kārtan - koli/ ؛ قص) کارتنک کلی /kārtenak - kəli/ ؛ ت) کارتن لام /kārtən lām/ ؛ | ک) لابدون فک /lābdon-fak/ ؛

بندم/bandom/ (ا) : تهمت – افترا .

اغر) ۱.←* ، ۲. بنّوم /bannom/ ؛ ب) ←* ؛ س) بدنوم /bad nom/ ؛ آ) بنّوم /bannum/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ت) ←* ؛ | ک) ←(س) ؛

بن – دمتی/ban-damәti/ (ا.مر) : نوعی زخم شدید که از تماس حشره‌ای به نام دارکولا پدید آید . نام بومی این حشره تل گزی است . **نک** : بندمتی .تل گزی

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بنّ – ماتی /bannə-māti/ ؛ با) ۱. بن هامتی /banhāməti/ ، ۲.←(ق) ؛ آ) ونّامتی /vannāməti/ ؛ ع) ون دمتی /van-dameti/ ؛ ت) همته /hamətə/ ؛ | ک) بون گودن /bun-gudan/ ؛

بندن/bandən/ (ا) : کمربندی که با نخ بافند – کمربند نخی .

ت) ←* ؛

بندنا/bandenā/ (ا.مر) : ساقه‌های منعطف گیاهی که برای بستن دسته‌ی گیاهان *دیگر* به کار رود .

اغر) بندی /bandi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) وندنا /vandenā/ ؛ ق) ونّنا /vannənā/ ؛ آ) بنّ لا /bannə-lā/ ؛ ع) وننا /vanənā/ ؛ ت) ←* ؛ | ک) ویریس /viris/ ؛

بند نرد/bande-nard/ (ا.مک) : از مناطق کوهستانی و ییلاقی شاه‌کوه و ساور استرآباد .

بندو/bəndu/ (ف.امر) : اندود کن .

ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بنــدو /bəndo/ ؛ ق) ۱. بنّـــو /bennu/ ، ۲. بندو /bendu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. بنّو /bənnu/ ، ۲.←(ق) ؛ پ) هندوتــن /handūtan/ ؛ باس) مــالیتن /mālitan/ ؛

بندواش/bandə vāš/ (ا.مر) : نوعی علف هرز در مزارع که همان مرغِ فارسی است .

ب) ۱.←* ، ۲. وندواش /vandə vāš/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱. ونّه واش /vannəvāš/ ، ۲. بندواش /bandevāš/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ آ) بنّـــه واش /bannə-vāš/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ قص) بنک واش /banak - vāš/ ؛ ت) ←* ؛

بندور/bandur/ (ص) : منتظر بهانه، مترصد فرصت بــرای عذر از انجام کاری .

قص) ←* ؛

بند-وز/band-vəz/ (ص.مر) : آدم زبر و زرنگ .

اغر) ۱.←* ، ۲. بند وزد /band-vəzd/ ؛ ب) ←* ؛

بندوستن/bandustən/ (مص) : نک : بندسن .

بن - دوسّن/ban-davəssən/ (مص.مر) : سد کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بندوســتن /band-davəstən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بنّوســن /bennussen/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بــن دوسّن /ban-davessan/ ؛ قص) بن دوســّن /ben-davessan/ ؛ ت) بندگازئن /bandə gāzaan/ ؛ | گ) بســت دوســتن /bast-davastan/ ؛

بندو کتل/band-o-katel/ (ص.مر) : صخره و موانع طبیعی در کوهستان که عبــور از آن‌هــا بــا دشــواری صــورت پذیرد.

اغر) بند و کاتل /band-o-kātəl/ ؛ س) ←* ؛

بندوم بزوئن/bandum-bazuən/ (مص.مر) : تهمت زدن – افترا بستن .

اغر) بنّام بزوئن /bannām- bazoən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بنوم بزوئن /bannum bazuen/ ؛ آ) بنّوم بزوئن /bannum-bazuan/ ؛ ت) بندام هکردن /bandām hakərdən/ ؛ | گ) بدنــوم گودن /badnom-gudan/ ؛

بندوم زن/bandum-zan/ (ص.فا) : تهمت زننده–مفتری .

اغر) بنّام زن /bannām zan/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بنّوم زن /bannumzan/ ؛

بنده/bandə/ (ا) : آویزی از ریسمان که خــوراک را در آن می نهادند تا فاسد نشود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ونــده /vandə/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. ونّــه /vannə/ ؛ ت) ۱. ونــده /vandə/ ، ۲.←* ؛ اشــر) گرک /garak/ ؛

بند هدائن/band - hədāən/ (مص.مر) : سد کــردن – بنــد آوردن – جلوگیری کردن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بنـد هکــردن /band hakərdan/ ؛ | گ) بست گودن /bast-gudan/ ؛

بندهکاردن/band-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. چســباندن . ۲. پیوند دادن . ۳. کنایه از: با فریب و سماجت بــه عمـل مجامعت اقدام نمودن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بندهاکردن /band-hākərdən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بن هدائن /ban-hədāan/ ؛ ن) بند هــا کــردن /band - hākordan/ ؛ | گ) بست زان /bast-zān/ ؛

بندی/bandi/ (ا) : شاخه‌ی منعطــف و نــازکی کــه بــرای بستن دسته‌ی سرشاخه‌ها و گیاهان به کار رود . نـک : بندخال .

اغــر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بــــن /ban/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بنّ خــال /bannə-xāl/ ؛ ع) رم /rəm/ ؛ ت) رز /raz/ ؛ | گ) شوش /šowš/ ؛

بندی به بندی/bandi-be-bandi/ (ا.مر) : فــن و شــگردی ویژه در بازی ریسمون بازی. در این فن بازیگر از روی طناب به هوا می‌جهد و به واسطه‌ی بندی که به پایش متصل است دوباره به جای اصلیش باز می‌گردد . نک : ریسمون بازی .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛

بندینا/bandinā/ : ترکه‌هایی که جهت بستن مجموعــه‌ی دسته های برنج مورد استفاده قرار گیرند . نک : کر

ق) ←* ؛ آ) ونّـــا /vannənā/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) بندنـــا /bandənā/ ؛

بن -رخی/bən-roxi/ (ا.مــص) : ۱. غلتــاندن گردکــان در بازی . ۲. غلتیدن اشیا .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. گریک /gerik/ ؛ س) بن - رخی /ben-rəxi/ ؛ ق) رخک /rexək/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) گردلیک /gerdelik/ ؛ ت) گردن /garadan/ ؛

بن روز/bənə-ruz/ (ق.ز) : از ازل .

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

بن زا/ben-zā/ (ا.مر) :

طنابی است که هنگام گستراندن دام برای صید مرغابی از قسمت پایینی به تور بسته شود. «بن زا» مانند «سرزا» به وسیله‌ی نخی به نام «پل تا» در دستان صیّاد کنترل می‌شود. این طناب برای به دام انداختن صید، تور را به شکل کیسه در می‌آورد. «سرزا» قسمت بالایی دام بوده و ثابت است و «بن زا» در قسمت پایینی دام قرارگرفته و متحرّک می باشد. ۲. از اجزاء دام اردک های وحشی و مهاجر. نک : سرزا . پل تا.

بن سر-کوپا/bon-sar-kupā/ (ا.مر) : توده‌ی درو شده‌ی شالی قبل از خرمن‌کوبی .

س) بن سرکوپا /ben-sar-kupā/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بند سر کوفا /bənə sar kufā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) کپا /kopā/ ؛ اشر) کوپّا /kuppā/ ؛ اَک) برنج درز /baranj – darz/ ؛

بن سری آدم/bensari ādem/ (ا.مر) : ۱. آدم قد کوتاه . ۲. فرد دارای شغل ثابت . ۳. نوعی پرنده‌ی کوچک و بی رنگ به اندازه‌ی چکاوک . نک : چل خس .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛

بنسکو/bənəsku/ (ا/ق.ز) : از بنیاد - از ازل - از آغاز . نک : بن تکّه - بن روز .

اغر) ۱. بن چغ /bənčəq/ ، ۲. بن کار /bən-kār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) بنه کاریه /bənə-kāriyə/ ؛ آ) بنچخ /bənčəx/ ؛ ع) بن روز /bene-ruz/ ؛ ت) بن روز /bənə ruz/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بنیچه /beničə/ ؛

بنسن/bansən/ (مص) : نک : بندسن .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

بنّستن/bannəssən/ (مص) : برخورد کردن - دعوا کردن .

ق) ←* ؛ آ) بنّستن /bannəssan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بنگستن /bangenessan/ ؛ ت) گنسن /ganəsən/ ؛ اَک) بگنستن /baqanastan/ ؛

بن سنگ/bəne-sang/ (ا.مر) : ۱. سنگ زیرین - سنگ زیرین آسیا . ۲. سنگی پهن در ابعاد تقریبی ۵۰×۵۰ سانتیمتر جهت ساییدن مواد غذایی و دانه‌ها بر آن .

اغر) ۱.←* ، ۲. ته سنگ /ta-sang/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بن سنگ /bene-sang/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بن سنگ /bənə-sang/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←* ؛ ت) بنه سنگ /bənəsəng/ ؛ اَک) بونیه سنگ /boniye-sang/ ؛

بن سه/bən-se/ (ا.مر) : نوعی سیب زمینی وحشی که با آن ترشی تهیه کنند .

س) ←* ؛

بنش/baneš/ (ف.امر) : نشا کن .

اغر) نشاکان /nəšā-kān/ ؛ ب) بنشا /bənəšā/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) بنش /banəšə/ ؛ ع) بنشا /banešā/ ؛ ت) نشاس هکن /nešās - haken/ ؛ اشر) نیشاهاکئن /nišā-hākoən/ ؛ اَک) بنشا /banešā/ ؛

بنشائن/bənešāən/ (مص) : نشاِ کردن .

اغر) نشا کاردن /nešā-kārdən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بنشائن /bənəšāan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بنشاتن /banešātan/ ؛ ت) نشاس هکردن /nešāshakərdən/ ؛ اَک) نشاستن /našāstan/ ؛

بنشارده -هادائن/bənəšārde- hādāan/ (مص.مر) : ۱. روی زمین لغزاندن و پیچاندن . ۲. فشردن و مالاندن بر زمین .

ن) ←* ؛ ع) بخاشتن /bexāštan/ ؛ اَک) گرادان /grādān/

بنشکل/bənəškəl/ (ا.مک) : روستایی از شهرستان رامسر .

بنشکی/beneški/ (ا.مک) : از توابع شهرستان رامسر .

بنش مول/beneš-mul/ (ص.مر) : کنایه از:آدم حقّه باز . نک : بزمول .

اغر) خرمول /xare-mul/ ؛ ب) بنه مول /bənə-mul/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛

بنشنه/bənšenə/ (ف) : با کمی تغییر لحن در تلفظ می‌تواند دو معنی متفاوت مثبت و منفی داشته باشد : ممکن

آوانوشت : (اَ = a) (ə = فتحه کوتاه) (اِ = e) (آ = ā) (او = u) (ای = i) (ب = b) (پ = p) (ت،ط = t) (ث،س،ص = s) (ج = j) (چ = č) (ح،ه = h) (خ = x) (د = d) (ر = r) (ز،ض،ظ،ذ = z) (ژ = ž) (ش = š) (ف = f) (ق،غ = q) (ک = k) (گ = g) (ل = l) (م = m) (ن = n) (و = v) (ی = y) (آو = aw) (او = ow)

است - ممکن نیست .

اغر) ۱.←* ، ۲. بشنه /bešena/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بنشنه /banšena/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بنشنه /banšəna/ ؛ ن) بشنه /bešena/ ؛ع) شنه /šena/ ؛ ت) شانه /šānə/ ؛

بنشه/banešə/ (ا) : ۱. بنفشه . ۲. نامی برای دختران .

اغر) ۱.←* ، ۲. بنیشه /banišə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) بنوشه /banušə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. ونوشه /vanušə/ ؛ ن) ←(اغر) ؛ع) ۱. ونوشه /vanuše/ ، ۲.←(ق) ؛ قص) بنفشه /banafšə/ ؛ ت) بنفشه /benafšə/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) بنوشه /benošə/ ؛

بنشه/banəše/ (ف.امر) : نشا کن .

ق) بنش /baneš/ ؛ آ) بنش /banəš/ ؛ ن) ←* ؛ع) بنشا /banešā/ ؛ ت) نشاس هک /nešāshak/ ؛ |گ) بنیشا /benišā/ ؛

بنفش تپه/benafš-tappə/ (ا.مک) : روستایی در فاصله‌ی دوازده کیلومتری جنوب غربی بندرگز که نام دیگر آن ونوش تپّه است .

بنفشه/banəfšə/ (ا) : بنفشه-نوعی گل و نامی برای دختران .

اغر) بنیشه /banišə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. ونوشه /vanušə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بنوشه /banušə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ونوشه /vanušə/ ؛ ن) ←(ب) ؛ع) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ت) بنفشه /benafšə/ ؛ اشر) ←(ق) ؛ |گ) بنوشه /bonošə/ ؛ پ) ونفشک /vanafšak/ ؛

بنفشه – ده/banəfšə-de/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بیرون بشم کلاردشت و آبادی‌های دهستان پایین میان رودنور .

بن – قت/ben-qat/ (ا.مص) : ۱. بطور کلّی قطع کردن- پاره شدن کامل ارتباط . ۲. ریشه کن ساختن .

اغر) بن قت /bən gate/ ؛ ب) ←* ؛ س) بن بت /ben-bot/ ؛ع) بن تراش /ben - terāš/ ؛ ت) کینه جیرقت /kine jir qat/ ؛ |گ) کونابین /kownā-bayan/ ؛

بن – قل/bən-qol/ (ا.مص) : ۱. ایجاد سوراخ در کرت‌ها و مرزبندی‌های شالی‌زار جهت انتقال آب . ۲. شیرجه . ۳. بالا آمدن آب از زمین . ۴. سوارخ پایین کرت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بن -قل /ben-qoel/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) بن -قل /bən-qəl/ ؛ آ) ←(با) ؛ع) ۱.←* ، ۲. بن -پور /ben-pur/ ؛ ت) ←(ع) ؛ گ) بون آبی /bun- ābi/

بنقلمون/bonqaləmun/ (ا) : بوقلمون .

ت) ←* ؛

بن قلوک -بزوئن/bənqeluk-bazuən/ (مص.مر) : به یک باره ظاهر شدن - ظهور ناگهانی و غیره منتظره .

ق) ←* ؛

بنک/bənək/ (ا) : ۱. اتراق گاه . ۲. محلّ قرار دادن وسایل و لوازم شخصی در مزرعه و یا محلّ کار . **نک** : بینک - بنکام .

اغر) بنگرام /bəngərām/ ؛ ب) ۱. بنّک /bənnək/ ، ۲. بنگرم /bəngərom/ ؛ س) بنه /bənə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بنک/bənək/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه‌ی جنوبی اسبوکلا از لفور سوادکوه تلفظاً دیگر ان بهنک است .

بنکا/bənekā/ (ا) : چوب کج گاو آهن که خیش به آن وصل شود .

اغر) ازال -کینه /ezāl-kinə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. کینگه /kingə/ ، ۲. کینکا /kinkā/ ؛ ق) کینگه /kingə/ ؛ با) ازال -کینگه /əzāl-kingə/ ؛ آ) ←(با) ؛ع) ۱. بنگا /benə-gā/ ، ۲. بنه گاه /benə-gāh/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

بن – کار/bən-kār/ (ق.ز) : از بنیاد -از ازل . نک : بن تکه .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن چغ /bən-čəq/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ع) ←(اغر) ؛ ت) بنجی /bənəji/ ؛ اشر) ۱. بنیچه /baničə/ ، ۲. بنسکو /bənəsku/ ؛ |گ) بینا /binā/ ؛

بن -کشه/bən-kaše/ (ا.مر) : ۱. زهار- موی اطراف آلت تناسلی . ۲. موی زیر بغل .

اغر) ←* ؛ ق) پیله /pile/ ؛ ن) ←* ؛ع) پربن می /parə-benə-mi/ ؛ ت) ۱. کشه پشت مو /kašə pəšte mu/ ، ۲.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پربن مو /par bəne mu/ ؛

بنکشی خِل/bankaši-xel/ (ا.مک) : از محلّـه‌های قدیمـی آمل .

بن -کله/bən-kolə/ (ا.مر) : ۱. اولین بخش شالی درو شده برای چیدن در (کومــه) . ۲. نوعـی چیـدن پشـته‌های شالی قبل از کوپا .

اغر) بن -کوله /bən-kulə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بنه کولـه /bəne-kulə/ ؛ ق) ۱. بن کل /ben-kel/ ، ۲. بـن -رج /ben-raj/ ؛ آ) بن-کر /bene-kar/ ؛ ن) بن -کلـه /bən-kələ/ ؛ ع) ۱. ←* ، ۲. بنه -کله /benə-kolə/ ؛ ت) کین کـه /kin kole/ ؛ اک) دهنه کله /dahane – kalə/ ؛

بن -کو/bəne-ku/ (ا.مر) : پس مانده ی گنـدم در خرمـن که تهی دستان آن را جمع آوری و مورد استـفاده قـرار دهند .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

بن -کویی/ben-kui/ (ا.مر) : انعکاس صدا در کوهستان – پژواک .

ع) ←* ؛ اک) خوندش /xowndaš/ ؛

بن-کوتل/bənə-kutal/ (ا.مر) : نک : بندبن .

اشر) ←* ؛

بنکه/bənəkə/ (ا) : زیرزمین و یا طبقه‌ی هم کف هنگامی که خانه دو طبقه باشد . نک : بانکه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

بنکی/bənəki/ (ا) : آشی که در تـه دیـگ چسـبیده و بـه صورت ته دیگ در آمده باشد .

ع) ←* ؛

بنگ/bənəg/ (ا) : اسباب و وسایل خانه .

اغر) ۱. باروبنه /bāro-bənə/ ، ۲. بـن -سـره /bən-sare/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بنـک /benek/ ؛ آ) بنـــگ /bənag/ ؛ ع) باروبنه /bāro-benə/ ؛

بنگا/bəngā/ (ا) : ۱. سرنهر . ۲. محـل بسـتن نـهر جـهت هدایت آب آن به شالی زار . نک : آبندون .

ن) ←* ؛ ع) بندگا /bandegā/ ؛ ت) بندگا /bandəgā/ ؛

بنگار/bangār/ (ا) : چیز حجیم و سنگین .

ع) ←* ؛

بنگارسّن/bengārsson/ (ا) : چوب های نـازک کـه بـرای افروختن آتش به کار رود .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اک) ژگر /žagar/ ؛

بنگاله/bəngālə/ (ا) : خرده چوب‌هـایی کـه بـرای روشـن کردن اجاق ، زیر چوب‌های بزرگتر قرار دهند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) چیلکـا /čilkā/ ؛ آ) بنگارسّـن /bəngāresson/ ؛ ع) بنگارسّن /bəngārəsson/ ؛ ت) چلیک پلیک /čəlik pəlik/ ؛

بنگام/bəngām/ (ا) : اتراق‌گاه و پاتق .

اغر) بنگرام /bəngərām/ ؛ ب) بنـگرم /bəngərom/ ؛ ق) بزمگاه /bezəmgāh/ ؛ آ) ←* ؛

بنگ -بسوتن/bang-basutən/ (مص.مر) : ۱. یکّه خـوردن . ۲. تعجّب کردن – از تعجب برجای خشک شدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بنگ-بیتن/bang-baytən/ (مص.مر) : ۱. یکّه خـوردن . ۲. جست و خیز ناگهانی . نک : بن بشتن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بنگ بسوتن /bang basuten/ ؛ آ) ←* ؛

بنگتـن/bengətan/ (مـص) : ۱. انداختـن . ۲. قطـع رابطـه کـردن . ۳. از کـار انداختـن . نـک : بینگوئـن بنگئـن /bengoən/ ؛ ب) دینگئـــن /dingoən/ ؛ س) بینگوئـن /binguen/ ؛ ق) بنگوئن /benguen/ ؛ ع) ←* ؛ ت) انگتن /engətən/ ؛

بنگرام/bəngərām/ (ا) : اتراق‌گاه هموار و گسترده ی کوهستانی البرز در مسیر کوچ . نک : پرچ بند .

اغر) ←* ؛ ب) بنگرم /bəngərom/ ؛ ق) بنک /bənək/ ؛ آ) ←(ق) ؛

بنگرام -سر/bəngərām-sar/ (ا.مر) : نک : بینک سر .

اغر) ←* ؛ ب) بنگرم – سر /bəngərom-sar/ ؛ ق) بنـک /bənək/ ؛

بنگر -سلا/bengar-səlā/ (ا.مک) : از توابـع دهسـتان گنـج افروز بابل .

بنگرسّن/bəngeressan/ (مص) : ۱. از زیر چیزی رد شدن .

٢. از پایین به سمت بالا با کسی یا چیزی روبرو شدن . نک : ور با خاردن

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بن قزستن /ben-qezestan/ ؛ ت) بنگرسن /bənagərəsen/ ؛ |ک) دگردستن /dagardastan/ ؛

بنگر کلا/bəngər-kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گنج افروز بابل .

بنگرم/bəngərom/ (ا) : اتراق‌گاه هموار و گسترده در کنار راه که به هنگام کوچ مورد استفاده قرار گیرد . نک : بنگرام .

ب) ←* ؛

بنگلسن/bəngolsən/ (مص) : از شاخه‌های نازک و خشک جهت افروختن آتش استفاده نمودن .

ق) ←* ؛ آ) بنگارسّن /bəngārəsson/ ؛ ع) ←(آ) ؛

بنگلی/bəngəli/ (ص) : بسیار کوچک .

ع) تینگلی /tingeli/ ؛ اشر) ١.←* ، ٢. بینگلو /bingelu/ ؛

بنگنسّن/bangənessan/ (مص) : اصابت کردن- برخورد کردن . نک : چک هکاردن .

اغر) بندبییتن /band-bayitən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بندستن /bandəstən/ ؛ ق) ١. بنّسن /bannesən/ ، ٢. چک هاتین /čak-hāytən/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) گنسن /ganəsən/ ؛ |ک) بنگنستن /baganastan/ ؛

بنگوئن/benguen/ (مص) : ١. از کار انداختن . ٢. انجام کاری را به تاخیر انداختن .

ب) دینگئن /dingoən/ ؛

بنگوئه نخون/bəngoə-nəxon/ (ص.مر) : کنایه از : چیز کم ارزش .

اغر) ←* ؛ ب) دینگئه نخون /dingoə-naxun/ ؛

بنگ - هایر/bəng-hāeir/ (ف.امر) : بلند کن . نک : بم - بی .

ب) ←* ؛ س) بلنگ هایر /bələng - hāir/ ؛ ق) ←* ؛ با) ١.←* ، ٢. بن-گیر /bən-gir/ ؛ آ) بنگ هاییر /bəng hāyir/ ؛ ن) ←* ؛ ع) راس هایر /rās - hāyr/ ؛ |ک) راستاگیر /rāstāgir/ ؛

بنگ -هایتن/bəng-hāytən/ (مص.مر) : بلند کردن . نک : بم -بییتن .

ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) بن-گیتن /bən-gaytən/ ؛ آ) بنگ-هایتن /bəng-hāytan/ ؛ ن) بنگیتن /bən gitan/ ؛ ع) راس - هایتن /rās-hāytan/ ؛ ت) راس هیتن /rās heytən/ ؛ |ک) راستاگودن /rāstāgudan/ ؛

بنگ -هایر/bəng-hāyr/ (ف.امر) : بردار - بلند کن .

اغر) ١. بم-بی /bəm-bay/ ، ٢. بن-بی /bən-bay/ ؛ ب) ←* ؛ س) بلنگ هایر /bələng hāir/ ؛ ق) ١.←* ، ٢. بیر-بنگ-هایر /bair-beng-hāyr/ ؛ با) بن-گیر /bən-gir/ ؛ آ) ١.←* ، ٢. بنگیر-بنگییر /bəngir-bəngyir/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) راسّای - راس هاکن /rāssay - rās -hākon/ ؛ قص) بلن هاکن /bəlan - hāken/ ؛ ت) ١. راسی /rāsey/ ، ٢. راس هکن /rās hakən/ ؛ |ک) راستاکون /rāstā kun/ ؛

بنگ -هوشتن/bəng-huštən/ (مص.مر) : ١. یکّه خوردن . ٢. جست و خیز . نک : بن -بوشتن .

اغر) بم -وزدائن /bəm-vozdāən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بنگ هوشتن /bang - huštan/ ؛

بن-گیت -بنه/bən-git-bənə/ (ا.مص) : بالا و پایین کردن . نک : بلنگ بنه .

اغر) ١.←* ، ٢. بن گیز بنه /bən giz bənə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پشت بن هاکردن /peštə bən hakərdən/ ؛ ت) پشته بن هکردن /peštə-ben-hākordan/ ؛

بنگیتن/bəngitan/ (مص) : ١. بلند کردن . ٢. شالوده ریختن . ٣. کسی را به قصد تنبیه به زیر دست و پا انداختن و کتک زدن . نک : بن بیتن .

ق) بنگیتن /bengiten/ ؛ با) بنگیتن /bəngitən/ ؛ آ) ١.←* ، ٢. بنگیتن /bəngaytan/ ؛ ن) ١.←* ، ٢. بن-آیتن /bən-āytan/ ؛ ع) بن هایتن /ben-hāytan/ ؛ ت) بن گیتن /bən gitən/ ؛ اشر) ←* ؛

بن -گیر/bən-gir/ (ف.امر) : بلند کن . نک : بنگ هایتن .

اغر) ١. بم-بی /bəm-bay/ ، ٢. بلن کان /bələn-kān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بلنگ -بی /beləng-bay/ ؛ ق) بنگ -گیر /bəng-gir/ ؛ با) بنگی /bəngay/ ؛ آ) بنگیر /bəngir/ ؛ ن)

←(آ) ؛ع) راسّای /rāssāy/ ؛ ت) راس هیر /rās heyr/ ؛ | ک) بوناگیر /bunā-gir/ ؛

بنگیربنه/bən-gir-bənə/ (ا.مص) : بالا و پایین پریدن جست و خیز بیهوده .

اغر) ←** ؛ ق) بنگ ها یته بنه /beng hāyte bene/ ؛ آ) ←** ؛ع) بن بپّرسّن /ben bapperessan/ ؛

بنگیریم/bangirim/ (ف) : پیدا کنیم . نک : بیاجیم .

ن) ←** ؛ع) پداکنیم /pedā-konim/ ؛ ت) پیداکنیم /peydā kenim/ ؛

بن -لا/bən-lā/ (ا.مر) : ۱. کنار . ۲. پرچین . ۳. زیرانداز .

س) ←** ؛ ق) بنه -لا /bənə-lā/ ؛ با) بن-لا /bəne-lā/ ؛ آ) ←(با) ؛ع) ←** ؛ت) ←** ؛

بن لتر/bən-latar/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه‌ی شهرستان نوشهر .

بن لتیر/benlatir/ (ا.مک) : مرتعی در حومه‌ی شهرستان نوشهر .

بنّم/bannəm/ (ا) : ۱. بند شلوار . ۲. بند . نک : بدن .

اغر) شلوار -بند /səlvār-band/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) بند /band/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) بنّن /bannən/ ؛ع) ←(ن) ؛ قص) شلواربن /šelvār - ban/ ؛ ت) بندن /bandən/ ؛ | ک) تومون پسه /tumon-pasə/ ؛

بنما/bənmā/ (ف.امر) : نشان بده .

س) ۱.←** ، ۲. بنمه /banəmə/ ؛ ق) ۱. بنمه /banemə/ ، ۲. بنما /benemā/ ؛ با) بنما /bənəmā/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ع) تش هادن /nešon -hāden/ ؛ ت) نشان بد /nešān-bad/ ؛ پ) نیموتن /nimutan/ ؛

بنمائن/bənmāən/ (مص) : نشان دادن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. بنمائن /benemāən/ ؛ ق) بنمائن /benemāen/ ؛ با) بنمائن /bənəmāan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بنمائن /banemāan/ ؛ع) بنماسّن /bənəmassan/ ؛ پ) نیموتن /nimutan/ ؛

بنمائن/bənəmāen/ (مص) : ۱. نمایش دادن . ۲. مورد ضرب و شتم قرار دادن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ع) بنماسّن /bənəmāssan/ ؛ پ) وینمائن /vimutan/ ؛

بن-مرز/bən-marz/ (ا.مر) : پایین ترین مرز شالی زار - مرز پایینی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) بن مرز /bənə-marz/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ع) بن مرز /benə marz/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(با) ؛ | ک) بون مرز /bunə-marz/ ؛

بنمسّن/bənəməssan/ (مص) : ۱. شبیه بودن . ۲. خیال کردن- تصوّر کردن - به تصوّر آوردن - پنداشتن .

س) بنمستن /banəməstən/ ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ع) مونسّن /monessan/ ؛ ت) مانسن /mānəsən/ ؛ | ک) مونستن /monastan/ ؛ پ) مانیتن /mānitan/ ؛

بنمه/banəmə/ (ف.امر) : نشان بده .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. بنم /banəm/ ؛ ن) ←** ؛ع) نشن هادن /nešon-hāden/ ؛ ت) نشان بدن /nəšān badən/ ؛

بنّن/bannən/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه‌ی لفور شهرستان سوادکوه .

بن -نار/bən-nār/ (ا.مر) : برکه‌ی عمیق . نک : بن دنی بی .

اغر) بی -ته /bi-ta/ ؛ ن) ←** ؛

بن ناشتن/bən-nāštan/ (مص.مر) : ۱. اشاره به چاه‌ها و ابگیرهای بسیار ژرف . ۲. کنایه از:دختری که بکارتش برداشته شده باشد .

س) بن نداشتن /bən-nadāštən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) بن نداشتن /ben-nedāštan/ ؛ ت) بن نداشتن /bən nədāštən/ ؛

بن -ندارم/ben-nedārəm/ (ص.مر) : نقاطی از دریا و دریاچه یا مرداب که ژرفای فوق العاده داشته باشد .

اغر) بی ته /bita/ ؛ ب) ←** ؛ س) بی ته /bi-tah/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ قص) ←(س) ؛ ت) بن نداره /bən nədārə/ ؛

بن -نک/bən-nak/ (ا.مر) : گردوی ریز .

اغر) ارغم /arqəm/ ؛ آ) ←** ؛ ت) ارقه /arqə/ ؛

بنو/bən-o/ (ا.مر) : ۱. پایین مزرعه و زمین و یا آبـادی . ۲. آبی که از پایین مزرعه خارج شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بنـو /benu/ ؛ با) بن–او /bən-u/ ؛ آ) بنو /bənu/ ؛ ع) دمال –او /domāl-ou/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بـن–آب /bən-āb/ ؛ اشر) دمبـو–بنـو /dəmbo-bəno/ ؛

بنواختن/bənəvāxtən/ (مص) : ۱. نوازش کـردن – تیمـار داشتن . ۲. کنایه از:کتک زدن .

اغـر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. نواختـن /nəvāxten/ ؛ س) بنواختـن /bənevāxtən/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) بنواختن /bənevāxtan/ ؛ اشر) بنواختن /bənəvāxtan/ ؛

بنواری/ben vāri/ (ص.مر) : مزمن و ریشه دار .

اغر) بن – دار /bən - dār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛

بنواز/bən- vāz/ (ف.امـر) : ۱. نـوازش بـده . ۲. بـه معنـی کنایی : تنبیه کردن – زدن و مضروب سـاختن . ۳. گاو یا گوسفند را به عنوان هدیه یا کمک به کسی دادن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بنوازی /benvāzi/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. نواجش –هاده /nəvājəš- hāde/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بـن – واز /benə- vāz/ ؛ قـص) نوازش هاکن /nevāzeš - hāken/ ؛ ت) بنـواز /bənvāz/ ؛ اشر) بنه – واز /bənə - vāz/ ؛ گ) ←* ؛

بن واز/bənəvāz/ (ا) : رسمی که بر اساس آن چـوپان‌هـا به اقوام نزدیک یا فرزندان آن ها گوسفندی هدیه کنند تا با نگه داری و ازدیاد نسـل ، کـار دامپـروری رواج و رونق بیشتری یابد . نک : بنوازی .

ت) ←* ؛

بنواز بویین/bənvāz - baviyən/ (مـص.مـر) : ۱. پـرورش یافتن . ۲. ریشه گرفتن و تکثیر یافتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

بنه واز هـادائن/bəne vāz-hādāən/ (مـص.مـر) : اهـدای گوسفند و گاو به افراد فقیر جهت پرورش دادن .

ع) ←* ؛ گ) بونواز ها دان /bone-vaz-hādān/ ؛

بن – وازی/bən- vāzi/ (ص.نس) : ۱. مال اندک . ۲. مالی که به عنوان سرمایه اوّلیه به کسی که مالش از بین رفته می دهند . نک : چکنه .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) بـــن – وازی /ben- vāzi/ ؛ ت) بنه واز /bəne vāz/ ؛

بنوره/bənorə/ (ق.ز) : از آغاز . نک : بن کار .

اغر) بـن – کـار /bəne- kār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) بنکـاره /bənə kārə/ ؛ ع) انگاره /angarə/ ؛ ت) بنـوره /bənowrə/ ؛ گ) بونوره /bunore/ ؛

بن وره/bən varə/ (ق.مک) : از پایین . نک : بن وری

ق) بن وری /bənvari/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) بن دری /ben - dari/ ؛ ت) بن درکه /bən darke/ ؛ گ) ←* ؛

بنوره – بیتـن/benorə- baytan/ (مـص.مـر) : پـی ریـزی کردن ساختمان یا دیوار . نک : چفته دشنین .

اغر) بنیان – بیتـن /bənyān- baytən/ ؛ ب) بنیـن بیتـن /bənyon-baytən/ ؛ ع) ←* ؛ ت) بنوره – گیتـن /bənore- giten/ ؛ گ) ←* ؛

بـن – وری/bən- vari/ (ا.مـص) : ۱. زیـر چشـمی نـگاه کردن – چپ چپ نـگاه کـردن . ۲. از زیـر و قسـمت پایین .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بـن دری شـین /ban - dari-bešeyan/ ؛

بن وزدی/bən- vəzdi/ (ا.مص) : ورجه و ورجه کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

بنّوسن/bənnusən/ (مص) : اندود کردن .

ب) بندستن /bəndostən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) دوسّن /davessan/ ؛ پ) هندوتن /handutan/ ؛

بنوشت/banvešt/ (ص .مف) : نوشته شده .

اغـر) بنوشـــته /banveštə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بنویشـــه /banvištə/ ؛ ق) بنوشـت /banvəšt/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بنویشت /banə-višt/ ؛ قص) بنویشـت /banvišt/ ؛ ت) بنویشته /bənevištə/ ؛ گ) ←* ؛

بنوش – تپّه/banuš-tappə/ (ا.مک) : بنفشه تپّه – روستایی در جنوب بندر گز .

بنوشتن/banveštan/ (مص) : نوشتن .

آ) بنویشتن /banvištan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بنویشتن /banevištan/ ؛ |ک) ←(آ) ؛ پ) نی پی شتن /nipištan/ ؛ *باس)* نی پاییس /nipāis/ ؛

بن - وشتن/bən-voštən/ (مص) : ۱. یکّه خوردن . ۲. جست و خیز . **نک** : بن بوشتن .

اغر) ← * ؛ ق) ۱.← * ، ۲. بن هرشتن /benhuštən/ ؛ آ) هوشتن /huštan/ ؛

بنوشه/banušə/ (ا) : **نک** : بنشه .

ب) ← * ؛

بنّوم/bannum/ : **نک** : بندام .

ق) ← * ؛ آ) ← * ؛

بنویشتن/banvištən/ (مص) : نوشتن .

اغر) ← * ؛ ب) ۱. بمنیشتن /bamništən/ ، ۲. بمنیسانیین /bamnisāniyən/ ؛ *س)* ← * ؛ ق) ← * ؛ *بـا)* ← * ؛ آ) بنویشتن /banvištan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) نویشتن /nevištən/ ؛ *اشر)* ←(آ) ؛ |ک) ←(آ) ؛

بنه/bənə/ (ا) : زمین .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ *اشر)* ۱.← * ، ۲. بن /bən/ ؛ پ) زمیک /zamik/ ؛ *باس)* بومیش /bumiš/ ؛

بنه/bəne/ (ا) : ۱. باشگاه . ۲. آغل . **نک** : بن سر .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ *اشـر)* ← * ؛ |ک) بونه /bonə/ ؛ پ) بنک /bunak/ ؛

بنه/bənə/ (ا) : بوته ی پیاز یا سیب زمینی و مانند آن .

ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ *قـص)* ← * ؛ ت) ← * ؛ |ک) بونه /bune/ ؛

بنه/bənə/ (ا) : بُن - بُنه .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ *بـا)* ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ *قص)* ← * ؛ ت) ← * ؛ *اشر)* ۱. زمین /zamin/ ، ۲. بومیش /bumiš/ ؛ |ک) بونه /bunə/ ؛ پ) بنیه /banih/ ؛ *باس)* بونک /bunak/ ؛

بنه/bənə/ (ا) : اتراق گاه . **نک** : بینک .

اغر) بنگرام /bəngərām/ ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ *اشر)* ← * ؛

بنه/bane/ (ف.امر) : ۱. بیفت . ۲. بخواب . **نک** : بکف .

ع) بکف /bakef/ ؛ ت) بکه /bake/ ؛ *اشر)* بکّو /bakko/ ؛ |ک) ← * ؛

بنه/bənə/ (ا) : ۱. بار بنه . ۲. مسکن .

ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ |ک) بُنـه /bone/ ؛ پ) بونک /bunak/ ؛ *او)* بنک /bunag/ ؛

بنه/bonə/ (ا) : بهانه . **نک** : بانه .

پ) بهانک /bəhānək/ ؛

بن - هال/bəne- hāl/ (ا.مر) : پـایین‌ترین کـرت زمیـن . **نک** : بن اولی .

اغر) ۱. بن تلک /bən- talək/ ، ۲. بن په /bəne - pe/ ؛ ب) ←(*اغر)* ؛ ق) ←(*اغر)* ؛ آ) بنه مرز /bənə marz/ ؛ ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

بن - هایتن/ban- hāytən/ (مص.مر) : ۱. مماس شدن . ۲. تکیه دادن . ۳. ته گرفتن .

اغر) بندبیتن /band - bayitən/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲.←(*اغر)* ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛

بن - هایتن/bən- hāytan/ (مص.مر) : ۱. بلنـد کـردن . ۲. شالوده ریختن . **نک** : بن بییتن .

ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) بنگ هـایتن /bəng hāytan/ ؛ ع) ← * ؛ ت) بن - هیتن /bən- haytən/ ؛

بنه بازی/bene-bāzi/ (ا.مر) :

سنتّی است نیکو ، میان دامداران مازندرانی که بر اسـاس آن هرگاه یکی از دامداران دچار خسـارتی سـنگین یـا از دست دادن کامل دام هایش شود، دامداران دیگر به تناسـب وسـع مالی خود ، هر یک به اهـدای گاو یـا گوسالـه‌ای جـهت پـا گرفتن مجدد شغل وی به او هدیه کنند. به این عمـل (بنه بازی - بنوازی) گفته شده و گاو یا گوساله‌ی اهدایی نیز (بنه واز) نـامیده مـی شـود . بـه تأسـی از ایـن رسم، پـدران و پدربزرگها نیز به فرزندان و نواده‌های خود به اعطای بنـه واز اقدام می نمایند. نک : بنواز - بنوازی

بنه بییتن/bənə - baitən/ (مص.مر) : ۱. نشسـتن بـرف بـر زمین . ۲. به زمین افتادن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) بنـه هـایتن /bənə hāytan/ ؛ ع) بنه هایتن /bənə - hāytan/ ؛ ت) بـن هیتـن /bon heyten/ ؛ *اشر)* ← * ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

بنه – بخارد/bənə-bəxārd/ (ص.مف) : ۱. زمین خـورده . ۲. کنایه از : از هستی ساقط شده
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) بنه – بخـارد /bənə-baxārd/ ؛ ق) بنه – بخرد /bənə-baxərd/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بنه – بخرد /bənə- boxord/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) گله بنه بخورده /gələ bənə bəxordə/ ؛ اشر) ۱. زمیـن بخـئرده /zamin- boxoər də/ ، ۲. بنـه – بخـئرد /bənə- baxoərdə/ ؛

بنه بخرد/bene- baxərd/ (ص.مف) : ۱. زمین خورده – به زمین افتاده . ۲. از مُد افتاده . ۳. بیکار – بلا اسـتفاده مانده .
اغر) بنه بخارده /bənə bəxārdə/ ؛ ب) بنـه بخـارد /bənə- bəxārd/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بنه بخرد /bənə - baxərd/ ؛ قص) ←* ؛

بنه –بخردن/bənə-baxərdən/ (مص.مر) : ۱. زمین خوردن دورزش کشتی ۲. ور شکستگی مالی .
اغر) بنه –بخـاردن /bənə-bəxārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بنه بخردن /bənə-baxərdan/ ؛ ع) بنـه بخـردن /benə-boxordan/ ؛ قص) ←(۲) ؛ ت) گلـه بنـه خوردن /gələ bənə xordən/ ؛

بنه – بزئن/bənə-bazoən/ (مص.مر) : ۱. به زمین زدن . ۲. از شرایط مناسـب و موضـع مطلـوب کسـی را سـاقط کردن .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بنـه بــزان /bənə -bezān/ ؛

بنه – بزه – آش/bəne-bazə-āš/ (ا.مر) : آش ماست .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛

بنه بموئن/bənəbemuen/ (مص.مر) : ۱. کوتـاه آمـدن . ۲. دست پایین گرفتن . ۳. پایین آمدن .
ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) کتابمان /kətā- bomān/؛

بنّه بـن/bannə-bən/ (ا.مـک) : ۱. نـام روسـتایی در حـوزه خانقاه پی سواد کوه . ۲. نام مرتعـی در حـوزه کـارمزد سواد کوه .

بنه بهشتن/bənə-bəhəštən/ (مص.مر) : ۱. بر زمین نهادن . ۲. کنار گذاشتن .
اغر) بنـه –بیشـتن /bənə-beyəštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بنه بیشتن /bənə-biyəštən/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بنه بشتن /bənə bəštan/ ؛ ع) ←(۲) ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ۱. بنـه نئـن /bənə naan/ ، ۲. بن نئن /bən naan/ ؛

بنه – بیتن/bənə-bayitən/ (مص.مـر) : ۱. سـاکن شـدن – اسکان یافتن . ۲. کلمه‌ی بنه به عنوان پسـوند مکـان هم بکار می رود. همچـون گاوبنـه، گوسـفند بنـه . ۳. مراحل اولیه پوشیده شدن زمین از برف .
ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛

بنه پره/bənə-parə/ (ا.مر) : ۱. روی زمیـن و در دسـترس . ۲. کنـار و اطـراف زمیـن . ۳. پـایین هـر نقطـه ای از مکان‌های مختلف .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بنه – پر /bənə- par/ ؛ ت) بنه فر /bənə far/ ؛

بنه – په/bəne- pe/ (ا.مر/ق.مک) : طرف پـایین – قسـمت پایین هر چیزی .
اغر) ۱.←* ، ۲. بن ور /bəne - var/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. بنه – پر /bənə- par/ ؛ ت) بنه فر /bənə far/ ؛ اشر) بنه – پی /bənə- pi/ ؛ پ) پاینک /pāyənak/ ؛

بنه پشت / bene-pest/ : زیر و زبـر – بـالا و پـایین – زیـرو رو. نک : پشته بن .

بنه – تق/bene- teq/ (ا.مر) : **نک** : بن کار .
ب) ←* ؛

بنه تک/bənə-tok/ (ا.مر) : لب پایین .
ت) ←* ؛

بنه – چکن/bənə- čaken/ (ا.مر) : آرواره‌ی پایین .
اغر) ته – چنه /ta- čanə/ ؛ ب) بن – چنه /bən- čanə/ ؛ ق) پایین – چونه /pāin- čunə/ ؛ ع) ←* ؛ قص) بنه چونـه /benə - čunə/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) چنـه /čanə/ ؛ | گ) ←(اشر) ؛

بنه چی/bene- či/ (ا.مر) : زمین مورد سکونت و زندگی .

بنه دکتن/bene- daketen/ (مص.مر) : زمین‌گیر شدن .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ق) ← * ؛ آ) بنه دکتن /bənə dakətan/ ؛

بنه - دنگئن/bənə- dəngoən/ (مص.مر) : پایین انداختن .

نک : جیر انگتن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) بنه - بهشتن /bənə-bəhəštən/ ؛ع) بنه بنگتن /bənə - bengetan/ ؛ ت) انگتن /engetən/؛

بنه - را/bənə-rā/ (ا.مر) : راه پایین .

ب) ← * ؛ آ) ← * ؛ ت) ← * ؛

بنه - روز/bənə - ruz/ (ق.ز) : از ازل - از آغاز - از ابتدای کار .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. بنه - کار /bənə- kār/ ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ ت) روزه بن /ruzə bən/ ؛

بنه روعلف/bənə- ru- aləf/ (ا.مر) : از انواع گیاهان بوته‌ای و خودرو .

ب) ← * ؛

بنه ره هارشیئن/bene-re-hāršiyen/ (مص.مر) : کنایه از : به واسطه قوّ ت بازو ، هرگز و هیچگاه دست نیاز به سوی دیگران دراز نکردن .

س) ← * ؛ ق) ← * ؛ قص) بنه ره هارشین - /benə-rə hāršiyan/ ؛

بنه - زئن/bənə- zaan/ : **نک** : برین .

ت) ← * ؛

بنه - زمین/bənə-zamin/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

بنه -سر/bəne-sar/ (ا.مر) : ۱. محلّ اتراق گالشان و چوپانان . ۲. روی زمین .

اغر) بن سر /bən-sar/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ با) ← * ؛ آ) بنه سر /bənə sar/ ؛ ن) ←(اغر) ؛ع) ← * ؛ ت) سرا /sərā/ ؛ اشر) بنه /bənə/ ؛ | ک) سره /sarə/ ؛

بنه - سره/bəne- səre/ (ا.مر) : باروبنه دامداران .

اغر) بن - سره /bən- səre/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. هاکر /hākər/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛

بنه - سره/bənə- səre/ (ا.مک) : نام مرتعی در شهرستان سوادکوه .



بنه -سر

بنه - سنگ/bənə- sang/ (ا.مر) : ۱. سنگ زیرین آسیا . ۲. سنگی که روی آن ادویه سایند .

اغر) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

بنه -سو/bəne-so/ (ا.مر) : طحال - طحال گوسفند و گاو .

نک : دکمون ندی .دیزنون سیو.

اغر) کش سو /kəš so/ ؛ ق) دسکنه سو /deskəne-so/ ؛ ن) ← * ؛

بنه - سه/bənə- se/ (ا.مر) : ۱. سیب زمینی ترشی - نوعی گیاه غدّه ای شبیه به سیب زمینی که ریشه ی غددی آن در تهیه‌ی ترشی مصرف دارد .

بنه شل/bənə- šel/ (ا.مر) : پاجوش که از کنار ساقه‌ی اصلی روید .

بنه فر/bənə-fər/ (ا.مر) : سمت پایین .

ت) ← * ؛

بن هقّی/bən-haqqi/ : یکسره و از ابتدا .

ت) ← * ؛

بنه - کار/bənə- kār/ (ا.مک/ق.ز) : ۱. از دهستان دابوی شمالی آمل . ۲. ابتدای هرکاری، از روز اول .

آ) ← * ؛

بنه کاردن/bənə kārdən/ (مص.مر) : کنایه از: رشد کردن و متموّل شدن .

اغر) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) بنه هکردن /bənə hakərdan/ ؛ ع)

بنه هاکردن /bənə-hākordan/ ؛ ت) بنه هکردن /bənə hakərdən/ ؛

بنه – کاینات/bənə kāyenāt/ (ق.ز) : ازل – از ابتدا .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ پ) بنین /banin/ ؛

بنه کنار/benə kār/ (ا.مک) : از دهستان دابوی شمالی شهرستان آمل.

بنه – کو/bənə- ku/ (ا.مر) : مقدار گندم به جا مانده در مزرعه که افراد محتاج، پس از خرمن جمع آوری کنند.

ب) بن – کو /bən- ku/ ؛ س) ←(ب)*← ؛ ت) ←(ب) ؛

بنه گوشک/bənə-gušək/ (ا.مر) : قارچی که بر زمین روید – قارچ زمینی مقابل قارچ درختی .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

بنه لس/bəne- les/ (ا.مر) : از خاندآن‌هایِ ساکن در روستایِ امره از نمارستاق نور .

بنه – مالی/bənə- māli/ (ا.مص) : روی زمین مالاندن – آماده کردن گل، آب و پهن گاو برای گل اندود کردن سقف و دیوار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) خنه – مالی /xənə- māli/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بنه – مال /bənə- māl/ ؛ قص) گل مالی /gel - māli/ ؛ ت) گل کار /gəl kār/ ؛ اشر) گیل – مال /gil - māl/ ؛

بنه – مرز/bənə- marz/ : **نک** : بن سمان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بنه – مرز /bəne-marz/ ؛ ت) ←(آ) ؛

بنه – مول/bənə- mul/ (ص.مر) : کنایه از: آدم آب زیر کاه . **نک** : بن تراش – بن دار .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) مول گنّه /mulə -gonne/ ؛ ت) مول گنده /mulə-gondə/ ؛

بنه – وار/bənə- vār/ (ا.مر) : ۱. ریشه – نژاد . ۲. ازدیاد نسل .

اغر) بن – دار /bən - dār/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ اشر) ←* ؛

بنّه – وار/banne- vār/ (ا.مر) : دامنه ی کوه . **نک** : بن بن .

اغر) بند – بن /bande - bən/ ؛ ب) بند – وار /bande - vār/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بنّه – وار /ban- nevār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ت) بدراه /badrā/ ؛

بنه وار بکت/bene- vār- baket/ (ش.ج) : ۱. نفرینی است به مفهوم : ریشه کن شده، از بیخ و بن معدوم گشته . ۲. از بین رفتن فردی از اعضای یک خانواده .

اغر) بن بکت /bən baket/ ؛ س) ←* ؛ آ) بنه وار بکت /bənə vār bakət/ ؛

بنه – وار – بکف/bənəvār- bakef/ (ش.ج) : **نک** : بن بکت .

ق) ۱.←* ، ۲. بنه – وار بکت /bənə- vār- bakət/ ؛ آ) ←(ق) ؛

بنه – واز/bənə- vāz/ (ا.مر) : ۱. از دیاد نسل . ۲. بن مایه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بنه – وازی /bənə- vāzi/ ؛ ع) ←* ؛ ت) بنه واز /bənə vāz/ ؛ اشر) ←* ؛

بنه – واز/bəne- vāz/ (ا.مص) : ۱. بالا و پایین پریدن – جست و خیز . ۲. جفتک زدن . **نک** : بن بپری .

اغر) بن – وزدکا /bən- vozdekā/ ؛ ب) ←* ؛ ق) بن – پری /bən- pəri/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بن پریک /ben- perik/ ؛ ت) ←* ؛ پ) جهشن /jahišn/ ؛

بنه – واز/bənə- vāz/ (ا.مص) : ۱. پرورش طیور و دام . ۲. گاو و یا گوسفند را به صورت شراکت به کسی سپردن.

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بم – واز /bem- vāz/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

بنه – وازی/bənə- vāzi/ (ا.مر/ص.نس) : ۱. هدیه . ۲. گاو و گوسفند بخشیده شده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بم – وازی /bəm- vāzi/ ؛ ق) ←* ؛ با) بنه – واز /bənə- vāz/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(با) ؛ ت) ←(با) ؛

بنه – وال/bənə- vāl/ (ا.مر) : جوی قسمت پایین زمین .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن – وال /bəne - vāl/ ؛ ب) ←* ؛ س)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

۱.← * ، ۲. بـن – وال /ben- vāl/ ؛ ق) ۱.← * ، ۲. بـن – وار /bəne- vār/ ؛ آ) بنه – وار /bənə- vār/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) وال – بن /vāl - bən/ ؛

بنه – وج/bənə- vəj/ (ص.فا) : **نک** : بنه کن .

آ) ← * ؛

بنه – ور/bənə- var/ (ق.مک/ا.مـر) : ۱. طرف پایین . ۲. قاشق چوبی بزرگ ، شبیه ملاقه . **نک** : بنه پا .

اغر) ۱. بن – په /bəne- pe/ ، ۲. بـن – ور /bəne- var/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ۱. بنه – په /bənə- pe/ ، ۲. پا این – وری /pāin - vari/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ت) بنه فـر /bənə far/ ؛

بنه وشت/bənə -vešt/ (ص.مر) : نهال تازه رسته و کوتاه .

بنه هایتن/bənə- hāytən/ (مص.مر) : ۱. به زمین خـوردن . ۲. ورشکست شدن . ۳. مرحله‌ی ابتدایی نشستن برف به روی زمین .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) بنـه هیتـــن /bəne- haytən/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بنه هــایتن /bəne- hāytan/ ؛ ع) ← * ؛ قص) بنــه بخـردن /benə - baxərdan/ ؛ ت) بـن هیتن /bən heytən/ ؛

بنی/bəni/ (ا) : زیر دیگی– ته دیگ . **نک** : بنک بیر .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) بیشتی /bišti/ ؛ گ) بونه /bunə/ ؛

بنی/bəni/ (ص) : رنگ سیاه حاصل از دود .

س) ← * ؛

بنی/bəni/ (ا) : آبسه‌ی دندان .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛

بنی/bəni/ (ا) : ۱. زلفین در . ۲. قلاّبی که زنجـــیر ، در آن انداخته شود .

اغـــر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـــا) ← * ؛ اشر) بنییه /bəniyə/ ؛

بنیار/bənəyār/ (ا) : تکیه‌گاه .

بنیاشتن/beniyāštan/ (مص) : نتوانســتن – قـوّت و تـوان نداشتن .

ب) بنشستن /banšestən/ ؛ ن) ← * ؛

بنیان/banyān/ (مص) : ۱. گذاردن – قرار دادن – گذاشتن . ۲. سپوختن . **نک** : بی یشتن .

اغر) بیشـــتن /beyəštən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) بیشـــتن /biyəštən/ ؛ ق) بهشتن /bəhəštən/ ؛ آ) بشتن /bəštan/ ؛ ع) ← * ؛ ت) نئن /naan/ ؛ پ) نهاتن /nahātan/ ؛

بنیه/bənia/ (ا) : حصیرچه‌ی زیر دیگ – زیر دیگی .

اغر) بندی /bandi/ ؛ ب) بنی /bəni/ ؛ آ) ← * ؛

بنیچه/beniča/ (ا) : ۱. بسته . ۲. نژاد و اصل . **نـــک** : بـن تکّه .

اغر) ۱. بن – کار /bən- kār/ ، ۲. بــن چـک /bən- čək/ ؛ ب) بنچغ /bənčeq/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲.← * ؛ ق) ← * ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.← * ، ۲. بنچـه /bančə/ ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ ت) ۱. بنجیر /bənə jir/ ، ۲. روزبـن /ruzə bən/ ؛ اشر) ۱.← * ، ۲. بنیچه /bəničə/ ؛

بنیچه/beniča/ (ا) : راه صعب العبور . **نک** : بنوار .

ق) ← * ؛ آ) بنوار /bənvār/ ؛ اشر) بنیچه /bənčə/ ؛

بنیچه/bəniče/ (ا) : از آغاز . **نک** : بن کار .

س) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) روزبن /ruzə bən/ ؛ ع) ← * ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) ← * ؛

بنی سر/benisar/ (ا.مر/ق.ز) : سحرگاه .

بنیش/baniš/ (ف.امر) : .

یکی از رسوم عروسی سنتی مازندران غربی بوده است . بر اساس این رسم ، پـس از آوردن عـروس بـه خانـه‌ی دامـاد ،عروس از نشسـتن خـوداری نمـوده ، بـدون اینکـه سـخنی بگوید ، در میان اتاق می ایستاد . در این هنگام پدر داماد یـا در صورت نبودن پدر، جانشین وی که اغلب فرزند ارشد بوده ، هدیه‌ای به صورت زمین و باغ ، یا حیوانات مفید اهلـی بـه عروس بخشیده تا وی اقدام به نشستن نمـاید. ایـن عمـل (بنیش) یعنی اذن نشستن و امر به نشستن نامیده می‌شود.

بنیش/baniš/ (ف.امر) : بنشین . **نک** : هنیش .

اشر) ← * ؛

بنیشتن/baništən/ (مص) : نشستن . **نک** : هنیشتن.

اغر) هنیشتن /həništən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) هنیشتن /həništan/ ؛ ن) ←(آ) ؛

ع) ←* ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) نیشتن /ništən/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) بنیشتن /baništan/ ؛ پ) نیشستن /nišastan/ ؛

بنیشته کیجا/bənistə-kijā/ (ا.مر) : دختر پا به سن که در خانه‌ی پدر مانده باشد. کنایه از : دختر ترشیده .

ت) ←* ؛

بنین/bənyon/ (ا) : ۱. دیوار گلی - چینه‌ی کوتاه - . ۲. پایه‌ی ساختمان . ۳. بخش صاف و هموار سنگ و چوب که در نمای دیوار مورد استفاده قرار می گرفت .

اغر) بنیان /bənyān/ ؛ ب) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

بنیون - سنگ/benyon - sang/ (ا.مر) :

سنگ های شالوده‌ی بنا - درساختمان‌های چوبی روستایی مازندران ، برای چیدن تنه‌ی درختان در ساختمان سازی ، چهار سنگ که به سنگ بنیان یا چهارگوشه مشهور بود ، در چهار نقطه‌ی زوایای بنا کار گذاشته می‌شد . آنگاه تنه‌ی تراش داده شده‌ی درختان را بر روی آن قرار می‌دادند تا چوبها با هم تماس نداشته باشند.**نک** : چهار سنگ .

بنیه/bənyə/ (ا) : مکان و مأوا .

بنیه/bəniə/ (ا) : حصیرچه‌ی زیر دیگ - زیر دیگی .

اغر) بندی /bandi/ ؛ ب) بنی /bəni/ ؛ آ) ←* ؛

بو/bo/ (ف.امر) : بگو - امر گفتن . **نک** : بئو .

اغر) ۱. بئُر /baor/ ، ۲. بئور /baur/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. بائو /bāu/ ، ۲. بئور /baur/ ؛ ق) بئو /bau/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بو /bow/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) بئو /bao/ ؛

بو/bu/ (ش.ج) : از اصوات در پرهیز و دور ساختن بچّه از آتش و هر چیز سوزان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) به هو /bəhu/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |گ) ←* ؛ پ) بوی /boy/ ؛

بو/bu/ (ف.امر) : ۱. باش . ۲. باشد . **نک** : بئه . به .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوئه /buə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بئه /boə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲. بوشه /bušə/ ؛ ع) بویه /buyə/ ؛ ت) ببو /babu/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بوئه /buə/ ؛ پ) بات /bāt/ ؛

بوه /bavə/ (ا) : بابا . نک : ببه .ببا

اغر) ببه /baba/ ؛ ب) ببا /babā/ ؛ ق) به به /babe/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ۱.←(ب) ، ۲. بابا /bābā/ ؛

بوآفتن/buāftan/ (مص) : بافتن .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. آفتن /āftən/ ، ۲. آتن /ātən/ ؛ پ) تتن /tatan/ ؛

بوا/bəvā/ (ا) : **نک** : ببا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ببا /bebā/ ؛ ع) ببا /bobā/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. بابا /bābā/ ؛

بواختن/bəvāxtən/ (مص) : باختن - به هدر دادن ..

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بباختن /bəbāxten/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بباختن /bebāxtan/ ؛

بوار/bəvār/ (ف.امر) : برنده شو . اصطلاحی در بازی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بور /bavər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بور /baver/ ؛ ت) ببر /babər/ ؛ اشر) ←(آ) ؛ |گ) ببر /babar/ ؛ پ) واختن /vāxtan/ ؛

بوار/bəvār/ (ف.امر) : ۱. گریه کن . ۲. ببار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. بوار /bavār/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |گ) ←* ؛ پ) واریتن /vāritan/ ؛

بواردن/bəvārdən/ (مص) : ۱. در بازی پیروز شدن . ۲. ازدواج کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوردن /bavərdən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بوردن /bavərdan/ ؛ ع) بوردن /baverdan/ ؛ ت) بردن /bardən/ ؛ |گ) ←(اغر) ؛ پ) برتن /burtan/ ؛

بوارسّن/bəvārəssən/ (مص) : ۱. گریه کردن . ۲. اشک بسیار ریختن . ۳. باریدن .

اغر) بوارِیین /bəvāriyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بوارسّن /bəvārəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) وارسن /vāresən/ ؛ |گ) ←(آ) ؛ پ) واریتن /vāritan/ ؛

بوازندیین/bevāzəndiyən/ (مص) : استفراغ کردن .

س) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بوازنیین/bəvāzoniyən/ (مص) : ۱. قی کردن . ۲. دچار اسهال شدن .

ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) وازنش /vāzəš/ ؛ ع) بزانیین /bozānəyan/ ؛

بواش/bəvāš/ (ف.امر) : ۱. باش . ۲. بشو .

اغر) ← * ؛ ب) ۱.← * ، ۲. بواش /bavāš/ ؛ س) ← * ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱. بوش /bavuš/ ، ۲. بوش /buš/ ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) بباش /babāš/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. ببش /babaš/ ؛ اشر) ۱. باش /bāš/ ، ۲. بو /bu/ ؛ | ک) ←(ع) ؛ پ) بوتن /būtan/ ؛

بوانه/bavāne/ (ا.مک) : از دهکده‌های متروک و قدیمی فخر عماد الدین واقع در استرآباد رستاق .

بوئن/buen/ (ف) : باشد .

آ) بوئه /bue/ ؛ ع) بویه /buyə/ ؛ ت) بئن /baan/ ؛ | ک) ببون /babon/ ؛

بوئه/boe/ : باشد .

ق) ← * ؛ آ) بوئه /bue/ ؛ ع) بویه /buyə/ ؛ ت) بو /bu/ ؛ اشر) ۱. بوئه /buə/ ، ۲. دبو /dabu/ ؛ پ) بیت /bət/ ؛

بو برنگ/bu-barang/ (ا.مر) : ۱. بوی خوش غذا . ۲. کنایه از: اثر حضور مثبت اشخاص .

قص) ← * ؛

بوبز/bu baza/ (مص.مف) : ۱. بو زده . ۲. نیم خور .

ت) ← * ؛

بوبگندسّن/bu-bagəndəssən/ (مص.مر) : ۱. گندیدن- گندیده شدن . ۲. بویناک گشتن .

اغر) بگندیین /bagəndiyən/ ؛ ب) بگندستن /bagəndəstən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بگنّستن /bagennəssən/ ؛ ع) بوهایتن /bu-hāytan/ ؛ ت) بویین /bueytən/ ؛ | ک) ←(اغر) ؛ پ) گندیتن /ganditan/ ؛

بوبمه/bubemə/ (ا.مص/ص.مف) : ۱. گندیده شدن . ۲. گندیده .

اغر) بگندییه /bagəndiyə/ ؛ آ) ← * ؛ ت) بوییتن /bueyten/ ؛ | ک) ←(اغر) ؛

بو- بوردن/bu- bavərdən/ (مص.مر) : فهمیدن - باخبر شدن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) بوبوردن /bubaverdan/ ؛ ت) بوبردن /bubardən/ ؛ | ک) ← * ؛

بوییتن/bu- baytən/ (مص.مر) : گندیدن - گندیده شدن .

نک : بوبگندسن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) بوبیتن /bu- baytan/ ؛ ت) بوییتن /bueyten/ ؛ | ک) ← * ؛

بوپتال/bu-patāl/ (ا.مر) : سوسک بد بو .

ت) ← * ؛

بوتن/butən/ (مص) : کندن- از ریشه در آوردن .

اغر) بکندیین /bakəndiyən/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲. بتن /botən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ← * ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بوتن /butan/ ؛ ع) بکّنسن /bakkənesan/ ؛ ت) کنسن /kanəsən/ ؛ | ک) ←(اغر) ؛ پ) کنتن /kantan/ ؛

بوتندان/butendān/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن. .

بوته دل/botə-del/ (ص.مف) : دل سوخته .

ق) ← * ؛ ع) دل بسوت /del - bsut/ ؛

بوته ده/butə- dəh/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان رود سفلای نور .

بوته میری/butə- miri/ (ا.مر) : نوعی بیماری قارچی که ریشه‌ی بوته‌ی پنبه را خشک کند. .

اغر) ۱.← * ، ۲. بته میری /butə- miri/ ؛ ب) ← * ؛ با) ← * ؛ اشر) بته میری /bətə- miri/ ؛

بوج/buj/ (ف.امر) : بکن - ازریشه درآور .

اغر) ۱. بکن /bakən/ ، ۲. بکند /bakənd/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲. بج /boj/ ؛ س) ۱.← * ، ۲. بجه /boje/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ع) بکن /bakken/ ؛ ت) بکند /bakənd/ ؛

بوجارس/bujārəs/ (ص.مف) : خسته و فرسوده .

س) بوجارسته /bujārəste/ ؛ ق) ← * ؛ با) ۱. بوجاری /bujāri/ ، ۲. بوجرس /bujarəs/ ؛ آ) ← * ؛ ع) بمنس /bamones/ ؛ ت) بمانسه /bəmonəsə/ ؛

بوجارسّن/bujārəssən/ (مص) : ۱. خسته شدن . ۲. نابود شدن .

آ) ←* ؛ع) بمنسّن /bamonessen/ ؛

بوجارّنی/bujārrəni/ (ص.مف) : ۱. بسیار خسته . ۲. غربال شده .

اغر) بوجاری /bujāri/ ؛ س) بوجاری /bujāri/ ؛ ق) ←* ؛ با) بوجارس /bajārəs/ ؛ آ) بورجنّی /burəjənni/ ؛

بوجاری/bujāri/ (ا.مص) : بوجاری کردن حبوبات و قلّات.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) هپاتن /hopātan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) هپاتن /hapātən/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

بوجه/bojə/ (ف.امر) : بکن – از ریشه درآور .

ق) ←* ؛

بوجی/buji/ (ص.مف) : ۱. پاک شده . ۲. سوا شده .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوجییه /bujiyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. هوجی /huji/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. بجی /boji/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) هاوجی /hāvji/ ؛ع) هابجی /hābeji/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ونجته /venjətə/ ؛

بوجی بوجی/buji - buji/ : ۱. جدا جدا . ۲. پافشاری در برگزیدن چیزی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) هوجی بوجی /buji- buji/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. هجی بجی /hoji- boji/ ؛ آ) ←(ق) ؛

بوجین/bujin/ (ف.امر) : جدا کن– سوا کن – دست چین کن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. هوجین /hujin/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. بجین /bojin/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) هاوجین /hāvjin/ ؛ع) هابجین /hābejin/ ؛ ت) ونجن /venjən/ ؛ | گ) دوجین /dovjin/ ؛

بوجیین/bujiən/ (مص) : کندن . **نک** : بوتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ آ) بوجیین /bujiyan/ ؛ع) بکنّسن /bakkenessan/ ؛ ت) کنسن /kanəsən/ ؛

بوجیئن/bujiyən/ (مص) : جدا کردن – سوا کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بجین /bojiyən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. هوجیین /hujiyən/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. هوجیین /hujiyan/ ؛ ن) هاوجیین /hāvijiyan/ ؛ع) هابجین /hābejin/ ؛ | گ) بوجین /bovjiyan/ ؛ پ) وچین /vačin/ ؛

بوچکو/bučku/ (ا) : انباشتن دسته‌های گندم و شالی به گونه‌ای که باران در آن نفوذ نکند .

ع) کله /kolə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بوچه/buče/ (ا) : پستان .

ع) جوجو /ju ju/ ؛ ت) ←* ؛

بود /bud/ : دوام – بقا

بوداغ- سر/budāq-sar/ (ا.مک) : دهکده ای در جنّت رودبار رامسر .

بوداغ سرا/bodāq-sarā/ (ا.مک) : از توابع دهستان جنّت رودبار رامسر .

بود – داشتن/bud-dāštan/ (مص.مر) : ۱. دوام داشتن . ۲. سالم بودن اجناس و اشیاء خاصّه پارچه . ۳. حالت ازدیاد و تکثّر داشتن .

اغر) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ | گ) ←* ؛

بودونه/bodonə/ (ا) : نوعی میوه‌ی ترش که درخت آن در مناطق یْیلاقی البرز مرطوب روید .

بور/bavr/ (ا) : ببر – از گوشت خواران و گربه سانان بزرگ جنگل‌های البرز مرطوب که به ببر خزری شهرت دارد. از سه دهه پیشتر نسل این حیوان به کلّی منقرض شده است . ۱۳۵۰ ·(ه) .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ق) ←* ؛ع) دورگ /dorag/ ؛ قص) ببر /babr/ ؛ ت) ←(قص) ؛ پ) بورک /bavarak/ ؛ او) بوری /bawri/ ؛

بور/bur/ (ا/ص) : ۱. شخم زدن شالی زار . ۲ . شخم نخست . **نک** : بن بور .

ن) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. بورنییت /bur- nait/ ؛ ت) ←* ؛

بور/bur/ (ف.امر) : دورشو – برو .

اغر) بُ /bo/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بُر /bor/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. بئر /boər/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بئر /buer/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بشو /bašo/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بش /baš/ ؛ اشر) برو /bəro/ ؛ | گ) بشو /bašu/ ؛

بهِ – ور/be- vər/ (ص) : ۱. بی مزه . ۲. از میل انداختن .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

۳. امساک در پذیرفتن – ابا کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بی ور /bivər/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛

بور/bavər/ (ا/ف.امر) : ۱. ببرخزری . ۲. ببر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) دورگ /dorag/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. ببر /babr/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بور /baver/ ؛ | گ) ببور /babur/ ؛

بور/bovər/ (ا) : باور .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بـــوور /buvər/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بـــاور /bāvar/ ؛ ع) باور /bāvər/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) بور /bovar/ ؛ پ) واور /vāvar/ ؛

بور/bur/ (ص) : دمق – کنفت . **نک** : پتدنل .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بر /bor/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ | گ) ۱.←* ، ۲. بُیر /bir/ ؛

بور/bur/ (ا/ص) : ۱. رنگ زرد مـایل بـه سـرخ . ۲. مـوی خرمایی رنگ . ۳. گیاه تمشک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛ پ) بورک /burak/ ؛

بور/bur/ (ص) : زمینی که چند سال شخم نشده باشد .

بورا/burā/ (ص) : گوسفند کبود رنگ .

اغر) ←* ؛

بورا/burā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بنـدپـی شهرستان بابل .

بورا/bavrā/ (ا) : نامی برای سگ گله . **نک** : ببران .

اغر) ببری /babri/ ؛ ب) ←(اغر) ؛

بـورات/burāt/ (ا) : تیـغ و آشـغال هـای درون آبنـدان و مرداب . **نک** : برات .

ع) ←* ؛ ت) پورات /purāt/ ؛

بوراشـار/burāšār/ (ا.مـک) : مرتعـی در قشـلاق کجـور نزدیک روستای اندرود شهرستان نوشهر .

بوراغ/borāq/ (ص) : از رنگ هاست .

ت) ←* ؛

بوران/burān/ (ا.مک) : از توابع دشتسر بخـش مرکـزی آمل .

بورانی/burāni/ (ا) : ماستی که با برخـی از سـبزی‌ها بـه ویژه نعناع و اسفناج مخلوط شود .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) برونی /bəruni/ ؛ ع) بورنـی /buroni/ ؛ قص) ←* ؛ ت) برانی /borāni/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بورونی /buruni/ ؛ | گ) ←* ؛

بور–بکّنین/bur-bakkenian/ (مص.مر) : شخم زدن زمینی که مدتی شخم نشده باشد .

ن) ←* ؛

بوربوین/bur- baviyan/ (مـص.مـر) : ۱. کنفـت شـدن – مسخره گشتن . ۲. از خجالت سرخ شدن . ۳. تحریـک شدن . **نک** : اله بویین .

اغر) بوربوییـن /bur- baviyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بـور /bur/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) بوربیین /bur-bayyan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بوربیین /bur- babyan/ ؛ ت) بـور- بئـن /bur-baan/ ؛ اشر) ←(س) ؛

بور – تله/bavər- talə/ (ا.مر) : از انواع تله که جهت به دام انداختن ببر مورد استفاده قرار می‌گرفت .

ب) ←* ؛ ع) شیرتله /šir-talə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بور چمّلی/bur čammәli/ نک: خرما چمّل

بورچنّین /burajannian/ : اثر ضربه روی بدن ۲. رنگ کردن.

بور خل/burəxel/ (ا.مک) : از توابع شیرگاه .

بورخنی/burxəni/ (ا.مک) : از توابع دهسـتان لفـور سـواد کوه .

بورد/bavərd/ (ا.مک) : از انشعابات نهر «زن مرد»، نهری از رودخانه‌ی هراز آمل .

بورد بیارد/bavərd-biyārd/ (ص.مف) :

۱- جنّی شده ۲-بسیار زشت (بعضـی کودکـان کـه از نظـر وراثت و علل ژنتیکی دچار نقص بدنی بوده و مدتـها پـس از تولد توانایی راه رفتن ، حرف زدن و زندگی عادی نداشـته‌اند. عوام ، تحت تاثیر اندیشه های خرافی معتقد بودند که این

گونه کودکان فرزند انسان نبوده بلکه به وسیله‌ی اجنّـه کـه دائم در فکر تجاوز به حریم زائـو هسـتند ، معاوضـه شـده و نوزاد اجنه را بجـای او گذاشـته‌اند. ایـن واژه مفـهوم چنیـن خرافه‌ای را در خود دارد. ایــن اصطـلاح در عبـاس آبـاد بـه صورت بیرد بورد beyard-bavərd تلفظ می‌شود.

بوردن/bavərdən/ (مــص) : ۱. بـردن . ۲. دربـازی پـیروز شدن . ۳. ازدواج کردن . **نک** : بوارون .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* بـوردن /bavərdan/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* ←(آ) ؛ *قـص)* ←(آ) ؛ *ت)* بـردن /bardən/ ؛ *اشر)* ←(آ) ؛ | *گ)* ←(آ) ؛ *پ)* بورتن /burtan/ ؛ *او)* رپ /rap/ ؛

بوردن/burdən/ (مص) : رفتن .

ب) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *پ)* رفتن /raftan/ ؛

بوردن بیموئن/burdan- bimuan/ (مص.مر) : رفت و آمد .

اغر) بیـا – بــو /beyā- bo/ ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* بــورد وبمــه /burdobəmə/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* بشین بمان /baŝeyan-bamān/ ؛ *ت)* شئن امن /Ŝeənoman/ ؛

بورده - بورده کا/bordə-bordə-kā/ :

نوعی بازی است که در جشن عروسی و یـا شـب حنـابندان توسّـط میـهمانان انجـام می‌شـود . در شـب جشـن پـس از تهیه‌ی یک دئنه (شلاق پارچه‌ای) ، قرعه کشی شده و یـک نفر به عنوان گرگ انتخاب گردیده و بـه ایـن ترتیـب بـازی آغاز می‌شود . برای قرعه کشی دئنه را به صورت عمودی در هوا نگه می دارند و افراد به نوبت و بـا یـک دسـت قسـمت بالای دئنه را می گیرند . دومین نفر، قسمت پـایین تـر ایـن دئنه را می‌گیرد و به این ترتیب این عمـل تـا نفـرات بعـدی ادامه می‌یابد. همه سعی می‌کنند تا دئنــه دولا و خـم نشـود چرا که خم شدن دئنه فرد پنجه گذار را در مقام بـازنده قـرار می‌دهد. نفر بازنده به وسط اتاق آمده و دئنه در بین حاضرین دست به دست می‌چرخد . هر یـک از بـازی کنـان دئنـه را برداشته و از غفلت بازیگر وسط استفاده نموده و ضربه‌ای به پشت او می زند. سپس دئنه را بــه طـور مخفیانـه بـه کـس دیگری واگذار می‌کند. در تمام مدّتــی کـه بـازی ادامـه دارد دئنه میان حاضرین دست به دست شده و هر کس ضربـه‌ای به گرگ (فرد بازنده) زده و مــی گویـد: «بـورده – بـورده». یعنی دئنه به جای دیگری رفته و در دست شـخص دیـگری قرار دارد. اگر گرگ بتواند دئنه را از دست کسی بگیرد همان فرد بازنده شده و در موقعیـت گرگ قـرار مـی‌گیـرد و تنبیـه متوجّه‌ی او می‌شود. دئنه، ترنه، درنه و درنا به معنی شـلاقی است که از پارچه‌ای سفت و تابیده شده درست شود.

بورزین/bavərziyen/ **(مص)** : ورزیدن– ورز دادن .

ق) ←* ؛ *پ)* ورزیتن /varzitan/ ؛

بورساق/bursāq/ (ا) : نوعی نان شیرینی کوچـک کـه بـا شیر ، شکر و آرد در روغن پزند – باسلق .

با) ۱.←* ، ۲. برساق /bər-sāq/ ؛

بورستن /buraštan/ : ۱. سوارخ کردن ۲. بریان کردن.

بورسر/bur- sar/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان کلارسـتاق شهرستان چالوس .

بور سری/bur sari/ : گوسفندی که پوست بدنش سـیاه و سرش سفید است .

آ) ←* ؛

بورسوری/bur- suri/ (ص.مر) : ۱. گوسفند سیاه با پیشـانی سفید . ۲. گوسفند حنایی (ایـن واژه در نقـاط مختلـف مازندران دارای معانی متفاوتی است .)

ق) ←* ؛

بور - شاخ/bur- šāx/ (ا.مر) : شاخ گاوی که بخش پایـانی و تیز آن به رنگ قرمز است .

ب) ←* ؛ *ق)* ←* ؛

بورشت/burəšt/ (ص.مف/ا) : ۱. برشته و بریان . ۲. زمیـن پاک شده از بوته های تمشک با بریدن آن به وسیله‌ی داس دسته بلند . **نک** : بییج .

اغر) بریان کـان /bəryān- kān/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *آ)* بوریشـت /bavrišt/ ؛ *ع)* برشـت /barošt/ ؛ *ت)* ببیشـــته /bebištə/ ؛ *پ)* بریشتن /brištan/ ؛

بورک/burək/ (ص) : نام گاو نری کـه رنـگ پوسـت آن زرد روشن باشد .

ن) ←* ؛

بورگله/bur- gele/ (ص.مـر) : گاوی کـه بـه رنـگ زرد متمایل به قرمز باشد .

اغر) ۱. بور /bur/ ، ۲. بورنگ /burəng/ ؛ *ق)* ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بورگیری/burgiri/ (ا.مص/ا.مر) : ۱. شخم اول زمین . ۲. شخم کردن شالی زار .

ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

بورمحلّه/bur- məhallə/ (ا.مک) : از توابع دهستان دابوی جنوبی (بخش مرکزی آمل) .

بورمنگو /burmango/ : گاو ماده‌ای که به رنگ حنایی باشد .



بورمنگو

بور – می/bur-e-mi/ (ص.مر) : موبور . **نک** : بورک .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بور /bur/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بوراق مو /burāq mu/ ؛

بور نره/bur- narə/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یانه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

بورنگ/burəng/ (ص) : ۱. رنگ بور . ۲. نام گاوی که به رنگ بور باشد .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛

بورو- برو/buro - beru/ (ا.مص) : ۱. رفت و آمد کردن . ۲. کیا و بیا – رفت و آمد توام با بلندی اقبال و نفوذ اجتماعی . **نک** : بردن – بموئن .

اغر) بردن بمئن /bordən- bəmoən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بور و برو /buro bəru/ ؛ع) بروبرو /boro-boro/ ؛ قص) بور برو /bur - beru/ ؛ ت) بروبرو /brow brow/ ؛

بوروج/boruj/ (ف.امر) : **نک** : برم .

اغر) بوریج /burij/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ت) ←* ؛

بورون/borun/ (ا.مک) : قله‌ای در شهرستان سواد کوه .

ق) ←* ؛

بورون/burun/ (ا) : بوران .

ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) بوران /burān/ ؛

بور – ها کردن/bover- hākərdən/ (مص.مر) : باور کردن – پذیرفتن .

اغر) بورکاردن /bovərkārdən/ ؛ ب) بور – هکاردن /bovər-həkārdən/ ؛ ق) ←* ؛ع) باورها کردن /bāver - hākordan/ ؛ قص) باورهاکردن /bāvar - hākerdan/ ؛ ت) باور هکردن /bāvər hakərdən/ ؛ | ک) باورگودن /bāvar- gudan/ ؛ پ) گراویش /grāvišn/ ؛

بوره سر/burə-sar/ (ا.مک) : نام دهکده‌ای در چالوس .

بوری/buri/ (ص.نس/ا) : ۱. گاو زرد رنگ . ۲. نام سگ .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ او) بوری /bavri/ ؛

بوریت/burit/ (ص.مف) : گریخته – در حال فرار .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) بوریته /buritə/ ؛ | گ) بگو ریخت /bogurixt/ ؛

بوریتن/buritən/ (مص) : فرار کردن . **نک** : بریتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←(س) ؛ع) بوریتن /buritan/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ۱. اوریتن /oritən/ ، ۲. اوروتن /orutən/ ؛ | ک) ویریت /virit/ ؛

بوریته/buritə/ (ص.مف) : فراری– گریخته .

اغر) ۱.←* ، ۲. بریته /boritə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ویریته /viritə/ ؛

بوریج/bavrij/ (ف.امر) : بریان کن –سرخ کن– کباب کن . امر سرخ کردن .

اغر) ۱. بویج /bavij/ ، ۲. بریجه کان /barijə-kān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بوریژ /bavriž/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بپج /bapəj/ ؛ ن) ۱. ببیج /baij/ ، ۲. ببیج /babij/ ؛ع) ببیج /babij/ ؛ ت) ببیج /bəbij/ ؛ | ک) ←(ق) ؛

بوریج/burij/ (ف.امر) : بگریز – فرار کن . **نک** : برم .

اغر) ۱.←* ، ۲. بریج /borij/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بروج /boruj/ ؛ |گ) ←(ع) ؛

بوریجان/burijān/ (ف.امر) : فراری بده . نک : بریجان .

اغر) ۱.←* ، ۲. بریجان /borijān/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بوریجند /burijand/ ؛ | گ) ویریجان /virijān/ ؛

بوریجانیین/burijāniyən/ (مص) : فرار دادن – فراری دادن . متواری ساختن.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) بوریجانین /borijāneyan/ ؛ ت) اوریجندن /orijanedneən/ ؛ | گ) ویری جانین /virijāniyan/ ؛

بوریجن/borijən/ (ف.امر) : فراری بده – متواری کن . نک : بریجان .

اغر) ۱. بریجان /borijān/ ، ۲. برمان /barəmān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) بوریجان /borijān/ ؛ ت) بوریجند /burijand/ ؛ |گ) ویری جان /virijān/ ؛

بوریجندیین/bavrijəndiyən/ (مص) : سرخ کردن – برشته کردن . نک : بوریشتن .

اغر) بریجه کاردن /bərijə- kārdən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بوریجنیین /bavrijənniyən/ ؛ ع) ببیشتن /babištan/ ؛ ت) بیشتن /bištən/ ؛ | گ) بیشتن /dabištān/ ؛ پ) بریشتن /brištan/ ؛

بوری دم/bavri- dem/ (ص.مر) : دم بریده . نک : کلدم .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بوری دم /bavridəm/ ؛ ع) کل دم /kol-dom/ ؛ ت) کل دم /kolə-dem/ ؛

بوریشت/bavrišt/ (ص.مف) : خوب برشته شده .

اغر) برشته بوییه /berəštə- baviyə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ببیشت /babišt/ ؛ ت) ببیشته /bəbištə/ ؛ | گ) ←(ع) ؛ پ) بریشتک /bərištak/ ؛

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ |گ) وابیشت /vābišt/ ؛

بوریشتن/bavrištən/ (مص) : ۱. سرخ کردن . ۲. برشته کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بریجه کاردن /bərijə- kārdən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بوریشتن /bavrištan/ ؛ ن) ۱. بویشتن /bavištən/ ، ۲. بییشتن /baištan/ ؛ ع) ببیشتن /babištan/ ؛ ت) بیشتن /bištən/ ؛ |گ) دبیشتن /dibištan/ ؛ پ) بریشتن /brištan/ ؛

بوریشته دل/bavrištə-dəl/ (ص.مر) : دل سوخته .

ب) ←* ؛ آ) ←* ؛

بورین/bavrin/ (ف.امر) : ببر – امر بریدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ببین /babin/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ببین /bəbin/ ؛ اشر) بربین /barbin/ ؛ |گ) ۱. ببین /babin/ ، ۲. برینیتن /brinitan/ ؛ |پ) بریتن /baritan/ ؛

بورینسّن/bavrinəssan/ (مص) : مصدر بریدن . نک : بورین .

ق) بورین /bavriyen/ ؛ آ) ←* ؛ ع) ببین /babeyan/ ؛ ت) بتن /beən/ ؛

بورین/bavriyən/ (مص) : بریدن – قطع کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بورین /bavriyan/ ؛ ع) ببین /babeyan/ ؛ ت) بتن /beən/ ؛ اشر) بربیندن /barbindan/ ؛ | گ) ببین /babeyan/ ؛ پ) بریتن /buritan/

بوزانّین/bavəzānniyan/ (مص) : ۱. از میدان بدر کردن . ۲. غلبه کردن . ۳. در رفتن اشیای فنری از جای خود.

اغر) بزدانیین /bazdāniən/ ؛ ن) ←* ؛ ع) بوزانیین /bozāneyan/ ؛ ت) آشتن /āštən/ ؛ | گ) وزانیین /vozāniyan/ ؛

بوزین/bavəziyən/ (مص) : ناگهان از جا جهیدن .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ع) بزشتن /bozeštan/ ؛ |گ) وشت /voašt/ ؛

بوزین/baveziyan/ (مص) : خروج شدید آب از نقطه‌ای در سد که سبب ایجاد حفره در آن شود .

قص) ←* ؛

بوس/bus/ (ص) : پاره – پاره شده .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) بسسته /bosestə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بسّه /bossə/ ؛ ق) بوسّه /bussə/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. بوسّه /bosse/ ؛ آ) ←* ؛ن) بوسّا /bossā/ ؛ع) بسّت /bosset/ ؛ |گ) وُست /vossat/ ؛

بوسا/busā/ (ا/ص) : ۱. گربـه مـاهی . ۲. کنایـه از:افـراد شکمو .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بوسّه /bussa/ ؛ با) ←* ؛

بوسانیین/busāniyən/ (مص) : پاره کردن – جـدا کـردن . **نک** : بما .

اغر) ۱.←* ، ۲. بسـانیین /bosāniyən/ ؛ ب) ۱. بسـندیین /bosendiyən/ ، ۲. بسـندانیین /bosəndāniyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بوسـندین /basendiyən/ ، ۲. بوسـنّین /busenniyən/ ؛ با) ۱. بسـنیین /bosəniyən/ ، ۲. بوسـن /busen/ ؛ آ) بوسـنّیین /busənniyən/ ؛ ن) بوسّـانیین /bussāniyən/ ؛ع) بسّانین /bossāniyan/ ؛ قص) بوسّـنیین /bussəniyan/ ؛ ت) آسـندنئن /āsendeneən/ ؛ | گ) ورسانین /voarsanin/ ؛

بوستن/bavestən/ (مص) : میل داشـتن– مـایل شـدن – هوس کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوشتن /baveštən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بوسّن /bavessan/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بوسـتن /bavestan/ ؛ع) بوستن /bavestan/ ؛ ت) واسن /vāsən/ ؛ |گ) بواستن /bavāstan/ ؛

بوسته/bustə/ (ا) : بوسه – ماچ . **نک** : خش .

ع) خش /xoš/ ؛ اشر) ←* ؛ |گ) خوش /xoš/ ؛

بوسن/busən/ (ف.امر) : پاره کن – امر پاره کردن . **نک** : بستن – بسخش .

اغر) ۱.←* ، ۲. بسن /bosən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بسندن /bosəndən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. بسّن /bossən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بوسّـان /bossān/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) بوسند /bosand/ ؛ اشر) بسـقئن /bəsqoən/ ؛ | گ) ورسن /voarsan/ ؛

بوسندی ین/ bosendiyen /:پاره کردن.

بوسنّی/busənni/ (ص.مـف) : پـاره– پـاره شـده . **نـک** : بوس.

اغر) بسسته /bosestə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بوسّانی /bossāni/ ؛ ت) بُسِسه /bosəsə/ ؛ | گ) ورسنیه /varsniyah/ ؛

بوسّه/bussə/ (ف/ا.مـص) : ۱. پـاره شـــد . ۲. کنایــه از: خستگی بیش از حّد . **نک** : بوس .

اغر) بسسـته /bosestə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بوسّت /bosset/ ؛ ت) بُسسه /bosəsə/ ؛ | گ) ورسسـته /varsastə/ ؛

بوسّه بتیم/busse-bətim/ (ص.مر) : ۱. بسیار شـکم گنـده . ۲. سیری ناپذیر .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. بسّـه بتیـم /bosse-bətim/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. بوسابتیم /busā-bətim/ ، ۲. بوسّـه بتیم /busse-bətim/ ؛

بوسّه - بخـنردن/bussə-boxoərdən/ (مـص.مـر) : بوسـه کردن .

اشر) ←* ؛

بوسّه رونکی/bussə-runəki/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. مصـر شـدن – اصرار کردن . ۲. ول – رهـا – افسـار گسـیخته . ۳. هرزه .

اغر) بسسته رانکی /bosestə- rānəki/ ؛ ب) ۱. بسّه رونکـی /bossə - vunəki/ ، ۲. بسته رونّکـی /bostə-runnəki/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بوسّـه رونّکـی /bussə-runnəki/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) رونکی بسّس /runaki-bosses/ ؛ قص) ←* ؛ ت) رونکی بسسه /roneki-bosəsə/ ؛ | گ) ورسسته رونکی /voarsas terunəki/ ؛

بوسّه قنات/busse- qenāt/ (ص.مر) : کنایه از:زن بی حیا – زن بی آزرم .

ب) بسته قنــات /boste-qenāt/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ آ) بوسّه قنات /bussə qənāt/ ؛

بُوش/buš/ (ا.مک) : نام مرتعی در شهرستان آمل .

بوش/buš/ (ف.امر) : بازکن . **نک** : بواش .

ب) بشا /bošā/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بوشه /bušə/ ؛ با) بش

/boš/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ن) بوشه /buše/ ؛

بوشا/bušā/ (ص) : ۱. گشاد- باز . ۲. امر باز کردن - بازکن!

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) وشا /vešā/ ؛ ت) گوشاد /gušād/ ؛

بوشائن/bušāən/ (مص) : باز کردن .

ب) بشائن /bošāən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بوشائن /bušāan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) واهاکردن /vāhākordan/ ؛ ت) ۱. وازهکردن /vāzhakərdən/ ، ۲. واز کردن /vāzkərdən/ ؛ پ) ویشاتن /višātan/ ؛

بوشان/bošān/ (ف.امر) : باز کن .

با) بوش /boš/ ؛ ن) ←* ؛

بوشتن/bavəštan/ (مص) : از روی چیزی رد شدن .

ن) ←* ؛

بوشتن/bušten/ (مص) : ۱. سوختن . ۲. به ناگهان ازجای پریدن .

اغر) بسوتن /basutən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ ع) بوشتن /boštan/ ؛ ت) سوتن /sutən/ ؛ | گ) بسوتن /basutan/ ؛ پ) وخشیتن /vaxšitan/ ؛

بوشته/bavēštə/ (ص.مف) : برشته .

اغر) ←* ؛ آ) بوریشت /bavrišt/ ؛ | گ) ببیشته /babištə/؛

بوشته-ال-چو/bavēštə-ale-ču/ (ا.مر) : چوب دستی از درخت ال که دود خورده و روغن اندود شده باشد . نک : ال برشته .

اغر) ←* ؛ ع) ال کاچ /alə-kāč/ ؛ | گ) کونوس دسچو /kunus-dāsču/ ؛

بوشندن/bavšendan/ (مص) : روشن کردن تنور .

با) بوشندن /bošən dən/ ؛ قص) ←* ؛

بوشنّین/bušenniyən/ (مص) : روشن کردن .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ او) وشن /vōšən/ ؛

بوشه/bošə/ (ا.مص/ف.امر) : ۱. تیر اندازی کن .پرتاب کن ۲. بازکن .

ن) ←* ؛

بوشه/bušə/ (ف.امر) : ۱. باشد . ۲. باش (در کتول) . نک : بئه .

اغر) بوئه /buə/ ؛ ق) بوئه /buə/ ؛ آ) بوشه /buše/ ؛ | گ) ببون /babun/ ؛

بوغه/boqə/ (ا) : نک : تاج .

بوفتن/buften/ (مص) : بافتن .

ب) بفتن /boftən/ ؛ آ) بوآفتن /buāftan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) آتن /ātən/ ؛ | گ) وُتن /woatan/ ؛

بوک/bok/ (ا) : پوزه . نک : مافور .

اغر) بوک /buk/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* (اغر) ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) بیک /biok/ ؛

بوکاردن/bukārdən/ (مص.مر) : خیرات کردن-خیرات کردن حلوا .

اغر) ←* ؛

بوک - بزوئن/buk-bazuan/ (مص.مر) : واژه ای تحقیر آمیز - کنایه از: پوزه در خوراکی فرو بردن و از خوردن آن امتناع نمودن - غذا خوردن نامناسب و غیر متعارف . نک : پکو بزئن .

اغر) بیک - بزئن /bik-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) بیک-بزوئن /bik-bazuen/ ؛ آ) یک بزوئن /bəkbazuan/ ؛ ع) بک بزان /bok-bezān/ ؛ ت) ۱. بک زئن /bok zaan/ ، ۲. بک دکردن /bokdakərdən/ ؛ | گ) پوک بزن /pok-bazan/ ؛

بوک-بوک/buk-buk/ (ا.صو/ص) : ۱. از اصوات - صدای جوجه‌ی پرندگان در شب . ۲. ساکت- آرام . ۳. صدای مبهم . نک : بیک بیک .

اغر) ۱.←* ، ۲. بیک-بیک /bik-bik/ ؛ اشر) ←* ؛

بوکری/bukari/ (ا) : شوید- شبت .

اغر) ←* ؛ ق) شوید /šavid/ ؛

بوکلات/buklāt/ (مص.مر) : کسی یا چیزی که بدبو است . ماده‌ی بد بو .

ت) ←* ؛

بوک-هاکردن/buk-hākərdan/ (مص.مر) : ۱. اخم کردن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

. ۲. چانه را به جلو دادن .

اغر) بق-کاردن /boq-kārdən/ ؛ ب) بـق-هکـردن /boq-həkordən/ ؛ س) بـق - هاکـاردن /boq-hākārdən/ ؛ ق) بـیز-هـاکردن /biz-hākerden/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) بـق - هکـردن /boq-hakərdan/ ؛ ن) بـوک - هـاکردن /buk-hākərdan/ ؛ ع) بک-هاکردن /bok-hākordan/ ؛ ت) بک هکـردن /bok hakərdan/ ؛ | گ) بیـک گودن /biok-gudan/؛

بوگ/bug/ (ف.امر) : بگو – امر گفتن . **نک** : بئو .

اغر) بئـو /bao/ ؛ ب) بئـو /bao/ ؛ ق) بئـو /bau/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بو /bo/ ؛ قص) با /bā/ ؛ ت) ۱.←** ، ۲. بگو /bəgu/ ؛ | گ) بگو /bəgu/ ؛

بوگر/bugar/ (ص.فا) : آدم بویناک و کثیف . **نـک** : پـرک په .

با) بوکر /bukar/ ؛ ع) ←** ؛

بول/bul/ (ا) : ۱. شـخم عمیـق . ۲. درّه‌ی کـوچـک . ۳. جوانه‌ی تمشک . ۴. جاری **نک** : بولاخ .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ ن) ←** ؛

بولا/bulā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان فریـم واقـع در شهرستان ساری .

بولاخ/bulāx/ (ا) : حفره – سوراخ .

اغر) لاخ /lāx/ ؛ ب) لاخ /lāx/ ؛ ق) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←** ؛ ع) سولاخ /sulāx/ ؛ ت) ۱. لوکـا /lukā/ ، ۲. سولاخ /sulāx/ ؛ | گ) سیولاق /siul-aq/ ؛ پ) سـولاک /sūlāk/ ؛

بولاردنّیین/bulārdenniyen/ (مص) : پاره کردن .

ب) بلاردنییـن /bəlārdəniyən/ ؛ ع) ←** ؛ | گ) وولاردنین /vulārdanin/ ؛

بولارسّن/bulāressen/ (مص) : چاق شدن .

بولاسّه/bulāssə/ (ص.مف) : پلاسیده – پژمرده . **نـک** : ببلاس .

اغر) بپیسته /bapistə/ ؛ ب) ببلاسته /bəblāstə/ ؛ ق) ببـلاس /beblās/ ؛ آ) بـولاس /bulās/ ؛ ع) بپـلاس /bapelās/ ؛ قص) بپلاسّه /baplāssə/ ؛ ت) وپیلاسه /vepilāsə/ ؛ | گ) فپلکسته /fapalkastə/ ؛

بول-بـول/bul-bul/ (ا) : ۱. بلبـل . ۲. کنایـه از : کـودک خوش زبان و آدم پر حرف .

اغر) بلبل /bəlbəl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ | گ) ←** ؛

بولسک/boləsk/ (ا) : ۱. مـادّه‌ی چسبناک روی کیسـه‌ی دوغ که اگر پس از مدتی زیرورو نشود سخت و جـامد گردد . ۲. ورقـه‌ای نـازک و چسبناک بـر سطح روی ماست که حاکی از فاسد شدن ماست است .

ب) بولس /buləs/ ؛ ق) ←** ؛

بولغلم/bolqalam/ (ا.مک) : روستایی از بخـش بهرسـتاق آمل .

بولک-رو/bolək-ru/ (ا.مـک) : روخانـه‌ای در شهرسـتان لفور سواد کوه.

بولـک-رود-پـه/bulek-rud-pe/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهستان بند پی بابل .

بولک رودپیر/bulək-rud-pir/ (ا.مـک) : نـام روسـتایی در بندپی بابل .

بولکه/bulkə/ (ا) : فیل ماهی .

ب) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

بولند/buland/ (ص) : **نک** : بلند .

اغر) بلـن /bələn/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) بلـن /bəlan/ ؛ ت) بلند /bəland/ ؛ | گ) ←** ؛

بولنگ/bulang/ (ا) : ۱. برآمدگی عضلانی . ۲. باد چشـم . ۳. ورم – باد .

ب) بلنگ /bələng/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) گوز لنگ /gozlang/ ؛ اشر) ←** ؛

بولنّی/bulənni/ (ص.مف) : لگدمال شده . **نک** : دمت .

ق) بولی /buli/ ؛ آ) ←** ؛

بولنّیـن/bulənniyan/ (مـص) : لگدمـال کـردن . **نـک** : دمتن.

ق) بولین /buliyen/ ؛ آ) ←** ؛

بوله/bulə/ (ا) : ۱. درختچه . ۲. نهال جوان . ۳. زغال تهیه شده از شاخه‌های جوان درختان .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ بــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اُک) بولّه /bullə/ ؛



بوله

بوله-کلا/bule-kəlā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان جـلال ازرک جنوبی بابل .

بولی/buli/ (ص.مف) : لگدمال شده . **نک** : دمت .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بولیده/bulide/ (ا.مک) : روستایی از دهستان جلال ازرک شهرستان بابل .

بولین/bulin/ (ف.امر) : لگد کن - زیر پاله کن .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

بولیین/buliyən/ (مص) : لگد کردن . پایمال کردن

ق) ۱.←* ، ۲. بولیندسّن /bulindessən/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بولیین /buliyan/ ؛

بوم/bum/ (ا) : ۱. بام . ۲. صدای افتادن چیزی .

اغر) ۱.←* ، ۲. بام /bām/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بم /bom/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ←(ب) ؛ اُک) بـوم /bom/ ؛ پ) بـان /bān/ ؛

بوم بزه/bum - baze/ (ص.مف) :

غلاّت و محصولات ذخیره شده در پشت بام‌خانه - پیش از پیدایش کارخانه‌های شالی‌کوبی کشاورزان برنج کـار، شلتوک را درون کیسه ریخته به پشـت بـام هایشـان و زیـر شیروانی حمل می‌کردند و چون سوخت زمستانی کشـاورزان آتش حاصل از هیزم بود ، شالی‌های پشت بام بـه اصطـلاح دودی شده و در تبدیل به برنج مرغوبیّت خاصّی می یـافت ، از همین رو برنجی که مدّت ها در پشت بام جای می گرفت به هنگام فروش از ارزش بیشتری برخوردار بود .

بوم-بلو/bum-belu/ (ا.مر) : لب بام . **نک** : بام بلو .

اغر) بام لو /bāmelo/ ؛ ب) ۱. بوم – لو /bume-lo/ ، ۲. بم – لو /bome-lo/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بوم لو /bumelu/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بـوم لـو /buməlu/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بـوم لـو /bomə-lo/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) بام لو /bāmə-low/ ؛ اشر) لب – بام /labə-bām/ ؛ اُک) بوم لب /boməlab/ ؛

بوم – را/bum-rā/ (ا.مر) : **نک** : بام بر .

اغر) بام – را /bām-rā/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بم –را /bom-rā/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بوم را /bomə-rā/ ؛ ت) بام در /bām dar/ ؛

بوم-سر/bume-sar/ (ا.مر) : پشت بام .

اغر) ۱. بام سـر /bāme-sar/ ، ۲. بـام پشـت /bām-pəst/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بـم –سـر /bome-sar/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بوم – سـر /bumə-sar/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) بـوم سـر /bum-sar/ ؛ ت) بـام – سـر /bām-sar/ ؛ اُک) بوم سر /bome-sar/ ؛

بومک/bumək/ (ا.مـک) : روسـتایی متروکـه در دهسـتان هلی پشته‌ی نور .

بوم کیوانی/bume-kivāni/ (ا.مر) : مـار خـانگی – مـاری سیاه رنگ و برّاق با چشمان قرمز که جای‌گاه زنـدگی آن‌ها ، زیر زمین خانه‌های گلی روستایی است .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) خنه – مـهر /xənə-mahr/ ؛ ع) بنین مهر /benyonə-mahr/ ؛ ت) خانی مـهر /xāneymahr/ ؛ اُک) شامار /sā-mār/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

بوم - لو/bum-lu/ (ا.مر) : ۱. راه بام- سوراخ ورود به بـام، حاشیه و کناره‌ی بام . ۲. . نک : بام بر .

اغر) بـام - را /bām-rā/ ؛ *ب)* بـوم-را /bume-rā/ ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* بومب-لو /bumbe-lu/ ؛ *با)* بـم-را /bome-rā/ ؛ *آ)* بوم-را /bum-rā/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* ۱.←(با) ، ۲. بـوم لـو /bome-lo/ ؛ *قص)* بومه لـو /bumə - lu/ ؛ *ت)* بـام - در /bām-dar/ ؛

بومه/bumə/ (ا) : می‌شوم . نک: وومبه.

بون/bun/ : پسوند مکان .

بونـده/bundə/ (ف) : ۱. می‌تـوان . ۲. می‌شـود . نـــک : بنشنه.

ق) بونه /bune/ ؛ *آ)* بونه /bunə/ ؛ *ع)* بونـه /bunə/ ؛ *ت)* ←(آ) ؛ *اشر)* ←** ؛ |ک) بوئن /buan/ ؛

بونکن/bunakən/ (ا.مـر) : نوعـی برنـج منطقـه‌ی شـمال ایران.

س) بونکـــن /bunakon/ ؛ *ق)* ۱.←** ، ۲.←(س) ؛ *بـا)* ←(س) ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* بومکر /bumakar/ ؛

بونکه/bunkə/ (ا) : **نک** : بانکه .

اغر) بنکه /bonkə/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *ق)* ←** ؛

بونه/bunə/ (ف) : ۱. می‌توان ۲.می‌شود. **نک** : بنشنه-بانه.

ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ع)* بونه /bonə/ ؛ *ت)* ←(ع) ؛ *اشر)* بونده /bundə/ ؛ |ک) بونه /bunə/ ؛

بونّه کریکه/bunnə kərikə/ (ا.مر) : اتاق لبنیات در گاو سرا و استنگاه دامی .

ق) کریکه /kerikkə/ ؛ *ع)* کرکه /korkə/ ؛

بَو ه/bavə/ (ا) : پدر .

اغر) ۱.←** ، ۲. بـبا /bəbā/ ؛ *ب)* ۱. ببـا /bobā/ ، ۲. بـبا /bəbā/ ؛ *ق)* ←** ؛ *آ)* ببـا /babā/ ؛ *ع)* ببـا /bobā/ ؛ *ت)* ۱.←(آ) ، ۲. بابا /bābā/ ؛ |ک) بوبا /bubā/ ؛

بوّه/bavve/ (ف) : بشود .

اغر) بووئه /bavuə/ ؛ *آ)* ←** ؛ *ع)* بـوی /babowy/ ؛ *ت)* بو /babu/ ؛ |ک) ببون /babun/ ؛ *پ)* بـوت /bavat/ ؛ *او)* شویته /shavaite/ ؛

بوه/bevə/ (ص) : بیوه - زن شوهر مرده .

اغر) ۱.←** ، ۲. بیـوه /bivə/ ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←(اغـر) ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* بیـوه /bivə/ ؛ *آ)* ←(اغـر) ؛ *ن)* ←(بـا) ؛ *ع)* ←(با) ؛ *قص)* ←(با) ؛ *ت)* کُمه /komə/ ؛ *اشر)* ←(با) ؛ |ک) ←(با) ؛

بـو هـاکردن/bo hākərdən/ (مـص.مـر) : بـو کـــردن- تشخیص بو از طریق حس شامّه .

ق) ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ع)* بوهـاکردن /bu-hākordan/ ؛ *ت)* بوکردن /bu kərdən/ ؛ |ک) بـوگودن /bu-gudan/ ؛ *پ)* بوییتن /buitan/ ؛

بو هکُردن/bo həkordən/ (مص.مر) : . نک: بوهاکردن .

اغر) ←** ؛ *اشر)* بوهـاکردن /bu-hākordən/ ؛ *ب)* ←** ؛ بوبهیتن /bu-bāhitən/ ؛ *س)* ←** ؛

بوی/bevi/ (ا) : مادر بزرگ . **نک** : ان . بی بی - گت ننـا - گنّا.

س) ←** ؛ *ع)* نه نه /nanə/ ؛ *ت)* ←(ع) ؛

بویین/baviyən/ (مـص) : شـدن . پذیـره شـدن - تبدیـل شدن.

ب) ۱.←** ، ۲. بهیین /bahiyən/ ؛ *ق)* بین /bayyen/ ؛ *آ)* بیّن /bayyan/ ؛ *ع)* ببین /babeyan/ ؛ |ک) بوئن /buan/؛

بویج/bavij/ (ف.امر) : بریان کن - سرخ کن - کباب کن . **نک** : بوریج .

اغر) بریان - هکاردن /bəryān-həkārdən/ ؛ *ق)* بوریشت /bavrišt/ ؛ *آ)* بوریـج /bavrij/ ؛ *ع)* ببیـج /babij/ ؛ *ت)* ببیج /bəbij/ ؛ |ک) ببیج /babij/ ؛

بویجن/bavijən/ (مص) : سرخ کـردن - برشـته کـردن . **نک** : بویشتن .

اغر) بریجه - هکاردن /bərijə - həkārdən/ ؛ *ق)* بوریشـتن /bavrištan/ ؛ *آ)* ←** ؛ *ع)* ببیشـــتن /babištan/ ؛ *ت)* بیشتن /bištən/ ؛ |ک) ببیشتن /babištan/ ؛

بویشت/bavišt/ (ص.مف) : برشته-بریان شده .

ق) بوریشـت /bavrišt/ ؛ *آ)* ←** ؛ *ع)* ببیشـت /babišt/ ؛ *ت)* ببیشته /bəbištə/ ؛ |ک) ←(ع) ؛

بویشتن/bavištən/ (مص) : ۱. سرخ کردن - برشته کردن . ۲. جا افتادن غذا . **نک** : بوریشتن .

اغر) بریجه-کاردن /bərijə-kārdən/ ؛ پ) بوریشتن /bavrištən/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(ب) ؛ع) ببیشتن /babištan/ ؛ قص) بوریشتن /bavrištan/ ؛ ت) بیشتن /bištən/ ؛ | ک) ببیشتن /babištan/ ؛ پ) بوریشتن /buristan/ ؛

بوین/bavin/ (ف.امر) : نگاه کن . **نک** : ببین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ق) بیـن /bayyen/ ؛ آ) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. بش /bes/ ؛ ت) بئن /beən/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ببین /babin/ ؛

بوینا/bavinā/ (ش.ج) : از الفاظ اشاره به معنی: این را نگاه کن . **نک** : اهی نا .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوین /bavin/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) اینه بش /inə-beš/ ؛ ت) اینه بین /inə-bein/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ | ک) اینه /ainə/؛

بوینسّن/bavinəssan/ (مص) : دیدن . **نک** : بدیین .

ب) بدیین /badiyen/ ؛ ق) ویندسّن /vindessən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←*؛ع) بدین /badyan/ ؛ ت) دئن /deən/ ؛ | ک) بدیین /badiyan/ ؛

بویین/baviyən/ (مص) : ۱. دیدن ۲. شدن . **نک** : ببیین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ع) بدین /badyan/ ؛ ت) دئن /deən/ ؛ |ک) ببین /baiyn/ ؛

به/bə/ (ا/ا.مص) : ۱. بو - بویناک شدن . ۲ . طعم .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) به /be/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ۱.←* ، ۲. به /beh/ ؛ ت) بوییتن /bueytən/ ؛ |ک) بواکتن /buākatan/ ؛

به/bah/ (ش.ج/ا.مص) : ۱. کلمه‌ای برای ترساندن . ۲. در گوشه‌ای پنهان شدن یا از پشت ، کسی را با صدای بلند سربا این صوت ترساندن .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ |ک) ←* ؛

به/beh/ (ا) : میوه‌ی به .

اغر) ۱.←* ، ۲. به /be/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) به /bə/ ؛ ق) ←* ؛ با) به /be/ ؛ع) ←* ؛ اشر) بی /bi/ ؛ | ک) بی /bay/ ؛ پ) وه /veh/ ؛

به آب روون/bə ābe rəvon/ (ش.ج) : به آب جاری قسم (از انواع سوگند) .

ق) ←* ؛

بهار/behār/ (ا) : ۱. شکوفه‌ی مرکّبات . ۲. فصل بهار . **نک** : پرتقال اشکو .

اغر) ←* ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. باهار /bāhār/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲. بهاره /bəhārə/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) باهار /bāhār/ ؛ ت) بهاره /bəhārə/ ؛ اشر) ←(س) ؛ |ک) ←* ؛



بهار

بهار-بن/bəhār-ban/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه‌ی شهرستان نوشهر .

بهار - پشته/bəhār-pèštə/ (ا.مک) : روستایی از شهرستان تنکابن .

بهار - پشم/bəhār-pašm/ (ا.مر) : پشم بهاره‌ی گوسفندان که از نوع پاییزی زبرتر و نا مرغوب تر است . **نک** :

بهارمی .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بـهاره مـی /behāre mi/ ؛ آ) بـهارمی /bəhārmi/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) باهـار - پشم /bāhār-pašm/ ؛

بهارپه/bəhār-pe/ (ق.ز) : ۱. هنگام بهار . ۲. پس از بهار .
اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. باهـار-پـه /bāhār-pe/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) بهار-په /bahār-pe/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بـهار - پـی /bəhār-pey/ ؛ ع) ←* ؛ ت) بـهاردیم /bəhār dim/ ؛ | گ) ←(ت) ؛

بهار - تاش/bəhār-tāš/ (ا.مر) : محصولات زودرسـی کـه اواخر بهار درو شود .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بـهار- تاشـی /behār-tāši/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) بهاره /bəhārə/ ؛ اشر) باهار - تاش /bāhār-tāš/ ؛

بهارچر/behār-čar/ (ا.مر) : چراگاه بهاره‌ی دام .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) باهار چر /bāhār - čar/ ؛ ت) ۱.←* ، ۲. بهار ملک /bəhār məlk/ ؛ | گ) ←* ؛

بهار خمن/bəhār xaman/ (ا.مک) : مرتعـی بیـن کدیـر و کالج نوشهر .

بهار خون/bəhār-xun/ (ص.فا) : بهار خوان - نوروز خوان . نک : نوروز خونی .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) نوروز خن /noruz xon/ ؛ ت) نوروز خان /nowruz xān/ ؛ | گ) نوروز - نوسال /nowruz-nowsāl/ ؛

بهار خونی/bəhār-xuni/ : **نک** : نوروز خونی .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

بهار - دم/bəhār-dam/ (ق.ز) : ۱. اوایل بهار . ۲. نزدیکـی های بهار .
اغر) ۱.←* ، ۲. بهار - دیم /bəhār-dim/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بهاردیم /bəhār dim/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

بهار سری/bəhār sərey/ (ا.مک) : مرتعی بیـن روسـتاهای کدیر و کالج نوشهر .

بهارک/bəhārək/ (ا.مک) : از مناطق کوهستانی و ییلاقی واقع در استرآباد .

بهار - کار/bəhār-kār/ (ا.مر) : کشت بهاره .
اغر) ۱.←* ، ۲. بهار - کاشـت /bəhār-kāšt/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) باهار - کاشـت /bāhār-kāšt/ ؛ | گ) ←* ؛

بهار-کتی/bəhār-kəti/ (ا.مک) : مرتعی در حوزه‌ی علمـده نوشهر .

بهار کتـــی/bəhār kəti/ (ا.مـک) : مرتـع و چشـمه ای در روستای کدیر نوشهر .

بهار - کل/bəhār-kel/ (ا.مر) : شخم بهاره‌ی زمین .
اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛

بهار-کول/bəhār-kul/ (ا.مک) : مرتعی جنگلـی در مسیر مالرو سی سنگان به کجور .

بهارلو-نسّوم/bəhārlu-nəssum/ (ا.مـک) : نـام مرتعـی در آمل .

بهار - ما/bəhār-mā/ (ا.مر/ق.ز) : فصل بهار- ایّام بهار .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بـهار مـا /bəhāre-mā/ ؛ بـــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) باهار ما /bāhār - mā/ ؛ ت) بهار /bəhār/ ؛ | گ) ←* ؛

بهارمی/bəhār-mi/ (ا.مر) : پشم بهاره‌ی گوسفندان کـه از نوع پاییزی زبرتر است .
اغر) ۱.←* ، ۲. بـهار-پشـم /bəhār-pašm/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بهار-می /bəhāre-mi/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←* ؛ ت) بـهار پشـم /bəhār-pašm/ ؛

بهاره/bəhārə/ (ا) : ۱. آواز قرقاول نر بـه هنـگام بـهار . ۲. شکوفه ی پرتقال . **نک** : بهار .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بـهاره /bəhārə/ ؛ اشر) باهـــاره /bāhārə/ ؛

به افراگلام/bə əfrā gəlām/ (ش.ج) : به کلام خدا قسم .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

ق) ←* ؛

بهان/bəhān/ (ا.مک) : نام دهکده‌ای در دهستان بالا لاریجان آمل .

به - بنک/beh-bənak/ (ا.مک) : روستایی از شهرستان لاویج نور .

به به/ba ba/ (ا) : ۱. پدر - بابا . ۲. پدر بزرگ . نک : آق جان .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. ببا /bobā/ ؛ س) بابا /bābā/ ؛ با) ببه /pabə/ ؛ آ) ببا /babā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛

به پشت/be-pəšt/ (ا.مک) : از مراتع لنگای عباس آباد .

به - جبشی/be-jəbši/ (ا/ص/ا.مص) : ۱. چندش - نفرت داشتن . ۲. شخص بی‌نظم و کثیف .

ق) به - جشی /bejəši/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) به - جیشی /ba - jiši/ ؛ ع) چنّش /čenneš/ ؛

به - جر/be- jer/ (ق.مک/ص) : ۱. دورتر - دوردست . ۲. پایین . نک : بتشر .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ب جر /bejər/ ؛ ن) به جر تر /bəjərtar/ ؛ ع) جیرتر /jir-tar/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ۱.←(ن) ، ۲. جیت تر /jittar/ ؛

به جور/be- jur/ (ص) : ۱. نامناسب-نامطلوب . ۲. مطلوب - حالت دلخواه (این واژه در مناطق مختلف مازندران از معانی متفاوتی برخوردار است).

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بدجور /badjur/ ؛ قص) بدجور /badjur/ ؛ ت) بی جور /bijur/ ؛ [گ) ←(قص) ؛

به-چه-گتگی/bə-če-gatəgi/ : به چه بزرگی . نک : چندگتی .

ع) چنّنی /čanneni/ ؛ ت) چینندی /činəndi/ ؛

به - خال/beh-xāl/ (ا.مک) : روستایی از شهرستان قائم شهر .

بهدارک/beh-dārak/ (ا.مک) : از مراتع لنگای شهر عباس آباد .

به دارمله/be-dār-malə/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یا نه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

بهدشت/bəhdašt/ (ا.مک) : از توابع دهستان ناتل رستاق نور که بیشت bəyašt نیز تلفظ شود .

بهر/bahr/ (ا) : ۱. شهد . ۲. مخفف بهره و زیادتی . نک : بر .

اغر) بر /bar/ ؛ س) بر /bər/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(س) ؛

بهرام تُر/bahrām-tor/ (ا.مک) : بهرام اُتور - از محلّه های قدیمی شهرستان ساری .

بهرام خل تپه/bahrām-xel-tappə/ (ا.مک) : تپّه ای دست ساز و قدیمی در شمال غربی زیروان بهشهر .

بهرک/behrak/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

بهر کر/bahr-kər/ (ا.مر) : دیگ بزرگ مسی یا مفرغی . نک : برکر .

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) برکر /barkar/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بهره/bahrə/ (ا) : آبراه‌های که آب را در شالی زار ازکرتی به کرت دیگر هدایت کند .

اغر) بره /barə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) وره /varə/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) بره /barə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بهره-جه/bahrəje/ (ا) : ۱. بهره - سود - درآمد . ۲. اجاره بها . نک : برجه .

اغر) بریجه /barijə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) برجه /barəjə/ ؛ ت) ←* ؛

بهره سر/bahrə-sar/ (ا.مر) : ۱. بهره و سود حاصل از معامله پایاپای. ۲. محصول دامی. ۳. فایده . ۴. ابتدای محل ، بالا،ابتدای مکان و زمان . ۵. محل دوشیدن شیر از گوسفند و گاو .

آ) ←* ؛

بهریجه/bahrijə/ (ا) : ۱. بهره - سود . ۲. اجاره بها - درآمد . نک : برجه .

اغر) ←* ؛ ب) بریجه /barijə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) برجه /barəjə/ ؛ ت) بهره جه /bahrəjə/ ؛

بحری قوش/bahriquš/ (ا.مر) : عقاب ماهی گیر . قوش

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**) گیلی ، **پ**) پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

دریایی .

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

بهرین/behərəyan/ (مص) : آرد کردن گندم و جو در آسیاب .

قص) ←* ؛

بهزاد بز کلا/behzād bəz kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان قره طغان بهشهر .

به سری/beh sərəy/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در حومه‌ی نوشهر .

به - سنگک/be-sangək/ (ا.مر) : بهِ وحشی که کوچکتر از نوع معمولی است .

اغر) ←* ؛ع) خرک به- شال به /xarakə-beh/ ؛ ت) ۱. سنگ به /sengə- bə/ ، ۲. شال به /sāləbə/ ؛ |ک) سنگه بی /sange - bay/ ؛

بهشت/bəhəšt/ (ا) : بهشت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بئشت /beəšt/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ←(آ) ؛ قص) ←* ؛ ت) بهشت /behešt/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ |ک) ←* ؛

بهشتن/behəštən/ (مص) : ۱. گذاردن - قرار دادن - گذاشتن . ۲. سپوختن .

اغر) ۱. بییشتن /biyəštən/ ، ۲. بیشتن /beyəštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بشتن /beštən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. بشتن /bəštan/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) بشتن /bəštan/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) اشتن /eštən/ ؛ اشر) وایشتن /vāyeštan/ ؛ | ک) نئن /nan/ ؛ پ) هیشتن /hištan/ ؛ او) هرز /harz/ ؛

بهشته پاپلی/behešte-pāpəli/ (ص.مر) : کنایه از: شخص بسیار پاک- درست‌کار و بی‌گناه .

ق) ←* ؛

بهشهر/behšahr/ (ا.مک) : بهشهر از شهرهای مازندران است که نام قدیمی آن را اشرف ، کبود جامه- پنجاه هزار- پنج هزار- هزار جریب-کلباد- قره طغان و خرگوران هم نوشته اند . به عنوان شهر ، در دوران صفویه بنیاد نهاده شد و مدّتی نیز تختگاه شاه عبّاس صفوی بوده است . در دوران رضا شاه از اشرف به بهشهر تغییر نام یافت .ساکنان اصلی آن (اشرفی ها) در میانه‌ی قرن دهم از گرجستان به این منطقه کوچانده شده اند .

اغر) ۱. بشر /bešar/ ، ۲. بیشر /bišar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ اشر) بیشر /bišar/ ؛ |ک) ←* ؛

به کله/beh-kelə/ (ا.مک) : ۱. از روستاهای بیرون بشم نوشهر . ۲. نام روستایی در تنکابن .

به کوس/bəkus/ (ق) : با فشار - با زور .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ | ک) دخشار /daxšār/ ؛

بهل/bəhəl/ (ف.امر) : بگذار- قرار بده .

اغر) ۱. بیل /beyəl/ ، ۲. بییل /biyəl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. بهل /bəhel/ ، ۲. بل /bəl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بل /bəl/ ؛ ن) بیل /bəyl/ ؛ ع) ۱. بل /bel/ ، ۲. بل /bel/ ؛ قص) بلا /bəlā/ ؛ ت) بئل /beəl/ ؛ | ک) بنی /bani/ ؛

بهلم/bahlem/ (ا) : خاکستر آتش که به هوا خیزد - خاکستر سبک .

ب) بلم /baləm/ ؛ ق) بلم /balem/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. بلم /balem/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) بلم /balam/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ۱. بلام /balām/ ، ۲. بالام /bālām/ ؛ |ک) نرمه خاکه ی /narme-xakay/ ؛

بهلوت/behlut/ (ص) : ۱. هوای به هم خورده و ابری. ۲. آدم آشفته و ژولیده .

س) بی لوت /bilut/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بهلو /bahlu/ ؛ با) ←* ؛ آ) بلوت /belut/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) بلات /belāt/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بهلوتن/behloten/ (مص) : ۱. در هم پاشیدن - خراب شدن . ۲. از ریخت و قیافه افتادن .

ق) ←* ؛ع) بلاتن /belātan/ ؛ ت) بهلاتن /behlātən/ ؛

به-مار/bəh-mār/ (ش.ج) : صوت و واژه ای برای راندن گاو نر .

اغر) ←* ؛

بهمتان/behamatān/ (ا.مک) : از روستاهای قائم شهر .

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

بهمنون/bahmənun/ (ا.مک) : از توابع دهستان کسلیان قائم شهر .

بهنام/beh-nām/ (ا) : بیماری‌های درمان ناپذیر .

بهنجین/bəhənjiyan/ (مص) : نرم کردن و خرد کردن علف با داس .

قص) ←* ؛

بهنرگ/bəhnəreg/ (ا) : ابزاری فلزی با دسته‌ی چوبی که جهت وجین بکار می رود – فارسی آن تیشه است .

اغر) ۱. بلک /belək/ ، ۲. بیلک /bilək/ ؛ *ع)* بلو–فکا /balu-fekā/ ؛ *ت)* ۱. بالو /bālu/ ، ۲. فکا /fəkā/ ؛ | *ک)* دس بلو /das-balu/ ؛

بهنمیر/bahnəmir/ (ا.مک) : بخشی درحوزه ی بابلسر .

بهو/bahu/ (ف.امر) : نک : بئو .

اغر) ۱. بئر /baor/ ، ۲. بئو /bao/ ؛ *ب)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. بئو /bao/ ؛ *ق)* ←* ؛

بهوتن/bahutən/ (مص) : گفتن .

اغر) بئوتن /bautən/ ؛ *ب)* ۱. باهوتن /bāhutən/ ، ۲. بئتن /baotən/ ؛ *س)* بائوتن /bāutən/ ؛ *ق)* ۱. باتن /bātən/ ، ۲. بتن /batən/ ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ۱. باتن /bātan/ ، ۲.←*(اغر)* ؛ *ن)* بتن /botan/ ؛ *ع)* ←*(ن)* ؛ *قص)* باتن /bātan/ ؛ *ت)* گوتن /gutən/ ؛ *اشر)* بئوتن /baotən/ ؛ | *ک)* بگوتن /bagutan/ ؛

به وختی/bə- vaxti/ (ق.ز/ا.مر) : ۱. بی‌گاه– بی وقت و موقع . ۲. کنایه از: صبحدم و شبانگاه . ۳. ترس از جن زدگی و وحشتی که از باور به حضور اجنّه در فرد به وجود آید.

اغر) ۱.←* ، ۲. بی وختی /biraxti/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←*(اغر)* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *ن)* بوخت /bevaxt/ ؛ *ع)* بی وختی /bi-vaxti/ ؛ *قص)* بیوخت /bivaxt/ ؛ *ت)* بی وختی /bi-vaxti/ ؛ | *ک)* بی وقتی /bi - vaqti/ ؛

بِه – ور/be- vər/ (ص) : ۱. بی مزه . ۲. از میل انداختن . ۳. امساک در پذیرفتن – ابا کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بی ور /bivər/ ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛

بهوشت/bahušt/ (ا.مص) : ۱. ایستادن – بلند شدن . ۲. بیدار شدن .

اغر) بیدار–بویین /bidār-baviyən/ ؛ *ق)* وشیار بیّن /višār bayen/ ؛ | *ک)* وی ویشت /virišt/ ؛

بهوشتن/bahuštan/ (مص) : ایستاندن .

ن) ←* ؛ | *ک)* ویریشتن /virištan/ ؛

بهه/bahe/ (ص) : پست – رذل .

به هم کوبسن/beham-kubəsen/ (مص.مر) : ۱. به هم کوبیدن . ۲. کنایه از : تازاندن اسب . نک : بپنوستن .

اغر) بکوبیین /bakubiyən/ ؛ *ق)* ←* ؛ | *ک)* به هم کوتّن /beham-kuttan/ ؛

بهیتن/bahitən/ (مص) : گرفتن – دریافت کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بییتن /baitən/ ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *ق)* ۱.←*(اغر)* ، ۲. بیتن /baytən/ ؛ *با)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* ۱. بیتن /baytan/ ، ۲. هیتن /haytan/ ؛ *ن)* بیتن /baytan/ ؛ *ع)* ←*(ن)* ؛ *قص)* بییتن /bayitan/ ؛ *ت)* ۱. هیتن /bəyten/ ، ۲. گیتن /gitən/ ؛ *اشر)* ←*(اغر)* ؛ | *ک)* بگیتن /bagitan/ ؛

بهیر/bahir/ (ف.امر) : نک : بئر . امر گرفتن : بگیر .

بهین/bəhin/ (ف.امر) : بخر – خرید کن . نک : بخر .

ت) ←* ؛ | *ک)* بهین /bahin/ ؛

بهیین/bahiyən/ (ص) : نک : بدین .

بی/bi/ : ۱. بدون . ۲. دلال . نک : به

اغر) ←* ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. ب /be/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ | *ک)* ←* ؛

بی/beyə/ : نک : برو .

| *ک)* بشّو /baššu/ ؛

بی/bi/ (ا) : ۱. چاشنی غذا که از سبزی های خوش بو و ادویه درست شود . ۲. زخم . ۳. سیرداغ .

اغر) ۱.←* ، ۲. دبی /dabi/ ؛ *ق)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* بییه /biyə/ ؛ *اشر)* ←* ؛

بی/bi/ (ا) : به – نوعی میوه .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) بِه /be/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) به /be/ ؛ ع) بـه /beh/ ؛ ت) ۱. به /bə/ ، ۲. بی /bey/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) بـی /bay/ ؛

بی/bay/ (ف.امر) : بگیر. نگه داشته باش. **نک** : بهیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بن بی /bən-bay/ ؛ ب) ←* ؛ س۱).←* ، ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱. هیر /heyr/ ، ۲. بـیر /beyr/ ؛

بیا/biyā/ : ۱. از اصـوات جـهت فراخوانـدن سـگ . بیـا – نزدیکتر بیا، به نزدم بیا، به کنارم بیا. **نک** : برو – بیاخ .

اغر) ۱.←* ، ۲. بیه /beyə/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بـی یـا بـی یا /biyā-biyā/ ؛ ع) ←* ؛ ت) بیـا /biyā/ ؛ اشر) بـی یـاه /biyāh/ ؛ | گ) بی یاغ /biyaq/ ؛

بیابو/biābo/ (ا.مص) : رفت و آمد – آمـد و شـد. کنایـه از رفت و آمد زیاد. کنایه از بزرگی و ارتبـاط گسـترده بـا همگان. **نک** : بمه – بور .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بمه بور /bəmə bur/ ؛ ع) بیا برو /beyā-boro/ ؛ ت) بیابرو /biyā-boro/ ؛

بیابون/biyābun/ (ا) : ۱. بیابان – صحرا . ۲. در زبان تبری به عکس تداول فارسی آن به معنی منطقه ی خشـک و بی آب و علف نیست ،بلکه بیشتر در مقام جـای دور مورد استفاده است .

اغر) ۱. بیاوان /beyāvān/ ، ۲. بـی یـاوان /biyāvān/ ؛ ب) بیاون /beyāvon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) بیاوون /biyāvun/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بیـابن /beyābon/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بیابان /biyā ban/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ | گ) ←* ؛

بیـابونی/bəyā-buni/ (ص.نسـب) : ۱. بیابـانی . ۲. نـام مجلسی از تعزیه .

اغر) بیاوانی /beyā - vāni/ ؛ ب) ۱. بی یا ونـی /biyāvoni/ ، ۲. بیـابونی /biyā-buni/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) بیـاوونی /biyā vuni/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بیـابنی /beyā boni/ ؛ ت) بیابانی /biyābāni/ ؛ اشر) بیاوانی /biyā vāni/ ؛ | گ) ←* ؛

بیا-بیا/biyā-biyā/ : **نک** : بیاج .

آ) ←* ؛ ع) بیاه-بیـاه /beyāh-beyāh/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛

بیات/bayyāt/ (ا) : ۱. در موسـیقی منطقـه ، نـام یکـی از قطعات سازی مازندران است . پیشوند مقامات تـرک ، شـیراز ، کـرد ، اصفـهان در موسیقی سنّتی ایـران، همچون بیات کرد.
۲. قطعه‌ای، است سازی برگرفته از موسـیقی آوازی ایـران در بیات ترک – بیشتر فرهنگهای فارسی معنی بیات را به معنی گوشه هایی از موسیقی سنّتی ایران آورده اند .
۳. در آنندراج از آن به نـام شـعبه ای از موسـیقی و در ترکی ، نام طایفه‌ای از ترکان یاد کرده است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

بیات/bayāt/ (ا) : ۱. پس وند برخی خاندان ها و طوائف در گرگان .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

بیات حاجی تپه/bayāt-hāji-tappə/ (ا.مک) : خرابه ای بـر سمت راست رود اترک .

بیاجیم/biyājim/ : پیدا کنیم – بیابیم .

ع) پداکنیم /pedākonim/ ؛ ت) پیداکنیم /peydā kənim/ ؛ | گ) ←* ؛

بیاخ/beyāx/ (ش.ج) : از اصوات – جهت فرا خواندن سگ . **نک** : بیاج .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیـاخ /peyāx/ ؛ ب) بـی یـاخ /biyāx/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) بـلاخ /belāx/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بیا بیا /biyā - biyā/ ؛ ع) بیاه /beyāh/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) ←* ؛

بیار/beyār/ (ف.امر) : بیاور .

اغـر) ۱. ←* ، ۲. بـی یر /biyār/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←(اغـر) ؛ با) ← (اغر) ؛ آ)

←(اغر)؛ ن) ۱.←*، ۲.←(اغر)؛ ع) بییر /biyar/؛ قص) ←(ع)؛ ت) ۱. بیار /biyār/، ۲.←(ع)؛ |ک) ←*؛

بیاردن/beyārdən/ (مص): آوردن. نک: بیاردن - ایاردن.

اغر) ۱.←*، ۲. بییاردن /biyārdān/؛ ب) بییاردن /biyārdən/؛ س) ←(ب)؛ ق) ←(ب)؛ با) ←(ب)؛ آ) ۱.←(ب)، ۲. بیاردن /biārdan/؛ ن) ۱.←(ب)، ۲. بیاردن /beyārdan/؛ ع) ۱. بیردن /beyardan/، ۲. بییردن /biyardan/؛ قص) بیاردن /biyārdan/؛ ت) آردن /ārdən/؛ اشر) بییاردن /biyārdan/؛ |ک) ←(اشر)؛ پ) آپورتن /āpurtan/؛

بی اسار/biosār/ (ص.مر): ۱. بی افسار. ۲. رها-ول-آزاد. نک: بی لجون.

اغر) ←*؛ ب) به - اوسار /beosār/؛ با) ←(ب)؛ آ) بی-اوسار /bi-usār/؛ ن) ←(آ)؛ ع) بی اسّار /biossār/؛ قص) بی اسار /biosār/؛ اشر) ←*؛ |ک) بی افسار /bi-afsār/؛

بیاض/bayāz/:

شیر (منتهی الارب) (ناظم الاطباء)، سپیدی (منتهی الارب) (ناظم الاطباء)، سفیدی، سپیدی (فرهنگ فارسی، دکتر معین) ضد سواد (اقرب الموارد). سفیده، سپیده (فرهنگ فارسی دکتر معین)... درخشندگی .تابش. کتابچه‌ی سپید نانوشته (ناظم الاطبا). کتابچه‌ای که جهت یادداشت در بغل گذارند (ناظم الاطبا) کتابچه ای که در آن مطالبی سودمند یادداشت کنند. دفتر بغلی (فرهنگ فارسی، دکتر معین).شهر کتاب دعا (فرهنگ دکتر معین) لغت نامه ی دهخدا ج ۷ ص۰۴۴۴ به نسخ تعزیه نیز بیاض گفته می‌شود. در برخی مناطق ایران نسخه نویسان با عنوان بیاض نویس شناخته می‌شوند

بیافریئن/biyāfriyen/ (مص): آفریدن.

ب) دییافرین /diyāfəriyən/؛ ق) ←*؛ آ) ←(ب)؛

بیامرزنّین/biāmərzənniyən/ (مص): آمرزیدن-بخشیدن.

اغر) بیامرزیین /biāmərziyən/؛ ب) بییامرزیین /biyāmərziyən/؛ س) ←؛ آ) ←(ب)؛ ع) بیامرزین /beyāmorzeyan/؛ ت) آمرزسن /āmorzəsən/؛ |ک) ۱. بیاموزین /biyāmorziyan/، ۲. آمورزیتن /āmurzitan/؛ | پ) آمرزیتن /āmorzitan/؛

بیاموته/bayā mutə/: نک: ازلی.

|ک) ←*؛

بیامه سی/biyāmə-si/ (ا.مک): برجی در اراضی امیر آباد لاریجان.

بی-آوس/biavəs/ (ص): بیهوده.

اغر) ←*؛ ع) بی خد /bi - xod/؛ ت) ←(ع)؛ |ک) بی خود /bi-xud/؛

بیاه/biyāh/ (ش.ج): صوتی برای راندن اسب.

ب) بییه /beyəh/؛ ق) ←*؛ آ) ←*؛ ع) ←*؛ قص) ←*؛ ت) بیه /biyah/؛ |ک) ←*؛

بی بانس/bibāes/ (ص.مر): بی سرپرست. نک: بی سرمجارش.

اغر) ←*؛ ق) ←*؛ ع) ←*؛

بی-بره/bi-barə/ (ص.مر): ۱. بی خاصیّت - بی‌مزه. ۲. علوفه‌ی نیم خورده که خواص اصلی خود را از دست بدهد. نک: بر.

اغر) ←*؛ ق) ←*؛ آ) ←*؛ ع) بر /ber/؛ اشر) ←*؛

بی -بی/bi-bi/ (ا): ۱. جدّه. ۲. مادر بزرگ مادری.

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ ق) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) گته نه نه /gatə-nanə/؛ ت) گته مار /gatə- mār/؛ اشر) ←*؛

بی بی خانم لی/bibi-xānəm-li/ (ا.مک): غاری در مسیر رودخانه‌ی نکا.

بی بی-زن/bibi-zan/ (ا.مر): بیوه - زن بی‌شوهر. نک: بوه.

اغر) ۱. بیوه - زن /bivə-zan/، ۲. بوه-زان /bevəzān/؛ ب) ←*؛ ق) بیوه /bive/؛ آ) بیبه زن /bibəzan/؛ ع) ←(آ)؛ ت) ۱. بیوه زن /bivəzən/، ۲. کمه زن /kimәzən/؛

بی بی - سرسر/bibi-sarsar/ (ص.مر): ۱. پرحرف. ۲. یاوه‌گو.

اغر) پر-سرو /pər-sero/؛

←*) ارجاع به مدخل، ←) ارجاع به، **اغر)** استرآبادغربی، **ب)** بهشهر، **س)** ساری، **ق)** قائمشهر، **با)** بابل، **آ)** آمل، **ن)** نوشهر، **ع)** عباس‌آباد، **قص)** قصران، **ت)** تنکابن، **اشر)** استرآبادشرقی، **گ)** گیلی، **پ)** پهلوی، **باس)** باستانی، **او)** اوستایی.

بی بی گل/bibi-gal/ (ا.مر) : موش کور .

بیپا/bipā/ (ص.مر) : سست بنیان .

ت) ←* ؛

بیتّر/bittər/ (ص) : بهتر – مناسب تر .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـتـر /betər/ ؛ ب) ۱. بیـتّر /bittər/ ، ۲.←(اغر) ؛ س) بتّر /bettər/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) بتّر /bəttər/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) بـهتر /behtar/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) بـتر /betar/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بتر /bətar/ ؛ | ک) بی تر /baytar/ ؛

بی تله/bitalə/ (ا.مک) : از روستاهای بندپی بابل .

بیتن/baytən/ (مص) : ۱. گرفتن . ۲. سپوختن . ۳. به هـم آمیختن .

اغر) ۱.←* ، ۲. بهیتن /bahitən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. هایتن /haytən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. هییتن /hatən/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ن) ۱.←(با) ، ۲. هایتن /hāytan/ ؛ ع) بیتن /baytan/ ؛ ت) ۱. گیتن /gitən/ ، ۲. هیتن /həytən/ ؛ اشر) ۱. بگیتن /baytan/ ، ۲. بـهیتن /bahitən/ ؛ | ک) بگتیـن /bagitan/ ؛ پ) گریفتن /griftan/ ؛

بیته-بنه/bitə-bənə/ (ا.مص) : ۱. بـالا و پـایین کـردن . ۲. سوزش و درد اعضـای بـدن – گزگز کـردن – نوعـی احساس درد . **نک** : بلنگ بنه .

ق) ←* ؛ع) پلنگ پلنگ /palang - palang/ ؛ ت) ولنـگ ولنگ /valang - valang/ ؛

بیته ناخون/baytə-nāxun/ (ص.مر) : **نک** : بینگوته نخون .

اغر) بینگوته – نخـون /bingutə-naxun/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) بنگتـه–نـاخون /bengetə-nāxun/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) بگیته ناخون /bagitə-nāxun/ ؛

بی – تیم/bitim/ (ص.مر) : بی‌دانه– بدون تخم – میـوه‌ی بدون هسته . **نک** : بی دونه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بـی دلـه /bidələ/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛

بیج/bij/ (ا) : ۱. لپ۲. داخل دهان .

اغر) بلغ /bəlq/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

بیجار/bijār/ (ا) : زمین شالی . **نک** : بینج زمین .

ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بی جان/bijān/ (ص.مر) : ۱. بی جان . ۲. صاف – روشن . **نک** : بی روت .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بـی – جـن /bi-jon/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بیج-بجی/bij-bəji/ (ص.مر) : ۱. چشـم تراخمـی . ۲. ریـز چشم .

اغر) ۱.←* ، ۲. بـج–بجـی–چشـم /bej-bəji-česm/ ؛ ب) بیج بیجی /bij - biji/ ؛ س) ←* ؛ ق) بج –بجی /baj-baji/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. بج–بجی–چش /bəj-beji-čes/ ؛ آ) بـج–بجی /bej-beji/ ؛

بیج-بیئن/bij- bayən/ (مص.مر) : مور مور شدن بـدن، گز گز کردن .

ع) بیج–بیج–هـاکردن /bij-bij - hākordan/ ؛ ت) بیـج–بیج– هکردن /bij-bij- hakərdən/ ؛ اشر) بریج–بریج /berij- berij/ ؛ |ک) ←(ت) ؛

بیج-بیج/bij-bij/ (ا.مر/ا.مـص) : ۱. غذایـی اسـت تـوام بـا گوشت چرخ کرده و سـرخ شـده و تخـم مـرغ . ۲. در کتول و عبّاس آباد به معنی : مورمور شدن بدن و موی وزوزی . ۳. خورشتی از بادمجان سـرخ شـده بـا تخـم مرغ.

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) جیج – بیج /jij-bij/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) بیج بیج /bij bij/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بیج–بیجی /bəj-bəji/ ؛ |ک) بیج–بی جا /bij-bijā/ ؛

بیـج-بیجـی-چـش/bij-biji-čes/ (ص.مـر) : فـردی کـه چشم‌های کوچک و ریز دارد – چشم جمع شده .

اغر) ۱.←* ، ۲. بج–بجی–چش /bəj-bəji-čes/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) بج بجـی چـش /bəj bəji čəs/ ؛ ن) بـج–بجی–چش /bəj-bəji-čes/ ؛

بیج بیجی می/bij - biji - mi/ (ص.مـر) : مـو وزوزی – کسی که موی مجعد دارد .

ب) پیج پیجی می /pij-piji-mi/ ؛ آ) ←* ؛ع) ججلیس

می /jejelise - mi/ ؛ ت) وزوزی مو /vəz vəzimu/ ؛ ک)
فیرفیری مو /fir-firi-mu/ ؛

بیجدنو/bijdəno/ (ا.مک) : روستایی از کوهستان غرب کلاردشت .

بیجده/bijdeh/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلارستاق چالوس .

بیجده/bij də/ (ا.مک) : نام دهکده ای درشهرستان نوشهر.

بیجده - نو/bijdə-no/ : نام منطقه ای است .
پ) بلند /buland/ ؛

بینجسّونک/binjessunək/ (ا.مک) : از روستاهای شهرستان قائم شهر.

بی جم و جاق/bi-jemo-jāq/ (ص.مر) : ساکت - خاموش امّا هوشیار .
اغر) ۱. بی سک و سو /bi - səko-su/ ، ۲. بی - چک - چمر /bičək-čəmə/ ؛ آ) بی جم وجتی /bijəmo jəq/ ؛ ع) ←* ؛ ت) بی جق وق /bijəqəvəq/ ؛

بیجن/bijen/ (ص) : ۱. کسی که صورت پف کرده و متورّم دارد . ۲. سست و فاقد نیروی طبیعی در بدن .
ن) ←* ؛ع) ←* ؛

بیج ناجی/bij-nāji/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی شهرستان بابل .

بیجند - اُ/bijend-o/ (ا.مک) : روستایی از دهستان غرب نوشهر .

بی - جول/bijul/ : **نک** : بجل .

بیجول بازی/bijul bāzi/ :
از انواع بازی های بومی . بیجول بازی یا شاوزیر بازی از جمله بازی های رایج در بسیاری از نواحی ایران است که در مازندران نیز با اشکالی ویژه به اجرا در می آمده است . در این بازی بین شش تا بیست نفر اجرای نقش می نمایند . این بازی آمیزه ای از بازی به مفهوم مطلق، پانتومیم، نمایش و موسیقی است . بیجول بازی از قدیمی ترین انواع بازی های مازندرانی و در عین حال کاملترین آن‌هاست .
نک : شاوزیر بازی .

بیجه/bijə/ (ا) : ۱. بهره - سود - درآمد . ۲. اجاره بها .
نک : برجه .
اغر) بریجه /barijə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) برجه /barejə/ ؛ ت) بهرجه /bahrəjə/ ؛ اشر) ←* ؛

بیجی - کلا/biji-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان جلال ازرک جنوبی بابل .

بیچاس - پله/bičās-pələ/ (ا.مر) : کته‌ی سرد .
ب) بچا پلا /bəča-pəlā/ ؛ س) بچ-پلا /bəč-pəlā/ ؛ ق) ۱.←(س) ، ۲. بچا-پلا /bəčā-pəlā/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) بچا-پلا /bačā-pəlā/ ؛ع) چاپلا /čāpelā/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) چاپلا /čāpəlā/ ؛ ک) بیچاسته پلا /bičāstə-pelā/ ؛

بی-چشم-رو/bi-češme-ru/ (ص.مر) : ۱. چشم دریده . ۲. کنایه از: آدم بی‌حیا . **نک** : چش پاره - چش خیره .
اغر) ۱.←* ، ۲. بشوشته-چش /bašuštə-češ/ ؛ ق) ←* ؛ آ) بی چش رو /bičəšəru/ ؛ع) ←* ؛ ت) بشکاته چشم /bəskātəčošm/ ؛ ک) بی چشم رو /bi - češme-ru/ ؛

بی چک چمر/bičəko-čəmər/ (ص.مر) : ۱. بی سروصدا . . **نک** : پرس ندائن .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بی جغ چمر /bijəq-čəmər/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بی چمر /bičəmər/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱.←* ، ۲.←(آ) ؛ ت) بی صدا سمر /bisədā səmər/ ؛ ک) بی - چک و چونه /bičako-čovnə/

بی چک وچو/bičakoču/ (ص.مر) : ساکت و دل مرده .
نک : بی سک و سو .
اغر) بی چک چمر /bičəkčəmər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

بی چم/bičam/ (ص/ا.مص) : ۱. غیر معمول . ۲. عادت نداشتن . ۳. در تنگنا قرار گرفتن . **نک** : بچم .
اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. به چم /bečam/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. چتین /čatin/ ؛ اشر) ←* ؛ ک) ←* ؛

بی چم دکتن/bičam-dakətən/ (مص.مر) : ۱. به دام افتادن . ۲. نامتعادل قرار گرفتن ، در وضعیت دشواری

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

گرفتار شدن . **نک** : چم دکتن .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ | *گ)* بی چم دکتن /bičam-dakatan/ ؛

بی چمر/bičəmər/ (ص.مر) : بی صدا - خاموش .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛

بی چنگ پر/bičangpar/ (مص.مر) : ۱. کنایه از: آدم بی دست و پا . ۲. آدم عوضی . **نک** : چنگ چلی .

اغر) ۱.←** ، ۲. بی چنگ و پر /bi-čango-par/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *ن)* بی چنگ و پر /bičangopar/ ؛ *ع)* ←(ن) ؛ *ت)* ۱.←** ، ۲.←(ن) ؛ | *گ)* بی چیک و پر /biciko-špar/

بی حال/bihāl/ (ص) : ۱. بی‌جان . ۲. ضعیف و ناتوان . **نک** : بی ردت .

اغر) ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ | *گ)* ←** ؛

بیخ/bix/ (ا) : ۱. گردنه‌ی کیسه وجای گره زدن . ۲. زیر .

اغر) ۱. بن /bən/ ، ۲. بخ /bex/ ؛ *ب)* ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ *ت)* بن /bən/ ؛ *اشر)* ←** ؛ | *گ)* ←** ؛

بی خاد/bixād/ (ص) : بی‌خود - بیهوده - عبث . **نک** : بخد .

اغر) ←** ؛ *ب)* ۱.←** ، ۲. به خادی /bexādi/ ؛ *س)* ۱.←** ، ۲. بیخد /bixod/ ؛ *ق)* بی خد /bixəd/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ۱.←(ق) ، ۲. بخد /bexəd/ ؛ *ن)* ←(ق) ؛ *ع)* بی خد /bixod/ ؛ *قص)* ←(ع) ؛ *ت)* ←(ع) ؛ *اشر)* بخئد /bixoəd/ ؛ | *گ)* بی خود /bixud/ ؛

بی خد/bixod/ (ص) : بی خود - عبث . **نک** : بخد .

بی خو/bi-xu/ (ص) : بی خواب .

ب) ←** ؛ *ع)* بی خو /bixo/ ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* بی خو /bixow/ ؛ | *گ)* بی خو /bi-xow/ ؛ *پ)* آخو /āxu/ ؛

بیخودی خاش/bixudi-xāš/ (ص.مر) : هرزه گرد-ول گرد . کنایه از : الکی خوش

اغر) ←** ؛ *ب)* بخادی خاش /be-xādi-xāš/ ؛ *س)* ←** ؛ *ت)* ویل /veyl/ ؛

بی خور/bixavər/ (ص) : بی خبر - ناآگاه - ناگهانی .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* بی خور /bixavar/ ؛ *ع)* ←(ن) ؛ *قص)* ←(ن) ؛ *ت)* ناخبرکه /nāxabərke/ ؛ *اشر)* بی خور /bixəvar/ ؛ | *گ)* بی خبر /bixabar/ ؛

بی خون/bixun/ (ش.ج) : نوعی نفرین که بیشتر برای حیوانات و اشیاء به کار رود .

اغر) بی خون بوی /bixun-bavi/ ؛ *ب)* ۱.←** ، ۲. بخند /bexond/ ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ۱.←** ، ۲. بی خون بیی /bixunbai/ ؛ *با)* ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ *آ)* ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ *ن)* ←** ؛ *اشر)* ←** ؛

بید/bid/ (ا) : ۱. ترانه‌هایی که با دوبیتی خوانده شود . ۲. شعر بیت خوانی که به آن بیدخوانی هم گفته می‌شود . نک :بید خوانی

اغر) ۱.←** ، ۲. بت /bet/ ؛ *ب)* ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ *ق)* بت /bet/ ؛ *اشر)* ←** ؛

بید آباد/bid ābād/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی شهرستان بابل .

بیدار/baydār/ (ا) : نام سگ .

ب) ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *آ)* بیدار /bidār/ ؛

بیدار/bidār/ (ص) : بیدار - آگاه - متوجّه- بهوش آمده . **نک** : آجیر - بدار .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ۱.←** ، ۲. بیشار /bišār/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *ع)* ←** ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* ←** ؛ | *گ)* ←** ؛

بیدار - بئن/bidār-bean/ (مص.مر) : ۱. ایستادن . ۲. بلند شدن . ۳. بیدار شدن . **نک** : بهوشت .

اغر) بیدار - بویین /bidār-baviyən/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *ع)* بیداربیین /bidar-babeyan/ ؛ *ت)* ←** ؛ | *گ)* بیدار ابون /bidarabon/ ؛

بیدار - بوئن/bidārboən/ (مص.مر) : ۱. متوجّه شدن . ۲.هوشیارشدن. ۳. به‌هوش آمدن . **نک** : آجیر بویین .

ب) بیدار - بویین /bidār-baviyən/ ؛ *ق)* ۱. بیشار- بیین /bišār-bayyən/ ، ۲.ویشار-بیین /višār-bayyən/ ؛ *با)* ←(ق) ؛

آوانوشت : (آ = a) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

آ) ویشار بیین /višār-baiyan/ ؛ ع) بیداربین - /bidār-beyan/ ؛ ت) بیداربئن /bidār-baan/ ؛ | گ) بیدارابون /bidarabuan/ ؛

بیدار کاردن/bidār - kārdən/ (مص.مر) : بیدار کردن- بهوش آوردن - هوشیار ساختن . **نک** : پس یاردن .

اغر) ←* ؛ ب) بیدار - هکاردن /bidār-həkārdən/ ؛ ع) بیدارهاکردن /bidār-hākordan/ ؛ قص) بیدارهاکردن /bidār-hākerdan/ ؛ ت) بیدارهکردن /bidār - hakərdən/ ؛ | گ) بیدار گودن /bidaru-gudan/ ؛

بیدار هکاردن/bidār-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. بیدار کردن . ۲. سرپا کردن . **نک** : پیاشتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ع) بیدارهاکردن /bidār-hākordan/ ؛

بید برگی/bid bargi/ (ا.مر) : نوعی نان بومی است .

س) ←* ؛

بیدبزه/bid-bazə/ (ص.مف) : ۱. سن زده . ۲. کرم زده .

اغر) ۱.←* ، ۲. وشابزه /vəšā-bazə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ۱. ←*، ۲. شاش /šāš/ ؛ اشر) ←(ت) ؛ |گ) بیدبزا /bid - bazā/ ؛

بیدتبری/bid-tabəri/ (ا.مر) : ۱. از انواع درختان بید بومی مازندران . ۲. بید مشک .

اغر) بزمشک /bəz məšk/ ؛ ع) بیدمشک /bidə-mešk/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بید – خوانی/bid-xāni/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. بیت خوانی . ۲. خواندن برخی مقامات آوازی را در منطقه‌ی استرآباد و علی آباد کتول ، بید خوانی گویند . نک : بیت خوانی ظاهرا این نام گذاری بر گرفته از بیت خوانی‌خراسان است . ۳. آوازی که به عنوان پیش درآمد سینه زنی خوانده شود .

بید درّه/bid-darrə/ (ا.مر) : نام مکانی در سوادکوه .

با) ←* ؛

بی در بلا/bidar – bəlā/ (ص.مر) : آواره- کنایه از : آلاخون و الاخون .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) بی سرابخون /bisarenjon/ ؛ آ) ←* ؛ ع) بی درکجا /bidar-kojā/ ؛ ت) دربدر /darbədar/ ؛ |گ) سفیل /safil/ ؛

بی دسّ پا/bi – dassə-pā/ (ص.مر) : کنایه از آدم بی دست و پا و ناتوان از انجام امور . **نک** : چنگ چلخ .

اغر) بی دست و پا /bi - dasto -pā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بی دسه پا /bidasə pā/ ؛ |گ) ←* ؛

بیدسّن/bidesson/ (ا.مر) : جایی که درخت بید درآن جا به فراوانی روییده باشد .

قص) ←* ؛

بیدستون/bidəstun/ (ص.مر) : باغ بید- محل رویش بید به صورت انبوه. **نک** : بیدسن .

(اغر) بیدستان /bidəstān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

بیدق/bəydəq/ (ا) : پرچم – درفش .

اغر) ۱.←* ، ۲. بدق /bedəq/ ؛ ب) بدق /bedəq/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) بیدق /bidoq/ ؛ با) ←(ق) ؛ ع) بیدق /baidaq/ ؛ قص) بدق /bədaq/ ؛ ت) بیدق /beydaq/ ؛ اشر) بیدق /bidaq/ ؛ |گ) بیدق /bāyduq/ ؛

بی دله/bidələ/ (ص) : توخالی – پوک .

اغر) ۱.←* ، ۲. بور /bur/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) بی دله /bi-delə/ ؛

بی دم/bidəm/ (ا) : ۱. نوعی برنج خزری . ۲. بی دم . ۳. به کلیّه‌ی برنج هایی گفته شود که درحالت شلتوک فاقد زائده تیغ مانند انتهایی هستند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) بی داز /bi - dāz/ ؛ ت) ۱. بی دم /bi dom/ ، ۲. بی دازه /bi dāzə/ ؛ |گ) بی دوم /bi - dum/ ؛

بی دم درخاد/bidam-dar-xād/ (ص) : آرام – ساکت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ع) دم دخت /dam-daxot/ ؛ ت) بی دم دخت /bi dam daxot/ ؛ |گ) تام تیم بزا /tam - tim - baza/ ؛

بید مشک/bidmešk/ (ا.مر) : یکی از گونه‌های بید . **نک** :

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

بام شی فک .
اغر) ←* ؛ آ) بیدمشک /bidə mešk/ ؛ ع) بید مشک /bide mešk/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ |ک) ←* ؛

بی دنـدون ورگ/bi dəndun - vərg/ (ص.مـر) : ۱. آدم طمّاع و حریص . ۲. کسی که دندانش ریخته باشد . ۳. کنایه از : آدمی که خوی و خصلت درنـدگی داشـته ، ولی توان و قدرت مردم آزاری ندارد .
اغر) ←* ؛ ب) ۱. بی دنـدون ورگ /bidandun-vərg/ ، ۲. بـی دانـدان وک /bidandn- vak/ ؛ س) بـی دنـدون وک /bidandun - vak/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) بـی دنّـون وگ /bidannune-vag/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) بـی دنـــن ورگ /bi - dannen -verg/ ؛ قص) پـیرورک /pire-verg/ ؛ ت) بـی دندان /bidəndān/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

بی دندون وگ/bidandun-vag/ (ص.مر) : ۱. کســی کـه دندان ندارد . ۲. کنایه از: آدم بی ریخت .
ب) ← ؛ س) ←* ؛

بی دنّن‌ـشـال/bidannon-šāl/ (ص.مـر) : ۱. آدم طمّـاع و حریص . ۲. کسی که دندانش ریخته باشد . نک : بـی دندون ورگ .
ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

بی دنّون/bidannun/ : کسی که دندان نداشته باشد . نک : پک دنّون .
اغر) بی دندان /bidəndān/ ؛ ب) بی دندون /bidandun/ ؛ ن) بی دنّن /bidannən/ ؛ ع) بی دنن /bi - dannon/ ؛ ت) بی دندان /bidendān/ ؛

بی دونه/bidunə/ (ص) : ۱. بی دانـه- بـی تخـم - بـدون هسته . ۲. در اصطلاح به انـواع میـوه هـای مرغـوب گویند .
اغر) ۱. بی دانه /bi - dānə/ ، ۲. بی تیم /bi - tim/ ؛ ب) ۱. به دنه /be - donə/ ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بی دنـــه /bi - donə/ ؛ ت) بی دانه /bi - donə/ ؛ |ک) ←* ؛

بیر/bir/ (ا) : خاکستر داغ .
ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) بور /bur/ ؛ |ک) توی تیر /toei - toeri/ ؛

بیر/bayr/ (ف.امر) : بگیر . نک : بهیر و بییر .
اغر) ۱.←* ، ۲. بـی /bay/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ع) ۱.←* ، ۲. بی /bay/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. بـی /bey/ ؛ اشر) ←* ؛ |ک) بگیر /bagir/ ؛

بیرابیر/birābir/ (ص.مر) : سره سره - برابر .
با) ←* ؛ ن) ←* ؛

بیر بور/beyər-bur/ (ا.مـص) : ۱. رفـت و آمـد کـردن . ۲. بردن و آوردن و حمل مکّرر اشیاء . نک : بردن بموئن .
با) ←* ؛ قص) برو - بور /beru - bur/ ؛

بیرز/biraz/ (ص) : کنـف . گیاه کنـف کـه از آن گونـی، طناب و تور سازند.
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ |ک) دس کتره /das-katrə/ ؛

بی رزم/birazəm/ (ص.مر) : بی حال - سست .
با) ←* ؛

بی رگ/birag/ (ش.ج) : نوعی ناسزا - بی‌غـیرت . نـک : بغرت .
اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

بیرگا/birga/ : دیرگاه .
ب) در /der/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ک) ؛ ت) در /der/ ؛ |ک) بی وقت /bi-vaxt/ ؛

بـی رو/biru/ (ص) : ۱. بی‌جـان . ۲. صـاف - روشـن . ۳. خجالتی و کم رو .
اغر) ۱. بی جان /bijān/ ، ۲. بی حـال /bihāl/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←* ؛ ت) کم رو /kam ru/ ؛ اشر) ←* ؛

بی روت/birut/ (ص) : ۱. بی جان . ۲. صاف - روشن . ۳. کنایه از: هوای ابری و بهم خورده .
اغر) ۱. بی جان /bijān/ ، ۲. بی حال /bihāl/ ؛ ب) بـی رو /biru/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ اشر) ←(ب) ؛

بیره بیر/bire-bir/ (ص.مر) : مبادله‌ی سره به سره .

ب) ←* ؛

بیرون روی/birun - ravi/ (ا.مص) : اسهال – شکم روی .
نک : اشکم شویی .

اغر) بریــم روی /bərim-rəvi/ ؛ ب) بریــم شــویی /bərim-šuyi/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ۱.←* ، ۲. شــکم روش /šekam -raeš/ ؛

بـیری/bəyri/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان بـیرون بشـــم کلاردشت، عبّاس آباد

بیز/biz/ (ا) : اخم . **نک** : پوک .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *بــا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ *اشر)* غیز /qiz/ ؛

بیزاخمی/bizaxmi/ (ص.مر) : بدخویــی – اخــم و تخــم .
نک : بیز – بغن .

ب) ←* ؛

بیزار/bizār/ (ص) : بیزار – متنفّر . **نک** : بزیار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ *با)* ←* ؛ع) بزیار /bezyār/ ؛ *قـص)* ←* ؛ ت) بیزیار /biz yār/ ؛ *اشر)* ←* ؛ آک) ←* ؛

بیزبزو/biz-bazo/ (ص.مف) : اخم کرده– اخمو . **نک** : بــق بزه .

ب) بیز – بزه /biz- bazə/ ؛ ق) ←* ؛ *قص)* بوز بـزو /buz bazu/ ؛

بیزت/bizet/ : ۱. ناسزا – توهین .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ع) بی غرت /by - ezzat/ ؛

بیزکی/bizki/ (ص.نس) : اخمو – ترش رو .

اغر) بقن (بغــن) /boqən/ ؛ ق) بــیزن /bizən/ ؛ *آ)* ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛

بـیزکی/bizki/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان گیل‌خــواران شهرستان قائم‌شهر .

بیزن/bizən/ (ص) : اخمو . **نک** : بغن .

ب) بیزن /bizən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛

بیزهاکردن/biz hākərdan/ (مص.مر) : ۱. اخــم کــردن . ۲. روی ترش کردن .

آ) ←* ؛

بیس/bis/ (ص.ش) : عدد بیست .

اغر) ۱.←* ، ۲. بیســت /bist/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ *قص)* بیست /bist/ ؛ ت) ←* ؛ *اشـر)* ←* ؛ آک) بیــس /bais/ ؛ پ) بیست /bist/ ؛

بیش–محلّه/biš-məhallə/ (ا.مک) : از توابع دهستان دابوی جنوبی ، بخش مرکزی آمل .

بی صاحاب بیی/bi-sāb-baəi/ (ش.ج) : در مقام نفریــن : چیزی که بلاتکلیف باشد – بی صاحب .

اغر) ۱.←* ، ۲. بی ساب بوی /bi sāb bavi/ ؛ س) ←* ؛

بیستا/bistā/ (ص) : ۱. ساکت – بی‌صدا . ۲. بایست . **نـک** : بس .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بســتا /bestā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* بی ســدا /bisədā/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ ن) ←*(با)* ؛ع) ۱. بی سدا /bisedā/ ، ۲. بــس / bes/ ؛ ت) ۱.←(ع) ، ۲. بــس /bes/ ؛ *اشر)* ۱.←(ع) ، ۲.←* ؛ آک) بیستا /biystā/ ؛

بیستارد/bistārd/ (ف) : ایستاد .

ع) بسّـا /bessā/ ؛ ت) بسّــه /bessa/ ؛ *اشـر)* ←* ؛ آک) بیسا /biysā/ ؛

بیستانبی/bistānbi/ (ا) : **نک** : دست انبو .

ب) ۱.←* ، ۲. بیستاونی / bistavəni/ ؛ع) دس لامو /das-lāmu/ ؛ ت) دس لمبــو /das ləm bu/ ؛ آک) دس لیمبــو /bas-limbu/ ؛

بیستایی/bistāei/ (ا) : **۱.** سکوت – در سکوت مطلق .

اغر) ←* ؛ *با)* ←* ؛

بیستون/bistun/ (ا) : ملـک بیســتون از فرمـان روایـان زیـاری تبرستان که مدت نه سال برگرگان و بخشــی از از تبرســتان فرمان راند (۳۵۷ تا ۳۶۶ ه–ق) .

بی سر/bisar/ (ص) : ۱. بدون سر پوش . ۲. بــی کلّـه . ۳. روستایی از دهستان گلیجان قشلاقی تنکابن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *بــا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ *قــص)* ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. بی کله /bi kallə/ ؛ آک) ←* ؛

بی سر – بجار/bisar-bejār/ (ص.مر) : بی سرپرست . **نک**

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی .

: بی سر مجارش .

اغر) بی – بائس /bibāes/ ؛ ب) بـه سـر فجـار /be-sar -fəjār/ ؛ ق) ←* ؛ع) بی ساهاب /bi - sāhāb/ ؛ ت) بـی سحب /bisahab/ ؛ آک) بی لاوارس /bila-vāras/ ؛

بی سرپنا/bi-sar-pənā/ (ص.مر) : ۱. بی سرپرسـت . ۲. آلا خون و الاخون – فاقد خانه و سرپنـاه . ۳. بـرّه‌ی بـی مادر . **نک** : بی سرمجارش .

اغر) ۱.←* ، ۲. به سر پنا /be sar - pənā/ ؛ ب) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) بی سرپنا /bi-sar-panā/ ؛ ت) بـی سـر – پنـا /bi - sar - panā/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←(ت) ؛

بی سرپوش/bi - sar-puš/ (ص.مر) : ۱. افسار گسیخته . ۲. بی بندوبار . **نک** : افسار با سس .

اغر) ۱. بی – اُسار /bi-osār/ ، ۲. بی سر توره /bi-sar - ture/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آک) ژولیک /zolik/ ؛

بی سرتکیه/bisar-takiye/ (ا.صر) : ۱. تکیه هایی کـه نپـار داشته و به طور معمول در بهار و تابستان مورد استفاده قرار می‌گیرند . ۲. نـام تکیـه ای قدیمـی و مشـهور در بابل . ۳. از محلّه‌های قدیمی بابل . نک: نپار– نفار.

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

بی سر دم/bi - sar - dəm/ (ص.مـر) : ۱. بـی سـرو پـا . ۲. انسان بی ارزش و فـاقد معیارهـای اخلاقـی و مـنزلت های اجتماعی .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. ب سرو دم /besarodəm/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) بـــی سروته /bisaro-tah/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بـی سـردم /bisar-dom/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) بی سرو دوم /bi-saro-dum/ ؛

بی سر مجارش/bisar-məjārəš/ (ص.مر) : بی سرپرست .

اغر) ۱. بی بائس /bibāes/ ، ۲. ی سرپنا /bi - sar - pənā/ ؛ ب) به سرفجارش /be - sar - fəjārəš/ ؛ ق) بی سـر بجـار /bi sar - bejār/ ؛

بیس کتی/bis-kəti/ (ا.مـک) : از روسـتاهای بنـدپـی شهرستان بابل .

بی سک و سو/bi - səko - su/ (ص.مر) : ۱. ساکت و دل مرده . ۲. بی سرو صدا . **نک** : بی چک چمر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) بی سـک سو /bisəkəsu/ ؛ آ) ۱.←(با) ، ۲. بی سکّ سـو /bi-səkkə-su/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. بـی سـک سـو /bisəkəsu/ ؛ آک) بی سروصدا /bisaro-sada/ ؛

بیسّه -شش-عَیدِما/bisse-šeš-e-ayde-mā/ :

بومیان مازندران روز بیست و ششـم (عیدمـا) یـا نـوروز مـاه باسـتانی را طبـق افسـانه‌ها و سـنّت نیاکـان روز دسـتگیری ضحاک ماردوش می داننـد . ایـن روز خـاص را هـر سـاله بسیار گرامی داشته شادی‌ها می‌کنند. در گذشـته بـه هنـگام غروب بیسـت و پنجـم عیدمـا شـاخه‌های کوتـاهی را تهیّـه می‌کردند و یک سر آن را با پـارچـه‌هایی بسـته و بـه نفـت آغشته می کردند و شب هنگام در دور خانه‌ها می کاشـتند و روشن می‌کردند که منظره‌ی زیبای گرامـی داشـت آتـش و جشن روشنایی بستان بوده است.

بیش/bəyš/ (ف.امر) : ببین .

ت) ←* ؛

بیشار/bišār/ (ص) : بیدار . **نک** : بدار .

اغـر) ۱. بیـدار /bidār/ ، ۲. بـدار /bedār/ ؛ ب) ۱.←(اغـر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. بیدار /bidār/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. ویشار /visār/ ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲. ویشار /visār/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(بـا) ؛ع) بیـدار /bidār/ ؛ قص) بیـدار /bidār/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بیشتن/beyəštən/ (مص) : ۱. گذاشـتن . ۲. فـرو کـردن در چیزی . ۳. نزدیکی کردن و سپوختن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بییشـــتن /biyəštən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بیشتن /bištən/ ؛ ق) ۱. بشتن /beštən/ ، ۲. اشتن /eštən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) بشـــتن /beštan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ←(آ) ؛ قـص) بیشـــتن /biyeštan/ ؛ ت) اشـــتن /eštən/ ؛ آک) فوقاستن /fuqastan/ ؛

بیشته واش/bištə vāš/ (ا.مر) : ۱. نوعی خورشت مازندرانی . ۲. نوعی سبزی . **نک** : بزواش .

ن) ←* ؛

بیشتی/bišti/ : ته دیگ – برنج نیم سوخته‌ی زیـر دیـگ . **نک** : پلابنه .بشتی . رندی.

ب) رنـدی /randi/ ؛ بـا) بشـتی /bəšti/ ؛ع) ←* ؛ ت)
←* ؛

بیشک/bišək/ (ا) : نانی با آرد برنج که به صورت حلقوی است .

ق) ←* ؛

بیشل/bišal/ (ا) : نام علف زاری است در یوش .

بیشل/bišel/ (ا.مک) : ۱. جلگه ای در مسیر راه «پیش اوز» که طوایف «اوزیج» (ساکن و اهل اوز) و «یوشیج» (اهالی یوش) در آن جا برای خوراک زمستانیِ گوسفندان خود علف تهیه کنند .۲. نام مرتعی دریوش .

بی شلوار موس/bi-šəlvār-mus/ (ص.مر) : ۱. کون برهنه . ۲. کنایه از: آدم وقیح و بی اعتنا به موازین اخلاق و قراردادهای اجتماعی . ۳. به فردی که شلوار کوتاه بر تن کرده باشد نیز گویند .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) همالی موس /homāli - mus/ ؛ ت) شلوار بکنس /selvar bakənəs/ ؛ آک) تومون بکنده /tumon - bakandə/ ؛

بیشه مال/bišə-māl/ (ص.مر) : رفتنی – مردنی .

ت) ←* ؛

بیش-محلّه/biš-məhallə/ (ا.مک) : از توابع دهستان دابوی جنوبی ، بخش مرکزی آمل .

بیشه/bišə/ (ص) : جنگل – جنگل انبوه و پر درخت . نک : ویشه

اغر) ۱.←* ، ۲. پدیار /ped-yār/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. ویشه /višə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

بیشه/bišə/ (ا.مک) : از روستاهای شهرستان قائم شهر .

ق) ویشه /višə/ ؛

بیشه – بند/bišə-band/ (ا.مک) : از روستاهای چهاردانگه ی شهریاری بهشهر .

بیشه – بنه/bišə-bəne/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان چهار دانگه شهریاری بهشهر . ۲. روستایی از دهستان عشرستاق بهشهر .

بیشه – سر/bišə-sar/ (ا.مک) : ۱. از روستاهای میان دو رود ساری . ۲. منطقه‌ای جنگلی در قائم شهر که شامل چند پارچه آبادی است که مهمترین آن‌ها قادی کلا و آهنگر کلاست . ۳. از دهات بابلسر . ۴. از توابع دهستان بیشه‌ی بابل .

بیشه سرچو کلا/bišə-sar-ču-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان دو رود ساری .

بیشه کل (ا.مک) : از دهستان هرازپی شهرستان آمل .

بیشه کلا/bišə-kəlā/ (ا.مک) : از روستاهای هراز پی آمل و بندرج ساری .

بیشه مله/bišəmalə/ (ا.مک) : از روستاهای هرازپی و دابوی جنوبی آمل .

بی غار/biqār/ (ا.مص) : بیگاری–کار بی مزد و رایگان .

اغر) ۱.←* ، ۲. بی غاری /biqāri/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) بی غاری /biqari/ ؛

بیغاری/biqāri/ (ا.مص) : بیگاری–کار بدون مزد که انجام آن غالباً با اجبار و تحمیل صورت پذیرفته است .

ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بی غج/beqaj/ (ص) : ۱. صاف – روشن – زلال . ۲. بی غرض و مرض

س) ←* ؛

بیغن/biqen/ (ص) : نوزادی که موقع سرگرم کردن و به بازی گرفتن اصلاً نخندد یا خیلی دیر بخندد .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

بی غنج/bi - qanj/ (ص) : ۱. سالم . ۲. حیوان سالم . ۳. غذایی که برای بیمار بی ضرر باشد .

اغر) ←* ؛ س) بی غج /bi - qaj/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←(س) ؛

بی قراری/bi-qərāri/ (ا.مص) : بی‌تابی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) بی قرار /bi - qərār/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) ←* ؛

بیک/bik/ : ۱. نوک منقار . ۲. دندان گراز . ۳. گردوی دراز و لاغر . **نک** : دنَیک .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) ۱.←* ، ۲. بیـگ /big/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) دنـــکّ /dennek/ ؛ ت) دنـــدک /dondok/ ؛ آک) ۱. بیوک /biuk/ ، ۲. بوک /buk/ ؛

بی کار آیش/bikār-āyəš/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران قائم‌شهر .

بیک - بیک/bik - bik/ (ا.صو/ص) : ۱. از اصوات، (صدای جوجه‌ی پرندگان در شب) . ۲. صدای آرام . ۳. صدای مبهم . ۴. ساکت .

اغر) ۱.←* ، ۲. بوک بـوک /buk- buk/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. میـــک میـــک /mik-mik/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) ←* ؛ ن) جیـک- جیک /jik-jik/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ آک) ←(ن) ؛

بی کس و بانس/bi-kas-o-bāəs/ (ص.مر) : بی سرپرست .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

بی کلا/bi-kelā/ (ص) : سربرهنه .

کلاه علاوه بر نقش سر پوش داشتن در سر و حفظ آن از سرما و گرما ، یکی از نمادهای بارز مردانگی و تمایز آشکار مرد با زن و وجه تفاوت با مردهای معمولی بوده است. برهنه داشتن سر و ظاهر شدن بی‌کلاه در مجامع نوعی تحقیر به خود و خروج از دایره‌ی مردی و مردانگی به حساب می‌آمد.

بیکـن/bikən/ (ا) : ۱. پـوزه بلنـد . ۲. آدمـی کـه پـوزه‌ی غیرعادی و نامتناسب و جلو آمده داشته باشد .

ع) بکن /boken/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بیکی/biki/ (ا) : چنگ گرگ - چنگال گرگ .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) ورگ چنگ /verge-čang/ ؛ ت) ورگ چنگ /vərgə-čəng/ ؛

بی کینـگ - مـون/bi-king-mun/ (ص.مـر) : مجـازاً بـه معنای : بی‌حیا - بی‌آزرم - بی آبرو . نک : بت شلوار .

اغر) شـلوار بکندیّــه /šəlvār-bakəndiyə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. بی کنگ شلوار /bi-kəngəšəlvār/ ؛ ع) بی کینن /bi-kinon/ ؛

بی گمان/bi-gəmān/ (ق) : ۱. یک‌بـاره . ۲. نـاگـهانی . ۳. بی خبر . نک : انوایی .

اغر) ←* ؛ ب) ناگمونی / nāgemoni/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بـی گمـون /bi-gəmun/ ؛ با) بـی گمـون /bi-gamun/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) بی گمن /bi - gomon/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بی گمون/bigəmun/ (ق) : نک : انوایی . بی‌گمان

اغر) بی گمان /bi-gəmān/ ؛ ب) ←* ؛ ع) بی گمن /bi - gomon/ ؛ ت) ←(ع) ؛

بیل/biyəl/ (ف.امر) : ۱. بگذار - فرار بده - بنه . ۲. اجـازه بده . ۳. کنایه از: سپوختن و فرو کردن . نـک : بـهل - بدار .

اغر) ۱.←* ، س) ←* ؛ بـی یـل /biyəl/ ؛ ب) ۱. بیـل /beyəl/ ، ۲.←* ؛ ع) ۱. بل /bel/ ، ۲. بنیـن /banin/ ؛ ت) ۱. بل / bel/ ، ۲. بیل /biyal/ ؛

بیل/beyəl/ (ف.امر) : بگذار-بنه . نک : بدار .

اغر) ۱.←* ، ۲. بییـل /biyəl/ ؛ ب) ←* ؛ ع) بـل-بنیـن /bel-banin/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) ۱. بـل /bel/ ، ۲. بیـل /biyel/؛

بیلار/bilār/ (ا) : از خاندآن‌های قدیم در روستای نـاندل از دلارستاق آمل .

بیلانگ/bilāng/ (ص) : ۱. بزرگ . ۲. درشت .

آک) پیلّه /pillə/ ؛

بی لجون/bilajun/ (ص) : ۱. افسار گسیخته . ۲. بـی بنـد بار . نک : افسار باسس .

اغر) ۱. بی - اُسار /bi-osār/ ، ۲. بی سرتوره /bi - sar- turə/ ؛ ب) به اسار /be-osār/ ؛ ع) بی گتّر متر /bi-gattar-mətar/ ؛ ت) بی گتّر /bi gattar/ ؛

بـی لشـت لاغـوم/bi-lašte-lāqum/ (ص.مـر) : ۱. افسـار گسیخته . ۲. بی بند و بار . نک : افسار با سس .

ق) ←* ؛

بیلک سر (ا.مک) : روستایی در حوزه‌ی شهرستان رامسر .

بی لوت/bilut/ (ص) : ۱. هوای به هم خـورده و ابری . ۲. آدم ژولیده و آشفته وضع . نک : بهلوت .

س) ←* ؛ ع) بلات /belāt/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) بی شون

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

؛ /bi-sun/

بی لـون/bi-lun/ (ا) : ۱. بیـل . ۲. دنـدان گراز . ۳. مقـدار برداشت خاک و گل در یک دهنه‌ی پابیل .

اغر) بل /bəl/ ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) بلم /balm/ ؛ ت) بل /bel/ ؛ آک) بیل /bil/ ؛

بیله/bilə/ (ص) : ۱. بز نر بی شاخ . ۲. گاو بدون شاخ . نک : پل بز .

با) پیل /pil/ ؛ قص) ←* ؛

بیله ماغ/bilə-māq/ (ا.مر) : خورشتی از روغـن، آرد، تخم مرغ و دانه ی انار .

اشر) ←* ؛

بیلی/bili/ (ا) : ۱. آلت تناسلی کودکان ذکـور . ۲. پروانـه . ۳. اردک . نک : بلی .

اغر) بلـی /bəli/ ؛ ب) بلـی /beli/ ؛ ع) بلـی /beli/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بیم/bim/ (ا) : ۱ . آسمان کم ابر . ۲ . رطوبت . ۳. سـرزمین – ملک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛

بی مار/bi-mār/ (ص) : بی‌مادر – یتیم .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ آک) ←* ؛

بی مار – وره/bi -mār-varə/ (ص.مر) : ۱. برّه‌ی بی‌مـادر . ۲. در اصطلاح : آدم بی سرپرست و بی‌کس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بیم بزه شو/bim-bazə-šo/ (ا.مر) : شب تاریک و پُر مه .

بیم بور/biyam-bur/ (ا.مص) : رفت و آمد کردن – آمـد و شد . نک : بردن-بمونن .

اغـر) بـردن بمئـن /bordən-bəmoən/ ؛ ب) ←* ؛ س) بموبورد /bemu-burd/ ؛ با) بیربورد /beyər-bur/ ؛ ع) بشـین بمان /bašeyan-bomān/ ؛ ت) شئن امن /oman – šeən/ ؛

بیمت/biyomet/ (ص.مف) : ۱. عادت کرده- انس گرفتـه . ۲. دست آموز – تعلیم دیده . ۳. این واژه بدواً در مـورد گاوان نر تربیت یافته جهت شـخم در شـالیزار کـاربرد داشته و رفته رفته به صورت مجازی دربـاره اشـخاص نیز استعمال می شد . نک : آمخته .

ع) ←* ؛ ت) بیاموته /biyāmutə/ ؛ آک) ←(ت) ؛

بیـم دره/bim-darə/ (ا.مـک) : نـام محلّـی در خانقـاه‌پـی شهرستان سواد کوه .

بیمسن/bimsən/ (ف.امر) : بیاموز . نک : بمسن .

ب) بمسـن /beməsən/ ؛ س) بیامســـن /biāməsən/ ؛ ق) بمسّن /bəmessan/ ؛ با) بمسن /bəmesən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ ع) بیومج /beyomej/ ؛ ت) بیاموج /biyāmuj/ ؛

بیمسـندیین/biməsəndiyən/ (مـــص) : ۱. ادب کـــردن – تربیت کردن . ۲. تیمار کردن .

ب) ←* ؛ ع) بیوتن /beyometan/ ؛ ت) اموتن /əmutən/ ؛

بیمسه/bimse/ (ا.مر) : سیب زمینی ریز .

ق) ←* ؛

بیمک/bimak/ (ا.مک) : از توابـع دهسـتان هلـو پشـته‌ی شهرستان نور .

بیم -گل/bim-gal/ (ا.مر) : موش کوچک .

ب) ←* ؛

بی مو/bimo/ : نک : چپریک .

اشر) ←* ؛

بیموئن/bimuən/ (مص) : آمدن .

اغـر) ۱. بموئـن /bəmuən/ ، ۲. بمئـــن /bəmoən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بی یموئـن /biyamuən/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. بیموئـن /bimuən/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. بموئـن /bemuən/ ؛ با) بیموئن /bəmuan/ ؛ آ) ۱. بموئن /bəmuan/ ، ۲. بیموئـن /biamuan/ ؛ ن) بیموئـن /bimuan/ ؛ ع) بمـان /bomān/ ؛ قـص) بموئــن /bəmuan/ ؛ ت) امــن /omaan/ ؛ اشـر) بیاموئن /biyāmoən/ ؛ آک) بومان /bumān/ ؛

بیمه/bimə/ (ص.مف) : ۱. ورآمده – خمیر آماده شده بـرای نان . ۲. بودم–وجود داشتم .

اغر) ۱.←* ، ۲. وربموئه /var-bemoə/ ؛ ب) ←* ؛ س)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. دیمــــه /dymə/ ؛
ن) ویمه /vəymə/ ؛ع) بیمه /bəyamə/ ؛ ت) وربمه /var-boma/ ؛

بین/bayən/ (ا) : ۱. پایان یافتن فصل صیفی‌جات . ۲. بهره برداری از جالیز در پایان فصل که استفاده از آن بـرای عمـوم آزاد اســت . ۳. اســتفاده‌ی آزاد از تــه مــانده محصولات جالیزی برای عموم . **نک** : باغرو .
س) ←* ؛ آک) ←* ؛

بین/bin/ (ا.مک) : از روستاهای دهستان چلندرشهرســتان نوشهر .

بیّن/baeyən/ (مص) : شدن–بودن .
ب) ←* ؛ع) بین /beyan/ ؛ قص) بیّـن /bayyan/ ؛ ت) بئـن /baan/ ؛ آک) بوئـن /boān/ ؛ پ) شـوتن /šutan/ ؛ باس) شیو /šyav/ ؛

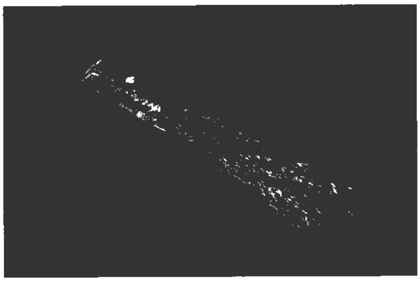
بیّن/bayyan/ (مص) : دیدن .
ب) بدبیـن /badiyən/ ؛ ن) ←* ؛ع) بدیــن /badəyan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) دئن /deən/ ؛ آک) بی ین /biyan/ ؛

بیّن/bayyən/ (مص) : شدن .
اغـر) بوییــــن /baviyən/ ؛ ب) ۱.←(اغـر) ، ۲. بـــهیین /bahiyən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بوین /bavəyan/ ؛ع) ببیــن /bebeyan/ ؛ قص) ←* ؛ ت) بئـن /baan/ ؛ اشر) ببیـن /biyən/ ؛ آک) بوئـن /buan/ ؛ پ) شتن /šetan/ ؛ باس) شیو /šyav/ ؛

بینا/binā/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یـا نـه سـر واقـع در هزار جریب بهشهر .

بینج/binj/ (ا) : ۱. شلتوک برنج . ۲. ساقه‌ی برنج . ۳. گیاه برنج .
اغـر) بنــج /bənj/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغـر) ؛ع) بنـج /benj/ ؛ ت) ۱. بـج /bəj/ ، ۲. بـج /boj/ ؛ آک) برنـج /baranj/ ؛ پ) برینـــج /bring/ ؛

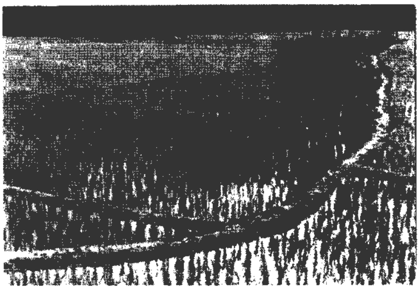
بینج-بنشامرد/binj-bənəšā-mard/ (ص.مر) : کشاورز فارغ البال – کشاورزی که کارش به انجام رسیده باشد .
با) ←* ؛ آ) ←* ؛



بینج

بینج تاش/binj - tāš/ (ق/ص.فا) : ۱. زمان درو کردن برنـج . ۲. دروگر . **نک** : بج بین .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. بینـج تاشــی /binj - tāši/ ؛ ن) بنـج تـاش /bənj-tāš/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) بج بینی /bəjbini/ ؛ آک) برنج بینی /baranj-bini/ ؛

بینج زمین/binj-zamin/ : ۱. زمینی که آماده‌ی کشت برنج باشد . ۲. زمین برنج کاری شده .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛



بینج زمین

بینجستان/binjəstān/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

بینجستون/binjestun/ (ا.مک) : ۱. شالی زار . ۲. منطقــه‌ای در اطراف قائم‌شهر .
ق) بینجسّون /binjessun/ ؛

بینج سوس/binje-sus/ (ا.مر) : پوسته شالی یا ارزن .

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

نک: اُج .

اغر) شالی سس /šali - sos/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) خچ /xač/ ؛ آک) سوب /sub/ ؛

بینجک/binjek/ (ا) : تاولی که روی پلک چشم ظاهر شود، گل مژه . **نک** : چشمه سلوم .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ آک) کین فیسی /kuin-fisay/ ؛

بینج کر/binjə-kar/ (ص.فا) : ۱. چند دسته‌ی برنج روی هم انباشته شده . ۲. شالی‌کار . **نک** : بج بین .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

بینج کرون/binj-kardən/ (ق.ز) : زمان شالی کاری .

ب) بینج – کرون /binj-karun/ ؛ س) بینج کرون /binjə-karun/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) بینج کری /binjə-kari/ ؛ ع) زمین کاری /zamin-kāri/ ؛ ت) بج دکردن /bəj dakərdən/ ؛ آک) نیشاستن /nišastan/ ؛

بینج کری/binj-kari/ (ا.مص) : شالی‌کار .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) زمین کاری /zamin-kari/ ؛

بینج کنگلی/binjə kangəli/ (ا.مر) : نوعی زنبور که در شالی زار فراوان بوده و بی خطر است .

با) ←* ؛

بینج کو/binje-ku/ (ا.مک) : روستایی از دهستان مذکوره‌ی ساری .

بینج – کوپا/binj-kupā/ (ا.مر) : کپر شالی که روی نپار چیده شده باشد. تلّ شالی – پشته‌ی شالی .

اغر) بنج کوپّا /bənj-kuppā/ ؛ ب) ۱. بنج کوپّا /benj-kuppā/ ، ۲. بینج کوفا /binj - kufā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. بینج کوپّا /binje-kupā/ ، ۲.←(ب) ؛ *با)* ۱. بینج کفا /binj-kefā/ ، ۲.←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) بنج کپا /bənj-kəpā/ ؛ ع) کرکپا /kar-kopā/ ؛ ت) بج–کپا /baj-kopā/ ؛

بینج کوه (ا.مک) : روستایی از دهستان مذکوره ی شهرستان ساری .

بینجگر/binje-gar/ (ص.فا) : شالی‌کار .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بینج کر /binjekar/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) زمین کار /zamin-kār/ ؛ ت) زمی کار /zəmi kār/ ؛

بینج نوج/binje - nun/ (ا.مر) :

رویش دوباره‌ی ساقه‌های برنج پس از درو ، که در مازندران (بینج نوج) و در مازندران غربی و گیلان (زاک) به مفهوم نوزاد نامیده شود. در سالهایی با پاییز گرم این جوانه‌های نورسته اگر مورد آبیاری و مواظبت قرار گیرند به بار می نشینند. اما محصول آن در کمّیت و کیفیّت ، قابل مقایسه با محصول اولیّه و تابستانه‌ی آن نخواهد بود. در پاییزهای سرد و بارانی حتّی به مرز خوشه بستن نیز نمی‌رسد و در حدّ گیاه ترد و مرغوب جهت خوراک دام باقی می‌ماند.

بینجه تاشی/binje-tāši/ (ا.مص) : ۱. درو کردن بوته های برنج . ۲. زمان درو کردن . **نک** : بج بینی .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) بینج تاشی /binj - tāši/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. بنج تاشی /bənj - tāši/ ؛ ع) بنج تاشی /benj - tāši/ ؛ ت) ۱. بج بینی /bəj bini/ ، ۲. بج تاشی /bəj tāši/ ؛ آک) برنج بینی /bini–baranj/ ؛

بینجه جار/binjə-jār/ (ا.مر) : برنج زار . **نک** : بینجستون .

س) بینج جار /binje-jār/ ؛ ق) بینج جار /binj - jār/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) ۱. بینج جار /binjə-jār/ ، ۲. بیجار /bijār/ ؛ ن) بنج جار / bənj-jār/ ؛ آک) بیجار /bijār/ ؛

بینجه جاری/binje-jāri/ (ا.مر) : شالی زاری .

ب) ←* ؛ س) بینج جاری /binj-jari/ ؛ آ) بینجاری /binjāri/ ؛ ع) زمین زیار /zamin-zeyār/ ؛ ت) زمی زیار /zəmi ziyār/ ؛ آک) بیماری /bijāri/ ؛

بیندوستن/bindustən/ (مص) : **نک** : بنوسّتن – بندوستن .

بینک/baynok/ (ا) : ۱. اتراق‌گاه . ۲. محلّ قرار دادن وسایل و لوازم شخصی در مزرعه و یا محلّ کار . ۳. شکل دیگری از واژه بنکو ، بنگو، بنگه و بنگاه است .

اغر) ۱. بنگرام / bəngərām/ ، ۲. بنگرام سر /bəngərāmsar/ ؛ ب) بنگ /bənəg/ ؛ س) بنک /benek/ ؛ ق) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛

بینک سر/binok-sar/ (ا.مر) : محلّ قرار دادن وسایل و لوازم شخصی در مزرعه یا محلّ کار .

اغر) بنگرام – سر /bəngərām-sar/ ؛ ب) بنگ – سر

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/bənəg-sar/ ؛ س) نبک –سـر /benek-sar/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) بنک –سر /bənək-sar/ ؛ آ) ←(با) ؛

بینگ/bing/ (ا) : کلام نارسا .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

بینگاسری/bingā-sari/ (ا.مر) : رسمی در چیدن پشم گوسفندان که بر اساس این رسم هر روز یک چوپان برّه یا گوسفندی را سر می برد تا گوشت آن مورد استفاده‌ی همه ی دامداران قرار گیرد. به این سنّت ، بینگاسری گویند .

ت) ←* ؛

بینگک/bingək/ (ص) : ۱. آدم قد کوتاه – کوتوله . ۲. معادل عبارت : تافته ی جدا بافته . ۳. کم عمق .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛

بینگن/bingən/ (ف.امر) : بینداز .

اغر) ۱.←* ، ۲. دینگن /dingən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. دنگن /dəngən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) بنگن /bengən/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛

بینگوئن/binguən/ (مص) : ۱. انداختن . ۲. کنایه از: عمل جماع .

اغر) ۱.←* ، ۲. دینگوئن /dinguən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) دنگوئن / denguən/ ؛ آ) دینگوئن /dinguan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بنگتن /bengətan/ ؛ قص) بینگوئن /binguan/ ؛ ت) انگتن /engətən/ ؛ آک) دگیندن /dagiandan/ ؛

بینگوئه – نخون/binguə-naxun/ (ا.مر) : کنایه از: هر چیز کم ارزش .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. دینگوئه ناخون /dinguə-nāxun/ ؛ با) بینگه ناخون /bingə-naxun/ ؛ ع) بنگته–ناخون /bangetə-nāxun/ ؛

بینگوم/bingum/ (ا) : بادنجان .

اغر) ۱. بانجام /bānjām/ ، ۲. بادمجان /bādəmjān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. وینگوم /vingum/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. بینگوم /bingum/ ؛ با) وینگوم /vingum/ ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲.←(با) ؛

بینّم/binnəm/ (ص.نسب) : درونی – داخلی .

ت) ←* ؛

بی نماز/binəmāz/ (ا.مک) : از توابع دهستان بابل‌کنار بابل.

بی نمک خشکار/bi-namak-xeškār/ (ا.صر) : نوعی درمان سنّتی که بر اساس آن پس از آب‌پز نمودن تخم مرغ و جدا کردن زرده، آن را توسّط دستمال بر پیشانی بیمار بندند، تا رفع سر درد شود .

ع) ←* ؛

بینو/bino/ (ا) : کشک .

بین وا/binvā/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی بین شهرک دریا بیشه و روستای ونوش که به آن خوش نوا گویند .

بی نور/bi-nur/ (ص) : ۱. بی جان . ۲. صاف – روشن (درقائم شهر) . نک : پتس – بی روت .

اغر) ۱.←* ، ۲. بی جان /bi-jān/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بینه – بزان/binə-bəzān/ : نک : برینه برینه .

ع) ←* ؛ ت) بینه زئن /binə zaan/ ؛

بینه هکردن/binə-həkordən/ (مص.مر) : نک : برینه برینه.

ب) ←* ؛ ت) بینه زئن /binə zaan/ ؛

بینی/bini/ (ا) : نک : بنی .

بی وخت/bivaxt/ (ص) : ۱. بد هنگام . ۲. ناگهان . نک : بدهنگم .

اغر) ۱.←* ، ۲. بی وقتی /bivaqti/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. بی وختی /bevaxti/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بی وختی/bivaxti/ (ا) : ۱. جن زده . ۲. جن . نک : بوختی .

اغر) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

بی ور/bivər/ (ص) : ۱. بد مزّه . ۲. غذا یا علوفه‌ی غیر قابل استفاده . ۳. نا کارآمد – بدرد نخور . نک : بر–

آوانوشت : a = (اَ) ə = (فتحه کوتاه) e = (اِ) ā = (آ) u = (او) i = (ای) b = (ب) p = (پ) t = (ت،ط) s = (ث،س،ص) j = (ج) č = (چ) h = (ح،ه) x = (خ) d = (د) r = (ر) z = (ذ،ز،ض،ظ) ž = (ژ) š = (ش) f = (ف) q = (ق،غ) k = (ک) g = (گ) l = (ل) m = (م) n = (ن) v = (و) y = (ی) aw = (اَو) ow = (او)

بور.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛

بیور/bivar/ (ص) : ۱. بی علاقـه . ۲. حـالت امتنـاع گاو از شیردادن به گوساله . ۳. خودداری دام از خوردن علـف که احیاناً وسیله ی دام های دیگر نیم خور شده و بوی آن‌ها برعلف مانده باشد .

ب) ←** ؛ ع) بر /ber/ ؛ ت) ←** ؛

بی وره/bivere/ (ص) : لهیده شده .

بیوری/bivari/ (ص) : ۱. مطرود و خارج از دایره‌ی اعتنـای اجتماعی . ۲. شهدگیری زنبور از گیاهان نـامرغوب یـا چیزهای آلوده .

بی وقر/bivaqr/ (ص) : بـی‌ارزش و فـاقد متـانت لازم در شخصیت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) بی قبر /biqəbr/ ؛ ع) بـی قـبر /bi-qobr/ ؛ اشر) بـی قـبر /biqobr/ ؛

بیو کلنّه/biyo kələnne/ (ا.مـک) : مرتعـی در حومـــه‌ی آلاشت سوادکوه .

بیولی/bivli/ (ا) :

از درختان بومـی جنـگل مـازندران و گیـلان - درخـت گل ابریشم . نـام لاتیـن آن albizziaduruzz مـی باشـد . ایـن درخت ارزشمند که دارای چوب بسیار مقاوم و پردوام و بـرگ های لطیـف و گل زیبـا و معطّـری اسـت، متاسـفانه در اثـر بیماری همه گیر از متن گونه‌های درختان جنگل‌های شـمال ایران حذف شده است. علاوه بر مصرف چوب از پوسـت آن جهت خوراک زمستانه‌ی دام توسط دامداران استفاده می‌شـد و شاخه‌های نازک آن نیز به علت خوش سوز بودن به جـای شمع در تاریکی برای رفت و آمد مورد استعمال بود است .

بیومت/biyumet/ (ص.مف) : ۱. آموخته . ۲. آموزش دیـده - تربیت شده . ۳. گاو نر تربیت شده جهت شخم . **نک** : بمسنی .

ع) ←** ؛ ت) بیاموتـــه /biyāmutə/ ؛ آک) بیـــاموت /biyamut/ ؛

بیومتن/biyumətən/ (ص) : ۱. تربیت کردن . ۲. آموختـن . **نک** : بمسینین .

ع) ←** ؛ ت) آموتن /āmutən/ ؛ اشـر) آمختـن /amoxtan/ ؛ آک) بیاموتن /biyamut/ ؛



بیولی

بیومج/beyumej/ (ف.امر) : بیاموز . **نک** : بمسن .

ع) ←** ؛ ت) بیاموج /biyāmuj/ ؛ آک) ←(ت) ؛

بیون/biyun/ (ا.مک) : نام مرتعی در شهرستان سواد کوه .

بیون/biyun/ (ق.تش) : مانند .

ق) ←** ؛ اشر) بمانده /bəmāndə/ ؛

بیه/biyə/ (ا) : چاشـنی غـذا کـه از سـبزی‌های خوشـبو و ادویه درست شود . **نک** : بی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ع) بی /bi/ ؛ ت) بیه /biyə/ ؛ اشر) ←** ؛

بیه/beyə/ (ا.مر) : بیا . **نک** : برو - بیاج .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ع) برو /boro/ ؛ ت) بییـه /biya/ ؛ اشر) بیا /biyā/ ؛

بیه /biyə/ (ش.ج) : از اصوات برای فرا خواندن اسب .

ب) به /be/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ ع) بیاه /biyāh/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشـر) ۱.←** ، ۲.←(ع) ؛ آک) ←** ؛ پ) بـــوذ /buz/ ؛ باس) بوته /buta/ ؛

بیه بُو/beyə bo/ (ا.مص) : رفت و آمد . **نک** : بمه بور .

اغر) ۱.←** ، ۲. بیابُ /beyā-bo/ ؛ ع) بمان بشین /bomān/ - baševan/ ؛ قص) بیه بور /biye bur/ ؛

بی هوش داری/bi-huše-dāri/ (ا.مر) : ۱. زهـر . ۲. داروی بی هوشی .

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. به هوش داری /bi - husdāri/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـــا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ آک) ←** ؛

بیا/biyā/ : از اصوات جهت فراخواندن سگ . **نک** : بـرو – بیاخ .

اغر) ۱.←** ، ۲. بیه /beyə/ ؛ ق) ←** ؛ آ) بـی یـا بـی یـا /biyā-biyā/ ؛ ع) ←** ؛ ت) بیـا /biyā/ ؛ اشر) بـــی یـــاه /biyāh/ ؛ آک) بی یاغ /biyaq/ ؛

بیابون/biyābun/ (ا) : ۱. بیابان – صحرا . ۲. در زبان تبری به عکس تداول فارسی آن به معنی منطقه ی خشـک و بی آب و علف نیست ،بلکه بیشتر در مقام جـای دور مورد استفاده است .

اغر) ۱. بیـاوان /beyāvān/ ، ۲. بـی یـاوان /biyāvān/ ؛ ب) بیاون /beyāvon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) بیـاوون /biyāvun/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) بیـــابن /beyābon/ ؛ قص) ←** ؛ ت) بیابان /biyā ban/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ آک) ←** ؛

بیتن/baeitən/ (مص) : **نک** : بیتن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بیتن /baytən/ ؛

بیته خاخر/bayitə-xāxər/ (ا.مر) : خواهر خوانده . **نک** : دس خاخر .

بیته دل/bayite-dəl/ (ص.مر) : ناراحت – غمگین . **نک** : دل دماس .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ قص) ←** ؛ آک) تســـکه دیـل /taskə-dil/ ؛

بی یر/biyər/ : ۱. بگذار . ۲. بیاور . **نک** : بر .

اغر) ۱.←** ، ۲. بی ور /bivər/ ؛ س) بی یـل /biyəl/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) بیر / beyar/ ؛ قص) بهل /behel/ ؛ ت) بیار /biyār/ ؛

بییر/baeir/ (ف.امر) : بردار – بگیر .

اغر) ۱. بیر /bayer/ ، ۲. بیر /bayr/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. بیـی /bayi/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ۱. بـیـر /bayr/ ، ۲. بـی /bay/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ۱. بیر /beyr/ ، ۲. بی /bey/ ؛ اشر) بییر /bair/ ؛ آک) فاگیر /fagir/ ؛

بی یشتن/biyəštən/ (مص) : قرار دادن – گذاشتن .

اغر) ۱.←** ، ۲. بیشـــتن /beyəštən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ۱.←** ، ۲. بهشتن /bəhəštən/ ؛ ق) ۱. بشتن /beštən/ ، ۲. اشتن /eštən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) بشـتن /beštan/ ؛ ت) نئن /maan/ ؛ آک) گوزاردن /gazārdan/ ؛

بی یل/biyəl/ (ف.امر) : **نک** : بدار .

اغر) ←** ؛

بییل/biyəl/ (ف.امر) : ۱. بگذار – فرار بده – بنه . ۲. اجـازه بده . ۳. کنایه از: سپوختن و فرو کردن . **نـک** : بـهل – بدار .

بی یم بور/biyambur/ (ا.مص) : رفت و آمد – آمد و شد . **نک** : بمه بور .

اغر) بیـــابو /beyā-bo/ ؛ ب) ←** ؛ ع) بشـــین بمـــان /bašeyan-bomān/ ؛ ت) شئن امن /šeən - oman/ ؛

بیین/bayyen/ (مص) : بودن .

اغر) ←** ؛ ب) دهیین /dahiyən/ ؛ ع) بین /beyan/ ؛ ت) بئن /baan/ ؛

بیون/biyun/ (ق.تش) : مانند .

ق) ←** ؛ اشر) بمانده /bəmāndə/ ؛

بیه/biyə/ (ا) : چاشـنی غـذا کـه از سـبزی‌های خوشـبو و ادویه درست شود . **نک** : بی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ع) بی /bi/ ؛ ت) بیه /biyə/ ؛ اشر) ←** ؛

بی یه بی یه/biye - biye/ (ش.ج) : لفظی برای دانـه دادن به کبوتر و مرغ.

اغر) بیوه بیوه /biyoh - biyoh/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) بی بـــی /bay - bay/ ؛ ت) بیـه /bih/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

فرهنگ واژگان تبری

پ

پا/pā/ (ق) : واحد نوبت در خرمن‌کوبی.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی /pəy/ ؛ ت) ←* ؛

پا/pā/ (ا) : تیرک چوبی پرچین .

اغر) ۱. پایه /pāyə/ ، ۲. پکا /pekā/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پکا /pekā/ ؛ س) پائه /pāə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پایه /pāyə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پیر /payə/ ؛ اشر) ←(ن) ؛ |ک) ←(ن) ؛

پا/pā/ (ا) : چیستان .

ب) ←* ؛ با) پا- پنّوم /pā-pənnum/ ؛

پا/pā/ (ا) : ۱. بخشی از جنگل و یا مرتع که تمام اهالی به صورت مشترک از آن استفاده کنند.۲. ملک یا مرتع مشاع.

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پا-انّاز/pāennāz/ (ا.مر) : هدیه‌ای که پدر داماد یا یکی از بزرگان فامیل داماد به عروس دهد تا عروس اقدام به نشستن نماید . نک : بنیش.

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پانداز /pāandāz/ ؛ ع) بنیش /baniš/ ؛ اشر) ←(ن) ؛

پا-اورنجن/pā-urənjən/ (ا.مر) : خلخال .

ق) ←* ؛ با) پا-ورنجن /pā-vərənjən/ ؛ ت) ←* ؛

پائنگ/pāəng/ (ا) : سنگ وزنه ای که برای تعیین وزن ظرف در کفه‌ی ترازو قرار داده شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. پاهنگ /pā-hang/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) پاهنگ /pā hang/ ؛ با) ←* ؛ ن) ۱. پائنگ /pāang/ ، ۲. پاسنگ /pāsang/ ؛ ع) پارسنگ /pārsang/ ؛ قص) پاسنگ /pā-sang/ ؛ ت) پارسنگ /pārseng/ ؛ |ک) ←(ع) ؛

پائنون/pāenun/ (ق) : ۱. زیرپا . ۲. در جهت حرکت گام - در راستای گام برداشتن.

ق) پا-انون /pā-ennon/ ؛ با) په انّون /pə-ennon/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پا پشی /pā pəši/ ؛ ع) پای بن /pāyəbən/ ؛ ت) پای بن /pāy-ben/ ؛

پائه/pāə/ (ا) : تیرک های چوبی که جهت پرچین و حصار گیاهی در زمین فرو کنند .

اغر) ۱.←* ، ۲. پایه /pāyə/ ؛ ب) پهه /paha/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) پایه /pāyə/ ؛ قص) ۱. پایه /pāyə/ ، ۲. پاچو /pāču/ ؛ ت) پیه /payə/ ؛ اشر) پایه /pāyə/ ؛ |ک) پایه /pāyə/ ؛

پائه نو/pāe-nu/ (ص.مر) : نوپا - بچه ای که تازه به راه افتاده باشد .

قص) ←* ؛

پائیز شخم/pāiz-šoxm/ : شخم پاییزه . نک : پاییز کل .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

قص) ←* ؛

پائیش/pāiš/ (ا.مص) : پاییدن . **نک** : بپائن .

اغر) بپّائن /beppāən/ ؛ *ب)* پئستن /peəstən/ ؛ *با)* پائسّن /pāessən/ ؛ *ع)* بپاسن /bəppāsan/ ؛ *ت)* پاسن /pāsen/ ؛ *اشر)* ←* ؛ گ) پاستن /pāstan/ ؛ *پ)* پاییتن /paxitan/؛

پائین/pāin/ (ا) : بـه صـورت کنـایی بـه مســتراح گفتــه شــود .

اغر) ←* ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. پایین /payin/ ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛ گ) جیر /jir/ ؛ *پ)* پایین /pāyən/ ؛

پائین ـاوریم ـروآر/pāin-urim-ruār/ (ا.مـک) : از توابـع دهستان خانقاه‌پی سوادکوه .

پائین ـبارکوم/pāin-bārkum/ (ا.مک) : منطقه ای در شیر گاه سوادکوه .

پائین تلک/pāin-talək/ (ا.مر) : ۱. قسمت پایین . ۲. بخش پایین زمین .

اغر) ←* ؛ *ب)* پایین تلک /pāyin-talək/ ؛ *س)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *ن)* پایین ترک /pāin tarak/ ؛ *ع)* ۱. بن پـه /benə - pə/ ، ۲. جیر ترک /jir - tarak/ ؛ *قص)* پایین تر /pāin-tar/ ؛ *اشر)* پایین سامن /pāiyin-sāmon/ ؛ گ) جیرشره /jirə-šarə/ ؛

پـائین ـزرگـر/pāin-zargər/ (ا.مـک) : نـام روسـتایی در حوزه‌ی بالاتجن قائمشهر .

پائین زغال منزل/pāin-zəqāl-məzəl/ (ا.مـک) : از توابـع دهستان گیل خواران شهرستان قائم شهر .

پائین ـسالدوز-کلا/pāin-sālduz-kəlā/ (ا.مک) : از توابـع دهستان گیل‌خواران قائم‌شهر .

پائین سر/pain-sar/ (ق) : سمت پایین . **نک** : بنه په .

اغر) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *ع)* جیر سری /jir sari/ ؛ *اشر)* پـایین سو /pāin -su/ ؛ گ) جیرسر /jir-sār/ ؛

پـائین سـراج کـلا/pain-sərāj-kəlā/ (ا.مـک) : از توابــع دهستان تالارپی قائم شهر .

پـائین سـولده/pāin suldə/ (ا.مـک) : از توابـع دهســتان ناتل‌رستاق نور .

پائین فوتم/pāin-futəm/ (ا.مک) : از توابع دهستان کیاکلا ی قائم شهر .

پائین ـکارکو/pāin-kārku/ (ا.مک) : منطقه‌ای از گلیجان قشلاقی تنکابن .

پـائین کـال نـو/pāin-kālno/ (ا.مـک) : منطقـه ای بیـن بالاجادّه و درازنو بعد از مدیان لیلم کردکوی .

پائین کروای/pāin-kervāy/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان علی آباد قائم شهر .

پائین کله سی/pāin-kələsi/ (ا.مر) : ۱. قسمت پایین اتاق . ۲. جلوی در . **نک** : پایین کله .

ب) پایین کله سی /pāyin-kələ-si/ ؛ *س)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* جیرکله سی /jir - kaləsi/ ؛

پائین کوهپر/pāin-kuh-par/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان کوه‌پرات نوشهر که به آن جیرپالو jir-pālo هم گویند .

پـائین ـلرگویـی/pāin-largui/ (ا.مــک) : منطقــه ای کوهستانی و جنگلی در «بالاجادّه» کردکوی .

اغر) ←* ؛

پائین لموک/pāin-lamuk/ (ا.مک) : از توابع دهستان علی آباد قائم شهر .

پائین - مرزناک/pāein-marzanāk/ (ا.مک) : نام آبادی از دهستان بابل کنار بابل .

پـائین نقیـب کـلا/pāin-naqib-kəlā/ (ا.مـک) : از توابــع بابلسر.

پائین ورازده/pāin-varāzde/ (ا.مک) : از توابــع دهسـتان میان رود پایین نور .

پائین هشتل/pāin-həštəl/ (ا.مک) : از توابع دهستان دشت سر آمل .

پا-بجار/pā-bə-jār/ (ا.مر) : ۱. کفش . ۲. شیب ملایم .

ق) پاپـوش /pāpus/ ؛ *با)* ۱.←(ق) ، ۲. پـا-بـه جـور /pa- bəjur/ ؛ *ن)* پابزار /pābezār/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ گ) پابزار /pā-bəzār/ ؛

پا-برنه/pā-berenə/ : پا برهنه . **نک** : تیساپلینگ .

اغر) پا برنه /pābərnə/ ؛ *ع)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پابزار/pā-bzār/ (ا.مر) : کفش – پاپوش .

با) پـا–وزار /pā-vəzar/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پابجـار /pābejār/ ؛ |ک) ←* ؛

پابزان/pābezān/ (مص.مر) : ۱. لـگد زدن . ۲. گشـتن . ۳. پای کوفتن . **نک** : بگردستن .

اغر) پابزئن /pā bazoən/ ؛ با) پا–بزوئـن /pā-bazuan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←* ؛ ت) پازئن /pā zaen/ ؛ |ک) ←* ؛

پابزه/pābezə/ (مص.مر) : آبی که از زمیـن زراعـی خـارج شده به هدر رود .

قص) ←* ؛

پابس/pā-bas/ (ص.مر) : ۱. دلیر . ۲. ماندگار .

اغر) پا–غارس /pā-qārs/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پـا–غـرس /pā-qərs/ ؛ آ) ←(بـا) ؛ ن) ←(بـا) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پا–بس بئن/pā-bas-baen/ (مص.مر) : درگیرشدن – گرفتار کارشدن .

اغر) پابند–بوییـن /pāband-baviyən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) پابست بیین /pā-bast-bayyən/ ؛ ق) بن –بیـن /ban-byən/ ؛ با) پا–دوس بیین /pā-davəs baaiyən/ ؛ آ) پابن بیین /pā-ban-bayyan/ ؛ ن) پابن بوین /pā-banbavəyan/ ؛ ع) پـابن ببین /pāban babəyan/ ؛ قص) پابس بیّن /pā-bas-bayyan/ ؛ ت) پابند بئن /pā band-baen/ ؛

پابشار/pā.bšār/ (ا.مر) : تختهٔی زیر پای بـافندهٔی کـارگاه سنتی پارچه بافی، که به نخ یا وَرْد وصل است . نـک : ورد .

اغر) ۱.←* ، ۲. پافشـار /pā-fəšār/ ؛ ب) پوشـا /pušā/ ؛ ق) ۱. پا–فشار –لته /pā-fəšār-latə/ ، ۲. پافشار کرچال /pā pəšār kərčāl/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ قـص) پابشـار /pā-bə-šār/ ؛

پا–بکشیین/pā-bakəšiyən/ (مص.مر) : قطع ارتباط کردن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) پا–بکشیین /pā-bakəšiyan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. پاپی کشـیین /pā-pəy-kašian/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پابکشیین /pā-bakšiyan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پاکشیدن /pā-kešidan/ ؛ |ک) ←* ؛



پابشار

پابلوس/pablus/ (ا) : ۱. تکّهٔی از پوست پشم دار گوسفند به اندازهٔی سکّهٔی دو ریالی که زیر آن سـرب بندنـد و جهت نوعی بازی مورد استفاده قرار دهند . ۲. سیگار .

اغـر) پـاره /pārə/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پاپلوس /pāpelus/ ؛ |ک) ←* ؛

پا–بل هکاردن/pā-bel həkārdən/ (مص.مر) : شـخم زدن عمیق توسّط بیل .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پـابل هـاکردن /pā-bel-hākerdən/ ؛ بـا) پـا–بـل هکـردن /pā-bel-hakərdən/ ؛ آ) پابل هکردن /pābel-hakərdən/ ؛ ن) پابل هـاکردن /pābel-hākərdan/ ؛ ع) پابیل هـاکردن /pābil hākordan/ ؛ قص) یابل هاکردن /pā-bel-hākerdan/ ؛ اشر) ←* ؛

پا–بن/pā-ban/ (ص.مر) : ۱. گرفتار – اسیر . ۲. دلباخته .

اغر) پابند /pā-band/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پابس /pā-

آوانوشت : (اَ = a) (اِ = فتحه کوتاه = ə) (ا = e) (آ = ā) (او = u) (ای = i) (ب = b) (پ = p) (ت،ط = t) (ث،س،ص = s) (ج = j) (چ = č) (ح،ه = h) (خ = x) (د = d) (ر = r) (ز،ض،ظ،ذ = z) (ژ = ž) (ش = š) (ف = f) (ق،غ = q) (ک = k) (گ = g) (ل = l) (م = m) (ن = n) (و = v) (ی = y) (اَو = aw) (او = ow)

bas/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) پای بند /pāy-bande/ ؛ | گ) ←(اغر) ؛

پابن بیین/pā ban babeyan/ (مص.مر) : ۱. گرفتار شدن . ۲. پای بند گشتن .

اغر) پاوندبویین /pā vand baviyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پابندبهیین /pā band-bahiyən/ ؛ س) پابن بیّن /pā-ban-bayyən/ ؛ با) ۱.←(س) ، ۲. پاوندبیین /pā van-baiyən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پابن بویین /pā banbavəyan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پابس بیین /pā-bas-bayan/ ؛ ت) پابندبئن /pā band-baen/ ؛ اشر) پابندهابیین /pābande-hābiyen/ ؛ | گ) پابندبون /pāband-bun/ ؛

پابند/pāband/ (ص.مر) : ۱. گرفتار . ۲. اسیر .

پا-بند/pā-band/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهاردانگه‌ی هزار جریب ساری .

ب) ۱.←* ، ۲. پاوند /pā vand/ ؛

پابند-بویین/pāband-baviyən/ (مص.مر) : ۱. درگیر شدن . ۲. گرفتار کار شدن . نک : پابس بن .پا بن بیین.

پابه پا/pā-bə-pā/ (ص.مر) : جوراب یا کفش را لنگه به لنگه پوشیدن . نک : په به په .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پا پّا /pāppā/ ؛ س) ←* ؛ ق) په به په /pe-bə-pe/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

پا-به - پا - بویین/pā-bə-pā-baviyən/ (مص.مر) : لنگه به لنگه شدن کفش ها . نک : لینگه به لینگه .

اغر) ←* ؛ ب) پا-به-پا-بهیین /pā-bə-pā-bahiyen/ ؛ س) پابه پابیّن /pā-bə-pā-bayyən/ ؛ ق) په-به په-بیین /pe-bə-pe-bayən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. په-به-په-بیین /pe-bə-pe-bayyan/ ؛ آ) په-به -په-بیین /pe-bə-pe-bayyan/ ؛ ن) پا بپا بویین /pā-bə-pā bavəyan/ ؛ ع) پابه پا بیین /pābəpā babeyan/ ؛ ت) پابه پابئن /pābəpābaen/ ؛ اشر) پابه پاهابیین /pā-bə-pā-hābiyen/ ؛ | گ) پابه پا /pā-bə-pā/ ؛

پابه پا هاکردن/pā-bə pā-hakordan/ (مص.مر) : ۱. وقت را تلف کردن . ۲. حرکتی حاکی از تردید و دودلی . نک : پا به پا هکاردن.

پابه پا -هکاردن/pā-bə-pā-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. وقت تلف کردن -این پا آن پا کردن . ۲. معاوضه کردن . ۳. حرکتی حاکی از تردید و دودلی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) این پا-اون پا-هاکردن /inpā-unpā-hākərdən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پابه پا هکردن /pābəpā-hākərdən/ ؛ آ) پابه پا هکردن /pābəpā.hakərdan/ ؛ ن) پابه پا ها کردن /pābəpāhākərdan/ ؛ ع) پا به پاها کردن /pābəpāhākordan/ ؛ قص) پابه پاها کردن /pā-bə-pā-hākerdan/ ؛ ت) پا-به -پا-هاکردن /pā-be-pā-hākordən/ ؛

پا-به -دوش-هکردن/pā-bə-duš-hakordən/ (مص.مر) : روشی در استفاده از بیل به هنگام شخم . نک : پابل کاردن .

اغر) پا-بل -هکاردن /pā-bel-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) پا-بل-هکردن /pā-bel-hakərdən/ ؛ آ) پابل هکردن /pā-bel-hakərdan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پابیل هاکردن /pā bil hākordan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پابیل کتندن /pā-bil-koəndən/ ؛

پا-به-کله/pā-be-kalə/ (ا.مر) : نوعی نشستن گالشان که پاهای خود را به سمت آتش دراز کنند .

اشر) ←* ؛

پابه ما/pā bə mā/ (ا.مر) : ماه آخر حاملگی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. ماروز /mā ruz/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پابه ماه /pā-bə-māh/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

پا-بیتن/pā-baeitən/ (مص.مر) : ۱. آغاز . ۲. آغاز و شروع دوباره‌ی کاری . ۳. طرح چیستان . ۴. برقرار شدن - بروز کردن دوباره. ۵. رشد مادّی و معنوی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پابیتن /pā baytan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پابیتن /pābəyten/ ؛

پابیتن/pābaeitən/ : ۱. پی ریزی کردن . ۲. بنیان نهادن .

اغر) ←* ؛

پاپالوس/pāpālus/ (ا) : سفره مار . نک : اشلک.پیتلوس.

اغر) لوس /lus/ ؛ ب) پته لوس /petə-lus/ ؛ س) پیت لوس /pit-lus/ ؛ ق) پیته -لوس /pite-lus/ ؛ با) ۱.←* ،

۲.←(ق) ؛

پا-پت -خوردن/pā-pet-xordən/ (مص.مر) : پیچیدن پا و در رفتگی و یا معیوب شدن آن . **نک** : چلی بویین .

اغر) پلیچ -بخاردن /pəlič-bəxārdən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پلیچ باخاردن /pəlič-bāxārdən/ ؛ ق) پیج -بخردن /pij-baxardən/ ؛ با) پاپیج-هیتن /pā-pij-haytən/ ؛ آ) پج بخردن /pej-baxərdan/ ؛ ن) پایج بخاردن /pā-pej baxārdan/ ؛ ع) پاپیت هایتن /pāpit hāytan/ ؛ قص) پیچ بخردن /pič-baxerdan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پاوپیچ هایتن /pā-vapič hāyitən/ ؛ |ک) واپیت /vā pit/ ؛

پاپتی/pā pati/ (ص.مر) : ۱. لخت و عور . ۲. ندار – فقیر .

س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) لوختو سوخت /luxto-suxt/ ؛

پا-پچ/pā-pəč/ (ا.مر) : پارچه و بندکی که با آن پای کودک را در گهواره بندند .

اغر) پاپیچ /pā pič/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پا-پیج /pā-bij/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ق) ؛ |ک) ←* ؛

پا-پس-کشیین/pā-pas-kāšiyan/ (مص.مر) : پاپس کشیدن – دوری کردن – کنار رفتن .

اغر) پا-پس-بکشیین /pā-pas-bakešiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پا-پس-بکشیین /pā-pas-bakšiyan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پاپس کشیین /pā pas kašeyan/ ؛ قص) پاپس بکشیین /pā-pas-bakešiyan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پابکشیین /pā-bakešiyən/ ؛ |ک) ←* ؛

پاپشار/pāpšār/ : نک : پابشار .

اغر) ۱.←* ، ۲. پافشار /pāfšār/ ؛ ب) پوشا /pušā/ ؛ ع) پافشار /pā- fešār/ ؛ قص) ←(ع) ؛ اشر) پاشار /pāšār/ ؛

پاپش بیشتن/pā-pəš-bəyštan/ (مص.مر) : ۱. پا جلو گذاشتن . ۲. کنایه از خواستگاری کردن . ۳. پا در میانی کردن .

اغر) پا پیش بیشتن /pā-piš-beyəštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پاپیش بیشتن /pā-piš-biyeštən/ ؛ با) پا-پیش -بشتن /pā-piš-bəštən/ ؛ آ) پاپیش بشتن /pā-piš-beštan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پاپیش بشتن /pā piš bəštan/ ؛ قص) پاپیش بیشتن /pā-piš-biyeštan/ ؛ ت) پاپیش نئن /pāpiš naen/ ؛ اشر) پاپیش وا اشتن /pā piš-vāeštən/ ؛

پا-پشت -بزان/pā-pešt-bazān/ (مص.مر) : ۱. پشت پا زدن . ۲. زیر پا را خالی کردن و واژگون نمودن . **نک** : پچک هدائن .

اغر) پشت -پا-بزوئن /pəšte-pā-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲. پش -دس-بزوئن /pəš-das-bazuən/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پای پشت بزوئن /pāyə-pəšt-bazuan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پشت پا بزوئن /poštə-pā-bazuan/ ؛ ت) پاپشت زئن /pā pešt zaen/ ؛ اشر) پشت پابزئن /pešte-pā-bazeən/ ؛ |ک) ←* ؛

پاپک/pā pək/ (ا) : نوعی گیاه با ساقه و برگ نرم و ترد که در سایه‌ی درختان روید .

ع) ←* ؛

پا-پک/pā-pək/ (ا.مک) : ۱. نام تپه‌ای در لفور سواد کوه . ۲. از روستاهای لفور واقع در سوادکوه .

پاپّلو/pāppəlu/ (ا) : ۱. پروانه . ۲. گاوهای زرد رنگ نیز به این نام خوانده می شوند .

اغر) ۱.←* ، ۲. پاپلی /pāpəli/ ؛ ب) پاپلی /pāpəli/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پاپّلی /pāppəli/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ۱.←(ب) ، ۲. بلبلک /belbelak/ ؛ قص) پرپرک /par-parak/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. باپلّو /bāppelu/ ؛ پ) پروانک /parvānək/ ؛

پاپلوس/pāpalos/ (ا) : نوعی گیاه با گل های زرد .

با) ←* ؛

پاپلوک-پاپلوک/pāpəluk-pāpəluk/ : نک : پخه بخه .

قص) ←* ؛

پاپّلی/pāppəli/ (ا) : ۱ . چادر . ۲ . گاوی که در زمینه‌ی پوست سفید رنگ آن لکّه های سیاه باشد . **نک** : چشمیر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پاپلی/pāppəli/ (ا) : ۱. پروانه . ۲. سبک – چالاک . نک : پاپلو – پرپرک .

اغر) ۱.←** ، ۲. پرپری /par-pari/ ؛ ب) ۱. پاپلی /pāpəli/ ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) پاپلی /pāpəli/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. ←** ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←** ؛ قص) پرپرک /parparak/ ؛ پ) پروانک /parvānak/ ؛

پاپلیچ/pā-pəlič/ (مص.مر) : ۱. پیچ خوردن پا . ۲. سرگردانی درکار که خود شخص مسبّب آن باشد .

اغر) ۱.←** ، ۲. پا-پیچ /pā-pij/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پا-پیچ /pā-pij/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) په پلج /pe-pəlej/ ؛ ن) پاپج بخاردن /pāpej-baxārdan/ ؛ ع) پا پیچ /pāpič/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) پاه پچ خوردن /pā peč xorden/ ؛ اشر) پاپیچ بخوئرد /pā-pič-boxoərd/ ؛ | گ) گیوپیچ /giopič/ ؛

پاپلی منگو/pāppəli mangu/ (ا.مر) : گاو ماده‌ی خالدار و سیاه و سفید .

ب) پاپلی منگو /pāpəli-mango/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛



پاپلی منگو

پا-پور/pā-pur/ (ا.مر) : تفاله به خصوص تفاله‌ی چای . نک : پسخوت .

اغر) پخول /paxul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پپو /pa-pu/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) پاسور /pāsur/ ؛ ع) ←** ؛ ت) پپور /papur/ ؛ اشر) پخه /poxə/ ؛

پا-پون/pā-pun/ (ا.مر) : دنبه‌ی مرغ .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پا-په/pā-pə/ (ا.مص) : ۱. پیگیر شدن و در جستجو بودن . ۲. مواظب بودن . ۳. ایجاد مزاحمت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پاپی /pāpəy/ ؛ ع) ۱. ←** ، ۲.←(ن) ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛

پاپی/pāpəy/ (ا.مص) : نک : پاپه .

ن) ←** ؛ ع) پاپه /pāpə/ ؛ قص) پاپه /pā-pe/ ؛

پاپی -بیّن/pāpey-bayyan/ (مص.مر) : ۱. پیگیری کردن. ۲ . ایجاد مزاحمت کردن .

اغر) پاپه بویین /pā-pe-baviyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پاپه بیین /pā-pe-baiyən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پاپی بوئن /pāpəy-bavəyan/ ؛ ع) پاپی ببین /pāpibabeyan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پی گیتن /pəygiten/ ؛ | گ) پاپی -بون /pāpey-boan/ ؛

پا-پیچ/pā-pij/ (ا.مر) : نک : پاپلیچ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پاپج /pāpej/ ؛ ع) پا پیچ /pāpič/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) پاپچ /pāpeč/ ؛ | گ) ←** ؛

پاپیچ بوئن/pāpič boan/ (مص.مر) : گیر دادن-ایجاد زحمت نمودن – مزاحمت پی‌گیر و مستمر .

اغر) پاپیچ بویین /pā-pič-baviyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) پا-پیچ-بوین /pā-pij-baviyən/ ؛ آ) پاپه بیّن /pā pə bayyan/ ؛ ن) پاپج بویین /pāpej bavəyan/ ؛ ع) پا پیچ ببین /pāpič babeyan/ ؛ قص) ←(با) ؛ ت) پاپچ بئن /pāpečbaen/ ؛ | گ) ←** ؛

پاپیش بنیان/pāpiš banyān/ (مص.مر) : اقدام به کاری کردن ، به ویژه قدم پیش گذاشتن در امر ازدواج .

اغر) پا-پیش بیشتن /pā-piš-beyəštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پاپیش بینشتن /pā-pis-byeštən/ ؛ با) پا-پیش -بشتن /pā-pis-bəštən/ ؛ آ) پاپیش بشتن /pā piš bəštan/ ؛ ن) پاپش بیشتن /pā-pəš-bəyštan/ ؛ ع) ←** ؛ ت) پاپیش نئن /pāpišnaen/ ؛ اشر) پاپیش وائشتن /pāpiš-vāeštan/ ؛ | گ) پاپیش نان /pā-piš-nān/ ؛

پا-پیش -بیشتن/pā-piš-beyəštən/ (مص.مر) : برای کاری

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

پا پیش گذاشتن-کنایه از : خواستگاری کردن .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پا-پیش -بیشتن /pā-piš-beštan/ ؛ ن) پا-پیش -بیشتن /pā-piš-bəyštan/ ؛ ع) ←** ؛ ت) پاپیش نئن /pā-piš-naen/ ؛ اشر) پاپیش وائشتن /pā-piš-vāeštən/ ؛ | ک) پاپیش نان /pā-piš-nān/ ؛

پا-پیشی/pā-piši/ (ق) : با نوک پنجه - با پنجه‌ی پا .
ب) لینگه تکی /linge təki/ ؛ با) پامجی /pāməji/ ؛ ن) پاتکی /pātəki/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) پاپنجه /pāpanjə/ ؛

پاتال/pātāl/ (ص) : پیر و چروکیده - کنایه از: آدم پیر و بطعی الحرکت .
اغر) ←** ؛ ب) پتال /pətāl/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پتال /patāl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پتال /petāl/ ؛ قص) پیر-پال /pir-pāl/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | ک) ←** ؛ پ) پاتال /pātāl/ ؛

پا-تاوه/pā-tāvə/ (ا.مر) : پاپیچ-پاتاوه .
اغر) پاتو /pāto/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پاتوفه /pātufə/ ؛ ق) پا-توبه /pā-tobə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱.←** ، ۲. پاتو /pāto/ ؛ ع) پاتبه /pātabə/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) پتاوه /patāvə/ ؛ اشر) پاتئه /pātoə/ ؛ | ک) ←** ؛

پا-تئه/pā-toə/ (ا.مر) : ساق‌بند - پاتاوه .
اغر) پاتو /pāto/ ؛ ب) پاتوه /pātovə/ ؛ س) پاتوفه /pātufe/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) پاته /pātə/ ؛ قص) پاتو /pā-to/ ؛ ت) پتاوه /patāvə/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) پاتووه /pā-tovə/ ؛

پا-تچکوت/pā-tačkut/ (ا.مر) : پوست سفت غوزه‌ی پنبه .
اغر) پچوله /počule/ ؛ ب) ۱. پچوله /pəčulə/ ، ۲. چوله /čulə/ ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پچول /pačul/ ؛ آ) پچول /počul/ ؛

پاتچکوت/pātčkut/ (ا) : پوست خشکیده ی روی زخم .
اغر) پلاسمه /pəlāsmə/ ؛ ب) پلاسمک /pəlāsmək/ ؛ س) کاچکول /kāčkul/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پاچکوت /pačkut/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ ع) کنه /kanə/ ؛

پاتچ کول/pātč-kol/ (ا.مر) : نک : پاتچکوت .
اغر) پلاسمه /pəlāsmə/ ؛ ب) پلاسمک /pəlāsmək/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پاتختی/pā taxti/ (ص.نس) : هدیه‌هایی که روز بعد از عروسی از طرف زنان فامیل به عروس داده‌ی شود .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پاتشا وزیر/pātešā vazir/ (ا.مر) : ۱. قاپ بازی . ۲. شاه وزیر بازی .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پادشاوزیر /pādšā -vazir/ ؛ با) پادشاوزیر /pādəšā vazir/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←** ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←** ؛

پاتشوار شا/pātəšvāršā/ (ا.مر) :
فرمانروای سرزمین‌هایی در میان ری، سمنان و دامغان و بسطام و بخش جنوبی تبرستان خاوری (سوادکوه - تمام منطقه‌ی هزار جریب - بخشی از فیروزکوه و دماوند).

پاتک/pā-tek/ (ا.مر) : نوک انگشتان پا .
اغر) ۱. پا-تک /pā-tək/ ، ۲. تک پا /təke-pā/ ؛ ب) لنگ -تک /ləng-tək/ ؛ ق) نوک -انگوس /nukə-angus/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) پاتک /pātol/ ؛ اشر) پاتکه /pātəkə/ ؛

پاتک زن/pā tok zan/ (مص.مر) : ۱. با نوک پا زدن- تیپا زدن. ۲. کنایه از:اخراج کردن .
اغر) تک پا بزئن /təkə-pā-bazoən/ ؛ ب) لنگه تک بزئن /lenge-tək-bazoən/ ؛ با) پاتک بزوئن /pā-tək-bazuan/ ؛ ن) پاتک بزوئن /pātək bazuan/ ؛ ع) پاتک بزان /pātek bezān/ ؛ ت) ←** ؛ | ک) ←** ؛

پاتکه/pātəkə/ (ا.مص) : ۱. چیزی را با نوک پا زدن . ۲. اخراج نمودن کسی یا از کار یا عملی جمعی .
اغر) تک پا /təke-pā/ ؛ ب) لنگه تک /lənge-tək/ ؛ با) پاتکّی /pātəkki/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) پاتک بزان /pātek bezān/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پاتک هگیتن/pātok-hagiten/ (مص.مر) : ۱. با نوک پا بازی کردن . ۲. بی ارزش ساختن و به زیر پا انداختن .
اغر) تک پا بییتن /təke-pā-bayitən/ ؛ ب) لنگه تک بییتن /lənge-tək-bayitən/ ؛ ق) پنجه -تکی /panjə-təki/ ؛ با) پا-تک -شس-هیتن /pā-təke-šas-hytən/ ؛ ن) ۱.←(ق) ، ۲. پاتکی /pātəki/ ؛ ع) پاتک هایتن /pātek hā

/ytan ؛ ت) ۱.←* ، ۲. پاتک بیتن /pātok-həyten/ ؛

پاتکی/pāteki/ : نوک پا .

ع) ←* ؛

پا-تکی/pā-təki/ (ص.ش/ا.مر) : ۱. فرش کوچک در ورودی اتاق . ۲. پارچه‌ی کهنه‌ای که در گذشته جلوی در اطاق گذاشته می شد .

اغر) پا-دری /pā-dari/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پادری /pā-dari/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پاتکی راه بشیین/pāteki rāh bašeyan/ (مص.مر) : با نوک پا راه رفتن . نک : لینگ تک.

اغر) تک پا بردن /təke-pā-bordən/ ؛ ب) لنگ تک بردن /lenge-tək-bordən/ ؛ س) پنجه تکی را بوردن /pangə-teki-rā-burdən/ ؛ با) پاتکی - راه بوردن /pā-təkki-rāh-burdən/ ؛ ن) پنجه تکی راه بوردن /panjə təki rāh burdan/ ؛ ع) ←* ؛ ت) پاتک راشین /pātok rā šiyan/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ گ) پاچیک -پاچیک /pācik-pācik/ ؛

پاتل/pātel/ (ا) : پاتیل- دیگ بزرگ دهان گشاد. نک : برکه .

اغر) پاتیل /pātil/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ پ) پاتل /pātela/ ؛

پاتله/pātalə/ (ا.مص) : بهانه‌جویی کردن . نک : پاشره .

اغر) ←* ؛

پاتم/pātam/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در حومه‌ی نوشهر .

پاتن/pāten/ (مص) : ۱. پاشیدن . ۲. پاشید . نک : بپاتن .

اغر) بپاتن /bəpātən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بپاتن /bepātən/ ؛ ق) دپاتن /dəpāten/ ؛ با) ←* ؛ آ) هپاتن /həpātan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) دپاتن /depātan/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(ق) ؛ اشر) بپاشیدن /bepāšidan/ ؛ گ) پاتن /pātan/؛

پا-تو/pā-to/ (ا.مر) : ۱. ساق پیچ . ۲. پارچه‌ی نوار مانند ضخیم و پشمی که به ساق پا و پنجه‌ی پا بندند و سپس پا را در چارق گذارند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛

ت) پتاوه /patāvə/ ؛ اشر) پاتئه /pātoə/ ؛ پ) پاتروتن / pātrōtan/ ؛

پا-توبه/pā-tobe/ (ا.مر) : ۱. ساق پیچ . ۲. پاتاوه . نک : پاتاوه .

اغر) پاتو /pāto/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. شله /šələ/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ گ) ←* ؛

پا-ته/pā - tə/ (ا.مر) : پاپیچ - شال پارچه ای ضخیمی که بدور ساق می‌پیچند - پاتاوه . نک : پاتاوه .

ب) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛

پاتیسا/pā-tisā/ (ا.مر) : نک : پی تسا - تی ساپه .

اغر) تیسا-په /tisā-pe/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) ۱. پی تیسا /pəytisā/ ، ۲.←* ؛ ع) پابرنه /pā-berenə/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛

پاتیل -دربردن/pātil-dar-bordən/ (مص.مر) : از پا در آمدن- از خستگی به مرز بی تابی رسیدن .

اغر) ←* ؛ با) پاتیل -بیّن /pātil-bayyən/ ؛ ت) کتن /katen/ ؛

پاتیل رنگ رجی/pātile-rang-rəji/ (ا.مر) : دیگ مسی یا چدنی بزرگ و دهان گشاد رنگرزی .

اغر) ←* ؛ ب) رنگ رجی باتیل /rang-reji-pātil/ ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

پاج/pāj/ (ا) : پارچ .

اغر) پارچ /pārc/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پاجا/pājā/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهاردانگه سورتچی ساری .

پاج -بزوئن/pāj-bazuən/ (مص.مر) : ۱. پاشیده شدن ۲. متلاشی .

اغر) پاش -بزئن /pāš-bazoən/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پاچ بزوئن /pāc-bazuan/ ؛ ع) بپاتن /bepātan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(اغر)؛

پاجنگ/pājang/ (ا) : ۱. بز بزرگ نر که یک بار پشم آن را چیده باشند . ۲. بز نر قوی و پیشاهنگ گله.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

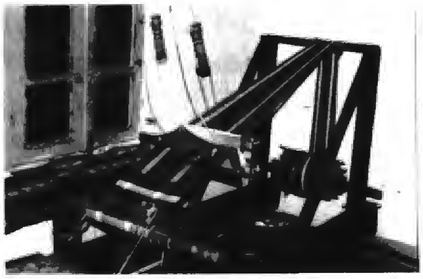
س) پاچنگ /pā-jəng/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پـاچـنـگ /pācəng/ ؛ ع) پیش کل بز /piš kal bez/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پاجوش/pājuš/ (ا.مر) : جوانه‌ی روییده در پای درختان .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ۲) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) جوش بزو /juš-bazo/ ؛

پاچال/pācāl/ (ا) : چاله‌ی کارگاه بـافندگی کـه در واقـع مکان قرار گرفتن تمهیدات و ادوات کار است .

اغر) ۱. ←** ، ۲. کارچاله /kār-cāla/ ؛ ب) کـارچـال /kār-cal/ ؛ ق) کرچال /ker cāl/ ؛ با) ←** ؛ ۲) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(اغر) ؛



پاچال

پاچالـه/pācāla/ (ا.مـر) : ۱. جـای پـا . ۲. گودی ردّپـای حیوانات .

اغر) ۱. ←** ، ۲. پا-رج /bā-raj/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ ۲) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پـاکل /pākəl/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) جاپا /jāpā/ ؛ آک) ←** ؛

پاچک -بزئن/pāčak-bazoən/ (مـص.مـر) : ۱. بـی تـابی کردن . ۲. دست و پا زدن .

اغر) ←** ؛ ب) ۱. چک وپه /cako - pə/ ، ۲. دست ولینـگ /dasto - ling/ ؛ با) ۱. ←** ، ۲. چک و په بزوئـن /caku-pə-bazuən/ ؛ ۲) چک په بزوئن /cakə-pe-bazuan/ ؛ ن) چک ولینگ بزوئـن /cako-ling bazuan/ ؛ ع) پـرپـاتیک بـزان /parpātik - bezān/ ؛ قمص) چکـه پـال بزوئـن /cake-pāl-bazuən/ ؛

پاچکوت/pāčkut/ (ا) : ۱. خلط خشک شده‌ی داخل بینی . ۲. پوست روی زخم .

اغر) پلاسـمه /pəlāsmə/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ۲) پچکوت /pəčkut/ ؛ ع) ککر /kakar/ ؛

پاچ کول/pāc kul/ (ا) : پوست روی زخم .

اغر) پلاسـمه /pəlāsmə/ ؛ ب) ۱. ←** ، ۲. پلاسـمک /pəlāsmək/ ؛ س) ۱. ←** ، ۲. کـاچ کـول /kāc-kul/ ؛ با) ←(س) ؛ ۲) پچکول /pəckul/ ؛ ن) ←** ؛ ع) کنه /kanə/ ؛

پا-چمر/pā-čəmər/ (ا.مر) : صدای پا .

اغر) ←** ؛ ب) لینگ چمر /linge - čəmər/ ؛ با) ←** ؛ ۲) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) پـاصدا /pāsedā/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

پاچن/pā-čan/ (مص) : پاشیدن . نک : بپاتن - پاتن .

اغر) بپاشـیـن /bəpāšiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) دپاشـین /depāšiyen/ ؛ با) ۱. پاچ -بزوئن /pāc-bazuən/ ، ۲. هپـاتن /həpātən/ ؛ ۲) ۱. ←(اغر) ، ۲. هپاتن /həpātan/ ؛ ن) ۱. پاچ هادائن /pāchādāan/ ، ۲. پـاش هـادائن /pāshādāan/ ؛ ع) پاتن /pātan/ ؛ قمص) بپاتن /bəpātən/ ؛ ت) پـاتن /pāten/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پا-چو/pā-ču/ : نک : داهله -کا .

اشر) ←** ؛

پا-چّو/pā-ččū/ (ا.مر) : ۱. دو چوب شاخک دار که پا بـر آن نهاده و راه روند . ۲. وسیله‌ای در چولنگ بازی نـک : چولنگ بازی .

اغر) چو-لـنـگ /cu-ləng/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پائـه چـو /pāə-cu/ ؛ ق) چو-خر /cuxar/ ؛ با) ۱. ←** ، ۲. لینگ چـو /linge-cu/ ؛ ۲) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) بـاز آمـدن /baz - āmadan/ ؛ قمص) پا-چو /pā-cu/ ؛ ت) پـارچـو /pārcu/ ؛ اشر) ←** ؛

پاچو/pācu/ (ا) : ۱. پایه‌ی پرچین - چوبی که قیّم پرچیـن است . نک : پائه - داهله کا .

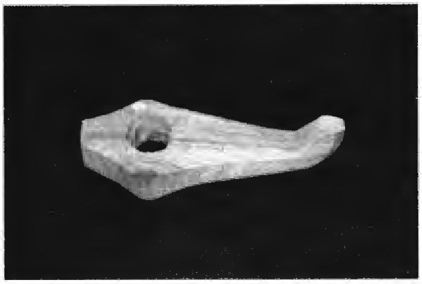
اغر) ۱. پایه /pāyə/ ، ۲. پهـه /paha/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پائه چو /pāə-cu/ ؛ ق) پائـه /pāe/ ؛ با) ←** ؛ ۲) ←(ق) ؛ ن) ۱. ←** ، ۲. پایه چو /pāyə - cu/ ؛ ع) ←** ؛ قمص) پایّه /pāyyə/ ؛ ت) پـارچـو /pārcu/ ؛ اشر) ۱. پـایه /pāyə/ ،

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

۲.←* ؛

پا-چوpā-čo (ا.مر) : ۱. چوبی که برای استحکام بیل بـه محل اتّصـال دسته‌ی آن فـرو می‌کننـد . ۲. اهرمـی چوبی که در محل اتّصـال بیـل و دسته‌ی بیـل قـرار گرفته و کار شخم را آسان کند .

اغر) ۱. پایه چو /pāyə-ču/ ، ۲. پهه چولـد /poha-ə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ ق) پائه چو /pāə-ču/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) پئه چو /pae.ču/ ؛ ن) پایه چو /pāyə-ču/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پایه /pāyə/ ؛



پا-چو

پاچوب/pā čub/ (ا.مر) : نوعی چوب قیّم کـه بـه صـورت جفت چـپ و راسـت بـرای عبـور از گـل و لای مـورد استفاده قرار گیرد . **نک** : چولینگ . چولنگ .

پا-چو-بن/pā-čo-bən/ (ا.مر) : جوانه‌هایی که از پای گیاه روییده باشد . نک : پا جوش.

اغر) پا-جوش /pā-juš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) پـاجوش /pājuš/ ؛ اشـر) ←(اغر) ؛

پاچوکpāčuk : کوچـک ، بسـیار کـوچـک. ایـن واژه در مناطق مختلف مازندران به رغم دلالـت بـر کـوچکـی اشیاء و اجسام از استنباط و برداشت واحـدی برخـوردار نیست. **نـک** : پچیـک. کچیـک- پسـپلیک . پنیکـک . پچوک .

ب) ←* ؛ س) پچوک /pečuk/ ؛ ق) پچیک /pāčik/ ؛ با) پچوک /pəčuk/ . پچیک /pəčīk/ ؛ آ) پچوک /pəcuk/ ؛

پاچّه/pāččə/ (ا) : ۱. پا . ۲. بخش پایینی شلوار . ۳. پاچه‌ی شلوار .

اغر) ۱.←* ، ۲. پاچـه /pāčə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پارچه /pārčə/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. سرپاچه /sar-pāččə/ ؛

پاچه -سمر/pāčə-somor/ (ا.مر) : صدای پا . **نک** : پاچمر - چمر.

اغر) پا-چمر /pā-čəmər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) پاچمر /pā čəmer/ ؛ ت) ←* ؛

پاچه -گل/pāčə-gəl/ (ا.مر) : ساق پا تا مچ .

ب) پچه /pečə/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پاچه کل /pāčə kel/ ؛ ع) پاچه گل /pāče - gal/ ؛ قص) پـارچـه /pārčə/ ؛ ت) ←* ؛ پ) پیتیشتان /paitištān/ ؛

پاچه -لوبیا/pāčə-lobiyā/ (ا.مر) : نوعی لوبیای خـاص در شمال ایران .

با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ گ) پاچه باقله /pāčə-bāqelə/ ؛

پاچی /pāči/ : (ا.مک) : از توابع دهستان بنافت ساری.

پاچه -ورمال/pāčə-varmāl/ (ص.مـر) : آدم رنـد - حقّـه باز.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) مول /mul/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پاچیدن/pāčidan/ (مص) : ۱. پاشیدن . ۲. پراکندن برنـج در باد توسّط پارو کـه بخشـی از عمـل خرمـن کوبـی است.

آ) ←* ؛

پاچین/pāčin/ (ا) : نوعی لباس زنانه- پیراهن بلند که تا مچ پا را می‌پوشاند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پـارچیـن /pārčin/ ؛ ت) ←* ؛ گ) ←* ؛

پاخ/pāx/ (ا.صو) : صدای به زمین افتـادن و پـاره شـدن هندوانه و برخی چیزهای دیگر .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) ۱.←* ، ۲. پخ /pox/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پاخه -پاخه/pāxə-pāxə/ (ا.صو) : صدای سرفه‌های پی درپی .

اغر) پخه -پخه /poxə-poxə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. پاخّه -پاخّه /pāxxə-pāxxə/ ؛ آ) پاخّه-پاخّه /pāxxə-pāxxə/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پخ پخ /pəx-pəx/ ؛ ع) ۱. پخ پخ /pox pox/ ، ۲. پاخ پاخ /pāx-pāx/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پادار/pādār/ (ف.امر) : بلند کن .

ع) پدار /pə-dār/ ؛ ت) ←* ؛

پادرجا/pā dar jā/ (ق) : درجا - بی‌درنگ .

اغر) پابه جا /pā-bə-jā/ ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پادش/pādoš/ (ا) : نوعی چرم- چرمی ویژه‌ی دوخت و دوز کفش .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پادوش /pā duš/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←(س) ؛

پادشا/pādšā/ (ا) : پادشاه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پادشا /pādešā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. پادیشاه /pādišā/ ؛ آ) ←* ؛ ع) پاتشا /pātəšā/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←* ؛

پادشامیر/pādšāmir/ (ا.مک) : ۱. منطقه‌ای میان راه الیمسان به شیرگاه . ۲. روستایی در بخش بندپی شهرستان بابل .

پادشا-وزیر/pāde šā-vazir/ (ا.مر) : نوعی بازی است- قاپ بازی .

اغر) شا-وزیر -بازّی /šā-vazir-bāzzi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پادشا وزیر /pād-šā-vazir/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. شاوزیرکا /šāvazirkā/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پادگان -دوآب/pādegān-doāb/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقا پی پل‌سفید .

ق) ←* ؛

پادم/pādom/ (ا) : تور ماهیگیری در ساحل کم عمق دریا با قیّم‌های چوبی .

ع) ←* ؛

پا-دم/pā-dam/ (ا.مص) : استراحت کوتاه به هنگام کار یا راه رفتن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. دم /dam/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) دم خوردن /dam-xordan/ ؛ قص) دم /dam/ ؛ اشر) ←* ؛

پا-دمال/pā-domāl/ (ا.مر) : ۱. پایین پا . ۲. طرف پا . ۳. دنباله رو . **نک** : پی تج .

با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پا-دنگ/pā dang/ (ا.مر) : آسیاب پایی-دنگی که با نیروی پا کارکرده و غلات را آرد کند .

اغر) ۱.←* ، ۲. پدنگ /podang/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | ک) ←* ؛

پا-دنگ -پا/pā-dang-pā/ (ا.مر) : **نک** : پادنگ چو .

با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پادنگ -تاقله/pā-dang-tāqelə/ (ا.مر) : حلقه‌ی آهنی متصل به طرفین سر پادنگ و دندانه‌های آن .

ب) ←* ؛ س) پادنگ دا قله /pādang-dāqelə/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

پا-دنگ-تیر/pādang-tir/ (ا.مر) : تیر اصلی پادنگ. نک : دنگ .

اغر) پدنگ تیر /podang-e-tir/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) تیردنگ /tire-dang/ ؛ | ک) ←* ؛

پادنگ چال/pā-dang čal/ (ا.مر) : چاله‌ای که شلتوک را در آن ریخته و ضربه‌ی دنگ پایی آنرا تبدیل به برنج می‌کند .نک : دنگ .

اغر) پدنگ چال /podang-e-čāl/ ؛ ب) ← ؛ س) ۱.← ، ۲. دنگ چال /dange-čal/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) چاله دنگ /cālə-dang/ ؛

پادنگ چپلاغ/pā-dang cəplāq/ (ا.مر) : قسمت انتهایی آبدنگ .

اغر) پدنگ چال /podang-e-cāl/ ؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ گ) ←*؛

پا-دنگ -چو/pā-dang-cu/ (ا.مر) : چوبی که دنگ پایی از آن ساخته شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. پدنگ-چو /podange-cu/ ؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ۱.←* ، ۲. پادنگ -تیر /pā-dang-tir/ ؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ گ) ←*؛

پادنگ دنّون/pādang dannun/ (ا.مر) : دندانه های پادنگ که تعدادی معادل یازده عدد و برخی مواقع بیشتر است و به سر دنگ متصل شده و نقش اصلی تبدیل شلتوک به برنج را به عهده دارد .

ب) پادنگ دندون /pādang-dandon/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛

پادنگ سر/pā-dang sar/ (ا.مر) : محلّی که دنگ پایی در آن نصب شود .

ب) ←*؛ س) ←*؛ با) ۱.←* ، ۲. اودنگ سر /udangə-sar/ ؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) سردنگ پا /sar-dange-pā/ ؛ گ) ←*؛

پادنگ کله/pā-dang kallə/ (ا.مر) : سر پادنگ که دندانه‌ها روی آن نصب شود .

اغر) پدنگ کلّه /podang-e-kallə/ ؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ با) ۱.←* ، ۲. اودنگ-کلّه /u-dang-kallə/ ؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ گ) ←*؛

پادنگ ناف/pādang-nāf/ (ا.مر) : چوب رابطی که تیر پادنگ را روی دو چوب عمودی کاشته شده قرار دهد. نک : پادنگ .

ب) ←*؛ با) ۱.←* ، ۲. اودنگ-ناف /u-dang-naf/ ؛ ت) ←*؛ گ) ←*؛

پادوسبانان/pādusbānān/ :

از امرای مازندران ، افراد این خاندان بر رستمدار و رویان و نور و کجور ، سرزمینی که میان گیلان و آمل واقع است ، از حدود سال ۴۵ هـ‌ق تا ۱۰۰۵ هـ‌ق ، یعنی زمانی که شاه عبّاس صفوی عدّه‌ی زیادی از شاهزادگان این خاندان را بر انداخت، حکومت داشتند. پس از مرگ ملک کیومرث در ۸۵۷ هـ‌ق ناحیه‌ی رستمدار بین پسرانش کاووس و اسکندر که همان مؤسّسین بنی‌کاووس یا حکّام نور و بنی اسکندر یا حکّام کجور بوده ، تقسیم شد. حکّام آل پادوسبان نخست لقب اسپهبد و پس استندار داشته اند . این لقب به معنی: حاکم کوهستان ها بود، سرانجام همه‌ی آن‌ها لقب «ملک» را در اوّل نام خود قرار دادند .

پادوسبان بن خورزاد/pādusbān-ebne - xurzād/ (ا.مر) : از شاهان پادوسبانی رویان که مدت چهل سال حکمرانی کرد (۱۰۵-۱۴۵هـ‌ق) .

پادوسبان بن گیل/pādusbān-ebne-gil/ (ا.مر) : از شاهان پادوسپانی رویان که حدود سی سال در رویان باستانی حکمرانی کرد (۴۵-۷۵ هـ ق) .

پار/pār/ (ق.ز) : ۱. پارسال - یکسال گذشته . ۲. واحد آبادی .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) پارسال /pārsāl/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛ گ) ←*؛ پ) پار /pār/ ؛

پارپیرار/pār-pirār/ (ق.ز) : ۱. در زمان قدیم . ۲. سه سال پیش از زمان حال .

ب) ←*؛ س) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) پیش پیرار سال /pis pirār sāl/ ؛ قص) پیش پیرار /pis-pirār/ ؛ ت) ←(ع) ؛ گ) ←*؛

پارت/pārt/ (ا.مص) : ۱. باز شدن -گشادگی زیاد . ۲. فاصله‌ی زیاد گام‌ها از یک دیگر .

ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ ع) شاپ /sāp/ ؛ پ) پارک /pārak/ ؛

پارت -پارت/pārt-pārt/ (ا.مص) : نوعی راه رفتن که با گام‌های بلند همراه باشد .

ب) ۱.←* ، ۲. لارتی پارتی /lārti-pārti/ ؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ۱.←* ، ۲. شاب -شاب /sāb-sāb/ ؛ ع) شاپ شاپ /sāp-sāp/ ؛ قص) پارچه-فراخی /pārce-ferāxi/ ؛

پارت -شاخ/pārt-sāx/ (ا.مر) : شاخ باز- شاخ‌هایی با فاصله‌ی زیاد از یک دیگر . نک : الاشاخ .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ب) ← * ؛ س) ۱. ← ، ۲. پارته شاخ /pārta-šax/ ؛ با) ← * ؛

پارت کلا/pārt-kəlā/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان فـریم شهرستان ساری .

پـارج/parj/ (ص/ا) : ۱. پخـش- گشـاد . ۲. کومـه‌ای بـا مصالح چوب و پوشال برنج یا گیاهان مردابی .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ با) ۱. پارچ /pārč/ ، ۲. پرچ /parč/ ؛ آ) پرج /parj/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پرچ /parč/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پارچ/pārač/ (ا) : چوبهایی که در حدفاصل جایگاه دو گاو ، در طویله نصب شود تا گاوها یکدیگر را آزار ندهند.

اغر) پرچ /parč/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛

پارچ/pārč/ (ا.مک) : روستایی از دهستان عشرستاق هـزار جریب بهشهر .

پارچ/pārč/ (ا) : ۱. ظرفی حلبی و استوانه‌ای شکل کـه در آن آب را به جوش آورند . ۲. قهوه جوش که این نـوع ظرف تقلید ناقص از قـهوه جوش‌هـای مسـی اسـت و قبل از جانشـین شـدن چـای بـه جـای قـهوه، بـرای جوشاندن و آماده ساختن قهوه به کار می رفت .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ با) ← * ؛

پـارچ/pārč/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان چـهاردانگه‌ی شهریاری بهشهر .

پارچ بزوئن/pārč- bazuən/ (مص.مر) : ۱. پخـش شـدن و باز شدن ناگهانی . ۲. پاشاندن . ۳. پخش کردن .

ب) پاچ بزوئن /pāč- bazuən/ ؛ س) پارت - بزوئن /pārt- bazuen/ ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) پـرچ بزوئـن /parč- bazuan/ ؛

پارچو/pārču/ (ا.مر) : پایه‌ی چوبی پرچین .

اغر) ۱. ← * ، ۲. پایه چو /pāyə- ču/ ؛ ب) ← * ؛ س) پائه چـو /pāə- ču/ ؛ ق) ← * ؛ با) ۱. ←(اغـر) ، ۲. ←(س) ؛ آ) پئه چو /pae-ču/ ؛ ن) پایه چو /pāyəču/ ؛ ع) پاچـو /pāəč/ ؛ قص) پایه /pāvč/ ؛ ت) ← * ؛ اشر) پاچّو /pāčču/ ؛

پارچه پارچه/pārčə- pārčə/ (ص.مـر) : ۱. تکـه تکـه . ۲. لخته لخته .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛

پارچه ور مال/pārčə-var-māl/ (ص.فا) : ۱. کلاهبردار . ۲. فریبکار .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ با) ← * ؛ اشر) پاچّه ورمـال /paččə-var-māl/ ؛

پارچین کلی/pārčin kəli/ (ا.مک) : مرتع و کشـتزاری در روستای کدیر نوشهر . نک : پارچین کیلی .

پارچین کیلـی/pārčin- kili/ : نـام زمینـی در دهکـده‌ی کدیر از دهستان کلرودپی شهرستان نوشهر .

پارس/pārs/ (ا) : ۱. گوه . ۲. وسیله ای برای بستن روزنـه یا سوراخ . ۳. ابزار فلزی یا چوبی که بـرای شـکافتن و دو نیمه کردن تنه‌ی درختان به کار رود .

اغر) پاس /pās/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغـر) ؛ با) ۱. ← * ، ۲. ←(اغر) ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ← * ؛

پارسـا/pārsā/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان چـهاردانگه‌ی شهریاری در هزار جریب بهشهر .

پارس اغز/pārs - aqoz/ (ا.مر) : پوست سبز گردو . نـک : آغوز پاس .

ب) آغوزپاس /āquz- pās/ ؛ ق) پاس اغوز /pās- aquz/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) اغـوز پـاس /aqoz pās/ ؛ ع) ← * ؛ قص) ←(ب) ؛ ت) ← * ؛

پارسال/pārsāl/ : سال گذشته - یک سال پیـش . نـک : پارینه .

ع) ← * ؛

پارسالینه/pārsālinə/ : ۱. مربوط به پارسال - پارسـاله . ۲. آنچه در پارسال گذشت .

پارس بزان/pārs bezān/ (مص .مر) : ۱. به کار بردن چـوب یا فلـزی کـه جـهت تسـهیل در شـکافتن و دو نیمـه سـاختن کنده‌هـای چـوب موثـر اسـت . ۲. گوه را در شکاف چوب یا سوراخ قرار دادن .

با) پاس - بزوئن /pās - bazvən/ ؛ ن) پارس بزوئن /pārs - bazuan/ ؛ ع) ← * ؛ قص) پـاس بزوئـن /pās- bazuan/ ؛
ت) پارس زئن /pārs - zaen/ ؛

پارس تلم/pārs- tolom/ (ا.مر) : تکّه چوبی که برای بستن سوراخ تلم یا ظرف چوبی کره گیری به کار گرفته می شود . نک : پاس .

اغر) کندل پاس /kandel - pās/ ؛ *ب)* تلم پاس /tələm- pās/ ؛ *س)* ←(*ب*) ؛ *ق)* ←(*ب*) ؛ *با)* ۱.←(*اغر*) ، ۲.←(*ب*) ۲) ←(*ب*) ؛ *ن)* تلم پارس /tələm pārs/ ؛ *قص)* ←(*ب*) ؛

پارسگا/pārse- gā/ (ا.مر) : محلّ قرار دادن گوه بین دو سنگ آسیاب آبی .

با) ←** ؛ ۲) ←** ؛ *قص)* جا - پاس /jā- pās/ ؛ *ت)* ←** ؛

پارسنگ/pār- sang/ (ا.مر) : سنگ مقیاس - وزنه - سنگ ترازو . **نک** : پائنگ .

با) ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *قص)* پا - سنگ /pā - sang/ ؛ *ت)* ←** ؛

پارسنگ بازی/pār -sang -bāzi/ : **نک** : پارسنگ کا .

ب) ←** ؛ *س)* ←** ؛

پارسنگ کا/pār- sang- kā/ (ا.مر) :

این بازی رایج‌ترین بازی برای کودکان و نوجوانان به خصوص دخترها است. بازی با سه تا پنج عدد سنگ بین دو نفر انجام می‌گیرد. برای انتخاب شروع کننده‌ی بازی که «بار» نامیده می‌شود، قرعه‌کشی می‌شود . به این صورت که هرکدام از بازی کنان به نوبت سنگها را بر پشت دست قرار داده به هوا می اندازند ، بعد با کف دست آن‌ها را می‌گیرند. هرکدام از بازیکنان که تعداد بیشتری سنگ در مشت خود قرار دهد ، بازی را شروع می‌کند. مراحل این بازی عبارتند از: اتّاک attak، دوتاک، سه تاک، چارتاک (بازی با پنج سنگ)الّاهه allāha، رموک، الّاهه جاویداک، الّاهه خرامیزاک، الّاهه نشکن، الّاهه بشکن. پنج الّاهه (بازی با سه سنگ سه الّاهه). بعد از آن یک ضرب، دو ضرب ، سه ضرب، چهارضرب، پنج ضرب (بازی با پنج سنگ). توضیح: در اتّاک، یک سنگ به هوا پرتاب می‌شود و چهارسنگ در دست باقی می‌ماند . وقتی سنگ از هوا پایین آمد باید روی سنگهای دیگر داخل مشت جای گیرد. به همین ترتیب در دو تاک، دو سنگ به هوا می رود و روی سنگهای کف دست باز می‌گردد. در الّاهه ، چهارسنگ به هوا می رود و روی یک سنگ در کف دست می نشیند. در «رموک» یک سنگ به هوا می رود . مجدداً دو سنگ به هوا رفته، باز می‌گردد و سپس سه سنگ و... . در «جاویداک» اول یک سنگ ، بعد دو سنگ با هم بعد سه سنگ با هم و... . در «خرامیزاک» از پنج سنگ یک سنگ به هوا رفته و به مشت باز می‌گردد. بعد از آن بلافاصله یک سنگ دیگر به هوا می رود و سنگ اول در گوشه‌ای از زمین جا گذاشته می‌شود. در این حرکت خوردن و جا گذاشتن مدنظر است. در بشکن ها سنگهای در هوا، هنگام فرود آمدن باید به هم برخورد کرده و صدا ایجاد کنند و درنشکن نباید صدا بدهند. مرحله‌ی بعد: یک ضرب، دو ضرب سه ضرب.است در این بخش توسط انگشت شست و سبابه روی زمین دروازه (سگدون) ایجاد می‌شود. بازیکن مقابل ، یکی از سنگها را به عنوان سگ انتخاب می‌کند. سنگ‌ها به هنگام ورود به سگدون نباید به سنگ برخورد کنند.

پارس ها کردن/pārs-hākordan/ (مص.مر) : پوست کندن گردو - برداشتن پوست سبز گردو . **نک** : تریک ها کردن .

ن) ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *آک)* پارس گودن /pārs- gudan/ ؛

پارسی/pārsi/ (ا.مک) : از توابع دهستان ولوپی شهرستان سواد کوه .

پارکه/pārəkə/ (ق.ز/ص) : ۱. واحد آبادی . ۲. تکّه .

اغر) ←** ؛ *ب)* ۱.←** ، ۲. پرکاله /parkālə/ ؛ *س)* پارچه /pārčə/ ؛ *با)* ۱.←** ، ۲. پارچه /parčə/ ؛ *ن)* پارچه /pārčə/ ؛ *ع)* ←(*ن*) ؛ *قص)* ←(*ن*) ؛ *ت)* ←(*ن*) ؛ *آک)* ←(*ن*) ؛

پارکه پارکه/pārekə- pārekə/ (ص.مر) : ۱. تکّه تکّه . ۲. پاره پاره .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *با)* ۱.←** ، ۲. پارچه - پارچه /pārčə- pārčə/ ؛ *ن)* پارچه پارچه /pārčə- pārčə/ ؛ *ع)* ←(*ن*) ؛ *ت)* پارچه /pārčə/ ؛ *آک)* ←(*ن*) ؛

پارم/pārəm/ (ا.مک) : روستایی از دهستان عشرستاق هزار جریب بهشهر .

پارو/pāru/ (ا) : پارو . **نک** : نارو .

ب) پارو /pāru/ ؛ *س)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* نارو /nāru/ ؛ *آک)* ←** ؛

پاروش/pāruš/ (ا) : نامی برای گاو سبک پا و تند و تیز .

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی .

با) ۱.←** ، ۲. په روش /pəruš/ ؛ قص) چاموش /čāmuš/؛

پاروش بزئن/pāruš - bazoən/ (مص.مر) : جست و خیز کردن .

با) ۱. په روش - بزوئن /pəruš-bazuən/ ، ۲. پی روش - هدائن /pəyruš - hədāən/ ؛ قص) پرش بزوئن /parəš bazuan/ ؛

پاره/pārə/ (ا) : پارچه‌ای کهنه و زبر که بعد از قشو پشت اسب را با آن تمیز کنند .

اغر) جل پاره /jəl- pārə/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پاره - جل /pārə- jəl/ ؛ ن) ←** ؛ ت) پته /petə/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) پیته /pitə/ ؛

پاره/pārə/ (ا) : ۱. بخشی از مزرعه‌ی برنج که یک دهنه آبخور دارد . ۲. وسیله‌ای در پاره بازی . نک : پاره بازی - پابلوس .

ب) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پاره بازی/pārə- bāzi/ (ا.مر) : نوعی بازی با توپی بسیار ابتدایی که از تکه ای پوست گوسفند تهیه شده و درون آن با براده‌های ریز سرب ، ساچمه پر می‌شود و اطراف آن نیز با نخ دوخته می‌گردد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پابلوس بازی /pāblus - bāzi/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛

پاره بئن/pārə- baen/ (مص.مر) : پاره شدن. نک : پاره ببین .

ت) ←** ؛ اشر) پاره هابی /pārə- hābi/ ؛ | ک) پاره بون /pārə- bon/ ؛

پاره ببیه/pārə- babeyə/ (ص.مف) : پاره شده . نک : جر بدائه .

اغر) پاره بوییه /pārə- baviyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پاره ببییه /pārə- baiyə/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پاره بین /pārə bayi/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. پاره بوی /pārə- barəy/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پاره ها بیه /pārə- hābiyə/ ؛ | ک) پارا بوی /pārā- boy/ ؛ پ) پارک /pārak/ ؛

پاره ببین/pārə babeyan/ (مص.مر) : پاره شدن .

اغر) پاره بویین /pārə baviyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پاره ببیین /pārə-baiyən/ ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲. پاره بیّن /pārə- bayyən/ ؛ آ) پاره بیّن /pārə bayyan/ ؛ ن) پاره بوئن /pārə bavəyan/ ؛ ع) ←** ؛ ت) پاره بین /pārəbiyan/ ؛ اشر) پاره هابیین /pārə- hābiyən/ ؛ | ک) پارا بون /pārābon/ ؛

پاره بزئن/pārə- bazoən/ (مص.مر) : نشانه‌گذاری روی چوبی مخصوص برای مشخص نمودن مقدار محصول هر دامدار به هنگام پایان یک فصل چرای دام در یک مرتع .

ب) ←** ؛

پاره پندلیک/pārə-pəndəlik/ (ص.مر) : پاره –چیز کهنه و مندرس .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پاره پندیک /pārə-pəndik/ ؛ با) پاره پینک /pāre- pinak/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) پاره پوره /pārə purə/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛

پاره پنّیک/pārə- pənnik/ (ص.مر) : نک : پاره پندلیک .

اغر) پاره پوره /pārə- purə/ ؛ ب) پاره پندلیک /pārə- pəndəlik/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پاره پنیک /pārə- pinak/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پاره ها کردن/pārə- hākordan/ (مص.مر) : پاره کردن . نک : جر بدائن .

اغر) پاره هکاردن /pārə-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پاره ها کردن /pārə- hākerdən/ ؛ با) ۱.←** ، ۲. پاره - هکردن /pārə- hakərdən/ ؛ آ) پاره هکردن /pārə hakərdan/ ؛ ن) پاره ها کردن /pārə hākərdan/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پاره ها کئردن /pāre- hākoərdən/ ؛ | ک) پارا گودن /pārā gudan/ ؛

پاره ها کن/pārə- hākon/ (ف.امر) : پاره کن . نک : بلاردن .

اغر) پاره هکان /pārə- həkān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پاره کن /pārə- hākən/ ؛ با) ۱.←** ، ۲. پاره - هکن /pārə- hakən/ ؛ آ) پاره هکن /pārə hakən/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←** ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پاره ها کئن /pārə- hākoən/ ؛ | ک) پارا کون /pārā- kun/ ؛

پاریجان/pārijān/ (ا.مک) : از دهستان فیروزجاه شهرستان بابل .

پاریجن/pārijən/ (ا) : ۱. طبق چوبی یا فلزّی . ۲. محرف پرویزن فارسی– الک – غربال .

اغر) پرجن /parjən/ ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ ع) ←(اغر) ؛ *قص)* ←** ؛ *اشر)* پرجن /parjan/ ؛

پاریجن/pārijən/ (ا.مک) : مرتع و کشتزاری در حوالی روستای کدیر نوشهر .

پاریکلا/pāri-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی شهرستان بابل .

پارین/pārin/ (ق.ز) : ۱. پیرار سال – دو سال گذشته . ۲. واژه‌ی پار و پیرار در نقاط مختلف مازندران مفاهیم متفاوتی دارد و از آن زمان های گوناگونی مستفاد شود . **نک** : پار .

اغر) پیراز سال /pirārsāl/ ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ *قص)* ←** ؛ ت) ←** ؛ *اشر)* ←** ؛ \|گ) ←** ؛

پاری وقت/pāri - vaqt/ (ق.ز) : زمانی –برخی اوقات . **نک** : اپر .

با) پاره – وقت /pārə- vaqt/ ؛ ع) ←** ؛ *قص)* پاری – وخت /pāri - vaxt/ ؛ *اشر)* ←(قص) ؛

پازئن/pāzəan/ (مص.مر) : ۱. پا زدن . ۲. تفاله‌ی چای . ۳. نیم جویده‌ی بعضی میوه‌جات .

اغر) پابزئن /pā-bazoən/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. پابزوئن /pā- bazuən/ ؛ *با)* ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ آ) پابزوئن /pā- bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پابزان /pābezān/ ؛ *قص)* پابزوئن /pā- bazuan/ ؛ ت) ←** ؛ \|گ) پازان /pāzān/ ؛

پازهر/pāzahr/ (ا) : نوعی تسبیح گران بها .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ *قص)* ←** ؛ ت) ←** ؛ *اشر)* ←** ؛

پازیک خل/pāzik - xel/ (ا.مک) : از توابع دهستان کیاکلای قائم شهر .

پاس/pās/ : از قبایل ساکن در کرد محلّه (کردکوی) .

پاس/pās/ (ا) : تفاله‌ی تخم پنبه بعد از روغن‌کشی که برای خوراک دام به کار رود .

ب) ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛

پاس/pās/ (ا) : گوُه– هر نوع گوه اعم از چوبی یا فلزی. **نک** : پارس – چلیپ .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پارس /pārs/ ؛ *قص)* ←** ؛ ت) ←(ع) ؛

پاس/pās/ (ا.مص/ص) : ۱. فشار آوردن . ۲. مزاحم .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ *قص)* ←** ؛

پاس/pās/ : ۱. در پوش مجرای خروجی تلم . ۲. چوبی که مجرای دوغ تلم را می بندد . ۳. نگهبان راه .

با) ←** ؛ آ) ←** ؛ *قص)* ←** ؛ *اشر)* ←** ؛ *پ)* پاس /pās/ ؛

پاساعت/pāsāət/ (ا.مک) : یکی از میادین قدیمی و مشهور شهرستان ساری .

پاس اغوز/pās- aquz/ (ا.مر) : پوست سبز گردو . **نک** : آغوز پاس .

اغر) تپلاس جز /təplās- joz/ ؛ *ب)* ۱. آغوز پاس /āquz- pās/ ، ۲. تل پوس /tal-pus/ ؛ *س)* آغوزپاس /āquz- pās/ ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) اغوز پاس /aqoz pās/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. اغوز پارس /aqoz pārs/ ؛ ع) اغوز پارس /aqoz pārs/ ؛ *قص)* ←(س) ؛ ت) ←(ع) ؛ *اشر)* تله پاس /talə - pās/ ؛ \|گ) سیل /sil/ ؛

پاسان/pāsān/ (ا) : قسمت سایه‌ی ساختمان .

اغر) ←** ؛

پاس بزئن/pās- bazoən/ (مص.مر) : ۱. چیزی را با فشار در سوراخ و شکافی نهادن . ۲. فریب دادن . ۳. سر کسی کلاه گذاشتن . ۴. تلافی کردن .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پاس هادائن /pās hādāan/ ؛ ع) پارس بزان /pārs bezān/ ؛ *قص)* پاس بزوئن /pās - bazuan/ ؛ ت) پارس زئن /pārszaen/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پاسبون/pāsbun/ (ا) : پاسبان .
اغر) پاسـوان /pāsəvān/ ؛ ب) پاسـون /pāsəvon/ ؛ س) پاسبون /pāsebon/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(س) ؛ ن) پاسـوون /pāsvun/ ؛ ع) پاسبن /pāsbon/ ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←** ؛ اشر) پاسبان /pāse bān/ ؛ | ک) پاسـبون /pāsbon/ ؛ پ) پاسپان /pāspān/ ؛

پاس به پاس/pās- bə- pās/ (ق) : ۱. حالت در فشار بودن . ۲. فشار زیاده از حدّ . نک : سیب– سیب به سیب.
اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) پارس به پارس /pārs-bə-pārs/ ؛ قص) ←** ؛

پاسر/pāsar/ (ا) : تفاله‌ی چای .
اغر) پخول /paxul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پپو /papu/ ؛ ق) پـاس /pās/ ؛ بـا) ۱.←(س) ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پاسور /pāsur/ ؛ ع) پاپـور /pāpur/ ؛ ت) پیـور /papur/ ؛ اشر) پخه /poxə/ ؛

پاسر/pā- sar/ (ا) : فاصله‌ی میان جام‌های شیشه ای درب های قدیمی .
با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پاسک/pāsək/ (ا) : ۱. پاس کوچک . ۲. گوُه‌ی کـوچـک . نک : پاس .
اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پارسک /pārsak/ ؛ قص) ←** ؛

پاسکوت/pāskut/ (ا) : آشغال درون بینی .
ب) پسخوت /pəsxut/ ؛ س) ←** ؛ ق) پـاس /pās/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ آ) پاس /pās/ ؛ ع) ککر /kakar/ ؛ | ک) وینازیک /vināzik/ ؛

پاسمه/pāsmə/ (ا) : گوُه . نک : پاس .
ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پارسـمه /pārsəmə/ ؛ ع) پـارس /pārs/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پاسن/pāsən/ : نگهبانی دادن .
ت) ←** ؛

پاسـند/pāsənd/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان پنـج هـزار شهرستان بهشهر .

پاسنگ/pāsang/ (ا.مر) : وزنه و سنگ ترازو . نک : پارسنگ .
اغر) ۱.←** ، ۲. پائنگ /pāəng/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پارسنگ /pārsang/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←(ع) ؛

پاسـو/pāso/ (ا) : هدیـه‌های گران بـها کـه از سـوی خانواده‌ی داماد به عروس داده شود .
ت) ←** ؛

پاسور/pāsor/ (ا) : تفاله چای .
اغر) پخول /paxul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) پـاس /pās/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پاپور /pāpur/ ؛ ت) پپور /papur/ ؛ اشر) پخـه /poxə/ ؛

پاسو هکاردن/pāso – həkārdən/ (مص.مر) : با پا خزانه‌ی شالی زار را صاف کردن .
اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پسو هکاردن /peso- həkārdən/ ؛ س) پا سو هـا کـردن /pāso-hākerdən/ ؛ ق) پیسـو هـا کـردن /pisu- hākərdən/ ؛ بـا) پیسـو هکـردن /pisu- hakərdən/ ؛ آ) پسو هکـردن /pesu-hakərdan/ ؛ ن) پـی سو ها کردن /pəyso hākərdan/ ؛

پاس هاکردن/pās-hākərdan/ (مص.مر) : برداشتن پوست سبز گردو .
قص) ←** ؛

پاس هدائن/pās hədāən/ (مص.مر) : انبوه شدن–متراکم گشتن .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ با) ←** ؛

پاشا/pāšā/ (ا) : تخته‌ی پدال مانند در کارگاه نخ ریسی یـا کارچال . نک : کرچال.
اغر) پافشار /pāfšār/ ؛ ب) پوشا /pušā/ ؛ ق) لینـگ لتـی /lingelati/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(ق) ؛

پاشا امیر/pāšā- amir/ (ا.مک) : از توابع دهسـتان بنـدپـی بابل«پادشاه امیر» .

پاشاک/pāšāk/ (ا) : ملات ساختمان .
با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پاشا کلا/pāšā- kəlā/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهسـتان دشـت سر از بخش مرکزی آمل پاش کلا . ۲. از توابع

آوانوشت : (أ = a) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = آو) (ow = او)

دهستان بالاتجن قائم شهر . ۳. از توابع دهستان علی آباد قائم شهر . ۴. از توابع دهستان کسلیان قائم شهر .

پاشا کلا/pāšā- kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بالا تجن قائم شهر .

پاشا کلا/pāšā- kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان لفور قائم شهر .

پاشا کلا انتقالی/pāšā-kəlā-entəqāli/ (ا.مک) : از توابع دهستان اسفیورد شورآب ساری .

پاشا کلای اربابی/pāšā- kəlāye- ərbābi/ (ا.مک) : از توابع دهستان اسفیورد شوراب ساری .

پاشا کله/pāšā-kəlā/ (ا.مک) : نام روستایی در حوزه‌ی بالا تجن قائم شهر .

پاش بخاردن/pāš- bəxārdən/ (مص.مر) : پاشیده شدن– متلاشی گشتن .

اغر) ⟵ ** ؛ *ب)* ⟵ ** ؛ *س)* پاش بخاردن /pāš-baxārdən/ ؛ *ق)* پخش بین /paxš-bayen/ ؛ *با)* پاش بخردن /pāš- baxərdən/ ؛ *آ)* پخش بخردن /paxš baxərdan/ ؛ *ن)* پاش بخاردن /pāš baxārdan/ ؛ *ع)* بپاتن /bəpātan/ ؛ *قص)* بپاتن /bapātan/ ؛ *ت)* ⟵(ع) ؛ *اشر)* پاش بزئن /pāš- bazoən/ ؛

پاش بزئن/pāš-bazoən/ (مص.مر) : بوجاری کردن دانه‌ها با طبق، پارو و غیره .

اغر) ⟵ ** ؛ *ب)* ⟵ ** ؛ *ق)* غلوال هاکردن /qelvāl- hākərdən/ ؛ *با)* پاش – بزوئن /pāš-bazuən/ ؛ *آ)* غروال هکردن /qarvāl-hakərdan/ ؛ *ن)* غلوال ها کردن /qal vāl hākərdan/ ؛ *ع)* هپاتن /hopātan/ ؛ *قص)* دونه پاج بزوئن /dunə-pāj -bazuan/ ؛

پاش پاش/pāš-pāš/ (ص.مر) : ۱. پراکنده . ۲. ریز و خرد شده .

اغر) ⟵ ** ؛ *ب)* ⟵ ** ؛ *با)* ⟵ ** ؛ *آ)* ⟵ ** ؛ *ن)* ⟵ ** ؛ *ع)* دپات بپات /dapāt-bepāt/ ؛

پاش چلی/pāš - čali/ : **نک** : پاش .

ب) ⟵ ** ؛ *س)* ⟵ ** ؛

پاشره/pāšerə/ (ا.مص) : پا بر زمین کشیدن گاوان جنگی، پیش یا پس از نبرد .

ت) ⟵ ** ؛

پاشره/pāšarə/ (ا.مص) : بهانه جویی .

اغر) پاتله /pātale/ ؛ *ع)* پاشفته /pāšeftə/ ؛ *ت)* ⟵ ** ؛

پاش کلا/pāš- kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان دابوی جنوبی از بخش مرکزی آمل– پاشا کلا .

پاش کلا/pāš- kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندرج ساری–پاشاکلا .

پاشنقاب/pāšnə qāb/ (ا.مر) : وسیله ای که به کمک آن پا در کفش کنند – پاشنه کش .

اغر) ⟵ ** ؛ *ب)* ⟵ ** ؛ *س)* پاشنه کش /pāšnə- kaš/ ؛ *ق)* ⟵(س) ؛ *با)* ۱.⟵ ** ، ۲.⟵(س) ؛ *آ)* ⟵(ق) ؛ *ن)* ⟵(ق) ؛ *ع)* ⟵(س) ؛ *قص)* ⟵(س) ؛ *ت)* ⟵(ع) ؛ *اشر)* ⟵(ع) ؛

پاشور/pā- šur/ (ا.مر/ا.ص) : ۱ . جای شستن پا . ۲ . شستن پابه منظور پایین آوردن حرارت بدن به هنگام تب .

اغر) ⟵ ** ؛ *ب)* ⟵ ** ؛ *س)* ⟵ ** ؛ *ق)* ⟵ ** ؛ *با)* ⟵ ** ؛ *آ)* ⟵ ** ؛ *ن)* ⟵ ** ؛ *ع)* پاشوره /pāšurə/ ؛ *قص)* ⟵(ع) ؛ *ت)* ⟵(ع) ؛ *اشر)* ⟵ ** ؛

پا شور سنگ/pā- šur- sang/ (ا.مر) : سنگ پا .

اغر) سنگ پا /sange- pā/ ؛ *ب)* په سنگ /pe- sang/ ؛ *س)* ⟵ ** ؛ *ق)* ⟵(اغر) ؛ *با)* ۱.⟵ ** ، ۲.⟵(اغر) ؛ *آ)* ⟵(اغر) ؛ *ن)* ⟵(اغر) ؛ *ع)* ⟵ ** ؛ *قص)* ⟵ ** ؛ *ت)* ⟵ ** ؛ *اشر)* پا سنگ /pā sang/ ؛ *گ)* ⟵ ** ؛

پاشوره/pāšurə/ (ا.مص) : پاشویه – شستن پا در آب سرد جهت پایین آوردن تب .

اغر) ⟵ ** ؛ *ب)* ⟵ ** ؛ *س)* ⟵ ** ؛ *ق)* ⟵ ** ؛ *با)* ۱.⟵ ** ، ۲. پاشویه /pāšuyə/ ؛ *آ)* پاشویه /pāšuyə/ ؛ *ن)* ⟵ ** ؛ *ع)* ⟵ ** ؛ *ت)* ⟵ ** ؛ *اشر)* پاشور /pāšur/ ؛

پاش وزیر/pāš- vazir/ (ا.مر) : قاپ بازی – نوعی بازی که نقش اصلی را در آن قاپ یا کشکک زانوی گوسفند ایفا می‌نماید . **نک** : پادشا وزیر .

س) پادشا وزیر /pād - šā- vazir/ ؛ *ق)* شاوزیر کا /šā- vazir-kā/ ؛ *با)* پادیشا وزیر /pādišā -vazir/ ؛ *آ)* پادشا وزیر

⟵ **) ارجاع به مدخل ، ⟵) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/pādəšā vazir/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(س) ؛ قص) شا وزیر /šā - vazir/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پاشه پریت/pāše- pərit/ (مص) : ۱. داد و فریاد . ۲. طلب کار بودن . ۳. مورد حمله قرار دادن .

ق) ←** ؛

پاش هدائن/pāš- hədāən/ (مص.مر) : پخش کردن – پاشیدن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) بپاشیین /bepāšiyen/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پاش هادائن /pāš hādāan/ ؛ ع) بپاتن /bəpātan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ق) ؛

پاغارس/pā- qārs/ (ص.مر) : ۱. دلیر . ۲. ماندگار .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) غرس /qərs/ ؛ با) پاغرس /pāqərs/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(با) ؛ قص) غرس /qors/ ؛

پاغه/pāqə/ (ا) : جدا کردن و دسته کردن نی بریده شده‌ی نیزار .

با) ←** ؛

پاف/pāf/ (ا.صو) : از اصوات – آوای ترکیدن توپ لاستیکی و یا برخورد اشیاء با آب .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) تپ /top/ ؛ ت) ←** ؛ |ک) ←**؛

پاف بکارده چش/pāf-bakārdə-češ/ : چشم درشت و باد کرده .

ن) قرچشم /qorə-češm/ ؛ ع) ←(ن) ؛

پافتول/pāftul/ (ا.ص) : ۱. کلک– حقه . ۲. چاق – خپل . **نک** : بامبول .

ب) پفتول /paftul/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پفتول /pafpul/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) پفتل /paftəl/ ؛ قص) پفنه /pafenə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پافشار/pā fešār/ (ا.مر) : تخته‌ای که در زیر پای بافنده‌ی پارچه در کارگاه سنتّی قرار دارد و با نخ به ورد وصل است . **نک** : پایشار – ورد .

اغر) ←** ؛ ب) پوشا /pušā/ ؛ با) ←** ؛

پاقله/pāqlə/ (ا) : باقلا .

اغر) ۱. باقله /bāqele/ ، ۲. باقله /bāqəle/ ؛ ب) باکّله /bākkəle/ ؛ س) باکّله /bākkelə/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. باکلّه /bākkəle/ ؛ ع) باقلا /bāqelā/ ؛ قص) باکّله /bākkelə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) باقلی /bāqeli/ ؛ |ک) ←** ؛

پاک/pāk/ (ص.ق) : ۱. پاک . ۲. درست– کامل . ۳. یکسره– همگی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ |ک) ←** ؛ پ) پاک /pāk/ ؛

پا - کار/pā- kār/ (ص.مر) : پادوی کدخدا جهت فرمان بردن و ارتباط با رعایا .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ |ک) ←** ؛

پا کال/pā- kāl/ (ا.مر) : هر یک از دو چوبی که در چولنگ بازی مورد استفاده قرار گیرد. دو چوب دارای شاخه‌ی جنبی جهت بند شدن پا بر آن که کودکان ، پا را روی آن نهاده و گام بر می‌دارند. در گذشته بزرگسالان نیز جهت عبور از گل و لای از این وسیله استفاده می‌کردند . **نک** : چولنگ – خرک .

ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پاخال /pā- xāl/ ؛ ن) ←** ؛ ع) بازآمدن /bāz-āmadan/ ؛

پاکان/pākān/ (ا) : ۱. آردی که بر روی سینی ریزند تا خمیر به سینی نچسبد . ۲. بسیار نرم و آردگونه .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛

پاک بخوردن/pāk boxordan/ (مص.مر) : واژه پاک علاوه بر مفهوم خاص خود معنی تمام و همگی را دارد و کنایه از این کلمه تمامی خوراک را خوردن و چیزی بر جای نگذاشتن .

اغر) پاک بخاردن /pāk-bəxārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ۱.←** ، ۲. پاک بخردن /pāk- baxərdən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پاک بخاردن /pāk-baxārdan/ ؛ ع) ←** ؛ قص) پاک بخردن /pāk- baxerdan/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پاک بخئردن /pāk-boxoərdən/ ؛

پاک بلشتن/pāk baleštəm/ (مص.مر) : لیسیدن به صورت

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

تام و تمام .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) پاک بلشتن /pāk- baleštən/ ؛ با) *← ؛ ن) پاک بلشتن /pāk baləštan/ ؛ ع) پاک بلشتن /pāk- baleštan/ ؛ قص) ۱.←(ع) ، ۲. بلشته پاک /baleštə- pāk/ ؛ ت) پاک لیسین /pāklisiyan/ ؛

پاک بنه/pāk- bənə/ (ا.مر) : ۱. پایان- کامل . ۲. زمین خالی و عاری از هر گونه بنا .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) *← ؛ ن) *← ؛

پاک بنه هکاردن/pāk-bəne-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. تاراج کردن . ۲. تمام کردن و بردن چیزی از جایی . ۳. همه ی اموال را به غارت بردن .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) پاک ها کردن /pāk- bənə- hākerdən/ ؛ با) پاک بنه هکردن /pāk-bənə-hakərdən/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) پاک بوردن /pākbavardan/ ؛ قص) پاک بوردن /pāk-bavərdan/ ؛

پاک ترا/pāk – tərā/ (ا.مر) : مرحله‌ی پایانی رشد خوشه‌های گندم ، جو و برنج .

اغر) پاک سر /pāk- sar/ ؛ ب) *← ؛ س) ۱.*← ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) پاک سر /pāk sar/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پاکتل/pā- katəl/ : از ابزار بافندگی سنّتی که با پا پایین و بالا شود .

ب) کتله /katələ/ ؛ ع) *← ؛ ت) *← ؛



پاکتل

پاکتلی/pā- katəli/ : **نک** : پاکتل.

پاک چین/pāk- čin/ (ا.مص) : چیدن همه ی محصول درخت به گونه‌ای که چیزی بر آن باقی نماند .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ ن) *← ؛ ع) *← ؛ قص) پاک بچین /pāk- bačian/ ؛ ت) *← ؛ اشر) *← ؛ |ک) *← ؛

پاک دیم/pāk- dim/ (ق) : ۱. همگی . ۲. به طور کامل .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) یک دیم /yek- dim/ ؛ ق) ۱.*← ، ۲. یک دیم /yek dim/ ؛ با) ۱.*← ، ۲. یک دیم /yək- dim/ ؛ آ) ۱.*← ، ۲. یک دیم /yək dim/ ؛ ن) *← ؛ ع) *← ؛ ت) *← ؛

پا - کرایه/pā- kərāyə/ (ا.مر) : ۱. مزد . ۲. حقّ القدم .

اغر) *← ؛ ب) پاکره /pā- kəre/ ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) ←(با) ؛ ن) *← ؛ ع) *← ؛ قص) کرایه /kerāyə/ ؛ ت) *← ؛ اشر) *← ؛ |ک) *← ؛

پاک - رس/pāk - rəs/ (ص.فا) : آماده‌ی درو گشتن کشت برنج و رسیدن کامل محصول .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ با) *← ؛ ن) پاک رس /pākras/ ؛ ع) پاک سر /pāksar/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |گ) *← ؛

پاک زار/pāk- zar/ (ا) : هرگونه پای افزار صرفنظر از کیفیت آن-مطلق پاپوش .

ق) پاپوش /pāpuš/ ؛ با) پاپ زار /pāpə- zār/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پابزار /pābəzār/ ؛ قص) *← ؛ ت) ←(ع) ؛

پاک سر/pāk- sar/ (ص.مر) : خوشه بستن یکنواخت و کامل برنج در شالی زار .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ ن) *← ؛ ع) *← ؛ ت) *← ؛ اشر) *← ؛

پاک شور هکاردن/pāk -šur-həkārdən/ (مص.مر) : خوب و کامل شستن .

اغر) *← ؛ ب) پاک شور هکاردن /pāk- šur-hekārdən/ ؛ س) پاک شور هاکردن /pāk-šur-hākerdən/ ؛ با) پاک - شور- هکردن /pāk-šur-hakərdən/ ؛ آ) پاک شور هکردن /pāk-šur-hakərdan/ ؛ ن) پاک شور هاکردن /pāk šur

*←) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

hākərdan ؛ ع) پاک شور /pāk-šur/ ؛ قص) پاک شور هـا کردن /pāk-šur-hākerdan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←** ؛ | ک) پاک شورگودن /pāk-šur-gudan/ ؛

پاک گر/pāk- gar/ (ص.فا) : آن که وظیفه‌ی پاک کـردن برنج در شالی‌کوبی را به عهده دارد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پاک گر /pāk- ger/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پاک کر /pāk kar/ ؛ ع) بنج کوتن /benj-koten/ ؛ اشر) پاکّن /pākkon/ ؛

پاکل/pākol/ (ا.مر) : ۱. موی جلوی سر . ۲. جلـوی سـر . **نک** : پیش کالی .

اغر) فکّل /fokkol/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) فـاکل /fākol/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) کاکل /kākəl/ ؛ ع) کاکل /kākol/ ؛ قص) فاکّل /fākkol/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) کاکّئل /kākkoəl/ ؛ | ک) ←(ت) ؛

پاکل/pākel/ (ا) : ردّ به جا مانده از چیزی . **نـک** : پیـش کل .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) فـاکل /fākol/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ | ک) پامالـه /pā- mālə/ ؛

پاک نزا/pāk- nəzā/ (ص.مر) : مرحله‌ای از رشد شالی بـه هنگام دانه بستن .

ب) ←** ؛ با) ←** ؛

پاکنه/pākənə/ (ا) : آرد برنج .

ب) پاکان /pākān/ ؛ س) ←** ؛

پاکوتا/pā- kutā/ (ا.مر/ص.مر) : نوعی برنج ساقه کوتاه .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پاکتـــا /pākətā/ ؛ ع) پاکتا /pākotā/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پاکوتل/pākutal/ (ا.مر) : **نک** : بند بن .

اشر) ←** ؛

پاکول/pākul/ (ا.) : زلف .

اغر) فکّل /fokkol/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) فاکول /fākol/ ؛ بـا) ۱. ←** ، ۲. فوکـل /fokəl/ ؛ آ) ۱. ←** ، ۲. فـاکول /fākul/ ؛ ن) فکـل /fəkəl/ ؛ ع) فکـل /fokol/ ؛ قـص) فاکّل /fākkol/ ؛ ت) کاکل /kākol/ ؛ اشر) کاکّل /kākkol/ ؛ | ک) کاکول /kākul/ ؛

پاک - هاکردن/pāk - kākərdən/ (مص.مر) : پاک کردن - از آلودگی و ناخالصی پیراستن .

اغر) پاک هکاردن /pāk- həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** با) پاک هکردن /pāk-hakərdən/ ؛ آ) ۱. ←** ، ۲. پـاک هکـردن /pāk-hakərdan/ ؛ ن) پـاک هـا کردن /pāk hākərdan/ ؛ ع) پاک ها کردن /pāk hākordan/ ؛ قص) پاک ها کردن /pāk hākerdan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پاک ها کئردن /pāk-hākoərdən/ ؛ | ک) پاکا گودن /pākā - gudan/ ؛ پ) پاکنیتن /pākənitan/ ؛

پاکه چش/pākə – čəš/ (ص.مر) : چشم پـاک - کسـی کـه نگاه شهوانی به ناموس دیگران نداشته باشـد . **نـک** : چش پاک .

اغر) ۱.←** ، ۲. چش پاک /češ - pāk/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پـاک چشم /pāk češm/ ؛ قص) چـش پـاک /češ - pāk/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پاک چشم /pāk - češm/ ؛

پاکی/pāki/ (ا.مص/ا) : ۱. تمیزی . ۲. داروی نظافت جهت زدودن مو . **نک** : تنبیر .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ | ک) ←** ؛ پ) پاکی /pāki/ ؛

پاگا/pāgā/ (ق / ا) : فوری .

ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ ن) ←** ؛ قص) پاکا /pākā/ ؛

پاگشا هکاردن/pāgošā - həkārdən/ (مـص.مـر) : رفتـن عروس به خانه‌ی پدر بعد از مراسم عقد و عروسـی یـا اولین دیدار از نقطه یا مکانی که جنبه‌ی سنتّی داشـته باشد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پـاگشـا هـاکردن /pā gošā hākerdən/ ؛ با) پاگشا ها کردن /pā - gəsā- hakərdən/ ؛ آ) پاگشا هکردن /pāgəšā- hakərdan/ ؛ ن) پاگشـا هـا کـردن /pāgəšā hākərdan/ ؛ ع) پاگشا /pāgošā/ ؛ قص) پاگشا هـا کـردن /pāgošā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پـاگشـا هـا کـئردن /pāgošā- hākoərdən/ ؛ | ک) پاگوشاگودن /pāgušā- gudan/

gudan/ ؛

پا - گل/pā- gal/ (ا.مر) : ساق پا تا مُچ .

اغر) ←* ؛ ب) پچه /pečə/ ؛ ق) لینگ گردن /linge- gərdən/ ؛ با) پاچّه /pāččə/ ؛ ت) پاچه /pāčə/ ؛

پاگیتن/pā – gitən/ (**مص.مر**) : بازگشت به خانه‌ی فرد مرده پس از مراسم تدفین و جهت دلجویی از بازماندگان مرده . ۳. پاگرفتن و استحکام یافتن .

ع) پابیتن /pā-baytan/ ؛ ت) ←* ؛

پاگیر/pā- giri/ (**ا.مص**) : دامن گیر شدن .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پاگیر بویئن /pāgir bavəyan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) ←* ؛

پاگیزون/pā- gizon/ (ا.مر) : مکانی مناسب جهت اطراق کردن و نشستن به هنگام گردش و تفریح– ماندگاه و استراحتگاه .

س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پالان/pālān/ (ا) : **نک** : پلان .

اغر) پلان /polān/ ؛ ب) پالن /pālon/ ؛ ق) پالون /pālun/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پالن /pālən/ ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ←* ؛ |ک) پالون /pālun/ ؛

پالان دوز/pālāndoz/ (ص.فا) : ۱. کسی که شغل پالان دوزی دارد . ۲. بافنده– جولاه .

اغر) پلان دوج /polān- duj/ ؛ ب) پالن دوج /pālon- duj/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پالون دوج /pālun duj/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پالن دوج /pālən duj/ ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←(آ) ؛

پالان کل/pālān- kol/ (ا.مر) : برجستگی جلو و عقب پالان .

اغر) پالان کول /pālān- kul/ ؛ ب) پالن کول /pālon - kul/ ؛ با) ←(ب) ؛ ن) پالن کول /pālən kul/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) کلّه پالان /kallə - pālān/ ؛ |ک) پالون کلّه /pālun - kallə/ ؛

پال درّه/pāl darrə/ (ا.مک) : مرتع و چشمه‌ای در روستای کوهپر نوشهر .

پالکا/pālekā/ (ا) : آخور چارپایان .

ع) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛

پالن/pālon/ (ا) : پالان .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلان /polān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پالون /pālun/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پالن /pālən/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←* ؛ |ک) ←(با) ؛

پالن/pālen/ (**ا.مک**) : از توابع دهستان ولوپی سوادکوه .

پالن دوج/pālən - duj/ (ص.فا) : پالان دوز–جولاه . نک : پلان دوج .

ب) پالن دوج /pālon - duj/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پالون دوج /pālun duj/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(ب) ؛ ت) ←* ؛ اشر) پالون دوز /pālun – duz/ ؛ |ک) ←(آ) ؛

پالن روآر/pālən- roār/ (**ا.مک**) : از توابع دهستان ولوپی سوادکوه .

پالن کول/pālon- kul/ (ا.مر) : برجستگی جلو و عقب پالان .

اغر) ۱.←* ، ۲. پالان کول /pālān- kul/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

پالنه/pālonə/ (ا) : ۱. پالانه . ۲. لوله‌ی سفالی یا سیمانی . نک : گنگ .

اغر) ۱. پلانه /polānə/ ، ۲. پالانه /pālānə/ ؛ ب) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پالنی/pāləni/ (**ا.مک**) : مرتعی جنگلی در منطقه‌ی رویان نوشهر .

پالنی هکاردن/pāloni-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. اسب را رام کردن . ۲. اسب جوان و تازه کار را به تحمّل پالان و بار عادت دادن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلانی هکاردن /polāni - həkārdən/ ؛ ب) ←* ؛ س) پالونی ها کردن /pāloni – hākerdən/ ؛ ق) پالونی ها کردن /pāluni - hākərden/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پالونی هکردن /pāluni - hakərdan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پالنی ها کردن /pāluni hākordan/ ؛ قص) پالن ها کردن /pālon- hākerdan/ ؛ ت) پالنی هکردن /pāloni hakerden/ ؛ اشر) پالانی ها کئردن /pālāni-hākoərdən/ ؛ |ک) پالونیا گودن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

؛ /pāloniya gudan

پالوج/pāluj/ (ا.مک) : ۱. اهــل روســتای پــالوی ازکوهپــر کجور . ۲. نام طایفه‌ای در شهرستان نوشهر .

پالوژده/pāluždə/ : روستایی میان چالوس و نوشهر .

پالوک/pāluk/ (ا) : کاسه‌ی کوچک .

ب) پیلّکا /pilləkā/ ؛ ن) پیالوک /peyāluk/ ؛ ع) ←(قص) ؛ قص) پیاله /piyālə/ ؛ اشر) پیاله /piyālə/ ؛

پالوکا/pāukā/ (ا) : آخور- بیشتر به آخـور گاو و گوسـفند گویند .

ع) پالکا /pālekā/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) پالفه /pālafə/ ؛

پالوکا بنی/pālukā-bəni/ (ص.نس) : پس‌مانده‌ی علـف و کاه در آخور گاو و گوسفند .

ع) پالکابنی /pālekā - beni/ ؛ ت) ←* ؛

پالون/pālun/ (ا) : پالان .

اغر) پلان /polān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پـالن /pālon/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پالن /pālən/ ؛ ع) پالن /pālon/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ع) ؛ |ک) پالون /pālun/ ؛

پالون/pālun/ (ا.مـک) : مرتـع پرتاسـی در حـوزه‌ی لفـور سوادکوه . نک : پرتاس.

پالون بزوئن/pālun - bazuan/ (مص.مر) : رام کردن کـرّه اسب و عادت دادن آن به تحمّل پالان . **نک** : پشتی .

اغر) پلان بزئـن /polān - bazoən/ ؛ ب) ۱. پـالن بزوئـن /pālon- bazoən/ ، ۲. پـالنی هکــاردن /pāloni-həkārlon-kārdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پـالن بزوئـن /pālən bazuan/ ؛ ع) پالنی ها کـردن /pāloni hākordan/ ؛ ت) پالون زئن /pālunzaen/ ؛ اشر) پـالون بزوئـن /pālun- bazoən/ ؛

پالون پر/pālun par/ (ا.مر) : انتهای پالان – بخش پـایین و جانبی پالان .

ب) پالن پره /pālon - parə/ ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پالون پره /pālun parə/ ؛

پالون دوج/pālun -duj/ (ص.فا) : پالان دوز . **نک** : پـالن دوج .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پالن دوج /pālon - duj/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پالن دوز /pālon -duz/ ؛ |ک) ←* ؛

پالونکی/pālunəki/ (ص.نس) : ۱. پـالانی- عـادت دادن چارپا به تحمّل پالان . ۲. حیوانی کـه تـازه بـه پـالان عادت کرده باشد .

اغر) پلانی /polāni/ ؛ ب) پـالنی /pāloni/ ؛ س) پـالونی /pāluni/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پـالنی /pāləni/ ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پالانی /pālāni/ ؛

پالونه/pālunə/ (ا) : لولـه‌های سـفالی جـهت اسـتفاده در قنوات و چاه با هدف جلوگیری از ریزش زمین خـاک . نک : پالنه .

اغر) پلانه /polānə/ ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛

پالونی/pāluni/ : نام طایفه‌ای در سوادکوه .

پالونی/pāluni/ (ص.نس) : پالانی – حیوان رام شده .

اغر) پلانی /polāni/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پالنی /pāləni/ ؛ ع) پـالنی /pāloni/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پالانی /pālāni/ ؛

پاله/pālə/ (ا) : جوانه‌ی درخت .

پاله کا/pāləkā/ (ا.مر) : آخور . **نک** : آخر .

ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پلوکا /palukā/ ؛

پامار/pāmār/ (ا) : دستیار در اداره‌ی امـور گاو سـرا در دامداری سنّتی.

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پل مار /palmār/ ؛ قص) کلم سالار /kolom - sālār/ ؛

پاماس/pā- mās/ (ص.مر) : زمین گلی و چسب‌ناک .

اغر) پـه مـاس /pəmās/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغـر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) سریش گل /serišə- gel/ ؛ ت) ←*؛

پامال/pāmāl/ (ا.مـک) : ۱. روسـتایی در هـزار جریـب در حوزه‌ی شهرستان بهشهر . ۲. لگد کـوب . ۳. از بیـن بردن و نابود کردن حقوق دیگران – پای‌مال .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پامال دشت ظهوری/pāmāl- dašt- zohuri/ (ا.مک) : از توابع دهستان علی‌آبادقائم‌شهر .

پامال و یشه/pāmāle višə/ (ا.مک) : منطقه ی جنگلی حدّ غربی آلش رو به جادّه‌ی چمستان که اکنون مزروعی است .

پامال ها کردن/pāmāl- hākərdən/ (مص.مر) : ۱. پایمال کردن– از میان بردن . ۲. ازبین بردن آثار.

اغر) پا مال هکاردن /pāmāl-həkārdən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ۱.←* ، ۲. پامال هکردن /pāmāl-hakərdən/ ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. پامال هکردن /pāmāl-hakerdan/ ؛ ن) ←* ؛ع) پامال ها کردن /pāmāl-hākordan/ ؛ *قص)* پامال ها کردن /pāmāl-hākerdan/ ؛ ت) پامال هکردن /pāmāl hakerden/ ؛ *اشر)* پامال ها کئردن /pāmāl-hākoərdən/ ؛ | گ) پامال گودن /pāmāl gudan/ ؛

پامت/pāmet/ (ص) : شخص آراسته و خوش لباس– متضاد ژولیده .

س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پمّت /pommət/ ؛ *با)* پهمت /pehmət/ ؛ ن) پمّد /pəmmed/ ؛

پا مرز/pā-marz/ (ا.مر) : مرز قابل عبور و مرور در میان زمین مزروعی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |گ) رامرز /rā-marz/ ؛

پا – مرزی/pā- marzi/ (ا.مر) : مرز کم عرض در زمین شالی زاری – متضاد مرز عریض یعنی پا مرز .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پامقر/pā- maqər/ : جای پا – ردّ پا .

ع) پامقر /pā-maqar/ ؛ ت) ←* ؛

پامنبری خن/pā manbary xon/ (ص.فا) : خواننده‌ی شعرهای مذهبی و سوزناک در پای منبر پیش از مرحله‌ی پایانی روضه خوانی .

اغر) پا منبری خان /pā manbəri xān/ ؛ *ب)* پامنبری خن /pā-manbery-xon/ ؛ *س)* پامنبری خون /pā-mambəri-xon/ ؛ *با)* پا – منبری خون /pā-mənbari-xun/ ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ *قص)* پاممبری خن /pā-manbari-xun/ ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* پامنبری- خان /pā-manbarixān/ ؛ | گ) ←* ؛

پامیز/pāmiz/ (ا) : عملی در پاره بازی که هر حرکت مثبت آن دارای پنج امتیاز است . نک : پاره بازی.

اغر) ←* ؛

پا – میزانی/pā- mizāni/ (ا.مر) : دفتری باریک با جلد چرمی که صورت توزین را در آن یادداشت نمایند .

اغر) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

پانئن/pānaen/ (مص.مر) : پا گذاشتن – گام نهادن با هدف اقدام در کار . **نک** : چک گیتن .

با) پابشتن /pā-bəštan/ ؛ *آ)* پابشتن /pā beštan/ ؛ ن) پا بیشتن /pā bəyštan/ ؛ع) ۱. پابشتن /pābeštan/ ، ۲. پابنیان /pābanyan/ ؛ ت) ←* ؛ |گ) پانان /pā-nān/ ؛

پانون/pā -nun/ (ا.مر) : خوابیدن دو نفر درجهت مخالف یکدیگر .

اغر) پابه پا /pā- bə - pā/ ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ ق) پاانّون /pā ənnun/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ←(ق) ؛ ع) ←*(اغر)* ؛ ت) ←*(ع)* ؛ *اشر)* پاایندن /pā - indon/ ؛

پانه – فرو – هاکردن/pāne-fero-hākerdən/ (مص.مر) :
۱. کنایه از: پدر کسی را در آوردن – دمار از روزگار کسی در آوردن. ۲. کنایه از : دخول جنسی به عنف .

ق) ←* ؛ ن) ←* ؛

پاو جین/pāvəjin/ (ا.مص) : وجین با پا – آهسته در شالی زار گام برداشتن و با پا علف‌های هرز را در گل فرو بردن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) وجین /vəjin/ ؛ *با)* ۱.←* ، ۲. لینگ وجین /lingə vəjin/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ ن) ←*(با)* ؛

پاوزار/pāvə zār/ (ا.مر) : کفش .

اغر) پاپوش /pā - puš/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پابجار /pābəjār/ ؛ *قص)* پابزار /pā - bezār/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |گ) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پاوند/pā- vand/ (ص/ا.مک) : ۱. پای بند . ۲. منطقه‌ای در بهشهر . **نک** : پابند .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←**؛ *ن)* پاون /pāvan/ ؛ *ع)* پابن /pāban/ ؛ *ت)* ←(ع) ؛

پاه/pāh/ (ا) : ۱. بخشی از زمین که دارای خاربن و بوته ی تمشک باشد . ۲. جنگل محصور شده .

ب) ←**؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛

پاها/pāhā/ (ا) : پایه هایی که برای بر پا کردن پرچین مورد استفاده قرار گیرد .

ب) پهه /paha/ ؛ *س)* ←** ؛ *ن)* پایه /pāyə/ ؛ *ع)* ۱. پایه /pāyeh/ ، ۲. پاجو /pāču/ ؛ *قص)* ←(ن) ؛ *ت)* پارچو /pārču/ ؛ *اشر)* پایه /pāyə/ ؛

پا هدائن/pā -hədāən/ (مص.مر) : ۱. فرصت یافتن . ۲. روی آوردن شانس و بخت .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* پاها دائن /pāhādaan/ ؛ *ع)* پاهادان /pāhādān/ ؛ | *ک)* پادان /pādān/ ؛

پاهه چو/pāhe- ču/ (ا.مر) : پایه‌ی چوبی پرچین .

اغر) ۱.←** ، ۲. پهه چو /pahā- ču/ ؛ *ب)* پهه /paha/ ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ۱.←** ، ۲. پایه چو /pāyə- ču/ ؛ *آ)* ۱.←** ، ۲. پئه چو /pae - ču/ ؛ *ن)* پایه چو /pāyə - ču/ ؛ *ع)* پاچو /pāču/ ؛ *قص)* ←(ن) ؛ *ت)* پارچو /pārču/ ؛ *اشر)* ←(ن) ؛

پای دله/pāy dələ/ : داخل بیشه – درون جنگل .

با) ←** ؛ *آ)* ←** ؛

پایه/pāyə/ (ا) : پایه– چوب عمودی پرچین . **نک** : پکا .

اغر) ←** ؛ *ب)* پکا /pekā/ ؛ *س)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* پائه /pāə/ ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* ←** ؛

پایه بیتن/pāyə-baytan/ (مص.مر) : پی‌ریزی کردن . **نک** : پشندی .

اغر) ۱. په دشنیین /pe-dəšəniyən/ ، ۲. په شنی /pe- šəni/ ؛ *ب)* په دشنیین /pe-dəšəniyən/ ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ۱. پی بیتن /pəybaytan/ ، ۲.←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* په ریزی /pə- rizi/ ؛

پایه چو/pāyə- ču/ (ا.مر) : پایه‌ی چوبی پرچین . **نک** : پاهه چو .

اغر) ۱. پهه چو /paha- ču/ ، ۲.←** ؛ *ب)* پهه /paha/ ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* پکا /pekā/ ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ۱. پئه چو /pae- ču/ ، ۲.←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* ←** ؛

پاییزه می/pāeizə - mi/ (ا.مر) : پشم پاییزه‌ی گوسفند یا بز .

اغر) ۱. پییزه می /payizə- mi/ ، ۲.←** ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←(ب) ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←(اغر) ؛ *ن)* ←(اغر) ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* پییزه پشم /paize pašm/ ؛ *اشر)* پشم پییزه /pašme paizə/ ؛

پایین/pāein/ (ق.ا) : ۱. زیر . ۲. کنایه از: دستشویی . **نک** : بن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پایین /pāyin/ ؛ *ب)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *قص)* ←** ؛ | *ک)* جیر /jir/ ؛

پایینا/pāeinā/ (ق) : ۱. سرازیری – سر پایینی . ۲. سمت پایین مکان و جایی مشخّص .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ع)* جیرجیری /jir-jiri/ ؛ *قص)* پایین ها /pāinhā/ ؛

پایین افراکتی/pāein-əfrā-kəti/ (ا.مک) : از توابع دهستان علی‌آباد سواد کوه .

پایین بارکوم/pāyin-bār kum/ (ا.مک) : منطقه ای در شیرگاه قائم شهر .

پایین بالا کاردن/pāein-bālā-kārdən/ (مص.مر) : ۱. برآورد کردن . ۲. آمد و شد نمودن . ۳. سبک سنگین کردن و ارزش کاری را سنجیدن .

اغر) ←** ؛ *ب)* پایین بالا هکاردن /pāin bālā həkārdən/ ؛ *س)* پایین بالا هاکردن /pāin-bālā-hākerdən/ ؛ *ق)* پایین بالا هاکردن /pāin bālā hākerdən/ ؛ *آ)* پایین بالا هکردن /pāyin bālā hakərdan/ ؛ *ن)* پایین بالا ها کردن /pāin bālāhakərdan/ ؛ *ع)* جیروجرهاکردن /jiro-jor-hākordan/ ؛ *قص)* پایین بالا ها کردن /pāin- bālā-hākerdan/ ؛ *اشر)* پایین و بالا هاکئردن /pāin-o-bālā-hākoərdə/ ؛

پایین پلک/pāein-peləḱ/ (ا.مک) : از توابع دهستان دشت سر (بخش مرکزی آمل) که به آن پلک پایین هم گفته می شود .

پایین جابرون/pāyin- jābrun/ (ا.مک) : از توابع دهستان زیرآب سواد کوه .

پایین جلیکان/pāyin - jalikan/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان رود پایین نور .

پایین جلین/payin-jelin/ (ا.مک) : روستایی از دهستان استرآباد جنوبی گرگان .

پایین خرابه/pāyin-xərābə/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یا نه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

پایین دزا/paein-dəzā/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلیجان رستاق ساری .

پایین دسّه/pāyin - dassə/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران قائم‌شهر .

پایین دو آب/pāyin - do-āb/ (ا.مک) : از توابع دهستان خانقاه‌پی سواد کوه .

پایین ده/pāein - de/ (ا.مک) : از توابع دهستان نرم آب دوسر ساری .

پایین رسّم/pāyin-ressem/ (ا.مک) : از توابع دهستان تالار پی قائم شهر .

پایین زرگر/pāyin-zargər/ (ا.مک) : از توابع دهستان بالا تجن قائم شهر .

پایین زرندین/pāein - zarendin/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان دو رود ساری .

پایین زرّین کلا/pāein-zarrin-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل‌خواران قائم‌شهر .

پایین سرست/pāyin serest/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

پایین سمسکنده/pāein - semeskandə/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان دو رود ساری .

پایین سیدکلا/pāyin - səyd-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

پایین شاهکوه/pāein - šāhku/ (ا.مک) : شاه کوه پایین – روستایی از دهستان کوه پایه گرگان .

پایین شمشک/pāein - šəmšək/ (ا.مک) : روستایی از دهستان روشن آباد شهرستان گرگان مشهور به شموشک پایین .

پایین کال نوچشمه/pāyin - kāl-no-česmə/ (ا.مک) : چشمه‌ای در شمال شرقی درازنو در منطقه‌ی شهرستان کردکوی .

پایین کله/pāyin - kələ/ (ا.مر) : قسمت پایین اجاق .

اغر) ← * ؛ *ب)* ← * ؛ *س)* پایین کله /pāın-kələ/ ؛ *با)* ← * ؛ *ع)* جیر کله سی /jir - kalə-si/ ؛ *قص)* ←*(س)* ؛ *ت)* ← * ؛ *اشر)* پایین کله /pāyin-kalə/ ؛

پایین کلهور-دشت/pāyin-kal hur-dašt/ (ا.مک) : از توابع دهستان بیشه‌ی بابل .

پایین کولا/pāein - kulā/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلیجان‌رستاق ساری .

پایین گتاب/pāein - gatāb/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

پایین گل چوب/pāein-gəl-čub/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

پایین گلما/pāein-golmā/ (ا.مک) : از توابع دهستان میان دو رود ساری .

پایین گنج روز/pāein -ganj - ruz/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

پایین لرگویی/payin largui/ (ا.مک) : منطقه‌ای کوهستانی و جنگلی در مسیر درازنوی کردکوی .

پایین مازو/pāein-māzu/ (ا.مک) : از توابع شهرستان رامسر .

پایین مرز بال/pāein-marzebāl/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

پایین مرزناک/pāyin-marzonāk/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

پایین مرگو/paein - margo/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندرج ساری .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پایین منزل/pāein - mənzəl/ (ا.مک) : از توابـع دهسـتان گیل خواران قائم‌شهر .

پایین - میرکلا/pāein-mirkəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان گنج افروز بابل .

پئا/peā/ (ص) : ۱. پنهان . ۲. از پشت .

اغر) پنام /penām/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* پیی /pei/ ؛ ن) پیاشت /pəyāšt/ ؛ ع) پنـهون /pənhon/ ؛ ت) پنـهام /pənhām/ ؛ | ک) پسا /pasā/ ؛

پئسّن/peəssən/ (مص) : پاییدن . **نک** : بپائن .

ب) ۱.←* ، ۲. بپئن /bapeən/ ؛ س) هپـائن /həpāən/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) پهسّـن /pehessən/ ؛ آ) بپّاسّـن /bəppāssan/ ؛ ن) ۱. بپاسّـن /bapāssan/ ، ۲. بپـائن /bapāan/ ؛ ع) بپاسّن /bəpāssan/ ؛ *قص)* پسّـن /peassan/ ؛ ت) پاسـن /pāsən/ ؛ | ک) پاسّـن /pāssan/ ؛ پ) پاپیتن /pāxitan/ ؛

پئن/paən/ (ص) : پهن – گسترده . **نک** : پم .

اغر) پـن /pan/ ؛ ب) پـم /pam/ ؛ س) ←*(اغر)* ؛ بـا) ←*(اغر)* ؛ آ) ←*(اغر)* ؛ ن) پـهن /pahn/ ؛ *قص)* ←*(اغر)* ؛ ت) ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ پ) پهن /pahn/ ؛

پئنـو/paeno/ (ا.مـص) : ۱. رانـدن حیوانـات . ۲. رانـدن جانوران به سوی دام یا شکارگاه .

س) پنو /pəno/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←*(س)* ؛ ع) ←*(س)* ؛ *اشر)* پئنو /peeno/ ؛

پئه/peə/ (ا) : آرد و شکر بریان شده .

ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ *قص)* پیئه /piə/ ؛

پئه-چو/pae-ču/ (ا.مر) : چوبی که جهتِ پایه ی پرچین و حصار به کار رود . **نک** : پاهه چو .

اغر) ۱. پهه-چو /pahə-ču/ ، ۲.←* ؛ ب) ۱. په کا /pekā/ ، ۲. پهه /paha/ ؛ س) پائه چو /pāə ču/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پاهه /pāhe/ ؛ *با)* پایه چو /pāyə-ču/ ؛ آ) ←* ؛ ع) پـاچـو /pāču/ ؛ *قص)* ←*(با)* ؛ | ک) چپر پایه /čapar-pāye/ ؛

پئی/pəei/ (ا.مص) : ۱. کنار رفتن . ۲. عقب گرد . ۳. دنبال

.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس پسـی /pas pasi/ ؛ *قص)* ←* ؛ ت) پساپسی /pasā pasi/ ؛ پ) پس /pas/ ؛

پئی -بور/pəei-bur/ (ف.امر) : عقب برو – برگرد .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیا-بـو /peyā-bo/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پـی ای بور /peyi-bor/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس بشو /pas bašo/ ؛ ت) پسی بش /pasi baš/ ؛ | ک) پس بشّو /pas-baššu/ ؛

پئی -بوردن/pəei-burdan/ (مص.مر) : رفتن – به پشـت گام برداشتن . **نک** : پس پسی بشین .

اغر) ۱. پیی بردن /pei-bordən/ ، ۲. پکینی -بردن /pekeni-bordən/ ؛ ب) ۱.←*(اغر)* ، ۲. پیی بـردن /peyi-bordən/ ؛ س) پیی بوردن /pəi burdən/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس پسی بشین /pas pasi bašeyan/ ؛ ت) پساپسی شین /pasā pasi šiyan/ ؛ | ک) پسـاپساشـون /pasā-pasā-šown/ ؛

پئی -پئی -بوردن/pəei-pəei-burdan/ (مص.مر) : عقـب عقب رفتن – به پشت گام برداشتن . **نک** : پس پسـی بشین .

اغر) پیا-پیا-بردن /peyā-peyā-bordən/ ؛ ب) پیـی پیـی بوردن /peyi-peyi-bordən/ ؛ س) پیی پیی بوردن /pəi-pəi-burdən/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس پسی بشین /pas pasi bašeyan/ ؛ ت) پساپسی شین /pasā pasi šiyan/ ؛

پئی پشی هاکردن/pəei pešī hākərdən/ (مص.مـر) : ۱. از وضع یکدیگر خـبر داشـتن . ۲. در ارتبـاط بـودن . ۳. عقب جلو کردن – این پا و آن پا کردن .

ب) پیی پیشی هکـوردن /pəei - piši - həkordən/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ ع) پـس و پیـش هـا کـردن /paso -piš - hākordan/ ؛

پئی-پئشی/pəei-pišī/ (ا.مر) : پس و پیش – عقب و جلو .

اغر) پی یا – پسیا /peyā-pasyā/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس و پیش /paso-piš/ ؛

پئیز/paeiz/ (ا) : پاییز .

اغر) ۱.←* ، ۲. پییز /payiz/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پاییز /pāiz/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) پییز /paiz/ ؛ پ) پتز /pateš/ ؛ باس) پتیداییزه /patidaiza/ ؛

پئیزبن/paeiz- bən/ (ا.مک) : از مناطق کوهستانی و ییلاقی شاه کوه و ساور استرآباد .

پئیزچر/paeiz-čar/ (ا.مر) : چرای پاییزه در مراتع .

اغر) پییز- چر /paiz-čar/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پاییز- چر /pāiz-čar/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) پییزچر /paiz-čar/ ؛

پئیز-سر/paeiz-sar/ (ا.مر/ق.ز) : هنگام پاییز .

اغر) ۱.←* ، ۲. پییز-ما /payiz-mā/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پییز-سر /payiz-sar/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پییزما /paizə-mā/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(آ) ؛ ع) پییزما /paiz mā/ ؛ قص) پاییزما /pāiz mā/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیئز- سر /paize-sar/ ؛ | گ) ←* ؛

پئیز-شلاب/paeiz-šəlāb/ (ا.مر): باران سیل آسای پاییزی .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پییز- شلاب /payiz-šəlāb/ ؛ س) پاییز شلاب /pāiz-šəlāb/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پئیز-کا/paeiz-kā/ (ص) : برهٔ ای که در پاییز زاده شده باشد .

اغر) پی ایزکا /payiz-kā/ ؛ ب) ←* ؛ س) پاییزکا /pāiz-kā/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پییزه کا /paizə kā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پییززا /paiz-zā/ ؛ ت) ←(قص) ؛ اشر) ←* ؛

پئیز-کل/paeiz-kel/ (ا.مر) : شخم پاییزه .

اغر) پییز کل /payiz-kel/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پیزکل /payzə-kel/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پئیز-ما/paeizə-mā/ (ا.مر) : هنگام پاییز . **نک** : پییز-سر .

اغر) ←* ؛ ب) پی ایزما /payize-mā/ ؛ س) پاییزما /pāiz-mā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پیزما /payzə-mā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پاییزما /pāiz-mā/ ؛ ت) ←* ؛

اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛



پییز-کا

پئیزه/paeize/ (ص.نس) : ۱. پاییزه . ۲. درخت یا گیاهی که در پاییز ثمر دهد .

اغر) ۱.←* ، ۲. پییزه /payizə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پاییزه /pāizə/ ؛ ت) پییزی /paizi/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) ←* ؛

پئیزی/paeizi/ (ص.نس) : **نک** : پییزه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پییزی /payizi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پئیس/pəeis/ (ا./ش.ج) : ۱. پایان . ۲. تمام شد (به زبان کودکانه) .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیس /pis/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) پیش /piš/ ؛ | گ) بیبسا /beisā/ ؛

پئی- سرو /pəei-saru/: (ا.مص) : بیّن پی گیری .نک : پاپی.

پئینک/pəinək/ (ص.نس) : ۱. پشت . ۲. پشت سری ها . ۳. اعقاب -وابستگان .

اغر) پشت /pəšt/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ۱. پیین /pəyain/ ، ۲. بیینک /pəyainak/ ؛ ع) پشت /pəšt/ ؛ قص) پشت /pəšt/ ؛ ت) پشتِ سری شان /peštəsarišān/ ؛ | گ) پوشت /pušt/ ؛

پئی -نواله/pəei-nevale/ (ا.مک) : نام مرتعی در شهرستان سوادکوه .

پئی -ورزا/paei-varzā/ (ا.مر) : گاو نری که به صورت

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

منفرد برای شخم زدن مورد استفاده قرار گیرد .

اغر) ۱. ورزا /vərzā/ ، ۲. پیر–ورزا /pir-vərzā/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) تا ورزا /tā-verzā/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱. پی ورزا /pəyvarza/ ، ۲. ورزاپی /varzāpəy/ ؛ قص) تکه ورزا /takə-varzā/ ؛ اشر) ورزا /verzā/ ؛

پئی–هاکردن/pəei-hākerdən/ (مص.مر) : ۱. برگشت کردن – بازگشتن . ۲. منصرف شدن .

ب) پیی –هکردن /pəi-həkordən/ ؛ س) پیی هاکردن /pəi-hākerdən/ ؛ ق) پیی –هاکردن /pei-hākərdən/ ؛ با) پیی–هکردن /pəi-hakərdən/ ؛ آ) پیی –هکردن /pəi-hakərdən/ ؛ ن) پیی –هاکردن /pəi-hākerdan/ ؛ ع) پی هاکردن /pāy-hākordan/ ؛ ت) پی اُمئن /pəy omaen/ ؛

پئی–هاکردن/pəei-hākərdan/ (مص.مر) : کنار رفتن .

اغر) پس –بردن /pas-bordən/ ؛ ب) پی ای هکاردن /peyi-həkārdən/ ؛ س) پیی هاکردن /pəi-hākerdən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پیی هکردن /pəyi hakərdan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پی بشین /pay bašeyan/ ؛ ت) پسی شیین /pasi šiyan/ ؛

پئی–هکردن/pəei-həkordən/ (مص.مر) : ۱. برگشتن . ۲. منصرف شدن . نک : پلی هاکردن .

ب) ←** ؛ ع) پشیمن ببین /pašimon babeyan/ ؛ ت) وگرسن /vageresen/ ؛

پئیی بوردن/pəei-burdan/ (مص.مر) : کنار رفتن .

اغر) پس بردن /pas-bordən/ ؛ ب) په بردن /pe-bordən/ ؛ س) پیی بوردن /peəi-burden/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پیی بوردن /pəi burdan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پس بشین /pas bašeyan/ ؛ قص) په بوردن /pe-burdan/ ؛ ت) ←(س) ؛

پئیی پئیی بوردن/pəei-pəei-burdan/ (مص.مر) : عقب عقب رفتن .

اغر) ۱. پیاپیا بردن /peyā-peyā-bordən/ ، ۲. پکنی بردن /pekeni-bordən/ ؛ ب) پیی بردن /peyi-bordən/ ؛ س) پیی پیی بوردن /pei-pei-burden/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پس پسی شین /pas pasi šeyan/ ؛ قص) پیی – پیی بوردن /pei-pei-burdan/ ؛ ت) پساپسی شیین /pasāpasišiyan/ ؛

پئیی –جه/paei- -jə/ (ا.مر) : مرتع تعلیف شده .

اغر) پ–چر /pe-čar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) په چار /pə-čār/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ ن) پی چر /pəy čar/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←** ؛

پئییز/pəyiz/ (ا) : پاییز . نک : پییز.

اغر) ۱.←** ، ۲. پییز /payiz/ ؛ ب) پییز /paiz/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. پییز /payiz/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) پاییز /pāiz/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(ب) ؛ گ) پییز /peiz/ ؛

پب/pab/ (ص) : موی آشفته–موی پف کرده .

اغر) ۱.←** ، ۲. پف /paf/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پپ /pap/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پپ /pap/ ؛ ع) پف کلّه /paf kalleh/ ؛ ت) پف بزه مو /pof baza mu/ ؛

پبس/pebas/ : پیوسته – پیاپی .

با) ←** ؛ ع) پشت سرهم /peštə - sar - ham/ ؛ ت) پی در پی /pəydarpəy/ ؛ پ) پتوسته /ptwste/ ؛

پبلوک/pabluk/ (ا) : فرج دختر .

اغر) پپول /papul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پبنه/pabnə/ (ا) : واحد وزن برابر با پانزده کیلوگرم .

پپ/pap/ (ا) : ۱. ورم و آماس . ۲. پرنده ای که از سرما پف کند . ۳. پرهایش

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پف /paf/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پف /pof/ ؛ ع) ۱. پف کلّه /paf kallə/ ، ۲. پخ پله بیرد /pexə pele beyard/ ؛ ت) پف هکرده مو /paf hakerdəmu/

پپاس/pe-pās/ (ا.مص/ص) : ۱. فشار آوردن . ۲. مزاحم–سرخر . ۳. فشرده و انبوه . نک : پاس .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پاس /pās/ ؛ س) ←** ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←** ؛

پپاس/pe-pās/ (ا.مر) : ۱. تکیه گاه . ۲. چوبی که به پرچین تکیه دهند و از خرابی پرچین جلوگیری شود .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پشتون

/pəštvan/ ؛ قص) په بند /pe band/ ؛

پپاش هدائه/pe-pāš-hədāə/ (ص.مف) : انبوه شده- متراکم .

اغر) ۱.←* ، ۲. پپاس هدائه /pepās-hədāə/ ؛ ب) پاس هدائه /pās-hədāə/ ؛ با) ←* ؛

پپ جول/pap-jul/ (ا.مر) : موهای ژولیده و پف کرده .

اغر) ۱.←* ، ۲. پپ کلّه /pap -kallə/ ؛ ب) ←* ؛ س) پف کلّه /paf - kallə/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(س) ؛ ع) پف کلّه /paf kalleh/ ؛ ت) پف - هکرده مو /paf hakerdə mu/ ؛ اشر) پریشان /parišān/ ؛

پپره/peprə/ (ا) : محلّی که گوسفندان ندوشیده را در آن جای دهند .

اغر) پره /parə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ قص) پل /pal/ ؛

پپسکه /papaəskə/: چای تلخ

پپشا-شار/pišā-šār/ (ا.مک) : از توابع شهرستان رامسر .

پپ علف/pəp-aləf/ (ا.مر) : نک : بامشی دم .

ب) ←* ؛

پپ کلّه/pap - kallə/ (ص.مر) : ۱. مو وزوزی . ۲. کسی که سرش از پشت صاف باشد .

اغر) ۱.←* ، ۲. پپ جول /pap-jul/ ؛ ب) ←* ؛ س) لب کلّه /lab-kallə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) پف کلّه /pof kallə/ ؛ ع) لپ کلّه /lap kalləh/ ؛ ت) پخت کلّه /paxte kallə/ ؛

پپلوس/pəpəlus/ (ا) : ۱. سفره مار - نوعی مار زرد و قهوه ای که آزار نمی رساند . ۲. مارچوبه . نک : پیتلوس. پتلوس.

اغر) لوس /lus/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پته لوس /petə-lus/ ؛ س) ۱. پیتلوس /pitelus/ ، ۲. پتلوس /pətelus/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛

پپلیک/pəpəlik/ (ق.مق) : ۱. چیز بسیار ریز و کوچک . ۲. سبک و بسیار بالا رونده . نک : پسپلیک .پسپلیک

اغر) ۱.←* ، ۲. پسپلیک /pəspəlik/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. سپلیک /šepəlik/ ؛ ق) پریک /perik/ ؛ با) پسپلیک /pəs-pəlik/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. پوسپلیک /puspəlik/ ، ۲. پنّیکک /pənnikak/ ؛ ع) پسپلیک /pəspelik/ ؛ قص) پنیک /penik/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛

پپو/papu/ (ا) : ۱. ذرّتی که بریان شود . ۲. باقی مانده ی برخی میوه جات نیم خورده . ۳. نان برآمده به هنگام پختن . نک : بانو .

اغر) ←* ؛ ب) پپی /papi/ ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) پتل /petəl/ ؛

پپوبزئن/papu-bazoən/ (مص.مر) : تخمه شکستن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) تخمه بشکنین /toxmə beškeneyan/ ؛ ت) تخمه اشکنن /toxmə eškenan/ ؛

پپوش/papuš/ : ۱. بابیانی پوشیده و پرابهام سخن گفتن . ۲. مادینگی .

ق) ←* ؛

پپوک/papuk/ (ص.مف) : برنج بریان شده . نک : بانو .

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) بادونه /bāduna/ ؛ ع) پفک /pafak/ ؛ اشر) بریونی /beryoni/ ؛

پپول/papul/ (ا) : ۱. مادینگی . ۲. فرج دختر . نک : پیلوک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛

پپون/papun/ (ا) : دنبالچه ی مرغ .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) کرک موس /kerk mus/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پپّه/pappe/ (ف.امر):مواظب باش- مواظبت کن . نک :ببه .

ب) ←* ؛ س) ببه /bapə/ ؛ ق) ببه /babpe/ ؛ با) ←* ؛ ع) بپّا /bəppā/ ؛ قص) بپا /bapā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اک) بپّآ /bappā/ ؛

پپه/pape/ (ص) : بی عرضه-تحریف کلمه پخمه .

اغر) ۱. په په /papa/ ، ۲. پخمه /paxmə/ ؛ ب) ←* ؛ س) پخه /pəxə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پخن /pəxən/ ؛ ع) پخمه /paxmə/ ؛ قص) پپو /papo/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پپه - هکاردن/papə-həkārdən/ (مص.مر) : پف کردن و ژولیده شدن موهای بلند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پف هاکردن /paf-hākerdən/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

با) ۱.←* ، ۲. پیدهکـــردن /papə-hakərdən/ ؛ آ) پـــف هکردن /pef hakərdan/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) پف هـا کـردن /paf-hākordan/ ؛ ت) پف هکرده مو /paf hakerde mu/ ؛

پپی/papi/ (ا) : گیاهی است .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) پاپک /pāpek/ ؛

پپی او/papi-o/ (ا.مر) : پس آب .

اغر) ۱. پسو /paso/ ، ۲. پجر او /pejər - o/ ؛ ب) پـه ـاو /pe-o/ ؛ س) پسو /paso/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پسـو /pasu/ ؛ با) ←(ق) ؛

پپین/pappin/ (ا) : موهای ژولیـده و پـف کـرده – مـوی درهم و باد کرده . نک : پپ جول .

اغر) پپ کلّه /pap-kallə/ ؛ ب) ←* ؛ س) پفیـن /pafin/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پپ جول /pap - jul/ ؛ ع) پف کله /paf kallə/ ؛ ت) پف هکرده مو /paf hakerdə mu/ ؛

پپیـن/papin/ (ا.مـک) : از توابـع دابـوی جنوبـی بخـش مرکزی شهرستان آمل .

پت/pet/ (ص) : لوچ– چپ چشم – دوبین . نـک : چـپ چپ .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. قـچ /qeč/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیت /pit/ ؛

پت/pot/ (ا.مص) : باد کردن و برآمدن سـبزیجات هنـگام پختن .

اغر) پـف /pof/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پـوف /puf/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پـف /paf/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پـوف /puf/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(آ) ؛ |ک) پوتن /putan/ ؛

پت/pet/ (ا) : ۱. میگوی کوچک سـواحل جنوبـی دریـای خزر که زنده ی آن غذای ماهیگیر و خشک شـده اش خوراک ماهیان سرد آبی حوضچه‌های پـرورش مـاهی است . ۲. کج و معوج .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پت/pat/ (ا.ص) : ۱. حرکت – جنب و جوش . ۲. پخته . ۳. پهن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بپت–بپت /bapət-bapat/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پتازه/patāzə/ (ص.مف) : ۱. پختـه شـده . ۲. رب . نـک : بپته .

ق) ۱.←* ، ۲. پتزه /patəzə/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پتـه /patə/ ؛ ت) بپته /bapetə/ ؛ پ) پختک /puxtak/ ؛

پتال/pətāl/ (ص) : ۱. کنایه از:انسـان چـاق و درشـت . ۲. کنایه از: آدم پیر وفرتوت . ۳. کثیف .

اغر) پاتـال /pātāl/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) کفتـال /kaftāl/ ؛ ت) ←* ؛

پتال/petāl/ (ا) : نوعی سوسک که فضـولات حیوانـات را به شکل گلولـه در آورده و بـه لانـه خـود مـی بـرد – سرگین گردان . نک : چسمبو – البو .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پتال /patāl/ ؛ ع) گوزورگاردن /go-zur-gārden/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) گیو گال /giogāl/ ؛

پتال چش/patāl-češ/ (ص.مر) : چشم درشت و باد کرده .

ب) پتال چش /pətāl-češ/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پفتال چش /paftāl čəš/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پتاوه/patāvə/ (ا) : پاپیچ –پا تاوه . نک : پاتاوه .

اغر) پـاتو /pāto/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) شـله /šələ/ ؛ بـا) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(اغـــر) ؛ ع) ←* ؛ قص) پاتوئه /pātoə/ ؛ ت) ←* ؛ |ک) پاتاوه /pātāvə/ ؛

پت بخردن/pat-baxərdan/ (مـص.مـر) : ۱. بـه نقطـه ی جوش رسیدن آب – غُل خوردن . ۲. پیچیـدن از درد . ۳. تحمّل مشقّت .

س) پت بخردن /pat-baxərdən/ ؛ ق) پتـه بخـردن /patə-baxərdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پـت بخــاردن /pat baxārdan/ ؛ ع) پت بخردن /pet boxordan/ ؛ ت) ←* ؛

پت بخردن/pet-baxərdan/ (مص.مر) : پیچیـده شـدن – پیچ خوردن . نک : پت هایتن .

اغر) پت بوییـن /pet-baviyən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پـت بخاردن /pet-bəxārdən/ ؛ ق) پته بخردن /patə-baxərdən/

؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پت بخـاردن /pet-baxārdan/ ؛ ع) پت بخردن /pet boxordan/ ؛ ت) ←* ؛

پت بزوئن/pat bazuan/ (مص.مر) : ۱. حرکـت کـردن . ۲. تکان خوردن .

ب) پت بزئن /pat-bazoən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←*؛

پت پت/pet-pet/ : حرکت روبخاموشـی شعله‌ی چـراغ . **نک** : پچ .

ع) ←* ؛ قص) ←* ؛

پت پت/pat - pat/ (ا.مص) : جوش آمدن – غُل خوردن – جوشش . **نک** : پت بخردن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛

پت پت/pət-pət/ (ا.مص) : ۱. در گوشـی حـرف زدن . ۲. زمزمه کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پچ پچ /pəč-pəč/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پچ پچ /pəč- pəč/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پچ پچ /peč-peč/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پت پت/pət-pət/ (ا.مر) : لکنت زبان .

اغر) ۱.←* ، ۲. پت پتی /pət-pəti/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پت پت اسری/pat-pat-asri/ (ا.مر) : اشک درشت .

س) ←* ؛ با) ←* ؛ قص) پته – پته – اسـری /pate-pate-asri/ ؛

پت پت دماسّن/pet-pet-demāssan/ (مص.مر) : به لکنـت افتادن شخص به هنگام بیان موضوعی خاص .

اغر) پت پت دکتن /pət-pət-daketən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) پـت پتـه دماسـتن /pət-pətə-demāstən/ ؛ بـا) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) پت پـت دکتـن /pət pət daketan/ ؛ قـص) پـت پـت – هـاکردن /pet-pet-hākərdan/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پت پت هاکردن/pet-pet-hākordan/ (مص.مر) : کنایه از : به تته پته افتادن–به لکنت سخت دچار شدن .

اغر) پت پت هکاردن /pət-pət-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پت پت هاکردن /pət-pət-hākerdən/ ؛ با) پت پـت – هکردن /pət-pət-hakərdan/ ؛ آ) پت پت هکـردن /pət pət hakərdan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پت پت هاکئردن /pet-pet-hākoərdən/ ؛

پت پت هکاردن/pət-pət-həkārdən/ (مص.مـر) : صـدای چراغ فتیله ای که در حال خاموش شدن باشد .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پـرت – پـرت هـاکردن /pərt-pərt-hākerdən/ ؛ ق) پت پت هـاکردن /pət-pət-hākərdən/ ؛ با) پت پـت هکـردن /pət-pət-hakərdən/ ؛ آ) پـت پـت هکردن /bət-pət-hakərdan/ ؛ ن) پت پت هـا کـردن /pət-pət-hākərdan/ ؛ ع) پت پت ها کـردن /pət-pət-hākordan/ ؛ قص) پت پت هاکردن /pət-pət-hākerdan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ گ) پت پت گودن /pat-pat-gudan/ ؛

پت پته وا/pat-patə-vā/ (ا.مر) : بـاد گرمـی کـه نشـانه‌ی تغییر هوا باشد .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قـص) پته واد /patə-vād/ ؛

پت پتی/pət-pəti/ (ا.مص) : ۱. چپ چپ نـگاه کـردن . ۲. درهم پیچیدن . **نک** : چشم لوچی دئن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پـت پتـی هارشـین /pet-peti-hāršiyan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. پیت پیتی /pit-piti/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پتُ پلت/peto palet/ (ص.مر) : چپ– احول . **نک** : پت .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

پتج/petaj/ : ۱. کودک تازه پا گرفته که قادر باشد به دنبال مادر خود راه برود . ۲. دنباله رو .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) ←* ؛

پتّخال/pəttexāl/ (ا) : پرتقال . **نک** : پرتخال .

اغـر) ۱. پرتخـال /pərtəxāl/ ، ۲. پتخـال /pətxāl/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) پرتخال /pərtexāl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پرتخـال /pərtəxāl/ ؛ ع) پرتخـال /portexāl/ ؛ قـص) پتخـال /petxāl/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشـر) پتّخـال /pettexāl/ ؛ گ) پرتخال /partexāl/ ؛

پتخال/patxāl/ (ا) : ۱. خاکستر بسیارگرم همراه با نرمه‌ی

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی .

آتش . ۲. خاکستری که به هوا خیزد – خاکستر سبک .
نک : بلم .

اغر) ← * ؛ *ب)* ← * ؛ *س)* ۱.← * ، ۲. پتخل /patxel/ ؛ *ق)* پته – فل /patəfəl/ ؛ *با)* ← * ؛ *آ)* ← * ؛ *ع)* ۱. پت بیر /patbir/ ، ۲. بلم /balam/ ؛ *ت)* پت بور /pat bur/ ؛ *اشر)* ۱. پتخال /patəxāl/ ، ۲. پتخئل /patəxoəl/ ؛

پتخال-دار/pətxāl-dār/ (ا.مر) : درخت پرتقال .

اغر) ← * ؛ *ب)* ← * ؛ *س)* پرتخال دار /pərtəxāl- dār/ ؛ *ق)* ←(س) ؛ *با)* ← * ؛ *آ)* ← * ؛ *ن)* ←(س) ؛ *ع)* پرتخال دار /portəxāl dār/ ؛ *قص)* ← * ؛ *ت)* ←(ع) ؛ *اشر)* دارپتخال /dār-petexāl/ ؛ *ک)* پرتخال دار /partexāl-dār/؛

پتخئل/patəxoəl/ (ا) : خاکستر گرم .

اغر) پتخال /patxāl/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *س)* پتخل /patxel/ ؛ *ق)* پته – فل /patə-fəl/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ←(ق) ؛ *ن)* ←(ق) ؛ *ع)* پت بیر /patə bir/ ؛ *ت)* پت بور /pat bur/ ؛ *اشر)* ← * ؛

پت – دئن/pet-daen/ (مص.مر) : پیچاندن – پیچ دادن .
نک : پیت هادان .

با) پیت بزوئن /pit-bazoən/ ؛ *ع)* پیت هادان /pit hādān/ ؛ *ت)* ← * ؛

پت دکتن/pat – dakətən/ (مص.مر) : رسیدن خربزه و میوه‌هایی مانند زردآلو و شلیل .

ب) ← * ؛ *با)* ← * ؛

پترپوت/petər-put/ (ش.ج) : ۱. ناکجاآباد . نفرینی برگرفته از واژه‌ی پطرزبورگ روسیه .

اغر) ← * ؛ *ب)* پیته پوت /pitə-put/ ؛ *س)* پتربورد /peter bord/ ؛ *ق)* پیی تر–برد /peiter-burd/ ؛ *با)* پیتر–بورد /pitər-burd/ ؛ *آ)* پتر–بورد /petər-burd/ ؛ *ن)* ← * ؛ *ع)* پتل پرت /petel port/ ؛ *ک)* پدر پورد /padar-purd/ ؛

پترو/pətru/ (ا.مک) : ۱. گرمارود . ۲. رودخانه‌ی جلگه‌ای که آبش گرم باشد .

با) ← * ؛

پترود/petrud/ (ا.مک) : از توابع دهستان گیل خواران شهرستان قائم شهر .

پترود-پی/pətrud-pəy/ (ا.مک) : از توابع دهستان بند پی شهرستان بابل .

با) پتروپه /petru - pe/ ؛

پت – زئن/pet-zean/ (مص.مر) : سن زدگی غلّات . **نک** : ازی دکته – ازی بزه .

با) پیت بزّه /pit-bazzə/ ؛ *ت)* ← * ؛

پتس/patos/ (ص) : ۱. کم زور . ۲. تنبل .

با) پیوس /pebus/ ؛ *ن)* ← * ؛ *ت)* ← * ؛

پتس/patos/ (ا) : انجیر جنگلی که میوه اش خوردنی نیست– انجیر وحشی و غیر خوراکی . . **نک** : انجیر دبّه.

اغر) تس انجیل /təs-anjil/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *ق)* ۱.← * ، ۲. تس–انجیل /tes-anjil/ ؛ *با)* پتس انجیل /pətəs-anjil/ ؛ *ع)* شال تس /sāl-tos/ ؛ *ت)* ← * ؛

پتشخار گر/patəš xār gar/ (ا.مک) :
نام قدیم و باستانی کوهستان‌هایی که بخشی از آن شامل : ساری، دامغان، سوادکوه و همه‌ی هزار جریب و بخشی از فیروزکوه و دماوند بوده است .

پتشه/patešə/ (ا) : غبار حاصل از ریختن آب بر خاکستر گرم . **نک** : بلم .

اغر) ۱.← * ، ۲. پتیشه /patišə/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *س)* پرتوشه /pertušə/ ؛ *با)* پتشه /petašə/ ؛

پتک/patək/ (ا) : ۱. تخته‌های کوچک نیم متری با عرض کم که بر سقف میخ کنند . ۲. نهایت گرما .

اغر) ← * ؛ *ب)* ← * ؛ *س)* ← * ؛ *ق)* ← * ؛ *با)* ← * ؛ *آ)* ← * ؛ *ن)* پتک /patak/ ؛ *ع)* پتک /petak/ ؛ *قص)* پیتک /pitak/ ؛ *ت)* پتک /petak/ ؛ *اشر)* ←(ن) ؛

پتک/petək/ (ا.مص/ا) : ۱. پنجه ی مستسرقه . ۲. نوعی راه رفتن با نوک انگشتان پا .

ب) ← * ؛ *س)* ← * ؛ *ق)* ← * ؛ *با)* ← * ؛ *آ)* ← * ؛ *ن)* پی تک /pəytək/ ؛ *ع)* پتک /petak/ ؛ *قص)* پیتک /pitak/ ؛ *ت)* پک /pok/ ؛ *پ)* وهیژک /vahižak/ ؛

پتک/patək/ (ا) : درز پوش پردی سقف خانه . **نک** : پردی.

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ع) پــردی /pardi/ ؛ اشر) پتک /patak/ ؛

پتک/petak/ (ا) : پشت گردن . **نک** : پ کت - پی کفا .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پــه - گس /pe-ges/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پکـت /pekat/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. پـه گس /pə-gəs/ ؛ ن) پی کفا /pəykafā/ ؛ع) پس کفـا /pas kefā/ ؛ ت) پــس گردن /pas garden/ ؛ اشـر) پتــک /patak/؛

پتکا/patkā/ (ا) : ۱. هر مادّه‌ای که در اثر پختن لهیده شده و بـه صـورت شیره درآیـد- رب . ۲. تـاول در حــال ترکیدن .

اغر) پتــه-بوییــن /patə-baviyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) پتکـا /pətkā/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) پتکـــا /pətkā/ ؛ ن) پتکا /patkā/ ؛ع) ۱.←* ، ۲. هپت /hopet/؛

پتکا - بویین/pətkā-baviyən/ (مص.مـر) : ۱. پختـه شـدن برخی دانه‌ها مانند انار در آب گرم . ۲. سوخته شدن با آب جوش .

اغر) پته - بویین /patə-baviyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پتکـابیّن /pətkā-bayyən/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) پتکابیین /pətkā bayyan/ ؛ ن) پتکابوین /patkā bavəyan/ ؛ ع) پتکاببین /patkā babəyan/ ؛ | گ) گورشـابون /gursā-bon/ ؛

پتکاله/petkāle/ (ا) : ۱. پرنده ی ماهی خــوار کـوچـک - ماهی گیرک . ۲. جغد .

اغـر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پیـت کالــه /pit-kāle/ ؛ س) ←* ؛ ق) پیتکلـه /pitkələ/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پـت - کلـه /pet-kələ/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. پیت کتله /pit kətəle/ ؛

پتک - بزئن/patək-bazoən/ (مص.مر) : نوعی گل انــدود نمودن سقف. تخته‌ها به صـورت ضربـدری بـه سـقف میخ شده و پس از ریختن ساقه‌های نی بـر پشـت آن، گل اندود شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پتک - پتک/petək-petək/ (ق. حا) : پاورچین پاورچین .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پاتـک پـاتک /pātək pātək/ ؛ع) پـاتکی پـاتکی /pāteki pāteki/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) پاچیک - پـاچیـک /pācik - pācik/ ؛



پتکاله

پتک -پتک-بزوئن/petək-petək-bazoən/ (مص.مــر) : ۱. بدطبع و بدغذا بودن . ۲. خوردن غذا از روی بی‌میلی .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) خشک تک /xoškə tək/ ؛ قص) تک تک بزوئن /tek-tek-bazuan/ ؛

پتـک پتـک بـوردن/petək petək-burdən/ (مـص.مـر) : پاورچین پاورچین رفتن .

ب) ←* ؛ س) پتک پتک بوردن /petek-petek-burdən/ ؛ با) ←* ؛ع) پاتکی پاتکی بشین /pātəki pātəki base yen/ ؛ ت) پاتکی پاتکی /pātoki pātoki/ ؛

پتک - چال/petake - cāl/ (ا.مــر) : گودی پشـت گردن . **نک** : پس گردن چالی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) په - کت - چال

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/pe-kate-čāl/ ؛ با) ← * ؛ آ) په گس چـال /pə gəs čāl/ ؛ ن) ۱. ← * ، ۲. په - تک - چال /pe-takə-čāl/ ؛ ت) پـس گردن چال /pas gardenčāl/ ؛

پتکله/patkele/ (ا.مـک) : ۱. نـام مرتعـی در چـهاردانگه‌ی ساری . ۲. محلّ رویش افرا .

پت - کور/pet-kur/ (ص.مر) : احول - دوبین .

اغر) ۱. ← * ، ۲. پد-کور /ped-kur/ ؛ ب) ۱. ← * ، ۲. پتـه کور /petə-kur/ ؛ س) ۱. ← * ، ۲. پت /pet/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) پته چش /pətə čəš/ ؛ ن) ←(آ) ؛ اشر) پت /pet/؛

پتکوله/petkolə/ (ا) : جغد . نک : پتکاله .

اغر) پتکاله /petkālə/ ؛ ب) ۱. ← * ، ۲. پیتکله /pitkolə/ ؛ ق) پت - کله /pet - kələ/ ؛ با) ۱. ←(ق) ، ۲. پیت کله /pit - kələ/ ؛ ن) ۱. ←(ق) ، ۲. پـت کتلـه /petkətəle/ ؛ ع) کوربی /kur-bi/ ؛

پتکی/petaki/ (ا/.مص) : پس گردنی . نک : پـس کفـایی - پس تکی .

اغـر) ۱. ← * ، ۲. پـه - گسـی /pe-gesi/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱. ← * ، ۲. پکی /paki/ ؛ ن) پس کفایی /pas kafāi/ ؛ ع) ۱. پس گردنی /pas gerdeni/ ، ۲. شپّاتی /šappāti/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پتکی/pətki/ (ا) : ۱. پنجـه‌ی گرگ - پنجـه‌ی جـانوران وحشی . ۲. مه غلیظ - مه‌آلود .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ۱. ← * ، ۲. جنگلـی /čangəli/ ؛ با) ← * ؛

پتکـی - چـن - پتکـی/petekay-čan-petekay/ (ا.مـر) : بازی کودکانه به وسـیله‌ی سـراندن سـنگهای پـهن و کوچک بر سطح آب . نک : او-سنگ .

ت) ← * ؛

پتل/pətəl/ (ا) : ذرّت بو داده . نک : بانو .

ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ | گ) پته ی /patay/ ؛

پتل/petəl/ (ا) : آماس - ورم . نک : انگز .

اغر) پوش /puš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ← * ؛

پتلاس/pətəlās/ (ص) : ۱. بی‌حال . ۲. پلاسیده . نک : بیلاس .

با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) بیـلاس /bapelās/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پتلنگ/pətələng/ (ص) : ورم اطراف چشم .

ب) بولنگ /buləng/ ؛ س) بولنگ /bu-leng/ ؛ ق) بـو-لنگ /bu-leng/ ؛ آ) بلنگ /bələng/ ؛ ن) ۱. ← * ، ۲. ←(آ) ؛ ع) ۱. پتلاق /pətlāq/ ، ۲. گوزلنگ /guzlang/ ؛

پتلو/petelo/ (ص) : کج وکوله .

اغر) پت /pet/ ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛

پتلوس/petelus/ (ا) : سفره مار . نک : اشلک .

اغر) لوس /lus/ ؛ ب) ۱. ← * ، ۲. ←(اغر) ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) پتلوس /patleus/ ؛ آ) ← * ؛

پتّلوش/pettelus̆/ (ا.مص) : ریختن و پخش شدن مایع در اثر ضربه . نک : چلپاچ .

ق) ← * ؛ با) ← * ؛

پتلوف/pətəluf/ (ا.صو) : صدای افتادن چیزی بر زمین یـا بر آب .

ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـــا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) پـتروف /petruf/ ؛ قص) پـف /pof/ ؛ | گ) پتـــلاف /pətəlāf/ ؛

پتـل-هـاکردن/pətəl-hākərdan/ (مـص.مـر) : ۱. خـیز برداشتن . ۲. ورم کردن .

اغر) پف - هکاردن /paf - həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پـف هـاکردن /paf-hākərden/ ؛ ق) پیلـه-بکـردن /pile-bakerden/ ؛ آ) پف هکردن /paf hakərdan/ ؛ ن) ← * ؛ ع) پف ها کردن /paf hakordan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ | گ) پیئـل گودن /piol - gudan/ ؛

پتم/patəm/ (ا) : قسمت کمر به پایین .

با)۱. ← ، ۲. پتمه /patəmə/ ؛ ع)کمربه جیر /kamar - bə - jir/؛

پتموس/patemus/ (ص.مر) : آدم بی‌دست وپاوشل وول .

با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) ← * ؛

پتن/patan/ (مص) : پختن . نک : بپتن .

اغر) ۱. ← * ، ۲. بپتن /bapetən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بپتن /bapətən/ ؛ با) ← * ؛ آ) بپتن /baptəatan/ ؛ ن) ۱. ← * ،

۲.←(آ) ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) بپختن /papoxtən/ ؛ |ک) پتن /patan/ ؛ پ) پختک /paxtak/ ؛

پتنک/patnək/(ا): گیاهی خودرو وخوراکی–پونه.**نک**:پودنه.

اغر) ۱. پیتنک /pitənək/ ، ۲. پسو /pasu/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پتنیک /pətənik/ ؛ با) ←* ؛ آ) پتنک /petənək/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پتنیک /pətənik/ ؛ قص) پتینه /petinə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پونه /punə/ ؛



پتنک

پت – نم/patenam/ (ا) : رماتیسم . **نک** : انگز .

با) ←* ؛

پتنه/pətənə/ (ا) : پونه .

اغر) ۱. پیتنک /pitənək/ ، ۲. پیتنه /pitənə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ قص) پتنه /petənə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پتنیک/pətənik/ (ا) : از گیاهان خودرو دارای برگ های مایل به سفید – پونه . **نک** : پسو . پتنه . پتنک

اغر) پیتنه /pitənə/ ؛ ب) پتنک /patənək/ ؛ س) ۱. پیتنک /pitənək/ ، ۲. پتنک /pətenek/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پتنک /petənək/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پتنه /petənə/ ؛ ت) ←* ؛

پتنیک–تره/petenik-tarə/ (ا.مر) : خورشتی که از یک نوع سبزی کوهی به نام پتنیک تهیّه شود .

س) پتینک – تره /pitenek-tare/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛

پتو/pəto/ (ا) : کنایه از: ادرار .

اغر) پرتک /pərtok/ ؛ ب) پرتّو /pərtto/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) پتّوک /pəttuk/ ؛ آ) پتوک /pəttuk/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پرتو /porto/ ؛ قص) پرتوک /pərtuk/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پتو/pətu/ (ا.مص) : ۱. فرو کردن با فشار و نیروی مضاعف در چیزی . ۲. هُل دادن به جلو . ۳. پرتاب .

اغر) ۱.←* ، ۲. پتی /pəti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پسو /pesu/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←* ؛ |ک) فوقاستن /fuqāstān/ ؛

پتو/pato/ (ا.مر) : آب داغ .

اغر ←*؛ب) ←*؛ س)←*؛ ق ←* ؛ با) ←*؛ آ)←(با) ؛ن ←*؛ع) ۱.←*، ۲. پتو /patu/ ؛ قص) ←*؛ اشر) ←* ؛

پتو–آش/patu-āš/ (ا.مر) : نوعی آش بومی .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پتو–او/pato –o/ (ا.مر) : آب جوش و داغ. **نک** : پتو.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پتو /patu/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ |ک) بپته او /bapate-āow/ ؛

پتوئی/patuei/ : کته‌ی دم نکشیده .

ع) ←* ؛

پتو–بزئن/pato-bazoən/ (مص.مر) : ۱. فرو بردن پرندگان کشتار شده درآب داغ تا عمل پرکندن آن‌ها به آسانی انجام پذیرد . ۲. با آب جوش جانداری را سوزاندن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پتو بزوئن /pato-bazuan/ ؛ ع) پتوهاکردن /patu-hākordan/ ؛ قص) پر – پتو – بزوئن /par-paro-bazoan/ ؛

پت وپل/pat-o-pəl/ (ص.مر) : حرارت – گرما . **نک** : تینش .

ب) ←* ؛ س) پت اوپل /pat-o-pel/ ؛ با) ←* ؛

پتور/potur/ (ا) : مورچه .

ع) ملیجه /malije/ ؛ ت) ←* ؛

پتوش/patowš/ (ص) : خیلی گرم .

اغر) پتو /pato/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ اشر) ←* ؛

پتوش/patuš/ (ا) : هوای شرجی و مرطوب .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ق) پته /patə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛

پتّوک/pəttuk/ (ا.مص) : ۱. پاشیدن آب . ۲. اصطلاحاً : به ادرار کردن کودکان گویند - سرپا شاشیدن . ۳. فوران-باشتاب . نک : پرتوک

اغر) ۱. پرتک /pərtok/ ، ۲. پرتو /pərto/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پرتّوک /pərttuk/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ ع) پرتوبزان /porto-bəzān/ ؛ قص) پف-هاکردن /pof -hākərdan/ ؛ ت) پرتوزئن /portow-zaen/ ؛

پتّوک - بزوئن/pəttak-bazuan/ (مص.مر) : ۱. سرپا شاشیدن . ۲. انداختن - پرتاب کردن . ۳. پاشیده شدن چیزهای آبکی . ۴. کنایه از: انزال **نک** : پرتک بزوئن .

اغر) پرتک-بزئن /pərtok-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پرتوک - بزوئن /pertuk-bazuən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ قص) پف - هاکردن /pof-hākərdan/ ؛ ت) پرترزئن /portowzaen/ ؛

پتو - کش/pəto-kəš/ (ا.مر) : ادرار .

اغر) ۱. پرتو /pərto/ ، ۲. پرتک /pərtok/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرتو کش /pərto-keš/ ؛ ق) پرتوک /pertuk/ ؛ با) پتّوک /pəttuk/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←** ؛ ع) پرتو /porto/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) ←(ع) ؛

پتول/patul/ : بادکنک درون شکم ماهی . **نک** : اپخ .

ع) ماهی پتول /māhi - petul/ ؛ ت) ←** ؛

پتون/pətun/ (ا) : محل قرار گرفتن کارگاه پارچه بافی قدیمی .

با) ←** ؛

پتونه/petunə/ (ا.مص) : مخفی کردن .

اغر) پنام هکاردن /panām - həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ اشر) ←** ؛

پتونه/pətunə/ (ا.مص) : ۱. فرو کردن . ۲. سپوختن . **نک** : اسپوتن - پتوهاکردن .

اغر) پتی-هکاردن /pəti-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ت) ←** ؛

پتو-هاکردن/petu-hākordən/ (مص.مر) : چپاندن .

اغر) پتی - هکاردن /pəti - həkārdən/ ؛ ب) ←** ؛ س) پتی - هاکردن /peti-hākerdən/ ؛ ق) پتی - هاکردن /pəti-hākərdən/ ؛ با) پتی - هکردن /pəti-hekərdən/ ؛ آ) پتی-هکردن /peti-hadərdan/ ؛ ن) ۱. پتی هاکردن /pəti-hādərdan/ ، ۲. پتی هادائن /pəti-hādan/ ؛ ع) پیتی هاکردن /piti-hākordan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) بچندنیین /bačebandeniyan/ ؛ اشر) پتو - هاکردن /pətu- hākordən/ ؛

پتویی/patuyi/ (ا) : کته‌ی شل و آبدار .

ع) ←** ؛

پته/patə/ (ا.مص) : ۱. آب پز شده . ۲. تفاله‌ی دانه‌ی انار پس از جوشاندن . ۳. انبوه علف‌های هرز در باغ (نور) . ۴. باد گرم (آمل) .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ | گ) پنن /patan/ ؛

پته/petə/ (ا) : پارچه‌ای که به درپوش دیگ پیچند تا برنج خوب دم کشد . **نک** : پلادرپیچ .

ب) دورپیچ /dor-pij/ ؛ س) دور-پیچ /dor-pij/ ؛ ق) دور - پیج /dur - pij/ ؛ با) ←** ؛ ن) دوریج /durpej/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پته/petə/ (ص.مف) : باقلای آب پز شده . **نک** : پال - با کلّه پته .

اغر) پته /patə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) باقلاتپه /baqelā-patə/ ؛ اشر) ←** ؛ | گ) پته ی /patay/ ؛

پته/pətə/ (ا) : ۱. بوته . ۲. برگ برگ - هر عدد برگ درخت یا هر چیز دیگر .

اغر) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پته - آش/patə-āš/ (ا.مر) : نوعی آش که چوپانان برای سگ تهیه کنند .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پت - هارشیین/pet - hāršiyən/ (مص.مر) : ۱. با نگاهی تند کسی را ترساندن . ۲. طمع ورزی . ۳. نگاه آزمندانه . **نک** : چش خاری هدائن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پـت پتـی هارشین /pət - pəti-harəsion/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پت - هاکردن/pet-hākərdan/ (مص.مر) : کـج کـردن - پیچاندن - منحرف کردن .

اغر) پت هکاردن /pet-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پت هاکردن /pet - hākərden/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پـت هکـردن /pet-hakərdən/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پـت هکـردن - /pet hakərdan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پت-هایتن/pet-hāytan/ (مص.مر) : ۱. پیچیده شـدن . ۲. پیچ خوردن .

اغر) پیت-بویین /pet-baviyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ۱.←* ، ۲. پـت هیتـن /pət-haytən/ ؛ آ) پـت بخـردن /pet-baxərdan/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پت بخاردن /pet baxārdan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پیچ هایتن /pič-hāytan/ ؛

پته چش/pete-češ/ (ص.مر) : لوچ .

اغر) ۱.←* ، ۲. پته چش /petə-češ/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. قج چشم /qeče-češm/ ؛ اشر) ←* ؛

پته - خئل/patə-xoəl/ : خاکستر گرم .

اغر) پتخال /patxāl/ ؛ ع) پته بیر /patə-bir/ ؛ اشر) ←* ؛

پته - شاخ/petə-šāx/ (ا.مر) : زهرچشم .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پته - غاز/petə-qāz/ (ص.مر) : کنایه از: لوچ و دوبین .

اغر) ۱. پـت /pet/ ، ۲. پـت - کـور /pet-kur/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پت چش /pet čəš/ ؛

پته - فل/patə-fəl/ (ا.مر) : خاکستر گرم . نک : پت خال.

اغر) پتخـال /patxāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پـت خـل /patxəl/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پـت بیر /pat bir/ ؛ قص) پیته - فل /pite - fəl/ ؛

پته-مرغنه/patə-mərqənə/ (ا.مر) : تخم مرغ آب پز .

اغر) مرغانـه پتـه /mərqānə-patə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) مرغنه پته /merqənə-patə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) بپته-مرغنه /bapetə morqonə/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) مرغونه بپخته /meqonə-bapoxtə/ ؛ گ) بپته مورغونه /bapatə-murqonə/ ؛

پته - نرو/peta-naru/ (ص.مر) : زشت و بدقیافه .

ق) ←* ؛ با) پته نرو /petə-naru/ ؛

پته — نم/patə-nam/ (ص.مر) : ۱. نمور . ۲. شرجی.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پیته نم /pitə-nam/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پته - هکاردن/patə-həkārdən/ (مص.مر) : آب پز کردن . مانند : آلوی آب‌پز و باقلای آب‌پز .

اغر) ۱.←* ، ۲. پتـه هکـاردن /patə-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پته ها کردن /patə-hākerdən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) پته - هکردن /patə-hakərdən/ ؛ آ) پته هکردن /patə hakərdan/ ؛ ن) پته هـاکردن /patə hākerdan/ ؛ ع) پتـه هـاکردن /patə-hākordan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ اشر) پتـه هاکئردن /petə-hākoərdən/ ؛

پت - هیته/pet-həytə/ : نک : پیت - پیتی .

پتی/pati/ (ص/ا) : ۱. لخت و عور . ۲. از بین رفتن بخشی از بوته‌های برنج (در تنکابن) . ۳. دمل چرکین . نـک : پیت - پیتی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پتی /pəti/ ؛ گ) ←* ؛

پتی/pəti/ (ا.مص) : ۱. چیزی را به زور فرو کـردن - هُـل دادن ، فرو کردن . ۲. پارچه‌ی کهنه و گلولـه شـده‌ای که در آب راه‌ها و شکاف‌ها فرو کنند . نک : پتو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیتی /piti/ ؛ قص) ←* ؛

پتیاره/patiyārə/ (ص) : ۱. روسپی . ۲. زن هرزه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پتیـاره /patyārə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ گ) ←* ؛ پ) پتیارک /patiyārak/ ؛

پتیـاره/petyārə/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان بنـدپـی شهرستان بابل .

پتی-بزئن/pəti-bazoən/ (مص.مـر) : ۱. کنایـه از :خفقـان گرفتن . ۲. مجرا و سوراخی را مسدود ساختن .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) پتـی بـزان /piti bezān/ ؛ قص) پینـه - بزنـن /pina-bazoan/ ؛ ت) پته زئن /petəzaen/ ؛ اشر) پتو بزوئن /petu-bazoən/ ؛

پتیک/pətik/ (ق.مق) : بسیار کم و اندک - کوچک . **نک** : اندیک - اته ک .

اغر) ۱. پرتیک /pertik/ ، ۲. پسپلیک /pəspəlik/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) پریـک /pərik/ ؛ ق) پنیگ /pennig/ ؛ با) پـس - بلیـک /pəs-bəlik/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پنیک /pənnik/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پتنیک /petemik/ ؛

پتیک/patik/ (۱) : خمسه مسترقه - پنج روز آخـر سـال که درگاه شمار سنتی به تعداد روزهای سال می‌افزودند . **نک** : تاقی .نک : پتک .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱. پتک /pətak/ ، ۲. پیرزن پتک /pirezan-petak/ ؛ ت) ←** ؛

پتینک/patinək/ : نوعی سبزی وحشی .

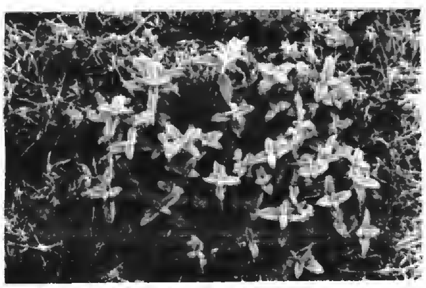
اغر) پیتنک /pitenək/ ؛ س) پیتنک /pitənək/ ؛ با) ←** ؛ ع) پتنیک /petenik/ ؛ قص) بتینـه /petinə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ گ) پوتینک /putinăk/ ؛

پَتی-نون/pati-nun/ : نانی که آرد آن از برنج تهیّه شـود- نان برنجی .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛

پتینه/petinə/ : ۱. نوعی سبزی خوراکی . ۲. پونه‌ی وحشی نک : پتنک .

قص) ←** ؛



پتینه

پتی-هاکردن/pəti-hākərdan/ (مص.مر) : ۱. چپـاندن . ۲. مچاله نمودن .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پتی-هکـردن /pəti - hakərdan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پتی ها کردن /piti hākordan/ ؛

پتی هاکردن/patihākərdən/ : روشی در دوشیدن گاو کـه جهت آرام نگه داشتن حیوان، گوساله را بـه پاهـایش می بندند .

پتی هاکن/pəti-hākən/ (ف.امر) : فرو کن - مچاله کن .

اغر) پتی هکان /pəti həkān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پتی هکن /pəti hakən/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پیتـی هاکن /piti hākon/ ؛ ت) پیتاله هاکن /pitāləhākən/ ؛



پتی هاکردن

پتی - هکاردن/pəti-həkārdən/ (مص.مـر) : فـرو کـردن، سپوختن . **نک** : اسپوتن - پتی هاکردن .

اغر) ←** ؛ ب) پتـی هکـاردن /pəti-həkārdən/ ؛ س) پتی-هاکاردن /pəti-hākārdən/ ؛ ق) پتـی-هـاکردن /peti-hākərdən/ ؛ با) پتی-هکـردن /pəti-hakərdən/ ؛ آ) پتـی هکردن /pəti hakərdan/ ؛ ن) پتی هاکردن /pəti hākərdan/ ؛ ع) پیتی هاکردن /piti - hākordan/ ؛ قص) ←(اغـر) ؛ ت) پیتاله هکـردن /pitāle - hakərdən/ ؛ اشر) پتـو هـاکئردن /peto-hākoərdən/ ؛

پچ/paj/ (۱) : ۱. آماده کردن زمیـن . ۲. نوعـی جوانـه . ۳. کلوخ شالی زار . **نک** : بدج .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

پچ/pej/ (ا.سو) : صدای خفیف .

اغر) ۱.←* ، ۲. پچ /pəc/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) بج /bəj/ ؛ ع) پچ /pec/ ؛ قص) بـج بـج /bej-bej/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پچ/pej/ (ا) : ۱. پیچ، پیچاندن – چلاندن . ۲. دشوار .

اغـر) ←* ؛ ب) پیـــج /pij/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) پـــچ دئـــن /pečdaen/ ؛ پ) پیچیتن /pəcitan/ ؛

پجا/pajā/ (ص.فا) : مواد خوراکی که زود پخته شود . **نک** : پزا – پجش .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پـــزا /pazā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پچا /pacā/ ؛ قص) ←* ؛

پجا/pəjā/ (ا) : فاصله – فاصله‌ی موجود میان دو ردیف از درختان باغ که جهت برخورداری بیشتر از نـــور آفتـاب منظور گردد .

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پی جا /pəy ja/ ؛

پجار/pejār/ (ا) : ۱. تنقّلاتی کـــه در شـب نشـینی بـرای میهمان تدارک ببینند . ۲. ردیف چوب هایی که بـرای دام گذاری پرندگان در زمین فرو کنند . **نک** : پچار .

اغر) پچـــار /pecār/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پجارش/pəjārəš/ (ا.مص) : ۱. رسیدگی . ۲. گذاشـتن شـاه تیر بر روی سقف سـاختمان – قـرار دادن تـیر اصلـی ساختمان .

ب) سرفجارش /sar - fəjārəš/ ؛ ن) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پجارش/pejārəš/ (ا.مص) : ۱. ساختن . ۲. تبدیل کردن .

ن) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پج-بخردن/pej-baxərdan/ (مص.مر) : پیچ خـوردن پـا و دیگر اعضای بدن . **نک** : پا پلیج .

اغر) ۱. پیـچ-بخـاردن /pic-bəxārdən/ ، ۲. پلیـچ بخـاردن /pəlic-bəxārden/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغـر) ؛ س) پیـچ بخاردن /pic-baxārdən/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پج بخاردن /pəjbaxārdan/ ؛ ع) پیچ بخردن /piə boxordan/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) ←(ن) ؛ اشـر) پیـــچ بخـــاردن -pic/ boxārən/ ؛

پجت/pajət/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهاردانگه‌ی هـزار جریب بهشهر .

پجر/pejər/ (ا) : پس‌آب – فاضلاب – پس مانده آب روان . **نک** : پناس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. دجـر /dajər/ ؛ بـا) ←* ؛ ن) نیشـناک /ništāk/ ؛ ع) دمـالو /domālu/ ؛ ت) پساب /pasāb/ ؛

پجر-او/pe-jər-o/ (ا.مر) : ۱. آبی که پـــس از قطـع شـدن جریان آب در جوی تا مدّتی جریان یابد . ۲. پـس‌آب . **نک** : پچر – پپی او .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. دجر-او /dajər-o/ ، ۲. پـس او /pas-o/ ؛ ق) په – او /pe-u/ ؛ بـا) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) چرچر او /cəreero/ ؛ ت) پساب /pasāb/ ؛ | گ) پس فکال /pas-fekāl/ ؛

پجرم/pejərm/ (ا) : گل و لایی که پس از عبـور آب ، در جوی باقی بماند . **نک** : پجر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

پجش/pajəš/ (ا.مص) : قابلیت پخت .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پجا /pajā/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(آ) ؛

پجکن/pej-kan/ (ا) : **نک** : پجکش .

پجیئن/pajiən/ (مص.) : پختن– طبخ نمودن .

اغر) بپتن /bapetən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ بـا) ←* ؛ ن) بپتـن /bapətan/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. پتن /patan/ ؛ قـص) ←(ن) ؛ اشر) بپختن /bapoxtən/ ؛ | گ) ۱. پچیـن /bāciyān/ ، ۲.←* ؛

پجیم/pajim/ (ا.مک) : از توابع دهستان یخکـش واقـع در شهرستان بهشهر .

پچ/pač/ (ا.مص) : ۱. آماده کردن شالی زار بـرای کشـت . ۲. نرم کردن کلوخ شالی زار .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ بـا) پـج /paj/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) بـج /bəj/ ؛ ت) ←(ن) ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پچ/peč/ (ا.مص/ا) : ۱. پیچیدن . ۲. یک نخ سیگار - یک نخ .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پیــچ /pič/ ؛ قص) پیچ /pič/ ؛ ت) ←** ؛

پچار/pəčār/ (ا) : ۱. ایجاد راهرو با ردیف کـردن چوبـهای کوتاه جهت هدایت پرندگان به سوی تله . ۲. پـرچیـن کوتاه .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پیچار /pičār/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

پچار هکاردن/pečār-həkārdən/ (مـص.مـر) : ساختن و تعبیه‌ی پـرچیـن کوتـاه کـه از تمـهیدات تلـه گذاری پرندگان است . **نک** : پچار .

اغـر) ←** ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) پچارهـــاکردن -pəčar/ hākerdən/ ؛ با) ←** ؛ ن) پیچارهاکردن /pičar hākərdan/؛

پچاک/pečāk/ (ا/ص) : ۱. کسب . ۲. چابک . ۳. سـلامت کامل . **نک** : چک - اسکت .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیچاک /pičāk/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغـر) ؛ س) ۱.←** ، ۲.←(اغـــر) ؛ ق) ←** ؛ بـــا) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲. چک /čək/ ؛ ع) پیچـاک /pičāk/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پیچـّاک /piččāk/ ؛

پچا -کاچ/pečā-kāč/ (ا.مر) : سوراخ تعبیـه شـده ی درب خانه‌های روستایی جهت بستن و محکم نمودن آن بـا ریسمان .

ع) ←** ؛

پچاک-لامیزه/pečāk-lāmize/ (ص.مر) : ورّاج - پرحـرف - پرگو .

اغر) پـر-سـرو /pər-səro/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پرچونـه /pər-čunə/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) پرچنه /per-čone/ ؛ قص) پر-چونه /per-čunə/ ؛ اشر) پرچنه /per-čanə/ ؛

پچال/pačāl/ (ا) : محل نصب دستگاه ریسندگی که غالباً در نقطه‌ای گود قـرار داشـته و از سـطح اطـراف خـود پایین تر است . **نک** : پاچال - کرچال .

اغر) پچال /pečāl/ ؛ ب) کارچال /kār-čāl/ ؛ س) کرچال /kərčāl/ ؛ ق) ۱. کچّال /kaččāl/ ، ۲. کرچال /kərčāl/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(س) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. کچّال /kəččāl/ ؛ ن) پاچال /paččāl/ ؛ ع) پاچال /pāčal/ ؛ ت) ←** ؛

پچ-پچ/pəč-pəč/ (ا.مر) : **نک** : باهوت باهوت .

اغر) ۱.←** ، ۲. پچ پچه /pəč-pəčə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ۱.←** ، ۲. پچ-پچـه /pəč-pəčə/ ؛ اشر) ←** ؛

پچ پچه/pəč-pəčə/ (ا.مص) : ۱. در گوشی صحبت کردن . ۲. نجوا . **نک** : گوش بنی .

اغر) ← ؛ ب) ۱.← ، ۲. گوش بنـی /guš - bəni/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پچ پچ /pəč-peč/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) پچ پچه /peč-pečə/ ؛

پچ-پچی/pəč-pəči/ : در گوشی - نوعی سخن گفتن بین دو نفر که از آن بوی توطئه و تبانی آید.

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ گوش بنی /guš bəni/؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

پچ پچ هاکردن/peč-peč hākordan/ (مص.مر) : به صورت در گوشی و پنهان با کسی سخن گفتن .

اغر) پچ پچ هکـاردن /pəč-pəčhəkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پچ پچ هاکردن /peč-peč-hākerdən/ ؛ با) ۱.←** ، ۲. پچ پچ -هکردن /pəč-pəč-hakərdən/ ؛ آ) پچ پــچ هکـردن /pəč- pəč- hakərdan/ ؛ ن) پـچ پـچ هـاکردن -pəč- pəč/ hākərdan/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پـچ پچ هاکئردن /peč-peč-hākoərdən/ ؛

پچت/pačət/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان عشرسـتاق هزار جریب بهشهر .

پچ-دئن/peč-daen/ (مص.مر) : پیچاندن .

اغر) پیچش-هدائـن /pičəš-hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) پج هدائن /pəj-hədāan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پـج هـادائن pəj/ hadāan/ ؛ ع) پیچ هادان /piə hādān/ ؛ قص) پیچ هـادائن /pič-hādāan/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پیچ هدائن /pij-hedāən/ ؛ اک) پیچادان /oičādān/ ؛ پ) پچیتن /pəcitan/ ؛

پـچر/pe-čar/ (ا.مـر) : ۱. مراتـعی که ابـتـدا مـورد چـرای

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

گوسفندان و سپس رمه‌های گاو قرار گیـرد . ۲. چـرای دوباره‌ی یک مرتع . **نک** : بچار – پشی جه .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پی چـر /pəyčar/ ؛ ع) ←* ؛ *قـص)* بوجـر /bu-jar/ ؛ ت) پس چر /pasčer/ ؛

پچ زن/pač-zan/ (ص.فا) : کسی که کـار مسـطح کـردن زمین کشاورزی را انجام دهد . **نک** : پچ .

ب) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

پچک/pe-ček/ (امر) : مویی که هنگام شـانه کـردن سـر فرو ریزد .

ب) ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. پیچک /pičək/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱. پچـک /peček/ ، ۲. پچـاک /pəčāk/ ؛ *قـص)* می پچک /mi-peček/ ؛

پچک/pečk/ (ص) : کوچک . **نک** : پچکه – کچیک .

با) ۱.←* ، ۲. پچیـک /pəčik/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ ن) پنگلـی /pəngəli/ ؛ ع) کوچکک /kučkak/ ؛ *قص)* کچیک /kəčik/ ؛ ت) کوچی /kučəy/ ؛

پچک آینه/pəčke-āynə/ (ا.مر) : آیینه جیبی . **نک** : آینـه کا .

اغر) خوردآینه /xurd-āyenə/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* پچـوک آینه /pečuk-āynə/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ ن) کچیـک آینـه /kəčik āynə/ ؛ ع) آینه کا /āynəkā/ ؛ *قص)* کچیک آیینـه /kəčik āiynə/ ؛ ت) ←*(ع)* ؛

پچ کـش/pač-kaš/ (ا.ا) : وسـیله‌ای بـرای همـوار کـردن شالی زار بعد از شخم زدن و به آب بستن آن .

ب) ←* ؛ *س)* ←* ؛ | گ) دامرده /dāmardə/ ؛

پچکش/pečkaš/ (ا) : ۱. خاک انداز . ۲. ظرفی مخصـوص جابه‌جایی خاکستر و آتش .

با) فل کش /felkaš/ ؛

پچکل/pəčkəl/ (ا.مـص) : مدفـوع گوسـفند و بـز . نـک : پشکل .

س) پشـکل /peškəl/ ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پشـکل /paškal/ ؛ *قـص)* پشـکل /peškol/ ؛ ت) ←*(ع)* ؛ *اشر)* ←*(س)* ؛

پچکل/pəčkəl/ (ا.مص) : کاوش– جست و جو .

اغر) چکل پشو /čəkəl - pəšo/ ؛ *ب)* ←*(اغـر)* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛

پچکل هاکردن/pəčkəl hākər dan/ (مص.مر) : جستجوی مرغ در میان خاشاک جهت پیـدا کـردن دانـه . نـک : پچکل هکردن.

آ) ←* ؛

پچکل –هکردن/pəčkəl-hakerdan/ (مص.مـر) : کنـدن و زیرورو نمودن خاک به وسیله ی مرغ که با پـا و منقـار انجام گیرد . **نک** : چکل هاکردن .

اغر) چکل پشو–هدائن /čəkəl-pəšo-hədāən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* پچکل هـاکردن /pəčkəl- hākerdən/ ؛ ق) پچکـل هاکردن /pəčkəl- hākərden/ ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پـی چکـل /pəy-čəkəl/ ؛ ع) پـش پشـو /peš-pešo/ ؛ *قـص)* پاپچکال /pā-pəčkāl/ ؛

پچکول/pečkul/ (ا.مص) : تفحّص و جستجو .

ب) چکـل پشـو /čəkəl-pəšo/ ؛ *بـا)* ۱.←* ، ۲. پچکـل /pəčkəl/ ؛ *آ)* ←*(با)* ؛ ن) پی چکل /pəyčəkel/ ؛

پچکول/pəčkul/ (ا.مص) : **نک** : پاتچکوت .

اغر) پلاسمه /pəlāsmə/ ؛ *ب)* پلاسمک /pəlāsmək/ ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

پچل/pačəl/ (ص) : کثیف و ژنده پوش .

اغر) چغر /čaqər/ ؛ ب) لچر / lačer/ ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. پ چـاک /pə čāk/ ؛ | گ) پرچیل /parčil/ ؛

پچلیک/pečlik/ (ا) : نیشگون .

اغـر) چپلیـک /čəplik/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* پنّیـک /pənnik/ ؛ *آ)* ←*(ع)* ؛ ن) ←*(بـا)* ؛ ع) چیملیـک /čimlik/ ؛ *قص)* ←*(با)* ؛ *اشر)* چمبلیـک /čembelik/ ؛ | گ) پولیس –کیین /pulis-koein/ ؛

پچن/pačən/ (مص) : ۱. پختن . ۲. قابلّیت پخت .

اغـر) بپتـن /bapetən/ ؛ ن) ۱. پتـن /patan/ ، ۲. بپتـن /bapətan/ ؛ ع) ←*(ن)* ؛ ت) ←* ؛ *اشـر)* بپختـن /bapoxtən/ ؛ | گ) پچیئن /pačian/ ؛ پ) پزیتن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، آ) آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/pazitan/ ؛

پچوک/pečuk/ (ص) : کوچک .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پچیک /pəči/ ؛ ع) کوچکک /kučkak/ ؛ قص) کچیک /kəčik/ ؛ ت) کوچی /kučey/ ؛ پ) خورتک /xörtak/ ؛

پچوله/pəčulə/ (ا) : پوست خشک و سفت غوزه‌ی پنبه . نک : پاتچکوت - کاچیله .

اغر) ←* ؛ ب) پچوله /pəčulə/ ؛ با) ←* ؛

پچه/pečə/ (ا) : ۱. ساق پا . ۲. مچ پا . ۳. یک طرف فک حیوانات . نک : اشپل - پشتیک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ت) ←* ؛

پچه - پچه/pəččə-pəččə/ : ۱. سخن در گوشی . ۲. بگو مگو .

اغر) ←* ؛ ع) پچ پچ /peč-peč/ ؛ اشر) ←* ؛

پچه -لوک/pəččə-luk/ (ص) : بسیار کوچک و خرد . نک : پروشک .

ب) پچه لیک /pəčəlik/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پچلوک /pəčluk/ ؛

پچیک/pəčik/ (ص) : کوچک . نک : پچوک .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پچّیم/paččim/ (ا) : پرچین - حصار دور زمین . نک : بست - پرچین .پرچیم .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرچیم /parčim/ ؛ ب) پچیم /pəčim/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. ←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ۱. ←* ، ۲. پچیم /pačim/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پرچیم /parčim/ ؛ قص) پل /pal/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(ن) ؛ پ) پرچین /parčin/ ؛

پچّیم په/paččimə-pe/ (ا.مر) : کنار پرچین - پیرامون پرچین . نک : پرچیم په .

اغر) پرچیم په /parəim-pe/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پرچیم پی /parčimpəy/ ؛ ت) پرچیم پیه /parčim payə/ ؛

پچیم درّه/pačim-darrə/ (ا.مک) : درّه‌ای در منطقه‌ی هزار جریب بهشهر .

پچّیم‌دزّی/paččimdəzzi/:دزدی پرچین . نک : پچّیمه دز.

اغر) ۱.←* ، ۲. پرچیم دزدی /parčim-dəzdi/ ؛ با) ←* ؛

پچیم سر/pačim-sar/ : بالای پرچین. درمحل و مکان پرچیم .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرچیم سر /parčim-sar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرچیم سر /parčim-sar/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛

پچّیم -ناشتن/paččim-nāštan/ (مص.مر) : ۱. فاقد پرچین بودن . ۲. کنایه از: دهن لق بودن . نک : پرچیم نیّن .

اغر) بی پرچیم پایه /bi-parčim-pāyə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرچیم نداشتن /parčim-nədāštən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پچّیمه - دز/paččimə-dəz/ (ص.فا) : پرچین دزد- آن که مرز پرچین شده‌ی زمین همسایه را به سود خود جابه جا کند - کسی که از چوب پرچین دیگران بر دارد. نک : پرچین دزد - پرچیم کش .

اغر) پرچیم دزد /parčim-dəzd/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پرچیم دز /parčim-dəz/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پچّیمه -شخ/paččimə-šex/ (ا.مر) : پرنده‌ای بسیار کوچک، بومی جنگل‌های شمال ایران، با رنگ خاکستری تیره و پروازی کوتاه و سریع . این پرنده را زیر پرچین‌ها و کپه‌ی شاخه‌های خشک روی زمین می‌توان دید . نک : پشمی شخ .

ب) پرچیم -شخ /parčim-šex/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) پچّیم شخ /paččim šex/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پرچیم شخ /parčimšex/ ؛ ع) جنجر /jenjer/ ؛

پچّیم -هکردن/paččim-hakərdan/ (مص.مر) : ۱. پرچین کردن . ۲. محفوظ ساختن حدود چهارگانه‌ی ملک به وسیله‌ی ایجاد حصار . نک : پرچین کاردن .

اغر) پرچیم -هکاردن /parčim-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پچّیم هاکردن /paččim-hākerdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پرچیم هاکردن /parčim hākərdan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پرچیم هکردن /parčim hakerden/ ؛

پچین/pečin/ (ا.مص) : ۱. خوشه‌چین . ۲. برداشت کننده‌ی ته مانده‌ی محصول مزارع که عموماً از مردم کم بضاعت و بی چیزند . **نک** : په سی - با غرو .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پوچین /pučin/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. په - چین /pečin/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پی -چین /pəyčin/ ؛ع) ←* ؛

پچین -گر/pečin-gar/ (ص.فا) : خوشه‌چین - افراد کم بضاعتی که پس از برداشت محصول در مزارع و باغات به جمع آوری خوشه‌های به زمین ریخته و پس مانده‌ی محصول می‌پردازند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پچین گر /pečin-ger/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی چین کر /pəyčin kar/ ؛ ع) ←* ؛ اشر) پرچیم کوئن /parčim-koən/ ؛

پچینی/pečini/ (ا.مص) : **نک** : پچین - پچین گر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ع) ←* ؛

پچّی -هکاردن/pəčči-həkārdən/ (مص.مر) : مخروطی چیدن محصول جمع شده‌ی برنج و گندم قبل از کوپا، جهت پیشگیری از نفوذ آب باران .

ب) ←* ؛

پخ/pax/ (ص) : ۱. فرو رفته و سرپهن . ۲. آشغال از جنس برگ و چوب .

اغر) ←* ؛ ب) پخ /pex/ ؛ س) ←* ؛ ق) پخ /pəx/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←(ب) ؛ ت) پخت /paxt/ ؛ اشر) ←*؛

پخ/pəx/ (ا) : ۱. خنده‌ی ناگهانی و یک باره - معادل پک و پگی فارسی . ۲. کلمه ای برای ترساندن . **نک** : پرخه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) فرخ /ferx/ ؛

پخار/pexār/ (ا) : مکانی که آفتاب گیر نباشد . **نک** : نسوم .

س) ۱.←* ، ۲. په سل /pesəl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پخار/pexār/ : پس مانده‌ی خوراک یا نوشیدنی . **نک** : پس خارد .

اغر) ۱.←* ، ۲. پس خارد /pas-xārd/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پخرد /pexərd/ ؛ با) ←* ؛ آ) پیش -بمنس /piš-bamonəs/ ؛ ن) پی خار /pəyxār/ ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛

پخ بدائن/pəx-bedāən/ (مص.مر) : ۱. بیهوده خندیدن- خنده‌ی بی موقع یا ناگهانی . ۲. ترساندن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پخ هاکردن /pəx hākərdan/ ؛

پخ - بزئن/pəx-bazoən/ (مص.مر) : ۱. خنده‌ی شدید و ناگهانی . ۲. ترساندن . **نک** : پرخه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پخ بزوئن /pəx-bazoən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پخ بزئن /pex-bazoan/ ؛ ن) پخ بزوئن /pəxbazuan/ ؛ع) پخ بزان /pex – bezān/ ؛

پخ بیاردن/pəx-beyārdən/ (ا.مص) : جوش آمدن و فاسد شدن ماست .

با) ←* ؛ آ) پخ بیارد /pəx biyārd/ ؛

پخ بیمه سینه/pex bimə sinə/ (ص.مر) : ۱. دچار بیماری ریوی - کسی که از بیماری ریه در عذاب بوده و ریه اش عفونی و چرکی شده باشد . ۲. ری‌های که پس از سرماخوردگی در حال التیام باشد .

ب) پخ بیموسنیه /pox-biyamu- sinə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پخ پخ سینه /pəxpəx sinə/ ؛ع) پخت بمان /poxt bomān/ ؛

پخ پخ/pəx –pəx/ (ا.صو) : صدای ناهنجار تنفّس در نتیجه‌ی تنگی نفس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پخ پخ /pox pox/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پخ - پخی/pəx-pəxi/ (ص.نس) : ۱. قلقلکی . ۲. مبتلا به تنگی نفس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پخ پخی /pox- poxi/ ؛ قص) ←* ؛

پخ-پلخ/pəx-pəlax/ (ا.مر) : صدای جوشش آب و ترکیدن حباب های آن .

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

پخ دربیاردن/pəxədar-biyārdən/ (مص.مر) : ناسزایی به

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

معنی شکم دریدن .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پخ دکت/pəx-dakət/ (ص.مف) : فرد مبتلا به آماس بدنی در اثر از کار افتادن کلیه‌ها (نفریت) .

ب) ←* ؛ ق) پوف دکت /puf-dakət/ ؛ با) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پخ - دکتن/pox-daketən/ (مص.مر) : ۱. اخم نمودن . ۲. آماس نمودن بدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پخر/pexər/ (ا) : کتف .

اغر) ۱.←* ، ۲. پخر /pexar/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ن) پی خر /pəyxar/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. په دس /pədas/ ؛

پخک/pexək/ (ا) : سکسکه .

اغر) ۱.←* ، ۲. هخک /həxək/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱. پقک /peqək/ ، ۲. تغک /teqək/ ؛ با) ←* ؛ آ) هخک /həxək/ ؛ ع) اسکیجک /eskijak/ ؛ ت) هکّواک /hekkoak/ ؛ | گ) ایسکیجه /iskijə/ ؛

پخل/poxal/ (ا) : پوست تازه ی درخت .

اشر) ←* ؛

پخل/pexəl/ (ا) : خار و خاشاک . **نک** : اپرس المار .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پخل /paxal/ ؛ ع) پرس /pərəs/ ؛ ت) پس /pes/ ؛

پخن/pəxən/ (ص.نس) : ۱. کم تحرّک . ۲. ترسو .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

پخو/pəxu/ (ا) : . نک : پخول

ب) ←* ؛

پخو/pexu/ (ا) : دانه‌ی پوک شالی .

اغر) پخو /paxu/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) ۱. پوش /puš/ ، ۲. چکو /čaku/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) زار /zār/ ؛

پخو/pəxu/ (ص) : ۱. اخمو . ۲. بدمنش . ۳. بد خوراک . **نک** : پسه چنگ .

اغر) ۱.←* ، ۲. پخو /poxu/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) پخمن /pexmən/ ؛

پخور/pexur/ (ا) : بخشهایی از جنگل که بر آن آفتاب نتابد .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پخوک/pəxuk/ (ص.نس) : ۱. اخمو . ۲. در هم جمع شدن - مچاله گشتن . ۳. بد خوراک . **نک** : پغوک - پسه چنگ .

اغر) ۱.←* ، ۲. پخوک /poxuk/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) پخمن /pexmən/ ؛

پخوک بزوئن/pəxuk-bazuən/ (مص) : جمع گشتن بدن به هنگام درد و بیماری، خاصّه پرندگان که در این حالت پرهای بدن آنان پف کرده و سرهایشان را زیر بال ها فرو می‌برند .

ب) پروک بزئن /pəruk bazoən/ ؛ با) ←* ؛ ع) پروک هاچین /paruk - hāčeyan/ ؛

پخول/paxul/ (ا) : ۱. تفاله ی چای . ۲. تخم پنبه ی روغن کشیده . **نک** : پخو - پسخوت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پخول /pexol/ ؛ ق) ساس /sās/ ؛ با) ←* ؛ ع) پاپور /pāpur/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پخاله /poxālə/ ؛

پخه/pəxe/ (ا) : دنبالچه‌ی پر چربی کون مرغ . **نک** : پیون - پیین .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پخه /paxe/ ؛ ع) کرک موس /kerk mus/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پخه/poxə/ (ا) : ۱. تفاله‌ی چای . ۲. تخم پنبه‌ی روغن کشیده . ۳. آشغال . **نک** : پخول .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ت) پپور /papur/ ؛ اشر) پخاله /poxālə/ ؛ | گ) پیشکاله /piškālə/ ؛

پخه پخه/pəxe-pəxə/ (ا.صو) : ۱. صدای شکستن حباب .

ا) ←* ؛ ع) پاخ پاخ /pāx-pāx/ ؛

پخه - پخه/poxə-poxə/ (ا.صو) : صدای سرفه‌ی متوالی .

اغر) ← ؛ ب) ۱.← ، ۲. پاخه پاخه /pāxə - pāxə/ ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

س)←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پخّه پخّه /pəxxə-pəxxə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پخ پخ /pox-pox/ ؛ قص) پخ - پـخ /pəx-pəx/ ؛

پخ - هکارده/pox-həkārdə/ (ص.فا) : اخم کرده . نک : پس برسیه .

اغر) ۱.←** ، ۲. پک -دکته /pok-daketə/ ؛ ب) ←** ؛ س) پوخ هاکرده /pox-hākerdə/ ؛ ن) پخ هاکرد /pəx hākərd/ ؛ ع) پخ وپله هاکرد /poxo-pelə-hākord/ ؛

پخی/paxi/ : ۱. کند شدن لبه‌ی تیز کارد . ۲. کز کردن - سکوت اختیار کردن . ۳. گوشه و زایده .۴. فرو رفتگی دیوار یا دیگر اجسام .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پد/ped/ (ص) : دو بین . نک : پت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ۱. پت چشم /petə-češm/ ، ۲. قیچ چشم /qeče-češm/ ؛

پدا/pedā/ (ص) : پیدا .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیدا /pidā/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ پ) پیتاک /paitāk/ ؛

پدنگ/pədang/ : عضله‌ی ران .

با) ←** ؛

پدنگ/pedang/ (ا) : دنگ پایی - دستگاه سنّتی برنج کوبی .

اغر) پدنگ /podang/ ؛ ب) ←** ؛ س) پادنگ /pādang/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ اشر) ←(س) ؛ | گ) ←(س) ؛

پدیار/pəd yār/ (ا) : ۱. جنگل - بیشه . ۲. کوهستان پر درخت .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛

پدیم/pedin/ (ق.تر) : پیوسته - متوالی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پی پیش دمال /pi-piš-dəmāl/ ؛ ن) پی به پی /pəy-bə-pəy/ ؛ ع) پشت سرهم /peštə-sar-ham/ ؛ ت) په در په /pedarpe/ ؛

پر/per/ (ا) : پدر .

اغر) ۱.←** ، ۲. پی یر /piyər/ ؛ ب) ←** ؛ س) پییر /piyər/ ؛ ق) پی یر /piyer/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پییر /peyar/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) ←(س) ؛ پ) پیت /pit/ ؛

پر/par/ (ص) : پر پرنده .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س).←** ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) پر /per/ ؛ اشر) ←** ؛ پ) پرّ /purr/ ؛

پر/par/ (ا) : ۱. برگ . ۲. دامن . ۳. شاخه‌های درخت . ۴. جوانه کوچک .

اغر) ۱. پر /pər/ ، ۲. پل /pal/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پره /parə/ ؛ ع) ←** ؛ قص) پل /pal/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ پ) پرچین /parčin/ ؛

پر/pare/ (ا) : ۱. عسل موم نکشیده . ۲. کندوی عسل . ۳. مخفّف پریروز، دو روز پیش .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پره /parəh/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پره /pare/ ؛ ع) کرسه /karesə/ ؛ پ) پرر /parer/ ؛

پر/par/ (ا) : ۱. آغل . ۲. بخشی از مرتع محصور شده با صخره‌ها و پرتگاه‌های متعدد که غالباً جایگاه نگاه داری گوسفندان است . ۳. دسته‌ی تلم و محفظه ی چوبی کره‌گیری . نک : چکل پره .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پره /pare/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پره /parə/ ؛ ن) پره /parə/ ؛ قص) پل /pal/ ؛ ت) ←(ن) ؛

پر/par/ (ا) : ۱. گوشواره . ۲ . لاله‌ی گوش . نک : پرک .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پره /parə/ ؛ ت) ←(ن) ؛

پر/pər/ (ص) : ۱. زیاد - فراوان . ۲. انباشته . نک : پروپیمن - المباره .

اغر) ←** ؛ ب) ← ؛ س) ۱.← ، ۲. پر /per/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(قص) ؛ قص) مشت /mašt/ ؛

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

ت) پر /per/ ؛ اشر) ←** ؛ | ک) ۱. پور /pur/ ، ۲. پُر /purr/ ؛ | پ) پر /pur/ ؛ او) پورو /pouru/ ؛

پر/par/ (ا) : کنار .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پره /parə/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ | ک) ←** ؛ پ) پرّک /parrek/ ؛

پرا/peərā/ (ق.ز) : پس فردا – دو روز بعد . در بعضی مناطق به سه روز بعد گفته شود.

اغر) پس سبا /pas- səbā/ ؛ ب) ←** ؛ س) پهرا /pehrā/ ؛ ن) پرن /parən/ ؛ ع) پس فردا /pas - pardā/ ؛ پ) پس فردا /pas fardā/ ؛

پرا/pəerā/ (ا) : ۱. پرواز . ۲. فراری دادن . ۳. پراکندن – به هوا دادن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛

پرا/perā/ (ا.مک) : روستایی در دوانگه‌ی هزار جریب واقع در منطقه‌ی شهرستان ساری.

پرا/parā/ (ا) : هر نوبت ازخواب کرم ابریشم .

س) پرو /peru/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پرا/perā/ (ق) : ۱. این همه – به این زیادی . ۲. نام روستایی در دودانگه‌ی ساری . نک : پره .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پهرا /pehrā/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پرابیج/parābij/ (ا) : نوعی خورشت از بادمجان سرخ کرده و قطعه قطعه شده به همراه تخم مرغ .

ق) بیج -بیج /bij-bij/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پراخنی/pərāxəni/ (ا.مک) : ۱. درّه‌ای در ولوپی سوادکوه . ۲. مرتعی در حوزه ی الاشت .

پراخنی یال/pərā xəniyāl/ (ا.مک) : از ارتفاعات ولوپی سواد کوه .

پراخوت/parāxut/ (ا) : کشتی تجاری (اصل واژه روسی است) .

اغر) پراخود /pərāxud/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. فراخوت /fərāxut/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پراخود /parāxud/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ | ک) ←** ؛

پرار/perār/ (ق.ز) : دو سال پیش . نک : پارین .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پیرار /pirār/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. پیرار سال /pirār-sāl/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←(ع) ؛

پرارده بن/parār-deh-bən/ (ا.مک) : مرتعی درکنار راه مال روی کدیر به نارنج‌بن نوشهر .

پراز/perāz/ (ا) : بلندی – دارای ارتفاع .

س) ←** ؛ با) ←** ؛ پ) اراز /arāz/ ؛

پراز/pərāz/ (ص.مف) : ۱. تکیه داده . ۲. افراشته . ۳. ایستاده .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ پ) فراچ /frāc/ ؛

پراز-هدائن/pərāz-hədāən/ (مص.مر) : ۱. تکیه دادن اجسام به دیوار یا هر تکیه گاه دیگر. ۲. افراشتن .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پراز هادائن /parāz hādāən/ ؛ پ) فراچ نیموتن /frāc- nimutan/ ؛

پرازی/pərāzi/ (ا) : ۱. زمین‌شیب دار . ۲. دامنه . نک : پوم دار

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پرتاس /partās/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ع) ؛ | ک) پرتاس /partāsi/ ؛ پ) فراچ /frāc/ ؛

پر-استاره/pər-əssārə/ (ص.مر) : پر ستاره . نک : پرستاره.

اغر) پر-ستاره /pər-sətārə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. انبست ستاره /anbəste - sətārə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) مشت ستاره /mašt sətāre/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(ع)؛

پر-اسپی -تیکا/par-espi-tikā/ (ا.مر) : نوعی توکا . نک : تیکا

ن) ←** ؛ ع) اسبه سرت /esbə sarat/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پراشته/pərāštə/ : تکیه داده شده . نک : هپراشته – هوراشته .

ب) هوراشت /həvrāšt/ ؛ ق) ←** ؛ با) هفراشته /həfraštə/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←** ؛ ع) دپراشت /deprāšt/ ؛ | ک) دفراشته /dafrāštə/ ؛

پراشو/perā-šo/ (ق.ز) : یک شب بعد از فردا شب - پس فردا شب . **نک** : پس فردا شو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) پراشو /perāšo/ ؛ ن) پهراشو /pəhrāšo/ ؛ ع) پس فردا شو /pas far dā šo/ ؛ *قص)* ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛

پراگ/pərāg/ (ا) : پرش و حرکت غیر ارادی پلک چشم .

اغر) پرک -پرک /pərək-pərək/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرک /pərək/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پرک /pərak/ ؛ ن) ۱. پروک /pəruk/ ، ۲. پریک پریک /perik perik/ ؛ ع) پریک پریک /perik perik/ ؛ ت) پیریک /pirik/ ؛

پرام/pərām/ : ۱. نازا . ۲. حیوانی که مرحله‌ی زایش و شیردهی آن پایان یافته باشد ۳. زمان بین دو زایش . **نک** : فرام .

ب) فرام /fərām/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ *با)* ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

ب) فرام /fərām/ ؛ س) فرام /fərām/ ؛ *با)* ۱. پرام /pərām/ ، ۲.←(ب) ؛ آ) فرام /fərām/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پرام /pərām/ ؛ ع) پرام /pərām/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرام -سرا/porām-serā/ (امر) : سرا و جای گاوهای فاقد شیر و نوزاد .

ب) فرام سرا /fərām-sarā/ ؛ س) فرام سر /fərām-sar/ ؛ ق) فرام سر /ferām-sar/ ؛ با) پرام سرا /perām-sarā/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پرام سری /pərām šərəy/ ؛ ع) پرام سره /perām šərə/ ؛ ت) ←* ؛

پرام گالش/pərām-gāləš/ : چوپانی که نگهداری و چرای گوسفندانی را به عهده دارد که مرحله‌ی شیردهی آن ها سپری شده است .

ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پرام گسند/porām-gosend/ (ا.مر) : گوسفند بی‌شیر . نک : فرام

ب) فرام گاسبن /fərām-gāsbən/ ؛ س) فرام گسبن /fərām-gesbən/ ؛ *با)* پرام گسفن /pərām-gesfən/ ؛ آ) فرام گسفن /fərām gəsfan/ ؛ ن) پرام گسن /pərām gəsan/ ؛ ع) پرام گسن /perām goššen/ ؛ ت) ←* ؛

پرام گو/porām-gu/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. گاو بی‌شیر . ۲. گاو بی‌گوساله . ۳. مرتعی در کوهستان عباس‌آباد تنکابن . نک : فرام

ب) فرام گو /fərām-go/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) فرام گو /fərām gu/ ؛ ن) ۱. پرام گو /pərām go/ ، ۲.←(آ) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پرام مال گالش/perām-mālə-gāləš/ (ا.مر) : گاوبان گاوهایی که شیر نمی‌دهند .

ب) فرام مال گالش /fərām-mālə-gāləš/ ؛ س) فرام په /fərām-pə/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. فرام په /frām-pe/ ؛ *با)* ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) فرامه مال گالش /fərāmə-mālə-gāləš/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(آ) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پرامه -مال/parāmə-māl/ (ا.مر) : گاو یا گوسفندی که شیر نمی‌دهد-مرحله‌ی میان دو زایش گاو و گوسفند احشام که فاقد شیردهی می باشند .

ب) فرام مال /fərām-māl/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ *با)* ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ۱.←(ب) ، ۲.←* ؛ ع) پرام مال /pərām māl/ ؛ ت) پرام -مال /perām-šmāl/

پران/perān/ (ا) : کشاله‌ی ران . **نک** : پرون .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. په رون /peron/ ؛ س) په رون /pəron/ ؛ ق) په رون /pe run/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پی رون /pəyrun/ ؛ ع) کشه لا /kaše - lā/ ؛

پرایتن/parāytən/ (مص.مر) : پرواز کردن - پرزدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پربییتن /par-bayitən/ ؛ ب) ←* ؛ س) پرهایتن /par-hāytən/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) پرهیتن /parhaytan/ ؛ ن) ۱. پریتن /paritan/ ، ۲. پرهایتن /par hāytan/ ؛ ع) پرهایتن /par hāytan/ ؛ *قص)* پرهایتن /par-hāytan/ ؛ ت) پرهیتن /parhəyten/ ؛ پ) پریتن /paritan/ ؛

پر-بئی/pār-baei/ (ص.مف) : پرکنده-لخت و عریان .

اغر) پربوییه /pər-baviyə/ ؛ ب) پربیی /pər-bayi/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←(ب) ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پربوی /pər bavəy/ ؛ ع) پربکنس /par -bakkenes/ ؛ ت) پربیه

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/perbaba/ ؛

پربخـاردن/pər-bəxārdən/ (مـص.مـر) : شـکم بـارگی- خوردن به افراط .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پرخوری /pər-xori/ ؛ ق) پر- بخردن /pər-baxərden/ ؛ با) پر-بخردن /pər-baxərdən/ ؛ آ) پربخـــردن /pər-baxərdan/ ؛ ن) پربخـــاردن /pər-baxārdan/ ؛ ع) پربخـــردن /pər-boxordan/ ؛ قـص) پربخـردن /por-baxerdan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشـر) پربخـارد /por-boxārd/ ؛ پ) اپاتمـان خوریشـــینه /apāt mān xuarišnih/ ؛

پربختن/pər-baxotən/ (مص.مر) : زیاد خوابیـدن . نـک : پوبگودن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پـر-خویـی /pər-xoi/ ؛ ب) ←** ؛ ق) پرخویـی /per-xui/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ آ) پربـاختن /pər-bāxətan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. پربـافتن /pər-bāfətan/ ؛ ع) پربختن /per baxotan/ ؛ قص) پرباختن /por - bāxetan/ ؛ ت) پر-ختن /por-xotən/ ؛

پر بزان/par-bəzān/ (مص.مر) : پرزدن-پرواز کردن . نـک : پربزئن .

اغر) پربزئن /par-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ع) پربزان /par-bəzān/ ؛ اک) ←** ؛

پر-بزئن/par-bazoən/ (مص.مر) : پر زدن . نک : پربزان .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) پربزوئن /par bazoan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پربزان /par bezān/ ؛ ت) پرزئن /parzaen/ ؛

پربکشیئن/par-bakəšian/ (مص.مر) : ۱. پـرواز کـردن . ۲. برخاستن پرنده . نک : پریتن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پربکشیین /par-bakəšiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرهایتن /par-hāeitən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اک) ←** ؛ پ) پریتن /paritan/ ؛

پربکشیین/par-bakəšiyən/ (مص.مر) : ۱. به دور محوّطه یا مکانی پرچین موقتی ایجاد کردن .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱.←** ، ۲. پره بکشـیین /parə bakəšian/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اک) پربکشیین /par-bakasiyan/ ؛

پربویین/pər-baviyən/ (مص.مـر) : ۱. پـر شـدن -لـبریز شدن ۲. فراوان بودن .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پربییـــن /pər-baiyən/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پربیّن /per-bayyən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پربیـن /per-bayyan/ ؛ ع) پرببیـن /per - babeyan/ ؛ ت) پربئن /per baen/ ؛ اشـر) پرهـابیین /per-hābiyən/ ؛ اک) پورابون /purābon/ ؛

پربوییه/pər-baviyə/ (ص.مف) : پرشده . نک : پربیی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پربیه /pər-bayə/ ؛ ق) پربیـه /par-bayə/ ؛ با) پربیّه /par-bayyə/ ؛ آ) پربیی /pər bayi/ ؛ ن) پربـوی /pərbavəy/ ؛ ع) پرببیـه /per- babya/ ؛ ت) پربه /perbabə/ ؛ اک) پورابوی /purāboy/ ؛

پربیتن/par-baytan/ : پرواز کردن - به پـرواز در آمـدن . نک : پرپربیتن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پربیین /par-bayitən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) بییتن /par-baitən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ اک) پراگیتن /perāgitan/ ؛

پربیّن/pər-bayyən/ (مص.مر) : پرشدن - لـبریز گشـتن . نک : پربویین .

اغر) پر-بویین /pər-baviyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پربیّن /per bayyan/ ؛ ن) پربوییـن /pər bavəyan/ ؛ ع) پرببین /per - babeyan/ ؛ ت) پربئـن /perbaen/ ؛ اک) پورابون /purābon/ ؛

پربیی/pər-baei/ (ص.مف) : پر شده-انباشته - مملو .

اغر) پربوییه /pər-baviyə/ ؛ ب) ←** ؛ س) پربییـه /pər-baiyə/ ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱. پربیـــی /pərbai/ ، ۲. پربوی /pərbavəy/ ؛ ع) پربیـی /per-babi/ ؛ قص) پربیه /per-bayə/ ؛ ت) پربـه /perbaba/ ؛ اک) پورابوی /purāboy/ ؛

پربییتن/par-bayitən/ (مص.مر) : ۱. پرواز کردن - پـرزدن - پر درآوردن . ۲. کنایه از: شاد شدن . نک : پرهـایتن - پرایتن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ)

←* ؛ ن) پرببیتن /parbaitan/ ؛ ع) پرهایتن /par hāytan/ ؛ قص) پربیتن /par-baytan/ ؛ ت) پرهیتن /parheytən/ ؛ |ک) پراگیتن /perāgitan/ ؛

پرببیته/par-baeitə/ (ص.فا) : پرواز کرده . **نک** : پرهایته .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. پرببیت /parbait/ ، ۲. پرهاییت /par hāit/ ؛ ع) پرهاییت /par-hāit/ ؛ ت) پرهیته /parhəytə/ ؛ |ک) پراگیتای /perāgitāy/ ؛

پر-پا/par-pā/ (ا.مر) : کبوتر یا مرغی که پاهایش از پر پوشیده است.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پاپری /pāpari/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛

پرپاتی/parpāti/ (ا.مص) : ۱. با آب داغ چیزی را شستن . ۲. پر و بال زدن از سر درد و به هنگام جان کندن . ۳. دست و پا زدن . **نک** : پرپتو .

اغر) ۱. پل پل بزئن /palpal-bazoən/ ، ۲. پلک پتی /pəlke pati/ ؛ ب) ۱. پلکه پتی /pəlkepəti/ ، ۲. پرپتی /par - pati/ ؛ س) پرپتی /par pati/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پرپاتیک /par patik/ ؛ ع) پرپاتیک /parpātik/ ؛

پرپاتی بزوئن/parpāti-bazoən/ (مص.مر) : ۱. دست و پا زدن به هنگام مرگ . ۲. پرکندن طیور با آب داغ . ۳. بال و پر زدن .

اغر) ۱. پل پل بزئن /pal-pal-bazoən/ ، ۲. پلک پتی بزئن /pəlke-peti-bazoən/ ؛ ب) پرپتی بزوئن /par-pati-bazuən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پرپتی بزوئن /parpətibazuan/ ؛ ع) پرپاتیک بزان /parpātik bezān/ ؛ |ک) پرپاتیک زان /parpātik-zān/ ؛

پرپاتی بزه/par-pāti bazə/ (ش.ج) : نفرینی است در مقام: جان کنده ـمرده .

اغر) پلک پتی بزئه /pəlke-pati-bazaə/ ؛ ب) پلکه پتی بزوئه /pəlkə-pəti-bazoə/ ؛ س) پرپتی بزوئن /par-pati-bazuən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) پرپتی بزه /par-pati-baze/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پرپتی بزه بمرد /par-pati-bazə-bamərd/ ؛ ن) پرپتی بزه /par pəti bazə/ ؛ ع) پرپربزه /parparbəzə/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ |ک) پرپاتیک بزا /parpātik-bezā/ ؛

پرپتو/parpato/ (ا.مص) : **نک** : پرپتوک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پرپتو /parpatu/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پرپاتی /parpāti/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲.←* ؛ ن) پرپتو /parpatu/ ؛ ع) پربکّنسن /par bakkenesan/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرپتو بزوئن/parpato-bazoən/ (مص.مر) : ۱. در آب گرم فرو بردن ۲. برای پرکندن آسان‌تر مرغ، آن را در آب جوش فرو برده و سپس به پاک کردن آن پردازند .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پرپتوهکاردن /parpato-həkārdən/ ؛ س) ←* ؛ ق) پرپتو هاکردن /parpatohākərdan/ ؛ با) ←* ؛ آ) پرپتوهکردن /par-pato-hakərdan/ ؛ ن) پرپتوهاکردن /par patu hākərdan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پرپتوهکردن /parpatuhakerden/ ؛

پرپتوک/parpatuk/ (ا.مص) : ۱. پرکندن مرغ . ۲. کنایه از: بی چاره کردن افراد به واسطه‌ی کلاه برداری . ۳. کنایه از: به زور لباس از تن کسی در آوردن .

اغر) پرپتو /par-pato/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) پربکّسن /par bakkenesan/ ؛ قص) پتوک /patuk/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرپتی ـبزوئن/parpəti-bazuan/ (مص.مر) : **نک** : پرپاتی بزوئن .

پرپتی بزه بمرد/par-pati-bazə-bamərd/ (ش.ج) : نفرینی است به معنی الهی بمیری و جان بکنی . **نک** : پرپاتی بزه .

اغر) پلک پتی بزئه /pəlkə-pati-bazoə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پرپاتی بزه بمرد /par-pāti-bazəbamərd/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پرپتی بمرد /parpəti bamərd/ ؛ ع) پرپربزه /parpar bəzə/ ؛ قص) پرپتی بزه /par-pati bazə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ |ک) پرپاتیک بزنی /parpātik-bəzəni/ ؛

پرپتینک ـهکردن/par-pətink-hakərden/ : از هم باز کردن – جدا کردن – ورقه ورقه کردن .

با) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پریخ هکاردن/par-pox-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. پرکندن مرغ و پاک کردن ماهی . ۲. کنایه از: کسی را با تنبیه ادب کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پرهاکردن /par-hākərden/ ؛ ق) پرهاکردن /par-hākerden/ ؛ با) پرپتوهکردن /par-patu-hakerdən/ ؛ آ) پرپتی هکردن /par-pəti-hakərdan/ ؛ ن) پرپوک هاکردن /par puk hākərdan/ ؛ ع) پرمیک هاکردن /parmik hākordan/ ؛ قص) پرهاکردن /par-hākerdan/ ؛ ت) پرهکردن /par- hakerdan/ ؛ پ) پراگندن /parāgandan/ ؛

پرپر/pər-pər/ (ق.مق) : بسیار زیاد - کاملاً انباشته - پر شدن در حد ظرفیت کامل .

اغر) ۱.←* ، ۲. پر پر /pəre pər/ ؛ ب) پر پر /pəre-pər/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) سه برج /sar - berej/ ؛ قص) پر /pər/ ؛ ت) پر /per/ ؛ | گ) پور پور /pur-pur/ ؛ پ) پرّ /purr/ ؛

پرپرا/pər-perā/ (ا.مص) : ۱. به توالی پلک زدن . ۲. کنایه از: چشم امید داشتن .

اغر) پرک پرک /parək parək/ ؛ ب) پرک پرک /pərək - pərək/ ؛ س) پرک پرک /pərek-pərek/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پروک پروک /pəruk pəruk/ ؛ ع) پریک پریک /prik perik/ ؛ ت) پریک /prik/ ؛ | گ) پیر پیری /pir-piri/ ؛

پرپربزوئن/par-par-bazuan/ (مص.مر) : ۱. کنایه از:جان کندن .۲. به پرواز درآمدن - پرواز کردن .

اغر) پل پل بزئن /pal pal bazoən/ ؛ ب) پرپر بزوئن /par-par-bazuən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پرپربزان /par par bəzān/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پرپرزئن /par par zaen/ ؛ | گ) پرپر زان /par-par-zan/ ؛

پرپر بیتن/par parəbaytan/ (مص.مر) : ۱. کنایه از: از کسی حمایت دروغین به عمل آوردن . ۲. کنایه از: خوشحال شدن .

ق) پرهایتن /par-hāytən/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پربن هیتن /pareben həyten/ ؛

پرپرزئن/par par zaen/ : **نک** : پل پل خونی بزئن .

ع) پرپر بزان /par par bezān/ ؛ ت) ←* ؛

پرپرک/par-parak/ : ۱. جیرجیرک . ۲. پروانه . **نک** : چرجرانی - پاپلی .

قص) ←* ؛

پرپرک هدائن/parparək-hədāən/ (مص.مر) : ۱. امید واهی به کسی دادن . ۲. بال و پر دادن . ۳. پلک زدن غیر ارادی و پیاپی .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پرهدائن /par-hədāan/ ؛ ن) پرپرهادائن /par par hādāan/ ؛ ع) پرپرهادان /parpar hādān/ ؛ ت) پردئن /pardaen/ ؛

پر-پرو/pər-pəru/ (ا.مص) : گرداندن کفگیر در ظرف غذا به هدف آمیختن موادّ آن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پروهاکردن /perohākərden/ ؛ با) پروهدائن /pəru-hedāen/ ؛

پرپره/par parə/ (ص) : دندانه دار . **نک** : آجیده دار .

ب) ←* ؛ س) پرک پرک دار /parək-parək dār/ ؛ با) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛

پر-پر-هادان/par-par-hādān/ (مص.مر) : کنایه از: برانگیختن یا فریفتن کسی برای انجام کار ناشایست .

اغر) پر-هدائن /par-hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پر-هدائن /par-hedāen/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پر-هکردن /par-hakərdan/ ؛ ن) پرهادائن /par hādāan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(ن) ؛

پر-پر-هاکردن/par-par-hākərdən/ (مص.مر) : ۱. پرپر کردن گل یا هر چیز متّورق . ۲. کنایه از: جوانی را به کام مرگ فرستادن . **نک** : پرپر هکردن .

اغر) پرپرهکاردن /par-par-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پر-پرهاکردن /par-par-hākərdən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پرپرهکردن /par-par-hakərdən/ ؛ آ) پر-پر-هکردن /par-par-hakərdan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛

پرپری/par-pari/ : ۱. پارچه‌ی نازک و سبک . ۲. هر چیز نازک و سبک وزن .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پرپری/par-pari/ (ا.مر) : ۱. پروانه . ۲. جلیقه‌ی دامن .۲. بسیار نازک و شکننده . **نک** : جاجی کرک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) پرپرک /par-parak/ ؛ اشر) ←* ؛ | گ) پرپری /par-paray/ ؛

پرپری/par-pari/ (ا) : ۱. مرغی که پرهای سیخ شده و بر آمده دارد . آدم جلد و چالاک . **نک** : جاجی کرک .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) ←* ؛

پرپری/parpari/ (ا) : ۱. دور دامن ، یقه ، سرآستین ، متکّا و بالش که پُرچین باشد .۲. شب پره .

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پرپری نون/par-pari nun/ (ا) : ۱. نان نازک . ۲. کنایه از: نان لواش . **نک** : بریک نان .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پر-پشت/pər-pəšt/ (ص.مر) : ۱. پرپشت-انبوه . ۲. کنایه از پر اولاد و پر زاد ورود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) پره پشت /pəre-pəšt/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پرپشت /per-pošt/ ؛ | گ) پره پوشت /pare-pušt/ ؛

پر پشو/par-pašo/ (ا.مر/.مص) : ۱. بلبل . ۲. ورجه ورجه . ۳. به هم ریختن و زیر و رو کردن جایی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشو /pəšo/ ؛ ب) ←* ؛ س) پرپشو /pər-pəšo/ ؛ ق) پل-پشو /pəl-pəšu/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پر-پشو /pər-pəšu/ ؛ آ) پر-پشو /par-pašu/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پش پشو /poš pošo/ ؛

پر-پشو-هکردن/par-pašu-hakərdan/ (مص.مر) : ۱. ورجه ورجه کردن . ۲. به هم ریختن و زیر و رو کردن جایی . **نک** : پرپشو .

اغر) پشو-هدائن /pəšo-hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرپشوهاکردن /pər-pəšu-hākərdən/ ؛ ق) پل-پشو-هاکردن /pal-pəšu-hākərdən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پشوپشو-هکردن /pəšu-pəšu-hakerdən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پرپشوهاکردن /par-pəšo hākərdan/ ؛ع) پش پشوهاکردن /poš pošo hākordan/ ؛

پرپوچ/par puč/ (ص.مر) : کم ارزش - بی ارزش- ناقابل . **نک** : پره پوچ .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پوچ /puč/ ؛ | گ) پره پوچ /perə-puč/ ؛

پر-پینگال/par-pingāl/ (ا.مر) : مجموعه‌ی اندام‌های پرندگان شامل بال و چنگال . **نک** : پرچینگال .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پروپنگال /paropangāl/ ؛ع) پرچنیگال /par čingāl/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) پره تینگال /perə-tingāl/ ؛

پر-پینگ -هاکردن/par-ping-hākerdən/ (مص.مر) : از هم باز کردن - ورقه ورقه کردن .

اغر) پر-پر-هکاردن /par-par-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پر-پر-هکردن /par-par-hakərdan/ ؛ ق) پروپتنیک هاکردن /par-o-petənik-hakərden/ ؛ با) پرپتینگ هکردن /par-pəting-hakərdən/ ؛ آ) پرپر هکردن /par par hakərdan/ ؛ ن) ←* ؛ع) پرپرهاکردن /parpar hākordan/ ؛ ت) پرپر هکردن /parpar hakerden/ ؛

پرت/pərt/ (ا) : ۱. صدای بز . ۲. کثافت . ۳. تکّه .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. زرت /zərt/ ؛

پرت/pert/ (ش.ج) : لفظی به هنگام مسخره کردن - شیشکی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

پرتابی/partābi/ (ا) : گونه‌ای از مرکّبات با حجمی درشت و مزّه‌ای ترش .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پرتاوی /partāvi/ ؛ع) پفی /pafi/ ؛

پرتاپرند/partā-parənd/ : بند - سدّ - مانع .

ق) پرج و پرن /parjuparen/ ؛

پرتاس/pertāš/ : کسی که سخن را خام و نسنجیده زند و از ایراد هر حرف نابجایی ابا نداشته باشد .
س) ←** ؛
پرتاس/pərtāš/ : ۱. خاروخاشاک موجود در زمین یا هر جایی دیگر . ۲. فوران .
اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛
پرتاس/partāš/ (ا) : ۱. جنگل انبوه و پردرخت- بیشه زار . جنگل . ۲. دامنه هایی که پرباران باشد . ۳. خار خاشاک موجود در زمین و دامنه ی کوه . بخش نسبتاً هموار دامنه ی کوه که خارو خاشاک و بوته مجموعه ی گیاهی آن را تشکیل دهد .
ب) پرتاس /pərtāš/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛
پرتاس/pərtāš/ (ا) : ۱. با فشار . ۲. پرشتاب . ۳. تعجیل. **نک** : پرتوش .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پرتوش /pertuš/ ؛ با) ←** ؛ ن) ←(ق) ؛
پرتاس بزان/partāš-bazān/ (مص.مر) : گشتن و دقیق جستجو کردن .
ع) ←** ؛
پرتال/pərtāl/ (ا) : حشره‌ای که به بدن دام چسبد و خونش را بمکد- کنه .
ب) پردال /pərdāl/ ؛ س) پیچال /picāl/ ؛ ق) پردال /perdāl/ ؛ با) ←** ؛ آک) هیشتک /hištak/ ؛
پرت بزئن/pərt-bazoən/ (مص.مر/ا.صو) : ۱. صدای پاشیده شدن چیزهای آبکی به اطراف . ۲. ترشّح کردن مایعات .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) پرت بزوئن /pərt-bazuən/ ؛ آ) پتّوک بزوئن /pettuk-bazuan/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲. پرت بزوئن /pərt bazuan/ ؛ع) پرت بزان /pert bezān/ ؛ اشر) ←(آ) ؛ آک) چیل پاچ /cilpāc/ ؛
پرت پرت هکاردن/pərt-pərt-həkārdən/ (مص.مر) : صدای پرش شعله در چراغ، آنگاه که رو به خاموشی رود .
اغر) ۱.←** ، ۲. پک پک هکاردن /pək-pək-həkārdən/ ؛ ب) ←** ؛ س) پرت پرت هاکردن /pərt-pərt-hākərdən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(س) ؛ آ) پک پک هکردن /pək-pək-hakərdan/ ؛ ن) پت پت هاکردن /pət pət/ hākərdan/ ؛ع) پت پت هاکردن /pət pət hakordan/ ؛ ت) پت پت هکردن /petpet hakerden/ ؛
پرتخال/pərtəxāl/ (ا) : پرتقال . **نک** : پتخال – پرتخال دار
پرتخال دار/pərtxāl-dār/ (ا.مر) : درخت پرتقال .
اغر) ۱.←** ، ۲. پتخال –دار /pətxāl-dār/ ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←**، ۲. پتّخال دار /pattəxāl -dār/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پتّخال دار /pəttəxāl dār/ ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ آک) پرتخال دار /partexāl-dār/ ؛
پرتخت/partaxt/ (ص.مر) : به کبوتری گویند که پرهای کنده شده‌ی آن دوباره و به طور یک دست بروید .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ با) ←** ؛
پرتقال/pərteqāl/ (ا) : پرتقال .
اغر) ۱.←** ، ۲. پتقال /pətqāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پتّخال /pəttəxāl/ ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) پتخال /petxāl/ ؛ ت) پرتخال /pertexāl/ ؛ اشر) ←** ؛
پرتقال وشکو/porteqāl-vošku/ (ا.مر) : شکوفه‌ی مرکبّات در فصل بهار . **نک** : بهار .
ب) ←** ؛ س) پرتخال اشکو /pərtəxāl-ešku/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←**؛ قص) پتخال شوکوفه /petxāl-šukufə/ ؛
پرتک/pərtok/ (ا.مص) : ۱. سرپایی شاشیدن . ۲. پرتاب کردن .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پرتوک /pertuk/ ؛ با) ۱.←** ، ۲. پتّوک /pettuk/ ؛ آ) پتّوک /pəttuk/ ؛ ن) پرتوک /pərtuk/ ؛ع) پرتو /porto/ ؛ ت) پرتو /petow/ ؛ اشر) ←** ؛ /pəttuk/ ؛ ن) ←** ؛
پرتک بزئن/pərtok-bazoən/ (مص.مر) : ۱. کنایه از: ادرار کردن . ۲. کنایه از: انزال . **نک** : اُسنگئن .
اغر) ۱.←** ، ۲. پرتوبزئن /pərto-bazoən/ ؛ ب) ←** ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = آو) (ow = او)

س) پرتوک بزوئن /pertuk-bazuən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ۱.←(س) ، ۲. پتّوک بزوئن /pəttuk-bazuan/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پرتو - بزوئن /pərto-bazuan/ ؛ع) پرت - بزان /porto-bezān/ ؛ ت) پرتو زئن /pertow zaen/ ؛ اشر) پرتک /pertok/ ؛

پرتک بزوئن/pərtok-bazuən/ (مص.مر) نک : پرتک بزئن.

پرتک هکاردن/pərtok-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. سرپایی شاشیدن . ۲. بیرون جهیدن مواد آبکی . نک : پرتو بزان .

پرتکی/partaki/ (ا) : ابزاری که جهت ایجاد نقش بر روی نان از آن استفاده شود. این وسیله گاهی با تعبیه‌ی میخ و یا پر پرندگان خاصّه قرقاول مجهّز می شود .
اغر) ←* ؛ ب) پرکو /parku/ ؛ با) پرّه کی / /parrəki/ ؛

پرتمن/pər - təmən/ (ق.ز) : مدّت زیادی - زمانی طولانی .
اغر) ۱. پر- تمان /pər-təmān/ ، ۲. پرتمون /pər-təmon/ ؛ ب) پرتمن /pərtəmon/ ؛ س) خل تمون /xal- təmon/ ؛ ق) پرتوم /pertom/ ؛ با) پرتوم /pertum/ ؛ آ) پرتوم /pərtum/ ؛ ن) ←* ؛ع) پرتمن /per tomon/ ؛

پرتنک/pərtənak/ (ا.مص) : پرتاب کردن .
اغر) پرت هکاردن /part- həkārdən/ ؛ ق) پرت ها کردن /part-hākərdən/ ؛ با) پرتو هکردن /pertu -hakərdən/ ؛ آ) پرت هکردن /part hakərdan/ ؛ ن) پرت ها کردن /part hākərdan/ ؛ع) پرت هاکردن / /part-hākordan/ ؛ قص) پرت ها کردن /part-hākerdan/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. پرتئخ /pərtəax/ ؛

پر - تو/per- to/ (ا.مص) : ۱. تاب دادن فراوان . ۲. تاب بازی .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پرتو /pərtu/ ؛ ن) ←* ؛ع) توها دان /to hādān/ ؛ ت) تو دئن /tow daen/ ؛

پرتو/pərto/ (ا.مص) : انداختن - پرتاب کردن .
اغر) ۱.←* ، ۲. پرتک /pertok/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پر توک /pertok/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱. پرتو /parto/ ، ۲.←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ ع) پرتو /porto/ ؛ ت) ←* ؛

پرتو - بزائن/porto-bezān/ (مص.مر) : ۱. ایستاده شاشیدن . ۲. جهش مواد آبکی . **نک** : پرتک بزوئن.
اغر) پرتک بزئن /pərtok - bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) پرتوک بزوئن /pərtuk-bazuən/ ؛ آ) پرتوک بزوئن /pərtuk- bazuan/ ؛ ن) پرتو بزوئن /pərto- bazuan/ ؛ ع) پرتو بزان /porto bezān/ ؛ ت) پرتو زئن /pertow zaen/؛

پرت و پلا/parto-pəlā/ (ص.مر/ا.مص) : ۱. پراکنده . ۲. پراکنده‌گویی و یاوه‌سرایی .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) پرتو پلا /parto- palā/ ؛ ت) ←* ؛ اک) پرته پلا /partə - palā/ ؛

پرتو دکته/pərtu -dakətə/ (ص.مف) : ۱. لب و لوچه آویزان . ۲. نگران . ۳. نومید و سرخورده .
اغر) پخ دکته /pox -daketə/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پرتو زن/per tow zan/ (مص.مر) : ۱. سرپاشاشیدن . ۲. کسی که سرپا بشاشد.۳. انداختن . **نک** : پرتو زن .
اغر) پرتک بزئن / pərtok- bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرتوک بزوئن /pərtok - bazuən/ ؛ ق) پرتوک بزوئن /pərtuk bazuən/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. پتّوک بزوئن /pət tuk-bazuan/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پرتو بزوئن /pərto - bazuan/ ؛ع) پرتو زن /porto zan/ ؛ ت) ←* ؛

پرتوش/pərtuš/ (ق/ا) : ۱. با فشار . ۲. پرشتاب . ۳. فوران . ۴. بوی تند گند و تعفّن .
اغر) ۱. پرتاس /pərtās/ ، ۲. پرتک /pərtok/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پتّوک /pəttuk/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پرتوش /pərtoš/ ؛ قص) پرتوک /pertuk/ ؛

پرتوش بوردن/pərtuš - burdən/ (مص.مر) : به تندی و با شتاب رفتن .
ب) پرتوش بردن /pərtuš- bordən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. به توش بوردن /bə tuš – burdən/ ؛ آ) به توش بوردن /-bətuš

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

burdan/ ؛ ن) ۱.← * ، ۲. بـه تـوش بـوردن /bə toš burdan/ ؛ ع) به تیش بشین /bašeyan-bətiš/ ؛

پرتوشک/per-tušək/ (ا.مر) : خزانه‌ی شالی زار که در اثـر کود بسیار ، خاک آن نرم شده و مناسب کشت باشد .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛

پرتوشه/pertušə/ (ا) : بخار غلیظی که از ریختن آب روی خاکستر گرم به هوا برخیزد . **نک** : بلم .

اغر) پتوشه /patušə/ ؛ س) ← * ؛ با) ← * ؛ قص) ← * ؛

پرتّوک/pərttuk/ (ا.مص) : پاشیدن آب به اطراف هنـــگام جوشیدن .

اغر) پرتـک /pərtok/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲. پرتوک /pərtuk/ ؛ ن) ←(آ) ؛ قص) پرتوک /pertuk/ ؛

پرتوک بزوئن/pərtuk- bazuən/ (مـــص.مـر) : ۱. ایسـتاده شاشیدن . ۲. انداختن . **نک** : پرتوزن . پرتک بزوئن

اغـر) پرتـک بزئـن /pərtok- bazoən/ ؛ ب) ←(اغـــر) ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) پتّـوک بزوئـــن /pəttuk bazuan/ ؛ ن) پرتـوک بزوئـن /pərtuk bazuan/ ؛ ع) پرتـو بـــزان /porto bezān/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پرتو زئن /pertow zaen/ ؛

پرتو کـــش/partokəš/ (ا.مـر) : ادرار-جـهش پیشـاب بـه هنگام خروج از بدن .

اغر) پرتوکش /pərto- kəš/ ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ ن) ۱. ← * ، ۲. پتو کـــش /pəto kəš/ ؛ع) پرتـو /porto/ ؛ قص) پرتوک /pertuk/ ؛ ت) کش /keš/ ؛

پرتوک - هاکردن/pərtok - hākoərdən/ (مص.مر) : **نک** : تاب هدن .

اشر) ← * ؛

پرتـوم/pərtum/ (ق.ز) : مـدّت زیـادی زمـان طولانـــی - خیلی وقت . **نک** : پرتمن .

اغر) ۱. پرتمان / pər-təmān/ ، ۲. پرتمـن /pərtəmon/ ؛ ب) پرتمن /pərtəmon/ ؛ س) پره توم /parə - tum/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) پرتمن /pertomon/ ؛

پرتوهاکردن/pertu-hākərdən/ (ص.مر) : پرتاب کـــردن . **نک** : هاپرتان .

قص) ← * ؛

پرتو - هدائن/perto- hedāan/ (مص.مر) : پرتاب کردن .

پرته - پورت/pərtə-purt/ (ا.مر) : لکنت زبـان بـه هنـگام ترس- تته پته - تمجمج .

اغر) پت پت /pət pət/ ؛

پرته - پــورت -دکـت/pərtə-purt-dakət/ (ص.فـا) : بـه لکنت افتاده .

اغر) پت پت دکته /pət pət daketə/ ؛

پرت هکاردن/port-hekārdən/ (مص.مر) : پودر کردن-ریز ریز نمودن .

ب) ← * ؛ قص) پرد ها کردن /pord -hākerdan/ ؛

پرتیس/partis/ (ص) : ۱. بی سرو پا . ۲. بالایی .

پرتیک/partik/ (ا.مص) : اشیا بسیار سبک که در اثر جابـه جایی هوا و یا شروع باد به سمت بالا حرکت کننده .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) پرتـوش /pertuš/ ؛ با) پرتیکّـه /partikkə/ ؛ع) پرس /pərəs/ ؛ قص) پرتو /perto/ ؛

پرتینک/perting/ (ا) : دل و روده - امعاء و احشاء .

با) ← * ؛

پرج/parj/ (ا) : ۱. پهن مثل : (سر میخی که با چکّش پهن شده باشد ۲. پخش .

اغـر) ۱.← * ، ۲. پـــرج /parč/ ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) پخـــت /paxt/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اشر) ← * ؛

پر- جایی/pər- jāei/ (ص.نس) : ۱. جنگل نشینان دامـدار . ۲. قومی در سوادکوه و بندپی .

ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛

پرجایی - حال/hāl – perjāei/ (ا.مر) : پرجایی + حال . از نغمات موسیقی و قطعه‌ای سازی مربـوط بـه للـــه وا. بنیان این واژه تبری است . نک : للـه وا

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛

پرج - بزوئن/parj - bazoən/ (مص.مر) : ۱. پرچین ساختن . ۲. شاخ و بال زدن . ۳. هموار و صـاف کـردن زمیـن شالی کاری .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ)

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

←** ؛ ن) ←** ؛ع) پرچ بزان /parč bəzān/ ؛ قص) پرچین بزئن /parčin- bazoan/ ؛ اشر) ←** ؛

پرج - زن/parj - zan/ (ص.فا) : هموار کننده‌ی خزانه‌ی شالی‌زار .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پج زن /paj - zan/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پرجن/parjən/ (ا) : غربال–الک–تحریف واژه‌ی اصیل پرویزن .

ب) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پرجن/parjən/ (ا./ص) : ۱. غنچه‌ی گل پنبه – پنبه ای که به بار و شکوفه نشسته باشد . ۲. سوراخ سوراخ . **نک** : پریجن – چلشک .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. گال پرجن /gāl- parjən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پر زن /par zen/ ؛ع) پرجن /parjen/ ؛

پرجنه - انبست/parjane-anbast/ (ا.مر) : الک ریزسوراخ .

اشر) ←** ؛

پرجن - بزوئن/parjən- bazoən/ (مص.مر) : الک کردن . **نک** : پرجن هکاردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پرزن بزوئن /parzən- bazuən/ ؛ع) پرجن ها کردن /parjen hākordan/ ؛ قص) پریجن – بزئن /parijən-bazoan/ ؛ اشر) ←** ؛

پرج و پرن/parjo -paren/ (ا.مر) : ۱. مانع . ۲. پرچین میان مرزهای مراتع و یا زمین . **نک** : پرتاپرند .

اغر) پرچیم پره /parčim parə/ ؛ ق) ←** ؛ با) پرچ و پره /parju - parə/ ؛ع) پرچ و مرچ /parčo marč/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرجنه - تنک/parjane-tanek/ (ا.مر) : الک درشت سوراخ.

اشر) ←** ؛

پرجن - هکاردن/parjən-həkārdən/ (مص.مر) : الک کردن– غربال نمودن – جدا ساختن ریز و درشت و مرغوب و نامرغوب از یک دیگر .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پرجن – بزوئن /parjen-bazuən/ ؛ ق) پرجن – بزوئن /parjen-bazoən/ ؛ با) ۱.←** ، ۲. پر زن – بزوئن /parzən-bazuən/ ؛ع) پرجن ها کردن /parjen hākordan/ ؛ قص) پریجن – ها کردن /parijən-hākərdan/ ؛ اشر) پرجن ها کئردن /parjən-hākoərdən/ ؛

پرجین/parjin/ (ا) : الک– پرویزن . نک : پرجن

اغر) پرجن /parjən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پریجن /parijən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ع) پرجن /parjen/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پرجیوا/perjivā/ (ا.مک) : روستایی در چهاردانگه‌ی شهرستان بهشهر .

پرچ/parč/ (ا) : به کلبه‌های تابستانه‌ی دام داران و مجموعه‌ی وسایل دام داری و ادوات زندگی گفته می‌شود .

اغر) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پرچال/parčāl/ (ا.مک) : نام مرتعی درشهرستان سوادکوه.

پرچ - بزئن/parč- bazoən/ (مص.مر) : ۱. پراکندن و گستردن . ۲. نرم و خرد کردن کلوخ شالی‌زار .

اغر) ۱.←** ، ۲. پرچ هکاردن /pavč-həkārdən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پرچ – بزوئن /parč -bazuan/ ؛

پرچ - بند/parč- band/ (ا.مر) : ۱. اتراق‌گاه . ۲. هموار و گسترده .

با) ←** ؛

پرچ - بویین/parč - baviyən/ (مص.مر) : هموار شدن زمین آبخیز . **نک** : پرچ .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پرچ بیّن /parč- bayyən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پرچ بیین /parč baiyan/ ؛

پرچک/parček/ (ا) : ۱. استخوان سینه . ۲. کنایه از : توانایی و قدرت . ۳. پر سینه‌ی پرندگان .

ق) ←** ؛ با) پرچنک /pər- čenək/ ؛

پرچکن/porčaken/ (ص.نس) : پرچانه – یاوه‌گو و بسیار سخن . **نک** : بی بی سر سر .

اغر) ۱. پر – سرو /pər-səro/ ، ۲. پرچنه /pər- čanə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرچنه /per- čanə/ ؛ ق) پرچونه /perčunə/ ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) سک چکن /sak - čakan/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(س) ؛

پرچم – کش/parčam- kaš/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

پرچنار/par čənār/ (ا) : گیاهی دارویی که آن را با دست ساییده و بر پوست صدمه دیده یا دمل بندند .

با) ←** ؛ ن) ←** ؛

پرچنک/pər- čənək/ (ص.مر) : ۱. قوی بنیه – نترس و دلیر . ۲. رازدار . ۳. چهارشانه .

با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پرچنون/parčənon/ (ا.مک) : نام ارتفاعی در شهرستان سوادکوه .

پرچنه/pərčanə/ (ص.مر) : پرگوی . نک : پرچکن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پر – سرو /pər- səro/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پر– چونه /pər - čunə/ ؛ با) ۱.←**، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پرچنه /perčonə/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) پرچکن /perčaken/ ؛ اشر) ←**؛ آک) هرزه چکن /harzə - čekan/ ؛

پرچو/ču – par/ (ا.مک) : نام مرتعی در میان‌بند سخت سر شهرستان رامسر .

پرچ و پره/parč- o - parə/ : ۱. مانع . ۲. پرچین مرز مراتع و یا زمین .

اغر) پرچیم پره /parčim - parə/ ؛ با) ←**

پرچور/par čevar/ (ا.مک) : روستایی از بخش عبّاس آباد واقع در لنگای قدیم .

پر – چومب/pər- čumb/ (ا) : به صورت جمع شده روی پا نشستن–چمباتمه .

با) ←** ؛ع) چقتین /čoqtin/ ؛

پرچومب – بزوئن/pər- čumb- bazuən/ (مص.مر) : چمباتمه زدن .

با) ←** ؛ع) چقتین بزان /bezān – čoqtin/ ؛

پرچونک/pər čung/ (ا) : چمباتمه – به صورت جمع شده روی پا نشستن .

اغر) چندوک /čənduk/ ؛ ب) چندلوک /čəndəluk/ ؛ ق) چونگ /čung/ ؛ با) پر – چومب /pər-čumb/ ؛ آ) چنگ /čəng/ ؛ ن) ←** ؛ع) چک چکی /čəkčəki/ ؛

پر چونک – بزوئن/per čung-bazuen/ (مص.مر) : چمباتمه زدن .

اغر) چندوک بزئن /čənduk bazoən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. چندلوک بزئن /čəndəluk-bazoən/ ؛ س) چندوک بزوئن /čənduk -bazuən/ ؛ ق) چونگ – بزوئن /čung-bazuen/ ؛ با) پر– چومب – بزوئن /pər-čomb-bazuən/ ؛ ن) ←** ؛ع) چقتین بزان /čoqtin bezān/ ؛

پرچه/parčə/ (ا) : ۱. بالش کوچک . ۲. بالش پهن .

اغر) ←** ؛ع) نازبالش / nāz-bāleš/ ؛

پرچ – هاکردن/parč-hākərdən/ (مص.مر) : ۱. هموار کردن چاله‌های ایجاد شده در اثر جای پا در شالی زار . ۲. پرکندن مرغ و پاک کردن ماهی . ۳. کنایه از: کتک زدن کسی به قصد تنبیه او . نک : پرچ کاردن .

اغر) پرچ – هکاردن /parč-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛با) ۱.←** ، ۲. پرچ هکردن /parč-həkərdən/ ؛ آ) پرچ هکردن /parč - hakərdan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پرچ بزوئن /parč- bazoən/ ؛

پرچی – کلا/parči - kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلیجان رستاق ساری .

پرچی – کلا/pərči - kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان علی آباد قائم شهر .

پرچیم/parčim/ (ا) : حصار– پرچین . نک : دیملا – بست.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پچیم /paččim/ ؛ ن) ←** ؛ ت) ۱.←** ، ۲. پرچین /parčin/ ؛ اشر) ←** ؛ پ) پرچین /parčin/ ؛

پرچیم – پلرد/parčim- palərd/ (ا.مر) : پرچین . نک : پرچیم .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ع) ←** ؛

پرچیم - په/parčim - pe/ (ا.مر/ق.مک) : پیرامون پرچین– کنار پرچین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. پچّیم– په /paččimə- pə/ ؛ آ) پچّیم – په /paččim - pə/ ؛ ن) پرچیم پی /parčim pəy/ ؛ ع) ←* ؛ ت) پرچیم پر /parčim par/ ؛ آک) چپر دیم /čapar - dim/ ؛ پ) پرچین /parčin/ ؛

پرچیم – چخ/parčime- čex/ (ا.مر) : پرنده ی کوچکی که اغلب در کنار پرچین دیده می شود –الیکایی . نک : پرچیم شخ

اغر) پرچیم شخ /parčim- šex/ ؛ ب) پرچیم – شخ /parčim- šəx/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پرچیم – شخ /parčimə- šex/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. پچّیم شخ /paččimə-šəx/ ؛ آ) پچّیم شخ /paččimə-šex/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) جنجر /jenjer/ ؛

پرچیم – دزد/parčim-dəzd/ (ص.فا) : نک : پچیم دز

پرچیم – کش/parčim- kaš/ (ص.فا) : نک : پچیم دز.

پرچیم – نیّن/parčim-nayyən/ (مص.مر) : کنایه از: دهن لق بودن .

اغر) پرچین– پایه–نداشتن /parčin-pāyə-nedāštən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پر پروچیم – ناشتن /paru-parčim-nāsten/ ؛ با) ←* ؛ آ) پچّیم – ناشتن /paččim-nāštan/ ؛ ن) ←* ؛

پرچین/parčin/ (ا) : نک : پرچیم

اغر) ۱.←* ، ۲. پرچیم /parčim/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرچیم /parčim/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پچّیم /paččim/ ؛ اشر) ←(س) ؛

پرچین – پایه/parčin-pāyə/ (ا.مر) : ۱. پایه‌ی پرچین . نک : پائه .

اغر) ←* ؛ ب) پهه پرچّیم /paha-parččim/ ؛ س) پائه /pāə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ۱.←* ، ۲. پچّیم پایه /paččim-pāyə/ ؛ آ) پچّیم پائه /paččim-pāe/ ؛ ن) پایه /pāyə/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

پرچین – پایه– نداشتن/parčin-pāyə-nədāštən/ (مص.مر) : ۱. پرچین نبودن . ۲. کنایه از: دهن لق بودن .

نک : پرچیم نیّن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پچیم ناشتن /pačim nāštan/ ؛ ت) ←* ؛

پرچین – پشته/parčin-poštə/ (ا.مک) : از توابع دهستان خرّم آباد تنکابن .

پرچینک/parčinək/ (ا.مک) : نام روستایی درشهرستان ساری .

پر - چینگال/par- čingāl/ (ا.مر) : ۱. پروبال پرندگان . ۲. کنایه از: اندام جانبی انسان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پر – پینگال /par-pingāl/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پرچین – هکاردن/həkārdən – parčin/ (مص.مر) : پرچین کردن– محصور نمودن ملک ، مرتع و زمین با حصاری از شاخ و برگ درختان .

اغر) ←* ؛ ب) پرچین – هکاردن /parčin-həkārdən/ ؛ س) پرچیم ها کردن /parčim-hākerdən/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ۱.←(س) ، ۲. پچّیم هکردن /paččim -hakərdən/ ؛ آ) پچّیم – هکردن /paččim-hakərdan/ ؛ ن) پرچیم ها کردن /parčim- hākərdan/ ؛ ع) پرچین هاکردن /parčin-hākordan/ ؛ قص) پرچین – ها کردن /parčin-hākərdan/ ؛ ت) پرچیم هکردن /parčim hakerdem/ ؛ اشر) پرچیم کردن /parčim -kardan/ ؛ آک) پرچین کودن /parčin-kudan/ ؛

پرخ/parox/ (ا.مص) : جمع کردن بدن به هنگام درد و غم و اندوه –سر در گریبان بردن .

اغر) پروک /pəruk/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲. پروک بزوئن /pəruk-bazuən/ ؛ آ) پروک بزوئن /pəruk-bazuan/ ؛ ن) پروخ بزوئن /pərux-bazuan/ ؛ ع) پروک هاچین /paruk/hāčəyan/ ؛ اشر) پرّوک /parruk/ ؛

پرِ - خاخر/pər-xāxər/ (ا.مر) : ۱. خواهر پدر . ۲. عمّه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پر–خا /pər - xā/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ت) پری خاخر /piyari xāxor/ ؛

پر - خار/pər-xār/ (ص.فا) : پر خور–شکم باره

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پـره - خـار /pəra-xār/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پرخـر /pərxər/ ؛ ع) پرخـر /por xor/ ؛ قص) پر - خراک /pər- xərāk/ ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) شکم پیس /šakam-pis/ ؛ پ) اپاتمن - خوریشنیه /apātman-xuarišnih/ ؛

پر - خاس/pər- xās/ (ص.مر) : پـر خـواب . **نـک** : چـل خس . خاسمبه - خسمبه

اغر) ۱.←** ، ۲. پـر - خـو /pər- xo/ ؛ ب) ←** ؛ س) پرخور /pər-xo/ ؛ ق) خسا /xesā/ ؛ با) ۱.←** ، ۲. پر خو /pər-xu/ ؛ آ) پرخـو /pər-xu/ ؛ ن) پرفـس /pər- fəs/ ؛ ع) خوتل /xotəl/ ؛ ت) پر - خس /por-xos/ ؛ اشر) ←(آ) ؛ | گ) ←(ت) ؛

پرخال/par xāl/ (ا.مر) : ۱. پایه‌های چوبی به شـکل عـدد هفت کـه بـرای پـرچیـن کـردن بـه کـار رود . ۲. دو شاخه‌ی چوبی برای حمل سرشاخه ها .

ب) ۱.←** ، ۲. پرغال /parqāl/ ؛ س) پرغـال /pərqāl/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

پر - خانه/par - xāna/ (ا.مر) : بخش زیرین آسیای آبی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پرخنه /par - xəna/ ؛ با) ←** ؛ قص) ←** ؛

پر - خو/pər- xo/ (ص.مر) : ۱. مرغ رام . ۲. حیوان رام .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پر - خو /pər -xu/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) خوتـل /xotəl/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پرخو /pər-xu/ ؛

پر - خـو/pər-xo/ (ص.مـر) : پرخـواب . **نـک** : خسْن - خسبوک .

اغر) ۱.←** ، ۲. پر خـاس /pər-xās/ ؛ ب) ←** خاسـمبه xāsəmbəe ؛ س) ←** ؛ ق) خسا /xesā/ ؛ با) ←** ؛ آ) پـر - خـو /pər - xu/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) خوتـل /xotel/ ؛ قـص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پر - خون/pər- xun/ (ص.فـا) : ۱. آدم خـوش خـوان . ۲. فرزندی که به نسبت سایر فرزندان بـه پـدر علاقـه‌ی بیشتری دارد .

اغر) خـاش - خـان /xāš- xān/ ؛ ب) ←** ؛ س) خـش خون /xəš - xun/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(س) ؛ آ) ←** ؛ ن) خش خن /xəš xon/ ؛ ع) خش خن /xoš xon/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرخه/pərxə/ (ا) : خنده ی بلند و ناگهانی .

اغر) پخ /pəx/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغـر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←** ؛ ن) پخو بزوئن /pəxo bazuan/ ؛

پرد/pord/ (ا) : **نک** : پل .

ع) پل /pəl/ ؛ ت) ←** ؛ آگ) پورد /purd/ ؛

پر - دار - بکّا/par-dār-bakkā/ (ا.مر) : نوعی سوسـک پـر دار .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ با) ۱. پـردار بئـو /par-dār-bau/ ، ۲. پردار- ملیجه /pardār- məlijə/ ؛

پردار - چمپا/par-dār-čampā/ (ا.مر) : یکی از انواع برنـج چمپا .

اغر) ←** ؛ با) ←** ؛ آگ) ←** ؛

پردارم/pordārom/ (ا.مک) : از توابع دهســتان خـرّم آبـاد تنکابن .

پر - دار - ملیجه/par-dār-məlijə/ (ا.مر) : مورچه‌ی پردار .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پر- دار- مجیلـه /par-dār-mejilə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پـردار - ملیجـه /par -dārə-malijə/ ؛ قص) پـردار - مرجینه /par-dār-mərjine/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ملیجه پر دار /melijə- par-dār/ ؛

پردال/perdāl/ (ا) : ۱. فضولات و چیزهایی که به اطـراف مخرج دام و ستور چسبد . ۲. کنه و انگل حیوانی ، کـه از خون دام تغذیه کند . **نک** : پرتال .

ب) ←** ؛ س) پیچـال /pičāl/ ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پردال /pardāl/ ؛

پرداله/perdālə/ (ا) : خوراکی نامرغوب و کم ارزش .

با) ←** ؛

پردالینگه/pardā lingə/ (ا.مک) : از مراتع لنگای *شهر عباس* آباد .

پردر/pordere/ : **نک** : پل جه .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

ت) ←* ؛

پردر/pərdar/ (ا.مک) : نام مرتعی درشهرستان آمل .

پر - در بیاردن/par-dar-beyārdən/ (مص.مر) : پر در آوردن - از شادی در پوست نگنجیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پر در بیاردن /par-dar-biyārdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پر در بیاردن /par dar biār dan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←* ؛ ت) پر - در آردن /par-darārdən/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) پر در بییاردن /par-dar-biyārdan/ ؛

پردرک/perderek/ (ا) : چیستان .

با) ←* ؛

پر - دسته/par-dastə/ (ا.مر) : دسته‌ی تلم (محفظه‌ی چوبی کره گیری)–وسیله‌ی دوغ زنی و کره‌گیری .

اغر) ۱.←* ، ۲. کندل - دسته /kandel-dastə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پره دسّه /parə dassə/ ؛ اشر) ←* ؛

پرد سر/pordəsar/ (ا.مک) : از توابع دهستان خرّم آباد تنکابن .

پر - دل/pər- dəl/ (ص.مر) : شجاع - پر جرأت . **نک** : دل دار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پر - دم/pər-dam/ (ص.مر) : پرپشت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) پره - پشت /pəre -pəšt/ ؛

پر دمه/par-damə/ (ا.مک) : ۱. نام مرتعی در آمل .۲. از توابع دهستان بهرستان بخش لاریجان آمل .

پردنگون/par dan gun/ (ا.مک) : نام دهکده‌ای از دهستان بیرون بشم کلاردشت .

پر دو/pər-do/ (ا.مص) : ۱. پاشیدن - آب به اطراف پاشیدن . ۲. آب پاشی به قصد بازی و تفریح .

ب) پرو /pəro/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پرتو /pərtu/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱. پرتوک /pərtuk/ ، ۲. پتّوک /pəttuk/ ؛

پردو/pardu/ (ا) : شاخه های نازک درخت که روی تیرهای خانه و زیر کاه گل قرار گیرد .

قص) ←* ؛

پرده/pardə/ (ا) : حصار چوبی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. پر /par/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛ پ) پردک /pardak/ ؛

پرده - اشکنی/pardə-əskəni/ (ا.مر) : از مراسم قدیمی ازدواج در روستا . بر اساس این رسم چند روز پس از عقد کنان که به شربت خوری موسوم است جهت پاگشایی یا برداشتن پرده و حجاب میان نامزدهای جوان ، شبی پس از شام خانواده ی داماد با هدیه و چشم روشنی به خانه عروس می روند تا زوج جوان در حضور جمع به گفتگو بپردازند . این گردهم آیی به به پرده اشکنی موسوم می باشد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پرده - شکنی /pardə- šəkəni/ ؛ ق) ←(س) ؛

پرده - سر/pardə- sar/ (ا.مک) : روستایی از خرّم آباد شهرستان تنکابن .

پرده - شکنی/pardə- šəkəni/ (ا.مر) : هدیه ای که برای برداشتن حجاب نو عروس، به او دهند . **نک** : پرده اشکنی .

ب) پرده اشکنی /pardə- əškəni/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛

پرده - لاشه/pardə-lāšə/ (ا.مر) : پل چوبی .

اغر) ۱. پل - چو /pəl-ču/ ، ۲. چو - پل /ču-pəl/ ؛ ب) چوپل /ču-pəl/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) پر دی لاشه /pardi-lāšə/ ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ←* ؛

پرده - هکاردن/pardə- həkārdən/ (مص.مر) : ۱. شرم از حضور یافتن در جمع دیگران . ۲. روی نهان کردن عروس، در هفته های اوّل پس از عقد و عروسی .

اغر)←* ؛ب) ←* ؛ س) پرده ها کردن /pardə-hākerdən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پرده - هاکردن /pardə-hākerden/ ؛ با) پرده - هکردن /pardə-hakərdən/ ؛ آ) پرده–هکودن /pardə-hakərdan/ ؛ ن) پرده ها کردن /pardə hākərdan/ ؛ ع) پرده

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

هـاکردن /pardə hākordan/ ؛ قمص) پـرده هکـردن /pardəhakerden/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←* ؛

پردی/pardi/ (ا) : ۱. تخته ، به ویژه آن‌چه در سقف کوبی و پوشش شاه تیر سقف به کار رود . ۲. شاخه‌های درخت که در شاه تیر سقف خانه برای گل اندود کردن به کار می‌رود . ۳. توفان .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. کاتی /kāti/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قمص) ←* ؛ پ) پرتو /partu/ ؛ او) ویتر /viter/ ؛

پردی بزوئن/pardi-bazuən/ (مص.مر) : تخته‌کوبی و جدا سازی بخشی از بام خانه به منظور تقسیم کردن فضای آن، به دو بخش جداگانه .

س) ←* ؛

با) ←* ؛ ع) پردی کوبی /pardi kubi/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پردی لاشه/pardi - lāšə/ : پل چوبی .

اغر) چو - پل /ču - pəl/ ؛ با) ←* ؛ ع) چوپل /ču-pəl/ ؛

پر رنگ/pərrang/ (ص.مر) : پر رنگ . نک : پرده لاشه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قمص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) پوررنگ /purrang/ ؛

پر رو/pər- ru/ (ص.مر) : پـر رو–چشم دریده–بی‌حیا و بی‌شرم .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پر رو /por - ru/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قمص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←(س) ؛

پر رو/par - ru/ (ق.ز) : پریروز–دو روز پیش .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرّوز /parruz/ ؛ ب) پی روز /pay - ruz/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) پره /parə/ ؛ آ) پره /pare/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پریروز /pariruz/ ؛ قمص) پـرّوز /parruz/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) پریرو /pari - ru/ ؛

پر - روزا/par - ruzā/ (ق.ز) : روزهای پیشین – مدّت ها قبل . نک : پرنار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. پره روزها /parə- ruzā/ ؛ آ) پیروزا /payruzā/ ؛ ن) پرپره /par pare/ ؛ ع) پریروزا /pari-ruzā/ ؛ قمص) پر روزها /pare-ruzhā/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) پریروزان /pari-ruzan/ ؛

پرز/parez/ (ا.مص) : ۱. پرهیز غذایی – اجتناب بیمار از خوردن برخی خوراکی‌های ناسازگار . ۲. کناره گیری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پریز /pariz/ ؛ قمص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛ پ) پهریچ /pahrəč/ ؛

پرز/paraz/ (ا.مک) : نام قلعه‌ای در نزدیکی دهکده‌ی سیاورز خرّم آباد تنکابن .

پرز/pərz/ (ا) : پرز – کرک .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرک /pərk/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پرک /pərk/ ؛ س) پرز /perz/ ؛ ق) پرز /porz/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) پورز /purz/ ؛

پرزا/perzā/ (ا) : صافی .

اغر) پرزو /pərzu/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پرزو /pərzo/ ؛ ع) پرزو /perzo/ ؛ ت) پرزا /porzā/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲.←(ن) ؛ آک) پریزون /parizon/ ؛

پرزانه/parezānə/ (ا) : غذای خاصّ بیمار مطابق تجویز پزشک . محرّف پرهیزانه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پرز /parez/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پهرزونه /pahrezunə/ ؛ ع) پریزنه /parizonə/ ؛ ت) ←* ؛

پرزکاری/parez- kāri/ (ا.مص) : پرهیز نمودن از خوردن یا انجام برخی از امور .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پرز هکردن /parez hakərdan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پهرز کاری /pahrez kāri/ ؛ ع) پریز هاکردن /pariz hākordan/ ؛ قمص) پریزکاری /pariz kāri/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پر زمن/per zemən/ (ق.ز) : ۱. مدت زمان زیاد . ۲. دیرهنگام – خیلی و قت‌ها

اغر) پرتمن /per təmon/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پره توم

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ذ،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

/pare tum/ ؛ ق) پرتوم /per tum/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. پرتوم /pərtum/ ، ۲. خله توم /xale tum/ ؛ ن) ←* ؛ع) پرزمن /per zomon/ ؛ ت) پرهنگام /per hengām/ ؛ اَک) خیلی زمات /xeyli -zamāt/ ؛

پرزموک/perzəmuk/ (ص.مر) : بسیار اندک .

قص) ←* ؛

پرزمه/perzəmə/ (ص) : اندک .

قص) ←* ؛

پرزن/parzən/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. غربال- تحریف واژه پرویزن . ۲. سوراخ سوراخ .

اغر) پرجن /parjən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پریزن /parizən/ ؛ ق) پریجن /parijen/ ؛ با) ←* ؛ع) پرجن /parjen/ ؛ قص) پریجن /parijen/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛ اَک) پریزون /pari - zon/ ؛

پرزن - بزوئن/parzən-bazuən/ (ص.مر) : الک کردن-از صافی عبور دادن .

اغر) پرجن هکاردن /parjən-həkārdən/ ؛ با) ←* ؛

پرزو/pərzo/ (ا) : ۱. صافی از جنس پارچه جهت عبور دادن مایعات از آن به قصد تصفیه . ۲. پارچه‌ی مخصوص، برای برداشتن اشیای داغ از روی آتش . ۳. دستمال کهنه که در مطبخ به کار رود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پرزو /pərzu/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) پرزو /porzo/ ؛ ت) پرزا /perzā/ ؛

پرزو بافی/bāfī–pərzo/ (ا.مص) : ۱. بافتن پارچه‌ی صافی که آگاهی از فن و شیوه‌ای ویژه را در بافندگی می‌طلبد . ۲. پارچه‌ی ریز بافت که در آن از هر شکاف شانه دستگاه بافندگی ،یک نخ را به صورت ماهرانه به بخش بافته شده اضافه نمایند.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پرزو بزوئن/pərzu bazuən/ (مص.مر) : ۱. پالودن – صاف کردن . ۲. پاک کردن ظرف، شیشه، فرش و غیره .

اغر) پرزو بزئن /pərzo-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پروز بزوئن /pərzu bazuan/ ؛ع) پرزو بزان /porzo bezān/ ؛ ت) پرزا زئن /perzā zaen/ ؛

پر –زور/pər-zur/ (ص.مر) : انبان پر از گندم یا جو .

ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پر زور/pər - zur/ (ص.مر) : پر زور– نیرومند– زور مند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پر –زوری هکاردن/pər-zuri-həkārdən/ (مص.مر) : رشد غیر متعارف ساقه‌های برنج و گندم که در این صورت احتمال از بین رفتن محصول در برابر باد و باران و دیگر عوامل جوّی زیاد است .

اغر) ←* ؛ ب) پرزوری هکاردن /pərzuri-həkārdən/ ؛ ق) پرزوها کردن /perzu hākerden/ ؛ با) پر زوری هاکردن /pər-zuri-hākərdan/ ؛ ن) ←(با) ؛

پرزوکش/pərzo - kaš/ (ص.فا) : فردی که چیزی را تصفیه و یا تمیز کند . ۲. کنایه از: آدم چاپلوس .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

←(با) ؛ ن) ←* ؛

پرزوهکاردن/pərzo həkārdən/ (مص.مر) : پالودن و صاف کردن .

اغر) ←* ؛ ب) پرزو هکاردن /pərzo həkārdən/ ؛ س) پرزوها کردن /pərzo- hākerden/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) پرزو هکردن /perzu-hakərdan/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پرزوها کردن /perzo hākərdan/ ؛ع) پرزوها کردن /porzo hākordan/ ؛ ت) پرزا هکردن /porzāhakerden/ ؛

پرزهکردن/parez hakərdan/ (مص.مر) : پرهیز نمودن از خوردن خوراکی های زیان بار – پرهیز کردن . نک : پرزهکاردن .

اغر) پرز هکاردن /parez- həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پرهزها کردن /parhez –hākerdən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پهرز هاکردن /pahrez hākərdan/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پرز هکردن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

/parez -hakərdan/ ؛ ن) پهرزها کردن /pahrez hākərdan/ ؛ ع) پریزها کردن /pariz hākordan/ ؛ قص) پریزها کردن /pariz hākerdan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پرزها کئردن /-parez-hākoərdən/ ؛

پر- زهله/pər- zahlə/ (ص.مر) : پر جرأت - جسور - دلیر.

اغر) ۱.←* ، ۲. پرزله /pər- zalə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. پرزهله /per-zahlə/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پرزی/parezi/ (ص.نس) : ۱. پرهیز کننده - خویشتن دار ۲. پرهیزانه . **نک** : پهرزگر .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرزکار /parez kār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پهرزی /pahrezi/ ؛ع) پریزانه /parizānə/ ؛ قص) پریزی /parizi/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←* ؛

پرزین/par zin/ (ا) : خار و خاشاکی که در پشت بند و سد جمع شود . **نک** : پستَم .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پرزیم /parzim/ ؛ س) ←* ؛ با) جره زین /jarəzin/ ؛ع) پرس /pərəs/ ؛ قص) پرچین /parčin/ ؛

پرزین/parzin/ (ا) : ابزاری آهنین و مشبّک که در جوی تعبیه کنند تا خاشاک پشت آن جمع شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرزیم /parzim/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ با) جره زین /jarəzin/ ؛

پرزینه/parzinə/ (ا) : سفره .

اغر) پرزو /pərzo/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛

پرس/peres/ (ا/ف.امر) : ۱. خس و خاشاک . ۳. خس و خاشاک جمع شده در آب مقابل سد و بند چوبی .

ب) هرس /hərəs/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. هرست /hərəst/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ن) پیرس /pəyrəs/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) پرس /perəs/ ؛ | ک) ویریز /viriz/ ؛

پرس/perəs/ (ف.امر/ا) : ۱. برخیز . ۲. آج . **نک** : بس .

اغر) ۱. پر - هی /per- həy/ ، ۲. هرست /hərəst/ ؛ ب) هرست /hərəst/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پرس /peres/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پیرس /pəyrəs/ ؛ع) ←(ق) ؛ قص) ←* ؛ | ک) وی ریس /viris/ ؛

پرس/pəras/ (ص.فا) : ۱. پرستنده ستایش‌گر . ۲. از انواع پساوند .

اغر) پرستنده /perəstəndə/ ؛ ب) پرس /pəres/ ؛ ق) پرس /parəs/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) پرستنده /parestandə/ ؛

پرس/pares/ (ا) : ۱. بازدارنده و مانع میان دو باغ . ۲. کناره . ۳. پناه .

ب) پرس /perəs/ ؛ با) ←* ؛ ن) پرس /paras/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛

پرسّا/pərəssā/ (ص.فا) : ایستاده . **نک** : بایستاد .

ب) هرستائه /hərəstāə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پیرسّا /pəyrəssā/ ؛ع) ←* ؛ قص) هرسّا /heressā/ ؛

پرسّا ئن/perəssāən/ (مص) : ۱. ایستادن-بلند شدن . ۲. بیدار شدن . **نک** : بهوشت .

اغر) ۱. هرستائن /hərəstāən/ ، ۲. هستائن /hestāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پرستائن /perəstāən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پرسّائن /perassāan/ ؛ آ) پرسّائن /perəssāan/ ؛ ن) پیرسائن /pəyrəsāan/ ؛ع) پرسان /pərəsān/ ؛ قص) هرستائن /hərəstāan/ ؛

پرسان/per-sān/ (ا.مک) : از مراتع واقع در شهرستان علی آباد کتول .

پُرسان پُرسان/pərsān-pərsān/ (ق.حا) : پرسان پرسان- پرسش کنان .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. هاپرس هاپرس /hāpərs-hāpərs/ ؛ س) پرسون پرسون /pərson-pərson/ ؛ ق) هاپرس هاپرس /hāpərs-hāpərs/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پرسون پرسون /pərsun-pərsun/ ؛ آ) بپرسن بپرسن /bapərsən bapərsən/ ؛ ن) پرسون پرسون /pərsun pərsun/ ؛ع) پرسن پرسن /porson porson/ ؛ قص) پرسن پرسن /person- person/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | ک) پورسون-پورسون /purson-purson/ ؛

پرس بزن/paras bazən/ (ف.امر) : پناه بگیر .

با) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) پرس های /paras hāy/ ؛

پرس بزوئن/paras bazuan/ **(مص.مر)** : پناه گرفتن .

با) جا بخردن /jā- baxər -dən/ ؛ ن) ←** ؛ع) پرس هایتن /paras hāytan/ ؛

پرست/pərəst/ **(ف.امر)** : برخیز–بلند شو–بایست .

اغر) هرست /hərəst/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پرس /peres/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پیرس /peyrəs/ ؛ع) پرس /pərəs/ ؛ اشر) وی ریس /viris/ ؛

پرستائن/pərəstāən/ **(مص)** : برخاستن .

اغر) هرستائن /hərəstāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پرسائن /pərsāen/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پیرسّائن /pəyrəssāən/ ؛ع) پرسان /peresān/ ؛ گ) ویریسان /virisān/ ؛ پ) آخاستن /āxāstan/ ؛

پرستاره/pər-sətārə/ **(ص.مر)** : شب پرستاره . **نک** : امبس ستاره .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ۱. پراستاره /pərəssārə/ ، ۲.←** ؛ آ) ←(با) ؛ ن) مشت ستاره /maštə setārə/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ۱.←** ، ۲. پراستاره /pər-əstāre/ ؛ اشر) شو پر ستاره /šo - pər sətārə/ ؛

پرس جو/pərsəju/ **(ا.مص)** : جستجو و سئوال کردن از این و آن . **نک** : پرس و جو .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پرسه جو /pərsəju/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) پرس و جو /porsoju/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←** ؛ گ) پور سوجو /purso- ju/ ؛

پره سر/pare- sar/ **(ا.مر)** : آغل گوسفند و گاو–کومه‌ی نگهبانان شب زنده‌دار شالی زار .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پره سر /parəh -sar/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) پرچ سر /parčə- sar/ ؛ قص) پله سر /palə - sar/ ؛ ت) ←** ؛

پر سر بوردن/par-sar burdan/ **(مص.مر)** : ۱. برای پرچین نمودن مرز چراگاه اقدام نمودن .۲. از خانه بیرون رفتن .

س) پر سر بوردن /parə- sar-burdən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ قص) پل سر بوردن /palə-sar-burdan/ ؛

پر - سرو/pər-səro/ **(ص.مر)** : پرگو–یاوه‌گو .

اغر) ۱.←** ، ۲. پرچنه /pər- čanə/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) پرچنه /pər čonə/ ؛ قص) پرچونه /pər-čune/ ؛ ت) پرچکن /pərčaken/ ؛

پر سروش/pər-səruš/ **(ص.مر)** : پرگو – آن که زیاد حرف زند . **نک** : پرچکن .

اغر) ۱. پرسرو /pərsəro/ ، ۲. پرچنه /pər čanə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲.←** ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ۱. ←** ، ۲. پرسرو /pər səru/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←** ؛ قص) پرچکن /per čaken/ ؛

پرسش/pərsəš/ **(ا.مص)** : پرسش– پرسیدن – سؤال کردن .

اغر) ←** ؛ ب) پرسش /pərsəš/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) بپرسین /baporseyan/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ گ) پورسش /porsaš/ ؛ پ) فرس /fres/ ؛ او) پرس / pares/ ؛

پرسش/pərsəš/ **(ا.مص)** : عیادت ازبیمار– دیدار از بیمار .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ گ) واوورسن /vavursən/ ؛ پ) پورسیشن /pursišn/ ؛

پرسش هکاردن/pərsəš-həkārdən/ **(مص.مر)** : ۱. پرستش کردن – پرستیدن . ۲. تیمار نمودن مریض . ۳. پرسیدن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پرسیین /pərsiyən/ ؛ ب) ←** ؛ س) پرسش هاکردن /pərsəš-hākərdən/ ؛ ق) پرسش هاکردن /pərseš hakərdan/ ؛ با) پرسش هکردن /pərsəš-həkārdən/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پرسش هاکردن /pərsəš hākərdan/ ؛ع) بپرسین /baporseyan/ ؛ قص) پرسش ها کردن /pərsəš-hākerdan/ ؛ اشر) پرسش کودن هاکئردن /persəš-hakoərdən/ ؛ گ) پورسیتن /pursītan/ ؛ پ) پورستین /paršitan/ ؛

پرسل/porsel/ **(ا.مص)** : پاک کردن زمین از درختان

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

جنگلی و بوته‌های وحشی و کاشتن درختان میوه .
ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پارسل /pārsəl/ ؛ ن) ←(ق) ؛

پرسمه/pərsəmə/ (ف) : می پرسم .
س) پرسمبه /persembə/ ؛ با) ←** ؛ ع) پرسمه /porsəmə/ ؛ قص) پرسمبه /persəmbə/ ؛ ت) پوسنم /posenom/ ؛ اشر) واورسم /vavorsam/ ؛ او) پرسا /pərəsā/ ؛

پرستن/perəssən/ (مص) : برخاستن . نک : پرستائن .
اغر) هستائن /hestāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ۱.←** ، ۲. پرستائن /perəssāan/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پرسائن /perəssāan/ ؛ ن) پیرسائن /pəyrəsāan/ ؛ ع) پرسان /pərəsān/ ؛ آک) ۱. ویرسان /virisān/ ، ۲. ویریشتن /virištan/ ؛

پرس ندائن/pəres- nədāən/ (مص.مر) : مانع از جهش و پریدن .
ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پرسواحی/parə-səvāhi/ (ق.ز) : صبح پریروز . نک : پرصوی .
اغر) ۱.←** ، ۲. پرصوی /pər -səvi/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پرصوی /səvi–par/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) پریروزصب / pariruzə sob/ ؛ قص) پر روز صوایی /par-ruz-sevāyi/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرسون پرسون/pərsun-pərsun/ (ق.حا) : پرسان، پرسان- پرسش متوالی و مکرّر از اشخاص .
اغر) پرسان پرسان /porsān -porsān/ ؛ با) ←** ؛ ع) پرسن پرسن /porson-porson/ ؛

پرسوی/parsəvi/ (ق.ز) : صبح پریروز . نک : پرصواحی

پرسه/peršə/ (ا.مص) : آرمیدن – استراحت کردن – آرامش یافتن .
س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پرسه /parsə/ ؛ ت) ←** ؛

پرس هایتن/paras hāytan/ (مص.مر) : ۱. پناه گرفتن–پناه جستن . ۲. کناره گرفتن .
ع) ←** ؛

پرس هدائن/pəres hədāən/ (مص.مر) : ۱. بسنده بودن . ۲. ایجاد مانع کردن .

ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پرسی/pərsi/ (ا) : کرمی که در آرد و سبوس پدید آید و سبب چسبندگی ذرّات آن گردد .
ب) ←** ؛ س) رسی /rəsi/ ؛ با) ←(س) ؛

پرسین/pərseyən/ (مص) : پرسیدن .
اغر) ۱.←** ، ۲. بپرسیین /bapərsiyən/ ؛ ب) هاپرسین /hāpərsyən/ ؛ س) هاپرسیین /hāpersiyen/ ؛ ق) ۱. هاپرسیین /hāpersiyen/ ، ۲. بپرسیین /bapersiyen/ ؛ با) بپرسیئن /bapərsian/ ؛ آ) ۱. پرسیین /pərsiyan/ ، ۲.←(اغر) ؛ ن) بپرسیئن /bapərsian/ ؛ ع) بپرسین /baporseyan/ ؛ قص) بپرسیین /bapersiyan/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پرسیدن /persidan/ ؛ آک) پورسن /pursen/ ؛ پ) پورسیتن /pursitan/ ؛

پرش/parəš/ (ا) : ۱. هر نوبت نشستن مرغ بر تخم و بیرون آمدن جوجه را گویند . ۲. برش و جهش .
اغر) ۱.←** ، ۲. پرّش /parrəš/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پرّش /pərrəš/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پرش /pərəš/ ؛ آ) پرش /pərəš/ ؛ ن) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پرشافه/pəršāfə/ (ا.مر) : دنده – استخوان‌های دراز و خمیده‌ی حافظ امعاء و احشاء بدن انسان و حیوان .
ب) ←** ؛ س) پلی شافه /pali - šāfə/ ؛ ق) پلی شافه /pali - šāfe/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) پره /parə/ ؛ آک) چپیر /čapoir/ ؛

پرشو/paršo/ (ق.ز) : سه شب پیش . نک : پریک .
اغر) ۱.←** ، ۲. پریشو /parišo/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پریشو /parišu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پره شو /parə- šu/ ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) پریشو /parišo/ ؛ قص) پره شو /parə šo/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) ←(ع) ؛

پرصواحی/parə-səvāhi/ (ق.ز) : صبح پریروز . نک : پرسوی .
اغر) ۱.←**، ۲. پرصوی /pər -səvi/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پرصوی /səvi–par/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) پریروزصب /pariruzə sob/ ؛ قص) پر روز صوایی

/par-ruz-sevāyi/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرصوی/parsəvi/ (ق.ز) : صبح پریروز . نک : پرصواحی

پرغال/pərqāl/ (ا) : ۱. پایه‌های چوبی شبیه عدد هفت ، که برای پرچین کردن به کار می‌رود . دوشاخه‌ی چوبی برای حمل سرشاخه‌ی درختان . **نک** : پرخال .

ب) پرغال / parqāl/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←(ب) ؛

پرغاله/par qālə/ (ا.مص/ا) : ۱. غرّیدن . ۲. استفراغ همراه با صدای زیاد . ۳. پارچه‌ای که به کسی هدیه کنند .

اغر) پرغله /pərqolə/ ؛ ب) ←* ؛

پرغاله/perqālə/ (ا.مر) : گریه کردن از سر درد و از ته دل . **نک** : پرغوله .

اغر) پرغله /pər qolə/ ؛ ب) ←* ؛ قص) پرغله /parqelə/؛

پر غل/pərqol/ (ا.مر) : ۱. قلّه‌ی کوه .

ب) ←* ؛ س) غل غل /qel- qel/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پل غل /pel qol/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ن) پرغل /pərqəl/ ؛ ع) غل غل /qol qol/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛

پرغله/pər qolə/ (ا.مص) : ۱. استفراغ کردن و بالا آوردن – آن چه که از معده به دهان آید . ۲. انبوهی – ازدحام . **نک** : پرغون .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛

پرغند/pər qand/ (ص/ا) : ۱. آشغال . ۲. کثیف . ۳. گزافه .

ب) ←* ؛ س) پرغند /pər qənd/ ؛ آ) ۱. پرغن /pərqən/ ، ۲. پرکن /pərkən/ ؛ ن) پرکن /pərkən/ ؛

پرغول/pərqul/ (ا.مص) : ۱. جوشش و سرریز کردن آب از ظرف . ۲. فوّاره .

اغر) پرغله /pər qolə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پل غول /pel qul/ ؛ با) ←* ؛ آ) پرغله /pər qələ/ ؛

پرغوله/pərqulə/ (ا) : گریه با درد و از ته دل . نک : پرغاله.

اغر) پرغله /pər qolə/ ؛ ب) پرغاله /per qālə/ ؛ س) ←*؛

پرفیس/pərfis/ (ص.مر) : پر افاده – خود بزرگ بین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پرفیس /pirfis/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پرک/parek/ (ا./ا.مص) : ۱. پلک به هم زدن– پلک . ۲.

اغر) پریک /pərik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرک /perek/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پرک /perek/ ؛ با) ←* ؛ آ) پرک /pərək/ ؛ ن) پروک /pəruk/ ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ۱.←* ، ۲. پیریک /pirik/ ؛ اشر) ←* ؛

پرک/pərk/ (ا/ص) : ۱. پرزوکرک . ۲. بوی ماهی گندیده و متعفّن . ۳. چرب و کثیف . ۴. طعم گوشت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پرک /perk/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پرک/peraka/ (ق.ز) : دو روز گذشته .

ب) پره /pare/ ؛ س) پره /parə/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛

پرک/parək/ (ا) : ۱. لبه – کناره . ۲. فالگیر . ۳. گوشواره و لاله ی گوش .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پر /par/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پر /parə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پرک /parak/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پلک /pelk/ ؛

پرک/pərk/ (ا) : ۱. تاروالیاف . ۲. کنایه از اصل و حقیقت هر چیز . ۳. سرشت . **نک** : تاروپود .

با) ←* ؛

پرک/parək/ (ا) : تخته ی نازک – ورقه ی نازک و کم ضخامت چوب .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ پ) پرگ /parag/ ؛

پرک/parək/ (ا) : تکّه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پریک /pərik/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) پرک /parak/ ؛ قص) پنیک /penik/ ؛ پ) پرک /parak/ ؛

پرک/pərək/ (ا.مص) : ۱. جهش کوتاه . ۲. حرکات ویژه ی باله های ماهی جهت شنا .

ب) ۱.←* ، ۲. پرک /parək/ ؛ س) پرک /parek/ ؛ با) ←* ؛ آ) پرک /pərək/ ؛ ن) پرک /parak/ ؛ قص) پرپتی /par-pati/ ؛ ت) ←* ؛ ک) پر /par/ ؛

پرکا/perkā/ (ص) : بسیار کثیف . **نک** : چلک قاشمه .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ق) ← * ؛ آ) پرکن /pərkən/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پرکا/parkā/ (ا) : ۱. کیسه ی کوچک مخصوص چیزهای ضروری . ۲. کیسه یا ظرف سوزن دان آلوده به چرک و کثیف.

ق) پرکا /perkā/ ؛

پرکات بو/pər-kāte-bu/ (ا.مر) : بوی چربی .

ت) ← * ؛

پرکار/pərkār/ (ص.مر) : ۱. آزموده– با تجربه . ۲. پر کار.

اغر) ← * ؛ ب) ← *؛ س) ← * ؛ ق) کاری /kāri/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲.← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲.←(ق) ؛ ن) ← * ؛ ع) ← * ؛ قص) پرکار /por-kār/ ؛ ت) ← * ؛ اشر) ←(قص) ؛

پرکاردی/pər kārdi/ (ص.نس) : آزموده – با تجربه .

اغر) ۱.← * ، ۲. پرکار /pər kār/ ؛ ب) ← * ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ قص) کاردن /kārdon/ ؛ ت) ←(اغر) ؛

پرکاله/par kālə/ (ا) : ۱. واحد شمارش لباس ، آبادی ، ظرف . ۲. تکّه، بخش . ۳. چیز کم .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) پاچّه / pacče/ ؛ اشر) ← * ؛ آک) پرخاله /parxālə/ ؛

پر-کان/pər-kān/ (ا.مر) : جایگاه مخصوص برّه‌ی گوسفندان .

اشر) ← * ؛

پرک بزئن/pərk bazoən/ (مص.مر) : آلوده به بوی مرغ بوی گوشت خام .

اغر) ← * ؛ ب) ۱.← * ، ۲. پلک بزئن /pəlk - bazoən/ ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) پرک بزوئن /pərk bazuan/ ؛

پرک بزئن/perk-bazoən/ (مص.مر) : ۱. پلک زدن ناخواسته و غیر ارادی . ۲. زمانی به اندازه ی یک چشم به هم زدن .

اغر) ۱. پلک بزئن /pəlk-bazoən/ ، ۲. پرک بزئن /pərək-bazoən/ ؛ ب) ← * ؛ س) پلک بزوئن /pelk - bazuən/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) پرک بزوئن /pərək-bazuan/ ؛ ن) پروک بزوئن /pəruk bazuan/ ؛ ع) پریک بزان /pərik bezān/ ؛ ت) پریک زئن /perikzaen/ ؛ اشر) پلک بزوئن /pelek - bazoən/ ؛

پرک بزوئن/pərək bazuan/ (مص.مر) : پرش و جهش ماهی و غیره . **نک** : پرک پتی .

اغر) پل پل بزئن /pal-pal-bazoən/ ؛ ب) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پرک بزوئن /par bazuan/ ؛ ت) پریک زئن /perikzaen/ ؛

پرک به/pərkə-be/ (ا.مر) : بوی گوشت خام– بوی مرغ و ماکیان .

اغر) پرک بو /pərk-e-bu/ ؛ ب) پلک بو /pelke bu/ ؛ س) پرک بو /pərkə - bu/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ۱.← * ، ۲.←(س) ؛ ن) ← * ؛

پرک بیتن/parək bay tən/ (مص.مر) : کنایه از: ناز کشیدن، کسی را تحمّل نمودن .

با) ← * ؛

پرک پا/parkəpā/ (ا.مک) : کوهی در شهرستان نور .

پرک پاس/pərke pās/ (ا.مر) : خرده ریز چیزهایی مانند: پنبه، کاه، و پرت های پارچه خیّاطی .

اغر) پرکه پیس /pərkə-pis/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ قص) ← * ؛

پرک پتی/pərk pəti/ (ا.مر) : پرش و جهش ماهی در هنگام جان کندن درخشکی ۱. کنایه از : جان کندن.

اغر) پلک پتی /pəlke pəti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرک پتی /parek-pati/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) پرک /parek/ ؛ آ) پرک بزوئن /pərək-bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پرپتی /par pəti/ ؛ قص) دم لاچ /dom-lāč/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پرپرزئن /par par zaen/ ؛ آک) ←(اشر) ؛

پرک پرک/pərək-pərək/ (ا.مر) : ۱. پرش شعله‌ی فتیله به هنگام خاموش شدن . ۲. پرش غیر ارادی پلک چشم .

اغر) ۱.← * ، ۲. پک پک /pək pək/ ؛ ب) ← * ؛ س) پرک پرک /parək - parək/ ؛ ق) ۱. پک پک /pek pek/ ، ۲. پرک پرک /perek perek/ ؛ با) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ← * ؛ ن) پریک پریک /pərik pərik/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص)

پک پک /pek-pek/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پلک پلک /pelek-pelek/ ؛

پرک پرک بزوئن/pərək-pərək-bazoən/ (مص.مر) : ۱. پلک زدن ناخواسته . ۲. صدای خاموش شدن چراغ . ۳. صدای بچه ها هنگام قایم باشک بازی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پرک پرک بزوئن /pərək-pərək - bazoan/ ؛ ن) پریک پریک بزوئن /pərik pərik bazuan/ ؛ع) پریک پریک بزان /perik perik bezān/ ؛ ت) پریک پریک زئن /perik perik zaen/ ؛ اشر) پلک پلک بزوئن /pelek - pelek-bazoən/ ؛

پرکپس/perkepes/ (ا) : آشغال و زواید چیزهای پوسیده .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پک و پس / pako pes/ ؛ ع) پرس مرس /pərəs mərəs/ ؛ قص) پرکه پاس /perkə pās/ ؛

پرک پسو/parək-pasu/ (ا.مر) : خار و خاشاک .

ب) ۱.←* ، ۲. پرکه پسو /pərkə-paso/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پرک په/pərkəpe/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. بوی بد . ۲. کنایه از : آدم بدبو و کثیف .

ب) پلک بو /pəlke bu/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پرک به /pərkə bə/ ؛ع) بوگر /bu-gar/ ؛

پر-کردی/pər-kardi/ (ف) : آزمود–تجربه نمود .

ب) ←* ؛ ن) پرکرده /pərkardə/ ؛

پر-کستن/pər-kəssan/ (مص) : ۱. لرزیدن . ۲. پرش غیر ارادی بعضی از عضلات بدن . ۳. بوی بد دادن – بوی چرک دادن .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اک) پر-کستن /par - kastan/ ؛

پرکش/parkaš/ : جوجه‌ی پرنده ای که توان پرواز یافته باشد .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) *← ؛ ن) *← ؛ع) *← ؛ قص) ۱.*← ، ۲. پرزن /par-zan/ ؛ ت) ←* ؛

پرکلا/pər-kelā/ (ا.مک) : روستایی از دهستان عشرستاق هزار جریب بهشهر .

پرکلاش/par kelāš/ (ا.مص) : تمیز کردن پر پرنده که به وسیله‌ی منقار آن‌ها صورت می گیرد.

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پرکله/par kolə/ (ا) : یک واحد از لباس یا ظروف – یکی – یک چیز– یک وسیله .

ب) ←* ؛

پرکن/pərkən/ (ا./ص.نس) : ۱. تکّه، بخش . ۲. واحد شمارش آبادی و اجناس . ۳. بسیار کثیف .

ب) ۱.←* ، ۲. پرکاله /parkālə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) پرقاله /par-qālə/ ؛

پرکو/pare-ku/ (ا.مر) : دامنه‌ی کوه – آغاز سربالایی کوهستان .

اغر) ۱.←* ، ۲. کوپره /ku-parə/ ؛ ب) کوپره /ku-parə/ ؛ س) کوئپره /kuə-parə/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. کوپر /ku-par/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پرکوب/par-kub/ (ا.مر) : وسیله‌ای شبیه به گوشت‌کوب که یک سوی آن پهن بوده و در آن میخ هایی کارگذاشته شده که خمیر پهن شده را با آن شکل دهند و بر آن نقش اندازند .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرتکی /parjaki/ ؛ ب) پرکو /parku/ ؛

پرک و پیس/pərk-o-pis/ (ص.مر) : ۱. پوسته پوسته شده . ۲. ناصافی . ۳. آت و آشغال ریز .

اغر) ←* ؛ ب) ←*؛ س) لک و پیس /lak-o-pis/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پک و پس /pako pes/ ؛ع) پک و پیس /pakopis/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرکومه/par - kumə/ (ا.مر) : ۱. آغل . ۲. محلّ زندگی چوپان و گاوبان . ۳. شیروانی خانه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پرکومه /per-kumə/ ؛ ق) پر /par/ ؛ با) پره کیمه /parə-kimə/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) پره کومه /parə-kumə/ ؛ ت) پره /parə/ ؛ اشر) ←* ؛

پرکوه/par-kuh/ (ا.مک) : ازتوابع دهستان بندرج شهرستان

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ساری .

پرکّه/pərəkke/ (ا) : ۱. پرپر زدن . ۲. پـرش و جـهش بـه هنگام جان کندن . **نک** : پریکّه .

اغر) پلک پتی بزئـن /pəlke-pəti-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ بـا) ۱.←** ، ۲. پریکـه /pərikkə/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پریکـه /pərikkə/ ؛ ع) ←** ؛ ت) پرکس /perkes/ ؛

پرکه چین/pərkə čin/ (ص.فا) : آدم بد غذا .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛

پرکی/parəki/ (ا.مر) : گوشواره‌ی پره‌دار .

اغر) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پرکینه/parə-kinə/ (ا.مر) : پرهـای ریـزی کـه پـس از پرکندن در بدن مرغ به جا ماند و آن را با شعله‌ی آتش بسوزانند .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پرکینگه /par - kingə/ ؛ ق) ۱. پـرک /perk/ ، ۲.←(س) ؛ با) پرکینـــگه /parkinge/ ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ آک) پرکینه /par-koine/ ؛

پرگ/parg/ (ا) : تکّه ی پارچه-خرده ریز پارچـه و نـخ - پرت پارچه‌ی خیّاطی .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ قص) پریک /perik/ ؛

پرگال/pargāl/ (ا) : پرگار .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پـرگار /pargār/ ؛ ق) پرغـال /perqāl/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پرکار /par kār/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پرگب/pər-gab/ (ص.مر) : پرگوی - آن که زیـاد سخن می گوید .

اغر) ۱.←** ، ۲. پرسرو /pər-səro/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پرسرو /pər-səru/ ؛ با) ←** ؛ آ) پرسروش /pər-səruš/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲. پرسـرو /pərsəro/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پرگف /par-gaf/ ؛

پرگ پرگ/parəg-parəg/ (ا.مر) : ۱. تکّـه ی پـارچـه ۲. پارچه هایی که جداره های آن را به درون آن تا کـرده و بدوزند .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ قص) پریـک پریـک /perik-perik/ ؛

پر-گری/per-gari/ (ا.مص) : پـدری کـردن - خدمـت و نیکی در حد الطاف پدرانه نمودن .

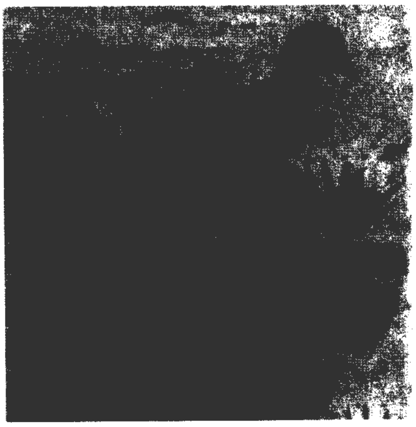
اغر) ۱.←** ، ۲. پییر گیـری /piyər-giri/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پییری هاکردن /piyeri-hākerdən/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. پری /peri/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) پـیری ها کـردن /peyari hākordan/ ؛ قص) پـری هــاکردن /peri-hākerdan/ ؛ ت) پیری هکـردن /piyari hakerden/ ؛ آک) پری کودن /pəri-kudan/ ؛ پ) پیتری /pitarih/ ؛

پرگیت/pər-git/ (ص.مر) : تعداد ساقه های نشا را جـهت نشاندن در شالی زار از حد متعارف بیشتر گرفتن .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

پرلا/parəlā/ (ا) : ۱. چنگر که پرنـده‌ای دریـایی است. ۲. کنایه : از آدم بی عرضه و ناتوان . ۳. کرخت .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.← ، ۲. پرلّا /pərəllā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پـلالا /pelālā/ ؛ با) پـرلا /pərelā/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پـرلا /pərlā/ ؛ قص) ←** ؛



پرلا

پرلمّک/pərlemmək/ (ص) : لبالب . **نک** : سرشن .

ب) لمبک /ləmbək/ ؛ با) ←** ؛

پرلملک/pər-lamlok/ (ص.مر) : لبـالب - پـر . نـک : پر لمّک

آوانوشت : a = (اَ) ə = (فتحه کوتاه) e = (اِ) ā = (آ) u = (او) i = (ای) b = (ب) p = (پ) t = (ت،ط) s = (ث،س،ص) j = (ج) č = (چ) h = (ح،ه) x = (خ) d = (د) r = (ر) z = (ز،ض،ظ،ذ) ž = (ژ) š = (ش) f = (ف) q = (ق،غ) k = (ک) g = (گ) l = (ل) m = (م) n = (ن) v = (و) y = (ی) aw = (اَو) ow = (اُو)

اغـر) ←* ؛ ب) مملــــغ /mamloq/ ؛ ق) ۱. لمّبــــوک /lamməbuk/ ، ۲. مملوک /mamluk/ ؛ ن) پرمملـوک /pər mamluk/ ؛ ت) پـر /per/ ؛ آک) پــور /pur/ ؛ پ) پــر /par/؛

پرمتکا/par-mətkā/ (ا.مر) : متکّایی که با پر انباشته شود .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پرمز/per - mez/ (ا.مک) : نام یکی از روستاهای شهرستان تنکابن .

پرمس/per-mes/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان خـرّم آبـاد تنکابن .

پرمه/permə/ (ا) : باسن – نشیمنگاه .

اغر) پلیمه / pəlimə/ ؛ با) پنمه /penə-meh/ ؛ آ) ←* ؛

پر–می/pər-mi/ (ص.مر) : پرموی و پشمالو .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پشـمله /pašmələ/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) پرمو /parmu/ ؛ اشر) پرمو /permu/ ؛

پرمیک/permik/ (ا.مص) : ۱. سیخ شـدن مـو از تـرس یـا سرما . ۲. کنده شدن ناخواسته پر از بدن پرنده .

ق) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پرمیک /parmik/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرمیک/pərmik/ (ا.مک) : ۱. مرتعی در مسـیر مـالرو سـی سنگان به کجور . ۲. چراگاه جنگلی در مسیر مالرو .

پرمینـا/par-minā/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان بنـدپـی شهرستان بابل .

پرن/parən/ (ا.مک) : دهکده‌ای ییلاقـی در اطـراف جـادّه هراز آمل .

پرن/paren/ (ص/ا) : جلودار .

ب) پرندهکــاردن /parənd - həkārdən/ ؛ س) پرنـــد /parənd/ ؛ ق) ←* ؛ با) پرن /parən/ ؛ آ) ←(با) ؛

پرن/paran/ (ا) : سد – مانع – بند .

ب) ۱. ←* ، ۲. پرند /parənd/ ؛ ق) ←* ؛

پرن/perən/ (ا) : پدران – نیا . **نک** : پرون .

ب) پـیرن /piron/ ؛ س) پـیرون /piyəron/ ؛ با) پـــرون /perun/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ ع) پیرن /peyaron/ ؛ قص) پرا /perā/ ؛ ت) پیران /piyarān/ ؛ آک) پیرون /piyeron/؛

پرن/parən/ (ا) : بس – کافی . **نک** : پرند .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پرن /parən/ ؛

پرنا/parnā/ (ا) : چوبی سراسری در خانه های گالی پـوش که برای نگه داری پوشش روی شیروانی به کار رود .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛

پرنّا/parennā/ (ق.ز) : ۱. سال های گذشته . ۲. پریروزهـا . **نک** : پرنار .

اغر) پریا /pareyā/ ؛ ب) پرئا /pareā/ ؛ ق) ←* ؛ با) پرنار /parnār/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پره نیر /pare neyr/ ؛ ع) پیرارسـال /pirār sāl/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پرند/parənd/ (ا) : بس – کافی .نک : پرن

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پرن /paren/ ؛ با) پـرن /parən/ ؛ آ) ←(با) ؛

پرندر/parəndər/ (ص) : بی حس شدن بخشی از تن – بر اثر نرسیدن خون . نک : پلندر

ب) پلنـدر /paləndər/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←* ؛ بـا) ۱. ←*، ۲.←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ قـص) پلنـــدر /palandar/؛

پرنـد نکـردن/parənd-nakərden/ (مـص.مـر) : ۱. بسـنده نبودن . ۲. کارگر نبودن .

ب) پرنـد نکـــاردن /parənd-nakārdən/ ؛ س) ←* ؛ ق) پرن نکردن /paren-nakerdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) پـرن نکـردن /parən- nakərdan/ ؛

پرندنن/parəndənan/ (مص) : پرتاب کردن .

اغـر) پـرت هکـاردن /part-hakārdən/ ؛ ب) پـرو هدائـن /pəro - hədāən/ ؛ ق) دپورتَنییـن /dapur-tənniyen/ ؛ بـا) پـرت هکـردن /part hakərdən/ ؛ ن) پرتوهـادائن /pərto hādāan/ ؛ ع) پتوهادان /poto hādān/ ؛ قص) پرتوهـاکردن /pertu hākərdan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پرتــوک – هـاکئردن /pərtok-hākoərdən/ ؛

پرنده تله/parəndə talə/ (ا.مر) : تله مخصـوص پرنـدگان خاصّه ابیا– که اجزاء آن از تله کنار (تله پرچین) ، بلقم (تـرکه کـوتاه کـمانی شـکل کـه در زمین فرو کنند)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

تشکیل می‌شود.

اغر) ←* ؛ با) تله /talə/ ؛

پرند هکاردن/parənd-həkārdən/ (مص.مر) : کافی بودن - بسنده بودن . نک : پرن .

ب) ←*؛ س) پرندهاکردن /parənd-hākerdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) پرن هکردن /parə-hakərdan/ ؛ آ) پرن هکردن /parən hakərdan/ ؛

پرندیک/parəndik/ (ا) : پروانه .

اغر) ۱. پاپلی /pāppəli/ ، ۲. پرپری /par-pari/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) ۱. پاپلی /pāpəli/ ، ۲. بلبلک /belbelak/ ؛ قص) پرپرک /parpark/ ؛

پرنماشون/pər-nəmāšun/ (ق.ز) : غروب پریروز . نک : پرنماشان .

اغر) پرنماشان سر /par-nəmāšān-sar/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پرنماشون /par-nəmāšon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. پرنماشت سر /parenemāšt-sar/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پرنماش سر /par-nəmāš-sar/ ؛ ن) پره نماشوم /pare nəmāšum/ ؛ع) پریروزنمایسر /pariruzə nəmāysar/ ؛ ت) پریرو نماشته سر /pariru nomāštəsar/ ؛

پرنّه/parənnə/ (ا) : ۱. پرنده . ۲. چند روز پیشتر.

اغر) پرنده /parəndə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرنده /parendə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پرنده /pərəndə/ ؛ پ) پرندک /parəndək/ ؛

پره نیر/parenəyr/ (ق.ز) : چند روز پیش - پریروزها .

اغر) پر-روزا /par-ruzā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پرندرا /parendərā/ ؛ با) پره-روزا /pare-ruzā/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ع) پریروز /pariruz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پرینه /parinə/ ؛ آک) پریروزون /pariruzon/ ؛

پرّو/parru/ (ق.ز) : پریروز .

اغر) ۱.←*، ۲. پره /pare/ ؛ ب) ۱.←*، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. پره /parə/ ؛ با) پره ور /parə-var/ ؛ آ) ۱. پیروز /payruz/ ، ۲. پره /parə/ ؛ ن) پره رو /parə ru/ ؛ع) پرویروز /pariruz/ ؛ قص) پره روز /pareruz/ ؛ ت) ←(ع) ؛

اشر) ←* ؛

پرو/paru/ (ا.مک) : مرتعی کوهستانی میان عبّاس آباد و نشتارود .

پرو/pəro/ (ا.مص) : پرتاب .

اغر) ۱. پرتو /parto/ ، ۲. پرت /part/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پرتّو /perttu/ ؛ با) پرتو /pərtu/ ؛ ن) پرتو /pərto/ ؛ع) پتو /poto/ ؛ قص) پرتو /pərto/ ؛ ت) پرتاو /partāv/ ؛ اشر) پرتوک /pertok/ ؛

پرو/pəru/ (ا.مص) : ۱. پراکندن . ۲. پاشاندن از سر بی احتیاطی . ۳. به هم زدن .

اغر) پاش هدائن /pāš-hədāən/ ؛ ب) پرو هدائن /pəro-hədāən/ ؛ س) ←* ؛ ق) پرو /peru/ ؛ با) ←* ؛

پرو/peru/ (ا.مص) : جابه جا کردن خوراک درحال پختن از دیگی به دیگ دیگر .

ب) ←* ؛

پرو/paru/ (ا) : یک نوبت خواب کرم ابریشم .

ب) ۱.←* ، ۲. پرو /pəru/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پرا /parā/ ؛

پرو/paru/ (ا/ص) : ۱. گاو مخصوص شخم زدن . ۲. راندن گاو به هنگام شخم . ۳. گاو نر اخته شده .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پرو/paru/ (ا.مک) : از مراتع لنگای واقع در منطقه‌ی عبّاس آباد .

پروا/parvā/ (ا) : ۱. ترس . ۲. توجّه . ۳. جرأت . ۴. شرم .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پروه /parve/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) پروار /par-vār/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پروار /parvār/ ؛ ن) پروار /parvār/ ؛ع) پلوار /palvār/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پروار/par-vār/ (ص) : نک : پلوار .

اغر) ۱.←* ، ۲. پروار /pər-vār/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پلوار /palvār/ ؛ ت) ←* ؛

پرواری گو/parvāri-go/ (ا.مر) : نک : پلواری گو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن)

پرواری گو /parvāri-gu/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) گو-پلواری /go-palvāri/ ؛

پرواز/parvāz/ (ا) : ۱. سنجاقک . ۲. از نام‌های سگ . **نک** : باز .

ب) للم - باز /laləm-bāz/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پرواهکاردن/parvā-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. دوری کردن از روی ترس . ۲. توجّـه کـردن . ۳. جـرأت کـاری را داشتن . ۴. شرم کردن .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پـروا-هـاکردن /parvā-hākerdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) پرواهکـردن /parvā-hakərdən/ ؛ آ) پروا هکردن /par vā-hakərdan/ ؛ ن) پرواهـاکردن /par vā hākerdan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پـروا هکـردن /parvā hakerden/ ؛

پروبال بسوتن/par-o-bāl-basutən/ (مص.مر) : سلب شدن توانایی از انجام کار - محروم گشتن از قـدرت انجـام کار .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پـروپابسـوتن /par-o-pā-basotan/ ؛ ت) ←* ؛

پروپاتیک/paropātik/ (ا.مص) : ۱. دست و پـا زدن هنـگام مرگ . ۲. تلاش مذبوحانه . **نک** : چک و بال زن .

اغر) پلک پتی /pəlk-ə-pəti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پروپتیک /paro - petik/ ؛ ق) پرپاتی /parpāti/ ؛ با) پرپتـی /par-pəti/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(با) ؛ آک) پـرپـاتیـک /par-pātik/ ؛

پروپتنیک هاکردن/paropetənik-hākərdən/ (مص.مر) : ۱. از هم باز کردن . ۲. ورقه ورقه ساختن . **نک** : پرپینـگ هاکردن .

اغـر) پـروپـخ هکـاردن /par-o-pox-həkārdən/ ؛ ب) پرهکـاردن /par-həkārdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) پـر-پنّیـک-هکـردن /par-pennik-hakərdən/ ؛ آ) پـرپنّیـک هکـردن /parpənnik-hakərdan/ ؛ ن) پروپیـک هـاکردن /paropik-hākərdan/ ؛

پروپرچیم ناشتن/paru-parčim-nāštən/ (مص.مر) : ۱. صاحب مرز و اندازه‌ای مشخّص نبودن . ۲. کنایه از: دهـن لق بودن . **نک** : پرچیم نتِین .

اغر) پـرچیـم نداشـتن /parčim-nədāštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. پـروپـرچیــم نداشـتن /paro-parčim-medāštən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ قص) پـرچیـن ناشتن /parčin-nāštan/ ؛

پروپرغال/par-o-parqāl/ (ا.مر) : ۱. آغـل و مـانند آن . ۲. پرچین و سر شاخه ی درخت پیرامون آن .

ب) ←* ؛ س) پـروپرغـال /par-o-perqāl/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پروپف/par-o-pof/ (ص.مر) : باد کرده .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پفن /pafen/ ؛ قص) پـف /pof/ ؛ ت) پف هکرده /pafhakerdə/ ؛

پروپمون/pəro-pemon/ (ص.مر) : انباشـته - سـر ریـز - سرشار . **نک** : پروپیمن .

اغر) پر /pər/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. سروپـر /sero-per/ ؛ بـا) پـــروپیمـــون /pəru-peymun/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پروپیمـــون /pəro pəymun/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←* ؛ ت) پر /per/ ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. پر-و-پیمـان /pər-o-pimān/ ؛ آک) پوروپیمون /puro-paimon/ ؛

پروپوک/par-o-puk/ (ا.مر) : شاخه های درخت .

قص) ←* ؛

پر-و-په/par-o-pe/ (ا.مر) : ۱. پا و بخش های بالایی آن . ۲. دست ها و پاها . ۳. گوشه و کنار . **نک** : پروپا .

اغر) ۱.←* ، ۲. پر-و-پا /par-o-pā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پر-و-پـا /par-o-pā/ ؛ ن) پروپی /paro-pəy/ ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←(آ) ؛ آک) ←(آ) ؛

پروپی/par-o-pəy/ (ا.مر) : از ران به پایین تا مچ و پاها .

اغر) ۱.←* ، ۲. پر-و-په /par-o-pe/ ؛ ب) پروپه /parope/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پروپا /paropā/ ؛ قص) ←(ع) ؛ آک) پرپا /pare pā/ ؛

پروپی دپت/par-o-pəy-dapət/ (ص.مـف) : ۱. آمـاده بـه کار-مجهّز-مصمّم . ۲. کنایه از: کمرهمّت بسته .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ب) پرو به دپیت /par-o-pe-dapit/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پروپادپیت /paropā dapit/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛

پروجا/parujā/ (ا.مک) : فیروز جا - مرکز بندپی شهرستان بابل .

با) پریجا /perijā/ ؛

پروخ-هاکردن/parux-hākerdan/ (مص.مر) : خود را جمع کردن - خود را پنهان کردن .

اغر) پروک هچیین /pəruk-həčiyən/ ؛ ب) پروک هچیین /peruk-həčiyən/ ؛ س) پروک هچیین /paruk - həčiyən/ ؛ ق) ۱. پروک هایتن /peruk-hāyten/ ، ۲. پروک هچیین /peruk-hečiyen/ ؛ با) پروک بزوئن /pəruk - bazuən/ ؛ آ) پروک بزوئن /pəruk - bazuan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پروک هاچین /paruk hāčəyan/ ؛

پرور/pərvər/ (ا.مک) : از سرچشمه‌های رودخانه ی تجن واقع در شهرستان ساری .

پر-وری/per-vari/ (ص.نس) : از طرف پدر نسبت خانوادگی و خویشاوندی داشتن .

ب) پییری /piyari/ ؛ س) پییری /piyeri/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پر-وره /per-vare/ ؛ ع) پیروری /peyar vari/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←(ع) ؛

پر-وری-برار/pər-vari-bərār/ (ا.مر) : برادر ناتنی از سوی پدر .

ب) پییروری برار /piyarvari bərār/ ؛ س) پییروری-برار /piyer-vari-berār/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پیروری برار /peyarvari bərār/ ؛ ت) ←** ؛

پر-وری-خاخر/per-vari-xāxər/ (ا.مر) : خواهر ناتنی از سوی پدر .

اغر) ←** ؛ ب) پییروی خاخر /piyarvari xāxər/ ؛ س) پیروری خاخر /piyer-vari-xāxər/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پیروری خاخر /peyarvari xāxor/ ؛ ت) ←** ؛

پروسره/paru-səre/ (ا.مک) : نام چراگاهی در جنوب شرقی ساری .

پروش/pəruš/ (ا.مص) : ۱. مالش . ۲. سبک بال . ۳. بال زدن .

اغر) ←** ؛ ب) پلوش هدائن /pəluš-hədāən/ ؛ ق) ۱. ←** ، ۲. پلوش /peluš/ ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛

پروش/paruš/ (ا) : نامی است برای گاو .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پروش/peruš/ (ا) : شب پره .

ق) ←** ؛ ع) شوپرک /šoparak/ ؛ قص) پرپرک /par-parak/ ؛

پروش/peruš/ (ص) : کم کم . نک : پریک پریک .

ق) پریک /parik/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ۱.←** ، ۲. پروش پروش /pəruš pəruš/ ؛

پروش بزوئن/paruš-bazuən/ (مص.مر) : ۱. جهیدن به جلو . ۲. پروبال زدن . ۳. از شادی در پوست نگنجیدن .

اغر) پربییتن /par-bayitən/ ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پروک بزوئن / pəruk-bazuan/ ؛ ن) پرش بزوئن /parəš bazuan/ ؛ ت) پرش هکردن /pareš hakerden/ ؛

پروشک/pərušak/ (ص.نس) : بسیار کوچک . نک : پس پلاخ .

ق) پچلوک / pəččəluk/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پسلخ /pəslex/ ؛ ن) ←** ؛

پروش هدائن/peruš-hədāən/ (مص.مر) : دست مالی کردن-چیزی را میان دو کف دست مشت و مال دادن - چلاندن .

اغر) ←** ؛ ب) پلوش هدائن /pəluš-hədāən/ ؛ ق) پلوش هدائن /pəluš-hedāen/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛

پروک/peruk/ (ا/ا.مص) : پلک زدن-به هم آوردن چیزی هم چون پلک چشم - محلّ اتّصال مژه به چشم .

اغر) پرک /pərək/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پروک /pəruk/ ؛ ع) پروک /paruk/ ؛ قص) پلک /pelk/ ؛ اشر) پرک /pərk/ ؛

پروک/paruk/ (ص) : ۱. مچاله - جمع شده . ۲. کزکرده - افسرده دل .

اغر) ۱. پلیمه /pəlimə/ ، ۲. پروک /pəruk/ ؛ ب) ۱.←** ،

۲. پروک /pəruk/ ؛ س) پـروک /pəruk/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←★ ؛ ن) پروخ /pərux/ ؛ع) ←★ ؛

پروک بزئن/pəruk-bazoan/ (مص.مر) : ۱. پلـک زدن . ۲. خود را جمع کردن – سـر در گریبـان فـرو بـردن . ۳. صدای شعله‌ی در حال خاموشی .

اغر) پـروک بزئـن /pəruk-bazoən/ ؛ ب) پـروک بزوئـن /paruk - bazoən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←★ ؛ با) پـروک بزوئن /peruk-bazuən/ ؛ آ) پـرک بزوئـن /pərək-bazuan/ ؛ ن) ←★ ؛ع) پـروک هـاچیـن /paruk hāčeyan/ ؛ اشر) پرک–بزئن /pərk-bazoən/ ؛

پروک بزئه/pəruk-bazoə/ (ص.مف) : کـز کـرده و جمـع شده .

اغر) ←★ ؛ ب) ←★ ؛ س) پروک بزوئه / /pəruk - bazuə/ ؛ با) پروک بزّه /pəruk - bazzə/ ؛ آ) پروک بزه /pəruk-bazə/ ؛ ن) پـروخ هـاکرد /pərux hākərd/ ؛ع) پـروک هـاچـی /paruk - hāči/ ؛

پروک بزوئن/bazuən – pəruk/ (مص.مر) : از سرما جمـع شدن . نک : پروک بزئن

اغر) ۱.★← ، ۲. پروک بزئن /pəruk bazoən/ ؛ با) ←★ ؛ ع) پروک هاچین /paruk - hāčeyan/ ؛

پـروک پـروک/pəruk-pəruk/ (ا.مـص) : ۱. بـاز و بسـته کردن پلک چشم . ۲. حالت لرزیدن شعله‌ی چراغ .

اغر) پرک پرک بزئـن /pərək-pərək-bazoən/ ؛ ب) ←★ ؛ س) ←★ ؛ ق) ←★ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←★ ، ۲.←(اغر) ؛ ن) ←★ ؛ع) پریک پریک /perik perik/ ؛ قص) پک پـک /pek-pek/ ؛ اشر) پرک – پرک /pərk-pərk/ ؛

پروک چین/pəruk-čian/ (مص.مر) : کز کردن – در خـود فرو رفتن . **نک** : پس پروک بچیئن .

اغر) پروک هچییـن /pəruk-həčiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پـروک چیـن /pəruk-čin/ ؛ ق) پــروک هچییــن /-peruk hečiyən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←★ ؛ع) پــروک هاچین /paruk hāčəyan/ ؛

پروکن/parukən/ (ص.نـس) : ۱. کـم حـال – خسـته . ۲. آشفته .

اغـر) ←★ ؛ ب) ←★ ؛ س) ←★ ؛ ق) ←★ ؛ بـا) ←★ ؛ آ) ←★ ؛ ن) ←★ ؛

پروک هاچین/paruk-hāčeyan/ (مص.مر) : ۱. جمع کردن تن برای محـدود کـردن میـدان درد . ۲. چروکیـدن و ترکیدن پوست .

اغر) ۱. پروک هچییه /pəruk-həčiyə/ ، ۲. پــروک هچییـن /pəruk - həčiyən/ ؛ ب) ۱. پروک هچـی /pəruk-hači/ ، ۲. پروک هاچییــن /pəruk - hāčiyən/ ؛ س) پـروک هچییـن /pəruk-həčiyən/ ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. پروک هچیین /-peruk hečiyen/ ؛ بـا) ←★ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←(ب) ، ۲. پـروک هاچی /pəruk - hāči/ ؛ع) ←★ ؛

پروک هایتن/peruk - hāytən/ (مص.مـر) : خـود را جمـع کردن – خود را جمع و جـور و پنـهان کـردن . **نـک** : پروخ هاکردن .

اغر) پروک بزئن /pəruk-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←★ ؛ ق) ←★ ؛ با) ←★ ؛ آ) پرک هیتـن /pərək haytan/ ؛ ن) ←★ ؛

پروک هچیین/həčiyən – paruk/ (مص.مر) : خود را جمـع کردن پروخ هاکردن .پروهاچین

پروگ/perug/ (ا.مص) : پلک زدن .

اغر) ۱. پریـک /pərik/ ، ۲. پـرک /pərək/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ←★ ؛ آ) پرک /pərək/ ؛ ن) ←★ ؛ قص) پلک بزوئـن /pelk-bazoan/ ؛ ت) پریک زئن /pirik zaen/ ؛ اشر) پـرک /pərk/ ؛

پر–و–مار/per-o-mār/ (ا.مر) : پدر و مادر .

اغـر) ←★ ؛ ب) ←★ ؛ س) پیرومـار /piyer-o-mār/ ؛ ق) ←★ ؛ با) ←★ ؛ آ) ←★ ؛ ن) ←★ ؛ع) پیرمار /peyar mār/ ؛ قص) ←★ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پییر–مـار / /piyar-mār/ ؛ | گ) پیرو مار /piyero - mār/ ؛

پرومار–هاکردن/per-o-mār-hākərdan/ (مص.مر) : کنایـه از: ناسزا گفتن – فحّاشی کردن .

ب) پرومـار هکـاردن /per-o-mār-həkārdən/ ؛ س) پیرمارهـاکردن /piyer-mār-hākərdən/ ؛ با) ←★ ؛ آ) ۱. ←★ ، ۲. پرومـارهکردن / /peromār-hakərdan/ ؛ ن) ←★ ؛

★←) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

ع) پیرمارهاکردن /peyar-mār-hākordan/ ؛ ت) ←(۲) ؛

پرون/perun/ (ا.مر) : ۱. پدران و نیاکان . ۲. کشاله‌ی ران .

اغر) پی یرا /piyərā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پـیرون /piyəron/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پـرن /perən/ ؛ قص) پرا /perā/ ؛ ت) پیران /piyarān/ ؛

پروه/parve/ (ص) : گوسفند بسیار چاق . نک : پروا .

اغر) پروار / pərvār/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پرواری /parvāri/ ؛

پروهدائن/pəro-hədāən/ (مص.مر) : ۱. پرتاب کـردن . ۲. با کفگیر، خوراک در حال پختن را برداشتن و باز در آن ریختن . ۳. پخش کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پروهاکردن /-pero /hākerden ؛ با) ←* ؛ ن) ۱. پرتوهـادائن /pərto hādāan/ ، ۲. پاش هادائن /pāš hādāan/ ؛ ع) پتوهادان /poto hādān/ ؛ ت) پرتـو هکـــردن /partohakerden/ ؛ آک) پرتوکـودن /parto kudan/ ؛

پره/parə/ (ا) : ۱. تیغه‌ی چوبی . ۲. اوّلین اتـاق تـالار . ۳. ایوان . ۴. هرچیز دم دستی .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پلّـه /pallə/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پره /parəh/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پره/parə/ (ا) : دنده‌ی بدن . نک : پلی شافه .

آ) ←* ؛ ع) پلی شافه /pali-šāfe/ ؛ قص) ←* ؛

پره/perə/ (ف.امر) : برخیز .

اغر) پر–هی / per - həy/ ؛ ب) هره /hərə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پرس /perəs/ ؛ با) ←* ؛ آ) پرس /perəs/ ؛ ن) پـیرس /pəyres/ ؛ ع) پـرس /pəres/ ؛ قص) پـرس / perəs/ ؛ اشر) وخز /vaxez/ ؛ آک) ویریز /viriz/ ؛

پره/parə/ (ا) : ۱. کناره .

آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

پره/pare/ (ق.ز) : ۱. پریروز . ۲. تالار کوچک محـلّ نـگاه داری دام . ۳. داس . ۴. انبارک کنار ساختمان .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پـره /parə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پـرو /paro/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ب) پریر /parər/ ؛

پره/perə/ (ق.ز) : ۱. پس فـردا . ۲. ایـن همـه – بـه ایـن زیادی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرا /perā/ ؛ ب) پـرا /perā/ ؛ س) پـیرا /pirā/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پیهرا /pəyhrā/ ؛ ع) پس فردا / pas fardā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پـس تریـن فردا /pas-tarin - fardā/ ؛

پره/parə/ (ا) : ۱. برگ . ۲. دامن . ۳. شاخه‌های درخـت . ۴. پر پرنده .

اغر) ۱. پر /pər/ ، ۲. پـل /pal/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پره /parə/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پل /pal/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ پ) پرچین /parčin/ ؛

پرهادان/par-hādān/ (مص.مر) : ۱. به پـرواز درآوردن . ۲. پره‌ی تلم را به حرکت درآوردن .

اغر) پرهدائن /par - hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پرهدائن /par - hədāan/ ؛ ن) پرهادائن / par hādāan/ ؛ ع) پرهـادان /par-hādān/ ؛ قص) پرهـادائن /par-hādāan/ ؛ ت) پردئـــن /pardaen/ ؛ آک) پرادان /parādān/ ؛

پرهـاکردن/hākərdən – par/ (مص.مـر) : کنایـــه از : برانگیختن یا فریفتن کسی برای انجام کارناشایسـت . نک : پرپرهادان .

اغر) پرهدائـــن /par-hədāən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) پرهکـــــردن /par hakərdan/ ؛ ن) پرهـاکردن /pər hākərdan/ ؛ ع) پرهـــادان /par hādān/ ؛ قص) پرهاکردن /par-hākerdan/ ؛

پرهاکردن/par-hakərdən/ (مص.مر) : ۱. پرکنـدن مـرغ و پرنده .

اغر) پرهکـاردن /par-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ق) ۱.←(اغـر) ، ۲. پرهـــاکردن ←* ؛ بـا) ۱.←(اغـــر) ، ۲. پرهکردن /par-hakərdən/ ؛ آ) پرهکـردن /par-hakərdan/ ؛ ن) پرهـــــاکردن /par-hākərdan/ ؛ ع) پرهـــــاکردن /parhākordan/ ؛ قص) پرهـاکردن /par-hākerdan/ ؛ ت) پرهکـــردن /par hakerden/ ؛ اشـر) پرهـــاکئردن /par - hākoərdən/ ؛ آک) پراگودن /para-kudan/ ؛

پرهایتن /par-hāytən/ (مص.مر) : ۱. پرواز کردن . ۲. از خوشحالی در پوست نگنجیدن . ۳. کنایه از : حمایت دروغین به عمل آوردن .

اغر) ۱.*← ، ۲. پرببیتن /par-bayitən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.*← ، ۲ . پرهیتن /par-haytən/ ؛ آ) پرهیتن /par-haytan/ ؛ ن) پرهایتن /par-hāytan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ← (آ) ؛ | گ) پره گتین /para-gitan/ ؛ پ) پریتن /paritan/ ؛ ورزیدن vazidan

پر-هایته /par-hāytə/ (ص.مف) : پرگرفته - پرواز کرده .

اغر) پر-ببیته /par-bayitə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.*← ، ۲. پر-هیته /par-haytə/ ؛ آ) پر-هیته /par-haytə/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پرواز هاکئرده /parvāz - hākoərdə/ ؛ آک) پره گیفته /para-giftə/ ؛

پره-پتنیک /parə-pətənik/ : **نک** : پاره پندلیک .

ق) ←* ؛ با) پره - پندلیک /parə- pəndəlik/ ؛ آ) پرپنّیک /par-pənnik/ ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛

پره - پوچ /parə-puč/ (ص.مر) : بی ارزش - بی محتوا - نا قابل .

اغر) ←* ؛ ب) پر-پوچ /par-puč/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پوچ /puč/ ؛ آک) ←* ؛

پره-خار /pərə-xār/ (ص.فا) : پرخور . **نک** : پرخار .

اغر) پر-خار /pər-xār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) پرخور /porxor/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛

پر-هدائن /par - hədāən/ (مص.مر) : ۱. به پرواز در آوردن . ۲. تلمبه زدن تلم (کندوه) برای تبدیل ماست به دوغ ۳. کنایه از: برانگیختن یا فریفتن کسی برای انجام کار ناشایست .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پر-هدائن /par-hədāan/ ؛ ن) پرهادائن /par hādāan/ ؛ ع) پرهادان /par hādān/ ؛ ت) پردئن /pardaen/ ؛ آک) پرادان /paradan/ ؛

پره-روزا /pare-ruzā/ (ق.ز) : چند روز پیش -پریروزها .

اغر) ۱.*← ، ۲. پر-روزا /par-ruzā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پرنیر /parenəyr/ ؛ ع) پریروزها /pariruzhā/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) پریروزون /pari-rozon/ ؛

پرهز /parhez/ (ا.مص) : پرهیز .

اغر) ۱.*← ، ۲. پرز /parez/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ با) ۱.*← ، ۲. پرز /parəz/ ؛ آ) پرز /parez/ ؛ ن) ۱.*← ، ۲. پهرز /pahrez/ ؛ ع) پریز /pariz/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) پهریج /pharəč/ ؛

پرهز-هاکردن /parhez-hākərdən/ (مص.مر) : پرهیز کردن از خوردنی زیان بار- پرهیز نمودن . **نک** : پرزهکاردن .

اغر) پرز هکاردن /parez-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. پرزهکردن /parəz-hakərdan/ ؛ آ) پرز هکردن /parez hakərdan/ ؛ ن) ۱.*← ، ۲. پهرزهاکردن /hākərdan pahrez/ ؛ ع) پریزهاکردن /pariz hākordan/ ؛ قص) پریزهاکردن /pariz-hākerdan/ ؛ ت) پرهزهکردن /parhez hakerden/ ؛ اشر) پرزهاکئردن /parəz-hākoərdən/ ؛ آک) پریزکودن /pariz-kudan/ ؛ پ) پرهختن /par həxtan/ ؛

پره-سر /parə-sar/ (ا.مر) : مکان کومه یا اتراق‌گاه شکارچیان پرنده یا ماهی‌گیران .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بره - سر /bare -sar/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛

پره سر /pare- sar/ (ا.مر) : آغل گوسفند و گاو-کومه‌ی نگهبانان شب زنده‌دار شالی زار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ۱.*← ، ۲. پره سر /parəh -sar/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پرچ سر /parčə- sar/ ؛ قص) پله سر /palə - sar/ ؛ ت) ←* ؛

پره - شو /pare - šo/ (ق.ز) : پریشب .

اغر) ۱.*← ، ۲. پریشو /parišo/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پری شو /pari/

←*) ارجاع به مدخل ، **←)** ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

|pari šab/ پریشب (اشر ؛ (ع)← ؛ (ت ؛ ** ← (قص ؛ /šo
(گ ؛ (ع)←

پرهکاردن/pər-həkārdən/ (مص.مـر) : ۱. پـر کـردن . ۲. کسی را علیه دیگری برانگیختن . ۳. پیشگیری از جفت گیری بی موقع برخی از چهار پایان .

اغـر) ** ؛ ب) پرهکـاردن /parhəkārdən/ ؛ س) پرهاکردن /pər-hākərdən/ ؛ ق) پرهاکردن /par hākerden/ ؛ با) ←(آ) ؛ آ) پرهکردن /par hakərdan/ ؛ ن) پرهـاکردن /pər hākərdan/ ؛ع) پرهـاکردن /por hākordan/ ؛ قـص) پرهاکردن /per - hākerdan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ آک) پوره کودن /pura-kudan/ ؛ پ) اُپارتن /ōpārtan/ ؛

پر-هکاردن/par-həkārdən/ (مص.مـر) : پرکنـدن مـرغ و پرنده .

اغر) ۱.** ← ، ۲. پر-هکـاردن /par-həkārdən/ ؛ ب) ** ؛ س) پرهاکردن /par-hākerdən/ ؛ ق) پـر-هـاکردن /-par hākərdən/ ؛ با) ۱.** ← ، ۲. پرهکـردن /par-hakərdən/ ؛ آ) پر-هکردن /par - hakərdan/ ؛ ن) پـر-هـاکردن /- par hākərdan/ ؛ع) پرهـاکردن /par hākordan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پرهاکئردن /par hākoərdan/ ؛

پـره-کـش/pare-kaš/ (ق.ز) : ۱. گذشته ی نزدیـک . ۲. پریروزها . **نک** : پرینا .

اغر) ۱.** ← ، ۲. پرینا /parinā/ ؛ ب) پرینا /parinā/ ؛ ق) ** ← ؛ با) ** ← ؛ آ) ** ← ؛ ن) ** ← ؛ع) پریروز /pari-ruz/ ؛

پره لا/pare lā/ (ا) : از انواع چنگر . **نک** : پلالا .

ب) ۱.** ← ، ۲. پـرلا /per lā/ ؛ س) ** ← ؛ با) ** ← ؛ع) ** ← ؛

پره-نشین/parə-nəšin/ (ص.فا) : حاشیه نشین - مهاجران فقیر که با انجام کارهای سخت و سـنگین کشاورزی روزگار می گذراندنـد و محلّ سـکونت آنـان انبـارک پوشالی چسبیده به خانه‌ی کارفرما و صاحب کـار آنـان بود.

اغر) ** ؛ ب) ** ؛ س) ** ؛ ق) ** ؛ بـا) ** ؛ آ) ** ← ؛ ن) ** ← ؛ع) پره-نشین /parə-nešin/ ؛ ت) ** ← ؛

پره - نیر/pare-nəyr/ (ق.ز) : پریروزها - روزهای پیشین .

اغر) پـرروزا /par-ruzā/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ بـا) پـره - روزا /parə-ruzā/ ؛ آ) ←(بـا) ؛ ن) ** ← ؛ع) پریروزهـا /pari ruzhā/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پره نیر/parenəyr/ (ق.ز) : چند روز پیش - پریروزها .

اغـر) پـر-روزا /par-ruzā/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) پرنـدرا /parendərā/ ؛ بـا) پـره-روزا /pare-ruzā/ ؛ آ) ←(بـا) ؛ ن) ** ← ؛ع) پریـروز /pariruz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشـر) پرینـه /parinə/ ؛ آک) پریروزون /pariruzon/ ؛

پره ویجه/pərə-vijə/ (ا.مص) : میل نداشتن .

پره هکردن/parə hakərdən/ (مص.مر) : تراشیدن و بریدن گیاهان و غنچه‌ها. نوعی هرس.

با) ** ← ؛ آ) پرهکردن /par hakərdan/ ؛ قـص) پرهـاکردن /par-hākerdan/ ؛

پر-هی/per - həy/ (ف.امر) : برخیز . **نک** : پره .

اغر) ** ؛ ب) هره /hərə/ ؛ ق) پر /pera/ ؛ با) ۱.** ← ، ۲. پری /peray/ ؛ آ) پرس /pərəs/ ؛ ن) پیّـار /pəyyār/ ؛ ع) ←(آ) ؛ اشر) وخز /vaxez/ ؛

پرهیتن/par-hitən/ (مص.مر) : ۱. پرواز کردن . ۲. بـه زیـر بال و پرگرفتن جوجه توسطّ پرنده . ۳. از شادی روی پا بند نبودن .

اغـر) پـره-بییتـن /par-bayitən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) پرهـایتن /par-hāytən/ ؛ ق) ** ؛ بـا) ** ؛ آ) ** ؛ ن) پرهیتـن /par hitan/ ؛ع) پرهـایتن /pārhāytan/ ؛ آک) پراگیتن /para-gitan/ ؛

پر-هیته/par-haytə/ (ص.مف) : پرگرفته - پـرواز کـرده . **نک** : پرهایته .

اغر) پر-بییته /par - bayitə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. پرهـاییت /par-hāyit/ ؛ ق) ** ؛ بـا) ** ؛ آ) ** ؛ ن) ** ← ؛ع) پرهایته /parhāytə/ ؛ ت) ** ← ؛ اشـر) پـرواز هاکئرد /parvāz-hākoərd/ ؛

پر-هییتـن/par-hayitan// (مـص.مـر) : ۱. پریـدن- پـرواز کردن . ۲. فرار کردن . **نک** : بپّرسّن .

اغر) پر-بییتن /par-bayitən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ** ؛ بـا) ** ← ؛ آ) ** ← ؛ ن) ** ← ؛ع) پرهایتن /parhāytan/ ؛ اشر)

پرواز هاکئردن /parvāz-hākoərdən/ ؛

پری/pari/ (ا) : ۱. پری – موجود خیالی و افسانه ای . ۲. نامی است برای گاو . ۳. پریروز . ۴. زن زیباروی .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.*← ، ۲. پـره /pare/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ع) ←(ب) ؛ قـص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) ←* ؛ آک) ←* ؛ پ) پریـک /parik/ ؛

پریا/pareyā/ (ق.ز) : گذشته ی نزدیک . نک : پرینا .

اغر) ۱.*← ، ۲. پرکش /pare-kaš/ ؛ ب) ←* ؛ س) پرآ /pareā/ ؛ ق) پـــره /pare/ ؛ بـا) ۱.←* ، ۲. پرنـــدرا /parəndərā/ ؛ آ) پـره دفـه /parədafə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ قـص) پرییا /pariyā/ ؛

پری او/pari-o/ (ا.مک) : مرتع،درّه، چشمه و پلـی سـر راه گلندرود نوشهر .

پریتن/paraytən/ (مص) : پرواز کردن – برخاستن پرنـده . نک : پرهییتن .

پریجن/parijen/ (ا) : ۱. غنچه‌ی گل . ۲. الک – صـافی . ۳. پنبه ای که در حال بار آوری شکوفه بستن است .

اغر) پرجن /parjən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پریجن /parijən/ ؛ ق) پریجـن / parijan/ ؛ با) ←* ؛ع) پرجـن /parjan/ ؛ اشر) ←(ع) ؛

پریجون/parijun/ (ا.مک) : از محلّات اطراف شیخ موسـی در بندپی بابل .

پری - چشمه/pari - češmə/ (ا.مک) : از توابع دهستان بند پی بابل .

پریدون/paridun/ (ا) : فریدون .

اغـر) ۱.←* ، ۲. فریــدون /fəridun/ ؛ ب) فریــدون /fərəydun/ ؛ س) فریـدون /fəraydun/ ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←* ؛ آ) فریـدون /fəridun/ ؛ ن) فـردون /fərədun/ ؛ع) فریـدون /faraydun/ ؛ قـص) فریـدون /fereydun/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(آ) ؛

پریر/parir/ (ق.ز) : پریروز .

اغر) ۱.*← ، ۲. پر-روز /par-ruz/ ؛ ب) پـیروز /payruz/ ؛ س) پرّوز /parruz/ ؛ ق) پره /pare/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ع) پریـروز /pari ruz/ ؛ قـص) ←(ق) ؛ ت) ←(ع) ؛

پریشکا/pariškā/ (ا) : پناه – مأمن .

ن) ←* ؛ع) پرس گا /parasgā/ ؛ ت) پرس /pares/ ؛

پریشو/parišo/ (ق.ز) : پریشب .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرشو /paršo/ ؛ ب) پرشـو /paršo/ ؛ س) ←* ؛ ق) پریشو /parišu/ ؛ با) ←* ؛ آ) پره – شـو /pare-šu/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پریشون/parišun/ (ص) : پریشان .

اغر) ۱. پریشن /parišon/ ، ۲. پریشان /parišān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پریشـــن /parišon/ ؛ قـص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) پریشان /parišān/ ؛ آک) پریشون /parišon/ ؛ پ) پریـش /pariš/ ؛

پریک/pərik/ (ا) : ۱. حرکات پلک چشم با هدف اشاره یـا مبادلـه ی پیـام عاشـقانه . ۲. چشـمک زدن . نـک : چشمک .

اغـر) ←* ؛ ب) پریـک /parik/ ؛ س) ←* ؛ ق) پریـک /perik/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پرک /pərək/ ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ۱. پیریک /pirik/ ، ۲.←(ق) ؛ اشر) پلـک /pelk/ ؛ آک) پیرپیری /pir-piri/ ؛

پریک/parik/ (ق.ز) : سه شب پیش .

با) ←* ؛ع) پیش پری شو / /piš-pari-šo/ ؛

پریـک/pərik/ (ص/ق.مـق) : کـم- انـدک- کـوچـک- بسیارکم- ذرّه – تکّه .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. پـــروک /pəruk/ ، ۲. پـــروش /pəruš/ ؛ع) پریکک /perikak/ ؛ قص) پنیک /penik/ ؛

پریک-بزوئن/pərik-bazuan/ (مص.مـر) : ۱. مـژه زدن – پلک زدن . ۲. پریدن مکرّر شـعله ی چـراغ از کمبـود نفت . **نک** : پروک بزوئن .

اغـر) پریـک – بزئـن /pərik-bazoən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) پروک بزوئن /paruk-bazuən/ ؛ ق) پریـک – پریـک هدائـن /perik-perik-hədāən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پریک زئن /perik zaen/ ؛

پریک پریک/pərik- pərik/ (ا.مص) : ۱. پرش و جنبش ناخواسته ی پلک . ۲. پرش نبض در قسمتی از بدن . ۳. کم کم .

اغر) ۱.*← ، ۲. پرک-پرک /pərək-pərək/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.*← ، ۲. پریک - پریک /perik-perik/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* پرک پرک /pərək pərək/ ؛ ن) ←* ؛ع) پریک پریک /perik perik/ ؛ *قص)* پرن پرن /pərən-pərən/ ؛ *ت)* ←* ؛

پریک-پریک هاکردن/pərik-pərik hākərdan/ (مص.مر) : ۱. صدای پت پت خاموش شدن چراغ . ۲. صدای بچه‌ها به هنگام بازی قایم باشک .

اغر) پریک-پریک-هکاردن /pərik-pərik-həkārdən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ۱.*← ، ۲. پریک-پریک-هکردن /pərik-pərik-hakərdən/ ؛ *آ)* پرک - پرک - بزوئن /pərək-bazuan/ ؛ ن) ←* ؛ع) پریک پریک هاکردن /perik perik hākordan/ ؛ *ت)* ←*(با)* ؛

پریک-زئن/pərik-zean/ (مص.مر) : چشمک زدن .

اغر) پرک - بزئن /pərək-bazoən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* پروک بزوئن /pəruk-bazuən/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* پریک بزوئن /pərik-bazuən/ ؛ *آ)* پرک - بزوئن /pərək-bazuan/ ؛ ن) پریک بزوئن /pərik bazuan/ ؛ *ت)* ۱.*← ، ۲. پیریک - زئن /pirik-zaen/ ؛ *اشر)* پرک زدن /perk - zadan/ ؛

پریکّک/pərikkak/ (ا.مر/ص.نس) : ذرّه ی کوچک - بسیار کوچک .

ب) ←* ؛ *س)* پریک /pərik/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پریکّه/perikkə/ (ا.مص) : پرپر زدن- جهش و پرش .

اغر) پلک پتی بزئن /pəlk-e-pəti-bazoən/ ؛ *ب)* ←* ؛ *با)* ۱.←*، ۲. پلیکه /pəlikə/ ؛ *آ)* پرکّه /pərəkke/ ؛ ن) ←*؛

پریم/parim/ (ا.مک) :

پریم نام قدیمی فریم امروزی است، که بنابر نقل منابع و از جمله حدود العالم، زمانی مقرّ و مرکز فرماندهی شاهان و اسپهبدان تبرستان بوده است. در همین منبع درباره‌ی پریم آمده است: قصبه‌ی این ناحیت است و مستقر سپهبدان به لشگرگاهی است و نیم فرسنگ از شهر و اندر وی مسلمانانند و بیشتر غریبند و پیشه ور و بازرگان. زیرا که مردمان این ناحیت ، جز لشگری و برزی‌گر نباشند. و به هر پانزده روزی اندروی روز بازار باشد. و از همه‌ی این ناحیت مردان و کنیزکان و غلامان آراسته به بازار آیند و با یکدیگر مزاح کنند و بازی کنند و رود زنند و دوستی گیرند. و رسم این ناحیت چنان است کی هر مردی کی کنیزکی را دوست گیرد او را بفریبد و ببرد وسه روز بدارد هرچون کی خواهد. آنگه بر پدر کنیزک کس فرستد تا او را به زنی به او دهد. (حدود العالم من المشرق الی المغرب / ص۱۲۷). متن کهن و روایتی شنیدنی از شیوه‌ی انتخاب همسر در قرون اوّلیّه اسلامی در مازندران است که از منابع ذیقیمت تاریخ اجتماعی این منطقه به شمار می‌رود.

پریمه/parimə/ (ا.مک) : روستایی قدیمی از دهستان چلاو آمل .

پرینه/parinə/ (ق.ز) : ۱. پریشب . ۲. پریروز .

اغر) ۱.*← ، ۲. پرشو / paršo/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* پرشو /parešu/ ؛ ن) ←*(آ)* ؛ع) پریروز /pariruz/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛

پزا/pazā/ (ص.ل) : موادّ خوراکی زودپز . نک : پچا

اغر) ←* ؛ *ب)* پچا /pajā/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱. ←* ، ۲.←*(ب)* ؛ ن) ←* ؛ع) پچا /pačā/ ؛ *قص)* ←*(ب)* ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛ *آک)* ←* ؛

پزغ/pazq/ (ا) : شراره- جرقّه ی آتش .

اغر) پزغه /pazqə/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *آ)* پزغه /pəzqə/ ؛ ن) پزغل /pəzqel/ ؛ع) پزغل /pəzqəl/ ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲. پغز /paqz/ ؛

پزغاله/pəzqālə/ (ا) : ۱. تاولی که در اثر سوختگی ایجاد شود - تاول آبدار . ۲. مایعی که قبل از زاییدن از حیوانات تراوش می کند .

اغر) ۱.*← ، ۲. پزغالی /pəzqāli/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ۱.*← ، ۲. پزغوله /pezqulə/ ؛ *با)* ۱.←* ، ۲. پزغله /pəzqələ/ ؛ *آ)* پزغله /pəzqələ/ ؛ ن) پزغل /pəzqəl/ ؛ع) پله /pələ/ ؛ *قص)* پزغال / pezqāl/ ؛ *اشر)* پزغاله /pezqālə/؛

پزغل/pəzqəl/ (ا) : تاول - برآمدگی موضعی مانند آبله یا

کورک . نک : پزغله .
اغر) ۱.←** ، ۲. پزغاله /pəzqālə/ ؛ ب) پزغاله /pəzqālə/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پله /pələ/ ؛ اشر) پله /pele/ ؛

پز-قک/paz qak/ (ا) : نوعی مرغ ماهی خوار با پاهای بلند .

پزقه/pazqə/ (ا/ا.مص) : ۱. باز و بسته شدن . ۲ قطع و وصل شدن نور . نک : البک - پزغ .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پزغه /pəzqə/ ؛ ن) ←** ؛

پزنگ/pəzang/ (ا) : عضله‌ی ساق پا .
اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ با) پدنگ /pədang/ ؛

پزه پزه/pezə-pezə/ (ا.مص) : ۱. به آرامی جویدن . ۲. احتیاط را نگه داشتن . ۳. رونشدن .
ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ع) مزمزه /mez-mezə/ ؛ قص) مزه مزه /mazə-mazə/ ؛

پزی/pozi/ (ا) : پاشنه .
س) پزی /pəzi/ ؛ ع) ←** ؛

پزی/pezi/ (ا) : ۱. بنیاد-زیربنا . ۲. توان . ۳. مایه .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پسی /pesi/ ؛ با) ←** ؛

پزیل/pəzil/ (ا) : از بالای پاشنه ی پا تا زیر گودی پشت زانو .
اغر) ۱. په زنگ /pe-zang/ ، ۲. پچه /peče/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پزنگ /pezang/ ؛ با) ←** ؛ آ) پزیل /pezil/ ؛

پژن/požən/ (ص) : پرشکوه و پر هیبت .

پس/pes/ (ا/ص) : ۱. بیماری پوستی - برص . ۲. کسی که دچار بدبختی و فقر شده باشد .
اغر) ۱.←** ، ۲. پیس /pis/ ؛ ب) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پیس /pis/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←** ؛ اشر) پیسی /pisi/ ؛ آک) ←(ع) ؛

پس/pes/ (ا) : فرد اخمو و ترش رو .
اغر) پک /pok/ ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پس/pəs/ (ا) : بادمعده .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱. فس /fes/ ، ۲. فیس /fis/ ؛

پس/pes/ (ص) : ۱. چسبناک . ۲. چسبندگی توتون، شیرینی و غیره .
اغر) ۱.←** ، ۲. پس /pəs/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پس/pas/ (ا) : پشت - دنبال .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛

پس/pos/ (ا.مص) : رماندن حیوان جهتِ هدایت به سمت دام به منظور شکار کردن آن .

پس آردن/pas-ārdən/ (مص.مر) : پس آوردن - عودت دادن مال - بازگرداندن .
اغر) پس بیاردن /pas-beyārdən/ ؛ ب) پس بیاردن /pas-biyārdən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پس بیاردن /pas-biyārdan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پس بیردن /pas beyardan/ ؛ قص) پس بیاردن /pas-biyārdan/ ؛ ت) ←** ؛ آک) پس آردن /pas-ārdan/ ؛

پس آفت/pas-āft/ (ا.مر) : آب غوره ی آمیخته با تفاله که آنرا جدا سازند .
اغر) پس او /pas-o/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. د-او /dəo/ ؛ با) پس اُفت /pas-auft/ ؛ اشر) پشو /pašu/ ؛

پس آیتن/pasāytan/ (مص.مر) : پس گرفتن . نک : پسیتن .
اغر) پس بییتن /pas-bayitən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پس بهیتن /pas-bahitən/ ؛ س) پس بییتن /pas-baiytən/ ؛ ق) پسییتن /pasaytən/ ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲. پس هیتن /pas-haytən/ ؛ آ) پس هیتن /pashaytan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱.←** ، ۲. پس هایتن /pas hāytan/ ؛ قص) پس بیاردن /pas-biyārdan/ ؛ ت) ←(با) ؛ اشر) پس بیتن /paš-bayitən/ ؛ آک) پساگیتن /pasa-gitan/ ؛

پسا-پسا/pasā-pasā/ : عقب عقب - گام نهادن به پشت .
اغر) ۱.←** ، ۲. په کینی /pe-kini/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پس پسی /pas pasi/ ؛ ت) پساپسه /pasā-pasə/ ؛ آک) ←** ؛

پساپسه/pasā-pasə/ : ۱. به پشت . ۲. بـه سـوی پشـت . ۳. عقب عقبی . **نک** : پسا-پسا - پکینگی بوردن .

اغـر) پـه کینـی /pe-kini/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغـر) ؛ بـا) پسـاپـه /pasāpə/ ؛ ن) ←*؛ع) پـس پسـی /pas pasi/ ؛ قص) پـس پـس /pas-pas/ ؛ ت) ←** ؛ آک) پسـاپسـا /pasā-pasā/ ؛

پسال/pe-sāl/ (ق.ز) : ۱. به دنبال ماه نو . ۲. پایان سال .

اغر) ←** ؛ ب) پسـال /pəsāl/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پی سال /pəy sāl/ ؛

پساله/pasālə/ (ا.مص) : پشت سردیگری بدگویی کـردن . غیبت کردن

اغر) ۱. پـس گویـی /pas-guyi/ ، ۲. پـش سـرگویـی /pəš-sarguy/ ؛ ب) پـس گویـــی /pas-guiy/ ؛ س) ←(ب) ؛ آ) ←** ؛ ن) پسله –بوتــن /paslə-botan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پساله بائوتن /pasālə bāutan/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پسّان/pessān/ (ا) : پستان .

اغر) پستان /pəstān/ ؛ ب) پستون /pəstun/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پسّـون /pəssun/ ؛ بـا) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) پسّون /posson/ ؛ ت) ←** ؛ آک) پوستان /puštān/ ؛

پس انجیل/pes-anjil/ (ا.مر) : انجیر خودرو کـه میـوه اش خوراکی نیست .

اغر) تس انجیل /təs -anjil/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. چس انجیل /čəs-anjil/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. تس انجیل /tes-anjil/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←**؛ع) شال تس /šālə tos/ ؛ اشر) دبّه انجیل /dabbə-anjil/ ؛

پس انداز/pasəndāz/ (ا.مر) : از انواع بازی‌های بومی کـه با توپ انجام شود .

ب) ←** ؛ ق) * ؛

پس انگتن/pas-angətan/ (مص.مر) : ۱. بچّه پس انداختـن و زاییدن ۲. چیزی را پس از خود به یادگار گذاشتن .

اغر) پس دنگئن /pas-dengoən/ ؛ ب) پس دینگوئن /pas-dingoən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ با) پس دمّدائـن /pas-dəmmədāən/ ؛ آ) پس –اینگوئن /pas-inguan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پس انگتن /pas-engetan/ ؛ قص) پس دینگوئن /pas-dinguan/ ؛ ت) پس انگتن /pas-engetən/ ؛

پس انگتی/pas-angeti/ (ا.مص) : پس انداز .

اغر) پستا /pastā/ ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←**؛ع) پس انگتی /pas-engeti/ ؛ ت) ←** ؛

پس او/pas-o/ : **نک** : پجر .

قص) ←** ؛

پس او/pas-o/ (ا.مر) : آب غوره‌ی آمیخته با تفاله که برای خلوص و پاکی آنرا از صافی عبور دهند . **نـــک** : پـس آفت .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←**؛ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پشــو /pašu/ ؛ آک) پس آو /pas-āo/ ؛

پس بردن/pas-bordən/ (مص.مر) : پس رفتن - به پشـت رفتن . **نک** : پس شین .

اغـر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پـس بـــوردن /pas-burdən/ ؛ س) پس بوردن /pas burdən/ ؛ با) ←** ؛ آ) پــس بـوردن /pas-burdan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پـس شـــین /pas šeyan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←(ع) ؛

پس برسییه/pes-barəsiyə/ (ص.مـف) : ۱. اخـم کـرده - چهره دژم ساخته. ۲.عودت داده شده .

ب) پس بکارد /pəs-bakārd/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پس بره/pas-barə/ (ا.مر) : محلّ دوشیدن شیر گوسفندان . **نک** : چغت سر .

با) ۱.←** ، ۲. پس پره /pas-parə/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←**؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پس بزئن/pas-bazoən/ (مـــص.مـر) : عقـب زدن - کنـار گذاشتن .

اغـر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پـس بزوئـــن /pas-bazuən/ ؛ س) پـس بزوئـن /pas bazuən/ ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) پس بزوئن /pas-bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پـس بـزان /pas-bezān/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پـس زئـن /pas-zaen/ ؛ آک) ←(ت) ؛

پس بزئن/pas-bazoan/ (مـص.مـر) : ۱. جـا بـاز کـردن از طریق کنار زدن دیگران . ۲. فسخ معامله .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پس بزان /pas bezān/ ؛ قص) پس بزوئن /pas-bazuan/ ؛ ت) پس زئن /paszaen/ ؛ اشر) ←*؛

پس–بش/pas-baš/ (ف.امر) : ۱. دعوت به رفتن . ۲. امر به کنار رفتن .

ن) ←* ؛ع) پس بشو /pas bašo/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پس بوشو /pas-bušu/ ؛

پس بکت/pas-baket/ (ص.مف) : پس افتاده – کنایه از: تولّد نوزادی که پدر و مادر خواهانش نباشند – کودک ناخواسته .

اغر) ←* ؛ ب) پس دکت / pas-dakət/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پس بکت /pas-bakat/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پس دکت /pas-dakat/ ؛

پس بل/pesbel/ (ا.مر) : پرنده ای کوچک تر از زیک بارنگ طوسی . **نک** : زیک . نک : بموند سته

اغر) ۱. پس پلیک /pəs-pəlik/ ، ۲. پس پسی کور / pəspəsikur/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پس بلیک /pəs-bəlik/ ؛ ق) پس –پلیک /pes-pəlik/ ؛ با) پس –بلیک /pes-belik/ ؛ آ) ←(س) ؛



پس بل

پس–بلیک/pəs-bəlik/ (ص) : بسیار کوچک – ریز .

اغر) ۱.←* ، ۲. پس پلیک /pəs-pəlik/ ؛ آ) ←* ؛

پس بمانسته/pas-bəmānəstə/ (ص.مف) : ۱. پس مانده . ۲. جامانده . ۳. وامانده .

اغر) ← ؛ ب) ۱.← ، ۲. پس بموندسته /pas-bamondəstə/ ؛ س) پس بموندسته /pas bamondəstə/ ؛ ق) ←* ؛ با) پس بمونّسه /pas-bamunnəsə/ ؛ آ) پس بمونّس /pas-bamunnəs/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پس بمنس /pas bamones/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←* ؛ اشر) پس بمونده /pas-bamundə/ ؛ آک) پس بمانسته /pas-bemāneste/ ؛

پس بمونّس/pas-bamunnəs/ (ص.مف) : ۱. پس مانده . ۲. جامانده . ۳. وامانده . **نک** : پس بمانسته .

اغر) پس بمانسته /pas-bəmānəstə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پس بمندسته /pas-bamondəstə/ ؛ س) پس بموندست /pas-bamondəst/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) پس بمانست /pas-bemānest/ ؛

پس بندبن/pase-bande-bən/ (ا.مک) : از مراتع نشتای عبّاس آباد .

پس بنی/pəs-beni/ (ا.مر) : بینی کوچک – بینی ظریف .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پس ونی /pas vəni/ ؛

پس بنیشتن/pas-baništən/ (مص.مر) : پس نشستن– عقب نشینی کردن .

اغر) پس هنیشتن /pas-həništən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پس هنیشتن /pas-həništan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پس بنیشتن /pas-baništan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ آک) پس بنیشتن /pas-beništan/؛

پس به پس/pas-bə-pas/ (ق.تر) : پشت سر هم – پشت به پشت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پشت به پشت /pəšt-bə-pəšt/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ اشر) ←(س) ؛

پس بیاردن/pas-biyārdən/ (مص.مر) : ۱. پس آوردن . ۲. بازگرداندن چیزی به جای خود . **نک** : پس بیاردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پس بیاردن /pas biyārdan/ ؛ع) پس بیردن /pas-beyərdən/ ؛ قص) پس بیاردن /pas-biyārdan/ ؛ ت)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

← ٭ ؛ اشر) پس آوردن /pas āvordan/ ؛ آک) پس بیـاردن /pas-biyārdan/ ؛

پس بیتن/pas-bayitən/ (مص.مـر) : ۱. انباشـتن . ۲. پـس گرفتن – قبول کالای پس آورده .

اغر) ← ٭ ؛ ب) پس بـهیتن /pas-bahitən/ ؛ س) پــس بییتــن /pas-baiytən/ ؛ با) ← ٭ ؛ ن) ← ٭ ؛ ع) پس بیتــن /pas baytan/ ؛ ت) ← ٭ ؛ آک) پس گیفتن /pas-giftan/ ؛

پس پئری/pas-peəri/ (ص.نس) : نوزادی که پس از فوت پدرش به دنیا آید .

ت) ← ٭ ؛

پس پر/pəs-pər/ (ا.مک) : رودخانه‌ای در نزدیکی گاوانکـلا در بابل که به آن پس پل هم گویند .

پـس – پـرا/pasperā/ (ق.ز) : سـه روز دیـگر– چـهار روز دیگر.(با تفاوت معنایی در نقاط مختلف مازندران) .

اغر) ۱.← ٭ ، ۲. پیرو /piru/ ؛ ب) پـیرو /piru/ ؛ س) ← ٭ ؛ با) ← ٭ ؛ آ) ← ٭ ؛ ن) ← ٭ ؛ ع) پسین پهرا /pasin pehrā/ ؛ قص) پیش پیرو /piš-piru/ ؛ ت) پس پـیرا /paspəyrā/ ؛ اشر) پس پره روز /paspare ruz/ ؛

پس پرده/pas-pardə/ (ا.مک) : از مراتع لنگای شهرعبّاس آباد.

پس -پرشو/pas-paršo/ (ق.ز) : چهار شـب پیـش – سـه شب پیش (با اختلاف معنی و زمانی در نقـاط مختلـف مازندران.)

اغر) ← ٭ ؛ ب) ۱.← ٭ ، ۲. پسین پریشـو /pasin-parišo/ ؛ س) ← ٭ ؛ ق) ← ٭ ؛ با) ← ٭ ؛ آ) ← ٭ ؛ ن) پس پریشـو /pas-parišo/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ← ٭ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشـر) پس تریـن فرداشـو /pastarinfardāšu/ ؛ آک) پـس پرشـیو /pas-parišo/ ؛

پس -پروک/pəs-pəruk/ (ص.مر) : ۱. لاغر . ۲. کزکرده – جمع شده – در خود فرو رفته .

اغر) ← ٭ ؛ ب) ۱.← ٭ ، ۲. پروک بزه /pəruk-bazə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پـروک /peruk/ ؛ با) پـروک هچـی /pəruk-həči/ ؛ آ) ← ٭ ؛ ن) پروک /pəruk/ ؛ ع) پروک /paruk/ ؛

پس پروک بچیئن/pəs-pəruk-bačiən/ (مص.مر) : کزکردن – در خود فرو رفتن . **نک** : پس پروک .

اغر) ← ٭ ؛ ب) ← ٭ ؛ س) پس پروک بچیین /pəs-pəruk-bačiyən/ ؛ ق) پروک هچین /peruk-hečiyən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پـروک چیئـن /pəruk-čian/ ؛ ع) پـروک هاچین /paruk hāčəyan/ ؛

پـس پـری/pas-pəyari/ (ا.مـر/ص.مـر) : ۱. دیـر . ۲. دیـر کاشت – زراعتی که دیرتر از موقـع کاشـت شـود . ۳. مجازاً فرزندی که پس از مرگ پدر به دنیا آید . نـک : ارزا .

ع) ← ٭ ؛ ت) ← ٭ ؛

پس -پریشو/pas-parišo/ (ق.ز) : سه شب پیش .

اغر) ← ٭ ؛ ب) ← ٭ ؛ س) ← ٭ ؛ با) ← ٭ ؛ آ) پیش پرشو /piš-parəšo/ ؛ ن) ← ٭ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پس پرشو /pas-parešu/ ؛ ت) ← ٭ ؛ اشر) ←(قص) ؛ آک) ← ٭ ؛

پس پس/pas-pas/ (ق.حا) : عقب عقب .

اغر) ← ٭ ؛ ب) ← ٭ ؛ س) ← ٭ ؛ ق) ← ٭ ؛ بـا) ← ٭ ؛ آ) ← ٭ ؛ ن) پس –پسی /pas-pasi/ ؛ ع) ← ٭ ؛ ت) پساپسی /pasā pasi/ ؛ آک) ← ٭ ؛

پس –پس/pəs-pəš/ (ا.مر) : قمیش سرنا – پستانک سـرنا که آوای سرنا از آنست . نک : پس پسی – فس فسـی – فسی – پسی .؛

پس -پسایی/pas-pasāi/ (ا.مص) : عقب عقب رفتن .

اغر) ۱.← ٭ ، ۲. په کینی /pe-kini/ ؛ ب) ۱.← ٭ ، ۲. پیـی پیی /pəi-pəi/ ؛ س) پیی پیـی /pəi pəi/ ؛ با) پس پسـی /pas-pasi/ ؛ ن) ← ٭ ؛ ع) ←(با) ؛ ت) پسا پسـی /pasā pasi/ ؛ اشر) پـس رفتـن /pas-raftan/ ؛ آک) پسا پسـا /pasā-pasā/ ؛

پس پسی/pes-pesi/ (ا.مر) : ۱. قمیش سرنا که آوای اصلی سرنا از آن است . ۲. بخشی از ساقه‌ی جو که با ایجـاد شکاف های جنبی در اطراف گره و دمیدن در آن ایجاد صدا کند .

اغر) ← ٭ ؛ ب) ← ٭ ؛ س) ۱.← ٭ ، ۲. پسـیک /pəsik/ ؛ ق) ← ٭ ؛ بـا) ← ٭ ؛ آ) ← ٭ ؛ ن) ← ٭ ؛ ع) ← ٭ ؛ قـص) پیس پیسی /pis pisi/ ؛ ت) ← ٭ ؛

پس-پسی/pəs-pəsi/ (ا.مر) : گونه‌ای گنجشک دم دراز و کوچک که از انگلهای درختان تغذیه کند.

اغر) پس-پسی کور /pəs-pəsi-kur/ ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* کورپس پسی /kur-pəs-pəsi/ ؛ *ع)* فس فسی /fesfesay/ ؛

پس-پسی-بردن/pas-pasi-bordən/ (مص.مر) : به عقب رفتن - به پشت گام گذاشتن . نک : پس پسی بشینن

پس-پسی - بشین//pas-pasi-bašeyən (مص.مر) : عقب عقب رفتن - به پشت گام برداشتن . **نک** : پس پسی بُردن .

اغر) پکینی بردن /pekini bordən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *با)* پس پسی بوردن /pəs-pəsi-burdən/ ؛ *آ)* پکینگی بوردن /pekingiburdan/ ؛ *ن)* ←*(آ)* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* پساپسی شیین /pasāpasišiyan/ ؛

پس پسی کور/pəspəsi kur/ (ا.مر) : پرنده‌ای کوچک - چرخ ریسک .

اغر) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *ع)* پیت مغز /pitəmaqz/ ؛

پس-پشته/pas-poštə/ (ا.مک) : روستایی در منطقه ی گلیجان قشلاقی تنکابن .

پس پشتی/pas-poštay/ (ا.مک) : از روستاهای شهرستان تنکابن .

پس-پلاخ//pəs-pəlāx (ص.مر) : بسیار کوچک .

اغر) پس-پلیک /pəs-pəlik/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱. پس پلخ /pəs-peləx/ ، ۲.←*(اغر)* ؛ *ق)* ←*(اغر)* ؛ *با)* ۱. پس بلیخ /pəs-bəlix/ ، ۲. پس بلیک /pəs-bəlik/ ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. پس پلیخ /pəspelix/ ؛ *ن)* پوس پلخ /pus pəlex/ ؛ *ع)* پس پلیک /pelik pes/ ؛ *قص)* پس قلی /pes-qeli/ ؛

پس-پلوک/pəs-pəluk/ (ص.مر) : بسیار کوچک و ریز .

اغر) ←* ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲. پس پلیک /pəs-pəlik/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* پس بلیک /pəs-bəlik/ ؛ *آ)* پیس پلخ /pispəlax/ ؛ *ن)* پس پلخ /pəs pəlex/ ؛ *ع)* پس پلیک /pes pelik/ ؛ *قص)* پس قلی /pes-qeli/ ؛

پس پلیک/pəs-pəlik/ (ص.مر) : ۱. کوچولو-کوچک . ۲. بسیار کوتاه . ۳. بسیار سبک . ۴.پرنده ای کوچک از خانواده ی چرخ ریسک.

اغر) ←* ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ ق) پس پلیک /pes-pelik/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* پس قلی /pes-qeli/ ؛

پس-پهرا/pas-pəhrā/ (ق.ز) : ۱. سه روز دیگر . ۲. چهار روز دیگر (در گویش عبّاس آباد و تنکابن). **نک** : پس پیرا .

اغر) پس پرا /pas-perā/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پس ترین فردا /pas-tarin-fardā/ ؛

پس-پی//pas-pay (ا.مر) : پاشنه ی پا . قسمت عقب پا

با) پس پی /pasə-pəy/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* پوزی /puzi/ ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛

پس-پیچه/pas-pičə/ (ا.مر) : علف زاری که قبلاً گوسفند چریده باشد و پس از رویش دوباره، مجدّداً مورد چرا قرار گیرد .

ب) پس په چر /pas-pe-čar/ ؛ *س)* ←*(ب)* ؛ ق) پچر /pečar/ ؛ *با)* ←*(ق)* ؛ ن) پی -چر /pey-čar/ ؛ *ع)* ←*(ق)* ؛ *ت)* ←* ؛

پس-پیرا/pas-pirā/ (ق.ز) : سه روز دیگر - چهار روز دیگر (که در مناطق مختلف مازندران معانی متفاوت دهد) . **نک** : پس پهرا .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پس پهرا /pas pehrā/ ؛ *ع)* ←*(ن)* ؛ *قص)* ←*(ن)* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پس ترین فردا /pas-tarin-fardā/ ؛

پس -پیرو/pas-piru/ (ق.ز) : چهار روز دیگر .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ۱.←* ، ۲. پسین -پیرو /pasin-piru/ ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پسین -پهرا /pasin-pehrā/ ؛ *ع)* ←*(ن)* ؛ *قص)* پیش پیرو /piš-piru/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پس ترین پس ترین فردا /pastarin-pastarin-fardā/ ؛

پس-پیری/pas-peyari/ (ص.نس) : فرزندی که پس از مرگ پدر زاده شود . گور زاد.

ب) پس پییری /pas-piyəri/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پس

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پری /pas pari/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پست/pest/ (ص) : آرد بریان شده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛

پستا/pastā/ (ص) : اندوخته – پس انداز – ذخیره . نک : پس دستی – پنکه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پس انگتی /pas-engeti/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) پس انگته /pasengetə/ ؛

پستا –کاردن/pastā-kārdən/ (مص.مر) : اندوختن – پس انداز کردن .

اغر) ←* ؛ ب) پستا –هکاردن /pastā-həkārdən/ ؛ ع) پس انگتی /pasengeti/ ؛

پستان/pəstān/ (ا) : ۱. لیفه‌ی شلوار که در آن چیزی گذارند . ۲. بخش جلویی پیراهن یا شلوار یا شال کمر . **نک** : پسن ،پسون

اغر) ←* ؛ ب) ۱. پسن /peson/ ، ۲. پستون /pəstun/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) شلوار –پسّون /šalvār-pesson/ ؛ با) پسّون /pəssun/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پسّن /pəssən/ ؛ ع) پیزون /pizon/ ؛ ت) ←* ؛

پستانک/pəstānək/ (ا.مر) : بخشی از تفنگ سرپر که چاشنی را روی آن قرار دهند . **نک** : وستانک .

اغر) ←* ؛ ب) ۱. پستنک /pəstonək/ ، ۲. پستونک /pəstunek/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پسّونک /pessunək/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پسانک /pəstānak/ ؛ ع) پسّنک /possonak/ ؛ قص) پسّونک /pessunak/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پستنک /pəstənak/ ؛

پستانی/postānəy/ (ا.مر) : پستانک لاستیکی . **نک** : پوستکی .

ب) پوستکی /pustəki/ ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲. پوسّکی /pussəki/ ؛ آ) پوسّکی /pussəki/ ؛ ن) پستونک /pəstunak/ ؛ ع) پستنک /possonak/ ؛ قص) پوسّک /pussak/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پستنک /pəstənak/ ؛ آک) ۱. چوچای /čučāy/ ، ۲. چوچو /čučū/ ؛

پس-تر/tər-pas/ (ص/ق) : ۱. دنبال تر – عقب تر . ۲. لاغرتر . ۳. خسیس تر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پش –سر–تر /peš-sar-ter/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پس تر /pastar/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←(ن) ؛ آک) ←(ن) ؛

پس-تش-مال/pas-taš-māl/ (ا.مر) : آتشی که درشب افروزند تا گلّه در دیدرس قرار داشته و از جانوران محافظت شود . آتش پشت گلّه ی دام در شب ها .

اغر) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) په تشتی /petašti/ ؛

پستک/pastək/ (ا) : کت و چوخای بی آستین . نک : چخا

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پسّک /passak/ ؛ ع) ←* ؛ آک) شولا /šovlā/ ؛

پس –تکی/pas-taki/ (ا.مر) : پس گردنی . **نک** : پتکی .

اغر) ۱.←* ، ۲. په گسی /pe-gesi/ ؛ ب) ۱. په گسی /pegesi/ ، ۲. پتکی /petaki/ ؛ س) پتکی /petaki/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پس کفایی /paskafāei/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. پس گردنی / pas gerdeni/ ؛ ت) پس گردنی /pasgardeni/ ؛

پستکی/pestaki/ (ا) : نیم تنه‌ی بی آستین نمدین و زمخت که چریک ها و جنگجویان پیاده ی مازندرانی در جنگها به تن می کردند .

پستنه/pəstonə/ (ا) : سنجد . **نک** : پسنیک .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) پسّونه /pəssunə/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پسّنک /pəssənak/ ؛ ع) پسنیک /pəsənik/ ؛ قص) پسّونک /pessunak/ ؛

پستنه –دار/pəstonə-dār/ (ا.مر) : درخت سنجد . **نک** : پسنیک دار .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) پسّونه –دار /pəssunə-dār/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پسّنک دار /pəssənak dār/ ؛ ع) پسنیک دار / pəsənik dār/ ؛ قص) پسّونک دار /pessunek-dār/ ؛

پستون/pəstun/ (ا) : ۱. پستان . ۲. لیفه ی شلوار . **نک** : پستان.

ب) پسن /peson/ ؛ س) ←* ؛ با) ۱. پسّون /pəssun/ ، ۲. پسّوم /pəssum/ ؛ آ) پسّون /pəssun/ ؛ ن) پسّن /pəssen/ ؛ ع) پسّن /posson/ ؛ ت) ←* ؛ آک) چوچه /čuččə/ ؛

پ) پستان /pəstān/ ؛

پس ته - پیش ته/pas-tə-piš-tə/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. بالا و پایین . ۲. عقب جلو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ع) پس و پیش /paso piš/ ؛ قص) ←(ع) ؛ اشر) پس پیش /pasəpiš/ ؛

پسته خل/peste xel/ (ا.مر) : خاکستر گرم .

اغر) پتخال /patxāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پت خل /pat-xel/ ؛ با) ۱.←(س) ، ۲. پته فل /patə-fəl/ ؛ آ) پته فل /patə-fəl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ اشر) پته خوئل /patə xoəl/ ؛

پس-چال/pas-čal/ (ا.مر) : دستگاه بافندگی . نک : کرچال

اغر) کارچاله /kārčālə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ن) پاچال /pāčal/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛

پس-چر/pas-čar/ (ا.مر) : ۱. مرحله‌ی دوّم چرا . ۲. چراگاهی که پس از چریدن گاو، گوسفند آن را به چرا برند .

اغر) ۱.←* ، ۲. په-چر /pe-čar/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) په چر /pe čar/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی چر /pəyčar/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پس چرا /pas čərā/ ؛

پس-چرا/pas-čerā/ (ا.مر) : مرحله‌ی پایانی چرای دام ها در اواخر فصل تابستان و آخرین توقّفگاه دام داران . **نک** : پس سره .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی چرا /pəyčarā/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پس-چنگ/pas-čang/ (ا.مر) : ناخن پشت پای پرندگان که برای دفاع یا حمله به کار رود . **نک** : پسه چنک .

اغر) ۱.←* ، ۲. په-چنگ /pe-čang/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. په چنگولی /pe čanguli/ ؛ س) په چنگی /pe-čangi/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پس-چو/pes-ču/ (ص.مف/ا.مر) : ۱. تحقیر شده -دماغ سوخته . ۲. چوب به درد نخور . ۳. گونه ای بازی .

ب) ۱.←* ، ۲. پس-چو /pəse-ču/ ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پس-خار/pəs-xār/ (ص.فا) : ۱. آدم بد بو و متعفّن . ۲. کسی که ازپس مانده‌ی غذای دیگران تناول کند . کنایه از : آدم زبون و مزدور .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس خور /pasxor/ ؛

پس -خارد/pas-xārd/ (ص.مف) : پس مانده ی خوراک یا نوشیدنی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پخرد /pə-xerd/ ؛ ق) پخار /pexār/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) پس بخارد /pas-baxārd/ ؛ ع) پس بمنس /pas bamonəs/ ؛ ت) پس بمانسه /pasbomānesə/ ؛ اشر) ←* ؛

پس -خان/pas-xān/ (ص.مف) : **نک** : پیوری .

اغر) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پس خن /pasxon/ ؛ اشر) ←* ؛

پس - خانی/pas-xāni/ (ا.مص) : دوباره خوانی - هم سرایی با خواننده ی اصلی در ترجیع بند ها . نک : پیوری پیور کر.

اغر) ←* ؛ ب) پس -خنی /pas-xoni/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی ری /pəyri/ ؛ ع) پس خنی /pasxoni/ ؛ اشر) ←* ؛

پس-خر/pas-xor/ (ص.فا) : آن که خوراک بازمانده ی دیگری را می خورد . نک : پس خاره

اغر) ۱.←* ، ۲. پس -خار /pas-xār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) چس-خار /čəs-xār/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پش خار /pəšxār/ ؛ ع) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پس -خل/pas-xal/ (ا.مر) : برگشت - بازگشت .

اغر) پس-گرد /pas-gərd/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پس دگرس /pas dagərəs/ ؛ ع) ←(ن) ؛

پسخلی/pəsxəli/ (ص.نس) : کوچک ترین . کمترین

اغر) پسقلی /pəsqəli/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ اشر) ←* ؛ آگ) پیسخله /pisxalə/ ؛

پس-خنی/pas-xoni/ (ا.مص) : تکرار ترجیع بند و اشعار

*←) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

مراثی به وسیله‌ی سینه زنان که پس از قرائت هر بند آن از طرف مرثیه خوان صورت گیرد . **نک** : پس خانی .پیوری.

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پس خوانی /pas xuni/ ؛ ن) ۱. پی خونی /pəyxoni/ ، ۲. پی ری /pəyri/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. وایر /vāyer/ ؛ اشر) ←* ؛

پسخو/pasxu/ (ا) : ۱. کمین گاه . ۲. جای تنگ و تاریک . **نک** : بزخو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) بزقو /bozqo/ ؛

پسخوت/pəsxut/ (ا) : تفاله ی چای .

اغر) پخول /paxul/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ بـا) ←* ؛ ن) پی سوس /pəysus/ ؛ ع) پاپور /pāpur/ ؛ ت) پیور /papur/ ؛ اشر) پوخه /puxə/ ؛

پسخون/pasxun/ (ا) : ۱. پاسخ . ۲. تکرار کننده ی ترجیع بند اشعار مراثی .

با) ←* ؛ پ) پسخو /pasaxu/ ؛

پسخون/pasxun/ (ا.مص) : کنفت نمودن. کسی را از رونق و اعتبار انداختن .

ب) پسخون /pəsxun/ ؛

پس –در/pas-dar/ (ا.مر) : دری که در بخش پشتی ساختمان قرار داشته باشد.

اغر) ۱.←* ، ۲. په –در /pe-dar/ ؛ ب) ←* ؛ س) پن در /pen-dar/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(با) ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پی در /pəy dar/ ؛ ع) پشت دری /peštdari/ ؛ قص) پشت – در /pəštə-dar/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پشت دری /poštədari/ ؛

پس–درد/pas-dard/ (ا.مر) : دردی خفیف که پس از درد شدیدی چون درد زایمان پدید آید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) په –درد /pe-dard/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پی درد /pəydard/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پس –دشتی/pase-dašti/ (ص.مف) : اندوخته – پس انداز . **نک** : پستا .

اغر) ۱.←* ، ۲. پستا /pastā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پنگه /pengə/ ؛ ن) پی انگت /pəyangət/ ؛ ع) پس انگتی /pasengeti/ ؛ ت) پس انگته /pasengetə/ ؛

پس –دکتن/pas-dakətən/ (مص.مر) : ۱. به پشت افتادن و سقوط ناگهانی از شنیدن خبری هولناک . ۲. لاغر شدن . ۳. از زندگی عقب افتادن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پس دکتن /pas dakətan/ ؛ ع) پس هاکتن /pas hākətan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛

پس – دکته/pas-daketə/ (ص.مف) : ۱. پس مانده – جامانده و وامانده . ۲. لاغر شده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس کت /pas kat/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) پس دکتای /pas-dakatāy/ ؛

پس–دگرسّن/pas-dagərəssən/ (مص.مر) : برگشتن . **نک** : پس و گرسن .

اغر) پس–دگردیین /pas-dagərdiyən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. په دگرسّن /pedagarəssen/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی دگرسّن /pəy dagərəssan/ ؛ ع) پس گرد /pas gard/ ؛ قص) پس دگردسّن /pas-dagərdəssan/ ؛ ت) پس و گرسن /pasvageresen/ ؛

پس دم/pas-dam/ (ا.مص) : ۱. عقب نشینی یا بالا آمدن آب . ۲. برگشت آب بر اثر موانع و یا خارو و خاشاکی که در پشت بند یا سدّ چوبی جمع شده باشد . ۳. مد . **نک** : پسّم .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پسّم /passam/ ؛ س) ←* ؛ ق) پس نشینی /pas-nešini/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پسه /pasə/ ؛ ع) پسّه /passə/ ؛ قص) پس –بخردن /pas-baxərdan/ ؛ اشر) ←* ؛

پس دنگوئن/pas-dənguən/ (مص.مر) : ۱. کنایه از : بچه زادن . ۲. عقب انداختن . ۳. مانع ترقّی شدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پس دنگئن /pas-dengoən/ ؛ ب) ۱. پس دیگوئن /pas-diguən/ ، ۲. پس دینگوئن /pas-dinguən/ ؛ س) پس دینگوئن /pas-dinguən/ ؛ ق) پس دینگوئن /pasdinguen/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پس دنگتن /pas dangətan/ ؛ ع) پس انگتن /pas engətan/ ؛ قص) پس –

دکتن /pas-dakətan/ ؛ ت) پس انگتن /pasengeten/ ؛

پس دوجی/pas-duji/ (ا.مص) : ۱. پس دوزی . ۲. دوختن دوباره ، خاصّه در کفّاشی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) پس-دوزی /pas-duzi/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(قص) ؛ آک) ←* ؛

پس دونه/pas-dunə/ (ا) : سنجد .

ب) پسدنه /pəsdone/ ؛ س) پسدونه /pesdunə/ ؛ ق) پسّونه /pessunə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پسّونه /pəssunə/ ؛ ن) پسّنگ /pəssənak/ ؛ ع) پسنیک /pəsənik/ ؛ قص) پوسنک /pusənak/ ؛

پسرآمو/pəser āmu/ (ا.مر) : پسرعمو .

اغر) ۱.←* ، ۲. آمی پسر /āmi-pəsər/ ؛ ب) آمی پسر /āmi-pəsər/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. امو پسر /amu-pəsər/ ؛ ق) آمی پسر /āmipeser/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) آموپسر /āmu-pesar/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پسرآمی /pəsarāmi/ ؛ آک) پسرآمو /pasar-āmo/ ؛

پسرزا/pəsər-zā/ (ا.مر) : نوه ی پسری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پسرزا /pəsarzā/ ؛

پسر-زن/pəsər-zan/ (ا.مر) : عروس فرزند - زن پسر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پسر-زن /pesar-zan/ ؛ ع) پسرزن /pesar zen/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) زن پسر /zan pəsar/ ؛ آک) پسر-زن /pasar-zan/ ؛

پسرمار/pəsər-mār/ (ا.مر) : زنی که فرزند پسرزاییده باشد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پسردار /pesardār/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پسردار /pəsar dār/ ؛

پس روکا/pas-rokā/ (ا.مک) : از مراتع لنگادرحوزه ی شهر عباس آباد .

پسر-هدا/pəsər-hədā/ (ص.مف) : آن که پسرش مرده باشد - پسر باخته - فرزند مرده .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پسرهادا /pəsar hādā/ ؛ ت) پسر بمرد /pesar bamerd/ ؛

پس-زا-پیش-زا/pas-zā-piš-zā/ (ص.مر) : دو فرزندی که پشت سر یک دیگر زاده شوند .

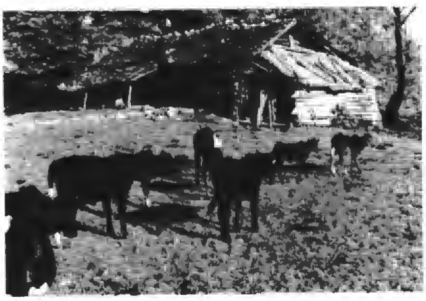
اغر) ۱.←* ، ۲. پیرزا /pir-zā/ ؛ ب) په زا /pe-zā/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ب) ؛ ق) په زا پیش زا /pezā pišzā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش زا - پی زا /pəšzā pəyzā/ ؛ قص) ←(ب) ؛ ت) ←* ؛ اشر) پس زا پش زا /pasəzā pišə zā/ ؛ آک) ←* ؛

پس زئن/pas-zaən/ (مص.مر) : رد کردن - روی گرداندن .امتناع کردن

اغر) پس بزئن /pas-bazoən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پس بزوئن /pas-bazuən/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پس بزوئن /pasbazuen/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پس بزوئن /pas-bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پس بزان /pas bəzān/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پس زئن /pas-zaən/ ؛ آک) ←* ؛

پس-سرا/pas-serā/ (ا.مر) : آخرین منزل گاه گالشان در فصول گرم - بالاترین منزل‌گاه .

اغر) پس سره /pas-səre/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پس چرا /pas-čerā/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پس سرا /pas serā/ ؛ ع) پس سر /pas sərə/ ؛ ت) ←* ؛



پس-سرا

پس - سوا/pas-səvā/ (ق.ز) : پس فردا . نک : پهرا- پرا .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرا /perā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ۱. پرا /perā/

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

، ۲. پس فردا /pasfərdā/ ؛ با) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ آ) پرا /pərā/ ؛ ن) پهرا /pehrā/ ؛ ع) پس فردا /pas fardā/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پیرا /pəyrā/ ؛ اشر) ← * ؛ پ) پس فردا /pasferdā/ ؛

پس شرک/pas-šarak/ (ا.مر) : بالای پاشنه‌ی پا تا زانو .

ن) پی شاهرک /pəy šāhrag/ ؛ ع) ← * ؛

پس-شین/pas-šeyan/ (مص.مر) : به پشت رفتن – پس رفتن – گام نهادن به پشت سر .

اغر) ۱.← * ، ۲. پس بردن /pas-bordən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پس شین /pas-šeyən/ ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ آ) پس شین /pas-šian/ ؛ ن) ← * ؛ قص) ← * ؛ اشر) پس شون /pas-šovan/ ؛

پسغام/pasqām/ (ا) : جواب – پاسخ پیغام – پیام بعد از پیغام . نک : پسغم .

اغر) ۱.← * ، ۲. پسغوم /pasqom/ ؛ ب) ۱. پسغوم /pasqom/ ، ۲. پسغوم /pasqum/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ← * ؛ ن) پسغم /pasqəm/ ؛ ع) ۱.← * ، ۲. پس غم /pas-qom/ ؛ ت) ← * ؛ آک) ← * ؛

پس – غل/pas-qel/ (ا.مص) : دبّه در آوردن – پشیمان شدن .

ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛

پسغل/pəsqəl/ (ص) : کوچکترین – فسقلی . نک : پس لغ .

اغر) ۱.← * ، ۲. پسقلی /pəsqəli/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ آ) پسخلی /pəsxəli/ ؛ ن) پسغل /pəsqəl/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ اشر) پسخلیک /pəsxəlik/ ؛

پس غمچه/pas-qomčə/ (ا.مر) : پوشاکی که خانواده ی عروس پس از شیرینی خوران به خانواده‌ی داماد هدیه کنند .

ب) ← * ؛ با) ← * ؛ ن) خلعتی /xalati/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) ← * ؛

پسغو/pasqu/ (ا/ا.مص) : کمین – به کمین نشستن .

اغر) ۱.← * ، ۲. پسخو /pəsxu/ ؛ ب) ← * ؛ ق) په نرگه /penargə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پسخو /pasxo/ ؛ ع) بزقو /bozqo/ ؛

پسغوم پیغوم/pasqum-pəyqum/ (ا.مص) : پیام فرستادن مستمر و پیاپی .

اغر) پقام -پسغام /peqām-pasqām/ ؛ ب) پغوم – پسغوم /pequm-pasqum/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پیغم پسغم /pəyqəm pasqəm/ ؛ ع) پیغم پسغم /peyqom pasqom/ ؛ قص) پیغوم پسغوم /pəiqum-pasqum/ ؛ ت) ←(ن) ؛ آک) ← * ؛

پس- فردا-شو/pas-fərdā-šo/ (ق.ز) : دو شب آینده .

اغر) ← * ؛ ب) ۱.← * ، ۲. پراشو /perāšo/ ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پس فردا شو /pasfardāšo/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ← * ؛ آک) پس فردا شو /pas-fardā-šov/ ؛

پسک/posek/ (ا) : گوساله‌ی خردسال – با زبان تحبیب و نوازش سخن گفتن .

ب) ← * ؛ س) پوسک /pusek/ ؛ ق) ← * ؛

پسک/pask/ (ا) : ۱. خاکستر . ۲. کرک . ۳. دودی که به هنگام روشن کردن بخاری از آن بر خیزد .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛

پسک/pask/ (ا) : ضایعات چوب که هنگام برش به صورت تخته های بی شکل در آید .

ب) ← * ؛ ق) پشت لا / pəštəlā/ ؛ با) پشت هلا /pəšt-helā/ ؛ ن) ←(ق) ؛

پسک/passak/ (ا) : نیم تنه ی بی آستین نمدی . نک : پستک .

ب) پستک /pastək/ ؛ ق) پسّک /passək/ ؛ با) پسّک /possək/ ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛

پس کاب/paskāb/ (ا.مر) : پشت پاشنه .

اغر) په کاب /pe kāb/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ۱.← * ، ۲.←(اغر) ؛ آ) ← * ؛ ن) پی قاب /pəy qāb/ ؛ ع) پس قاپ /pas qāp/ ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛

پس کافل/pas-kāfel/ (ا.مر) : پشت کفل اسب .

اغر) پس کپّل /pas kappəl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) په کپل /pekappəl/ ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ ن) کفل /kafal/ ؛ ع) پس کفل /pas kafal/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ن) ؛



پسک

پس کاکل/paskākol/ (ا.مر) : موی پس سر .

اغر) پس کاکّل /pas-kākkəl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پس کش/pas-kaš/ (ا.مص) : استنشاق عمیق هوا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پی کش /pəykaš/ ؛ ع) ←* ؛ ت) پس و کش /pasvakeš/ ؛

پس کش هاکردن/pas-kaš-hākordan/ (مص.مر) : ۱. فروکش کردن – ۲. بازدمی که پس از تنفّس عمیق بیرون آید .فروکش کردن با حرکت دم . نک : پس کش هکاردن .

اغر) پس کش هکاردن /pas-kaš-həkārdən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پس کش هکردن /pas-kaš-həkorden/ ؛ س) پس کش هاکردن /pas-kaš-hākerdən/ ؛ ق) پس کش هکردن /pas-kaš-hakərdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پی کش هاکردن /pəy kaš hākərdan/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←(ق) ؛

پس کفا/pas kafā/ (ا.مر) : پشت گردن . نک : پس گس – په گوار– په کفا .

اغر) ۱.←* ، ۲. پتک /petak/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. پکفا /pe-kəfā/ ؛ ق) پکفا /pekəfā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس–کفا /pas-kefā/ ؛ قص) پس گردن /pas-gerdan/ ؛ ت) پس قفا /pasqafā/ ؛

پس کفا دوستن/pas-kafā-davəssan/ (مص.مر) : بستن روسری از پشت .

اغر) پکلی دوستن /pekali-davəstən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) په کفادوسّن /pekafā-davəssən/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پس-کفایی/pas-kafāiy/ (ا.مر) : پس گردنی .

اغر) ۱. په گسی /pe-gesi/ ، ۲. پتکی /petaki/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پکتی /pakati/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پسکل/pəskəl/ (ص) : ۱. کوچک – ریز . ۲. قد کوتاه . نک : پسکه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پسکه /pəskə/ ؛ ب) پسک /pəsk/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پسینگ /pasing/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. پسغل /pəsqəl/ ، ۲. پسغلی /pəsqəli/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. فسقل /fesqel/ ؛

پس-کل/pas-kel/ (ا.مر) : اوّلین بنُه گاه رمه پس از کوچ.

اغر) پس سره /pas-sərə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) په منزل /pe menzel/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پی کل /pəykal/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پس-کل/pas-kal/ (ا.مص) : پشیمان شدن و باز گشتن از راهی که طی شد – پس گرد – عقب گرد . نک : پس کل .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

اغر) په گرد /pe-gard/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. په گرد /pe-gerd/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. په کِل /pekel/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پی کل /pəykel/ ؛ع) پس کل /pas-kel/ ؛ قص) پسی-کل هاکردن /pas-kal hākerdan/ ؛ ت) پس وگرد /pasvagerd/ ؛ اشر) پس گرد /pasgard/ ؛

پس-کل/pas-kel/ (ا.مر) : جای پا - نشان پا که از رفتن کسی یا حیوانی بر زمین بماند .

اغر) ۱.←** ، ۲. پس رج /pas-raj/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ ق) په - کل /pe-kel/ ؛ با) په رج /peh-raj/ ؛ آ) پس - کل /pas-kal/ ؛ ن) پی کل /pey kel/ ؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ آک) پس کیل /pas-kil/ ؛

پس-کل/pas-kol/ (ا.مر) : پشت گردن . نک : پتک .

اغر) ۱. پتک /petak/ ، ۲. په گس /pe-ges/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ ق) پکت /pegəs/ ؛ با) ←** ؛ آ) په گس /paskafā/ ؛ ن) پس کفا /paskafā/ ؛ع) ←** ؛ قص) پس گردن /pas-gərdan/ ؛ ت) پس قفا /pasqafā/ ؛

پس کلایه/paskalāyə/ (ا.مک) : روستایی از بخش دهستان خرّم آباد تنکابن .

پس کلّی/pas-kalli/ (ا.مر) : پس گردنی .

اغر) ۱. پتکی /petaki/ ، ۲. په گسی /pe-gesi/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پتکی /petaki/ ؛ با) په - کتی /peh-kati/ ؛ آ) په - کتی /pe-kati/ ؛ ن) پس کفایی /pas kafāi/ ؛ع) پس گردنی /pas gerdeni/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←** ؛

پس کوت/peskut/ (ا.مر) : ۱. خلط بینی . ۲. تفاله ی چای .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) پاس کوت /pāskut/ ؛ ع) پاپور /pāpur/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پخه /poxə/ ؛

پسکه/pəskə/ (ص) : ۱. کوچک - ریز . ۲. قد کوتاه .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. تسکه /taskə/ ؛ با) ←** ؛ آ) پسکل / /pəskəl/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پسکی/pasəki/ (ص) : وارونه .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) پسکلی /paskali/ ؛ آک) ←** ؛

پس-گردن/pas-gardən/ (ا.مر) : چوب های سقف اوّل خانه . نک : بگوآ .

با) پلور /pal-vər/ ؛ ن) پلور /palvar/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پس گردن /pas-gərdan/ ؛

پس گردن چالی/pase-gardən-čālay/ (ا.مر) : گودی پشت گردن .

اغر) پتک چال /petak -čāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پکت چال /pekatečāl/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پس کفا چال /paskafā čāl/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ۱.←** ، ۲. پس گردنه چالی /pas-gardanə-čālay/ ؛

پس گردنی/pas gardani/ (ا.مر) : نک : پتکی .

آ) ←** ؛ قص) ←** ؛

پس-گس/pas-ges/ (ا.مر) : پس گردن . نک : په گوار .

اغر) ۱. په گس /pe-ges/ ، ۲. پتک /pe-tak/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱. پهِ گس /peges/ ، ۲. پس گردن /pasegərdən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) په گس /peges/ ؛ ن) پی گیس /pegis/ ؛ع) پس گیس /pasgis/ ؛ قص) پس گردن /pas-gərdan/ ؛ ت) ←(ع) ؛ پ) گرتنک /gartanak/ ؛

پس گل/pasgal/ : نک : پس خل .

قص) ←** ؛

پس گیتن/pas-gitən/ (مص.مر/ا.مص) : ۱. پس انداز کردن . ۲. پس گرفتن . نک : پندا .

اغر) ۱. پس دستی / pas-dasti ، ۲. پستا /pastā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پنگه /pengə/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) پس انگتی /pas engəti/ ؛ ت) ←** ؛ آک) پس گفیتن /pas-giftan/ ؛

پس گیته/pas-gitə/ (ص.مف) : ۱. ذخیره . ۲. انبار . نک : پنکه - پستا .

اغر) ۱. پستا /pastā/ ، ۲. پس دستی /pas-dasti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پنگه /pengə/ ؛ با) ←** ؛ آ) پینگه /pingə/ ؛ ن) پس انگت /pasangət/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←** ؛

پس لغ/pasleq/ (ص) : کوچک ترین - بسیار کوچک .

اغر) ۱. فسغل /fəsqəl/ ، ۲. پسقلی /pəsqeli/ ؛ ب) پسغل

/pəsqəl/ ؛ ق) فسقل /fəsqel/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱. پسلخ /paslex/ ، ۲. پسخلی /pəsxəli/ ؛ ن) پـزلاخ /pəzlāq/ ؛ ع) پسقل /pəsqəl/ ؛ قص) فسغلی /fəsqəli/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پسله/paslə/ (ص/ا.مص) : ۱. پنهان - . ۲. پشت سر کسی چیزی گفتن .

اغر) پسله /paslə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پـها /pehā/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ آک) ←* ؛

پسله بوتن/paslə botan/ (مص.مـر) : پشت سر دیگران بدگویی کردن. غیبت کـردن و سخن چینـی . نک : پساله .

اغر) پسله بئوتـن /pasalə-bautən/ ؛ ب) ۱.←(اغـر) ، ۲. پـس بئوتـن /pas-baotən/ ؛ ق) پـها حـرف بکشـین /pehāharfbakešiyən/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پسله باتن /paslə bātan/ ؛

پسّلیک/pessəlik/ (ص) : ۱. کم - اندک . ۲. کوچـک . ۳. بسیار سبک . **نک** : پسبلیک .

اغر) پسپلیک /pəs pəlik/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پسبلیک /-pes bəlik/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغـر) ؛ آ) ←* ؛ ن) پزلیـک /pəzlik/ ؛ ع) پسپلیک /pəsplik/ ؛ قص) پنیـک /pənik/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پسّو /pəssu/ ؛

پسّم/passam/ (ا) : آشغالی که در پشت بند یا محلّ عبـور آب یا جای دیگر جمع شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. پـس دم /pasdam/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پـس دم /pas dam/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ع) پـرس /pərəs/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پس مجمه/pas-majma/ (ا.مـر) : سینی هـای مسـی یـا برنجی حمل کالا که پـس از (بلـه بـرون) از خانـه ی عروس بازگردانده می شود .

اغر) ←* ؛

پسمروک/pəsmərukl/ (ص.نس) : زرد و زار- لاغر .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پسـمروک /pəšmərukl/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) پسمریک /pəsmərik/ ؛

پسن/peson/ (ا) : لیفه‌ی شلوار - بخش جلویی پیراهن یـا شلوار یا شال کمر . **نک** : پستان - پسّون .

اغـر) پسـتان /pəstān/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پسـوُن /pessun/ ؛ با) پسن /pəson/ ؛ آ) پسّون /pəssun/ ؛ ن) پسّن /pəssən/ ؛ ع) پیزون /pizon/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پسن/pəsən/ (ص.نس) : بوگندو .

ب) ۱.←* ، ۲. چسن /čəsən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. چسن /čəsən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) چسـن /čəsən/ ؛ ع) فیسن /fisən/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) چسّن /čəssan/ ؛

پسن/pasan/ (ا) : پسند- دلخـواه - مـورد قبـول . نـک : پسند .

اغر) ۱. پسند /pasənd/ ، ۲. پَسـن /pasən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ س) ۱. پسـن /pasən/ ، ۲. پسـند /pasənd/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پســند /pasand/ ؛ پ) پســند /pasand/ ؛

پسنده/pasandə/ (ا.مـک) : روسـتایی در عبّـاس آبـاد کـه اکنون درون شهر جای دارد و سـابقاً شـامل دو آبـادی پسند بالا و پسند پایین بوده است .

پسند هکاردن/pasənd həkārdən/ (مص.مر) : پسندیدن .

اغـر) ۱.←* ، ۲. بپسـندین /bəpasəndiyən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←(اغـر) ، ۲. پسـندهاکردن /pasənd-hākerdən/ ؛ ق) پسـند هـاکردن /pasand hākerdən/ ؛ با) پسـن هکـردن /pasan hakerdan/ ؛ آ) پسن هکـردن /pasən - hakerdən/ ؛ ن) پسن هاکردن /pasan - hākərdan/ ؛ ع) پسـن هـاکردن /pasand hakerden/ ؛ ت) پسند هکردن /pasan hākordan/ ؛ اشر) پسندهاکئردن /pasand-hākoərdən/ ؛ پ) پسـندیتن /pasanditan/ ؛

پسندی//pasəndi/ (ص.نس) : پسند شونده - مورد پسند .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) پسّنه /passanə/ ؛ قص) پسندبییه /basand baiyə/ ؛ ت) ←* ؛

پسّنک/pəssənak/ (ا) : پسـتانک پلاسـتیکی . نـک : پوستکی .

اغر) پستانک /pəstānək/ ؛ ب) پسـتنک /pəstonək/ ؛ س) پستونک /pəstonək/ ؛ ق) پسّونک /pəssunək/ ؛ با) ←(ق)

؛ آ) پستونک /pəssunak/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پستونک /pəstunak/ ؛ ع) پستونک /possonak/ ؛ قص) پوستک /possak/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پستنک /pəssənak/ ؛ آک) چوچای /cucāy/ ؛

پستّنک/pəssənak/ (ا) : سنجد . **نک** : پسّونه – پسنیک .

پسن کو/pasanku/ (ا.مک) : قله ای به ارتفاع ۴۰۰۰ متر در کلاردشت .

پس- نماز – سر/pas-nemāz-sar/ (ا.مک/ق.ز) : غروب – پس از نماز شامگاه .

ب) پی – نماز – سر /pi-nəmāze-sar/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. په – نماز – سر /pe-nəmāze-sar/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. په- نماز /pe-nəmāz/ ؛ ن) پی نماز سر /pəy nəmaz sar/ ؛ ع) نماشته /məmāštə/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛

پسّنه/passanə/ (ص.نس) : پسند شونده – مورد پسند . **نک** : پسندی .

ب) پسنده /pasənde/ ؛ ق) پسّن /passən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پسن / pasan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پسند بیئه /pasand baiyə/ ؛ ت) ←(ن) ؛

پس نیشت/pas ništ/ (ا.مص) : عقب نشینی .

ق) ←* ؛ با) پس هنیشتن /pas-həništən/ ؛ ن) پس هنیشتن /pas-həništan/ ؛ ع) پس نیشتن /pas ništan/ ؛ قص) پس هنیشتن /pas həništān/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پس بنیشن /pas banišən/ ؛ آک) پس نشینی /pas-našini/ ؛

پسنیک/pesenik/ (ا) : سنجد .

ب) ۱. پستنه /pəstonə/ ، ۲. پستونه /pəstunə/ ؛ ق) پسّونک /pessunek/ ؛ آ) پسّونه /pəssunə/ ؛ ن) پسنک /pəsnak/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پوسنک /possənak/ ؛

پسنیک دار/pesenik-dār/ (ا.مر) : درخت سنجد .

ب) پستنه دار /pəstonə-dār/ ؛ ق) پسّونه دار /pessune-dār/ ؛ آ) پسّونه دار /pəssunə-dār/ ؛ ن) پسّنک دار /pəssənak dār/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پوسّنک دار /possənak-dār/ ؛

پسّو/pəssu/ (ا) : ۱. جایی که خورشید به آن جا کمتر می تابد . ۲. جنگل یا زمینی که در پشت تپّه ای قرار داشته و قابل رویت نباشد .

ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پسل /pəsel/ ؛ ق) په سر /pesar/ ؛ با) په سر /pe-sar/ ؛ ن) نسم /məsəm/ ؛ ع) سای دیم /sāyə dim/ ؛ ت) پسّو /passu/ ؛

پسو/pesu/ (ا.مص) : به جلو هل دادن .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پسو/pasu/ (ا) : ۱. از گیاهان خودرو مانند نعناع . ۲. تفاله وآشغال گیاهی . **نک** : پتنیک – پودنه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیتنک /pitenək/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) پتنیک /petenik/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پتنیک /pətənik/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) پتینه /pətinə/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ۱. پودنه /pudənə/ ، ۲. پونه /punə/ ؛

پسو/pesu/ (ا) : وسیله ای شبیه ماله جهت هموار کردن خزانه ی شالی .

ب) ۱.←* ، ۲. په سو /pe-so/ ؛ س) پسوچو /peso-ču/ ؛ ق) پسو /peso/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) امبار ماله / ambāre-mālə/ ؛

پسو/paso/ (ا.مر) : ۱. آب پس مانده – پس آب . ۲. آبی که از دوباره چلاندن غوره‌ی انگور به دست آید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پس او /pas- u/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پس بمانده /pas bamāndə/ ؛ آک) پس آو /pas-āov/ ؛

پس واز/pas-vāz/ (ا.مص) : پرش به سوی عقب .

اغر) پس وز /pas-vəz/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پی وز /pəy vaz/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پس و پیش/pas-o-piš/ (ا.مر/ق.مک) : ۱. پس وپیش – عقب و جلو . ۲. کنایه از: سرین و شرمگاه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پس و پش /paso-pəš/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. پش و پیش /paš o piš/ ؛ آک) ←* ؛

پس و پیش بشین/pas-o-piš-bašeyan/ (مص.مر) : پس و پیش رفتن – جلو و عقب رفتن .

اغر) پس و پیش بردن /pas-o-piš-bordən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) په پیش بردن /pe piš-bordən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پش وپی بوردن /pəš o-pəy burdan/ ؛ ع) ←** ؛ قص) پس و پیش شوننه /pas-o-piš-šunənə/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پس پیش بوردن /pas o piš burdan/ ؛ آک) پس و پیش شون /paso-piš-šovn/ ؛

پس و پیش بویین/pas-o-piš-baviyən/ (مص.مر) : جلو و عقب شدن – نامنظّم شدن – نا به هنجار شدن .

اغر) ۱.←** ، ۲. په دمبال /pe-dəmbāl/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱. پس و پیش بیَن /pas-o-piš-bayyen/ ، ۲. پس و پیش بهیین /paso-piš-bahiyən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پس پیش بیَن /pasə piš-bayyan/ ؛ ن) پس وپش بویین /pasopəš-bavəyan/ ؛ ع) ←** ؛ قص) پس و پیش بیین /pas-o-piš-bayyan/ ؛ ت) پس و پیش بئن /pas piš baen/ ؛

پس وچین/pasvačin/ (ا.مر) : جمع آوری مجدّد گردو و فندق پس از جمع آوری رسمی . **نک** : ده وچین .

ت) ←** ؛

پس– وز/pas-vəz/ (ا.مص) : پرش به سوی عقب . **نک** : پس و از .

اغر) ←** ؛ ن) پی واز /pəy vāz/ ؛ ع) پس واز /pasvāz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) پس واز /pas-vāz/ ؛

پس – وگرد/pas-vegard/ (ف) : برگشت .

اغر) ۱. پس – گرد /pas-gərd/ ، ۲. په گرد /pe-gərd/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پگرد /pe-gerd/ ؛ آ) ۱.←(ب) ، ۲. پس – خل /pas-xal/ ؛ ن) پی گرد /pəy gard/ ؛ ع) په گرد /pə-gard/ ؛ قص) پس گرد /pas-gard/ ؛ ت) پس – وگرد /pas-vəgard/ ؛ اشر) ←(قص) ؛ آک) ←** ؛

پس–وگرسن/pas-vegarsən/ (مص.مر) : برگشتن– بازگشت کردن .

اغر) ۱. پس – دگردیین /pas-dagərdiyən/ ، ۲. په – گرد /pe-gard/ ؛ ب) پیی هکردن /pei-hekordən/ ؛ س) پس دگردستن /pas-dagərdəstən/ ؛ ق) پس دگرسّن /pas-dagərəssən/ ؛ با) ←** ؛ آ) دگرسّن /dagərəssan/ ؛ ن) پس دگرسّن /pasdagərəssan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←** ؛ آک) پس وگردستن /pas-vagardastan/ ؛

پسّون/pəssun/ (ا) : ۱. پستان . ۲. لیفه ی شلوار .

اغر) پستان /pəstān/ ؛ ب) پسّن /pesson/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) ۱.←** ، ۲. پسوم /pasum/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پسّن /pəssen/ ؛ ع) پسّن /posson/ ؛ ت) ۱. پسّان /pessān/ ، ۲. پیستان /pistān/ ؛ پ) پستان /pəstān/ ؛

پسون/pasun/ (ق.ز) : آینده – پسین .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ن) ←** ؛

پسّونک/pəssunək/ (ا) : محلّ گذاشتن چاشنی تفنگ سرپر در ته لوله .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پسّونه دار/pessunə-dār/ (ا.مر) : درخت سنجد . **نک** : پسنیک دار .

ب) پستنه دار /pəstonə-dār/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پسنک دار /pəsnak dār/ ؛ ع) پسنیک دار /pəsənik/dār/ ؛ قص) پسونک دار /pəssunak-dār/ ؛

پسو–هاکردن/pesu-hākərdən/ (مص.مر) : ۱. کاری را به صورت دسته جمعی انجام دادن – جلو راندن .

ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پنوهاکردن /peno-hākərdən/ ؛ ق) پسوهاکردن /pesu hākerdən/ ؛ با) پسوهاکردن /pəsu/hākərdən/ ؛ آ) پسوهکردن /pəsu hakərdan/ ؛ ن) پش کردن /pəš kərdan/ ؛ ع) پیش کردن /piš kordan/ ؛ ت) پیش هکردن /pišhakerden/ ؛

پسّه/pəssə/ (ا) : پسته .

اغر) پسته /pəstə/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(اغر) ؛ او) پیسگ /pistag/ ؛

پس هادان/pas-hādān/ (مص.مر) : پس دادن – بازگرداندن . **نک** : پس هدائن .

اغر) پس هدائن /pas hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) پس دئن /pas daen/ ؛ اشر) پس هدائن /pas hədāan/ ؛ آک)

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**) گیلی ، **پ**) پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پسادان /pasā-dān/ ؛

پس – هاده/pas - hāde/ (ف.امر) : پس بده – بازگردان .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) پس هـده /pas- hade/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←** ؛ ع) پس هـادان / pas hāden/ ؛ قص) ←** ؛ ت) پس دئـن /pas daen/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) پسا دی /pasā - di/ ؛

پس – هاکتن/pas - hāketan/ (مص.مر) : ۱. به پشت افتادن . ۲. سقوط ناگهانی از شنیدن خبری هولناک .
اغر) پس – دکتن /pas-dakətən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. پس – هاکتن /pas-hāketən/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) پس هکتن /pas - heketən/ ؛ آ) پس – دکتن /pas-dakətan/ ؛ ن) ۱. پس – دکتن /pas dakətan/ ، ۲. پس کتن /pas katan/ ؛ ع) ←** ؛ قص) پشت دکتن /pəšt dakətan/ ؛ ت) پس کتن /pas katen/ ؛

پس هاکردن/pas - hākordan/ (مص.مر) : ۱. قی کردن . ۲. کنار نهادن .
ب) پس دگار دانیین /pas- dəgārdāniyən/ ؛ ق) پس دگردنیین /pasdəgardeniyən/ ؛ با) پس بیاردن /pas-biārdən/ ؛ ن) ۱. پس بیاردن /pas-biār dan/ ، ۲. پس دگردانین /pas dagərdānian/ ؛ ع) ←** ؛ ت) پس هکردن /pas hakerden/ ؛ اشر) ←(با) ؛

پس – هال/pas - hāl/ (ا.مک) : روستایی از گلیجان قشلاقی تنکابن .

پسه پسه/pəsə-pəsə/ (ا.صو) : واژه‌ای که برای صدا زدن گوساله‌ی نر به کار رود .
اغر) ۱.←** ، ۲. پسر پسر /pəsər-pəsər/ ؛ ب) پسه پسه /pesə-pesə/ ؛ س) پوسه پوسه /pusə - pusə/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آک) پس پس پس /pas pas-pas/ ؛

پسّه چنّک/pessə -čennək/ (ص.مر) : ۱. اخمو ، بد منش . ۲. بد خوراک . نک : لبّه چنگ .
ق) پس /pes/ ؛ با) ۱. پسه چنک /pəsə-čənək/ ، ۲. پس چنک /pas-čanek/ ؛ آ) پسه چنّک /pəsə- čennek/ ؛

پس – هنیشت/pas-həništ/ (ا.مص/ص.مف) : ۱. کسی که در انجام کار و تعهّد به قول و عملی عقب نشینی کرده باشد . ۲. عقب نشینی کردن .
ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پس بنیشت /pas-beništ/ ؛ قص) پس هنیشتن /pas həništan/ ؛ ت) پس بنشیته /pasbaništə/ ؛ اشر) ←(ع) ؛ پ) پس – دنیشنیه /pasdanišnih/ ؛

پس – هنیشتن/pas-həništen/ (مص.مر) : عقب نشینی کردن .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پس هنیشتن /pas həništan/ ؛ ع) پس بنیشتن /pas-baništan/ ؛ قص) پس هنیشتن / pas həništan/ ؛ ت) پس نیشتن /pas ništen/ ؛ اشر) پس بنیشتن /pas baništan/ ؛ پ) پس دنیشنیه /pas danišnih/ ؛

پسّی/passi/ : ۱. کنار . ۲. عقب . ۳. ظلم و ستم . نک : پیی .
ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پیبی /pəyi/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛

پسی/pəsi/ (ا) : غلاف باقلا و حبوبات که تازه پدید آید .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ اشر) پوسّه /pussə/ ؛

پسی/pesi/ (ا) : قمیش سرنا که از نی نازک شکاف دار درست شده و آوای سرنا از آن بر خیزد . نک : پس پسی
اغر) ۱.←** ، ۲. پسی /pəsi/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پس پسی /pəs - pəsi/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱. پسی /pəsi/ ، ۲. پس پسی /pəs pəsi/ ؛ ع) پیس پیسی /pis pisi/ ؛ قص) پس پسی /pəs-pəsi/ ؛

پسی بزوئن/pəsi- bazoən/ (مص.مر) : کک و مک در چهره پدید آمدن . نک : پسی بزوئن .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پس بزوئن /pes - bazoən/ ؛ با) پسی بزوئن /pəsi-bazuən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پیسه بزوئن /pisə bazuan/ ؛ ت) پسی زئن /pisizaen/ ؛

پس یفت/pas yoft/ (ا.مر) : یدک – یدکی .
قص) ←** ؛

پستیک/pessik/ (ا) : شکلات کنجدی – حلوای کنجدی .

اغر) پشت زیک /pəšte- zik/ ؛ ب) بشـت زیـک /- bəšte zik/ ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ب) ؛ ق) ←** ؛ با) ←(س) ؛ ن) ←(اغر) ؛



بسی

پسین پیرو/pasin-piru/ (ق.ز) : پنج روز دیگر .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پسـین پـــهرا /pasın pehrā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛

پسین دری/dari–pasin/ (ق.مک) : ۱. از پشتِ ســر .۲. در پشتی - دری که در عقب خانه قرار داشته باشد.

ق) په دری /pedari/ ؛ با) ←** ؛ ن) پـی دره /pəydare/ ؛ ع) ←** ؛

پسین دری گالی/pašin-dari-gāli/ (ا.مر) : چوبی کوتاه که از پشت به سوی کسی پرتاب کنند .

ع) ←** ؛

پسین فردا شو/pasin fərdā- šo/ (ق.ز) : چهار شب دیگر.

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پس پیرو شـو /pas -piru-šo/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. پسـین فـردا شـو /pasin-fərdā- šu/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←** ؛ ع) پســین فـردا شـو /pasin -fardā-šo/ ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پس فردا شو /pas fardā šu/ ؛ آک) پسـین فـردا شـو /pasin-farda-šow/ ؛

پش/peš/ (ا) : پشت - عقب .

اغـر) ۱.←** ، ۲. پشــت /pəšt/ ؛ ب) ←** ؛ س) پشـت /pəšt/ ؛ ق) پیش /piš/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ←** ؛ اشر) پوشـت /pušt/ ؛ پ) پس /peš/ ؛

پش/paš/ (ا) : پشم--کرک - موی گوسفند .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پشم /pašm/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛ پ) پشم /pašm/ ؛

پشامه/pašāmə/ (ا) : ورم - آماس . **نک** : چف .

ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پشامه بیته/pašāme -bəytə/ : کسـی کـه در اثـر بیمـاری بدنش آماس کرده باشد. . **نک** : چفت دکت .

ت) ←** ؛

پشامه گیتن/pašame-giten/ (مص.مر) : ورم کردن - ابتـلا به بیماری ورم . **نک** : چفت دکتن .

ع) پشامه بیردن /pašāmə bəyardan/ ؛ ت) ←** ؛

پش - انداز/paš - əndāz/ : **نک** : په دستی .

اشر) ←** ؛

پش انگتن/pəš - angətan/ (مص.مر) : به جلـو انداختـن - کسی را پیشاپیش روانه ساختن . **نک** : پیش دینگونن .

اغـر) پیـش دینگئـــن /pıš-dingoən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) پیش هدائن /pıš-hədāən/ ؛ ق) پیش هدائن /piš hədāən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(س) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) پیش راهی ها کردن / piš rāhı hākərdan/ ؛ ت) ←** ؛ آک) پیشا کودن /pısā -kudan/ ؛ پ) پش بریشنیه /pəš-barišinh/ ؛

پش انگن/pəš-angən/ (ف.امر) : جلوبینداز–پیشاپیش روانه کن .

اغر) پیش دینگن /piš-dıngən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پیـش اینگن /piš - ıngen/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پیش اینـگن /pıš-ingən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱.←** ، ۲. پیش انگن /pıš-engen/ ؛ قص) پیش راهی هــا کـن /pıš - rāhi -hākən/ ؛ ت) ←** ؛ آک) پیشا کون /pısā kun/ ؛

پش بار/pəš- bār/ (ا.مر) : ۱. سواری که به خاطر وجود بـار بر پشت چهار پا، نزدیک به گردن اسب یا استر بنشیند . ۲.وسایلی که قبل‌از ورود عروس به خانه‌ی داماد برند.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ آک) پیش بر /piš - bar/ ؛ پ) پیش بار /pəš - bār/ ؛

پش بخاردن/pəš- bəxārdan/ (مص.مر) : از جلوی کسی گذشتن – راه کسی را بریدن – جلوی راه سبز شدن .

اغر) پیش بخاردن /piš - bəxārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پیش بخردن /piš -baxərden/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پیش بخردن /piš - baxerdan/ ؛ ن) ←** ؛ پ) پش ویترتن /peš-vitartan/ ؛

پش برشتن/paš- barešt̄ən/ (مص.مر) : ریسیدن پشم .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) برشتن /barəstən/ ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پشم برسین /pašm barəsəyan/ ؛ قص) پشم ریسین /pašmrisiyan/ ؛ اشر) پشم ریستن /pašm rissan/ ؛ آک) پشم راشتن /pašm-rāštan/ ؛

پش بزوئن/bazoən–pəš/ (مص.مر) : لرزاندن و تکاندن ناگهانی تن ، از سوی حیوانات هنگامی که بخواهند خاک و یا آب را از بدن خود بزدایند .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پشت بزوئن /pəšt - bazuen/ ؛ با) ←** ؛ ن) ←(ق) ؛ اشر) ←** ؛

پش بکشیین/pəš- bakəšiyan/ (مص.مر) : ۱. جلو کشیدن . ۲. کسی را جهت پرسش درباره‌ی موضوعی خاص نزد خود فرا خواندن . نک :پیش بکشیین

اغر) پیش بکشیین /piš-bakəšiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پشت بکشیین /pəšt-bakešiyen/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پیش بکشیین /piš-bakšiyan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(آ) ؛ آک) پیش بکشیین /piš- bakašiyan/ ؛

پش بند/pəš - band/ (ص.مر/ق.تر) : ۱. کمک . ۲. مکمّل . ۳. پشت سر هم – پی در پی .

اغر) ۱.←** ، ۲. پشته بند /pəštə-band/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پشت بند /pəšt -band/ ؛ ق) ۱. پشته بن /peštə-ban/ ، ۲. پیش بن /piš - ban/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←** ؛ ن) پشت بند / pəšt band/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←** ؛

آک) پوشت بند /pušt - band/ ؛ پ) پسپان /paspān/ ؛

پش بوردن/pəš - burdan/ (مص.مر) : ۱. پا پیش گذاشتن – جلو رفتن – . ۲. پیش روی کردن .

اغر) پیش بردن /piš-bordən/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پیش بردن / piš - borden/ ؛ بـا) ←** ؛ آ) پیش بوردن /piš - burdan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) پیش دکتن /piš - daketan/ ؛ ت) ←(ق) ؛

پش به افتا/pəš- bə- əftā/ (ا.مر/ق.حا) : پشت به آفتاب .

اغر) ۱.←** ، ۲. پشت به افتاب /pəšt - bə- əfāb/ ؛ ب) پشت به افتاب /pəšt-be-əftāb/ ؛ س) پشت به آفتاب /pəšt-bə-āftāb/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←** ؛ آ) پشت به آفتاب /pəšt-be-āftāb/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←** ؛ ت) پش به افتو /peš bə aftow/ ؛ ن) پشت به آفتاب /pəšt-be-əftāb/ ؛ اشر) پش به آفتو /pəšt bə āftu/ ؛

پش - به - پش/pəš-bə-pəš/ (ق.تک) : پیوسته – پیاپی – پشت سر هم . نک : پشت هم .

اغر) ۱.←** ، ۲. پشت هم /pəšte -ham/ ؛ س) پشت به پشت /pəšt-bə-pəšt/ ؛ آ) پشت به پشت /pəšt- be-pəšt/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←(آ) ؛ آک) پوشت به پوشت /pušt-bə-pušt/ ؛

پش بیموئن/pəš-bimuan/ (مص.مر) : ۱. روی دادن – رخ دادن . ۲. قاطی کردن – دیوانه شدن . ۳. جلو افتادن .

اغر) پیش بموئن /piš-bəmuən/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پیش بموئن /piš-bəmuan/ ؛ ن) پش بیموئن /pəš -bimuan/ ؛ ع) پیش بمان /piš bomān/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پیش اُمن /pišoman/ ؛ آک) ۱. پیش آمان /piš - amān/ ، ۲. پیش آمون /piš-āmon/ ؛

پش بیمه/bimə/–pəš/ (ا.مر) : روی داد– حادثه .

ب) پیش بموئه /piš-bəmuə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پیش بمه /piš -bəmə/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پیش آمد /piš - āmad/ ؛ قص) ۱.←(ع) ، ۲. پیش بمو /piš -bemu/ ؛ ت) ←(آ) ؛

پش پش/pəš-pəš/ : از پیش – از قبل . نک : پیش پیش

اغر) پیش پیش /piš- piš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = غ،ق) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

ق) پشاپیش /pišā piš/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) پیشامد /piš -āmad/ ؛ ت) ←** ؛ | گ) ←(آ) ؛

پش پشتی دندن/pəšti-dandon – pəš/ (ا.مر) : دندان‌های ناهماهنگ و پس و پیش .

ب) ←** ؛ س) چل پشتی دندون /čəl- pəšti-dandon/ ؛ ق) پشته پشته دندون /pəštə pəštə dandun/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←** ؛ ن) پشت پیکی دنّن /pəšt pəyki dannən/ ؛

پش پشو/pəš-pəšo/ (ا.مص) : ۱. به هم ریختن . ۲. جستجو کردن– در جستجوی چیزی بودن .

اغر) پشو هدائن /pəšo-hədāən/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پش پشو /peš- pešu/ ؛ ع) پش پشو /pošpošo/ ؛ قص) ←** ؛

پش پشو بوتن/pəš-pəšo-botan/ (ا.مص) : ۱. هذیان گفتن . ۲. آسمان و ریسمان بافتن .

با) پیش پیشه بوتن /peš-pešə-butən/ ؛ آ) ← (با) ؛ ن) ←** ؛

پش پلی/pəš-pali/ (ا.مر) : ۱. زیر و رو . ۲. پشت و رو .

اغر) ←** ؛ ب) پشت و پلی /pəšt-o-pali/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـــــا) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ ت) ←(ب) ؛ اشر) پشت پلو / pəštə palu/ ؛ | گ) پوشت و پیلی /pušto-payli/ ؛

پشت/pešt/ (ا/ق.مک) : جلو – پیش ۲. پشت سر – عقب (در نواحی مختلف مازندران ، این واژه از معانی متفاوتی برخوردار است) . نک : پش .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پیش /piš/ ؛ ن) پس /pəs/ ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←** ؛ اشر) ←(آ) ؛ پ) پیش /pəs/ ؛

پشت/pəšt/ (ا/ص) : ۱. پشت . ۲. پشت سر . ۳. وابستگان . ۴. اعقاب – پیشینیان . نک : پیینک .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پشت /pəšt/ ؛ ع) پشت /pašt/ ؛ قص) ←** ؛ ت) ←(ع) ؛ | گ) پوشت /pošt/ ؛ پ) پوشت /pušt/ ؛

پشت/pəšt/ (ا/ص) : ۱. پشت. دوش . ۲. هوا خواه، پشتیبان.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پشتیبان /peštibān/ ؛ پ) پشت /pušt/ ؛

پشت/pəšt/ (ا/ق) : ۱. بار –دفعه . ۲. نسل .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ قص) ←** ؛

پشت/pəšt/ (ا) : روی – بالای هر چیز .

ب) ←** ؛ با) ←** ؛ ع) ←** ؛

پشت/pəšt/ (ش.ج) : دستوری که به گاو نر (ورزا) دهند تا حیوان به سمت بالا پیش رود .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ت) پشت /pešt/ ؛

پشت/pəšt/ (ا) : به طور مجازی به معنی : مستراح .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ت) ←** ؛

پشت/pəšt/ (ا) : بیرون . نک : درگا .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ قص) ←** ؛ | گ) پوشت /pušt/ ؛

پشتا پشتی/pəštā- pəšti/ (ق.ا;) : ۱. از عقب – از پشت سر . ۲. از قسمت لبه‌ی کند ابزاری چون داس و تبر بر چیزی کوبیدن .

اغر) پش سر /pəš-sar/ ؛ ب) پشت پشتی /pəšt-pəšti/ ؛ س) پشت سر /pešt-sar/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پشتا پشتی /peštā-pešti/ ؛ قص) پشت سر /pešt- sar/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پش و پیش /pešopiš/ ؛ | گ) پوشتا پوشتی /puštā-pušti/ ؛

پشتاچی/pəštāči/ (ا) : توده‌ای از شالی، گندم یا جو که با ترتیبی خاص در جایی انباشته شود .

ب) ۱. پشت هچی /pəšt -heči/ ، ۲. پشت هچیه /pəšt-həčiyə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ با) پشت دچی /pəšt-dači/ ؛ ن) ←(با) ؛

پشتارا/peštārā/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. راه پشتی – راهی که در پشت آبادی است . ۲. راه قدیمی مالروی لنگا به کلاردشت .

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) پشت را /pəšte- rā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پشـته /pəštə/ ؛ با) ←(اغـر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) پشت راه /pəšte-rāh/ ؛ع) ←* ؛ قص) پشـته را /pestərā/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پشت را /peštə- rā/ ؛

پشتاکو/peštā-ku/ (ا.مر) : ۱. کوهی که در پس آبادی است . ۲. بخش مرتفع و بی درخت کوهستان البرز .

ب) پشـت کـو /pəštə-ku/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ع) ←* ؛ قص) ←(ب) ؛ ت) ←(ب) ؛

پشتا گرس/peštā-gores/ (ا.مص) : ۱. کسی را پشـتوانه ی خود قرار دادن . ۲. پشت رو ایستادن .

با) پشـتا - غـرس /pəštā-qərs/ ؛ع) ←* ؛ ت) پشـت رو /pešteru/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

پشتان بند/peštān- band/ (ا.مر) : ۱. پستان بند زنان ،که در حال حاضر کرست جای گزین آن شده است .

اغر) ←* ؛ ب) سنه بنـد /senə-band/ ؛ س) پسـتون بنـد /pəston - band/ ؛ ق) پستّون ون /pəssun van/ ؛ با) ←(س) ؛ع) پسّن ون /passon van/ ؛ اشر) ←* ؛

پشت اوان/pəšte-evān/ (ا.مر) : ایوان پشت خانه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشت اِوان /pəšt- evān/ ؛ ب) پشـت اون /pəšt- evon/ ؛ س) پشت ایـون /pəšt - ivon/ ؛ ق) پَسـت ایـون /peštə - ivon/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پشـت ایون /pešt eyvan/ ؛ع) ←(ن) ؛ قص) پشت ایـون /- pešt eyvon/ ؛ ت) ←(ن) ؛ آک) پس ایوان /ayvān – pas/ ؛

پشت بام/pəšt -bām/ (ا.مر) : پشت بام . **نک** : بـوم سـر . بوم لو

اغر) ←* ؛ ب) بم سر /bom-sar/ ؛ س) پشت بوم /pəštə -bom/ ؛ ق) پشـت بـوم /pəšte- bum/ ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(ق) ؛ع) پشـت بـم /peštəbom/ ؛ قـص) ←(ع) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پشت بزوئن/pəšt- bazoən/ (مص.مر) : تکـان دادن تـن و بدن از سوی جانور یا انسان برای زدودن آب یا خـاک از تن و بدن.

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پشت بکشیین/pəšt-bakešiyən/ (مص.مر) : ۱. جلو کشیدن . ۲. فرا خواندن شاگرد و یا هر کسی برای پرسیدن چـیزی . ۳. حمایت کردن .

اغـر) پیـش بکشـین /piš-bakešiyən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پش بکشـین /pəš bakəšian/ ؛ع) پیش بکشـین /piš bakəšeyan/ ؛ ت) ←(ن) ؛

پشت بند/pəšte - band/ (ا.مـر/ق.تـک) : ۱. کلـون در . ۲. پشتوانه . ۳. پشت سر هم – پی درپی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشت وند /pəšte- vand/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پشت ون /pəšt - van/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) پوشـت بنـد /pušt - band/ ؛ پ) پشت /pušt/ ؛

پشت بندزئن/pəšt band zaan/ (مص.مـر) : بسـت زدن دو تکّه چوب به هم .

ت) ←* ؛

پشت بویین/baviyən– pəšt/ (مص.مر) : ۱. هوا خواه شدن . ۲. حمایت و طرف داری کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پشت بیّـن /pəšt - bayyən/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ۱.←* ، ۲. پشـت بیّـــن /pəšt-bayyən/ ؛ آ) پشت بیّن /pəšt -bayyan/ ؛ ن) پشت بوییـن /pəšt -bavəyan/ ؛ع) ←* ؛ قـص) ←(آ) ؛ پ) پشـــتیه کرتن /puštīhkartan/ ؛

پشت بیتن//pəšt -bayitən (مص.مـــر) : ۱. هواخـواه جمـع کردن . ۲. حمایت شدن از سوی فرزندان و خـاندان از راه ازدواج .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ۱.←* ، ۲. پشـت بیتـن /pəšt - baytən/ ؛ آ) پشـت بیتـن /pəšt - baytan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ←(آ) ؛ قص) پشت بیتـن /pəšt - baytan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ آک) پوشت گیتن /pušt - gitan/ ؛

پشت پا هدائن/pəšte- pā-hədāən/ (مص.مر) : ۱. پشت پـا زدن – روی گرداندن . ۲. فنّی در کشتی .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) پشت پا هدائن /pəšte- pā-hədāan/ ؛ ن) پـی لینـگ بزوئـن /pəy ling bazuan/ ؛ع) پشت پا بـزان /pəštə pā bezān/ ؛ ت) پشت پا زئن /pešte pāzaen/ ؛

پشت پلی/pəšte- pali/ (ا.مر) : ۱. تن و بـدن . ۲. پشـت و پهلو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←* ؛ ت) پشـت پلـو /peštepəlu/ ؛ گ) پوشتو پیلی /pušto - payli/ ؛

پشت په/pəštə - pə/ (ق.مـک) : ۱. پشـت سـر . ۲. از راه پشت – به طرف پشت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پشت پی /pəšt pəy/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پشته ور /pəštə - var/ ؛ ت) پشته سر /peštesar/ ؛

پشت پیکی/pəšt - pəyki/ (ص.مر) : وارونه – معکوس .

اغر) پشتکی /pəštəki/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پشـدیم /pəš-dim/ ؛ س) پشدیم /pəšdim/ ؛ ق) پشتیم /peš tim/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) پسـین دری /passin-dari/ ؛ ت) پشته رو /pešteru/ ؛

پشت پینکی/pəšt - pinəki/ (ا.مر) : . چـرم بلنـد کـه مـانع آمدن پالان به طرف جلو شود .

اغر) پولکـی /puleki/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پنکـی /pənəki/ ؛ با) پشـت رونکـی /pəšt-runəki/ ؛ ن) دم بنـی /dəm bəni/ ؛ ع) پولکی /pulaki/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پشت تک/pəšte- tok/ (ا.مـر) : پشـتِ لـب . نـک : اری پشت .

اغر) پشتِ لب /pəšte- lab/ ؛ ب) تـکِ پشـت /tətepəšt/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) پشت تک /pəštə tək/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) ۱. پشت تـک /pəšt - tək/ ، ۲. تـک پشـت /tekə-pešt/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پشت جوب/pošte- jub/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان گلیجان قشلاقی تنکابن .

پشت چکن/pešte-čaken/ (ا.مر) : آرواره ی بالایی . نک : اری بالا .

ق) بالا چونه /bālā čunə/ ؛ با) پشت چونـه /peštə-čunə/ ؛ ع) پشت چکن /peštə - čakan/ ؛ ت) ←* ؛

پشت چین/pəšt - čin/ (ا.مر) : مرحلـه ی آخـر انباشـتن و چیدن گندم ، جو و شالی به شکل شیروانی .

ب) ۱.←* ، ۲. پچّـی /pəčči/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ ن) پشت چیـن /pošta-čin/ ؛ ت) ←(ن) ؛ پ) پشـت چیتـک /pəštə - čitak/ ؛

پشت خانه/pəšte- xānə/ (ا.مـر) : حیـاط خلـوت . نـک : اوجار .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشت خانه /pəš - xāne/ ؛ ب) ←* ؛ س) پشت خنـه /pəšt - xənə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) پشـتِ خنـه /pəštə - xənə/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(با) ؛ ع) خنـه پشـت /xenə- pešt/ ؛ قص) خنه پشت /xonə - pešt/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پشـت خانـه /pəštə - xānə/ ؛ گ) ۱. خونا پوشـت /xonā - pušt/ ، ۲. پوشت خانه /pušte-xāne/ ؛ پ) پشـت خانک /puštə- xānak/ ؛

پشت دربن/pəšt -dar-bən/ (ا.مر) : ایوان پشت خانه . نک : بریم .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پشت درون /pəšt - dar- vən/ ؛ ق) پشت درون /pəšt dar van/ ؛ با) ←* ؛ ن) پشت ایوون /pəšt - əyvun/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛

پشت در پشت/pešt dar pešt/ (ق.تـک) : ۱. بـه صـورت متوالی . ۲. نسل در نسل .

اغر) پشت در پشت /pəšt dar pəšt/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛

پشت در پشتی/pəšt dar pəšti/ (ا.مر) : چوبی پایه مانند که در پشت درب بسته گذارند تا به عنوان کمـک قفـل و کلون عمل نمـوده و مـانع از ورود دزدانـه‌ی افـراد بـه داخل خانه شود .

با) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پشت درکله کـاب/pəšt -darkələ-kāb/ (ا.مـر) : فنّـی در کشتی .

اغر) پشت کـاپ /pəšt - kāp/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پشـت کـاب /peštəkāb/ ؛ بـا) ←(اغـر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پشت دری گال /pešt dari gāl/ ؛ ت) ←* ؛

پشت دس/pəšt -das/ (ا.مر) : فنّی در کشتی محلّی لوچو .

اغر) ۱.←* ، ۲. پـش دس /pəš -das/ ؛ ب) ←* ؛ س) پشت دست /pəšt –dast/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

← * ؛ع) پشت دس /pastə - das/ ؛ قص) دسته پشت /dastə - pest/ ؛ ت) ← * ؛

پشت دکتن/pəšt - daketən/ (مص.مر) : ۱. به پشت افتادن . ۲. پس افتادن . نک : پس دکتن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) پشدیم بیّن /pəšdim -bayyən/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) پشتا کتن /peštā - katan/ ؛ قص) پشت دکتن /pəšt -daketan/ ؛ ت) پشت بکتن /pešt baketen/ ؛ پ) پشت افتیتن /- pušt oftənitan/ ؛

پشتِ دل/pəštə- dəl/ (ا.مر) : دلهره – نگرانی .

ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ آ) ← * ؛

پشت دینگئن/dingoən – pəšt/ (مص.مر) : ۱. پس انداختن ۲. وارونه کردن اشیاء و اجسام .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پشت انگتن /pəšt angətan/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) پس انگتن /pasengeten/ ؛

پشت رو – دیم به رو/pəšte-ru dim bəru/ (مص.مر/ا.مر) : ۱. بالا و پایین کردن . ۲. سوزش و درد اعضای بدن . ۳. نوعی احساس درد . نک : بلنگ بنه .

ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛

پشتِ – زل/pəšte - zol/ (ا.مر): مهره‌ی کمر–ستون مهره .

اغر) پشت – مرزه /marzə - pəšt/ ؛ ب) ۱.← * ، ۲. پشت زیل /pəšte - zil/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ آ) پشت زیل /pəstezil/ ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ب) ؛ع) میون تبور /meyon-tanbur/ ؛ قص) پشته مرزون /pəštə - marzun/ ؛

پشت – زیک/zik – pəšte/ (ا) : نوعی شیرینی که با دوشاب تفت داده شده و با مقداری روغن و کنجد آمیخته شود . نک : بشته زیک

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) بشتزیک /bəštəzik/ ؛ ن) ← * ؛ قص) ← * ؛

پشت زیل/pəštə zil/ (ا.مر) : ۱. مهره کمر . ۲. مرز بین دو نیمه ی بدن از جهت عمودی .

ق) ← * ؛ع) میون تنبور /meyon-tanbur/ ؛

پشت – سر/pešt - sar/ (ا.مر/ق.مک) : پشت سر – عقب . نک : پساله .

اغر) ۱.← * ، ۲. پشت کین /pəšte - kin/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پش سر /pəš - sar/ ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ ت) ← * ؛ آک) پوشته سر /puste - sar/ ؛ پ) هاچ – پشت /pušt – hāč/ ؛

پشت سریا/pəšt - sareyā/ (ا.مر/ق.مک) : ۱. افراد پشت سر . ۲. به سوی پشت – به طرف پشت .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) پشت – سری /pešt - sari/ ؛ بـا) ۱.← * ، ۲.←(ق) ؛ آ) ← * ؛ع) پشت سری /peštə sari/ ؛ قص) پشت سریا /pəšt - sariā/ ؛ ت) پشت سر یشان /peštesarišān/ ؛

پشت شه/pəšte - še/ (ا.مر) : ۱. نهر کوچکی در اطراف خانه برای هدایت آب شیروانی . ۲. مجموع چند کوله بار که در یک جا انباشته شود .

س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛

پشتک/peštak/ (ا) : پشتک وارو .

اغر) پشتک /pəštək/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛ آک) پوشتک /puštak/ ؛

پشتک/pəštək/ (ا) : قبا .

با) پوستک لمه /pustak lamə/ ؛

پشتکا/pəšt ekā/ (ص) : زمین ناهموار .

ق) پلیکا /palikā/ ؛ با) ← * ؛ ن) ← * ؛

پشتکا/poštəkā/ (ا.مک) : از توابع دهستان جنّت رودبار تنکابن .

پشتِ – کاپ/pəšte - kāp/ (ا.مر) : ۱. پشت پا . ۲. فنّی در کشتی . ۳. پیچاندن پا به پشت پای حریف .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ۱.← * ، ۲. پی کاپ /pəykāp/ ؛ع) پشت دری گال /pəšt dari gāl/ ؛ قص) ← * ؛ ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛

پشت کر/peštekər/ (ا.مک) : نام مرتعی در حوزه ی شهرستان سواد کوه .

پشت کل/pəšte- kal/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. عقب سر . ۲. عقب

مانده . ۳. با ناهنجاری و مشکل مواجه شدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پشت کِل /pəštə - kel/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛

پشت - کل/pešte- kel/ (ا.مر) : گوشت راسته‌ی گوسفند .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشت کل /pəšte kal/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پشتِ زُل /pəšte - zol/ ؛ س) پشت زل /pəšte-zəl/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) شک /šok/ ؛

پشت - کل/pəštə- kel/ (ا.مک) : نام مکانی در خانقاه پی سواد کوه .

پشت - کلی/pəšte - kəli/ (ا.مر) : کلون پشت در - چوبی که در پشت درنهند تا آن را قفل کند .

اغر) پش - دری /pəš-dari/ ؛ ب) ←* ؛ س) پشت کلی /pəšt - keli/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پشت - کو - هدائن/pešte-ku-hədāən/ (مص.مر) : کنایه از : به قدرتی متکی بودن . **نک** : پش به کوبن بیین .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پشت به کوه ها دائن /pəšt-bə-kuh/ /hādāan/ ؛ ع) پشت به کو داشتن /pəšt bə kudāštan/ ؛ اشر) ←* ؛

پشتکی/paštaki/ (ا.مص) : ۱. معلّق زدن . ۲. پشتک وارو زدن .

ب) پشتکی /pəštəki/ ؛ ق) پشتکی /pəštaki/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پشتک - بزوئن /pəštək bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پشت کین/pəšte kin/ :

از فنون کشتی با میاوند. پس از اعلام میان دار و سرشاخ شدن دو کشتی گیر، ممکن است یکی از کشتی گیران بخواهد به پشت دیگری رفته و با فن (پشت کین) حریف را مغلوب نماید. روش اجرای این فن به این گونه است که کُشتی گیر یا مجری فن ، پشت پای چپ خود را به پشت پای راست طرف مقابل زده و با دست خود قسمت چپ زیر بازوی راست حریف را می‌گیرد تا مانع از فرار یا بدل کاری او گردد. اجرای درست این فن ، ضربه شدن حتمی حریف را در پی خواهد داشت. نگاه شود: بامیاوند.

پشتِ کین/pəšt kin/ (ا.مر) : ۱. پشت سر . ۲. باسن . نک : پساله .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پنمه /penamə/ ؛ با) ←* ؛ ن) پشت کینگ /pəštking/ ؛ ع) کین پشت /kin pešt/ ؛ ت) ←* ؛

پشت - کین/pəšte-kin/ (ا.مر) : فنّی در کشتی بومی که با شال انجام شود . از فنون کشتی محلّی معادل فن کمر در کشتی آزاد.

اغر) ←* ؛ ب) پشت - کینگ /pəšte- king/ ؛ ق) کینگ پر /kingə - par/ ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ ت) پشت کون /pešte- kun/ ؛

پشت گا/pošt - gā/ (ا.مک) : از دهستان جنّت رودبارشهرستان رامسر .

پشت گردن/pəštə-gərdan/ (ا.مر) : **نک** : پس - کل .

قص) ←* ؛

پشتِ - گردن/pəšt- e-gərdən/ (ا.مر) : فنّی در کشتی محلّی که با شال انجام گیرد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ | گ) پشت گردنی /pešte-gardeni/ ؛

پشت گرد و کو/pəšt-gərdu-ku/ (ا.مک) : از مناطق کوهستانی و ییلاقی شاه کوه و ساور استرآباد .

پشتِ - گل/pəšte- gal/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. عقب افتاده . ۲. عقب - پشت سر .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشت کل /pəštə- kal/ ؛ ب) ←* ؛ با) پشته گل /pəštə - gəl/ ؛ آ) پشتکل /pəštə kel/ ؛ ن) ←* ؛

پشت - گوش- فراخ/pošte guš ferāx/ (ص.مر) : ۱. فراموش کار . ۲. بی علاقه به امور .

با) پشت - گوش - گشاد /pəštə-guš-gəšād/ ؛ آ) ←* ؛ ع) پشت - گوش -انگن /pešt-guš-engən/ ؛ قص) گوش - فراخ /guš-ferāx/ ؛ ت) ←* ؛

پشتل/pəštəl/ (ا) : سهره ی جنگلی دم سیاه و دم سفید . **نک** : کشتل .

آ) ←* ؛ ع) ←* ؛

پشت - لا/pešte-lā/ (ا.مر) : ۱. خرده و تکّه‌ی چوب که از بریدن چوب درختان در نجّاری پدید آید . ۲. چوب بادگیر ساختمان . ۳. پارچه‌ی کهنه که برای باربری بر

پشت اندازند . ۴. پشتوانه .

اغر) ←* ؛ پ) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) پشتی /pəšti/ ؛ اشر) ←* ؛



پشتل

پشت - لاق/peŝte-lāq/ (ا.مر) : معجونی از پنیر، ماست، شیر و دوغ گاوی .

ب) ۱.←* ، ۲. وشلاغ /vəslāq/ ؛ ق) بجلاق /bejlāq/ ؛

پشتل میچکا/pəštəl-mičkā/ (ا.مر) : پرنده‌ای از خانواده‌ی گنجشک .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پشتم/paštom/ (ا) : پشه بند .

اغر) پشه - وند /paše - vand/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پشن دن /pašən- don/ ؛ س) پشه بند /pašə - band/ ؛ ق) پشه بن /pašəban/ ؛ با) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ب) ؛ آ) پشدون /pašdun/ ؛ ع) پشه ون /pašə- van/ ؛ ن) ←* ؛ قص) پشه بند /paše- band/ ؛ ت) ←(آ) ؛ آک) پشه دون /pašə- don/؛

پشت - مرز/pəšt - marz/ (ا.مر) : گرداگرد ستون مهره - ستون مهره . **نک** : میون - کل .

اغر) ۱.←*،۲.پش مرزه/pəš - marzə/؛ب)←*؛ ق) پشت - مرزه /pəšt marze/؛ با)۱.←*،۲.←(ق)؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پشت - مرزه/pəšt - marzə/ (ا.مر) : مهره‌ی کمر- ستون مهره . **نک** : پشت زل .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) میون مرز /miyunmarz/ ؛ ن) ←* ؛ ع) میون تنبور /meyon-tanbur/ ؛

پشت - موزه/muzə - pəšt/ (ا.مر) : راسته- گوشت راسته‌ی دام .

اغر) پشت مرزه /pəšt-marzə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) مرزه /marzə/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) شک /šok/ ؛ آک) پوشته مرزه /puštə- marzə/ ؛

پشت - ناخون/pəštə -nāxun/ (ا.مر) : ۱. ناخن افتاده . ۲. کنایه از : دوست بسیار نزدیک و یا فامیلی که از چشم افتاده باشد . **نک** : بینگوئه ناخون .

اغر) بینگوئه نخون /bingoə-naxun/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ناخون پشت /māxune pəšt/ ؛ با) ←* ؛ قص) ←* ؛ پ) پشت ناخن /pašte nāxon/ ؛

پشت نار/pəšte- nār/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یانه‌سر واقع در هزار جریب بهشهر .

پشت - نو - بیّن/pəšt-nu-bayyən/ (مص.مر) : تحویل سال نو مطابق تقویم حیوانی ترکی .

اغر) پشت - نو-بویین /pešt-nu-baviyən/ ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پشت - نو- بیّن /pəšt-nu-bayyan/ ؛

پشتو/paštu/ (ا) : پستوی خانه .

اغر) پستو /pastu/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛

پشت - وال/pəšt - vāl/ (ا.مر) : ۱. بالا و پشت نهر . ۲. نهر پشت زمین .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پشت بال /pəštəbāl/ ؛ با) ←* ؛ ن) پشت وار /pəšt vār/ ؛

پشت و دیم/pešto-dim/ (ص.مر) : پشت و رو - وارونه .

اغر) ۱. پشدیم /pəšdim/ ، ۲. پش تیم /pəš- tim/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پش دیم /pəš dim/ ؛ س) پشت دیم /pešt -dim/ ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) پش دیم /pəš-dim/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پشت ور دری/pəštvardari/ (ق.مک) : ۱. از پشت سر . ۲.

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

دری که در سمت پشت منزل قرار داشته باشد . **نک** : پئا .

اغر) پشت ترفی /pəšt tarəfi/ ؛ *ع)* ←* ؛

پشت وری/pəšt - vari/ (ق.مک) : از پشت سر . **نک** : پش سر .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پشت وره /pəšt vare/ ؛ *ع)* پشت ور دری /pəštvardari/ ؛ *قص)* پشته وری /pəštə - vari/ ؛ *ت)* ←* ؛

پشتول/pəštul/ (ا) : آب‌دزدک . نک : پشول - پشیل .

اغر) پشور /pəšur/ ؛ *ب)* ۱. پشول /pəšul/ ، ۲. پشیل /pəšil/ ؛ *ق)* پشول /pəšul/ ؛ *با)* ۱.←(ق) ، ۲. پشیل /pəšil/ ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ *ع)* کاپیش /kāpiš/ ؛ *آک)* ←(ع) ؛

پشت وون/peštevon/ (ص.مر) : پشتیبان - حامی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشتیوان /peštivān/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* پشتی /pešti/ ؛ *ق)* پشتی - بون /pešti- bun/ ؛ *با)* ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ *آ)* پشت وون /pəštə - vun/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* پشتی بن /poštibon/ ؛ *قص)* پشتیبان /peštibān/ ؛ *ت)* ←(اغر) ؛ *پ)* پشت /pušt/ ؛

پشته/pəštə/ (ا) : ۱. کوله بار . ۲. مجازاً به معنی : زیاد و بیش از حد . ۳. واحد بسته بندی به اندازه‌ی یک کوله بار .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پشتی /pešti/ ؛ *آک)* پوشته /puštə/ ؛ *پ)* پوشتک /puštak/ ؛

پشته/pəštə/ (ا/ق.مک) : ۱. پشت سر . ۲. راه پشتی . ۳. بی راهه . **نک** : پساله .

ب) ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ت)* پشت را /pešterā/ ؛ ۴) ت

پشته/pəštə/ (ا.مک) : ۱. مرتعی جنگلی در حومه‌ی شهرستان نوشهر . ۲. نام مرتعی در حوزه‌ی کارمزد سوادکوه .

پشت - هاکردن/pəšt- hākordan/ (مص.مر) : ۱. روی گرداندن . ۲. مجازاً : گریختن و فرار کردن در جنگ و نزاع .

اغر) پشت - هکاردن /pəšt - həkārdən/ ؛ *ب)* پشت - هکردن /hekordən- pešt/ ؛ *س)* پشت هاکردن /pešt- hākerdən/ ؛ *ق)* پشت ها کردن /pəšt - hakərdən/ ؛ *با)* پشت هکردن /pəšt hākərdən/ ؛ *آ)* پشت هکردن /pəšt - hakerdan/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* پشت ها کردن /pəšt - hākerdan/ ؛ *ت)* ←(آ) ؛ *پ)* پشت کرتن /pušt kartan/ ؛

پشته - یازه/pešte - yāzə/ (ا.مر) : دستگیره‌ی ساده و چوبی که به پشت در نصب کنند .

اغر) پشت وند /pəšte- vand/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *ق)* پشته بن /pəštəban/ ؛ *با)* ←* ؛ *قص)* ←(ق) ؛ *ت)* پشت بن /peštban/ ؛

پشته - بال/bāl - pəštə/ (ا.مر) : بالای شانه، از ناحیه‌ی پشت . **نک** : بال سر .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشت بال /pəšte- bāl/ ؛ *ب)* بال - پشت /bāle - pəšt/ ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←(اغر) ؛ *با)* ←* ؛

پشته - بن/pəštə- ban/ (ا.مر) : ۱. تکیه گاه - نقطه‌ی اتکا . ۲. کمک . ۳. زیر و رو . **نک** : پش بند .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پشت ون /pəšt van/ ؛ *ع)* پشت بن /peštə ben/ ؛ *ت)* پش بن /pəšban/ ؛ *پ)* پشت /pušt/ ؛

پشته - پشته/pəštə- pəštə/ : ۱. گروه گروه ۲. بیش از اندازه - بیش از حد .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* پشته بند /peštə- band/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

پشته تک/pəštə- tok/ (ا.مر) : لب بالایی .

ت) ←* ؛

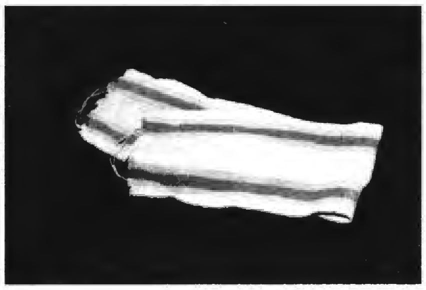
پشته چکن/poštə- čakən/ (ا.مر) : آرواره ی بالا .

ت) ←* ؛

پشته سره/pəšte-sərə/ (ا.مک) : ۱. از مراتع نشتای عباس آباد . ۲. پشت منزل .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی .

پشته کش/pəšte-kaš/ (ا.مر) : نوعی لیف زمخت و بلند که به هنگام استحمام با روش خاصّی بر پشت کشند . .



پشته کش

پشته - کل//pəšte- kal/ (ا.مر/ق.مک) : بیراهه .

ب) ←** ؛ با) ←** ؛ قص) پشته ور /peštə- var/ ؛ ت) پشت را /peštə-rā/ ؛

پشته کین/pəšte kin/ :

از فنون کشتی با میاوند. پس از اعلام میان دار و سرشاخ شدن دو کشتی گیر، ممکن است یکی از کشتی گیران بخواهد به پشت دیگری رفته و با فن (پشت کین) حریف را مغلوب نماید. روش اجرای این فن به این گونه است که کشتی گیر یا مجری فن ، پشت پای چپ خود را به پشت پای راست طرف مقابل زده و با دست خود قسمت چپ زیر بازوی راست حریف را می‌گیرد تا مانع از فرار یا بدل کاری او گردد. اجرای درست این فن ، ضربه شدن حتمی حریف را در پی خواهد داشت. نگاه شود: بامیاوند.

پشتِ - هم/pəšte- ham/ (ق.تک) : پیوسته - پیاپی - پشتِ سر هم .

اغر) ←** ؛ پ) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پشته ور/poštə- var/ (ا.مر/ق.مک) : سمت پشت .

ب) ←** ؛

پشتهِ ور/pəšte- var/ (ا.مر/ق.مک) : ۱. از راه پشت سر . ۲. پشتِ بدن .

اغر) ←** ؛ پ) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پشت راه /pešte- rā/ ؛

پشته وند/pəštə- vand/ (ا.مر) : ۱. شاخه‌ای نازک و منعطف که به جای طناب برای بستن علوفه و سرشاخه‌ها به کار رود . ۲. بند . نک : بند خال .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پشته بن /pəštə- ban/ ؛ با) ←** ؛ ن) پشته ون /pəštə- van/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) پش بن /paš ban/ ؛

پشته - وند/pəšte- vand/ (ص.مر) : پشتیبان . نک : پشت ون .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پشته بن /pəštəban/ ؛ ن) پشت ون /pəštə van/ ؛ ت) پشتیوان /peštivān/ ؛ آک) پوشت بند /pušt - band/ ؛ پ) پشت مند /pušt- mand/ ؛

پشتی/pəšti/ (ا/ص) : ۱. حمایت -طرفداری- تکیه‌گاه - پشتیبانی . ۲. قسمت پر مغز و پردانه‌ی شالی و باقلا که خرمن شده باشد . ۳. چیدن و ردیف کردن دسته‌های برنج و غلّات بصورت اریب . ۴. اسب رام شده که آماده ی کار یا سواری است .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ پ) پُشتیه /puštih/ ؛

پشتی/pəšti/ (ا) : ته دیگ . نک : بشتی .

ب) رندی /randi/ ؛ ق) بشتی /bešti/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) بشتی /bəšti/ ؛ ن) ←** ؛ ع) بیشتی /bišti/ ؛ قص) برشتی /berešti/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پشتیار/paštiyār/ (ا.مک) : مکانی در شهرستان کتول .

پشته - یازه/pešte - yāzə/ (ا.مر) : دستگیره‌ی ساده و چوبی که به پشت در نصب کنند .

اغر) پشت وند /pəšte- vand/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پشته بن /pəštəban/ ؛ با) ←** ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) پشت بن /peštban/ ؛

پشتی بزان/pešti- bezān/ (ا.مر) : پوزه‌بند زدن با ریسمان ، پس از رام کردن اسب وحشی .

ع) ←** ؛

پشتیم/pəštim/ (ص.مر) : پشت و رو . نک : پشت دیم .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پشت و دیم /pəštodim/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ن) ؛

پشتیم بدوتن/pəštim badutən/ (مص.مر) : ۱. وارونه جلوه دادن . ۲. بهانه آوردن . ۳. وارونه دوختن .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛

پشتیم – پلی/pəštim - pali/ (ص.مر) : پشت و رو .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پشت – دیم – پلی /pəšte dim/ pali/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) پشت دیم /pəštə dim/ ؛ قص) پشدیم /pešdim/ ؛ ت) پشت رو /peštru/ ؛ آک) پوشته پیلی /pušto- payli/ ؛

پشتیوانه/peštivānə/ (ص.نس) : ۱. پشتیبانی . ۲. پشتوانه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشتوانه /pəštvānə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پشتوانه /pəštəvānə/ ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) پشتوونه/pəštəvunə/ ؛ قص) پشتیبانی /peštibāni/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ | گ) پوشتی بونی /pušti- bony/؛ پ) پشت /pušt/ ؛

پشتی – هاکردن/pešti-hākərdən/ (مص.مر) : ۱. پشتیبانی کردن . ۲. رام کردن اسب یا گاو نر . ۳. پالانی کردن اسب وحشی .

اغر) پشتی هکاردن /pəšti-həkārdən/ ؛ ب) پشتی هکردن /pəšti-həkordən/ ؛ س) پشتی ها کردن /pešti-hākerdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ب) ؛ ن) پشتی ها کردن /pəšti-hākərdan/ ؛ ع) پشتی ها کردن /pəti/ hākordan/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پشتیوانی هکردن /peštivānihakerden/ ؛

پشخار/pašxār/ (ص.مف) : غذای پس مانده .

ق) په خردی /pexərdi/ ؛ با) پش خرد /peš- xərd/ ؛ ن) پیش خرد /pəš xərd/ ؛ ع) پیش بمنس /piš bamonəs/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) پیش بخورده /pis boxordə/ ؛

پش در پش/pəš- dar- pəš/ (ق.تک) : پشت در پشت – نسل در نسل . **نک** : پشتاپشت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پشت در پشت /pəšt- dar - pəšt/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ آک) پوشت در پوشت /pušt- dar-pušt/ ؛

پش – دکت/pəš- dakət/ (ص.مر) : ۱. کسی که هنگام راه رفتن از دیگران عقب بیفتد – بازمانده در راه . ۲. کسی که به پشت افتاده باشد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پشت دکت /-pešt dakət/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پشت دکت /pəšt dakat/ ؛ ع) پش هاکت /paš hāket/ ؛ قص) پیش دکت /piš dakət/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پسا کتای /pasākatāy/ ؛

پش – دکتن/pəš - daketən/ (مص.مر) : ۱. فراموش کردن رخدادها و درگذشتن از آن . ۲. عقب ماندن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پس دکتن /pas dakətən/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پس هاکتن /pas hāketan/ ؛ ت) ←*؛

پش – دمال/dəmāl – pəš/ (ا.مر/ق.مک) : پس و پیش – جلو و عقب . نک : پیش دمبال

اغر) پیش – دمبال /piš - dəmbāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پیش دمّال /pišdemmāl/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پیش – دمّال /piš - dəmmāl/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش به دمّال /piš bə/ dommāl/ ؛ ت) ←* ؛

پشدون/pašdun/ (ا.مر) : پشه بند . **نک** : پشتم .

اغر) پشه – وند /pašə- vand/ ؛ ب) پشن دن /-pašən don/ ؛ ق) پشه ون /pašəvan/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) پشتم /paštom/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پش – دیم/pəš- dim/ (ص.مر) : ۱. پشت و رو – وارونه . ۲. غلت زدن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پش – دیم – پلی /-pəš-dim pali/ ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پش دیم /pəš- dim/ ؛ با) ←* ؛ آ) پشتیم /pəštim/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پشت دیم /pəštə dim/ ؛ ت) پشت رو /peštru/ ؛

پشرت/pesərt/ (ا.مک) : از توابع دهستان چهاردانگه‌ی سورتچی شهرستان ساری .

پش رم/pəšrəm/ (ا.مک) : مرتعی در نزدیکی روستای کدیر نوشهر .

پش سر/peš sar/ (ا.مر) : پشت سر – عقب .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

س) پشت سر /pest - sar/ ؛ با) پشت سـر /pəšt sar/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) ←(با) ؛ قص) پشـته سـر /peštə- sar/ ؛ ت) ←(ن) ؛ پ) پتسر /patsar/ ؛

پش – سر– تر/peš- sar-ter/ (ق.مک/ص.مر) : ۱. دنبال‌تر – عقب تر . ۲. لاغرتر . ۳. خسیس‌تر .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پش سرته /pəš-sar - tə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پشت سر تـر /pəštə - sar - tar/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛

پش – شر/pəš-šar/ (ا.مر) : ۱. پشـت سـر . ۲. مقـداری از گندم، جو یا شالی که بلافاصله پس از درو بـرای نیـاز روزمرّه، خرمن کوبی شده و به خانه برده شود .

اغر) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش شر /piš šar/ ؛

پش – غش/pəš - qaš/ (ا.مص) : به پشت زمین خوردن .

ق) پشت دکتـن /pəšt dakətən/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پس کتن /pas katan/ ؛ اشر) ←* ؛

پش – غم – پی – غم/qəm-pəy-qəm – peš/ (ا.مـص) : ۱. پیغام فرستادن و دریافت کردن پیغـام . ۲. بـه اشـکال مختلف پیغام فرستادن . نک : پسغام – پغوم پسغوم .

ب) پغم پس غـم / peqom- pasqom/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پیغوم پس غوم /piqom pasqom/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پـه غـم پس غم /pə qom pas qom/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پس غم پیـش غم /pas qom pišqom/ ؛ قص) پسغم پیشغم /- pasqom pišqom/ ؛ ت) ←(آ) ؛

پشکار/paškār/ (ا.مر) : پارچه‌های پشمی دست بافت .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پش – کت/kat – pəš/ (ص.مر) : پیش افتاده . نک : پیـش دکت .

اغر) پیش – دکت /piš - dakət/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پشـت دکت /pəšt dakət/ ؛ بـا) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش کت /piš kat/ ؛ قص) پیـش دکـت /piš daket/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ آک) پیش دکت /piš - dakat/ ؛

پش – کتک/pəš - katak/ (ص.نس) : ۱. پیشین . ۲. کسـی که در هر کاری خود را مقدم داند . ۳. پیش افتاده .

اغر) پیش گوزک /piš - guzək/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پیشکار /piškār/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش کتک /piš-katak/ ؛ ت) پیش کل / /piškal/ ؛

پش – کتن/pəš- katan/ (مص.مر) : پیش افتادن .

اغـر) پیـش دکتـن /piš - daketən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغـر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پش کتی/pəš - kəti/ (ا.مـر) : پیشـانی . نـک : سـوال – سفال .

اغر) ۱. پیشـانی /pišāni/ ، ۲. پیشـانو /pišānu/ ؛ ق) پیـش کتـی /piškəti/ ؛ بـا) ←(اغـر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←* ؛ ع) پیـش کتـی /piškoti/ ؛ قـص) پیشـــانی /pišāni/ ؛ ت) پیشونی /pišoni/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) پیشا نیک /pišānik/؛

پش – کتـی – ون/pəš- kəti-van/ (ا.مـر) : ۱. سـربند . ۲. نوعی شال که بر پیشانی بندند . نک : سربند .

اغر) ۱. میا– وند /meyā- vand/ ، ۲. سر– وَند /sar - vand/ ؛ ب) ۱. کلّه – وند /kallə -vand/ ، ۲. سر – بنـد /sar- band/ ؛ ق) پیش کتـی ون /piškəti van/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پـش کتی ون /pəškətivan/ ؛ع) پیش کتی بن / /piš koti ban/ ؛

پش – کـردن/pəš - kərdan/ (مـص.مـر) : ۱. بدرقـه . ۲. بدرقه کردن .

اغر) پیش – دینگئن /piš -dingoən/ ؛ ب) ۱.←(اغـر) ، ۲. پیشی /piši/ ؛ س) پیش دینگوئن /piš – dinguən/ ؛ ق) پیش دینگوئن /piš - dinguen/ ؛ با) پیـش هدائـن /- piši hedāən/ ؛ آ) پیشی – دینگوئن /piš - dinguan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش ها کردن /piš hākordan/ ؛ قص) پیش ها کـردن /piš - hākerdan/ ؛ ت) ←* ؛

پش – کشه/pəš-kaše/ (ا.مر) : ۱. حدّ فاصل بیـن نـاف تـا زهار . ۲. در سوارکاری دو نفره ، آنکه جلو نشیند .

اغر) پیش کشه /piš kašə/ ؛ ب) کش – پلی /kaš - pali/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) پیش کشه /piš kašə/ ؛ ت) ←* ؛

پشکل/paškəl/ (ا.مص) : کاوش .

اغـر) چکـل پشـو /čəkəl-pəšo/ ؛ ب) پشـو /pəšo/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پشو /pešu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پچکـل /pəčkəl/

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

؛ ن) ←(آ) ؛

پش - کلا/paš- kolā/ (ا.مر) : کلاه پشمی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پش کلا /paš-kəlā/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پشمی کلا /pašmi kəlā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پشه کلا /pašə - kolā/ ؛ ت) ←(ن) ؛ آک) پشمی کولا /pašmi - kulā/ ؛



پش - کلا

پش - کلگی/paš - kallegi/ (ا.مر) : پس گردنی . نک : په تکی .

اشر) ←* ؛

پش - کن/pəš - kan/ (ا.مر) : ۱. اوّلین شخم . ۲. کندن با فوکا .

ب) پیش کند /piš - kand/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پیش کن /pis kan/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پیش کن /piš - kon/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) ←* ؛

پشکول/pəškul/ : **نک** : بزککاک .

با) ←* ؛

پش - کیسه/kisə–paš/ (ا.مر) : کیسه‌ی پشمین از موی بز . **نک** : بزمی گوآل .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشمی کیسه /pašmi - kisə/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بزمی گال /bəzmi gāl/ ؛ ع) گوآل /guāl/ ؛

پش - گردن/pəš - gerdən/ (ا.مر) : گلو .

با) ←* ؛ آ) پیش گردن /piš gərdən/ ؛ ع) قرت /qort/ ؛

پشلاق/pəšlāq/ (ا) : ۱. دوغ یا ماستی که بر روی شیر در حال پختن ریزند و از آن نوعی پنیر گیرند . ۲. مایه‌ی پنیر .

ب) ۱.←* ، ۲. بشلاغ /bəšlāq/ ؛ با) بجلاق /bəjlāq/ ؛ آ) ←* ؛

پش - لاون/paš - lāvan/ (ا.مر) : چادر شب پشمی – رو انداز پشمی .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پش – لوند /pəš - lovand/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پشمی ازار /pašmi-ezār/ ؛

پشلوار/pašəlvār/ (ا.مر) : ۱. شلوار پشمی از جنس چوخا . ۲. شلوار مردانه‌ی جیب دار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پشمی شلوار /pašmi -šelvār/ ؛ قص) ←(ع) ؛

پشمازیل کا/pašmāzil-e-kā/ (ا.مر) : نوعی بازی با کمربند و استخوان پای گوسفند که در شب‌های عروسی انجام می‌گرفت ، امروزه به جای استخوان از کبریت استفاده شود .

ن) ۱.←* ، ۲. شاه وزیر کا /šā-vazirkā/ ؛ ع) پاتشاوزیر /pātšā vazir/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پشمالو/pəšmālu/ (ا) : نوعی هلوی بومی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشمالی /pəšmāli/ ؛ ب) پشمالی /pəšmāli/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پشمالی /pešmāli/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پشمالی /pašmāli/ ؛ ع) پشمالو /pašmālu/ ؛

پشمالی - خال/pəšmāli - xāl/ (ا.مک) : نام مرتعی در حوزه ی شهرستان آمل .

پشم - ایزار/pašm- izār/ (ا.مر) : چادر شب پشمی . نک : اوزار .

ن) ←* ؛ ع) پشم ازار /pašm ezār/ ؛

پش - مجمه/pəš- majmə/ (ا.مر) : هدیه‌ای که در درون طبق چوبی قرار گرفته و بر سر حمل شود .

ب) پیش مجمه /piš- majmə/ ؛ س) مجمه /majmə/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

برخی ابزار و ادوات زندگی سنتی منطقه



بادی



کشکر ساب



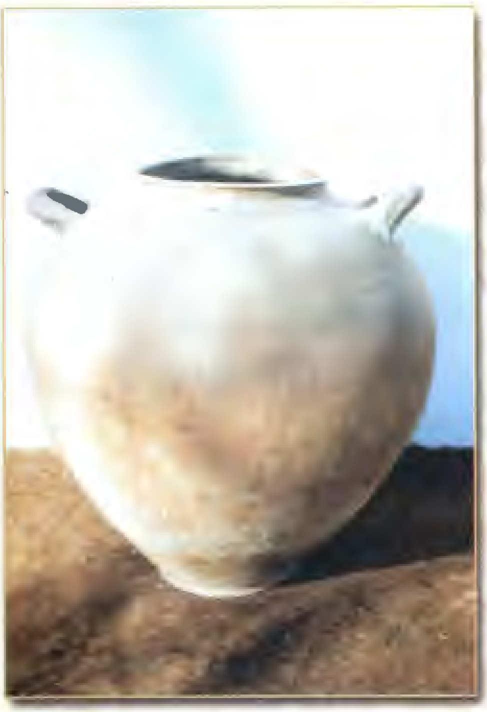
گَهره



گِمکا



شال تله



دوشان

برخی ابزار و ادوات زندگی سنتی منطقه



خرکل



چلو



دمی



دسّاس



چل



کچّال



واکن چو

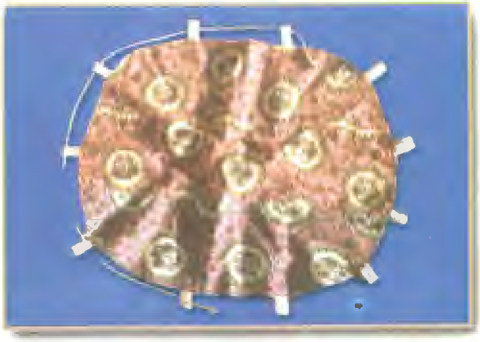
برخی ابزار و ادوات زندگی سنتی منطقه



دس چراغ



ماسره



قن سفره



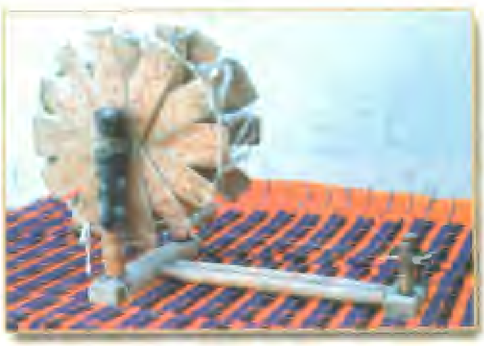
جوله- کلز- کترا



سارخ



کچه دچین



چل دیک

برخی ابزار و ادوات زندگی سنتی منطقه


کلز


پیله پچ لوه


شونه ورد


مقراض


سالیک


دسه کش


چلیچه

ق) ←(س) ؛ بـا) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ قـص) مجومـه /majomə/ ؛

پش مجی/paš-meji/ (ا.مر) : هزار پا . **نک** : گوش قز .

ق) ←* ؛

پشم – رسئن/pašm-reseən/ (مص.مر) : پشم ریسیدن . ن‌ک : برشتن

اغر) پشم برشتن /pašm-bareštən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ آ) پش برشتن /paš bareštan/ ؛ ن) پشم برشتن /pašm bareštan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پشم بریشتن /pašm-barištan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پشم ریسندن /pašm-risandən/ ؛ آک) پشم رشتن /raštan-pašm/ ؛

پشمروک/pəš məruk/ (ص.نس) : بی‌حال و بی‌جان .

اغر) ۱.←* ، ۲. پسمروک /pəsməruk/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ آ) پسمروک /pəsməruk/ ؛

پشم – سوت/pašme-sut/ (ا.مر) : بوی سوختن نمد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) جزماق بو /jezmāqəbu/ ؛ بـا) ←* ؛ ن) جزبه /jəzəbe/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پشمه بو /pašmə- bu/ ؛

پشمکی/pašm əki/ (ص.نس/ا.مر) : دارای کرک – موی نرم و نازک

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پشوک /pašuk/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پشن /pašən/ ؛ ن) پشمکی /pašmaki/ ؛ ع) ←* ؛

پشمله/pašmələ/ (ص.نس) : پرموی و پشمالو . **نک** : پشموک .

اغر) پشموک /pašmuk/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پشمک /pašmək/ ؛ با) پشمو /paš-mu/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پشن /pašən/ ؛ ن) ۱. پشمن /pašmən/ ، ۲. پشن /pašən/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پشمالو /pašmālu/ ؛ پ) پشماکند /pašmākand/ ؛

پشموک/pašmuk/ (ص.نس) : پرموی و پشمالو . **نک** : پشمله .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پشن /pašən/ ؛ با) ←* ؛ آ) پشن /pašən/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پشمله /pašmələ/ ؛ ت) پشمل /pašmel/ ؛ اشر) ←* ؛ پ) پشماکند /pašmākand/ ؛

پشمی –جرب/pašmi-jərəb/ (ا.مر) : جوراب پشمی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشمی – جروب /pašmi-jərub/ ؛ ب) ۱. پش جورب /paš- jurəb/ ، ۲. پشمی جورب /pašmi- jurəb/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پش – جرب /paš-jərəb/ ؛ ن) پشمی جرب /pašmi- jərab/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پشمی جورب /pašmi- jorab/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پشمی جوراب /pašmi-jorāb/ ؛ آک) پشمه جوروف /pašme-juruf/ ؛



پشمی –جرب

پشمی – چوقا/pašmi-čuqā/ (ا.مر) : کت پشمین روستایی و گالشی که از موی گوسفند تهیّه شود.

اغر) پشمی چقا /pašmi-čoqā/ ؛ ب) پش چقا /paš-čoqā/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پشمی چقا /pašmi-čəqā/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پشمی چقا /pašmi-čoqā/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) چوقا پشمی /čuqāpašmi/ ؛ آک) ←* ؛

پشمی – شخ/pašmi-šex/ (ا.مر) : پرنده‌ای کوچک – سسک – الیکایی .

اغر) پرچیم شخ /parčim-šex/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پچّیمه – شخ /paččimə-šəx/ ؛ بـا) ←(اغر) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) جنجر /jenjer/ ؛

پشن/pašən/ (ص.نس) : پشمالو . **نک** : پشموک .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

اغر) پشموک /pašmuk/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پشمله /pašmelə/ ؛ ت) پشمل /pašmel/ ؛ پ) پشماکند /pašmākand/ ؛

پشندی/pešendi/ (ا.مص) : پی‌ریزی کردن .

اغر) په شنی /pe-šəni/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) په شندی /pə-šandi/ ؛ ق) پشنّی /pešanni/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پی شنّی /pəy šanni/ ؛

پشنک/pəšnək/ (ا) : ۱. قبا . ۲. جلیقه‌ی نمدی چوپانان و گالشان.

س) پشّنک /paššonək/ ؛ ق) شونک سری / /šuneksari/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) پسّک /passak/ ؛ ع) ←(ن) ؛

پشّنک/paššonək/ (ا) : **نک** : پشتک .

س) ←* ؛ ق) پشتک /pəštek/ ؛ با) ←* ؛ ن) پسّک /passak/ ؛ ع) ←(ن) ؛

پشو/pəšo/ (ا.مص) : زیرو رو کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشوبزئن /pəšo-bazoən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پشو /pəšu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پی چکل /pəy čəkəl/ ؛ ع) پش - پشو /poš pošo/ ؛ قص) پش پشو /pəš-pəšo/ ؛ اشر) ←(ق) ؛

پشو- پشو/pəšo-pəšo/ (ا.مص) : ۱. تجسّس در میان اشیاء و به دنبال چیزی خاص گشتن . ۲. رو کردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. چکل پشو /čəkəl-pəšo/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پش - پشو /pəš-pəšo/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ن) پی چکل /pəy čekəl/ ؛ ع) ←* ؛

پشو-چو/pəšo-ču/ (ا.مر) : چوب هم‌زن . **نک** : پسو کاچ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. پشو کاچ /pošo-kāč/ ؛

پشور/pešur/ (ا.مص) : ۱. چند بار شستن . ۲. شستن لباس در آبی که از قبل با آن رخت دیگری را شسته باشند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پی شور /pəy šur/ ؛ ع) ←(ن) ؛

پشور/pəšur/ (ا) : آبدزدک . **نک** : پشول .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پشیل /pəšil/ ؛ س) پشول / /pəšul/ ؛ ق) ۱. پشیل /pəšil/ ، ۲. پشول /pəšul/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. پشیل /pəšil/ ، ۲. پشول /pəšul/ ؛ ع) کاپیش /kāpiš/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) کاپیش /kāpiš/ ؛

پش-ور/pəšvar/ (ق.مک) : ۱. جلو - از روبرو ۲. از طرف پشت (این واژه در مناطق مختلف دارای معانی متضادی است) .

اغر) پیش - ور /piš-var/ ؛ ب) پیش - وری /piš-vari/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش ور /pišvar/ ؛ قص) ←(ب) ؛ ت) ←* ؛

پشوک/pašuk/ : **نک** : چچن .

س) ←* ؛

پشوک پشوک هدائن/pešok-pešok-hədāən/ (مص.مر) : **نک** : ببشوسّن .

س) ←* ؛

پشو-هدائن/pəšo-hədāən/ (مص.مر) : **نک** : پش-پشو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پشو هاکردن /pəšu hākərdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛

پشه/pešə/ (ا/ا.مص) : ۱. هذیان . ۲. کنجکاوی کردن - از چیزی سر درآوردن . **نک** : پش-پشو .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیشه /pišə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پیش-پیشه /piš-pišə/ ؛ آ) پیش - پیشه /piš-piše/ ؛

پش-هاکردن/pəš-hākərdan/ (مص.مر) : ۱. بستن در . ۲. بدرقه کردن . نک : پیش هکاردن -پیشی هدائن.

اغر) پیش-هکاردن /piš-həkārdən/ ؛ ب) پیش - هکردن /piš-hekordən/ ؛ س) پیش هاکردن /piš-hākerdən/ ؛ ق) پیش-هاکردن /piš-hākərdən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پیش - هکردن /piš-hakərdan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش ها کردن /piš-hākordan/ ؛ قص) پیش هاکردن /piš hākerdan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پش هاکئردن /pəš-hākoərdən/ ؛ آک) پیشاگودن /pišā-gudan/ ؛

پش هاکن/pəš hākən/ (ف.امر) : ۱. بدرقه کن . ۲. در را ببند .

س) پیشی هاکن /piši-hākən/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش هاکن /piš hākon/ ؛ قص) پیش هاکن /piš-hākən/ ؛ ت) پیش هکن /piš haken/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پشی/pəši/ (ا.صو/ص.نس) : ۱. صوتی برای صدا کردن گربه . ۲. قبلی – جلویی . نک: پیشی

اغر) پیشی /piši/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛

پشی کو/paši-ku/ (ا.مک) : روستایی از دهستان گلیجان ییلاقی تنکابن .

پشیل/pəšil/ (ا) : آب دزدک .

اغر) پشور /pəšur/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) کاپیش /kāpiš/ ؛ ۴) پی شور pey šur

پشیمون/pašimun/ (ص) : پشیمان – نادم .

اغر) ۱.←** ، ۲. پشیمان /pašimān/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پشیمن /pašimon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) پشیمن /pašimon/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) پشمان /pašmān/ ؛

پشیمونی/pašimoni/ (ا.مص) : پشیمانی .

اغر) ۱.←** ، ۲. پشیمانی /pašimāni/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پشمونی /pašmuni/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) پشیمانیه /pašimanih/ ؛

پشین/pəšin/ (ص.نس) : کسی که جلوتر از همه قرار گیرد . نک: پیشین

اغر) پیشین /pišin/ ؛ ب) پیش-ترین /piš-tərin/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ت) ←(ب) ؛

پشین کلا/pašin-kolā/ (ا.مک) : از دهکده های سدن رستاق واقع در استرآباد .

پشین کو/pəšin ku/ : نام منطقه و کوهی است.

اغر) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پغام/peqām/ (ا) : پیام – پیغام . نک : پغوم

اغر) ۱.←** ، ۲. پغم /peqom/ ؛ ب) پغوم /pequm/ ؛ س) پیغوم /piqom/ ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲.←(س) ؛ آ) پغوم /peqam/ ؛ ن) پیغم /pəyqəm/ ؛ ع) پیغم /peyqom/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پیغام /peiqām/ ؛ پ) پیتام /pətām/ ؛

پغام-پسغام/peqām-pasqām/ (ا.مر) : نک : پش غم – پی غم .

اغر) ←** ؛ ب) پغم پس غم /peqom-pas qom/ ؛ ق) ←** ؛ با) پیغوم-پسقوم /pequm-pasqum/ ؛ آ) پغوم – پسغوم /pequm-pasqum/ ؛ ن) پیغم پس غم /pəyqəm pasqəm/ ؛ ع) پیغم پسغم /peyqom pasqom/ ؛ ت) ←** ؛

پغام-په/peqām-pe/ (ا.مص/ا.مر) : ۱. پیغام فرستادن . ۲. به دنبال پیغام . ۳. از سر پیغام و اشاره ، اجابت امر کردن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پغم – په /peqom-pe/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پیغوم – په /piqum-pe/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پیغوم په /piqumə pə/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پغوم – په /pequmə-pe/ ؛ ن) پیغم – پی /pəqəm-pəy/ ؛ ع) پیغم په /peyqom pə/ ؛ ت) ←** ؛

پغز/paqz/ : جرقه‌ی آتش .

اغر) پزقه /pazqə/ ؛ آ) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پغلتی/peqalti/ (ا) : ۱. با آرنج دست به پهلوی کسی زدن . ۲. حقّه، کلک .

آ) ←** ؛ ع) سقلمه /soqolmə/ ؛

پغم/pəqom/ (ا) : نک : پغام .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پیغوم /piqum/ ؛ با) ←** ؛ آ) پغوم /pequm/ ؛ ع) پیغم /peyqom/ ؛ ت) پیغوم /pəyqom/؛

پغن-بغن/peqan-boqən/ (ص.نس) : عبوس-عنق .

اغر) بغُن /boqən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) بیزن /bizən/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) بغن /bəqən/ ؛

پغوک/peqok/ (ص.نس/ا.مص) : ۱. به هم جمع شدن- مچاله شدن . ۲. منقبض . ۳. اخمو . نک : پخوک .

اغر) ۱. پخوک /pəxuk/ ، ۲. پخوک /poxuk/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پغوم/pequm/ (ا) : پیام .

اغر) پغام /peqām/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پیغم /pəyqəm/ ؛ ع) پیغم /peyqom/ ؛ ت) ←(ن) ؛ آک) پیغوم /peyqum/ ؛ او) پیتیم /pyit'm/ ؛

پغوم-پسغوم/pequm-pasqum/ (ا.مر) : نک : پش غم-پی غم .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی غم پس غم /pəyqəm pasqəm/ ؛ ع) پیغم پسغم /payqom pasqom/ ؛ ت) ←(ن) ؛ آک) پیغوم–پسغوم /pequm-pasqum/ ؛

پف/paf/ (ا.صو/ا) : ۱. لفظی که از بوییدن بوی بد ابراز گردد . ۲. جگر سفید . ۳. باد کرده – متورم . ۴. موی پف کرده .

اغر) ۱.←* ، ۲. پف /pof/ ؛ ب) ←* ؛ س) پیف /pif/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. ایف /iff/ ، ۲.←* ؛ *قص)* پف /pof/ ؛ ت) پفه /pofə/ ؛

پُف/pof/ (ص) : ۱. پوک . ۲. سست . ۳. فوت.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پف /paf/ ؛ ع) پف /paf/ ؛ *قص)* پف /pof/ ؛ ت) پف – پوت /pof-put/ ؛ آک) ←* ؛

پف–بزوئن/pof-bazoən/ (مص.مر) : فوت زدن – فوت کردن – دمیدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پف – کاردن /pof - kārdən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. پف هاکردن /pof hākerdən/ ، ۲. پف بزوئن /pof -bazuen/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی ها کردن /pi hākərdan/ ؛ ع) پی ها کردن /pi hākordan/ ؛ *قص)* پوف ها کردن /puf - hākerdan/ ؛ ت) پف زئن /pof zaen/ ؛ *اشر)* ←* ؛

پف–بیئرد/paf - bierd/ (ص.مف) : پف کرده– متورّم – باد کرده .

اغر) پف بکارده /pof bakārdə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پف بکرد /pof-bakerd/ ؛ ق) پف بکرد /pefbakərd/ ؛ *با)* پف بیارد /paf - biārd/ ؛ آ) پف – بکرد /paf - bakərd/ ؛ ن) پیف – هاکرد /pif-hākərd/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. پف – هاکرد /paf - hakord/ ؛ *قص)* پف بکرد /pof - bakerd/ ؛ ت) پف – بیارده /paf - biyārdə/ ؛

پف – پف/pof-pof/ (ق.حا) : با احتیاط .

اغر) ←* ؛

پف – پفی/pof-pofi/ (ص.نس) : فردی که در رعایت بهداشت اغراق کند – وسواسی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ ن) ←* ؛

پفتال/paftāl/ (ص.نس) : ۱. تنبل – چاق . ۲. بی خاصیّت . ۳.پیر و فرتوت

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پفتول /paftul/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پفتل /paftəl/ ؛ *قص)* ←* ؛ ت) ←* ؛

پف – خیک/paf-xik/ (ص.مر) : شکم گنده .

اغر) پف – خیک /pof - xik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) خیک /xik/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پف خک /paf xek/ ؛

پف – داشتن/pof-dāštən/ (مص.مر) : ۱. کنایه از : کلید امور را در دست داشتن . ۲. آگاه بودن به رموز کار .

اغر) ←* ؛

پف- زئن/pof-zəən/ (مص.مر) : فوت کردن – دمیدن .

اغر) ۱. پف کاردن /pof-kārdən/ ، ۲. پف – بزوئن /pof -bazoən/ ؛ ب) پف – هکردن /pof-həkordən/ ؛ ق) پف ها کردن /pəf hākərden/ ؛ *با)* پف – هاکردن /pof -hākerden/ ؛ آ) پف – بزوئن /pof - bazuan/ ؛ ن) پی هاکردن /pi-hākərdan/ ؛ ع) پی هاکردن /pi hākordan/ ؛ *قص)* پوف هاکردن /puf - hākerdan/ ؛ ت) ←* ؛

پفک/pafak/ (ص) : برنج نیم پخته و خشک که در روغن سرخ شده باشد . **نک** : بادونه .

ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پفک /pofek/؛

پف–کاردن/pof – kārdən/ (مص.مر) : دمیدن . **نک** : بدمسّن – پف زئن – پف هاکردن .

پف – کلّه/paf - kallə/ (ص.مر) : موی مجعّد– موی وز وزی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پفکی/pofeki/ (ص.نس) : سست و ضعیف .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پفی /pofi/ ؛ ع) پفی /pafi/ ؛

پفن/pafən/ (ص.نس) : ۱. باد کرده و متورم . ۲. چاق .

اغر) پفن /pofən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پفو/pafu/ (ا) : تفاله‌ی چای . **نک** : پخو – پسخود .

اغر) پخول / paxul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ع) پاپور /pāpur/ ؛ ت) پفه /pafə/ ؛ اشر) پخه /poxə/ ؛

پفوک/pofuk/ (ص.نس) : ۱. فرد افاده‌ای . ۲. در امور بهداشتی وسواس به خرج دادن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پفی /pofi/ ؛ ع) پفکی /pafaki/ ؛

پفه/pafe/ (ا) : شش – جگر سفید .

ع) پف /paf/ ؛ ت) ←** ؛ آک) ففه /fafə/ ؛

پفه/pofə/ (ا) : پود پارچه . **نک** : چو .

اغر) وفه /vofə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. بوفه /bofə/ ؛

پف – هاکاردن/pof - hākārdən/ (مص.مر) : دمیدن – فوت کردن . **نک** : اشاگ .

س) ←** ؛ ق) پوف – هاکردن /puf - hākerdan/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پف – هاکردن /pof - hākərdan/ ؛ ن) پی – هاکردن /pi-hākordan/ ؛ ع) پی – هاکردن /pi-hākerdan/ ؛ قص) پوف هاکردن /puf - hākerdan/ ؛ ت) پو–هکردن /pu-hakərdən/ ؛ اشر) پف – هاکئردن /pof - hākoərdan/ ؛

پف هاکرد/paf hākord/ (ص.مف) : ۱. پف کرده – باد کرده . ۲. کسی که به ورم دچار شده باشد .

اغر) پف هکارده /paf - həkārdə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پف هاکرد /pof hākerd/ ؛ ق) ←** ؛ با) پف هکرد /paf - hakərd/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پف هکرد /pof hakərd/ ؛ ن) پف هاکرد / paf hākərd/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←(با) ؛

پفه – پفه/pofə-pofə/ (ا.صو/ا.مص) : ۱. صدای نفس کشیدن در موقع غذا خوردن . ۲. غذا را با ایجاد سر وصدای نامطبوع خوردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ قص) فسه – فس /fəse-fəs/ ؛

پفی/pafi/ (ا) : یکی از انواع گوناگون مرکّبات – میوه‌ی سلف گریب فروت .

ب) ←** ؛ ع) ←** ؛

پفین/pafin/ (ص.نس) : موهای ژولیده و پف کرده . **نک** : پپ جول .

اغر) ۱. پپ – جول /pap-jul/ ، ۲. پپ – کلّه /pap-kallə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پپین /pappin/ ؛ با) ←** ؛ ن) پف پفی /paf - pafi/ ؛ ع) پفن /pafən/ ؛ ت) پف هکرده مو /paf hakerdə mu/ ؛

پق/paq/ (ا) : نوعی برش چوب توسّط نجّاران .

با) ۱.←** ، ۲. پخ /pax/ ؛ اشر) ←** ؛

پقفا/peqəfā/ (ا.مر) : **نک** : پگفا – په گس .

با) ۱.←** ، ۲. پگفا /pəqəfā/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پی کفا /pəy kafā/ ؛ ع) پس کفا / pas kefā/ ؛

پقلتی/peqalti/ (ا) : **نک** : بغلتی .

آ) ←** ؛

پقه لوم/peqe lom/ (ا.مر) : ترکه‌ی کمانی شکل تله‌ی پرنده که نقش نگاه دارنده‌ی نیروی محرکه‌ی تله (تله مار) و زبانه ی تله (زیبک) را به عهده دارد . **نک** : بقلوم .

ق) بقلوم /beqlum/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←** ؛ ن) بلقوم /bəlqum/ ؛ ع) بلقم /bolqom/ ؛

پک/pek/ (ا/ص) : فرد ، در برابر زوج .

اغر) تک /tak/ ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛

پک/pak/ (ص) : فک بی‌دندان و دندان کشیده .

ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پک/pok/ (ا) : ۱. پتک . ۲. پک زدن به قلیان یا سیگار . **نک** : پ‌وک

اغر) ←** ؛ ب) پوک /puk/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(ب) ؛ آک) ←** ؛ پ) پتک /patak/ ؛

پک/pek/ (ا) : بوی تخم مرغ فاسد یا بوی ماهی گندیده . **نک** : پفه .

اغر) ۱. پف /pof/ ، ۲. پیک /pik/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) پیک /pik/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) پف /paf/ ؛ قص) پرکه – بو /perke-bu/ ؛ ت) پفه /pafe/ ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

پُک/pək/ (ص) : ۱. انسانی که رنگ و رویش از ترس یا ضعف پریده باشد .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پک /pak/ ؛ با) پیک /pik/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پکا/pekā/ (ا) : ۱. پایه‌های کلفت و مقاوم چوب بست‌ها . ۲. پایه‌ی ضخیم چوبی .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ قص) پاکا /pākā/ ؛

پکاب/pekāb/ (ا.مر) : پاشنه‌ی پا - . نک : پوزی پس کاب .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی - کاپ /pəy - kāp/ ؛ ع) پوزی /puzi/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ع) ؛ پ) پی /pay/ ؛

پکاپ-دینگئن/pekāp-dingoən/ (مص.مر) : ۱. پشت پا انداختن در کشتی . ۲. پشت‌پا زدن . نک : پکاپ .
اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی لینگ بزوئن /pəy ling bazuan/ ؛ قص) پکاب - بزوئن /pəkāb-bazuan/ ؛

پکا-چو/pekā-ču/ (ا.مر) : ۱. چوب چپر . ۲. چوب عمودی در پرچین . ۳. چوب های کلفت تر از پایه‌ی پرچین در چوب بست .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پکا-سری/pekā-sari/ (ا.مر) : آلونک کوچک .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پکال/pekāl/ (ص) : کوتاه - کوتاه قد .
ب) ←* ؛ ق) کِل /kel/ ؛ آ) کل په /kəlpe/ ؛ ن) کل پی /kəl pəy/ ؛ ع) کل په /koləpə/ ؛

پکامه/pekāmə/ (ا) : **نک** : پکا .
اغر) ←* ؛

پک-بپّرسّن/pek-bappərəssən/ (مص.مر) : ۱. کنایه از: مطیع و منقاد کسی شدن . ۲. کنایه از: دنباله روی کسی شدن .
ق) ←* ؛

پک - به - پک/pek-bə-pek/ (ق.تک) : پی در پی - پیاپی .
اغر) ۱. پی تی /piti/ ، ۲. پوست /pevəst/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی به پی /pəy-bə-pəy/ ؛ ع) په در پی /pe dar pəy/ ؛ قص) په به په /pəbəpə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پک-پا/peke-pā/ (ق.تک) : پشت سر .
اغر) په کفا /pe-kəfā/ ؛ ب) په - کفا /pe-kəfā/ ؛ س) ←* ؛ ق) پگ‌فا /pegefā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) پی کفا /pəykafā/ ؛ ع) پس کفا /pas kefā/ ؛ قص) پسه-پا /pase-pā/ ؛ ت) پس قفا /pas qafā/ ؛

پک-پک/pək-pək/ (ا.صو/ق.تک) : ۱. پشت سر هم . ۲. تک تک . ۳. صدای شعله‌ی چراغ نفتی که در حال خاموش شدن باشد.
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پت پت /pət pət/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(ن) ؛

پک - پک - هکردن/pək-pək-hakərdan/ (مص.مر) : حالت پرش شعله‌ی چراغ در حال خاموش شدن .
اغر) پک پک هکاردن /pək pək-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پت پت هاکردن /pət pət - hākərdan/ ؛ ع) پت پت هاکردن /pət pət hākordan/ ؛ قص) پک پک هاکردن /pək-pək-hākərdan/ ؛ ت) پت پت هکردن /pet pet hakerden/ ؛

پک - پکی/pak-paky/ (ا.مر) :
از انواع بازی‌های بومی. این بازی با گردو انجام می‌شود و بازی کنان بین دو تا پنج نفرند. در این بازی افراد روبروی هم روی زمین می‌نشینند. هر کدام چند گردو روی زمین گذاشته و پس از قرعه کشی و انتخاب آغازگر بازی، بازی را آغاز می‌کنند. بازی کن اوّل، روی گردوها خم شده ، مچ دستش را به روی زمین تکیه می‌دهد و دو انگشتش را به حالت تلنگر پشت یک گردو طوری نشانه روی می‌کند، که ضربه‌ی تلنگر سبب شود گردو به گردوی دیگری که هدف بازیکن است ، اصابت نماید. هر کدام از گردوها که به این ترتیب مورد هدف قرار گیرند ، متعلّق به او خواهد شد. این بازی تا هدف گیری آخرین گردوها و تصاحب آن‌ها ادامه

پیدا می‌کند.

پک - دنّون/pek-dannun/ (ص.مر) : بی دندان .

ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) بی دنّـن /bidannən/ ؛ ع) بی دنّن /bidannon/ ؛ ت) بی دندون /bidandon/ ؛

پکر/pakar/ (ا) : پوست روی زخم . نک : پوچ کوت .

اغر) پلاسمه /pəlāsmə/ ؛ ن) ←** ؛ ع) کنه /kanə/ ؛

پک - رنگ/pək-rang/ (ا.مر) : همانند رنگ جگر سفید .

اغر) پیک /pik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پیک رنگ /pike rang/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) پف رنگ /paf rang/ ؛

پکره/pekərə/ (ا.مک) : مکانی در نزدیکی سنگرخ شهرستان سواد کوه .

پکره/pəkarə/ (ص.نس/) : ۱. مریضی که پس از بهبود ، بیماری اش بازگشته باشد . ۲. از پا افتاده . ۳. عبرت . **نک** : آکته .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی - کره /pəy-karə/ ؛ قص) ←** ؛

پکره-بوردن/pe-karə-burdən/ (مص.مر) : ۱. به دنبال رفتن . ۲. دنباله رو .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی-کره-بوردن /pəy-karə-burdan/ ؛

پکره بیتن/pekarə baytan/ (مص.مر) : عبرت گرفتن .

با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

پک - کا/pak - kā/ (ا.مر) : نوعی بازی .

آ) ←** ؛

پک - کشون/pek-kašun/ (ا.مص) : ۱. نفس آخر را کشیدن . ۲. پک عمیق به سیگار یا چپق زدن .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛

پکل/pe kal/ (ا.مر) : ۱. محلّ پخت و پز در بنه گاه دام داران - آشپزخانه‌ی گالشی . ۲. پشت سر . ۳. پشت تلار .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پکلوش/pakeluš/ (ص) : پکر - افسرده .

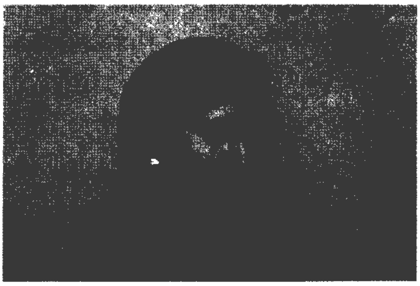
اغر) پکر /pakər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) پکلوشه /paklušə/ ؛ آ) ←** ؛ ع) پکر /pakar/ ؛

پکّلوم/pəkkəlum/ (ا) : پلّه - پلکان .

اغر) ۱. پلّکان /palləkān/ ، ۲. پلّه /pallə/ ؛ ب) پلّه کون /palləkon/ ؛ ق) ۱. ←** ، ۲. پلکوم /pelkum/ ؛ با) ۱. ←(ق) ، ۲. پلّه کوم /pəlləkum/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پلّه کوم /pəllə kum/ ؛ ع) پلکوم /pelkom/ ؛ قص) پلّکون /pəllekun/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشـر) پلّکان /pelle-kān/ ؛ پ) پرکان /parrakān/ ؛

پکلی/pekali/ (ا.مر) : نوعی بستن روسری .

با) ←** ؛



پکلی

پکنگی/pekengi/ (ا.مص) : عقب عقب رفتن . **نک** : پکینی - چکینگی .

اغر) پکینی /pekini/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی کینگی /pəykingi/ ؛ قص) ←(ن) ؛

پکنگی-بوردن/pekəngi-bordən/ (مص.مر) : عقب عقب رفتن . **نک** : پکنی بردن - پکینگی بوردن .

اغر) پکینی بردن /pekini bordən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی کینگی بوردن /pəykingi burdan/ ؛ ع) پس پسی بشین /paspasi bašeyan/ ؛

پکنّی/pekanni/ (ا.مص) : ۱. کندن پی ساختمان به منظور پایه ریزی بنا . ۲. حفر مکانی که پیش از آن به منظوری دیگر کنده شده باشد .

اغر) په - کندی /pe-kandi/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی کنّی /pəykanni/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت)

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

پی - کنی /pey - kani/ ؛

پکنی/pəkeni/ (ا.مص) : عقب عقب رفتن . نک : پکینی- به کینگی.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پکنگی /pekəngi/ ؛ آ) پکینگی /pekingi/ ؛ ن) پی کینگی بوردن /pəy kingi/ /burdan/ ؛ ع) پس پسی بشین /pas pasi bašeyan/ ؛

پک و پس/pak - o - pes/ : نک : پل پس .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پک و پس / pako pas/ ؛

پک و پس - خار/pak o pes-xār/ (ص.فا) : پرخور . نک : پل پس خور - پرخار .

ق) پره خار /pere-xār/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) پر- خراک /pər-xərāk/ ؛

پک و پلس/pako pəles/ : نک : پل پس .

ن) ←* ؛ ع) سق و پلس /seqo peles/ ؛

پکوتّین/pekutənniyən/ (مص) : ۱. تصادم کردن . ۲. پا بر روی زمین کوفتن .

ق) ←* ؛ ع) بکوتنین /bakotəneyan/ ؛ قص) بکتنّین /bakətənnian/ ؛ پ) پتکوفتن /patkoftan/ ؛

پکول/pekul/ (ا.مر) : میان دو کتف .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پی کول /pəy kul/ ؛ قص) خردله /xarə-dələ/ ؛

پکول - سواربین/pekul - sevār-bayen/ (مص.مر) : برشانه سوار شدن .

اغر) پکول سوار بویین /pekul-səvār-baviyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) کل سر سوار ببین /kole-sar-sevār-babeyan/ ؛

پکّه-پکّه/pəkkə-pəkkə/ (ا.صو) : صدای آتش به هنگام گر گرفتن چوب .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پک پک /pəkpək/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) چرک چریک /čerak-/ /čerik/ ؛

پکه پیت/pakəpit/ (ص.مر) : رخت کهنه و فرسوده .

با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. پک پات /pakəpāt/ ، ۲.←* ؛

پکه - خار/pake-xār/ (ص.فا) : منتظر - مردّد و منتظر گشایش - کسی که به تردید و دودلی شدید دچار شده و ناخود آگاه گوش و پشت گردن خود را می خاراند .

با) ←* ؛ ع) گوش بکلاشین /guš-bakelāšeyan/ ؛

پکی/paki/ (ا) : ۱. تأیید حرف دیگران . ۲. دفاع و حمایت غلط . ۳. بغل دست - کنار .

ق) ←* ؛

پکین/pekin/ (ا.مر) : ۱. کمر به پایین - باسن - کفل- قسمت ران از پشت - میان دو پا و آنچه که در میان دو پا قرار دارد . ۲. پشت - پشت سر . نک : په نمه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پنمه /penəmə/ ؛ با) ۱. په کینگ /pəking/ ، ۲. پنمه /pənəmə/ ؛ ن) ۱. پی کینگ /pəyking/ ، ۲. پیلیمه /pəylimə/ ؛ ع) کین دمال /kindomāl/ ؛ قص) پکینگ /peking/ ؛

پکینگ/pəking/ (ا.مر/ق.مک) : ۱. پشت سر . ۲. عقب . نک : پکین .

اغر) پکین /pekin/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ ق) پی /pə-i/ ؛ با) پیکنگی /pikəngi/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پی - کینگ /pəy-king/ ؛ ع) کین په /kinə -pə/ ؛ قص) ←(ن) ؛

پکینگی- بوردن/pekingi-burdan/ (مص.مر) : عقب عقب رفتن . نک : پکینی بردن .

اغر) پکینی بردن /pekeni bordən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) کینا کینی بشین /kinā-kini-bašeyan/ ؛ قص) پیکینگی-بوردن /pəykingi-/ /burdan/ ؛

پکینی/pekini/ (ا.مص) : عقب عقب رفتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پکینگی /pekingi/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پکینگی /pekingi/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پس پسی بشین /pas pasi bašeyan/ ؛ قص) ←(آ) ؛

پگام/pegām/ (ص.مف/ا.مر) : ۱. مفقود شده . ۲. تنها - انفرادی . ۳. قدم بزرگ (درقصران) . ۴. گوسفند گم شده و جدا مانده از گلّه .

اغر) ←* ؛ ب) پگم /pegom/ ؛ ق) بلیک /belik/ ؛ با) ←(ب) ؛ ن) بلک /balak/ ؛ قص) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پگفا- بزوئن/pegəfā-bazuan/ (مـصـ.مـر) : پـس گردنـی زدن.

اغـر) ۱. پتکـی بزئـن /petaki bazoən/ ، ۲. پـه گس بزئـن / pegesi-bazoən/ ؛ *ب)* ←*(اغـر)* ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پـس کفـا–بزوئـن /pas kafā- bazuan/ ؛ ع) سرپسّی بزان /sarpassi bəzān/ ؛ *قص)* پـس گردن بزوئـن /pasegərdən bazuan/ ؛ ت) پس گردنی زئـن /pasgardeni zaen/ ؛

پگم – بکردن/pe gom-bakərdən/ (مص.مر) : ۱.از جـا در رفتن. ۲. ناگـاه از حضور ناپدید شدن – گم شدن .

اغـر) پـگام بوییـن /pegām-baviyən/ ؛ ب) پـگم بوییـن /pegom-baviyən/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پـی گم هـاکردن /pəy-gəm-hākərdan/ ؛ ع) گم ببیـن /gom babeyan/ ؛ ت) پی گم هکردن /pəy gom hakerden/ ؛

پل/pel/ (ا) : ۱. گرما – انعکاس حرارت – هوای شـرجی . ۲. علفی صحرایی با برگ های بسـیار درشـت کـه در جای نمناک می روید . ۳. روستایی در نور . ۴. پناه گاه.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. بل /bal/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پل/pal/ (ا) : ۱. آغل – جای گاه گوسـفندان . ۲. شـیروانی خانه . ۳. بوته . ۴. آسایش گاه چوپان و گاوبان . **نـک** : پرکومه .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پـر /par/ ؛ ب) ←*(اغـر)* ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ *قص)* ←* ؛

پل/pəl/ (ا) : پل . **نک** : پورد .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) پرد /pord/ ؛ آک) پـورد /purd/ ؛ *او)* پرتو /paratu/ ؛

پل/pəl/ (ا/ص) : گاو بدون شاخ – قوچ بدون شاخ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پـل /pel/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) پرد /pord/ ؛

پل/pel/ (ا.مک) : نام دهکده ای در کوهستان واقع درحوزه ی شهرستان نور .

پل/pal/ (ا) : زمین مسطّح که به صورت دایره وار اطرف آن حصار گردیده باشد .

اغـر) پـر /par/ ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ *قص)* ←* ؛ ت) ←* ؛ پ) پل /pal/ ؛

پل/pal/ (ا) : تنوره ی آتش – شعله‌ی آتش . **نک** : بزیـل – پل .

اغر) بل / bal/ ؛ ب) ←*(اغر)* ؛ س) ←*(اغر)* ؛ ق) پـل /pel/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ ن) ←*(اغر)* ؛ ع) ←*(اغـر)* ؛ *قص)* ←*(اغر)* ؛

پل/pəl/ (ا) : زوار چوبی که زیـر پوشـش سـقف بـر روی «هلا» میخ می شود . نک : هلا.

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پل/pal/ (ا) : ۱. حشره ای است از خانواده‌ی پروانگان کـه از پروانه بزرگ تر است و با رفتـن بـه داخـل کنـدو و کشتن شاه زنبور ، دیـگر زنبـوران را پراکنـده کـرده و عسل را می خورد . ۲. محوّطه .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. کرس /kəres/ ؛ ع) ←* ؛ *قص)* ←* ؛

پل/pal/ (ا) : ۱. بوته . ۲. قارچ – کپک روی ماست، نـان و غیره .

اغر) ۱.←* ، ۲. پته /pətə/ ؛ س) پال /pāl/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛

پل آرام/pol ārām/ (ا.مک) : مرتعی در روستای شیر نوای علی آباد کتول .

پلا/polā/ (ا) : پلو – برنج پخته شده – کته . **نک** : پلـو–چلو .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلا /pəlā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←*(اغـر)* ؛ ق) پلا /pelā/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) پـلا /pəlā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ←(آ) ؛ *قص)* ←(آ) ؛ ت) پـلا /polā/ ؛ *اشر)* ۱.←* ، ۲. چلـو /čelo/ ؛ آک) پلا /palā/ ؛

پلا–اُکشی/pəlā-okši/ (ا.مر) : پلوی آبکشی .

اغـر) اوکشـی–پـلا / okaši-pəlā/ ؛ ب) ←*(اغـر)* ؛ س) اوهکشی–پـلا /o-hekši-pəlā/ ؛ ق) آبکشـی /ābkaši/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) او–بکشی–پلا /ubakši-pəlā/ ؛ ن) آبکشی پلا

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

/ābkaši pəlā/ ؛ ع) اوکشی پلا /okaši pəlā/ ؛ قص) او-کش /u-kaš/ ؛ ت) او-کشی-پلا /ow-kaši-polā/ ؛

پلا-بپتکا/pəlā-bapetkā/ (ا.مر) : نوعی بازی به این ترتیب که کودکان به تقلید از بزرگترها مقدار کمی برنج پخته ، بچّه های دیگر را به مهمانی خویش فرا می خوانند .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلا-پتیکا /pəlā-patikā/ ؛ ع) پلا پتکا /pelā patəkā/ ؛ ت) پلاپتی /polāpatəy/ ؛

پلا-بپتن/pəlā-bapetən/ (مـص.مـر) : برنـج پختـن . نـک : پلاپتن .

اغـر) ←** ؛ب) ←** ؛ س) ←** ؛ق) پلابپتـن /pəlā/ /bapətən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ۱. پـلا-بپتـن /pəlā-bapətan/ ، ۲. پلاپتـن /pelā-patan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←(۲) ؛ ت) ←** ؛ آک) پلاپتن / pəlā-patan/ ؛

پلا-بپچ-کا/pəlā-bapəč-kā/ (ا.مر) : نک : پلا بپتکا .

ق) پلاپتی کا /pəlā patikā/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پـلا پتکا /pəlā patəkā/ ؛ ع) ←(ن) ؛

پلا-برنج/pəlā-beranj/ (ا.مر) : کنایه از: قوت و غذا .

س) پلابینـج /pəlā-binj/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ آک) پلا - برنج /pəlā-baranj/ ؛

پلا-بشتی/pelā-bešti/ (ا.مر) : ته دیگ پلو .

ق) ۱. بشتی /bəšti/ ، ۲. تدیگ /tadig/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پـلاپشـتی /pəlā-pəšti/ ؛ع) ←** ؛ قص) برشـتی /bərəšti/ ؛ ت) ←** ؛ پ) تهدیک /tahdig/ ؛

پلا-بنه/pəlā-bone/ (ا.مر) : ته دیگ .

س) پلابـن /pəlā-ben/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) ۱. پـلاپشـتی /pəlāpəšti/ ، ۲. پلابـن /pəlāben/ ؛ ع) پلابیشـتی /pəlā/ /bišti/ ؛ قص) برشتی /bərəšti/ ؛ ت) ←** ؛ آک) ←** ؛

پلا-پتکک/pelā-patekak/ (ا.مر) : بازی کودکان در پختن پلو . نک : پلا بپتکا.

ق) پلاپتی کا /pelāpatikā/ ؛ با) ۱. پلا پجی-کا /pəlā-paji/ /kā/ ، ۲. پلاپیته کـا /pəlā-bapətə-kā/ ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) پلاپچی /polāpačəy/ ؛

پلا-پتن/pelā-patan/ (مص.مـر) : پلـو پختـن - کنایـه از: تهیّه غذا؛ در گذشته غذای برنـج ، خـوراک مطلـق در شمال ایران محسوب می گردید .

اغر) پلا-بپتن /pəlā-bapətən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پلابپتن /pəlābapetən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ آک) پـلاپتـن /palā-patan/ ؛

پلا-پتی/pəlā-patəy/ (ا.مر) : نوعی بازی بچّه‌گانه. نک : پلا ممیج کا- پلاپجه کا .

ب) ←** ؛ ق) پلاپتی کـا /pəlā -patikā/ ؛ با) پـلا پجـی /pəlā-paji/ ؛ ن) پلاپجکا /pəlā pajkā/ ؛ع) پلاپتکـا /pelā/ /patəkā/ ؛ ت) پلا - پتی /polā-patey/ ؛

پلا-پج/pəlā-paj/ (ص.فـا) : ۱. کنایـه از : همسـر - زن - عیال - آشپز . ۲. قاشق چوبی .

اغر) ۱.←** ، ۲. پلا-پچ /pəlā-pač/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ۱.←** ، ۲. پلا-پچ /polā-pač/ ؛ آک) پـلاپچ /palā - pač/ ؛

پلا پجه-کا/pəlā-pajə-kā/ (ا.مر) :

از انواع بازی‌های کودکان (به ویـژه دختـران) در روسـتاها و آبادی‌هاست. در این بازی دختران به تقلید از مادرانشـان بـه بازی می پردازند. مثـلاً براسـاس تصوّرهـای ذهنی‌شـان در ظرف های کوچک (و بیشـتر در تکّـه هـا و شکسـته هـای ظروف سفالی قدیمی) برنج می پزنند با قوری های شکسـته چای دم می‌کنند و در کاسه هـای مستعمل، خورشـت و در تنورهای ساختگی (ذهنی) نان می پزند. پلاپجه کا هم مثـل اکثر بازی‌های رایج در ایـن منطقـه بـازی کودکـان گالـش، چوپانان و رعایا در ایوان خانه‌ها یا در مـنزل گاه‌هـای رمـه بوده است.

پلا-پجی/pəlā-paji/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. پلویی که بچّه ها بـه عنوان بازی بپزند . ۲. پلو پختن ، برنج پختن .

پلا-پجی-کا/pelā-paji-kā/ (ا.مر) : نک : پلاپجه کا .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱. پلا-ممیـج-کـا /pəlā-mamij-/ /kā/ ، ۲. پلا-پتی-کا /pəlā-pati-kā/ ؛ با) ۱. پـلا-بپـج-کـا /pəlā-bapejə-kā/ ، ۲.←(ق) ؛ آ) پلا-بپچ-کا /pəlā-bapəč-/

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/kā ؛ ن) پلا-پجیکّا /pəlā-pajikkā/ ؛ع) ۱. پـلا-پتـه-کـا /pəlā-patə-kā/ ، ۲. پلا-پتی /pəlā-pati/ ؛ قص) پـلا-پتـی /pəlā-patəy/ ؛

پلا-پچی/polā-pacey/ (ا.مص) : پختن نوعی برنج نذری.
با) ←** ؛ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پلا-تنچه/pelā-tanča/ (ا.مر) : دیگ های بزرگی که برنـج مربوط به مراسم را در آن پزند. نک :برکر.
س) پل لوه /pəl-lavə/ ؛ ق) پلا پج /pəlāpaj/ ؛ با) ←** ؛ ع) پلالوه /pəlā lavə/ ؛

پلا-تیم/pəlā-tim/ (ا.مر) : ۱. دانه‌ی پختـه شـده‌ی برنـج-دانه‌ی پلو . ۲. واحد شمارش دانه‌های پلو .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) ←** ؛

پلا-تیم-بندی/pəlā-tim-bandi/ (ا.مص/ص.مر) : کنایـه از: ماست بندی . چیزی که به چیز دیگر اتّصـال چندانـی ندارد .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) هاتل بـن /hātelban/ ؛ با) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ آ) ←** ؛

پلا-تیم-میرزا/pəlā-tim-mirzā/ (ا.مـر) : مـترادف پادشـاه زاده که کنایه از: افراد پرمدّعا و متکبّر است .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛

پلا-چرب-کن/pelā-čarb - kon/ (ص.فا) : کنایــه از: آدم چاپلوس و متملّق .
س) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پـلا-چـرب-کـن /pəlā-čarb -kən/؛

پلّاخ/pellāx/ (ا.صو) : صـدای آب در موقـع جوشـیدن یـا برخورد با سنگ .
اغر) ۱.←** ، ۲. پلخ - پلخ /polox-polox/ ؛ ب) پلـخ پلـخ /pəlax - pəlax/ ؛ س) پلـخ - پلـخ /pələx-pələx/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پـلاخ - پـلاخ /pəlāx-pəlāx/ ؛ع) پلخ پلـخ /polox polox/ ؛ قص) ←(س) ؛ | گ) فلاخ /flāx/ ؛

پلا-خار/pəlā-xār/ (ص.فا/ا.مر) : ۱. عائله - کنایه از : اهـل خانه و خورنده‌ی غذا . ۲. نوعی گیاه نیمه وحشی با برگ‌های ریز کرک دار و ساقه‌های میان تهی .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) پلاخـر /pelāxor/ ؛ قص) نـون-خـر /nun-xər/ ؛ ت) ←** ؛ آک) پلاخور /palā - xor/ ؛

پلا-خارش/pəlā-xārəš/ (ا.مر) : پلو همراه با خورش .
اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پلاخــرش /pəlā-xəreš/ ؛ ق) پلاخرش /pəlāxərəš/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ع) پـلا خـرش /pelā xoraš/ ؛ ت) پلاخـورش /polāxoreš/ ؛ آک) پلاقاتوق /palā-qātoq/ ؛

پـلاخ-پـلاخ/pəlāx-pəlāx/ (ا.صـو) : صـدای جوشـیدن مایعات . نک : کل بخردن - کلاک بخردن .
اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) پلخ پلخ /pələx-pələx/ ؛ ت) ←** ؛ آک) ۱. فلاق فلاق /falāq-falāq/ ، ۲. پـلاخ پـلاخ /palāx-palāx/ ؛

پلاخ-پلاخ-هاکردن/pəlāx-pəlāx-hākerdan/ (مص.مـر) : نک : پلخ پلخ .
اغر) پلاخ-پـلاخ-هکـاردن /pəlāx-pəlāx-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ۱.←** ، ۲. پـلاخ-پـلاخ-هکـردن /pəlāx-pəlāx-hakərdən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) پلخ پلـخ هـاکردن /polox polox hākordan/ ؛ قص) پلخ-پلـخ-هاکردن /pələx-pələx-hākərdan/ ؛

پلا-خون/pəlā-xun/ (ا.مر) : سنگ انداز- فلاخن . نـک : کلاسنگ.
ب) ←** ؛ س) کلاسـنگ /kəlā-sang/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـا) ←(س) ؛ ن) قلاسـنگ /qalā sang/ ؛ع) قـلاف سـنگ /qelāf sang/ ؛ اشر) ←(س) ؛

پلا-دانه/polā-dānə/ (ا.مر) : نک : پلاتیم .
ب) پلاتیـــم /pəlā-tim/ ؛ ق) ←(ب) ؛ بـــا) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پلادونــه /pəlā dunə/ ؛ع) ←(ب) ؛ قــص) ←(ب) ؛ ت) ←** ؛ آک) پلادونه /palā- donə/ ؛

پلا-در-پیچ/pəlā-dor-pič/ (ا.مر) : پـارچـه‌ای کـه به گرد درپوش دیگ می‌پیچند تا برنج خوب دم بکشد .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) دورپیچ /durpij/ ؛

با) پلاپیچ /pəlā-pič/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) دم کش /dam-keš/ ؛ اشر) ←(ع) ؛



پلا-خون

پلا-دق/pelā-deq/ (ا.مر) : دیگ پلو . نک : پلالوه .

اغر) ←* ؛ ب) پلالوه /pəlā-lave/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) پلادک ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. پل لوه /pəllave/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پلالوه /pelālavə/ ؛

پلادک/pəlādək/ (ا) : دیگ پلو پزی .

با) ←* ؛ع) پلالوه /pelā-lavə/ ؛

پلادکوسر/pəlād kusar/ (ا.مک) : روستایی در منطقه‌ی درّه‌ی دلیر چالوس .

پلا-دمپخت/pəlā-dampəxt/ (ا.مر) : کته-دمی .

اغر) پلا-دمپختی /pəlā-dampoxti/ ؛ ب) دمپختی /dam-poxti/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) دمپخت /dampuxt/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) دمپختک /dampəxtak/ ؛ع) دمپختک /dampoxtak/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) کته پلا /katəpelā/ ؛ اشر) کته /katə/ ؛ آک) کته پلا /katəpalā/ ؛

پلا-دیگ/pəlā-dig/ (ا.مر) : نک : پلالوه .

اغر) پلا-دق /pəlā-deq/ ؛ با) پلا- دگ /pəlā-dəg/ ؛ع) پلالوه /pelā lavə/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پلادیگ /palā-dig/ ؛

پلارشون/pəlāršun/ (ا.مک) : نام مرتعی در حوزه ی شهرستان آمل .

پلا-زردک/pəlā-zardək/ (ا.مر) : گیاه خودرو با برگ های شبیه‌به‌هویج که‌جهت تهیه‌پلو سبزی‌استفاده شود و غذا را خوش رنگ کند .

با) ←* ؛

پلا زردکر/pelā-zardekar/ (ا.مر) : نوعی گیاه با ارزش غذایی که در بهار روید و گل‌های ریز و زرد رنگ داشته، به عنوان سبزی پلو مصرف شود . نک : پلازردک .

ق) ← ؛ با) ۱.← ، ۲. پلازردک /pəlā-zardək/ ؛ آ) ←* ؛

پلا-زیره/pəlā-zirə/ (ا.مر) : زیره‌ی پلو- زیره‌ی وحشی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پلازره /pelāzerə/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛

پلاس/pəlās/ (ا) : نوعی فرش پشمی زبر که ارزش آن کمتر از قالی و از صنایع دستی مردم مازندران و ترکمن صحرا به شمار رود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) پلاس /palās/ ؛ اشر) پلاس /pelās/ ؛

پلا-سری-تره /palā-sari-tare/ (ا.مر) : از انواع تره که هنگام دم کشیدن برنج آن را در بشقابی بر روی برنج قرار دهند تا با بخار و حرارت پخته شود .

س) پلاسر تره /pelā-sar-tarə/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) پلا-سری-تره /pəlā-sari-tarə/ ؛ع) ←(س) ؛ ت) پلاسرتری /pelāsartaray/ ؛

پلاسمک - بزئن/pəlāsmək-bazoən/ (مص.مر) : خشکیدن خون در بخش های بریده شده - خشک شدن خونابه .

اغر) پلاسمه /pəlāsmə/ ؛ ب) ←* ؛ س) پالسمه دوستن /pāles-mə-davestən/ ؛ با) ←(س) ؛ع) دلمه ببین /dolme-babeyan/ ؛

پلاسمه/pəlāsmə/ (ا) : پوست خشکیده‌ی توام با خون برروی زخم . نک : پاتچکوت - کاچکول .

اغر) ←* ؛ ب) پلاسمک /pəlāsmək/ ؛ س) پالاسمه /pālāsmə/ ؛ ق) پاچ کوت /pāč kut/ ؛ با) ←* ؛ع) کنه /kanə/ ؛

پلاسنه-بن/pəlāsnə-ban/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد .
قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

کجور .

پلاس-هایتن/pelās-hāytan/ (مص.مر) : پلاسیده شدن - پژمردگی .

ب) جلاس هایتن /jəlās-hāytən/ ؛ س) بپلاستن /bəplāstən/ ؛ با) پپلاس-هیتن /pəplās-haytən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. بپلاسن /bapelāsan/ ؛ قص) بپلاسّن /baplāssan/ ؛ ت) پلاسیین /pelāsiyan/ ؛ اشر) بپوسییه /bapusiyə/ ؛

پلاش/pelāš/ (ا.مص) : فشار دادن- چلاندن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پلوش /pəluš/ ؛ با) ←(ق) ؛ ع) هبلاش کنین /hoblāš-keneyan/ ؛ آک) فشال /fašāl/ ؛

پلاش بزوئن/pelāš bazuən/ (مص.مر) : دو پستان بز یا گوسفند را هم زمان هم دوشیدن .

س) ←* ؛ ق) پلوش هدائن /pelus hədāen/ ؛ با) ←(ق) ؛

پلاشون/pelāšun/ (ا.مک) : یکی از شکارگاه های منطقه‌ی شهرستان بابل .

پلاک/pəlāk/ (ا) : مکان شستن لباس .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پلاکئی/pəlā-kaəi/ (ا.مر) : کته‌ای که توام با کدو حلوایی پخته شود . این کته از رایج ترین غذاهای ساکنان جلگه‌ی مازندران بوده است .

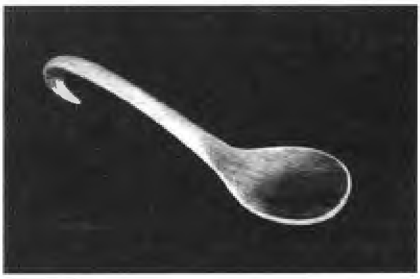
اغر) کیی -پلا /kai - pəlā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. کدوپلا /kadu-pəlā/ ؛ ع) کدو پلا /kadu-pelā/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) کدو - پلا /kadu-polā/ ؛

پلا-کتک/pəlā-katək/ (ا.مر) : برنج پخته شده‌ی بسیار چسبناک - بخشی از پلوی سرد چسبیده به هم .

س) ۱.←* ، ۲. پلاکتوک /pəlā-katuk/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پلا-کتک /pəlā-katak/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) کتک پلا /katak-pelā/ ؛ ت) شل پلا /šelə pelā/ ؛ اشر) چلو /čelo/ ؛ آک) شله پلا /šalə-palā/ ؛

پلا-کر/pelā-kar/ (ا.مر) : قاشق چوبی برای ریختن پلو- کفگیر . نک : پلگیره .

اغر) پلا-گیر /pəlā-gir/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پلاجاکر /pəlā-jā-kar/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پلاکترا /pəlā katrā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پلاپز /pelā-pez/ ؛



پلا-کر

پلاکش/pəlā kaš/ (ا.ا) : کفگیر .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پلاکترا /pelā-katerā/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پلاپز /pelā-pez/ ؛

پلا-کش/pəlā-kaš/ (ص.فا) : کفگیر به دست - کسی که پلو در دیس یا مجمعه ریزد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پلا-که - تک/pəlā-ke-tak/ (ا.مر) : مقداری از برنج (کته) که در مشت جای می‌شود .

ق) ←* ؛ با) ۱. پلا-کتک /pəlā-katək/ ، ۲. پلامیسه کلو /pəlā-missə-kəlu/ ؛ آ) پلا-کتک /pəlā-katək/ ؛ ن) پلا-کتک /pəlā-katak/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) پلامشته /pelāmoštə/ ؛ آک) پلاموشته /palā-muštə/ ؛

پلا-گیر/pəlā-gir/ (ا.ا) : ۱. قاشق بزرگ چوبی مورد استفاده به هنگام پختن برنج . ۲. ملاقه . نک : پلاکر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پلاکر /pəlākar/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پلاکترا /pelā-katerā/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پلاپز /pelāpez/ ؛

پلا-لا/pəlālā/ (ا) : پرنده‌ی دریایی- چنگر نوک سرخ . نک : پرلا .

ب) ۱.←* ، ۲. پرلّا /parəllā/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با)

پرلا /pərlā/ ؛ آ) پرلا /parəlā/ ؛ ن) ←* ؛

پلا-لوه/pəlā-lave/ (ا.مر) : دیگ پلو .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) پلادیک /pelādik/ ؛

پلا-ماهی/pəlā-māhi/ (ا.مـر) : صیّادان پس از فروش ماهیانی که در مقابل قیمت مناسب بـه مشتریان مـی فروشند، یک یا دو ماهی به عنوان خورشت سفرّه‌ی مشتری به طور رایگان به او می بخشند که این مـاهی را پلا ماهی گویند .

با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پلا-ممیج/pelā-mamij/ (ا.مر) : کشمش پلو .

ب) ←* ؛ س) ممیج پـلا /mamij-pəlā/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) مییج پلا /maij - pəlā/ ؛ع) مـهیج پـلا /mahij pelā/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پلا-ممیج-کا/pelā-mamij-kā/ (ا.مر) : نوعی بازی کـه در آن کودکان به صورت نمایشی به پختن کشـمش پلـو پردازند .

س) پلا مجی کا /pəlā-maji-kā/ ؛ با) ←* ؛ آ) پـلا مییـج کا /pəlā-maij-kā/ ؛ ن) پلا-مئج-کا /pəlā-maəj - kā/ ؛

پل-امن/pal-o-man/ (ص.مر) : **نک** : پل بخاردن .

ع) پل بمان /pal-bomān/ ؛ ت) ←* ؛

پلان/polān/ (ا) : پالان .

اغر) ←* ؛ ب) پـالن /pālon/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پـالون /pālun/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پـــالن /pālən/ ؛ع) ←(ب) ؛ ت) ←(ب) ؛ اشر) ←* ؛ آک) پالون /pālon/ ؛

پـلان - چـو - دوییـن/polān-ču-daviyən/ (مـص.مـر) : کنایه از : حیله‌گر بودن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پالن بن چـو دیّـن /pālon-ben-ču-dayyen/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ آ) پالون بن چـودیّن /pālune-bən-ču-dayyan/ ؛ع) پـالون چودبیـن /palonə-ču-dabeyan/ ؛ قص) گالج دون چودیّن /gāluj-dun-ču-dayyan/ ؛ ت) پالون چودبن /pālončudban/ ؛

پلان - دوج/polān-duj/ (ص.فا) : پالان دوز .

اغر) ←* ؛ ب) پالن دوج /pālon-duj/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پالوج دوج / pālun-duj/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پـالن دوج /pālənduj/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پـالان دوز /pālān-duz/ ؛

پلانه/polānə/ (ا) : لوله‌ی آب سفالی و کم عـرض. نـک : گنگ .

اغر) ←* ؛ ب) پالونه /pālonə/ ؛ با) پلانـه /pəlānə/ ؛ ن) گنگ /gəng/ ؛ع) گنگ /gong/ ؛

پلانی/polāni/ (ا.مص) : رام کردن اسـب وحشـی . نـک : پشتی - پالونکی .

اغـر) ←* ؛ ب) پـالنی /pāloni/ ؛ س) ۱. پشـتی /pešti/ ، ۲.←(ب) ؛ ق) پـالونی /pāluni/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پـالنی هـاکردن /pāləni hākərdan/ ؛ع) ←(ق) ؛ ت) ←(ق) ؛ آک) پالونی /pāloni/ ؛

پل-اوشن/pəl-ošan/ (ا.مک) : از توابع دهستان کوهستان شرقی کلاردشت .

پـلاوون/pəlāvun/ (ص.مـر) : ۱. کنایـه از: مفـت خـور و بیکاره . ۲. پهلوان پنبه .

ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پلاهلیمو/pelā-halimu/ (ا.مر) : آب چلو- آب برنج غلیظ و لعاب دار که پس از آب‌کشی برنج آن را با مقداری آب لیمو و برنج نیم پخته به عنـوان پیـش غـذا یـا سـوپ خورند .

اغر) پلا-هلیمو /pəlā-halimo/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) هلیـم - اُ /halim-o/ ؛ ق) هلیم او /halim-u/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پلاهنگو /pəlāhango/ ؛ع) گمـردو /gamardu/ ؛ قص) پـلااُ /pelā-o/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) هلیـم /halim/ ؛ آک) هلیمه اُو /halimə-āow/ ؛

پلایتـن/palāytan/ (مـص.مـر) : ۱. جمـع شـدن طبیعـی گوسفندان در یک محل . ۲. جمع کردن گوسفندان در جای‌گاه اتراق .

ق) پل هایتن /palhāytən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پل-بخاردن/pal-bexārdən/ (مص.مر) : معلّق زدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پل بخاردن /pal-baxārdən/ ؛

ق) غلت بخردن /qaltbaxər-dən/ ؛ با) ←* ؛ آ) پل بخردن /pal baxərdan/ ؛ ن) پل بخاردن /pal baxārdan/ ؛ع) پـل بخردن /pal boxordan/ ؛ ت) پل اُمن /pal oman/ ؛

پل-بخردن/baxordan-pal/ (مص.مر) : به جوش آمدن .

ب) کـول بخـاردن /kul-bəxārdən/ ؛ س) کـول بخـاردن /kul - baxārden/ ؛ ق) کـول بخـردن /kulbaxərdən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. کل بخردن /kəl - baxərdən/ ؛ آ) کـل بخـردن /kəl baxərdan/ ؛ ن) پل بخاردن /pal baxārdan/ ؛ع) ←* ؛ قص) کولّار بخـردن /kullār-baxerdan/ ؛ ت) پـل امئـن /pal-omean/ ؛

پل – بز/pele-bəez/ (ا.مر) : بز بی‌شاخ یا شاخ شکسته .

س) پـل بـز /pel-bəz/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) بـز-کـل /bəz-kal/ ؛ع) لولا بز /olā-bəz/ ؛

پل – بزئن/pal - bazoan/ (مص.مر) : جوشاندن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلغ بزئن /poloq-bazoən/ ؛ ب) پلخ بزئـن /pəlax-bazoən/ ؛ ق) قول قول بخردن /qul qul baxər-dən/ ؛ آ) کل بخردن /kəl-baxərdan/ ؛ ن) ←* ؛ع) پـل بـزان /pal bezān/ ؛ قص) پلّـوغ بزوئـن /polloq-bazuan/ ؛ ت) پُل اُمن /pal oman/ ؛

پل – بزوئن/pal – bazuan/ (مص.مـر) : گوسـفندان را در محوطه ای محصور گرد آوردن .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پل بـزان /pal bezān/ ؛ ت) پل اُمن /paloman/ ؛

پل – بکشین/pəl-bakəšian/ (مص.مر) : ۱. جوانـه زدن . ۲. بالیدن .

ق) ۱. مـل بکشـیین /mal bakešiyən/ ، ۲. شـم بکشـیین /šambakəšiyen/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) ←* ؛ قـص) پربکشیین /par-bakešiyan/ ؛ ت) پل امن /paloman/ ؛

پل – بموئن/pel-bemuən/ (مص.مـر) : ۱. آمـادگی جفـت گیری . ۲. به شدّت عصبانی شدن.

ب) فِل بیموئـن /fel-beyamoən/ ؛ س) فـل بموئـن /fel-bemuən/ ؛ ق) مل بموئـن / mal bəmuən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) ۱. پل بمـان /pal bomān/ ، ۲. پـل بمـان /pel-bomān/ ؛ قـص) کـل بموئـن /kal-bemuan/ ؛ ت) پل اُمن /paloman/ ؛

پل به یور/pəl bə yur/ (ا.مک) : سمت شرقی پل واقـع در شهرستان آمل .

پل-بیتن/pəl-baytan/ (مص.مر) : **نک** : پل دوستن .

اغر) پل – دوستن /pəl-davəstən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پـل دکشیین /peldakəšiyen/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پل دوسّن /pel-davessan/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پل-بیمو-اُ/pal-bimu-o/ (ا.مر) : آب جوش آمده .

ب) کـول – بیموئـه – او /kul-beyamoə- o/ ؛ س) کـول بموئـه اُ /kul-bemuə- o/ ؛ ق) کـول بمـو /kulbemu/ ؛ بـا) ۱.←* ، ۲. کل بییمو- او /kəl biyamu-u/ ؛ آ) کـل بمـه او /kəl- bəmə -u/ ؛ ن) ←* ؛ع) پـل-کـن-او /pal-kon-u/ ؛ قص) کـل بمـواُو /kal-bemu-u/ ؛ ت) پـل-بمـو-او /pal-bomo-o/ ؛

پـل – پـا/pelpā/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان خانقـاپـی شهرستان سوادکوه .

پل-پس/pal-pes/ (ا) : آت و آشغال .

ق) پیت پال /pitə pāl/ ؛ با) ←* ؛ ن) پک و پلـس /pako-pəles/ ؛ع) پک پرس /pakə-perəs/ ؛ ت) ←* ؛

پل-پل/pal-pal/ (ا.مص) : ۱. جـهش -پـرش. ۲. جـهش ماهی در دام یا بیرون آب . ۳. پرپر . **نک** : پرک .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پلـک – پلـک /palek-palek/ ؛ ق) پرپاتی /parpāti/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پـرپـر /par-par/ ؛ قص) ←(ع) ؛ آک) ←* ؛

پل-پل-بزئن/pal-pal-bazoən/ (مص.مر) : ۱. جوشیدن بـه حدّ افراط . ۲. در جا بـال و پـر زدن – پـرپـرزدن . ۳. اضطراب و تپش ناگهانی قلب . ۴. بی قراری .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) قـول قـول بخـردن /qul qul baxərdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پل هـاکردن /pal hākordan/ ؛ ت) پل پل زئن /pal pal zaen/ ؛

پـل- پـل- خونـی- بزئـن/xuni- bazoən – pal – pal/ (مص.مر) : درخون پرپر زدن که ازنفرین هاست .

اغر) ←* ؛ ق) پرپاتی بزوئـن /parpātibazuən/ ؛ با) ←* ؛ آ) پـرپتـی بزوئـن /par-pati-bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پرپرمرگ بزان /par-parə-marg-bezān/ ؛

پل-پل- گوش/pal - pal -guš/ (ص.مـر) : گوش پـهن و بزرگ .

اغر) پل - گوش /pal -guš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←* ، ۲. لب گوش /lab-guš/ ؛ ق) لپـوش /lapuš/ ؛ با) ←* ؛ع) پلت گوش /palat guš/ ؛ قص) بل بله گوش /bal-balə-guš/ ؛ آک) بله گوش /balə-guš/ ؛

پل-پلی/pal-pali/ : در کنار هم .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پلی پلی / pali pali/ ؛

پل پلی/pal-pali/ : ۱. غلت . ۲. پهلو به پهلو .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پلی پلـی /pali pali/ ؛

پل-پلی – بویئن/pal-pali-baviən/ (مص.مـر) : ۱. زیـر و رو شدن . ۲. از این پهلو به آن پهلو چرخیدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پل پلی بیّن /pal-pali-bayyən/ ؛ ق) پلی پلی هاکردن /pali pali hākərdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پلی-پلی-بوین /pali-pali-bavəyan/ ؛ع) این پلی اون پلی ببین /inpali-un pali-babeyan/ ؛

پل پلی – دوین/palpali-davian/ (مص.مـر) : پـل پلـی . **نک** : پل پلی .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پل-پلی – نویین/pal-pali-naviyən/ (مص.مر) : ۱. کنایـه از : بسیار چاق و فربه بودن –چاقی مفرط درحدّی کـه نتوان از یک پهلو به پهلوی دیگر غلتیـد . ۲. بـه پـهلو نغلتیدن . **نک** : چل چاق .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پلی پلی نین /pali pali nayən/ ؛ با) ←(ق) ؛

پل-پلی-هکـاردن/pal-pali-həkārdən/ (مـص.مـر) : ۱. زیرو روکردن. ۲. گرداندن. ۳. واژگون کردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پـل پلـی هـاکردن /pal-pali-hākerdən/ ؛ ق) پلی پلی هـاکردن /pali pali hākərdən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ آ) پلی – هکردن /pali-hakərdan/ ؛ ن) پلی-بـه-پلـی-هـاکردن /hākərdan-pali-be-pali/ ؛ع) این پلی آن پلی هاکرد /inpali-un-pali-hākordan/ ؛

پلـت/pelat/ (ا./ا.مـک) : ۱. زمیـن شـیب دار زراعتـی کـه خورشید به آن کم بتابد . ۲ . مزرعه ای در مغرب بـالا جادّه‌ی کردکوی . **نک** : افرا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱. پلوج /paluj/ ، ۲. افـرا /efrā/ ؛ با) ←* ؛ع) ← ؛ ت) ۱.← ، ۲. پلت /pələt/ ؛

پلت/pələt/ (ا) : افرا . نک : افرا دار.

ع) پلت /palat/ ؛ ت) ←* ؛

پل تا/pel-tā/ (ا.مر) : نخی است کـه در دام گذاری جـهت صید اردک‌های وحشی مـورد اسـتفاده بـوده و از یـک طرف به دام وصل است و سـر دیـگر آن در دسـت صیّاد است . صیّاد هنـگام بـه دام افتـادن صیـد آن را کشیده و رهایی مرغابی را غیر ممکن می سازد .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پلتا/peltā/ (ا.مر) : تیرهای چوبی زیر سقف خانـه . نـک : پل .

ب) ←* ؛ س) پنبه تا /panbə-tā/ ؛ ق) پلور /palvər/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پلور / palvar/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پـل-تـاد گاردنـی/pel tādegārdeni/ (ا.مـر) : سـقف خانه‌هایی که بر سه پایه‌ی چوبی استوار شـود- نوعـی سقف در خانه‌های سنّتی .

آ) ←* ؛ ت) ←* ؛

پلتان/pol-tān/ (ا.مـک) : روسـتایی از منطقـه‌ی گلیجـان قشلاقی تنکابن .

پلت – بن/palat-ben/ (ا.مک) : یکی از مراتـع کوهسـتانی منطقه ی تنکابن .

پلت –حال/palat-hāl/ (ا.مر) : نهال جوان افرا .

ق) افرا خال /efrāxāl/ ؛ با) پلـت – خـال /pələt-xāl/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) پلت خال /palat-xāl/ ؛

پلت – دار/palat-dār/ (ا.مر) : درخت افرا . **نک** : افرا دار .

ق) افرا دار /efrādār/ ؛ با) پلت – دار /pələt-dār/ ؛ ن) افرا دار /afrādār/ ؛ع) ←* ؛ قـص) پلـت – دار /pələt dār/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پلت دار/palat-dār/ (ا.مـک) : از مراتـع نشـتای حـوزه ی شهر عبّاس آباد .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پلت دارین/pelet-dārbon/ (ا.مک) : یکی از روستاهای تنکابن .

پلت ریشه/palat-rišə/ (ا.مک) : از مراتع لنگای حوزه ی عباس آباد.

پلت کش/pelət - kaš/ (ا.مک) : نام مرتعی در منطقه ی تنکابن .

پلت کله/palat kalə/ (ا.مک) : ۱. درّه‌ای در منطقه رود بارک کلاردشت . ۲. آبادی ای در منطقه‌ی زوّار تنکابن .

پلت کله/palat-kalə/ (ا.مک) : ۱. آبادی ساحلی از بخش شرقی تنکابن . ۲. محلّ رویش درختان افرا.

ن) افرا-کله /afrəkalə/ ؛

پلت کله/palat kalə/ (ا.مر /ا.مک) : ۱. محلّ رویش افرا در جنگل . ۲. نام مرتعی در کجور . **نک** : افرا جاری .

با) پلت - کله /pələt-kalə/ ؛ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲. پت کله /pat-kalə/ ؛ آک) ←* ؛

پلت - گوش/palate-guš/ (ص.فا) : کسی که گوش های پهن و بزرگ دارد .

س) پل گوش /pal - guš/ ؛ ق) پل گوش /pelguš/ ؛ با) ←* ؛ آ) گت -گوش /gatə-guš/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←* ؛ ت) لت گوش /latguš/ ؛

پلت - گوشک/palat-gušak/ (ا.مر) : نوعی قارچ خوراکی که در اطراف و بدنه‌ی درخت افرا روید .

س) افرا گوشک /efrā-gušek/ ؛ ق) دار گوشک /dārgušək/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←* ؛

پلت ولگ/palat-valg/ (ا.مر) : ۱. برگ درخت افرا . ۲. کنایه از: بوقلمون صفتی . **نک** : افرا گالام .

با) پلت ولگ /pələt - valg/ ؛ ن) افراولگ /afrā valg/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ۱.←* ، ۲.←(با) ؛ آک) ←* ؛

پلته/pələte/ (ص) : گلوله شده - پیچیده . **نک** : پلیمه .

اغر) پلیمه /pəlimə/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پلیته /pəlitə/ ؛ ق) پلته /pəltə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پیلیمه /pəylimə/ ؛

پلته/peltə/ (ا) : ۱. فتیله .

اغر) پلیته /pəlitə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) فتیله /fetilə/ ؛ ق) پلته /pəltə/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پلیته /pəlitə/ ؛ ع) فتیله /fatilə/ ؛ قص) فتیله /fetile/ ؛ ت) پلتا /peltā/ ؛

پلته/pelte/ (ا) : پنبه‌ی خالص که آن را تاب می دهند تا آن را به وسیله‌ی چل (چرخ نخ ریسی)به صورت نخ یا رشته در آورند .نک : چل .

ب) پلیته /pəlitə/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پله تا /pələtā/ ؛ ن) پلیته /pelitə/ ؛ ع) ←* ؛ ت) پلتا /peltā/ ؛ اشر) پلته /peltə/ ؛

پلت هاییت/palat-hāit/ (ا.مک) : از مراتع نشتای شهرعبّاس آباد .

پلت هال/palat-hāl/ (ا.مک) : از اماکن مسیر راه تنکابن به سه‌هزار .

پلت -هاله/pelet hālə/ (ا.مک) : از توابع دهستان سه‌هزار تنکابن .

پلج/pəlej/ (ا.مص) : ۱. تاب خوردن. ۲. پیچ و تاب دادن . **نک** : پلیج .

ب) پلیج /pəlij/ ؛ ق) پلج /palej/ ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) ←* ؛

پل-جه/pəle-jeh/ (ا.مر) : زائده های غیر قابل استفاده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پرک /pərk/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) پل وردری /pelə-var-dari/ ؛ قص) پله جه /pelə-jə/ ؛

پلج -هادائن/pelej-hādāən/ (مص.مر) : پیچاندن - چلاندن -پیچاندن از طریق عکس حرکت معمول - در تعبیر واژه باید به این نکته اشاره نمود که اگر جهت حرکت پیچاندن سمت راست یعنی سمت و سوی عادی باشد (پیچ) و در غیر آن صورت (پلج) یعنی چرخش از سمت چپ نام دارد .

اغر) پلیج-هدائن / pelij-hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پلج هدائن /pəlejhədāən/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پلیج - هدائن /pəlij-hədāən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پیچ هادان /pič hādān/ ؛ قص) پیچ هدائن /pič-hedāan/ ؛ ت) پچ دئن /pečdaen/ ؛

پل-چو/pəle-ču/ (ا.مر) : ۱. تیر وسط اتاق که زیر پلور

گذاشته شود . ۲. ستون بنا. نک : پلور .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پلور /palvər/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. پله چو /pələcu/ ، ۲. گت پلور /gatpalvar/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیله - چو /pilə-cu/ ؛

پلخ/pelex/ (ا.مص) : ۱. فشار آوردن . ۲. با شدّت و همه ی عواطف کسی را در آغوش فشردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پلخ-پلخ/polox-polox/ (ا.صو) : غلغل کردن آب به هنگام جوشیدن . **نک** : پلّاخ .

پلخ-پلخ/pəlax-pəlax/ (ا.مر) : صدای جوشش آب و ترکیدن حباب های آن .

ب) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

پل-خمند/pəl-xəmand/ (ا.مک) : نام مرتعی درمنطقه ی آمل .

پل-خنی/pəl-xəni/ (ا.مک) : چشمه ای در یکی از روستاهای کجور تنکابن و چشمه ای دیگر با نام پل کن چشمه در کوهستان‌های تنکابن .

پل خورده/pəl xurdə/ (ا.مک) : از دهکده‌های استرآباد رستاق .

پل-خون/pal-xon/ (ص) : لال - گنگ .

ن) لال /lāl/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) گنگ /gong/ ؛

پلخّه - پلخّه/poloxxe-poloxxə/ (ا.صو) : صدای جوش آمدن آب . نک : پلّاخ - پلخ پلخ .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پلخّه پلخّه /pəlaxxə-pəlaxxə/ ؛ س) ←* ؛ ق) پلخ پلخ /pələxpələx/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. کلاک /kəlāk/ ؛ ع) پلخ پلخ /polox polox/ ؛ ت) پلاخ - پلاخ /pelāx-pelāx/ ؛ آک) فلاق فلاق /falāq-falāq/ ؛

پل-دم/pəl-dam/ (ا.مک) : مزرعه‌ای در شمال بالا جادّه‌ی کردکوی .

پل -دوسّن/pel-davəssan/ (مص.مر) : پل بستن- رسم ویژه‌ای به هنگام بردن عروس به خانه‌ی داماد که بر روی پل راه را بر عروس و داماد می بندند تا انعام بگیرند . نک : پل سری .

اغر) پل - دوستن /pəl-davəstən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) پل هکردن /pel hakərdən/ ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پل-بیتن /pel-baytan/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پل دوستن /pel-davestan/ ؛ ت) ←* ؛

پل-دیم/pel-dim/ (ص) : **نک** : پش دیم .

اغر) پشتیم /paštim/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پشتیم /pəštim/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پشتیم /pəštim/ ؛ ع) پشتم /paštom/ ؛

پلریه/pələriyə/ (ا.مک) : از توابع بخش لاریجان آمل .

پلریه/poloriyə/ (ا.مک) : از روستاهای واقع در نمارستاق شهرستان نور .

پل-زغال/pele-zeqāl/ (ا.مک) :

از اماکن تاریخی کلارستاق در مسیر جادّه‌ی تهران چالوس و پانصد متری دوآب کجور که جنگ مشهور پل ذغال نام آن را بلند آوازه ساخت. پلی به زمان احداث جادّه‌ی ناصرالدّین شاهی بر روی آن بسته شده بود و زمانی نیز به پل کرات مشهور بود .

پل-سر/palə-sar/ (ا.مر) : محلّ شیر دوشی گوسفندان . **نک** : چفت سر .

ب) بره سر /barə-sar/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ۱. پل /pal/ ، ۲.←(ب) ؛ با) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ آ) ←* ؛ ن) پل-سر /palesar/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پل / pal/ ؛ اشر) دامه سر /dāmə-sar/ ؛

پل سر/polə-sarā/ (ا.مک) : از توابع دهستان نشتای شهرعبّاس آباد .

پل سرات/pəlesərāt/ (ا.مر) : پل صراط . **نک** : پورته سراف - پردسلات .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پل-سرات /pələ-sərāt/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛

پل-سری/pəl-sari/ (ا.مر) : **نک** : پل دوسّن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پل-سفید/pəl-sefid/ (ا.مک) : از توابع منطقه ی سوادکوه.

پلسک/pələsk/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پشتکوه

شهرستان ساری .

پلسک/pəlesk/ (ا.مک) : روستایی از دهستان بندرج شهرستان ساری .

پلسک/pelesk/ (ا) : قارچ سطح بیرونی ماست و دوغ .

س) ←* ؛ ق) ۱. پولسک /pulesk/ ، ۲. بولسک /bulesk/ ؛

پل شاپور/pəle-šapur/ (ا.مک) : پلی منتسب به شاپور ساسانی در منطقه‌ی قائم شهر .



پل شاپور

پل-شاخ/pel-šāx/ (ص.مر) : گاو یا بزی که شاخش به سمت جلو و در حالت افقی قرار گرفته باشد .

س) ←* ؛ ق) بل شاخ /belesāx/ ؛ *با)* ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پلشافه/pel-šafə/ (ا.مر) : استخوان‌های قفسه‌ی سینه - دنده . نک : پلی شافه - پرشافه .

ب) پرشافه /pəršāfə/ ؛ *س)* پلی شافه /palu-šāfə/ ؛ ق) پلی شافه /pališāfə/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ق) ؛

پل شور اوتک/pel-šur-uek/ (ا.مک) : نام دهکده‌ای در کوهستان کلارستاق نوشهر .

پل شیرگاه/pəle-širgā/ (ا.مک) : پلی قدیمی در شیرگاهِ سواد کوه .

پلغ/poloq/ (ا.مص) : ۱. بالا آمدن آبی که در حال جوشیدن است . ۲. بیرون آمدن مایع از جایی . ۳. جوشش چشمه یا فوران آب از چاه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پل غول /pəlqul/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ ن) پلغ پلغ /pəlaq pəlaq/ ؛ ع) پلغ پلغ /poloq poloq/ ؛ *قص)* غل غل /qol-qol/ ؛ ت) ←* ؛



پل شیرگاه

پلغ/palq/ (ا.مص) : ۱. غلت خوردن . ۲. فشار . ۳. برگ درخت .

اغر) ←* ؛ *س)* ۱. ←* ، ۲. پلغ /peleq/ ؛ ق) پلخ /pələx/ ؛

پلغ - پلغ-هکردن/poloq-poloq-həkordən/ (مص.مر) : برخاستن کف و حباب ازآب جوشان .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ *س)* پلخ پلخ هاکردن /pelex-pelex-hākerdən/ ؛ ق) پلخ پلخ هاکردن /pələxpələx hākərdən/ ؛ *با)* ←(س) ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) پلغ پلغ هاکردن /poloq poloq hākordan/ ؛ ت) پلغ پلغ هکردن /poloqpoloq hakerden/ ؛

پل-غل/pel-qol/ (ا.مص) : ۱. سر رفتن آب و چیزهای نیمه روان در اثر جوشش . ۲. جوشش چشمه . نک : پرغل .

اغر) پرغله /pərqolə/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پرغل /pərqol/ ؛ ع) غل غل /qol qol/ ؛ *اشر)* غئل غئل /qoəl qoəl/ ؛

پلغوره/pəlqurə/ (ا) : استفراغ .

اغر) ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

پلغوره - هکاردن/pəlqurə-həkārdən/ (مص.مر) : استفراغ کردن - بالا آوردن محتویات معده .

اغر) ←* ؛ ب) پلغوره هکاردن /pəlqurə-həkārdən/ ؛ *اشر)* پلغوره هاکئردن /polqorə-hākoərdən/ ؛

پل-غول/pel-qul/ (ا.مص) : جوش - جوشش .

اغر) پر-غله /pər-qolə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛
ن) پرغل /pərqəl/ ؛

پلغه/palqə/ (ا) : برگ درخت .

پلق/palq/ (ا/ا.مص) : ۱. غلت در سرازیری . ۲. فرج زن . ۳. به هنگام بازی توپ را در هوا گرفتن . **نک** : اندل .
اغر) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پلقسّن/pəlqəssan/ (مص) : ۱. وول خوردن کرم یا مورچه در مایعات . ۲. زیاد بودن و انبوهی چیزی .
اغر) پلقسن /palqəsən/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ولقسّن /valqessan/ ؛ ت) ←* ؛

پلک/pelak/ (ا) : پل کوچک که با سنگ یک پارچه یا چوب ساخته شود . **نک** : تاک پل .
ع) ←* ؛ قص) ←* ؛

پلکاره/pəlkārə/ (ا) : واحد شمارش لباس . نک : پرکاله.
اغر) پر- کاله /par-kālə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ اشر) ←* ؛ اک) پرخاله /parxāle/ ؛

پلکا-مرز/pelkā-marz/ (ا.مر) : مرزی که قطعات کوچک شالی‌زار را به بخش های کوچک تر تقسیم کند .
ق) یکامرز /pekā marz/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛

پلّکان/palləkān/ (ا) : ۱. نردبان . ۲. راه پلّه . **نک** : پردی .
اغر) ۱.←* ، ۲. پلّه /pallə/ ؛ ب) پلّه /pallə/ ؛ س) پلّکوم /pəlləkum/ ؛ ق) پلکوم /pelkum/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) پلکون /pelekun/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پلک - بو/pəlke-bu/ (ا.مر) : ۱. بوی لحم - بوی مرغ و ماکیان . ۲. بو و مزه‌ی چیز خام . ۳. کنایه از: آدم بدبو و کثیف . **نک** : پرک به .
ب) ←* ؛ س) پرک /perk/ ؛ ق) پرک بو /perke bu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پرک به /pərkə be/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پلک - بوهدائن/pəlke-bu-hədāən/ (مص.مر) : بو و مزه‌ی چیز خام داشتن - بوی تخم مرغ خام .
ب) ←* ؛ س) پرک هدائن /perk-hedāən/ ؛ ق) پرک بوهدائن /perke bu hədāən/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پرک به هادائن /pərk be hādāan/ ؛

پلک - پتی/pelke-peti/ (ا.مص) : ۱. دست و پا زدن . ۲. کنایه از : جان کندن . ۳. پرش و جهش ماهی . **نک** : پرک پتی - پریانی .
اغر) ۱.←* ، ۲. پلک /pelk/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پلک پتی /pelek-pati/ ؛ ق) پرپاتی /par pāti/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پرپتی /parpati/ ؛ ن) پرپتی /par pəti/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پربال زئن /parebālzaen/ ؛

پلک - پتی - بزئن/pəlkə-pəti-bazoən/ (مص.مر) : ۱. دست و پا زدن حین جان کندن - تلاش مذبوحانه . ۲. نوعی نفرین . **نک** : چک و بال زئن - پرپتی بزوئن
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پرپاتی بزوئن /parpātibazuən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پرپتی بزوئن /par pati bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پرپاتیک بزان /parpātik bezān/ ؛ قص) ←(آ) ؛

پلک - پلک/pələk-pələk/ (ا.مص) : جست و خیز ماهی پس از بیرون آمدن از آب . نک : پرک پرک.
اغر) ۱.←* ، ۲. پل-پل-بزئن /pal-pal-bazoən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پرک بزوئن /parəkbazuən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پرک پرک /pərək pərək/ ؛ ن) پرک پرک /parek parek/ ؛

پل کتن/pəlkətən/ (ا.ا) : چوب مخصوص رخت شویی که گازران بر لباس می‌کوبیدند تا سبب خارج شدن چرک از آن گردد .
ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پل-کرات/pole-karāt/ (ا.مک) : ناحیه‌ای از بخش کلارستاق چالوس .

پل-کرس/pal-kəres/ (ا.مر) : ۱. برای ساختمان پایه‌ی پل محدوده‌ای را با پر چین محصور می نمودند و سپس آنرا پراز سنگ نموده و بر آن ساروج افزوده ، پل را بر روی آن بنا می‌کردند .
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پلکنه/palkənə/ (ص/ف) : ۱. بیکاره و ولگردی که کاری جز اتلاف وقت ندارد .
اغر) ←* ؛ ب) پلکنه /pəlkənə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی .

پلکنّه/palkənnə/ (ف) : می جوشد .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلکنه /palkənə/ ؛ ب) پلکنـه /pəlkənə/ ؛ ق) کول خرنه /kulxərne/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) پـل کند /pal-konə/ ؛ ت) ←* ؛

پل-کوبی/pel-kubi/ (ا.مص) : ۱. تخته کوبی . ۲. پوشش بام خانه و کف طبقه‌ی دوّم ساختمان چوبی .

ب) ←* ؛ ق) پتک /patək/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پتک /patak/ ؛ آک) پـول کوبـی /pul-kubi/ ؛

پلّکوم/pəlləkum/ (ا) : پلّکان – پلّه . نک : پلّکان .

اغر) پلّـه /pallə/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پـرپتـی بزوئـن /parpati pazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ قص) ←(آ) ؛

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پلّه – کـوم /pəlle-kum/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پلکه – پتـی/pəlkepəti/ (ا.مص) : پـرپـر زدن از درد بـه هنگام جان دادن . **نک** : پرپاتی-پلک پتی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پـل-پـل-بزئـن /pal-pal-bazoən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ن) پرپتی /pəti par/ ؛ع) پرپر بزان /par bəzān/ ؛ قص) ←(ن) ؛

پلکه – پتی – بزوئـه/pəlkə-pəti-bazoə/ (ش.ج) : نفرینـی است به معنی الهی بمیری و جان بکنی . **نک** : پرپـاتی بزه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پلـک پتـی بزنـی /pəlek-pati-bazeni/ ؛ ق) پرپاتی بـزه /par pāti bazə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پرپتی بزه /par pati bazə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پرپربزه /par par bezə/ ؛ قص) پرپتی بزنی /pati-bazəni–par/ ؛

پلکی/pelki/ (ا) : چرمی که از زیر دم اسب می‌گذرد و بـه پالان وصل می‌شود .

اغر) پولکی /puləki/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پینه کی /pinəki/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ع) پولـکی /pulaki/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) پالکی /pālaki/ ؛

پلکیدن/palkidan/ (مص) : آرام و قرار گرفتن .

اغر) ←* ؛

پلکی – سـرا/peleki-sarā/ (ا.مـک) : زمینـی مزروعـی در منطقه‌ی کردکوی .

پل- گا/pel-gā/ (ا.مر) : تجمّع گاوان به هنگام برخورد بـا جسد گاوی که توسّط جانوران دریده شده باشد .

ع) ←* ؛

پل-گردن/pel-gerdan/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در منطقه ی کجور.

پـل-گردن/pəl-gərdən/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان کلیجان‌رستاق ساری .

پلگره/pelgare/ (ا) : نوعی کفگیر .

اغر) پلا-گیـر /pəlāgir/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) پلاکر /pəlākar/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(اغـر) ؛ ت) پلاگیر /polāgir/ ؛

پلله/palale/ (ا) : نوعی هم‌زن ابتدایی جهت کره گیـری از ماست .

پلم/palem/ (ا) : گیاه آقطی – این گیاه پیش از استفاده از کود شیمیایی درکشاورزی ، تنها وسیله‌ی آماده سـازی خزانه‌ی برنج بود و نقش کود و گرمـازایی را در خـاک خزانه داشته است . نک : پیلم.

اغـر) پلـم /paləm/ ؛ ب) ۱.←(اغـر) ، ۲. پیلـم /payləm/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پلیم /pələym/ ؛ع) پلـهم /pelhəm/ ؛ ت) پلـــم /pəlam/ ؛ اشـر) پلیـــم /paliyəm/ ؛ آک) پلیوم /paliyom/ ؛



پلم

پلم پرس/paləm-parəs/ (ا.مر) : تفکیک و جدا سازی دو

مزرعه و باغ یا ملک به وسیله‌ی ایجاد مرز مشخص با حصاری از شاخ و برگ درختان و چیزهایی شبیه به آن.

با) ←** ؛

پلم – پرک/palem-perak/ (ا.مر) : عدم رعایت شیوه‌ی معمول و مناسب در نشای برنج .

پلم – پره/paləm-pareh/ (ا.مر) : کومه‌ای که با گیاه آقطی پوشش داده شود .

با) ←** ؛

پلم – جار/palem-jār/ (ا.مر) : آقطی زار – زمین محلّ رویش گیاه آقطی به طور انبوه و فراوان . **نک** : پهلم چال .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پیلم جار /paylem-jār/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلیم جار /pələy jār/ ؛ ع) پهلم جار /pelhəm jār/ ؛ اشر) پلیم – زار /paliyem-zār/ ؛

پلم – چال/palem-čal/ (ا.مر) : **نک** : محلّی که گیاه آقطی در آن تبدیل به کود می‌شده است .

اغر) پلیم – چال /palyəm-čāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلیم چال /pələm čāl/ ؛ ع) پلهم چال /pelhəmčāl/ ؛ اشر) پلیم زار /paliyəm-zar/ ؛

پل محمّد حسن خانی/pəle-mohammәd-hasən xāni/ (ا.مک) : پلی منتسب به محمّد حسن خان مؤسس سلسله ی قاجار در بابل .



پل محمّد حسن خانی

پلم – سازه/palem-sāzə/ (ا.مر) : نوعی جاروی موقّتی از گیاه آقطی.

اغر) پیلم – جارو /payləm-jāru/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلیم – ساجه /pələym-sājə/ ؛ ع) پلهم ساجه /pelhem sāje/ ؛

پلم – سر/palemə-sar/ (ا.مر) : گل و میوه‌ی گیاه آقطی. **نک** : پلم .

اغر) پلیم –سر / palyəm-sar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلیم سر /pələym sar/ ؛ ع) پلهم سر /pelhem sar/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پلیم سر /paliyem-sar/ ؛

پلم – سرخار/palem-sarəxār/ (ا.مر) : از انواع گنجشک (سسک) که دانه‌های رسیده‌ی گیاه آقطی غذای اصلی اش را در تشکیل می‌دهد .

س) پلم سرخار /palem-sar-xār/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛



پلم – سرخار

پلم – سرخاره/palem-sarxārə/ (ا.مر) : **نک** : پلهم سرخورک – پلم سرخار.

اغر) ۱.←** ، ۲. پلیم سرخار /palyəm-sar-xār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پلهم سرخورک /pelhemsar xorak/ ؛ ت) پلهم سرخور /palham sar xor/ ؛

پلم سرخس/paləm-sar-xəs/ (ا.مر) : از انواع سسک هایی که به خوردن دانه های گیاه آقطی مشهور است . **نک** : پلم سرخاره .

س) پیلم سرخاس /paylem-sar-xās/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلیم سرخس /pələym sar xəs/ ؛

پلم – سره– میچکا/sare-mičkā-palem/ (ا.مر) : ۱. از انواع سسک که دانه‌ی گیاه آقطی خوراک اصلی اش می

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر) استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

باشد . ۲. کنایه از: افراد سبک مغز و بی شخصیّت .

ب) پیلم سرجیکا /pay ləm-sar-jikā/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلیم سـرمیچکا /pələyem-sare-mičkā/ ؛ ع) پلهم سرخورک / pelhemsar xorak/ ؛

پلم – سه/palem-se/ (ا.مر) : سنبله‌ی گیاه آقطی که شامل دانه‌هایش نیز می باشد . **نک** : سرگیاه آقطی .

اغر) پیلم – سر /paylǝm-sar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پلـم سر /palǝmsar/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پلـم – سـر /palem-sar/ ؛ ن) پلیم – سر /peləym-sar/ ؛ ع) پلهم سـر /pelhem sar/ ؛

پلـم – کتـی/paləm-kəti/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان بندپی بابل . ۲. از توابع دهستان دابوی جنوبی بخش مرکزی آمل .

پلم – کتی/paləm-koti/ (ا.مر) : تپّه‌ی محلّ رویش گیاه آقطی . **نک** : پلیم کاتی .

اغر) پیلم – کـاتی /payləm-kāti/ ؛ ب) ←**؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلیم کتی /pələymkəti/ ؛ ع) پلهم کوتی /pelhəm kuti/ ؛

پل مون/pelə mun/ (ا.مک) : نام پلی است، در مسیر راه نیاک از دهستان بالا لاریجان آمل .

پلمه/peləmə/ (ا) : ۱. باسن . ۲. بخش پایینی هر چیز .

س) پینمه / pinemə/ ؛ ق) پنمه /pənəmə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. ←** ، ۲. پرمه /permə/ ؛ ن) پیلیمه /pəylimə/ ؛

پلندر/paləndər/ (ا.مص) : ۱. بی‌حس شدن بخشی از بدن گرفتگی عضله یا بر اثر خون مردگی و نرسیدن خون بدان موضع . ۲. گرفتگی ناگهانی عضلات . **نک** : پرندر .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ قص) پلندر /pelendar/ ؛

پلند نئن/pələndə-neən/ (مص.مر) : ادا در آوردن . **نک** : مقوم .

ت) ←** ؛

پل – نر/pel-nar/ (ص.مر) : گوسفند نر بدون شاخ .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) نـر–کـل /mar-kal/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پلنکلی/palenkeli/ (ا.مک/ا.مر) : ۱. نام مرتعی در ازار کلی شیرگاه سواد کوه . ۲. جای‌گاه پلنگ .

ق) ←** ؛ ع) پلنگ کلی /palang-koli/ ؛

پلنگ/palang/ (ا) : از طوایف کتول که از دو تیره‌ی پلنگ و اسفندیاری تشکیل شده است .

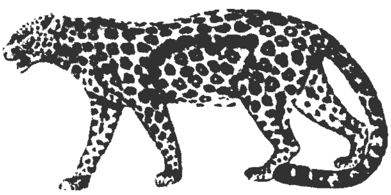
پلنگ/paleng/ (ا.مک) : نام قلعه‌ای قدیمی که در نشتای عبّاس آباد تنکابن واقع است .

پلنگ/paləng/ (ا) : ۱. پلنگ . ۲. نام سگ – این واژه در گذشته ها لقب اشخاص و طوایف بود ولی به تدریج از حوزه‌ی اسامی کسان خارج شد و اکنون کاملاً مهجور مانده است .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلنگ /palang/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←(ن) ؛

پلنگ/paləng/ (ا) : پلنگ مازندران .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشـر) ←** ؛ آک) ←** ؛



پلنگ

پلنگ – آباد/palang-ābād/ (ا.مک) : از روستاهای نشتارود بخش شرقی تنکابن .

پلنگ – آرام/paləng-ārām/ (ا.مک) : مرتعی در روستای شیرنوای علی‌آباد کتول .

پلنگ – آزاد/paləng-āzād/ (ا.مـک) : از توابع دهستان میان دو رود ساری .

پلنگ – اشکن/palang əškən/ (ا.مر) : فنّی در کشتی

بومی لوچو.
ب) ←* ؛ س) ←* ؛ بـــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پلنگان/palǝngān/ (ا.مک) : قلعه ایست در شبه جزیره میانکاله‌ی بهشهر .

پلنگان اسّل/palǝngān-assǝl/ (ا.مک) : آبگیری است در شبه جزیره میانکاله‌ی بهشهر .

پلنگ - پا/palǝng-pā/ (ا.مک) : محلّی در جنگل منطقه ی کردکوی.

پلنگ - پشت - کله/palang pǝšt kelǝ/ (ا.مک) : نام مرتعی در چهار دانگه‌ی بهشهر .

پلنگ - پلنگ/palang palang/ (ا.مر) : ۱. نوعی احساس درد از زخم چرکین . ۲. مورمور شدن - گز گز کردن .
اغر) بلنگه -بلنگه /bǝlǝngǝ-bǝlǝngǝ/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ولنگ ولنگ /vǝlǝng vǝlǝng/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ولنگ-ولنگ /vǝlǝng-vǝlǝng/ ؛ ن) بلنگ /bǝlǝng/ ؛ ع) ←* ؛

پلنگ - پور/palǝng-pur/ (ا.مر) : ۱. کنام پلنگ- نهان گاه پلنگ . ۲. پور در اینجا به مفهوم کنام است و با پور به معنای فرزند ذکور سنخیّتی ندارد .
اغر) پلنگی /palǝngi/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پلنگ- جارن /palang-jārǝn/ ؛ ع) پلنگ خس /palang xos/ ؛ ت) پلنگ جا /palengjā/ ؛ اشر) ←* ؛

پلنگ - تله/palǝnge-talǝ/ (ا.مر) : ۱. تله ی مخصوص برای به دام انداختن پلنگ . ۲. مکانی درمنطقه ی سواد کوه .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پلنگ تله /palang-talǝ/ ؛

پلنگ - تلی/palang-talǝy/ (ا.مر) : بانگ پلنگ - نعره‌ی پلنگ . نک : تله .
ب) ۱. پلنگ تلیه /palǝng-talyǝ/ ، ۲. پلنگ غزنه /palǝnge-qǝrnǝ/ ؛ س) پلنگ پلوره /paleng-pelurǝ/ ؛ ق) لر /lǝr/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پلنگ - لره /palǝngǝ-lerǝ/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(آ) ؛ ع) پلنگ لر /palang ler/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) ←(ع) ؛

پلنگ - جارن/paleng-jārǝn/ (ا.مر) : نک : پلنگ پور .
اغر) پلنگی /palǝngi/ ؛ ب) پلنگ خوسه /palǝnge-xosǝ/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پلنگ خس /palang xos/ ؛

پلنگ چال/palang čāl/ (ا.مک) : ۱. مرتعی در روستای کدیر نوشهر . ۲. مرتعی در مسیر روستای ویسر شهرستان نوشهر.

پلنگ چشمه/palang češmǝ/ (ا.مک) : مرتع و چشمه‌ای نزدیک روستای ونوش نوشهر .

پلنگ - چنگ/palange-čang/ (ا.مک) : ۱. ناحیه ای در کوهستان لنگای تنکابن پایین دست مرتع سیج خانی . ۲. ناخن و چنگال پلنگ .
ب) ←* ؛

پلنگ - خاسه/palǝng-xāsǝ/ (ا.مر) : مکان استراحت پلنگ - کنام پلنگ .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پلنگ خسه /palǝng-xesǝ/ ؛ ق) پلنگ خسه /paleng xǝsǝ/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پلنگ - خس /palang-xǝs/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(ن) ؛ ع) پلنگ خسه /palang xose/ ؛ ت) پلنگ خسان /paleng xosān/ ؛ اشر) پلنگ غار /palange-qār/ ؛

پلنگ درّه/palǝng-darrǝ/ (ا.مک) : از روستاهای کوهسار فندرسک استارآباد .

پلنگ - درّه/palǝng-darrǝ/ (ا.مک) : از توابع دهستان بند پی بابل .

پلنگ - دره/palǝngǝ-darǝ/ (ا.مک) : نام مرتعی در منطقه‌ی آمل .

پلنگر/palangar/ (ا) : گرفتگی عضلات - رگ به رگ شدن انگشتان دست و پا . نک : پلندر.
ب) پلندر /palǝndǝr/ ؛ س) پلندر /palendǝr/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ قص) ←* ؛

پلنگ رو/palange-ru/ (ا.مک) : یکی از رودخانه‌های بخش کلار آباد عبّاس آباد .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پلنگ رود/palənge-rud/ (ا.مک) : نام رودخانه‌ای در منطقه‌ی تنکابن .

پلنگ - سو/paləng-so/ (ا.مص) : ۱. در جنگندگی روش پلنگ داشتن . ۲. شبیه پلنگ .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛

پلنگ - سول/paləng-sul/ (ا.مر) : حیوانی وحشی با جثّه‌ی سگ از رده‌ی گربه سانان با پوست خال خالی چون پلنگ که در گذشته شب هنگام حتی در آبادی‌ها نیز دیده می‌شد. به شکار و خوردن گربه‌ی خانگی علاقه ای وافر داشت . اکنون به ندرت می توان آنرا یافت .

اغر) مول - پلنگ /mul-paləng/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* پلنگ مول /paləngə-mul/ ؛ *ق)* ←*(س)* ؛ *با)* ←*(س)* ؛ *آ)* ←*(س)* ؛ *ن)* ←*(س)* ؛ *ع)* ۱.←** ، ۲. مول پلنگ /mul/ /paləng/ ؛ *ت)* ←*(س)* ؛



پلنگ - سول

پلنگ - غز/palənge-qez/ (ا.مر) : خشم و کینه‌ی مزمن به شیوه‌ی انتقام جویی پلنگ .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* پلنگ غز /palengə-qez/ ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ۱.←** ، ۲. پلنگ - کینه /paləngə-kinə/ ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *اشر)* غرّاس /qorrās/ ؛

پلنگ کتی/palənge-kəti/ (ا.مک) : تپّه‌ای دست ساز در دهکده‌ی دولت آباد واقع در دهستان مذکوره‌ی شهرستان ساری .

پلنگ - کلا/palang-kalā/ (ا.مک) : روستایی از توابع عبّاس آباد تنکابن .

پلنگ - کینه/paləngə-kinə/ (ا.مر) : **نک** : پلنگ غز .

اغر) پلنگ - غز /palənge-qez/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* پلنگ غز /palangə qəz/ ؛

پلنگ - لاش/palange-lāš/ (ا.مر) : ۱. بازی جوانان در شب‌های قبل از شب عروسی. نک : پلنگه لاش.

س) پلنگ لاش /paslenqə-lāš/ ؛ *ق)* پلنگ پرش /paləng/ /perrəš/ ؛ *با)* ←*(ق)* ؛ *ن)* ←** ؛

پلنگ - لر/palang-ler/ (ا.مر) : نعره‌ی پلنگ .

ب) پلنگ پلوره /paləng-pəlurə/ ؛ *س)* پلوره /pelurə/ ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛

پلنگ - لره/palangə-lerə/ (ا.مر) : **نک** : پلنگ تلی - پلنگ تله.

ق) ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* پلنگ لر /palang.ler/ ؛ *ت)* ←** ؛

پلنگ - مجش/palange-meješ/ (ا.مص) : گام برداشتن نرم و بی‌صدا و با صلابت چون پلنگ .

س) پلنگ مجش /palengə-meješ/ ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛

پلنگ - مشک/paləngə-məšk/ (ا.مر) : نوعی سبزی معطّر و خوراکی که نام های دیگر آن شنگ و وارنگ به است .

آ) ۱.←** ، ۲. پلنگ-مشک /palang mešk/ ؛

پلنگ - مول/paləngə-mul/ (ا.مر) : **نک** : پلنگ سول .

اغر) مول - پلنگ /mul-paləng/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛

پلنگه - پرش/palenge-pereš/ (ا.مر) : نوعی بازی دسته جمعی که جوانان یکی پس از دیگری از روی یکدیگر می‌پرند .

با) ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *اشر)* پلنگ بازی /paleng-bāzi/ ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

پلنگه لاش/palənge-lāš/ (ا.مر) :

پلنگه لاش از انـواع بـازی هـای بومـی اسـت . ایـن بـازی مخصوص جوانان است و جنبه‌ی ورزشی و زورآزمـایی دارد. این بازی در شب‌های حنـابندان و عروسـی اجـرا می‌شـود . روش بازی به این صـورت اسـت کـه از حـاضرین در اتـاق نشسته یک نفر بلند شده و در وسـط اتـاق دراز مـی کشـد سپس دو پایش را بالا آورده، نوک پاهـایش را بـا دو دسـت می‌گیرد. نفر دیگر که باید پلنگه لاش (لاشـه‌ی پلنـگ) را بلند کند، خم شده دسـتش را از لای دسـت و پـای او عبـور داده و دست‌های طرف مقابل را از قسمت مچ در دست هـای خود قرار می دهد . آن گاه او را چون وزنه ای به روی سـینه و سپس سر خود می برد . در این حالت به تدریج بر می‌خیزد و او را از روی شانه عبور داده و پس از اینکه فـرد مذکـور را در بالای سرخود قرار داد او را به پشت سر برده و یک بـاره رهایش می‌سازد این حالت شبیه به لاشه‌ی پلنگ اسـت و از همین رو آن را پلنگه لاش نام نهاده‌اند.

پلنـگی/palangi/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان بابل‌کنـــار شهرستان بابل .

پلنگی/palangi/ (ص.نس) : ۱. از انواع رنگ دام . ۲. جـایی که محلّ زیسـت پلنـگ باشـد و پلنـگ در آن مکـان فراوان باشد . ۳. نام سگ .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلنـگی /palөngi/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـــا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛

پلـو/pәlo/ (ا) : ۱. پلـو . ۲. برنـج پختـه شـده همـراه بـا مخلّفـات- پلویـی کـه در طبـخ آن ازکـره ،گوشـت ، کشمش وبرخی موارد دیگراستفاده شود .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* پلـو /pelu/ ؛ *بـا)* ۱.←* ، ۲. پلا /pәlā/ ؛ *آ)* پلا /pәlā/ ؛ *ن)* ←*(آ)* ؛ *ع)* پـلا /pelā/ ؛ *ت)* پُلا /polā/ ؛ *آک)* پلا /palā/ ؛

پلو/pelu/ (ص) : زمین گود .

ق) ←* ؛

پلو/palu/ (ا/ا.مص) : ۱. پهلو . ۲. نـهیب زدن بـه حیوانـات برای جا به جا شدن . ۳. این لفظ به عنوان توهیـن بـه انسان نیز گفته شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلی /pali/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←*(اغر)* ؛ *ن)* ←*(اغـر)* ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

پلوار/pәlvār/ (ص) : پروار- چاق - فربه - حیوانی که آن را برای ذبح چاق کنند .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* پـروه /parve/ ؛ *بـا)* ←* ؛ *ن)* پروار /parvār/ ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* پلوار /palvār/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

پلواری/palvāri/ (ص) : پرواری .

اغر) پرواری /par-vāri/ ؛ *ب)* گوشـتی /gušti/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* پـــرواری /parvāri/ ؛ *ن)* ←*(آ)* ؛ *ع)* پلـــواری /palvāri/ ؛ *قص)* ←*(ع)* ؛ *ت)* ←*(ع)* ؛

پلواری – گو/pәlvāri-go/ (ا.مر) : ۱. گاو چاق و فربه کـه برای کشتار مناسب باشد. ۲. گاو بـدون شـاخ . نـک : پروازی.

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* پلـواری /pәlvāri/ ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* پــرواری گو /pәrvāri-gu/ ؛ *ن)* ←*(آ)* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* پلواری- گو /palvāri-gu/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛

پلوپتی/polu-patay/ (ا.مر) : بازی کودکان که نمایشـی از میهمانی و گذران زنـدگی اسـت. وسـایل پخـت و پـز فانتزی که در ابعاد کوچک وکودکانه انتخاب می شود .

ق) پلاپتی /pәlāpati/ ؛ *با)* پلاپجی /pәlāpaji/ ؛ *آ)* ←*(بـا)* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* پـلاپتکـا /pәlā patәkā/ ؛ *ت)* ←* ؛ *آک)* پلاپتیی /palā-patiye/ ؛

پلوون/palәvāun/ (ص) : پهلوان - دلیر .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* پلـون /palevun/ ؛ *ق)* پلُـون /palәvun/ ؛ *با)* ←*(س)* ؛ *آ)* پلـوون /palәvun/ ؛ *ن)* ←*(آ)* ؛ *ع)* پهلُون /pahlәvon/ ؛ *قص)* ←*(آ)* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←* ؛ *آک)* پالون /pālevon/ ؛

پلوج/paluj/ (ص) : ۱. لج باز- آدم سمج و یک دنـده . ۲. زمین شـیب دار - منطقـه‌ی خشـک و شـیب دار . ۳. بدجنس .

ب) ←* ؛ *س)* پلوچ /paluč/ ؛ *ق)* ۱.←* ، ۲.←*(ب)* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛

پلوچک/pelučak/ (ا.مص) : آزمودن رسیدن و پختگی

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

میوه‌جات توسّط انگشتان .
آ) ←** ؛

پلور/pelur/ (ا) : غرّش پلنگ .
ب) پلوره /pəlurə/ ؛ س) پلـوره /pelurə/ ؛ ق) ۱. فلـوره /felurə/ ، ۲. لیر /ler/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) لیر /ler/ ؛

پلور/pəlvər/ (ص) : ۱. تنومند و چاق . نک : دبلر .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پلور /palvər/ ؛ ن) پلور /palvar/ ؛ ع) پلوار /palvār/ ؛

پلور/pəlvər/ (ا) : ۱. تیرهای افقی سقف اتاق. ۲ . نعل در گاه. ۳. الوار . نک : پلتا .
اغر) ۱.←** ، ۲. پلـور /palvər/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲. پلور /palver/ ؛ ت) پلتا /peltā/ ؛ اشر) پلـور /palvar/ ؛ پ) پرور /parvar/ ؛ باس) پلسپ /palasp/ ؛

پلـور/pəlvər/ (ا.مـک) : روسـتایی از دهسـتان پشـتکوی شهرستان ساری .

پلور-دهان/palver-dəhān/ (ا.مـر) : فاصلـه‌ی دو سـتون افقی سقف خانه‌های چوبی - شکاف میان دو شاه تـیر افقی جایی کـه برخـی اشـیاء ریـز و حسـاس خـانگی همچون درفش و .... را در آنجا قرار می دهند .
اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پلوردهــون /pelver-dehon/ ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پلـور-دهــن /palvər-dəhon/ ؛ ن) پلور-دهنه /palvar-dəhənə/ ؛

پل ورسک/pole-vərəsk/ : پلی در فیروز کـوه و در محـلّ روسـتای ورسـک کـه راه آهـن شـمال از روی آن می‌گذرد.

پلوره/pəlureh/ (ا.مر/ا.صو) : ۱. صدای اسب به هنگام غـذا خوردن . ۲. غرّش گربه سانان بزرگ هـم چـون بـبر و پلنگ . ۳. زوزه .
ق) فلوره /felurə/ ؛ با) ← ** ؛ ن) ←** ؛ ع) پلره /pələrə/ ؛ قص) پلوره /pəlure/ ؛

پلوره - بکشیین/pəlurə bakəšiyən/ (مـص.مـر) : ۱. نعـره زدن پلنگ ۲. هم چون پلنگ نعره کشیدن .
اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) فلـوره بکشـیین /fəlurə bakešiyən/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) پلره کشـین /pələrə-kašeyam/ ؛



پل ورسک

پلوری - کین/palvari-kin/ (ا.مر) : تیرچوبی سقف اتـاق- تیرهای موازی سقف اتاق .
اغر) پلور /palvər/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پلور / pelvər/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛

پلوس/palus/ (ا) : سبدی که از پوست درخت سازند و آن را برای حمل نشای برنج از خزانه به کشـت زار مـورد استفاده قرار دهند . نک : پلیس .
ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛

پلوش/peluš/ (ا.مص) : چلاندن لباس به هنگام شستشو . نک : پروش .
اغـر) پـروش - هدائــن /pəruš -hədāən/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پلــج هدائــن /pəlej hədāan/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پلوش هـایتن/peluš hāyten/ : چلانـدن . نـک : پلـوش هدائن .
ق) ←** ؛ ع) هبــلاش کنیــن /hoblāš-keneyan/ ؛ پ) پالاییتن /pālāyitan/ ؛

پلوش - هدائن/pəluš-hədāən/ (مص.مر) : فرو بستن لـب از سخن گفتن -واژه در ماهیّت خود دارای بار معنـایی منفی است .
ب) ←** ؛

پلوش - هدائن/pəluš - hedāen/ (مص.مر) : چنگ مالی کردن –چلاندن – مچاله کردن . **نک** : پروش هدائن .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پلج هدائن / pəlej- hədāan/ ؛ آ) پلج هدائن /pəlej hədāan/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پلوش - هکاردن/pəluš-həkārdən/ (مص.مر) : مشت و مال دادن خمیر .

پلو - کا/palukā/ (ا.مر) : آخور – محلّ کاه و علف دام در طویله .

ع) پالکا /pāləkā/ ؛

پله/pəllə/ (ا.مک) : نام مرتعی در حوزه‌ی کارمزد شهرستان سوادکوه.

پلّه/pallə/ (ا) : **نک** : پلّکان .

اغر) ←* ؛ ق) پلکوم /pelkum/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پلّکوم /pəlləkum/ ؛ ع) پلّکم /pəllekom/ ؛ قص) پلّکون /palləkun/ ؛ ت) ←(ق) ؛ اشر) ←* ؛

پله/pelə/ (ا) : ظرف چای خوری .

اغر) ۱.←* ، ۲. چای – پیاله / čāey -peyālə/ ؛ س) پیاله /piyālə/ ؛ ق) پیام /piyāle/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ اشر) ←(س) ؛

پلّه/pallə/ (ا) : ۱. یک کفه‌ی ترازو . ۲ . هر لنگه از چیزی مانند یک لنگه ی در و غیره .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) پلّه /pəlləh/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) ←(با) ؛ اشر) ←* ؛

پله/pelə/ (ا) : ۱. اصرار .۲ . مایعی که قبل از زاییدن حیوانات تراوش شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پیله /pilə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ع) الو /alu/ ؛ قص) ←* ؛

پله/pelə/ (ا) : تاول .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پیله /pilə/ ؛ با) ←* ؛ آ) اوله /ulə/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ اک) ←(ق) ؛

پلّه/pallə/ (ا) : پره‌ی بینی . **نک** : پره .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پره /parə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) فنی هاله /feni-hālə/ ؛ اشر) ←* ؛

پله/pelə/ (ص) : ۱. پیچ خورده . ۲. سرگردانی در کار که مسبّب آن خود شخص باشد . **نک** : پاپلیچ .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛

پلّه/pellə/ (ا.مص/ل) : دو نیم کردن یا دو نیم شدن .

اغر) پلّه /pallə/ ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پلّه پلّه /- pellə pellə/ ؛ ع) پلّکم /pelləkom/ ؛ اشر) ←* ؛

پله/pelə/ (ا) : ۱. پیله‌ی کرم ابریشم . ۲. قسمت داخل پیراهن تا حدّ فاصل کمربند که به عنوان جیب استفاده شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پیله /pilə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ق)؛

پله/pelə/ (ا) : پلکِ چشم .

ب) ←* ؛ با) پله /pele/ ؛ع) ←* ؛ قص) پیله /pilə/ ؛

پل - ها کردن/pel- hākərdan/ (مص.مر) : پیله کردن – لجاجت به خرج دادن .

اغر) پله – هکاردن /pelə-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پیله ها کردن /pilə-hākerdən/ ؛ ق) پیله ها کردن /pilə-haākerdən/ ؛ با) پله – هکردن /pelə- hakərdən/ ؛ آ) پیله هاکردن /pelə- hākərdan/ ؛ ن) پیله هاکردن /piləhākərdan/ ؛ع) ←* ؛ قص) پله هاکردن /pələhākərdan/ ؛ اشر) پیله هاکتردن /pilə hākoərdən/ ؛

پل هایتن/palhāytən/ : در هم رفتن گوسفندان – حالتی که گوسفندان به صورت فشرده گردهم جمع شوند .



پل هایتن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پله - بزئن/bazoən -pelə/ **(مص.مر)** : تاول زدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) پیله بزوئن /pilə - bazuən/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←(ق) ؛ع) پله بزان /pələ- bəzān/ ؛ قص) پلـه - بزوئن /pələ- bazuan/ ؛ ت) پله زئن /pelə zaen/ ؛ اشر) پله بزوئن /pələ- bazoən/ ؛

پلّه - بکشـیین//pəllə bakəšiyən (مـص.مـر) : کنایـه از: دست از حمایت برداشتن .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پله پا/paləpā/ (ا.مک) : روسـتایی در حـوزه ی شهرسـتان سوادکوه .

پله - پتیکا/pala - patikā/ (ا.مـر) : از بازی‌هـای دخـتران کوچک است که با این شیوه رسم پخـت و پـز را یـاد گیرند .

س) پلا پتی کا /pəlā-patikā/ ؛ ق) پلا پتیکا /pəlā patikā/ ؛ با) پلا پجی کا /pəlā- pajikā/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ع) پلاپتکا /pelā-patekā/ ؛

پله - پله/pələ – pələ/ (ا.مر) : تنوره‌ی آتش . **نک** : پلّه .

ب) ۱.←* ، ۲. پلّه پلّه /pallə - pallə/ ؛ ق) بل /bal/ ؛ با) ←* ؛ آ) پل /pal/ ؛ ن) بل بل /bal - bal/ ؛ قص) ←(ن) ؛

پله - پوره/pelə - pure/ (ا.مر) : تاول .

اغر) پله /pelə/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پیلـه /pilə/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پله /pələ/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(ع) ؛

پله - پیس/pale - pis/ (ا.مـر) : هلـه هولـه - مجموعـه‌ی خوردنی‌های بی ارزش . **نک** : اشکم چرک .

ق) تلوس پلوس /talus palus/ ؛ ن) پـک و پـس / pako pes/ ؛ع) ۱. پک وپیس /pako pis/ ، ۲. فـک فیـس /-fako pis/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پله - پیس - خوار/pale- pis- xār/ (ص.فـا) : ۱. کنایـه از: پر خور . ۲. کسی که به غذاهای بـی ارزش علاقمنـد باشد .

اغر) پر - خـار /pər - xār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پر خار /pərəxār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) پک پیس خر /pakə pis xor/ ؛ ت) پل پیس خور /palə pis xor/ ؛ آک) پله پیس خور /pale- pis- xor/ ؛

پله چو/ču – pələ/ (ا.مر) : چوبی که پل‌هـای چوبـی از آن ساخته شود - معمولاً یک یا دو تنه‌ی درخت راسـت و صاف برای این کار منظور شود . اگر پل تنها از تنه ی یک درخت سـاخته شـود تـاک پـلِ، اگر از دو تنـه ی درخت و تخته هایی میخ شده ساخته شود تختـه پـل نامیده می‌شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پل چو / pel - ču/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(س) ؛ آ) پل . چو /pəl - ču/ ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←(س) ؛

پله- چو- سر -بشکانین/peləču-sar-bəškānian/ (مص.مر) : مقصّر قلمداد کردن .

ن) ←* ؛

پله خال/palə xāl/ : دور مرتع - پیرامون علف چر .

آ) ←* ؛

پل - هدائن/pel- hədāən/ (مـص.مـر) : شـدّت گرمـا و شرجی بودن هوا .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پله - زئن/pelə - zaan/ (مص.مر) : **نک** : پله بزئن .

آ) پل بزوئن /pəl bazuan/ ؛ع) پله بـزان /pələ - bezān/ ؛ ت) ←* ؛

پله - کاردن/pelə- kārdən/ (مـص.مـر) : ۱. سـمج شـدن کودک نسبت به مادر- پیلـه کـردن . ۲. تنبیـه شـدید کردن (در سوادکوه) . **نک** : بغمارستن .

اغر) ←* ؛ ب) پلـه - هکـاردن /pelə - həkārdən/ ؛ س) پیله - ها کاردن /pilə - hākārdən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) پیلـه هکردن /pilə hakərdən/ ؛ آ) پله هکردن / /pelə hakərdan ؛ ن) پیله ها کـردن /pilə hākərdan/ ؛ع) پلـه - هـا کـردن /pelə - hākordan/ ؛ ت) ←(با) ؛ اشر) پله ها کئردن /-pələ hākoərdən/ ؛

پل - هکاردن/həkārdən – pəl/ (مص.مر) : انحنـایی کـه مسیر پرواز پرنده از لحظه‌ی پرش از زمین تـا رسـیدن به حالت افقی پرواز را تشکیل دهد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پل بیّن /pel-bayyən/ ؛ ق)

پل بین /pəl bayən/ ؛

پلّه - کوم/pəllə - kum/ (ا.مر) : **نک** : پلکان .

اغر) پلکـــان /palləkān/ ؛ *ب)* ←*(اغـر)* ؛ *ق)* پلکـــوم /pəlkum/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* پلّکون /pəlləkun/ ؛ *ت)* ←(ق) ؛ *اشر)* پلکّان /pellekān/ ؛ *گ)* پلدیکون /paldikon/ ؛

پلـه گوش/pələ guš/ (ا.مـر) : گوش تـیز و بلنـد . **نـک** : ترتریگوش .

با) ←* ؛ *ع)* ۱. پلت گوش /palat guš/ ، ۲. تـیرگوش /-tirə guə/ ؛ *قص)* بل بلـه گوش /bal- bale- guš/ ؛ *گ)* پـیلا گوش /pilā - guš/ ؛

پله - گوش/palə - guš/ (ص.مر) : گوش برگشته و برآمده . **نک** : ترتری گوش .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *ع)* پلت گوش /palat guš/ ؛ *قـص)* بـــل - بلـــه - گوش /bal-balə-guš/ ؛ *گ)* پیلاگوش /pilā-guš/ ؛

پله - لا/pələ lā/ (ا.مر) : ۱. چنگر . ۲. از انواع مرغان آبزی.

اغر) پرلا /perelā/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ۱. پـلالا /pelālā/ ، ۲. پـرلا /perelā/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←*(اغـر)* ؛ *آ)* پـره - لا /parəlā/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛

پلهم/pelhem/ (ا) : **نک** : پلم .

اغر) پلیم /palyəm/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* پلم /palem/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ←(ق) ؛ *ن)* پلیم / pəlayəm/ ؛ *ع)* پلهم /pelhəm/ ؛ *اشر)* پلیم /paliyem/ ؛

پلهم - جان/palham-jān/ (ا.مک) : از توابع دهستان جنّت رودبار تنکابن .

ت) ←* ؛

پلـهم - چـال/pəlhem-čāl/ (ا.مـر) : گودالی بـا پوشش انحصاری گیاه آقطی .

اغر) پلیم - جار /palyəm- jār/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* پلـم چـال /paləm- čāl/ ؛ *ق)* پـهلم چـال /pahləm čāl/ ؛ *بـا)* ←*(س)* ؛ *آ)* پلـم - چـال /palem - čāl/ ؛ *ن)* پلیم چـال /pələym čāl/ ؛ *ع)* پلیم چال /pəlәy čāl/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشـر)* پلیم زار /paliyem- zār/ ؛

پلهم - دشت/palham-dašt/ (ا.مـک) : روسـتایی از خـرّم آباد تنکابن .

پلهم - سر/pelhem- sar/ (ا.مر) : دانه‌های رسـیده و سـیاه رنگ گیاه آقطی .

اغر) پلیم - سر /palyəm- sar/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* پیلـم سـر /payləm- sar/ ؛ *ق)* ۱. ←* ، ۲. پیلـم چلیجـه /palem čalijə/ ؛ *با)* پلم سر /paləmə - sar/ ؛ *آ)* پلم - سر /palemə- sar/ ؛ *ن)* پلیم سـر /pələym sar/ ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پلیم سر /paliyem - sar/ ؛

پلهم - سرخورک/palhəm-sar-xorək/ (ا.مر) : گنجشـکی که تغذیه‌ی مخصوص وی از دانه های رسیده‌ی گیـاه آقطی است. . **نک** : پچیم شخ .

اغر) پلیم - سرخار /palyəm- sar xār/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *با)* پلم سرخار /paləm- sarxār/ ؛ *آ)* پلم - سـرخار /palem sar/ xār/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛

پلهم کوتی/palham koti/ (ا.مر) : تپّه‌ای که محلّ رویش گیاه آقطی است .

اغر) پلیـم - کـاتی /palyəm- kāti/ ؛ *ب)* ←*(اغـر)* ؛ *س)* پیلم کوتی /payləm -koti/ ؛ *ق)* پلم کتی /paləm kəti/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* پلـم - کتـی /palem kəti/ ؛ *ن)* پلیـم - کتـی /pləym keti/ ؛ *ع)* پلهم کتی /pelhem kuti/ ؛ *ت)* ←(ن) ؛

پله هاکردن/pelə - hākordan/ (مص.مر) : پیلـه کـردن - سماجت کردن - بهانه‌جویی کردن .

اغر) پله - هکاردن /pelə - kəkārdən/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *ق)* پیلـه هـا کـردن /piləhākərdən/ ؛ *بـا)* ←(ق) ؛ *آ)* پلـه - هکـردن /pelə - hakərdan/ ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* پیلـه - هـا کردن /pilə- hākərdan/ ؛ *ت)* ←(آ) ؛

پلی/pali/ (ا) : ۱. پهلو- پهلوی انسان و حیـوان-جنـب - کنار . ۲. برگرداندن - پشت و رو کردن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* پلـو /palu/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* ←*(قص)* ؛ *گ)* پولی /poli/ ؛ *پ)* پهلوک /pahluk/ ؛

پلی/pali/ (ا.مص) : ۱. برگرداندن - جنب - کنار - پشت و رو . ۲. بغل - پهلو . **نک** : پلوی .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) پلـو /palu/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(قص) ؛

پلیا/paleyā/ (ا.مص/ا.مـر) : ۱. آب مـازاد جـوی را بـه رود اصلی منحرف کردن .

ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پلیـا سـر /palyā- sar/ ؛ ق) پلیکا /palikā/ ؛ ن) ←** ؛

پلیا – سر/palyā - sar/ (ا.مر) : محلّ تقسیم آب .

ن) ←** ؛

پلی – بزئن/pali- bazoən/ (مص.مر) : ۱. کنایه از: برابـری کردن – پهلو زدن . ۲. به پهلو افتادن – غلت زدن . ۳. واژگون کردن . نک : پهلو زئن .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پلی بیـن / pali bayən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلی بزوئن /pali bazuan/ ؛ع) ←** ؛ ت) پلو زئن /paluzaen/ ؛

پلی – بویین/pali - baviyən/ (مص.مر) : سرنگون شدن – واژگون گشتن .

اغر) ←** ؛ ب) پلی بیّن /pali - bayyən/ ؛ س) ←** ؛ ق) پلی بیـن /pali bayən/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پلـی بویئن /pali bavəyan/ ؛ع) پلی کتـن / pali katan/ ؛ قص) یه پلو بیّن /ye -palu - bayyan/ ؛

پلی به پلی/pali-bə- pali/ (ص.مر) : کنار هم . نک : پلـی پلی .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پلی پلی /pali pali/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) پلو به پلو /palu - bə - palu/ ؛

پلی – بیتن/pali-baytan/ (مص.مر) : معلّق شدن – وارونه شدن و چپّه شدن بار یاحیوان . نک : پل پلی بویئن .

اغر) پلـی – بوییـن /pali - baviyən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛

پلی بیّـن/pali bayyan/ (مـص.مـر) : افتـادن – شکسـت خوردن . نک : پلی بویین.

با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلی دکتن /pali dakətan/ ؛ع) پلـی کتن /pali katan/ ؛ قص) یه – پلو – بیّن /ye-palu- bayyan/ ؛

پلی پلی/pali - pali/ (ص.مر) : کنار هم .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ع) ←** ؛ اشر) پلو پلو /palu – palu/ ؛

پلی – پلی – دیّن/pali- pali- dayyan/ (مص.مر) : در کنار هم بودن . نک : پل پلی .

ب) پلی پلی دویین /pali - pali-daviyən/ ؛ س) پلـی پلـی دیّن /pali-pali-dayyen/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلی به پلی دویئن /pali bə pali davəyan/ ؛ع) پلی به پلـی دبین /pali bə pali dabeyan/ ؛ قص) پلو به پلـو دیّـن /palu bə -palu-dayyan/ ؛ اشر) پلـو پلـو دبییـن /palu - palu-dabiyən/ ؛

پلیته/pəlitə/ (ا) : ۱. فتیله‌ی پارچه‌ای . ۲. پارچه‌ی کهنه .

ب) ←** ؛ ق) بیتـه جـل /pitə jəl/ ؛ با) ←** ؛ ن) پلیتـه /pəlitə/ ؛ع) فتیله /fatilə/ ؛ قص) پیته پیته / pitə - pitə/ ؛ اشر) ←** ؛

پلیتـه/pəlitə/ (ا) : ۱. چـرک زیـاد روی پوسـت . ۲. پنبـه حلاجی شده ای که به گرد دوک می پیچنـد تـا از آن رشته بسازند .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ بـا) ←** ؛ ن) پلیتـه /pəlitə/ ؛ع) فتیله /fetilə/ ؛ قص) ←(ع) ؛

پلیته – پیچ/pəlitə-pič/ (ا.مر) : از ابزار دستگاه بافندگی .

س) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پلیچ/pəlič/ (ا.مص) : ۱. تـاب خـوردن– پیـچ خـوردن . ۲. چلاندن .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پلج /pəlej/ ؛ ن) پلیجه /pəlijə/ ؛

پلیچ – هدائن/pelič- hədāən/ (ص.مر) : پیچـاندن گوش و بعضی از اعضای بدن به قصد تنبیه .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ با) ←** ؛ قص) پیـچ هـادائن /pič hādāan/ ؛

پلی – خالی – هکاردن/pali-xāli-həkārdən/ (مص.مـر) : ۱. به یک سو کشیدن . ۲. پهلو و کمـر چـهارپایـان را جـهت بـه زمـین انـداختن سـوار یا بار به یـک سوخم

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

نمودن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پلی خالی هاکردن /pali- xāli- hākerdən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) پلی خالی هکردن /pali- xāli-hakərdan/ ؛ ن) پلی خالی ها کردن /pali/ xālihākordan/ ؛ قص) جا خالی ها کردن /jā - xāli- hākerdan/ ؛

پلی -خالی - هکردن/pali xāli- hakərdan/ (مص.مر) : **نک** : پلی خالی هکاردن .

ق) پهلو خالی هاکردن / pahluxāli-hākerden/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پلی خالی ها کردن /pali xāli hākordan/ ؛

پلی - دار/pali - dār/ (ص.فا) : چاق و فربه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پلی دار /pali dār/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پلی - درد/pali -dard/ (ا.مر) : درد پهلو - درد کلیه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پلی دره/pali-darə/ (ا.مک) : از مراتع نشتای عبّاس آباد .

پلی - دکت/pali - dakat/ (ص.مف) : ۱. افتاده - نقش زمین شده ۲. شکست خورده .

اغر) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پلی بکت /pali bakət/ ؛ ت) پلو بکت /pəlu baket/ ؛

پلی دکتن/pali -dakətan/ (مص.مر) : **نک** : پلی بویین .

ق) پلی دکتن /pali dakətən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پلی بکتن /pali bakətan/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پلی دنه/pali - denə/ (ا.مص) : قدرت انجام کاری را داشتن .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پلی دار /pali dār/ ؛

پلیس/palis/ (ا) : سبد بزرگ بافته از ترکه های بید و یا پوست درخت .

اغر) سفته /saftə/ ؛ ن) پلوس /palus/ ؛ ع) ←* ؛

پلیس - بیته/palis baytə/ (ا.مص) : پایان یافتن اندک چیزی که باقی مانده باشد .

ب) ←* ؛ س) پیس بیّه /pis - bayyə/ ؛

پلیس - پلیک/palis - pelik/ (ص.مر) : مقدار خیلی کم - ذرّه .

ب) ←* ؛ س) پسپلیک /pes-pelik/ ؛ ق) ←* ؛ بـا) ۱.←* ، ۲. پریک /pərik/ ؛ آ) پس - پلیک /pes pelik/ ؛ ن) ←(آ) ؛ قص) پنیک /penik/ ؛ ت) پندیک /pendik/ ؛

پلی - شافه/pali-šāfə/ (ا.مر) : ۱. دنده‌ی بدن - استخوان دنده‌ی سینه . ۲. استخوان مهره ی کمر . ۳. پهلو و زیر بغل . **نک** : دنده .

ب) ۱.←* ، ۲. پرشافه /pər šāfə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پر شافه /paršāfə/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پره /parə/ ؛

پلی - شیر/pali šeyr/ (ا.مر) : ۱. آقطی . ۲. گیاه آقطی به کار رفته در خزانه‌ی برنج به هدف تقویّت و آماده سازی خاک .

اغر) پلیم /palyəm/ ؛ ق) پلم /paləm/ ؛ آ) پلم - شیر /palem-šir/ ؛ ن) پلیم شیر / pələym šər/ ؛

پلیکا/palikā/ (ص) : ۱. زمین ناصاف و ناهموار . ۲. زمین شیب دار .

ق) ←* ؛

پلیکه/pelikə/ (ا.مص) : ۱. پلک پلک زدن چشم . ۲. دور خود پیچیدن در اثر درد شدید .

اغر) پرک-پرک-بزئن /pərək pərək bazoən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) پریک پریک بزان /perik-perik-bazān/ ؛ ت) پریک پریک زئن /perikperikzaen/ ؛ اشر) پلک /pelk/ ؛

پلیکیاده/polikiyādə/ (ا.مک) : از توابع دهستان هراز پی جنوبی آمل .

پلیم - اسّن/pelyəməssən/ (ا.مک) : مرتعی جنگلی در میان بند، بین بندپی و نیمور کجور .

ن) ←* ؛

پلی - مال/pali- māl/ (ص.فا) : ۱. پهلو نشین . ۲. کسی که در کنار دیگری می نشیند. . **نک** : پلی نشیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلی - نشین /pali - nəšin/ ؛ ب) ۱.←* ،

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، آ) آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

۲.←(اغر) ؛ س) ۱.←** ، ۲. پلی نشـین /pali -neŝin/ ؛ ق) پلی نیش /poli niŝ/ ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پلو به پلو /palu-bə-palu/ ؛

پلی مال/palimāl/ (ا.مـص/ا) : ۱. بـه پـهلو خوابیـدن . ۲. نشیمن گاه . ۳. ردّپـا – نشـان و علامتـی کـه در اثـر نشستن یا خوابیدن بر زمین باقی مانده باشد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛

پلیم – جار/palyəm jār/ (ا.مر) : **نک** : پلهم جار .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پیلم جـار /paylem-jār/ ؛ ق) پلـم جار /paləm jār/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) پلـهم جـار /pəlhəm jār/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پلیـم زار /paliyem- zār/ ؛

پلیم – چال/peleym-čāl/ (ا.مر) : **نک** : پلهم چال .

اغر) پیلم – چـال /payləm-čāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پلـم چـال /paləm čāl/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پلـهم چال /pəlhəm čāl/ ؛ ت) ←** ؛

پلیم – سر – خـار/palyəm sar xār/ (ا.مـر) : **نـک** : پلـهم سرخورک .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پیلم سرخار /paylem sar xār/ ؛ با) ←** ؛ آ) پلـم سـرخار /palem.sar.xār/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پلـهم سـرخورک /pelhem sar xorak/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشـر) پلیم سر /paliyem -sar/ ؛

پلیم – کاتی/palyəm kāti/ (ا.مر) : تپّه‌ای پوشیده از گیـاه آقطی .

اغر) ۱.←** ، ۲. پلیـم کـاتی /palyəm-kāti/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ ق) پهلم کتـی /pahləm kəti/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پلم – کتی /paləm- kəti/ ؛ ن) پلیم – کـاتی /pələym kəti/ ؛ ع) پلهم کوتی /pelhəm kuti/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پلیمه/pəlimə/ (ص) : ۱. گلوله شده و پیچیده . ۲. نشیمن . **نک** : پیت پتی – پروک .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. پلمـه /pələmə/ ؛

پلی – نشیر/pali- nəŝir/ (ص.فا) : ۱. پهلو نشین – کسی که در کنار دیگری می نشیند . ۲. ساقدوش .

اغر) پلی – نشـین /palinəŝin/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) ورنشیر /var nesir/ ؛ ت) پلی – مال /pali - māl/ ؛ اشر) پـلو بـه پـلو /palu - be-palu/ ؛

پلی – نشین/naŝin – pali/ (ص.فا) : همیشه همراه – یار و یاور .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ۱. پلـی نشیر /pali-neŝir/ ، ۲. پلی نشـین /pali-neŝin/ ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پلی – نشیر /palinəŝir/ ؛ ع) ورنشیر /var nəŝir/ ؛ ت) پلـو نشین /paluneŝin/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

پلی – هاکردن/pali-hākerdan/ (مص.مر) : ۱. پشـت سـر گذاشتن تپّه یاکوه – عبور کردن . ۲. زیر و رو کـردن . **نک** : پلی کاردن .

اغر) پلـی – هکـاردن /pali - həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ت) ←** ؛

پلی هسن/pali - hesan/ : **نک** : پل پلی .

ت) ←** ؛

پلی هکاردن/pali-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. یک سو شدن . ۲. کندن . ۳. از پا انداختن حریف. ۴. ایـن طـرف آن طرف کردن .

اغر) ←** ؛ ب) پلی هکاردن /pali -həkārdən/ ؛ س) پلـی هـاکردن /pali- hākerdən/ ؛ ق) پلـی هـاکردن /pali/ hākərdən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پلی – هکردن /pali hakərdan/ ؛ ن) پلی خالی هاکردن /pali-xāli-hākordan/ ؛

پلی هکاردن/pali-həkārdən/ (مـص.مـر) : ۱. پشـت و رو کردن . ۲. از پای درآوردن . **نک** : پلی هاکردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پلی ها کردن /pali hākərden/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پلی هکردن /pali hakərdan/ ؛ ن) پلـی هـا کردن /pali hākərdan/ ؛ ع) پشت دیم هاکردن /peštə dim hākordan/ ؛ ت) پشت دیم هکردن /peštedim hakerdən/ ؛

پلی هکردن/pali-hakərdan/ (مص.مر) : **نک** : پلی کاردن .

با) ←** ؛ آ) ←** ؛

پمار/pe- mār/ (ا.مر) : به دنبال مادر– اصطلاحی در

فرهنگ دام داری . گوساله یا برّه ای که به هنگام شیر دوشی از فرصت استفاده کرده و از مادرش که هنوز شیرش دوشیده نشده شیربخورد .
اغر) ماریه /mār - pe/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←** ؛ ن) مارپی /mār - pəy/ ؛ ع) مارپ /mār pə/ ؛ ت) مارپی /mār - pay/ ؛

پمار هاکردن/pemār-hākərdən/ (مص.مر) : قبل از دوشیدن شیر، گوساله را همراه مادر کردن .
اغر) ماردنگئن /mār - dəngoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) مار هدائن /mār- hedāen/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←(س) ؛ آ) پمار – هکردن /pemār-hakərdan/ ؛ ن) مارا نگتن /mārangətan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پامار ها کردن /pāmār- hākerdan/ ؛ اشر) ←** ؛

پمان/pəmān/ (ا) : ۱. پیمانه– ظرفی که جهت مقیاس وزن به کار رود . ۲. عهد – قرار داد . نک : پیمونه .
اغر) ۱.←** ، ۲. پمانه /pemānə/ ؛ ب) ۱. پمون /pemun/ ، ۲. پیمون /pimun/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پمون /pəmun/ ؛ ن) پیمونه /pəymunə/ ؛ ع) مندر /mandar/ ؛ ت) ←(ن) ؛ پ) پتمانیک /patmānik/ ؛

پمانه/pemānə/ (ا) : پیمانه .
اغر) ۱.←** ، ۲. پیمان /pəmān/ ؛ ب) ۱. پمنه /pemonə/ ، ۲.←(ب) ؛ س) پیمن /pimon/ ؛ ق) پیمون /pimun/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←(ق) ، ۲. پیمونه /peymunə/ ؛ ن) کیله /kilə/ ؛ ع) پیمونه /peymonə/ ؛ قص) پمن /pemon/ ؛ ت) پیمونه /pəymonə/ ؛ اشر) ←** ؛

پم بخوردن/pam-baxardan/ (مص.مر) : شیر خوردن کودک .

پمبس – هدا/pəmbəs - hədā/ (ص.مف) : ۱. لبریز شده . ۲. متراکم شده‌ی چیزی .
اغر) پپاس– هدائه /pepās - hədāə/ ؛ ب) پاس هدائه /pās - hədāə/ ؛ س) امبست بیی /ambest - baei/ ؛ ق) دسپوت /des put/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) همّس – ها کرد /hammas - hākərd/ ؛ ع) همّس – ها کرد /hammas - hākord/ ؛

پمبک/pambək/ (ص) : کبوتر سفید رنگ .

با) ←** ؛

پمبول/pambul/ (ا) : ۱. گیاهی است شبیه گل ختمی . ۲. نوعی کنف . ۳. جگر سفید .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) خی کنف /xikanef/ ؛ با) ←(ق) ؛ اشر) ←** ؛

پمبه/pambə/ (ا) : ۱. پنبه . ۲. مظهر لطافت و نرمی – هرگونه نرمی و لطافتی به پنبه مثل می‌شود .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پمّه /pammə/ ؛ با) ←** ؛ آ) پمّه /pammə/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲.←(آ) ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛ پ) پمبک /pambak/ ؛

پمبه به/pambə-beh/ (ا.مر) : نوعی میوه‌ی به که به لحاظ نرم بودن به پنبه شبیه شده است .
اغر) پمبه به /pambə- be/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پمّه ترا /pammə-tarā/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پمبه – پلیته/pambə- pəlitə/ (ا.مر) : پنبه‌ای که تابیده و پیچیده شده باشد .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) پلته /peltə/ ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛

پمبه پو چوله/pambə - počulə/ (ا.مر) : ۱. کنجاله‌ی پنبه . ۲. کم جا و مقام بودن . ۳. سبک بودن . نک : پمبه بن زی .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ن) پمّه کاچول /pammə - kāčul/ ؛

پمبه تیم/pambə- tim/ (ا.مر) : تخم پنبه – پنبه دانه .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پمّه تیم /pammə - tim/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پمبه جار/pambə - jār/ (ا.مر) : مزرعه‌ی پنبه کاری .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پمّه جار /pammə - jār/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پنبه زار /panbə - zār/ ؛ پ) پمبک زار /pambakzār/ ؛

پمبه جاری/pambə - jāri/ (ا.مر) : مزرعه‌ی پنبه . نک : پمبه جار .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ)

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پمّه جاری /pammə - jāri/ ؛ ن) ← * * ؛ ع) پمبه جار /pambə - jār/ ؛ ت) ←(ع) ؛ پ) پمبک زار /pambakzār/ ؛

پمبه جازن/jā- zan – pambə/ (ص.فا) : کارگری در مزرعه‌ی پنبه که وظیفه‌اش جازدن پنبه در کیسه باشد.

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) پمّه جازن /pammə jā zan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ اشر) ← * * ؛

پمبه - چو/pambə - ču/ (ا.مر) : ساقه‌های خشک شده‌ی بوته‌ی پنبه که برای سوخت در تنور تراشیده شود و یا برای ساخت نئوپان به فروش رسد .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) پمّه چو /pammə ču/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ← * * ؛ ت) ← * * ؛ اشر) چو پنبه /ču - panbə/ ؛

پمبه چوله/čulə – pambə/ (ا.مر) : ۱. ساقه و شاخه‌های خشک شده‌ی بوته‌ی پنبه که برای سوخت در تنور بکار رود و یا از آن برای ساختن نئوپان استفاده کنند . ۲. روستایی در ساری .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) پمّه چله /pammə čələ/ ؛ ن) ۱.← * * ، ۲.←(آ) ؛ ع) ← * * ؛

پمبه - خال/xāl - pambə/ (ا.مر) : بوته‌ی سبز پنبه که بعد از سه چین برای چرای گاو و گوسفند به دام دار دهند .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ن) ← * * ؛ ع) ← * * ؛

پمبه - خرین/pambə - xarin/ (ص.فا) : خریدار پنبه .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ ن) ← * * ؛ ع) ← * * ؛ پ) پمبک خریتار /pambak xaritār/ ؛

پمبه - خرینی/pambə - xarini/ (ا.مص) : خرید و فروش پنبه .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ن) پمّه خرینی /pammə - xarini/ ؛ ع) ← * * ؛ قص) ← * * ؛ اشر) پمبه - هینی /pambə - hini/ ؛ آک) پنبه خر /xar - panbə/؛

پمبه دار/dār – pambə/ (ا.مر) : بوته‌ی پنبه .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ ق) پمبه خال /pambəxāl/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پمّه خال /pammə xāl/ ؛ ن) ۱.← * * ، ۲.←(آ) ؛ ع) ← * * ؛

پمبه زن/pambə - zan/ (ص.فا) : حلاّج .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ۱.← * * ، ۲. پمّه زن /pamməzan/ ؛ با) ← * * ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پمّه زن /pammə - zan/ ؛ ع) ← * * ؛ قص) ← * * ؛ ت) ← * * ؛ آک) ← * * ؛

پمبه سر/pambə - sar/ (ا.مر) : سرشاخه‌های بوته‌ی پنبه در اواخر پاییز که برای خوراک گاو و گوسفند و بز تراشیده و استفاده شود .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) پمّه سر /pammə - sar/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ← * * ؛ اشر) ← * * ؛

پمبه - کاری/pambə - kāri/ (ا.مص) : زمان کشت پنبه که ۴۰ روز بعد از عید نوروز است .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ۱.← * * ، ۲. پمّه کاری /pameh kāri/ ؛ با) ← * * ؛ آ) پمّه کاری /pammə - kāri/ ؛ ع) ← * * ؛ ت) ← * * ؛ اشر) ← * * ؛

پمبه کولو/pambə - kolu/ (ا.مر) : کلاف پنبه – گلوله‌ی پنبه . **نک** : پنبه گلکا .

اغر) ۱. پمبه گاله /pambə - gālə/ ، ۲. پمبه کلاف /pambə - kəlāf/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پمبه گلکا /pambə - gelekā/ ؛ ق) پمبه گلکا /pəmbə gəlkā/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پمّه گلکا /pammə gələkā/ ؛ ن) ۱. پمّه کلو /pamme kəlu/ ، ۲. پمّه گنّکا /pammə gənnəkā/ ؛ ع) ← * * ؛ ت) ← * * ؛

پمبه کیسه/pambə - kisə/ (ا.مر) : کیسه‌ی پنبه .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ ق) پمّه کیسه /pammehkisə/ ؛ با) ← * * ؛ ن) پمّه کیسه /pammə-kisə/ ؛ ع) ← * * ؛ قص) ← * * ؛ ت) ← * * ؛ اشر) ← * * ؛ آک) ← * * ؛

پمبه - گاله/pambə - gālə/ (ا.مر) : ۱. یک بسته پنبه‌ی بدون تخم . ۲. سبک مانند پنبه . ۳. پنبه به صورت وش . **نک** : پمه گنکا .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) پمبه کوله /pambə - kulə/ ؛ آ) پمّه گله /pammə - gələ/ ؛ ن) پمّه گاله /pammə - gālə/ ؛ ت) پمبه گوله /pambə - gulə/ ؛ اشر) ← * * ؛

پمبه گوله/gulə – pambə/ (ا.مر) : گلوله‌ی پنبه به صورت وش . **نک** : پمبه گاله .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

اغر) پمبه گالـه /pambə-gālə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پمبـه غوزه /pambə - quzə/ ؛ ق) پمّه غوزه /pamme - quzə/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پمّه غـوزه /pammə - quzə/ ؛ ن) پمّـه گنّکا /pammə gənnəkā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←** ؛

پمبه – هین/pambə - hin/ (ص.فا) : خریدار پنبه . نـک : پمبه خرین .

اغر) پمبه خرین /pambə - xarin/ ؛ ق) پمّه خرین /pammə xarin/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(ق) ؛ ت) ←** ؛

پمبه هینی/pambə - hini/ (ا.مص) : خرید و فروش پنبـه . نک : پمبه خرینی .

اغر) پمبـه خرینـی /pambə - xarini/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ بـا) ←(اغر) ؛ آ) پمّـه خرینّـی /pamməxarinni/ ؛ ت) ←** ؛ | گ) ←** ؛

پمبه‌ی بن زی/pambəye-bəne-zi/ (ا.مـر) : ۱. کنجالـه‌ی پنبه . ۲. کم جا و مقام بودن . ۳. سبک بودن .

اغر) پمبه پـوچولـه /pambə - poculə/ ؛ ب) ←** ؛ ق) ←(اغر) ؛ ع) ←** ؛

پمت/pemət/ (ص) : ۱. پوشیده– متضّاد عریـان و لخـت . ۲. پوشاک نو . ۳. پوسیده .

ب) ←** ؛ س) پامت /pāmət/ ؛ ق) پمّت /pummət/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ ن) پمّت /pəmmət/ ؛ ت) بپیسه /bapisa/ ؛

پمتی/pommeti/ (ا) : لباس – تن پوش – هر چیزی کـه به عنوان لباس بتوان از آن استفاده کرد .

ب) پمـت /pemət/ ؛ س) پـامتی /pāmeti/ ؛ ق) پمّتـی /pummәti/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ ن) پمـــت /pəmet/ ؛ پ) پوتموچن /putmōčan/ ؛

پمّد/pammed/ (ا) : اهدای لباس به شخص فقیر .

با) پومّد /pommәd/ ؛ ن) ←** ؛

پمّد هاکردن/pemməd hākərdan/ (ا.مص) : اهـدا کـردن لباس به شخص کم بضاعت .

ق) ۱. پمّت /pummet/ ، ۲. پمّد /pummәd/ ؛ ن) ←** ؛

پمردن/pemərdən/ (مص.مر) : ۱. یواش یواش . ۲. تحلیل رفتن آتش .

ق) ۱.←** ، ۲. په دمردن /pedamərdən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پی مرد بوین /pəymərd bavəyan/ ؛

پمن – بردن/pemon - bordən/ (مص.مـر) : پدیـد آمـدن برگ در آغاز بهار و کامل شدن آن .

ب) ←** ؛

پمن هکاردن/pemon-həkārdən/ (مـص.مـر) : ۱. پیمانـه کردن . ۲. اندازه‌گیری مساحت زمین .

اغر) ۱.←** ، ۲. پمان هکاردن /pemān - həkārdən/ ؛ ب) ←** ؛ س) پیمن ها کردن /pimon- hākerdən/ ؛ ق) پمون ها کردن /pemun hākərdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پمون هکردن /pemun- hakərdan/ ؛ ن) پیمـون هـــا کـــردن /pəymun-hākərdan/ ؛ ع) پیمـون هـا کـردن /pəymon hākordan/ ؛ قص) پمن ها کردن /pemon-hākerdan/ ؛

پمّوک/pemmuk/ (ا/ص) : ۱. قاصدک . ۲. بسیار نرم .

آ) ←** ؛

پمون/pemun/ (ا) : ۱. پیمانه . ۲. پیمان .

اغر) ۱.←** ، ۲. پمـان /pemān/ ؛ ب) پمـون /pəmon/ ؛ س) پیمـن /pimon/ ؛ ق) پیمـون /pimun/ ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱. پیمون /pəymun/ ، ۲. پیمونه /pəymunə/ ؛ ع) پیمـون /peymon/ ؛ قص) پمـــن /pemon/ ؛ ت) پمانـه /pəmānə/ ؛ پ) پتمانک /patmānak/ ؛

پمون هکردن/pemun-hakərdan/ (مـص.مـر) : ۱. پیمانـه کردن . ۲. متر کردن زمین . نک : پمن هکاردن .

اغـر) پمـان هکـــاردن /pemān-həkārdən/ ؛ ب) پمـــن هکاردن /pemon -həkārdən/ ؛ ق) پمون ها کردن /pemun hākərdən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پیمـون هـــاکـردن /pəymun-hākərdan/ ؛ ع) پیمــون هـــاکردن /peymon-hākordan/ ؛ ت) پیمونه هکردن /pəymonə hakerden/ ؛

پمّه/pammə/ (ا) : پنبه .

اغر) پمبه /pambə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ۱.←(اغـر) ، ۲.←** ؛ ت) ←** ؛ پ) پمبک /pambak/ ؛

پمه‌تی/pamməti/ (ا) : پوشاک– لباس . نک : پمتی.

ق) ←** ؛ پ) پت موچ /patmōč/ ؛

پمّه – تیم/pammə - tim/ (ا.مر) : تخم پنبه – پنبه دانه .

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

اغر) پمبه تیم / pambə - tim/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) پمبه تخم /pambə toxm/ ؛

پمه جار/jār – pamə/ (ا.مر) : مزرعه‌ی پنبه .

اغر) پمبه – جار /pambə- jār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پمّه جـار /pammə jār/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پنبـه زار /panbə - zār/ ؛ پ) پمبک زار /pambakzār/ ؛

پمّه جازن/zan – jā – pammə/ (ص.فا) : کسی که پنبـه را در کیسه جابه‌جا کند . **نک** : پمبه جازن .

اغر) پمبه جازن /pambə - jā - zan/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پمّه چله/pammə - čələ/ (ا.مر) : ساقه و شاخه‌های خشک شده‌ی بوته‌ی پنبه که برای سوخت در تنور به کار رود و یا برای ساخت نئوپـان استفاده شـود . نـک : پمبـه چوله.

اغر) پمبه چـو /pambə-ču/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ با) پمبه چیله /pambəh-čilə/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پم هکاردن/pam-həkārdən/ (مص.مـر) : پـهن کـردن – گستردن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پن هکـاردن /pan-həkārdən/ ؛ ب) ←* ؛ ق) پـن هـا کـردن /pan hākərdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پـن هکردن /pan-hakərdan/ ؛ ن) پن ها کردن /pan hākərdan/ ؛ع) پهن هـا کـردن /pahn hākordan/ ؛ قص) پـهن هـا کـردن /pahn -hākerdan/ ؛ ت) پـهن هکـردن /-pahn hakordən/ ؛ اشر) ←* ؛

پمّه کچیله/pammə- kəčilə/ (ا.مر) : غوزه‌های پنبه پس از خارج کردن وش که برای سوخت در تنور استفاده شود . **نک** : پوچوله .

اغر) پوچوله /pučulə/ ؛ ب) پمبه چوله /pambə čulə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پمّه گله/pammə - gelə/ (ا.مر) : گلوله‌ی پنبه به صورت وش . **نک** : پمبه گاله .

اغر) پمبه گاله /pambə - gālə/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ با) پمّـه گلکـا /paməh-gəlekā/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پمّـه گنّکـا /pammə - gənnəkā/ ؛ع) ←(ن) ؛

پمّه گنّکا/pammə - gənnəkā/ (ا.مر) : کلاف پنبه .

اغر) پمه گاله /pambə - gālə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ۱. کنّکـا /kennəkā/ ، ۲. گلکـا /gelkā/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) پمبه کولو /pambə kolu/ ؛

پمیت سره/pamit-səre/ (ا.مک) : ازتوابع دهستان خانقا پی قائم شهر .

پمّیی/pommaei/ (ا) : ۱. تعییـن مـیزان روغـن کـوزه . ۲. کوزه‌ی بزرگ .

پنا/pənā/ (ا) : ۱. پناه . ۲. حامی .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـــر) ←* ؛ پ) پاناک /pānāk/ ؛

پناس/panās/ (ا) : پس آب – فاضلاب .

اغر) پجر /pejər/ ؛

پنام/penām/ (ص/ا.مص) : ۱. پنهان – پنـهانی . ۲. پشـت سر کسی چیزی گفتن . **نک** : پسله .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پنـامی /penāini/ ؛ ب) پنـــم /panom/ ؛ س) پنهونی /penhoni/ ؛ ق) پنهون /panhun/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پنون /penun/ ؛ ن) پنـــوم /panum/ ؛ع) ←(ق) ؛ ت) ←(ق) ؛ اشر) پنهان /penhān/ ؛

پنبو/panbu/ (ا) : پنبه . **نک** : پمبه .

اغـر) پمبـــه /pambə/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) پمّه /pammə/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←(اغر) ؛ قـص) ←(اغر) ؛

پنبول/panbul/ (ا) : گیاهی شبیه به پنبه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پمبول /painbul/ ؛ ب) پمبـــول /pambul/ ؛ با) پمّه مول /paməh- mul/ ؛ اشر) ←* ؛

پنبه‌ای بزوئن/panbei-bazuən/ (مـص.مـر) : آرام زدن در ترنه بازی یا بازی شاه وزیر .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پمبه ای / pambəi/ ؛ با) ←* ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ)(š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

ن) ←* ؛ ت) ←* ؛

پنبه تک/panbətek/ (ص.مر) : نشستن برف بر روی شاخه‌ها .

س) ←* ؛

پنبه جار/panbə - jār/ (ا.مک/ا.مر) : ۱. از توابع دهستان بندپی بابل . ۲. مزرعه ی پنبه .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پنبه زار /panbə- zār/ ؛

پنبه - جارکتی/panbə - jār- koti/ (ا.مک) : از توابع دهستان رودپی ساری .

پنبه چو/panbə-ču/ (ا.مر) : ۱. چوب پنبه . ۲. از ادوات ریسندگی سنّتی .

ب) ←* ؛

پنبه دیک/panbə- dik/ (ا.مر) : نوعی سبزی خودروی صحرایی .

س) شلم بیک /šalem- bik/ ؛ *ق)* ←(س) ؛ *با)* ←(س) ؛

پنبه سیب/panbə-sib/ (ا.مر) : از ادوات بافندگی سنّتی .

ب) ←* ؛

پنبه کچلاب/panbə- kəčəlāb/ (ا.مر) : غوزه‌ی چوبین پنبه - غوزه ی پنبه.

اغر) پمبه پوچوله /pambə- pučulə/ ؛ *ب)* پمبه چوله /pambə-čulə/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. پمّه کچلاب /pammə - kəčəlāb/ ؛ *ن)* ۱.←(آ) ، ۲. پمّه کاچول /pammə kāčul/ ؛

پنبه کره/panbə - kərə/ (ا.مر) : تخم پنبه - پنبه دانه .

اغر) پمبه تیم /pambə - tim/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *ق)* پمبه تیم /pambe-tim/ ؛ *با)* ←(اغر) ؛ *آ)* پمّه تیم /tim pammə/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛

پنبه کی کا /panbā-ki-kā/ (ا.مر) : ۱. غلاف پنبه . ۲. تعاون سنّتی موسوم به «پنبه کی کا دله گیری» که عبارت است از در آوردن و جدا کردن وش به صورت دسته جمعی .

ب) ککا /kokā/ ؛ *ق)* ککا /kekā/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)*

پمّه کالم /pammə - kāləm/ ؛

پنبه گره/panbə-gərə/ (ا.مر) : تخم پنبه . نک : پنبه کره .

اغر) پمبه تیم /pambə- tim/ ؛ *ق)* پمبه تیم /pambeh tim/ ؛ *با)* ←(اغر) ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←(ق) ؛ *اشر)* پنبه تخم /panbə-toxm/ ؛

پنبه گلکا/panbə- gəlkā/ (ا.مر) : ۱. کلاف پنبه - گلوله‌ی پنبه . ۲. گل دانه‌ی پنبه .

اغر) پمبه گاله /pambə- gālə/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. پمّه گلکا /pammə-gəlkā/ ؛ *ن)* پمّه گنکا /pammə - gənkā/ ؛ *ع)* ←(ن) ؛ *قص)* پمبه کولو /pambə-kolu/ ؛

پنبه گلیکا/galikā – panbə/ (ا.مر) : پنبه‌ی سفید و مرغوب.

ب) ←* ؛



پنبه گلیکا

پن - پلی/pan- pali/ (ا.مر) : نوعی بام پوش گیاهی شبیه گاله .

ب) ←* ؛

پن پنا/pan-panā/ (ا.مر) : میوه‌ای با پوست بسیار ضخیم و ترش - سلطان المرکبات .

با) ←* ؛

پنتی/pənti/ : ۱. شلخته . ۲. بی توجه به نظافت .

این واژه در تهران قدیم میان لایه‌ای از جامعه‌ی شهری مورد استعمال بود و به تدریج ابتدا به آبادی‌های اطراف سپس به شهرستان‌های دور و نزدیک راه یافت. پنتی متضّاد لوطی و به معنای ناجوانمرد است . هر چه لوطیان یا جوانمردان همچون عیّاران به موازین اخلاق و رسوم

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائمشهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

جوانمردی پایبند بودنــد، پنتی‌هـا از لوطی‌گری فقـط هیـأت ظاهر وکسـوت آنـرا داشـتند و بویـی از مردانـگی و شـرافت اخلاقی نبرده بودند. واژه‌ی پنتــی در مـازندران غربـی رفتـه رفته ناسزایی جهت دشنام بــه زنـان گردیـد. براسـاس ایـن دشنام زنان متّهم به بی سیرتی و بی عفتی می‌شده‌اند. پنتـی در مناطق مختلف مفاهیمی متفاوت یافت.

پنجا/pənjā/ (ص.ش) : پنجاه .
اغر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ س) ← ** ؛ ق) ← ** ؛ بـا) ← ** ؛ آ) ← ** ؛ ن) ← ** ؛ع) ← ** ؛ قص) ← ** ؛ ت) ← ** ؛

پنجاب/panjāb/ (ا.مک) : از توابع دهستان لاریجان پـایین آمل .
آ) پنجو /panju/ ؛

پنج افرا/panj - afrā/ (ا.مک) : از توابـع دهسـتان بنـدپـی بابل .

پنج انگوس/panj-angus/ (ا.مر) : پنـج انگشـت - گیـاهی است که مصرف غذایی دارد .
ب) ← ** ؛ س) پنج انگوست /panj-angust/ ؛ با) ← ** ؛ آ) ← ** ؛ ن) پنج انگیـس /panj - angis/ ؛ع) پنجـک واش /panjak vāš/ ؛ قص) پنج انگوشـت /panj - angušt/ ؛ ت) ←(قص) ؛

پنجاه گیری/panjā-giri/ (ا.مک) : کشـت زار و مرتعـی در جوار روستای دلسم کجور .

پنج - پنجی/panj-panji/ (ق/ا.مر) : نوبت به نوبـت - هـر پنج روز یک نوبت .
اغر) ۱.← ** ، ۲. پنجی /panji/ ؛ ب) پنجـی /panji/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(ب) ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پنجـی پنجی /panji - panji/ ؛ قص) ←(ب) ؛

پنج -چله/panj - čələ/ (ا.مر) : پارچه‌ای به عرض پنج چله که هر چله‌ی آن به عرض یک وجب و چهار انگشـت است .
اغر) ← ** ؛ ق) ← ** ؛ با) ← ** ؛ ن) ← ** ؛ اشر) ← ** ؛

پنجرک/panjərək/ (ا) : نوعی علف هرز .
س) ۱.← ** ، ۲. پنجک /panjek/ ؛ با) ←(س) ؛ع) پنجک واش /panjak vāš/ ؛ ت) پنجه واش /panjəvāš/ ؛

پنجره/panjerə/ (ا) : **نک** : پرزین .

قص) ← ** ؛

پنج - سنگ کا/panj - sang - kā/ (ا.مر) : نوعی بازی کـه با پنج سنگ کوچک انجام گیرد .
اغر) سنگ - چاران بازی /sang-čārān-bāzi/ ؛ س) ← ** ؛ با) ← ** ؛ آ) ← ** ؛ ن) یک قل دوقـل /yakqol - doqol/ ؛ ت) پنج سنگ /panjseng/ ؛

پنج شاخ/šax – panj/ (ا.مر) : چنگکی که دارای پنج شاخه است و برای هموار کردن کرت ها شخم شده اسـتفاده شود .
اغر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ با) ← ** ؛ ن) ← ** ؛ اشر) ← ** ؛

پنج شنبه‌ای/panj-šanbai/ (ا.مر) : مقدار خوراکی یا وجهی که شاگرد مکتب خانه در هر پنج شـنبه بـرای مـلاّی خود می‌برده است .
اغر) پنـج شـمبه ای /panj šambəi/ ؛ س) پنـج شـنبه ای /panj - šan-bei/

پنجـک/panjek/ (ا) : پنـج روز اضافـه‌ی سـال در تقویـم باستانی تبری . **نک** : پتک .
اغـر) ← ** ؛ ب) ← ** ؛ س) ← ** ؛ ق) ۱.← ** ، ۲. پتـک /petək/ ؛ با) ← ** ؛ آ) ← ** ؛ ن) ← ** ؛ع) ← ** ؛ ت) ← ** ؛ آک) ← ** ؛

پنجک/panjak/ (ا.مک/ا) : ۱. نام روســتایی در کجـور . ۲. نوعی علف صحرایـی . ۳. روده و احشـای حیـوان . ۴. مراسمی که پس از گذشت پنج روز از عروسی بــرگزار شود .
ب) ← ** ؛ س) پنجک /panjek/ ؛ ق) ← ** ؛ بـا) ←(س) ؛ ن) ← ** ؛ع) ← ** ؛

پنجک شو/panjake-šu/ (ا.مر) : جشنی که پنج روز پس از تولّد نوزاد گیرند .
ب) پنجک شـو /panjək šo/ ؛ س) ←(ب) ؛ با) ← ** ؛ آ) ← ** ؛ ن) ← ** ؛

پنجک واش/panjak - vāš/ (ا.مر) : نوعـی گیـاه بـا بـرگ های پنجه‌ای و گل‌های زرد .
آ) ← ** ؛ع) ← ** ؛

پنج - کیله ای/panj- kilai/ (ا.مر) : نوعی قرارداد

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

کشاورزی که در آن کارگر تمام کــار بــهار و پــاییزه‌ی کشت را انجام دهد و در مقابل یک چــهارم محصــول شلتوک را بر دارد .
اغر) پنج یک /panj-yak/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←(اغر) ؛

پنج گروانــی/panj-gərvāni/ (ا.مر) : واحد وزنی بــرای توزین پنبه در پنبه زار معادل دو کیلوگرم .
اغر) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پنجلیک/penjelik/ (ا) : نیشگون . **نک** : میچلیک – پچلیک .
قص) ←** ؛

پنج مجیک/panj- məjik/ (ا.مر) : میوه‌ی ازگیــل . نک : کاندس .
ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ع) کنس /konəs/ ؛

پن - جو/pan-ju/ (ا.مر) : پنج دسته‌ی شالی را در یک جا انباشته کردن .
اشر) ←** ؛

پنجو/panjo/ (ا.مک) : از روستای نمارستاق نور کــه بقعــه ی بابا شجاع الدّین در آن است .

پنجو/panj-o/ (ا) : جهت رشد یک نواخت ساقه و بوتــه‌ی شالی هر پنج روز یک بارکشت زار را آبیاری کردن .
اغر) پنجی او /panji-o/ ؛ ب) ←** ؛ س) پنجه او /panjə-o/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) او پنجی /o - panji/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛

پنج و دو/panj- o-do/ (ا.مر) : نوعی قرارداد میــان مــالک ومستأجر مزارع پنبه . صاحب پنبــه زار پنبــه را کشــت می‌کند و زمین کشت شده را به مستأجر جــهت انجــام کارهای بعدی مانند وجین و برداشت تحویل می دهــد. هزینه آبیاری به طور مساوی به عهده‌ی طرفین است .
ب) ←** ؛ س) پنج دو /panj -do/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پنجول/panjul/ (ا) : ۱. پنجه . ۲. چنگ انداختن .
اغر) ۱.←** ، ۲. پنگال /pangāl/ ؛ ب) چنگال /čangāl/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بــا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) چنگ /čang/ ؛ ت) چنگال /čengāl/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←(ب) ؛ پ) پنچک /pančak/ ؛

پنجه/panjə/ (ا) : مچ انداختن– از انواع بازی‌های بومــی است.
در شب های عروسی، شب نشینی‌ها و جشن‌ها کســانی کــه نیرومندتر از دیگرانند، حریف می‌طلبند. داوطلبان نوک آرنــج دست راست را به زمین چسبانده، پنجه در پنجــه‌ی حریــف می گذارند. هر کس موفّق شود بــازوی طــرف مقــابل را بــر زمین زند، برنده است.

پنجه/panjə/ (ا) : نوبت – مرتبه .
اغر) ۱.←** ، ۲. پنجی /panji/ ؛ ب) پنجی /panji/ ؛ س) ←** ؛ ق) پنجــی /panji/ ؛ بــا) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←** ؛ قص) ←** ؛

پنجه بنگتن/bengetan – panje/ (مص.مر) : بــه قصــد زور آزمایی پنجه در پنجه‌ی حریف انداختن–مبارزه کردن و زور آزمایی با پنجه‌ی دست .
اغر) پنجــه دنگئــن /panjə-dengoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پنجه دینگوئن /panjə- dinguən/ ؛ ق) پنجــه بیتــن /panjə baytən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پنجه بــه پنجــه بیّــن /panjə bə panjə bayyan/ ؛ ن) پنجــه انگتــــن /panjə-angətan/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پنجه بییتن /panjə-bayitən/ ؛

پنجه - پنجه/panjə-panjə/ (ق.تر) : ۱. نوبــت بــه نوبــت – دفعه به دفعه . ۲. آبیاری نوبتی .
اغر) ۱.←** ، ۲. پنجی – پنجی /panji-panji/ ؛ ب) پنجی پنجی /panji-panji/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پنجی /panji/ ؛ بــا) ←(ب) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ب) ؛

پنجه - تکی/panjə-təki/ (ا.مص) : ۱. با نوک پا راه رفتــن . ۲. حرکت دزدانه . **نک** : پاپیشی .
اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بــا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پاتکی /pāteki/ ؛ ت) ←** ؛

پنجه داشتن/panjə - dāštən/ (مص.مر) : نوبت داشتن .
اغر) ۱.←** ، ۲. پنجی داشتن /panji-dāštən/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) پنجی داشــتن /panjidāštən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پنجی داشتن /panji-dāstan/ ؛ ن) ←(ق) ؛

پنجه ساغری/panjə- sāqəri/ (ا.مر) : نوعی کفش زنانه که

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

در قدیم متداول بوده است .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ آک) کفـش ساغری /kafš -sāqari/ ؛

پنجه کش/panjə-kaš/ (ا.مر) : نان بربری که در تنور پخته شود و آثار پنجه‌ی نانوا بر روی آن باشد .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ ن) پنجی – کش /panji-kaš/ ؛ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

پنجه متن/panjə - mətən/ (مص.مر) : نگهبانی دادن .

اغر) پنجـی هدائـن /panji-hədāən/ ؛ ق) پنجـی هـا متـن /panji hāmətən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پنجــی هــا متـن /panji-hāmətan/ ؛ ن) ← * ؛

پنجی/panji/ (ا) : ۱. نوبت – مرتبه . ۲. سهم پنج به یــک در قرار داد کشاورزی . **نک** : پنجه .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ قـص) پنجــی پنجــی /panji-panji/؛

پنجیک/panjik/ (ا) : پنجمین شب تولّد نوزاد که به طــور معمول جشن گرفته می شود .

ب) ← * ؛ ن) ← * ؛ ت) ← * ؛

پنجه کش نون/panji-kaš-nun/ (ا.مر) : از نان های محلّی که با کشیدن پنجه‌ی دست بر روی آن و باقی مــاندن اثر انگشت به این نام مشهور است .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) پنجه کش نون /panjə kašənun/ ؛ با) ← * ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ← * ؛ع) پنجه کش /panje kaš/ ؛ ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛

پنجی متن/panji mətan/ (ا.مر) : **نک** : پنجه متن .

اغر) پنجی هدائن /panji hədāən/ ؛ با) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) وخه /vaxə/ ؛

پن چارک پچ/pan – čarək-pač/ (ا.مر) : از انواع دیگ بــا ظرفیّتی در حدود پنج چارک برنج جهت پخت . **نک** : دمن پچ .

ت) ← * ؛

پنجه گالشی/panjə - gāləši/ (ا.مــر) : ۱. پنجـک امـیر . ۲. پنج روز آخر سال در تقویم محلّی .

ق) پنجه /panjə/ ؛ ن) ← * ؛ع) ← * ؛ ت) ← * ؛

پنج یک/panj - yək/ (ا.مر) : واحدی در تقسیم محصولات کشاورزی در نظام تولیدی ارباب رعیّتی برابــر بـا یــک پنجم فارسی .

اغـر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ بـا) ← * ؛ آ) ← * ؛

پندا/pandā/ (ا) : پس انداز .

اغر) ۱.← * ، ۲. پسـتا /pastā/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) پینـگه /pingə/ ؛ ق) پنگه /pengə/ ؛ بـا) ←(اغـر) ؛ آ) ←(س) ؛ع) پس انگتی /pas engeti/ ؛ ت) پس – گیتن /gitən – pas/ ؛

پنداز/pandāz/ (ص.مف) : جمع شدن آب در پشت مانع – آبی که به وسیله‌ی مانعی از رفتن باز مانده است . **نک** : پنداس .

اغر) ۱. پنداس /pəndās/ ، ۲. پرزین /parzin/ ؛ ب) پرزیــم /parzim/ ؛ س) پرزین /parzin/ ؛ ق) پس دم /pas dam/ ؛ ع) ← * ؛ ت) پندول /pandul/ ؛

پنداز هایتن/pandāz - hāytan/ (مص.مر) : ۱. از حرکت باز ماندن . ۲. متراکم شدن آب در پشت مانع .

اغر) پنداس بییتــن / pəndās-bayitən/ ؛ ق) یـه هراسّـائن /peherāssāən/ ؛ع) ← * ؛ اشـر) پندازهـــــاکئرد /pendāz-hākoərd/ ؛

پنداس/pəndās/ (ا.مر) : ۱. خـار و خاشـاک و اشـیایی کـه موجب بند آمدن آب لوله و گنگ گردیــده ، در نتیجـه باعث بازگشت آب گردد . ۲. سد–بند . ۳. مانع – گیر.

اغر) ۱.← * ، ۲. پس دم /pas dam/ ؛ با) ←(اغر) ؛ع) پنداز /pandāz/ ؛ اشر) ← * ؛

پن در/pən-dar/ : **نک** : په در .

ب) ← * ؛ س) پن در /pendar/ ؛ ق) په در /pe dar/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پی در /pəy dar/ ؛

پندر/pendar/ (ا.مک) : از توابع دهستان فریم ساری .

پندلیک/pəndəlik/ (ص) : بسیار سیاه و تیره .

ب) ← * ؛ س) ← * ؛ آ) پندیک /pəndik/ ؛

پندوپلا/pənd-o-pəlā/ (ا.مص) : تلوتلو خوران – حرکـت از روی بی‌حالی .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

ع) توتوبخردن /toto boxordan/ ؛

پندیر/pandir/ (ا) : پنیر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پنّیر /pannir/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲.←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اَک) ←* ؛ پ) پنیر /panir/ ؛

پندیر-او/pandir-o/ (ا.مر) : پس‌آب پنیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. پنیر–او /panir-o/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پنیراو /panir-o/ ؛ با) ←* ؛ آ) پنّیر–او /pannir-u/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پنیرو / /paniru/ ؛ ت) ←* ؛

پندیر بیج/pandir-bij/ (ا.مر) : پنیر سرخ شده در روغن همراه با تخم مرغ و سبزی جات معطّر که غذایی مقوی و خوشمزّه است .

با) ←* ؛ ن) پنیربیج /panir/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛ |گ) پنیر بو روشته /panir-burušta/ ؛

پندیرک/pandirak/ (ا) : شیر ترشیده که به صورت پنیر در آید .

اغر) ۱.←* ، ۲. لور /lur/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پنیره /panira/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پنیرک /panirak/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛

پندیرمایه/pandir-māya/ (ا.مر) : مایه‌ی پنیر .

اغر) ۱.←* ، ۲. پنیر مایه /panir-māya/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) پنّیرمایه /pannir-māyah/ ؛ ن) ۱.←(آ) ، ۲.←* ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ اشر) مایه پنیر /māya - panir/ ؛

پندیر مشتاله/pandir-maštāla/ (ا.مر) : ته مانده‌ی پنیر در زیر کیسه‌ای که در آن پنیر را برای چکیده شدن ریزند.

ت) ←* ؛

پندیره/pandira/ (ا) : ۱. تاول زدن و قرمز شدن پوست که نوعی حسّاسیّت پوستی است . ۲. برفک دهان . ۳. پنیرک صحرایی و خودرو که خواصّ دارویی داشته و تب بر است .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پنّیره /pannira/ ؛ ع) پنیرک /panirak/ ؛ ت) ←* ؛

پندیک/pendik/ (ص/ا) : ۱. ذرّه کم – اندک – کوچک . ۲. نیشگون .

اغر) ۱.←* ، ۲. پنِک /panik/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پنیک /pennik/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پنّیک /pannik/ ؛ آ) ۱. پنیک /panik/ ، ۲. پندیک /pandik/ ؛ ن) ←(با) ؛ ع) چیملیک /cimlik/ ؛ قص) پنیک /panik/ ؛ ت) ←* ؛

پنکه/panka/ (ص.مف) : پس انداز–اندوخته .

ق) ←* ؛ ن) پس انگتی /pas engati/ ؛ ت) پس انگته /pas engta/ ؛

پنگا/pangā/ (ص) : گرمای زیاد .

پنگال/pangāl/ (ا) : چنگال – پنجه . نک : چنگال .

اغر) ۱.←* ، ۲. پنجول /panjul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) چنگال /cangāl/ ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) ←(ق) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ اَک) ←* ؛

پنگلی/pangali/ (ا.مص) : ۱. چنگال زدن–ناخن کشیدن . ۲. نیشگون . نک : چنگلی .

اغر) ۱.←* ، ۲. چنگلی /cangali/ ؛ ب) ۱. چنگولی /cangoli/ ، ۲. چنگولی /canguli/ ؛ س) چنگلی /cangeli/ ؛ ق) پننگی /penangi/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱. چنگلی بزوئن /cangalibazuan/ ، ۲. پنّیک /pannik/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ع) چیملیک /cimlik/ ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ۱. چنگ زئن /cang - zaan/ ، ۲. میچیلیک /micilik/ ؛ اشر) چنگ بزن /cang-bazan/ ؛

پنگه/penga/ (ص.مف) : پس انداز . نک : پنکه .

س) پینگه /pinga/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ع) پس انگتی /pas-engati/ ؛ ت) پس گیته /pas - gita/ ؛

پنم/panom/ (ص/ا.ص) : ۱. پنهان – پنهانی . ۲. سخن چینی – غیبت .

اغر) ۱.←* ، ۲. پنام /penām/ ؛ ب) ←* ؛ آ) پنون / /panun/ ؛ ن) پنوم /panum/ ؛ ع) پنهن /penhon/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پنامی /panāmi/ ؛

پنَن/pannan/ (ا) : قسمت جلوی چادری که زنان به کمر بندند .

ب) پندون /pandon/ ؛ س) ۱. پستون /peston/ ، ۲.

پنـــدون /pendun/ ؛ ق) پنّـــون /pannun/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) پسّون / pəssun/ ؛ ن) ←* ؛ قص) پنّـون /pənnun/ ؛ ت) پنهوم /penhom/ ؛

پن نوم/pennum/ (ا) : موجی که به ساحل می رسد .

ق) ←* ؛

پنو/pəno/ (ا.مص) : ۱. پنـاه گرفتـن . ۲. رانـدن و هدایـت کردن حیوانات . ۳. کوچ دادن . ۴. نگهبانی از حیوانات اهلی .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پنو /pənu/ ؛ با) پنو /penu/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) ←* ؛ قص) پنا /panā/ ؛ ت) ←(قص) ؛

پنوسر/pəno-sar/ (ا.مر) : محلّ توقّف رمـه بیـن ییـلاق و قشلاق . **نک** : استنگا .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پنّون/pannun/ (ا) : ۱. آویزه‌ی زیرگلو . ۲. زیرگلو .

س) پندن /pandon/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پنونه/penownə/ (ص) : فردی‌که درخرمن کوبی با اســب در وسط میدان، اسبان را هدایت کند .

با) ←* ؛

پنون هکردن/penun-hakərdan/ (مص.مر) : پنهان کـردن . **نک** : پنم هکاردن .

اغر) پنام هکاردن /penām-həkārdən/ ؛ ب) پنم هکـــاردن /panom-həkārdən/ ؛ بــــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پنهن هـاکردن /penhon hākordan/ ؛ قص) پنـا-هـاکردن /panā-hākərdan/ ؛ ت) پنهوم هکردن /penhom hakerden/ ؛ اشر) پنـان هـاکئردن /penān-hākoərdən/ ؛ آک) قایمـا گودن /qāimā -gudan/ ؛

پنّونی/pannuni/ (ا) : شکلی از بستن روسری .

اغر) پکلی /pekali/ ؛ س) پندونـــی /pandoni/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پنو هاکردن/penu-hākərdən/ (مص.مر) : ۱. گلّـه ای را از جـایی بـه جـای دیگرانتقـــال دادن . ۲. محــدوده‌ای مشخّص از رودخانه یا جنگل را جهت یـافتن حیوانـات جستجو کردن .

ب) پنوهکردن /peno-həkordən/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛

با) ←* ؛

پنه کلا/pane-kəlā/ (ا.مک) : روســتایی از توابـع کلیجـان رستاق ساری – پهنه کلا .

پنه ور/panevar/ (ا.مک) : از توابع دهســتان جـلال ازرک جنوبی بابل .

با) پهنه ور /pahnə-var/ ؛

پنی/peni/ (ص) : آدم خشن و بداخلاق .

قص) ←* ؛

پنی/pani/ (ا) : پهنا .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پنـــا /panā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پـهنی /pahni/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پنا /panā/ ؛ ت) ←(قض) ؛ اشر) پنــامی /panāmi/ ؛ آک) پهنا /pahnā/ ؛ پ) پهنای /pahanāy/ ؛



پنّونی

پنّیر/pannir/ (ا) : پنیر .

اغـر) ۱. پنـــیر /panir/ ، ۲. پندیـــر /pandir/ ؛ ب) پندیـــر /pandir/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت)

←(ب) ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) پنیر /panīr/ ؛

پنیر بیج/panir - bij/ (ا.مر) : پنیر و تخم مرغ سرخ شده با روغن .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اَک) پنیر بوروشته /panir - buruštə/ ؛

پنّیر خیک/pannir-xik/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. خیک پنیر . ۲. کنایه از: آدم شکم گنده .

اغر) ←* ؛ ب) پندیرخیک /pandir-xik/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پنّیر خیکی /pannir xiki/ ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲. پنیرخک /panir xek/ ؛ ع) خک پنیر /xek panir/ ؛ قص) پنیر - خیک /panir - xik/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ اَک) ←(قص) ؛

پنیرک/panirək/ (ا) : ۱. گل ختمی . ۲. مغز ساقه‌ی درخت خرما که از الیاف به هم تنیده و مشهود تشکیل شود . ۳. گیاهی که خاصیّت دارویی دارد . ۴. شیر ترشیده .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) پنیرک /panirak/ ؛

پنیر-کر/panir - kar/ (ص.فا) : کسی که در بنه گاه چوپانی مسؤول درست کردن پنیر است . نک : پنیر هکن .

ب) پندیرکر /pandir-kar/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پنیره/panirə/ (ا) : ۱. تاول - قرمز شدن پوست - حسّاسیّت پوستی . ۲. برفک دهان . نک : پندیره .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ اَک) ←* ؛

پنیری/paniri/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

پنّیک/pənnik/ (ا) : ۱. نیشگون . ۲. یک تکّه از چیزی . ۳. واحد اندازه گیری . ۴. خیلی کوچک . نک : چمبلیک - پیرک .

اغر) ۱.←* ، ۲. پنگلی /pangəli/ ؛ ب) چپلیک /čəpəlik/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) چیملیک /čimlik/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پندیک /pendik/ ؛

پنّیکک/pennikak/ (ص.نس) : خیلی خیلی کوچک . نک : پس پلیک .

اغر) پندلیک /pəndəlik/ ؛ س) پندلیک / pendelik/ ؛ ق) پنّیک /pənnik/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پریکی /prikay/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) پندیک /pendik/ ؛

پو/pu/ (ا.صو) : ۱. فوت - دمیدن به آتش با هر چیز . ۲. راز و رمز . نک : پف .

اغر) پف /pof/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پف /puf/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ ن) پی /pi/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پوف /puf/ ؛ ت) ←* ؛ اَک) فی /foi/ ؛

پو/pu/ (ا) : پود پارچه .

اغر) وفه /vofə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی /pi/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛

پو-برده-خال/pu-bordə-xāl/ (ا.مر) : خال صورت که اطرافش را مو پوشانده باشد .

قص) خال دارک /xāl-dārak/ ؛

پو-بمن/pu-beman/ (مص.مر) : بهمن آمدن .

ب) پوبموئن /pu-bəmuən/ ؛ با) بمن /bamən/ ؛

پوت/put/ (ص) : ۱. تهی - خالی . ۲. پوک . نک : پیت .

اغر) ۱.←* ، ۲. پوک /puk/ ؛ ب) پیت /pit/ ؛ با) ←* ؛ ن) پوک /puk/ ؛ ع) پیت /pit/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ اَک) پیک /pik/ ؛

پوت/put/ (ا) : واحد وزن در حدود ۱۶/۴۰۰ کیلوگرم.

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پوت /put/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←* ؛ اَک) ←* ؛

پوت/put/ (ا) : ۱. هرچیزبی مغز- توخالی - غوزه‌های پنبه پس از خارج کردن وش - پوسته‌ی تخمه که مغز آن را خورده باشند . ۲. پستان . ۳. گربه . نک : پوک - پوچه .

اغر) ۱. پیک /pik/ ، ۲. پیت /pit/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پوک /puk/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(اغر) ؛ ع) پیت /pit/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پوت/put/ (ا) : ریزه سنگ به اندازه‌های تسبیح که به عنوان ابزار بازی استفاده گردد .

ق) ←* ؛

پوتابه/pu-tābə/ (ا.مر) : پاتاوه – ساق بند .

اغر) ۱. پاتو /pāto/ ، ۲. ساق وند /sāq-vand/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *ق)* پاتابه /pātābə/ ؛ *با)* پاتوبه / patu-bə/ ؛ *ن)* ۱. پاتو /pāto/ ، ۲. پاته /pātə/ ؛ *ع)* پاتبه /pātebə/ ؛ *قص)* پاتوئه /pātue/ ؛ *ت)* پتاوه /patāvə/ ؛ *اشر)* پاتوئه /pātoə/ ؛ *آک)* ←(ق) ؛

پوت پوت هادان/put-put-hādān/ (مص.مر) : ناسزا – به زنان نسبت روسپی گری دادن .

اغر) پوت پوت هدائن / put-put - hədāən/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛

پوتکا/put kā/ : نوعی بازی که با سنگ ریزه انجام می‌گیرد. پوتکا به دو روش بازی می‌شود ، روش اول با پنج سنگ ریزه که پوت نامیده می‌شوند ، انجام می‌گیرد. ابتدا پوت ها را به گونه‌ای روی زمین پخش می‌کنند که کنار هم قرار نگیرند. اگر بازیکنی موقع برداشتن یکی از پوت ها پوت دیگری را حرکت دهد از دور بازی خارج می‌شود. این عمل را «سوت» گویند. اگر بازیکن کلمه‌ی سوت را قبل از حرکت پوت و یا زودتر از حریف ادا کند، تکان خوردن پوت سبب خروج او از بازی نمی شود. برای شروع، بازیکن یکی از پوت‌ها را برداشته به هوا می اندازد او باید پیش از آنکه پوت مورد نظر به زمین بیفتد یکی از پوت‌هایی را که روی زمین قرار گرفته، بردارد. بازیکن در مرحله‌ی اوّل پوت‌ها را دانه دانه، در مرحله‌ی دوم، دو تا دو تا و در مرحله‌ی سوم، سه تا یکی به زمین می اندازد. در مرحله‌ی بعد یکی از پوت‌ها را گرفته، پوت دیگری را که در دست دارد به زمین می اندازد این عمل را «عوض بدل» می‌گویند پس از آن باید تمام پوت‌ها را دانه دانه از روی زمین جمع کرده و بدون آنکه دست خود را خالی کند به ترتیب یکی از پوت ها را به هوا انداخته وبقیه را در دست خود انباشته نماید. آنگاه به مرحله‌ی عروس گرفتن می‌رسد. انتخاب عروس به این گونه است که بازیکن با انگشت شست و سبابه حلقه‌ای درست می‌کند و روی زمین می کارد. سپس پوت‌ها را جلوی این حلقه پخش می‌کند و به حریف اجازه می دهد که عروس او را انتخاب نماید. حریف آن پوتی را انتخاب می‌کند که در وضعیتی نامناسب قرار دارد. بازیکن دانه دانه پوتها را (به غیر از عروس) از حلقه بیرون می اندازد. در حین این کار نباید دستش به پوت دیگری بخورد. و یا پوتی که به هوا می اندازد نباید به زمین بیفتد و پوت عروس را باید یک ضرب از حلقه عبور دهد. یک دوره‌ی کامل این بازی گرفتن پنج یا ده عروس است.-یک قل دوقل

پوتنک/putenək/ (ا) : ۱. پونه – از خانواده‌ی نعنا . ۲. پی تنه pitenə هم گویند . نک : پسو .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیتنک /pitənək/ ؛ *ق)* پتنیک /pətənik/ ؛ *با)* ←(اغر) ؛ *آ)* ←(ق) ؛ *ن)* ←(ق) ؛ *ع)* پتنیک / petənik/ ؛ *قص)* پتینه /pətine/ ؛ *ت)* ←(ق) ؛ *اشر)* پونه /ponə/ ؛ *آک)* پوتینک /potinak/ ؛

پوت وره/putə-varə/ (ا.مر) : گوسفندی که زودتر از موعد بزاید .

ت) ←* ؛

پوته/putə/ (ا) : قطعه‌ای از مغز خشک چوب .

اغر) پیته /pitə/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ *س)* ←(اغر) ؛ *ق)* ←(اغر) ؛ *با)* ←(اغر) ؛ *ن)* ←* ؛ *قص)* ←(اغر) ؛ *ت)* ←* ؛

پوته مغز/putə-maqz/ (ص.مر) : کلّه خشک – تهی مغز . نک : پیته سر .

اغر) پیته مغز /pitə - maqz/ ؛ *ب)* پیته مغز /pitə -maqz/ ؛ *س)* ←(ب) ؛ *ق)* ←(ب) ؛ *با)* ←(اغر) ؛ *آ)* ←(ب) ؛ *ن)* ←(اغر) ؛ *ع)* پیت مغز /pitə maqz/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پوته /putə/ ؛

پوتی/puti/ (ا) : قوطی – ظرفی که ظرفیت یک پوت بار جامد یا مایع را داشته باشد .

اشر) ←* ؛

پوتی/puti/ (ا) : ۱. مچ پیچ – پاتاوه . ۲. زغال . نک : پوتابه .

پوتی حلب/puti-haləb/ (ا.مر) : حلب روغنی که ۱۶/۵ کیلو ظرفیّت داشته باشد . نک : پوتی چلک .

اغر) ۱.←* ، ۲. پوتی چلک /puti - čalək/ ؛ *ب)* پوتی چلک /puit-čalək/ ؛ *س)* قوتی حلب /quti – haleb/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←(س) ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)*

پیته حلب /pitə-halab/ ؛ آک) پیت /pit/ ؛

پو جرد/pujərad/ (ا.مک) : از مزارع دهستان چلاو آمل .

پوجن/pujen/ (ص) : ۱. آدم ترسناک . ۲. هیولا- هر چیزی که رشد بی اندازه داشته باشد .

با) ←** ؛

پوچ/puč/ (ا) : پهن حیوان - پهن اسب و خر - سرگین حیوانات . نک : پوش .

اغر) پوش /puš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) پهن /pehən/ ؛ ت) ←(با) ؛ اشر) ←** ؛

پوچ اسب/pučə-asb/ (ا.مر) :

نک : اسب زور - اسب کفته .

پوچ کوت/puč-kut/ (ا.مر) : پوست روی زخم .

اغر) پلاسمه /pəlāsmə/ ؛ ب) ۱. پچکوت /pəčkut/ ، ۲.←** ؛ س) کاچکول /kāč-kul/ ؛ ق) پاچکوت /pāč kut/ ؛ با) پوس کوت /pus - kut/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پکر /pakar/ ؛ ع) کنه /kanə/ ؛

پوچلی/pučəli/ (ا) : پوست تخم مرغ ، گردو ، بادام و امثالهم .

اغر) ۱. پوچه /pučə/ ، ۲. پوچوله /pučulə/ ؛ ب) ←** ؛ ق) کچلاب /kečəlāb/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ۱. پوس /pus/ ، ۲. پارس /pārs/ ؛ ع) کچلاپ /kočelāp/ ؛ ت) پوشکال /puškāl/ ؛ آک) پویشکال /poiškāl/ ؛

پوچ مغز/puč-maqz/ (ص.مر) : ۱. توخالی - هر چیز بی مغز . ۲. غوزه‌های پنبه پس از خارج کردن وش . ۳. پوسته‌ی تخمه که مغزش راخورده باشند . نک : پوچه.

اغر) ۱.←** ، ۲. پوچه /pučə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پوک /puk/ ؛ با) پوکه مغز /pukə maqz/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پیت مغز /pit maqz/ ؛ ت) پوشکلی /puškali/ ؛ اشر) پوت /put/؛

پوچوله/pučulə/ (ا) : ۱. غوزه‌های پنبه پس از خارج کردن وش آن که برای سوخت در تنور استفاده می‌شود. ۲.غوزه‌ی خشک شده‌ی پنبه .

اغر) ←** ؛ ب) پمبه چوله /pambə-čulə/ ؛ س) پنبه توتوله /panbə-tutulə/ ؛ ق) پنبه چوله /panbə-čulə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) کچیله /kəčilə/ ؛ ن) پمه کچیله /pammə-kəčilə/ ؛

پوچّه/puččə/ (ا) : پوسته‌ی جدا شده‌ی شالی در کارخانه ی شالیکوبی . نک : اوج .

اغر) ۱. پوچه /pučə/ ، ۲. پوخه /puxə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ع) خچ /xač/ ؛ ت) پوشال /pušāl/ ؛ اشر) ←** ؛

پوچه/pučə/ (ا) : پستان .

اغر) پستان /pəstān/ ؛ ب) ۱. پستن /pəston/ ، ۲. جو جو /juju/ ؛ ق) پسوّن /pəssun/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پسوّن /posson/ ؛ قص) پستون /pessun/ ؛ ت) ←** ؛ آک) چوچّه /čuččə/ ؛ پ) پستان /pestan/ ؛

پوچه شال/pučə-šāl/ (ا.مر) : از انواع گربه‌ی وحشی .

آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) پیچاشال /picāšāl/ ؛ ت) ←(ع) ؛ آک) ←(ع) ؛

پوچّه- مرغ/puččə- merq/ (ا.مر) : فضله‌ی مرغ .

اشر) ←** ؛

پوچین/pučin/ (ا) : نک : پچین .

ب) ←** ؛

پوخو/puxu/ (ص.نس) : اخمو .

اغر) ←** ؛

پوخه/poxə/ (ا) : ۱. پوسته‌هایی همانند پوسته‌ی تخمه . ۲. تفاله ی هر چیز مثل چای .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پخه /pexə/ ؛ ن) پوس /pus/ ؛ ع) ۱. پوش /puš/ ، ۲. پاپور /pāpur/ ؛ ت) پوشال /pušāl/ ؛ آک) پویشکال /poiškāl/ ؛

پودنه/pudəna/ (ا) : پونه - ازخانواده‌ی نعناع . نک : پسو.

اغر) ۱.←** ، ۲. پیتنک /pitenək/ ؛ س) پونه /punə/ ؛ ق) پتنیک /pətənik/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پتنک /pətənək/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) پتینه /petinə/ ؛ ت) ←(ق) ؛

پودوپنا/podo-pənā/ (ص) : ۱. پراکنده - پاشیده . ۲. گم شدن . نک : تارومار .

ب) فوت و فنا /fut-o-fənā/ ؛ س) فُت فنا /fot-fenā/ ؛ ق) فوت و فنا /futu o fənā/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) بیات دپات /bəpāt dəpāt/ ؛ قص) پوته فنا /potə-fanā/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

پودینک/pudink/ (ا) : پونه – نک : پتینک .

اغـر) پیتنـــک /pitənək/ ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) پتنیـــک /pətənik/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پتنــک /pətənək/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ ت) ←(ق) ؛ اشر) پونه /pune/ ؛ آک) پوتینک /putinak/ ؛

پور/pur/ (ا) : ۱. توده‌ی ذخیره شده‌ی هیزم . ۲. درخت نم دار . ۳. لانه ای که حیوانات در زمین حفر کنند . ۴. از انواع درختان جنگلی ویژه‌ی مناطق مرطوب .

اغـر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بن پور /bən-pur/ ؛ ع) ←(ن) ؛

پورا/purā/ (ا) : فرو رفتگی های دیــواره‌ی رودخانــه و یـا داخل آب .

ب) پور /pur/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛

پورات/purāt/ (ا) : ۱. آت و آشغال که بر اثر سیل یا آبرفت رودخانه در گوشه ای انباشــه شـود . ۲. بـرگ خشـک شده.

نک : بورات .

پورات/purāt/ (ا) : برگ خشک شده در جنگل .

ب) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پورام/purām/ (ص) : گاوی که شیرش خشک شده باشد.

ب) فرام /fərām/ ؛ س) فـرام /ferām/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پــرام /pərām/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) پرام /porām/ ؛

پوربچین/pur-bačiyən/ (ص) : جمع شدن لب ها پــس از خوردن چیز هایی با طعم گس، مانند خرمالو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱. ریک هچیین /rik həčiyən/ ، ۲. پروک بیتن /peruk baytən/ ؛ با) ←(ق) ؛

پوربزئن/pur-bazoən/ (مــص.مــر) : ۱. انباشــتن – ذخـیره کـردن . ۲. حفّـاری زمیـن توسّـط حیوانـات همچـون خرگوش و جوجه تیغی . ۳. ذخیره کردن هیزم . نــک : چربزان – چرزن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پوربزان /pur bezān/ ؛

پور بزن/pur-bazən/ (ف.امر) : ذخیره کن – زمین را حفـر کن .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـــا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) بن پور بزن /bən-pur-bazən/ ؛ ع) ←* ؛

پور بزوئن/pur bazuan/ (مص.مر) : **نک** : بن قل .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پوربــزان /pur bezān/ ؛ قص) ←* ؛

پور – بیتن/pur - baytən/ (مص.مر) : **نک** : بن قل .

با) ←* ؛

پورپشت/pur pəšt/ (ا.مک) : نام محلّی در ولوپی سوادکوه.

پور تنگه/pur -tangə/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

پورته – سراف/portə-serāf/ (ا.مر) : پل صراط .

اغر) پل سرات / pəl-e-sərāt/ ؛ ب) ←* ؛ س) پل ســرات /pələ-sərāt/ ؛ ق) پل سرات /pele sərāt/ ؛ با) ←(اغـر) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) پله ســرات /polə - serāt/ ؛ | ک) پورد سلات /purde-salāt/ ؛ پ) چینوت پــهل /-činvat-/puhl/ ؛

پورد/pord/ (ا) : پل .

اغر) پل / /pəl ؛ ب) ←* ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ بـا) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←* ؛ آک) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ |پ) پل /pul/ ؛

پورد سر/porde sar/ (ا.مر/ا.مک) : ۱. سر پل . ۲. نام محلّی در تنکابن .

اغر) پل سر /pəl-e-sar/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پل ســر /-pəl-/sar/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پل سر /pələ-sar/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) پله ســر /pele-sar/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پوردلاشه/porde-lāšə/ (ا.مر) : پلی که از قطعات چــوب و تخته ساخته شده باشد – پل تخته کوب .

اغـر) چـوپـل /ču-pəl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغــر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) پــردی لاشــه /pardi-lašə/ ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) تخته پل /taxtə pəl/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پورزن/pur zan/ (ص.فا) : حفّار – حفر کننــده‌ی زمیـن از قبیل مقنّیان چاه، قنات و امثالهم .

ق) ←* ؛ او) گل کن /golkan/ ؛

پـورزن/pur-zən/ (ا.ا) : وسیله‌ای بـرای صـاف کـــردن مایعات .

اغر) پرزو /pər-zo/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) پـر زو /per zu/ ؛ با) ←(اغـــر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←(اغـر) ؛ع) پرزو /porzo/ ؛ ت) ←* ؛

پورشا/pur-šā/ : **نک** : بیه .

با) ←* ؛

پوروا/pur-vā/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان چـهاردانگه‌ی هزار جریب بهشهر .

پورهچین/pur-həčiyən/ (مـــص.مـر) : ۱. چیـن خـوردن-چروک برداشتن . ۲. ناصاف گشتن سطحی صاف .

اغر) ۱.←* ، ۲. چروک ببین /čəruk - bayitən/ ؛ ب) ←* ؛ س) چیسه بخاردن /čisə-baxārdən/ ؛ ق) پروک هچییـن /pəruk həčiyən/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) چیـــن بخـــــردن /-čin baxərdan/ ؛ ن) چین بخاردن /čin - baxārdan/ ؛ع) چیـن بخردن /čin boxordan/ ؛ قـص) چـروک بکـردن /- čoruk bakerdan/ ؛ ت) چــروک هیتـــن /čoruk-haytən/ ؛ اشـر) چروک هابین /čoruk - hābiyan/ ؛

پوری/puri/ (ا) : ظرفی مخروطی کـــه از پوسـت درخـت کلقو درست شـــده و بـرای جمـع آوری تمشـک از آن استفاده کنند .

س) ←* ؛ع) تمشدنه پلیس /tamošdonə palis/ ؛

پوز/puz/ (ا) : ۱. مخفّف پوزه . ۲. پیرامون لب و دهان .

اغـر) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قـص) پوزه /puzə/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛ پ) پـوز /puz/ ؛

پوزا/puzā/ (ا) : نهال درخت یا گیاه علفی .

اغـر) پـیرزا /pirzā/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) پـــزا /pezā/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پیزا /pizā/ ؛ اشر) ←* ؛

پوزئن/puzəən/ (مــص.مـر) : دمیـدن . نـک : بدمسّـن - پوزن.

ت) ←* ؛

پوزبند/puz-band/ (ا.ا) : ۱. پوزه بند . ۲. دست بند آهنی .

نک : بخو .

اغر) ۱.←* ، ۲. پوزوند /puz - vand/ ؛ ب) پوزونـد /-puz vand/ ؛ ق) پوزه ون /puzə van/ ؛ با) ←(اغـر) ؛ آ) پـوزون /puz van/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پوزما/poz mā/ (ا) : حرکات آغازین کشتی گیله مردی که با نوعی رجز عملی و نمایش حماسی توأم است .

ق) پوز /puz/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پوزن/puzaən/ (مص) : فوت کردن .

اغر) پـف هکـاردن /pof - həkārdən/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ ق) پـوف بزوئـن /puf bazuən/ ؛ بـا) پــوف هـــاکردن /-puf hākərdən/ ؛ ن) پـــی هـــاکردن /pi-hākərdan/ ؛ع) پـــی هاکردن /pi hākordan/ ؛ ت) پوزئن /puzaən/ ؛ اشر) پــف بزوئن /pef -bazoən/ ؛ آک) فیوزان /fio-zān/ ؛

پوزه/puzə/ (ا) : پوزه . **نک** : بوک - مافور .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) پـوز /puz/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

پوزه بند/puzā - bānd/ (ا.ا) : پوزه بند . **نک** : پـــوز بنـد - مافوری .

اغـر) تـک ونـد /tək-vand/ ؛ ب) ۱. مـــافوری /māfuri/ ، ۲.←(اغر) ؛ ق) پوزون /puze van/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پوزون /puz-van/ ؛ ن) تک ون /tək-van/ ؛ع) پوزبن /puz ban/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پوزبند /poz-band/ ؛ آک) ←* ؛

پوزی/puzi/ : **نک** : پس پی .

ت) ←* ؛

پوزی/puzi/ (ا) : پاشنه . **نک** : پی قاب .

اغر) په - کاپ /pe-kāp/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پقاب /pe qāb/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) پـی - کـاب /pəy - kāb/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

اغـر) پرفیـس /fis pər/ ؛ ب) فیـــس /fis/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) فیس دار /fis dār/ ؛ با) ←* ؛ آ) پـــس /pes/ ؛ ن) پـز /pəz/ ؛ع) ←(اغــر) ؛ قـص) پرفیـــس /por-fis/ ؛ اشــر) ←(اغر)؛

پوس/pus/ (ا) : ۱. پوسته، مثل پوسته‌ی تخمــه . ۲. تفالـه ی هر چیز . **نک** : پوخه .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغر) ۱.←* ، ۲. پوخه /puxə/ ؛ ب) ←* ؛ س) پوست /pust/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پوس/pus/ (ا.مص/ا) : ۱. سخن چینی کردن .

پوس/pus/ (ا) : پوست . پوست بدن – پوست صورت ۲. پوست گیاهان و جانوران .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پوست /pust/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(س) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(س) ؛ پ) پوست /pust/ ؛

پوسا/pusā/ (ا./ص) : ۱. نوعی ماهی غیر خوراکی . ۲. کنایه از : آدم پرخور .

با) بوسا /busā/ ؛ ن) ←* ؛

پوس انگتن/pus-engeten/ (مص.مر) : ۱. کنایه از : تغییر یافتن ظاهر کسی . ۲. پوست انداختن مار– پوست انداختن . نک : پوست کول .

اغر) پوس دنگئن /pus-dengoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پوس دینگوئن /pus dinguən/ ؛ با) پوس دم هدائن /pus-dəm-hedāən/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) کول دمبدائن /kul - dembedāan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پوست بنداختن /pust-bendāxtən/ ؛

پوس برختن/pus - barextan/ (مص.مر) : پوست عوض کردن . نک : پوس دنگوئن .

ت) ←* ؛

پوس بشنیین/pus - bašəniyan/ (مص.مر) : پوست عوض کردن . نک : پوس دنگوئن .

اغر) پوس دنگئن /pus-dengoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پوس بکالین /pus bekāleyan/ ؛

پوس بکندیین/pus-baəkndiyən/ (مص.مر) : ۱. پوست کندن . ۲. کنایه از : ضرر زدن به کسی در معامله . نک : پوس بکنسّن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پوست بکندیین /pust-bakəndiyən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پوس بکنین /pus bakenniyən/ ؛ با) ←* ؛ آ) پوس بکنسّن /pus bakənəssan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) پوس بکنسّن /pus-bakenəssan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پوست هاکئردن /post - hākoərdən/ ؛

پوسپلیک/puspəlik/ (ا) : پروانه .

اغر) ۱. باپّلی /bāppəli/ ، ۲. پاپلی /pāpəli/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) باپّلی /bāppəli/ ؛ ق) پاپّلی /pāppeli/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱. باز /bāz/ ، ۲.←(س) ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱. پاپلی /pāpəli/ ، ۲. بلبلک /bolbolak/ ؛ قص) پرپرک /par-parak/ ؛ اشر) باپلّو /bāppelu/ ؛ پ) پروانک /parvānak/ ؛

پوس-په/puse -pe/ (ا.مر) : سطح زیر پوست درست به موازات پوست امّا در بخش زیرین آن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پوسّه په /pussepe/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پوس – پی /pus - pəy/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پوسه په /pusə-pə/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پوسته پی /pustə-pay/ ؛

پوست بکّنسن/pust-bakkenesan/ (مص.مر) : پوست کندن .

اغر) پوس بکندیین /pus-bakəndiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پوست بکندیین /pust - bakəndiyən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پوس بکنّیین /pus bakənnian/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پوست هاکئردن /pust-hākoərdən/ ؛

پوست جز/poste-joz/ (ا.مر) : پوست سفت و سخت گردو که حافظ مغز می باشد . نک : آغوز پوشلاک .

اغر) جز پوست /joz-pust/ ؛ ب) آغوز پوچلی /āquz-pučəli/ ؛ ق) کچلاب /kəčəlāb/ ؛ با) آغوز کچلاب /āquz kəčəlāb/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) اغوزکچلاب /aqoz kočəlāp/ ؛ اشر) ←* ؛

پوس-تخت/pus-taxt/ (ا.مر) : ۱. پوست دباغی شده‌ی گوسفند که به عنوان تشکچه مورد استفاده قرار گیرد . ۲. پوست حیوانات .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پوست تخت /pust-taxt/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پوست /post/ ؛

پوس تخت دنگوئن/taxt- dengoən – pust/ (مص.مر) : کنایه از: جاخوش کردن کسی در مکانی و اقامت دراز مدت .
اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* پوست تخت – دینگوئن /pust taxt - dinguən/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پوس تخت دینگوئن /pus taxt dinguen/ ؛ *با)* ←*(س)* ؛ *آ)* ←*(ق)* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پوس تخت دنگئن /pus taxt dangəan/ ؛ ع) ←* ؛ *قص)* پوس تخت دمبدائن /pus-taxt dembadāan/ ؛ *ت)* پوس تخت انگتن /pus taxt engeten/ ؛

پوست – فک/pustə-fek/ (ا.مر) : پوست بید که جوشانده اش برای رفع تب سودمند است .
اغر) فک – پوست /fək-pust/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←*(اغر)* ؛ ق) فک پوس /fek pus/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ ن) فیک – پوس /fəyk - pus/ ؛ ع) فکه پوس /fekə pus/ ؛ *قص)* فکه پوست /fekə - pust/ ؛

پوست – کلا/pust - kəlā/ (ا.مر) : کلاه پوستی . **نک** : پوستی کلا .

پوست کول/puste - kul/ (ا.مر) : ۱. پوست کلفت و در حال کنده شدن . ۲. پوست مار .
اغر) مهر – کل /mahar - kol/ ؛ *ب)* ←*(اغر)* ؛ *س)* ←* ؛ ق) پوسّه کول /pussə kul/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ ن) کول /kul/ ؛ ع) پوس بنگتن /pus bengətan/ ؛ *ت)* پوست انگتن /pust-engeten/ ؛ *اشر)* پوست بنداختن /pust-bendāxtən/ ؛

پوسته کلا/pustə- kəlā/ : کلاهی که از پوست پشم دار گوسفند تهیّه کنند و بیشتر مورد استفاده چوپانان است . **نک** : پوستین کلا .

پوستی کلا/pusti - kəlā/ (ا.مر) : کلاه پوستی. **نک** : پوسته کلا – پوست کلا.
اغر) ۱.←* ، ۲. کلاپوستی /kolā-pusti/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* پوستیم کلا /pustim-kəlā/ ؛ ق) پوسّه کلا /pussə kəlā/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پوس کلا /pus kelā/ ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* کلاپوستی /kelā - pusti/ ؛ گ) پوسه می کو لا /puse-mi-kulā/ ؛

پوستین-آباد/pustin-ābāb/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پنجکرستاق کجور .



پوسته کلا

پوس-خنی /pus-xəni/ (ا.مک): چشمه و مرتعی در لاشک کجور .

پوس – دنگئن/pus- dengoən/ (مص.مر) : پوست عوض کردن –پوست انداختن .
اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ ق) پوس دینگوئن /pus dinguən/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* پوس بشنّیین /pus-bašənniyan/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(آ) ؛ ع) پوس – انگتن /pus - engeten/ ؛ *ت)* ←(ع) ؛ *اشر)* ←(ع) ؛

پوس – کشکل/pus - kaškal/ (ا.مر) : چوب دو شاخه جهت خشک کردن پوست گوسفندان .
ع) ←* ؛

پوس- کلا/pus - kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل.

پوس – کلا/pus-kəlā/ (ا.مر) : کلاه پوستی . نک : پوستی کلا.
؛ *آ)* ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پوس کلا /pus kelā/ ؛

پوسکی/pussəki/ (ا) : پستانک . **نک** : پستانک .
ب) ←* ؛ *س)* پوستکی /pustəki/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پستونک /pəstunak/ ؛ ع) ←(ن) ؛ *قص)* پوسک /pussak/ ؛ *ت)* ←(ن) ؛ *اشر)* پستنک /pestenak/ ؛

پوس – مز/pus-məz/ (ا.مر/ص.مر) : ۱. کار کردن در برابر غذا در مقابل سیر شدن شکم . ۲. نوعی از روابط کاری در شیوه ی معیشت قدیم مازندران . **نک** : اشکم قرار .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

- اشکم پوس .

ق) ←* ؛ ن) ←* ؛

پوسنگی/pusangi/ (ا) : مدیحه - مرثیه .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پوسون کلا/pusun- kəlā/ (ا.مر) : **نک** : پوستین کلا .

پوسّه/pussə/ (ا) : **نک** : پلاسمه .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پوس - هادائن//pus – hādāan/ (مص.مر) : قابلیّت درخت برای کندن پوست آن جهت استفاده در صنایع دستی و دیگر امور .

اغر) پوست - هدائن /pust - hədāən/ ؛ ب) پوس هدائن /pus hədāən/ ؛ ق) پوس هدائن /pus - hədāən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پوس - هدائن /pus - hədāan/ ؛ ن) ←*؛ ع) پوس هادان /pus hādān/ ؛ قص) پوس هدائن /pus - hedāan/ ؛ ت) پوس- دئن /pus - daən/ ؛ اشر) پوست هدائن /pust - hedāən/ ؛

پوسّه - کلا//pussə-kelā/ (ا.مر) : کلاه پوستی . **نک** : پوستی کلا .

ق) پوسّه کلا /pussəkəlā/ ؛ با) ←(ق)آ ←*؛ اشر) کِلا پوستی /kelā-pusti/ ؛

پوسی/pusi/ (ا) : کهنه‌ی بچّه .

آ) پوس /pus/ ؛

پوستی/possi/ (ا) : گاوی که گوساله اش مرده باشد .

س) پوستی /pusti/ ؛ع) ←* ؛ قص) بپیسّه /bapissə/ ؛

پوسّی - پنیر/pussi-panir/ (ا.مر) : پنیر پوستی - پنیر خیکی .

اغر) خیکی - پنیر /xiki-panir/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پنیر خیکی /panir - xiki/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پنیر خکی /panir xeki/ ؛ع) خک پنیر /xek panir/ ؛ قص) خیکه پنیر /xikə-panir/ ؛ اشر) ←(س) ؛

پوش/puš/ (ص) : ۱. آدم ترسناک . ۲. هیولا .

پوش/puš/ (ا) : ۱. پهن اسب و استر . **نک** : پین - اسب زور .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پهن /pehen/ ؛ با)

←(ق) ؛ قص) ۱.←* ، ۲. پوچه مال /puče-māl/ ؛ ت) پوچ /puč/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

پوشا/pušā/ (ا) : تخته ای که در زیر پای بافنده‌ی پارچه در کارگاه سنّتی قرار دارد و با نخ به ورد) وصل است . **نک** : پاپشار .

اغر) پافشار /pāfšār/ ؛ ب) ←* ؛ س) پاشنه /pāšnə/ ؛ ن) پافشار /pā fəšār/ ؛

پوشاله/pušālə/ (ا) : سوتک . **نک** : پسی پسی .

ن) ←* ؛

پوشاله - زئن/posālə-zean/ (مص.مر) : سوت زدن .

اغر) سوت - بزئن /sut-bazoən/ ؛ ب) سورت بزئن /surt - bazoən/ ؛ س) شپل-بزوئن /šəpəl- bazuən/ ؛ ق) سوت بزوئن /sut bazuən/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) ۱.←* ، ۲. شیشم - هاکردن /šišəm-hākərdan/ ؛ع) شیشم هاکردن /šišem-hākordan/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پیشی زان /poiši-zān/ ؛

پوشالی/pušālay/ : **نک** : پسی .

ت) ←* ؛

پوشان/pušān/ (ص.فا) : ۱. پوشاننده . ۲. آن چه و آن که چیزی را می پوشاند .

پوشانی/posāni/ (ا) : پیشانی . **نک** : سوال .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیشانو /pišānu/ ؛ با) پشانی /pešāni/ ؛ ن) پِش سال /pəš sāl/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(با) ؛ آک) پیشونی /pišoni/ ؛

پوش - بزئن/puš-bazoən/ (مص.مر) : ابری و بارانی شدن هوا .

ب) ←* ؛

پوش - بکاردن/puš - bakārdən/ (مص.مر) : ورم نمودن - متورّم شدن بدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ع) پوش ها کردن /puš hākordan/ ؛

پوش - تپّه/puš -tappə/ (ا.مر) : پهن جمع شده ی اسب و الاغ در یک جا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پوش کود /puš - kud/ ؛ اشر) پوچ تپّه /puč - tappə/ ؛

پوشک/pušak/ (ص) : مقدار خیلی کم از هر چیز . نک : مینی .

ق) پچوک /pəčuk/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پچیک /pəčik/ ؛ ن) ←* ؛ پ) بچک /bačak/ ؛

پوش – لاک/poš - lāk/ (ا.مر) : پوست گردو و یا تخم مرغ . نک : کچلاب .

ن) ←* ؛ ع) کچلاپ /kočəlāp/ ؛ ت) ←* ؛

پوشه/pušə/ (ا) : سوت– سوت زدن با دهان . نک : اشپل.

ن) ←* ؛ ع) ۱. پوشه /puše/ ، ۲. دس – پوشه /das - puše/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پیشای /poišāy/ ؛

پوف/puf/ (ش.ج) : لفظی که بعد از استشمام بوی نامطبوع ادا شود . نک : پیف .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ایف /if/ ؛ قص) پف /pof/ ؛ ت) اپی /əpay/ ؛ اشر) ←* ؛

پوفه/pufə/ (ش.ج/ا) : ۱. جگر سفید – شش . ۲. باد کرده . نک : پک – پخو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پیک /pik/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ایف /eif/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←(ع) ؛

پوک/puk/ (ا) : پتک .

ب) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پوک/puk/ (ا) : اخم . نک : بیز .

اغر) ←* ؛

پوک دکتن/daketən – puk/ (مص.مر) : ۱. اخم کردن . ۲. دولا شدن . ۳. در حالت نشسته دولا شدن ۴. چهار دست و پا رفتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛

پول/pul/ (ا.مک) : نام دهکده‌ای از دهستان زانوس رستاق نوشهر .

پولاخ/polāx/ (ا) : سوراخ– سوراخ گشاد .

اغر) سولاخ /sulāx/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. پولاخ /pulāx/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پولاخ /pulāx/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛

اشر) ←(اغر) ؛ آک) سیلاق /silāq/ ؛



پوک

پولاد/pulād/ (ا.مک) : ۱. نام قلعه‌ای که خرابه‌های آن در شمال روستای بلده بر فراز دماغه‌ی کوهی از کوهستان نور قرار دارد . ۲. فولاد . ۳. از نام‌های محلّی سگ .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

پولاد/pulād/ (ا) : از خاندان های ساکن در روستای در کنار نمارستاق نور .

پولاد- کو/pulād-ku/ (ا.مک) : نام کوهستانی در غرب مازندران از کوهستان کلاردشت .

پولاد-کو/pulād-ku/ (ا.مک) : روستایی در ارتفاع ۱۳۲۰ متری و در حاشیه‌ی درّه‌ی چالوس .

پولاد-کوه-سر/pulād-kuh-sar/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان کوهستان غرب واقع در شهرستان نور .

پول-بنه-بیشتن/pul - bənə-beyəštən/ (مص.مر) : ۱. سرشکن کردن پول برای انجام کاری . ۲. هزینه کردن در کاری به صورت دانگی .

اغر) پول – سراشکن- کاردن /pul - sarəškən-kārdən/ ؛ ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) پول – بشکستن /pul - bəškəstən/ ؛

پول – پول – بویین/baviyən – pul – pul/ (مص.مر) : ۱. کنایه از : خرد شدن . ۲. خرد شدن و شکستن جنس

شکستنی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پول – پول بیّـن /pul - pul - bayyən/ ؛ ق) پیل پیل بیّن /pile pil bayyən/ ؛ ن) ←** ؛ اشر) پول – پول – هابیین /pul - pul - hābiyən/ ؛

پول درویش/pule-darviš/ (ا.مر) : هنگامی که خانواده‌ی دختر نامزد شده به ییلاق رفته و یا به قشلاق باز می گشتند، از طرف خانواده‌ی داماد ضمن اهداء برخی لوازم مبلغی هم برای خانواده‌ی دختر می‌فرستادند.

آ) ←** ؛ ن) پول . درپیش /pul - darpiš/ ؛

پول سفید/pul - sefid/ (ا.مر) : پول نقره ای .

اغر) نقره پول /moqrə-pul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) نقره پول /neqrəpul/ ؛ با) اسبه پول /əsbeh-pul/ ؛ آ) ←** ؛ ن) اسبه پول /əsbə- pul/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پوله سفید /pulə-sefid/ ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

پول سیا/pule-seyā/ (ا.مر) : پول فلزّی و کم بها .

س) پوله سیا /pulə-siyā/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پوله سیاه /pulə-siyāh/ ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

پولک/pulək/ (ا) : دکمه . نک : دیگمه .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پولک – را/pulək-rā/ (ا.مر) : سوراخ دکمه . نک : پولک ویهیر .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) پولکه سولاخ /pulake sulāx/ ؛ ت) ←** ؛

پول کلا/pul-kəlā/ (ا.مر) : کلاه زینتی که زنان به سر گذارند و با پولک ها و سکّه‌های کوچک زینت یابد . نک : کرمکی کلا .

اغر) پول کلا /pul - kolā/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ آک) پول کولا /pul - kulā/ ؛

پولک – ویهیر/pulak-vəyhəyr/ (ا.مر) : سوراخ دکمه . نک : پولک را .

ق) پولک وهر /pulək-vəhər/ ؛ با) ←** ؛ آ) پولک را /pulək-rā/ ؛ ن) پولک وهیر /pulak-vəhəyr/ ؛ ع) پولک وهر /pulak - vəher/ ؛ ت) ←(آ) ؛

پولکی/puləki/ (ا) : چرم روی کفل اسب که از دو طرف ران به رانکی وصل است تا رانکی به پایین نیفتد . نک : رونکی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) پینکی /pineki/ ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) پولکی /pulaki/ ؛ اشر) ←** ؛

پولکی بندن/pulaki-bandən/ (ا.مر) : بندهایی که پولکی را به پالان وصل کند . نک : پولکی .

اغر) پولکی وند /puleki-vand/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پینکی بند /pineki-band/ ؛ ق) رونکی ون /runəkivan/ ؛ با) پولکی بند /puleki-band/ ؛ آ) ۱.←** ، ۲.←(ق) ؛ ن) رونکی بن /runaki-ban/ ؛ ع) پولکی بن /pulaki ban/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) بند – پولکی /bande-puləki/ ؛

پول کیسه/pul-kisə/ (ا.مر) : کیسه‌ی کوچکی که در آن پول ریخته و به گردن می آویختند .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛ آک) ←** ؛

پولکی شلوار/puləki-šəlvār/ (ا.مر) : شلوار دکمه دار مردانه .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پولکی شلوار /pulaki šalvār/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) ←** ؛

پولور/pulur/ (ا.مک) : از توابع دهستان بالا لاریجان آمل.

پول وره/pul-varə/ (ا.مر) : به وسیله‌ی پول – به کمک پول به انجام امور توفیق یافتن .

اغر) پول وری /pul - vari/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ آک) پولاجی /pulāji/ ؛

پوم – دار/pum-dār/ (ا.مر) : آویز چوبی روی اجاق در

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

خانه‌های ییلاقی که‌جهت خشک‌کردن هیزم بکار رود.

ن) پیم دار /pim dār/ ؛ *ع)* پیم /pim/ ؛ *ت)* ←* ؛

پونج/punc/ (ا) : ۱. تارو الیاف . ۲. کنایه از: اصل و حقیقت هر چیز – سرشت . **نک** : تاروپود .

با) ←* ؛

پونزه/punzə/ (ص.ش) : پانزده .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* پنزه/ponzə/ ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پـنزه /ponza/ ؛ *گ)* پـزده /pozdaə/ ؛ *پ)* پـانزده /pānzdah/ ؛

پو-هکردن/pu-hakərdən/ (مص.مر) : فوت کردن . **نک** : بدمستن – پف هکردن .

ب) پـف هکـاردن /pof-həkārdən/ ؛ *س)* پـف هـاکردن /pof-hākerdən/ ؛ *ق)* دمـی بزوئـن /dami bazuən/ ؛ *بـا)* ←(س) ؛ *آ)* ←(س) ؛ *ن)* پی هـاکردن /pi hākərdan/ ؛ *ع)* پی هاکردن /pi hākordan/ ؛ *قص)* پـوف هـاکردن /puf hākerdan/ ؛ *ت)* ←* ؛ *اشر)* پـف – هـاکئردن /- pəf hākoərdən/ ؛

په/pe/ (ا) : ۱. پا . ۲. پی – دنبال .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *پ)* پد /pad/ ؛

په/pe/ (ق) : پیرامون .

ب) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* ←* ؛ *ت)* ←* ؛ *او)* پییری /pairi/؛

په/peh/ (ا/ق) : ۱. پود – نخ هایی که در عرض پارچه بافته می شوند . ۲. عقب – تعاقب . ۳. گوشه . ۴. پشت . ۵. پاشنه‌ی پا.

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. پـه /pe/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی /pəy/ ؛ *ع)* په /pə/ ؛ *قص)* په /pe/ ؛ *ت)* ←(ن) ؛

په/pə/ (ا) : ۱. توارث اخلاقی . **نک** : لنگه .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* په /pe/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←(س) ؛ *ن)* پی /pəy/ ؛ *ع)* ←* ؛ *قص)* ←(س) ؛ *ت)* ←(ن) ؛ *اشر)* په /pa/ ؛

په/pa/ (ق.تا) : ۱. بلی – آری . ۲. پس . **نک** : اره .

اشر) ←* ؛

په آ/peā/ (ص) : ۱. نهانی – پنهانی . ۲. خفیه گاه – محلّ پنهان شدن .

اغر) پنامی /penāmi/ ؛ *ب)* ۱. پنمـی /panomi/ ، ۲.←* ؛ *با)* پنومـی /penumi/ ؛ *ن)* پیـاری /pəyāri/ ؛ *ع)* پنـهونی /penhoni/ ؛ *ت)* پنـــهانی /penhāmi/ ؛ *اشـر)* پنـــهانی /panhāni/ ؛

په-آر/pe-ār/ (ف.امر) : ۱. بیدار کـن . ۲. بـازکن . ۳. بلنـد کن .

ب) په بیی /pe-bayi/ ؛ *س)* ۱. په آیی / /pe-āei ، ۲. په بی /pe-bai/ ؛ *ق)* ۱. پار /pār/ ، ۲. په-آیر /pe-āyr/ ؛ *با)* پـه – هـای /pe-hāy/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پـی آر /pəyār/ ؛ *ع)* پـدار /pedār/ ؛ *قص)* په بی /pe bay/ ؛

په آردی/pe ārdi/ (ا.مص/ص) : ۱. عود کردن . ۲. پنـهان کاری کردن . ۳. ته مانده – باقیمانده .

ب) ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ۱. پیـــاری /pəyāri/ ، ۲. پی دمال /pəydamāl/ ؛

په آشت/peāšt/ (ا.مص) : ۱. بلند کـــردن –از خـواب بیـدار کردن . ۲. به چرا بردن رمه بعد از خواب و استراحت .

اغر) پـه چـر بــوردن /pe-čar-bavərdən/ ؛ *ق)* پــه چــر بوردن /pəčar-bavərdən/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* پداشتن /pədāštan/ ؛

په – آشتن/pe-āštən/ (مص.مر) : بیدار کردن .

ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* پی – یاشتن /pi-yāštan/ ؛ *ن)* ←(آ) ؛ *ع)* پداشتن /pədāštan/ ؛

په آشتن/pəāštan/ (مص.مر) : ۱. بلند کردن . ۲ . بــه چـرا بردن رمه .

س) ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲. پـی یاشـتن /piyāštən/ ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* پداشتن /pədāštan/ ؛

پهاشت/pehāšt/ (ا) : چرای صبحگاهی رمه .

ق) ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی آشت /pəy-āšt/ ؛

پـه اُرده/peordə/ (ا.مـص/ص.مـف) : ۱. عـود کـردن . ۲. پنهانی کاری کردن . ۳. ته مانده – باقی ماندة .

ق) پیوردک /pəyurdək/ ؛ *ن)* پی بیارد /pəybiyārd/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

په - اینگوئن/pe-inguən/ (مص.مر) : ۱. از پشت به چیزی پازدن– پشت پازدن . ۲. آشکار کردن .

اغر) په دنگئن /pe-dengoən/ ؛ ب) په دینگئن /pe-dingoən/ ؛ س) په دینگوئن /pe-dinguen/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←** ؛ ن) ۱. پی انگوئن /pəyanguan/ ، ۲. پی انگتن /pəyangetan/ ؛ قص) په بزوئن /pe-bazuən/ ؛

په بیتن/pe-baeitən/ (مص.مر) : ۱. پی گیری کردن . ۲. از هم گشودن . ۳. بازکردن چیز بافته شده .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی بیتن /pəy baytan/ ؛ ع) پی هاکردن /pay hākordan/ ؛ قص) پس هایتن /pas-hāytan/ ؛ ت) پی هکردن /pəy hakerden/ ؛

په بُردن/pe-bordən/ (مص.مر) : ۱. شبیه و مانند شدن . ۲. به ارث بردن خلق و خوی، رفتار، رنگ مو و غیره . ۳. پی بردن و درک کردن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) په بوردن /pe-burdan/ ؛ ن) پی بوردن /pəyburdan/ ؛ ع) په بوردن /pebaverdan/ ؛ ت) ←** ؛

په بردن/pe-bordən/ (مص.مر) : ۱. بر طرف شدن . ۲. پس رفتن – کنار رفتن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پیی برودن / pəyi-burdan/ ؛ ع) په بوردن /pə bavərdan/ ؛ اشر) په – بوردن /pe-bavərdən/ ؛

په بره/pebare/ (ا.مر) : قسمت داخلی آغل برّه که محل تجمّع گوسفندان ندوشیده است . **نک** : بره .

ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی وره /pəyvarə/ ؛

په بکندین/pe-bakəndiyən/ (مص.مر) : ۱. پی ریزی کردن . ۲. شالوده ریختن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پی بکّنیئن /pay bakkənian/ ؛ ع) پی کنّسن /pay kannesan/ ؛ قص) په بکندسّن /pe-bakendəssan/ ؛ اشر) ←** ؛

په بن/pe ban/ (ا) : پیوند .

اغر) په ون /pevan/ ؛ ب) ←** ؛ س) پوند / pevand/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی ون /pəy van/ ؛ ع) پوند /pəvand/ ؛ قص) په بند /peband/ ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) پتوسته /patuste/ ؛

په بن/peban/ (ا) : ۱. کلون در . ۲. کمک – مدد .

اغر) په وند /pe-vand/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←** ؛ ن) پی ون / pəy van/ ؛ پ) پت بند /pat band/ ؛

په بند/pə-band/ (ا) : گیره و زبانه ای که سبب بستن و استحکام هر چیز گردد .

اغر) ۱.←** ، ۲. پوند /pevand/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. په ون /pevan/ ؛ ن) پی بن /pəy ban/ ؛ ع) پوند /pəvand/ ؛ ت) ←** ؛

په بند/pe-band/ (ا./ص) : ۱. بستن مؤکّد . ۲. متوالی و پیوسته .

اغر) ۱.←** ، ۲. په وَند /pe-vand/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲.←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ۱.←** ، ۲. په بن /pe.ban/ ؛ ن) پی بن /pəyban/ ؛

په بوردن/peburdən/ : لاغر شدن– ضعیف گشتن .

اغر) په بردن /pe-bordən/ ؛ ق) ←** ؛

په به په/pə-bə-pə/ (ق/ص.مر) : ۱. متوالی – پشت سرهم . ۲. دو لنگه کفش یا جوراب . ۳. لنگه به لنگه .

اغر) ۱.←** ، ۲. په در په /pe-dar-pe/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پاپّا /pāppā/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی به پی /pəy bə pəy/ ؛ ع) په در په /pə-dar-pe/ ؛ قص) ←(ع) ؛ اشر) پا–به – پا /pā-bə-pā/ ؛

په بیاردن/pə-biyārdən/ (مص.مر) : ۱. سؤال کردن . ۲. اقرار گرفتن . ۳. خسته شدن . ۴. ورم کردن مچ دست در اثر کار زیاد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پهر بیاردن / pehr biyārdan/ ؛ اشر) ←** ؛

په پشت/pə-pešt/ (ا.مص) : ۱. گره خوردن کار و به تعویق افتادن آن به هر دلیلی . ۲. امروز و فردا شدن .

اغر) پشت بخاردن /pəst-bəxārdən/ ؛ ب) پشت /pəšt/ ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پی پیش /pi piš/ ؛ ن) ۱. پی پشت /pəy pəšt/ ، ۲. پی پشتکی / pəypəštəki/ ؛ ع) چاپشت /čāpəšt/ ؛

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

په پشت دکتن/pe-pəšt-dakətən/ **(مص.مر)** : انحراف از مسیر اصلی راه .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛

په پنوت/pe-pənut/ : ۱. مرتعی که در مجاورت مسیر مالرو واقع است . ۲. گوسفندی که از گله جدا شده و به تنهایی بچرد .

آ) ←* ؛

په په/pe-pe/ **(ص.مر)** : پا به پا - لنگه به لنگه پوشیدن کفش یا جوراب .

اغر) پابه پا /pā-bə-pā/ ؛ *ب)* ۱.←* ، ۲.←*(اغر)* ؛ *س)* په به په /pə-bə-pə/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←*(س)* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پی به پی /pəy-bə-pəy/ ؛ع) ←*(اغر)* ؛ *قص)* این پا -ان پا /inpā-onpā/ ؛ ت) ←*(اغر)* ؛ *اشر)* ←*(ت)* ؛

په پیش/pe-piš/ **(ا.مص)** : به جلو یا عقب افتادن کار .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پش و پی /pəšo pəy/ ؛ع) پس و پیش /paso piš/ ؛ *قص)* پیش /piš/ ؛ *اشر)* پیش - پیش /piš-piš/ ؛

په تج/petaj/ **(ص.فا)** : طفل تازه به راه افتاده .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پی تج /pəytaj/ ؛

په تش دی/pə-taš-di/ **(ا.مر)** : **نک** : پیش تش مال .

س) ←* ؛

په تکی/pe-taki/ **(ا.مر)** : پس گردنی . **نک** : پس کلی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) پکتی /pekati/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پی تکی /pəytəki/ ؛ع) سرپسّی /sar passi/ ؛ ت) پس کلی /pas kali/ ؛

په - تلار/pe-təlār/ **(ا.مر)** : آخرین اتاق تالار که برای نگهداری گاو بیمار یا گاو پرواری استفاده شود .

ب) ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پی تلار / pəy talār/ ؛

په جا داشتن/pəjā dāštən/ **(مص.مر)** : فاصله داشتن به ویژه فاصله‌ی میان ردیف درختان باغ .

ب) ←* ؛ *آ)* ←* ؛

په - چاری/pe-čari/ **(ا.مص)** : پرچین کاری با چوب‌های ریز در دو طرف تله به‌گونه ای که پرنده توسّط آن و در حین راه رفتن و دانه برچیدن به سمت تله هدایت گردد . **نک** : په چار - پچار .

اغر) پچار /pečār/ ؛ *ب)* ←* ؛ ق) پجار /pejār/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پیچارش /pičārəš/ ؛ع) گورکنار /gavar-kenār/ ؛

په - چاشت/pe-čāšt/ **(ا.مر)** : ۱. غذای بین ظهر و عصر . ۲. بعد از ناهار .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) چاشت /čāšt/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پی چاشت /pəyčāšt/ ؛ع) نمازین /memāzin/ ؛ *قص)* ←(ق) ؛ *اشر)* ←(ق) ؛ پ) چاشت /čāšt/ ؛

په چر/pe-čar/ **(ا.مر)** : مرحله‌ی دوّم چرا - چرای دوّم در یک مرتع . **نک** : پس چر - پس پیچه .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پی چر /pəyčar/ ؛ع) ←* ؛ ت) پس چر /pasčer/ ؛ *اشر)* شو-چر /šu-čar/ ؛

په - چک/pe-čak/ **(ا.مر)** : ۱. عقب پا -پشت پا . ۲. فنّی در کشتی .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* په-کاب /pə kāb/ ؛ ن) چک پی /čak pəy/ ؛ع) چک په /čak pə/ ؛ ت) ←(ن) ؛ پ) پی /pay/ ؛

په - چک/pe-ček/ **(ا)** : ۱. دنباله . ۲. موهای باقی مانده بر شانه پس از صاف کردن و شانه‌کردن موی سر .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛

په چنگ/pe-čang/ **(ا.مر)** : ۱. ناخن پشت پای پرندگان که برای حمله یا دفاع به کار رود . ۲. زایده‌ی پای خروس . **نک** : پس چنگ .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* په چنگی /pə-čangi/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ ن) پی چنگ /pəyčang/ ؛ع) پس چنگ /pas čang/ ؛ ت) پس چنگ /pas čeng/ ؛

په چنگوم/pə- čəngum/ : **نک** : چنگوم .

په - خارد/pe-xārd/ **(ا.مر)** : ۱. نفس عمیق بعد از گریه . ۲. سکسکه . ۳. غذای نیم خورده . **نک** : اسکنجک .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

س) ←** ؛ آ) ←** ؛

په خال/pe-xāl/ (ا.مک) : از توابع دهستان لفور سوادکوه .

په - خان/pe-xān/ (ص.مر) : ۱. هم‌خوان . ۲. پی‌خوان .

اغر) ←** ؛ ب) پــه - خــون /pexun/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پی ری خـون /-pəyri xon/ ؛ ع) پس خن /pasxon/ ؛

په خرد/pe-xərd/ (ا.مر/ص.مف) : ۱. نیم خور - غذای پس مانده . ۲. دسر- خوراک بعد از غذا .

اغر) پــه خــارد /pe-xārd/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←** ، ۲. پخار /pexār/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲.←(ب) ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی خرد /pəy-xərd/ ؛ ع) په خر /pəxor/ ؛ *اشر)* پــش- خار /paš-xār/ ؛

په خل/pə-xel/ : **نک** : پس کل .

س) ←** ؛ با) ←** ؛ ع) پس کل /pas kel/ ؛

په خون/pə-xun/ (ص.فا) : پی خوان - خواننده‌ی دوّم که ترجیع بند اشعار خواننده‌ی اوّل را تکرار کند یـا دنبالـه ی شعر را در لحظاتی متناسب ادامه دهد .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پی خون /pəyxon/ ؛ ع) په خن /pə xon/ ؛

په-خونی/pexoni/ (ا.مـص) : پـی خوانـی - هـم خوانـی کردن در آواز .

اغر) پخانی /pexāni/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پخونـی /pexunni/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پی خونّی //pəyxonni/ ؛ ع) په خنی /pexoni/ ؛

په دُر/pedor/ (ا.مص) : دوره کردن - مرور کردن . **نـک** : از سر .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پـــه دُر /pə-dor/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پی دوره /pəydorə/ ؛

په در/pedar/ (ا.مر) : ۱. در پشـتی اتـاق یـا سـاختمان . ۲. اتاق بزرگی که به حیاط خلوت منتهی شود . **نک** : پس در .

اغر) ←** ؛ ب) پن در /pəndar/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. پــن در /pendar/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) درپه /darpe/ ؛ ن) پشته در /pəšte dar/ ؛ ع) پش دری /pašdari/ ؛ *قص)* پشت در /pešt-dar/ ؛

په در په/pe-dar-pe/ (ق.تک) : ۱. پی در پی - متوالـی . ۲. دردی که پس از دردی پدید آید . **نک** : دمادم - په بـه په .

اغر) ۱.←** ، ۲. پس درد /pas-dard/ ؛ ب) ←** ؛ س) پـه در په /pə-dar-pə/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پـی در پـی /pəy dar pəy/ ؛ ع) ←** ؛ *قص)* ←** ؛ ت) ←** ؛ *اشر)* ←** ؛

په درد/pə-dard/ (ا.مر) : درد بعد زایمان .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پـی درد /pəydard/ ؛ ع) ۱.←** ، ۲. پـــس درد /pas dard/ ؛ ت) پس درد /pasdard/ ؛

په دس/pe-das/ (ا.مر) : پشتِ دست - بغل دست .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) دس پشـــت /das-pešt/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پشـت دس /pəšte das/ ؛ ع) ←** ؛ *قص)* دسّه پشت /dassə-pešt/ ؛ ت) ←(ن) ؛

پـه - دسـت/pe-dast/ (ا.مـــر/ق) : ۱. کنـــار - بغـــل . ۲. همسایگی .

اغـر) ←** ؛ ب) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پـی دس /pəydas/ ؛ ع) په دس /pə das/ ؛ ت) پش دس /pešdas/ ؛

په دست/pədast/ (ا.مر) : کتف .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ۱. پـی دس /pəydas/ ، ۲. خر /xar/ ؛ ع) پ دس /pə das/ ؛

په دستی/pe-dasti/ (ا.مر) : پس انداز . **نک** : پس انگتی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پس انگت /pas angət/ ؛ ع) پـس انگتـی /pas angəti/ ؛ ت) ←(ن) ؛ *اشر)* پـس انداز /pas-əndāz/ ؛

په - دس - کنار/pe-das-kənār/ (ا.مر) : **نک** : تته - رج .

په دشندیین/pe-dəšendiyən/ (مص.مر) : ۱. به هم ریختن . ۲. رشته کردن - از هم گشودن .

اغر) ۱.←** ، ۲. په دشنیین /pedəšəniyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) په دشندیین /pə-dašendiyən/ ؛ ق) ۱.←(اغر) ، ۲. پـه هشـنّیین /pehəšenniyən/ ؛ با) ←** ؛ آ) پـه دشـنّیین /pe-dašənniyan/ ؛ ن) پی شن هاکردن /pəy šan-hākerdan/ ؛

په دشنین/pe dəšəniyən/ **(مص.مر) : نک** : پشندی .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پـــه شـــنی /pe-šəni/ ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* پیشنّیین /pebašenniyən/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی شنّی /pəyšanni/ ؛

په دکتن/pe-daketən/ **(مص.مر)** : ۱. معشـوقی کـه بـدون اجازه‌ی پدر و مادر به همراه عاشق روانه شـود . ۲. بـه همراه کسی رفتن .

ب) ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* پـه دکتـــن /pe-daketan/ ؛

په دکتن/pe dakəten/ **(مص.مر)** : ۱. پس افتادن . ۲. لاغـر شدن و به تحلیل رفتن . ۳. تنگ دست شدن . **نـــک** : پس دکتن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پس دکتن /pas-daketən/ ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پس دکتـــن /pas dakətan/ ؛ *ع)* پس هاکتن /pas hākətan/ ؛ *قص)* پادکتن /pā-daketan/ ؛ *ت)* ←*(ن)* ؛

په دکتن/pe daketən/ **(ص.مـــر)** : ظـاهر شـدن- نمایـان شدن .

اغر) ←* ؛

په دکته/pe-dakətə/ **(ص.مف)** : عقب مانده .

اغر) ۱.←* ، ۲. پـــه دکتـــه /pedaketə/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* په دکت /pe daket/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* په دکـت /pe/ dakət/ ؛ *ن)* پس دکـت /pas-dakat/ ؛ *ع)* پـس کـت /pas/ kat/ ؛ *آک)* پس دکته /pas-dakatə/ ؛

په دکته گو/pe-dakətə-go/ **(ا.مر)** : گاو از گلّه جدا شـده . گاو گم شده . **نک** : دکت گو .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی دکت گو /pəydakat go/ ؛ *ع)* دمّـال کـت گو /dommāl katə go/ ؛

په دکلستن/pedakələstən/ **(مص.مر)** : از هم گسیختن- از هم پاشیدن .

اغر) پـه دکلییـــن /pe-dakəliyən/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* پـه دکّلسـتن /pə-dakkələstən/ ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی دکلسّن /pəy dakələssan/ ؛ *ع)* دکلسّن /dakələssan/ ؛

په دکلیین/pe-dakəliyən/ **(مص.مر)** : از هـم گسیختن . **نک** : په دکلستن .

اغـر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *ع)* دکلسّـــن /dakalessan/ ؛

په دگرسّن/pe dagərəssan/ **(مص.مر)** : برگشــتن- عقـب گرد کردن .

اغر) په دکتن /pe-daketən/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* دگرسّـــن /dagerəssan/ ؛ *قـص)* ←*(ع)* ؛ *آک)* پـــس دگردستن / /pas-dagardastan ؛

په دله/pe-dələ/ **(ا.مر)** : عضله ی ساق پا .

ق) ←* ؛ *با)* پـه تلاجـی /pe-təlaji/ ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پـــی تلاجی /pəy talāji/ ؛ *ع)* تلاجی /telāji/ ؛ *ت)* ←* ؛

په دله کاب/pe-dələ-kāb/ **(ا.مر)** : فنّی در کشتی محلّی .

اغر) ۱.←* ، ۲. دله کاپ /dələkāp/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* دلـه کاب /dələ kāb/ ؛ *ق)* ←*(س)* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)* دله کو /dələ-ko/ ؛ *ت)* ←* ؛

په دم/pe-dəm/ **(ا.مر)** : ۱. پشت سر . ۲. وصل به پشت .

اغر) ۱.←* ، ۲. پوست /pevest/ ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی دم /pəydam/ ؛

په دم/pedəm/ **(ق)** : پیوسته - ممتد . **نک** : په به په .

اغر) ۱.←* ، ۲. پدیـم /pe -dim/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱. پـه بست /pəbast/ ، ۲. پـه دم /pə-dem/ ؛ *ق)* ←* ؛ *بـا)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ۱. پـی دمـــال /pəy demāl/ ، ۲. پـــی دیـــم /pəydim/ ؛ *ع)* په در په /pə darpə/ ؛

په -دویین/pe-daviyən/ **(مص.مر)** : ۱. پی گیر بـــودن . ۲. مواظب بودن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* پـــه دیّـــن /pə-dayyən/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* په دیین /pe dayyan/ ؛ *ن)* پـــی دویّـــن /pəy davəyyan/ ؛ *قص)* په دیّن /pe-dayyan/ ؛

پهرا/pehrā/ **(ق.ز)** : ۱. پس فردا . ۲. در عبّاس آباد سه روز آینده . **نک** : پرا .

اغر) ۱.←* ، ۲. پـــرا /perā/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ۱.←* ، ۲. پرا /pərā/ ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* ←* ؛ *ع)*

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛

پهراشو/pehrā-šo/ (ق.ز) : پس فردا شب – سه شب آینده . نک : پراشو .

اغر) ۱.←** ، ۲. پرا-شو /perā-šo/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پرا شو /pərā-šo/ ؛ ق) پهرا شو /pehrā-šu/ ؛ با) ←** ؛ آ) پراشو /perā-šo/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛

پهراینه/pehrāynə/ (ق.ز) : ۱. آن گاه که دو روز دیگر فرا رسد . ۲. تعبیری که شرق و غرب مازندران از واژگان پیرار- پهرا-پسین پهرا و امثال آن که دلالت بر روزهایی چند از گذشته یا آینده و سال و ماه پسین و پیشین دارند ، متفاوت است . نک : پیرا .

اغر) پرا /perā/ ؛ ب) ←** ؛ ق) پهرانا /pehrānnā/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ ت) پیرا /pəyrā/ ؛

پهر بیاردن/pehr-biyārdan/ (مص.مر) : ۱. از راه بازماندن . ۲. خسته شدن .

ن) ←** ؛

په رج بردن/peraj.bordən/ (مص.مر) : ۱. دنبال اثر و نشانه‌ی چیزی رفتن . ۲. ردّ چیزی را تعقیب نمودن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) رجه په بوردن /raje-pə-burdən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پی رج بوردن /pəy raj burdən/ ؛ ع) کل سربشین /bašeyan-kelə-sar/ ؛ قص) په بوردن /pe-burdan/ ؛

پهررو/pahar-ru/ (ق.ز) : سه روز دیگر به تعبیر مردم عباس آباد .

اغر) پرروز /par-ruz/ ؛ ب) پی رو /pay-ru/ ؛ س) ۱. پرا رو /perā-ru/ ، ۲. پیرو /piru/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پریروز /pari-ruz/ ؛ با) پهرو /peh-ru/ ؛ آ) پره روز /parə-ruz/ ؛ ن) پهرو /pəhru/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←** ؛ پ) پریر /parər/ ؛

پهرز/pahrez/ (ا.مص) : پرهیز . نک : پرز .

اغر) پرز /parez/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرز /parəz/ ؛ ق) پهرز /pahrez/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) پریز /pariz/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ)

پهریج /pahrəc/ ؛

پهرزگر/pahrez-gar/ (ص.فا) : پرهیزگار – خویشتن دار .

اغر) پرزکان /parez-kān/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پرزگر /parəz-ger/ ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پهرزی /pahrezi/ ؛ با) ←** ؛ آ) پرزی /parezi/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پریزگر /pariz gar/ ؛ قص) پرزکار /parez-kār/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پرز-گر /parez-gar/ ؛

پهرو/pehru/ (ق.ز) : ۱. پسین فردا . ۲. سه روز آینده (در تلقّی ساکنین عباس آباد از این واژه) .

اغر) ۱.←** ، ۲. پرو /peru/ ؛ ب) پیرو /piru/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) پهرا /pehrā/ ؛ قص) پیهرو /pihru/ ؛ ت) ←** ؛

په – رو – هکاردن/pe-ro-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. دنبال کردن . ۲. در پی چیزی رفتن .

اغر) په بگردیین /pe-bagərdiyən/ ؛ ب) ←** ؛ ن) پی روی هاکردن /pəy ravi hākərdan/ ؛ ع) په بگرسّن /pə-bageressan/ ؛

په – ره – بیتن/pe-rə-bayitən/ (مص.مر) : ۱. پی گیری کردن . ۲. به دنبال چیزی رفتن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پی ره بیتن /pəyrə baytan/ ؛ ع) پی بیتن /pay beytan/ ؛ ت) پی بیتن /pəy bəyten/ ؛

پهریزهادائن/pahriz-hādāan/ (مص.مر) : تجویز پرهیز نمودن . توصیه به پرهیز .

اغر) پرزهدائن /parez-hədāən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پهرز هاکردن /pahrez hākərdən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) پریزهادان /pariz hādān/ ؛ قص) ←** ؛ ت) پرهزدئن /parhez-daən/ ؛ اشر) پریزهدائن /pariz-hedāən/ ؛ آک) پرهیزدان /parhiz dān/ ؛

پهریزهاکردن/pahriz-hākərdan/ (مص.مر) : پرهیز و اجتناب از خوردن بعضی غذاها یا خوداری از انجام برخی امور .

اغر) پرزهکاردن /parez-həkārdən/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پرز هکردن /parez-həkordən/ ؛ س) پرزهاکردن /parez-hākerdən/ ؛ با) پرزهکردن /parəz-hakərdan/ ؛ آ) ←(با) ؛

ع) پریزهاکردن /pariz hākordan/ ؛ قصر) ←* ؛ ت) پرهز هکـردن /parhez-hakordən/ ؛ اشر) پریزهـاکئردن /pariz hākoərdən/ ؛ پ) پهریچ کرتن /pahrəčkartan/ ؛

په زا/pe-zā/ (ص) : ۱. فرزندی که بلافاصله پس از فرزند دیگر به دنیا آید . ۲. نهالی که در کنار درخت بروید . **نک** : پی زا .

اغر) ۱.←* ، ۲. پـیرزا /pirzā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛

په زنگ/pe-zang/ (ا.مر) : ۱. زردپی مچ پا در بالای پاشنه . ۲. ماهیچه ی پا . ۳. مچ – مچ پا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پزنـگ /pəzang/ ؛ با) ←* ؛ آ) پـی رگ /pəy rag/ ؛ پ) زنـگ /zang/ ؛

په سر/pe-sar/ (ق.مک) : از پشت سر . **نک** : پش سر .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پتـک /pə-tak/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پشت سر /pəštə sar/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پـی سر /pəysar/ ؛ ع) پشـت سـر /peštesar/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پشت سر /pəštə sar/ ؛

په سر/pe-sar/ (ا.مک) : روستایی در ساری .

په - سری/pe-sari/ (ا.مر) : گونه‌ای از بستن روسـری کـه به جای گره زدن از زیر چانه ، از پشت سرگره شود .

اغر) ۱.←* ، ۲. په کلی / /pe-kali ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. په کتـی /pə-kati/ ؛ با) ←* ؛ آ) پـه کتـی /pe-kati/ ؛ ن) پی کلّه /pəy kallə/ ؛ ع) پس گوشـی /pas guši/ ؛

په سنگ/pe-sang/ : **نک** : پاتنگ .

ب) ←* ؛

په سو/pe-so/ (ا.مر) : آخرین برداشت از مزرعه ، رودخانه و غیره .

ب) ۱. پـــه چیـــــن /pe-čin/ ، ۲.←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲. پس چیـن /pas čin/ ؛ با) ←(ب) ؛ ن) پـی چین /pəyčin/ ؛ ع) پس چین /pas čin/ ؛

په سو/pe-su/ (ا.مص) : جستجو برای یافتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) په چرخ /pe čarx/ ؛

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی سو /pəysu/ ؛

په سی/pe-si/ (ا.مر) : آن سوی کوه – پشت کوه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) پشـت سی /pəštə-si/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پی سی /pəy si/ ؛ ع) پشـت کوه /pešt kowh/ ؛

په سی/pe-si/ (ا.مر) : آخرین برداشت . **نک** : په چین .

په شام/pe-šām/ (ا.مر) : خوراکی و تنقّلات پس از شام .

اغـر) ←* ؛ ب) پـه شـم /pe-šom/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پشـوم /pešum/ ؛ با) ۱.←(ب) ، ۲. پـه شـوم /pešum/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ع) شوچره /šočarə/ ؛

په - شست/pe-šast/ (ا.مر) : سوراخ زیرین نی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

په - قلتی/pe-qəlti/ (ا) : حقّه– کلک .

با) ←* ؛ ع) داقلتی /dāqelti/ ؛ اشر) دقلی /daqali/ ؛

په- کار/pe-kār/ (ا.مـر) : ۱. شـروع کـار . ۲. پـی و بنیـان ساختمان . **نک** : بن کار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی کـار /pəy kār/ ؛ ع) پـی کـار /peyə kār/ ؛ قص) پشت کار /pəšt-kār/ ؛

په - کت/pe-kat/ (ا.مر) : ۱. پشـت گردن . ۲. بـازگشـت . **نک** : پتک .

اغر) ۱. پتک /petak/ ، ۲. پـگس /pe-ges/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پـی – کـت /pəy-kat/ ؛ ع) پس گیس /pas gis/ ؛

په کتی/pe-kati/ (ا.مر) : گونه ای بستن روسری که آن را به جای بستن در زیر چانه در پس سر می بندند . **نک** : په کلی – په سری .

اغر) پکلـی /pakali/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ س) پـه کری /pə-kari/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی کتی /pəy kəti/ ؛ ع) پس گوشی /pas guši/ ؛

په - کتی/kati-pa/ (ا.مر) : پس گردنی . **نک** : پتکی – پـه گسی .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اغر) ۱. پتکی /pataki/ ، ۲. پگسی /pe-gesi/ ؛ ب) پتکی /petaki/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پس کفایی /pas kafāi/ ؛ ع) سرپسّی /sar passi/ ؛

په -کر/pe-kar/ (ا.مر) : از انواع اهرم -چوبی که زیر کوله ی هیزم قرار دهند تا حمل آن برپشت آسان تر شود .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ۱.← * ، ۲. دوش گر /duš-ger/ ؛ ق) ← * ؛ با) ←(س) ؛ آ) ← * ؛ع) پس کاچ /pas-kāč/ ؛

په کره/pe-kərə/ (ا.مک) : ارتفاعی در نزدیکی سنگرج سواد کوه .

په -کری -دوستن/pe-kari-davəstən/ (مص.مر) : روسری را به پشت سر بستن .

اغر) په-کلی -دوستن /pe-kali-davəstən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) په - کتی - دوستن /pe-kati-davestan/ ؛ ن) پی کتی دوسّن /pəy kati/ /davessan/ ؛ ع) پس گوشی /pas guši/ ؛

په - کشک/pe-kašək/ (ص.مر) : دنباله دار .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پی-کش -دار /pəy-kaš-dār/ ؛ع) دراز دمباله /-derāzə/ /dombālə/ ؛

په- کشک -داشتن/pe-kašək-dāštən/ (مص.مر) : دنباله دار بودن .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پی-کش-داشتن /pəy-kaš-dāštan/ ؛ع) دمباله داشتن /dombālə-dāštam/ ؛ ت) ← * ؛

په - کفا/pe-kəfā/ (ا.مر) : پس گردن . **نک** : پس کفا - پتک .

اغر) ۱.← * ، ۲. پگس /pe-ges/ ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ۱.← * ، ۲. په - کفار /pe-kəfār/ ؛ با) ۱.← * ، ۲. پکفا /pə-kəfā/ ؛ آ) ۱.← * ، ۲. پگفا /pe-gəfā/ ؛ ن) پی-کفا /pəy-kafā/ ؛ع) پس کفا /pas kəfā/ ؛ ت) پس قفا /pasqafā/ ؛

په - کفا/pe-kəfā/ (ا.مر) : ۱. چوبی کلفت‌تر از پایه‌ی پرچین برای چوب بست کردن . ۲. تیرهای سقف طبقه اوّل خانه .

اغر) پکا /pekā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پی ون /pəyvan/ ؛ اشر) ← * ؛

په - کل/pe-kal/ (ا.مر) : پشت گردن . **نک** : پتک - په گس .

اغر) ۱.← * ، ۲. پتک /petak/ ؛ ب) پتک /petak/ ؛ ق) پکت /pekat/ ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پی کلّه /pəy kallə/ ؛ع) ۱. پس کفا /pas kefā/ ، ۲. پس گیس /pasgis/ ؛ ت) پس گیس /pasgis/ ؛

په کل/pe-kel/ (ا.مر) : ۱. ردّپا - بر جای ماندن ردّپا بر زمین . ۲. بازگشت از مسیر رفته . **نک** : پس کل - په رج .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) په رج /pe raj/ ؛ آ) ← * ؛ ن) پی کل /pəykel/ ؛ع) پس کل /pas kəl/ ؛ ت) پس گیس /pasgis/ ؛ اشر) پارج /pāraj/ ؛

په - کل/pekel/ (ا.مر) : ۱. قسمت چریده شده‌یِ مرتع . ۲. بازگشت از مسیر رفته .

آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ع) پس کِل /pas-kel/ ؛

په- کل/pe-kal/ (ا.مر) : ۱. پشت . ۲. بخش پشتی آغل گاو.

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پی-کل /pəy-kal/ ؛ع) پسّی /passi/ ؛

په- کل/pe-kel/ (ا.مص/ا.مر) : ۱. دنبال چیزی را گرفتن - پی جویی . ۲. نشان پا .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) پکره /pe/ /karə/ ؛ ن) پی کره /pəykarə/ ؛ع) پگرد /pəgard/ ؛ قص) ←(ع) ؛

په- کل -بوردن/pe-kel-burdən/ (مص.مر) : تعقیب کردن . **نک** : دم کل .

اغر) په-گردی -هکلردن / pe-gardi-həkārdən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) په گردی هاکردن /pə-gardi-hākərdən/ ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) پی کل بوردن /pəy kel/ /burdan/ ؛ قص) پگردهاکردن /pəgard-hākərdan/ ؛

په - کله/pe-kələ/ (ا.مر) : انتهای اجاق در کومه‌ی گالشی - پیرامون اجاق .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی-کله /pəy-kalə/ ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ | گ) کلاپوشت /kalā pušt/ ؛

په-کله-سی/pe-kələ-si/ (ا.مر) : ۱. بخش پایین اتاق . ۲. کنار اجاق اتاق .

اغر) کله په /kələ-pe/ ؛ ب) ←* ؛ س) کله سی /kelə-si/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی-کل سی /pəy-kala/si/ ؛ ع) ۱.←* ، ۲. جیر کله سی /jir-kalə-si/ ؛ ت) ←* ؛

په-کلی/pe-kəli/ (ا.مر) : گوساله‌ی یک ساله .

ق) ←* ؛

په-کلی-هدائن/pe-kəli-hədāən/ (مص.مر) : سخن پراکنی در حمایت و پشتیبانی از کسی .

ق) ۱.←* ، ۲. پکی هدائن /peki hedāən/ ؛ با) ←* ؛

په-کنی-هکردن/pe-kani-hakərdan/ (مص.مر) : پی ریزی ساختمان یا کاری - پی ریزی کردن . **نک** : په بکندیین .

اغر) په کندی هکاردن / pe-kandi-həkārdən/ ؛ ب) په کندی هکاردن /həkārdən-pe-kandi/ ؛ س) په کنی هاکردن /pə-kani-hākerdən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پی کنی هاکردن /pəykani hākordan/ ؛ قص) بنیون بکنسن /bəniun-bakənəsan/ ؛

په-کو/pe-ku/ (ا.مر) : پایین کوه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. جرکو /jer-ku/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پی کوه /pəy kuh/ ؛ ع) کوه بن /kuhə-ben/ ؛

په-کو-بزئن/pe-ko-bazoən/ (مص.مر) : شاخ زدن جانوران به یکدیگر - حمله‌ی جانوران شاخ دار به یکدیگر با ضربات شاخ‌های خود .

ب) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پکوبزوئن /pəku bazuan/ ؛

په کوتّیین/peku tenniyen/ (مص.مر) : بر خورد نا گهانی پا به اشیا .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛

په کینگی/pe-kingi/ (ق.حا) : به پشت - به سوی پشت - عقب عقبی . **نک** : پساپسا .

اغر) پکینی /pekini/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پکنگی /pekengi/ ؛ با) په کنگی /pe-kəngi/ ؛ آ) ←* ؛ ن) پی کینگی /pəykingi/ ؛ ع) پس پسی /pas pasi/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پساپسی /pasāpasi/ ؛

په-گام-هکردن/pe-gām-həkordən/ (مص.مر) : رد گم کردن .

ب) په-گم-هکردن /pe-gom-həkordən/ ؛ س) په گم هاکردن /pe-gom-kākerdən/ ؛ ق) په - گوم -هاکردن /pe-gum-hākerdən/ ؛ با) په -گوم -هکردن /pe-gum-hakərdən/ ؛ آ) په-گم-هکردن /pe-gom-hakərdan/ ؛ ن) پی-گم-هاکردن /pəy-gəm-hākərdan/ ؛ ع) ۱. پی گم هاکردن /pey gom-kākordan/ ، ۲. ایزگم هاکردن /iz-gom/hākordan/ ؛ ت) ←(آ) ؛

په گرد/pe-gərd/ (ا.مص) : تعقیب- به دنبال -پی گرد - جستجو . **نک** : دم کل .

اغر) ۱.←* ، ۲. په گردی /pe-gərdi/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) په گرد /pegərd/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی گرد /pəy gard/ ؛ ع) په گرد /pə gard/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ | ک) ←(ن) ؛

په گرد/pe-gard/ (ا.مص) : بازگشت از راه رفته - عقب گرد - پس گرد . **نک** : پس کل .

اغر) ←* ؛ ب) په-گرد /pe-gərd/ ؛ س) ←* ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←* ؛ ن) پی گرد /pəy gard/ ؛ ع) پس کل /pas kal/ ؛ قص) پس گل /pas-gal/ ؛ ت) وگرد /vagerd/ ؛

په گردی/pe-gerdi/ (ا.مص) : ۱. پس خوانی در مرثیه یا نوحه - هم خوانی . ۲. به نوعی از حالت بستن روسری که گره آن به جای زیر گلو در پشت سرقرار گیرد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پکری /pəkari/ ؛ ق) پیوری /piyuri/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی ری /pəyri/ ؛ ع) پس گوشی /pasguši/ ؛ قص) په گیری /pəgiri/ ؛

په-گردی/pe-gərdi/ (ا.مص) : تعقیب - دنبال کردن و به دنبال گشتن .

اغر) ←* ؛

په گردی-هکاردن/pegərdi-həkārdən/ (مص.مر) : ۱.

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

جستجو برای یافتن گمشده . ۲. قدم زدن -گشتن . **نک** : چرخ هایتن .

اغر) ←* ؛ *ب)* په گردی-هکردن /pegərdi-həkordən/ ؛ *ق)* په گردی -هاکردن /pegərdi-hākerdən/ ؛ *با)* په گردی -هکردن /pegərdi-hakərdən/ ؛ *آ)* په گردی -هاکردن /pegərdi-hākərdan/ ؛ *ن)* پی گردی هاکردن /pəygardi hākərdan/ ؛ *ع)* پی بتین /pay-baytan/ ؛ *ت)* ←(آ) ؛

په-گس/pe-ges/ (ا.مر) : ۱. پشت گردن - پس گردن - پس کاکل . ۲. تیرهای چوبی سقف طبقه‌ی اوّل خانه . **نک** : پی گردن - پس گس .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی-گیس /pəy-gis/ ؛ *ع)* پس گیس /pas gis/ ؛ *قص)* گز پشت /gezə-pəšt/ ؛ *ت)* پس-گیس /pas-gis/ ؛

په گسی/pe gesi/ (ا.مر) : پس گردنی . **نک** : پس کفایی - پس تکی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پس-گردنی /pas-gərdəni/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پس گردنی /pas gərdani/ ؛ *ع)* ←(ن) ؛ *ت)* پس گردنی /pas gardeni/؛

په گسی-بزئن/pe gesi-bazoən/ (مص.مر) : **نک** : پگفابزوئن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پس کفایی بزوئن /psa kafāi bazuan/ ؛ *ع)* پس گردنی بزان /gerdani bezān pas/ ؛

په - گفا/pe gəfā/ (ا.مر) : پس‌گردنی . **نک** : په گوار - په کفا .

په - گل/pe-gal/ (ا.مر) : ردپا . **نک** : په کل .

اغر) ۱.←* ، ۲. په گرد /pe-gard/ ؛ *ب)* په -کل /pe-kel/ ؛ *ق)* ←(ب) ؛ *با)* ←(ب) ؛ *آ)* په کل /pekel/ ؛ *ن)* پی کل /pəy kel/ ؛ *ع)* په کل /pə kəl/ ؛ *ت)* پا-کل /pā-kel/ ؛

په گم بکردن/pe-gom-bakerdən/ (مص.مر) : ۱. در کاری عقب کشیدن . ۲. خود را پنهان کردن . ۳. رد گم کردن .

اغر) په گام بکاردن /pe gām bakārdən/ ؛ *ق)* ←* ؛

په گم -بیتن/pe gom-baytən/ (مص.مر) : ۱. راه کسی را ادامه دادن . ۲. دستور کسی را تمام و کمال به اجرا در آوردن .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* ←* ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی گم بیتن /pəy gəm baytan/ ؛ *ع)* په بیتن /pay-baytan/ ؛ *قص)* پی گام بیتن /pəy gām baytan/ ؛ *ت)* پی گیتن /pəygiten/ ؛

په گوش - دم هدائن/peguš dem -hedāan/ (مص.مر) : **نک** : په گوشک .

اغر) په-گوش-دنگئن /pe-guš-dengoən/ ؛ *ب)* په - گوش - دینگوئن /pe-guš-dinguən/ ؛ *با)* په گوش هدائن /pə-guš-hədaən/ ؛ *آ)* ←* ؛ *قص)* په گوشی /pəguši/ ؛

په گوشک/pe gušək/ (امص/ا.مر) : ۱. پشت گوش افکندن - بی توجّهی کردن . ۲. بام خانه . **نک** : په گوش دم هدائن .

اغر) په گوش دنگئن /pe-guš-dəngoən/ ؛ *ب)* ←* ؛ *س)* په گوش دمبدائن /pe-guš-dembədāen/ ؛ *ق)* پگوش دمبدائن /peguš dəmbədāən/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* ←* ؛ *ن)* پی-گوش-هدائن /pəy-guš-hadāan/ ؛ *ع)* پشت گوش بنگتن /peštə guš bangətan/ ؛ *قص)* په گوشی /pə guši/ ؛ *ت)* پشت گوش انگتن /peštguš engeten/ ؛

په-گویی/pe-gui/ (امص) : پس خوانی کردن در نوحه . **نک** : پیوری .

اغر) ←* ؛ *ب)* ←* ؛ *ق)* پیوری /piyuri/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* ۱.←* ، ۲.←(ق) ؛ *ن)* پیری /pəyri/ ؛ *ع)* پس خنی /pasxoni/ ؛ *قص)* پی گیری / pi-giri/ ؛

پهلم/pahlem/ (ا) : آقطی - نوعی گیاه یک ساله .

اغر) ۱. پلیم /palim/ ، ۲. پیلم /payləm/ ؛ *ب)* پیلم /payləm/ ؛ *س)* ←(ب) ؛ *ق)* پلم /palem/ ؛ *با)* ←* ؛ *آ)* پلم /paləm/ ؛ *ن)* پلیم /pələym/ ؛ *ع)* پلهم /pelhəm/ ؛ *ت)* پلهم /palham/ ؛ *اشر)* پلییم / paliyem/ ؛

پهلم جار/pahlem-jār/ (ا.مر) : زمین پوشیده از گیاه آقطی - جایی که گیاه آقطی به طور انبوه بروید . **نک** : پلم جار .

اغر) پلیم جار /palyəm-jār/ ؛ *ب)* پیلم جار /payləm-jār/ ؛

س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پلم جار /paləm jār/ ؛ ن) پلیم جار /pələym-jār/ ؛ ع) پلـهم جـار /pelhem jār/ ؛ ت) پلیم جا /palyam jā/ ؛ اشر) پلییم زار /paliyem-zār/ ؛

پهلوزئن/pahlo-zəan/ (مص.مـر) : ۱. برابـری کـردن . ۲. پهلو زدن .

اغر) پلـی بزئـن /pali-bazoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) پـهلو بزوئن /pahlu bazuen/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پـهلو بزوئن /pahlu-bazoən/ ؛ ع) پلـی بـزان /pali bəzān/ ؛ ت) ←* ؛

پهلون/pahlevon/ (ص) : پهلوان .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلوان /paləvān/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پهلوون /pahləvun/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پـهلوون /pahləvun/ ؛ ع) ←* ؛ قـص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشـر) پهلوان /pahlevān/ ؛

پهلوون-مجش/pahləvun-məješ/ (ا.مر/ا.مـص) : نمایش آغازین کشتی لوچو – حرکات رزمی پیـش از سرشـاخ شدن . **نک** : چکه چیشت .

ب) پلون مجـش /paləvon-məjəš/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

په ماس/pemās/ (ص.مر) : زمین آلوده بـه گل و لجـن – زمیـن گل آلـود و چسـبناک کـه راه رفتـن در آن بـه دشواری انجام گیرد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) لینـگ مـاس /ling-mās/ ؛ ع) تیـل پتـلاق /tilə-petelāq/ ؛ ت) تول–دماس /tul-domās/ ؛

په مال/pa-māl/ (ص) : پایمال .

اغـر) ۱.←* ، ۲. پامـــال /pāmāl/ ؛ ب) ←(اغـر) ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) پامـــال /pāmāl/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) ←* ؛

پهمد/pehməd/ (ا) : خدمت . **نک** : استرمد .

س) خدمد /xedmed/ ؛ ق) خدمـت /xedmet/ ؛ با) ←* ؛ ن) خدمت /xedmat/ ؛ ع) ۱.←(ن) ، ۲. خمّت /xemmat/ ؛

پهناب محله/pahnāb-mahlə/ (ا.مـک) : از توابـع دهسـتان گیل خواران قائم شهر .

پهناپهنی/pahnā-pahni/ (ا.مص) : ضربـه زدن بـه اشـیا و اجسام با قسمت غیر برّنده‌ی ابزاری چون داس، تـبر و یا شمشیر .

س) پـهلو بزوئـن /pahlu-bazuən/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ۱.←* ، ۲. لپالپی /lapā-lapi/ ؛ ت) ←* ؛

پهناجی/pahnāji/ (ا.مک) : از توابع دهستان گـیل خواران قائم شهر .

په نام/pe-nām/ (ا.مص) : ۱. غیبت کردن . ۲. سخن چینی . **نک** : پسله .

اغر) ۱.←* ، ۲. په نامی /pe-nāmi/ ؛ ن) پسله بوتن /paslə botan/ ؛ ع) ←(ن) ؛

پهنج/pahanj/ (ص.ش) : پنج .

اغر) ۱.←* ، ۲. پنج /panj/ ؛ ب) ←* ؛ س) پنج /panj/ ؛ ق) ←(س) ؛ بـــا) ←(س) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ ع) ←(س) ؛ ت) ←(س) ؛ اشر) ←* ؛

په ندائـن/pe-nədāən/ (مـص.مـر) : ۱. مجـازاً بـه معنـای احساس شرم نکردن . ۲. پنهان کاری نمودن .

س) پـه نـوردن /pə-naverdən/ ؛ ق) پـه نـوردن /pe navərdən/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پـی نـوردن /pəy navərdan/ ؛

په نسام/pe-nəsām/ (ا.مر) : زمینی که آفتاب بر آن نتـابد – . **نک** : پنسوم .

اغر) ←* ؛ ب) نسوم /məsum/ ؛ س) پنسـوم /pə-nesom/ ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پی نسـم /pəy nəsəm/ ؛ ع) نسم کش /nosom kaš/ ؛ قص) نسم /məsəm/ ؛ اشر) نسّام /messām/ ؛

په نسوم/pə-nesum/ (ا.مر) : زمین پشت به آفتاب . **نـک** : په نسام .

اغر) په نسام /pe nəsām/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) نسـم /nəsəm/ ؛ ع) نسـم کـش /nosom kaš/ ؛ قص) ←* ؛ ت) نسـوم /nesom/ ؛ اشـر) نسّام /messām/ ؛

پهن کش/pahn-kaš/ (ا.مک) : از توابـع دهسـتان بنـدپی بابل .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

په نماز/pe-nəmāz/ (ق.ز) : غروب شامگاه . **نک** : ام نماشون .

اغر) ۱.←* ، ۲. نمشان سر /məmšān-sar/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. نماشن /memāšon/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پی نماز /pey-nəmāz/ ؛ع) نماشته /məmāštə/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) نماشتر /nomāštar/ ؛

په - نمازی/pe-nəmāzi/ (ق.ز) : عصرانه .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی نمازی /pəy nəmāzi/ ؛ع) نمازین /memāzin/ ؛

په نمه/pe-nemə/ (ا) : ۱. کمر به پایین . ۲. نشیمن - کپّل.

اغر) پکین /pekin/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پنمه /pənemə/ ؛ ن) ۱. پینیمه /pəynimə/ ، ۲. پیلیمه /pəylimə/ ؛ع) ۱. لنگ مین /lenge-meyon/ ، ۲. دو گل مین /dokkalə-meyon/ ؛

پهنو/pahnu/ (ا) : پایان حرکت رمه‌ی در حال کوچ و اسکان آن در منطقه‌ای خاص .

س) پنو /peno/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(س) ؛

پهنو/pahnu/ (ا) : پهنا .

اغر) ۱. پنا /panā/ ، ۲. پنی /pani/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) پنا /panā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پهنا /pahnā/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) پئنا /paənā/ ؛

په-نهار/pe-nəhār/ (ا.مر) : عصرانه . **نک** : پره مازی .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ ن) پی نهار /pəy nəhār/ ؛ع) نمازین /memāzin/ ؛

پهنه سنگو/pahnə-sangu/ (ا.مک) : مرتعی در روستای الستان شهرستان علی آباد کتول .

پهنه کلا/pahnə-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان کلیجان رستاق ساری .

پهنی/pahni/ (ا) : پهنا . **نک** : پنی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پنا /panā/ ؛ ب) پنا /panā/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ پ) پهناک /pahnāk/ ؛

په وجین/pe-vəjin/ (ا.مر) : وجین دوّم - وجینی که مکمّل پاک سازی مزرعه از علف‌های هرز و مزاحم شود .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) دوجین /dəvəjin/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. دی واره وجین /divārə vəjin/ ؛ع) دوباره وجین /dobārə vejin/ ؛ قص) پس وجین /pas vəjin/ ؛ ت) ←(قص) ؛

په ور/pe-var/ (ص.فا) : خجالتی- کم رو .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی ور /pəyvar/ ؛

په وس/pə-ves/ (ق.تک) : پشت سرهم - پی در پی .

اغر) ۱.←* ، ۲. په وست /pə-vəst/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) په بست /pə-bast/ ؛ ق) په بس /pebas/ ؛ با) ←* ؛ آ) په وس /pevas/ ؛ ن) پی - وس /pəy-vas/ ؛ع) پشت سر هم /peštə sarham/ ؛

په وست/pe-vəst/ (ق.تک) : پیوسته - مدام .

اغر) ۱.←* ، ۲. پتی /peti/ ؛ ب) ←* ؛ ق) په بس /pebas/ ؛ با) په وس /pə-vas/ ؛ آ) په وس /pe vas/ ؛ ن) پی وس /pəy vas/ ؛ع) پشت سرهم /peštə-sar-ham/ ؛ قص) ←* ؛ اشر) په وست /pe-vast/ ؛

پهه/paha/ (ا) : پایه و تیرک که برای پرچین و حصار به کار رود - پایه‌ی چوبی پرچین . **نک** : پائه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پایه /pāyə/ ؛ ب) ←* ؛ س) پائه /pāə/ ؛ ق) پائه /pāe/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ۱. پئه /pae/ ، ۲. پئه /paə/ ؛ ن) ←* ؛ع) پاچو /pāču/ ؛ ت) پیه /payə/ ؛ اشر) پایه /pāyə/ ؛

پهه/pəhə/ (ا) : آرد بریان شده .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛

په هاده/pe-hāde/ (ف.امر) : ۱. بازکن - بگشا . ۲. کنار بگذار .

اغر) ۱.←* ، ۲. په هکان /pe-həkān/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ۱.←* ، ۲. په هاکن /peh-hākən/ ؛ آ) په هکن /pə-hakən/ ؛ ن) پی هاکن /pəy-hākən/ ؛ع) وازهاکن /vāz-hākon/ ؛

په هاکردن/pe-hākərdən/ (مص.مر) : ۱. شکافتن - باز کردن . ۲. جدا کردن .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

اغر) ۱. پـه هکـاردن /pe-həkārdən/ ، ۲. پـه هدائـن /pe-hədāən/ ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ بـا) *← ؛ آ) پـه هکـردن /pe-hakərdan/ ؛ ن) پـی هـاکردن /pəy-hākərdan/ ؛ع) په هاکردن /pəhākordan/ ؛

په هایتن/pehāytən/ (مص.مر) : باز کردن – باز گشودن .

ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ آ) *← ؛

په هچیین/pe-həčiyən/ (مص.مر) : ۱. بـازکردن . ۲. جمـع نمودن . ۳. برچیدن .

اغـر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) ۱.*← ، ۲. پـه‌هچیین /pə həčiyen/ ؛ با) *← ؛ آ) *← ؛ ن) پی هچییـن /pəy həčian/ ؛ع) هـاچیـن /hāčəyan/ ؛ پ) اپـاچ کرتـن /apāč kartan/ ؛

په هدائن/pe-hədāən/ (مص.مر) : ۱. باز کردن – گشودن . ۲. خجالت کشیدن . ۳. تعارف کردن .

اغـر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) پـه بـوردن /pe baverden/ ؛ با) *← ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پـی هـاکردن /pəy-hākərdan/ ؛ع) وازهاکردن /vāz-hākordan/ ؛

په –هکاردن/pe-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. بـاز کـردن در و پنجره . ۲. بازگرداندن به عقب . ۳. بریـدن قسـمتی از بدن حیوان زنده با تبر یا ساطور .

اغـر) *← ؛ ب) پـه هکـردن /pe-həkordən/ ؛ س) پـه – هـاکردن /pe-hākerdən/ ؛ ق) پـه بیتـن /pe baytən/ ؛ بـا) ←(س) ؛ آ) پـه – هکـردن /pe-hakərdan/ ؛ ن) پـی – هـاکردن /pəy-hākərdan/ ؛ع) شـرک هـاکردن /šarak-hākordan/ ؛ قص) پـه – هـاکردن /pə-hākərdan/ ؛ ت) پـی–هکـردن /pey-hakorden/ ؛ اشر) پـه هـاکئردن /pə-hākoərdən/ ؛

په هکشی/pe-hekši/ (ص.مر) : خجول و کم جرأت .

ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) *← ؛

په هکلسّن/pehəkəlessən/ (مص.مر) : ۱. عقب افتـادن . ۲. از هم باز شدن .

اغـر) پـه دکلییـن /pe dakəliyən/ ؛ ب) پـه دکلییـن /pe-dakəliyən/ ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ ن) پـی هکلسّـن /pəy həkələssan/ ؛ع) دکلسّن /dakələssan/ ؛

په هنیشتن/pe-həništən/ (مص.مر) : ۱. خود را عقب کشیدن . ۲. عقب نشینی کردن .

اغـر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ بـا) *← ؛ آ) *← ؛ ن) پی هنیشتن /pəy hənistan/ ؛ع) پـس بنیشـتن /pas baništan/ ؛ قص) پـه هنیشـتن /pe-həništan/ ؛ ت) پس کشیین /pas kašiyan/ ؛

پهی/pehi/ (ف.امر) : ۱. کنار برو . ۲. از کنارم دور شو .

اغر) ۱. پی یا بـور /piyā-bo/ ، ۲. پیـه بُـو /peya-bo/ ؛ ب) په بر /pe-bor/ ؛ س) پیی /pəi/ ؛ ق) پیی بـور /pei-bur/ ؛ با) *← ؛ آ) *← ؛ ن) پیی بور /pəyi-bur/ ؛ع) پرس بشـو /perəs bašo/ ؛ قص) په بور /pə-bur/ ؛

پهین/pahin/ (ا) : ۱. مدفوع جانوران . ۲. مدفوع اسب و خر . نک : پوش – زور . کفته .

اغر) *← ؛ ق) پهن /pehən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پهن /pəhen/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) اسب زور /asbə-zur/ ؛ اَک) *← ؛

پی/pəy/ : ۱. دنبال– پس . ۲. ادراک .

اغر) ۱. په /pə/ ، ۲. په /pe/ ؛ ب) په /pe/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) *← ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) *← ؛ع) پـه /pə/ ؛ قص) *← ؛ پ) پی /pay/ ؛

پی/pəy/ : کنار .

اغر) پلی /pali/ ؛ ب) پـه /pe/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) *← ؛ع) *← ؛ قص) ←(اغر) ؛

پی/pi/ (ا) : ۱. پیه – دنبه‌ی آب کرده . ۲. چربی حیوانات . **نک** : اُبوی پی .

اغـر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ بـا) *← ؛ آ) *← ؛ ن) *← ؛ع) *← ؛ قـص) *← ؛ ت) *← ؛ اشـر) *← ؛ پ) پیه /pih/ ؛

پی/pi/ (ا) : ۱. فوت – دمیدن به آتش و هر چیز دیـگر . ۲. رمز – راز . ۳ . خال روی صورت . **نک** : پو .

اغر) ۱. پف /pof/ ، ۲. پف /paf/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پـف /pof/ ؛ آ) *← ؛ ن) *← ؛ع) *← ؛ قص) پـوف /puf/ ؛ ت) پُف /pof/ ؛ اشر) پف /pef/ ؛

پی/pay/ (ا) : در کارگاه بافندگی بـه محـدوده ی کـارگاه پارچه بافی گویند .

با) *← ؛

*←) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی .

پی آ/pi-ā/ (ا.مر) : ۱. دو چوب محکم که ‹دنگه مرزه› بر روی آن قرار گیرد (در آسیاب آبی و پایی). ۲. پشت – از پشت . ۳. نسل بعد . **نک** : دنگه مرزه .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی آ /pəyā/ ؛

پیا/peyā/ (ا) : پشت سر – پی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پی یا /piyā/ ؛ ب) ←* ؛ س) پی یا /piyā/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی دمال /pəy-dəmāl/ ؛ ع) پشت سر /peštə sar/ ؛ قص) په /pə/ ؛ ت) پشت سر /pəštesar/ ؛

پیاخ/peyāx/ (ا.صو) : صوتی برای فراخواندن سگ . **نک** : بیاخ .

اغر) ←* ؛ ب) بیاخ /beyāx/ ؛ ق) بییا /biyā/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) بیاه /beyāh/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) بیاه /biyāh/ ؛ ت) بیه بیه /biya-biya/ ؛ اشر) بییا–بییا /biyā-biyā/ ؛ آک) بییاق /biyāq/ ؛

پیاده چپر/piyādə-čapər/ : ۱. کمک . ۲. مجازاً به معنی یار . ۳. پیاده .

ق) ←* ؛ قص) پیاده چپر /piyādə-čapar/ ؛

پیار/pəyār/ (ا) : ۱. نفر بعدی . ۲. همکار بعدی . ۳. کمک و یاری .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پی اردن/pəy-ordan/ (مص.مر) : از راه بازماندن .

اغر) په دکتن /pe-daketən/ ؛ ب) په بییاردن /pe-biyārdən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) په دکتن /pe-dakətan/ ؛ ن) پهر بییاردن /pehr-biyārdan/ ؛

پیاردن/peyārdan/ (مص) : سر پا کردن – بیدار کردن .

ن) ←* ؛

پیاز–او/piyāz-u/ (ا.مر) : آب پیاز .

اغر) پیاز–او /piyāz-o/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیاز بنه/peyāz-bone/ (ا.مر) : بوته‌ی پیاز – یک عدد پیاز بخش غدّه‌ی گیاه پیاز .

اغر) پیاز پته /peyāz-petə/ ؛ ب) پییازبن /piyāz-bən/ ؛ س) پیاز بنه /piāz-benə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیاز بنه /piyāz-bənə/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ اشر) بنه پیاز /benə-piyāz/ ؛

پیاز پشته/peyāz-poštə/ (ا.مک) : روستایی از منطقه‌ی گلیجان قشلاقی تنکابن .

پیاز تیرک/peyāz-tirək/ (ا.مر) : چوب‌های افقی بین ستون‌های خانه‌های روستایی که ریسه‌ی پیاز و سیر و چیزهای دیگر را به آن آویزان کنند . نک: پیاز ریسه.

ب) پییاز تیرک /piyāz-tirək/ ؛ س) تیرک /titek/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیاز چاله/piyāz-čālə/ (ا.مر) : ۱. از گیاهان علفی . ۲. بوته ی پیازی که به هنگام برداشت محصول از زمین خارج نشود و در سال دیگر بروید .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پیاز رنده/peyāz-randə/ (ا.ا) : رنده – وسیله ای برای ریز کردن و رنده کردن پیاز که فلزی یا پلاستیکی است .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پییازرنده /piāz-randə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیاز رنّه /piyāz-rannə/ ؛ ن) پیاز رنّه /piāz-rənnə/ ؛ ع) ←(س) ؛ قص) پیاز رنده /piyāz-randə/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیاز رنده /piyāz-randə/ ؛

پیاز ریسه/peyāz-risə/ (ا.مر) : رشته‌ای که با در کنار هم قرار دادن چند پیاز درست شده و آن را برای نگه داری و استفاده‌ی دراز مدّت در جایی از آشپزخانه آویزان کنند .

اغر) پیاز رسه /peyāz-resə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پییاز رسی /piāz-resi/ ؛ ق) پیاز رسی /piyāzrəsi/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیازروسی /peyāz rusi/ ؛ قص) پیاز ریسه /piyāz-risə/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←(قص) ؛

پیاز سرک/piāz-sarak/ (ا.مر) : غدّه‌ی ریز پیاز برای کاشت دوباره .

ب) پییاز سرک /piāyz-sarek/ ؛ س) پیاز سرک /piāz-sarek/ ؛ ق) پیاز چالی /piyāz čāli/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) سوته پیاز /sutə peyāz/ ؛ قص) پیاز سر /piyāz-sar/ ؛

پیاز سوته/peyāz-sutə/ (ا.مر) : ۱. پیاز سرخ شده . ۲. نوعی خورشت که با پیاز درست کنند .

ب) ←* ؛ س) پیاز–سوته /piāz-sutə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پیاز برشته /peyāz bərəštə/ ؛ع) پیاز خورش /peyāz xorəš/ ؛ ت) ←* ؛

پیاز غلّه/piāz-qallə/ (ا.مر) : نوعی خورش که با پیاز سرخ کرده پزند .

ب) پییاز غیله /piyāz-qaylə/ ؛ س) پیاز غلیه /piāz-qaliə/ ؛ ق) پییاز غلییه /piyāz qaliyə/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(س) ؛ع) پیاز خورش /peyāz xorəš/ ؛ ت) ←* ؛

پیازک/piyāzak/ (ا) : نوعی سبزی وحشی و خوراکی که مزّه ی آن از پیاز تندتر است .

اغر) ←* ؛ ب) پییازک /piyāzək/ ؛ س) پیازک /piāzek/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پیاز کوهی /pəyāz kuhi/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیازچه /piāz-če/ ؛

پیاز کش/peyāz-kaš/ (ا.مک) : از توابع حوزه ی شهرستان رامسر .

پیاز کل/peyāz -kel/ (ا.مر) : کرت پیاز در مزرعه و باغ صیفی کاری .

اغر) پیاز لته /peyāz-latə/ ؛ ب) پییاز جار /piyāz- jār/ ؛ س) پیاز جار /piāz - jār/ ؛ ق) پییاز لته /piyāz-latə/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ۱.←(س) ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) پیاز کردو /piyāz - kardo/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ق) ؛ گ) پیاز کله /piyāz - kalə/ ؛

پیاز گم/peyāzgom/ (ا.مک) : قلّه ای به ارتفاع ۳۷۰۵ متر در کلاردشت چالوس .

پیاز – او/piāz-o/ (ا.مر) : نان خورشتی از روغن و پیاز و نمک و فلفل .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ۱. پییاز–اُ /piyāz-o/ ، ۲.←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پیازو /peyāzo/ ؛ع) ←(ن) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛

پیاز واش/peyāz - vāš/ (ا.مر) : نوعی علف .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیازی/piyāzi/ : از گیاهان پیازدار و بومی که دارای برگ های نسبتاً ضخیم و کشیده است .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛

پیازی/piyāzi/ (ا) : گیاهی خودرو شبیه پیاز .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیازک /piyāzək/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←(آ) ؛

پی اسپرس/pi - esperes/ : نام قلعه ای قدیمی که خرابه های آن در دهکده ای به همین نام در گلندرود کجور قرار دارد .

پیّاشت/peyyāšt/ (ا.مص) : ۱. چرای شبانه‌ی گوسفندان . ۲. شستن موی سر . ۳. شب چره .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پیاشت /pəyāšt/ ؛ع) ←* ؛

پیا شتن/piāštan/ (مص) : بیدار کردن . **نک** : به آشتن .

آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پداشتن /pədāštan/ ؛

پیا کلا/piyā- kəlā/ (ا.مک) : از محلّه های قدیمی شهرستان بابل .

پیاله/piyālə/ (ا) : کاسه ی گلی ، مسی و یا چینی .

اغر) ←* ؛ ب) پی یله /piyalə/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←(ب) ؛

پیاله زنگ/peyālə-zang/ (ا.مر) : از انواع زنگوله‌های بزرگ که برگردن گاو آویزند . **نک** : افتو .

اغر) ۱.←* ، ۲. افتو زنگ /afto-zang/ ؛ ب) تال زنگ /tāl-zang/ ؛ س) پییاله زنگ / piyālə-zang/ ؛ ق) پییاله /piyālə/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. زنگ تال /zang tāl/ ؛ع) افتو زنگ /afto zang/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) کلاله زنگ /kelānə - zang/ ؛

پی اله – کو/piela- ku/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل – پیله کو .

آ) ۱.←* ، ۲. پی له کو /piyelə-ku/ ؛

پیان/peyān/ : مثل –مانند .

ن) ←* ؛

پی انبور/pəy-anbur/ (ا.مک) : روستایی در کلاردشت چالوس .

پیئن/pien/ (ا) : ۱. مدفوع حیوانات . ۲. مدفوع اسب و خر .

اغر) پوش /puš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پهن /pəhen/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ع) اسب زور / /asbe-zur ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد .
قص) قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ت) پهن /pahen/ ؛

پی بزان/pi-bezān/ (مص.مر) : ۱. چاق و سنگین شدن . ۲. چربی آوردن بدن .

اغر) پی بیاردن /pi-beyārdən/ ؛ س) پی – بزوئن /-pi bazuən/ ؛ ق) پی بزوئن /pi-bazuen/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پی بزوئن /pi-bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←** ؛ ت) پی زئن /pi-zaen/ ؛ اشر) پی هاکئردن /pi-hākoərdən/ ؛

پی بوردن/pəy- burdan/ (مص.مر) : تعقیب – پی گرد . نک : په گرد .

اغر) په گردی /pe-gərdi/ ؛ ب) ۱. ←(اغر) ، ۲. په بردن /pe-bordən/ ؛ س) په بوردن /pe-burden/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←** ؛ ع) پی بوردن / pey baverdan/ ؛ قص) په بوردن /pe-burdan/ ؛ ت) ←** ؛

پی بوردن/pəy-bavərdən/ (مص.مر) : دریافتن – ادراک کردن.

اغر) ۱.←** ، ۲. په بوردن /pe-bavərdən/ ؛ ب) په بوردن /pe-bavərdən/ ؛ س) په بوردن /pə- baverdən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) په بوردن /pə - baverdan/ ؛ ت) پی بردن /pəy- borden/ ؛ اشر) په بوردن /pe- baverden/ ؛ آک) پی بوردن /pəy-bordan/ ؛

پی به پی/pəy - bə- pəy/ (ق.تک) : ۱. پشت سر هم . ۲. تک تک . نک : پک به پک .

اغر) ۱. په به په /pe-pe-bə/ ، ۲. په در په / pe-dar-pe/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پک به پک /pək bə pək/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پشت سر هم /peštə sar ham/ ؛ قص) په به په /pə- bə-pə/ ؛ ت) پی در پی /pəy dar pəy/ ؛ اشر) په در په /pə-dar- pə/ ؛

پی بیتن/pəy-baytən/ (مص.مر) : پی ریزی کردن– شالوده ریختن .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛

پی پرس/pəy-pəres/ (ا.مک) : روستایی از دهستان کالج شهرستان نور .

پی پرش هاکردن/pəy-pərəš-hākərdan/ (مص.مر) : به عقب پریدن و در رفتن .

اغر) پس بپّریین /pas- bappəriyən/ ؛ ق) به بپّرسّن /pebappərəssen/ ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پس وازها کردن /pas vāz hākordan/ ؛

پی پسکه/pey- peskə/ (ا) : چای قند پهلو–دیشلمه .

اغر) پیریشکه /piriškə/ ؛ ع) دیشمله /dišlamə/ ؛

پی پشتکا/pey-peštəkā/ (ا.مک) : نام مرتعی در میان بند کجور .

پی پش ها کردن/pəy pəš hākərdan/ : باز و بسته کردن.

با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) واپیش ها کردن /vāpiš hākordan/ ؛

پیت/pit/ (ص) : سن زده– کرم زده . نک : بید بزه .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیته /pitə/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پوته /putə/ ؛ آک) پت /pat/ ؛

پیتار/pitār/ (ا.مر) : درخت پوسیده .

اغر) پیته دار /pitə- dār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) پوته دار /putə - dār/ ؛

پیتاله/pitālə/ : نک : پیت بره .

ع) پیت بر /pitə- bəre/ ؛ ت) ←** ؛

پیت بره/pite-bere/ : به سختی مچاله شده و درهم پیچیده .

اغر) پلیمه /pəlimə/ ؛ ن) پلیته /pəlitə/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛

پیت پات/pitə - pāt/ (ا.مر) : پارچه و هر چیز کهنه و غیرقابل استفاده .

اغر) پیته پار /pitə - pār/ ؛ ب) ←** ؛ س) پیته پاره /-pitə pārə/ ؛ ق) پیت پال /pitə - pāl/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛

پیت پار/pit - pār/ (ا.مر) : لباس‌های کهنه .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیته پار /pitə - pār/ ؛ ب) ←** ؛ س) پیته پاره /pitə - pārə/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پیت پات /pitə pāt/ ؛

پیت پال/pit - pāl/ : آت و آشغال –کهنه .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) پیت پات /pitə pāt/ ؛

پیت پکال/pit - pakāl/ (ص.مر) : ۱. کهنه – منـدرس . ۲. پاره .

اغر) پیته جل /pitə - jəl/ ؛ س) پیته پاره /pārə -pitə/ ؛ ق) پیته پال /pite pāl/ ؛ *با)* ←(س) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ع) پیت پات /pitə pāt/ ؛

پیت پیتی/pit- piti/ : مچاله – در هم پیچیده .

اغر) پلیمه /pəlimə/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پت – پتی /- pət pəti/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* پتـی پتـی /pəti -pəti/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) پتاله /petālə/ ؛

پیت پیتی هارشیئن/pit -piti-hāršian/ (مص.مر) : نگاه تند از روی خشم و تحقیر .

ب) پت پتی هارشـائن /pet-peti-hāršāən/ ؛ س) پـدپـدی هارشیین /ped-pedi-hāršiyen/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) پت پتی هارشیین /pet peti hāršiyan/ ؛ ن) ←* ؛ع) ول ولـی بشین /val-vali- bešeyan/ ؛

پی تج/pəy-taj/ (ص.فا) : ۱. دنباله رو . ۲. تعقیب کننده .

اغر) په تج /pe- taj/ ؛ س) په تج /pə- taj/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛

پیتِ جل/pite- jel/ (ا.مر) : پارچـه‌ی کهنـه و غـیر قـابل مصرف – کهنه – پوسیده .

اغر) پیته جل /pitə - jəl/ ؛ س) پیت جـل /pit - jel/ ؛ ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←(اغـر) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پی تر/pəyter/ : ۱. کنار . ۲. عقب تر .

اغر) پیاتر /peyātər/ ؛ س) پیی تر /pəiter/ ؛ ق) پیـی تـر /peitər/ ؛ *با)* ←* ؛ آ) په تر /pe tər/ ؛ ن) پی تـر /pəytar/ ؛ع) پس تر /pas tar/ ؛

پیتّرک/pittərək/ : عقب ترها . نک : پیی .

با) ←* ؛

پی تسا/pi - təsā/ (ص.مر) : پای برهنه . نک : تی سا په .

اغر) تیسـا پـه /tisā - pe/ ؛ ق) ←(اغـر) ؛ *با)* ←(اغـر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پی تیسـا /pəytisā/ ؛ع) پابرهنـه /pābərəhnə/ ؛ *قص)* تی ساپه /tisāpə/ ؛

پیت سر/pit- sar/ (ص.مر) : بی شعور – عقب مانده ذهنی . نک : اخت .

ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پیت کلّـه /pitkallə/ ؛ع) ←* ؛

پیت سره/pit - səre/ (ا.مک) : ۱. از توابع دهستان بنـدپـی بابل . ۲. نام روستایی در حوزه خانقاه پی سواد کوه .

پی – تشتی/pi - tašti/ : کنـده ی کنـار اجـاق کـه جـهت ازدیاد حرارت و دوام آتش در کنار آتش قرار دهند .

ع) تش پشت گالی /taše-peštə-gāli/ ؛ *اشر)* ←* ؛

پیت غار/pit qār/ (ا.مک) : قلّه ای به ارتفاع ۴۱۸۰ مـتر در کلاردشت چالوس .

پیتک/pitek/ (ا.مص) : ۱. با احتیاط و بی سـر و صـدا روی پنجه راه رفتن . ۲. مه غلیـظ کـه بـاعث محـو شـدن محیط گردد .

س) پتـک /petek/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ *با)* ←* ؛ آ) پتک /petək/ ؛ ن) پیتک /pitak/ ؛ع) پاتکی شین /pāteki šəyan/ ؛ *قص)* پیتک /pitak/ ؛ ت) پنجک /panjek/ ؛

پیتک/pitak/ (ا) : خمسه مستسرقه – پنج روز آخـر سـال که درگاه شمار سنتی به تعداد روزهای سال می‌افزودند . نک : تاقی .نک : پتک .

ق) ←* ؛ *با)* ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ۱. پتـک /pətak/ ، ۲. پیرزن پتک /pirezan-petak/ ؛ ت) ←* ؛

پیتکا/pitkā/ (ا.مک) : از توابع دهستان بابل کنار بابل .

پیتکال/pitkāl/ (ا) : گردوی بی مغز و غیر قابل استفاده .

اغر) ۱. پیـک /pik/ ، ۲. پتکالـه /petkāle/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ *با)* پیـت کـل /pit - kəl/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←(با) ؛ع) پیت کول /pit kul/ ؛ ت) پوت کلی /put - kəli/ ؛

پیت کاله/pit - kālə/ (ا) : ۱. جغد بوم . ۲. گردوی پوک .

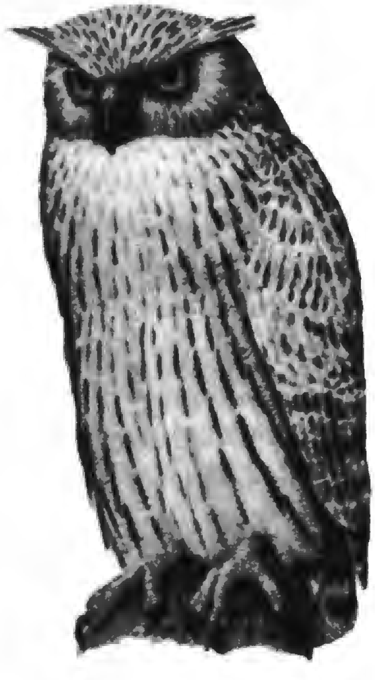
اغر) ۱.←* ، ۲. پتکالـه /petkāle/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پیت کله /pit kələ/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) پت کله /pət- kələ/ ؛ ن) پیت کتله /pit- ketelə/ ؛ ت) پیت کلّه /pitekallə/ ؛

پیت کت/pit- kat/ (ا.مک) : از توابع دهستان فـیروز جـاه بابل .

پیتکله/pitkelə/ : بوف – جغد . نک : پیت کاله .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ت) ←* ؛ پ) پوش /puš/ ؛



پیتکله

پیت کلّه/pit - kallə/ (ص.مر) : تهی مغز . **نک** : پیت سر.

اغـر) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پیتکی/pitki/ : **نک** : آکاسی .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛

پی تلاس بوردن/pəy-təlās-burdan/ (مص.مر) : بی رمق شدن از خستگی وا رفتن .

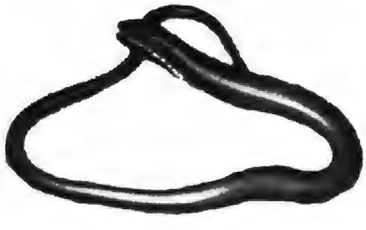
اغر) په بـردن /pe-bordən/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) تلاس ها شین /təlās hāšeyan/ ؛

پیتلوس/pitelus/ (ا) : سفره مار . **نک** : اشلک - کندپل .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ع) کنـدپـل /kandə-pel/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) لوس /lus/ ؛

پیت مغز/pit - maqz/ (ص.مر) : آدم نادان و ابله .

اغر) پیته مغـز /pitə - maqz/ ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قـص) ←(اغـر) ؛ ت) پوت مغز /put- maqz/ ؛



پیتلوس

پیت مغز/pit maqz/ (ا.مر) : نوعی پرنـده - چـرخ ریسـک بزرگ .

ع) ←* ؛

پی تنک/pi- tanak/ (ا) : پونه .

اغر) ۱. پی تنک /pi-tənək/ ، ۲. پسو /pasu/ ؛ س) پیتنـک /pitenek/ ؛ ق) پتنیـک /pətənik/ ؛ بـا) ←* ؛ آ) پتنـک /petənək/ ؛ ن) ←(ق) ؛ع) ←(ق) ؛ ت) ←* ؛

پیتنه/pitanə/ (ا) : پونه . نک : پی تنک

پیتو/pito/ (ا) : پاپیچ - ساق بند . **نک** : پاتابه .

اغر) پاتو /pāto/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. پاتوفـه /pātufə/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) پاتوبه /pātubə/ ؛ ن) ۱.←(اغـر) ، ۲. پاتـاوه /pātāvə/ ؛ع) پاتابـه /pātābə/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) پاتوئه /pātoə/ ؛

پیتو/pitu/ : کشک .

پیت و پات/pit -o-pāt/ : کهنه و پاره . نک : پیت پات

پی توش/pəy - tuš/ (ا.مص) : به پس رفتـن و بـا شـتاب یورش بردن .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) به تیش /be-tiš/ ؛

پیته/pitə/ (ص.مف) : ۱. پوسیده - فرسوده . ۲. پـوک . ۳. قطعه ای از مغز خشک چوب . **نک** : پوته .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیک /pik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیت /pit/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص)

←* ؛ ت) پوت /put/ ؛ اشر) پوته /putə/ ؛

پیته چو/pitə-ču/ (ا.مر) : چوب پوک و میان تهی .

ب) ←* ؛

پیت هادان/pit - hādān/ (مص.مر) : پیچاندن .

اغر) دپیتن /dapitən/ ؛ س) پیچ هدائن /pič-hedāen/ ؛ ق) پیچ هدائن /pijhədāen/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پــچ هدائــن /peč-hədāan/ ؛ ن) پچ هـادائن /pej- hādaan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پیچ هدائن /pič-hedāan/ ؛ ت) پت دئن /petdaen/ ؛

پیته بخردن/pitə - baxerdən/ (مص.مر) : جمع شدن به دور خود .

اغر) پلیمه بویین /pəlimə - baviyən/ ؛ س) پلیته بخاردن /pelitə baxārdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پج بخاردن /pej baxārdan/ ؛ ع) ۱. بپیتن /bapitan/ ، ۲. پت بخردن /pet-boxordan/ ؛ ت) پت خوردن /petxorden/ ؛

پیته بز/pitə -bəz/ (ا.مر) : بزِ بی شاخ .

ب) ←* ؛ س) پیت بز /pit - bez/ ؛ ق) پیت /pit/ ؛ با) ←* ؛ ع) اولابز /olā-bəz/ ؛

پیته بزئن/pitə - bazoən/ (مص.مر) : ۱. انبار کردن . ۲. چیزی را به منظور بستن حفره در سوراخی چپاندن .

ق) ←* ؛ آ) پتی بزوئن /pəti bazuən/ ؛ ن) پتی بزوئن /pəti-bazuan/ ؛ ع) پیتی بزان /piti-bezān/ ؛ ت) پته زئن /pete - zaen/ ؛

پیته پال/pāl – pitə/ (ص.مر) : مندرس – کهنه .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پیت پکال /pit-pakāl/ ؛ ع) پیته پات /pitə pāt/؛

پیته پور/pitə - pur/ (ا/ا.مک) : ۱. گورستان کهنه . ۲. نام مکانی در سوادکوه .

ب) ←* ؛ با) پیته گور /pitəh - gor/ ؛ ع) کهنه قبرسّون /kohnə-qabrosson/ ؛

پیته خرس/pite-xərs/ (ا.مر) : ۱. خرس بزرگ و درشت اندام . ۲. کنایه از: آدم نفهم و ابله .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیره خرس /pirə-xərs/ ؛ اشر) ←(ع) ؛

پیته رود/piterud/ (ا.مک) : از دهکده های ناحیه‌ی گیل خواران قائم شهر .

پیته سر/pitə - sar/ (ص.مر) : تهی مغز .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پیته کلّه /pitəkallə/ ؛ ع) ←* ؛ ت) پوت کله /putekallə/ ؛

پیته غار/qār–pitə/ (ا.مک) : از قلّه‌های البرز در بخش لنگای عبّاس آباد .

پیته لو/pitə- lo/ (ص.مر) : دوبین – احول .

اغر) پت /pet/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پد /ped/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) پته لو /pətə - lu/ ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پت چش /pet-čəs/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) پته /petə/ ؛

پیته نو/pitə - no/ (ا.مک) : روستایی از دهستان عشرستاق هزار جریب بهشهر .

پیته وال/pitə - vāl/ : ۱. شالی پوک . ۲. دانه‌ی بی مغز .

ق) وال /vāl/ ؛ با) ←* ؛ ن) پیته آلنّه /pitə ālənnə/ ؛ ع) چکو /čaku/ ؛

پی تی/pi – ti/ (ا) : درپوش یا درزگیر پارچه‌ای . نک : پتی .

اغر) پتی /pəti/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پتی /peti/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) پته /petə/ ؛

پی تی/pi-ti/ (ق) : پیوسته – پیاپی – پشت هم . نک : په بند – پشت هم .

اغر) ۱.←* ، ۲. پدیم /pe - dim/ ؛ ن) ۱. پی به پی /pəy bə pəy/ ، ۲. پی دیم /pəydim/ ؛ ع) ←* ؛ ت) پی در پی /pəy dar pəy/ ؛

پی تیسا/pəy - tisā/ (ص.مر) : پابرهنه .

اغر) تیسا – په /pe - tisā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) پابرهنه /pā barəhnə/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(ع) ؛

پیتینک/pitinək/ (ا) : پونه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پسو /pasu/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پتنیک /pətənik/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پتینه /petinə/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پی تینک

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

/pitinak/ ؛

پیتینیک تره/tarə – pitinik/ : خورشتی که یکی از موّاد اصلی آن پونه‌ی کوهی است . **نک** : پیتینک .

ت) ←**؛

پیجاکلا/pijā- kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان کاری پی بابل .

پیج پیج هایتن/pij- pij-hāiytən/ (مص .مر) : درنگ کردن .

س) ←**؛ ق) ←**؛ با) ←**؛ ن) ۱. پج پج ها یتن /pej pej hāytan/ ، ۲. پی به پی هاکردن /pəy bə pəy hākərdan/؛

پیج پیج هدائن/pij-pij-hədāən/ (مص.مر) : ۱. سرکار گذاشتن . ۲. کش دادن .

اغر) ←**؛ ب) ←**؛ س) ←**؛ ق) ←**؛ با) ←**؛ آ) ←**؛ ن) ۱.←** ، ۲. این لینگ اون لینگ هاکردن /inlingunling hā kərdan/ ؛

پی جل/pi – jəl/ (ا.مر) : کیسه ای مملو از چربی که لحاف دوزان سوزن در آن فرو برند تا با چرب گشتن آن سبب تسهیل عبور سوزن از پارچه گردد .

س) ←**؛ ق) ←**؛ با) ←**؛ آ) ←**؛ ن) ←**؛ ع) ←** ؛ قص) پی دون /pi - dun/ ؛ ت) ←(قص) ؛

پی جه/pey-jə/ : بخشی از مرتع محصور را از چرای دام دور نگه می دارند تا در موارد لازم و خاص دست نخورده و پر علف باقی بماند .

ت) ←**؛

پیج هایتن/pij-hāytən/ (مص.مر) : **نک** : پت هایتن .

اغر) پته نم /patə-nam/ ؛ ق) ←**؛ با) ←**؛ ن) ←**؛

ع) پت هایتن /pet hāytan/ ؛ ت) پت دئن /petdaen/ ؛

پیجی/piji/ : کشبافت کردن جوراب .

ق) ←**؛ قص) ←**؛

پیچ/pič/ (ا) : نوعی طناب الیافی .

ن) ←**؛

پیچا/pičā/ (ا) : گربه . **نک** : بام شی .

ع) ←**؛ ت) ←**؛ آک) ←**؛

پیچاپیچاگلی/pičā-pičā-golay/ (ا.مر) : گل پامچال وحشی . **نک** : چپ چپا .

ق) بچا بچا /bəčā bəčā/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پیچ پیچا /-pič-pičā/ ؛ ع) ←**؛

پیچار/pičār/ (ا) : پرچین کوتاه که برای هدایت پرنده به سمت تله در زمین کاشته شود .

اغر) ۱.←** ، ۲. پچار /pečār/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←**؛ ق) ←**؛ با) ←**؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←**؛

پیچارش/pičāreš/ (ا.مص) : آراستن لباس – مرتّب کردن سر و وضع .

با) ←**؛ ن) ←**؛

پیچارش/pičāraš/ (ا.مص) : تعیین مسیر .

ن) ←**؛

پیچاز/pičāz/ : ۱. چسبناک . ۲. مرطوب بودن دست . **نک**: پچاک.

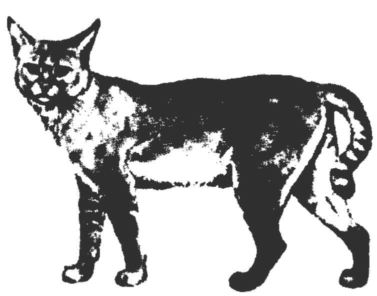
اغر) پیچاک /pičāk/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ آک) ←(اغر) ؛

پیچازی/pičāzi/ (ا) : گونه ای پارچه ی نازک شطرنجی .

س) ←**؛ با) ←**؛ ن) ←**؛ ع) ←**؛ قص) ←**؛ ت) ←**؛

پیچاشال/pičā-šal/ (ا.مر) : گربه‌ی وحشی . **نک** : پوچه شال – بامشی شال .

اغر) بامشی شال /bāmši-šāl/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ع) ←**؛ ت) ←**؛ آک) ←**؛



پیچاشال

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = اُو)

پیچاک/pičāk/ (ص.نس) : چسبناک . **نک** : چسبندوک - پچاک - پیچاک.
اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیچاک/pičāk/ (ص) : فرز و چابک . **نک** : پسپلیک .
اغر) ۱.←* ، ۲. پچاک /pečāk/ ؛ س) ←* ؛ ق) پچاک /pəčāk/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ اشر) پیچّاک /piččak/ ؛ آک) ←* ؛

پیچاک/pičāk/ (ا.مص) : پرس و جو - بازجویی . **نک** : چک پرسی .
اغر) چک پرسی /čək-pərsi/ ؛ ق) چک پرسی /čəkəpərsi/ ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) پیچانّین /pičānniyan/ ؛ ت) پرس جو /perseju/ ؛ اشر) ←(ق) ؛

پیچاکته/pičā-kotə/ (ا.مر) : بچّه گربه . **نک** : بامشی کاته.
با) پیشی کته /piši-kətə/ ؛ ع) ←* ؛ قص) بامشی - کته /bāmši-kətə/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پیچاکوته /pičā-kutə/ ؛

پیچاکلا/pičā-kəlā/ (ا.مک) : از توابع دهستان جلال ازرک جنوبی بابل .

پیچاک - لامیزه/pičāk-lāmizə/ (ا.مص) : پرگو - یاوه سرا .
اغر) پرسرو /per-səro/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ع) هرزه چکن /harzə-čakan/ ؛ قص) پر-چونه /pər-čunə/ ؛

پیچال/pičāl/ (ا) : ۱. گونه‌ای کنه - انگل خون‌خوار بدن دام . ۲. چاله‌ی پشتی دنگ . **نک** : دنگ .
س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پچال /pəčal/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پی چال /pəy čal/ ؛ ع) چمک /čamak/ ؛

پی چالک/pəy-čālək/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

پیچ-بییتن/pič-baeitən/ (مص.مر) : ۱. پیچ خوردن . ۲. کج شدن .
اغر) ۱.←* ، ۲. پیچ بخاردن /pič-bəxārdən/ ؛ ب) ←* ؛ س) پیچ هایتن /pič-hāyten/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پیچ هایتن /pichāytən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲.←(س) ؛ ن) ۱. پچ بیتن /peč bay tan/ ، ۲. پچ هایتن /peč hāytan/ ؛ ع) پیچ هایتن /pič hāytan/ ؛ قص) پیچ-بخردن /pič-baxərdan/ ؛ ت) پچ هیتن /peč həyten/ ؛

پیچ - پلیچ/pič-pəlič/ (ا.مص) : پیچش - پیچ در پیچ .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیچش /pičəs/ ؛ ت) پچ در پچ /pečdar peč/ ؛

پیچ-پلیچ-هدائن/pič-pəlič-hədāən/ (مص.مر) : ۱. کش و قوس دادن . ۲. طولانی ساختن بی مورد امور - گره انداختن در کار و پیچ و تاب دادن و دشوار ساختن آن.
اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیچ و پلیچ هدائن /pij-o-pəlij-hədāan/ ؛ ن) پچ و پلچ هادائن /pečo-pəlej-hādāan/ ؛ ع) پیچ واپیچ هادان /pič vāpič hādān/ ؛ ت) پچ و پیچ /pečvapič/ ؛

پیچ-پیچا/pič-pičā/ (ا.مر) : پامچال وحشی . **نک** : بچابچا.
س) چب چبا /čəb-čəbā/ ؛ ق) بچابچا /bəčā-bəčā/ ؛ با) پیچ پیچک /pič-pičək/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←* ؛ ع) پیچا پیچا گلی /pičā-pičā-gelay/ ؛

پی چر/pəy-čar/ (ا.مر) : ۱. مرتعی که یک بار به وسیله گوسفندان مورد چرا قرار گرفته و پس از چندی مجدداً تعلیف شود . ۲. چرای دوباره‌ی یک علف چر . **نک** : پس پیچه .
اغر) په چر /pečar/ ؛ س) ۱. پی چر /pi-čar/ ، ۲. په چر /pə-čər/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) په چر /pəčar/ ؛ قص) ←* ؛ ت) پس چر /pasčar/ ؛

پیچش/pičəš/ (ا.مص) : شکم درد- درد شکم مربوط به امعاء و احشاء .
اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پجش /pəjəč/ ؛ ن) اشکام پیچش /əš kām pičəs/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیچ دند /pič-dend/ ؛

پیچک/pičak/ (ا) : ۱. آهنگ انجام کار- تصمیم . ۲. باور.

پیچک/pičak/ (ا) : گیاهانی که ریشه‌ی سطحی دارند .
آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ قص) ←* ؛ اشر) ←* ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**) گیلی ، **پ**) پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پیچکا-پل/pičkā-pəl/ (ا.مر) : دستگاهی که جلوی تیلر و تراکتور قرار می گیرد و برای هموارکردن شالیزار به کار می رود .

پیچکا-کاهو/pičā-kāhu/ (ا.مر) : کاهوی پیچی .

س) ← * ؛ ق) کاهو پیجی /kāhu-piji/ ؛ با) پیچی کهوک /piči-kahuk/ ؛ ن) پیچی کاهو / piči-kāhu/ ؛ ع) کاهوپیچ /kāhu pič/ ؛

پی-چکل/pəy-čekəl/ : ۱. با پا خاک را جستجو کردن ۲. کنار زدن خاک توسّط مرغ . ۳ . جستجو کننده .

اغر) ← * ؛ ب) چکل /čəkəl/ ؛ س) پچکل /pečkəl/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) پچکل /pəčkəl/ ؛ ن) ← * ؛ ع) پش پشو /poš pošo/ ؛ قص) پش-پشو /pəš-pəšo/ ؛

پیچک - ملّه/pičak-mallə/ (ا.مک) : روستایی در سه کیلومتری باختری شهرستان کتول که نام دیگرش وشمگیر است .

پی چلو/pəyčəlo/ (ا.مک) : جای باش کوهستانی و کهن طایفه‌ی پیچ در منطقه‌ی کجور.

پی چلو/pəy-čelo/ : نام دهکده ای در حومه کجور .

پیچندپیچ/pičandə-pič/ : **نک** : اسلما .

با) ← * ؛

پیچ-هادائن/pič-hādāan/ (مص.مر) : ۱. درد شکم همراه با اسهال . ۲. پیچاندن .

اغر) ۱. پیچ هدائن /pič-hədāən/ ، ۲. پیچش /pičəš/ ؛ س) پیچ هایتن /pič-hāytən/ ؛ ق) پیچ هدائن /pič hədāən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پیچ هدائن /pič-hədāan/ ؛ ن) ← * ؛ ع) پیچش /pičəš/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پیچش /pičeš/ ؛ اشر) ←(ق) ؛ اَک) ←(ت) ؛

پی-چینئن/pəy-čian/ (مص.مر) : باز نمودن گره و رشته های درهم پیچیده .

اغر) په-بچیین /pe-bačiyən/ ؛ س) په - هچیین /pe-həčiyen/ ؛ ق) په هچیین / pehəčiyən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) هاچین /hāčeyan/ ؛ قص) ← * ؛

پی-خر/pəy-xar/ (ا.مر) : استخوان شانه .

ب) ← * ؛ س) پخر /pə-xar/ ؛ ق) ← * ؛ با) ←(س) ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ←(س) ؛ ت) خر /xar/ ؛

پید/pid/ (ص) : کهنه و پوسیده . **نک** : پیت .

اغر) ۱. پیت /pit/ ، ۲. پیته /pitə/ ؛ س) ۱. پیته /pitə/ ، ۲. پیت /pit/ ؛ ق) پیت /pitə/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱. ← * ، ۲. پیت /pit/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پیت /pit/ ؛ قص) ←(ع) ؛ اشر) پوت /put/ ؛

پیدا/pidā/ (ص) : ۱. پیدا – آشکار . ۲. در سانسکریت prataic است .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) پیدا /peydā/ ؛ ن) پیدا /pəydā/ ؛ ع) پدا /pədā/ ؛ قص) ۱.← * ، ۲.←(ع) ؛ ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛ پ) پییتک /paitak/ ؛ باس) پتیاکه /patyāka/ ؛ او) پتی /paditi/ ؛

پیدابک/pəydābak/ (ا.مک) : مرتعی در روستای لاشک کجور .

پی-دار/pəy-dār/ (ا.مر) : بانگی که به واسطه‌ی آن شب پا ، فرا رسیدن نیمه‌ی شب را به دیگر همکاران خود در مزارع اعلام می دارد .

ن) ← * ؛

پی - دار/pi-dār/ (ص.فا) : چاق – پرمایه .

اغر) ← * ؛ ب) ← * ؛ س) ← * ؛ ق) ← * ؛ با) ← * ؛ آ) ← * ؛ ن) ← * ؛ ع) ۱. پی بزه /pibəzə/ ، ۲. پی پالن /pipālon/ ؛ ت) ← * ؛

پیداک/pidāk/ (ا) : گونه ای توت صحرایی که بوته و برگهایی شبیه توت فرنگی دارد .

ن) خربزه کاک /xarbəzəkāk/ ؛

پی دان/pidān/ : ۱. کنایه از: ساعتی که درست کار نکند . ۲. جای پیه –پیه دان .

اغر) ← * ؛ ب) پی دون /pidun/ ؛ با) ←(ب) ؛ ن) ←(ب) ؛ ع) پی دن /pidon/ ؛ ت) ← * ؛ اشر) ← * ؛

پیدا-هکاردن/pidā-həkārdən/ (مص.مر) : پیدا کردن – یافتن . **نک** : بیاجیم .

اغر) ← * ؛ ب) ۱.← * ، ۲. پیدا هاکاردن /pidā-hākārdən/ ؛ س) پیدا-هاکردن /pidā-hākerdən/ ؛ ق) پیدا-هاکردن /pidā-hākərdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پیدا – هکردن /peydā-

/hakərdan/ ؛ ن) پیداهاکردن /pəydā hākərdan/ ؛ ع) پیدا–هاکردن /pedā-hākordan/ ؛ قص) پداهاکردن /pedā-hākerdan/ ؛ ت) پیدا–هکردن /pəydā-hakerdan/ ؛ اشر) پیدا–هاکئردن /pidā-hākoərdən/ ؛ گ) ←(ت) ؛ پ) پیتاکنیتن /kənitan paitā/ ؛

پیدا–هکان/pidā-həkān/ (ف.امر) : ۱. پیدا کن . ۲. بازکن . **نک** : په آر .

اغر) ←* ؛ س) پیدا هاکن /pidā-hāken/ ؛ با) پیداهکن /pidā-hakən/ ؛ آ) پیدا هکن /peydā hakən/ ؛ ن) پیداهاکن /pəydā hākən/ ؛ ع) پدا هاکن /pedā hākon/ ؛ قص) پداهاکن /pədā-hākən/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پیدا–هاکئن /pidā-hākoən/ ؛

پی دربیاردن/pi-dar biyārdən/ (مص.مر) : ۱. چاق شدن . ۲. پیه آوردن بدن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پی بییاردن /pi-biyārdan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پی بیردن /pi-beyardan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پی بییاردن /pi-biyārden/ ؛ گ) پی اردن /pi-ardan/ ؛

پی–دکردن/pi-dakordan/ (مص.مر) : با دهان دمیدن – فوت کردن .

اغر) پف هکاردن /pof - həkārdən/ ؛ س) وا دکردن /vā-dakerdən/ ؛ ق) وا دکردن /vādakərdən/ ؛ با) پف دکردن /pof-dakerdən/ ؛ ن) پی–دکردن /pi-dakərdan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پوت هاکردن /put-hākərdan/ ؛ ت) پوزئن /puzaen/ ؛

پیدلدل/pidoldol/ (ا.مک) : از روستاهای کوهسار فندرسک استار آباد .

پی ده/pəyde/ (ا.مک) : روستایی در دهستان زانوس رستاق نور .

پی دیم/pi-dim/ : پیوسته .

اغر) ۱.←* ، ۲. پوست /pevest/ ؛ ب) یک – دیم /yak-dim/ ؛ س) پدیم /pedim/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) په دَم /pedam/ ؛ آ) په دیم /pə-dim/ ؛ ن) پی دیم /pəydim/ ؛ ع) په دربه /pə-dar-pə/ ؛ ت) پی در پی /pəydarpəy/ ؛

پی را/pirā/ (ق.ز) : پس فردا . **نک** : پرا .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرا /perā/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پهرا /pehrā/ ؛ با) ←* ؛ آ) پرا /perā/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پس فردا /pas fardā/ ؛ قص) ←(ق) ؛ ت) ←* ؛

پیرارسال/pirār-sāl/ (ق.ز) : دوسال پیش .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرارسال /perār-sāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پرار سال /pərār-sāl/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ گ) ←* ؛

پیرارک/pirārək/ (ق.ز) : دو سال پیش .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرار سال /perār-sāl/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پیرارسال /pirār sāl/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) پیلار–سال /pilār-sāl/ ؛

پیر–بابا–خانی/pir-bābā-xāni/ (ا.مر) : از مقامات و نغمات موسیقی در نواحی کوهستانی دو هزار و سه هزار که تحت تاثیر موسیقی گیلی است .

پیر–بابو/pir-bābu/ (ا.مر) : از نمایش های ابتدایی که در استقبال از عید نوروز در مازندران غربی و گیلان شرقی به اجرا در می آمده است. این نمایش در مازندران غربی (عروس بابو) و در گیلان شرقی (عروس گلی، عروس غولی، عروسِ غول) نامیده می شد. اجزای نمایش عبارت بوده‌اند از: عروس که نقش وی را مردی با لباس زنانه ایفا می‌نمود. مرد نمایش (بابو–غول) لباسی از پوست، برتن داشته ، تمهیداتی نیز به کاری می بست. او وسایلی چون کلاه پوستی، بوق، کمر بندی که به آن زنگ های متعدد آویخته بود و چماقی گره دار و ناهنجار به همراه داشت . علاوه بر این سرنازن ، دهل چی و جمع کننده‌ی شاباش و انعام (کیسه کش) و انبوه کودکان، مجموعه‌ی این کاروان شادی یا شادباش گویان بهاری را تشکیل می داده اند.

پیر–بئوته/pir-baotə/ : ۱. زبان زد . ۲. تمثیل‌های عامیانه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیرگپ /pir-gap/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) بیرون بئوت /pirun baut/ ؛ با) ←* ؛ آ) پیر–بته /pir-batə/ ؛ ن) پیر–بته /pir-botə/ ؛ ع) پیر بته /peyarə botə/ ؛

پیر–بئوته– مثال/pir-bautə-məsāl/ (ا.مر) : ۱. زبانزد – ۲. پیران گفته .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیرگپ /pir gap/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**) گیلی ، **پ**) پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پیر-پته-مثال /pir-patə-məsāl/ ؛ با) ←** ؛ آ) پیربته مثـال /-pir batə-məsāl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پیربته /pirə botə/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پیربگوته /pir bagute/ ؛

پیر-بیبی/pir-baəi/ (ا.مر) : ۱. مادر بزرگ . ۲. در مقام تعزیز و به معنی پیر شده .

س) پیربیبی /pir-bebi/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پیرننه /pir-nanə/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←(آ) ؛

پیر-بسکه/pire-bəskə/ (ص.نس) : ۱. بسیار پیر . ۲. پیر بد قیافه و بدطینت .

اغر) پیر-کفتال /pir-kaftāl/ ؛ ب) پیر-کفتال /pir-kəftāl/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛

پیربک/pir-bak/ : قورباغه .

ع) پیروک /pir-vak/ ؛ ت) ←** ؛

پیر-بک - لهب//pire-bak-laheb (ا.مر) : جلبک روی آب . نک : وگلیز - آلش .

ع) پیروک لحاف /pir -vak-lehāf/ ؛ ت) ←** ؛

پیر-بلبل/pir-bəlbəl/ (ا.مر) : گنجشکی قهوه‌ای رنگ که آوازی شبیه بلبل دارد .

ن) ←** ؛ ت) ←** ؛

پیربمرد/piyər-bamərd/ (ش.ج) : پدر مرده - نوعی نفرین.

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پی یربمرد /piyar-bamərd/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پربمرد /per-bamərd/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛

پیر-پت/pir-pat/ (ا.مر) : چای جوشیده و غیر قابل مصرف.

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) بپیسته چایی /bapistə čāei/ ؛ ق) پته /patə/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛

پیر-پسر/peyər-pəsər/ (ا.مر) : پدر و پسر .

اغر) ←** ؛ ب) پی یر-پسر /piyər-pəsər/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پروپسر /perupesar/ ؛ با) ←** ؛ آ) پروپسر /per-o-pəsər/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پیرپسر /peyar pesar/ ؛ قص) پروپسر /per-o-pəsar/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) پییر-و-پسر /piyar-o-pəsar/ ؛

پیرتم/pir-tam/ : چای جوشیده و کهنه دم .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیردم /pir-dam/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ ق) در دم /derdam/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پیر-دم /pir-dam/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) ←** ؛

پی-رج/pəy-raj/ (ا.مر) : اثر و نشانه ی عبور - رد و جای پا .

اغر) ۱.←** ، ۲. لنگ رج /lang-e-raj/ ؛ ب) رج - مال /raje-māl/ ؛ س) ۱. لینگ رج /lingə-raj/ ، ۲. رج /raj/ ؛ ق) پرج /peraj/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱.←(ق) ، ۲. پاکل /pā-kel/ ؛ قص) لینگ رج /linge-raj/ ؛ اشر) رج-پا /raje-pā/ ؛

پی-رجه/pəy-rajə/ (ا.مک) : روستایی از دهستان پنجک رستاق نوشهر .

پیرچینک/pirčinək/ (ا.مک) : از توابع دهستان بیشه سر قائم شهر .

پیر-خی/pir-xi/ (ا.مر) : ۱. خوک پیر . ۲. کنایه از : سالخورده و بد طینت و بد خلق .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیرخو /pir-xu/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←** ؛

پی-رد/pəy-rad/ (ا.مر) : ردّ پا .

اغر) په -رج /pe-raj/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. په - رد /pe-rad/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. په رج /pə-raj/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پاکل /pākel/ ؛ اشر) رج-پا /raje-pā/ ؛

پیر-دایی/pir-dāi/ : لفظی احترام آمیز برای افراد ناشناس.

اغر) ←** ؛ س) دایی /dāi/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛

پیردار/pirdār/ (ا/ا.مک) : ۱. درختان مقدّس در باور مردم . ۲. نام مکان مقدّسی در شیرگاه .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱.←** ، ۲. آقا دار /āqā-dār/ ؛ اشر) ←** ؛

پیُر-دک/peyor-dak/ : ۱. بیماری که پس از بهبود ،

بیماری‌اش باز گشته باشد . ۲. از پا افتاده . نک : آکته .

اغر) په-گردی -هکاردن / pe-gərdi-həkārdən/ ؛ ق) ←** ؛ ن) پی بیمه / pəy bimə/ ؛ قص) په گرد هاکردن /-pə-gard hākerdan/ ؛

پیرزا/pirzā/ (ا) : نهال گیاهان علفی هم چون بادمجان و گوجه که مورد نشای مجدداً قرار گیرند. نک : پوزا .

اغر) ←** ؛ س) پرزا /pərzā/ ؛ ق) پیزا /pizā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پزا /pezā/ ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) ←(آ) ؛

پیرزا/pirzā/ (ا) : فرزندی که بالا فاصله پس از بچه‌ی قبلی به دنیا آید . نک : پس زا - پیش زا .

اغر) ←** ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پـزا /pezā/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پزا /pezā/ ؛ ن) پی زا /pəyzā/ ؛ قص) ←** ؛

پیرزمین/pir-zamin/ (ا.مک) : نام مرتعی در سوادکوه .

پیر-زن/peyar-zen/ : زن بابا .

اغر) پییرزن /piyər-zan/ ؛ با) ←** ؛ ن) پـرِ زن /pere zan/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پیر-زنا/pir-zənā/ (ا.مر) : پیرزن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پیر-زنا /pir-zanā/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(ن) ؛ آک) پیرزنای /pirə-zənāy/ ؛

پیرزنا چلّه/pir-zənā-čellə/ : پنج روز اول بعد از پایان چلّه بزرگ و کوچک را گویند .

زمستان به تعبیر گاه شمار سنتی مازندران به دوره های مشخص و متفاوتی تقسیم می شود که هر مقطع آن نامی ویژه دارد. در مناطق مازندران میانه خاصه سواد کوه این مقاطع به شرح زیر تقسیم می‌گردد: ۱-چهل روز اول زمستان چلّه‌ی بزرگ (گته چلّه) ، بیست روز پس از چلّه‌ی بزرگ چلّه‌ی کوچک (خُرد چلّه) نامیده می شود. پس از چلّه‌ی کوچک اجوز بجوز bajuz -ajuz آغاز می‌شود که شمار روزهایش به ده می‌رسد. بردل اجوز bardel-ajuz ده روز دوّم است. پیرز ناچلّه، شتر چلّه، لاک و شنه، باقی روزهای زمستان را شامل می‌شوند که در مجموع به سه زمان یک ماهه می‌رسد. اما در مازندران غربی خاصه عباس آباد و کلاردشت، چهل روز اول (گت چله) و در فاصله میان گت چله و چله کوچک دو زمان چهار روزه (چهار چهار) وجود دارد که بیشتر با شرایط سخت جوی و بارش برف و باران و همراه است. چله کوچک (کوچه چلّه) یک زمان بیست روزه است. پس از چله های بزرگ و کوچک نوبت به حوت ما (آفتاب بهوت) و سپس پتک patek و یا پیر زن چله می رسد .

پیر-زنا-خالک/pir-zenā-xālək/ (ا.مر) : کفشدوزک . نک : آردنک - کش دوج .

س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ت) ←** ؛

پیر-زنا-رشک/pir-zənā-rəšk/ (ا.مر) : از گیاهانی انگلی که بر روی درختان روید .

آ) ←** ؛

پیر-زن-پتک/pir-zan-petak/ (ا.مر) : پنج روز اضافی سال که به آن پنجه دزدیده (خمسه‌ی مسترقه) هم می‌گویند . نک : پتک .

ب) پتک /patək/ ؛ س) ←** ؛ ق) پتـک /pətək/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پیتـک /pitak/ ؛ ع) ←** ؛ ت) پتـک /petak/ ؛

پیرزن پیرزنی/pirzən-pirzəney/ : از انواع بازی بومی در تنکابن .

پیر-زن - چل -گوشی/pir-zan-čal-guši/ (ا.مر) : ۱. سخن سربسته . ۲. حرف در گوشی . ۳. وراجّی .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) گوش مجی /gušmaji/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) گوش نیک /gušnik/ ؛ ع) پیرزنکی /pir zanaki/ ؛

پیرس/pəyrəs/ (ف.امر) : بلند شو - برخیز . نک : پره .

اغر) پر-هی /par-həy/ ؛ ب) راس - بواش /rās-bəvāš/ ؛ س) ۱. راس بوش /rās-bavoš/ ، ۲. هرست /herəst/ ؛ ق) پیرس /pyerəs/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲.←** ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←** ؛ ع) ←(آ) ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ۱. ورس /vares/ ، ۲. پارس /pāres/ ؛ آک) ورس /varas/ ؛

پیرسا/pəyrəsā/ (ص.مف) : سرپا- ایستاده .

اغر) هستائه / hestāə/ ؛ س) هرستا /herəstā/ ؛ ق) هرسا /hərəsā/ ؛ با) ۱.←** ، ۲. پرسّا /perassa/ ؛ آ) پرسّا /perəssā/ ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱.←(آ) ، ۲. اسّا /essā/ ؛ قص)

←**) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائمشهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد . **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

اسّا /essā/ ؛

پیرسائن/pəyrəsāan/ (مص) : ۱. بلندشدن - برخاستن . ۲. بیدار شدن .

اغر) هستائن /hestāan/ ؛ ب) هرستائن /hərəstāan/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) پرسائن /perəssāan/ ؛ آ) پرسائن /perəssāan/ ؛ ن) ←* ؛ع) پرســـان /peresān/ ؛ قــص) پرسائن /peressāan/ ؛ ت) ۱. پارسن /pāresan/ ، ۲. ورسن /varesan/ ؛ آک) ویرسان /viresān/ ؛

پیر-سالمونی//pir-sālmuni/ (ا.مـر) : سـرپـیری - هنـگام پیری .

ق) پیرسـری /piresari/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←* ؛ ن) پـیر-سر-مونی /pir-sar-muni/ ؛ع) سرپیری /sarə piri/ ؛ قص) ←(ق) ؛

پیر-سالن/pir sālen/ (ا.مـک) : مرتعـی در مسیر مـالروی سی سنگان به کجور نور .

پیرسان/peyrəsān/ (ف.امر) : ۱. بیدار کن . ۲. بلند کن .

اغر) هستان /hestān/ ؛ س) راسـت هـاکن /rāst-hāken/ ؛ ق) پرسن /persən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) پرسّن /perəssən/ ؛ ن) ←* ؛ع) پرســـان /perəsān/ ؛ قـــص) پرسّـــائن /pəressāan/ ؛

پیرسانیین/pəyrəsāniyan/ (ص.مـــر) : بلنـد کــردن - سرپاکردن .

اغر) هرســتانیین /hərəstāniyən/ ؛ ب) هرسـتنیین /hərəs təniyən/ ؛ س) راست هـاکردن /rāst-hākerdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) راسـت هاکردن /rāst-hākerdan/ ؛

پیر-سری/pir-sari/ (ا.مر) : سرپیری .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) سرپیری /sar piri/ ؛ قص) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیرشهریار/pir-šahriyār/ (ا.مک) : برجی قدیمی در دهکده ی لمرز واقع در راستوپی سواد کوه .

پیرعلم/pir-aləm/ (ا.مک) : از محلّه های شهرستان بابل .

پیرکیی/pir-kaei/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخش یانه سر واقع در هزار جریب بهشهر .

پیر-کفتال/pirə-kəftāl/ (ص.مر) : ۱. بسیار پیر . ۲. پیر بـد خلق و بد طینت .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پــیر کفتـــال /pirə-kaftāl/ ؛ قــص) پیروکفتال /piro-kaftāl/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پیرکفتال /pirə-kaftāl/ ؛

پیر-کلوم/pir-kəlum/ (ا.مک) : ۱. نام مرتعی در سـوادکوه قائم شهر . ۲. از توابع دهستان فیروز جاه بابل .

پیر-گپ/pir-gap/ : ۱. دستانزد . ۲. سخن پـیران . نـک : پیربئوته .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیربئوتـه /pir-bautə/ ؛ س) پیربائوتـه گپ /pir-bāotə-gap/ ؛ ق) پیربتـه مثـال /pir batəmesāl/ ؛ بـا) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) پـیرگپ /pirə-gap/ ؛ ت) ←* ؛

پیر-گردِ-کو/pir-gərd-e-ku/ : کوهی در ارتفاعات جنوبی گرگان به ارتفاع ۳۲۰۴ متر .

پیر-گیری/piyər-giri/ (ا.مص) : چـون پـدر بـرای کسـی دلسوزی کردن . نک : پرگری .

اغر) ۱.←* ، ۲. پرگیری /per-giri/ ؛ ب) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲. پـری /peri/ ؛ با) ←* ؛ آ) پــرگری /per gari/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) پـی یــری هــاکردن /piyari-hākordan/ ؛ ت) ←* ؛

پیر-ماز/pira-māz/ (ق.ز) : غروب .

اغر) پـه-نـماز /pe-nəmāz/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغـر) ؛ بـا) ←* ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) پـــی نمـــاز /pəynəmāz/ ؛ع) نماشته /nəmāšte/ ؛

پیرمال/piyəre-māl/ (ا.مر) : مال پدری- ارث پدری .

اغر) ←* ؛ س) پی یری مال /piyəri-māl/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پرمـال /pere-māl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ع) مـال پـیـیری /mālə-piyari/ ؛ قص) پره مـاری /perə-māri/ ؛ ت) ←* ؛ آک) پییره مال /piyere-māl/ ؛

پیر-مرداک/pir-mardāk/ (ا.مـر) : گونـه‌ای گیـاه کـه در ییلاق لاریجان آمل روید .

آوانوشت : (أ = a) (ə = فتحه کوتاه) (ا = e) (آ = ā) (او = u) (ای = i) (ب = b) (پ = p) (ت،ط = t) (ث،س،ص = s) (ج = j) (چ = č) (ح،ه = h) (خ = x) (د = d) (ر = r) (ز،ض،ظ،ذ = z) (ژ = ž) (ش = š) (ف = f) (ق،غ = q) (ک = k) (گ = g) (ل = l) (م = m) (ن = n) (و = v) (ی = y) (آو = aw) (او = ow)

آ) ←* ؛

پیر-مرد-پلا/pir-mard-pəlā/ (ا.مر) : دعوت پیش از عروسی که پیران فامیل در آن گرد هم می‌آیند .

اغر) ←* ؛ ن) ←* ؛

پیرمش/pir-meš/ (ا.مر) : گوسفند ماده‌ی پیر و نازا .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پیرمیش /priə-miš/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) پیرمیش /pir-miš/ ؛

پیر-موزی/pir-muzi/ (ا.مر) : ۱. شاه بلوط . ۲. بلوط کهن سال . نک : بلند مازو .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیر-مازی /pir-māzi/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) ←(ع) ؛ آک) ←(ع) ؛

پیر-موس/pir-mus/ (ص.مر) : ۱. کنایه از : آدم پیر و چروکیده . ۲. وسیله‌ی خوراک پزی به‌نام پریموس .

اغر) ←* ؛ با) پری موس /pəri-mus/ ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیرن/piran/ (ا) : پیراهن .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛ پ) برهم /brāhm/ ؛

پیرنعیم/pir naim/ (ا.مک) : از روستاهای بلوک کسلیان واقع در سوادکوه .

پیرن - کش//piran-kaš/ (ا.مر) : بلوز بافتنی - نوعی تن پوش ضخیم و گرد .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) پیرهن-کیش /pirhan-kiš/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) ←(ق) ؛ قص) پیرن کش /piran-keš/ ؛ ت) پیرهن-کش /pirhan-kaš/ ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیرن نبی/pirən nabi/ (ا.مک) : امام زاده‌ای کنار روستای ونوش نوشهر .

پیرو/piru/ (ق.ز/ا) : ۱. سه روز دیگر . ۲. گونه ای سرو کوهی با نام علمی juniperus .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ پرو /peru/ ؛ ن) پهرو /pehru/ ؛ ع) پهرا /pehrā/ ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیروتر/pirutar/ (ق.ز) : چهار روز بعد .

اغر) ←* ؛ س) پیروتر /piruter/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پستین پهرا /passin pehrā/ ؛ اشر) پس درین فردا /pasdami-fardā/ ؛

پیر-وری/piyər-vari/ : ۱. از طرف پدر . ۲. کسانی که از سوی پدر با هم فامیل باشند .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ پروری /per vari/ ؛ ن) پروره /pervare/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پی-روز/pay-ruz/ (ق.ز) : پریروز - دو روز پیش . نک : پرک - پریروز .

اغر) پر-روز /par-ruz/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پره روز /pare ruz/ ؛ ع) پریروز /pariruz/ ؛ قص) پره روز /pare-ruz/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ع) ؛ آک) ←* ؛

پی-روزا/pay-ruzā/ (ق.ز) : پریروزها- روزهای پیشین . نک : پره نیر .

اغر) پر-روزا /par-ruzā/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ۱.←* ، ۲.←(اغر) ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ع) پری‌روزا /pari-ruzā/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(ع) ؛

پیروسری/pirusari/ : از خاندان‌های اهل روستای میانده دلارستاق آمل .

پیروک/pire vak/ (ا.مر) : ۱. نوعی قورباغه ۲.قورباغه‌ی پیر .

ب) ←* ؛ ق) ←* ؛

پیر-وک-دوآج/pir-vak-duāj/ (ا.مر) : جلبک برکه . نک : الش .

ع) ←* ؛ ت) پیر-وک-لهب /pir-vak-lahab/ ؛

پی رون/pirun/ (ا) : کشاله‌ی ران .

س) پرون /pəron/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی رون /pəyrun/ ؛ ع) ۱. رزکشه /zar-kaše/ ، ۲. کشه لا /kašə lā/ ؛

پیرون/pirun/ (ا) : سالمندان - پیران - پیرمردها و پیر

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائم‌شهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد . قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

زن ها .

اغر) ۱.پیران /pirān/، ۲. پیرا /pirā/ ؛ س) پیرُن /piron/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←**؛ ن)←** ؛ ع) ←**؛ ت) ←** ؛ آک) ←** ؛



پیروک

پیر-وک-لحاف/pir -vak-lahāf/ (ا.مر) : جلبک برکه . **نک** : پیرو-وک-دوآج .

ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پیری/pəyri/ : **نک** : پیوری .

ن) ←** ؛ ع) پیری /peyari/ ؛

پیری/pəyri/ (ا.مص) : تکرار ترجیع بند مرثیه به وسیله ی افراد سینه زن . **نک** : په گری .

اغر) ۱. په گیری / pe-giri/ ، ۲. پس خانی /pas - xāni/ ؛ ب) ۱. په خونی /pe-xuni/ ، ۲. پیوری /piyuri/ ؛ س) پیوری /piyuri/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) پییاری /piyāri/ ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←** ؛ ع) ۱. پس خونی /pasxoni/ ، ۲. وایر /vāyer/ ؛

پیری/piyari/ (ص.نس) : پدری - ارثیه‌ی پدری - هر چیز خوب یا بد که از پدر به فرزندان رسد .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ع) ۱.←** ، ۲. پیروی /piyar- vari/ ؛ قص) ←** ؛ آک) ←** ؛

پیریک/pirik/ (ا.مص) : ۱. یک چشم به هم زدن - زمان کم - اندازه‌ی کم . ۲. پلک . **نک** : پرک .

اغر) پریک /pərik/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←** ؛ ق) پرک /pərək/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ۱.←(اغر) ، ۲.←(ق) ؛ ن) ←(اغر) ؛ ع) ←(اغر) ؛ ت) ←** ؛ اشر) پلک /pelk/ ؛ آک) ←** ؛

پیری- گر/peyori-gər/ (ص.فا) : هم‌خوان - گروه خوان . **نک** : په خان .

اغر) په - خان /pe-xān/ ؛ ب) په خون /pe-xun/ ؛ س) ←** ؛ ق) ۱.←** ، ۲. پیوری کر /piyuri kar/ ؛ با) پییاری گر /piyāri-gər/ ؛ آ) پیوری - گر /pəyuri-gar/ ؛ ن) پیری کر /pəyri kar/ ؛

پیری-هکاردن/piəri-həkārdən/ (مص.مر) : ۱. در حق کسی پدری کردن . ۲. نیکی کردن - احسان کردن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پری هکاردن /peri-həkārdən/ ؛ ب) پییری-هکردن /piyəri-həkordən/ ؛ س) پییری-هاکردن /piyəri-hākerdən/ ؛ ق) پیری هاکردن /peri hākərden/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پری هکردن /peri - hakərdan/ ؛ ن) پیری هاکردن /pəyri-hākərdan/ ؛ ع) پیری هاکردن /peyari hākordan/ ؛ قص) پری هاکردن /peri - hākerdan/ ؛ ت) ←(ب) ؛ اشر) پییری هاکئردن /piyeri-hākoərdən/ ؛

پیز/peyaz/ (ا) : پیاز . **نک** : پیاز .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیاز /peyāz/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پییاز /piyāz/ ؛ ن) پیاز /peyāz/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پیاز /piāz/ ؛ ت) ←** ؛ اشر) ←(آ) ؛

پیزا/pizā/ (ا) : ۱. نهال گوجه، خیارو غیره . ۲. دو فرزندی که پس از هم به دنیا آیند . **نک** : په زا .

اغر) پیرزا /pirzā/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. په زا /pəzā/ ؛ س) ۱.←** ، ۲. په زا /pezā/ ؛ ق) پزا /pezā/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ۱.←** ، ۲. پی زا /pəyzā/ ؛ ع) پیزه /pizə/ ؛ قص) ←(س) ؛

پیزپشم/peyzə-pašm/ : پشم پاییزه .

ع) پییز پشم /paizə-pašm/ ؛ ت) ←** ؛

پیزن/pizon/ (ا) : ۱. جای بند شلوار . ۲. لیفه .

ق) شلوال پسّون /pəssun šəlvāl/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) لف /lef/ ؛ ع) ←** ؛ ت) پیزی /pizi/ ؛

پیزه/pizə/ (ا) : نهال نورسته‌ی گیاهان آماده‌ی نشا در خاک مانند بوته‌های بادمجان ، گوجه و غیره . **نک** : پیرزا - پیزا .

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ذ،ز،ض،ظ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

ع) ←* ؛

پیزی/pizi/ (ا) : ۱. گرده‌ی مخرج جانوران . ۲. استخوان لگن خاصره .

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛

پیس/pis/ : ۱. جلو . ۲. تکّه ای از مغز چوب یا چوب پنبه که برای آتش افروختن به کار رود . ۳. آغاز . ۴. بستن.

با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش /pəš/ ؛ ع) ←* ؛ اشر) پیش /piš/ ؛

پیس/pis/ : اتمام به زبان کودکانه .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پیس/pis/ (ا) : ۱. چروک و چین لباس و پیشانی . ۲. بیماری برص و لک‌های روی پوست . **نک** : اله .

اغر) ←* ؛ ب) پس /pes/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پیسه /pisə/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. لکّه – پیسه /lakkə-pisə/ ؛

پی ساببن/pisābin/ (ا) : گیاهی خودرو که محصولش شبیه خربزه ولی کوچکتر از آن است .

با) ←* ؛ آ) بی – سا – بین /bisā bin/ ؛ ن) میچکا– ساوین /mičkā-sāvin/ ؛

پی – سال/pəy-sāl/ : ۱. به دنبال ماه نو . ۲. پایان سال . **نک** : پسال .

س) په سال /pə-sāl/ ؛ ق) په سال /pesāl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛

پیس–پیسی/pis-pisi/ (ا.مر) : ۱. پوست نازک بهاره‌ی درخت که برای گرفتن پیوندک به کار رود . ۲. سوتک کودکان از پوست شاخه ی نازک درخت توسکا.

ع) ←* ؛

پیست/pist/ (ا.مص) : ۱. خیس خوردن . ۲. خیساندن حبوبات قبل از طبخ .

ب) ←* ؛ س) دپیستن /dapistən/ ؛ ق) دپیسّن /dapissən/ ؛ با) ←(ق) ؛ ع) دپیسین /dapisyan/ ؛ قص) بپیسّه /bapissə/ ؛ ت) بپیسه /bapisə/ ؛ اشر) دپیسّن /dapissen/ ؛

پیستال/pistāl/ (ص) : ۱. آلوده و کثیف . ۲. لاغر مردنی .

ق) پیسّال /pissāl/ ؛ با) ←(ق) ؛

پیستول/pistol/ : ۱. پوسیده . ۲. کنایه از : افراد زرد انبو و بیمار .

ق) پیسّه /pissə/ ؛

پیس–چنّک/pis-čənnək/ (ص.نس) : بدرفتار – بد خلق و خو – شرور .

ق) پیشجنگ /piš-jang/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پس چنگ /pes čang/ ؛ ع) فیس چنّک /fise-čennek/ ؛

پیس–خک/pise-xək/ (ص.نس) : شکمو–هله هوله خور .

ع) فیس خک /fis xek/ ؛ ت) ←* ؛ اَک) پیسه شکم /pisə-šakam/ ؛

پی سر/pəy-sar/ : روستایی از دهستان چهار دانگه ی هزار جریب ساری .

پیسک/peyəsk/ (ا) : ۱. حلزون . ۲. برق ناگهانی در کتول . **نک** : البیس .

س) لیسک /lisək/ ؛ ق) لِسک /lesək/ ؛ با) ۱.←* ، ۲. پیسک /pisək/ ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) لسک /lesak/ ؛ ع) ←(ن) ؛ اشر) ←* ؛

پی – سنگ/pəy-sang/ (ا.مک) : مرتعی در نور .

پی – سو/pəy - so/ (ا.مص) : ۱. هموار کردن شالیزار با پا . ۲. به جلو هل دادن . ۳. آب دستمال کردن در و پنجره های ساختمان . ۴. دوباره ساییدن .

اغر) ←* ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پیسو /piso/ ؛ س) په سو /pə-so/ ؛ ق) پسو /pesu/ ؛ با) ←* ؛ آ) پی – سو /pi-su/ ؛ ن) پی–سو /pəy-so/ ؛ ع) ←* ؛

پیسو/pisu/ (ا) : ۱. پس آب . ۲. پیه سوز – چراغ .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیسوز /pisuz/ ؛ ب) پی – سوز /pi-suz/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ۱.←* ، ۲.←(ب) ؛ ع) ←(ب) ؛ قص) ←(ب) ؛ ت) ←(ب) ؛

پیسو/pisu/ (ا.مص) : خرد کردن و هموار کردن کلوخ .

اغر) کلو /kalu/ ؛ س) کلو /kəlu/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پی – سوز/pi - suz/ (ا.مر) : چراغ پیه سوز .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

پیسه/pissə/ (ص.مف) : ۱. پلاسیده، پوسیده . ۲. زردی چهره .

س) پیسته /pistə/ ؛ ق) پیسّه /pissə/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) بپیسّه /bapissə/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) بپوسی /baposi/ ؛ آک) ←(ق) ؛ پ) پوسیتک /pūsitak/ ؛

پیسه-بپیس/pissə-bapis/ (ص.مف) : لاغر و رنگ پریده .

ق) پیسّال /pissāl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) دپیس بپیس /dapis bapis/ ؛

پیسّه-چنک/čenek – pissə/ (ص.مر) : ۱. کنایه از : بد غذا . ۲. بدقلق . ۳. همه چیز خوار . **نک** : چنیک .

س) ←* ؛ ق) پیسّه-چینیک /pissə-činik/ ؛ با) پسه-چنک /pəsə-čənək/ ؛ آ) پیسّه - چنّک /pissə-čənnək/ ؛ ع) فیس چنّک /fisə-čennek/ ؛

پیسه-خک/pisə-xek/ (ا.مر) : ۱. هشت پای دریایی . ۲. آدم پرخور و شکمو . **نک** : اشکپوس .

ن) ←* ؛ ع) فیس خک /fis xek/ ؛ ت) ←* ؛

پیسّه-کنده/pissə-kəndə/ (ا.مر) : ۱. از انواع نان برنجی . ۲. شیرینی سفید رنگ و قلوه ای که از آرد برنج ، شکر و روغن درست شود .

س) پیس گنده /pis-gendə/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(س) ؛

پیسی/pisi/ (ا) : گونه ای سوتک که از ساقه‌ی گندم و جو ساخته شود . **نک** : پسی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پس پسی /pəs pəsi/ ؛ ب) ۱. پسی /pəsi/ ، ۲. پس پسی /pəs pəsi/ ؛ س) ۱.←* ، ۲. پسی /pəsi/ ؛ ق) فس فسی /fəs - fəsi/ ؛ با) ۱.←(ق) ، ۲. پس پسی /pəs pəsi/ ؛ ن) پسی /pəsi/ ؛ ع) پیس پیسی /pis-pisi/ ؛

پیش/piš/ : جلو – پیش . **نک** : پش .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش /pəš/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛ پ) پیش /pəš/ ؛

پیشا/pišā/ (ا) : ۱. گربه . ۲. از قبل .

اغر) ←* ؛ با) پیشی /piši/ ؛ آ) ←(با) ؛ ع) پیچا /pičā/ ؛

ت) ←(ن) ؛ آک) ←(ن) ؛

پیشا-بن/pišā-ban/ (ا.مر) : بستن کندوهای سنّتی عسل بر شاخه‌ی درختان کهن .

ع) ←* ؛

پیش-اُمان/piš-omān/ (مص.مر) : ۱. پیش آمدن . ۲. پیش آمد – حادثه .

اغر) پیش بمئن /piš-bəmoən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) پیش بموئن /piš bəmuən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ آ) پیش - بموئن /piš-bəmuan/ ؛ ن) پیش-بیموئن /piš-bimuan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پیش آمد /pis-āmad/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیشامد /pišāmad/ ؛

پیشان/pišān/ (ا) : ۱. ته، پایان . ۲. صدرخانه .

ق) پیشخون /pišxun/ ؛ با) ←(ق) ؛ اشر) ←* ؛

پیش انبور/anbur -piš/ (ا.مک) : روستایی در کلاردشت چالوس .

پیشان – دم/pišān-dam/ (ا.مر) : ۱. جایی که آب قنات در سطح زمین جاری شود . ۲. ورودی کوره‌ی زغال .

ب) ←* ؛ ق) پیش دم /piš-dam/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پش دم /pəš dam/ ؛ ت) ←(ن) ؛

پیش-انگتن/piš-əngətən/ (مص.مر) : جلو انداختن – پیش انداختن .

اغر) پیش - دینگئن /piš-dingoən/ ؛ ق) پیش دکتن /pišda kərən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پیش-اینگوئن /piš - inguan/ ؛ ن) پش - انگتن /pəš-angətan/ ؛ ع) ←* ؛ قص) پیش دینگوئن /piš-dinguan/ ؛ ت) ←(ن) ؛

پیش انگن/pišəngən/ (ا.مر) : سکّوی جلوی خانه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیش اینگن /piš ingən/ ؛ اشر) ←* ؛

پیشانی- سرخی/pišāni sərxi/ (ا.مر) : پرنده ای که پیشانی سرخ دارد .

ت) ←* ؛

پیش-اوان/piš - evān/ (ا.مر) : ایوان جلوی خانه های قدیمی . **نک** : پیش ایون .

اغر) ←* ؛ ب) پیش – اون /piš-evon/ ؛ س) پیش - ایون /piš-ivon/ ؛ ق) ایون /ivun/ ؛ با) ←(س) ؛ آ)

←(س) ؛ ن) پش ایوون /pəš əyvun/ ؛ع) پیش ایون /piš eyvon/ ؛ قص) اون /evon/ ؛ ت) ←(ن) ؛ آک) پیش ایون /piš-aivon/ ؛

پیش – ایون/piš-ivon/ (ا.مر) : ۱. سکّوی پشت خانه در طبقه اوّل . ۲. ایوان جلوی خانه .

س) ←* ؛ ق) ایون /ivun/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پیش-ایوون /pəš-əyvun/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پی شئن/pey - šeən/ : ۱. به کسی شبیه شدن- به ظاهر و باطن کسی شبیه شدن ۲. دنباله‌رو کسی گشتن .

ع) په شین /pə-šeyan/ ؛ ت) ←* ؛

پیش-بار/piš-bār/ (ص.مر) : سواری که به ناچار و به خاطر وجود بار روی اسب بر گردنش نشیند . **نک** : پش بار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش بار /pəšbār/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیشباز/pišbāz/ (ا.مر) : پیشواز – استقبال .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیشواز /pišvāz/ ؛ س) پیشواز /pišvāz/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←(س) ؛ع) ←(س) ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(س) ؛ آک) ←* ؛ پ) پتیرک /patirak/ ؛

پیش-بخردن/piš-baxərdən/ (مص.مر) : ۱. از جلوی کسی گذشتن . ۲. راه کسی را بریدن . ۳. جلوی راه کسی سبز شدن .

اغر) پیش – بخاردن /piš-bexārdən/ ؛ س) پیش بیّن /piš-bayyən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیش – بخردن /piš-baxərdan/ ؛ ن) پش بخاردن /pəš- baxārdan/ ؛ ت) پیش در اُمن /pišdaroman/ ؛

پیش-بکش/piš-bakeš/ (ف.امر) : ۱. عنوان کن – مطرح کن . ۲. درس را بپرس .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش بکش /pəš - bakəš/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیش – بکشیین/piš-bakešiyən/ (مص.مر) : ۱. به جلو کشیدن . ۲. وارد گفتگو شدن با کسی جهت به حرف آوردن او و به منظور پی بردن از موضوعی خاص . ۳. سئوال و جواب کردن . **نک** : پیش بکشین .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیش بکشیئن /biš-bakešiən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیش-بکشیین /piš-bakšiyan/ ؛ ن) پش-بکشیئن /peš-bakəšian/ ؛ع) ←* ؛ قص) پیش بکشیین /piš-bakəšiyan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیش – بمانسته/piš-bəmānestə/ (ص.مف) : ۱. غذای پس مانده . ۲. چیزی که به اشتباه یا امانت نزد کسی مانده باشد .

اغر) ←* ؛ ب) پیش – بمونسته /piš-bamunəstə/ ؛ س) پیش بموندسته /piš-bamundestə/ ؛ ق) پیش بمونس /pišbamunəs/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پیش – بمونس /piš-bamunəs/ ؛ ن) پش-بمونس /pəš-bamonəs/ ؛ع) ←(ن) ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیش بمانده /piš-bemāndə/ ؛

پیش-بمئن/piš-bəmoən/ (مص.مر) : ۱. چاق شدن . ۲. پس از ناتوانی و رنجوری به سوی فربهی وسلامت رفتن .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) پیش بمان /piš bomān/ ؛

پیش بمونس/piš-bamunəs/ : پس ماندهٔی غذا . **نک** : پس خار .

قص) ←* ؛

پیش-بمونس-خار/piš-bamunəs-xār/ : واژه ای برای تحقیر و به معنی کسی که از غذای ته ماندهٔی دیگران روزگار می‌گذراند . **نک** : پس خر .

قص) ←* ؛

پیش-بن/piš-ban/ : ۱. تکیه گاه – نقطه اتّکا . ۲. کمک – یاور . ۳. پیش بند . **نک** : پش بند .

اغر) پش بن /pəš-ban/ ؛ س) پشت بند /pəšt-band/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پشت بن /pəšt-ban/ ؛ ن) ۱. پشت /pəšt/ ، ۲. پشتون /pəštvan/ ؛ع) پشتی بن /poštibon/ ؛ ت) ←(ن) ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

پیش – پر/piš-par/ (ا.مر) : کومه‌ی چوبی مخصوص گالشاها در منزل‌گاه‌های گالشی .
اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ۱.←** ، ۲. پیش پرو /piš-pero/ ؛ ق) پش – پره /pəš - parə/ ؛ *با)* ←** ؛ *ن)* ←(ق) ؛ ع) پیش پره /pišparə/ ؛ *ت)* ←(ق) ؛ *آک)* سره /sarə/ ؛

پیش – پرشو/piš-par-šo/ (ق.ز) : سه شب قبل .
اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) پیش – پره – شو /piš-parə-šu/ ؛ *ن)* ←** ؛ ع) پیش پریشو /piš parišo/ ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* پرشو /par-šu/ ؛ *آک)* پیش پریشو /piš - pari-šow/ ؛

پیش – پره/piš-parə/ (ا.مر) : محلّ اتراق گالش‌ها . نک : پیش پر .
س) ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ *ن)* ←** ؛ ع) ←** ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛

پیش – پریروز/piš-pariruz/ (ق.ز) : سه روز پیش . نک : پس پریروز .
اغر) ۱.←** ، ۲. پیش پرروز /piš - par - ruz/ ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ *ن)* پش–پریروز /pəš-pariruz/ ؛ ع) ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* پیش پروز /piš-paruz/ ؛ *آک)* ←** ؛

پیش – پری – شو/parišo – piš/ (ق.ز) : چهار شب پیش .
ب) ←** ؛ آ) پیش پره شو /piš -parešu/ ؛ ع) پیش پریشو /piš-parišo/ ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* پیش پهرشو /piš-pahar-šu/؛

پیش – پسّون/piš - pessun/ (ا.مر) : نام فنّی در کشتی لوچو .
ق) پسّو /pessu/ ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ *ن)* پش – کشون /peš-kašun/ ؛ ع) پیش کش /piš kaš/ ؛

پیش-پشتی – دندون/piš - pešti-dandun/ (ص.مر) : کسی که دندان‌های او پس و پیش و نامنظّم باشد .
ق) پشت بپشت دندون /pəštbəpəštedandun/ ؛ *با)* ←** ؛ آ) پشت پشتی دنّون /pəšt-pəšti-dannun/ ؛ *ن)* پش و پی – دنّن /pəš-o-pəy-dannən/ ؛

پیش – پنجه/piš-panjə/ (ا.مص) : پیش نوبت بودن آبیاری زمین .
اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) پیش پنجی /pišpanji/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ *ن)* پش – پنجی /pəš-panji/ ؛ ع) پیش نوبت /piš nowbat/ ؛ *ت)* ←(ع) ؛ *اشر)* پیش نووت /pišnovat/ ؛

پیش – پنجی/piš- panji/ (ص.مر) : نگهبان سر شب مزرعه .
آ) ←** ؛

پیش – پیرار سال/piš -pirārsāl/ (ق.ز) : سه سال پیش .
اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ *ن)* پش – پیرار سال /pəš-pirārsāl/ ؛ ع) ←** ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* ←** ؛ *آک)* ←** ؛

پیش – پیش/piš-piš/ : ۱. جلو جلو – از قبل . ۲. لفظی برای فراخواندن گربه .
اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ آ) ←** ؛ *ن)* پش پش /pəš pəš/ ؛ ع) ←** ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* ←** ؛ *آک)* ←** ؛

پیش – پیشاک/piš-pišāk/ (ا.مر) : بیدمشک .
ن) ←** ؛ ع) بید مشک /bidə-mešk/ ؛ *آک)* پیش پیشی /piš-pišay/ ؛

پیش-پیش-امشو/piš-piš-emšo/ (ق.ز) : پس فردا شب .
اغر) پس – پرا – شو /pas-perā-šo/ ؛ *ب)* پس – پیرا – شو /pas - pirā-šo/ ؛ *س)* ←(اغر) ؛ ق) ←** ؛ *با)* پیراشو /pirā-šu/ ؛ آ) پرشو /parə šu/ ؛ *ن)* پس – پهرا–شو /pas-pəhrā-šo/ ؛ ع) پس فرداشو /pas fardāšo/ ؛

پیش – پیشک/piš-pišək/ : از پیش – از قبل .
اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛ *ن)* پش پشک /pəš-pəšak/ ؛ ع) پیش پیشی /piš piši/ ؛ *قص)* ←** ؛ *ت)* پیش پیشی /pišpišəy/ ؛

پیش – پیش – کل/piš-piš-kal/ (ا.مر) : بز نر قوی که جلوی گلّه حرکت می کند – بز پیش آهنگ گلّه .
اغر) ۱.←** ، ۲. پیش – کل /piš-kal/ ؛ *ب)* ←(اغر) ؛ ق) پیش کل /piškal/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ آ) ←** ؛ *ن)* پش-کل /peš-kal/ ؛ ع) ←(ق) ؛ *قص)* ←(ق) ؛ *ت)* ←** ؛

پیش-پیشه/piš-pišə/ (ا.مر) : هذیان . نک : پشه .
اغر) پشه /pešə/ ؛ *س)* پیشه /pišə/ ؛ ق) ←** ؛ *با)* ←** ؛

آ) ←*؛ ن) پش پشو /pəš pəšo/ ؛

پیش-پیشی-علف/piš-piši-aləf/ (ا.مر) : گونه‌ای گیاه از راسته‌ی گندمیان .

ب) ←*؛

پیشت/pišt/ (ا.صو) : واژه‌ای است که برای راندن و دور کردن گربه به کار می رود .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ۱.←* ، ۲. پیشته /pište/ ؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) ←*؛ ع) ←*؛ قص) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) ←*؛ آک) ←*؛

پیش-تخت/piš-taxt/ (ا.مر) : ۱. تخت روی ایوان که بیشتر جای قراردادن ظروف است . ۲. تراس .

اغر) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) پش -تخت /pəš-taxt/ ؛ ع) ←*؛ قص) ←*؛ ت) ←*؛

پیش - تر/piš-tər/ : ۱. پیش تر . ۲. جلوتر .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) پش تر /pəš-tar/ ؛ ع) ←*؛ قص) پیش تر /piš-tar/ ؛ ت) ←*؛ اشر) ←*؛ آک) ←(قص) ؛ پ) پیشتر /pəštar/ ؛

پیش تر/pištər/ (ق) : جلوتر .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ با) ←*؛ ن) پش تر /pəštar/ ؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) ←*؛ پ) پیشتر /pəštar/ ؛

پیش تر - بمرد/pištər-bamərd/ (ش.ج) : گونه‌ای نفرین .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) پش تر - بمرد /pəštar-bamerd/ ؛ ع) پیش تر بمرد /pištar bamərd/ ؛ قص) پیش مرد /piš-mard/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پیشته بمرد /pištə-bamerd/ ؛

پیش تر - سالا/pištər-sālā/ : سال های پیش .

نک : چن سالا .

پیشترک/pištərek/ (ق) : جلوتر - پیش تر - پیش ترها .

ب) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ ن) پشترک /pəštarak/ ؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) پیشتر /pišter/ ؛ پ) پیشتر /pəstar/ ؛

پیش - ترک/piš-tərək/ : ۱. پیش تر ها . ۲. کمی جلوتر .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ) ←*؛ ن) پش-ترک /pəš-tarak/ ؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛

پیش - ترین/piš-tərin/ (ص) : نک : پیشین .

اغر) پیشین /pišin/ ؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ با) ←*؛ ن) پش ترین /pəštarin/ ؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛

پیش - تش - مال/piš-taš-māl/ (ا.مر) : آتشی که دامداران به هنگام شب در کنار گلّه افروزند .

اغر) ←*؛ س) تش کله /taš-kələ/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(س) ؛ ن) تش-مال /taš-māl/ ؛ ع) ←*؛ ت) ←*؛ اشر) په تش دی /pə-taš-di/ ؛

پیشتک/pištək/ (ص) : پیش تر - جلوتر .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیشته /pištə/ ؛ ب) پیشتر /piš-tər/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پیش ترک /pištərək/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پش تر /pəš-tar/ ؛ ع) پیش تر /pištar/ ؛ قص) ←(ع) ؛ ت) پیشته /pištaə/ ؛ اشر) ←(ع) ؛

پیشتو/pišto/ : تفنگ سرپر کوتاه و کمری .

ن) ←*؛ ع) ←*؛ آک) ←*؛



پیشتو

پیشتول/pištul/ (ا) : آب دزدک . نک : پشول .

اغر) پشور /pəšur/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. پشول /pəšul/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. پیشول /pišul/ ؛ ق) پشیل /pəšil/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پشیل /pešil/ ؛ ع) کاپیش /kāpiš/ ؛ اشر) پشور /pašur/ ؛ آک) کاپیش /kāpiš/ ؛

پیشته/pištə/ (ا.ص.) : ۱. صوتی برای راندن گربه . ۲. جلوتر .

اغر) ←*؛ ب) ←*؛ س) ←*؛ ق) ←*؛ با) ←*؛ آ)

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهنمیر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

← * ؛ ن) ← * * ؛ ع) ← * * ؛ ت) ← * * ؛ آک) ← * * ؛

پیشتی/pišti/ (ا) : ته دیگ . برنج سوخته ی قسمت زیرین ظرفی که در آن پلو می پزند . ته دیگ

ق) بشـــتی /bəšti/ ؛ بـا) ← * * ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ← * * ؛ ع) بیشتی /bišti/ ؛ قص) برشتی /berəšti/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پیشتیک/pišetik/ (ا) : ساق پا .

ت) ← * * ؛

پیـش - جامـه/piš-jāmə/ (ا.مـر) : پـیراهن سنّتی زنـان مازندران که با سکّه دوزی زینت می یافت .

قص) ← * * ؛ اشر) ← * * ؛

پیش جنگ/piš-jang/ (ص.مر) : ۱. فتنه جـو - شـرور . ۲. مبارز دلیر جلو دار .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ ن) پش جنـگ /pəš jang/ ؛ ع) ← * * ؛ اشر) پیش جنگ /piš - jang/ ؛

پیش - چر/piš - čar/ (ا.مر) : اوّلین چرای دام در مراتع .

اغر) ← * * ؛ ب) ۱. ← * * ، ۲. پیش - چرا /piš - čərā/ ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ن) پش چـر /pəš čar/ ؛ ع) ← * * ؛ قص) ← * * ؛ ت) ← * * ؛ آک) ← * * ؛

پیش چربز/piš- čarə bəz/ (ا.مر) : بز پیشاهنگ گلّه .

ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ع) ← * * ؛

پیش-چرملک/piš-čare-məlk/ (ا.مر) : مراتعی کـه مـورد اوّلین چرای گلّه های گاو و گوسفند قرار گیرد .

اغر) ← * * ؛ س) ← * * ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ع) ← * * ؛

پیش-چهار شب/piš-čəhār-šab/ (ا.مر) : ۱. از انـواع چـادر شب . ۲. پتوی دست بافت .

اغر) چادر - شـو /čādər-šo/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(ب) ؛ ق) چاشـب /čāšab/ ؛ با) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ن) چـادر-شـب /čādər-šab/ ؛ ع) ←(اغر) ؛ قص) چار شـو /čār-šo/ ؛ ت) چادر - شب /čādor - šab/ ؛ اشر) چادر شب /čāder-šab/ ؛

پیش - خارد/piš- xārd/ : کسی که درآمد کاری را قبل از انجام دادن آن گرفته و خرج کرده باشد .

اغر) ← * * ؛ س) پیـش خـرد /piš-xərd/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) پیش بخرد /piš - baxərd/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) پـش - بخـارد /pəš - baxārd/ ؛ ع) پیش خرد /piš xord/ ؛

پیش - خر/piš-xar/ (ص.فـا) : سـلف خـر - کسـانی کـه محصول کشاورزان را قبل از برداشت ارزان خریده و به قیمت گران می فروشند .

اغر) ← * * ؛ ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛ ق) ← * * ؛ بـا) ← * * ؛ آ) ← * * ؛ ن) پـش - خـر /pəš-xar/ ؛ ع) ← * * ؛ قص) پیـش خـری /piš - xari/ ؛ ت) ← * * ؛ اشر) پیـش خریـد /- piš xarid/ ؛ آک) ← * * ؛

پیش خرمن/piš-xar-mən/ : اوّلین خرمن پس از برداشـت محصول . **نک** : پیش شر .

ب) ← * * ؛ س) ← * * ؛

پیش - خون/piš-xun/ (ص.فا) :

به هنگام اجرای قصّه و پیش از آغاز کار نقّال، شـاگرد نقّـال برای ایجاد آمـادگی حسـی در مخاطبـان و مشـتاق نمـودن آن‌ها، به غزل خوانی و آواز خوانی می پرداخـت. ایـن عمـل پیش خوانی و عـامل آن پیـش خـوان نـام دارد. هـنر پیـش خوانی به همین منظور وتقریباً بـا همـان کیفیـت بـه شـبیه خوانی راه یافته است.

پیش خونی/pišxuni/ (ا.مص) :

عمل پیـش خـوان. در موسیقی و روضـه خوانـی یـا تعزیـه گردانی ، خواندن دسته جمعی چند پسر یا دخـتر بـا هـم بـه شعر، چون براعـت اسـتهلالی برابـر مسـتمعین پـا منـبری. «لغتنامـه ی دهخـدا / ج ۸ / ص ۷۱۷» پیـش خوانـی مجموعه ای از نغمات آوازی است که در گذشـته بـه خـاطر اعلام آغاز تعزیه و فراخواندن مردم به تماشـای آن بـر روی بامها، مناره ها و جاهای مرتفع خوانده می شد . ساختار پیش خوانی منطبق با تصانیف در موسیقی ردیفی است. این گونـه نغمه ها بر گرفته از تصنیف ها و ترانه های متـداول بـوده و اشعار آن‌ها به فراخور مضامین تعزیه تصنیف می‌شده اسـت . شکل گیری و تکامل پیش خوانی از آغاز تا کنون منجـر بـه پیدایش اشکال بدیع وگونـاگونـی از نظـر اجـرای آن، تعـداد مجریان و همچنین نحوه ی کـاربرد آن‌هـا شـده اسـت . از همین رو ملاحظه می شود کـه پیـش خوانـی هـا در برخـی مناطق به صورت انفرادی و در برخی دیگر از نواحـی تعزیـه خیز به صورت گروهی به اجـرا در مـی آیـد . شـرایط سنّی مجریان نیز با چنین تفاوتهایی روبه رو است. مکـان اجـرای پیش خوانی نیز تفاوتهایی دارد . بنا بر مسائل فوق این جـزء از تعزیه در نواحی مختلف حتّی از نام های گوناگونی

همچون پیش خوانی، پیش واقعه، نوحه ، شور حسینی ، نوحه ی عمومی، نوحه ی اخبار، کله پشت بامی و ... برخوردار شده است. که البته همراه با تفاوت در عنوان، با اختلافاتی در نحوه ی اجرا نیز مواجه اند.

پیش - خونی/piš-xuni/ (ا.مص) : ۱. از آوازهای آیینی و مذهبی است که از موسیقی سنّتی سایر مناطق برداشت گردیده است و آن را قبل از اجرای تعزیه می خوانند . ۲. در موسیقی مذهبی ایران آمده است: پیش خوانی نوحه ای را گویند ، که قبل از شروع تعزیه خوانده می شود .

اغر) پیش خانی /piš-xāni/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیش - دار/piš-dār/ (ص.فا) : ۱. جلو دار . ۲. کنده سنگین اجاقهای روستایی که نقش مضاعف نمودن حرارت ودوام آتش را ایفا می‌نماید .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش دار /pəš dār/ ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیش دار/piš- dār/ (ا.مر) : نوعی سه شاخه ی افقی برای شکار خوک .

ت) ←* ؛

پیش - داشت/piš-dāšt/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. هدیه . ۲. آرایش کردن . ۳. سپربلا .

اغر) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیش داشت هکردن/piš-dāšt-hakərdən/ (مص.مر) : ۱. پیشنهاد کردن . ۲. سپر بلا کردن . ۳. هدیه دادن .

اغر) پیش داشت هکاردن / pišdāšt həkārdən/ ؛ ق) پیش داشت هاکردن /pišdāšt hākerden/ ؛ با) ←* ؛ آ) پیش دس هکردن /piš das hakərdan/ ؛ ن) پش دس هاکردن /pəš dāst hākərdan/ ؛ ع) پیش داشت هاکردن /pišdaāt hākordan/ ؛ ت) پیش داشت هکردن /pišdāšt hakerden/ ؛

پیش - دس - بزان/piš-das-bezān/ (ا.مر) : نوعی فنّ در کشتی محلّی لوچو .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیش - دس - بزوئن /piš-das-bazuan/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←* ؛ ت) پیش - دس - زئن /piš - das - zaen/ ؛ اشر) پشت دست بزئن /pešt-dast -bazoen/ ؛ آک) ←* ؛

پیش - دست/piš - dast/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. بشقاب . ۲. سبقت گرفتن در کاری .

اغر) ←* ؛ ب) ۱. پیش - دسّی /piš - dassi/ ، ۲. وردستی /vardasti/ ؛ س) پیش دستی /piš - dasti/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) پش - دسّی /pəš - dassi/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←(ب) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←(س) ؛ آک) ←* ؛

پیش - دستی/piš - dasti/ (ا.مر/ا.مص) : ۱. بشقاب غذا خوری . ۲. سبقت گرفتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیش دَسی /piš dassi/ ؛ ن) ←* ؛ ع) ←(آ) ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛ پ) پتیش خوار /patiš - xuār/ ؛

پیش - دکتن/piš-dakətən/ (مص.مر) : جلو زدن از کسی یا چیزی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیش - دکتن /piš - daketən/ ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش-دکتن /pəš-dakətan/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) پیش دکتن /piš-dakətan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیش دکتن /piš-daketen/ ؛ آک) پیش دکتن /piš-dakatan/ ؛

پیش - دمال/piš-dəmāl/ : ۱. پس و پیش . ۲. پشت هم زاییدن .

اغر) پیش - دمبال / piš-dəmbāl/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پیش دمّال /pišdemmāl/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش دمال /pəšdəmāl/ ؛ ع) پیش - به - دمبال /piš -bə-domāl/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیش دمبال /piš-dembāl/ ؛ آک) پیش دومبال /pis-dumbāl/ ؛

پیش - دمبل/piš-dambel/ (ا.مر) : بازی کن دوم در ‹ارغم بازی› که نوعی بازی با گردو است . **نک** : ارغم بازی .

اغر) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیش دمّال /piš dəmmāl/ ؛ ت) پیش - دمال /piš - domāl/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد . **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پیش – دمن/piš-domən/ (ا.مر) : از انواع دامن زنانه – دامنی که به هنگام پنبه چینی چون پیش بند ظرف شویی به کمر بسته شود . **نک** : دامنی .

اغر) ۱. پیش – دامن /piš-dāmən/ ، ۲. دامنی /dāməni/ ؛ ب) ←** ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پیش دامن /pišdāmən/ ؛ با) ←** ؛ ن) پش دامن /pəš dāman/ ؛ قص) دامن /dāmən/ ؛ ت) ←(ن) ؛ اشر) ←** ؛

پیش –دینگن/piš-dingən/ (ف.امر) : ۱. بدرقه کن– مشایعت کن . ۲. جلو بینداز . **نک** : پیش دینگوئن .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) پیش دینگوئن /pišdinguən/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پش هاکن /pəšhākən/ ؛ ع) پیش هاکن /piš hākon/ ؛ قص) پیش دینگوئن /piš-dinguan/ ؛ ت) پیش هکردن /pišhakerden/؛

پیش – دینگوئن/piš-ingoən/ (مص.مر) : بدرقه – بدرقه کردن – مشایعت کردن .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیش دنگئن /piš-dəngoən/ ؛ ب) ۱.←** ، ۲. پیش – دینگوئن /piš -dinguən/ ؛ س) ←** ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←** ؛ آ) پیش–دینگوئن /piš-dinguan/ ؛ ن) پیش هاکردن /pəš hākərdan/ ؛ ع) پیش ها کردن /piš hākordan/ ؛

پیش را/piš-rā/ (ق.ز) : چهار روز دیگر .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پس – پرا /pas - perā/ ؛ ن) پسین پهرا /pasin - pehrā/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) پس – پیرا /pas - payrā/ ؛

پیش – راشو/piš - rāšo/ (ق.ز) : چهار شب دیگر .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) پس – پرا – شو /pas - perā-šu/ ؛ ن) پسین پهراشو /pasin pehrāšo/ ؛ ع) ←(ن) ؛ ت) پس–فردا–شو /pas - fardā- šow/ ؛ اشر) پس درین فردا شو /pas-darin - ferdā-šo/ ؛

پیش–رو/piš-ru/ (ق.ز) : چهار روز بعد .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پسین پهرو /pasin-pehru/ ؛ ع) پسّین پهرا /passin pehrā/ ؛ قص) پیش پیرو /piš-piru/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پیش– سپا–کوتی /piš -sepā -koti/ (ا.مک) : روستایی از گلیجان قشلاقی تنکابن .

پیش–سفره/piš-səfrə/ (ا.مر) : ۱. سفره‌ی کوچک . ۲. سفره‌ی غذا خوری .

اغر) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پیش سفره /piš sofrə/ ؛ قص) ←** ؛ اک) ←**؛

پیش– شار/pišə - šār/ (ا.مر) : اوّلین خرمن بعد از برداشت محصول . **نک** : پش شر .

ق) پیش جینگ /pišjing/ ؛ ن) پش شر /pəš šar/ ؛ ع) پیش شر /piš šar/ ؛ قص) پیش کتن /piš kətən/ ؛

پیش – شر/piš - šar/ (ا.مر) : اوّلین خرمن بعد از برداشت محصول برنج .

ق) پیش کر /piskar/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پش – شر /pəš-šar/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛

پیشک/pišək/ (ق.ز) : شش شب گذشته .

ب) ←** ؛ ع) ششک /šəšak/ ؛

پیش کاتی/piš-kāti/ (ا.مر) : ۱. موی جلوی سر . ۲. جلوی سر .

اغر) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پیش کتی /piš-keti/ ؛ ق) پیش کتی /piškəti/ ؛ ن) پش کتی /pəš-kəti/ ؛ ع) پیش کتی /piš koti/ ؛ ت) پیش کاکل /piškākol/ ؛

پیش – کافل/piš- kāfel/ (ا.مر) : قسمت جلوی ساق .

ت) ←** ؛

پیشک پیرو/pišək-piru/ (ق.ز) : هفت روز بعد .

ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ن) پسین پهرا /pasin - pehrā/ ؛

پیش کتن/piš - katan/ (مص.مر) : ۱. سبقت گرفتن– جلو افتادن . ۲. مردن – وفات یافتن .

اغر) پیش دکتن /piš-daketən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پیش دکتن /piš - dakətan/ ؛ ن) ۱. پش دکتن /pəš-dakətan/ ، ۲. پیش هکتن /piš həkətən/ ؛ ع) ←** ؛ ت) ←** ؛ اشر) پیش دکتن /piš - daketən/ ؛

پیش کتی/piš-kati/ (ا) : ۱. پیشانی . ۲. پیشانی بند .

اغر)پیشانو/pišānu/؛ س) پیش کتی /piš - keti/ ؛ ق) ←** ؛ با)←(س) ؛ ن) ←**؛ ع) پیش‌کتی /piš koti/ ؛ قص) پیشانی /pišāni/؛ ت) پیشونی/pišoni/؛ اشر) ←(اغر) ؛ پ) پشانیک

/pəšānik/ ؛

پیش کتی ون/pəš-kəti-van/ (ا.مر) : پارچه ای که روی پیشانی بندند .

اغر) پیشانووند /pišānu vand/ ؛ س) پیشونی بند /-pišoni band/ ؛ ق) پیش کتی ون / /piškətiran/ ؛ با) پیشونی ون /pišoni van/ ؛ آ) ←(با) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) پیش بند /piš - band/ ؛ ت) ←(قص) ؛ اشر) پیشنوبندی /pišenu/ /- bandi/ ؛

پیشکش/piškaš/ (ص) : ۱. کسی که مکان ساختن مرز را در شالیزار معیّن می کند . ۲. هدیه.

اشر) ←* ؛

پیش کشه /piš -kašə/ : کسی که در سواری دوترکه جلوی سوار کار می نشیند .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) پیش کش /piš-kaš/ ؛ ت) ←* ؛

پیش کشه/piš - kašə/ : قسمت پیشین چادر شبی که زنان به کمر بندند .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش کشه //pəš-kašə/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←(ن) ؛

پیش کشین/piš-kašeyan/ (مص.مر) : ۱. جلو کشیدن – به نزدیک خود آوردن . ۲. بازخواست – حساب و کتاب . ۳. از کسی درس یا مطلبی پرسیدن و امتحان کردن .

اغر) پیش بکشیین /piš - bakešiyən/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پیش بکشین / /piš bakəšiyən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پیش بکشیین /piš-bakšiyan/ ؛ ن) پش بکشیین /-pəš bakəšian/ ؛ع) ←* ؛ قص) پیش بکشیین /- piš bakešiyan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پیش کشیدن /piš - kašidan/ ؛ آک) ←* ؛

پیش کل/piš-kel/ (ا.مر) : ۱. ردّ به جا مانده از چیزی . ۲. اوّلین شخم .

اغر) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش کل /pəskel/ ؛ع) ←* ؛ ت) ←(ن) ؛ آک) پیش کیل /piš-kil/ ؛

پیش کل بز/piš-kal-bəz/ (ا.مر) : بز پیشاهنگ گلّه . نک : باجن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش کل /pəš-kal/ ؛ع) ۱.←* ، ۲. پیش کل بز /piš-kal-bez/ ؛ ت) پیش کل بز /piš-kal-boz/ ؛ آک) پیش کیل بز /piš-kil-buz/ ؛

پیش کله/piš-kələ/ (ا.مر) : ۱. کنار آتش . ۲. رسمی در مراسم عروسی .

اغر) کله پیش /kələ-piš/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) کل پیش /kəlpiš/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱. پش کله /pəskale/ ، ۲. کله پش /kalə pəš/ ؛ع) ←* ؛ قص) کنه پیش /kənə-piš/ ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیش کن/piš-kan/ (ا.مر) : ۱. بالکن . ۲. عمل سم زدن گاو یا اسب به هنگام خشم و مبارزه جویی.

اغر) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ۱.←* ، ۲. دس کرشه / /das-kərəšə/ ؛

پیش کن/piš - kan/ (ا.مص) : ۱. پیش کندن . ۲. کندن زمین و شخم زدن . **نک** : پش کن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پیش کنی /piš - kani/ ؛ ن) پیش کنی /pəš kani/ ؛ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیش کنده/piš-kandə/ (ا.مر) : نوعی شیرینی . **نک** : پیس کنده .

ب) ←* ؛ س) پیس گنده /pis-gendə/ ؛ با) ←(س) ؛

پیش کندی هکاردن/piš - kandi - həkārdən/ (مص.مر) : ۱. وجین کردن . ۲. نرم کردن قطعه ای از زمین شیار شده . ۳. زمین راکندن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیش کن هکاردن /piš - kan - həkārdən/ ؛ س) پیش کن هاکردن /kan-hākerdən-piš/ ؛ ق) پیش کن هاکردن /piš-kan-hākərdən/ ؛ با) ←* ؛ آ) پیش کن هکردن /piš-kan - hakərdan/ ؛ ن) پش کنی /pəš-kani/ ؛ ع) پیش کنی /piš kani/ ؛ قص) پیش کن هاکردن /- piš kan - hākerdan/ ؛ ت) پیش وجین هکردن /pišvejinhakerden/ ؛

پیش کنی//piš-kani/ (ا.مص) : ۱. پیش کندن . ۲. کندن

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

زمین یا شخم . **نک** : پش کن .

اغر) پیــش کــن /piš-kan/ ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* پش کنی /pəš kani/ ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛

پیش - کوتی/piš- kuti/ (ا.مــر) : پیشـانی‌بند پـارچـه‌ای زنان.

با) پیش کتی /piškəti/ ؛ *ع)* ←** ؛

پیش کوتی ون/piš-kutivan/ (ا.مر) : پارچه‌ای که زنان در زیر روسری و بر پیشانی خود می بندند .

اغر) پیش کلی /piš kali/ ؛ *ق)* پیش کتی ون /piškətivan/ ؛ *با)* ←(ق) ؛ *آ)* پیــش ون /piš-van/ ؛ *ن)* پـش کتـی ون /pəš - kəti - van/ ؛ *ع)* ←** ؛ *قص)* ←(آ) ؛

پیش کوه/piš-ku/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

پیش گوزک/piš-guzək/ (ص.نـس) : اقـدام بـه کـاری و درماندن در انجام آن .

اغـر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *بـا)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* پش گوزک /pəš guzak/ ؛ *ع)* ←** ؛ *قص)* ←**؛

پیشگون/pišgun/ (ا.مک) : از توابع دهستان پایین خیابـان لیتکوه در بخش مرکزی آمل .

پیـش لـب/piš-lab/ (ا) : شـارب - سـبیل آویختـه و پوشاننده‌ی لب . **نک** : بریت .

اغر) ←** ؛ *س)* پیش لب /peš-lab/ ؛ *با)* ←** ؛ *ن)* پشـت لوشـه /pəštə-luša/ ؛ *ع)* شـارب /šāreb/ ؛ *ت)* ←** ؛ *آک)* ←** ؛

پیش لینگ/pišling/ (ا.مر) : اصطلاحی در جریان کـار بـر روی آسیاب آبی و یا پایی . وقتی که ‹دنگه پل› آهنگ فرود آمدن به سمت ‹دنگه چـال› مـی کنـد ، بـا پـای راست ‹پیش لینگ › فرود آمدن ‹دنگه پل› را به ‹دنگه چال › تسریع می کند .

ق) پیش کاب /piškāb/ ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛

پیش منو/piš - mao/ : اذیّت کردن و به بازی گرفتن .

س) ←** ؛

پیش مج کل/piš-meje-kal/ (ا.مر) : بزپیش آهنگ گلّه .

اغر) پیش کل بز /piš-kal-bəz/ ؛ *ب)* پیش کل /piš - kal/ ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* پیش مج /pišməj/ ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* پش کـل /pəš-kal/ ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* پیـش پیـش کـل /piš-piš-kal/ ؛

پیـش مـدرو/piš- madro/ (ا.مـر) : سـکّوی جلویـــی در ساختمان‌های چوبی و قدیمی .

اغر) ←** ؛ *ب)* ←** ؛ *با)* پیش مدرو /piš-madru/ ؛

پیش نال/piš-nāl/ (ا.مــر) : ۱. ایـوان . ۲. فضـای نزدیـک ایوان .

اغر) ←** ؛ *ب)* نال پیش /nāle-piš/ ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* پش نـال / pəs - nāl/ ؛ *ع)* ←** ؛ *ت)* ←** ؛ *آک)* ←** ؛

پیشنبور/pišan-bur/ : نام دهکده‌ای در قسمت شمال غربی کلاردشت .

پیش نسوم/piš-nəsum/ (ا.مک) : از ارتفاعات بخـش یانـه سر واقع در هزارجریب بهشهر .

پیش نفار/piš-nefār/ (ا.مر) : تخت کـوچـک ایـوان خانـه های روستایی .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیش نپار /piš - nəpār/ ؛ *ب)* ←** ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* نفار /nəfār/ ؛ *با)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛ *ع)* ←** ؛

پیش نمه/piš nəmə/ (ا.مر) : کمر به بالا .

ب) ←** ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *با)* ←** ؛

پیشنو/pišenu/ (ا) : پیشانی . **نک** : سوآل – سفال .

ع) سوآل /suāl/ ؛ *اشر)* ←** ؛

پیش - نوازی/piš-nevāzi/ (ا.مص) : پیش + نواز+ی. تکّه ای است سازی مربوط به سرنا – این تکّه بـه صـورت مقامی و در آغاز ریز مقامات نواخته می شود .

ب) ←** ؛ *س)* ←** ؛ *ق)* ←** ؛ *بـا)* ←** ؛ *آ)* ←** ؛ *ن)* ←** ؛

پیشنی/pišəni/ (ا) : پیشانی .

اغر) ۱. پیشـانو /pišānu/ ، ۲. پیشـانی /pišāni/ ؛ *با)* ←** ؛ *ن)* ۱. پـش کتـی /pəs kəti/ ، ۲. سـال /sāl/ ؛ *ع)* سـوآل /suāl/ ؛ *قص)* پیشـانی /pišāni/ ؛ *ت)* ←** ؛ *اشر)* پیشـنو /pišenu/ ؛ *آک)* پیشونی /pišoni/ ؛

پیشنی - سل/pišeni- sol/ (ا.مر) : پیشانی . **نک** : پیشنی .

ت) ←** ؛

پیشواز/pišvāz/ : استقبال – به استقبال رفتن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) ←* ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ اشر) ←* ؛ آک) ←* ؛

پی شوم/pi-šum/ (ا.مر) : دسر– غذا و تنقّلی که پس از شام صرف شود .

اغر) ۱. په شوم /pe-šom/ ، ۲. په شام /pe-šām/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) په شوم /pe-šom/ ؛ ق) په شوم /pešum/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) پی شوم /pəy šum/ ؛ ع) شوچره /šočarə/ ؛ اشر) پشه شام /pašə - šām/ ؛ آک) شب چره /šab-čarə/ ؛

پیشونی بند/pišuni - band/ (ا.مر) : دستاری که زنان در زیر روسری بندند .

اغر) پیشانی وند /pišāni-vand/ ؛ س) ←* ؛ ق) پیش کتی ون /piš kəti van/ ؛ با) ←* ؛ آ) پیشونی ون /pišoni -van/ ؛ ن) پش کتی ون /pəš-kəti-van/ ؛ ع) ←(ن) ؛ قص) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) پیشونی دود /pišoni-davad/ ؛

پیشه/pišа/ (ا) : هذیان .

اغر) ۱.←* ، ۲. پشه /pešə/ ؛ ب) پیشه /pišə/ ؛ س) پیشه /pišə/ ؛ ق) پیش پیشه /pišpišə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پیش پیشه /piš-pišə/ ؛ ن) پش پشو /pəš-pəšo/ ؛ ع) واتوره /vāturə/ ؛ ت) پیش گویه /piš-goye/ ؛

پیش هادان/piš-hādān/ (مص.مر) : ۱. جلو انداختن . ۲. دیر کردن . ۳. گذران زندگی . ۴. بیعانه .

اغر) ۱. پیش هدائن /piš-hədāən/ ، ۲. پیش پول /piš-pul/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پیش هدائن /piš hədāən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پیش هدائن /piš - hədāan/ ؛ ن) پش پول /pəš-pul/ ؛ ع) ←* ؛ ت) پیش دئن /piš-daen/ ؛ اشر) پیش هدائن /piš-hedāan/ ؛ آک) پیش هادان /piš - hadan/ ؛

پیش هاکردن/piš hakərdən/ : بستن در .

اغر) پیش هکاردن /piš-həkārdən/ ؛ ب) پیش هکاردن /piš həkārdən/ ؛ س) پیش هاکردن /piš-hākerdən/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ ن) پش هاکردن /pəšhākərdan/ ؛ ع) پیش ها کردن /piš-hākordan/ ؛ قص) پیش هاکردن /piš-hākerdan/ ؛ ت) پش هکردن /pišhakerden/ ؛ آک) پیشاگودن /pišā-gudan/ ؛

پیش هاکردن/piš-hākordan/ (مص.مر) : بدرقه کردن .

اغر) پیش دنگئن /piš-dengoən/ ؛ ب) پیش دینگوئن /piš-dinguən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(ب) ؛ ع) ←* ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پیش هاکئردن /piš-hākoərdən/ ؛ آک) پیشاگودن /pišā-gudan/ ؛

پیشه پیشه/piše-piše/ (ا.مص) : ۱. کنجکاوی کردن . ۲. از چیزی سردرآوردن . **نک** : پش پشو .

اغر) پشو /pəšo/ ؛ ق) پس پسو /pəs pəsu/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پش پشو /pəš - pəšo/ ؛ ن) ←(آ) ؛

پیشه تیک/pišə-tik/ : قسمت جلویی ساق پا .

ت) ←* ؛

پیش هدائن/piš - hədāən/ (مص.مر) : ۱. بالا آوردن – قی کردن . ۲. به جلو هل دادن . **نک** : پس هکردن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) پیش هادان /piš hādān/ ؛

پیشه کا/pišə-kā/ (ا.مر) :

از انواع بازی های بومی است. روش و مقررّات بازی مثل (اغوزکا) است در نقاطی که کودکان به سبب عدم دسترسی به گردو نمی توانند آغوزکا بازی کنند ، این بازی را با هسته‌ی میوه‌های دیگر مثل : هلو، شفتالو و ... انجام می‌دهند.(دراصطلاح‌محلّی‌به هسته‌ی‌میوه پیشه‌گفته‌می‌شود).

پیش هکاردن/piš -həkārdən/ (مص.مر) : ۱. بستن – بستن در و پنجره و یا چیز دیگر . ۲. بدرقه کردن .

اغر) ←* ؛ ب) پیش هکردن /piš -həkordən/ ؛ س) پیش هاکردن /piš-hākerdən/ ؛ ق) پیش هاکردن /piš- hākerdən/ ؛ با) ←(ب) ؛ آ) پیش هکردن /piš-hakərdan/ ؛ ن) پش هاکردن /pəš - hākərdan/ ؛ ع) پیش ها کردن /piš hākordan/ ؛ قص) پیش هاکردن /piš-hākərdan/ ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پیش هاکئوردن /piš -hākoərdən/ ؛

پیش هکتن/piš həkətən/ (مص.مر) : ۱. مردن . ۲. پیشتر از انتظار وفات یافتن .

اغر) هکتن /həketən/ ؛ س) پیش دکتن /piš – daketən/ ؛ ق) پیش دکتن /pišdakətən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پش

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**)گیلی ، **پ**)پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی.

دکتن /pəš dakətan/ ؛ ت) ←** ؛

پیشه کیک/pišā-kik/ (ا.مر) : قسمت جلوی ساق پا .

ن) پش زنّی /pəš - zənni/ ؛ ع) پیش کک /piškak/ ؛

پیش هنگ/piš - hang/ (ا.مر) : بز پیشاهنگ گلّه .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیش کل /piš - kal/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پـش کـل /pəš-kal/ ؛ ع) ←** ؛ قـص) ←** ؛ ت) ←(اغر) ؛

پیشی/piši/ (ا.مص) : ۱. بدرقه – مشایعت . ۲. از اصوات برای صدا زدن گربه . نک : پشی .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پشی / pəši/ ؛ ع) ←** ؛ قص) ←** ؛ ت) پیچـا /pičā/ ؛ پ) پشیه /paših/ ؛

پیشی-پیشی-هاکردن/piši-piši-hākordan/ (مص.مر) : به آواز گربه را فرا خواندن .

اغر) پیش – پیشی هکاردن /piš-piš-həkārdən/ ؛ س) پیش پیش هـاکردن /piš-piš-hākerdən/ ؛ ق) پیـش پیـش هاکردن / /pišpi hākərdən/ ؛ بـا) ←** ؛ آ) پیـش – پیـش – هکـردن /piš-piš-hakərdan/ ؛ ن) پیـش-پیـش-هـاکردن /piš-piš-hākərdan/ ؛ ع) ←** ؛ قـص) ←(ن) ؛ ت) ←(آ) ؛ اشر) پیشو پیشوها کئردن /pišu-pišu-hākoərdan/ ؛

پیشین پرروز/pišin-parerruz/ (ق.ز) : چهار روز پیش .

اغر) ۱.←** ، ۲. پیـش تـرپـرروز /pištərpereroz/ ؛ ب) پیشـین پـی روز /pišin-pay-ruz/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پیـش پریروز /pišpariruz/ ؛ با) ←** ؛ آ) ←** ؛ ن) پشـین پـرروز /pəšin pareruz/ ؛ ع) پیشین پریـروز /pišin pariruz/ ؛ ت) ←(ع) ؛ اشر) پشین پهرروز /piš-paharruz/ ؛

پیغمبر چنگی/pəyqambar-čəngey/ (ا.مر) : گلـی خـودرو که به رنگهای مختلف می روید و بوی خوشی دارد .

ع) پیغمبر واش /payqambar-vāš/ ؛ ت) ←** ؛

پیغمبر-واشی/payqambar-vāši/ (ا.مر) : علفـی اسـت بـا مزه‌ی تلخ که گاو یا گوسفند آن را به ندرت می خورد .

ع) پیغمبر واش /peyqambar vāš/ ؛ ت) ←** ؛

پیغم-پی/pəyqəm-pəy/ : به واسطه‌ی پیغام .

اغر) ۱. پغام – په /peqām-pe/ ، ۲. پغم – په /peqom-pe/ ؛ ب) پغوم – په /pequm-pe/ ؛ س) ۱.←(ب) ، ۲. پغـوم پـه /pəqom-pə/ ؛ ق) پغـوم پـه /peqom pe/ ؛ بـا) ←(ب) ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←** ؛ ع) پیغم په /peyqom pə/ ؛ ت) ←** ؛

پیغوم/piqum/ (ا) : پیغام .

اغر) ۱. پغام /peqām/ ، ۲. پغـم /peqom/ ؛ ب) ←** ؛ س) ۱.←** ، ۲. پغوم /peqom/ ؛ با) ←** ؛ آ) پغـوم /pequm/ ؛ ن) پیغـم /pəyqəm/ ؛ ع) پیغـم /peyqom/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) ←** ؛ اشر) ۱. پغام /peqām/ ، ۲. پیغـام /payqām/ ؛ آگ) ←** ؛ پ) یتام /pətām/ ؛

پیفن/pifən/ (ص.نس) : کنایه از : آدم چاق .

اغر) ←** ؛ ق) پوفن /pufən/ ؛ با) پفن /pəfən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) ←** ؛ ع) پفـن /paten/ ؛ قص) پفنـه /pafenə/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پیفن- پفن/pifən-pafən/ (ص.مر) : سست و ضعیف .

ن) ←** ؛ ع) پفن / /pafən/ ؛ ت) ←** ؛

پیف - هـاکردن/pif - hākərdan/ (مـص.مـر) : ۱. مـانند حباب متوّرم شدن . ۲. پف کردن خمیر نان و کیک و غیره . ۳. زاییدن اسب و خر و غـیره . ۴. کنایـه از: بـا افاده برخورد کردن . نک : پوش هاکردن .

اغر) پف – هکاردن /pof-həkārdən/ ؛ ب) پف – هکـردن /pof - hākerdən/ ؛ س) پف هـاکردن / pof - həkordən/ ؛ ق) پف بکردن /puf bakərdən/ ؛ با) ←** ؛ آ) پف هکـردن /pof hakərdan/ ؛ ن) ←** ؛ ع) پــف هــاکردن /pof hākordan/ ؛ قص) ←(آ) ؛ ت) پف- کردن /paf - korden/ ؛

پی - قاب/pəy-qāb/ (ا.مر) : پاشنه . نک : پوزی .

اغر) په – کاپ / pe-kāp/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱. پقـاب /peqāb/ ، ۲. پکـاپ /pekāp/ ؛ بـا) ←(ق) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ ع) بوزی /buzi/ ؛ ت) ←(ع) ؛

پی قـلا/qalā – pəy/ (ا.مـک) : نـام دهکـده ای در ناحیـه کلاردشت که گاه پی قله pəy- qalə خوانند .

پیک/pik/ (ص) : توخالی- پوک . نک : بی دله .

اغر) ←** ؛ ب) ←** ؛ س) ←** ؛ ق) ←** ؛ بـا) ←** ؛ ع) پـوک /puk/ ؛ قص) پیـت /pit/ ؛ ت) پـوت /put/ ؛ اشـر) ←(ت) ؛ آگ) پیک /poik/ ؛

پیک /pik/ (ص) : ۱. کنایه از: رنگ پریده . ۲. شش – جگر سفید . ۳. رنگ سفید مایل به خاکستری .

اغر) ۱.←* ، ۲. پف /paf/ ؛ ب) ۱.←* ، ۲. اسبه – پیک /əsbe-pik/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ۱.←* ، ۲. یک /pək/ ؛ ن) پک /pək/ ؛ع) پف /paf/ ؛ قص) پیت /pit/ ؛ ت) ۱. پوت /put/ ، ۲. پفه /pafe/ ؛ اشر) پوت /put/؛

پیکا /pikā/ (ا) : ۱. استخوان پا از زانو تا لگن . ۲. پایه‌ی چوبی برای ساختن پرچین و حصار دور مزرعه .

اغر) ۱.←* ، ۲. پکا /pekā/ ؛ ب) پکا /pekā/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پکا /pekā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پی کاپ /pəy-kāp/ (ا.مر) : پشت پا انداختن فنّی در کشتی محلّی . **نک** : پس پی – پقاب .

اغر) په – کاپ /pe-kāp/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ت) پس کاپ /paskāp/ ؛

پی-کاله /pəy-kālə/ (ا.مر) : ۱. کنار – در کنار . ۲. برآمدگی عقب پستان گاو .

اغر) پلی /pali/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱.←(اغر) ، ۲. په کله /pə-kələ/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. په کاله /pekālə/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱. په په /pe-pe/ ، ۲. په – کنار /pe-kənār/ ؛ ن) ←* ؛ ت) ←(اغر) ؛

پیک – پیک /pik-pik/ (ق/ش.ج) : ۱. آرام آرام . ۲. صوتی برای فراخواندن پرندگان .

ب) ۱. بیک – بیک /bik-bik/ ، ۲. بیه – بیه /biye-biye/ ؛ س) ۱. بیه بیه /biye-biye/ ، ۲. به به /be-be/ ؛ ق) پریک پریک /pərik perik/ ؛ با) ←* ؛ ن) ←* ؛

پی-کش-ها کردن /pəy-kaš-hākərdan/ (مص.مر) : ۱. واپسین دم – آخرین نفس . ۲. پک عمیق به سیگار یا چپق زدن– هوا یا دود را با فشار به درون ریه فرستادن .۳. نفس عمیق کشیدن . **نک** : پک کشون .

ن) ←* ؛

پی کش ها کردن /pəy - kaš-hākərdan/ (مص.مر) : بالا کشیدن .

ن) ←* ؛

پی کفا /pəykafā/ (ا.مر) : پشت گردن .

اغر) ۱. پتک /petak/ ، ۲. په – گس /pe-ges/ ؛ ب) په – تک /pe-tak/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) په – کفا /pe-kəfā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پگفا /pegəfā/ ؛ ن) ←* ؛ع) پس کفا /pas-kefā/ ؛ ت) پس قفا /pasqafā/ ؛

پی کلا /pəykalā/ (ا.مک) : روستایی در دهستان بلده‌ی کجور .

پیکله /pikale/ (ا) : جغد– بوف .

اغر) پتکاله /petkāle/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پیت – کله /pit - kolə/ ؛ س) پیت کله /pit kelə/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) پیت–کله /pit-kələ/ ؛ آ) ۱. پتکله /petkəle/ ، ۲. پیتکله /pitkəle/ ؛ ن) ۱.←(با) ، ۲. پیت–کتله /pit-kətəle/ ؛ع) کوربی /kur-bi/ ؛ ت) پوت کله /putkalə/ ؛

پی - کلّه - دوسّن /pəy-kalle-davessan/ (مص.مر) : شکلی از بستن روسری – روسری را از پشت سرگره زدن . **نک** : په کلی .

اغر) په – کلی – دوستن /pe-kali-davəstən/ ؛ س) په کری دوستن /pə-kari-davestən/ ؛ ق) پکلی /pekali/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) په سری دوستن /pə-sari-davəstan/ ؛ ن) ←* ؛ع) پس گوشی بزان /pas-guši-bezān/ ؛

پی کلی – دوستن /peykali-davəstən/ (مص.مر) : روسری را از پس سربستن .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پکلی – دوسّن /pekali-davəssan/ ؛ ن) پی – کلّه – دوسّن /pəy-kallə-davəssan/ ؛ع) پس گوشی دوسّن /pas-guši-davessan/ ؛

پی- کمر /pi-kamər/ (ا.مک) : نام مرتعی در آمل .

پیکنگی /pikengi/ (ا.مر) : حرکت به سمت عقب – عقب عقب رفتن .

اغر) پی کینی /pikini/ ؛ ب) پی کینگی /pikingi/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) پی کینگی – بوردن /pəy kingi - burdan/ ؛ع) کینا کینی بشین /kinā-kini-bašeyan/ ؛

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پی کنی/pəykəni/ (ا.مک) : مزرعه ای در کجور .

پی کنّی/pəykanni/ (ا.مص) : پی ریزی بنا - شالوده ریختن .

اغر) په - کنی /pe-kani/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) په -کنّی /pekanni/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛

پیکه/pikə/ (ا) : هر چیز پوک .

اغر) ۱.←* ، ۲. پیک /pik/ ؛ ب) پیته /pitə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ ت) پوت /put/ ؛

پی-کیس/pəy-kis/ (ا.مر) : گوشه -کنج - زاویه .

اغر) په -کس /pe-kes/ ؛ ب) په-کت /pe-kat/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) زنج /zənj/ ؛ با) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ع) کیس /kis/ ؛

پی-کینگی - بوردن/pəy-kingi-burdan/ (مص.مر) : عقب عقب رفتن . **نک** : پکنی .

اغر) پکینی -بردن /pekini-bordən/ ؛ ب) په - کینگی- بوردن /pe-kingi-burdən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←(ب) ؛ ن) ←* ؛ع) کیناکینی بشین /kinākini-bašeyan/ ؛

پیکینی/pikini/ (ا.مر) : عقب عقب رفتن - حرکت به سمت عقب .

اغر) ←* ؛ ق) پکینگی /pekingi/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ۱. کینک - پی /king-pəy/ ، ۲. پی کینگی /pəy-kingi/ ؛ع) پس پسی بشین /pas-pasi-bašeyan/ ؛

پی-گردن/pəy-gardan/ (ا.مر) : پشت گردن .

اغر) ۱. پتک /petak/ ، ۲. پگس /pe-ges/ ؛ ق) پگس /peges/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) په گس /pəgəs/ ؛ ن) پی گیس /pəygis/ ؛ع) پس کفا /pas-kefā/ ؛ ت) پس گیس /pasgis/ ؛

پی-گوش-بدائن/pəy-guš-badāan/ (مص.مر) : ۱. مخفیانه به سخن دیگران گوش سپردن . ۲. صرف نظر کردن . **نک** : په گوشک .

اغر) په - گوش - دینگوئن /guš-dingoən-pe/ ؛ ق) پگوش دینگوئن /peguš dinguən/ ؛ با) په گوش هدائن /pe-guš-hedāən/ ؛ آ) ←(قص) ؛ ن) ←* ؛

پیگه - وسله/pigə-vaslə/ (ص.مر) : فرد رنگ پریده .

اغر) پیک /pik/ ؛ س) پیک وسله /pik-vaslə/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(س) ؛ ن) پیته وصله /pitə-vaslə/ ؛

پیل/pil/ (ا) : ۱. پول ۲. پُل(کتول).

اغر) پول /pul/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ۱.←(ب) ، ۲.←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ۱.←(اغر) ، ۲.←(اغر) ؛ع) ←(اغر) ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←(اغر) ؛ اشر) ۱.←* ، ۲. پل /pol/ ؛

پیلا-بابا/pilā-bābā/ (ا.مر) : پدر بزرگ . **نک** : گت ببا .

اغر) گت بابا /gat-bābā/ ؛ با) گت با /gat-bā/ ؛ آ) پیرببا /pirbabā/ ؛ع) گته با /gatə-bā/ ؛ آک) پیلابوبا /pilā-bubā/ ؛

پیلاپیل/pilāpil/ (ص.مر) : ریز ریز شده .

ق) ←* ؛

پیلا-چلّه/pilā-čellə/ (ا.مر) : چلّه ی بزرگ . **نک** : گت چله .

اغر) گت چلّه /gat-čəllə/ ؛ع) گته چلّه /gatə-čellə/ ؛ | ک) پیلاچلّه /pilā-čallə/ ؛

پیلاسیّد/pilā-seyyed/ (ا.مک) : سیّد بزرگ - نام مقبره ای در سادات محلّه ی رامسر .

پیلا-مار/pilā-mār/ (ا.مر) : مادر بزرگ .

اغر) گت مار /gat-e-mār/ ؛ س) پیرمار /pirə-mār/ ؛ آ) ←(س) ؛ع) نه نه /manə/ ؛ آک) ←* ؛

پیل-او/pilə-ow/ (ا.مر) : پول آب - آب بها .

اغر) او-پول /o-pul/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) اُپیل /o-pil/ ؛ ن) ←(اغر) ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پیل پاهون/pil-pāhun/ (ا.مک) : قلعه ای قدیمی بر کوهی با همین نام در حوالی نشل بابل .

پیل-پیل/pil-pil/ (ا.مص) : تکّه تکّه شدن اشیاء چینی و شیشه ای .

اغر) پول پول /pul-pul/ ؛ س) پوله پول /pulə-pul/ ؛ ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ع) چله چله /čələ-čələ/ ؛ آک) پل-پل /pal-pal/ ؛

پیلت/pilat/ (ا.مص) : در پی کسی یا چیزی بودن .

اغر) پله –هکاردن /pelə-həkārdən/ ؛ ق) پـه رج /peraj/ ؛ با) پیله هکردن /pilə hakərdən/ ؛ آ) پله – هکـردن /pelə-hakərdan/ ؛ ن) پیلـه – هـاکردن /pilə-hākərdan/ ؛ ت) پیله – کردن /pilə-kordən/ ؛ اشر) ←(ت) ؛

پی لته ای/pəy - latəei/ (ا.مر) : دو عدد چوب در کـارگاه پارچه بافی قدیمی که زیر «ورد» وصل می شود و بـا پا پایین و بالا می رود .

با) په لته /pelatə/ ؛

پی – لرگ/pəy-larg/ (ا.مک) : مرتعی در قشـلاق کجـور نزدیک روستای اندرود نور .

پیل سیو/pil- siyu/ (ا.مر) : سکّه ی مسی .

ق) ←* ؛ با) ←* ؛

پیلک/pilak/ (ا) : کوزه .

اغر) ۱. پلـه /pelə/ ، ۲. پیـاله /piyālə/ ؛ ب) ۱. پـی پلـه /piyale/ ، ۲. گلی – پـی یلـه /gəli-piyalə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) پیلکا /pilekā/ ؛ آ) پیلّکا /pilləkā/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) ←* ؛

پیلک/pilek/ (ا) : نام پرنده ای آبزی .

پیلکا/pilə-kā/ (ا) : کوزه‌ی گلی کوچک که معمـولاً از آن به عنوان ظرف لبنیّات استفاده شود .

س) پیلک /pilek/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ ع) دس کلا /das-kelā/ ؛

پیلکا/pilekā/ (ا) : ۱. پیاله ی گلی . ۲. کوزه ی کـوچـک . **نک** : پیلک .

اغر) ۱. پله /pelə/ ، ۲. پیاله /peyālə/ ؛ ق) پیلکـا /pilkā/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پیلکا/pilkā/ (ا) : ۱. کوزه‌ی کوچک . ۲. پیاله .

ب) پیلّکا /pilləkā/ ؛ ق) ←* ؛ ع) پیلـک /pilak/ ؛ قص) ←* ؛

پیلم/payləm/ (ا) : گیاه آقطی . **نک** : پهلم .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلیـم /palyəm/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پلم /palem/ ؛ ق) ۱. پلم /palem/ ، ۲. پـهلم /pahlem/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پملم /pahlem/ ؛ ن) پلیم /pləym/ ؛ ع) پلهم /pelhəm/ ؛ ت) پلیم /palyam/ ؛

پیلم – جار/payləm-jār/ (ا.مر) : محلّ رویش گیاه آقطـی –زمینی که در آن گیاه آقطی به صورت انبـوه روییـده باشد . **نک** : پلهم جار .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) پلـم جـار /palem jār/ ؛ ق) پهلم جار /pahləməjār/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) ۱.←* ، ۲. پلم جار /paləm jār/ ؛ ن) پلیم جـار /pələym jār/ ؛ ع) پلـهم جـار /pelhem-jār/ ؛ ت) ←* ؛

پیلم – سـر/payləm-sar/ (ا.مـر) : گل و شـکوفه ی گیـاه آقطی .

اغر) ۱.←* ، ۲. پلیـم سـر /palyəm-sar/ ؛ ب) ←* ؛ س) ۱.←* ، ۲. پلـم – سـر /palem-sar/ ؛ ق) پلـم سـر /paleməsar/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پلیم سر /pələym/sar/ ؛ ع) پلـهم سـر /pelhem-sar/ ؛ ت) پلیـم –سـر /palyam-sar/ ؛

پیلم سرخار /pelem-sar-xar/: پرنده ای کوچک که از سنبله آفتی ، میوه‌ی تمشک و هسته‌های جنگلی تغذیه کند نـک: پلم سرخار.

پیلم–سره/payləm-sere/ (ا.مک) : نـام مرتعـی در حوالـی چهار دانگه ی هزار جریب بهشهر .



پیلم سرخار

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)**گیلی ، **پ)**پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.

پیلم - کوتی/paylәm-kuti/ (ا.مک) : نام مرتعی در نزدیکی کیاسر ساری .

پی لو/pәylo/ (ا.مک) : قلّه و مرتعی در مسیر راه کدیر به نوشهر .

پیلو/pәylu/ (ا) : ۱. فرا سوی قلّه های پر درخت . ۲. زمین های واقع در ورای تپّه ها که از دید چشم پنهان باشد .

ق) ۱.*← ، ۲. پلو /pelu/ ؛ ن) *← ؛ع) په لو /pә-lo/ ؛

پیلوت/pilut/ (ا) : تغییر وضعیت و ابری شدن هوا .

ق) بهلوت /behlut/ ؛ آ) *← ؛ع) پلوت /pә-lot/ ؛

پیله/pilә/ (ا) : ۱. زیر بغل . ۲. اطراف دامن .

ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) ۱.*← ، ۲. پلـه /pelә/ ؛ ن) *← ؛ ع) پله /pәlә/ ؛

پیله/pilә/ (ا.مر) : ۱. میوه‌ی درخت کرات . ۲. لیفه ی چادری که زنان به کمر بندند و برّخی اشیا را در آن جای دهند . ۳. کرم ابریشم . **نک** : کرات .

اغر) ۱.*← ، ۲. پله /pele/ ؛ ق) ۱.*← ، ۲. کالون /kālun/ ؛ با) *← ؛ آ) پلـه /pәlә/ ؛ ن) *← ؛ع) کرات پلـه-الـو /kerāt-pәlә-alu/ ؛ ت) *← ؛ اشر) *← ؛

پیله/pilә/ (ا) : تاول .

اغر) پله /pelә/ ؛ س) پله /pәlә/ ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ ن) *← ؛ع) ←(س) ؛ ت) *← ؛ اشر) *← ؛ آک) *← ؛

پیلّه/pilla/ (ص) : بزرگ .

ن) پیله /pilә/ ؛ ت) پله /pelә/ ؛ آک) *← ؛

پیله/pila/ (ا) : ۱. صاف . ۲. بدون درخت . ۳. پلک . ۴. پیله‌ی شلوار .

ن) *← ؛ قص) *← ؛

پیله پج لوه/pilә-paj-lave/ : دیگی که توسّط آن پیله های ابریشم پخته شود .

ب) پله پج لوه /pelә-paj- lave/ ؛ ن) *← ؛ع) *← ؛ ت) *← ؛

پیله – کا/pilәkā/ (ا.مر) : کوزه‌ی کوچک . **نک** : پیلک .

ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) *← ؛ ن) *← ؛ع) دس کـلا /das-kelā/ ؛

پیله –کو/pilәku/ (ا.مک) : ۱. روستایی از دهستان میان دو رود کجور . ۲. نام کوهی در کجور .



پینک – دوج

پیله –هاکردن/pilә-hākәrdan/ (مص.مر) : ۱. تاول زدن – جمع شدن آب یا چرک . ۲. کینه کردن .

اغر) پله – بزوئن /pelә-bazoәn/ ؛ ب) ۱.←(اغر) ، ۲. پله-بزوئن /pelә-bazuәn/ ؛ س) پله هاکردن /pәlә hākerdәn/ ؛ ق) *← ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) *← ؛ ن) *← ؛ع) پله هـاکردن /pәlә-hākordan/ ؛ ت) پله-زئن /pelә-zaen/ ؛

پیلیمه/pәylimә/ (ا) : ۱. قسمت کمر به پایین – نشیمن – کفل . ۲. میان دو پا و آن چه که میان دو پا قرار دارد . **نک** : په نمه .

اغر) پکیـن / pekin/ ؛ ب) پـی – نمـه /pi-nәmә/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) پنمـه /penәmә/ ؛ آ) پرمـه /permә/ ؛ ن) *← ؛

پی-لینگ/pәy-ling/ (ا.مر) : یکی از فنون کشتی لوچو معادل فنّ لنگ . **نک** : دل دری کال .

ق) ۱.*← ، ۲. پزنـگ /pezang/ ؛ بـا) *← ؛ ن) *← ؛ع) دل دری گال /del-dari-gāl/ ؛

پی لینگ/pәy-ling/ (ا.مر) : ۱. پشت پـا زدن . ۲. فنّـی در کشتی لوچو .

اغر) په – لنگ /pe-lәng/ ؛ ب) *← ؛ ق) په زنـگ ؛ با) *← ؛ آ) *← ؛ ن) *← ؛ع) پـس دری گال /pas-dari-gāl/ ؛

پی-لینگ-بزوئن/pi-ling-bazuәn/ (مص.مر) : **نک** : پکاب دنگوئن .

آوانوشت : (a = اَ) (ә = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

ق) پکاب بزوئن /pekāb bazuən/ ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) پس دری گال بزان /pas-dari-gāl-bezān/ ؛

پیم /pim/ (ا) : نیم سقفی که درون اتاق و بالای اجاق قرار داشت و شالی را به منظور خشک شدن روی آن پهن می‌نمودند .

ن) ←* ؛ع) ←* ؛

پیم – بور /pəyam-bur/ (ا.مک) : از توابع کلاردشت چالوس .

پی–مج /pəy-məj/ (ص.فا) : کسی که به دنبال دیگری راه رود . کنایه از: رهرو .

اغر) پـه–مـج /pe-məj/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) پـه مـج /pə-mej/ ؛ ت) ←* ؛

پی – مد /pəy-məd/ (ا.مک) : روستایی از توابع دهستان میان بند نور .

پیمد /paymed/ (ا.مک) : نام کوه و روستایی در کجور .

پی–مرز /pəy-marz/ (ا.مر) : حاشیه و کنار مرز در شالیزار .

اغر) مرز–په /marze-pe/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) مرز–پی /marz-pəy/ ؛ع) مرزپه /marzə-pə/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) مـرز–لـب /marzə-lab/ ؛

پیمون /paymon/ (ا.مص) : پیمان .

اغر) پمان /pemān/ ؛ع) پیمـون /paymon/ ؛ پ) پتمـان /patmān/ ؛

پیمونه /paymunə/ (ا) : ظرفی که برای مقیاس حجمی به کار رود . **نک** : پیمان .

اغر) پمانه /pemānə/ ؛ ب) ۱. پیمونه /pimunə/ ، ۲. پمونه /pemunə/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) منـــدر /mandar/ ؛ ت) ←* ؛ پ) پتمـــانیک /patmānik/ ؛

پیناس /pināš/ (ص) : حسود – آدم بسیار بخیل .

با) ←* ؛ آ) ←* ؛

پینجاله /pinjālə/ (ا) : یک مشت از هر گیاه که در دست جای گیرد .

اغـر) چینگالـه /čingālə/ ؛ س) مینگالـه /mingālə/ ؛ ق) اتّاچنـگ /attā čang/ ؛ با) ←(ق) ؛ ن) پنجالـه /panjālə/ ؛ اشر) ←* ؛

پیندر /pindər/ (ا) : دری که به پشت حیاط گشوده شود .

اغر) په–در /pe-dar/ ؛ س) ۱. ←* ، ۲. پندر /pendar/ ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پشـتی در /pəštidar/ ؛ع) پشت در /peštə-dar/ ؛

پیندیک /pindik/ (ا) : ۱. ناخنک . ۲. وصله . ۳. انـدک . ۴. نیشگون .

س) پندیک /pendik/ ؛ ق) ←* ؛ با) پندیـک /pən-dik/ ؛ آ) پینـک /pinək/ ؛ ن) ۱. پنّیـک /pənnik/ ، ۲. پنّیکـک /pənnikak/ ؛ع) چیملیک /čimlik/ ؛ قص) پنیـک /penik/ ؛ ت) ←* ؛

پینسکو /pines-ku/ (ا.مک) : نام رشته کوهی میان مازندران و سمنان که شکارگاه نیز می باشد .

پینک /pinak/ (ا/ا.مک) : ۱. وصله . ۲. آستر . ۳. نام مرتعـی در سواد کوه .

اغر) پینه /pinə/ ؛ ب) پینک /pinək/ ؛ س) ←(اغـر) ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغـر) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) پینه پاره /pine-pārə/ ؛ ت) پندیک /pendik/ ؛ اک) ←* ؛

پینک /pinək/ (ا.مک) : از توابع دهستان بندپی بابل .

پینکار /pinkār/ (ص) : رفت و روب و پخت و پز خانه .

پینک–بزن /pinak-bazən/ (مـص.مـر) : ۱. وصلـه دوزی – وصله زدن . ۲. ناخنک زدن .

اغر) پینه – بزوئـن /pinə-bazoən/ ؛ ب) پینـک – بزوئـن /pinək-bazuən/ ؛ س) پینـه بزوئـــن /pinə bazuən/ ؛ ق) پنّیک بزوئـن /pennik bazuən/ ؛ با) ←(س) ؛ آ) ←(اغـر) ؛ ن) پینک بزوئن /pinak bazuan/ ؛ع) پینک بـزان /pinak-bezān/ ؛ قص) پینه بزوئن /pinə-bazuan/ ؛ ت) ←* ؛

پینک بزوئن /pinak-bazuan/ (مص.مر) : وصله زدن .

اغر) پنیه –بزئن /pinə-bazoən/ ؛ ق) پینک بزوئـن /pinak bazuən/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) پینـک بزان /pinak-bezān/ ؛ ت) پیندیک زئن /pindik-zaen/ ؛

پینک – بزه /pinak-bazə/ (ص.مف) : پینه زده .

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر**) استرآبادغربی ، **ب**) بهشهر ، **س**) ساری ، **ق**) قائم‌شهر ، **با**) بابل ، **آ**) آمل ، **ن**) نوشهر ، **ع**) عباس‌آباد ، **قص**) قصران ، **ت**) تنکابن ، **اشر**) استرآبادشرقی ، **گ**) گیلی ، **پ**) پهلوی ، **باس**) باستانی ، **او**) اوستایی .

اغر) پینه-بزه /pinə-bazə/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) پینک بزه /pinak-beze/ ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پینک - بوت/pinək-but/ (ص.مف) : تکّه‌ی کنده شده از چیزی .

س) پینک بت /pinək-bot/ ؛ ق) ←* ؛ با) پینه بوت /pinə-bot/ ؛ آ) ←* ؛

پینک - دوج/pinak-duj/ (ص.فا) : وصله دوز - پینه دوز.

اغر) پینه - دوج /pinə-duj/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پینه دوج /pine duj/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پینه-دوز /pinə-duz/ ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ قص) ←(اغر) ؛ ت) پندیک - زن /pendik-zan/ ؛ آک) ←* ؛

پینک زن/pinek zen/ (ص.فا) : وصله زن - پینه دوز .

اغر) پینه زن /pinə-zan/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ←(اغر) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) ←* ؛ع) پینک زن /pinak zan/ ؛ ت) ←* ؛ اشر) پینه دوز /pinə - duz/ ؛ آک) ←(ع) ؛

پینک -کاج-پر/pinək-kāč-par/ (ا.مک) : از توابع دهستان شیرگاه سواد کوه .

پینک - هاکردن/pinak-hākərdan/ (مص.مر) : وصله زدن .

اغر) پینه - بزئن /pinə-bazoən/ ؛ س) پینه بزوئن /pinə-bazuən/ ؛ ق) پینه بزوئن / pinəbazuen/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ع) پنیک هاکردن /pinak-hākordan/ ؛ ت) پندیک - زئن /pendik-zaen/ ؛

پینکی/pineki/ (ا) : تسمه‌ی چرمی که آن را بر پالان اسب بندند تا پالان به طرف جلو حرکت نکند .

ق) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛

پینکی/pinəki/ (ا) : چرت - چرت زدن .

اغر) ۱.←* ، ۲. پینیکی /piniki/ ؛

پینگاله/pingālə/ (ا) : گوشه ی گره زده ی روسری و پارچه .

ن) ←* ؛

پینگوئن/pingoən/ (مص) : با پشت پا به چیزی برخورد کردن .

ق) ←* ؛

پی-نماز/pəy-nəmāz/ (ق.ز) : به هنگام غروب آفتاب - عصر . **نک** : پنماز .

اغر) په نماز /pe-nəmāz/ ؛ ق) ←* ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پنماز /penəmāz/ ؛ ن) ←* ؛ع) نماشته /memāštə/ ؛

پی-نماز-دیم/pəy-nəmāz-dim/ (ق.ز) : به هنگام غروب.

اغر) په نماز دیم /pe-nəmāz-dim/ ؛ س) په نماز سر /pə-nəmāz-sar/ ؛ ق) ۱.←* ، ۲. په نماشون / penemāšun/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(س) ؛ ن) ←* ؛ع) نماشته په /memāštə-pə/ ؛

پی-نماز-سری/pəy-nəmāz-sari/ (ق.ز) : عصرانه . **نک** : پرمازی .

اغر) په-نمازی /pe-nəmāzi/ ؛ س) ←* ؛ ق) پنمازی /peneınāzi/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پنمازی /penəmāzi/ ؛ ن) ←* ؛

پینمه/pinəmə/ (ا) : ۱. خشتک . ۲. دور و اطراف آلت تناسلی . ۳. کمر به پایین .

س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) پرمه /permə/ ؛ ن) ۱.←* ، ۲. پیلمه /pəylimə/ ؛

پینو/pinu/ (ا) : دوغ آب رفته و چکیده که از آن کشک تهیّه کنند .

س) امبست دو /ambest-du/ ؛ ق) آمّسه دو /ammәsə du/ ؛ با) ←(س) ؛ ن) پت-دو /pat-du/ ؛ع) ←(ن) ؛ آک) بچکسته /bačakastə/ ؛

پینه/pinə/ (ا) : ۱. وصله . ۲. پوست ضخیم شده ی دست و پا بر اثر کار طاقت فرسا . ۳. اجزای بخش شده ی مرتع .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) ←* ؛ آک) ←* ؛

پینه-دوج/pinə-duj/ (ص.فا) : پینه دوز-کهنه دوز .

اغر) ←* ؛ ب) ←* ؛ س) ←* ؛ ق) ←* ؛ با) ←* ؛ آ) ←* ؛ ن) ←* ؛ع) ←* ؛ ت) پینه-زن /pinə-zen/ ؛ آک) ←* ؛

پینیک/pinik/ (ا) : وصله .

آوانوشت : (a = أ) (ə = فتحه کوتاه) (e = ا) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = أو) (ow = او)

ع) پینک /pinak/ ؛ ت) ←** ؛

پینیکی/piniki/ (ا) : **نک** : پینکی .

اغر) **← ؛ ق) ←** ؛

پی نیکی بزوئن/pi-niki- bazuən/ (مص.مر) : حالتی از نشستن .

اغر) ←** ؛

پیو/peyu/ (ا) : کنترل دوباره .

پی وری/pi-vari/ (ا.مص) : به سمت عقب – عقب عقبی.

س) پیی وری /pei-vari/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ ن) پیوره /pəyvarə/ ؛ ع) پس پسی / pas-pasi/ ؛

پی وری بزوئن/pi-vari-bazuən/ (مص.مر) : از پشت سر حمله کردن .

س) پیی وری بزوئن /pei-vari-bazuən/ ؛ ق) ←** ؛ با) ←** ؛ آ) ←(س) ؛ ن) پی وره بزوئن /pəy varebazuan/ ؛ ع) پسین دری بزان /pasin-dari-bezān/ ؛

پیوری – هاکردن/peyuri-hākərdan/ (مص.مر) : همراهی کردن با سرخوان – در خواندن گوشواره ها و ترجیع بندها با سرخوان هم آوا شدن .

اغر) پس –خانی–هکاردن / pas-xāni-həkārdən/ ؛ ب) پییوری هکردن /piyori-həkordən/ ؛ س) پیوری هاکردن /piyuri-hākerdən/ ؛ ق) ←** ؛ با) پییوری –هکردن /piyuri-hakərdən/ ؛ آ) ←** ؛ ن) پیری هاکردن /pəyri-hākərdan/ ؛

پیون/pəyvon/ (ا) : ۱. پیوند . ۲. اتّصال نهالی به نهال دیگر . ۳. مثل–مانند .

اغر) پوند /pevand/ ؛ ب) ←(اغر) ؛ س) ۱. پیوند /peyvand/ ، ۲.←(اغر) ؛ ق) پیون /peyvan/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) په–ون /pevan/ ؛ ن) ←** ؛ع) پیون /payvan/ ؛ قص) په بند /pəband/ ؛ ت) پی–ون /pəy van/ ؛

پیونک/pəyvannak/ (ا) : پیوندک – پیوند نهال کوچک .

اغر) پوندک /pevandək/ ؛ س) پیوندک /peyvandək/ ؛ ق) پیونّک /peyvannək/ ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ع) ←** ؛ قص) پیونک /pəyvanak/ ؛ ت) ←** ؛

پیون–وره/peyun-varə/ (ص.مف) : برّه ی تازه متولد شده .

پیه/peyə/ (ا) : عقب – پشت سر .

اغر) ۱.← * ، ۲. پشت سر /pəštə-e-sar/ ؛ ب) ۱. په /pe/ ، ۲. پــه دم /pe-dəm/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) پی /pəy/ ؛ع) په /pə/ ؛ ت) ←(ن) ؛ پ) پاس /pās/ ؛

پپسکه /papaəskə/: چای تلخ .

پی هاکردن/pey hākərdan/ (مص.مر) : بریدن پای حیوان زنده .

اغر) ۱←** ، ۲. په /pe/ ؛ ب) په /pe/ ؛ س) پی هاکردن /pey hākerdən/ ؛ ق) ←(س) ؛ با) ←(اغر) ؛ ن) ←** ؛ع) ۱.←** ، ۲. شرک هاکردن /šarak-hākordan/ ؛ قص) پربوریسن /pərə-bavrisan/ ؛ اشر) په هاکئردن /pe-hākoardən/ ؛

پی هاکردن/pi-hākərdan/ (مص.مر) : چاق شدن .

اغر) پی – بیاردن /pi-bəyārdən/ ؛ ب) پی–بیاردن /pi-biyārdən/ ؛ س) ←(ب) ؛ ق) ←(ب) ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) پی–بیتن /pi-baytan/ ؛ ن) ۱.←** ، ۲.←(آ) ؛ع) پی هاکردن /pi-hākordan/ ؛ ت) پی–بییاردن /pi-biyārden/ ؛

پی هاکردن/pi-hākərdan/ (مص.مر) : فوت کردن – دمیدن . **نک** : پف زئن – پوزن .

اغر) پف هکاردن /pof həkārdən/ ؛ ن) ←** ؛

پی–هاکردن/pəy-hākərdan/ (مص.مر) : ۱. باز کردن . ۲. پی بردن– پی بردن به اسرار . **نک** : پی هکاردن .

اغر) په هکاردن /pe-həkārdən/ ؛ ق) په هاکردن /pe hākərdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) په–هکردن /pe-hakərdan/ ؛ ن) ←** ؛ع) پی هاکردن /pay-hākordan/ ؛ قص) پس هایتن /pas-hāytan/ ؛ ت) پی–بردن /pəy-borden/ ؛

پیه تر/pie-tar/ : کنارتر . **نک** : پیی .

با) ←** ؛

پیهرا/pəyhrā/ (ق.ز) : دو روز دیگر – پس فردا . **نک** : پره.

اغر) ۱. پرا /perā/ ، ۲. پرا /pirā/ ؛ س) ←(اغر) ؛ ق) پهرا /pehrā/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) پرا /pərā/ ؛ ن) ←** ؛ع) پهرا

←*) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، اغر) استرآبادغربی ، ب) بهشهر ، س) ساری ، ق) قائمشهر ، با) بابل ، آ) آمل ، ن) نوشهر ، ع) عباس‌آباد ، قص) قصران ، ت) تنکابن ، اشر) استرآبادشرقی ، گ)گیلی ، پ)پهلوی ، باس) باستانی ، او) اوستایی.

/pehrā/ ؛ ت) *← ؛

پی - هکاردن/pay - həkārdan/ (مص.مر) : ۱. قطع کردن . ۲. بریدن رگ و پی حیوان با تبر . ۳. زخم زدن به درخت که با تبر انجام گیرد . نک : تورچین .

اغر) پـه-هـکاردن /pe-həkārdən/ ؛ ق) پـه هـاکردن /pehākərdən/ ؛ با) ←(ق) ؛ آ) په - هکـردن /pe-hakərdan/ ؛ ن) پی - هاکردن /pəy-hākərdan/ ؛ ع) شرک هاکردن /šarak-hākordan/ ؛ ت) پی - کردن /pəy-korden/ ؛

پی یا/piyā/ (ا/ق) : ۱. پشت سر . ۲. پس-عقب . نک : پیه.

اغر) ۱.← * ، ۲. پیا /peyā/ ؛ ق) پها /pehā/ ؛ با) پی /pəi/ ؛ آ) په سر /pe-sar/ ؛ ن) ۱. پی سر /pəy -sar/ ، ۲. پی آ /pəy ā/ ؛ ع) پستی /passi/ ؛

پیاده چپر/piyādə-čapər/ : ۱. کمک . ۲. مجازاً به معنی یار . ۳. پیاده .

ق) *← ؛ قص) پیاده چپر /piyādə-čapar/ ؛

پی یاردن/pəy-yārdan/ (مص.مر) : ۱. سر پا کردن . ۲. بیدار کردن .

س) پیاردن /pəyārdən/ ؛ آ) پیاردن /pe-yārdan/ ؛ ن) *← ؛ ع) بیدار هاکردن /bidār-hākordan/ ؛

پیربمرد/piyər-bamərd/ (ش.ج) : پدر مرده - نوعی نفرین.

اغر) *← ؛ ب) ۱.*← ، ۲. پی یربمرد /piyar-bamərd/ ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) پربمرد /per-bamərd/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) *← ؛ قص) *← ؛ ت) *← ؛

پیر-گیری/piyər-giri/ (ا.مص) : چون پدر برای کسی دلسوزی کردن . نک : پرگری .

اغر) ۱. *← ، ۲. پرگیری /per-giri/ ؛ ب) *← ؛ ق) ۱.*← ، ۲. پری /peri/ ؛ با) *← ؛ آ) پرگری /per gari/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) پی یری هاکردن /piyari-hākordan/ ؛ ت) *← ؛

پیرمال/piyəre-māl/ (ا.مر) : مال پدری- ارث پدری .

اغر) *← ؛ س) پی یری مال /piyəri-māl/ ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) پرمال /pere-māl/ ؛ ن) ←(آ) ؛ ع) مال پییری /mālə-piyari/ ؛ قص) پره ماری /perə-māri/ ؛ ت) *← ؛ آک) پییره مال /piyere-māl/ ؛

پیوردک/piyurdak/ (ا) : مرضی که پس از بهبود نسبی بازگشت نماید .

اغر) پـه-گردی /pe-gərdi/ ؛ ق) *← ؛ با) پیورک /piu-rək/ ؛ ن) پی بیمه /pəyi-bimə/ ؛ ع) اوج هاکردن /owj-hākordan/ ؛

پییر/piyər/ (ا) : پدر .

اغر) ۱.*← ، ۲. پـر /per/ ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) ←(اغر) ؛ با) *← ؛ آ) ←(اغر) ؛ ن) پـر /per/ ؛ ع) پـیر /peyar/ ؛ قص) ←(ن) ؛ ت) *← ؛ آک) *← ؛ پ) پیتر /pitar/ ؛ اغر) ۱.*← ، ۲. پر /per/ ؛ ب) ۱.*← ، ۲. پی یر /pi yar/ ؛ س) *← ؛ ق) پر /per/ ؛ با) ←(اغر) ؛ آ) ←(ق) ؛ ن) ←(ق) ؛ ع) پیر /peyar/ ؛ قص) پـر /pər/ ؛ ت) پیر /piyar/ ؛ اشر) *← ؛ آک) پییر /piyar/ ؛ پ) پت /pet/ ؛

پییزکار/payiz-kār/ (ا.مر) : ۱. کار پاییزه . ۲. واحد کاری برای یک کارگر در برداشت شالی .

اغر) *← ؛ با) *← ؛ ن) *← ؛

پییزکل/paiz-kel/ (ا.مر) : شخم پاییزه .

اغر) ۱.*← ، ۲. پییزکل /payiz-kel/ ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) *← ؛ با) *← ؛ آ) *← ؛ ن) ←(اغر) ؛ ت) *← ؛

پییزما/paeiz-mā/ (ا.مر) : فصل پاییز .

اغر) *← ؛ ب) *← ؛ س) *← ؛ ق) پَییزما /pa-izmā/ ؛ با) *← ؛ آ) پییز-ما /payzə-mā/ ؛ ن) *← ؛ ع) *← ؛ قص) پاییزما /pāiz-mā/ ؛ ت) *← ؛ آک) *← ؛

پیوردک/piyurdak/ (ا) : مرضی که پس از بهبود نسبی بازگشت نماید .

اغر) په-گردی /pe-gərdi/ ؛ ق) *← ؛ با) پیورک /piu-rək/ ؛ ن) پی بیمه /pəyi-bimə/ ؛ ع) اوج هاکردن /owj-hākordan/ ؛

پییوری/piyuri/ (ا) : ۱. هم خوانی . ۲. معمولاً در هم خوانی، قسمتی از ترانه‌ها (گوشواره‌ها) توسّط خواننده‌ی دوّم و یا جمع شنونده تکرار می شود این واژه تبری

آوانوشت : (a = اَ) (ə = فتحه کوتاه) (e = اِ) (ā = آ) (u = او) (i = ای) (b = ب) (p = پ) (t = ت،ط) (s = ث،س،ص) (j = ج) (č = چ) (h = ح،ه) (x = خ) (d = د) (r = ر) (z = ز،ض،ظ،ذ) (ž = ژ) (š = ش) (f = ف) (q = ق،غ) (k = ک) (g = گ) (l = ل) (m = م) (n = ن) (v = و) (y = ی) (aw = اَو) (ow = او)

است .

اغر) پس خـانی /pas xāni/ ؛ *ب)* پیپـوری /piyori/ ؛ *س)* ←★ ؛ *ق)* ←★ ؛ *با)* ←★ ؛ *آ)* ←★ ؛ *ن)* پیری /pəyri/ ؛

پیپوری - کر/piyuri-kar/ (ص.فا) : پیوری + کـــر - هـم خوان - هر دو واژه تبری است .

اغر) پس خان گر /pasxāngar/ ؛ *ب)* پیپوری کر /piyori-kar/ ؛ *س)* ←★ ؛ *ق)* ←★ ؛ *با)* ←★ ؛ *آ)* ←★ ؛ *ن)* پـیری کر /pəyri-kar/ ؛

پیپون/piyun/ (ص) : ۱. گوسـفند جـدا مـانده از گلّـه . ۲. تنها .

با) ←★ ؛

پی یه/piyə/ (ص) : آرد گندم برشته .

←★) ارجاع به مدخل ، ←) ارجاع به ، **اغر)** استرآبادغربی ، **ب)** بهشهر ، **س)** ساری ، **ق)** قائم‌شهر ، **با)** بابل ، **آ)** آمل ، **ن)** نوشهر ، **ع)** عباس‌آباد ، **قص)** قصران ، **ت)** تنکابن ، **اشر)** استرآبادشرقی ، **گ)** گیلی ، **پ)** پهلوی ، **باس)** باستانی ، **او)** اوستایی.